فهرست کتاب مجمع الجواهر من الابواب والفصول

اما المقدمة در بیان مواعظ شافیه ونصایح وافیه

الباب الاول در بیان علم مسائل که وجوبست و آن مشتمل بر چند فصل

فصل در بیان اصول [illegible]

فصل [illegible]

فصل در معتقد شدن اینکه حق تعالی مرید [illegible]

فصل در بیان اینکه بندگان فاعل مختار هستند

فصل ۹ در بیان اثبات نبوت

فصل در بیان اسم مبارک رسول [illegible]

فصل در بیان آباء و امهات نبی [illegible] والا [illegible]

فصل ۱۵ در بیان امامت [illegible]

الباب الثانی در فضیلت علم و علماء و متعلمین و آن مشتمل بر چند فصل است

فصل در بیان فضل و شرف تحصیل علم

فصل ۳ در شرایط و آداب علم

فصل [illegible] فتوی دادن [illegible] بعلم

فصل در بیان [illegible] پادشاهان [illegible]

فصل در بیان اجرا احکام شرعیه [illegible]

فصل [illegible] ترک صلوة و عقاب آن

فصل در بیان تکفیر تارک الصلوة

فصل در بیان جمله اعمال [illegible] مطلوب است

فصل در بیان ریا و کیفیت آن

فصل در مکاید شیطان

فصل ۱۱ ایضا در مکاید شیطان

فصل [illegible] در مواعظ و نصایح

الباب الرابع در بیان عقوق والدین و بیان عقاب [illegible] بر شش [illegible] و هفت مطلب و سه تذنیب و یک فصل است

الباب الخامس در بیان حقوق اولاد بر والدین مشتمل است بر هفت فصل

فصل در [illegible] حقوق اولاد

فصل در بیان حضانت طفل

خاتمه در احکام رضاع [illegible] و در آن چند فصل است

فصل ایضا در بیان رضاع و نوادر آن

الباب السادس در بیان ثواب صلهٔ ارحام و عقاب قاطع آن [illegible] و مواعظ شافیه [illegible] مسائل ضروریات

ایضا در مسایل ضروریه جهاد [illegible]

ایضا در بیان مسئلهٔ [illegible]

تتمیم در بیان بعضی از مسائل ضروریه [illegible] معادن

فصل در بیان [illegible] و در آن چند مسئله

ایضا در [illegible]

الباب السابع در بیان [illegible] ذکر معصیت و حقیقت و سایر احکام آن و در آن چند فصل است

فصل در بیان اینکه [illegible] معاوضات

فصل در بیان بیع و معاملات [illegible] و احکام آن و در آن چند مسئله

فصل در بیان قرض [illegible]

ایضا در بیان قرض

ایضا در موعظه

فصل در بیان متعلقات [illegible]

ایضا در بیان [illegible]

الباب الثامن [illegible]

فصل [illegible]

فصل ۲ در بیان محاسبه بندگان است / فصل ۳ در موعظات است [illegible]	فصل ۵ ایضا در موعظه است / فصل ۴ ایضا [illegible]	فصل ۷ در بیان فروتنی و [illegible] و اخبار است / فصل ۸ در بیان زیادتی ایمان [illegible]	فصل ۹ در بیان صبر و شکر و ثواب [illegible] / فصل ۱۰ ایضا [illegible]	ایضا در بیان صبر و اخبار است / فصل ۱۱ در بیان [illegible]
فصل ۱۲ در بیان اکل است / ایضا در بیان [illegible]	ایضا در کسب معیشت است / ایضا [illegible]	ایضا در بیان طلب رزق است / ایضا در بیان [illegible]	ایضا در قناعت و مذمت سائل است / فصل در بیان قناعت [illegible]	ایضا در بیان رزق مقدر است / فصل [illegible]
ایضا در شما کردن است / ایضا در بیان [illegible]	ایضا در بیان استغنا و غیرت [illegible] / فصل [illegible]	فصل در بیان [illegible] طاعون است / ایضا در بیان قرض [illegible]	ایضا در بیان امر معروف است / ایضا در بیان [illegible]	الباب التاسع در بیان بعضی از مسائل ضروریه بیع و شرا و لوازم است و در آن چند مطلب است
مطلب اول در بیان بعضی از مسائل ضروریه بیع است / ایضا در بیان [illegible]	ایضا در بیان بیع است / فصل در بیان [illegible]	فصل در بیان موعظه است / ایضا در بیان بیع [illegible]	ایضا در بیان بیع است / فصل در بیان احتکار [illegible]	مطلب دوم در بیان خرید و فروخت [illegible] است / [illegible]
ایضا در بیان [illegible] / فصل در [illegible] موعظه [illegible]	الباب العاشر در بیان کسبهای حرام و بیان مسائل متعلقه آن و بیان خیانت [illegible] مشروطه و بیان احکام [illegible] و در آن دو مقصد است	مقصد دوم در بیان اقسام [illegible] / مقصد اول [illegible] مکاسب حرام	الباب الحادی عشر در بیان وجوب اطاعت حکم مجتهد جامع الشرائط و بیان بعضی از اخلاق مذمومه [illegible]	فصل در بیان موعظه است / فصل در ذکر بعضی [illegible]
ایضا در بیان موعظه است / فصل [illegible]	فصل در بیان تواضع و کبر است / فصل [illegible]	فصل در بیان بخل است / فصل در بیان [illegible]	فصل در بیان مانع الزکوة است / فصل در بیان اطعام مؤمنین است	فصل در بیان غضب و کج خلقی است / فصل [illegible]
فصل ۱ در بیان عیب است / خاتمه [illegible]	فصل ۲ در اخلاق [illegible] و در آن چند مسئله است / [illegible]	الباب الثانی عشر در مذمت غیبت کردن و در آن چند فصل مرتب است	فصل در حقیقت غیبت است / فصل [illegible]	فصل در بیان دروغ گفتن است / ایضا در [illegible] چغلی است
ایضا در بیان [illegible] / فصل [illegible]	فصل در بیان وکالت [illegible] از مسائل کثیره [illegible] / ایضا در بیان [illegible]	الباب الثالث عشر در احکام [illegible] و امانات و حفظ [illegible] است	ایضا در تشییع [illegible] و ایمان [illegible] / فصل در بیان موعظه [illegible]	الباب الرابع عشر در بیان توبه [illegible] کردن و در آن چند فصل است
فصل در بیان موعظه [illegible] / [illegible]	فصل در بیان معصیت [illegible]	خاتمه در بیان توضیح حال [illegible]	بعون الله الملک المنان [illegible]	من الهجرة المقدسة النبویة علی هاجرها [illegible] ۱۲۰۱ [illegible]

PE12640

هذا کتاب بحر الجواهر لذخر یوم الآخر من تصانیف العالم المؤید والفاضل المسدد عمدة الفقهاء العظام وزبدة الفضلاء الفخام المبرّ الملیّ جناب الحاج محمد علی الشهیر بالفقیه التبریزی سلّمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احتجب عن الابصار بالعزة واقتدر علی الاشیاء بالقدرة فلا الابصار تثبت لرؤیته ولا الاوهام تبلغ کنه عظمته لا یدرک بوهم ولا یقدر بفهم قصرت الالسن عن بلوغ حمده وثنائه واحد لا بعدد ودائم لا بامد وقائم لا بعمد خالق لا نظیر له وواحد لا ضد له وصمد لا کفو له واله لا ثانی له وفاطر لا شریک له ورازق لا معین له والدائم بلا فناء والقائم بلا عناء لم یحد فی مکان ولا غایة فی زمان المسبح فی کل مکان والمعبود فی کل اوان والمدعو بکل لسان والمعظم فی کل جنان الحی القیوم الله القدیم العالم القادر الحکیم والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین وسید الاولین والآخرین الذی کان نبیا وادم بین الماء والطین محمد بن عبد الله شفیع المذنبین خاتم الانبیاء والحجة علی من فی الارض والسماء وعلی اخیه ووصیه امیر المؤمنین وسید الوصیین الامام العلیم المبرّ الحلیم ابی الضعفاء والایتام ورفیقهم فی دار السلام الذی انزل فی شانه ویطعمون الطعام للفقراء والمساکین والایتام زوج البتول وابن عم الرسول الفارس البهول سیف الله المسلول الزاهد التواب وقاتل المرتاب الناطق بالصدق والصواب من وافق حکمه حکم الکتاب مفرق الکتائب ومظهر العجائب من اذا ذکر اسمه بالمشارق اهتز له من هو فی المغارب اعنی علی ابن ابی طالب والمصابیح الدجی ومفاتیح الهدی وحجج الله علی الوری ما اظلت الزرقاء واقلت الغبراء صلوة باقیة الی یوم البعث والجزاء وبعد چنین گوید تراب اقدام مؤمنین بندهٔ روسیاه اقل العباد علما وعملا واکثرهم زللا واجرمهم ذرهٔ بیمقدار اقل الحاج والعمار محمد علی الواعظ الملقب بالفقیه ابن میرزا محمد بن ابراهیم بن اسمعیل التبریزی مولدا ومحتدا غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که حقیر بی بضاعت بجهت تذکر احباب مدة مدیده درصدد این بود که کتابی تالیف نماید که مشتمل بر تبیین اخلاق واحکام بوده مذکر این عبد مفتاق در حال حیوة ومماة باشد لکن بسبب بوائق زمان وطوارق حدثان وفوت اولاد واخوان علیهم الرحمة والرضوان والجنة والغفران فرصت حاصل نگردید ودر این اوقات با وجود طریان امراض جسمانیه مزمنهٔ عتیقه با ضعف باصره ورخوت جارحه بنا بر التماس بعضی از اخلاء ایمانی واحباء ایقانی واصدقاء روحانی عنبا التکلان علی الرحمن قدم جسارت پیش نهاده بتالیف کتابی که محتوی بر بیان توحید واخبار مشکله ومواعظ بالغه وتفاسیر انیقه واحکام منیعه ومسایل بدیعه وحکایات شایقه واخلاق نفیسه ونصایح عزیزه وکلمات قدسیه ومباحثات حریه ومحاسن آثار سنیه واشعار وابیات رایقه کا عذب من الماء الزلال والطف از سحر الحلال بوده باشد مصمم شده عزم راجزم نموده از جواهر کلام ائمه انام علیهم السلام که در کتب معتبرهٔ فقهاء عظام ضبط شده واز کلمات علماء کرام که صیادی فقر کلام ائمه علیهم السلام اند واز بنات افکار شریفه ونتایج افکار منیفه خودشان که مستنبط از کتاب خدا واحادیث ماثوره است وعلی الدوام دیدن تمام ارشاد خواص وعوام بین جموع الانام مؤید ومسدد گشته اند التقاط نموده دراینکتاب بجهة انتفاع وبهره یابی عامهٔ مؤمنین مندرج گردید که باعث عدّهٔ یوم لا ینفع مال ولا بنون بوده باشد ورجاء واثق از اهل استعداد که فاهم شرّ الاضداد انست که دامن عفو بران پوشند ودر اصلاح معایب آن کوشند چون در خور استعداد این عدیم الاستطاعة بقلم امده بدیدهٔ عیب جویی نظر ننمایند وعین الرضا من کل عیب کلیلة نسئل الله اصلاح الحال وختم المبدء والمال انشاء الله تعالی بجهة والخیر الا واینکتاب را بحر الجواهر لذخر یوم الآخر موسوم گردانید ومشتمل بر مقدمه وچهارده باب وخاتمه

اما المقدمه بدانکه علماء عاملین اذ که محققین که فی الحقیقة حفظهٔ دین سید المرسلین بعد اولاده الائمة المعصومین علیهم جمیعا صلوات رب العالمین میباشند وایشان منار مهتدین وقدوهٔ مقتدین اند کتب عدیدهٔ متکاثره در تفسیر واخبار وتوحید وفقه ومواعظ واخلاق ...

از هر یکی از آنها حاصل میگردد و مع هذا عمر را بناء زمان خصوص درین اوان از مطالعهٔ آنها کوتاه کشته و محبت دنیا که راس کل
خطیئه است بر قلوب ایشان مستولی شده و غشاوهٔ غفلت چشم حق بین ایشان را کرفته هرگز میل بمطالعهٔ آنها ندارند و عمر عزیز را در اشتغال
بجمع مال منفند بالکه برای خالی عمر و عیال بنا بمضمون وقت ساع لغیره صرف مینمایند شعر در اول چو خواهی که مال جمع
رنج بر خویش باید گماشت پس از آن تا بماند بجای شب و روز میبایدش پاس داشت و از جملهٔ اشغال مشکل تر است که آخر
بحسرت بباید گذاشت و کام جانشان هرگز لذت نعمت فهمید که در دنیا فتد و حدیث اطلبوا العلم ولو بالصین گوش زد ایشان نکشته و این
قوم بیخبر و جمعی بی باک نامقید در یک شهر و بلد از خانهٔ خود شان تا درخانهٔ علما قدم رنجه نمیدارند بلکه در مجالس و محافل اگر اتفاقا
عالمی وارد ایشان شود هرگز بذهن ایشان سوال مسئله از مسائل دین نمیرسد الا مسئله [illegible] و تحقیق مسایل دینیه راجع احکام طهارت
و صلوة که لیلا و نهارا بآن مامورند سهل ترین امریست از امور دنیا ضرور و تر نمیشمارند و از بسکه دماغ ایشان از جیفهٔ دنیا گندیده گردیده
از گلها و معرفت بوی بمشام ایشان نرسیده و مسایلی که در نزد ایشان اهم از ضروریات دینیست استعلام اسما و امتعه و اجناس بلاد
نائیه است و یا بمرسیدن [illegible] لباس و پوشیدن آن و از انداختن نصاری [illegible] که [illegible] وقت خواهد شد
و امثال اینها و مع هذا در محافل و مجالس مصدر و شده و بجاه منزلتیکه در نزد سلاطین و امرا دارند تفاخر مینمایند و مضمون آیهٔ و هم یحسبون
انهم یحسنون صنعا شامل احوال ایشان و آیهٔ و لا ترکنوا الی الذین ظلموا [illegible] سمع آنها نکشته و اگر فرصتی از برای ایشان حاصل شود
بمطالعهٔ قصص و حکایات و غزلیات صرف عمر مینمایند و کتابخانهٔ ایشان از کتب علمیه بالمره صفر و خالی گردیده و اگر دو ورقی بهم
سیاهی مغز خالی و طبیعی بوده باشد مسایل بیان توجه با حکام ادیان [illegible] و کلام الهی و طاقچه را و طاق ایشان از قلت تلاوت
گرد و غبار گرفته و اگر میل داشته باشند تلاوتش را بدفع الوقت [illegible] نظم [illegible] نکنی کار خود را
چه میدانی که سلخ هست ماه زندگانی را و آیهٔ [illegible] انک میت و انهم میتون و [illegible] فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا
یستقدمون و [illegible] اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة [illegible] بر گوش این قوم [illegible] شعر چشم عبرت بین چرا
در قصر شاهان نکرد تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت [illegible] نوبت میزند
بر قلعهٔ افراسیاب مصرع در خیال کس نگشتی کاینچنان گردد چنین [illegible] رنج و زحمت و [illegible]
آن بلا [illegible] چاره [illegible] مفرقه و پناهی [illegible] در ۸۸۹ [illegible] فرد شربت مرگست [illegible]
چشید مرکبا [illegible] کمال [illegible] مزاج و قوت [illegible] از مرض [illegible] و انواع علل و امراض [illegible]
خاطر جمع و فارغ نشسته و معالجات اطبا هر چند حاذق باشند همیشه مؤثر و نافع و اجل را مانع و دافع نمیباشد بلکه [illegible]
اکثر خطا میافتد و مزید علت میگردد و اگر مرگرا چاره بودی دفع آن از خود نموده و با وجود این از خود غافل بودن و سرمایه عقبی [illegible]
گذاشتن منتهای سفاهت و بیعقلیست و آیهٔ اولئک کالانعام بل هم اضل شامل احوال ایشان گردیده مگر نمیدانند که [illegible] قضا
وجود هیچ موجودی را سیلاب عدم [illegible] و شمع قامت هیچ فریدهٔ بی تندباد [illegible] نام بقای [illegible]
زندگانی هیچ مخلوقی رقم نفرموده و نقاش صور موجودات بر صفحات ممکنات بقلم کل شیء هالک الا وجهه رقم نموده و مضمون آیهٔ
کل نفس ذائقة الموت و منطوق کل من علیها فان هر ذیحیات شربت ممات خواهد چشید و چراغ وجود هیچکس تا بروز [illegible] روشن نخواهد
گردید و هیچ گل شادی در باغ زندگانی خالی از باد خزان کس نیافته و این شربتیست همه را چشیدنی و بار محنتی است همه را کشیدنی
شیخ سنائی اگر صد سال مانی ور یکی روز بباید رفت از این کاخ دلافروز چه خوش با هفت باغ زندگانی گر این بودی از باد
خزانی خوش است اینکه در پیغامانه اگر مردن نبودی [illegible] از آن مرغ امید این قفس را [illegible] کردی [illegible]
چون کسی که مآل کار او چنین خواهد بود از زندگانی چه لذت خواهد برد و از سرمایهٔ حیات که صرف مال و منال دنیای فانی
نماید چه سود با او خواهد رسید صاحبان عقل صحیح و مستقیم و خداوندان رای سلیم حاشا که در چنین وقتی از اندیشهٔ [illegible]
[illegible]

آدمی غافل از ذکر مرگ در اهل کربا بنهایت شغف و سرور و کمال شادی و حبور مشغول مستلذات نفسانی گشته عنقریب از عروس نفسش
ها بلکه چنانکه از وحشت طراز هوش پرواز موت در وقت فوت خوناب حسرت از دیده چکیده و لون طراوت از گلزار رخسارش پرید
خواهد گردید پس بنابرین مرد باشعور باید که هر شب با بفراش خواب میکند او را نمونه از خواب مرگ و آن بستر را بستر لحد تعقل نماید چه روز
که آفتاب حیاتش رو بمغرب فنا نهاده در افق فوات غروب خواهد کرد و در این دو سه روز چراغ عمرش مرده و گل حیاتش پژمرده خواهد
شد و مناسب مقام در خسرو شیرین نظامی چه خوش گفته نظم همه سالم نباشد کامکاری کهی باشد عزیزی گاه خواری نماند جاودان
طالع بیکروی نماند آب را هم در یکی جوی درین صندل سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی وچون رخت هستی از دار فانی بر
بندی لحد کنند پس از زمانی نه نامش بماند و نه نشان و نه مغزش پیدا و نه استخوان سعدی یکی را دیدم اندر خانقاهی که میکاوید قبر
پادشاهی بطشت از بارگاهش خاک میرفت سرشک از دیده میبارید میگفت ندانم پادشاه یا شبانی همی بینم که مشتی استخوانی
گوید که بعد از ذکر جملی از احوال و اوضاع ابنای زمان بر ارباب بصیرت معلوم و مبرهن است که این فقیر هر کتابی که در فقه و مواعظ و نصایح
اینها بالانفراد تالیف نماید مکافات با کتب علماء سلف رضوان الله علیهم اجمعین نمیتواند نمود بلکه بودن بعید نماید کبعد المشرقین
خواهد بود و مع هذا اکثر اهل زمان رغبت بمطالعه هیچیک از آنها ندارند با وجود اینکه مؤلفات بعضی از ایشان بنحویست که سزاوار
است بان یکتب بالتبر علی الاحداق لا بالحبر علی الاوراق بلکه بان یکتب بالنور علی صفحات خدود الحور بنابراین درین کتاب مناسب مقام
از مسایل فقهیه هرچه مشهور و عند الفحول باجماع منقول دران واقع شده در فن ابداً آنها را بنمط دقیق نظم نموده بطرز انیق و برمز
وشیق ذکر میشود که بلکه اوقع بنفوس اکثر مردم بوده و هر یک از مطالعه کنندگان فراخور قابلیت و استعداد خود از ان بهره یاب شود و
بجامع اطوار صوری و معنوی و حاوی اسرار دینی و دنیوی بوده نقش فیض یاب گردد و از اشعه انوار جامعیت آن کتاب اقتباس از مشکوة
نبوت و امامت و افضیه دیده ظاهر بینان بمشاهده جمال آن معانی منور و مشام اهل باطن بروایح حقایق که در ورای مفهوم ظاهر
تواند بود معطر گردد تا هر کس بقدر حوصله خود از خوان بیکران الفاظش حظ و نصیبی وافر و از عذار موعظه و نصایح اش که بخط
و خال حکمت و بگلگونه جامعیت آراسته دل صادق بتماشای جلوهای آن میل بیشتر و کامش حاصل شود ان شاء الله بذلک عظیم الثواب و
جزیل الاجر یوم یقوم الحساب و مناسب حال از اشعار و ابیات که منتهی بر مسایل حکمت و مشتمل بر مضامین نصیحت بوده از دواوین شعراء در ذکر
مواعظ بالغه و نصایح شافیه داخل این کتاب نمود چه مطلق شعر مذموم نیست کما قال الطریحی فی مجمع البحرین واما ما کان فی مدح حق فهو خارج
عن الذم بل هو مستحب کما صرحت به الاخبار انتهی کلامه رفع مقامه و علاوه بر مضمون حدیث وان فی الشعر لحکمة کما روی فیه و فی المسالک
و غیرها بنابر میل اکثر طبایع بر صحیفه تحریر در آورده چه در ضمن آن رغبتی تمام و میل ما لا کلام پدید آید و معلم و متعلم را در افاده و استفاده
تا لذت رو نماید هر چند مقید در نیات و بد بودن مذهب شاعر نبوده مضمون لا تنظر الی من قال فانظر الی ما قال از هر صنفی از شعرا که انشاد شده
بود بر ابواب این ترکیب داکوچه اطراف کلمات اسطارش نفحات ما لا عین رات و لا اذن سمعت مطیب و معطر شده لکن چون نفوس جمعی که
قوای بهیمی بطباع ایشان غالب گشته در مرعی و مرتع ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل مانند بهایم سائمه چریده اند و بغیر از مستلذات
نفسانی در این چند روزه حیات فانی بوی معرفتی بمشام ایشان نرسیده مع هذا از موائد و فواید این کتاب مثل مؤلفات سالفین حظی و نصیبی
از برای ایشان نخواهد بود بیت ترا که نور نظر نیست عیب از امیر نظر بهر چه کنی میشود غبار امیر وها انا باسط کف السؤال الی من لا یخیب
لدیه الامال ان یوفقنی لاتمام ما ارجوه و ان یرزقنی اکماله علی احسن الوجوه و ان یجعلنی ممن تزود فی یومه لغده قبل ان یخرج الامر من یده
و ان یعصمنی عن موارد الزلل فی القول و العمل انه القادر علی ما یشاء و بیده ازمة الاشیاء لا نعبد غیره و لا نرجو الا خیره و هو حسبی و نعم الوکیل
بابتداء در علم بوجود واجب الوجود است که آن مایه سعادت ابدیست چه کفر و جحود از اکبر کبایر و باعث خلود در عذاب الیم است و گناهی
فوق آن نیست و آن اول معاصی است که در قرآن بیان گشته قال الله تعالی ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
و کفر مقدم مبنا بر مراد اصلیه و مقصود از خلق عالم معرفت واجب الوجود است و آن از جمیع اشیاء ظاهرتر است و بدلایل و در تسلسل
که موجب سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد مولوی پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود گر کسی از عقل با

بدی فخر رازی وازدار دین بدی بلکه معرفت واجب الوجود فطری است لکن در اصل اختیار دین از اقرار بصانع و یگانگی و در اصل ۴
صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم وقدرة واراده تقلید جایز نیست بلکه مکلف لا اقل بر ادله اجمالیه اقناعیه که با نها مطمئن
شود وقطع حاصل نماید تحصیل اعتقاد باید بکند چه واجب است بر هر کسی تحصیل علم اصول عقاید واحدی در جهل آن معذور نیست و
لکن نه چنانست که جمیع مسایلی که در کتب حکمیه نسبت بعلم الهی داده اند دانستن آن واجب واعتقاد بانها لازم باشد بلکه قدر واجب از آن آنچه
امت مختاره بر آن اجماع نموده اند اینست که بداند از برای عالم آفریننده ایست موجود و واجب الوجود و در الوهیت شریکی از برای او نیست
واز اجزاء وترکیب منزه واز جسمیت وعوارض مقدس است وجود او عین ذات وصفات او زاید بذات نیست نه زمانی با او احاطه نموده نه
مکانی او را فرا گرفته بلکه دست تصرف زمان وزمانیات از دامن کبریایش کوتاه و پای مکان ومکانیات از ساحت جلالش راه نیست
زنده ایست قدیم ازلی که ابتدائی از برای وجودش نبوده وابدی که انتهائی از برایش نخواهد بود قادر است بر هر چیز و توانا بر هر امر هرچه
میکند باراده واختیار کند هرچه را خواهد خلق میکند وهیچ امری از کتم عدم بفضای وجود نیاید مگر باراده ومشیت او وعالم است بر جمیع اشیا
پیش از آنکه ایجاد انها نماید حی وقادر وعالم ومرید ومتکلم است و چیزی مثل او نیست شنوا و بیناست یعنی عالم است بر مبصرات ومسموعات
حکیم وعادل وعده او صدق است واز برای او مثل ومانندی متصور نیست و بالجمله مستجمع جمیع صفات کمالیه است ومنزه است از جمیع نقایص
بعنوان اشرف بمعنی اتصاف او بجمیع کمالات وتنزه او از نقایص بوجهی است که از آن اشرف متصور نیست گو که ما نوع انسان فهمد و بحقیقت آن نرسد و
باید بداند که محمد صلی الله علیه وآله پیغمبر وفرستاده اوست وقرآن کلام خداست وآنچه را پیغمبر آورده است از تعیین ائمه معصومین علیهم السلام
واحکام شریعت ودین واحوال نشاء آخرت از بهشت ودوزخ وثواب وعقاب وحساب وصراط ومیزان ونامه اعمال وشفاعت تمام حق وثابت است
وهمین قدر کافیست از برای حصول نجات ووصول بسعادات واما همین کیفیت صفات از اینکه حضوریست یا حصولی قدیمست یا حادث
ومثل اینها و بحث از حقیقت صفات وهمچنین حقیقت بعضی از احوال نشاء آخرت مطلقا لزومی ندارد بلکه در بعضی احادیث نهی از انها شده
چنانچه غواص بحار الانوار مولانا محمد باقر المجلسی اعلا الله مقامه در اعتقادات خود فرموده انه تعالی واحد لا شریک له فی ملکه ولا
یجوز عبادة غیره ولا یستعین فی خلق العالم بأحد غیره وانه تعالی احدی الذات لیس له اجزاء خارجیة ولا وهمیة ولا عقلیة وانه تعالی احد
المعنی لیس له صفات زائدة بل صفاته عین ذاته المقدس وانه ازلی لا ابتداء لوجوده فی جانب الازل ابدی یمتنع الفناء علیه ازلا وابدا وانه
لیس بجسم ولا جسمانی ولا زمانی ولا مکانی وانه حی بلا حیوة زائدة ولا کیفیة ومرید بلا خطور بال ولا تفکر ولا رویة وانه یفعل بالاختیار وهو
غیر مجبور فی افعاله وانه علی کل شیء قدیر وانه لو اراد خلق الاف امثال هذا العالم لخلقها بلا مادة ولا مدة لا علی ما یزعمه الحکماء وانه تعالی
عالم بجمیع الاشیاء جزئیاتها وکلیاتها وان علمه بما کان وبما یکون علی نهج واحد ولا یتغیر علمه بالشیء بعد ایجاده وانه لا یعزب عن علمه
مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء لا علی ما یزعمه الحکیم لا یعلم الجزئیات والقول به کفر ولا یلزم بل لا یجوز التفکر فی کیفیة علمه انه حضوری
او حصولی ولا فی سایر صفاته اکثر مما قرروا وبینوا لنا فانه یرجع الی التفکر فی ذاته تعالی وقد نهینا عن التفکر فیه فی اخبار کثیرة وانه تعالی
لا یفعل شیئا الا لحکمة ومصلحة وانه تعالی لا یظلم احدا انتهی کلامه رفع الله قدره واضاء فی سماء الرضوان بدره وبدانکه مدرک که در
صفات ثبوتیه الهی میگویند همان سمیع وبصیر است که دو نوع عمده از احساس یعنی مدرک مسموع ومبصر است مخفی نیست او سمیع ومبصر و
مراد اینست که حق تعالی شنید نیز امیشنود ودید نیز امی بیند لکن بدون آلت چشم و گوش و بجهت آن محالست ثبوت آلت واد راک در لغت بمعنی
الحوق است چنانکه گویند مشیت حتی ادرکته یعنی راه رفتم تا اینکه باو ملحق شدم ودر اصطلاح دو معنی از برای ادراک گفته اند یکی صورة حاصله
از شئی است در نزد مدرک خواه آن شئ مجرد باشد یا مادی جزئی یا کلی حاضر باشد یا غایب وقسم احساسیست که عبارتست از ادراک شئ
موجود در مادة شئ حاضر نزد مدرک محفوف بهیات مخصوصه از امکان کم وکیف وغیر اینها فاد راکه تعالی هو علمه بالمدرکات
فصل واجبست بر هر مکلفی که اعتقاد جازم راسخ بجمیع امور مذکوره داشته باشد بنوعیکه اطمینان وسکون از برای او حاصل گردد
ومجرد تصدیق بزبان بدون اطمینان قلب در نجات اخروی ووصول بمراتب سعادت حقیقیه کفایت نمیکند بلی گو از برای حفظ خون
ومال وحکم بطهارت وامثال اینها از احکام دنیویه کافی باشد وبعد از آنکه اطمینان قلبی حاصل شود نجات اخروی ورستگاری حاصل میشود

میشود اگرچه اطمینان او از دلایل حکمیه و براهین کلامیه نباشد زیرا که از شرع تکلیف زیاده بر این از تصدیق و جزم باعتقادات مذکوره ثابت نشده پس اگر از برای کسی اطمینان حاصل شود و در اتصاف واجب بصفات کمالیه و تنزه آن از اوصاف سلبیه بمجرد اینکه غیر از این نقص است و نقص لایق پروردگار نیست کافیست از برای نجات و همچنین اگر اطمینان او بعقاید مذکوره بمجرد این حاصل شود که معلوم است جمیع فرق انبیا و اساطین حکما و علما با وجود عقول قویه و افهام ثاقبه بر امری که مخالف واقع باشد اتفاق نمیکنند و بسا باشد که اطمینان و اعتقاد از برای کسی حاصل شود بسبب بعضی حالات که از برای خود او روی داده از استجابت دعوات و نجات از خطرات و امثال اینها و بسیار میشود که اطمینان و جزم از برای کسی بامور مذکوره حاصل است و راه آن را نمیداند و سبب آن فطرتیست که خداوند متعال در آن قرار داده زیرا که احتیاج مخلوق بخالق و حادث بموجد فطریست از برای هر کسی اگرچه هنوز بمرتبه تمیز و ادراک نرسیده باشد و آشنا دلایل حکمیه و براهین جدلیه بدون تطهیر نفس و مواظبت بر عبادات اصلا موجب اطمینان و سکون نفس نمیشود و بسا میشود که باعث زیادتی شبهه و تشکیک میگردد بلکه بعد از آنکه از دلایل اجمالیه یا برهانیه یا از شواهد عقلیه جزم بوجود واجب الوجود برای او حاصل شد پس طالب یقین کامل باید بملازمت ورع و تقوی و بازداشتن نفس از هوی و هوس و پاک کردن آن از صفات ذمیمه و قطع علایق دنیویه و اشتغال بریاضات شاقه و مجاهدات صعبه و تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری تعالی تا آنکه نور یقین الهی بر دل او بتابد و حجاب از پیش دیده اش برداشته شود و بیقین کامل برسد اگرچه بادله و براهین تحصیل بعضی از مراتب یقین ممکنست لکن وصول بمرتبه انکشاف و ظهور تام چنانکه مذکور شد بمجاهده و ریاضات و تصفیه نفس موقوفست به جدال و مراء و صحبت اهل هوی و هوا و تفکر در ذات خالق ارض و سما بجز ثمری از اینها بغیر از ضلالت و سرگردانی از برای کسی حاصل نمیشود شعر دست بر دامن اندیشه زدن نادانیست * ساحل ار داد اگر بحر جهان حیرانیست * باعث گردش افلاک که میداند چیست * قسمت عقل در این دایره سرگردانیست * و چون شکی نیست که در تحصیل جزم واجبست و مجرد تصدیق ظنی کافی نیست پس لابد باید از ظلمات شکوک و اوهام بیرون آید و بمرتبه اطمینان و ثبات در عقاید بجزم و یقین برسد زیرا که ایمان موقوفست بدان بلکه اصل آن و عین آنست و رستگاری در آخرت بدون آن غیر حاصل و فاقد آن در حزب کفار داخل است و طریق نزدیکتر از برای حصول معرفت پی بردن از مصنوعات بصانع آنها و این در غایت وضوح و نهایت ظهور است چه هیچ ذره نیست که از ذرات عالم مگر اینکه مشتمل است بر عجایب آیات و غرایب بینات که دلالت میکند بر وجود واجب الوجود و کمال قدرت و غایت حکمت و نهایت جلال و عظمت او و این بحدیست بی پایان زیرا که عجایب ملکوت سموات و ارضین بقدریست که احاطه عقول و افهام بآن ممکن نیست و قدری که عقول قاصره ما بآن میرسد بحدیست که اگر عمرها در بیان آن صرف شود بانجام نمیرسد و تحصیل معرفت باین طریق از برای همه کس مقدور است و نرسیدن بعضی افهام بآن بجهة کوتاهی تفکر و تدبر و اشتغال بشهوات دنیا و لذات نفسانیه و عدم تبصر است و عجب است از کسانی که دلهای ایشان از معرفت الهی کور گشته و حال اینکه اظهر موجودات و واضح ترین آنها اوست و حکم عقل بوجود موجود قائم بذات که صرف وجود باشد بدیهی و ضروریست و اگر چنین موجودی نبودی هیچ صاحب وجودی یافت نشدی و چگونه وجود او اظهر موجودات نه باشد و حال آنکه هر موجودی که غیر از اوست هستی او دانسته نمیشود مگر بقلیلی از آثار چنانکه حیات زید را بحرکت او و سخن گفتن او و امثال آن از آثار خود او میفهمیم و موجود دیگر دلالت بر وجود او نمیکند و همچنین وجود آسمان را نمیدانیم مگر از حرکت او و جسم او و اما وجود واجبی پس هر چیزی دلیلیست واضح بر هستی او و همچنین هیچ موجودی نیست از محسوسات و معقولات و حاضر و غایب مگر اینکه شاهدیست صدق بر وجود او پس شدت ظهور او سبب خفای او بعضی دیده های ضعیفه گشته و چون شناختن اشیا باضداد آنها است و چیزی که ضدی از برای آن نیست ادراک آن متعذر است پس اگر اشیاء موجوده در دلالت بر وجود واجب مختلف بودی و بعضی بر وجود آن دلالت کردی و بعضی نه کردی شناختن وجود او آسان بودی همچنانکه اگر آفتاب هرگز غروب نکردی و همیشه روز بودی ما چنان میدانستیم که هیئات زمین اینچنین است و آفتاب جداگانه نمیشناختیم و لکن چون شمس غروب میکند و ظلمت عالم را فرو میگیرد دانستیم که روشنی زمین چیزی دیگر است که در وقت غروب برمیخیزد و باین سبب وجود آفتاب را فهمیدیم و اگر عدم این نبود شناختن آن از برای همه کس مشکل بودی پس نور خورشید که اظهر اعراض کونیه است از شدت ظهور باعث ظهور سایر محسوسات بدون عدم آن شناخته نمیشود و همچنین واجب الوجود که اظهر همه اشیا و سبب وضوح کل است اگر از برای او نیستی یا پنهان شدن میبود هر آینه آسمان و زمین خراب و ویران گشتی و ملک و ملکوت یکسره هم

باشد که بر همه کس وجود واجب ظاهر و روشن بود و عقل حکم میکند که ما ممکن از عدم بوجود نمیتواند بیاید مگر آنکه غیر او را ایجاد کند
زیرا که خود نمیتواند خود را ایجاد کند بواسطهٔ آنکه اگر در حال ایجاد خود وجود و هستی داشته باشد تحصیل حاصل لازم میآید و اگر نیستی
داشته باشد لازم میآید چیزی که نیست باعث هستی بشود و با وجود مساوی بودن هستی و نیستی بالنسبة بذات او ترجیح بلا مرجح و این
محال است ببدیههٔ عقل پس باید ایجاد کنندهٔ آن ممکن غیر او باشد و آن غیر یا واجب الوجود بالذات است یا ممتنع الوجود زیرا که چیزی که مفهوم میشود
از سه قسم که ممکن و واجب و ممتنع است بیرون نیست و محال است که ممتنع الوجود ایجاد کننده باشد زیرا که خود هستی ندارد و هستی آن محال است
پس متعین است که ایجاد کنندهٔ ممکن الوجود بالذات باشد نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج می
باشند بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود که موقوف علیه وجود ممکنات است وجود نداشته باشد هیچ چیز موجود نخواهد بود و این خلاف
محسوس است خلاصه تفکر در عجایب صنایع آفریدگار و تدبر در آثار قدرت کاملهٔ پروردگار امریست که هر کس در آیات آفاق و انفس تأمل و تبصره
نماید از آنها پی بآفرینندهٔ آنها میبرد و عظمت کامله و قدرت شاملهٔ او را میشناسد و شکی نیست که غرض از خلقت انسان نیست مگر همین کما
قال تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و از برای احدی ترقی از حضیض نقصان باوج کمال مقربان ممکن نیست مگر باین و گوش هوش
بواسطهٔ آن شنوا و دیدهٔ عبرت بین از آن بینا ظلمت کفر و جهل از آن زایل و نور علم بآن حاصل میشود و از اینست که آیات و اخبار بسیار در فضل آن
وارد شده چنانچه حق تعالی میفرماید أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ یعنی در نزد خود تفکر نکردند که
خدا ایجاد نکرده است آسمانها و زمین و آنچه مابین آنها است مگر بسبب امری که حق است و لغو نیافریده است و باز فرموده إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ بدرستی که در خلق کردن آسمانها و زمینها علامات قدرت کاملهٔ خالق آنها است از برای صاحبان هوش و عقل
میفرماید الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی ایشان کسانیکه خدا را یاد میکنند ایستاده
و نشسته و خوابیده و تفکر میکنند در خلقت آسمانها و زمین و رئیس المحدثین محمد بن یعقوب کلینی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
نموده که فرمودند فکر کردن در یک ساعت بهتر است از عبادت یک ساله و نمیرسد بمرتبهٔ تفکر مگر کسی که خدا مخصوص توحید و معرفت کرده باشد
و باز از آنجناب روایت نموده که بهترین عبادات صرف نمودن فکر است در خدا و قدرت او و مراد از فکر در خدا فکر در عجایب صنایع او است نه در ذات
مقدس او زیرا که تفکر در ذات ممنوع است چنانکه مذکور خواهد شد و از حضرت امام رضا ع مرویست که بسیاری نماز و روزه عبادت نیست بلکه
عبادت تفکر کردن در امر پروردگار است و اخبار در این باب بسیار است بدانکه در هر موجودی از موجودات مجردات و مادیات از فلکیات و عنصریات
و بسایط و مرکبات عجایب صنایع و غرایب بدایع که دلالت بر وجود صانع میکند هویدا و ظاهر است و تعداد آنها از حد و حصر متجاوز و بیان
اندکی از آن عاجز است و در این مقام برای تذکر انام بذکر قلیلی از آنها اکتفا میشود در بر همه کس از وجود واجب الوجود هیچ چیز ظاهر و باهر تر نیست
هر کس که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در ثبوت آن نمیماند چه عقل حکم میکند باینکه
کل حادث احتیاج بموجد دارد و لابد است از اینکه منتهی شود سلسلهٔ احتیاج بر آنکه احتیاج بموجد ندارد و این فقره را در بحار الانوار نیز روایت
نموده قال الله تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ الآیه و دلایل در این باب از حد و حصر زیاده و لا یحصی عدد آنها
فرید و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و در دعا وارد است یا خفیا من فرط الظهور مثنوی ای حقیقت اقرب از حبل الورید تو فکندی
تیر فکرت را بعید هر که دور اندازتر او دورتر وز چنین گنجی بود مهجورتر و اگر کسی ببیند امر مصنوع و ساخته شده را و نه بیند آنکس را که آنرا
ساخته البته بعقل خود حکم میکند که کسی آنرا ساخته و همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است دلالت میکند بر صانعی که آنها را
و بی عمد نگاه داشته هُوَ الَّذِي يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ پس چه حجت از این قوی تر
میباشد چه ناظر بعین اعتبار در این فلک دوار و نجوم ثوابت و سیار و اختلاف گردش آنها و لیل و نهار و نزول امطار و جریان آب انهار و جریان
آن در بحار و خلق معادن و زرع و اشجار و نباتات و اثمار و برودت ثلج و حرارت نار و اختلاف مخلوقات و بسط ارضین و سموات و خلق
حیوانات و جمادات و تمیز نوع انسان بمعرفت و بیان و بنطق و لسان دون سایر حیوان و تغیر عناصر و تبدل حقایق و استحالهٔ اجسام
و استقامت نظام و حفظ ایشان در حالت یقظه و منام و تیسیر رزق بر اصناف انام از سباع و انعام و دواب و هوام و خلق اضداد از قوی و ضعیف

1 وقدرة و عجز و عقل و جهل و غنی و فقر و موت و حیوة و صحة و سقم و لذت و الم و نور و ظلمت و حسن و قبح و غضب و رضا و حزن و فرح
و ترتیب خلق انسان و آنچه مشاکل اوست از حیوان در صلب پدر از نطفه بدم و از دم بلحم و از لحم بعظم و بعد اخراج مینماید بترکیب سوی و غذا
میدهد او را باغذیه دقیق و کردانیده است او را مزاج امعاء و قوة جاذبه و نامیه و غیر اینها از مدخل و مخرج و سایر اعضا و مسخر کردانیده باو
امهات و مرضعات و پس از کامل شدن مخلع فرموده او را بخلعت عقل و اخراج نموده او را از عجز و جهل و در کیفیت خلق صغار حیوانات که
چشم نمیتواند او را درک کند مکر بصعوبت و عطا نموده بر ایشان حواس و امعاء و کیفیت ادخار غذا و احساس اعدا حتی در پشه که با وجود خوردی
جثه آن خداوند او را بهیئت فیل که بزرکترین حیوانات است خلق نموده و از برای او خرطومی چون خرطوم فیل قرار داده و جمیع اعضا که از برای فیل
هست در آن خلق نموده بعلاوه دو بال و دو شاخ و این جثه ضعیف را منقسم باعضای ظاهریه و باطنیه فرموده و پس از آن دو رجلین او را کشیده و
دو چشم و اذنین او را شکافته و سر و بطن از برای آن قرار داده و در باطن آن موضع غذا مقرر نموده و جمیع قوای که در محافظت بدن ضرور است
از جاذبه و هاضمه و دافعه و ماسکه و هاضمه و نامیه بآن عطا فرموده و او را بغذای که خون حیوانات است با خبران دلالت کرده و اجنحه داده
که از فضا بدان غذا پرواز کند و خرطوم برای او خلق نموده که از آن خون را بخود کشد و خرطوم او را با وجود نهایت باریکی مجوف کرده تا خون
صاف از آن بالا رود و طریقه فرو بردن و مکیدن را تعلیم کرده و او را از دشمنی انسان آکاه ساخته و یاد داده که چون انسان دست خود را حرکت
دهد قصد آن دارد پس راه فرار آموخت و کوش او را چنان شنوا کردانید که هر حرکت دست را از دور میشنود و راه فرار پیش میکیرد و چون دست
ساکن شد بازعود مینماید و او را دو حدقه کرامت فرمود که مواضع غذای خود را به بیند و بسمت آن پرواز کند و چون حدقه او کوچک
بود و محل جفن و مژه در آن نبود که کرد و غبار را از حدقه محافظت کند تعلیم آن نمود که بدو دست خود کرد و غبار را از حدقه دور و او را صیقل
دهد و باین سبب است که حیوانات خورد مانند مکس و پشه علی الاتصال دستهای خود را بحدقه میزنند و این قدر قلیلیست از عجایب صنع خدا
در آن و همچنین تفکر باید نمود در احوال زنبور و حمل ایشان او را باکمال سرور در اتخاذ غذا از شکوفه و ازهار و بحکام [illegible] که خانهای عسل
با موم بشکل مسدسات متساوی الاضلاع که مهندس حاذق و هوشیار از تصویر آن با فرط اقتدار عاجز است چکونه ساخته اند که کویا از قالب
واحد افراغ شده و از کجا آورده اند عسل را که ذخیره ایشان نموده اند و از کجا دانسته اند ایام شتا را که خواهد آمد و در آن وقت فاقد غذا خواهند
شد و از کجا فهم رسانیده اند بر تغطیه خزانه عسل بغشاء رقیق ابلکه شمع محیط باشد بعسل از جمیع جوانب و تشبیه و ابقاء سد و غبار آن را
و از برای ایشان امیر عادل مجرب که یعسوب نامست تعیین نموده و همه را مطیع و منقاد او کردانیده که هر کدام از ایشان که بقاذورات و کثافات
ملوث شد ردع و منع نماید و کفته شده که عسل ابیض عمل شباب نحولست و اصفر آن عمل کهول و احمر عمل شیوخ ایشانست و پادشاهی او را
بعضی از ایشان بتوارث مالک میشوند فان الیعاسیب لا تلد الا الیعاسیب چنانکه در عجایب المخلوقات کفته و یعسوب آنها که در جثه مختلفین است از
کوار بیرون نمیشود که اکر بخارج آید جمیع نحل بیرون می آیند و از عمل میمانند و علما در عجایب بر و بحر و غیرها کتابهای بسیار ساخته و دفترها
پرداخته اند و عشری از اعشار آن را نتوانسته اند بیان نمود و معلوم است که کثرت آنها را بجز خالق آنها احدی نمیداند و از برای جمیع حیوانات از
طیور و سباع و بهایم و وحوش و حشرات هر یک را چکونه ساختن خانه و منزل یاد داد و بتحصیل قوت و آب و دانه تعلیم نمود و تربیت نسل و بچه را
بایشان آموخت و بر سباع جرات و قوت و انیاب و براثن و هیبت هایله و سعه فم و غلظت رقبه و صدو شده عطا فرموده آنچه را که مردم بآن
محتاج بود وحشی کردانید و چون انسان لطیف البدن و بطی المشی و کثیر العدو است و حرکات او قاصر است که وفا بمقاصد او نماید دواب و چهار
پا را که مقتضا نمود حکمت الهی خلق انعام را مانند خیول و بغال و آنچه را انسان بآن محتاج بود رام و فرمان بردار او کردانید و در هر یک از عجایب صنع
عقلا حیران و سرکردان میمانند با عنکبوت را نمی نکری که چکونه خانه خود را مشبک میسازد و او را دام پشه و مکس مینماید و در کمین مترقب و
مترصد می نشیند تا چون مکس در آنجا افتد او را صید کند و غذای خود سازد خلاصه بر جمیع آثار علویات و سفلیات و حیوانات و جمادات و
کاینات ملک و ملکوت هر که نظر نماید قطع میکند که این آثار را مؤثری و این نقش را مقتدری هست که دست اندیشه از دامن جلالش کوتاه و پای وهم از
ساحت قدسش راه نیست شعر نتوان صفات تو ز طلسم جهان شناخت احکام این نجوم نکنجد درین رصد هر کونه کاعتقاد کنند
نه چنان ما از دریافت قضیه جز این نیست معتقد قربیست سبب نبود جز فنا و فقر طوبی لمن تهیأ للقرب و استعد بلی ز دنیا ظهور

وهو بذاته اوست که مخفی مینماید چه در هر یک از مصنوعات و مکوّنات صد آیتی از آیات بر صانع عالم بر پا است و در هر شیء از اشیاء دلایل ٩
بیشمار هویدا و اثر صنع او پیداست و اینجا ذکر شد قلیلی از حکمتها و عجایبی بود که در اضعف حیوانات خلق کرده و چون اشرف آنها انسانست
اگر دیدهٔ بصیرت بگشاید در هر جزوی از اجزاء بدن خود عجایب حکمت و آثار قدرتها نقد و مشاهده میکند که فهم او حیران و عقل او واله و
سرگردان میگردد قال الله تعالی تبارک و تعالی وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و ظاهر است که هر که تامّل در خلقت عجیبه و هیئت غریبهٔ خود نماید
از ابتدا تا انتها بطفر و جلی جزم میکند که مر او راست مدبّری و صانعی معلوم میشود که حادث است پس حکم میکند عاقل کامل از حدوث خود به
حدوث عالم هم اینجا در سقف مرفوع الکره و مهاد موضوع است که آن خلق آسمان و اعظم از جسم ایشانست قال الله تعالی لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و باید نظر کند انسان بعین بصیرت باین اجسام رفیعه و سبعه مرتبه بنجوم مضیئه که بدانند که
او را خالق صمد بدون عمد کما قال تعالی تَرَوْنَهَا بِغَيْرِ عَمَدٍ و حفظ نموده آنرا از اعوجاج و کجی کما قال نعم وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا و در تفسیر صافی
و کشّاف و بیضاوی و غیر اینها تفسیر شده باینکه ای لا یثقله حفظهما ای حفظ آنها و ما خوذ از اود است و هو الاعوجاج چنانچه اهل
تفسیر و لغات تصریح نموده اند و هو العلی یعنی عالی از انداد و اشباه که و هم او را درک نمیکند العظیم که مستغنی است لا اضافه او کل ماسوا
و احاطه نمیکند او را و هم و خلق نموده است بقدرت خود بدون ند و شریک کما قال تعالی وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ یعنی بنا
نمودیم آسمان را بقوّت و قدرة و اید بمعنی قوّتست چنانچه صدوق اعلی الله مقامه واجزل فی الخلد اکرامه در عقاید خود تفسیر نموده و گفته
الید القوّة قال الله تعالی وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ یعنی ذی القوّة و جوهری نیز در صحاح و غیر آن گفته الید القوّة و آیده الله ای قوّا
و اید جمع ید نیست بلکه مصدر است از آدبئید ایدا اذا قوی چنانچه قاطبه اهل لغت الامامشذ ذکر نموده اند و در صافی نیز بقوّة تفسیر
نموده و قادر است که آسمان را زیاده از این و سیع نماید بلکه دوران و احد صد هزار مثل اینها را خلق کند و تصور نماید و قرار مختلفه
آسمانها اگر بعضی دور میکند نسبت بما نحوی دیگری جا بجا باد و کاه بعضی سریع و برخی بطی گردش مینمایند و دائم در حرکت اند و مرقّق
و مزیّن نموده آسمان را بزینت کواکب و شمس و قمر قال تعالی وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ و در تفسیر این آیه کلام انیق است که شیخنا
البهائی رحمه الله در مفتاح الفلاح در کشکول ذکر نموده هر که خواهد بآن رجوع نماید و نظر کند با نچه ما بین آسمان و زمین است از انقضا
شهب و حدوث غیوم و رعود و بروق و صواعق و امطار و ثلوج و ریاح و امثال اینها از کسوف و خسوف قمر چشم از برای دیدن آیات
قدرت نیست گوش از پی شنیدن اخبار حکمت نیست امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام بر مفضّل فرموده ای مفضّل اوّل دلیل بر باری تعالی
و وحدت او ایتلاف اجزاء اینعالم و احتیاج بعضی از آن ببعضی دلالت مینماید بر وحدت مدبّران چنانکه ارتباط اجزاء شخص و انتظام بعض ببعض
دلالت مینماید بر وحدة مدبّران زیرا که چون تفکّر میکنی اینعالم کبیر چون خانه ایست بنا شده و مهیّا گشته و در آن جمیع ما یحتاج از آسمان
سقف آن و ارض فرش و ستاره گان چون چراغها و جواهر مخزونه ذخیره شده و اقسام نباتات مهیّا کرده بهجهت مآرب و صنوف حیوانات هر یک
بجهت منفعتی و مصلحتی و انسان مانند مالک این بیت متعلّق باوست و عجب آنست که اگر کسی بر او طاق وارد شود و به بیند که شمعی بر آن
در آن روشن شده قطع میکند از آن که متر چراغ ادرست نموده و اما شمس و قمر که اهل خافقین طرّا و کلّا بلکه جمیع حیوانات و دواب و
بحار و فلوات از نور آنها از ندکانی و تعیّش مینمایند مثل چراغی نیست که بی مسرج و صانع بهم رسانند قال تعالی وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ
جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا الابیة مولوی طهور جمله اشیا بضد است ولی حق را نه مانند و نه ندّاست چو نبود ذات حق را ضدّ و همتا
ندانم تا چگونه دانی او را چو نور حق ندارد نقل و تحویل نیابد اندرو تغییر و تبدیل اگر خورشید بر یکحال بودی شعاع او بیک منوال
بودی ندانستی کسی کین پرتو اوست نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست و کسیکه در عمر خود هرگز طلوع و غروب ندیده باشد اگر نظر شود باو هوا
افتد و گردش و دوران او را به بیند از برای او علم قطعی حاصل میشود که اینرا مدبّری هست که او را بگردش انداخته و اما گردش آسمانها و اینچه
در آنها هست از شمس و قمر و غروب و افول آنها و ایلاج لیل و نهار کما قال تعالی تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ دلالت بر وجود
باری و صانع نمیکند مولوی جنبش ما هر دمی خود اشهد است کو گواه ذو الجلال سرمد است گردش سنگ آسیا در اضطراب
اشهد آمد بر وجود جوی آب ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من ایضا اینها بقدر فهم ماست ان

او نبوده کجودنرا سزاست من بخش کشتم که خاک ره درهش تا کرمهای توآید دو سخن و در هر چیزی از اشیا و موجودات کلیة ما کان اکر
کسی نیکو تأمل نماید بدیده بصیرت در آن نکرد از برای او علم بوجود واجب الوجود حاصل میشود و احتیاج بدانستن مسئله هیولا و صورة
و مانند آن که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدیست بهم نمیرساند قال تعالی اَوَلَم یَرَ الإنسانُ أنّا خَلَقناهُ مِن قَبلُ وَلَم یَکُ شَیئاً و بعضی از
اعلام در کتب معتبره نقل نموده اند که فاضلی و دانی اراده نمود که رساله در اثبات واجب تألیف نماید و جهت آن از وی پرسید که چه مینویسی گفت
رساله در اثبات واجب پیرزن ضعیفه گفت أفی اللهِ شکٌّ فاطِرِ السَّمواتِ وَالأرضِ یا در خدا شکی هست و حال اینکه خالق سموات و ارض است یعنی
ایجاد سموات و ارضین که اکبر از سایر موجودات است دلالت بر صانع نمیکند و شکی در آن نیست که احتیاج بر اثبات بوده باشد و بمقتضای
خاکواست که اینها بی صانع نمیشود پس بمحض این سخن فاضل و دانی ترک نمود تألیف آن کتاب را نظامی اگر بودی فلک را اختیاری گرفتی یکزمان برجا
قراری ز ما صد بار سرگردان تر است او و اینجا هر که تأمل نماید بدلیل اعرابی که حضرت سید البشر والشفیع
المشفع فی المحشر صلوات الله علیه و آله وسلم از وی پرسید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی گفت البعرة تدل علی البعیر واثر القدم علی المسیر
افسماء ذات ابراج و ارض ذات فجاج لا یدل علی اللطیف الخبیر حاصل معنی اینکه ما در راهها پشکل و بعر شتر را که می بینیم حکم میکنیم بعقل او که شتری
ازین راه رفته و نشان پا را می بینیم میدانیم که کسی از این مکان گذر و عبور نموده آیا این آسمان صاحب برجها و کواکب نورانی و زمین صاحب
فجاج و راهها با این وسعت کافی نیست بوجود واجب الوجود لطیف و دقیقه بین علیم و خبیر مؤلف قاصر گوید که این دلیل اولست بر مطلوب
از براهین ابن سینا که در کتاب شفا و اشارات ذکر نموده و شیخنا الطوسی طهر رمسه در تجرید بیان فرموده چه هر یکی کل لاحق تغالیط میکند
دلیل سابق را و نقض میکند دلایل او را و دلیل اعرابی بنائیست مرصوص که هرگز نقض و انهدام با و رو نمیدهد شعر در هر چه میکنم نظر از
چشم عبرتی در وی مشرح است ز توحید صد دلیل بگذر تو از دلیل و بهم اول راه بر او را از وی شناس نه از بحث قال وقیل فایده
بدانکه اعراب جمع عرب نیست بلکه اسم جنس است و انما الواحد له است و اعراب مخصوص است بسکان بادیه و اهل امصار را عرب میگویند
در نسبت اعرابی نص علیه الجوهری فی الصحاح والطریحی فی المجمع انتهی ایضا فایده مخفی نماند که تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود
ممنوع است و کنه ذات واجب را دانستن محال است قال تع وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ المُنتَهیٰ و چون سخن بخدا منتهی شد نباید سخن را ادا نمود و این معنی در احادیث
متواتره و در خطبه های بلیغه خصوصا در نهج البلاغه بیان شده نظامی همه هستند سرگردان چو پرکار پدید آرنده خود را طلبکار پس
در آنچه ایجاد نموده در آفاق سموات و ارضین و انفس بلکه در هر ذره از ذرات از غرائب صنع و بدایع حکمت اگر تأمل و تفکر نمائی بصریح عقل
یقین مینمائی بوجود صانع که رب حکیم و علیم و قادر و قاهر است و جایز نیست بر او ظلم و قبیح و میدانی که خالق اینها مثل اینها نیست شیء لا کالاشیا
است و کامل بالذات من جمیع الجهات است عجز و نقص و فنا بر او محالست و هیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست و علاوه بر این مبعوث نمود
بر همه خلایق پیغمبری که مؤید است بآیات ظاهره و معجزات باهره و شهادت میدهد عقل بالبدیهة که جایز نیست بر خدا که جاری نماید
بر کاذب امثال این معجزات و آیات و چون یقین بصدق این نبی صلی الله علیه و آله بهم رسانیدی و اعتقاد نمودی بر حقیت اوصیاء طاهرین
و حیث قال ما آتیکُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَما نَهیکُم عَنهُ فانتَهوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمائید و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمائید
پس واجب میشود بنص متابعت نبی در اصول دین و فروع آن و امور معاش و معاد و اخذ جمیع امور را از او و اینجناب صلی الله علیه
و آله آنچه نازل شده با و از آیات قرآنیه و معجزات ربانیه سپرده است بر اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بنص متواتر انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده از میان شما میروم و دو چیز
عظیم در میان شما میگذارم که اگر با آنها تمسک جوئید و متابعت ایشان نمائید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب و یکی اهل بیت من و این دو تا از هم
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهل آن میدانند و ایشان فرموده اند که ما از میان شما میرویم و احادیث ما
در میان شما است رجوع بر راویان احادیث ما کنید پس بعضی از برای عناد و اینکه مان الا متمسک بر اخبار و آثار ایشان را ترک نموده اند اکثر ناس در این
زمان آثار اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله را و مستبد باراء خود گشته مثل بعضی از صوفیه خصوصا از اهل سنت خدا را جسم میدانند
و اکثری بحلول خدا قائل شده اند و بعضی با شنیع از این که اتحاد باشد برای خود شان مذهب قرار داده اند و همچنین سایر فرق انذار هم

مختلفه که اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خودشان بعربی و فارسی بیان نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته
و بعقلهای ضعیف خود اعتماد نموده اند و جمعی از اهل این زمان اخذ نموده اند بدعتها و دین قرار داده اند عبادت مینمایند بان با
وجود اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار یعنی هر بدعت ضلالتست و کل ضلالت
سبیلش بسوی نارا است لهذا هر کسی که متمسک بکلمات اهل بیت طاهرین علیهم السلم شده بمضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق البته در مراحل حرمان سکندری نخورده بسر منزل نجات تواند رسید و از تلاطم بحر شقاوت وارسته
بسعادت حیات ابدی فایز خواهد بود در این باب بذکر اکثر اخبار و اثار وارده از ایشان سلام الله علیهم اجمعین پرداختن باعث طول
کلام میباشد و در دیباچه اول اینکتاب در تقدیس و تنزیه جناب باری جل شانه انچه این حقیر بعربی بیان نموده از خطب عدیده سید
اوصیا علیه السلام اقتباس شده از مضامین ان فقرات غافل نباید بود حافظ در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز هر کسی بر حسب فهم
گمانی دارد و علماء اعلام و فضلاء کرام رضی الله عنهم کتب بسیار در اینباب تالیف نموده اند و چون بنای حقیر بر اقتصار است بذکر
مجملی که کفایت مسترشدین نماید در معرفت واجب الوجود اخذ از درر غرائد و غرر فوائد اهل بیت نبوت و ولایت و منبع فتوة و هدایت
از اماکن عدیده و مواطن شریفه تبصرة لاخوان الدین و تذکرة لخلان الیقین اکتفا مینماید تبصره مراد از معرفة الله اطلاع بر نعوت و صفات
جلالیه و جمالیه بقدر طاقت بشریه است و اما اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه محال و سخن گفتن در ان باعث ضلال بغیر حیرانی ثمره نمی بخشد
چه تصور کنه حقیقت از اجمل محالاتست حافظ عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است دام را در جای که
اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه مطمح نظر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اوصیا و اولیاء مرضیین نباشد چه جای بشر که در انمحل نظر
نماید و که فرباد که هر طایر فرخنده که دیدم صیاد ز مرغان دگر بسته ترش داشت کیف و سید البشر علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات
یقول ما عرفناک حق معرفتک و نیز فرموده صلی الله علیه و اله ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار و ان الملاء الاعلی یطلبونه کما تطلبونه
انتم یعنی جناب الهی تعالی محجوب گردیده از عقول چنانچه از ابصار محجوب گشته و ملاء اعلی که از ملائکه مقربین و کروبین باشند طلب مینمایند او را
چنانکه شما طلب میکنید فرقی دو دبستان بارگاه الست بیش ازین پی نبرده اند که هست محفی نماند که انچه نقل شده از سید اولیاء و اصفیا
امیر المؤمنین صلوات الله علیه من قوله لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر کشف غطاء شود یقین من زیاده نمیشود و از احادیث مستفیضه
است و روایت نموده اند اصحاب رضه در کتب خودشان و شیخنا البهائی رحمه الله گفته که مراد ازان درجات و احوال نشا اخرت و قیامت و مراتب بهشت
و در معرفت ذات الله نیست چه لازم میاید که انجناب در معرفت اکمل از نبی صلی الله علیه و اله شود و بعضی از ذکیا جواب گفته اند که لفظ یقینا
در این کلام منصوب بمفعول بودنست لا علی التمیز و حاصل جواب این میشود که مرا یقینی هست در مراتب معرفت که اگر کشف غطا شود زیاده نمیکنم
یقینی غیر این یقین یعنی تغییر علم بودن حادث نمیشود و بر علم سابق من چیزی زیاده نمیگردد و بعضی از اعلام محدثین فرموده اند که هر چند در
حیوة نبی صلی الله علیه و اله الهام و وحی باو افاضه علوم شده بود بعد از استکمال اینکه لایق ذات شریف بود که منتهای مراتب بشراست در
وقت مرض یعنی مرضی که بدان منتقل بجوار قدس میشد جناب سید اوصیا علی علیه السلم را طلبیده نمود و تعلیم نمود کلاً در لحظه واحده و باین
سبب از انجناب وقتی که پرسیدند چه چیز پیغمبر صلی الله علیه و اله بتو تعلیم نمود فرمودند تعلیم نمود بمن هزار باب از علم که از هر باب ان هزار
در مفتح گردید و از اینجهت انحضرت را بطین میگویند بسبب تراکم علوم در صدر شریف ایشان و بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و اله
فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بهر حال در این باب از علامه حلی قدس سره الله روحه و غیر ایشان نیز در معنی این حدیث جوابها داده
شده لکن بجهت اختصار عنان سخن منعطف گردید و معنی حدیث شریف نبوی که ذکر شد تاویل باید نمود چه اگر معنی غیر اینها باشد منافی
فرموده نبی صلی الله علیه و اله که ما عرفناک حق معرفتک باشد بهم میرساند و باید دانست که حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم براو
محالست همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا براو روا باشد هر اینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب
الوجود و صانع عالم نخواهد بود و وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از و منفک شود و یگانه است در ذات و صفات
یعنی بسیطست و اورا اجزا هیچ وجه نیست و کامل من جمیع الجهاتست یعنی نقص و فنا براو محالست و عالمست بهمه معلومات یعنی در علم او نیست

تا کرمهای تو آید در سخن و در هر چیزی از اشیا و موجودات کائنا ما کان تا کر

۹ از وجود که وجود ترا ستایست من خوش کشتم که خاک در دهن
کسی نیکو تامل نماید و بدیدهٔ بصیرت در آن فکر داز برای او علم بوجود واجب الوجود حاصل میشود و احتیاج بدانستن مسئلهٔ هیولی و صورة
و مانند آن که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدیست بهم نمیرساند قال تعالی اَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و بعضی از
اعلام در کتب معتبره نقل نموده اند که فاضلی والی اراده نمود که رساله در اثبات واجب لطیف نماید زوجه اش از و پرسید که چه مینویسی گفت
رساله در اثبات واجب پیر ضعیفه گفت اَفِي اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ یا در خدا شکی هست و حال اینکه خالق سموات و ارض است یعنی
ایجاد سموات و ارضین که اکثر از سایر موجودات است دلالت بر صانع میکند و شکی در آن نیست که احتیاج بر اثبات بوده باشد و عقلا قبیح
را کرا است که اینها بی صانع نمیشود پس بمحض این سخن فاضل والی ترک نمود تالیف آن کتاب را نظامی اکر بودی فلک را اختیاری کرفتی یک زمان بر جا
راری زما مید با رسر کردان مرا است او زما در کار خود حیران تر است او و ایضا هر که تامل نماید بر دلیل اعرابی که حضرت سید البشر والشفیع
المشفع فی المحشر صلوات الله علیه و آله و سلم از و پرسید که وجود خداوند خود را چکونه دانستی گفت البعرة تدل علی البعیر واثر القدم علی المسیر
افسماء ذات ابراج و ارض ذات فجاج لا یدل علی اللطیف الخبیر حاصل معنی اینکه ما در راهها پشکل و بعر شتر را که می بینیم حکم میکند عقل ما که شتری
از این راه رفته در پی و نشان پا را می بینیم میدانیم که کسی از اینمکان کذر و عبور نموده آیا این آسمان صاحب برجها و کواکب نورانی و زمین صاحب
فجاج و راهها با این وسعت کافی نیست بوجود واجب الوجود لطیف و دقیق بین علیم و خبیر مؤلف قاصر کوید که این دلیل اولیست بر مطلوب
از براهین ابن سینا که در کتاب شفا و اشارات ذکر نموده و شیخنا الطوسی طهر رمسه در تجرید بیان فرموده چه هر کلی لاحق تغلیط میکند
دلیل سابق را و نقض میکند دلایل او را و دلیل اعرابی بنا نیست مرصوص که هرکز نقض و انهدام باو رو نمیدهد شعر در هر چه مینکرم نظار از
چشم عبرتی در وی مشرح است ز توحید صد دلیل بلکه تواز دلیل همه اول راه بر اورا از و شناس نه او را از بحث قال و قیل فایده
بدانکه اعراب جمع عرب نیست بلکه اسم جنس است و از جمله الاواحد له است و اعراب مخصوص است بسکان بادیه و اهل امصار را عرب میکویند
در نسبت اعرابی نص علیه الجوهری فی الصحاح والطریحی فی المجمع انتهی ایضا فایده مخفی نماند که تفکر در کنه ذات و چکونکی صفات واجب الوجود
ممنوع است و کنه ذات واجب ادراکش محالست قال تعالی وَاَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى و چون سخن بخدا منتهی شد نباید مجادله نمود و این معنی در اخبار
متواتره و در خطبهای بلیغه خصوصا در نهج البلاغه بیان شده نظامی همه هستند سر کردان چو پرکار پدید آرندهٔ خود را طلبکار پس
در آنچه ایجاد نموده در آفاق سموات و ارضین و انفس بلکه در هر ذره از ذرات از غرایب صنع و بدایع حکمت اکر تامل و تفکر نماید عقل
یقین مینماید بوجود صانع که رب حکیم و علیم و قادر و قاهر است و جایز نیست بر او ظلم و قبیح و میداند که خالق اینها مثل اینها نیست شیء لا کالاشیا
است و کامل بالذات من جمیع الجهات است عجز و نقص و فنا بر او محالست و هیچ کونه نقصی در ذات و صفات او نیست و علاوه بر این مبعوث نمود
بر همه خلایق پیغمبری که مؤید است بایات ظاهره و معجزات باهره و شهادت میدهد عقل بالبدیهه که جایز نیست بر خدا که جاری نماید
بر کاذب امثال این معجزات و آیات و چون یقین بصدق این نبی صلی الله علیه و آله بهم رسانید و اعتقاد نمودی و بر حقیت و صدق او ظاهر شد
و حیث قال مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمائید و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمائید
پس واجب میشود بنص قرآن متابعت نبی در اصول دین و فروع آن و امور معاش و معاد و اخذ جمیع امور را از و و آنجناب صلی الله علیه
و آله آنچه نازل شده باو از آیات قرآنیه و معجزات ربانیه سپرده است بر اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بنص متواتر انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده از میان شما میروم و دو چیز
عظیم در میان شما میکذارم که اکر بانها تمسک جوئید و متابعت ایشان نمائید هرکز کمراه نشوید یکی کتاب و یکی اهل بیت من و این دو از هم
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهل آن میدانند و ایشان فرموده اند که ما از میان شما میرویم احادیث
در میانست رجوع برا ویان احادیث ما کنید پس نیست از برای ما در این زمان الا تمسک بر اخبار و آثار ایشان و ترک نموده اند اکثر ناس در این
زمان آثار اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله را و مستبد باراء خود کشته مثل بعضی از صوفیه خصوصا از اهل سنت خدا را جسم میدانند
و اکثری بحلول خدا قایل شده اند و بعضی با شنعم از این که اتحاد باشد برای خود شان مذهب قرار داده اند و همچنین سایر فرق از مذاهب

۱۰ مختلفه که اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خودشان بعربی و فارسی بیان نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته
و بعقلهای ضعیف خود اعتماد نموده اند و جمعی از اهل این زمان اخذ نموده اند بدعها و دین قرار داده اند عبادت مینمایند بان با
وجود اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار یعنی هر بدعت ضلالتست و کل ضلالت
سبیلش بسوی نار است لهذا هر کسی که متمسک بکلمات اهلبیت طاهرین علیهم السلام شده بمضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق البته در مراحل حرمان سکندری نخورده بسر منزل نجات تواند رسید و از تلاطم بحر شقاوت وارسته
بسعادت حیات ابدی فایز خواهد بود در این باب بذکر اکثر اخبار و آثار وارده از ایشان سلام الله علیهم اجمعین پرداختن باعث طول
کلام میباشد و در دیباچه اول اینکتاب در تقدیس و تنزیه جناب باری جل شانه آنچه احقر بیان نموده از خطب عدیدهٔ سید
اوصیا علیه السلام اقتباس شده از مضامین انفقرات غافل نباید بود حافظ در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز هر کسی بر حسب فهم
گمانی دارد و علمای اعلام و فضلای کرام رضی الله عنهم کتب بسیار در اینباب تالیف نموده اند و چون بنای حقیر بر اقتصار است بذکر
مجملی که کفایت مسترشدین نماید در معرفت واجب الوجود اخذ از درر و غرر و فواید اهل بیت نبوت و ولایت و منبع فتوة و هدایت
از اماکن عدیده و مواطن شریفه تبصرة لاخوان الدین و تذکرة لخلان الیقین اکتفا مینماید تبصرة مراد از معرفة الله اطلاع بر نعوت و صفات
جلالیه و جمالیه بقدر طاقت بشریه است و اما اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه محال و سخن گفتن در آن باعث ضلال بغیر حیرانی ثمره نبخشد
چه تصور کنه حقیقت او امحل محالاتست حافظ عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدست است دام را در جائی که
اطلاع بر حقیقت ذات مقدسه مطمح نظر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اوصیا و اولیاء مرضیین نباشد چه جای بر غیر که در آن محل نظر
نماید فرخی فریاد که هر طایر فرخنده که دیدم صیاد زمرغان دگر بیشتر شو داشت کیف و سید البشر علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات
یقول ما عرفناک حق معرفتک و نیز فرموده صلی الله علیه و اله ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار و ان الملاء الاعلی یطلبونه کما تطلبونه
انتم یعنی جناب باریتعالی محجوب گردیده از عقول چنانچه از ابصار محجوب گشته و ملاء اعلی که از ملائکه مقربین و کروبین باشند طلب مینمایند او را
چنانکه شما طلب میکنید فرخی در وجدان بارگاه الست پیش از این پی نبرده اند که هست محققین اند که انچه نقل شده از سید اولیا و اصفیا
امیر المؤمنین صلوات الله علیه من قوله لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر کشف غطاء شود یقین من زیاده نمیشود از احادیث مستفیضه
است و روایت نموده اند اصحاب رضی در کتب خودشان و شیخنا البهائی رحمه الله گفته که مراد از آن درجات و احوال نشاء اخرویه و قیامت و مراتب
و در معرفت ذات الله نیست چه لازم میاید که آنجناب در معرفت اکمل از نبی صلی الله علیه و اله شود و بعضی از ذکیا جواب گفته اند که لفظ یقینا
در این کلام منصوب بمفعول بودنست لا علی التمیز و حاصل جواب این میشود که مرا یقینی هست در مراتب معرفت که اگر کشف غطا شود زیاده نکنم
یقینی غیر این یقین یعنی تغییر علم بر من حادث نمیشود و بر علم سابق من چیزی زیاده نمیگردد و بعضی از اعلام محدثین فرموده اند که هر چند در
حیوة نبی صلی الله علیه و اله از الهام و وحی باو افاضه علوم شده بود و بعد از استکمال انچه لایق ذات شریفش بود که منتهای مراتب بشر است در
وقت مرض یعنی مرضی که بدان منتقل بجوار قدس میشد جناب سید اوصیا علی علیه السلام طلب نمود و تعلیم نمود کلام در لحظهٔ واحده در باب
سبب از آنجناب وقتی که پرسیدند چه چیز پیغمبر صلی الله علیه و اله بتو تعلیم نمود فرمودند تعلیم نمود بمن هزار باب از علم که از هر بابی هزار
در منفتح گردید و از اینجهت آنحضرت را بطین میگویند بسبب تراکم علوم در صدر شریف ایشان و بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و اله
فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بهر حال در این باب از علامه حلی قدس الله روحه و غیر ایشان نیز در معنی این حدیث جوابها داده
شده لکن بجهت اختصار عنان سخن منعطف گردید و معنی حدیث شریف اینجوری که ذکر شد تاویل باید نمود چه اگر معنی غیر اینها باشد منافی
بفرموده نبی صلی الله علیه و اله که ما عرفناک حق معرفتک باشد بهم میرساند و باید دانست که حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم برو
محالست همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا برو روا باشد هر اینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب
الوجود و صانع عالم نخواهد بود و وجود او واجبست و لازم ذاتش و ست و محالست که از و منفک شود و یگانه است در ذات و صفات
یعنی بسیطست و او را اجزا هیچ وجه نیست و کامل من جمیع الجهاتست عجز و نقص و فنا برو محالست و عالمست بجمیع معلومات و تغییر در علم او نیست

ومعلوم بود در ازل مثل آنکه بعد از وجود آنها معلوم اوست تفاوت ندارد علم او پیش از وجود اشیا و بعد از وجود آنها و در ازل میدانست آنچه در ابد الآباد بهم میرسد و جمیع اشیا نزد
۱۱ او حاضر است و عالم است بر اشیا بقدرت و در لغتی نماید علم او به پیدا شدن سخن حق بر وجه علم یکذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان بنزدش یکیست واحد واحد است بر اشیا بقدرة
او را عقل و وهم و خیال لا ادری هر چه مفهوم عقل و ادراکست ساحت قدس او از آن پاکست والحاصل ان کلما یتصور العالم
الراسخ فهو من کنه الحقیقة بفراسخ وکلما وصل الیه النظر العمیق فهو غایة مبلغه من التدقیق وسرادقات الذات من ذلک بمراحل وامثال لا یستطیع
سلوکها برید الوهم والخیال وامثال این کلمات عربیه از کلمات شیخنا البهائی رح اقتباس نموده شد که در کشکول بتفصیل و در اربعین باجمال ذکر و
بیان نموده شعر اینجا که حریم بی‌نیازیست اندیشهٔ ما خیال بازیست این نکته بحرف دل نگنجد وند وصف در اشارت نگنجد وشیخنا البهائی
رحمه الله در کشکول بعد از ذکر این شعر گفته فلا یلتفت الی هذیان من یزعم انه وصل الی کنه الحقیقة بل احث التراب بفیه فقد ضل وغوی و
کذب وافترى فان الامر اجل وارفع واعلی من ان یحیط به عقل البشر انتهی کلامه رفع مقامه بیت مطلق که بود زهر صفت پاک بیرون شود
از خیال وادراک وان دو که بعقل چون درآید البته بصورتی برآید پس هر چه تو میکنی خیالش باشد ز مظاهر جمالش ودر کلام ابی جعفر
محمد بن علی الباقر علیهما السلام اشاره باین معنی شده که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم یعنی
هر چیزی که تمیز داده اید شما باوهام خود در ادق معانیش مخلوق و مصنوع است مثل شما و مردود بشما است شیخ نظامی گنجه رحمه الله شعر بیت
کسی کو ره برآرد بنیاد کجا گنجد بوهم او مهر او نه دانا از آن خبر دارد نه او باش که فکر هر دو کون آمد بخفّاش تو شوخی بین که او والله اندرین
راه نظر میافکند با چشم کوتاه وباید دانست که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات صفتی دارند وذاتی و بآن صفت متصف
میشود ذات ایشان مثلا زید ذاتی دارد و علمی جدا از ذات که بآن علم متصف میشود و بسبب آن او را عالم میگویند همچنین قادر است بقدرتی
که خدا در او ایجاد کرده و همچنین سایر صفات خداوند عالمیان صفات مقدس او عین ذات اوست و بحسب ذات قائم مقام جمیع صفات است
چنانچه ما چیزی را بعلم میدانیم او باصل ذات میداند ما کارها را بقدرت میکنیم او باصل ذات میکند بدون مباشرت و موجود بودن ما
بوجودیست زاید بر ذات و وجود او عین ذات است و باصل ذات موجود است لهذا عدم او ممتنع است و اگر صفات زایده داشته باشد در
کمال محتاج بغیر خواهد بود و آن صفات بغیر واجب الوجود قدیم خواهند بود چنانچه در کافی بطرق متعدده از حضرت امیر المؤمنین و امام
موسی و امام رضا علیهم السلام منقولست که اول دین معرفت حقتعالی است و کمال معرفت او اقرار بیگانگی اوست و کمال توحید او اقرار بیگانگی
او نفی کردن صفات زایده است از و زیرا که هر صفتی که اثبات میکنی آن صفت گواهی میدهد که غیر موصوفست و موصوف گواهی میدهد
که غیر صفتست و هر دو گواهی میدهند باثنینیت و دو بی و ازلی بودن با دوبی منافات دارد زیرا که ازلی واجب الوجود میباشد و دو واجب الوجود
محال است پس کسیکه خواهد خدا را بکنه وصف کند حدی از برای او قرار خواهد داد و کسیکه از برای او حدّ قرار دهد او را بعدد در آورده است
و دو چیز از برای او قرار داده و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد دیگر کسی که پرسد خدا چه کیفیت دارد صفات زایده و صفات ممکنات برای
او اثبات کرده است و این محال است و کسیکه بپرسد که خدا در کجا است مکانی از برای او اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسیکه پرسد که بر
روی کجاست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است و کسیکه پرسد که پس در کجاست خدا را اختصاص بمکانی داده و حال آنکه
مکان در اصل نبوده و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنگامیکه هیچ معلومی نبود و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود
و پروردگار داشته در هنگامیکه هیچ مربوبی نبود و خداوند ما را چنین وصف میباید کرد و او زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف
نمایند پوشیده نماند که قرب و بعد مکانی از خواص ممکنات و بر آیات وفات پاک حضرت واجب الوجود از امثال این نقایص منزه و مبرا است
و آنچه در سورهٔ واقعه فرموده وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ و در سورهٔ ق فرموده وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ بمعنی احاطه بحسب
العلم است یعنی همیشه بر ظاهر و باطن دانا و خبیر بر دقیق و جلیل احوال جملگی بینا و بصیر است و جمیع اماکن و جهات نسبت بذات پاک
جناب الهی یکسانست و قرب و بعد و کم و کیف در او نیست و منزه از مکانست و مناسب بمقام رئیس المحدثین شیخ صدوق طاب ثراه در
کتاب توحید بهمین معنی روایت کرده که مضمون آن اینست که از سید بن سرور ... موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدند که چرا خدا ابتدا پیغمبر خود را
عروج فرمود باسمان و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا بحجابهای نور برد و در آنجا با او مخاطبه و مناجات نمود خدا تعالی را مکانی نیست

آنحضرت فرمودند که خدا تبارک و تعالی موصوف بمکان نیست و زمان بر او جاری نمیگردد یعنی از مکان و زمان منزه است لیکن خواست
که مشرف سازد بآنحضرت فرشتگان و ساکنان آسمانهای خود را و مکرم گرداند ایشان را بدیدن او و نماید بوی از عجایب عظمت خود آنچه
اخبار کند خلق را بآن بعد از نزول و این عروج فرمودن او نه از آن جهت که اهل تشبیه میگویند سبحان الله عما یشرکون و در انکتاب شریف احادیث
متکاثره در اینباب و در سایر مسایل توحید ذکر نموده و این وجیزه گنجایش ذکر عشری از اعشار آن ندارد بجهه من یطلبه و باسانید
معتبره در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در سایر کتب معتبره نقل نموده اند که بعد از فوت جناب رسول خدا خطبه فرمودند که مضمون
بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها را عاجز گردانیده از آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند
یا ذات او را تعقل نمایند. سعدی: جهان متفق بر الهیتش / فرومانده از کنه ماهیتش / بشر ماورای جلالش نیافت / بصر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم / نه در کنه ذاتش رسد دست فهم / درین ورطه کشتی فرو شد هزار / که پیدا نشد تخته‌ای در کنار / نه ادراک در کنه
ذاتش رسد / نه فکرت بغور صفاتش رسد / زیرا که محالست او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت بذات و صفات او توان پی
برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست که اجزاء مختلفه داشته باشد و تبعض را و نمی باشد که تعدد در صفات او بهم رسد دور
است از شبانه بدوری مکانی بلکه بعظم کمال تنزه و مستولی و متمکنست بر جمیع اشیا نه باینکه در میان اشیا و ممزوج با آنها باشد بلکه بعلم
قدرت و حفظ و تربیت و عالمست بر جمیع اشیا نه بآلتی بدون آن آلتی علم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میانه او و معلوم
علمی واسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بوده همیشه نه این معنی دارد که همیشه در زمانی بوده بلکه ابدا ازلیت وجود است یعنی وجوب وجود
اگر گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه این معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه ازلی ابدی است که عدم بر او محالست و نیز در کافی از امام
رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود حقتعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بیناست بذات خود نه بچیز دیگر و در کافی بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند عالم قدیم واحد است و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق
است احدی المعنی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق می
گویند که خدا میشنود بغیر آنچه بآن می بیند و می بیند بغیر آنچه بآن میشنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق
کرده اند بلکه خداوند عالمیان میشنود بهمان چیز که بآن می بیند و می بیند بهمان چیز که بآن میشنود یعنی بذاتست و عضو و جارحه و آلتی
ندارد و سمیع و بصیر و مدرکست یعنی عالمست بمبصرات و مسموعات و مدرکات بحقیقتی که خدا یکتا و احد المعنی است یعنی منقسم بشئی
نه در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم و اینکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات و شبیه و مانندی و شریکی ندارد و اگر کسی خدا را
واحد عددی بداند این دلالت میکند که خدای دومی هست که او یکی از اوست و این کفر است و اثبات شریکست برای خدا بمنزله قول نصاری
که خدا را سیم سه خدایان میگفتند و اگر گوئی او واحد نیست از یک جنسی چنانکه میگویند زید واحد است از افراد انسان این نیز کفر است و
تشبیه است که برای خدا شریکی و ماهیت و نوعی اثبات مینمائی فصل بدانکه صفات ذاتیه الهی عین ذات مقدس اوست و لیس العلم صفة زائدة
علیه لانه فلا یعلم بعلم و انما الذات البسیطة مقتضیة بذاتها لانکشاف المعلوم و لا تنطبع فی ذات الواجب الصور لانه لیس محلا للحوادث و الاشیاء
و لا نعلم من اتصافه جل شانه بالعلم سوی انه لا یجهل و یعلم الله الشیء عند وجوده و قبله و بعده علما سویا فلا یزیده وجود الشیء علما
ابدا فالازمنة متساویة بالنسبة الیه تعالی و علمه بالمستقبل لا یؤثر فیه ایجابا لان العلم لا یؤثر بالمعلوم و انما یعلم الشیء علی ما هو علیه و قدم
علمه لا یستلزم قدم المعلوم و علم الله تعالی ما یجری علی ما هو علیه لا علی النحو الکلی و تعلق علم الباری بالحادث عند حدوثه لا یستلزم
حدوث العلم و لا قدم المعلوم و حدوث التعلق لا یستلزم حدوث الصفة لانه فی الامور الاعتباریة فالله یعلم الشیء من الازل بحیث
انکشافه لدیه بهویته الواقعیة و علم خدا مثل علم ما نیست که او صفات زائده بر ذات باشد چنانکه احادیث متواتره بر این معنی وارد شده
و در شرح من لا یحضره الفقیه والد ماجد فاضل مجلسی طاب ثراهما و خود علامه مجلسی در بحار الانوار و اکثر مؤلفات خود ادعای
تواتر اخبار در اینخصوص نموده اند و معلوم است که ذات مخلوق غیر صفات ایشانست و نفس ناطقه عالم نیست و عالم میشود پس آنچه
ما بعلم میدانیم حق سبحانه و تعالی بذاته عالم است ولکن لازم نیست که بدانیم که چگونه میداند چون علم عین ذاتست و دانستن آن

عالمست باخبار متواتره و اتفاق عقلا و همچنین است صفاتی که عین ذاتند مثل قدرت و خداوند عالم جل شانه عالم بذاته و قادر بذاته است و علم الهی بجمیع مکونات قبل از وجود ایشان مثل علم اوست بآنها بعد از وجود ایشان و نه چنین که بر علم او چیزی بیفزاید و اصلا تغییری در علم او نمی‌باشد اما چگونگی علم خدا بما معلوم نیست و مجمل سخن در اینجا آنست که آنچه از صفات کمالیه الهیت حادث نتواند بود مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از حدوث این صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفات فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و اراده و مشیت و محیی و ممیت زیرا که حقتعالی در ازل خالق نبود و الا بایستی که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حقتعالی نیست که از عدم آن او نقصی لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن برایجاد است که در هر وقت مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگاه از حقتعالی خلق منفک نشود وقتی باشد که دوام صفت فعل نقص حقتعالی است مثل اینکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این یا بعد ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است کلینی و ابن بابویه علیهما الرحمه روایت کرده اند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که خداوند عالم قدیمست و قدیم بودن صفتی است که عاقلان را دلالت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او است آن اول و ازلی خواهد بود و محتاج بودن از وهم پس خدای تعالی خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم باو محتاج و مضطر گردند در هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را مسمی گردانید بسمیع و بصیر و قادر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها چون غلات و تکذیب کنندگان این اسماء الهی را میشنوند و از ما شنیده اند که میگوئیم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض مینمایند که چون میگوئید که خدا شبیه و مثل ندارد و حال آنکه این اسما را همه بر شما اطلاق میتوان کرد و متصف باین صفات هستید و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان اینست که اگرچه اسم شریکیست اما معنی مختلف است الی ان قال علیه السلام خداوند عالم را عالم گفته‌اند که خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثی که عارض او شود که اگر آن علم نزد او حاضر نباشد یا از او مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اول جاهل میباشد و بعلم حادث عالم میشوند و گاه اشیا از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا را عالم میدانند بعلم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیا را میداند و جهل او محالست پس اسم علم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است خداوند عالم را سمیع مینامند نه باعتبار جزئی که در او باشد که بآن چیزها را بشنود و بآن جزء نبیند را بتواند دید چنانچه در مخلوقین بیک عضو میشنوند و بیک عضو می‌بینند و در دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضوند و لیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه میداند بی عضو و جزء الی آخر الحدیث و صدوق رحمه الله در کتاب توحید گفته الدلیل علی ان الله عز و جل عالم قادر حی لنفسه لا بعلم و قدرة و حیوة هو غیره انه لو کان عالما بعلم لم یخل علمه من احد امرین اما ان یکون قدیما او حادثا فان کان حادثا فهو جل ثناؤه قبل حدوث العلم غیر عالم و هذا من صفات النقص و کل منقوص محدث بما قدمناه وان کان قدیما وجب ان یکون غیر الله عز و جل قدیما و هو کفر بالاجماع انتهی کلامه رفع الله روحه و قال فی مجمع البیان فی تفسیر قوله تعالی والله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض والله بکل شیء علیم لان العالم لنفسه یعلم المعلومات بنفسه فلا یحتاج الی علم یعلم به و الی من یعلمه لانه اذا کان قدیما موجودا فی الازل لنفسه استغنی عن موجد اوجده انتهی کلامه اعلی الله مقامه و در کافی و توحید و عیون و بحار روایت کرده اند عن الحسین بن خالد قال قلت للرضا علیه السلام ان قوما یقولون انه عز و جل لم یزل عالما بعلم و قادرا بقدرة و حیا بحیوة و قدیما بقدم و سمیعا بسمع و بصیرا ببصر فقال علیه السلام من قال ذلک و دان به فقد اتخذ مع الله آلهة اخری و لیس من ولایتنا علی شیء و فی التوحید عن علی بن الحسین بن بشار عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال ان الله تعالی لم یزل عالما بالاشیاء قبل کون الاشیاء الی قوله فلم یزل الله عز و جل علمه سابقا للاشیاء قدیما قبل ان یخلقها فتبارک ربنا و تعالی علوا کبیرا خلق الاشیاء و علمه بها سابق لها کما شاء کذلک لم یزل ربنا علیما سمیعا بصیرا و در قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسیکه همه چیزها را آفریده است و او دانسته لطیف یعنی عالم بدقایق یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل

نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بتنهائی هر آنچه کار و مصلحت ایشانست تمام میسازد و احتیاجی بمعاونت و یاری دیگری ندارد و مرادش همه تابع اراده اوست
که خدا و مدجل و علا عالم بنفس است نه عالم بعلم یعنی مباینه او و معلومش علمی و اسطه نیست و علم خدا مثل علم ما نیست که از صفات زایده بر ذات
باشد و گفته شد که اگر عالم بعلم باشد خالی از این دو امر نمیشود یا آن علم حادث است یا قدیم و اگر حادث باشد پس خدا قبل از حدوث علم غیر
عالم میشود و آن از صفات نقص است و هر منقوص محتاج است و اگر آن علم قدیم باشد مستلزم این میشود که غیر خدا نیز قدیم شود
و آن کفر است بالاجماع و مراد ما از اثبات علم نفی جهل است و مبرا نمودن از اتصاف او جل شانه بعلم سوای اینکه او هیچ شیء را جاهل نیست
و در مجمع البحرین گفته و فی الحدیث انما سمی الله عالما لانه لا یجهل شیئا والله تع عالم بکل معلوم علی ما هو علیه من کونه واجبا و ممکنا و ممتنعا
وکلیا و جزئیا لنسبة ذاته الی جمیع الممکنات بالسویة و ما زعمه الفلاسفة من عدم علمه بالجزئیات الزمانیة باطل الی ان قال و سمی الله تعالی
عالما بغیر علم حادث علم به الاشیاء و استعان به علی حفظ ما یستقبل من امره کالذی رایناه علماء الخلق انما سموا بالعلم الحادث فکانوا قبله
جهلة و ربما فارقهم العلم فعادوا الی الجهل انتهی کلامه و قال الصدوق قدس سره فی التوحید العلم فی الله لیس هو غیر ذاته من صفاته ذاته لان
الله تع ذات علامة سمیعة بصیرة انما نرید لو صفنا ایاه بالعلم نفی الجهل عنه و لا نقول ان العلم غیره لانا متی قلنا ذلک ثم قلنا ان الله لم یزل
عالما اثبتنا معه شیئا قدیما لم یزل الله تع عن ذلک علوا کبیرا انتهی کلامه ره و قال شیخنا البهائی رحمه الله فی الکشکول المیبوتی اتفقوا
علی ان علمه تع محیط بجمیع المعلومات کلیا کان و جزئیا کان و لیس بارتسام صورة مساویة للمعلوم بل هو حضوری فالاشیاء بنفسها
حاضرة بل المعلومات لدیه طور وراء طور العقل و تصوره حسب الحق انا نعلم انه عالم بتلک الاشیاء لانها معلولة لذاته لکنا لا نعلم کیفیة
ذلک العلم و لا استنکاف لاحد من الجهل بذلک لان علمه عین ذاته و کیف یستنکف من الجهل بکیفیة العلم الذی هو عین ذاته و قد صرح
الشیخان ابو نصر و ابو علی بذلک و کلام بهمنیار یومی الیه الخ و بدانکه تعلق علم باری بر حادث در وقت حدوث مستلزم حدوث علم
و قدم معلوم نمیشود همچنین قدم علم او مستلزم قدم معلوم نمیباشد و حدوث تعلق مستلزم حدوث صفت نیست چرا که این امور
اعتباریه است و همچنین منتقش و منطبع نمیشود در ذات خداوند معلومات بعلت اینکه خدا تعالی محل حوادث و اثر نیست چنانچه در حق
مخلوق لا بد است برای مفهومات از وجود خارجی یا ذهنی لکن لا یلزم ثبوت مثله فی حق الخالق تع و بالجمله آنچه در این باب تلقی کرده شد مر
اهل ایمان کافیست هدانا الله سواء السبیل و عصمنا الله عن الاغواء و التضلیل **فصل** لازم است اعتقاد نمود که حق تعالی در قدیم بودن
شریک ندارد و هر چه غیر ذات جناب مقدس اوست کائنا ما کان حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث
و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است اینست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدای دارد و از
وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان با کمر جمیع ادیان است و آیات و اخبار که دلالت میکند
بر این معنی وارد شده است و غواص بحار الانوار طالب آن را در بحار قریب بیند و بیست حدیث از کتب خاصه و عامه در این باب پیدا نموده با
ادله عقلیه و بعضی از غلات لعنهم الله که ائمه علیهم السلام را انوار و اشباح ایشان را قدیم میدانند کفر محض است بلا کلام **فصل** باید
اعتقاد نمود که خدای تعالی قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرتش بیرون نیست و فاضل مجلسی در این باب در عقاید خود گفته انه تع
قادر علی کل ممکن فالقدرة فینا بصفة زایدة حادثة و الالات و ادوات فتنزع عنه تلک الامور فنقول قادر بذاته بلا صفة زایدة و لا کیفیة
حادثة و بلا آلة فذاته البسیطة کافیة فی ایجاد کل شیء انتهی کلامه اعلی الله مقامه و اجزل فی الخلد اکرامه و خدا آنچه میکند باراده
و اختیار میکند مجبور نیست در کارها و عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و پینکی
که مقدمه خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است خلاصه هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون
نیست و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تع بایجاد او تعلق گیرد
البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده
حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و بیان دلیل بر این مضامین آنست که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اقوال مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر
صانع عالم روا نیست و چنین امر از بدیهیات است یا نظری نیست که در مقدمات آن راه شبهه نیست **فصل** اعتقاد باید نمود بر اینکه حق تعالی

چون معلوم شد که حقتعالی عالم و قادر است
حی است یعنی زنده و ذات مقدس او عین وجود است و حیات صفتی است که ازان توانا میاید
پس صفت حیات نیز او را خواهد بود و اما حیات در مخلوقات صفتی است که اقتضای حس و حرکت میکند و مشروط است باعتدال مزاج و بقای
روح حیوانی و جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجود عارض او گردد و در حقیقت بعلم و قدرت بر میگردد و انچه نقص
است که ان وجود الات و ادوات جسمانیه باشد ازو منتفی است و علامه مجلسی در اعتقادات گفته فانه تعالی حی بذاته لانه یصدر منه الافعال
و یعلم جمیع الامور بذاته البسیطة و تقوم مقامات الصفات والالات فیما هو کمال فی الحیوة من کونه مدرکا فعالا لا ثابت له تعالی وما هو نقص
من الاحتیاج الی الکیفیات والالات منفی عنه تعالی انتهی کلامه اعلی الله درجته و بدانکه قیوم بمعنی برپای است که غیر را برپا دارد و اتصاف واجب
بان ظاهر است که چون بخود موجود است و وجود همه ممکنات باوست فصل باید اعتقاد نمود که حقتعالی مرید است یعنی کارها ازو باراده و اختیار
صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود و نه باینمعنی که چیزی در نفس ذات حادث شود چنانکه در مخلوق
میباشد چونکه اراده در ما بحسب ظاهر عبارتست از شوق و خواهشی است که بعد از تصور فعل و تفکر در مضار و منافع ان و ترجیح ان حاصل میشود
و ان شوق و خواهش سبب تحریک ادوات و عضلات میکردد تا اینکه ان فعل از ما صادر شود و در جناب قدس الهی چون اختلاف و عوارض
میباشد پس همان علمی که حقتعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود ان میشود در انوقت و اکثر
متکلمین گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است ولکن بنا بر احادیث کثیره چنانچه در کافی و شرح فقیه و بحار و عیون و توحید
و غیرها روایت نموده اند اراده الهی عبارتست از ایجاد اشیا و اراده همان ایجاد است بدون تصور و تروی در ان و از صفات فعل است و حادث
است لکن قدرت بر ایجاد از صفات ذاتیه است غیر زائده بر ذات قال العلامة المجلسی فی اعتقاداته انه تعالی مرید والارادة فینا تتضمن
امورا تصور الالتذاذ بالشیء و تصور منفعته و تصدیقا بحصولها و ترتبها علیه مع تردد و تروی حتی ینتهی الی العزم فیبعث فی النفس شوق یوجب
تحریک العضلات والادوات حتی یصدر منا ذلک الفعل و ارادته تعالی لیست الا علمه القدیم لتلذذ بالشیء و بما فیه من المصلحة ثم ایجاده فی زمان
تکون المصلحة فالارادة اما ایجاده للشیء کما ورد فی الاخبار او علمه بکونه اصلح کما قاله المتکلمون انتهی کلامه قدس سره و قال فی مجمع البحرین قوله
تعالی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون هو صریح فی ان ارادته نفس ایجاده للشیء و یشهد لذلک الاحادیث عنهم ع انتهی و قال العلامة
اعلی الله مقامه فی انوار الکرامة انه تعالی مرید و کاره لان تخصیص الافعال بایجادها فی وقت دون اخر لا بد له من مخصص و هو الارادة و لانه تعالی امر و نهی
و هما یستلزمان الارادة والکراهة بالضرورة انتهی کلامه رحمه الله اقول اتفق المسلمون علی وصفه تعالی بالارادة و اختلفوا فی معناها و انه تعالی امر
بقوله اقیموا الصلوة و نهی بقوله و لا تقربوا الزنا والامر بالشیء یستلزم ارادته والنهی عن الشیء یستلزم کراهته ضرورة فالباری تعالی مرید و کاره و کراهته
تعالی هو علمه باشتمال الفعل علی المفسدة الصارفة عن ایجاده کما ان ارادته هو علمه باشتمال الفعل علی المصلحة الداعیة الی ایجاده فالارادة هی الداعی
لایجاد الممکن والامر بفعل المکلف و یضادها الکراهة و هی عدم تعلق تلک الصفة بایجاد الممکن و نهی المکلف عن الفعل و قد یرادفها المشیة و یعرف
منها القضاء والقدر فی الحال التکوینیه و فی التوحید عن سلیمان الجعفری قال قال الرضا علیه السلم المشیة من صفات الافعال فمن زعم ان
الله لم یزل مریدا شائیا فلیس بموحد و فی التوحید ایضا عن عاصم بن حمید عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له لم یزل الله مریدا فقال ان
المرید لا یکون الا لمراد معه بل لم یزل عالما قادرا ثم اراد و فی المجمع والمرید من صفاته تعالی صفات الفعل لا الذات انتهی و فی تفسیر الصافی
فاذا اقتضی امرا اراد فعله و خلقه کما قال انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون لا بصوت یقرع و لا بنداء یسمع و انما کلامه سبحانه فعل
منه انشاه و مثله لم یکن من قبل ذلک کائنا و لو کان قدیما لکان الها ثانیا کذا فی نهج البلاغة قال یقول و لا یلفظ و یرید و لا یضمر و فی الکافی
والتوحید والمجمع عن الکاظم علیه السلام الارادة من المخلوق الضمیر و ما یبدو لهم بعد ذلک من الفعل و اما من الله تعالی فارادته احداثه لا غیر
لانه لا یروی و لا یهم و لا یتفکر و هذه الصفات منفیة عنه و هی من صفات الخلق فارادة الله تعالی هی الفعل لا غیر ذلک یقول له کن فیکون بلا
لفظ و لا نطق و لا همة و لا تفکر و لا کیف لذلک کما انه لا کیف له و فی روایة و کن منه صنع و ما یکون به المصنوع و فی البحار والظاهر ان المراد
ان قوله کن فیکون لیس المراد منه الکلام الحقیقی الذی له صوت بل کنایة عن تعلق الارادة و تمثیل لحصول الاشیاء بمحض ارادته بلا تاخر و لا
توقف علی امر و تبعه البحرین کغنه والمشیة الارادة من شاء زید یشاء من باب نال اراده و در کافی و اکثر کتب اخبار از حضرت صادق علیه السلام

روایتست که نمیشود و یکون نمی‌آید چیزی در ارض و نه در آسمان مگر به هفت چیز مشیّة و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل و در مجمع البحرین
از بعضی افاضل علما نقل کرده که مشیّة و اراده و قدر و قضا کل اینها در معنی نقش در لوح محفوظست که آن از صفات فعل است نه از صفات ذات
و تفاوت ما بین این هفت چیز بتفصیل کل لاحق است بر سابق و بعد فاضل مزبور گفته و تحقیق المقام ان تحرک القوی البدنیة بامر النفس انما هو لغرض
المتعلق به لیس من مقتضیات الطبیعة فیکون بجعل جاعل و هو ان یجعل الله بدنا مخصوصا مسخر النفس مخصوصة بان تکون متحرکا بامرها ثم جعل
ذلک موقوفا علی الامور السبعة انتهی کلامه ره و فی التوحید عن الرضا علیه السلام ان الابداع و المشیة و الارادة معناها واحد و الاسماء
ثلثة و این حدیث را در مجمع نیز روایت نموده و از این خبر معلوم شد که ابداع و مشیة و اراده هر سه یک معنی است لکن اسماء اینها سه است و نیز در
کافی و در مجمع البحرین روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود لا یکون شیء الا ما شاء الله و اراد و قدّر و قضی سئل ما معنی شاء قال ابتداء
الفعل سئل ما معنی قدّر قال تقدیر الاشیاء من طوله و عرضه سئل ما معنی قضی قال اذا قضی امضی فذلک الذی لا مردّ له و علی هذا فیکون معنی القضا
هو النقش فی اللوح المحفوظ انتهی و در این حدیث مشیّة را بابتداء فعل تفسیر فرموده‌اند که عبارتست از نفس ایجاد و احداث و در خبر صحیح که روایت
کرده است عمر بن اذینه از ابی عبد الله علیه السلام در مقام بیان مشیّة الله در باب اراده و سایر صفات قال خلق الله الاشیاء بالمشیة و المشیة بنفسها
ثم خلق الاشیاء بالمشیة ظاهر معنا اینکه آفریده معبود پیغمبر چون فعل و تاثیر شرط لا بشرط است و ربط و واسطه شیء را آفرید هر فردی از افراد آثار
معنا عبارت که مصداق شیء اند بسبب فعل و در مجمع بعد از ذکر خبر مزبور گفته قیل فی معناه ان الائمة علیهم السلام تارة یطلقون المشیة و الارادة
علی معنی واحد و تارة علی معنیین مختلفین و المراد بهذه العبارة ان الله تعالی خلق اللوح المحفوظ و نقوشها من غیر سبب آخر من لوح و نقش آخر و خلق
سایر الاشیاء بسببهما او هذا مناسب لقوله ع ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها انتهی کلامه ره و علامه مجلسی ره در اربعین بعد از
حدیث خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة گفته هذا الخبر الذی هو من غوامض الاخبار یحتمل وجوها من التاویل الاول ان لا
یکون المراد بالمشیة الارادة بل احدی مراتب التقدیرات التی اقتضت الحکمة جعلها من اسباب وجود الشیء کالتقدیر فی اللوح مثلا و الاثبات فیه
فان اللوح و ما اثبت فیه لم یحصل بتقدیر آخر فی لوح سوی ذلک اللوح و انما وجد سایر الاشیاء بما قدر فی ذلک اللوح و ربما یلوح هذا المعنی
من بعض الاخبار التی اوردتها فی کتاب بحار الانوار فی کتاب العدل و علی هذا المعنی یحتمل ان یکون الخلق بمعنی التقدیر و بعد از ذکر این احتمال
سایر تاویلات را ذکر کرده و نظیر ابن سینه داماد قدس الله سره و ما نقله از بعض افاضل از بعض محققین نقل شده در همان کتاب ذکر نموده و در اینجا مختصر
کنجایش ذکر آنها نبود و بعد از ذکر جمیع تاویلات و احتمالات وجه اول را که ذکر شد ترجیح داده اند حیث قال و الاوفق باصولنا هو الوجه الاول و علی
الله المعوّل و گفته شده که مراد معصوم علیه السلام اینست که اشیاء خلق شده است بمشیّة الهی اما نفس مشیة و ایجاد پس مشیّة اخری خلق کرده
و مراد از خلق مشیة بنفسها عدم توقف اینست باراده اخری و الا تسلسل لازم میاید و بدانکه فاضل جلیل و نحریر نبیل جناب آخوند ملا خلیل قزوینی
رحمه الله را در معنی حدیث خلق الله المشیة بنفسها الخ در شرح اصول کافی کلامی هست که ما حصل آن بنحوی که معلوم باشد اینست که مراد
بمشیّة در اینجا مصداق مشیة است که بآن مشیّة متحقق میشود و آن اینست که خدا وقد عالم از ابدا ماده خلق کرده و آن ماده اسمائها از
و مانند اینها است و مشیّة الهی در اول وقت احداث آب که اول حوادث و ماده همه حادثست در آن وقت مشیّة هر حادث شده نه فرشته بود و نه انس
و نه جن و نه لفظ و نه لا فظ چنانچه ظاهر میشود در حدیث هفتم باب اسماء و در باب سوم کتاب الایمان و الکفر مرویست که ان الله تعالی قبل ان یخلق الاشیاء
و زمین دو قسم آب آفرید یکی آب خوشگوار و از آن بهشت و فرمان بردار آن را خلق کرد و دیگری آب شور تلخ که از آن آتش و گناهکاران را آفرید و
یعنی خواهش چیزی مخلوق میل و عزم است بکاری که اختیار میکند آن را بعد از تصور و میل که در دل است چنانچه حضرت امام رضا ع فرموده
که خواهش از جانب خدا همان احداث است و خدا عزم و میل بچیزی نمیکند پس مصداق خواهش حق تعالی همین مفعولست و خواهش اول حق
که تعلق بوجود نظام عالم گرفته مصداق مشیّة است که آن اینست یعنی آفریده الله تعالی مشیة نظام عالم را بماده بعد از آن آفرید چیزهای دیگر
عالم را که مشیة این نظام عالم است و حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود المشیة محدثة محدثه بضم میم و سکون حاء و فتح دال بعد از آن
نقطه دار تانیث اسم مفعولست از باب افعال یعنی احداث کرده شده و معنی کلام امام جعفر صادق ع چنین است که مصداق مشیّة
الله تعالی عالم حادث و مخلوقست و تفصیل این بدانست که خدا متکلم است یعنی بقدرت کامله ایجاد کلام میکند و تکلم ما با لات و ادوات است

ودرخدا ایجاد اصوات درهوا و درخت وغیر آن از اجسام درچیزی که اراده اش متعلق میشود وتکلم از صفات فعل وحادث است لکن قدرت الهی
بر ایجاد حروف واصوات وعلم بمدلولات ومعانی حروف از صفات ذاتست که عین ذاتند بر ذات وکلامهای خدا که در قرآن مجید وغیر آن از کتب
سماویه است همه حادثند وعلم حق تعالی بآنها قدیم است وکلام نفسی که اشاعره قایلند باطلست و دلالت میکند بر حدوث کلام الله تعم
قوله تعالی ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث ومراد از ذکر در اینجا قرآن مجید است بدلیل قوله تعالی وانه لذکر لک ولقومک وصحیح باید دانست که حق تعالی
صادق است یعنی راست گو است یعنی کلامیکه خلق مینماید دلالت بر معنی دارد که مطابق واقعست وخلاف ندارد ودروغ مطلقا باو روا نیست
زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است وخدا از قبایح منزه است وقبیح را جاهل میکند یا محتاج وجناب باری تعالی از اینها منزه است وبدانکه صفات
کمالیه الهی بعضی ثبوتیه علی الاجمال عبارت از اینست که حق تعالی عالمست وقادر است ومختار وحی ومرید وکاره وسمیع وبصیر ومتکلم وصادق وازلی
وابدیست وبتفصیل جزء کلی اینها مذکور کردید اما صفات تنزیهیه که سلبیه گویند وخدا را از انها منزه باید نمود وان چند چیز است اول اینکه حق
سبحانه وتعالی مرکب نیست وجسم نیست یعنی مثل جسم این موجودات ونه غیر مثل این جسمها واو امکانی وجهتی نیست وجوهر نیست وجوهر انست
که بخودی خود موجود باشد وان از اقسام ممکنست واو واجب الوجود بالذاتست نه اینکه موجود شده وعرض نیست چه عرض انست که بواسطه غیر
موجود باشد مانند سفیدی وسیاهی وعرض که محتاج بمحل است وهر محتاج ممکنست وحق تعالی واجب وقائم بذات است وعرض بالتعریف در
اصطلاح متکلمین عبارتست از ما لا یقوم بنفسه است کما صرح فی مجمع البحرین وانچه مرکب نیست نه از مجردات ونه بسائط ونه از غیر مجردات مثل نور
وغیر نور ومعنی مرکب انست که از دو چیز یا بیشتر بعمل امده باشد وجسم مرکب است از اجزاء ومرکب محتاج است باجزاء وجسم چیزیست که طول وعرض
وعمق داشته باشد وخدا بسیط مطلق است واو را جزئی نیست نه اجزاء وهمیه ونه اجزاء خیالیه ونه اجزاء عقلیه اعنی الجنس والفصل ونه
اجزاء خارجیه اعنی الهیولی والصورة ونه اجزاء داخلیه ونه اجزاء عنصریه ونفسیه ونه غیر اینها واگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو
خواهد بود وهر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه وجن وهوا وخواه کثیف باشد مانند زمین محتاج است باجزاء ومکان وغیر آن وهر
محتاجی ممکنست وبا وجوب وجود منافات دارد وحرکت وانتقال از مکان بمکانی یا از محلی بمحلی براو محالست زیرا که اینها از لوازم جسم وجسم نیست
وایضا در مکان وجهت نیست چون اینها همه مستلزم احتیاجست زیرا که هرچه در مکان وجهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده
وخدا منزه است از هر دو دوم اینکه خداوند عالم جل شانه واحد یکتا وبی شریک وبی همتا است واین مطلب باخبار جمیع انبیا واوصیا وضرورت جمیع ادیان
حقه ثابت شده وبدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود واحوال ان بدون وحدت الهی میسر نمیشود وبمضمون ایه کریمه لو کان فیهما
الهة الا الله لفسدتا واز جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمودند که اگر خدای دیگر میبود بایست که ایشان ورسولان او نیز نزد ما
بیایند واین بیان برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال وفیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد وبیست وچهار هزار پیغمبر برای معرفت
وعبادت خود بفرستد وخلق را هدایت کند واگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز بایست پیغمبری برای شناسانیدن خود وعبادت خود بفرستد بعضی
بیانی در نیست یا عاجز است یا حکیم نیست وبخیل وجاهل است وهیچیک از این صفات در واجب الوجود روا نیست وصانع عالم مثل ندارد چنانکه
خود فرموده لیس کمثله شیء وشبیه ونظیر ومعینی ندارد که در حقیقت ذات وکنه صفات با او شریک باشند وضدی ندارد که با او معارضه تواند
کرد ومخلوقات را بدون ماده آفریده وهر موجودی را که چیز توان گفت جز واجب الوجود همه وقت وان معبود مستجمع جمیع صفات کمالیه خالق
وافریننده همه اشیاء است منزه ومقدس است از الاشیاء وهر انچه ماسوی وی است بدین صحیح علی الصحیح که روایت کرده است خیثمه وزراره
از امام باقر علیهما السلام ان الله تعالی خلو من خلقه وخلقه خلو منه وکلما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله فهو مخلوق والله خالق کل شیء
ودیگر اینکه در ایجاد ورزق وفنا ودیگر افعال شریک نمیبود بر سبیل استقلال ومشارکت یا تفویض یا بر سبیل توکیل که ذکر میشود در کتب بسیار
ونطق نموده اند بان انبیا واوصیا در عصر فنا ... ودوام ما ضبطها نیست تکوین وایجاد ورزق وفنا واعمال وسائر افعال الوجوب
لازم ... شاعر علیه کلام بهم خوش گفته شعر هرچه هست از بلندی وپستی همه دریافت صورت هستی مراد شاعر از بلندی
وپستی تمام موجودات است وشاید که مراد از بلندی فلکیات وما فوق ان باشد واز پستی عنصریات ... ومقصود از بلندی
ارواح ... اجسام یا مراد از بلندی عالم غیب واز پستی عالم شهود یا از پستی ملک است واز بلندی ملکوت وغیر اینها ...

واجبست اعتقاد باینکه خداوند عالم خالق همه مخلوقاتست وغیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است مخلوقات وموجودات را نه از ملائکه ونه انبیا ونه اولیا ونه غیر ایشان وچون قرار الهی نیست که غالبا امور را از اسباب بعادی بفرمایند لهذا هر چیز را بواسطه چیزی چیزی خلق میفرماید این نه بسبب احتیاج اوست بواسطه بلکه بجهت اظهار حکمت وقدرت خود است وتوسط ملائکه در تحریک افلاک ودوران فلک وباران ونزول امطار وامساک عرش وکرسی وارضین وهمچنین ایشان بر سحاب مقرره برای هر یکی از امصار واقطار برای تصریف ریاح وقبض ارواح وتقسیم ارزاق ... وتصویر صورتها در رحم وتوسط ملک الموت در وفات کما قال تعالی قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ونیز فرموده توفته رسلنا وهم لا یفرطون ونیز فرموده الذین تتوفیهم الملائکة وایضا فرموده الله یتوفی الانفس حین موتها اینها منافی بر نسبت خلق وتکوین واسناد ایجاد وتقدیر وموت وفنا بر خداوند عالم ندارد چه در حقیقت فاعل وکننده این امور اگر چه بتوسط ملائکه باشد خداوند است بجهة آنکه ملائکه بامر وقوت وقدرت او کار میکنند پس در حقیقت خدا خالق ومصور ورازق ومحیی ومیت است وممات که عبارتست از میرانیدن وجدا کردن روح است از بدن اختصاص بخداوند دارد اگر چه قبض روح املاک نماید چه حضرت عزرائیل باشد یا ملک دیگر اگر چه در بعضی از آیات نسبت داده قبض را بملک الموت ودر بعضی نسبت بملائکه داده ودر بعضی از آیات بخود نسبت داده ودر حدیثی از جناب سید الوصیین امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که انچه رسولان وملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان وسفرا میان خود ومیان خلق خود پس هر که از اهل طاعتست قبض روح او ملائکه رحمت میکنند وهر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند وملک الموت را اعوانی چند از ملائکه رحمت وغضب هست که بامر او عمل میکنند وفعل ایشان فعل او است وهر چه بعمل میاورند منسوب باوست پس صادقست که خدا قبض میکند وملک الموت قبض میکند وملائکه اعوان قبض میکنند چه اینها منتهی باو میشود وفعل اوست در دستهای ایشان جاری میشود ونیز از سید اوصیا علیه السلام روایت است که تدابیر است که بدان خدای عالم زنده کننده و میراننده است وقبض ارواح میکند بدستهای هر که میخواهد از ملائکه خود وغیر ایشان خلاصه علم اجمالی که خدا قبض ارواح میکند کافیست از برای اهل ایمان خواه بمدخلیت ملائکه باشد یا ملک الموت واعوان او وباید دانست که مدخلیت ملک الموت وسایر ملائکه در قبض ارواح وغیر آن بر سبیل استقلال ومشارکت یا تفویض نیست بلکه ایشان خدامند ومقهور وتصرفات ایشان در موجودات مثل تصرف انسان مختار نیست واگر نسبت داده شود بر سبیل مجاز است وواجبست اعتقاد باینکه خلاق عالم محتاج بهیچکس نیست در هیچ چیز نه در خلق ودر فعل ونه در غیر آن ... السبیل ... دانست که صانع عالم مرئی ودیدنی نیست ببصر خواه در دنیا وخواه در آخرت واین ضروری دین شیعه است چه رؤیت غیر جسم وجسمانی وانچه در جهتی باشد ممکن نیست واینکه فرموده لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر یعنی ادراک نمیکند او را دیدهها وادراک میکند دیدهها را یا سایر آیات واحادیث بسیار دالست بر این ودر تفسیر این آیه وارد شده که دیدهٔ دلها او را ادراک نمیکند چه جای دیدهٔ سر واین قرآن در جواب حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام وبنی اسرائیل ظاهر است که نفی مؤبد است بر امتناع رؤیت وبحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم وخیال چهارم آنکه جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو ونسیان ولذت والم وخواب وپیری وجوانی ووا ماندگی ومرض ودرد وامثال اینها چه اتصاف باین عوارض دلیل نقص وعیب باعث عجز واحتیاج است و حقیقتا ... واینها منافی وجوب وجود است پنجم آنکه صفات ذات الهی مثل علم وقدرت وحیوة ومانند اینها زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات اوست یعنی ذات او بذاته مقتضی وجود علم وقدرت وسایر صفاتست بخلاف ممکن که وجود وسایر صفاتش زاید بر ذات است ششم آنکه ممکن نیست بلکه خدا غنی مطلق است وبا آنکه حقیقتا با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محالست ودر چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری وبعضی از صوفیه وغلاة ... وبنده عین کفر است چه آن مستلزم مکانست وخدا منزه است از مکان وعجز ونقص ودر بیانات مجلسی رحمه الله گفته والقول بحلوله فی غیره کما قال بعض الصوفیه والغلاة او اتحاده مع غیره کما قال بعضهم او ان له صاحبة او ولدا او شریکا کما قالت النصاری او انه جسم او ان له مکانا کالعرش وغیره او ان له صورة او جزء او عضوا فکل ذلک کفر انتهی کلامه اعلی الله مقامه وواجبست اعتقاد کردن باینکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند ومحالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاجست بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست واحتیاج بآن ندارد اما بجهت انتفاع میکند بنابر اول جهل خدا لازم میاید وبنابر دوم عجز وبنابر سیم احتیاج وبنابر چهارم سفاهت

و هیچ یا رب حقتعالی حالت فصل بدانکه معرفت اصل وجود حقتعالی احتیاج بگفتار و گفتگوی و بیان ندارد چه وجود صانع از کل اشیا ظاهر بلکه از کل
اشیا ظاهرتر است و هر کس خود را شناخت میداند که نبوده و خود بخود بهم نرسیده و خالقی او را آفریده و اینمعنی فطری و جلی اوست چنانکه سابقا اشاره
باین شد و بدین [illegible] اکثر خلق همین قدر است که بدلایل اجمالیه اکتفا [illegible] و لهذا [illegible] اند چنانکه حقتعالی در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول
دین را باین نحو القا فرموده و کسیکه رجوع میکند باثار و [illegible] اخبار صحیح و [illegible] که هر کس را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند
و [illegible] برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بعبادات و طاعات [illegible] بند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات
بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل [illegible] تشکیک و تعطلاست ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد و صلحا
[illegible] این علوم [illegible] یقین ایشان [illegible] زیاده است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان
و یقین در احوال ایشان ظاهرتر است از ایشان [illegible] ایشان و از ان علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و عرفان که آیات کریمه
[illegible] که علما انها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میگردد که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیل اصل
[illegible] که حق [illegible] تقوی و باز داشتن نفس از هوس و هوا و پاک کردن از صفات ذمیمه و قطع علایق دنیویه و کثرت [illegible]
بطاعت و ذکر و فکر تا ابواب زیادتی معرفت و یقین روز بروز بروی خود کشاید تا پرده از پیش دیده بصیرتش برداشته شود و بمرتبه یقین کامل
برسد [illegible] و اثبات باری که موقوف علیه کل عقاید و صحت عبادات است کردن خود را بابطال دور و تسلسل نه
[illegible] ناقص و مانع و معارض داده خود را در دام دعوی گرفتار معطل ساخته و همچنین در سایر مراتب بعد از اثبات
نبوت چه بعد از آنکه تصدیق رسول و امام نمود باید تصدیق کند او را در آنچه خبر داده از صفات خدا و احوال روز جزا و تعیین ائمه هدی علیهم
السلام بنوعیکه قرآن مجید مشتمل بر آنست بدون آنکه چیزی بر آن زیاد کند یا از آن کم کند محتاج بدلیل دیگر باشد اما در اعتقاد بوجود واجب الوجود
بر همه کس واجبست که از روی اجتهاد باشد هر چند دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافه خاص و عام لازم
نیست [illegible] و تصحیح عقاید خود هر چند بپرسیدن از علما باشد و بعد از دانستن آنها بدلیل اجمالی عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت می
کند [illegible] ایشان بشرطیکه در اثبات صانع بعنوان اجتهاد از ادله اجمالیه یا برهانیه یا از شواهد عقلیه و قراین خارجیه از براهین او جزم و یقین
حاصل شود [illegible] و معرفت حق جل و علا تصدیق جازم لازم است بانکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست و واجب الوجود
بالذات یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه دا
ند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات هر چند بنحو اجمال باشد بلکه ظاهر آنست که چنانچه عصبیت جاهلیت و
پیروی آبا و امهات [illegible] از فطرت خود بیرون نبرد فطرتا حاکم بوجود صانع عالمست اگر چه دلیل منظور او نباشد زیرا که احتیاج مخلوق به
خالق و حادث بموجد [illegible] هر کسی اگر چه هنوز بمرتبه تمیز و لو [illegible] نرسیده باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکباب میفرمایند
که [illegible] از کسیکه شک کند خالق خود را و حال آنکه می بیند خلق او را و دلیل عقلی هم براینمعنی تمام است که حقتعالی اول معرفت خود را بدون سعی
کسب و اختیار به بنده داده بعد از آن تکلیفش نموده بکسب و تحصیل ایمان و طاعات و الا لازم میاید که حجت بر خلق تمام نشود و حق حکیم اگر انصاف ده
ند همانند که خدا را بالهام و اعلام خدا شناختند نه بادله فلاسفه بلکه نمیدانند که کی شناختند هر چند تامل میکنند ابتداء وقت و کیفیت آن شناختن را
نمیدانند ازینست که در اخبار و روایات در خصوص وجود خدا بغیر منبهات که آدمی را بیدار سازد و بفکر اندازد باینمعنی فطری [illegible] وارد نشده پس
در اثبات صانع فطرت هر کسی کفایت میکند و چنانچه ضم کند با فطرت خود بعضی مقدمات بدیهیه عقلیه و ضروریات حسیه و شواهد
خارجیه را و احتراز کند از معاصی که باعث سیاهی دل و تسلط جند شیاطین است و مواظبت کند بر وظایف طاعات بقدر امکان البته
اطمینان و اعتقاد جازم از برای او بجمیع عقاید مذکوره حاصل میشود بنوعیکه هیچ شبهه رخنه در آن نکند اگر چه مطلقا ملتفت دلیل نشو
د و طریق استدلال را ندانند و باین سبب بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمجرد اظهار اسلام کفایت میفرمودند اگر چه میدانستند که از
خوف و بیم یا طمع و امید است زیرا که منظور حضرت این بود که بواسطه اجتناب از معاصی و مواظبت بر طاعات بتدریج فطرت ایشان که از
ظلمت کفر تیره و تار شده بود بحالت اصلیه عود نموده نورانیت طاعات اندک اندک در آنها تاثیر و ایشان را بمرتبه تصدیق قلبی و اعتقاد قطعی

برساند همچنانکه در بسیاری از ایشان چنین شد و اقامهٔ دلایل حکمیه و براهین جدلیه بدون ظهور نفس موجب اطمینان و سکون نفس نمیشود بلکه [illegible]
بسیار میشود که باعث زیادتی شبهه و تشکیک میگردد و در بسیار تجربه رسیده که زیادتی تشکیک و تفتیش در مسئلهٔ سهل باعث شک و تشویش
میباشد و بر فرضیکه دلایل حکمیه هم بر اثبات واجب و نبوت و امامت و معاد افادهٔ اطمینان و لبنظر هر کس نموده از جمیع ابواب مسائل باشد در فن
قیامت کسی اگر باین طریق شرعی که بیان شد یقین بهم رسیده باشد بحث نخواهند کرد که چرا باعتقاد دابان الهی آنکه بر هم نشناخته بلی تواند بود که
بعضی بعلت تشکیکات شیطانیه یا سوء تعلیم معلمان بد اعتقاد و معاندان صوفیه نژاد و دهریه و قدریه و جبریه که بشوم پیروی غیر ائمه علما اهل بیت
و مسائل که اهل علم و اقوی غیر ایشان نمیباشد سلب توفیق الهی و فهم و شعور فطریه از او شده شبهها و اهیه ضروری البطلان در نظر شریعت نماید و مثل
سوفسطائی و اشعریه و وسواسیه ثابت بلکه انکار بدیهیات کند نعوذ بالله تعو و با اینکه هر نفسی بحسب فطرت قابل معرفت خداوند عالمیان است که خدا از
از میان سایر مخلوقات بر گزید و از تحمل امانتی که سموات و ارضین و جبال از تحمل ان امتناع نمودند کرداند و سید رسل صلی الله علیه و آله اشاره به
کرده اند اخلاقی ذمیمه و اسباب مانعه فرموده اند که لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی ادم لنظروا الی ملکوت السموات والارض هرگاه نه این بود که لشکر
شیاطین قلوب بنی ادم را احاطه کرده اند هر اینه حقایق ملکوت و زمین را مشاهده مینمودند و اشاره بموانع علایق و عادات فرموده اند که
کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه و حاصلش اینکه هر کسیکه متولد میشود بر فطرت سلیم ولکن پدر و مادر او و تبعیت انها
از فطرت خود باز میدارند یهودی و مجوسی و نصرانی میکنند و او را براههای غیر مستقیم میافکنند و همچنین است تعلیم از معلمی که صاحب عقاید سیئه
بوده باشد که متعلم اخذ و ما اگر طفل باشد در اندک زمانی بایراد شبهها باطله و اصطلاحات فلاسفه و از مجادله و مناظره از فطرت اسلامی بر
میکند و شبهها و تشکیکات بخلاف ضروری دین و معارض قول خدا و رسول امین اعتقاد مینماید و اینمعنی بمرتبه که معلوم است همچنانچه مخفی نیست
اولاد امرا و حکام و وزرا اگر از مخالفین اند اگر معلم ایشان شیعه باشد غالب انست که از مذهب آبا و اجداد خود تبرا نموده تشیع را قبول میکنند
عکس این نیز بعمل میاید چه بسا مشاهده کردید که از معلم بد اعتقاد اولاد خویش اعتقاد متعلم شده فاسد العقیده گردید مخفی نماند که سزاوار
انست که طفل را در ابتدای تمیز و ادراک تلقین ترجمهٔ عقاید صحیحه نمایند تا انها را حفظ کند و بر صفحهٔ خاطر نقش کند و بسبب نشو و نمای او بر ان رسوخ
در قلب او حاصل میشود ولکن این عقاید در ابتدا خالی از وهن و ضعف نیست ممکنست که بشبهها زایل شود و باید انوار در ذل اطفال و سایر عوام
بنوعی راسخ نمود که متزلزل نشود و طریق ان نیست که با او جدال و مناظره تعلیم شود یا بخواندن و مطالعه کتب کلامیه و حکمیه مشغول نماید بلکه
باید مشغول شود بتلاوت قران و احادیث و فهمیدن معانی انها و مواظبت کند بوظایف عبادات و طاعات و بانسبب روز بروز اعتقاد او
قوی تر میگردد و بواسطهٔ اتخاذ و ادلهٔ قرانیه و حجتهای معصومین مکشوف او میشود نوری بتدریج در دل او میباید تا جزم و یقین از برای او حاصل
میشود و بشرطیکه مجالست نماید با اتقیا و صالحین از معلمین و اهل ورع و یقین چه بر همه کس لازمست که اجتناب کند از مصاحبت صاحبان مذاهب
فاسده و آرای باطله و ارباب مناظره و جدال و اصحاب تشکیک و شبهها که اعتقادات ایشان مانند درهم نیستکه در مقابل باد و بخار باشد
هر ساعتی از طرفی حرکت دهد که گاهی چنین رود و گاهی چنین بهر چه شنیدند متزلزل میشوند و باندک چیزی که بعقل قاصر ایشان رسد قائل
میگردند و چون فن مجادله و مناظرهٔ کلامیین بیش از اصلاح است بلکه باعث حیرت و زوال یقین میشود از بیشتر علما بسیار در مذمت ان وارد شده
از انجمله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده پرهیز نمایند از جدال که باعث شک میشود و خود را بسبب شک متعرض هلاکت و شبهه
رسانید و در دین خدا او در کافی از فضیل بن یسار مرویست که بحضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم ندعو الناس الی هذا الامر فقال لا یا فضیل
ان الله اذا اراد بعبد خیرا امر ملکا فاخذ بعنقه فادخله فی هذا الامر طائعا او کارها حاصل اینکه فضیل بن یسار گوید که گفتم امام جعفر صادق را
را یا بخوانیم مخالفان را بسوی تصدیق بامامت شما و مباحثه با ایشان کنیم یا نه گفت نه ای فضیل بدرستیکه الله تعالی هر گاه اراده کند به بنده
عاقبت بخیر را بسبب علم و سعادت دارد امر میکند فرشته را اینکه بگیرد حلق او را و اینکه داخل میکند او را در تصدیق بامامت خواه بخواهد و اینکلام شاید
بتوفیق سنت و درجیج فرموده اند از اصحاب کلام و خصومتها و از هم نشینی ایشان که ترک کرده اند انچه را که مامور بدانستن ان هستند و تکلیف
و مشقت انداخته خود را در تحصیل علمی که مامور بدانستن ان نشده اند و در حدیثی حضرت باقر علیه السلام فرموده اند زنهار مجادله مکن و خصومت
مکن که موجب شکست و صاحبش هلاکت میشود شاید که صحبت تکلم نماید که از رفع ان زائل گردد و در زمان گذشته فرموده اند که

بودند طلب آن می‌نمودند که بعهده ایشان نبود تا آنکه کشید ایشانرا کلام بسوی خدا پس متحیر شدند
تفصیل علیه آنکه مأمور و مکلف بآن بودند ... جواب ... و در صحیح و در تفسیر ان الی ربک المنتهی وارد شده که هرگاه سخن بخدا منتهی شد
بخدا ... اگر ... از پیش رو و عقب باید ... جواب ... مردم کند باز مردم او را زایل میکنند و هر که از کتاب و سنت فرا گیرد
ساکت شوید و در حضرت صادق علیه السلام میفرماید که هر که اخذ دین از دهنهای مردم کند باز مردم او را زایل میکنند و هر که از کتاب و سنت فرا گیرد
اگر زایل شوند کوهها باز او ثابت است و شیخ مفید اعلی الله مقامه از ابن سنان روایت میکند که مؤمن الطاق که از متکلمین شیعه است از من سؤال نمود
و نقل کرد بر حضرت صادق علیه السلام پس آنحضرت بعد از سخن بسیار فرمود از من مدها و ابرمن بتحقیق که کلام و خصومت فاسد و بر طرف میکند
دین را و روایت دیگر فرمود متکلمین این طایفه شیعه بدترین ایشانند و فرمود بدا است بر شما اگر قایل شوید بچیزی که از ما نشنوید و فرمود هلاک شدند اهل کلام
و نجات یافتند مسلمون که ملتفت مجادله نشدند پس کسی بآنحضرت عرض کرد که برای الزام خصم احتیاج بان میشود فرمود مخاصمه کنید بانچه از ما شما
رسیده از علوم ما پس اگر بر شما غلبه کنند بر ما غلبه کرده‌اند و فرمود و ترک کن مجادله را اگر چه محق باشی و ابن بابویه بسند صحیح از محمد بن عیسی نقل نموده
کرده که خواندم در کتاب علی بن هلال بحضرت کاظم علیه السلام که اصحاب ما از آبا کرام تو علیهم السلام نقل کرده‌اند که نهی فرموده‌اند از کلام در امر دین
شنیدم آنکه متکلمین تاویل میکنند که نهی منحصر در کسی است که خوب نتواند حرف زد اما چنین است حضرت نوشتند که آنکه خوب داند و آنکه نداند هیچ یک
تکلم ننماید که گناه بیش از نفع است و بعد از این روایت شیخ رحمه الله گفته که احادیث بسیار در این معنی متواتر است بلی و احادیث متواتره طعن
ذم اهل کلام شده چنانکه گذشت و باینچند حدیث بجهت اختصار اکتفا نموده شد و هر که طالب اخبار دیگر که در این باب وارد شده بوده باشد رجوع
بکافی و توحید و بحار و عوالم و غیر اینها نماید و پر واضح است که از مراء و جدال و عصبیت بسیاری از نفوس را بغیر از حیرت و شک و ضلالت
ثمره مترتب نمیگردد و بعد آنکه اول مراتب یقین در مباحث الهیه و مطالب دینیه اعتقاد جازم ثابت مطابق واقع است پس اعتقادی که مطابق واقع نباشد
از افراد یقین نیست اگر چه صاحب آن جزم داشته باشد با آنکه مطابق واقع است بلکه جهل مرکب خواهد بود و شکی نیست که مرتبه یقین و اقطش
کمالات و اعظم صفات است اکسیر اکبر و کبریت احمر است و بسا باشد که شیطان در مقام فریب انسان بر آید و او را در نزد خود صاحب یقین وانمود
چنان داند که در عقاید از برای او یقین حاصل و با این مرتبه عالی واصل است و حال اینکه نه چنین است بلکه از برای صاحب یقین علامات چند است که
رسیدن بمرتبه یقین از آنها شناخته میشود زیرا که صاحب یقین پیوسته خود را در پیشگاه شهود حضرت حق حاضر و او را بر افعال و اعمال
خود مطلع و ناظر می‌بیند پس همیشه غریق عرق خجالت و شرمندگی و قرین حیا و سرافکندگی خواهد بود و بجز آنچه رضای خداوند است نخواهد کرد
و یقین او باینکه خداوند عالم بجمیع اعمال و افعال او آگاه و هر عملی را محاسبه و جزایی همراه است دایم او را در مقام اطاعت و فرمانبرداری می
دارد و از یقین باینکه اختیار هر امری بدست قدرت حق است و آنچه از و صادر میشود موافق عنایت و مطابق حکمت و مصلحت است پیوسته
در مقام رضا و خوشنودی از قضا و در تبدل احوال تغییر در حال راه نخواهد یافت و بجهت یقین او بفنا دنیا و پستی این متاع دنیوی در نظر
او مقدار و بها اعتبار نخواهد بود چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند که در گنجی که حضرت خضر بموسی خبر داد لوحی بود که در آن نوشته
شده بود عجب دارم از کسیکه یقین بمرگ داشته باشد چگونه فرحناک میگردد و عجب دارم از کسیکه یقین بقضا و قدر الهی داشته باشد چگونه غمناک
میشود و عجب دارم از کسیکه یقین به بیوفایی دنیا دارد چگونه دل بان می‌بندد و بان مطمئن میگردد و از یقین او بجلالت و قدرت و عظمت پروردگار دایم
در مقام دهشت و هیبت و اضطراب و خشیت خواهد بود و چگونه کسی که یقین بخداوند متعال و علم بعظمت و جلال او داشته باشد معصیت
او نماید و بدون حال اشتغال بعبادت او و ایستادن در خدمت او دهشت و خشیت و انفعال و خجلت از برای او حاصل نمیشود و حال اینکه
مشاهده میکنیم که کسی در حضور شخصی باشد از اکابر دنیا که او را فی الجمله شوکتی بوده باشد با وجود عاجز و پستی و زوال آن دو او را خوف و
انفعال و دهشت از برای او حاصل میگردد که از خود غافل میشود و جمیع حواس خود را متوجه و ملتفت او میگرداند و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند هیچ چیز نیست مگر آنکه از برای آن حدیست بعضی عرض کردند که حد توکل چیست فرمودند
یقین عرض شد که حد یقین چیست فرمودند آنست که با وجود خدا از هیچ چیز نترسد و از سید رسل مرویست که هر که با و عطا کرده شد نصیب او
از یقین و صبر چیزی باک ندارد از آنچه فوت شود از او از روزه روز و عبادت شب و فرمودند که همه ایمان یقین است و نیز از آنحضرت مرویست
که هیچ آدمی نیست مگر اینکه او را گناهان بسیار است لیکن هر که عقل او تام و یقین او کامل باشد گناهان با و ضرر نمیرساند زیرا که هرگاه گناه

کند پشیمان میشود و استغفار میکند گناه او امرزیده میشود و فضیلتی از برای او باقی میماند که او را داخل بهشت میکند و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمودند که عمل اندک با دوام و یقین بهتر است نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین و ظاهر اینست که مراد از علمی که انسان
مامور شده است بتحصیل آن از مهد تا لحد چنانچه فرموده‌اند اطلبوا العلم من المهد الی اللحد همین تحصیل علم الیقین است که از ملاحظه آفاق و انفس و از
مواظبت عبادات و ریاضات و مجاهدات و اطلاع در کلام ائمه اثنا عشر علیهم السلام از برای انسان حاصل میگردد چه علم نافع و منجی و معاد همین است نه
الفاظ و مجادلات و حفظ شبهات و آیات و اخبار و عبادت بی بصیرت و کسیکه تحصیل یقین نمود بلوازم آن عمل میکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که میرسانند یقین بنده را بجائی که بیابند و مقام او بلند تر چنانکه رسول خدا خبر دادند از شان یقین در وقتیکه در خدمت آنحضرت مذکور شد که
حضرت عیسی بن مریم بر روی آب راه میرفت پس فرمودند که هرگاه یقین او زیاده تر میبود هر آینه بر روی هوا نیز میرفت و از بعض احادیث ظاهر
میشود که هرگاه یقین بالاتر رود مرتبه کرامات بیشتر میشود زیرا که هر قدر یقین انسان زیاده میشود جنبه تجرد او غالب میگردد و بر اسباب قادر
بلکه صاحب تمام کرامات میشود و از آنچه مذکور شد ظاهر گردید که یقین جامع جمیع فضایل و مبادی همه محاسن فضایل است و در حدیث صحیح از حضرت امام
محمد تقی علیه السلام از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که قسمت نشده میان خلق هیچ چیز کمتر از یقین پرسیدند پس چیست یقین فرمود
توکل و تسلیم بخدا و رضا بقضای خدا و تفویض کارها بسوی خدا فصل بدانکه اگر کسی صاحب ایمان و یقین بوده باشد ولکن وسوسه شیطان
وحدیث نفس که اختیار او نباشد در عقاید بهم رسد که موذی بشک و شبهه نگردد بلکه مجرد حدیث نفس و خطرات باشد با و عارض شود موافق
حدیث رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم مواخذه آن از این امت برداشته شده و بر او چیزی نیست و شاید باینکه چنین کسی از هجوم آنها خوف
و خشیت و گریه و بیقراری بهم رساند اگر او را اعتقادی بخدا و پیغمبر و روز قیامت نبود او را اعتنا باین امور نبود و تزلزل داشتن و اهتمام در تحصیل
برهان قطعیت براینکه تشکیکات او محض وسواس و خطرات نفس است نه از راه بی اعتقادی چنانکه در چنین حال بخدمت علما و مجتهدین
میرود و از ایشان از عروض این وسوسه استعلام میکند که آیا اینگونه حدیث نفس موجب خروج از ایمان میگردد و قادح در یقین میشود یا نه
و دایم منزجر و اندوهناک و بیقرار میگردد و اگر علمای امت پیغمبر آخر الزمان و امر و نهی ایشان را لازم الاذعان نمیداند پس چرا بخدمت ما باید و دوای این
مرض را از ایشان میجوید خلاصه احادیث در اینکه این نوع حدیث نفس و خطرات مضر نیست بسیار است از جمله آنکه کلینی بسند حسن کالصحیح از
محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که آمد مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله
من هلاک شدم و بروایت دیگر که حمران روایت کرده عرض کرد من منافق شده ام حضرت فرمودند که این خبیث یعنی شیطان آمد نزد
تو و پس بتو گفت که خلق کرد ترا پس تو گفتی خدا تعالی پس گفت بتو که خلق کرد خدا را پس آنمرد عرض کرد بخدمت آنجناب که ای بحق خدائی که
ترا مبعوث کرد که چنین بود پس فرمود رسول خدا و الله که این محض ایمان است یعنی خوف هلاک شدن بسبب عارض شدن این خیالها
از محض ایمان است که مومن بنوعی پروا میکند از خطور این و بدتر از بودن آن باینست حدیث دیگر در اخبار مذکور است کلامی که مضمون
آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان از جانب اعمال و گناهان ما ناامید شده شما را از راه بدر برد از این راه می‌آید
که شما را بلغزاند پس هرگاه چنین شد خدا را بیگانگی یاد کنید یعنی لا اله الا الله بگوئید چنانکه کلینی از محمد بن عمران روایت کرده که از حضرت
صادق پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود که باکی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح
روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی میافتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری بد
خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی ع
نوشت و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را
راهی باستیلای بر تو نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از اموری چند که در خاطر ایشان در میآید که اگر باد ایشان را
از جای بلند بیندازد یا ایشان را پاره پاره کند دوست تر است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن کنند حضرت فرمود که آیا می یابید این امر را
گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری بخاطر شما خطور کند
بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله مخفی نماند که وجود صانع و توحید و نبوت و امامت و معاد از جمله مسائلی است که

علما بالطبع او بعوامی که فی الجمله استعداد داشته باشد مخفی نماند مگر اینکه غافل شود از مقدمات طلب یا جهل بچه دلیل وجود خدا و پیغمبر ۲۳
پیغمبر بغایت وضوح است و بمجرد تامل در کتب کلامیه و حکمیه اگر کسی را یقین حاصل نشود امر غریبی نیست بجهت آنکه فهمیدن طور استدلال اخبار
صعب است و تقدیمات متفاوت است بلکه باید بدر خانه علما بروید و از انفاس ایشان امداد طلبید و از دقایق تقریرات ایشان فایده حاصل
کرد خصوصا علمائی که زاهد و راهب و بی غرض و بی باک که چیرامون حب ریاست و عصبیت و مراء و جدال نمیگردند با التجاء و تمام بدرگاه خداوندی
که همه عباد بر معرفت او مفطور هستند تا حصول اطمینان خاطر از برای او بشود چه شکی نیست که تحصیل جزم واجب است والله ولی التوفیق

فصل بدانکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل
خود مختارند خواه طاعت باشد و خواه معصیت چه حق تعالی امر کرده بطاعت و وعده ثواب بران کرده و نهی کرده است از معصیت و
وعده عقاب بران نموده پس اگر عباد را اختیار در افعال خود نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح میباشد
و انسان فاعل مختار است در افعال خود و اسباب از خدا است مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در عمل در کار
است خدا خالق نموده و امر بین الامرین در حدیث وارد شده اینست که مداخلت الهی در اعمال عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات و توفیقات خاصه
خدا برای کسیکه مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او نیز هست در فعل طاعات و خذلان خدا در فعل معاصی اما هیچیک بحدی
نمیرسد که سلب اختیار از عبد بشود و او مضطر شود در فعل یا ترک بهر حال فی الجمله اختیاری از برای انسان در افعال و حرکات خود بلی هست
اجماع و آیات و اخبار بران صریحست که اختیار تام و اقتدار با الاستقلال نباشد بلکه اختیار او در امور تکلیفیه و اعمال خیر و شر است که حکیم علی الاطلاق
بجهت مصالح چندی که خود بآنها داناتر است چند روزی زمام اختیار در این امور بدست خود انسان داده و از ابتدا الی انتها امتحان فرستاده اند
پس انسان هم مختار است و هم مجبور اختیار او در امور تکلیفیه و خیر و شر است و اجبار او در غیر اینها از موت و حیوة و عزت و ذلت و بیماری و صحت
و فقر و غنا و امثال اینست و خدا در قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده است بر کفر و
معصیت ایشان و اگر اینها اعتقاد فاعل مختار در فعل خود نباشد مدح و ذم ایشان سفاهت صرف خواهد بود و این بر خدا تعالی محال است که خود
کافر کند و کفر را در ایشان بیافریند و ذم کند و خود مومن کرده و ایمان در او بیافریند و مدح نماید خلاصه مدخلیت خدا در اعمال عباد
بنا بر آنچه از آیات و اخبار معلوم میشود همانقدر که مذکور شد اکتفا باید نمود و بعضی از اعاظم علمای عصر در کتاب خود لوامع [illegible]
حدیث مشهوری وارد شده است که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی از برای انسان نه جبر مطلق است و نه تفویض و اختیار مطلق بلکه امر بینی
متوسط میان این دو امر و میتواند شد که مراد از امر بین الامرین اختیار امکانی بوده باشد زیرا که انسان اگرچه مختار و فاعل باشد ولکن اختیار
و قدرتش نیز مانند وجودش خواهد بود و مناط البیت تشبیه صاحب البیت استناد خانه بصاحب خانه مانند است وجود انسان وجود امکانیست
که نه غایت وجود صرف است که وجود واجبی بوده باشد و نه عدم صرف بلکه وجودیست مشوب بعدم و عدمیست مشوب بوجود پس همچنین
قدرت و اختیاری که خدا در انسان موجود کرده نه اختیار و قدرت صرف میتواند بود زیرا که اختیار صرف مختص بذات و ذات واجب است که عین
وجود مقدس او است پس چگونه میتواند شد که از برای دیگری ثابت باشد و چون اختیار از برای انسان ثابت شد پس اختیار صرف هم
نیست بلکه امر بینهماست نه اختیار مطلق و نه لا اختیاری محض و میتواند شد که مراد از امر بین الامرین قدرت و اختیاری باشد که منوط و بسته به
قدرت و اختیار غیر است زیرا که انسان اگرچه مختار باشد اما اختیار او از دیگری و اند دیگری قادر بر سلب اختیار او هست و شکی نیست که چنین
اختیاری اگرچه از بی اختیاری بالاتر ولکن از اختیار مطلق فروتر است و مرجع این وجه نیز بوجه دوم است و بدانکه ثبوت اختیار به این
معنی از برای انسان منافاتی با اختیار مطلق و رجوع او و از برای خدا ندارد و بلکه همچنانکه اختیار مشوب با اختیاری فی الجمله از برای
انسان ثابت اختیار منزه از شائبه با اختیاری و رهانمود از برای خدا نیز هست یهدی من یشاء و یضل من یشاء و استبعادی نیست در اینکه
در امری دو کس را اختیار باشد خصوصا با وجود اختلاف در اختیار مولف [illegible] که خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که محل لغزش
اقدامست و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است بجهت شرح این کوتاه کن و در این باب دم مزن والله اعلم بالتوفیق

فصل بدانکه اثبات نبوت بدلیل عقل یا بنص قطعی نظر از معجزات و علامات دیگر چه باتفاق اهل عقل و نقل هر دو [illegible]

مگر برای غرض عمدهٔ سعادت ابدی عباد که موقوفست بر معرفت و عبادت خود و هر دو موقوفند بر تحصیل علم پس هر که آدمی خود را شناخت
و بعقل خود اینرا یافت که خدای با کمال حکمت او را آفریده و عبث نیافریده بلکه پیش از خلق او طلب بسیار عظیمی و خطب بسیار جسیمی که باعث و داعی چنین کار
عظیم چنان پروردگاری تواند بود نظر و حکمت بالغهٔ خود در او ودیعه نهاده بعد از آن عالم او و اخلاق نموده پس چون تامل باید نمود متنبه باید شد به تفحص و تجسس آن مطلب
طریق شکر نعمتها که در خود می‌یابد و چون حق‌تعالی منزه [illegible] و منزه است از مخالطه و مکالمه هر کس پس باید پیغمبر را که از جهتین قابل این معنی باشد
برای اعلام و تحقیق این طلب بفرستد والا خلق عبث خواهد بود اما یقین خصوص شخص نبی پس بتواتر وقوع معجزات و ظهور خوارق عادات از محمد
آن واقع میشود و بجهت آنکه هر گاه معجزه که بدون اذن حق‌تعالی باختیار احدی نمیتواند شد بدست مدعی جاری شود لازم میآید که حق‌تعالی به
باطل راضی باشد و دیگر هر گاه معجزه بدست کاذبی ظاهر شود و جزم است که فسادها بر او مترتب خواهد شد پس خدا با اطلاع بر این مفاسد عظیمه که
در میان بندگان ضعیفش حادث میشود و قوت دفع شر آن مفسد دارد یا نه و اگر دارد و دفع نکند لازم میآید بر خدا قبیحی که بر هیچ رئیس قریه و خانه
جایز نیست و اگر اطلاع یا قوت بر منع آن ندارد جهل یا عجز خواهد داشت و هر دو بالضروره با خدائی و خلق عالم منافی اند و بادلات فطریه و [illegible]
آفاق و انفس هم که وجود صانع را با این قوا ناظاهر میشود و دلیل حقیت پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آنست که دعوی نبوت نمود و معجزات
باهره بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوی نبوت کرد و اما
معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصا است بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و آنچه متواتر است مثل شق قمر و برگردانیدن
آفتاب و تکلم آهو و سوسمار و گرگ و شتر و بزغالهٔ مسموم بریان و تظلیل غمام و حنین جذع و اثمار درخت یابس و غرس شجر و اثمار آن فی الحال
و خروج آب از بین اصابعش و انتقال نخله بامر او از موضع خود بسوی آنجناب و ابتلاع ارض آنچه واقع میشد از وی عند التخلی و اکثار لبن در شاة ام
معبد و اشباع خلق کثیر از طعام قلیل و دیدن آنچه از پیش میدید از عقب نیز میدید خواه در روز و خواه در شب بهر طرف که رو میکرد و از [illegible] راه
هراس و رعب در دلها میافتاد و سایه نداشت و لکه ابری همیشه بر بالای سر آنحضرت ایستاده بود و هر وقت که حرکت میکرد با او حرکت مینمود
و چون در زمین صلب راه میرفت اثر پا ظاهر میگشت و چون بخواب میرفت دل آنحضرت بیدار بود و هر که سخن میگفت در خواب میشنید و اطاعت
نباتات و جمادات بلکه اطاعت جمیع ذرات و تسبیح حصی و تکلم موتی و غیر اینها که لا یحصی است و در کتب فریقین ضبط شده و همچنین است
اخبار از مغیبات که بیشمار و مثل ظلم بر اهلبیت رسالت و ظهور ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین با اسامی و صفات و کیفیت کرامات
ایشان و اخبار از وقعهٔ طف و آنچه بر ائمه علیهم السلام وارد خواهد شد و از قتل عمار که او را فئهٔ باغیه بقتل خواهد رسانید و از وقعهٔ جمل و خروج
عایشه و از نباح کلاب حوئب بر او و از وقعهٔ صفین و از اهل عقبه و اهل نهروان و خلافت بنی عباس و غلبهٔ بنی امیه و بنی عباس و ملاحده
و ترکان که در کتب مکتوبه پیش از ظهور ایشان دیده شده و بدعت صوفیه و غیر اینها که بیشمار و همه تا حال بظهور پیوسته و با وجود کثرت
معاندین و معارضین یکسر مو خلاف در هیچ امری بظهور نرسیده و از آنجمله قرآن است که بچندین وجه از معجزات مشتملست و بعضی از آنها بر عوام
هم واضح است و اگر معجز ثابت نشود نبوت همه انبیا باطل میشود و نبوت انبیا چون نبوت انبیاء سابقین بمعجز ایشان ثابت شده پس چگونه
میشود نبوت نبی ما محمد صلی الله علیه و آله ثابت نشود با اینکه معجز او اقوی ظهورا و اقرب صدورا و اکثر مددا و [illegible] باشد و از برای
مردم حجتی ظاهر نشد بعد از انقراض اوصیاء عیسی علی نبینا و علیه السلام و هر گاه ادعای نبوت کرد بدروغ خداوند عالم مفتضح کرد و معجزه او را
باطل نمود و سحر او را ظاهر کرد و امر او را فاسد نمود تا اینکه مردم در هرج و مرج نباشند و باطل بر حق غلبه نکند و امتزاج شریعة الغراء [illegible]
و تردد ظهور او چگونه راضی میشود عقل عقلا که خدای تعالی در مدت طویله این امت را بر باطل بگذارد و ایشان را هدایت ننماید سیما
بعد از عهد زمن نبوت و حال اینکه لازم است وجود حجت خدا تا آنکه قطع شود معاذیر خلایق فصل بر ضمیر منیر فضلاء انام و اذکیاء ایام
مخفی نماند که فرق میان معجزهٔ انبیا و کرامات اولیا آنست که معجزه فعلیست که بشر از اتیان آن عاجز باشد و بر خلاف مجری عادت باشد و مقارن
دعوی پیغمبری صادر شود یعنی معجزه باید مقرون بتحدی بود که هر گاه نبی دعوی رسالت کند و مردم از او معجزه طلبند از وی مقارن طلب
معجزه که خارق عادتیست که خلایق از اتیان آن عاجزند از وی صادر گردد پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود و لکن ممکن باشد معارضه
مثل آنچه از سحره و اهل شعبده و حیل و ارباب صنایع غریبه صادر میشود معجزه نیست و غالبا نیست که در وقت ادعای نبوت عمل ایشان

باطل میشود واز دست انها نمی اید واما انچه ظاهر میشود بر دست بعضی اولیا از کرامات در غیر مقام ادعای نبوت یعنی مقارن دعوی پیغمبری نباشد ٢٥
اگرچه از خوارق عادات باشد انرا معجزه نمیگویند بلکه کرامت مثل مائدهٔ حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند وگوید که خدا مرا برای رسالت
دین ودنیای خلایق فرستاده ودلیل من اینست که حقتعالی باشارهٔ من ماه را دو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند ودر همان ساعت انرا واقع شود
ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است ودانش بهمه احاطه کرده بدعوی که سابقا بیان ان شد پس اگر این کاذب باشد
دعوی او قبیح خواهد بود واطاعت ما او را قبیح است پس خدا اغرای ما بر قبیح کرده خواهد بود واین قبیح است وقبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد
دلایل که معجزه باید مطابق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند واگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش میکند خلاصه چون اسباب نبوت محمد صلی الله
تعالی پیغمبر ما صلی الله علیه واله تمام است پس هر چه نبی فرماید در اصول وفروع بعینه فرمودهٔ حق تعالیست واز فرمودهٔ او بیقین ثابت حاصل
شود واو است در حضرت صفات جمال که کمال قدرت وعلم وادراک واراده وسمیع وبصیر وازلی وابدی بودن است وصفات جلالی
کرتنزیه ... وترکیب غیر اینها است فصل بدانکه بعثت حضرت رسول صلی الله علیه واله مخصوص زمان انحضرت نبود بلکه مبعوث بود بر
کافهٔ خلایق تا روز قیامت از مشرق تا مغرب بر عرب وعجم وترک ودیلم وسیاه وسفید واهل هند وسند وشام وروم ومصر وخطا وفرنگ وقاطبهٔ
اهل ... وماوراء الاقالیم ویاجوج وماجوج وطوایف جان بن جان از مومن وعفاریت وقبایل نفس وپریان وغولان وقاطبهٔ انام از ذکور
اناث ... هر صغیر وکبیر وماتی که باشد وبعضی از علما گفته اند که مبعوث بود بر ملائکه عظام وهمهٔ روحانیان وعلامهٔ مجلسی رحمه الله
تذکره ... این قول قوت تمام دارد ودر حق الیقین گفته خلافست که ایا انحضرت بر ملائکه مبعوث بوده اند وتوقف اولیست اما از اخبار
بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت انجناب واوصیاء او را از جمیع ملائکه گرفتند وجمیع ملائکه مطیع ومنقاد ایشان اند وملائکه از انوار مقدسهٔ
ایشان تنزیه وتقدیس وتسبیح حقتعالی را اموختند انتهی کلامه زید احترامه وانحضرت قبل از اظهار بعثت تابع دین هیچ پیغمبری نبود وعبادت خدا را
نکرد الا بطریق مرضیهٔ خود فصل بدانکه اسم مبارک پیغمبر ما صلی الله علیه واله محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
بن قصی بن کلاب بن مرة است واسم هاشم عمرو است ودر بعضی از سالها قحط شدید در مکه وحوالی ان بهم رسید وهاشم بن عبد مناف قریش
شتر بسیار داشت ودر ان قحط ... شتر از برای مردم کشته وایشان را ثرید نان وگوشت طعام نمود وبایجهت شعرای ان زمان وسایر اعراب
او را مدح نمودند ... ملقب ساختند یعنی شکنندهٔ استخوان شتران ونان خشک از برای ثرید وقصاید در شان او گفتند واز جمله
ابیات ... این شعر است عمرو الذی هشم الثرید لقومه ورجال مکة مسنتون عجاف یعنی عمرو انچنان کسی است
که شکسته ... خورد کرد نان ثرید را از برای قوم خود وحال انکه مردان ومادران وبزرگان مکه قحط زده وشکم خالی بودند وهشم در لغت عرب بمعنی
شکستن است وهاشم اول کسی بود که بنا نهاد دو ... کوچ زمستان وتابستان که حق تعالی در سوره لایلاف بان اشاره فرموده است
مراد از رحلت زمستان اشارتست برفتن قریش بیلاد یمن از برای تجارت واز رحلت تابستان رفتن ایشانست ببلاد شام بجهت تجارت وهاشم
بجهت تجارت شام رفت ودر انجا وفات یافت در قریهٔ غزه بفتح غین با نقطه وزاء مشدده وبعد از ان هاء که از توابع فلسطین است قریب بعسقلان
... ما ... شد ... قبر او ظاهر نیست وهاشم برادر عبد الشمس بود وامیه که عبد بنی امیه است توام زاییده ویپشانی با یکدیگر
انها برادر ... متصل بود وبشمشیر انها از هم جدا ساختند وانوقت پیرنا نجم ... از اینها ... گفت که اینکار شوم است
دلالت میکند که همیشه در میان اینها واولاد ایشان جنگ وشمشیر خواهد بود واخر چنان شد که ان پیر خبر نمود وهاشم را دو پسر بود
یکی اسد نام که پدر فاطمه مادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است ودیگری عبد المطلب بضم میم وتشدید طاء مفتوحه وکسر لام واسمش شیبه
الحمد است ووجه تسمیه انست که چون متولد شد چند دانه موی سفید بر سرش بود ولقبش عبد المطلب بجهت انکه در مدینهٔ منوره نزد
مادرش سلمی که از بنی نجار است بود پس عموی مطلب بن عبد مناف بمدینه رفت واو را دید با کودکان که بازی میکرد وبفراست دانست
واسمش را پرسید گفت شیبة الحمد پسر هاشم بن عبد مناف پس مطلب بی اطلاع مادر او را همراه برداشته در عقب خود سوار کرده بمکه
برد ودر راه از خوف اقوام سلمی که او را تعاقب کنند واو را بگیرند بهر که میرسید واحوال او را میپرسیدند میگفت که این بندهٔ منست وبه
این سبب مشهور شد بعبد المطلب بعد از مطلب باسم وبزرگی مکه بر شیبه قرار گرفت واولاد بهم رسانید لکن از اینها اولاد بی عقب معروف

مشهور وی نماند مگر از چهار پسرش ابوطالب پدر حضرت امیر علیه السلام و عباس جد بنی عباس و حارث و ابولهب [illegible] که
از اولاد هاشم باشد چنانکه من بعد بتفصیل مذکور خواهد شد و بنی هاشم منحصر درین اعضاء و اولاد همین چهار نفرند و دیگران معروف نیستند
همچنانکه در مقامع الفضل نیز تصریح نموده و بدانکه پدر امیر المؤمنین علیه السلام اسم عبد مناف است و چون پسر اول عبد مناف طالب نام داشت
بابی طالب شهرت یافت و مکنی بان شد خلاصه اسم ابوطالب عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و مادرش فاطمه بنت اسد
بن هاشم بن عبد مناف که جد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحاب علیه السلام باشد و اسم ابولهب [illegible] بود که عم پیغمبر است عبد
العزی است و زوجه اش که خدا تعالی او را حمالة الحطب گفته اسمش ام جمیل بنت حرب است همچنانکه اسم ابوسفیان صخر بن حرب است و هند که بنت عتبه
است بضم العین زوجه ابوسفیان است اما ام الحکم خواهر معاویه است و اسم ابوجهل عمرو بن هشام است ابوالحکم و ابوجهل کنیه اوست و بقول
بعضی ابوالحکم بن اخنس است و در میان عرب خصوصا در آن زمان متداول این بود که یک یک را بکنیه و لقب مسمی نمودند [illegible] و لادت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در اندرون حرم کعبه در روز جمعه سیزدهم ماه رجب واقع شد و هیچکس از انبیاء و اوصیا پیش از آنحضرت و بعد از آنحضرت باین
رتبه بلند و پایه ارجمند سرافراز نشده که در حرم کعبه متولد شود مخالف و مؤالف برین اتفاق دارند همچنانکه ابن مغازلی در مناقب خود و صاحب
کشف الغمه از کتاب بشائر المصطفی و غیر اینها نقل نموده اند. فصل در بیان آنکه مشهور در میان اهل سنت است که پدر و مادر جناب رسول خدا و اجداد آنجناب
عبد المطلب و عبد مناف و هاشم و ابوطالب پدر امیر المؤمنین [illegible] که اسم عبد مناف است همگی بکفر مرده اند و متشرع [illegible] نبوده اند [illegible]
اعتنا نموده اند و بت پرستی [illegible] و باین سبب شیعیان نیز از جهت تقیه خصوصا از اهل مدینه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اکثر ایشان مخفی و مشتبه گردیده و ازینجاست که فاضل مجلسی رحمه الله در تحفة الزائر [illegible] قریش [illegible] عبد الله و آمنه [illegible]
[illegible] مؤلف قاصر گوید که قبر منوره مادر جناب رسول خدا که اسمش آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة است
[illegible] میان مکه و مدینه که ابوا میگویند بفتح همزه و سکون باء موحده و بعد از آن واو الف ممدوده لکن
[illegible] معروف نیست و در مکه معظمه نزدیک بروضه حضرت خدیجه [illegible] بسمت کوه در دست چپ مستقبل کعبه قبری [illegible] که
سنگی [illegible] و اسم [illegible] کنده شده است و بعضی از شیعیان مکه آنرا قبر آمنه میپندارند و ظاهرا بی اصل است چنانکه
در مقامع [illegible] بقصد قبر آمنه شاید بد نباشد اما قبر عبد الله پدر آنحضرت در مدینه منوره است چنانچه محمد بن یعقوب
کلینی هم در کافی روایت کرده و در تاریخ طبری روایت نموده که عبد المطلب عبد الله را بمدینه فرستاد که خرما بیاورد پس در آنجا فوت شد
و در تاریخ معتبر دیگر روایت شده که چون از حمل حضرت رسالت دو ماه گذشت وفات یافت والد او عبد الله در نزد خالوهای خود از بنی نجار که
وقتی که از شام مراجعت نموده در قافله مکه و چون رفقای او بمکه رسیدند عبد المطلب تحقیق حال عبد الله را از ایشان نمود گفتند که او را
بیمار در مدینه گذاشتیم عبد المطلب پسر خود حارث را بطلب عبد الله فرستاد چون بمدینه رسید دید که وفات یافته و در خانه نابغه مدفون شده
است مؤلف قاصر گوید که قبر آنحضرت یعنی عبد الله در مدینه منوره در کوچه [illegible] معروف بزقاق الطوال [illegible] داخل [illegible]
[illegible] معروف به بیت النبی و قبل ازین مشهور بخانه نابغه بوده و اول کسیکه قبر آنحضرت را [illegible] پیدا نموده فاضل محقق
[illegible] جناب آقا محمد علی اصفهانی مشهور به بهبهانی [illegible] کرماشاهان مدفون است در مقامع الفضل گفته که در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و شش در مدینه مشرف بودم بلطایف الحیل قبر عبد الله را پیدا نمودم چون [illegible] آن مکان شرعا [illegible] بود و بنای [illegible]
گذاشته تا اینکه از شیعیان آنجا استعلام نموده قبر آنحضرت را پیدا کرده بسیار [illegible] زیارت آنحضرت [illegible] نموده بودند
با قرار [illegible] مؤلف حقیر گوید چون اینفقیر در سنه هزار و دویست و [illegible] که عازم مکه معظمه و مدینه [illegible]
[illegible] عازم [illegible] زیارت آنحضرت [illegible] قبر عبد الله [illegible]
نمودم [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] محروم از [illegible] زیارت [illegible] هزار و دویست و [illegible]
[illegible]

بان دلالت نمودیم وللّه الحمد بعضه بنا خوب دراینجا اشاره بان نموده اند و مثل سابق نیست و پوشیده نیست بنیاد بنیا اعلام مرغوب بضریح منوره کشیده
بودند و چون تعلیم نواب وکسانی که هر سال مشرف میشدند نمودم درین سنوات اکثر حجاج خصوصا اهل ولایت ما مشرف بان مکان
میشوند و شهرت تمام بهم رسانیده اگرچه خلاف رای مخالفان اهل مدینه است و چون از سلطان روم حکم بتعمیر آن شده دیگر غالبا درظاهر
متعرض زایرین نمیشوند و از علماء مخالفین ابن حجر مکی شافعی با اینکه ناصبی است انصاف نموده و حق بر زبان او جاری شده در شرح قصیده
همزیه که شاعر گفته لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات والاباء تصریح نموده است بخوبی عبدالله و امنه و گفته است که ایشان
اهل بهشتند واستشهاد نموده است بایه شریفه و تقلبک فی الساجدین بنا بر بعضی تفاسیر و نیز گفته است در حدیثی که جمعی از ائمه صحیح نموده اند
روایت که حق تعالی عبدالله و امنه را زنده کرد تا ایمان بآنحضرت آوردند و صاحب مقامع گفته که این حدیث بطریق امامیه نیز مرویست موافق
قاصر گوید که والدین آنحضرت صلی الله علیه و آله اگرچه در حال وفات مسلم بودند باجماع امامیه لکن چون وقت بعثت آنحضرت را درک ننموده بودند
از جهت ایشان را باذن خدا زنده کرد تا نبوت او را اعتراف نمایند و قبول کنند و در صحیح مسلم مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
زیارت کرد قبر مادر شریف خود را و گریست و گریانید کسانی را که بر دور او بودند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که جبرئیل بمن گفت که حق تعالی
حرام کرده است بر آتش پشتی که ترا بر داشته و پستانی که ترا شیر داده و دامنی که ترا پرورده و ظاهرا مراد از پستان حلیمه سعدیه است و از دامن عبد
المطلب یا ابوطالب است چنانچه در کافی گفته و قبر ابوطالب که عم جناب رسول خدا و والد جناب امیرالمومنین علیه السلام است در مکه است در مقبره که
چند قبر دیگر نیز در آن هست در سمت و جانب پا موقف و حضرت خدیجه نیز در سال دهم بعثت بعد از فوت ابوطالب بسه روز مرحوم شد و در معلاه
مکه مدفون گردید در همان سمتی که قبر ابیطالب در آنجا واقعست لکن قبر جناب خدیجه قدری دورتر است از مکه معظمه و بقعه دارد و قبر در جنب است
دران بقعه و از اخبار ظاهر میشود که ابوطالب عمده مددکار جناب رسول صلی الله علیه و آله بوده حتی آنکه وارد شده بعد از فوت ابیطالب
جناب رسول خدا بسیار محزون شد و شکایت حزن و غم خود را بحضرت جبرئیل اظهار فرمود وحی از جانب خداوند عالم جل شانه رسید که
بیرون رو از قریه که اهل آن ظالمند و معین و ناصر تو بعد از فوت ابیطالب در آن بلد نمیباشد و در کافی در حدیث صحیح از کاشف اسرار دقایق
جناب حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که مثل ابیطالب مثل اصحاب کهف است که در باطن ایمان آورده بودند و اظهار شرک مینمودند
خلاصه اجماع امامیه واقعست بر اینکه حضرت ابوطالب مسلمان از دنیا رفته و اخبار بسیار درین باب روایت کرده اند و احدی از ایشان مخالفت
ننموده اند و اجماع شیعه بر اینست که آنحضرت و اوصیاء او که ائمه هدی علیهم السلام اند از نسل کفر و شرک بهم نرسیده اند یعنی نطفه ایشان در
حالت کفر و شرک بسته نشده حتی از جانب مادر یعنی هرچند مادر بعضی از ائمه علیهم السلام اگرچه کنیز بودند لکن بعد از آنکه مشرف باسلام شده
باشند باز در حالت اسلام نطفه ایشان منعقد گردیده است و عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اشعار بسیار در اسلام ابوطالب
روایت کرده است و بسیاری از آنها مشهور است و صدوق علیه الرحمه در اعتقادات خود گفته که اعتقاد ما آنست که آباء نبی مسلم بودند از
آدم تا پدر نبی ص عبدالله و همچنین ابوطالب و مادر نبی ص امنه بنت وهب مسلمه بود بلکه در بعضی روایات وارد شده که عبد المطلب حجت
خدا بود و ابوطالب وصی او بود رضوان الله علیهما چنانچه صدوق رحمه الله نیز روایت کرده و بدانکه تولد آنجناب صلی الله علیه و آله در مکه نبی ص ناصیه
معظمه در شعب ابیطالب در خانه شد که آنخانه حسب الارث منتقل بان سرور شده بود و آنجناب آنخانه را بخشید بعقیل بن ابیطالب و آنخانه در
تصرف عقیل بود و بعد از فوت او منتقل شد باولاد او و اولاد او ایشان فروختند همان خانه را بمحمد بن یوسف که برادر حجاج بن یوسف بوده باشد
محمد آنخانه را داخل قصر خود نمود و چنین بود تا دولت بنی امیه منقرض شد بعد از آنکه خیزران که مادر هرون الرشید باشد بمکه مشرف شد آن
خانه را از قصر بیرون کرد و در آن مسجدی ساخت که مردان و زنان نماز کنند مجملا آن موضع مبارک در سوق اللیل که در ظاهر بازار صفا
و مروه است در شعب ابیطالب در مسجدیست که آن بعی کوه است چند زینه دارد از آن زینها داخل آن مسجد میشوند و محجری از چوب بشکل
مربع ساخته اند و نصب بعد اینجا نموده اند که محیط بموضع تولد آنسرور شده و در بهجت آن محجر قرار داده اند مناسب نیست که اندرون آنرا
نموده بقصد تیمن و تبرک رو بان موضع شریف نمایند و بقصد تعظیم آن موضع که مکان تولد آنسرور است بوسند مخفی نماند که علماء
مسلمین در وقت تولد آنجناب اختلاف کرده اند مشهور میان اهل مکه و مدینه آنست که تولد آنجناب در روز دوازدهم شهر ربیع الاول

واقع شده است و از علمای شیعه ثقة الاسلام در اصول کافی و ابن بابویه و شیخ طوسی در تهذیب و علامه در تحریر و شیخ شهید در
دروس فرموده اند که ولادت آنحضرت در روز هفدهم ماه ربیع الاول شده و این قول مشهور میان شیعه است و ولادت با سعادت آن
حضرت در روز جمعه واقع شد بعد از زوال و بروایتی بعد از طلوع فجر بوده و مشهور آنست که در عام الفیل بوده سال چهلم از سلطنت انوشیروان
عادل و آن سالی بود که نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار کرده با فیل و لشکر بمکه معظمه فرستاد و حق تعالی ایشان را بعذاب سجیل هلاک کرد و بعد از
بعثت سیزده سال در مکه معظمه تشریف داشته و ده سال در مدینه طیبه و در بیست و پنج سالگی حضرت خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی
که چهل ساله بود تزویج نموده و از او قبل از بعثت متولد شد سه پسر قاسم و طیب و طاهر و هر سه در مکه و طایف فوت شدند و سه دختر زینب که او
را در ایام جاهلیت به ابو العاص بن الربیع تزویج فرموده و از وی امامه بهم رسید که حضرت امیر علیه السلام نظر بوصیت حضرت فاطمه او را تزویج نمود و
دیگر رقیه و ام کلثوم که در ایام کفر ایشان را بعتبه و معتب پسران ابی لهب تزویج فرموده چنانچه در مقام مقامع ذکر نموده و بعد از بعثت از خدیجه حضرت
فاطمه متولد گشت که او را بحضرت امیر المؤمنین ع تزویج فرموده و از کنیزی ماریه نام در مدینه پسری بهم رسید ابرهیم نام در شیرخوارگی مرحوم شد
و مشهور میان علمای امامیه آنست که وفات حضرت سید انبیا در مدینه منوره روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه یازدهم هجرت واقع شد
بزهر سم چون آنحضرت را در غزوه خیبر زهر داده بودند همیشه بسبب آن الم آن عود میکرد تا آنکه او را سستی در اعضاء مبارک واقع شده رگ دل آن
جناب را قطع کرد و بدار البقا رحلت فرمود در زاد المعاد افزوده این بیت و صدوق ره نیز در عقاید خود گفته و اعتقادنا فی النبی صلی الله علیه و آله
سم فی غزوة خیبر فما زالت هذه الاکلة تعاوده حتی قطعت ابهره فمات منها و فاضل جبهاف و مجلسی و علامه و اکثر علما تصریح باین نموده اند
عمر شریفش شصت و سه سال بوده فصل در بیان آنکه سید در لغت عرب بمعنی بزرگ طایفه است از هر گروهی که باشد و باین معنی هر پیغمبری و حاکمی و بزرگی سید
است نظر باین حق تعالی حضرت یحیی را سید گفته حیث قال سیدا و حصورا و در اصطلاح اهل اسلام نزد اهل سنت سیادت مخصوص است به پیغمبر صلی
الله علیه و آله و اولاد آنحضرت تا روز قیامت نظر بقول آنحضرت که فرموده انا سید ولد آدم و لا فخر و باین سبب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد او
که از غیر فاطمه باشند سید نبوده اند و در کتاب نهایت الانوار از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که گفت شنیدم از حبیب خود رسول خدا که
میگفت جبرئیل بمن فرمود یا محمد بدرستیکه از برای هر چیزی سیدی است پس سید بشر آدم است و سید اولاد آدم تویی و سید روم صهیب است و سید
فارس سلمان است و سید حبشه بلال است و سید درختان سدر است و سید ماهها شهر رمضان است و سید روزها
جمعه است و سید کلامها لغت عربیست و سید لغت عرب قرآنست و سید قرآن سوره بقره است مخفی نماند که نزد شیعیان اثنی عشریه سیادت
است از هاشم بن عبد مناف جد حضرت رسالت پناه که اولاد او تا قیام الساعة داخلند باین معنی ائمه اهلبیت علیهم السلام و غیر ایشان خارج از شماره است
و حدیث مذکور منافاتی باین ندارد زیرا که جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز از سادات بلکه از اشرف کاینات است و اما حقیقت بعد از نبوت حضرت امیر
علیه السلام مخصوص با آنحضرت صلی الله علیه و آله اند با وجود آنکه در حدیث متفق علیه میان اهل سنت و شیعه است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که آنحضرت خطاب بعلی علیه السلام نموده فرموده که یا علی انت شریکی فیما عدا النبوة یعنی ای علی تو شریکی با من در غیر پیغمبری و امثال این
حدیث اهل سنت بسیار است و بعضی از آن در اوسط طبرانی و صواعق ابن حجر و فردوس دیلمی و مناقب خوارزمی روایت شده و از آنجمله اینست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بدرستیکه حق تعالی گردانید ذریه هر پیغمبری را در صلب خودش و گردانید ذریه مرا در صلب علی بن ابیطالب
و نیز در حدیث متفق علیه بین الامة که در مناقب خوارزمی و غیره مذکور است که از سلمان روایت شده که گفت داخل شدم بخدمت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و حسین علیه السلام بر ران آنحضرت نشسته و آنحضرت چشم و دهان او را میبوسید و میفرمود که تو سیدی پسر سیدی و امامی پسر امامی
پدر امامی الی آخر الحدیث که بعد از چند فقره فرموده و از تو حجتهای که نهمین ایشان قائم ایشانست و الله الهادی الی مناهج السداد و سبیل الرشاد
فصل در بیان آنکه امامت که مثل نبوت اعظم ارکان و اصول دین است چنانکه بنص خدا و رسول و امام سابق ثابت میشود پس در بیعت و صرف
که ذکر در هالات و ذکر صفات و احوالات و تتبع طریق تصحیح امامت اهلبیت رسالت علیهم السلام بیشتر باشد معرفت و ولایت ایشان که فخر ملائکه
مقربین و مباهات انبیاء اولو العزم با آنست بیشتر میشود و مرتبه امامت نظیر منصب جلیل نبوت است و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه
در دنیا نمیماند باید خلیفه معین کند تا حفظ دین و اخلاق و عبث خواهد بود و خلیفه را تعیین نموده و همچنین هر خلیفه خلیفه دیگر را و امام دیگر

که بصفت عصمت و افضلیت موصوف باشد چه او نایب رسول و فرستادهٔ خدا است ولیکن بواسطهٔ نبی پس باید که نص واقع شده باشد بر امامت او از جانب حق تعالی و خدا و رسول تعیین او نموده باشد و چون عصمت از امور خفیه است از غیر از علام الغیوب کسی نمیداند یا کسی که عصمت او ثابت شده باشد او را حق تعالی اعلام کرده باشد و هر امامی که از جانب الله منصوص و منصوب نباشد آن نص بر عدم عصمت او خواهد بود زیرا که خدا و رسول نصب نمیکند الا معصوم را پس لازم است که خدا کسی را که سزاوار خلافت و لایق جانشینی پیغمبر داند او را معین ساخته جمیع فرق اسلام را متابعت قول و فعل او مامور کرداند تا زمانی از وجود نایب و خلیفهٔ حقیقی خالی نماند و احکام اسلام را بر امر موافق اراده الهی و شریعت رسالت پناهی جاری داشته هر کس بسر خود نتواند که در امور دینیه هر چه خواهد کند یا گوید و چون حضرت رسول ص از برای ایشان کتاب و شریعتی از جانب خدا آورده و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام واقعه حقه بوحی الهی مقرر نموده و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیل بوده و دراین مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند و اکثر ایشان نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل تجویز این نمیکند که خدا و رسول این امر عظیم چنین را بی امام بگذارند و حافظی برای این امت و ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب غامض و مجموعه مجملی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و اینچه در آن باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بحسب فهم و مشتهیات خود از برای آن تعیین نفرمایند و هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را به خدا و رسول روا نمیدارد و خداوند بآن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا بر این امت پیغمبر با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند و کسی برای ایشان قرار ندهند و سلطان که در دهی پیادهٔ میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود بالکسر را تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد و چنانکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیاء از آدم تا خاتم آن بوده که تا خلیفه از برای ایشان تعیین نمیکردند ایشان از دنیا نمیرفتند و سنت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که از مدینه بیرون میرفت آن بود که تعیین نایب و خلیفه میفرمود و در تسخیر بلاد و قرای اسلام نیز البته کسی نصب مینمود و امر ایشان را مهمل نمیگذاشت پس چون در وقت رفتن کبرت و سفر بی منتهی امور ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت و امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که مردم نبی را نیز اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق و ایضا بر مصالح عامهٔ عباد عقول ناقصه امت کی میتوانند کرد و عقلا صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و بعد از وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند تغییر میدهند پس بریاست دین و دنیای عالم خلق چگونه عقول مردم وفا کند و حال آنکه لا بد باید تتبع و تفحص تا حکم عقل افضل ایشان باشد و اگر غیر او افضل باشد لازم میاید تقدیم مفضول بر فاضل و اگر هر دو مساوی باشند لازم میاید ترجیح بی مرجح بلکه ناصبین امام در وقت فقد نبی صلی الله علیه واله در شقاق و نزاع و هرج و مرج و اختلاف و تحاسد و تنافس بودند چنانچه معلوم است پس چگونه رای ایشان متبع و قول ایشان سدید و رای ایشان رشید میشود و اگر و صایت بتنصیب بشر به امر واحد میبود پس اولی بتنصیب و بتصرف رسول خدا بود چه آن اعلم و افضل و ارشد بود از جمیع مخلوقات و چگونه میتوان بتولیه نماید این امر جلیل را و چون نصب امام بر عالم علام واجب است پس لازم است بیان بر امام و لازم میاید از منقول بامامت اثنی عشر لعدم معصوم غیرهم و ادلهٔ عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است ما در این رساله بچند آیه اکتفا مینمائیم اول آنجمله این آیه است اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا یعنی امروز کامل کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و پسندیدم اسلام را برای دین شما و شک نیست در آنکه امام اعظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام را برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیهٔ شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین ع در غدیر خم نازل شد و فرموده که وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ یعنی پروردگار تو می آفریند هر چه میخواهد و بر میگزیند هر که را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خدا است

نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این ایه برد انها نازل شد که گفتند چرا خدا پیغمبر را بیکی نداد و ایات بسیا هست که دلالت میکند بر ۳۴
انکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ
تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی نیست مگر انکه در کتاب ظاهر کننده هست
پس هرگاه حقتعالی همه چیز را در قران مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد و نیز فرموده
که اَطِيعُوا اللهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و انها که صاحبان امرند از شما که مراد امامانی
جانشینان پیغمبر باشد و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند
که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مانند رسول باشد در انکه خطا و غلط و دروغ و گناه
سهوا از و صادر نشود و الا لازم میاید که حقتعالی مردم را امر کند بچیزی چند از انها که نهی کرده است و چنین کسی امام است که حقتعالی ایشان کرده
است و معصوم است و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند چه حقتعالی بعد از اَطِيعُوا اللهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ
بیفاصله اُولِي الْاَمْر ذکر نموده غرض انست که اهل تکلیف بدانند و بفهمند که اولی الامر که اطاعت ایشان مثل خدا و رسول است مراد انها
که بعصمت ازلی و طهارت ذاتی از جمیع بندگان ممتاز و بشرف این عطیه و مرتبه سرافراز اند و قول و فعل ایشان مطابق امر و اراده الهی است
طاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خداست و لنعم ما قال رباعی کر منظر افلاک شود منزل تو و زکوثر اکر سرشته کردد کل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و رنجهای بیحاصل تو و از جمله چیزهای که طرفگی دارد و شنیدنی است اینکه باعتقاد اهل سنت اولی
الامری که حقتعالی کافه عباد و جمیع بندگان خود را باطاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان روم و یکی سلطان اوزبک است سبحان الله
جمعی که از فهمیدن سه سطر گلستان یا دو بیت بوستان عاجز باشند قطع نظر از ان همه فسق و فجور که از ایشان سر زده و میزند ایشان را با محکم و
متشابهات و مدلولات و بینات قرانی و منزلات اسمانی چه اشنائی که حقتعالی بندگان را چنانچه باطاعت خود و اطاعت رسول امر کرده باشد
بهمان طریق باطاعت ایشان مامور ساخته باشد و لیکن هرگاه در مدینه منبع فیوضات نامتناهی و مظهر اسماء و صفات الهی یعنی امیر المؤمنین
علیه السلام حاضر باشد که میفرموده اگر بر مسندی بنشانند حکم کنم در میانه اهل توریه بتوریه ایشان و در اهل انجیل بانجیل ایشان و در اهل
زبور بزبور ایشان و در اهل قران بقران ایشان و بار دیگر فرموده سلونی قبل ان تفقدونی صحابه کرام ابوبکر را مقدم دهند و اطاعت او را
لازم و واجب شناسند که از دانستن معنی فَاكِهَةً وَاَبًّا عاجز باشد و گوید اما الفاکهة فاعرفها اما الاب فلا اعرفه یعنی فاکهه را میدانم اما اب را نمیدانم
و بعد از ان عمر را مقدم دانند که در هفتاد و دو موضع باعتراف علماء ایشان بادو حکم غلط کردن یا در حل مسئله مشکلی عاجز امده و گوید لولا
علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود بجهت غلطی که عمر کرده یا بجهت انکه در جواب عاجز امده است عمر هلاک میشد اکر دیگران هم چنان اولی الامر
الامر اند از عجایب وقایع دنیا بعید نمیباشد و از جمله مفاسدهای که برین امر عجیب مترتب است یکی انست که اگر کسی از وزیر سلاطین کند و ان
سلطان را ولی امر نشناسد از زمره اموات کفر و ایام جاهلیت داخل خواهد شد چه بصحت پیوسته و از موالف و مخالف که ازو درین معنی
خلافی نیست و حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده که مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است بروش مردهای زمان جاهلیت یعنی پیش از زمان اسلام نعوذ بالله از نقصی که از
کفر بدتر باشد چه این حدیث صریح است در انکه امامت از اصول دین است چه علم ضروری حاصل است که اگر مسئله فرعی اگر واجب باشد
مردن مرد در زمان جاهلیت نیست و این نشناختن و ندانستن قدحی در اسلام شخص نمیکند و اکثر مخالفین و صاحب مواقف مسئله امامت
از فروع دین میدانند و میگویند ما و بعضی از ان واجب نیست و تحقیق ان واجب و لازم نه و تقلید در ین امر کافیست و نص خدا و رسول
در ان مدخل نیست و اطاعت اولو الامر و ایات قرانی که گذشت تفسیر میکنند و حال انکه اگر این مسئله از فروع باشد باید نشناختن امام زمان
باعث مردن بروش مردهای جاهلیت نباشد و بعضی از فقهای مخالفین از راه عناد امام زمان را بقران تفسیر کرده اند یا به بعضی از قران مثل
فاتحه و سوره بجهت انکه در نماز واجب است و حال انکه ابو حنیفه دانستن فاتحه را هم واجب نمیداند بلکه گفته که اگر معنی ایه اگر چه در زبان غیر باشد
که مدهامتان است گوید کافیست و بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد اینست که امام میبایدکه از اول عمر تا اخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره

الامامة ۳۱

در هنگامی که امام نعوذ بالله مرتکب معصیتی شود یا اقدام ناشایسته

معصوم باشد چه امام قایم مقام نبی است و در کل اهل و شروط معتبره در هر دو یکیست و مطلب که فرمان بردار نیست از میانه
کند بر خلیفه امر بمعروف و نهی منکر واجبست که برو انکار کنند و انکار کردن منافات با اطاعت کردن دارد و غرض قابل امامت نخواهد بود بلکه محل ملامت
شود پیشوا نشاید امام امین حقتعالی است در دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند
میشود چنانچه حقتعالی فرموده أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید
نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی‌فهمید و با نفرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگویید چیزی را که
خود نمیکنید بزرگست از جهت دشمنی نزد خدا اینکه بگویید چیزی را که بجا نیاورید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیشوایی و امامت نیست
.... چون معلوم شد که عصمت شرط امامت باشد حقیت امامت خلفای ایشان باطل میشود و چگونه عصمت در امامت شرط نیست
و بطلان این معنی نزد اهل عقل ... است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخص واجب الاطاعه که جمیع امور دین و
دنیای امت باو وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا افواه مرتبه امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و آنشخص محتاج خواهد
بود با مامی دیگر چنانچه نزد انصاف ظاهر است و از امامت خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید زیرا که از نادانی غلطها میکند
و نشر کرده احکام حقه دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که هیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کند در
تعیین خلیفه بعد از خود بکسی که قابل خلافت و امامت نیست و از او امور منافی امامت بظهور آید چون اکرا امت متعرض او نشوند
انهدام دینست و اگر قصد عزل کنند منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع گردد چنانچه در واقعه کشتن عثمان
و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت و نیابت خدا و رسول بمعویه و یزید و امثال آن ظالمان بدین قرار
گرفت که از قتل و ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد و از علمای مخالفین فخر رازی در تفسیر آیه اولوا الامر گفته است که آیه
دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولوا الامر و الا لازم آید که هم امر باطاعت ایشان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در خطا
محرمست و همچنین در تفسیر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ گفته است که مراد از صادقین معصومین‌اند و خدا در آیه تطهیر از عصمت ایشان خبر
داده و اکثر مفسرین در آیه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان اعتراف کرده‌اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که
حضرت عزت تعالی شانه بحضرت ابرهیم وحی فرمود که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا تو را برای مردم امام کردانیدیم حضرت ابرهیم در خواست نمود که
بعضی از ذریت من نیز این شرف و کرامت فرما خطاب رسید که عهد امامت و خلافت بظالمان نمیرسد و هر معصیتی ظلم است چنانچه خدا امکان
فاسقان را بظلم وصف کرده است و احادیث از طرق عامه و خاصه بتواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده که آل عبا باشند
حتی ابن حجر با ... و ... و اعتراف کرده که اکثر مفسرین اهل سنت برانند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده
موافق بعضی احادیث با ... ائمه علیهم السلام داخلند و آیه تطهیر که در شان ایشان نازل شده اینست که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و چون عصمت ایشان ثابت شد دروغ بر ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کرده‌اند پس دعوی
ایشان بر حق باشد و بعضی از آیات که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام میکند آیه ایست که در ... اینست إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ است یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او
آنها که ایمان آورده‌اند و آنها که برپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع‌اند و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام
در رکوع نماز انگشتر خود را بسائل بخشید این آیه نازل شد و امامت آنحضرت بر اصحاب بصیرت هویدا گردید و وجه دلالتش بر امامت
آنحضرت آنست که کلمه انما حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اول نزد
بر یکدیگر و دو معنی اول معلوم است که درین آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که
موصوف باین صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند چنانچه حقتعالی فرموده است که وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلعم بعلی بن ابی طالب عم فرموده که تو ولی هر مؤمنی
بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص باوست و ولی که در آیه است در شان اوست اولی بتصرفست که هم شان امام است

و الافضلیت ایشان نمی باشد و اقران مع الله و رسوله دلالت بر آن میکند چنانچه فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی
ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان معلوم است که [illegible] دعوی ایمان بگفتار [illegible]
که مراد بودن با ایشان متابعت ایشانست نه آنکه ببدن مجتمع با ایشان باشند زیرا که آن محالست و مراد تابع شدن با امیر المؤمنین است که
ادعای امامت بنفس خود کردند و صادق بودند و همه اعتراف دارند که این آیه در شان اوست و معلوم است که [illegible] الا
اینکه هر که [illegible] است بگوید متابعت او واجب باشد و این بالاتفاق باطلست پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال او باشد و آن معصوم
است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان چه باید که در جمیع زمان چنین صادقی باشد که امت با او باشند زیرا که [illegible]
با آنچه مشروطست به بودن [illegible] است که در هر زمان صادقان باشند و فخر رازی در تفسیر خود نیز چنین گفته و [illegible]
[illegible] گفته پس باید جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است که اجماع حجت است یعنی بسبب اجماع و اتفاق چند نفر [illegible]
اهل بیت [illegible] بالاتفاق کل غیر حضرت رسول و دوازده امام معصوم نیستند [illegible] مذاهب ایشان و
ائمه ایشان ثابت شد با آنکه [illegible] در تفسیر [illegible] و ثعلبی در تفسیر [illegible] و از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد
صادقین در این آیه حضرت علی بن ابی طالب است و از ابراهیم بن محمد ثقفی [illegible] و کتاب [illegible] النبی [illegible] روایت کرده اند
[illegible] آنکه چون احکام دین و دنیای امت منوط بحکم امام است باید که عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بخصوصیات آیات قرآن از محکم
و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و همچنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم باشد بجمیع علوم ما کان و ما یکون و با
کمال رای و شجاعت داشته باشد [illegible] باید اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل [illegible]
بر عالم و تفضیل جاهل [illegible] عقلا چنانچه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
یعنی آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است [illegible] یا آنکه هدایت نمی یابد مگر آنکه [illegible]
دیگران او را راه نمایند و چگونه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ان الله اصطفاه
علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم چون بنی اسرائیل [illegible] پادشاهی طالوت [illegible] حق تعالی [illegible]
معلوم شد که مناط [illegible] پادشاهی [illegible] علم و شجاعت [illegible]
[illegible] صفات کمال [illegible] شرایع دین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جموع [illegible] علیهم [illegible] التحیة و الثناء [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] مباهله [illegible] ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم [illegible]
[illegible]
[illegible] افضل [illegible]
[illegible]
[illegible] افضل است [illegible] انفسنا و انفسکم [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

محالست و بعد از ذکر جمیع انبیا جوابی که در رد افضلیت اصحاب ثلثه از جمیع انبیا گفته اجماع اهل سنت ذکر نموده و بطلان اجماع ایشان ظا
استاحتیاج به بیان ندارد مؤلف قاصر گوید که این وجوه محل تحقیق مسئله امامت نبود چون معنی انبیا نیست و آنچه مذکور کرده باید بحث [illegible]
مذموم گشت و تفصیل آن بحمد الله در کتب اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین بیان و عیان شده و اهتمامی که خداوند و رسول در خصوص ولایت
اهل بیت رسالت فرموده اند در هیچ امری نفرموده اند چنانچه در کتب فریقین احادیث در این باب از حد و احصا متجاوز است و هذا از غایت
تعصب و عناد مخالفین بی بنیاد نیز ازین دشمنان آل طه و یس نقل میکنیم و با وجود وقعه صفین معاویه را خال المؤمنین خطاب می نمایند
و عایشه که در جنگ جمل بیست هزار کس از صحابه را از فرزندان خود بکشتن داد ام المؤمنین شد و جوابی که علماء ایشان در این باب گفته اند اینست که
اینها مجتهد بودند و خطا کردند مجتهد مخطی را عقاب نیست و با آنکه خودشان معترفند بآنکه بعد از قتل عثمان حاصل شد اتفاق و بیعت [illegible]
علی علیه السلام و او بعد از عثمان خلیفه واجب الطاعه است باجماع مسلمین و با وجود آنکه خودشان عالمند بآنکه معاویه و عایشه عالم بانص [illegible]
باحوال امام و استحقاق خلافت او [illegible] چنانچه در کتب خودشان اقرار عایشه را بتقصیر خود نقل نموده اند از جمله از علماء ایشان زمخشری در ربیع
الابرار از جمیع بن عمیر روایت کرده که او گفت روزی بر عایشه داخل شدیم و پرسیدیم که دوسترین مردم نزد رسول صلی الله علیه و آله که بود گفت فاطمه
علیها السلام جمیع گفت سوال من از زنان نیست گفت شوهر فاطمه و چه منع میکند مرا و باز میدارد ازین که نگویم بحق محمد و بحق خدا که بجان رسول
خدا [illegible] دست که [illegible] گفتم جمیع گفت پس چه بر این داشت ترا که با او کارزار کردی پس [illegible] از سر خود کشید و بروی خود گرفت
و گفت امری بود که جاری شد بر من و علماء فریقین روایت کرده اند که معاویه ملعون بعمال هر ولایت نوشت که بناسزا گفتن اهل بیت رسالت
زبان بگشایند و در منبرها و منارها هر صبح و شام و سحر سب امیرالمؤمنین کنند و هر کس که متهم بدوستان ایشان باشد بکشند و هر کس که دشمن
ایشان باشد [illegible] و انعام بدهند و هر کس حدیثی در اهل بیت [illegible] بگوید با احادیث در فضیلت خلفا
ثلثه بگوید [illegible] و شیخ [illegible] بیست هزار کس را کشتند و با وجود این عند ایشان هم [illegible] مذکور شد
و جواب شافی از شیخنا البهائی [illegible] در این باب [illegible] ذکر آن [illegible] مناسبست و حاصل آن اینست که در مصر [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] بوده یکی از ائمه علماء مصر که از مخالفین بود نیز حضور داشت از شیخ بهائی [illegible] شنیده ام که روافض لعن میکنند معاویه
و عایشه را اگر این امر وقوع داشته باشد ایشان کافرند شیخ [illegible] بسم الله [illegible] در جواب فرمودند که بلی چنین است بلکه [illegible] ظالمان
[illegible] اضل [illegible] کرده و گفت [illegible] خود [illegible] خدا [illegible] دین [illegible] است
[illegible] جواب عاجز [illegible] قول تو [illegible] شیخنا البهائی [illegible] اگر کسی امام زمان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] معاویه و عایشه [illegible] جناب ولایت مآب [illegible] خروج کردند در صفین و جمل [illegible]
ایشان [illegible] خطا کردند [illegible] ایشان [illegible] شیخ در جواب فرمود که علماء شیعه در لعن کردن ایشان [illegible]
[illegible] ایشان تقلید کرده اند در لعن کردن [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] امام زمان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخنا البهائی [illegible] با علماء مخالفین [illegible]
[illegible] شیعه قتل عثمان [illegible] النبی صلی الله علیه و آله [illegible] اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم [illegible]
اصحاب [illegible] کدام [illegible] شیخ [illegible] در جواب فرمودند [illegible]
[illegible] قتل عثمان [illegible] چون ایشان مرتکب بقتل عثمان شدند [illegible]
[illegible] مناسب مقام [illegible] جواب بعض مشایخ امامیه است [illegible] الله [illegible] نقل کرده که یکی از مشایخ [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مخالفین [illegible] علما [illegible] افضل [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شیخ [illegible] لقوله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]

و بنی هاشم و اکابر صحابه جهاد کرد تا اینکه خلق کثیر بسبب او بقتل رسیدند و آقا فاطمه زهرا صلوات الله علیها در خانه خود نشست و بیرون نیامد
مگر بمسجد برای طلب فدک و عوالی از ابی بکر و چون حق او را ادا ننمودند دست خود را کوتاه کرد تا یوم وفات و چون این کلام را از شیخ شنیدند
سلطان و کسانیکه حاضر بودند همه خندیدند و دانستند که شیخ بیان حرف همه ایشان را ضایع کرد و پس سلطان گفت با شیخ تشنیع اهل سنت
بر شیعه و بر ایشان مانند و متنبه شدند که چگونه خلافت کرده اند و نیز روایت نقل کرده که [illegible] بازی شده است
شیخنا البهائی قدس الله روحه و چون غالی از علماء عصر که اعلم و افضل ایشان بود و چون عادت شیخ این بود که با هر کسی که تکلم میکرد با او [illegible] گفت
من بر مذهب تو هستم تا چون [illegible] با او [illegible] نشوند و از مذهب هر ملت در دست خبر [illegible] کرده و بنا بر این [illegible]
کرده بود که من در دین تو ام [illegible] شیخ گفت که چه میگوید [illegible] شیخ بهائی فرموده و حدیثی ذکر کرده [illegible]
از جواب [illegible] گفت چه میگوید شیخ فرمود که [illegible] در صحیح خود از حضرت رسول صلعم روایت کرده که فرموده [illegible] فاطمة بضعة منی
و من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فقد کفر یعنی هر که فاطمه را ایذا کند مرا ایذا کرده و هر که مرا ایذا دهد خدا را ایذا کرده [illegible]
کرده پس [illegible] کافر شده و باز روایت کرده مسلم بعد از [illegible] ورق [illegible] فاطمة [illegible] من الدنیا و هی [illegible] علیهما
فاطمه خارج شد از دنیا و حال آنکه غضبناک بود بر ابی بکر و عمر پس شیخ فرموده من نمیدانم چه جواب است [illegible]
شیخ [illegible] گفت بلکه او را [illegible] جواب بهم و چون صبح شد جواب [illegible] شد [illegible] گفت [illegible]
میگوید در نقل احادیث [illegible] و حدیث [illegible] ورق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فانظروا [illegible] الاعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] غافل گردید که خداوند جل و علا فرموده ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا
خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد [illegible] مستحق امامت و خلافت نیست [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
شاید که [illegible] ایشان [illegible] فی [illegible] کما [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
در [illegible] روایت کرده اند که فضال بن الحسن بن فضال الکوفی [illegible] ابو حنیفه [illegible]
و اصحاب خود نشسته بود و املاء [illegible] حدیث [illegible] مشغول [illegible] بود فضال [illegible] گفت [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت یا ابا حنیفه [illegible] میگوید [illegible] مردم بعد از [illegible] علی
علیه السلام است و من میگویم که بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر است [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فضال گفت من [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] اذ هما فی الغار [illegible]
گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] کردند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]

عبادت را بمثابهٔ اساس است که بی حصول آن قصر طاعت را باوج قبول نتوان افراشت و بی آن دخول در آن قدم در بقاع [illegible] قرب حق نتوان گذاشت
قال الله تعالی والذین اوتوا العلم درجات و نیز فرموده و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا چه تحصیل سعادت ابدی بدان منوط و صحت عبادات بآن
مربوط است و تمام [illegible] دین سرمایهٔ کامرانی دو جهانیست و بی عبور از [illegible] علم بحر جهل [illegible] سفینه ایست و باستقامت آنها [illegible] طاعات [illegible]
[illegible] جاودانی بلکه در تحصیل حیات جاودانی [illegible] مانند ماء حیات است و در ظلمت سرای جهل بمثابهٔ شمع چراغ است [illegible] کوران
طریق [illegible] مانند عصا است [illegible] علم نتوان [illegible] ابواب سعادت دو جهانی بر روی [illegible]
مفتوح نتوان نمود [illegible] و خواری جهل باوج عزت و کامرانی میتوان رسید و بی حصول آن کلاه [illegible] نتوان
[illegible] سعادت [illegible] مراد [illegible] علم [illegible] نتوان
[illegible] علم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] علم [illegible] و عقبی [illegible]
[illegible] و اگر علم با عمل جمع شود پای مباهات بر فرق فرقدان خواهد نهاد و سر مفاخرت از ذروهٔ سپهر برین خواهد گذرانید [illegible]
[illegible] که افضل اشیا و اشرف [illegible] علم است و اگر [illegible] صفات [illegible] و اخلاق [illegible] افضل و اشرف [illegible] علم بود [illegible]
[illegible] حیث قال وقل رب زدنی علما و حضرت [illegible] جلیل [illegible] حیث قال ربنا
وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة و این اعظم دلیلیست بر فضل علم و نیز فرموده هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون و رفع نموده درجات [illegible] حیث قال یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات [illegible] علما
[illegible] کتاب خود کرده و قلوب ایشان [illegible] حیث قال بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم [illegible]
[illegible] فانا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون و حفظ آن [illegible]
[illegible] حیث قال انما یخشی الله من عباده العلماء [illegible]
[illegible] علما [illegible] جهل [illegible] شهید ثانی رفع الله قدره [illegible] الرضوان [illegible]
[illegible] خوف و خشیت [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] عمل [illegible]
[illegible] جهل [illegible] علم [illegible]
[illegible] السبل [illegible] عبادت کننده [illegible] علم [illegible]
[illegible] حدیث شریف [illegible] روایت شده [illegible]
[illegible] ذکر نموده اند [illegible]
[illegible] السلام [illegible] عوام [illegible]
[illegible] عوام [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بیا سایم گفت آن چه بیست حضرت امام علیه السلام پیغمبر دیده بود تقریر فرمودند و گفت قبل از کل شیء بگو تو کیستی آنحاصل حضرت فرمودند از اهل بیت
رسول خدا ام گفت از کدام شهری فرمودند از مدینه گفت تو شاید جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام باشی فرمودند
آری گفت سود نداد ترا شرف اصل تو با جهل تو بآن چیزی که شرف یافته بآن و ترک علم جد و پدر خود کرده تا انکار کنی عمل قبیح ما را بآن چیزی که
فاعل او را باید ستود فرمودند چیست آن چیز ای مرد گفت آن جهل از آن بود که ندانسته ای کدام است گفت قرآن که کتاب خداست فرمودند چه چیز است از قرآن که
بان جاهلم گفت قول خدای تعالی مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا پس آنکه مرا دیدی که
بکند پس مرا … مثال این دو گناه که دیدی کسی کرد چرا داده شود مگر … مثال این … چون دو گرده و دو انار دزدیدم چهار گناه شد پس چون
آنها را تصدق کردم چهل حسنه شد چهار حسنه را از چهل کم کردم چهار گناه شد سی و شش حسنه دیگر برای من ماند حضرت فرمودند مادرت بعزایت بنشیند
بما تو نشنیده‌ای تو جاهل بکتاب خدای نشنیده‌ای که خدای عز و جل میفرماید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی نیست و جز این نیست که قبول میکند خدا
تعالی از متقیان بدرستیکه تو وقتیکه دو گرده دزدیدی دو گناه شد و چون دو انار دزدیدی باز دو گناه شد وقتیکه آنها را بغیر رضا صاحبان و اذن
بی امر و اذن صاحب دادی چهار گناه دیگر بر آن چهار گناه افزودی نه چهل حسنه … آنجناب فرمودند که بتأویل هذا التأویل القبیح …
بعضی مردمان بمثل این تاویل زشت و … خود گمراه میشوند و دیگران نیز گمراه میکنند مجملا امثال اینگونه ترهات و … و باطل …
شیطان از این قبیل جهال و ضال … زیاده از آن صادر گردیده که … استقصا توانند نمود و شبیه …
جواب معاویه علیه اللعنه … وقتیکه عمار یاسر رحمه الله را در صفین کشتند … و مردم گفتند پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله فرموده در باب عمار تقتلک الفئة الباغية یعنی عمار را بقتل میرسانند جماعتی ظالم و … از حق … و کافر
باشند … تصریح شده پس … عمرو عاص ملعون به معاویه گفت یا امیر المؤمنین مردم باضطراب
افتاده اند معاویه گفت چه چیز باعث اضطراب ایشان شده گفت آنکه رسول خدا صلعم عمار را بقتل میرساند فئه باغیه پس معاویه گفت ما او را
بقتل نرسانیدیم بدرستی او را علی بن ابی طالب کشت زمانیکه او را انداخت به پیش نیزه ما … مبارزت داد و اگر او را …
… نمیکشتیم و چون عذر آن ملعون بآنجناب علیه السلام رسید فرمودند که اگر امر چنین باشد باید رسول خدا صلی الله علیه قاتل حمزه باشد
زمانیکه او را پیش نیزه مشرکین انداخت یعنی در جنگ احد که حمزه سید شهدا را بجهاد و مقاتله مشرکین … و اگر آنحضرت قتال مشرکین نه
میکرد او بقتل نمیرسید و تاویل اینکافر در شناعت و قبح کمتر از تاویل سارق … نیست بلی بنا بر مضمون صراط علی حق نمسکه
کسیکه تمسک بذیل طاعت اهل بیت علیهم السلام نزده و از علوم ربانی و فیوضات سبحانی ایشان چاشنی بکام جان نچشیده پس در حقیقت
از دانش بجز اسم بی مسمی و نام بی معنی نچشیده لابد تعبیرهای فاحش و خللهای … در دین او راه یافته از این انواع سخنهای بارد و اعتراضهای
ناوارد با خروج از شریعت از ایشان صادر میگردد در کشکول شیخنا البهائی ره و در سایر کتب نقل نموده اند از شیخ مجد الدین بغدادی که در
واقعه از حضرت رسول صلعم پرسید ما تقول فی ابن سینا فقال صلعم هو رجل اراد ان یصل الی الله تعالی بلا واسطتی فحجبته بیدی فسقط فی النار یعنی چه
میفرمائی در باب ابن سینا آنحضرت فرمودند که او مردی بود خواست که بدون واسطه شدن من بخدا برسد … پس … چنانچه شیخ
او را بدست خود … در آتش جهنم … حکیم خاقانی … بطور سینا نزدیک مشو … دل در سخن محمدی بند ای پور علی
بو علی چند بلا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ و بنا بر مضمون … فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مراد از اهل ذکر
ائمه علیهم السلام اند چنانکه مفسرین عامه و خاصه تصریح نموده اند جمیع علوم و احکام را باید از ایشان اخذ نمود که شموس مطالع ولایت و نجوم
فلک هدایت اند و خلایق عالم بصدق ایشان شهادت داده کما قال وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ که باجماع مفسرین خاصه و عامه در حق علی علیه السلام
وارد شده و امر نموده با ایشان بودن زیرا که صادقند پس کسیکه خدا ایشان را صادق نامیده کذب … نمیکرد … ایشان مستلزم
کذب حق سبحانه و تعالی است عاقل باید که در جمیع امور اقتدا با ایشان نموده و پا از جاده مستقیم بیرون نگذارد تا در … که ماننده
… سعادت ابدی تواند رسید … سودی بجز زیان کردن … ایشان در طریق …
نمیتوان … قطاع طریق … راه زنان … مثنوی ای …

آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست بندگی جناب فرید کار به معرفت الهی و حجج او علیهم السلام و بدون علم مقتبس از ایشان چگونه
سود بخشد پس انسان باید از روی حزم و دوربینی چاه را از راه تمیز بدهد تا در نزد عقلا ملوم و مذموم نگردد و چون اهل ضلالت و دشمنان
دین چنانکه احوال بعضی از ایشان ذکر شد در فریب بندگی شیطان درس میدهند و در نیرنگ بازی و نقش سازی و هم خیال را سبق میفهمانند
و با کوره جهل و نادانی قدم براه باریک شرع و بندگی میگذارند شیخنا البهائی چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان
دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی بهر حال انسان کامل و مرد عاقل باید علوم شرعیه را از اهل آن اقتباس نماید تا از مکائد
رموز و اسرار حقیقت آگاه گردد و به وسوسه شیاطین از راه دام فریب نیافتد و هر صاحب توفیق که پرتو آفتاب عنایت بر ساحت دلش تافته
و مذاق جانش چاشنی دردین یافته آرام نگیرد تا مرض جهل را بدوای وکوری دل را بتوتیای نرساند حافظ گوهر پاک میباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود چه هلاک انسان در ترک علم است چنانکه دیلمی رحمه الله در ارشاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده فرمودند هلاک النساء امتی من در طلا و ثیاب رقاق یعنی در تزیین آنها و هلاک رجال امتی من در ترک علم و جمع نمودن مال است شعر
مال چندین شود فرحناک شوی یک ذره چو کم شود غضبناک شوی اندیشه نمیکنی تو از روز پسین مالت دیگری خورد تو در خاک
و در کافی از آنجناب علیه و آله السلام مرویست که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة الا ان الله یحب بغاة العلم یعنی طلب علم بر هر مسلم و مسلمه
فرض است آگاه باشید بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد طلب کننده علم را معلوم است که هر که ترک فرض و واجب کند معذب و معاقب
خواهد شد والله در تیه قال شعر طلب کردن علم از آن فرض شد که بی علم کس را بحق راه نیست کسی نان دارد ز آموختن که از نان ناکا
آگاه نیست و نیز در کافی ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط
حتی یتفقهوا یعنی هر آینه دوست میدارم که بر سر اصحاب من تازیانها میزده باشند تا تحصیل علم دین نمایند و فقیه گردند چه علم فقه دین
دنیا معمور و مجدات و حشت سرای گور پر نور میگردد و جناب بحر العلوم آقا سید مهدی نجفی اعلی الله مقامه در دره غره در شرف علم
فقه فرموده اند شعر فان علم الفقه فی العلوم کالقمر البازغ فی النجوم و نیز در کافی در باب فرض العلم از مفضل بن عمر روایت نموده
از جناب ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که میفرمود علیکم بالتفقه فی دین الله ولا تکونوا اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه
یوم القیامة ولم یزک له عملا حاصل معنی آنکه بر شما باد بتفقه و اکتساب علم در دین خدا و مباشید مانند اعرابی صحرای که احکام دین نمیدانند
بدرستیکه هر که تحصیل علم دین نکند خدای تعالی نظر رحمت و شفقت بسوی او نکند در روز قیامت و هیچ عمل او را پاکیزه و پسندیده
نکند شعر اندر اندر علم حاصل کن اندکش باید فراوانش سیلهای گران که می بینی اصل از قطرهای باران است بلا
اینها و آثار که در این باب وارد شده غرض استقصاء همه آنها مراد نیست چه خامه بیان باید از همه بعضی متعرض بسی داند همه
آنها از این کتب معتبره احادیث ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بر پیشگاه ظهور در آورده تا در نظر خریداران مشتاق جلوه نماید
و هر که از فرق سعادت و اقبال یاری نماید با نقد عمر و از دل و جان خریدار به قیام نماید انواع و اقسام آن بیش از آنست که همگی بتکا
این باب تواند گنجید لکن آدمی جاهل و غافل چندان بشغلهای باطل و بیحاصل گرفتار است که گوش هوش با استماع علوم ربانی تواند اد
ما
بتقضای لهو بوده بفکر آخرت و اندیشه مآل خود تواند افتاد بیت بکوش امروز تا تحصیل باشی که فردا بر جوی قادر نباشی اگر آن
کشت عمر برای دیرینه در آن خرمن ببینم از دن نیز به با وجود اینکه این سرمایه فرصت نقد نمانده که از بران کبری سفر آخرت زیاده
سعی هذا با اقتضای جهالت و نادانی مشغول بلهو و لعب و شهوات نفس گشته هواره همت بر خورد و خواب و تحصیل مال و اسباب گما
و همیشه کار و افعال خود را معوق گذاشته به تحصیل علوم شرعیه و آداب دینیه که مقصد اقصای آن سر منزل سعادت و رستگاری شده
قدم نمیگذارند و با چراغ شعور و دانش بد تاریکی نادانی بسر میبرند و از استضائه نور هدایت علم محروم گشته در ظلمات شبهات چنان
از راه و باطل از حق نشناخته در جهل و گمراهی وامانده اند و رجا از فضل و عنایت جناب باری عز اسمه آنست که ما فرومایگان نادان را به
در اداء تکالیف و مقام یاری و در طی این طریق پر مهالک به هر گونه لغزشی نگه دارد به فرماید بمحمد و آله الطاهرین فصل اول در بیان فضیلت
و شرف تحصیل علم و ثواب طالبین بدانکه طالبان کعبه نجاح و مقصد فلاح در راه دین شبهه و شبهه نیست و در طلب علم چون کوه ثابت اند

بحر دانش هر دانائی که از اهل علم باشد گوهر بیبهای بر رشته حافظه کشیدن بغایت لازم و در کار است و در تحصیل علم در هر مقام متحمل نوائب
ایام و شداید مصایب و آلام گردد کما قال الشاعر صَبَرتُ عَلَى الأَيّامِ وَالصَّبرُ شِيمَتي و دارکت علما ان بالعلم قیمتی و مما ینسب الی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله بقدر الکد تکتسب المعالی ومن طلب العلی سهر اللیالی تروم العز ثم تنام لیلا یغوص البحر من طلب اللآلی چه لشکر
کشان اعمال صالحه را در معرکه مردآزمای جهاد نفس اماره نخست علم علم برافراختن ضروری و ناچار است و سمند همت ابنا و بانه غیرت در طلب علم
بهر سو تاختن لازم و متحتم است و قطع نظر از اینها صفت خجسته علم گوهر وجود گرامی در میر امتیاز باب و بر آسمان علو شان انسانی بمنزله آفتاب
و زینت جاه و مال بر چهره احوال چون رنگ غازه مستعار و بی بقاست و شرافت علم و کمال مانند خال بر عارض زمان مستدام و پایدار است و علم
نه همین اشرف از مال و جاه است که از زخارف دنیا و از عوارض این عاریت سرای بلکه افضل از همه عبادات و اجل از سایر حسنات است چنانچه از جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند ما عبد الله بشئ افضل من فقه فی الدین حاصل معنی آنکه هیچ عبادتی خدای تعالی را افضل
بهتر نیست از تفقه و دانش دین یعنی در احکام دین و هم آنسرور فرمودند فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب یعنی زیادتی
عالم بر عابد چون زیادتی ماه شب چهارده است بر سایر کواکب دیگر و در کافی از جناب مستطاب ابو جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و در [illegible]
الدین ابو منصور الشیخ حسن بن الشیخ الشهید الثانی طاب ثراهما در معالم و غواص بحار الانوار طهر سره [illegible] از ایشان [illegible]
روایت نموده از معویة بن عمار که بحضرت صادق عرض کردم که با شخصی هست که روایت کننده حدیث شما است که میان مردم [illegible]
پهن میکند در دلهای شیعیان ایمان محکم میسازد و عابدی هست که این روایت و علم ندارد کدام بهتر فرمود که آن [illegible] روایت کننده [illegible]
که دلهای شیعیان ما ایمان محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد [illegible] صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج وین جهد میکند که بگیرد غریق را
و فرمود با عالم باش یا طلب کننده علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و در کافی از حضرت ابی عبد الله
مرویست که فرمودند الناس ثلثة عالم و متعلم و غثاء یعنی مردم بر سه قسمند عالم و متعلم و غثاء یعنی [illegible]
بالقطع و تخفیف [illegible]
و شرح کافی و علل الشرایع از حضرت صادق روایت [illegible] که چون روز قیامت شود عالم و عابد [illegible] عابد را گویند برو بسوی بهشت
و عالم را گویند بایست و شفاعت کن مردم را [illegible]
[illegible] برو بسوی بهشت و عالم را گویند [illegible]
بسوی بهشت و نیز از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود یا ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است [illegible]
[illegible] طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال زیرا که خدا روزی [illegible] میان شما قسمت کرده است و ضامن شده است [illegible]
بضمان خود و علم نزد اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمایید تا بیابید حضرت صادق [illegible] فرمود که
علوم دین [illegible]
[illegible]
کند [illegible] و نیز در کافی و غیر آن از حضرت صادق [illegible] منقولست که حضرت رسول [illegible] فرمود که هر که در راهی رود که طلب علم [illegible]
او بسوی بهشت بگشاید بدرستیکه ملائکه بالهای خود را بر زمین میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار [illegible]
برای طلب کننده علم هر که در آسمانها است و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه [illegible]
در شب چهارده و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث ایشانست [illegible]
و سید الوصیین علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما که عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را [illegible]
[illegible]

بایشان تاوان تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هرکس که این عالم
در دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند تا او را از ظلمت و حیرت عرصات بنزهتگاه جنات رساند پس
هرکه از و هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت درآید فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم فرمود که علمای شیعیان
ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلّهای کرامت میپوشانند حتی اینکه گاه باشد که بریکی از ایشان
هزار هزار حلّه از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند عالمیان ندا کند که ای جماعتی که تکفّل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را برداشتید
و رعایت و هدایت کردید در وقتیکه از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند این یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه
علم از شما فرا گرفته‌اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس بقدر تعلم ایشان بر ایشان خلعت بپوشانند تا آنکه بر یکی از ایشان صد هزار خلعت دهند و
همچنین ایشان خلعت پوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته‌اند پس ندا رسد که خلعتها که بخشیده‌اند بایشان عوض بدهید و مضاعف
گردانید پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد هزار هزار دفعه و از جناب امام حسن مجتبی ع
روایت کرده‌اند که فرمود که هرکه متکفّل یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما و از علومی که باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات
کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی برادر مؤمن خود را من اولایم بکرم از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار
قصر باو بدهید و منضم سازید بآنها آنچه مناسب آنهاست از نعمتها او را مقرّب سازید و از حضرت علی بن الحسین ع روایت است که حق تعالی وحی نمود
بحضرت موسی که اگر یک کس را که از درگاه من گریخته باشد از ساحت عزت من گم‌شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد سال
عبادت که روزها بروزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی گفت که آن بنده گریخته کدام است فرمود که گناهکاران و آنها که فرمان من
نمی‌برند پرسید که گمشده کیست فرمود که جاهلیکه شرع مرا نمیدانند و طریق عبادت و بندگی و راه خوشنودی مرا نمیدانند و از حضرت امام
علیه السلام روایت است که فرمودند عالم از باب کسیست که شمعی با او باشد که مردم از آن روشنی یابند که بر هر که شمع او پیدا میشود بر او
دعای خیر میکند همچنین عالم با او شمعی هست که از تاریکی ظلمت جهل را برطرف میکند پس هرکه از او نوری یابد از آزاد کرده‌های او است از آتش
جهنم و خدا عوض میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که یک فقیه و عالم که
یکی از شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش آنست که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف
بر خلاصی خود و بندگان خدا است از دست شیطان و مکرها که کنند تا ایشان اتباع او نشوند و در قیامت فقیه را ندا میکنند که ای آنکس که کفالت یتیمان
آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی آنها را که از تو علم اخذ کرده‌اند پس بایستد و شفاعت نماید داخل
بهشت شوند فئامی و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از و کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان
شاگردان او و همچنین تا روز قیامت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که کسیکه از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک
او را مشایعت میکنند و از برای او استغفار مینمایند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست هرکه طلب علم نماید مثل کسیست که صائم
در نهار خود و قائمست در لیل خود و نیز فرمود که لباب من العلم یتعلمه الرجل خیر له من ان یکون له ابو قبیس ذهبا فانفقه فی سبیل الله یعنی اگر کسی
یک باب از علم یاد بگیرد بهتر است برای او از اینکه کوه ابوقبیس طلا باشد و او را انفاق نماید در راه خدا و نیز از آنجناب صلی الله علیه و آله در خصال
روایت شده که فرمودند من اراد ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی المتعلمین یعنی هرکه دوست دارد که نظر نماید بر عتقای خدا و آزاد شدگان
خدا از آتش جهنم پس باید نظر نماید بر متعلمین پس قسم بآنکه جانم بدست اوست که نیست متعلمی که تردد نماید بدر
خانه عالمی الا اینکه می‌نویسد خدای تعالی بهر گامی که بر می‌دارد عبادت یکساله و بنا میکند بهر قدمی شهری در بهشت و چون راه
میرود در زمین پس آن زمین استغفار مینماید برای او شام و صبح میکند در حالتیکه مغفور است و ملائکه شهادت میدهند که اینها
عتقاء خدا است از نار و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند فضل العالم علی العابد بسبعین درجة بین کل درجتین حضر
الفرس سبعین عاما الی آخر الحدیث یعنی فضل و زیادتی عالم بر عابد هفتاد درجه است ما بین دو درجه دویدن اسب تندرو هفتاد سال راه
اگر هفتاد سال بتازد تا الی آخر حدیث چنان نمود مسافت ما بین دو درجه را بیان فرموده و از اینجهت است که شیطان چون برای

احداث میکند چون عالم امر او نهی میکند زاید میکند و عابد مقبل است بعبادت خود و نیز از انحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم الی آخر الحدیث یعنی فضل و زیادتی عالم بر عابد مثل فضل من است بر ادنای شما بدرستیکه خدای تعالی
و ملائکه و اهل سموات و ارضین حتی نمله در جحر خود و حوت در آب صلوات و رحمت میفرستند بر معلم علم خیر و نیز از آنجناب مرویست که
اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلثة صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له یعنی چون ابن آدم وفات نمود عملش منقطع میشود
مگر از سه چیز که آن صدقه جاریه است و علمیست که بعد از آن منتفع از آن میشوند یا ولد صالحی که از برای او دعا نماید و نیز از انحضرت
مرویست نوم مع علم خیر من صلوة مع جهل یعنی خوابیدن با علم بهتر است از نماز کردن با جهل و در بعضی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام وارد
از ابوذر غفاری رح نقل نموده اند که ابوذر چون بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فایز گشته عرض نمود یا رسول الله جنازة
العابد احب الیک ام مجلس العالم حاصل اینکه بجنازه عابد حاضر شدن و تشییع آن نمودن نزد تو محبوبتر و خوشتر است یا مجلس عالم حضرت
اینمضمون را فرمودند که یا اباذر در نزد مذاکره علم یعنی در جائیکه گفتگوی علم شود نشستن محبوبتر است پیش خدا ابتعالی از هزار جنازه از
جنازهای شهیدان یعنی از مشایعت ایشان و یکساعت نزد مذاکره علم نشستن محبوبتر است نزد خدا ابتعالی از برخواستن هزار شب که در هر شب
هزار رکعت نماز گذارد و یکساعت نزد او نشستن محبوبتر است نزد خدا ابتعالی از هزار غزوه یعنی جهاد و قرائت همه قران ابوذر عرض کرد یا رسول
الله مذاکره علم بهتر است از قرائت همه قران انحضرت فرمودند ای اباذر یکساعت نزد مذاکره علم نشستن بهتر و محبوبتر است در نزد خدا ابتعالی
از خواندن همه قران دوازده هزار بار بر شما باد بمذاکره علم چه بدرستی بعلم میشناسند حلال را از حرام و کسیکه بیرون اید از خانه خود
برای اینکه التماس و طلب کند از علم نوشته خدا ابتعالی عز و جل برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و عطا کند او را خدا ابتعالی بهر حرفی
که میشنود یا مینویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست میدارد خدا ابتعالی و دوست میدارند فرشتگان و دوست میدارند
پیغمبران و دوست نمیدارد مگر کسیکه سعادتمند باشد و خوشا بر طالب علم در روز قیامت یا اباذر یکساعت نزد مذاکره کننده علم نشستن
بهتر است برای تو از عبادت یکسال که روزش بروزه و شبش بشب خیزی گذرد و نظر بروی عالم بهتر است از ازاد کردن هزار بنده الی آخر
الحدیث و در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که المؤمن اذا مات و ترک ورقة واحدة علیها
علم تکون تلک الورقة یوم القیمة سترا بینه و بین النار الی آخر الحدیث ملخص مضمون اینکه مؤمن چون وفات نماید و یک ورقه که بر آن علم
نوشته شده باشد گذاردن آن ورقه روز قیامت پرده میشود میان او و آتش و عطا کند خدا ابتعالی او را بهر حرفی که بر آن نوشته شده
شهری که وسیعتر از دنیا هفت بار یعنی در بهشت و هیچ مؤمنی یکساعت نزد عالم ننشیند مگر اینکه ندا میکند او را خدای عز و جل که بنزد دوست
من نشستی قسم بعزت و جلال من که هر اینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او و باکی از آن ندارم همانا مراد این باشد که از این کرامت که در حق
تو کنم نقصی در ملک من نمیرسد و از حضرت صادق ع بسند معتبر مرویست که عالم میان جهال مانند زنده است میان مردگان و طالب علم
شفاعت میکنند مثل شفاعت انبیا و نظر بروی عالم کردن عبادتست و هر که علم و علما را دوست دارد گناهش نوشته نشود و ایام
و بهشت او را واجب گرداند و صبح و شام میکند و خشنودی خدا هر که عالمی را خدمت نماید هفت روز پاید که خدا نموده هفت هزار سال
دهر روز خدمت ثواب هزار شهید دارد و هر که عالم را زیارت کند بتحقیق که مرا زیارت کرده و حضرت رسول ص فرمود هر که یکباب از علم
یاد گیرد قطع نظر از عمل بهتر است از هزار رکعت نماز فاضل و بر او آیند دوزخها متاورا بهزار قلادۀ نور در تن و هزار گناه او را عفو و هر
باو عطا کند در هر وده مذاکره علم بثواب تسبیح و نماز و تکلم در آن برابر روزه است زیرا که بعلم واضح میشود حلال و حرام و بندگی
علام و صیام و دام و راه دار السلام و دوست در وحشت و مصاحبت در غربت و وحدت و راه نما است در شادی و محنت و حربه است
برای اعدا و زینت است نزد دوستان خدا بدرستیکه علم حیات دلها و نور دیدهها و قوت بدنها است برساند بنده را بمرتبه نیکان
و خدا علم الهام میکند بسعدا و محروم میکند از اشقیا و در اینباب اخبار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از حد وارد
شده غرض استقصاء همه انها نیست و هر که زیاده از این طالب باشد بکتب مبسوطه مثل کافی و بحار و خصال و امالی و ارشاد القلوب
و غیر اینها از کتب معتبره رجوع نماید فصل [illegible] در شرایط و آداب علم و علما و بودن آنان و ذکر مینماید که اصل علم اقتضا فائدها

و بدانکه مقصود از تحصیل علم آن است که بهره از علم ان برای اصلاح نفس بیابد بدانکه مقصود اصلی از طلب علم یعنی تهذیب اخلاق و اصلاح خود و دیگران است شود
نیست هیچ طایفه را از طبقات خلق اهل بیت خلق رفتن مراتب از معایب ضرر تر از این قوم عالی مراتب نیست چه عامه اهل شعور دنیا امور
بر این گروه فرض است دارند و در طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میگذارند و هرگاه اخلاق و اطوار ایشان حسنه و پسندیده باشد
خلق او نیز مانند ایشان نیکوکار خواهند کردید و اگر اوضاع ایشان زشت و ناصواب و سلوک ایشان غیر منهج قانون سنت و کتاب بود
مضمون اذا فسد العالم فسد العالم احوال عالمیان فاسد و زبون و تفاوت در جهان مقرون خواهد گشت چنانکه علما اعلم و
است علم بی عمل ناچار است و عالم بی عمل چون موم بی عسل لذت ندارد و کفتار بی کردار چون درخت بی بر و بار بجز سوختن نشاید شعر
شاخ که بی میوه بود ناخوش است مستحق آتش است مجملا طالب علم باید گفتار خود را بر پیوند کردار بیاراید و معماری علم و کار
عمل و ساحت بنای ایوان سعادت بنیان نماید تا اوج کمال رساند و بمکنسه فکر خار و خس هوا و هوس را از خانه دل بروبد و از آیینه
کتاب صورت سوال خود را بدیده عبرت ملاحظه نماید ازیرا چنانچه کودکان در مکتب خانه ادب تکلیف ادب نشنوند و از جهد اول سطور از کتابی
بکلشن تعمیر کشاند و بعنوان سعی و جهد جاه و دنیاست که ثمره ان در امور فاتق و رایق و مرجع خلایق بودنست که اعظم مهالک سالک
و اهلکم حبائل و منابع سیر بهشت و بوستان دل بکند چون علم اشرف عبادات است باید که شرایط عبادت را بدان و جه اکمل رعایت نماید
تا موجب کمالات و سعادات گردد و عمده شرایط قبول عمل اخلاص نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای الهی باشد
و نفس را از اغراض فاسده و نیات ردیه خالی گرداند و معلوم است که شب تیره شهوات جز بمشعله مواعظ روشن نخواهد شد و ضرام جهل
با استماع ادعا و عمل عالم منطفی نخواهد گردید پس پیوسته باید بجناب اقدس الهی متوسل باشد و از و طلب توفیق نماید تا علوم حق
از جانب قدس بر دل او افاضه کردد و خیالات شیطانی بان ممزوج نباشد و چون هرچند عمل نفیس تر است شیطان را در تضییع آن سعی
بیشتر است بعد از اخلاص در طلب علم بشود و توان از اخلاص رسانیدن اعمال چه در اکثر اوقات مشوب با غراض باطله میباشد زیرا که
عبادات چندان اثری ندارد اینکه بسبب آنها موجب فخر باشد و علم بسبب بنا بر کمالیست و در بعضی امور موجب ترجیح میگردد و
ثمره آن ظاهر میباشد لهذا ابواب تهییج شیطان از وساوس در باب دنیا مفتوح میباشد چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق منقول است
که هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد حق تعالی او را خیر دنیا و
آخرت کرامت فرماید و از حضرت صادق روایت کرده که هر که بعلم خود عمل نکرد آنچه را داند فراموش میکند و هر که بعلم خود عمل کند حق تعالی
کرامت میفرماید علم آنچه را نمیداند و حضرت پیغمبر فرمودند که اهل جهنم متاذی میشوند از بوی عالمی که بعلم خود عمل نکرده باشد و
فرمودند که شدیدترین حسرت و پشیمانی کسیست که دیگری را بخدا خوانده باشد و او قبول نموده و بان سبب داخل بهشت شود و آن
شخص خواننده خود بجهنم رود بعلم آنچه دانسته بود داخل و رفع کرده و شیخ ابو علی طبرسی طاب ثراه و غیر ایشان روایت نموده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در وصیتی که ابوذر رضی الله عنه را فرمودند اینست یا اباذر ان شر الناس منزلة عند الله یوم القیمة عالم
لا ینتفع بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة بدانکه ابوذر کنیه اوست و اسم او بر قول اصح جندب بن جناده
است و اصل او عرب بود از قبیله بنی غفار و حاصل معنی کلام آنحضرت اینست ای ابوذر بدرستیکه بدترین مرتبه مردم نزد
خداوند عالمیان در قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسیکه طلب علم کند برای اینکه
مردم را بسوی خود متوجه گرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود یا اباذر من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا اباذر
اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته و لا تفت الناس بما لا علم لک به تنج من عذاب الله یوم القیمة ای ابوذر کسیکه
طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر اگر از تو بپرسند از علمی که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات یابی از عذاب الهی
در روز قیامت یا اباذر یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار فیقولون ما ادخلکم النار و قد دخلنا الجنة بفضل تأدیبکم و تعلیمکم
فیقولون انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله ای ابوذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس
میگویند چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال آنکه ما ببرکت تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شدیم گویند که ما

مرید را امر نخوی بیها میکرد بهم خود بجا نمی آورد هم در کافی و غیر آن در ذیل حدیثی که از امام زین العابدین علی بن الحسین ع نقل شده مذکور است که فان العالم ۴۲
اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا حاصل معنی اینکه بدرستیکه عالم چون بمقتضای آن عمل کرده نشود نمی افزاید
صاحبش را مگر کفر و دوری از خدای تعالی یعنی غیر این دو چیز از آن علم بهره ندارد و محتمل مراد از لفظ کفر در این حدیث کفران نعمت است چه علم نعمت
عظیم است و عمل نکردن بآن کفرانست و کفر بچند معنی اطلاق میشود و ترک عمل وقتیکه منضم شود بآن علم باعث زیادتی کفران او میشود
این احتمال را غیر واحدی از شراح کافی در بیان این حدیث نقل نموده اند والله اعلم و هم در کافی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست
کلامی که ملخص مضمون آن اینست که علما دو گونه اند یکی عالمیکه بعلم خود عمل میکند و این رستگار است دوم عالمیکه بعلم خود عمل نمیکند
و این هالک است و بدرستیکه اهل آتش هر آینه متاذی میگردند از بوی عالمیکه ترک علم خود کرده که بمقتضای آن عمل نکند و بدرستیکه سخت ترین
اهل آتش از جهت ندامت و حسرت مردیست که بنده را بخدای تعالی خوانده باشد و او اجابت وی نموده و از وی پذیرفته فرمان برداری الله تعالی
کرده باشد پس خدای تعالی داخل بهشت سازد آن بنده را بهشت و آن خواننده را باتش دوزخ بسبب ترک علم و پیروی هوا و هوا هوس نفس و طول امل
اما پیروی هوا و این منع میکند از قبول حق و طول امل فراموش میگرداند آخرت را بس شرم باد از عالمی که دیگری به برکت علم او هدایت یافته
راه بمنزل نجات برده و خود از علم خود منتفع نگشته در درکات شقاوت جاودانی بماند و آن دیگری بدرجات بلند بهشت رسیده حسرت نکرد مثنوی
عقل چون نی عقل را بدنام کرد کام دنیا مرد را ناکام کرد و نیز در کافی آورده که حضرت ابی عبدالله ع بحفص بن غیاث خطاب فرمود که یا
حفص یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد یعنی آمرزیده میشود برای جاهل و نادان هفتاد گناه پیش از آنکه آمرزیده
شود برای عالم و دانا یک گناه مثنوی چون نصیبت نیست از بخت حسن تو چرا بر باد دادی خویشتن سرنگون افتادگان زیر منا
میشکر تو صد هزاران در هزار آنچه از مضمون این حدیث که در کتاب شاه در کافی نقل نموده معلوم گردید که عالم فاسق از جاهل فاسق
بدتر است و در یوم الحساب بر مواخذه و عذاب او سخت تر است چه باسر مایه خطیر علم و دیده روشن دانا که از کف داده متاع جاودانی
بیازرد مثنوی زین سخنها چو درنشا هوا اندکی گر گوش معنی دار کز درون صاحب حریف خوش نفس دست بر لب میزند
کد بس اندلانه لنوی کن بانور روز ورنه چون خفاش مانی بی فروز و این طبقه عالیمقدار را لایق و سزاوار آنست که بعلم خود
مغرور نبوده و بدانش تنها اکتفا و اجتزا ننموده ادراک مرتبه بلند سعادت عمل را نیز هم و از وجهت همت گردانند تا بوسیله گنج سعادت راه یابند
و بشرافت علم و عمل در محفل قرب سبحانی در مسند کرامت ابدی جاودانی نشینند شعر نیست ممکن در مقام خاص و عام از مقام بندگی برتر
مقام و عالمی که اخذ آن باعث زیادتی حب جاه و استکبار و دو باست باشد از مثوبات جاودانی و درجات بلند ابدی صاحبش را محروم
سازد و دوزخی و شرمندگی او میکرد و عالم بی عمل درخت بی بار است بدین را شاید و خاتم بی نگین که امتن را باید شعر دیگر
کبر و نرم از دیگران بعلم چون کبر کردی از همه دونان فروتری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری از مصلحت
میان نیاورده شرط علم و زحب جاه و طلب علم دیگری عالم دستانست جوانمردی و ادب ورنه دودی بصورت انسان مصور
هر علم اگر کار نبندی چه فایده چشم از برای آن بود آخر که بنگری امروز عمر بقضا صرف کرده مدام هرگز نیامد از تو که لایق باد دگر
فردا هم باشی در موقف جزا کز عاقبت نکوی عذری نیاوری و در صد هزار عالم بگوی کاهرا مرشوی کرده و این و قریب
مردان بسعی و رنج بجایی رسیده اند تو بی هنر کجا رسی از نفس پروری ترک هواست وادی دریای معرفت عارف بذات شو نه بدانش بلند
در کمر خویشتن بعبادت نظر مکن که بهتری بمال بکوه برابری فردان بر خدا و نگهبان خلق باش اینه ره و قرن اگر بکرفتی سکندری
عمری که میرود بهمه حال جهد کن تا در رضای خالق بیچون بسر بری و چون اینقدر سعه قدری طول داشت مناسب مقام او آن است
که درین جمله ای ... بجا آورده که بخلاف عالم و عمل کند مثل جاهل جرائت باکی بسیار عظیم است و هم ازینجا است که بعلم
عمل نمیکند زیاد تر است زحمت و تلف جاهل که بجهل خود مبتلا است با وجود اینکه هر دو حیران و هالکند و عالم بی عمل قطاع طریق
عباد است و بجا است و مصاحبت آن باعث هلاکت و ضلالت است و در حق اینها حضرت جناب ولی علیه السلام فرموده که اولئک فتنة کل
بحق اینها عمر ... از کرام میسازند و از طریق حق و صواب دور می اندازند شعر هر که جبانند کلید شر عرابه و فتوا بیع باب نکا

بر روی خود در دنیا را وا ندارد و در کافی و غیره حفص بن غیاث از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که آنجناب فرمودند اذا رأیتم العالم
محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب خلاصه مضمون اینکه چون دیدید عالم را که دنیای خود را دوست میدارد پس
متهم دارید او را بر دین خود و او را امین ندانید و بدگمان شوید بوی و در امور دینیه اعتماد باو ننمایید چه بدرستیکه هر که چیزی را دوست
میدارد محافظت و رعایت آن میکند و آنرا جمع میکند و طلب مینماید که محبوب اوست گاه باشد که دین شما را بدنیای خود ضایع کند
عالمیکه کامرانی و تن پروری کند از خویشتن گم است کرا رهبری کند خبر از آنحضرت ع وحی فرمود وحی الله تعالی الی داود ع لا تجعل بینی و بینک
عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من
قلوبهم و این حدیث در سابق از صاحب معالم نیز نقل نموده بود اصل مضمون اینکه خدا تعالی بحضرت داود وحی نموده که مگردان میان من
و میان خود عالمیکه مفتون بدنیا باشد باینکه او را در طریق بندگی من قدوه و پیشوا میدان و واسطه مده و بدرگاه قرب من مگردان
که او ترا از راه محبت من باز میدارد چه بدرستی عالمان چنین قطاع طریق و راهزنان راه بندگان منند که مرا میجویند و طریق بندگی من
میپویند بدرستیکه سهلترین چیزی که با ایشان خواهم کرد اینست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان میکنم و در کشکول از بعضی کتبها
نقل نموده از احمد ان العالم اذا احب الدنیا نزعت لذة مناجاتی من قلبه یعنی که عالم دنیا را دوست داشت نزع میکنم لذت مناجاتم را از قلبش و از حضرت
امیرالمؤمنین ع منقولست که حضرت عیسی ع میفرمود که دنیا درد دینست و عالم طبیب دردهای دینست پس چون به بینید که طبیب درد را
بسوی خود میکشد او را تهمت دارید چون هر خود را نخواهد بهر خواه دیگران نخواهد بود سعدی علیه الرحمه برو دامن از گرد عصیان بشوی
که ناگه ز بالا ببندند جوی کز آیینه از آه گردد سیاه شود روشن آیینه دل ز آه بجملا اکثر این قوم باطل و عالم نمایان جاهل اشتغال
دنیا [illegible] کشته برای وصول بمقصد [illegible] کمال [illegible] و دو چراغ مدرسه [illegible] میخورند که هوای مرده مشعل دنیا
[illegible] عروج [illegible] کرد [illegible] و از آفتاب روشن تر است که شب تیره شقاوت این فریق
زخارف دنیای بیوفا و جاه طلبان بهیچ ابریشم و اعظ و تو ... روشن نخواهد شد شعر اگر تو از دل دنیا بدر توانی کرد نشاط
عیش باغ بقا توانی کرد و گر باب ریاضت برآوری غسلی همه کدورت دل را صفا توانی کرد ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی نزول
در حرم کبریا توانی کرد و گر ز هستی خود بگذری یقین میدان که عرش و فرش و ملک زیر پا توانی کرد ولیکن این عمل رهروان چالاکست
تو نازنین جهان کی توانی کرد نه دست و پای اراف و توانی بست نه رنگ و بوی جهان از دها توانی کرد و جناب سبحان این قوم کج نهاد
از حلاوت لذت مناجات خود محروم گردانیده که بحرم بقراءت ظواهر آیات قرآنی و پیرو کیان شواهد و بواطن فرقانی در ایام مبارکه
لیالی متبرکه نشسته اند و از التقاط جواهر و معانی آن محروم مانده هرگز دکن و میل بقراءت آن نمینمایند و قلب ظمآن از ماء معین عیون
آن و باطن و سیراب نمیسازند و جواهر تفاسیر آنرا بنقد جان و دل خریدار و طالب نمیباشند و دل ربوده در فراش غفلت غنوده اند
از شنیدن معانی آن کلام فیض بر چهره نمیپاشند بلکه اگر در محفلی قرآن خوانند زود از آن ماول و برکنت و شنیدن قصه ها و هیچ دنیا
مشغول میکردند و اگر گاهی متوجه شنیدن آن شوند از راه حسن صوت قاری و تلذذ نفس لاهی خواهد بود و اوجود اینکه معانی ادعیه
منجاتیه و مصابیح و دعوات و اوراد ماثوره را میدانند مع هذا ده مدت عمر رغبت بخواندن آنها نمیکنند و ثواب تهجد و نوافل
احیاء لیلة القدر را از راه تذکیر و عوام فریبی بمردم تعلیم مینمایند تا ویرا صالح و عابد دانند و از این راه بوی گرویند و خود ایشان هرگز
یکی از اینها را بعمل نمیآورند قال الله تعالی أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم مثنوی شو قلیل النوم مما یهجعون باش در اسحار
از یستغفرون اندکی جنبش بکن همچون جنین تا ببخشندت دو چشم نوربین و اگر جمعی از مریدان حاضر و او امام و مقتدای ایشان
باشد در آنوقت نوافل مرتبه را بجا میآورند و اگر تنها باشند از آن نیز موقوف میسازند سعدی چه مردی پرستیدن در خفا
است اگر جبرئیلت نه بیند رواست کلید در دوزخست آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز چنانکه منظور ایشان نارواست
و غایت مقصود آن ... عابد نماست که بهمه جای کردن در دل خلق همواره بمواظبت دعوات و اذکار میپردازند و در دعا و طاعت پیوسته
دلهای ارباب دولت و ثروت را صرف عاقبت همت میسازند بدرستیکه بد عابر میدارند بنام امید خلق و از آنست نه بعبودیت

حاجت نیست از روزگار کریم کار رسانند زبانی که به تسبیح و تهلیل مشغول باشند بجهت افسون دنیا بر دلها است نه برای عرض و نیاز بخدا و قلب بنده [illegible]
سبحه و سجاده جز برای نمد فروشی نیاندازند و پر و بال دعا جز جهت پرواز بر اوج اعتبار بر خود و مرتبه خود نیفرازند مثنوی هر چه دارد
دل از مکر و رموز پیش تو پیدا بود همچو روز گر بپوشیمش ز بنده پروری تو چرا سودای از حد میبری لطف حق با تو مداراها کند
چونکه از حد بگذری رسوا کند و نفهمیدند که بدوستی و بانی خلق عالم هیچ نیست است و بهشت بجا [illegible] ایشان [illegible]
پیوسته [illegible] بخت دولت بکاردانی نیست جز بتا بید اسمانی نیست کیمیا گر بغصه مرده و رنج ابلهان در خرابه یافته گنج کو نا الله
الله بکاف عبده کوش زد ایشان نشده و هذا [illegible] فاقع [illegible] چشم ورع از حلال و حرام پوشیده دیده طمع برای [illegible] و [illegible]
میکشایند و وجوه معیشت از کدام وقف سیری نمیدانند که وصیتی که علم و فقاهت را بالتماس گرفتن وصایت پیش نداشته و همگی او
باشد کردن بدعوی امانت و ... بر افزوند و با حیل و نقش باز بجهت اوزار [illegible] بیان او به حقوق فقرا و ضعفا و طلاب و [illegible]
برای خود شان در ظاهر حلال میکرد آنند شعر چون [illegible] و قطاع هم چون [illegible] و شکار هم کرده [illegible] کارها
معلوم شود که در چه کارهم همه [illegible] کشودن و منافع و بستن زبان دافع خود را بحکام جور بندند و [illegible] [illegible]
وبال ظلم را بر خود پسندند و از حب جاه و مال و منال هر دم بمقتضای وقت مذهب باطل از تصوف و غلو و غیرها اختراع مینمایند
و بشوهجست و بنا بنا الدانزام بامرا و سلاطین رواج نموده و جمع حطام دنیا بالذات از حلال و حرام نمیکنند اگر چه [illegible] شوده [illegible] فقری بود
باشد پس بان حال بهزار و زر و وبال بدون تدبیر مال برای اهل و عیال با خروج از احکام ذو الجلال و ما الوا تعالى الذين [illegible] [illegible]
سوده و بان امتیاز نکرده از ملک و مال از مرگ با انواع رنج و مشاجع نموده برای ایشان و سایر و شمنان خورده میکذارند و تباه میشود که
الاین املاک و اموال [illegible] برای خود حاصل نمیشود و غالبا دست که عیال و وارثان آن بهره نمیشود چنانکه امثال این وقایع در
هر عصر و زمانی مستمر و شایع است که هفته و ماهی نیست که چندین از اینگونه سوانح و حوادث دیده نشود فوقه کسر [illegible] ازز نند
کرده [illegible] ما الیوس نکرده و اینقوم ناخوشمند باطوار ناپسند خود [illegible] فاسد و صنف خطر بنظیر علمی با امثال این [illegible]
بازار دور کار کاسد میسازند و در کافی و غیره از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که الفقها
امناء الرسول ما لم يدخلوا في الدنيا قيل يا رسول الله وما دخولهم في الدنيا قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم
حاصل معنی اینکه فقها امناء رسول‌اند مادام که بدنیا داخل نشده اند پس عرض کردند یا رسول الله چه چیز است دخول ایشان بدنیا
فرمودند اتباع سلطان و قتیکه این را نمودند پس حذر نمایید بر دین خود تان یعنی احکام دین خود را از ایشان استعلام منمایید و اقوال ایشان
باحذر باشید و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده النظر الی وجه العالم عبادة یعنی نظر نمودن بروی عالم عبادتست و این
همه بر آنکه نموده در زمن جناب جعفر بن محمد الصادق ع انجناب فرمودند عالمیکه نظر بروی او عبادتست ان العالم [illegible]
نظر کردن بروی او [illegible] هر که خلاف این باشد نظر کردن باو فتنه است بلی چون عوام بیچاره اینها [illegible] خود شان [illegible]
المرسلین [illegible] ... [illegible]
[illegible] ایشان حاصل میشود و باعث ضلالت و گمراهی ایشان میگردد [illegible] [illegible]
اخلاق و اوضاع [illegible] [illegible] علم کز فوق الهیست اند جهل از آن علم به بود صد بار [illegible]
[illegible] باشد و ضیاع عقلا [illegible] سازند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ای [illegible] [illegible]
در کافی و در [illegible] شرح [illegible] از حضرت صادق ع منقولست که طالبان علم سه قسم [illegible] [illegible]
و علامات ایشان [illegible] علم را طلب میکنند از برای [illegible] و [illegible] کردن و یک صنف طلب علم [illegible]
[illegible] مردم و یک صنف طلب علم میکنند برای یافتن و عمل کردن [illegible] [illegible]
شود در [illegible] [illegible] علم و عالم خود [illegible] [illegible] [illegible]

علم بین او را بکوید و بیشتر ایشکند و انکه برای تکبر و مکر طلب میکند چنانچه مکر و فریب حیلتست چون با امثال خود از علما مجادله است طالب
و از رنگشی و زیادتی میکند و چون با اغنیا رسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشانرا میخورد و دین خود را برای ایشان ضایع میکند
پس خدا تعالی بینای او را کور گرداند و اثر او را از میان علما برطرف میکند و انصنف دیگر صاحب اندوه و حزن است و شبها بعبادت بیدار
است و تحت الحنک می بندد یعنی بر کلاهی که بر سر دارد گوچه برنس قلنسوه طویله است که در صدر اسلام میپوشیدند چنانچه
صاحب قاموس و صحاح تصریح نموده اند و در اینجا شاید مراد کلاه عمامه باشد و در تاریکی شب بعبادت شایسته عبادت قیام میکند و پیوسته
ترسانست که مبادا عبادتش مقبول نباشد از عقوبت الهی خایف است پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار خود کرده متوجه اصلاح
احوال خود است و اهل زمانه خود را میشناسد و از معتمدترین برادران و دوستانش و هم در راست که مبادا دینش را ضایع کنند پس خدا او را
محکم گرداند و انحرفهای تمام او را و امان دهد پس صاحب وقت سلیم و کثیر علیم باید که در مضامین این حدیث شریف که از منبع نبوت
و مطلع احکام ربانیه طالع گردیده بدیده تامل نظر نماید تا بر او معلوم و مبرهن گردد که در تحصیل علوم و اعمال کدام یک از اصناف ثلاثه
و باید که داخل نشود تا از این جماعت که ذکر شد شقاوت دو جهانی مقرون خواهد گشت مولوی ما یرزا اسکندر دالرا ماندرون باید
حالا القشی نحت تو پنهان بر فروز سر بسر فکر و عبادات سوز دروکافی و غیره از حضرت امام جعفر محمد صادق مروی است
منقولست که من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوأ مقعده من النار ان الرئاسة
لا تصلح الا لاهلها حاصل معنی آنکه هر کس طالب علم کند بجهت اینکه مباهات نماید بعلما یا مجادله و بحث کند با سفها یا برگرداند بان روی
مردم را بسوی خود یعنی ایشان را معتقد خود سازد و لوای ریاست افرازد پس باید که نزول کند در نشیمن که برای او مهیا گشته و از آن بدرستیکه
ریاست و سروری صلاحیت و شایستگی ندارد مگر برای اهلش و مراد از اهل آن انبیا و اوصیا اند که از جانب خدای عز و جل منصوب
شده اند چنانکه بعضی از شارحین در شرح کافی ذکر نموده اند و از اینجا معلوم میشود که کسانیکه عمر خود را صرف تحصیل علم از طرق مجادله
کلامیه و استدلالات فکریه نموده اند و از تزکیه نفس از صفات ذمیمه غافل مانده اند بلکه دلهای ایشان متعلق بقاذورات دنیای دنیه
و نفوس ایشان منقاد قوه غضبیه و شهویه هست از حقیقت علم بیخبر و سعی ایشان بیثمر است و آنچه تحصیل کرده اند علم پندارند نه بر خلاف
واقع است زیرا که علم حقیقی ایجاب سروری و صفا و نوری میباشد و دلی که نور علم و افق دل اهل شد مستغرق لجه عظمت خدا و دنیا جاهل
موشا همه جمال الجمیل میشود و التفات بغیر او نمیکند و غایت همت اکثر این اشخاص تحصیل زخارف دنیا و حصول منصب جاه و شهرت
در بلاد و تسخیر قلوب عباد است از جهت توفیق اجتناب از محارم و تباعد از مآثم برای ایشان حاصل نمیشود و از کثرت شقاوت اقتدا بمائمه
نبوت و اقتفا بسنت محمدیه هر که از آنها بظهور نماید و دایم در صدد تقرب امراء و وزراء و در تخریب خانه فقرا و ضعفا بحکم ناروا از ضعف
ایمان و قلت شرم و حیا میباشند بهر حال غالب است که چنین اشخاص حق ناشناس در دار دنیا نیز بجزای اعمال بد و ناروا میرسند شعر
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات و هم در کافی از ابی عبد الله علیه السلام از حضرت امام جعفر منقول
است که من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب و من اراد به خیر الاخرة اعطاه خیر الدنیا و الاخرة ملخص معنی آنکه هر که خواهد
که طالب علم و حدیث کند یعنی برای نفع دنیا او را در آخرت نصیبی نباشد و هر که بان اراده خیر آخرت نماید عطا کند خدا تعالی باو خیر دنیا
و آخرت را نظامی استرآبادی بباغ دل درین بوستان سرای عالم فانی نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی بجهت این وجه امثال این اخبار
و آثار را از آن معادن علوم دست بدست باین روزگار رسانیده اند تا عامه خلایق را در هر حالی از احوال بکار آید و احتیاج خود را
بان رفع نماید و ذکر آن در این مقام خلاف ابجاز است و فی القدر الذی ذکرناه تبصرة لکل عبد منیب **فصل** در بیان ...
... پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و شان نعمت که عالم اثنا بان جاهل را داعی بر ارتکاب این ... ظلم
... جهت جاه و اعتبار و حفظ مرتبه و مقدار نیست پس همت ایشان ... و بر ... که در تخریب امثال جاهل ...
... و سلاطین ... بوده باشند ... طلب ... با سماع ... که ...
که چون ارباب مکنت و ثروت را بینند کمال الاحترام و تعظیم و تکریم تمام در باره ایشان ... باشند ...

خود را ببینند در مجالس و محافل کمال بی احترامی اگرچه عالم ربانی باشد درباره او مینمایند و اگر در یک شهر و بلد با کسی در یک محله بوده باشد به
زیارت و بازدید یکدیگر نمیروند و هم نشینی امرا و اشرار اگرچه متجاهر بفسق باشند بهم جنس خود شان ترجیح میدهند و برای مرید کردن
عوام کمال صداقت و مودت و منتهای ملاطفت و محبت درباره ایشان بزبان جاری و سعی حتی در صحبت معمول دارند و طرح معاشرت با کمال
خوشحالی و فارغبالی میاندازند و با خداوندان علم و عمل که خلاصه اعیان و نقاوه عالمیانند عشری از اعشار احترام ارباب مال و منال را درباره
ایشان معمول نمیدارند خصوصا در اندیه و مجالسی که ارباب ثروت و امرا و حکام حضور داشته باشند بخیال اینکه مبادا احترام او باعث تنزل
اندکی گردد شعر کیستند اهل جهان بی سر و سامانی چند در ره سیل حوادث ده ویرانی چند چرخ گردون شفق چهره خود داده سرخ
پس سر انجام دهد کار پریشانی چند زین گلستان که چو گل خیمه برافرازد چیست در دست تو جز خواب پریشانی چند دو سه روز دیت
تماشای گلستان جهان در دل خود برسانید که گلستان چند نیست از روم بیشترم هیچ پرده دری پوشش امید چه داری بزمستانی چند دل
سیه شد ز پریشان سخنان صبح کجاست تا بکی بر سر این شمع پریشانی چند آنکه بر آتش ما آب نصیحت میریخت کاش بر دل بسوختی دامانی
چند شد زبان صبح قیامت همه عالم بشود چه کند دل بشکرخنده پنهانی چند وقت آن راه روی خوش که در پای سراب دارد تشنه
خود ساحل حیرانی چند ره روی عشق چه پروای علایق دارد چکند خار ره این برده دامانی چند فردا ببرند هرگز ذکر چه
هر روز خود عرض بهمرانی چند گویا این شریفه یعنی ... که قوم بیچاره انگشت و غیر از اینکه عزت و دولت و حکومت ایشان
زبانی و ثبت بوده و معتقدات سبحانیست و ثبت خداوند عالم جل ذکره نافذ میکرده لا رادّ لقضائه و لا معقب لحکمه ابا دارند اینکه
تقریب ما و لنوا امرا و امثال اینها موجب ... نه باعث ... و در دنیا و در آخرت ... از اصل
نیز بزودی بر طرف میشود و اینها منکوب و در آخرت مغضوب میمانند و از برای دانستن این امر مشاهده احوال خلفای ارباب
مرتبه انقضای دولتهای ایشان کافیست بیت عزت منازه ... منال که این هر دو از ... باشد زوال و اگر کسی را احوال ایشان
اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتبار و رفاهیت نداشتند چون دعوی انحطاط خود و سر سودت ... سوده کردید
بر احوال فقرا و بیچارهها میبینند ... در کنج مساجد و مقابر نشسته مترقب میکردند و بتلاوت قران و ادعیه و اوراد مشغول میباشند
را میدانستند که بلکه از ورطه نکبت بنوعی ... و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول اعانت ایشان در ظلم و تعدی
چه بسیار ظاهر است که بسیاری خاطر با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها منتهی میشود دوم میل قلبی و محبت ایشان
بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حق تعالی میفرماید لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید به
سوی ظالمان که آتش شما را مس میکند و اخبار در نهی از مراوده ایشان بسیار است سیم راضی بودن با فعال قبیحه ایشان و این از کثرت
معاشرت حاصل میشود و کسیکه بظلمی راضی میشود در آن ظلم شریک است چهارم آنکه بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده
ایشان قبایح احوال ایشان از نظر محو میشود بلکه مستحسن مینمایند و موجب سهل در غیبت منکر آن اعمال و افعال میشود و بزودی این
کس با آنها مبتلا میشود پنجم آنکه در مجالس ایشان ناء متعارف بودن خوش نمانیست بحسب عرف و تعارف بعد از ایشان ارتباطی که
بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم آنکه اگر ظلمی بر مجلس ایشان
شود منع نتوان نمود و عرفا کسیکه خواهد و صاحب همّ شرب باشد و فوق قول ایشان نیز میباید بگوید و در بند نمودن ترک نهی از منکر بعمل
میآید که از جمله گناهان کبیره است هفتم آنکه بقای ایشان را بر ظلم خواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد و بسبب محبت ایشان عزت ایشان
میخواهد و این نیز جایز نیست هشتم آنکه در خانههای شبهه ناک ایشان داخل میباید شد و در بساطهای شبهه طرار ایشان پا باید گذاشت
و از لقمههای شبهه آلود ایشان میباید خورد و اینها همه موجب قساوت قلبست بلکه بکثرت مخالطه و مصاحبت عام حرمت اینها
مرتفع میشود و مشتبه حرام میشود و او از و مباید ... کرده اغماض نمود و ... مشهور است ... در ازای
آن ایشان نقل نموده از ارادت و مشایخ خود که ... گریه بود که ... جلیل القدر ... که صاحب ... باشد و ... شیخ
جناب شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارک ... بوده ... که انسان ... اینکه ایشان

اول رحمه الله مبادا ایشان را بعد از ورود ایشان تکلیف نماید بدخول مجلس خود با وجود اینکه شاه مزبور از اعدل سلاطین شیعه بود و هر دو
آن بزرگواران در نجف اشرف علی ساکنها الاف التحیه والسلام ماندند و ببلاد عجم بسبب احتراز از امر مزبور تشریف نیاوردند فانظروا بنظر الاعتبار
فاعتبروا یا اولی الابصار پس باید عالم عالی همت باشد منقبض از ملوک و اهل دنیا کرده به سبب طمع داخل ایشان نشود و از جاده عدل و انصاف
بجانب جور و اعتساف مایل و منحرف نگردد تا وعید من اعان ظالما سلطه الله علیه بوی نرسد و دایم در صحبت علما مشغول بوده باشد
که عکس نماید خیانت بر امانت نموده و غالب آنست که بر بغیه و مطالب خود هم نرسد سعدی ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کین ره که تو میروی به
ترکستانست چه اکثر کارهای خلایق بخلاف حکم خالق میباشد خصوص احکام جور که در اتفاق ملاحظه استحقاق نمیکنند گاه مجرمان لازم
العقوبه را جزای کردار بخاصان ارزانی میدارند و گاه ناصحان واجب الترحم را بعذاب ذلت خائنان مواخذه مینمایند برای اینکه هوا بر احوال ایشان
غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر و شر در اعمال ایشان باهر و غرض در اقوال ایشان واضح و در یاد کردار ایشان لایح و نفع و ضرر و خیر و شر در
نظر ایشان یکسان گشته گاه بسبب بیجا و بهتان روا خراب روی زمین بجاین سپارند و بکوشش ندارند و دیگر ابتلا اولای صرا [illegible] برند
شعر عطای بزرگان چو ابر بهار بجای بباده کند ابر بکار پس بمضمون لاترفعوا اقدامکم الی من لا یعرف قدرکم عالم عامل و هوشمند عاقل
باید قدم از زاویه عزلت و گوشه عبادت بیرون ننهد و اصلا بر امر اینجماعت نکرده و خدمت سلطان که مثل آتش سوزانست بر طاعت خالق
اختیار نکند و بوظائف جناب باری و برزق مقرره حضرت الهی قانع گشته بر در خانه این زمان برای طمع نان از امثال چنین ناکسان و ظالمان مراد
نخواهد و دامن توکل و قناعت باید بدست آورده و تنه درویشی اگر سلطنت بیزوال است از دست ندهد بیت درویشی اگر کنج قناعت مسلم است درویش
نام دارد و سلطان عالمست و الا در دنیا باعث خذلان و در آخرت ثمره عذاب خسران بار خواهد رسید چنانکه از حضرت صادق منقولست
که فرمود حفظ نمایید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان
و بدانید که هر مومنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسیکه در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست خدا
دنیا خدا او را گمنام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیای او بدستش آید حقتعالی برکت از آنچیز بردارد و هر چه از آن
مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و نعم ما قال شیخنا البهائی رحمه الله اهل تنبیه جاز میبخود من ترک کامه سخن
بکوش والا بگفتار ما و یا بعد رو بجانب کعبه دوده و نمیکه [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
مدح کند پادشاه جابر را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین فرعون باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالم را بر ظلم قرین
هامان باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت نماید چون ملک الموت بنزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت
خدا و آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که حاضر میباشید در مجلسی که پادشاه جابری بظلم و عدوان کسیرا
زند یا کشد یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری و نصرت مؤمن بر مؤمن واجبست در هنگامیکه حاضر باشید و اگر حاضر نباشید
مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد شد بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی گذشتند و دیدند
که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم فرمودند که آن چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو
گردم این قاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمودند که چه چیز ترا ایمن کرده است از اینکه لعنتی بر او نازل شود و از جانب
خدا و جمیع اهل مجلس را فرا گیرد و حضرت امیرالمؤمنین در وقت وفات حضرت امام حسن را وصیت فرمودند که صالح را دوست دار بجهت
صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را نگاه داری و در دل او را دشمن دار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که راضی
نباشید دایم برای هر که اعتقاد امامت ما داشته باشد از این امت مکروه که اهل ستمگری که ظلم کند بر رعیت خود و کسیکه در دین
بدعت کند و کسیکه غلو و فسق کند [illegible] از حضرت رسول [illegible] دوست تر از همه کس پادشاهان و از حضرت صادق
منقولست که هرکه ظالمی را معذرت [illegible] خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای رفع آن ظلم دعا مستجاب
نکند و او را بر آن مأجور نگرداند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اعوان ظالمان در قیامت در سرا پرده های آتش خواهند
بود تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ شود و قطع نظر از عقاب اخروی [illegible] خانه تزلزل و اعتبار [illegible]

لله در من قال ولقد احسن فی المقال شعر غافلی غافل تو پنداری که دنیا مال توست جاهلی جاهل نمیدانی چه بر دنبال توست و در حدیث
دیگر فرموده که از جملهٔ رکون بظالم است که بنزد پادشاه جابری برود و از قصد حیات او را خواهد که دست بکیسه کند و با و عطا کند و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان و اعوان ایشان
و هر که لیقهٔ دواتی از برای ایشان گذاشته یا سر کیسهٔ برای ایشان بسته یا مدادی با ایشان داده ایشان را با ظالمان محشور کنند و فرموده که هیچ کس نزد پادشاه
نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاده نمیشود مگر آنکه حسابش زیاده میشود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیشود مگر آنکه شیاطین
او بیشتر میشوند [illegible] دیگر فرموده که زینهار احتراز نمائید از درگاه پادشاهان و هوالی و حواشی ایشان که هر که بدرگاه ایشان و
حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را از او بردارد و او را حیران گرداند و از
حضرت [illegible] منقول است که هر که بر روی مسلمانی طپانچه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط
گرداند و او را با آتش [illegible] و هر که قاصد باشد در پیش پادشاه جابری با آنکه ظالمی بهشت کرده خدا [illegible] در قیامت [illegible] میکند که
طولش [illegible] باشد و در جهنم برابر [illegible] [illegible] ظالمی و [illegible] مگر [illegible]
[illegible] اعانت [illegible] [illegible] ایشان [illegible] بجهنم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عاقلی دنیا مال [illegible] [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] [illegible] و شیخنا البهائی [illegible]
[illegible] [illegible] بیارد [illegible] [illegible]
اعوان ظلمه [illegible] شیخنا البهائی [illegible]
[illegible] ایشان و اجتناب از خیاطی [illegible] ایشان و الا مشکل است [illegible]
[illegible] الله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و در شرح کبیر [illegible] کتاب مکاسب [illegible] و ثوق [illegible]
کا اعانت ظالم [illegible] محرم و حرام است بجهة آنکه حق تعالی فرموده ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان [illegible] و لا ترکنوا الی الذین ظلموا
فتمسکم النار [illegible] الرکون هو مطلق سواء کان بالقلب او الاعضاء والجوارح او المعونة [illegible] بجمیع [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و طاعت [illegible] ظالم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] ظالم باشد که برای تحصیل [illegible] محرم [illegible]
اما اعانت ایشان در مباحات و طاعات مثل خیاطت ثیاب و طبخ و بناء منازل ایشان و امثال اینها حرام نیست علی الاشهر و بعضی
در مقنعه و مراسم و منتهی [illegible] و تذکره و ارشاد و محقق در شرایع و شهیدین در مسالک و دروس و محقق ثانی در شرح
و فاضل [illegible] و صاحب مطالع و جواهر و منهاج و غیر اینها از اعلام بر جواز است بلکه [illegible] شرح کبیر باشد
[illegible] اند اختصاص تحریم را باعانت محرم فقط ظاهر اصحاب من غیر خلاف [illegible] اکثر نصوص حرمت اعانت
ظالم مطلقا ظاهر میشود اگر چه در مباحات و مندوبات باشد بنابرین بعضی از علما مثل شیخنا البهائی در اربعین و فاضل [illegible]
سید نعمة الله در شرح صحیفه [illegible] و غیر اینها [illegible] نموده اند مطلقا و علامهٔ طباطبائی [illegible]
گفته مستفاد از اخبار تحریم اعانت ظالمین است هر چند در [illegible] باشد [illegible] مثل خیاطت و بنا و مانند [illegible] باشد [illegible]
در [illegible] صحیح وارد شده و بعد گفته لکن مشهور قصر تحریم است بر اعانت ایشان در [illegible] حرام است [illegible] اعانت ایشان در [illegible] مباح است
فی نفسه حرام نیست و بعد فرموده که این تفصیل اگر اجماع منعقد باشد فیها و الا متجه تحریم است اگر چه در مباحات و مندوبات باشد
[illegible] نصوص در منع از اعانت ایشان در مباح [illegible] عموم و خصوص [illegible] موافق اعتبار نیز انتهی خلاصه عبارتهم
[illegible] و بین الاصحاب چنانکه ذکر شد تفصیل [illegible] بر اعانت در محرم و اما در امور مباحه و مندوبه [illegible]

اعانت ایشان نموده اند و مع هذا احوط ترک آنست مگر در اکراه و تقیه و ادلهٔ جواز در کتب [illegible] مبین گشته و در شرح کبیر بیان نموده و بعضی
جمع بین الاخبار کرده اند هر که طالب باشد رجوع بانها نماید بدانکه گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن بخانهای ایشان واجب میشود
بسبب چند اوّل تقیه چه اگر کسی از نرفتن بدر ایشان خوف ضرر بنفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع ضرر رفتن ایشان لازم است
و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بخانه خلفای بنی عباسیه علیهم اللعنه و منسوبان ایشان بتقیه تردد مینموده اند و
ملایمت و مدارا با ایشان میفرموده اند دوم آنکه بقصد این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند و با ین سبب
گاه گاهی واجب و لازم میشود چنانچه از احادیث که در باب فریادرسی مظلومان و قضای حوائج مؤمنان وارد شده معلوم میشود
بلکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی از مؤمنی باشد و در غایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود شریک ظالم خواهد بود و معاقب خواهد
گردید و حقتعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد شده که هر چیزی را زکوتی هست و زکوة جاه و اعتبار آنست که آنرا صرف قضای
حوائج برادران مؤمن کند چنانچه بدادن زکوة مال زیاد میگردد بصرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا آن نیز زیاد میشود و چنانچه
بترک زکوة مال تلف میشود همچنین بترک صرف کردن اعتبار اعتبار برطرف میشود و خدا او را ذلیل میگرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که نمیتواند حاجت خود را بمن رساند
بدرستی که هر که بصاحب سلطنتی رساند حاجت کسی را که خود قادر بر رسانیدن آن حاجت نباشد حقتعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط
ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که اگر از کوهی بیفتم و پاره پاره شوم دوست تر میدارم از آنکه متولی عملی از
اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای آنکه غمی از مؤمنی بردارم یا اسیری را بخرم و سر او را آزاد کنم یا قرض مؤمنی را ادا
نمایم بدرستیکه کمتر چیزیکه با عوان ظالمان میکنند آنست که برسر ایشان سراپرده از آتش میزنند تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ شود
ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال ایشان بشوی با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود و ظاهر و واضحست که اگر اعانت
مظلومین و مؤمنین نماید باتمکن از آن شعلهٔ او ایشان خانه دین و ایمان او را میسوزاند بغیر از آتش سوزان نکند با سیاسند آنچه
کند مردود استمند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ جباری نیست مگر آنکه با او مؤمنی میباشد که خدا بسبب
آن مؤمن دفع ضرر آن جبار از شیعیان مینماید و بهرهٔ آن مؤمن در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار
سیم آنکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند بنزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت لقمان بخانهٔ قضاة و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه
میکردند و بر ایشان ترحم میکردند بسبب بلایی که ایشان بان مبتلا گردیده اند و دل باعتبارات فانی دنیا بسته اند و عبرت از احوال ایشان
میگرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بان غالب میشدند بر نفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس میکردند و فاضل
مدقق محدث سید نعمة الله در انوار نقل نموده که معاشرت جماعتی از اعیان مثل علی بن یقطین و عبد الله بن نجاشی و ابی القاسم
بن روح و محمد بن اسمعیل بن بزیع و نوح بن دراج و غیر ایشان از اصحاب ائمه طاهرین علیهم السلام و از فقها مثل سید بن الاجلین السید
المرتضی و الرضی و پدر ایشان و خواجه نصیر الدین الطوسی و العلامة الحلی و از متاخرین شیخنا البهائی محمد العاملی و الفاضل
الورع جناب ملا عبد الله التستری و المحقق الکاشی و الفاضل الخصاری و غیر ایشان با سلاطین و امرا بسبب علاوهٔ کلمهٔ حق و ترویج
دین و دفع اهل بدع و برای تمکن ایشان از امر بمعروف و نهی منکر بوده و نحو اینها و این اگرچه از افضل اعمالست ولکن محل خطر است زیرا
هر کسی مقدور نیست چه اکثر اوقات نفس انسان غرضهای فاسد و خیالات باطل خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و منصب
باین صورتها در نظر آدمی در میاورد و آدم را فریب میدهد و گمان میکند که از برای خداست اما چون نیک فکر میکند معلوم میشود که
غرضش محض دنیا بوده است و در این قسم امور بسیار اهای نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه میشود و کم کسی از فریب نفس و
شیطان نجات میخورد و خود را در معرض چنین مهالک در نیاورد و الله ولی التوفیق و مناسب مقام در تفسیر نیشابوری حکایتی
ذکر نموده که نقل آن بسیار مناسبست و آن اینست که در تفسیر آیهٔ ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله که در سورهٔ زمر است

نقل نموده که ابو الفتح [illegible] تقدیم رسانید و مال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله [illegible]
ای ابو الفتح ضایع کردی عمر خود را در طلب دنیا و در تحصیل جاه و مال [illegible]
الملائکة [illegible] یجرون ثوبا [illegible] حول [illegible] یطوفون حول البیت وقت المناسک [illegible]
میکنم از اهل [illegible] غافل شده اند که [illegible] ثوب و لباس [illegible]
که کویا طواف میکنند و در اطراف بیت الحرام [illegible]
[illegible] بالتوفیق [illegible]
للشیخ البهائی [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] و حاصل ترجمه اش بفارسی اینست [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخنا البهائی ره بفارسیه در کتاب موسوم [illegible] و در کشکول نیز نقل نموده [illegible]
کردند بجز او سجود [illegible] تمام [illegible] که تو طمع داری [illegible] داخل جنت شوی [illegible]
فصل پنجم در بیان حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان بدانکه پادشاهان که بر دین حق باشند
ایشان را بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان
بحمایت پادشاهان محفوظ میباشد و در اخبار وارد شده السلطان ظل الله فی الارض یعنی سلطان ظل الله است در زمین [illegible]
[illegible] و سلطان که ظل الله است [illegible] استعاره است [illegible]
مردم [illegible] ایشان را دعا باید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوص در هنگامی که [illegible]
و چون بقای عمارت جهان بعدل منوط و صلاح حال عالمیان بدو متعلق و مربوط است [illegible]
و عالمی بفراغ بال بعبادت خالق متعال [illegible] پس چون پادشاه بصفت عدالت که احسن صفات حمیده [illegible] پسندیده است
متصف گردید دعای بقای وجود او لازم و متحتم است و اگر پادشاهان بر خلاف صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان [illegible]
کرد [illegible] اصلاح میباید نمود که خدا ایشان را باصلاح آورد زیرا که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست [illegible]
[illegible] رعایت باید کرد و تقیه از ایشان واجب است و خود را از ضرر ایشان حفظ کند [illegible] ایشان نکردن [illegible]
[illegible] حق پادشاه [illegible] که بدانی که خدا [illegible]
و سلطنت [illegible] است [illegible] بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او [illegible] گناه او [illegible]
[illegible] و در اخبار وارد است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] تعظیم کنم و مقدم دارم [illegible] پادشاه گفت [illegible] خداوند تو [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

از ایشان طلب فضل و احسان نماید که یکی خود را در میان دو گروه داخل کند که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سه گروه کرده با
وکسیکه استغفار نماید پادشاه و صاحب سلطنتی که بجای خود نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسیکه با کسی سخن گوید که او گوش
ندهد و از بعضی نشنود و از حضرت صادق منقولست که سه کسند که هر که با ایشان مبالغه و منازعه میکند ذلیل میشود پدر و پادشاه
و قرض خواه و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست
و من خلق کردم پادشاهان را و دلهای ایشان در دست منست پس هر گروهی که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم یاد میدهم
مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما مایل و مهربان گردانم شعر
هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون
حق تعالی خیر رعیتی را بخواهد برای ایشان پادشاه مهربانی میگرداند و برای او وزیر عادلی مهیا میگرداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی
منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید خدا او را باقی بدارد
و اگر پادشاه ظالم باشد از خدا سوال نمایید که او را اصلاح نماید بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و بدرستیکه پادشاه عادل
بمنزله پدر مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند طاعة السلطان واجبة و من ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله و دخل فی نهیه و لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة یعنی اطاعت سلطان واجبست و هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است و داخل نهی او میشود که حق تعالی
میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن ببلیه مبتلا
شود خدا او را در آن بلا اجر ندهد و بر آن شدت او را صبر عطا نمیفرماید **فصل ششم** در مذمت فتوی دادن بی علم بدان و با کسیکه
اهلیت آن نداشته باشد فتوی بدهد چنانکه در میان ناقصان این فرقه بسیار معروفست در جواب هر سوال بی تامل لب میگشایند و بی علم باحکام
شرعیه لب بافاده میگشایند و شک نیست که داعی بر ارتکاب این امر عظیم خطیر حب جاه و اعتبار و حفظ مرتبه و مقدار نیست که در نزد عوام
و جاهلان خود را از فاضل و قابل فتوی شناسانند و تامل در جواب مسایل را منافی این مطلب دانند و از گفتن نمیدانم عار میدارند و پاس عزت و اعتبار خود را
از پاس شرع و دین بهتر و بیشتر میشمارند شعر چون ملائک گوی لا علم لنا تا بگیرد دست تو علمتنا و فتوی دادن جمعی که قابلیت آن ندارند بلکه
شروط اجتهاد ندانند در این زمان بحدی رسیده که هر که بتلاش با اقبال جهال او باش متمکن از فتوی در مسایل اسلام و اجرای احکام کرده بعقل
و فهم ناقص ... که با ایشان بجرات حکم و فتوی افترا بر خدا و رسول و ائمه هدی میبندند و بکبر و تعصب استنکاف از اقرار بجهل خود
و از پیشوایان دین ... نمیپرسند و بعضی از ایشان علت خلقت خود را در مسایل مذهبی میدانند و اینکار را با عدم قابلیت و اجتهاد و زهد و ورع
فتوی و تصدی احکام و منصب شیخ الاسلام شده از غایت شقاق و نفاق بنیان عرض و ناموس اهل اسلام را بالمره خراب میکنند و اصلا از خوف
و بیم روز جزا ... و در حدیث وارد است که هر که بغیر علم فتوی دهد لعنت خدا و جمیع ملائکه آسمان و زمین او را فرو میگیرد و وبال عمل آنها که بفتوای او عمل کنند بر او خواهد بود
که از آسمان فرود می آید در نهایت صافی و خوشگواری و درختان و گیاهها از آن سیراب میگردند پس اگر درختی که میوه آن شیرین است از آن آب
شیرین ... بکردد و اگر تلخی بر علم نیز چون بر زمین دل فرود میرود دل ناپاک خبیث را خبیثتر و تاریکتر میگرداند و صفا و روشنی دل پاک را زیاده میکند
خداوند عالم در قرآن مجید علمای یهود را بخر مثال زده و بلعم بن باعورا را بسگ چون بعلم خود عمل نکردند و حضرت عیسی فرمود که
میفرمایند وای بر شما چه سود میبخشد خانه تاریک را اگر چراغ بر بالای آن نهی و اندرون آن موحش و تیره باشد همچنین چه سود میدهد
شما را اگر نور علم در دهن شما باشد و باطنهای شما از آن خالی و ظلمانی بوده باشد ای بندگان دنیا نزدیک رسیده است که دنیا شما را
از بیخ برکند و در رو اندازد و بینیهای شما را بر زمین بمالد و گناهان شما گریبان شما را بگیرد و شما را بپادشاه جزا دهنده بسپارد و برهنه و
تنها پیش او در موقف فضیحت و رسوایی بدارد و جزای اعمال بد شما را بشما رساند و آنچه از آیات و اخبار ظاهر میشود بدترین گناهان
کبیره افترا بر خدا و رسول ایشان است با آنکه حکمی از احکام الهی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار نداشته باشد بسبب آنکه بعد از آنکه
نسبت بخدا بدهد کسیکه اهلیت این امر نداشته باشد و اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از جاهلی که او را اهل مرتبه باشد شنیده باشد

از او روایت کند که از وی چنین شنیده ام جایز است نقل قول از وی و الا هر چند موافق واقع گفته باشد پس خاطی و گنه کار است بلا خلاف کما قال الله تعالی
وَمَن لَم يَحكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الكَافِرُونَ پس اینجا [illegible] که حکم بغیر ما انزل الله میکند در یکجا کافر و در یکجا ظالم و در یکجا فاسق فرموده و
بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که حضرت صادق ع فرمود که ترا حذر میفرمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است
هر که هلاک شده است زینهار که فتوی ندهی مردم را برای خود و زینهار که عبادت نکنی خدا را بچیزی که ندانی رضای خدا را در آن [illegible]
[illegible] از [illegible] از حضرت امام محمد باقر ع که فرمودند من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و
لحقه وزر من عمل بفتیاه ملخص مضمون اینکه هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت و
ملائکه عذاب و ملحق میشود گناه آنکسی که بفتوای او عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه را دانند بگویند و آنچه ندانند توقف
نمایند و ساکت شوند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند هر که عمل بقیاس نماید خود هلاک [illegible] و دیگران را هلاک [illegible]
هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است و دیگران را هلاک کرده است [illegible]
[illegible] و حق یقین [illegible] لازم بلکه [illegible] است که در سوال [illegible] مسئله از مسائل [illegible] بدون مستند شرعی بیان [illegible]
[illegible] سعدی [illegible] قاضی [illegible] نکرده [illegible] و برای چند روزه اعتبار [illegible] و عزت [illegible]
[illegible] [illegible] سعادت جاودانی [illegible] و [illegible] بدون اهلیت و قابلیت در مسند قضا و حکم [illegible]
[illegible] وَمَن لَم يَحكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ [illegible] و مال [illegible] بر او [illegible]
[illegible] اشد [illegible] چون [illegible]
[illegible] شیره عیش خواهد چشید سعدی [illegible] زندگی [illegible]
[illegible] گرانی [illegible] مشکل [illegible] بار گران معاصی [illegible] ناحق بر دوش [illegible]
و راه [illegible] خواهد [illegible] شمع [illegible] که [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] دوستان [illegible] آرام [illegible] که نفشست [illegible] کرد [illegible]
اموال [illegible] که [illegible] شده در منزل [illegible]
و [illegible] منزل [illegible]
[illegible] و غضب الهی [illegible] خواب [illegible]
[illegible] ضعیفان [illegible] مفصل [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] قیامت که چشم از خواب عدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] دین [illegible]
[illegible] مقبول [illegible] معقول [illegible] صاحب [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] اموال [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]

۵۳

ما شاء الله تعالی قائل شعر آنکه اجماع مال جمع کنی که ... از تو باز خواهد ماند گنج قارون اگر ذخیره کنی همچنان ... از تو

ماند بر ... [illegible] که از تو ... سوز و که از تو خواهد ماند منقول است که حکیمی ... جمع کرده بود ...

پیغمبران ... کاکر ... آن جمع کنی نفعی نخواهد داشت ... اول آنکه نخواهی ... اگر فانی

نیست دوم آنکه صاحب شیطان نباشی که ... دوستان ... او دوستان ... که ... نیست و ...

و دو که علم نافع ... اول آنکه ... دوم آنکه ... سوم آنکه ... و چه خواهی

آنکه چون ... بیرون ... و از لقمان ... نقل ... که ... گفت ... اول آنکه ...

سوم آنکه ... [illegible]

... العالم ... العام ... المتکلف ثلاث علامات ... المعصیة ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کرده که موافقت میکنند با ایشان ... و مسئله ... و از حضرت رسول ... ذکر فرموده که ... از امت من که صلاح ایشان

باعث صلاح جمیع امت منست و فساد ایشان باعث فساد جمیع امت منست و ایشان علما و امرا است ... که ...

... [illegible]

... عوام ... علم ... [illegible]

... [illegible]

و قول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... علماء ... فقهاء ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

علیهم السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

۵۱۴

عوام نیز بمحض شنیدن یا دیدن صدور امری که از علما دیده باید هرچند محامل جمیله تواند داشت یا مکروه و ترک اولی باشد که منافی عدالت
نیست کمال تامل و تحقیق نموده بوسوسه شیطان اشرار جن طعن بر ایشان زنند دین و آخرت خود را بالمرّه فاسد کنند و حال آنکه ایشان بشرند کما
از ایشان بعید و بدیع نیست و بندرت در امور و معاش و معاملات مردم که لازمه زندگیست بعضی از ... و لا بد اتفاق میافتد تا بمرتبه اصرار و سبب
مبالات و رادع دین نرسد مانع اقتدا و متابعت نمیشود بلی اگر مرتکب کبیره و اصرار بر صغیره کند تا توبه او معلوم نشود متابعت و تقلید او نمیتوان
کرد و مجملا هر کس را که حسن ظنی باو باشد افعال و اعمال او را باید بر محمل خوب حمل کرد هرچند بعید باشد و دیگر از تفریط عوام اینست که بعضی علما
یا اکثر و اشهر ایشان را خالی از عمل یا فقد از قاطبه علما یا اعتقاد شده باین بهانه تکاهل میکنند که تکالیف که مدار در این زمان بوجود همین علماست
از ایشان ساقط شده و ذمه ایشان از احکام دین اسلام بری گردیده چون دست از طلب عالم و علم برداشته خود را از دغدغه معذور و ... غافل اند با نکه
تکلیف بدین اسلام تا قیامت مستمر است ... بوجود شرعیه علماء صورت ندارد باید بتفحص و تجسس پیدا کنند هرچند در ظلمات مانند آب حیات
باشد والا ایشان سبیل بیدین خواهند بود چنانچه مطابق ... از اشقیای عوام که دلهای ایشان آشیانه شیطان گردیده و عمر شان در معصیت پرورده گاه
صرف شده و انقید از مظلمه مردم بر گردن ایشان جمع آمده که امید استخلاص بجهت ایشان نیست با بعضی نفس خبیثشان طالب آن کثیر که معا
و حساب و حشر و نشری نباشد و شیطان لعین چون این میل را در دل ایشان یافت از کمین بیرون آمده و بوسوسه ایشان پرداخته و انواع شبهه
در خاطر ایشان انداخته و اعتقاد ایشان را سست و ضعیف ساخته و با بهتی مقابر و در کار ... بیا لکه بوده اند و چون معصیتی از ایشان صادر
شد در عذر آن چون نمیتوانند که آنچه در باطن ایشان مخمر است از عدم اعتقاد اظهار نمایند و اشقاوت و تزویری که دارند میخواهند
باعتراف در ... شیطان ایشان را بر این میدارد که از اعمال ناشایست خود عذر بخواهند که فلان نیز اینچنین کرده ام کرده و آنچه مرتکب شده ام
از خوردن مال حرام فلان عالم نیز حرام خورده یا مال حرام را گرفت و او از ما دانا تر است چنانچه متعارف است میان عوام که میگویند اگر دنیا
گرفتم فلان شخص نیز گرفت و اگر من شراب خوردم فلان کس نیز خورد و اگر من محبت دنیا و جاه و مال را دارم فلان عالم محبتش از من بیشتر است غافل
از اینکه این عذر نیست مگر از جهل و حماقت چه اگر عمل ایشان را اعتقاد تو را از معاد و حساب و جزا بر طرف کرد پس تو کافر گشته و بکر چه عذر
میخواهی و اگر بر طرف نکرده کردن آنچه چه فایده از برای تو دارد زیرا که هرگاه کسی داخل آتش شود تو نتوانی داخل آتش شوی البته با و موافقت
نخواهی کرد و اگر موافقت کنی در کمال حماقت و سفاهت خواهد بود علاوه بر آنکه اگر عمل بعضی از کسانی که خود را داخل علما کرده اند و نام علم
بر خود نهاده اند باعث اقتدای تو بایشان میشود چرا باید اقتدا باینها کرد که او نیز در شقاوت و خباثت مانند تو هست کرده با شی چرا
اقتدا نمیکنی بعلمای آخرت و طوایف انبیا و اولیا و حال آنکه ایشان اعلم و اکمل اند و سرچشمه علوم و معرفت اند و از نیجهت امام علیه السلام فرمود
که اینجا اهل مفرط و مفرط یعنی جاهل یا مفرط است یا مفرط و مقصر است همچنانکه ... معارف مراد عصر ... طلب علم
میکنند که گو عالمی که عمل بقول او توان نمود فلان کاعرف و اشهر فضلاء عصر بود حال ایشان سالم است بیخبر شده و صالح و ... فلاح
رسیده اند تا اثر علم ایشان بتابعان و متعلمان چه رسد تا آنکه بعد از تمهید این مقدمه بدانکه این رای که ... نموده عذر خواسته
اکثر این عقیده جمعیست که از دین بیگانه اند و همچنانکه ترک هجرت بسوی اهل بیت رسالت ... و تحصیل علم از ایشان غرض از ایجاد ... نمایند همچنین در این زمان ترک هجرت بسوی علماء طریقه ایشان و تحصیل علم از ایشان عوض ... و فوت میشود و ... ایم سلطنت
در معرفت ... تا حاصل ... آگهی در این اوقات بعلت هجوم حوادث ایام و قلت ... فرمان فرمایان انام و سوانح ... الزمان
علماء موصوفین ... باشند ... از طالبان ... رسانند اگر چه ... مذکور ... اهل
و فضلا ... در زمان ... علماء ... باشتغال ... مشغولند لیکن باید دانست که ... ما یقه
... شده ... بسوی ... بطرق خاصه و عامه ... صاحب
قبول ... شود ... امام حسن عسکری ... که خواهد ... مردم که ...
... باشند ... ایشان ... باشد ... فاسق ...
جاهل ... علماء ایشان ... ایشان ... تقلید ...

[illegible] نزد ایشان [illegible] صاحب [illegible] از کل علما ایشان [illegible]

که [illegible] و تصرف [illegible] ایشان [illegible] مبالغه [illegible] مخالفان و گمراه کنندگان

[illegible] و اگر معزول شوند [illegible] تحقیق [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] که با ایشان [illegible] از ایشان [illegible]

[illegible] اظهار [illegible] فضل [illegible]

[illegible] رضوان الله علیهم اجمعین [illegible] احکام شرعیه [illegible] و علی آله [illegible]

[illegible] جامع الشرایط است [illegible]

[illegible] حکم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] جامع الشرایط باشد [illegible] در کلام اصحاب [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] جامع الشرایط [illegible] باشد [illegible]

[illegible] نزد ایشان باشد [illegible]

[illegible] نزد ایشان [illegible] باشند [illegible]

[illegible] حکم [illegible] لازم [illegible] معلوم [illegible] مجتهد [illegible]

[illegible] مجتهد [illegible] احکام [illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] احکام شرع جامع الشرایط [illegible]

[illegible] حکم [illegible] کلام [illegible]

[illegible] شرایط [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شرح [illegible]

[illegible] الاعظم والاستاد الاعظم العالم [illegible] العرب والعجم [illegible] العالم [illegible] والفاضل الکامل [illegible]

[illegible] اعلی الله مقامه در کتاب فواید [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] شرایط [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و اصول [illegible] برهان [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] عقل [illegible] کتاب و سنت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول [illegible]

[illegible] مطلق و مقید [illegible] تعارض [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] حفظ [illegible] آیات [illegible]

[illegible] محکمات و متشابهات [illegible] باشد [illegible]

[illegible] فاضل [illegible] در شرح [illegible] باشد

[illegible] اجماع [illegible] زمان میان [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] مقامه در کتاب قواعد

[illegible] شرح قواعد است [illegible] شرایط اجتهاد [illegible]

[illegible] کتاب و سنت و اجماع [illegible]

اصول فقه و شرایط و برهان باشد چنانچه فرموده اند که معرفت کتاب احتیاج دارد به چند چیز که باید شناخت عام و خاص و مطلق و مقید

و محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و در آیات متعلقه باحکام که قریب پانصد آیه است و در سنت باید بداند آنچه را که

باحکام است و نیز شرط است که بفهمد متواتر و آحاد و مسند و متصل و منقطع و مرسل را باید که رواة اخبار را بشناسد و بداند مسائل اجماع و خلاف

و ادله عقل و تعارض ادله و ترجیح او و عارف باشد بلسان عرب از لغت و نحو و تصریف و معانی بیان و تفسیر و منطق و کلام و رجال و حدیث

و اطلاع بر اقوال علما خصوصا فقها و اصول فقه و غیر اینها است و ملاحظه کیفیت استدلال علما [illegible] و بیان مقدار

هر باب موقوف بعلم استدلال و اصول است و مع هذا باید صاحب قوه و ملکه باشد که استخراج فروع از اصول و رد اصول بفروع و غیر آن بر او

بوده باشد چنانچه عالم ربانی و فاضل صمدانی آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه در فوائد و رساله مفرده مشروحا جمیع شرایط را بیان فرموده

اند هر که خواهد باو رجوع نماید و در قوانین نیز بیان شده و معرفت عرف عام و خاص و علم کلام و منطق و علم معانی و بدیع و غیر اینها

و نیز در کتب مبسوطه بیان گشته لازم دانسته اند و فرموده اند که از اصل شرایط است قوه قدسیه و ملکه قویه که اگر او نباشد از باقی شرایط

منتفع نخواهد شد و تحقق این ملکه و استقامت آن و جواز اعتماد بر آن چنانچه بعضی محققین ذکر فرموده اند مستدعی امور چند است که از آنجمله

عدم اعوجاج سلیقه است و عدم جرئت است [illegible] توقف نماید و جزم نکند از [illegible] و از افراط احتیاط حذر نماید

می کنند چنانکه مشاهده کرده ایم از کسانی که [illegible] افراط در احتیاط می کردند بلکه اکثر [illegible] در مقام عمل برای خود شان

و نه در مقام فتوی برای غیر [illegible] و حوائج مسلمین [illegible] و دیگر از شدت احتیاط شرع مبین را مشوش

می کنند چنانچه در فوائد بتفصیل ذکر فرموده اند و نعم ما قال العلامة الطباطبائی [illegible] فی المصابیح و لو تردد الفقیه بکل ما یبدو [illegible]

[illegible] الفقه [illegible] و انتهی کلامه اعلی الله مقامه و اجزل فی الخلد اکرامه و نیز باید [illegible] باشد که خود متفطن به

اشکالات و دقایق شود و قبول نماید هر چه بشنود و عمل بکند بهر ناطق و ناعق بلکه لابد است از [illegible] و فطانت که حق را از باطل تمیز بدهد

و دقت نماید فروع را بر اصول و بداند هر فرعی که از کدام اصل اخذ شده است و [illegible] نماید مسائل اصول فقه را با ادله و اخبار و غیر

اینها و عالم باشد موضع جریان و قدر و کیفیت آنها را و نیز باید که جری در فتوی دادن نباشد که از غایت جرأت [illegible]

مثل بعضی اطبا که از غایت جرأت بیمار را می کشند بخلاف محتاطین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن منکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بن سنان الا بالقان فسبحان که متصل میشود اخوان بجناب رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده که از جناب صلی الله علیه و آله فرموده اند
من الله اسند طلب العلم سلب عنه الخشوع یعنی هر که در طلب علوم اهل البیت نباید دران مقید بر داشته میشود از خشوع چنانچه برو اکثر
این قوم مشاهده میشود که خضوع و خشوع دیده که بندگان بدنها از ایشان سلب شده و اکثر ماهرین درین علوم که از جمله کفر دانسته
اند با وجود اینکه صاحب اذهان دقیقه سلیمه اند عاجز شده اند از فهمیدن فقه و غالب ایشان نمی رسند مرتبه اجتهاد را و [illegible] ایشان
گویا [illegible] که نحو و صرف و غیر ذلک پس صرف مینمایند عمر خود شان را در مقدمات ذی المقدمه را [illegible] دانسته که فقه است
مقدمه است برای عبادت خداوند عالم و بندگی او و عجب اینست که عمر خود شان را ضایع میکنند و امثال اینها صرف نکنند و
عذر نیاورند اما میشود که از ان نفع برای فهمیدن فقه داشته باشد و شروع میکنند بفقه در اواخر عمر خود شان و قد قیل العلم
فی الصغر کالنقش فی الحجر و العلم فی الکبر کالنقش فی المدر و بسبب عادت صعب و دشوار است حصول عروض [illegible] در اواخر عمر
کرده میشود [illegible] بسبب ذکر احتمالات و اعتراضات حکمیه و کلامیه و غیر اینها و بانجمت تکلم مینمایند بکلامی که [illegible] فقیه
از ان غایت الثمره و بعدم التزام ایشان بطریقه فقها اعتراض مینمایند بر ادله فقه به مجرد احتمالی که باشد و بد انکه جمعی از علما اشتباه کرده
و شیخ ثانی و احمد بن المتوج البحرانی علم معانی و بیان از شروط اجتهاد دانسته اند بلکه اخراج علم بدیع را از صناعت نموده اند و شرط
نموده اند تفسیر و معرفت فقه فقها و کلام اصحاب و معرفت رجال برای وثوق بسند من حیث العدالة و انچه باید از ابواب ترجیح و بعضی از علما
شرایط دیگر نیز ذکر نموده اند لکن انچه اشهر میانه اصحاب بود اکتفا بان کردید و از انچه ذکر شد معلوم گردید که عمده نفس قدسیه است
و تقدسیه اخلاق و علائم ان ذکر کردید چه علم نور است یقذفه الله فی قلب من یشاء خداوند عالم می اندازد و القا میکند بر قلب هر که خواهد
و نور قذف نمیشود در قلب ردی و اگر قذف شود نعوذ بالله از عالم ردی که شر او بدتر است و انقطاع طرق الحدیث و الله اعلم
الی طریقه و لا یحتمل الهدایة الا بارشاده و توفیقه مولف حقیر که انچه ذکر شد از شروط اجتهاد [illegible] استماع الی بعضی
از متشبهین بیان کرده و انچه از منهی عنه معلوم گردید و مع هذا بعضی از جهال ایشان ادعاء اجتهاد مینمایند و از جمله
[illegible] قضا می نشینند و نسبت دروغ بخدا میدهند حکم خلاف ما انزل الله مشغول میکردند و جمعی از فسقا و فجار در این سر خود جمع کرده
[illegible] حکم [illegible] و در حقیقت [illegible] داد و ظلم بیشتر است میکرم اند خصوصا اکثر علمای سابق بران در مسند قضا ننشسته اند که از این
صورت منصب امامت و افتا و قضا را از جامعیت و کمال موروث خود محسوب داشته به دفن اهانت بان منتهی میشوند و از اعلم
افقه علما عصر در میان علوم مجامع مقصد میباشند شخص نو بیولیکه بیان دو سه روز بعلم رسیده بر اسب و ملتبس فلان سفله نشیند
پیش عوام مشکل قضا ... مکس ابر مکره مینمایند چون بیشتر جهات ... بر ... مالابد باشد ...
[illegible] اشیا بر ... شاه ... که ... اجرای صیغ عقود و ایقاعات ... خود شان از اعلم و افضل علما ... که ...
معروف و بفهم و فراست موصوف در فضا و از ... چون بحر ... معرفت حقایق و دقایق ... ایشان ...
و فتاوی که از افاضل مجتهدین عصر صادر میشد رد نموده و بر عکس ... خلاف ... بود ...
و اکثر فضلا و علما را که و حید دهر و فرید عصر خود بودند بسبب ... ایشان ...
الیواقیت فی بعض الموارد ... فرد کرده ... ضل انفضل ... اصل ... ماه ... فی الحقیقة انسان
نیست و آن انسان که ... بجهت مشابهت صورت که با انسان دارد ... انسان ... علم و ادراک است از جمله ...
... صورت و سمع و صوت و غیر اینها با ایشان ... و فضیلت انسان بر سایر ... بعلم و معرفت ... داشته باشد
... بر ... ایشان ... علما و محاورات ایشان بنشیند از اقوال ایشان ... تفهمید
نسبت ایشان با چهارپایان ... و ... از ... بالا ... اعلی ... از انسانیت ... و ...
چهارم داخل ... چون ... مانند بهایم ... در مجلسی که از علما ... اعلام و فضلا کرام حضور داشته ... که
... هذا ... ایشان ... شعر ... پایه ... خود ... آنکه

از دانا نشیند ندارد قدر گوهر هیچ خاشاک بدو باکر چه فوبالا نشیند زحل هرگز نگردد سعد اکبر بجا هرچند از و اعلا نشیند و با وجود
این نقصی برتبه و منزلت اهل علم نمیرسد شعاع الشمس لا یخفی و الحق لا یطفی و اعجب آنست که در این زمان یکی پیدا شد این نقصان که
ادعای اجتهاد مینمود و اجازه ناده در دست داشت و بعضی از عوام کالانعام بمجرد ادعای او بر سر او جمع شدند بعد معلوم گردید که
از راه تزویر و تدلیس نوشتجات غیر را که دیگری اطلاع از آن نداشت بنظر استاد و معلم خود رسانید که از خود و القای خود او است و آن بیچاره
را بتدلیس فریفته و اجازه اجتهاد برای خود گرفته و بجا رکشته بحمد الله بالاخره محقق گردید که سواد فهم رسائل فارسیه علما را نداشت و در
کار شرعیات سید که خود شرع بیان عمل جهل اعتراف نموده و بر همه معلوم گردید که از غایت تعجیل در میان عشائر مجتهد و مدعی متصدی
اجتهاد گردید و ازینجهت گفته اند من تصدی قبل اوانه فقد تصدی لهوانه هرکه تعجیل او در شکست شنان جفا باید قدرش
شکست فی عاقل را باید که از اینگونه حکایات انتباهی و ازینجا بعد آیات اعتبار حاصل نماید فانظروا و اعتبروا الاعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار
و فاضل مدقق محدث سید نعمة الله طاب ثراه در انوار فرموده که از شرایط قاضی اینست که باید مجتهد بوده باشد یعنی مجتهد و عالم اکثر احکام
اجتهاد و است باشد که مذکور شد در کتب اصحاب بعد فرموده و اما قضاة زمان ما و این اعصار تحقیق کرده شده است از جمله
شرایط اجتهاد بجهل ایشان بعلوم مذکوره و موافقت حکام جابرین بعلت [illegible] و کل شیء [illegible] اما [illegible] الفیل
فهم چنین دیدم که ایشان فروخته اند حظ و نصیب خود شان را از دار الاسلام باقی [illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
انتهی کلامه اعلی الله مقامه و کفایت میکند بشارت قول صادق علیه السلام بقوم [illegible] در اکثر کتب معتبره روایت شده که در
فقیه و انوار که آنحضرت فرموده [illegible] الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکنی فان موضع القضاة اشد حرا منک
حاصل معنی اینکه [illegible] کفار از مجوس و یهود و نصاری و امثال ایشان باشد یا طبقه از طبقات جهنم که ایشان را بدان مبتلی
و عذاب میکند شکایت نمود بخداوند عالم از شدت حرارت [illegible] خدا خطاب بدو رسید ساکت شو بدرستیکه موضع قضاة یعنی جای
که قضاة را عذاب میکند اشد است حرارت آن از تو و در اکثر کتب خبر از جناب علی بن ابیطالب علیه السلام مرویست که فرموده
بشریح قاضی جلست مجلسا لا یجلسه فیه الا نبی او وصی نبی او شقی یعنی در جائی نشسته که نمی نشیند در آن مگر نبی یا وصی یا شقی [illegible]
[illegible] طاب ثراه در [illegible] از نقل این روایت گفته که مراد از شقی کسیست که بغیر اذن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام نشسته باشد
و ماذون در حکم بحکم خدا و رسول نبی باشد و برای حکم بجا نیست صلی الله علیه و آله و امامیه اصلا از ماذونین مجتهدین
امامیه اند که باذن خدا و رسول و ائمه در مسند قضا نشسته اند چنانکه مقبوله عمر بن حنظله و غیرها از اخبار و روایات و اجماع اصحاب
دلالت بر آن مینماید و ماخوذ مقبوله مزبوره حضرت ابی عبدالله فرمودند در امری که در میان شما منازعه پیش و تنازع نمایند
بر آنکسی از شما که حدیث ما را روایت میکند و نظر کرده باشد در حلال و حرام ما و احکام ما را عارف بوده و دانسته باشد پس او را حکم
سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبب شده اید
حکم ما را بر ما رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخدا است بلی در این زمان رد
حکم شرعی مجتهد جامع الشرایط رد حکم خدا و رسول است نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و نیز در [illegible] غیر آن از
حضرت ابی عبدالله روایت نموده که فرمودند من افتی فی درهمین بغیر ما انزل الله فاولئک هم الکافرون و الظالمون و الفاسقون حاصل
معنی اینکه هر که فتوی بدهد در دو درهم بغیر ما انزل الله پس چنین مفتی از اهل کافرون و ظالمون و فاسقون که در آیه شریفه وارد شده
میشود و نیز در الکافی و غیر آن از حضرت ابی عبدالله مرویست که فرمودند قضاة چهار گروه اند سه نفر از ایشان در آتش است و یک نفر از ایشان
در بهشت است یکی آنمرد است که حکم بجور بکند و میداند که جور است پس آن در آتش است و یکی مرد است که حکم بجور کند و نمیداند که جور است
پس او نیز در نار است و یکی مرد است که حکم میکند بحق و نمیداند که آن حق است پس او نیز در آتش است و یکی مرد است که حکم بحق میکند
و میداند که آن حق است پس او در بهشت است [illegible] که اینجا [illegible] مجتهدین [illegible] از فقها و علما امامیه [illegible]
نموده اند که مجالس اینقوم که اهلیت فتوی ندارند نیز حرام است انتهی [illegible] اعلام [illegible]

۵۹ چه کسانیکه مجالس این نحو علما را اراده مینمایند بدون مسوغ شرعی البته عاصی و مرتکب فعل حرام میباشند و احادیث متکاثره در مذمت حب
ریاست وارد شده و انچه ذکر شد بر صاحب بصیرت که حب ریاست عرفی و اعتبارات و انکرفته کفایت میکند و اخبار و آثاری که در ذم حب جاه
و ریاست وارد شده مکرر بسمع ایشان نرسیده و نمیدانند که این صفت خبیثه ادمی را مردم پرست میکند و بهالت عظیمه میاندازد و
مرتکب اصناف مهلکه میکرداند و دین حق و خدا را در نظر مهمل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس قوی مینماید و [illegible]
و علاج این مرض بعد از توسل بجناب مقدس ایزدی انست که در بطالت مردم تفکر نماید و تصور صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع
نیستند و دنیا و اخرت کار او بدست پروردگار اوست و بداند که اعتبارات دنیا فانیست و بزودی زایل میشود و [illegible]
و دوستان ایشان او را [illegible] بزودی بر خاک [illegible] میاندازد و بعد از مردن ان اعتبارات وبال ایشان خواهد بود شعر نعم ما قال [illegible]
امد فصل دی [illegible] عاقبت [illegible] کام دل نگرفت کس از دهر دون چون عنکبوت رشته طول
امل از هم [illegible] و اعتبارات واقعی
از علم و عمل بهم میرسد که زوال ندارد و پیوسته باقیست و در احادیث اهل بیت علیهم السلام که در این باب وارد شده تفکر نماید و از [illegible]
ایشان مستفیض گردد و اکثر این قبیل اخبار در کافی و سایر کتب معتبره وارد شده از انجمله بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که هر که طلب کند ریاست را [illegible] هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود که زنهار بپرهیز از این جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را
بر خود می بندند والله صدای کفش بر پشت کسی بلند نمیشود [illegible] مگر انکه خود هلاک میشود و دیگران را هلاک میکند و بسند صحیح
در کافی منقولست که امام موسی علیه السلام فرمودند که دو گرگ درنده در گله گوسفند بیفتند [illegible] حاضر نباشد ضرر
ایشان [illegible] طلب ریاست [illegible] بدین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرموده که هر که
سرداری و ریاست مردم کند ملعونست و هر که طلب ان نماید ملعونست و هر که در خاطر خود ان اراده داشته باشد [illegible]
ملعونست و بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت صادق ع فرمود که گمان میکنید که من نیکان و بدان شما را نمیشناسم والله
که بدترین شما کسیست که دوست دارد که مردم از پی او راه روند و سر کرده ایشان باشد بدرستیکه چنین کس یا دروغگوست یا بیعقل
و از رسول خدا منقولست که [illegible] هر که خواهد مردم در برابرش بایستند جا خود را در جهنم مهیا کند و بسند معتبر از حضرت رسول
منقولست که اول چیزی که خدا را بان معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب
و محبت راحت [illegible] از جمله مفاسد این صفت خبیثه انکه هر کس که [illegible] جاه و برتری و شهرت مستولی شد همگی همت بر مراعات خلق
[illegible] و از ملاحظه رضای خالق [illegible] دور میگردد و پیوسته از روی ریا اعمال و افعال خود را در نظر مردمان جلوه میدهد و همیشه
منافقانه دوستی خود را با ایشان ظاهر میسازد [illegible] متوجه اینکه چه کاری کند که مرتبه او در نزد [illegible]
[illegible]
[illegible] واقع در دلهای مردم و اعتبار در نظر ایشان و حب منصب و شهرت [illegible] از دنیا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گویند ضالّ الراکب ... [illegible] بنیاد کن و ... بتادیب آداب شریعت ... خانه بندگی ... سعادت علم و عمل

مستعد باستفاضه فیوضات ... مستعد ... ابواب ... بر روی خود گشاده ... [illegible]

[illegible] ... اشتغال ... از فرط تعلق و حب جاه و ریاست و از غایت تعشق بمال و منال و ریاست خود را از جناب [illegible]

غافل و [illegible] ... بندگی ... اهل ... مال و متاع دنیا ... [illegible] ... ثواب آخرت و نعیم ...

خود را ... شعر ... چون ... است ... [illegible] ... خوشتر از این ... و

چون غرض اصلی از ... علم ... فرمان ... خود را ... علم با عمل ... طریق سعادت و دستور العمل ...

بندگی و عبادت ... استماع آیات ... [illegible] ... و ... شده ... [illegible]

و ... این ... ابواب ... حق ... بر روی خود گشاید ... علم و عمل ... [illegible]

... احوال ... [illegible] ... گرداند ... [illegible]

... [illegible] ... قال الله تعالی ...

... [illegible] ... سعادت ... [illegible]

دیگر ... [illegible]

چون ... [illegible] ... زنده ...

... اشتغال پادشاهان ... دست ... [illegible]

... بیان نمودن و نوشتن ... با اهل علم ... [illegible]

... شرع ... [illegible] ... صلاح و ...

... صفای باطن ایشان ... [illegible]

... معقول و ... اصول ... مقاصد ... [illegible]

... [illegible] ... مستقیم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... استفتا ... فتاوی ... [illegible]

واستماع ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... علما ... [illegible] ... العلم ... [illegible]

... [illegible] ... علیهم السلام ... [illegible]

... [illegible] ... مخالفت ایشان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... باطن ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... مطلق ... [illegible]

... بعضی از ایشان ... فاسد ... [illegible]

... [illegible] ... بمقتضای مقام ... باطل ... [illegible]

تصوف ... [illegible] ... مذاهب باطله ... [illegible]

گشایند ... ولا ... [illegible] ... اهل ... [illegible]

... [illegible]

و مشتهیات و مستلذات نفس شوم و اهم گردد و غافل از اینکه مفاتیح ابواب کامرانی دو جهان در دست مشیت ربانی و موقوف بر تقدیر

و اراده سبحانیست هر چه بکام او نیست پیش همه مردود و خدا او را از خلق ناخوشنود مثنوی گر شود ذرات عالم پیچ پیچ با قضای آسمانی هیچ هیچ

و هیچ چون قدر بیرون نکند از حرص غافلان کردند جمله کور و کر و حسن یابی خلق چون نقش بر آب و کوه بر هواست و اگر چند روزی هم از

اعتبارات این اعتبار بنای فانی و تجملات دو روزه این سرا بهره ... بان ... حاصل شود بنا بر مضمون حدیث شریف ... باد

کان کالباطل ... و عنطوق جولة الباطل ساعة و جولة الحق الی الساعة ... مکدر و زود ... الان بالمال ... کردن

بوده اند چنانکه ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق طالب

دنیا از حلال کرد ... پیدا نمود و از حرام نیز طلب کرد ... شیطان نزد او آمد و او را وسوسه کرد ... که چیزی که

ترا ... باشد ... تابع تو شوند گفت ... شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس او

کرد ... و بدعت کرد و مال دنیا بهم رسانید ... بسیار ... که هیچ کار نبود ... توبه من مقبول نخواهد شد تا

کسی ... که ... بدعت و باطل بود ... جواب ... دروغ میگوید دین حق بود ... که ... آن

... بهم رسانید ... که ... بود ... دین ...

... که ... دعا ... توبه ترا قبول نمیکنم ... دین ...

... روایت کرده که از حضرت صادق ... پرسیدم که چه چیز است ... فرمود که اینکه بدعتی در دین پیدا کند

و ... بدعت ... که ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ...

صاحب ... را از ایمان بدر ... آن ... دانست که بخلاف حق ...

... و ... دشمن ماست و بخدا مشرک و کافر شده ...

... است ... از فضل خداوند متعال و کرم لایزال ... است که ...

... طریقه ... مستقیمه سعادت ... هدایت فرماید و جمیع ...

کالانعام ... ثواب صلوة و عقاب تارک الصلوة است قال الله تعالی و اقیموا الصلوة و لا تکونوا

من المشرکین و قال عز و جل قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون و قال سبحانه ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر

الله اکبر و غیر اینها از آیات بدانکه صلوة لغة بمعنی دعاست و جوهری در صحاح گفته صلوة از خدا رحمت و صلوة واحد صلوات

است ... عبادت ... و صلوات ... معانی چند از برای او ذکر نموده از آنجمله گفته که عبادت

... است و صاحب ... گفته ظاهر ... که این معنی معنی حقیقی ... اهل لغت ... ایشان ...

قبل شرع ... ایشان ... مقتضی حقیقت در آن ... و برای اینکه ... ایشان جمع ... است که استعمال ...

در آن لفظ ... حقیقت ... است ... حقیقت شرعیه خلاف ... صاحب ... فرموده ...

عدم است و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه صلوة افضل عبادات و اهم آنهاست و در نظر شرع بهترین عبادات و

نیکوترین طاعات بعد از معرفت جناب اقدس الهی و حجج او صلوات الله علیهم اجمعین اشرف مصارف زندگی و ارفع مراتب بندگیست

و مدار قبول شدن سایر اعمال بر قبول شدن اوست و مناط قبول اعمال و ابسته بر قبول اوست ... ان قبلت قبل ما سواها

و ان ردت رد ما سواها پس هر گاه قبول شود نماز سایر اعمال ... مقبول ... و اگر نماز ... سایر اعمال ...

... و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که معویة بن وهب از حضرت ابی عبد الله ... پرسید که افضل ... بندگان با

... نزد خدا ... است فرمود ... اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة

... بعد از معرفت ... از نماز ... مطالب ... مذکور است که اول ما ...

العبد الصلاة فاذا قبلت منه قبل سائر عمله واذا ردت علیه رد سائر عمله حاصل معنی آنکه نخستین عملی که از بنده حساب کرده میشود نماز است پس
چون آن قبول و پسندیده شد اعمال دیگرش نیز مقبول میشود و اگر آن مردود گردید اعمال دیگرش نیز مردود میگردد و کلینی بسند صحیح از معویة بن وهب
روایت نموده که سوال کردم از حضرت ابی عبد الله ع از افضل آنچه بندگان تقرب مییابند در درگاه الهی و احب آن بسوی خدای عز و جل آن چیست فقال
ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلاة الا ترى ان العبد الصالح عیسى بن مریم ع قال واوصانی بالصلاة والزکاة ما دمت حیا حاصل
اینکه نمیدانم چیزی بعد از معرفت اصول دین افضل از این نماز آیا نمیبینی که بنده صالح عیسی بن مریم علیهما السلام گفت واوصانی بالصلوة
والزکوة ما دمت حیا یعنی خدا مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة مادام که زنده باشم و قال الله تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی
[illegible]

الصلوة

۶۳

وآن خواب کاهش شوم است و فرمودند ان الله تبارک و تعالی یقسم الارزاق ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فایاکم وتلک النومة یعنی [illegible]
قسمت ارزاق میان ما بین طلوع فجر الی طلوع شمس [illegible] حضرت امام رضا [illegible] در تفسیر قوله تعالی فالمقسمات امرا [illegible]
شده که فرمودند ملائکه قسمت میکنند ارزاق بنی آدم را ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس [illegible]
یعنی [illegible] از جناب [illegible] روایت نموده که فرمودند خواب در اول روز [illegible] و خواب میان روز [illegible]
[illegible] خواب [illegible] و خواب بعد از عصر [illegible] حماقت است و خواب میان شام و خفتن [illegible]
[illegible] از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام ماثور است [illegible]
[illegible] طلوع صبح تا طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آن جناب فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] صلوة [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] ابوحمزه ثمالی [illegible] روایت [illegible] علیهما السلام [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا [illegible]
[illegible]
[illegible] استقبال
[illegible] و تمام کردن [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] کتاب صلوة ذکر نموده [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] نوافل [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] داخل میشوند [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] آن جناب فرمودند انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] غسل کردن [illegible]
[illegible] السیئات [illegible]
[illegible] صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
ان الصلوة کفارة لما بینهن ما اجتنب الکبائر [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] صلوة [illegible] وضوء [illegible]
[illegible] من الذنوب [illegible] صلوة [illegible]
[illegible] صلوة کفاره [illegible]
[illegible] صلوة [illegible]

فرموده‌اند که صلوة خمس و صلوة جمعه تا بجمعه مستقبل کفاره است برای انچه در ما بین اینها واقع شود ما دام که کبایر را بعمل نیاورده هر چند احادیث در

باب متعدد وارد است و انچه وارد شده که اجتناب از کبایر مکفر صغایر است کما قال الله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم منافی

احادیث سابقه که ذکر شده صلوة مکفر صغایر است نمیشود و حاصل انکه هر کدام از اینها مکفر نوعی از صغایر بوده باشند یا اینکه هر یک از اینها را مدخلی

در تکفیر باشد و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت

العمود ثبت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود لم ینفع وتد و لا طنب و لا غشاء حاصل مضمون اینکه نماز مانند ستون فسطاط است که

چون ان برپاست طنابها و میخها یعنی میخها و پرده و پوشش خیمه برپاست و چون عمود شکست انها هیچ فایده نمیکرده و در حدیث مشهور

که در کتب معتبره مذکور شده است از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده‌اند ان قرة عینی فی الصلوة یعنی روشنی چشم من در نماز است یعنی بان

چشم من روشن و خاطرم شکفته و مسرور میگردد و نیز از ایشان روایت شده که الصلوة قربان کل تقی یعنی نماز بهترین چیزیست که بعمل اورده از بندها

در درگاه قرب کبریائی تقرب معنوی حاصل میکنند و اتقیاء از اسرار ان تقرب حاصل میشود و در [illegible] از جناب رسول [illegible] صلی الله

علیه و آله روایت نموده که فرموده‌اند من حبس نفسه علی صلوة فریضة ینتظر وقتها [illegible] حاصل معنی اینکه هر که حبس کند خود را بر صلوة فریضه

یعنی وقت فریضه [illegible] انتظار وقت ان کشیده و چون وقت ان در اید در اول وقت بجا اورد [illegible]

و سجود و خشوع ان را تمام کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ ابو علی طبرسی [illegible]

[illegible] شیخ جلیل ثقة الاسلام محمد بن بابویه [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] المصلین و الساجدین [illegible] یوم القیمة یوم یقوم الناس لرب العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کما قال الله تعالی انما یتقبل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و چنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين [illegible] فان تابوا واقاموا الصلوة وآتوا الزكوة [illegible]

[illegible] اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا [illegible]

[illegible]

[illegible] و ابن عباس [illegible] در جهنم [illegible]

[illegible] ارکان صلوة [illegible]

[illegible] در جهنم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تارک الصلوة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و همچنین بیان فرموده‌اند که این حدیث و مثل آن تعریض است بکسی که نمازش چنین باشد هر آینه میمیرد البته بر غیر دین من و در امالی شیخ

رحمه الله از ابن عباس روایت است که آنحضرت فرمودند لو مات هذا مات علی غیر ملة محمد یعنی اگر بمیرد و نمازش چنین باشد مرده است بر

غیر دین محمد و اعجب اینست که بعد از گذاردن چنین نماز که باطل است و واجب است اعاده ملاحظه نموده منتظر وجوبی میشود بلکه یکساعت

در روی سجاده نشسته مشغول تعقیبات میگردد با وجود اینکه ادعیه و اذکار مختصره بسیار در صبح مثلا که در تعقیبات نماز وارد شده

بعد از بطلان آن نماز اگر بخواند حرام و تشریع در دین خواهد بود چنانکه مقتضای قواعد شرعیه و صریح منهاج الهدایه است که اینکه

قصه فکر مطلق و عمل او [illegible] خلاصه نماز که بدون آداب و شرایط مقرره بعمل آید صاحب آن نیز داخل تارکین صلوة میگردد

چه از حضرت صادق علیه السلام در مجمع المعارف روایت کرده که فرمودند نیست فرقی میان بی نماز و نماز گذارنده [illegible] مگر اینکه

که باطل کننده نماز در عقوبت مانند بی نماز است و نیز در کافی از [illegible] بسند معتبر از حضرت ابی جعفر روایت نموده که فرمودند لا تتهاون

بصلوتک فان النبی صلی الله علیه و آله قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته لیس منی من شرب المسکر لا یرد علی الحوض لا والله

حاصل معنی آنکه تهاون و سهل انگاری مکن بنماز خود بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت وفات فرمود که نیست از من کسیکه

سبک گیرد و سهل شمارد نماز خود را و نیست از من آنکسیکه آشامد چیزی که مست کننده باشد در روز قیامت بر من نمی‌آید

در کنار حوض کوثر بخدا قسم و در تفسیر نیز قریب باین روایت نموده و در کتاب [illegible] از حضرت ابو الحسن اول یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام

ماثور است انه لما حضر ابی الوفاة قال لی یا بنی انه لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوة و ملخص معنی آنکه پدرم در وقت وفات

گفت یا بنی بدرستی شفاعت ما در نمی‌یابد کسیکه سهل و سبک گیرد نماز را یعنی در رعایت آداب آن [illegible] و نیز در کافی و امالی

صدوق و غیرها از کتب معتبره بسندی که متصل میشود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند لا یزال الشیطان ذعرا

من المؤمن ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه و ادخله فی العظائم ملخص معنی آنکه همیشه شیطان خایف و ترسان است

از مؤمن مادامی که محافظت نماید بر نمازهای پنجگانه پس چون ضایع و تباه کرد آنرا شیطان بر او دلیر میشود و می‌اندازد در گناهان کبایر

میافکند [illegible] از کسانیکه نماز را صحیح شرعی میگذارند معلوم و مشاهده میشود که غالبا چنین اشخاص [illegible]

[illegible] و افعال شنیعه مرتکب میشوند و بنا بر آنکه [illegible] باللسان مشغول شده اند بخلاف

کسانی که صلوة ایشان موافق قواعد مقرره و آداب محرره نیست [illegible] مناهی [illegible] کرده اند و بخدا

از درگاه الهی محروم شده اند و شیطان ملعون بسبب بطلان صلوة ایشان در اغوا [illegible] ایشان شریفه ان الصلوة تنهی

عن الفحشاء و المنکر موید اینست [illegible] اشخاص عظام [illegible] از علما و فضلا و صلحا که

اهل نماز [illegible] باخلاق ذمیمه متخلق شده اند مثل کبر و عجب و حسد و کذب و حب جاه و ریا [illegible] از رشوه گرفتن و خوردن

مال حرام [illegible] هر چند بظاهر صورت نماز از ایشان دیده میشود لکن اگر کسی [illegible] داشته باشد برا و معلوم

میشود که نماز ایشان [illegible] شرایط و ارکان باطل [illegible] مثل اینکه مجتهد نبوده [illegible] کسیکه

نه مجتهد است نه مقلد یا در لباس غصبی [illegible] یا در مکان کذلک یا در قرائت فاتحه و سوره [illegible] اذکار واجبه اخلالی داشته

تعلم [illegible] نموده یا قیام و قعودش [illegible] شرعی [illegible] چنانکه بسیاری از صلحا و عبادرا [illegible]

مبین و موافق فرموده [illegible] حتی بعضی از فضلا [illegible] که زیاده از [illegible] امامت میکرد [illegible]

و از [illegible] که [illegible] توضیح [illegible] شرایط [illegible] نماز [illegible] اجماع علما امامیه رضی الله

در آن واضح شد ان شاء الله تعالی [illegible] کرد [illegible] رندگا

[illegible] که نماز [illegible] شرعی [illegible] غالب ایشان داخل [illegible] تارکین صلوة [illegible] واضح است [illegible]

[illegible] واجبه [illegible] نماز [illegible] واجب است [illegible] شرعی [illegible] گذارد [illegible]

[illegible] داخل تارکین صلوة خواهد بود [illegible]

باب الصلوة

احرام و امثال اینها انداز اگر بدقت تمام ملاحظه نموده شود یا نماز نمیکنند یا اگر میکنند بنحو شرعی نمیکنند و اگر با آداب مقرره نماز را میکردند
هر آینه نماز باعث آن میشد که ایشان اقتحام بمنهیات نمینمودند نعوذ من الخذلان والخسران ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و در کافی
کافی و غیر آن از حماد بن عیسی منقولست که [illegible] سند معتبر منقولست از حماد که [illegible] حضرت امام
الصادق و الکاظم و الرضا علیهم السلام [illegible] و حضرت کاظم علیه السلام دعا نمود باهل و عیال و صاحب [illegible] اند
مرتبه [illegible] بیت الحرام [illegible] در باب [illegible] احرام [illegible]
کذشته بود [illegible] منقولست که روزی ابو عبد الله علیه السلام بمن فرمود که یا حماد [illegible] اصل [illegible] نماز
میکنی و معرفت با داب آن داری کفتم [illegible] کتاب حریز بن عبد الله السجستانی [illegible]
الفاظ [illegible] آداب نماز است حفظ [illegible] کرده ام و بخاطر کرفته ام چون نماز را خوب نکذارم [illegible]
تفصیل [illegible] بر تو [illegible] نماز [illegible] بخواستم و [illegible] پیش آنحضرت [illegible] قبله
کرده تکبیر افتتاح کفتم و رکوع و سجود کردم پس آنحضرت فرمودند یا حماد لا تحسن ان تصلی یعنی خوب نمیدانی که نماز را بجا آوری [illegible]
ان یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فما یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة حاصل معنی اینکه چه قبیح است [illegible]
یا هفتاد سال بر او بکذرد و یک نماز با آداب و حدود آن بروجه تمام بجا نیاورد حماد کوید که [illegible] و انفعال بهم رسید کفتم
فدای تو کردم پس [illegible] نماز پس حضرت ابو عبد الله علیه السلام برخواستند رو بقبله [illegible] و دو دست [illegible]
رانهای خود [illegible] انکشتان دست خود را بهم چسبانید و قدمهای مبارک خود را بفاصله سه انکشت کشاده از هم جدا کرد [illegible]
پایهای خود را بسمت قبله راست کرده [illegible] نمود [illegible] خشوع تمام کفت الله اکبر الی آخر الحدیث چون [illegible]
اختصار [illegible] مضمون جودة الکلام فی الاقتصار [illegible] متعطف کردید و چون علما [illegible]
[illegible] مسایل [illegible] بروجه [illegible] و آداب بوده [illegible] نماز [illegible]
قبیح شمرده [illegible] کامل و اجبات [illegible] نماز صحیح [illegible] میکنند [illegible] چنین نماز [illegible] در اول وقت [illegible]
بان نکرده در آخر وقت [illegible] ابو عبد الله [illegible] الصلوة
صلوته قال الله تبارک و تعالی للملائکة [illegible] الی عبدی کانه یری ان قضاء حوائجه بید غیری [illegible] حاصل مضمون اینکه بنده چون نماز [illegible]
[illegible] تبارک و تعالی [illegible] بسوی بنده من [illegible]
حاجتهای [illegible] قضای حاجتهای [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] ان العبد اذا صلی [illegible] تقول حفظنی حفظک الله و اذا [illegible]
[illegible] علیه سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله حاصل معنی اینکه [illegible] چون نماز [illegible]
[illegible] و آداب و شروط [illegible] نماز [illegible]
و چون [illegible] شروط و حدود مقرره [illegible] نماز [illegible]
تعالی [illegible] و منقولست که حضرت [illegible] نبوی صلی الله علیه و آله [illegible] نماز [illegible]
فرمودند تلک صلوة المنافقین [illegible] نماز منافقین است [illegible] الصدوق [illegible]
روایت نموده که از حضرت صادق [illegible] کفره [illegible] تشتبک النجوم من غیر علة فانا الی الله منه بریء [illegible]
هر که [illegible] نماز [illegible] اشتباک النجوم [illegible] معنی اشتباک [illegible]
کرده [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] شفاعتنا [illegible] من استخف بالصلوة [illegible]

بگوید بعد قامت الله اکبر [illegible] صلوة [illegible] پیش از وقت [illegible] بکند و بعضی از اکابر [illegible] فوت شده
عبارت شکفته ان فوت الوقت اشد عند اصحاب الحقیقة من فوت الروح لان فوت الروح انقطاع من الخلق وفوت الوقت انقطاع من
الحق یعنی فوت وقت اشد است نزد اصحاب حقیقت از فوت روح چه بدرستی فوت روح انقطاع از خلق است و فوت وقت انقطاع
از حق است و نیز [illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت شده که حضرت رسول خدا فرمودند اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء
وابواب الجنان واستجیب الدعاء فطوبی لمن رفع له عند ذلک عمل صالح یعنی چون وقت زوال شود ابواب سما و ابواب جنان گشاده
میشود و دعا مستجاب میگردد پس خوشا حال کسی که بالا برده شود برای او در آن وقت عمل صالح و از حضرت صادق [illegible]
مرویست که فرمود [illegible] فضل الوقت الاول علی الاخر کفضل الاخرة علی الدنیا یعنی فضل [illegible] وقت اول [illegible] بر آخر مثل [illegible]
[illegible] روایت شده [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
روایت شده ان الصلوة اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت عفو الله یعنی [illegible] اول وقت [illegible] رضوان [illegible]
و رضوان [illegible] کما صرح فی مجمع البحرین [illegible] است که [illegible]
[illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible] آخر وقت عفو خداست و عفو [illegible] مگر از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی
الله علیه و آله [illegible] وقت صلوة [illegible]
[illegible] وقت صلوة [illegible] روایت شده که [illegible] علیه السلام [illegible]
صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] صلوة [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و الروایة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] صلوة [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

في الصلوة ۴۹

و بعضی از آن مقبول است قطعاً و در معرض بقا و سالم تبعیض صفقه است تحقیق نمی فرموده است از آن جناب قدس سبحانی عباد خود را چه چگونه
ملاقی میشود بکرم عظیم و رحمت عمیم او قبول بعض و رد بعض چیزی نا بین نمیماند الا انه قبول جمیع وهو المراد و شیخنا البهائی رحمه الله از بعض اصحا
حال نقل نموده که روزی به اصحاب خود گفت هرگاه مرا مخیر گردانند ما بین دخول جنت و بین صلوة رکعتین هر آینه من اختیار میکنم
صلوة رکعتین را پس گفتند باو چگونه میشود این گفت بدرستی من در بهشت بحظ نفس خود مشغولم و در رکعتین مشغول بحق و از نور
میباشم چگونه میشود آن بسه مقابل نماز و در عده مذکور است که جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام چون شروع در وضو
مینمود چهره گلگونش از خوف الهی متغیر میشد و رخسار خورشید آثارش متغیر میگشت و آنجناب علیه السلام علی ما ذکره فی الانوار
وقتیکه وقت نماز داخل میشد بر اندام و متزلزل میگردید و مستغرق میشد پس باو عرض میکردند که چه باعث شده متوجه میفرمودند
امد وقت امانتی که عرض کرد خدای تعالی علی السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن منها انا انا ام آیا چگونه متحمل امانت کفار ردید
مرویست که در معرکه قتال که لسان ابطال رجال از اشتعال نایره جنگ و جدال در کار بود چون وقت نماز میشد با اصحاب اقبال الابصار
ذو الجلال فرشی در میان دو صف میانداختند و آنحضرت باداء نماز میپرداخت و سهام اعدا متواتر میآمد و در حوالی مصلای آنجناب
میافتاد و وی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آنها پروا نمینمود و از خضوع و خشوع که داشت سر و جهش [illegible] بدن
جناب مقدس جسد پاکش [illegible] شب آنجناب [illegible] میشد و مشهور است که پیکان را از بدن مبارکش در بین نماز کشیدند که جناب
سبحانی که از الم جسمانی متأثر میگردید بیرون کشیدند و در ارشاد القلوب منقول است که چون آنجناب علیه السلام بجهت شکر بیاد
از غلبه خون بیهوش میشد شعر [illegible] چشم بفکر سفر [illegible] اثر [illegible]
بفکر خراش چکار یافتی [illegible] چابکر خود ای بیخبر یافتی و احوال آن ستمیدا و صیا [illegible]
مبسوط مفصلا مبین و مدون کردیده و احوال بضعه مصطفی بانوی حرم سراپرده زهد و تقوی خیر النساء فاطمه الزهراء علیها السلام
و اولاد طاهرین او علیهم السلام اشهر و اظهر از آنست که احتیاج ببیان و عیان داشته باشد و از جمله احوال سید العابدین و امام المؤمنین
و قبله اهل الیقین مولینا و امامنا زین العابدین ابی محمد علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است شمه سلام من الرحمن
نحو جنابهم فان سلامی لا یلیق بابهم که از کثرت صلوه و ذو ثفنات شده بود اشیع از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد لکن شمه
شمه از آن ذکر میشود بحر المحدثین شیخ صدوق نور الله مجده در کتاب خصال حدیث مطولی از جناب امام محمد باقر علیه السلام نقل
نموده که در آن حدیث بعضی از فضایل و اطوار والد بزرگوار خود را مذکور ساخته از آنجمله این مضامین است که سید سجاد علیه السلام چون
در نماز میایستاد رنگش متغیر میگردید و ایستادنش در نماز مثل قیام بنده ذلیلی بود در پیش پادشاه جلیل و اعضاء او از ترس خدای عز
جل میلرزید و نماز میکذارد مثل نماز وداع کننده که اعتقادش این باشد که بعد از آن نخواهد گذارد و روزی در نماز ردا از یک دوش مبارک
آنجناب افتاد و آنرا راست نکرد تا آنکه از نماز فارغ شد یکی از اصحاب از آن سوال کرد که سبب راست نکردن ردا چه بود فرمودند و یحک
اندری بین یدی من کنت ان العبد لا یقبل منه صلوة الا ما اقبل فیها یعنی یا میدانی که در پیش که بودم مرا اینکه در حضور خداوندی
بودم که حرکت میبایست کردن و ردا بی ادبی بود بدرستیکه بنده را مقبول نمیشود از نماز وی مگر آنچه اقبال کرده باشد در آن یعنی بدل
متوجه آن گردیده باشد و در حدیث دیگر که ابو حمزه ثمالی روایت نموده که نظیر این حدیث است که ذکر شد پس ابو حمزه گوید عرض کردم
جعلت فداک هلکنا یعنی فدای تو گردم ما بین هلاک شدیم یعنی سنگ رنجی اهیم بود آنجناب فرمودند کلا ان الله تمم ذلک
بالنوافل یعنی چنین نیست بدرستیکه خدای تعالی تمام میکند آن را بنمازهای نافله و بسند صحیح چنانکه در مدارک هم نقل کرده محمد بن مسلم
از حضرت ابی جعفر ع روایت نموده که فرمودند ان العبد لترفع له من صلوته ثلثها و نصفها و ربعها او خمسها فما یرفع له الا ما اقبل منها
بقلبه فانما امروا بالنوافل لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضه حاصل معنی اینکه از نماز بنده گاه باشد که ثلث آن بدرجه قبول برسد و گاه
نصف یا ربع یا خمس از آن مقبول میشود پس قبول نمیشود برای بنده مگر آنچه بدل اقبال بآن نموده و متوجه آن گردیده از نماز این
و اباحه و رقابه بعمل اورند و هر آینه مراد از آنکه باشد آنها از آن بدرجه قبول میرسد و برای همین بندگان مامور بگذاردن نوافل

کشته اند که تمام شود برای ایشان باین نوافل آنچه ناقص کرده اند از نمازهای واجبی یعنی بسبب عدم اقبال و حضور بال و مراد از عدم
قبول آنکه بعنوان شرعی گذارده باشد نه اینست که مجزی نیست و بان بری الذمه نمیشود بلکه مراد اینست ثوابی که برای آن وعده شده بر
وجه تمام بسیار مترتب نمیگردد و احادیث در این باب اکثر من ان تحصی است و صاحب مدارک طاب ثراه فرموده استفاضت الروایات
بان الاتیان بالنوافل یقتضی تکمیل ما انتقص من الفرایض بترک الاقبال یعنی استفاضه روایات شده است که بجا آوردن نوافل
مقتضی تکمیل است بر آنچه ناقص شده از فرایض بترک اقبال و وارد شده در مدارک از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرموده اند
ان تارک هذا یعنی النافلة لیس بکافر ولکنها معصیة لانه یستحب اذا عمل الرجل عملا من الخیر ان یدوم علیه حاصل معنی اینکه تارک نافله
کافر نیست لکن ترک گذاردن نوافل معصیت است برای اینکه مستحب است وقتی که مرد عملی را بکند از خیر ادامه بر آن بدهد و اگر لفظ معصیت
در این حدیث اراده مبالغه و تاکید باشد چه اکثر فقهای امامیه رضوان الله علیهم مثل محقق در شرایع و علامه در قواعد و فاضل هندی در کشف
اللثام که شرح قواعد است تصریح فرموده اند که قادح عدالت نمیشود ترک سنن و نوافل کلا اگر چه اصرار هم نماید مادام که نرساند بحد
تهاون در سنن و بعضی از ایشان فرموده که اگر ترک همه سنن و نوافل نماید قادح عدالت میشود و چه دلالت این بر قلت مبالات او در دین
و بر نقصان اهتمام او بما لا شرع مبین لکن شهید ثانی در رساله تنبیه کرده که اگر عادت نماید بترک صنفی از سنن باشد که بالمره ترک نماید و ورود
مانند نماز جماعت و نوافل و نحو اینها که بدون عذر باید ترک کند و یا غسل جمعه و امثال اینها حامل بر ترک جمیع مندوبات است که قادح عدالت
میشود بسبب اشعار اینها در عادت مقتضیه که تهاون و قلت مبالات باشد و بعد گفته که اگر در بعض احیان ترک نماید ضرر نمیکند
و بنا بر این کلام آنجناب که لفظ معصیت باشد محمول است بر اراده آن که ترک او ترک آن نماید تا بحد تهاون برسد که داخل معصیت
میشود و شهید در ذکری فرموده که گاه ترک میشود فعل نافله برای عذری و عذر است عروض هم و غم بنا بر روایت علی بن اسباط
از کاظم ع وقتی که مهموم میشدند ترک نافله میفرمودند و از معمر بن خلاد روایت کرده که رضا ع وقتی که مغموم میشدند ترک نافله می
کردند لکن در دو روایت قصور هست من حیث السند چنانکه قتاده ترک نافله تصریح بر آن نموده بلکه اولی آنست که ترک نافله در هیچ حاله
نماید بقدر امکان بسبب حث اکید که در ترک آن کرده مخصوص در ... و قریب باین مضمون عبد الله بن سنان است که در مدارک
وجه اختصار ذکر کرده و تفصیل آن از شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب الاخبار که یکی از کتب اربعه حدیث است روایت نموده که حاصل آن
اینست که راوی مزبور گوید که بخدمت حضرت ابی عبد الله رسیدم عرض کردم که مردی بر او نمازهای نافله زیاد هست که از بسیاری بحساب
نیاورده اند چگونه کند آنجناب فرمودند که باید قضا کند بگذارد یعنی قضا کند عرض کرد که از بسیاری شماره نمیداند که چه گذارده و چه
قضای آنها اگر چه خواهد بود و باید بعلم خود که تمام فوت ... فرمودند ان کان شغله
فی طلب معیشة لابد منها او حاجة لاخ المؤمن فلا شیء علیه وان کان شغله لدنیا تشاغل بها عن الصلوة فعلیه القضاء والا لقی الله
عز وجل وهو مستخف متهاون مضیع لحرمة رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی اینکه اگر شغلش از جهت طلب معیشت ضروری
یا قضای حاجت برادر مؤمنش چیزی بر او نیست و اگر برای دنیاست یعنی تحصیل مال و اثبات که زیاده از قدر ضرورت است بر او
قضا و اگر نه ملاقات خواهد نمود با خدای عز و جل بر حالتی که مستخف است سبکی کننده نماز او و سهل انگارنده و ضایع کننده حرمت
و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر صاحب طبع لطیف از تامل در این حدیث شریف معلوم میشود که حضرت
شارع در اقامت نوافل چه قدر اهتمام فرموده و در ذکر ائمه اطهار علیهم السلام وارد گردیده که این شریفه والذین هم علی صلاتهم دائمون
یعنی آنکسانیکه ایشان بر نماز خود مداومت کنندگان و مواظبت نماینده اند در نوافل است و این والذین هم علی صلواتهم یحافظون
اولئک فی جنات مکرمون در فرایض است و حاصل آنها اینست آنکسانی که ایشان بر نماز خود محافظت مینمایند و آن را با دا ...
میکنند و در انکوره یعنی آنکسانیکه باین صفات که در این آیات مذکور است موصوفند در بهشتها که ...
بنحو تمام نماز میخوانند عاشقان هم فی صلوة دائمون ... عاشقان ... عاشقا
و نالها الصلوة ... ثواب ... اگر ... خواه ... و بالا

الصلوة [illegible] القلوب [illegible] مؤلف قاصر گوید چون منظور کرد که نوافل ابواب [illegible] بنده [illegible]

و [illegible] نوافل یومیه [illegible] اختصار بیان میشود [illegible] الفقه [illegible]

[illegible] که [illegible] ادای [illegible] شاید [illegible] افضا [illegible]

[illegible] نوافل یومیه [illegible] علی الاشهر فی الروایات والعمل [illegible]

ظهر است [illegible] نافله عصر [illegible] نافله مغرب بعد از نماز مغرب [illegible]

[illegible]

است [illegible] الا افضل [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] نافله صبح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماز شب که ادای فرایض است قدری علی قدم ... چنانچه از آیات قرآن صریح نموده از جمله این آیه شریفه است تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون
ربهم خوفا وطمعا حاصل ترجمه اینکه دور میشود پهلوهای ایشان از مضاجع و خوابگاهها میخوانند خداوند
خود را از خوف عذاب و طمع ثواب و از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که این آیه در شان متهجدان و شب خیزان
مؤمنی و مؤمنه که شبها را او از بستر استراحت تهی میسازند و شمع صفت در ظلمت لیالی قدمهای سوز و ضعف نالی ... ادراک سعادت
رستگاری کردن ... بیداری ... سیاه ... در بنیاد اخبار و آثار بیرون از حد و فزون از شمار است ... بیک حدیث اکتفا
اجرا مینمود که این معنی ... ایشان خالی باشد در ارشاد القلوب از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله
مرویست که فرمودند اذا قام العبد من مضجعه والناس نیام ... باهی الله به الملائکة فیقول انظروا الی عبدی
هذا قام من مضجعه وترک لذته ... ما افترضت علیه اشهدوا انی قد غفرت له یعنی اینکه چون بر خیزد بنده از مضجع
خوابگاه خود و چشمها را از خواب ... و پاکیزه باشد برای اینکه خداوند خود ... نماز شب یعنی برکنار ... مباهات
مینماید خدای تعالی با او بر فرشتگان ... این بنده مرا که برخاست از خوابگاه خود و واگذاشت خواب لذیذ
خود را ... آنچه من بر او فرض ساخته بودم یعنی نماز شب گواه باشید ... که من ... اورا ... خالق
جرم ... کی ... بخواب ... چنین ... درگاه ... بدهکر ... محروم
نمیشود ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ واقوم قیلا ... نماز شب ... میتوانند مگر ... ایشان ...
دوافقان ... لذت ... عبادت ... حب جاه و مال ... اسباب ... مال ... شوق
... بالمره سوخته چشم حرص و طمع ... سریع الزوال ... سرابی ... هر ... ماسوا ...
حلاوت ... مناجات ... درگاه قاضی الحاجات چشیده اند شیخ نظامی ... دیده چندان غافل ... چو شبان
بر اوج ... جهان ... کرچندان خفت خواهی ... خاک ... کنند ... اطلاق بر ... مقصود ... خلاصه
ما فی الباب اینکه حضرت شارع برکنار دن فرایض حتی نوافل اهتمام تمام وتشدیدات ما لا کلام نموده مؤمن صاحب یقین را
... سید المرسلین ... در ... شرایط و آداب مقرره آن نماید ... و جوشش ... داخل
انوار ... ساز ... کتاب صلوة که در مصباح ... اخبار صادره از اهل بیت طهارت علیهم صلوات الله الملک
الغفار ... اسم کافر ... چنانکه ... شیخ ... علیه الرحمه ... صحیح ... الهی ...
بجا ... است ... از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند ما
بین المسلم وبین ان یکفر الا ان یترک الصلوة الفریضة متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها یعنی نیست میان مسلمان و
اینکه کافر شود ... ترک کند ... نماز ... و ... کرده ... بسند صحیح ...
که از حضرت ابی جعفر ... روایت نموده که فرمودند ان تارک الفریضة کافر یعنی ... ترک کند نماز فریضه را کافر است و این
هر دو حدیث ... صحیح ... دلالت ... داخل ... هست ... صحیحه ...
روایت شده که از حضرت ابی عبد الله ... ما بال الزانی لا تسمیه کافرا وتارک الصلوة تسمیه کافرا وما الحجة فی ذلک
قال لان الزانی وما اشبهه انما یفعل ذلک لمکان الشهوة لانها تغلبه وتارک الصلوة لا یترکها الا استخفافا بها ...
معنی اینکه ... چیست که زنا کننده را کافر ... تارک الصلوة را کافر ... کدر ...
و ... نماز ...
... بالک ... شق ...
بود و ... روایت ...
... علیه السلام ... الصلوة ...

واکل مال الیتیم ظلما الخ یعنی از گناهان کبیره کفر بخدای عزوجل است و قتل نفس و عقوق والدین و اکل ربا بعد از معلوم شدن
آن و اکل مال یتیم است ظلما و فرار از زحف و تعرب بعد از هجرت پس عرض کردم اینها است اکبر معاصی فرمودند بلی گفتم اکل و خوردن
یک درهم از مال یتیم ظلما اکبر است یا ترک صلوة فرمودند ترک صلوة گفتم شمرده شد ترک صلوة را در کبائر پس فرمودند چه چیز را تو گفتم
اول عرض کردم فرمودند کفر یعنی کافر شدن بخدا فرمودند بدرستی تارک الصلوة کافر است فصل بدانکه ظاهر اصحاب رضوان
الله علیهم حمل اخبار دالّه بر تکفیر تارک الصلوة است بتارک آن که عمدا ترک آن را مستحل باشد و شبهه محتمله در حق او وارد نباشد یعنی
حلال داند ترک یکی از صلوة پنجگانه را با اعتقاد یا با عدم احتمال شبهه در حق او که چنین کس کافر و مرتد و محکوم بنجاست است و اگر
اعتقاد بوجوب صلوة داشته و لکن عصیانا بعمل نیاورد کافر مصطلح نیست که مترتب شود بر او احکام نجاست و مثل آن
و همچنین است قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین که بعینه تارک
حج را کافر مسمی فرموده و این نیز و احکام بنحو سابق است و در اخبار معتبره روایت شده که ایمان درجات هست و همچنین کفر را
مراتب و درجات است چنانکه در انوار گفته و شیخنا الکلینی قدس الله روحه در کافی از عبد العزیز القراطیسی روایت نموده که حضرت
ابی عبد الله علیه السلام فرمودند ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة الخ حاصل معنی آنکه ایمان
ده درجه است بمنزله درجات سلّم و نردبان که صعود میشود از مرقاة به مرقات دیگر تا آخر که بسا مؤمن چون بمرتبه عاشره و منتهی
از مراتب ایمان برسد تمام ایمان رسیده و درجات کفر نیز در مقابل مراتب ایمان است و چون کسی ترک واجبی که خدا تعالی بر او واجب
ساخته نموده مانند صلوة و حج و صوم شهر رمضان و زکوة و امثال اینها بعد از تحقق شرایط وجوب پس باول مرتبه و درجه از درجات
کفر میرسد و لفظ کافر بر او اطلاق میشود و چون ترک یکی از اینها را حلال دانست در آنوقت بمنتهای درجات کفر میرسد که حکم
بارتداد و نجس بودن او و قتل و بینونت زوجه و قسمت اموالش میشود و چون بمنتهای درجات کفر که مرتبه عاشره است رسید
مقابل منتهای ایمان رسیده و از این قبیل است آنچه وارد شده در کتاب و سنت از اطلاق کفر بر تارک شکر نعمت الهی و اطلاق آن
بر فاعل بعضی از ذنوب چنانکه در احادیث خاصه وارد شده که تارک الصلوة کافر است چنانکه مذکور گردید و همچنین
وارد گردیده که مانع الزکوة و تارک الحج کافر است مراد از کفر خروج او است از مرتبه ایمان و دخول او است باول درجه کفر و وارد
شده زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن
نیست و روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود مینماید و از حضرت امام
رضا علیه السلام منقولست که اصحاب کبائر نه مؤمنند نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانانند یعنی کافر مصطلح نیستند
که نجس باشند مگر اینکه زنا را حلال بدانند با عدم احتمال شبهه در حق او و بدانکه چون صاحب شرع را ایذا است بسا است که
افعال و اقوال را اینکه روح خلایق نماید در اقل امر از ارتکاب آن قبیح بعضی الفاظ نیز تغلیظا در آن باب بیان میفرمایند تا
اقدام بارتکاب آن امور منهی عنها ننمایند مثل اینکه در اخبار وارد شده من بات وحده فی بیت فهو ملعون یعنی هر کس شب
تنها در خانه بسر برد ملعون است و من سافر وحده فهو ملعون و من اکل زاده وحده فهو ملعون یعنی هر که تنها بسفر رود
پس او ملعون است و کسی زاد و توشه که بسفر میبرد از آن تنها بخورد یعنی بر رفقاء خود از آن ندهد ملعون است اگرچه شارع تمام آن
جماعت را ملعون فرموده است لکن بر ما اجابت نیست لعن اینها بلا کلام و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
شده که فرمودند لو شهدت علی جنازة شارب الخمر ما صلیت علیه یعنی اگر حاضر شوم بر جنازه شارب الخمر هر آینه نماز بر او
با وجود اینکه نماز کردن بر او واجبست اجماعا و نیز روایت شده که مردی از صحابه مرحوم شد و مدیون بود حاضر نشد
جنازه او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا او را ادا نمایند تا اینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام ضامن دین او گردید پس
جواب این اخبار و امثال اینها همانست که ذکر شد و فاضل محقق و مدقق سید فضل الله طاب ثراه در جمع بین الاخبار علاوه
بر آنچه مذکور گردید قائل شده اند بکفر تارک الصلوة اگر معلوم و محقق شود که ترک نماز از روی استخفاف و سبک شمردن

از همین است که اکر از کسی سهو شود و ملال او بحال اینها تاول نموده باشد عاصی و فاسق نمیشود و از جناب رسول صلی الله علیه و آله
المروی است که فرموده اند کفر و شرک من ترک الصلاة متعمدا لا من عذر و قوله او لا یخاف عقابها فلا ابالی یموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا
و ملخص معنی اینکه کسی که ترک کند نماز را عمدا [illegible] کنده اند ان امید ثواب و نه کفاره [illegible] عقاب نداشته باشد پس با کی ندارم که بمیرد
یهودی یا نصرانی یا مجوسی [illegible] تقوی [illegible] از اینکه [illegible] معصیت [illegible] اهل اسلام
از [illegible] مسلمان [illegible] کنند [illegible] از جناب صلی الله علیه و آله [illegible] کرده اند [illegible] الا
[illegible] اینکه [illegible] الصلاة [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نموده باشد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] اهتمام [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] طلب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ناس [illegible] ایشان [illegible] عبادات خصوصا صلوة [illegible] السنه [illegible]
[illegible] عبادات [illegible] اولاد [illegible] شیطان [illegible] عبادات [illegible] نموده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] صاحبان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مردم [illegible] نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] اختراع میکنند [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل توحید و عرفان [illegible]
[illegible] الله [illegible] الله [illegible] باشد [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible] عوام الناس و ضعفاء القوم [illegible] عبادت و طاعت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بعضی علما [illegible] نموده [illegible]
[illegible] علما [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مانند الذين [illegible] سنين واعوام وبالاخره هر چه بخواهند میتوانند و بعضی از اهل دنیا بنام خود کشیده دین ایشان را بباد میدهند
و مال ایشان را میخورند و بنا میشود که ادعای علم و پارسائی و دعا میکنند و امر چنین است [illegible]
میشوند و اکثر ایشان عمدا قصیده چند با نخوان در مدح امیر المؤمنین ع یا یکی از ائمه معصومین علیهم صلوات الله اجمعین 1
با آواز و [illegible] سوال و [illegible] القلوب [illegible] احوال [illegible] ایشان [illegible] لعنهم الله [illegible]
وارد شده که فرموده اند من [illegible] فی [illegible] الصلوة [illegible] بیت المعمور [illegible]
المقربین والانبیاء والمرسلین ولا ایمان لمن لا صلوة له ولا حظ فی الاسلام لمن لا صلوة له [illegible]
وقت [illegible] الصلوة [illegible] بیت المعمور [illegible] بقتل [illegible]
و انبیاء مرسلین و ایمان نیست کسی را که نماز نداشته باشد [illegible] و اسلام [illegible]
بعد از [illegible] [illegible]
وارد شده [illegible] نماز [illegible] الصلوة [illegible]
و دیگر [illegible] وارد شده من [illegible] الصلوة عن وقتها [illegible] الصراط [illegible]
یوم [illegible] [illegible] الدین ومن ترکها فقد هدم الدین [illegible]
[illegible]
و هر که [illegible] نماز [illegible]
حدیث [illegible] الاخبار [illegible]
نماز [illegible]
بقول [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز بر دو قسم است [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فتاوی این دو این حکم با سروان یعنی بعد از وقوع تغییرات جزئی که گذشت و بعضی از فقها و چنین نیست [illegible] ...
که شبیه باشند با احکامی و شروط هست و با وجود این تصریح کنند به تفصیل آنها و همان نماز با اخراج [illegible]
که عادت کرده اند بجا می آورند و حکم می نمودند بالتفات ... که تفصیل ایشان ... چهارم واجب است [illegible]
متقدمین جمیعاً ... متقضی ... مخفی نماند که [illegible] افعال و اجزاء صلوة ... [illegible]
می توان نمود تفصیل آنها موکول ... بوقت ... [illegible]
که جامع دقائق ارکان و افعال و شروط و اجزاء نماز باشد ... منقول ... واقع شده باشد [illegible]
می شود ... [illegible] ... اول [illegible]
از ... مقام آنست که مسئله ... شروع نماز ... [illegible]
... [illegible] ... کنیت [illegible]
... شروع کردن بوضوء و غسل و نماز ... [illegible]
... [illegible] ... واجب ... باشد [illegible]
... [illegible] ... وضوء و غسل و امثال اینها [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... نماز ... [illegible]
فعل ... ملحوظ بوده باشد بلکه همین ... [illegible]
چنین عبادت باطل است ... مثل اینکه شخصی ... الصلوة باشد ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب خانه برای همین غرض ... [illegible]
که نماز واجب ... [illegible] ... جمیع ... [illegible]
... [illegible] ... باطل است ... عبادت [illegible]
... مثل وضوء و غسل ... و امثال اینها بوده باشد ... [illegible]
... [illegible] ... مثل اینکه شخصی ... غسل جنابت ... [illegible]
فراموش کند ... [illegible] ... غسل
جنابت نیست ... [illegible] ... غسل ... [illegible]
... [illegible] ... باشد ... [illegible]
... [illegible] ... عبادت ... الفاظ و معانی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
باشد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

ثواب یا به مرتبه‌ای منتهی شود و بقول اول اشهر بطلان و وجوب قضا است مطلقا خواه داعی بر عبادت محض این باشد که اظهار این یا
جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بخلق و قرب بوده باشد چنانکه بعضی بعضی از
مشایخ و صلحا و فضلا اظهار می‌کنند که برای توصل بر اخذ وجوه بر صلاة اجاره و امثال اینها با جماعت علما و قضاة از جهت
حاضر می‌شوند و خود را با ایشان می‌نمایند اگرچه بهانه مسئله مستحب باشد و همچنین است احوال جمعی که از راه تعصب هوا
نماز را برای محض اعتبار یا برای اینکه اگر [illegible] اتفاق افتد طرف فکر [illegible] نماید و مانند اینها از اغراض فاسده که اگر داعی یکی از اینها
باشد فقط صلاة باطل است و قضای آن واجب [illegible] اغراض فاسده و افراد [illegible] و بعضی از افراد از جمله [illegible] علما [illegible] مشایخ
و [illegible] و [illegible] بنظر [illegible] مال [illegible] عظیم و بزرگ [illegible] شیطان [illegible] نظر [illegible] داده و [illegible]
[illegible] فکر [illegible] و تحصیل [illegible] اگر [illegible] شود که نماز [illegible] هست که هرکه [illegible] می‌کند [illegible]
[illegible] می‌نماید و اگر [illegible] شود که [illegible] هست که هرکه [illegible] [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] [illegible] اعتقاد شوند و [illegible] با [illegible]
[illegible] کند [illegible] با امثال [illegible] الشان [illegible] اهل [illegible] می‌کنند [illegible] اطفال [illegible]
تکشیر [illegible] از ایشان [illegible] بودن [illegible] او را [illegible] اعتقاد [illegible] و یا از سبب و جهت عادت بوده [illegible] روزه می‌گیرند [illegible]
می‌کنند عبادات [illegible] و اگر [illegible] این [illegible] باشد فقط باطل است [illegible] و صاحب این حالت [illegible] با وجود [illegible]
باشد [illegible] پرستش [illegible] معبود [illegible] است [illegible] تحصیل [illegible] جمیع [illegible] اشاره [illegible] حدیث نبوی صلی الله علیه
و آله که فرموده [illegible] هرکه بپرستد دینار و درهم را زیرا که هیچ کس دینار و درهم را سجده نکرده است بلکه این پرستیدن [illegible]
و [illegible] در نظر [illegible] اعتبار [illegible] جاه و اعتبار [illegible] معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود می‌کند
هر جا [illegible] میل می‌کند و [illegible] جمیع اعمال [illegible] اعتبار [illegible] می‌کند و [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] که [illegible] ثواب [illegible] نوشته باشند که در نظر [illegible] شود و [illegible] می‌کند [illegible]
مشاهده می‌کند چون جا [illegible] معشوق [illegible] نزد او [illegible] میل می‌نماید و [illegible] می‌کنند که عاشق
کالات [illegible] و چون [illegible] اعتبار ساقط شد [illegible] از آن مفارقت کرده [illegible] پیوست [illegible] می‌کند [illegible]
حق سبحانه و تعالی [illegible] خداپرست و جاه‌پرست و دنیاپرست [illegible] اهل حق [illegible] احوال [illegible]
و مال و جاه با اهل باطل [illegible] باشد چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام چون دنیا و دین [illegible] اعوان و انصار بسیار
شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که ارباب [illegible] دین و دنیا از یکدیگر جدا شدند [illegible] اهل باطل [illegible]
و [illegible] و همچنین در زمان استیلای حضرت امیرالمؤمنین ع و زمان [illegible] حسنین علیهما السلام [illegible]
[illegible] است و اغراض فاسده دنیوی [illegible] است و این چند [illegible] مذکور گردید و بعضی [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] عبادت [illegible] اعراض [illegible] قصد و اراده کردن فعل است و [illegible] این که [illegible]
امتثال امر خداوند عالم باشد یا باعتبار اینکه خداوند عالم اهل [illegible] امتثال امر او کرده [illegible] عظمت و جلال او یا باعتبار اینکه
فرمان‌برداری او [illegible] شکر [illegible] نعمت‌های او باشد و یا باعتبار تحصیل [illegible] امثال اینها [illegible] از خوف عذاب و
طمع ثواب [illegible] عبادت [illegible] امتثال [illegible] بلکه [illegible] است [illegible] باطل [illegible]
در قواعد بطلان [illegible] نسبت باصحاب داده لکن جمع کثیر از محققین [illegible] حکم [illegible] کما قال فی
الشرح الکبیر [illegible] حکم ببطلان [illegible] من الکتاب و السنة المتواترة [illegible] شرح [illegible]
است [illegible] که [illegible] منصب [illegible]
ایشان باشد [illegible] خوف [illegible] عظیم بر ایشان غالب [illegible] جهنم [illegible] و [illegible] بر ایشان غالب

و برای طمع بهشت عبادت میکنند و معلوم است که تکلیف کذشتن از بهشت به نسبت بغالب ناس تکلیف ما لا یطاق است و اما این
عبادات در هر صورت مقبول است زیرا که این بهشت را هم خدا وعده داده و طلبش هم فرض و واجب است و جلب نفع بسوی
خود و آنکه [illegible] سبحانه و تعالی از جهنم نجات بخشد در عبادات مختلفه بالاتر از این هست خلاصه هر چه باعث بر ایقاع مکلف
وضو و غسل و نماز و امثال اینها امتثال امر خدا است و باید بسبب تبادر بیان مبهم کافی است در وقت فعل جمیع عبادات و واجب
آن همان داعی و اراده است کما هو مذهب المعظم و صورت مخطوره در قلب اگر مع هذا اخطار بالبال نماید احسن و خالی از خلاف خواهد
بود و لکن قصد ضمیمه حرام چون ریا و سمعه مبطلست هرچند در بعضی از اجزاء عبادت باشد از وضو و نماز و غیرهما و قصد ریا بعد
از فراغ از عبادت مبطل نیست هرچند حرام است و ضمیمه راجح چون تعلیم غیر کیفیت وضو و راجح و مباح چون سرد شدن یا گرم
شدن یا ازاله چرک هرگاه بالتبع باشند و امر وضو علت مستقله و باعث حقیقی باشد یعنی اگر ضمیمه مباح باشد و راجح نباشد
مثل تبرد و [illegible] پس اگر مقصود اصلی اتیان عمل باشد از برای امتثال امر خداوند عالم ضرر نخواهد بود اما هرگاه داعی مرکب
باشد از آن دو و هر یک جزء داعی باشند نه داعی مستقل پس عمل باطل خواهد بود باعتبار عدم اخلاص چنانکه مذهب معظم
اصحاب است [illegible] جناب شیخ محمد حسن طاب ثراه از معاصرین در جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام اختیار
نموده اند بلکه بعضی از علما در صورتیکه هر یک از اینها داعی مستقل باشند نیز حکم ببطلان نموده اند [illegible]
است کما قال تعالی و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و در صحاح اخبار وارد شده لا عمل الا بالنیة و واجب است در نماز
نیت برا اول تکبیر [illegible] متعین است [illegible] در اول جزء تکبیر الی استمرار آن تا انتهای تکبیر [illegible] تا آخر تکبیر چنانکه [illegible]
جمعی از علماست اگرچه ظاهر معظم خلاف اینست [illegible] صورت [illegible] مکلفین و اصل [illegible] از این [illegible] چنانکه در شرح
جعفریه و غیرها بیان شده بلکه کافیست [illegible] متصل بتکبیر باشد با عدم تخلل زمان چنانکه علامه [illegible]
بنحوی که جزء آخر نیت باول جزء تکبیر متصل شود بنابر اختلاف آراء علما و بعد از آنکه اتفاق نموده اند بر لزوم اصل مقارنه [illegible]
علی الظاهر [illegible] کلام جماعت [illegible] دعوی اجماع بر مقارنه [illegible] ظاهر میشود و معلوم است که [illegible]
صلوة محقق میشود بشروع بتکبیر چه تکبیر جزء صلوة است بالاجماع پس وقتی که نیت مقارن اول تکبیر شد مقارن [illegible]
میشود [illegible] جزء [illegible] عند المعظم [illegible] بر الحضور [illegible]
است و باینمعنی لا [illegible] قصد [illegible] تکبیر [illegible] و احتیاج [illegible]
و علی [illegible] قلب [illegible] واقع کرده [illegible]
صوم نیست [illegible] اول [illegible] تقدیم نیت [illegible] طلوع [illegible] ایقاع نیت صوم [illegible]
است و این [illegible] ولکن اختلاف نموده اند علماء [illegible]
شرط [illegible] شرط [illegible]
نماز [illegible] است [illegible] قوله علیه السلام انما الاعمال بالنیات [illegible]
[illegible] کلام [illegible] اصل عدم [illegible]
صلوة ولکن [illegible] فی الشرح الکبیر [illegible] شرط [illegible] جزء آن [illegible]
[illegible] خارج از آن باشد یعنی که حقیقت و ماهیت [illegible] اجزاء [illegible]
خارج از حقیقت [illegible] التکبیر [illegible]
[illegible] خارج از اجزاء صلوة [illegible]
و غسل و تیمم [illegible]
و وضو و غسل و تیمم [illegible] نیت صلوة و نیت [illegible]

وعبارات [illegible] چنانکه [illegible] مذکور میشود [illegible] ابن حجر و شرط بودن نیت متفرع نموده اند چون قابل النیابة [illegible]

است هر اجزای الفاظ الکلام [illegible] اشتغال بتحقیق [illegible] اهم است [illegible] بالاتفاق نموده اند [illegible]

و با جزء بودن نیت [illegible] باطل [illegible] بودن نیت [illegible]

[illegible] نموده اند [illegible] و شرح [illegible]

ولکن [illegible] لکن [illegible]

[illegible]

قدمهای ایشان را نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد می‌رفتند و روهای ایشان را نسوزاند که وضو را تمام و کامل بجا می‌آوردند و
دستهای ایشان را نسوزاند که بدعا بدرگاه من برمی‌داشتند و زبان ایشان را نسوزاند که بسیار قرآن می‌خواندند پس خازن جهنم
ایشان گوید ای اشقیا چه کرده‌اید که این حال مستحق جهنم شده‌اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا می‌کردیم پس
ایشان را گفته شد که مزد خود را از کسی بگیرید که کار را از برای او کرده‌اید و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که لقمان فرزند
خود را وصیت کرد که ریا کننده را سه علامت است چون تنها است در عبادت کسل و سست می‌باشد و چون مردم نزد او می‌باشند
می‌باشند و هر کاری که میکند توقع دارد که او را بر آن کار مدح نمایند علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر ع که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که برای مردم نماز گذارد او مشرک است و کسی که زکوة برای مردم دهد
او مشرک است و کسی که روزه برای مردم گیرد مشرک است و کسی که حج برای مردم کند مشرک است و هر که عملی که خدا امر فرموده برای مردم کند مشرک
است و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را و نیز کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده که هر ریائی شرک است بدرستی که هر که
از برای مردم کار کند مزدش با مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خدا است و نیز بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که
هر بنده که باطن خود را نیکو کند و خفیت خود را درست کند نگذرد روزی چند مگر آنکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن
خود را بد دارد نگذرد روزی چند مگر اینکه بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اندک عملی از برای خدا از یاد کند
از آن بر خلق ظاهر سازد و کسیکه بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا بکند البته عمل او را در نظر مردم اندک نماید
منظور داشته ... [illegible] ... است و در اخبار ... روایت نموده‌اند که آنجناب فرمود
بدرستی که بنده وقتی که فعل خیری بجا آورد ... [illegible] ... و نام او
و میگویند که فلان چنین و چنان از عمل خیر میکند و وقتی که گناه ... [illegible] ... خداوند عالم ...
... [illegible] ... و چنانکه در هر زمان ...
... [illegible] ... و در اخبار روایت شده که مردی در بنی اسرائیل بود که گفت
والله عبادتی بجا می‌آورم که ... [illegible] ... بسیار شد و بود در آن مسجد
بود که از مسجد بیرون می‌رفت ... [illegible] ...
... [illegible] ... خطاب نموده و گفت که ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... اخلاص ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... عبادت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... عبادت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

ندرا به بینند که از سابقین نجات یافته میباشم فرق طاعت ناقص من موجب غفران نشود و اضیم کرم مدعات عصیان شود و در حقیقت ترا
با دوام اللیل یا دقیق و فساد عمل است و که عاقبت شود و از اعمال که اصلاً از ریا شود و غافلون از آن چنان [illegible] مینمایند که اعمال ایشان همه
ضیع اند که بد از خوبی حسنات او را مبدل به سیئات میکردند که قوله تعالی وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شود از برای ایشان
بدیهای ایشان کرده اند از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند از تفسیر این آیه فرمودند هی اعمال حسبوها حسنات فوجدوها فی
کفة السیئات چنانکه در شرح [illegible] ذکر شده وقال تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم
یحسبون انهم یحسنون صنعا حاصل اینکه بگو میخواهید خبر دهم شما را از زیانکارترین مردم از جهت اعمال ایشان کسانی هستند که سعی
ایشان در زندگانی دنیا ضایع شد چنان پندارند که عمل نیکو میکنند پس چون روز قیامت در آید و عمل اعمال ظاهر گردد بجز روسیاهی و ندامت
چیزی نماند قرین چنانکه سراپای [illegible] پرکار [illegible] عاجز و سرگشته [illegible] و مثال اعمالی که [illegible] دران نیست و باطل است الخ
کوشان روزه [illegible] بسبب [illegible] که اکل و شرب [illegible] فقط این بوده باشد با اینکه روزه گرفته عمدا بجای [illegible] که تکلیف [illegible] اکل
و شرب بکند [illegible] اظهار نماید که صائم است پس بجز این قصد روزه اش باطل میشود بلکه [illegible] اگرچه در وقت نیت روزه خلوص داشته
باشد چرا [illegible] حکمی [illegible] حتی اگر از طلوع صبح تا الی الغروب کند و الحمرة مشرقیه باشد علی الاشهر [illegible]
بر قول [illegible] اگر [illegible] بکند [illegible] روزه اش فاسد است و همچنین است حال کسی که عتق رقبه میکند برای استخلاص [illegible]
بجهت [illegible] و خلاق ایشان یا اکراه داشتن [illegible] از [illegible] بر اینها فقط یا کسی حج میرود یا سفر زیارت [illegible]
سا [illegible] شود [illegible] سفر [illegible] ملامت مردم حج [illegible] یا زیارت [illegible] کسی که [illegible] یا برای فرار از [illegible] باطل
خود یا برای فروش متاعی که در آن سفر بفروش میرسد و در جای دیگر بفروش نمیرسد یا برای سیاحت و نزهت و مانند اینها [illegible]
هر یک از اینها اگر علت مستقل [illegible] حقیقی امتثال [illegible] بوده عمل باطل است و بعضی حکم [illegible] نموده اند اگرچه [illegible] باشد چنانچه
مذهب علامه است در نهایه و قواعد و ولدش فخر المحققین در شرح و شیخنا الشهید در بیان [illegible] لکن شهید در قواعد
احتمال داده که اگر قصد قربت مقصود بالذات باشد و [illegible] حقیقی امتثال [illegible] عبادتش صحیح است و [illegible]
با [illegible] عبادت باطل است و باین قطع نموده شیخ در مبسوط و محقق در معتبر و علامه در تحریر و [illegible] اکثر اصحاب و هرگاه داعی مرکب
از هر دو باشد [illegible] اعاظم علما از محققین باطل دانسته اند [illegible] مذکور معلوم گردید احوال کسی که [illegible] میکند بجهت حسن ظن [illegible]
برای دفع [illegible] از نفس خود [illegible] اهل و [illegible] خود شود [illegible] امامت [illegible] وعظ میکند [illegible]
و مقصودش حب مال و جاه [illegible] است نه طالب [illegible] الهی و علامت [illegible] آنست که اگر کسی [illegible] بیند که او از او اعدل و اعلم است
و مردم را امامت یا وعظ میکند غمگین میگردد و راضی نمیشود که مردم بر سر او جمع شوند بلکه [illegible] از آن [illegible] و اگر هیچ [illegible]
نباشد [illegible] و اگر از آن [illegible] نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا [illegible]
[illegible] مساجدی که وقف عام [illegible] منع [illegible] عشاق نوشته [illegible] مسجد است [illegible]
[illegible] دیوانه عشق [illegible] و اگر منظورش طالب [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] اند و حال آنکه اجتماع مردم [illegible]
میشود [illegible] امامت [illegible] وعظ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرم اقبال روزی یاد کرده عمومی محبت من بیدار کرده به زبان درگاه خواهم داد این دل مسلمانان را فرو باد این دل دل شوریده شکل سرافی [illegible]
[illegible] دل دیوانه را شیفته کار به دل کو از خدا شرمی ندارد ز روی خلق آزرمی ندارد نیست این دل دیوانه مسلم درون خانه دشمن [illegible]

پس عزیز من معرفت حقیقت اخلاص و عمل بدان محتاج بود است [illegible] شده است [illegible] و چنانکه اعاظم محققین ذکر نموده اند و شاهد است بر این قول تعالی فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و طلب توفیق و تسدید از خداوند عالم جل شانه باید نمود العصمة لله و لا حول و لا قوة الا بالله و ایضا خلوص نیت در قاریان قرآن مجید شرط عمده است پس اگر قصد و داعی ایشان حسن صوت و جلب فواید و حظوظ دنیوی بوده باشد ثمره غیر از خسران [illegible] از ثواب ابدی اخروی از برای او حاصل نمیگردد چنانکه در کافی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که قاریان قرآن بر سه قسم اند یکی شخصی است که قرآن خوانده است و آن را سرمایه دنیای خود کرده است و وسیله جلب فواید و اموال از پادشاهان کرده است و بقرآن بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخص دیگر آنست که قرآن خوانده است و حروف آن را حفظ و ضبط نموده و حدود و احکام آن را ضایع ساخته [illegible] گردن لفظش میکند خدا اینها را زیاد نگرداند [illegible] حاملان قرآن [illegible] و شخص دیگر آنست که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر درد دل خود گذاشته و شبها بقرآن بیدار شده و به سبب روزها تشنه مانده بر روزه داشتن و بقرآن برپا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز و در شبها پهلو از رخت خواب تهی کرده است به سبب قرآن پس بر برکت اینها حضرت خداوند عزیز جبار دفع مینماید بلاها را و این جماعت [illegible] میدهد مسلمانان را بر دشمنان و به اینجماعت حق تعالی باران از آسمان میفرستد والله که اینجماعت در میان قاریان کمترند از کوگرد احمر و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که قرآن را بیاموزد و با خواندن قرآن حرامی بیاشامد یا محبت دنیا و زینتهای آن را بر قرآن اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر اینکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن بر او حجت [illegible] و اخبار در این خصوص در کافی بسیار وارد شده حکیم سنائی عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملک ایمان را مجرد یابد از غوغا عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا [illegible] چو کرد اوصاف [illegible] نیابی در [illegible] چو کرد اخلاص در پیدا چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا بدانکه اعظم اعمال آخرت طلب علم است پس اشرف کمالات بسا باشد که عالی ترین وسیله و بنای خود سازد و از جمیع اشقیا بدتر باشد خلوص نیت اکثر طالبان [illegible] و غالب [illegible] تعلیم و تعلم آن برای تحصیل [illegible] صرف شده از طلب مناصب [illegible] و محبت ظهور شهرت [illegible] و اگر تعقل نماید میداند که باعث [illegible] مطالب عالم حب جاه و مال و شهرت و [illegible] استیلا است [illegible] از دست [illegible] که در [illegible] اکثر علما و [illegible] و سد و مردم [illegible] منصرف کردند و بعضی [illegible] اجماع نماید و در احکام قضا [illegible] و در [illegible] عالم [illegible] کنند [illegible] نماید [illegible] و کمال احترام [illegible] که [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] و [illegible] و [illegible] شده اند [illegible] عالم [illegible] دنیا [illegible] و [illegible] نان و حلوا [illegible] کان [illegible] که [illegible] حرام [illegible] دام خود [illegible] شرم [illegible] و رسول [illegible] و چیست [illegible] قبول [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] تا [illegible] و شیطان [illegible] و [illegible] اشقیا باشد و چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله السلام [illegible] ترویج [illegible] الله و [illegible] هذا الدین باقوام لا خلاق لهم [illegible] تعالی [illegible]

برای ایشان نیست و نیز انجناب صلی الله علیه و آله فرموده ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر یعنی حق تعالی تایید میکند این دین را بمرد فاجری و اشال این علما داخل این قوم‌اند چه علم و عمل ایشان بجهت تقرب ایشان نیست بلکه از برای دنیا بود و نفس بکار آخرت ایشان نمی‌آید و ظاهر بسبب علم ایشان تایید دین میشود و مدعیان دین و بدین راه در انوار نمایند در باب علما و فضلا که خاوص نیت ندارند نیز ذکر نموده و نعم ما قال شیخنا البهائی ایها القوم الذین فی المدرسة کلما حصلتموه وسوسة فکرکم ان کان فی غیر الحبیب ما لکم فی النشأة الاخری نصیب فاغسلوا بالماء عن لوح الفؤاد کل علم لیس ینجی فی المعاد و در بیان مثالب بعضی مشتبه بعلما و مدخول باسم ایشان من غیر استحقاق و بیجا دعوی اوا

شده که ذکر آن در اینجا مناسب است فاضل مجلسی طاب ثراه نیز ترجمه نموده و آن اینست که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرموده که هرگاه مردی را به بینید که نیکو میباشد علامات و طریقه او و هیئات او و حسنا اهل خیر میماند و در گفتن و در دادن احیاط میکند و در حرکات نیز خضوع و شکستگی ظاهر میکند و دمی از دنیا و زینت آن در نظر او نیست [illegible] کریم از بین و فریب او را مخورید که بسیار است کسی که مطلب دنیا و ارتکاب حرام را بسبب ضعف بنیه و دل و ترس از خلق نمیکند و بجهت این دین و ایمان را دام و فریب مردم کرده است و ظاهر خود را بزیب صلاح آراسته که بان دام مال حرام از مردم بگیرد پس اگر قدرت یابد بر حرام و ارتکاب آن میکند و اگر به بینید که از مال حرام اجتناب مینماید [illegible] چنانکه ترجمه شد پس مهلت دهید تا به بینید که عقل او چگونه است زیرا بسیار کسی است که ترک [illegible] حرام کند و مرتکب شهوات نفس نشود و اگر ببینید که از اینها اجتناب میکند تا مطلع شوید که عقل او چون است که بسیار است که ترک اینها همه میکند اما عقلش متین نیست و آنچه را فاسد میکند زیاده از آن چیزهایی است که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقل او هم متین باشد باز زود فریب مخورید تا آنکه مطلع شوید که در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع آنها میباشد یا تابع عقل و ببینید که چگونه است محبت و خواهش او نسبت به ریاستهای باطل و بطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای باطله چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که دنیا و آخرت را برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال پس لذتهای حلال را ترک میکند برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت این آیه را خواندند تا اینکه فرمودند پس بس است او را جهنم که زاد او میباشد و بد جایی است و لکن مرد تمام و مرد بهترین مردان کسیست که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده ها و امر خدا کرده است و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق بودن و ذلیل بودن بهتر است از عزت با باطل [illegible] که تابع حق بودن او را بنعیم ابدی میرساند که زوال ندارد و بداند که خوشحالی چند روزه دنیا که برای متابعت هواها و خواهشها باشد او را به عذاب الهی میرساند که انقطاع و انتها ندارد و اینچنین کس مرد است پس تمام مرد این است بکوشید در پیروی طریقه او و متمسک شوید بطریقه او و بوسیله او از خدا تقرب بجوئید [illegible] و از درگاه خدا او را رد نمیکنند و حاجت او را برنیاورده نمیگذارند

منزل در وجود کرد که علم را خبر [illegible] باید دانست که تا از اعمال و عقاید خود حدیث شریف را بخواند و اعلی [illegible] کامل و کاش ما اصلاح میشد و مکنون ضمیر در تحصیل علم و عبادت و تعلم [illegible] و قضا و شهود [illegible] ظاهر میکرد [illegible] صاحب حق مستطاع شود [illegible] بهایم بود [illegible] نظر نمایند [illegible] پس اگر [illegible] سعی و جهد [illegible] باشد که [illegible] و اهل [illegible] خود نیست [illegible] شکر الله [illegible] این [illegible] بر این [illegible] ایشان [illegible]

کور دل نیم و اعظ تنبیه برای ایشان دوده «فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور» شعر که سر اکو و هم [illegible] تنبیه که دل بر کند [illegible]
وا دو کوش [illegible] سخن کو هر شده کوینده غواص [illegible] کو هر خاص در بن مشکین صدفهای نهان [illegible]
از هوا [illegible] و علائق [illegible] و با این خصوصیت و [illegible] سته و مطالب [illegible] کرد و نفس را مستقر کرده [illegible] تا بد بتوسل بجناب و زبان و تفکر [illegible]
فنا و این [illegible] و [illegible] و اعتبارات [illegible] و اینکه [illegible] اعانت الهی قادر بر دفع اینکه نیست و تذکر و موعظه [illegible]
و [illegible] و [illegible] الا الله و [illegible] و این مشغول [illegible] فاضل [illegible]
[illegible] الله و [illegible] الحرام و [illegible] نقل کرده اند [illegible] مشغول ذکر باشد [illegible]
حضور و قلب [illegible] را از [illegible] حضور قلب [illegible] بر خواست و [illegible] دفع ایشان شد و [illegible]
مشغول [illegible] چند [illegible] ایشان [illegible] فایده [illegible] شخص [illegible] تا این درخت [illegible] از این [illegible]
خلاص [illegible] تا [illegible] شده [illegible] درخت محبت دنیا [illegible] و [illegible]
[illegible] الا [illegible] نتوان کرد [illegible] مضمون حدیث [illegible] کل خطیئة [illegible] هر چه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] طفلان [illegible] که [illegible] بالیدن [illegible] این [illegible]
[illegible] نتوان [illegible] اکر [illegible] از [illegible] که [illegible] از [illegible] کند [illegible]
[illegible]
[illegible] اکر [illegible] بطریق [illegible] که [illegible]
[illegible] اکر [illegible] که [illegible] از [illegible] شد [illegible] عدم [illegible]
[illegible] الی الله [illegible] وقت [illegible] الی الله [illegible] و [illegible] نفس [illegible] انفعال [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] انتهای [illegible] از این [illegible]
اشتهای طعام دارم و میل باو [illegible] و قصد [illegible] و [illegible] حالت [illegible] فارغ از عشق [illegible] کرده [illegible]
که عاشق فلان شده و او را دوست بدارم [illegible] ادم [illegible] که [illegible] و [illegible] نیست بلکه [illegible] عدم [illegible]
توجه و صرف قلب [illegible] و دلت و [illegible] نیست [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] قصد و میل [illegible] که غرض [illegible]
و مانع [illegible] اعتقاد [illegible] باشد و [illegible] شهوت مباشرت [illegible] شود و [illegible]
کرده باشد [illegible] نفس [illegible] و [illegible] و [illegible]
قضا شهوت [illegible] اکر [illegible] بزبان خود بکوید افضل السنة [illegible] الی الله [illegible] الی [illegible] و حصول [illegible]
[illegible] فالعاقل یکفیه الاشارة و الجاهل لا ینفعه الف عبارة والله ولی التوفیق [illegible] که [illegible]
[illegible] و مشغول [illegible] باشد [illegible] و [illegible] نیست [illegible] باید [illegible] از [illegible]
قطع علاقه [illegible] و [illegible] اشیا [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
اینکه [illegible] فراغ قلب [illegible] بدن که [illegible] تقوی بر عبادت [illegible] منظور [illegible]
[illegible] برای این طعام [illegible] بعبادات [illegible] شود [illegible] و اکر [illegible]
[illegible] طعام [illegible] این [illegible] باعث [illegible] و [illegible] حاصل [illegible] صرف [illegible]
[illegible] هنکام عبادت حضور قلب [illegible] باشد [illegible] عقل
[illegible] اکر [illegible] وقت عبادت [illegible] باشد [illegible]

بدرستیکه جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله با ابوذر فرمودند ای ابوذر از زمانی خدا بپرهیز و بترس نماز تو اندکی بکند و روزه تو باشد مدتی که
مردم چنین و نماز کنند از جهت ... اینکه تو را کرامی دارند و دل ها مایل بخود و بدن بشما باشد ای ابا ذر ... هر کاری که نیت ... باشد
و جمیع کارها را از برای خدا کن حتی خواب کردن و چیز خوردن و همچنین است علامت الحرکات کفاشتن و انگشتر را انگشت کردن
کشیدن و زینت نمودن و لباس پوشیدن و در ایام اعیاد و امثال آنها و صابون داشتن و خضاب کردن و غیر اینها پس همه اینها احکام
جاری میشود یعنی حکم واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح چنانکه شهید طاب ثراه در تمهید القواعد که نموده پس بنابراین اگر زینت
نماید برای تعشق و میل نمودن زنان اجنبیه برا و یا زینت کنند زن بجهت میل مردان اجانب باو عمل ایشان حرام میشود و باعث عقاب ...
و اگر برای حظ نفس و امثال آن باشد از ثوابی که در عمل آوردن آن وارد شده محروم میکردد و اگر زن برای شوهر خود یا مرد برای حلال خود
زینت و خضاب نماید اتیان بعمل مستحب و موجب ثواب اخروی نیز میشود و همچنین است سایر احکام حتی جمیع علامت کفاشتن اگر در نظرش دنیا
بوده مثل اینکه مردم او را احترام نمایند و در مجالس صدر نشیند یا حسن ظن باو رسانند و یا غیر اینها از اغراض فاسده با جمیع علامت ...
مکاره و لیکن ما قال الشعر ... اگر زرق و شید است همه ... از غیب است همه پیش زاهدان چون خوب صنا ...
گرفتار ... یعنی اینستکه ... بسا اعمال تو بسا از زاهد ... روزه ... بنهار ... است وقیاس ...
و ... تعزیه داری که در غرضش خلوص رضای الهی بوده باشد و شوب ریا نبوده باشد و ... اینست که شخصی ...
بود ... چند نفر طلبه دعوت نمود بخیرات و قرائت قرآن و ایشان در تلاوت بودند ...
شده گفت قربان شما شوم قرآن را بلند بخوانید که همسایگان ما بشنوند و بدانند که ما خیرات میدهیم ...
میان ایشان خجل شوم و ... بود که در ایام محرم الحرام تعزیه میکرد و لباس سیاه میپوشید لکن نماز نمیکرد با اکثر جمع کثیری ...
شد که امثال عزاداری کردن و لباس سیاه پوشیدن در ایام محرم اجتماع نموده صدای و ... از ایشان بسوی سما بلند میشد لکن اکثر ایشان ...
نماز نمیکردند بلکه طهاره و استنجا از بول بعمل نمیآوردند و اعجب از همه اینکه در ایام محرم الحرام در اکثر بلاد اسلام اماکن منعقد ... مجالس
تعزیه میداشتند بلکه مثل اهل کوفه و شام ... انواع و اقسام فعل حرام در آنجمع میآوردند ... ساده ...
حتی از نعل و ... آسیاب واقعه ... سید شهدا علیه التحیة والثنا میکنند و مردان لباس زنان میپوشانند
بلکه مانند زنان ... میآیند ... میخوانند ... و دختران خود را ... زینت
... واقع ... و انواع عشقبازی و مفاسد عظیم ...
... میشود ... تمام مجلس ... ساده ... از قلوب ... مردان ...
... تعزیه دار ... اهل ... علما ... اکثر علما ...
... پوشیدن مردان لباس زنان و غنا ... و صوت ... امثال اینها
... حرام است ... بلکه ... تعزیه داری و مصیبت ...
... بعضی خوانان ... الحان ... تمام ... ما لاکلام ...
... امام علیه والسلام ...
... احکام غنا ... مقدمه ...
از ایشان ... و اینکه خدا و رسول و ائمه علیهم السلام ...
بیرون ... و چون توقع اجر ثواب ...
خود را ... ائمه علیهم السلام ندانند و اگر ...
... سلسله علیه ...
... اهل ... و علما ... الشهدا ...

افضلیت ان بیع ... میکشاید که باکره در ملبس بکر اکر اتفاق افتد ... ایشان را خاطر نکردانند و آنچه گفته اند ... [illegible]

اما الا شهر او احسن شعر کار انسان نیست درد و کار او خالی باید شدن در دل او ... و او چنین ... [illegible]

تیان جمال ... توهم ... که این بازار عشق ... [illegible]

معین است و استقصا انها و قوی بطول کلام میکردد و آنچه پیدا است ... [illegible]

این نیست ... [illegible] ... هرکاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الاموات ... [illegible]

[illegible] ... واجبات ... [illegible]

[illegible] ... که مطلق ... [illegible]

متعلم ... [illegible] ... شستن ... [illegible]

مثل ... [illegible] ... قبر ... [illegible]

... حرام ... [illegible] ... فکر ... [illegible] ... تمام ... [illegible] ... شکال ... [illegible]

آنچه موقوف است به ... غسل ... [illegible]

و علامت آنست که بعد از شستن در ... [illegible] ... بعضی ... [illegible]

نموده اند و کاه میشود که ... [illegible] ... دست ... [illegible] ... میکردند ... [illegible]

... غسل ... [illegible] ... و اشکال ... غسل و نماز است ... [illegible]

و در بعضی جاها مشاهده کردید که مصلی از برای کذاردن نماز بر ... [illegible] ... میشود که بعد از نماز ... [illegible]

میکنند ... نماز باطل است ... [illegible] ... غسل ... فاسد است ... [illegible]

اگر ... غسل ... نجاست ... [illegible] ... است ... [illegible]

... غسل ... کفن ... که تمام قرآن ... آیات قرآن و ادعیه ماثوره ... [illegible]

کرده تکفین ... شرعی کفن ... [illegible] ... قبل از تکفین شرعی ... [illegible] ... تکفین

واجب است که ... [illegible] ... علی المشهور ... الاجماع ... و المعتبر ... [illegible]

واحد ... [illegible] ... پیراهن ... [illegible] ... پیراهن ... [illegible]

از هر دو طرف از پیش و پس یعنی از طرف ... بطن ... و از پشت ... [illegible] ... ساقهای ... [illegible]

... کند ... [illegible] ... متداول شده که ... از طرف ... [illegible]

طرف ظهر ... [illegible] ... تکفین شرعی ... [illegible]

با ... [illegible] ... باطل است ... پیراهن ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

... پیراهن ... [illegible] ... تکفین شرعی ... نماز ... [illegible]

با ... که شرعا ... [illegible] ... [illegible]

... نعوذ بالله من ... [illegible]

... [illegible]

باشد ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

اگر [illegible] باشد [illegible] عورت [illegible] که [illegible] است که [illegible] مقدم بر [illegible] و [illegible] متقدم [illegible] باشد

[illegible] داشته باشد [illegible] و غسل شرعی [illegible]

[illegible] غسل [illegible] اسلام [illegible] و امثال آن میکرده اند [illegible] این باب [illegible]

[illegible] غسل [illegible] باشد [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] غسل [illegible] و معروف [illegible] آب غسل [illegible] آب [illegible]

[illegible] غسل [illegible] غسل [illegible] طاهر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ممزوج [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] غسل [illegible] میکرده اند [illegible]

[illegible] غسل [illegible] میشود [illegible]

[illegible] آب [illegible] طاهر است [illegible]

عام البلوی [illegible] علماء اعلام و فضلاء عظام حشرهم الله فی [illegible]

[illegible] قال فی [illegible] و کان السدر [illegible] و لا [illegible]

من [illegible] الماء [illegible] الوضع [illegible] بین [illegible] الاخضر [illegible] الماء [illegible] التذکرة لان المراد [illegible]

و [illegible] و لا [illegible] بالماء [illegible]

[illegible] الماء [illegible] و قال [illegible] فی الشرح [illegible] السدر [illegible]

[illegible] السدر [illegible] و فی شرح [illegible]

[illegible] السدر [illegible] فی شرح الشرایع [illegible] ابو [illegible]

[illegible] و الکلام فی الکافور کالسدر [illegible] الکافور [illegible]

[illegible] ممزوج [illegible] آب [illegible] و طاهر است [illegible]

[illegible] فی [illegible] ماء السدر و الکافور [illegible]

[illegible] بالماء [illegible] و الاحکام ذکر [illegible]

[illegible] کلام [illegible] و فی [illegible] تبصرة [illegible]

باید دانست که [illegible]

[illegible] آب غسل [illegible]

[illegible] طاهر [illegible] آب [illegible] کافور [illegible]

[illegible] غسل [illegible] طاهر [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] الایجاب [illegible]

[illegible] ماء سدر و کافور [illegible]

و [illegible] السدر [illegible] الاشهر [illegible] و المصباح [illegible]

[illegible] و الاقتصاد و الارشاد و التبصرة [illegible]

[illegible] السدر [illegible]

[illegible]

بلکه افضل است و با اجر اکر دیده و بازه [illegible] ایشان با [illegible] فیه که عبادت از خلوت بهتر است در جمیع عبادات و طاعات از ولیجه مندرج

و با کثرت شرایط خفیست بلکه خوف [illegible] جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اخفی است در قلب بنی آدم از دبیب النمل در شب تار و بر سنگ سیاه

نرم در شب تار و بعضی مواضع هیچ شو و این شرک خفی بر اکثر [illegible] خدا [illegible] در تکلم خود [illegible] از تکلم [illegible] و امثال آن

چون بگوید [illegible] که از [illegible] افضل است [illegible] این دعا میکند [illegible] چون [illegible] افضل است میگوید [illegible] الدعاء

و سبحه بدست گرفته و نزد مردم مشغول ذکر و در خلوت [illegible] ذکر را [illegible] شعر [illegible] مرتبه [illegible] نشان [illegible]

که [illegible] ذکر [illegible] مردم [illegible] دانند که [illegible] از نظر مردم [illegible] و عابد [illegible] شغل [illegible] باشد

از طلب کردن اعتبار [illegible] نزد مردم [illegible] افضل [illegible] یا آنکه [illegible] اثار [illegible]

افضل است که خود [illegible] باشد [illegible] از آن [illegible] مثل اظهار ضعف [illegible] بعد [illegible] اکر [illegible]

بودن با [illegible] شب [illegible] مثل [illegible] خود [illegible] احوال [illegible] افتاده است [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] و اخبار [illegible] کتاب کریم [illegible] قول الله فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ

يُرَاءُونَ یعنی وای بر نماز کنندگان که [illegible] از نماز خود [illegible] آنکه [illegible] کنند و طاعت خود را [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] دنیا [illegible] مقام [illegible] فرماید يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا یعنی [illegible] اعمال

[illegible] مردم [illegible] خدا را [illegible] پرچند [illegible] یاد [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] با انکار [illegible] اسلام [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] باشد [illegible] واجب [illegible] مثل [illegible] الصلوة و ادا

الصوم و ادا الزکوة باشد و چون در حضور مردم [illegible] و اکر ماه مبارک رمضان صبح تا شام [illegible]

روزه بدارد و اکر [illegible] مال زکوة [illegible] مطالع [illegible] شخص [illegible] عالی [illegible]

زکوة [illegible] بدهد و در حضور مردم [illegible] الدین [illegible] مردم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شخص [illegible] باشد و لکن [illegible] اهل اسلام [illegible] ایشان [illegible]

و دیگر [illegible] عبادات واجبه خود [illegible] و لکن در اصل عبادات مستحبه [illegible] باشد مثل اینکه در خلوت نوافل شبانه

و نماز شب [illegible] روزه [illegible] حضور مردم [illegible] افعال [illegible] باشد و مثل [illegible]

در مجالس [illegible] خواندن اوراد و ادعیه [illegible] عبادات [illegible] جنازه [illegible]

اول [illegible] لکن [illegible] عبادات [illegible] در اصل [illegible]

[illegible] نماز [illegible] حضور مردم [illegible] مثل اینکه [illegible]

[illegible] اینکه مردم [illegible]

[illegible] عبادات بوده باشد [illegible] انواع [illegible] حرام [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] باطل [illegible] عبادت [illegible] در اصل عبادت [illegible]

بطلان عبادت [illegible] اینکه [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ایشان مثل اینکه [illegible]

[illegible] اینکه مردم [illegible]

[illegible] که روزی [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

کیفیت ریا

اصحاب خانه شود ونظیر این میکرد عمامه وموهای مبارک خود را مبارک است شخصی به عرض کرد که شما نیز چنین میکنید فرمود بلی بنده
خدا دوست دارد که بنده از برای برادران خود زینت کند وقتیکه بسوی ایشان بیرون میاید ونوع دیگر از ریا در غیر عبادات است که
در معنا است که از او بی سرمیزند یعنی پنهان داشتن گناهان خود از مردم وکراهت از اطلاع ایشان بر انها واین نوع از ریا جایز بلکه ظاهر
نمودن معاصی قبیح وحرام است خلاصه مداخل شیطان در همه افعال موجود است ومتفطن نمیشود بر تطرق او مکر عالم بصیر به قانون
عبادت تا اینکه خود را خلاص از اینها نماید نه مطلق عالم چه مداخل شیطان بر او اعظم از مداخل وی است بر جهال وشخصی از ثقات
نقل کرد که همسایه او کسی بود که دایم در مساجد ومعابد تردد داشت ونماز جماعت از او فوت نمیشد واز وجوه بر واحسان وزکوه
رد مظالم از علما وسایرین اخذ مینمود واستیجاره نماز میکرد ولکن از برای منوب عنه بیچاره مسکین زیاده بر یکماه نماز نکرده بود
اینکه بر ظاهر او زهد بود مع هذا مردم در باره او حسن ظن حاصل نمیشد آن شخص گوید که یکوقتی از اوقات زمستان برف کلی باریده
بود پاروب بدست گرفته بیام خانه متصاعد شدم همانکه بربام که متصل از خانه او بود پیش گذاشته وقاشوقی در دست داشت ودسته
از آن را آتش کرم میکرد وپیشانی خود را داغ مینمود وآینه در دست گرفته واطراف جبهه خود را گوده میکرد تا اینکه دریم مضمون سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود را از وجنات او مشاهده نمایند ولنعم ما قال شیخنا البهائی رحمه الله شعر عمرت از پنجه گذشت وبابت سجود کنند نیست
این بندروی ای بهوده عرق دمای گناهی تا بکی ونعماصی روسیاهی تا بکی وازمضمون یعرف المجرمون بسیماهم غافل وذاهل گردیده
بود قاصر گوید که قبایح افعال این شخص تزویر او ودر نزد حضرت باده از آنست که احتیاج به شهادت بشخص بوده باشد نعوذ بالله
من الهوی فانه شر الله العمی ونعم ما قال الاشرف میرزا شعر ایشیخ این آلوده راه الست یاکان جامه کین ریدمی من عاقبت ناکی
تقوی میبرم دو دیر پیش کافر بهدل دو دکرو مانده مرا زاهد من بیجاده را سوی مصلی میبرم سخت کشیدن خوش بود لیکن از برای آنکه خود
بی عاقبت باشد که رنج از بهر دنیا میبرم واین قصیده قدری طول داشت این ابیات از آن منتخب گردید وتفصیل آن در کشکول مسطور
است وشبیه بر اینست احوال طایفه که سالها در عتبات عرش درجات بتحصیل مشغول بود وبعد از مراجعت هر دو ایشان را فریفته دختر
او را خطبه نموده برای خود تزویج کرد بوعده اینکه چون در این بلده شریفه میهمان مال الامام علیه السلام وسایر حقوق نیز مال وی
آنوقت شما را غنی و بی احتیاج مینمایم وبعد از انقضای معقود علیها از جهت بیسوادی که داشت در میان اینای جنس خود نمود
نمود ومراسم اصطیاد مرید بوعظ وامامت وغیر هیچ حاصل نگردید مثنوی ای بسا علم وذکاوات وفطن گشته ره رو را چو غول
راه زن پس لابد مانده برای کسب اعتبار سجاده در حرم خانه خود گسترده وچند جلد کتاب وسیاه روی در روی سجاده نهاده مشغول
عبادت گردید باینطور که چون احساس صدای نعلین وارد میکرد از زن واطفال که از همسایگان بخانه اش تردد مینمودند دفعتا
از جای خود برخواسته بر روی سجاده می نشست ومشغول دعا وذکر میگردید ومانند ابلیس بدام تلبیس همیشه دو غاک نهان وتیر تزویر
در کمان داشت ومضمون این بیت در خاطر فاتر او خلجان مینمود بیت چو خواهی صید قبا در شاد کامی بد سپر اهنی و نیک نامی و
مادام که وارد در آنجا بود عملش چنین بود وبعد از رفتن او از روی سجاده برخواسته مشغول گفت وشنید بیهوده میشد وچون یکی
وارد آنخانه میگردید باز بر روی سجاده میرفت از صبح تا شام مشغول چنین عبادت بود که بلکه باین تزویر چند نفر از اهل الجهل الا اقل بر
سر خود جمع کند واز اینگونه طاعت وعبادت چیزی از برای او حاصل نشد غیر اینکه از افعال شنیعه وکردار قبیحه او بوین اندخترو خویشان
ضعیفه بتنگ آمدند بعد از نقل وقال بسیار از ایشان منجر بطلاق گشته از وصل عسیله اندخترهم محروم گردید مثنوی اگر پیدا آید حق
در خواب بیند باغ رضوان را بخوابش هیچ عفریت نباید بهر غلمانش دهد آن کارش بجای دسته که بید بیخانه علما وجماعت وانجا
برای خدا از وجوه بر تردد مینمود واز خبث نیتش که داشت از هم واکثر اوقات میسر نمیشد سعدی هر سود ودو آنکس بدنخوانش
براند وان اگر بخواند بدو کسی نه دو اند بلکه مضمون ایه ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی شامل
احوال او گردید شعر بکسیج باخلاص باید روست کر کام تو بر نیاید انکه کلکن فصل بدانکه هر چیزی که باعث قرب بخدا میشود
وموجب ثواب اخروی میگردد از آخرت است اگرچه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد وهر چیزی که بر خلاف این باشد دنیاست اگرچه باشد

کسی که تجارت کند و غرضش تحصیل نفقه واجب یا اعانت محتاجین و تحصیل ثواب اخروی باشد و آن تجارت عین آخرت باشد
و بسیاری از عوام و اولاد طالب دنیا گویند و بسا باشد که شخصی پیوسته عبادت کند و عبادت او بدعت باشد یا غرض او از آن عبادت
تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد این عبادت او عین دنیاست و گاه باشد که عابدی بظاهر ترک دنیا کرده و در کناری نشسته و جامه
پشمینه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب بوده و خدا منظور نباشد هزار بار از دنیاداران بدتر و دام تزویر میباشد برای صید
دلهای ناس و دزدیدن ایمان و صداقت کنندگی برای جذب جمعیت و کثرت مریدان از عوام و خواص و پیوسته مشغول بدعتی باشد که
موجب وزر و وبال او گردد چنانکه در عصر و زمان از امثال چنین کسان بدعتهای بی پایان صادر میشود و با وجود این همه مینماید که
من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا میباشد مثنوی نفس اگر چه زیرکست و خرده دان قبله اش دنیاست او را مرده دان و اگر
در میان نبوده همان خرقه مانند زره داود بیت در برای شعر خرقه گوی نه دلق خوش نو است چشم هر چه بر زده داود است و
عالم که اشرف کمالات دنیا باشد که عالم را وسیله دنیای خود سازد چنانکه ذکر شد و چنین عالم از جمیع اشقیا بدتر باشد و بسا
باشد که فقیری که مال نداشته باشد محبت مال او زیاده از آنکسی داشته باشد که مال بسیار دارد و تعلق با آنها نداشته باشد پس او
که دنیا را از روی خصوصیت بوده نه عملی بجا آورده قاعده کلیه اش همانست که هر آنچه و هر عملی که با شرایط و اخلاص بجا آورند
آخرت خواه نماز باشد و خواه تجارت و خواه مجامعت و خواه معاشرت مردم و هر چه موجب کسی آنها را از نیتهای صحیح دور سازد
عبادت و سعادت گردانند و بقصد قربت واقع سازد عبادت شود بلکه اکثر مباحات را بقصد قربت عبادت میتوان کرد تا آنکه
که آنها را بکلی ترک نماید و بخود عبادت فراهم و از ترک دنیا نام کند و بسیار معاقب شود از سیئات که کرده
دین میکند چنانچه در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمودند زهد در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع
کنی و نه اینکه حلال را بر خود حرام کنی بلکه زهد و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا و از
حضرت امیر علیه السلام منقول است که فرمودند زهد در دنیا آنست که طول امل را از خود دور کنی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات الهی
پرهیز کنی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی زهد فرمودند آنست که محرمات الهی را ترک نمایی و حضرت امیرالمؤمنین
فرمودند که زهد در دو کلمه قرآنست لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم پس هرچه از دنیا که از دنیا او را
حاصل شود شاد نشود و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تاسف نخورد و محزون نشود و اما صابر را بغیر دنیا و دل هست چون
میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع مینماید آن برای عاقبت بدی که از دنیا میداند و این سبب را دشمن میدارد و لکن
دنیا بس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام و پروا نمیکند که در تحصیل دنیا غرضش باطل شود یا نفس هلاک گردد یا
برطرف شود پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست و پا میزنند و اضطراب میکنند لا شیخ الهاکم زهد چه بوده آنکه نمایند
فناکم الهی فی طلب الدنیا این هوسها از سر بیرون کند خوف و خشیت در دل افزون کند خشیة الله را نشان علم دان انما
یخشی الله من عباده العلماء در قرآن بخوان سینه را از آن علم و خوف آباد کن و ز حدیث لو علمتم یاد کن مجملا کسی که خواهد ترک دنیا نماید باید که تحصیل
علم اخلاق بکند و معلوم نماید که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم را
تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات و مندوبات را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در
هر امری مباح اموری ملاحظه کند که شارع در آن باب چه تکلیف فرموده آن را بعمل آورد و مباحات را با نیتهای صحیح چنانکه در باب نیت بیان
آن شد بعبادت بگرداند چون در این باب امور شهوانی نفس و وساوس شیاطین جن و انس معارض او میشوند باید بتوسل به
جناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع گرداند و خیالات که مخالف شرع
مبین است و هر باب معارضه و مجادله از نفس بپرهیزد و زکیه تا بر راه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگر نه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیا
و بسبب جهالت و نادانی خود را موافق میدانند و غرض از ذکر اینها این بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع فرنگیان
و ضعفها اعتقاد فاسدی میبندند و بآنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرعست و پسندیده حق است متابعت مینمایند و بسیاری گمراه

میشوند همچنانکه در عصر ما چند نفر بطور غریب پیدا شدند با اینکه از همه جهت دست خالی و از علم و کمال عاری بودند بعضی از ایشان
ادعای نیابت از نبی و ولی علیهما السلام نمودند و یکی از ایشان خود را مستحق باب کرده مذهب جدیدی اختراع نموده حکم میکرد که لا تصلوا
و لا تصوموا و لا تزکوا و لا تحجوا و ترک صلوة و صوم و زکوة و حج را حلال میدانست و زنان محصنه را با اجانب حلال بود [illegible] حکم میکرد
در مقابل قران مجید چند جزو از کلمات بی‌معنی وضع نموده که کلماتش غلط و زنندگی را مشتمل بود و از غایت بیسوادی قوه ربط عبارت از ا
نداشت و معهذا جمع کثیری از عوام و خواص حتی از علما و فضلا که صاحبان مذاهب فاسده و آراء باطله و ارباب مناظره و جدال و
اصحاب تشکیک و شبهات بودند درباره آن باب پلید چنان ارادتی بهم رسانیدند که از مال و جان و عرض و ناموس و دین و ایمان گذشتند
و جمیع محرمات را مرتکب شده حلال و مباح دانستند تا کار بجائی رسید که هواخواهان و مریدان آن بیدین از علما و فضلا و عوام کالانعام
با جمعیت تمام در مقام مقاتله با اهل اسلام ایستادند و مدت متمادی جنگ و جدال و قتال قیام نمودند و بسیاری از اهل اسلام
را بقتل رسانیدند تا پادشاه سلطان عصر ما اعنی السلطان الاعظم والخاقان الاجل الاکرم وارث الخلافة الکبری و صاحب السلطنة العظمی
غوث الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین اجل الملوک والسلاطین فرمان ران الماء والطین مالک الممالک بالارث والاستحقاق
ناصر لاحکام الشریعة فی الاطراف والآفاق المجاهد فی سبیل الله والغازی فی دین الله ملجأ الاکاسرة و ملاذ القیاصرة و حامی مراسم الشریعة
الغراء مشید قواعد الملة البیضاء اعنی السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازال اطناب دولته الی یوم القیام ممدودة و ثغور الاسلام بسیفه محروسة و [illegible]
[illegible] لشکر و عسکر با توپخانه [illegible] تمام [illegible] و توپخانه فرستاده [illegible] کلیه و او دفع شد چون مقتدا
[illegible] کشته شد [illegible] سپه‌سالار [illegible] ملت و آیین و شهریار میدان دین مبین سید المرسلین
صلی الله علیه و آله [illegible] دور جامه ملت بیضا و شریعت غرا گرانقیمت
[illegible] فروخته [illegible] و از پوشیدن [illegible] و [illegible] و ملالی را [illegible]
[illegible] داده با اینکه جمع کثیری از طرفین از ضرب گلوله تفنگ و توپ مقتول گردیدند [illegible] اسلام باتمام دشمنان بیدینان را از
[illegible] ایشان را [illegible] نمودند [illegible] که باد صبح نسیم گره گشا آورده
و از علما و فضلا [illegible] ایشان [illegible] شدن از دین و ایمان و دادن مال و جان حاصل نکرده [illegible] در وادی [illegible]
کام کرده دام بلا افکنده [illegible] انجام [illegible] باب پلید [illegible] السلطنة [illegible] الله [illegible]
عن الشرور [illegible] نمودند و [illegible] الناس نمودند که از مذهب آن بیدین برگردد و قبول ننمودند با اینکه از
[illegible] کلمات جهنم فرستادند و [illegible] پلید را [illegible] انداختند و کلاب گوشت و استخوان [illegible]
[illegible] شدند [illegible] پند حکما بشنود و [illegible] راهی که [illegible]
[illegible] الان [illegible] هستند و از ترس شمشیر پادشاه اسلام خلد الله ملکه اظهار
آن نمیکنند [illegible] باب [illegible] افضل از رسول خدا و امیر المؤمنین و سید الوصیین و سایر ائمه هدی علیهم السلام
چون خود آن بیدین ادعای چنین [illegible] خود باب پلید [illegible] تعجب [illegible] علما و فضلا [illegible] خود را [illegible]
از آن بی‌بنیاد افضل و اعلم [illegible] ادعای [illegible] دین [illegible] قبول نموده از جان و ایمان گذشتند [illegible] ایشان
[illegible] بودند [illegible] واقعی [illegible] ایشان [illegible] مناسب مقام [illegible]
[illegible] من شود [illegible] و غرض [illegible] شریف محمدی صلی الله علیه
و آله [illegible] اسلام [illegible] علما [illegible] رسانند و [illegible]
[illegible] اهل علم [illegible]
[illegible] اعلی الله مقامه [illegible] که شاید از ذکر این [illegible]

حقیر بنده از بندگان خدا جل شانه متعظ و هدایت یابد لکن میدانم که اکثر انجمن که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته هدایت نیابند و با عشق ۹۲
رسوخ ایشان در باطل میکردند الحمد لله هادی محض از ادکان مجسم از ابنای دهر کاغذی در دست من دادند سرتاسر سفید
ای حسن اعتقاد داهر کن باشد طبع واست واستعداد این زاغ اهرمن باشد پر سفید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و از
جمله مواعظ و نصایح که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله با ابوذر غفاری فرموده اند اینست یا اباذر الحق ثقیل مر والباطل
خفیف حلو و رب شهوة ساعة تورث حزنا طویلا ای ابوذر حق بر طبعها گران و تلخ است و باطل سبک و آسان و شیرین است و
بسیار است که شهوت و خواهش نفس یک ساعت باعث شام و بیش حزن طولانی آخرت میگردد مثنوی نفس سیه است ازان روکش نیابی
او در پی و قبله گاه او دنیست قضیه [illegible] مؤلف قاصر گوید که امثال اینگونه سوانح اختصاص بعصر ما ندارد بلکه در هر عصری از اعصار و در
امم ماضیه بسیار صدور یافته از جمله سید محقق سید نعمت الله طاب ثراه در انوار نعمانیه چیزهای غریب که در عصر خود مشاهده کرده
ذکر نموده از آنجمله نقل کرده که در بصره شیخ عبد السلام نام کسی از مخالفین بود و در میان ایشان در زهد و عبادت و جبر اشتهار داشته
اینکه سلاطین ایشان اسلام در اعلام نوشته بودند باین نحو لا اله الا الله محمد رسول الله شیخ عبد السلام ولی الله و در وقت حرب آن
اعلام را وا میکردند روزی این شیخ بمنبر بالا رفت پس گفت هرکه اراده کند باینکه مکانی در بهشت از من بخرد در بیاورد تا نوشته برو مانا که
هم مانند بهایم بودند همه را آورده مواضع جنت و مساکن از او خریدند بلکه از ایشان بعضی رحال خود فروخت و از ایشان اموال گرفته
اخذ نموده پس چون فارغ گردید از بیع جنت روی آمد که در مجلس حاضر بود گفت یا شیخ اراده دارم که من نیز مکانی در جنت بخرم و نزد من اولیا
جزیه [illegible] پس شیخ جواب داد که بعد ستی در بهشت مکان نمانده که آن فروخته ام سوای مکان خود
و موضع [illegible] گفت [illegible] مکان خود [illegible] چون شیخ [illegible] مکان خود را با او فروخت
مکان شد در بهشت [illegible] و آنکتاب نقل کرده که روزی این شیخ نماز میکرد در مسجد بصره در اثنای نماز گفت کخ کخ و چون از نماز فارغ
شد اصحاب او سوال کردند از گفتن اینقول در بین نماز پس جواب داد با ایشان که من در نماز مشاهده نمودم سگی بمکه معظمه که
داخل مسجد الحرام شد تا اینکه نزدیک باب کعبه آمد من او را [illegible] منع و زجر کردم تا بیرون شد پس حاضرین تعجب نمودند از
این کشف عظیم که او در بصره باشد کعبه را بیند و چون مردم متفرق شدند مردی از حاضرین که سنی بود و زنی داشت شیعه
بخانه خود رفت نزد زوجه خود و حکایت نمود کرامت شیخ را و او را ترغیب میکرد او را تا تابعت دین شیخ پس آن زن بزوج خود گفت اگر تو مصر
مرا بگذاری بدین خود [illegible] شیخ را ضیافت بخانه ما دعوت کن روزی تا من در حضور او دین تو را اختیار نمایم [illegible]
شد از شیخ وعده خواسته که با اصحاب خود بخانه او در روز معلوم بیایند و بعد بخانه آمده بزن خود گفت طعام برای شیخ و اصحاب
او درست کن و در روز موعود شیخ و اصحاب او وارد خانه او شدند و سفره ها چون طعام آوردند و جمعی را پیش ایشان گذاشته
[illegible] طعام نهاده بود
پس چون نظر شیخ [illegible] افتاد غضب [illegible] شد امتناع از اکل نمود و گفت از چه جهت دجاج
نگذاشتند در ظرف من و چون آن ضعیفه در آنجا ایستاده نظر مینمود باحوال شیخ و چادری در سر داشت و شیخ را غضبناک
دید داخل مجلس شده دجاج را از تحت طعام شیخ بیرون آورد و گفت یا شیخ تو در بصره سگ را در مکه معظمه می بینی حتی آنرا
[illegible] منع او پس چگونه دجاج را که پیش خود و ما بین تو و دجاج حایلی نبود سوای لقمه از طعام
فقال لها الشیخ هذه رافضیة خبیثة فقام و خرج و رجع زوج المراة الی دین زوجته حاصل اینکه آن شیخ گفت که این زن رافضیه
خبیثه است پس از مجلس برخواست و رفت اما زوج آن زن بدین زوجه خود رجوع کرده دین او را اختیار نمود و نیز در آنکتاب سید نعمة
الله قدس سره نقل نموده که در بصره شیخی بود اسمش شیخ حبیب الکهمری بود و اما این شیخ مرض عسر البول داشت که بدشواری بول
میکرد و از او اظهار زهد و ورع [illegible] مخالفین بود و روزی از ایام در مجلسی با مردم نشسته بود و بول کردن [illegible] حاضرین شد
[illegible]

داد گفت هر کسی از آن کشتی با ما مشرف بغرق بود من او را دیدم پس حال در دریا نهای انگشتی را کشیدم تا اینکه ایشان را از غرق نجات دادم
و لباسهای من از آب دریا تر شد این آب بحر است نه بول چون اهل مجلس این را شنیدند مسح کردند آب بول را که در آن ثواب و بوی بول بود
ریشهای خود بجهت تبرک و بعد از ذکر این حکایت سید نور بود طاب ثراه در همان کتاب گفته که مرا این عجب نماید و نقل حکایتی کرد بحرانی با این شیخ
کرد و کیفیت آن نقل اینست که روزی امیر بحرانی با اصحاب و رفقای خود گفت بیایید برویم پیش شیخ حبیب برای زیارت او بخدمتش و مبلغی از دراهم
او را هدیه کنیم پس رفقا با او گفتند ما را معتقد و عقیده نیست بشیخ بحرانی گفت من اقتدا بر این از مجلس برخاسته پیش شیخ حبیب آمدند دیدند که
با مریدان و تلامیذ خود نشسته اند سلام کرده داخل مجلس شد گفت یا شیخ من مردی از شیعه هستم و بتو امانتی سپرده ام والان
آنرا میخواهم پس شیخ گفت چه امانت گفت که من در دریا بودم در فلان روز سفینه ما مشرف بغرق شد تجار اموال خود را بدریا
انداختند و میگفتند ای بابا این امانت شیخ حبیب است و چون مرد دیدم که چنین میکنند من هم مثل ایشان کردم و مال من
هزار درهم است و گمان دارم که آب در بار است تو نمانده بلکه بتو ادا کرده باشد پس شیخ قدری متفکر گردید و بهم پیش از اطراف نشسته
بودند فقال نعم یا بحرانی صدقت فی کلامک هذا یعنی گفت بلی ای بحرانی درین کلام صادقی در آن روز که تو میگویی در دریا آمدانیتی
از اهل آن کشتی بمن داد پس تو معلوم کن علامت امانت خود را بحرانی گفت مصر ده بود در خرقه خضرا صفتش چنین و چنان است شیخ
گفت راست گفتی ای بحرانی درنزد ما ست این امانت پس شیخ برخواسته داخل بیت شد دراهم چند از مال خود در توی خرقه خضرا گذاشته
بحرانی داد و گفت اینست امانت تو که بما آورده اند والله العاصم من فتن المبتدعین والهادی الی الحق والیقین ونعوذ بالله من طغیان
موعظه الاوهام و زلل الاقدام **فصل** ای برادر عزیز بدان چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانیه هست که بآن تمیز در میان محسوسات نماید
در روح آدمی نیز مثل آن هست که بآن تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی را آفتها از کار خود باز میماند حواس روحانی را
نیز آفتها میباشد مثل آنکه ذائقه صحیح و بیمار و بد مطعومات را میشناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین در
ذائقه او تلخ مینماید و بر ذائقه او اعتماد نمیماند همچنین روح و عقل آدمی تا بشهوات جسمانیه آفت نیافته و بر ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق
پسندیده لذیذ و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوار تر است و همچنین است دیده جان تا بنور ایمان
روشن است حق را چنانچه باید می بیند و باطل را میشناسد و چون بسبب معاصی و مناهی نور آنرا مستور کرد بعد از آن نمی بیند
و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهوتهای نفس میشناسد لهذا از طاعت گریزان و معصیت را خواهان و شاهد این کلمات الهی آن
ابنای این زمانست که تقلید مذکور کردیم که با وجود علم و فهم که دارند از پی هر ناعق میروند اگرچه از خودشان مفضول بوده بلکه عوام
محض باشد قول او را با شک و شبهه قبول مینمایند و واجب الاطاعه میدانند حتی اگر خلاف ضروریه نیز ادعا نماید و حکم بخلاف آن
بکند باز پیروی از قول او ننمایند چنانکه قبل از این بیان کردیم و سبب کل اینها از جهاتیست که ذکر شد و ایضا بالاخص اگر کسی که او را
طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در آورند و کسی از مقربان که آداب شناس نباشد که هست معلم او نباشد
البته از و حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که
بمجلس قرب مالک الملوک بدون پیروی طریق شرع مقدس نبوی میتواند رسید یا بعبادات اختراعی که بخاطر او رسد یا از ناقصی
مثل او که بوحی الهی ندانند رسیده باشد مقرب بجناب میتواند گردید و چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلایق از ادراک
و چگونگی عبادات او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم نفرموده تکلیف ننموده و جمعی را که با لطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم
گردانید از میان ساخته برای خود رسالت و در علم و عمل بدیشان مخصوص رسانید و زبان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نموده
ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد تا راه بندگی تعلیم ایشان نمایند تا قطع این مراتب همراهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی
پس اگر دیده تو را بنور ایمان روشن ساخته اند و طریق ادای که در هر عبادتی مقرب ساخته اند تفکر نمایی خواهی دانست که بیرون
است حواس و اوهام و کند نارسای عقل ستهام جز این قصر رفیع بر نتوان آمد و بدون متابعت انبیا و اقوال و احکام ایشان
بمراتب کمال فائز نتوان شد و کسانی که بمتابعت هر کسی میروند و واجب الاطاعه میدانند اگرچه قول و فعل ایشان خلاف قول خدا

مرتبه

۱۱۴

رسول بوده باشد خدا و رسول او نیز چنین که باید و بطریقی که شاید نشناخته اند و احکام مذهب دین را عارف نشده اند که از او دین

معیار قبول کنند و هر کلامی که از کسی صادر شود میان تمیز میان حق و باطل نمیکنند و چون در میان اهل اسلام نشو و نما یافته اند اگر

اسلام و ایمان در قلب ایشان مستقر نگردیده بلکه اقتضاء للابوین در ظاهر در میان اهل اسلام منسلک و در باطن ایمن از هر اختیار

اند و عملا مقتضی آنست که دائما بفسق و فجور مرتکب میشوند و هر کسی که در دین بدعتی اختراع کند اگر چه مخالف کتاب و سنت باشد یا ادعای

نبوت یا امامت یا وکالت نماید بی تأمل با او میل نمایند و تابع او میشوند و مال و عرض و جان خود را فدای او میکنند چنانچه مکرر

مشاهده کردیم و با شهر باش ثابت در طریق بوده اند به هیچ کوه هر که تمکین بیشتر و او بیشتر دار در شکوه و غرض از بسط کلام

کتب بیت نماید که از چه جهت و سبب اعتقاد بخواص و عوام در هر عصری از اعصار بضلالت میافتند و از دین و آیین احمد مختار صلی الله

علیه و آله خارج میکردند و چنان بیان نکرده باید تا همه کس امر واضح و لایح شود و اگر چه احوال ایشان و احزاب ... در دنیا

میان دشمنان ایشان نفعی میرسانند لکن از نعیم ابدی اخروی بالتمام محروم میکردند و چون که نیت خود را برای خدا خالص کرده

غالب و فائق در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب نمیشود تا مرد خود را در آخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان مشوب با غرض فاسد

نشود زیرا که هیچ عملی حقتعالی بی مزد نکرده حتی کافران هم که زحمتهای ریاضت شاقه برای امور فاسده دنیا میکنند و آنچه میخواهند

بان مطالب فاسده میرسند مثل اینکه میخواهند که ایشان را کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست که بان مطالب میرسند چون از ثواب

اخروی محروم هستند و شاید باشد که آن دعوی اخلاص خدا و اسلام ما عبادت کنند و حقتعالی ایشان را بر او نمیدهند زیرا که ثواب و درجات اخروی

ذخیره مومنان و مسلمین است و در دنیا ... که در دنیا اجر او بدهد زیرا که غالب ایشان ... میشود

از خدا باز میمانند حتی انکه در حدیث وارد شده است که ایمان مومن که کامل شد حقتعالی راه خواب ... را هم ...

و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست بدرستیکه مومن نیکی که میکند مردم شکران نمیکنند و احسان او در میان خلق

مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و معروف او با سمان بالا میرود و در زمین پهن نمیشود و نیکی و احسان کافر را شکر

میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود و با سمان بالا نمیرود و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت

امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفران نعمت میکردند و شکر احسان او ... و هیچ

و کم معروف و نیکی بر خلق زیاده از آنحضرت بود و همچنین ما اهل بیت را کفران میکنند و شکر نیکی و احسان ما را ... و نیکان

نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی شکر نمیکنند و موید کلام ما این آیه شریفه است که جناب سبحانی در ... بیان فرموده است

من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة من نصیب ترجمه اش اینست که هر که اراده نماید

در دنیا کشت اخرت یعنی عملی چند بجا آورد که موجب ثواب اخرت باشد در این نشاء تحصیل نماید و تخم ایمان در بوستان دل کارد و با عمال

صالحه آنرا پرورش دهد تا در روز قیامت آنرا بر دارد زیاده کنیم برای او در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده

بران بالکه او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی اعمال و افعال او مشغوف بتحصیل

دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد بود ...

ببین لا جرم ... حاصل مضمون این آیات آنست که هر که عملی برای آخرت کند در عمل او ... موقوف میشود و برکات آن به

روزگار او عاید میکردد و در آخرت حسنات او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا باشد در دنیا مقرر باو میرسد اما نصیب

و حصه که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا میابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود ...

که صحیح ... الحمدلله اهل ... که در عصر ما پیدا شده اند ... باشند دنیای ایشان

نیز فاسد کردید و از علم و مال ... بهره نبردند با وجود اینکه شیطان ... حاصل کرده ... حاصل ...

مناسب ... طوالع انوار ... از مطالع اسرار

کرده کتاب ... از مقاصد ...

در بیان ... شیطان

درخور کلان و نهایت تمایش چون سیفروغ وصول نمی‌روند از فروع اصول کرده شعار زبان بمجالس زبان چو بگشاید سخنش
جمله قال باید صد مجلد کتاب بنهاده در عذاب مخلد افتاده سرپا اندیشه‌های گوناگون لب پر افسانه دل پر از افسون این بود حال
خواص انام چون بود حال عام کالانعام عام را خود ز شام تا سحر نیست جز خورد و خواب کار دگر صلح و جنگش برای این باشد نام
و ننگش برای این باشد سخن از دخل و خرج داند و بس شهوت فرج و بطن داند و بس همتش نگذرد ز فرج و گلو داند از مرغ و ماهی و گاو
فصل بدانکه در خصوص عبادات محقق گردید که در نیت خلوص شرط صحت است و اگر مشوب باغراض فاسده مانند ریا و طلب نام
باشد عمل باطل است چون مکاید و فخ و مصاید شیطان زیاده از حد و فزون از عد است بسا میشود که انسان را در اثنای عمل
ریا بهم میرسد و او مشتبه مینماید و چنان تصور میکند که آن عمل خالی از ریا گردیده و حال اینکه عین ریاست مثل اینکه کسی اقتدا
صلوة میکند با خلوص نیت و اقبال بامتثال امر خدا و در اثنای صلوة شخصی وارد میشود یا کسی را ... شیطان وسوسه میکند
که زیاده نما بر صلوة خود از ... و اجتناب وصید و ثنا برای اینکه نظر نماید این حاضر بعین وقار و صلاح تا او نیز عادت بخضوع و خشوع
نموده نماز را احسن اداء بگذارد و حال آنکه این عین ریاست چه این مصلی مغرور و راضی نمیشود که ... اخفا و خشوع
در نماز خود ... بجهت ... در خلوت ... که در نظر ناظر بعمل او ... که کسی ناظر نباشد ایشان را
نماید ... که شیطان ... انسان ... از نفس خود ... باشد و حال اینکه در نفس خود ... در خلوت
نمیکند پس معلوم گردید که داعی بر این خلوص نبوده چنانکه در ازواء ... در ... تفصیل ذکر نموده اند و اینها باید دانست
که هر گاه کسی ... خود ... در خلوت ... برای اینکه ... از آن ... که ... باید از مردم ... در خلوت ...
ملاحظه ننماید باشد و علت ... باعث این بوده باشد همچنین عمل ... است کما ذکره فی الانوار و البحار و ایضا و اما ...
... هذه ... صلوة ... باشد ... در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که کامل نمیشود ایمان
عبد تا اینکه خلق در نظر او مانند ... باشد ... از آنجناب صلی الله علیه و آله پرسیده که ... یا اباذر لا یفقه الرجل
کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تعالی امثال الاباعر ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احقر حاقر لها ... فقیه نمی‌باشد آدمی تمام فقه
... انکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او ... شتران نباشد پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر
شمارد و بدانکه ... مردم بودن دو جهت دارد یکی ممدوح است و دیگری مذموم آنچه ممدوح است و از آن رفع کالاباعر است
که خدا را مالک نفع و ضر ... داند و مردم را ... و عبادت ایشان را منظور ندارد و در امر ... که مرتکب شود از ملامت ایشان
پروا نکند و در جای که ... رضای الهی و رضای مخلوق متفرق شود رضای خدا را اختیار نماید و این معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی
حاصل میشود و چندانکه یقین او زیاده میشود این صفت کامل‌تر میگردد و آنچه مذموم است آنست که از راه تکبر مردم را سهل و بیقدر
داند و حقیر شمارد سعدی ... شود ... سر بر زمین و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن
از عیوب خود و اعتقاد داشتن بخود ناشی میشود که از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت ... در ... کلام معجز نظام ... اشاره
فرموده که مردم را در جنب خدا ... شتران داند که در هنگام طاعت الهی ایشان را منظور ندارد چنانچه اگر کسی ... نماز کند ... شتر
چند ... باشد البته ایشان را منظور نمیدارد پس باید که در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دوم
فرمودند که چون بخود رجوع کند خود را از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث و بر عدم اعتنا ایشان مردم عزیز داشتن خویش نباشد
شعر از جان برون نیامده جانانت آرزوست زنار نابریده و ایمانت آرزوست فرعون وار دم انا الحق همی زنی وانگاه قرب
موسی عمرانت آرزوست چون کودکان که دامن خود اسب کرده‌اند دامن سوار گشته و میدانت آرزوست سعدی در این جهان
که نوبه ... کردی بروز حضرت سلطانت آرزوست و در کتاب ... روایت نموده که عابدی بود ... مدت طویل عبادت میکرد پس نظر کرد بسوی ... که ... از ... نموده بود ...
... عجب ... بخود گفت اگر ... خود ... میکردم ... این ...

بیرون رفته بعبادت خدا مشغول گردید خداوند تعالی وحی نمود بیکی از انبیا که بگو بفلان عابد استیناس بمخلوق من کرده [illegible]
میدانم ترا از درجه که نمیتوانی بان برسی بسبب این عمل خود باینجهت جان [illegible] درجها دارد [illegible]
از مکاید شیطان که ادق و اخفی است بر انسان و داخل ریا است آنکه مصلی در وقتی که مردم نظر بصلوة او نمایند که اگاه میشود شیطان
میداند که نمازگذار بقول او اصغی نمیکند جرأت نمیرساند که بمصلی بگوید برای مردم خشوع نما در نماز لکن با و میگوید تفکر نما در عظمت و جلال
خدا که در حضرت او ایستاده و حیا نما که خداوند عالم عالم است که قلب تو غافل از او است پس باین سبب حضور قلبی بهم میرساند و جوارح خود
را جمع میکند و گمان میکند که این عین اخلاص است و حال آنکه عین ریا است چه خشوع او اگر از نظر عظمت الهی بود میبایست که در خلوت
نیز این حالت با او رو بدهد و عارض شدن آن مخصوص بحضور مردم نشود و حضور غیر سبب آن حالت نگردد چنانکه حضور بهایم نیز این
حالت نمیشود و مادام که فرق در حالت خود ما بین مشاهده ناس و بهایم دارد از عبادت خالص الهی بیرون نبوده و این بعینه شرک
خفی است [illegible] صاحب هوش گشته از کاهل سفال فروش و جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان این مطلب فرموده که
الشرك اخفى في قلب ابن آدم من دبيب النملة السوداء في الليلة الظلماء على الصخرة الصماء و ترجمه آن در سابق مذکور گردید و از اینجهت
فرموده اند که ركعتان من عالم افضل من عبادة سبعين جاهل یعنی دو رکعت نماز از عالم افضل است از هفتاد عبادت جاهل و
مراد در اینجا مطلق عالم نیست بلکه عالمی است که بصیر بدقایق عبادت و عالم بکیفیت اخلاص طاعت بوده باشد تا عمل از تطرق ریا
دنیا بیرون خالص گرداند [illegible] و نیز از مکاید شیطان است اینکه کسی ترک عمل نماید
از ترس اینکه ریا داخل شود و این نیز از خدایع شیطان است چه غرض او تمامی آن است که ترک عمل باشد قصد ریا کردن در عمل آوردن آن و
چون غرض او ترک عمل است عمل از او حاصل میشود [illegible] حاصل شد و مثال اینکه کسی بترک عمل مثل
است که مولای او گندمی دهد که مخلوط و ممزوج بخاک باشد و باو بگوید که [illegible] و تنقیه بالغه بکند [illegible]
[illegible] و این تمام غرض [illegible] است که [illegible] حاصل گشته [illegible]
[illegible] مولای خود حاصل شود [illegible] عمل از ترس ریا [illegible] و ایضا
از خدایع [illegible] آن است که صاحب عمل اظهار میکند [illegible] اینکه مبادا او را اهل ریا دانند [illegible]
[illegible] و باعث معصیت ایشان گردد و این نیز [illegible] از مکاید شیطان است چه ترک عمل از ترس اینکه
مردم بگویند او مرائی است عین ریا است [illegible] مدح ایشان [illegible] بگویند [illegible]
مرائی گویند [illegible] اینکه ترک عمل [illegible] اینکه بگویند او مرائی است [illegible]
اینکه بگویند غافل [illegible] مردم [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] شیطان که ترک عمل قول او [illegible] و اطاعت او [illegible] بعد از آن قول شیطان را قبول [illegible]
[illegible] ترک عمل [illegible] مردم [illegible] ریا [illegible]
خواهد برد و ایضا از مکاید ملعون این است که بصاحب [illegible] عمل [illegible] در میان مردم و در خلوت [illegible]
[illegible] رضای خدا [illegible] عمل را اظهار نماید [illegible] در میان مردم [illegible]
خدا [illegible] اخفیاء اند [illegible] مردم [illegible] وقتی که [illegible] در خلوت صالح باشد خدا فرموده [illegible]
[illegible] فرموده من اصلح سريرته اصلح الله علانيته [illegible] است [illegible]
عالم [illegible] فلان [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible] لکن شیطان
[illegible]

و این نیز عین ریاست چه اگر عملش برای خدا بود باک نمیداشت از اینکه مردم از آن خبردار و عالم گردند یا نشوند چه اخفاء عمل برای اینکه ظاهر
شود بین الناس پس آن بعینه عمل را بجا آورده نشسته برای ناس و اگر برای رضای الهی و مرضی درگاه ذو الجلال بوده در صدد اظهار و اخفاء
آن نمیشد پس معلوم گردید که در نظرش رضا خدا نبوده بلکه برای مردم بعمل آورده و همچنین است اگر عمل از آنها نماید لکن مخفیا بعمل آورده به
قصد اینکه خداوند بنده اظهار خواهد کرد و اگر من اظهار خشوع نمایم شاید ریا عارض شود و این نیز عین ریا است و ذلک هو
الخسران المبین سعدی شعر دان خدا روز بجهان افروز است دوستان را بحقیقت شب ظلمانی نیست پنجه دیو بیازوی ریاضت بشکن
کین بسرپنجگی ظاهر جسمانی نیست طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست هدر از پی تو
نفس که در راه خدایند مردم افکن ترا این غول بیابانی نیست با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی کالتماس تو بجز لذت نفسانی نیست
خانه پر گندم و یکجو نفرستاده بگور غم گورت چه غم برگ زمستانی نیست ببریه مال مسلمانان چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری
که مسلمانی نیست آخر ای نیست تمنای سر و سامانرا سر و سامان به از این بی سر و سامانی نیست آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد
عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست هر کرا خیمه بصحرای فراغت زده اند کز جهان حمله ار دهم و پریشانی نیست حاصل عمر تلف کرده
ایام بلهو کف دولتی بجز حیف و پشیمانی نیست سعدیا گر چه سخندان و مصالح گویی بعمل کار برآید بسخندانی نیست گر گدا یکه اف
و گدایان کن باید که گدایان در شرا سر سلطانی نیست و از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمودند ان الله یعطی
الدنیا بعمل الاخرة و لا یعطی الاخرة بعمل الدنیا یعنی خداوند عالم عطا میکند دنیا را بعمل آخرت و عطا نمیکند آخرت را بعمل دنیا و مراد بعمل این است
اگر عمل برای خدا بکند دنیا و آخرتش معمور میگردد و الا از هر دو محروم میشود و چه ضرر دارد مدح ناس است که در نزد خدا مذموم باشد
و چه ضرر دارد او ذم ناس که او عند الله عز و جل ممدوح و از اهل بهشت باشد با وجود اینکه مخاوف که مرائی برای او عمل خود را میکند در نزد
او را مطالبه اگر بداند که آن مرائی باجل و عمل امیکند همه اینها او را دشمن میدارد و اهانت مینماید پس باید تامل بکند و اینکه چه قدر ممقوت
و مبغوض است در نزد خداوند تعالی اگر عمل را با اخلاص بجا می آورد باعث رضای خدا و خلق میشد فصل بدانکه تجربه و عیان ثابت
است که هر که دوستان رضای حق برداشته طالب رضای مردم باشد خدا و خلق او را دشمن میدارند و احدی از او راضی نباشد و هر که رضای
خدا را بر رضای مردم مقدم دارد همه او را دوست میدارند پس عاقل چون این امور را متذکر شود و دشمن نفس خود نباشد و فی الجمله
ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد غالب است که غفلت او زایل شود و طبع او از ریا متنفر گردد و با دعوی ایمان شرم میکند که طاعت
و عبادت حق سبحانه و تعالی را که بازای هر یک از آنها سعادات ابدیه و درجات منیعه آماده شده بمدح و ثنای مردم بفروشد و عبادت
خود را باطل سازد و حال اینکه تمام اختیار امور در قبضه قدرت اوست و کلید ابواب مقاصد دو جهان در دست مشیت او و دلهای همه
بندگان مسخر اراده و اراده تمام مردمان مضطر اراده اوست و اگر بالفرض تمام پادشاهان روزگار و سلاطین ذوی الاقتدار با همه خیل
حشم بلکه تمام اهل عالم خواهند بتو یکجو نفع یا یک سر موی ضرری برسانند بی قضا و قدر الهی و بدون اذن و مشیت پادشاهی نتوانند
هر که را می بینی محتاج درمانده کار خویش است گاهی دست و پای عالمی را بربند ببند بست و پای بی افکند و زمانی کار و انبار دو کار خویش
حیران و سرگردان میشاید پس مرد کامل است که مجاهده با النفس و ریاضات کامله بصفت خویش را بتوفیق ربانی از خود زایل سازد و قال
تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و چون مجاهده از عبد بعمل آید الطاف سبحانی شامل احوال گردیده براه شریعت مستقیمه
هدایت میفرماید و الا فالامر مشکل جدا شعر کر علم لدنی همه از بر داری سود نکند چون نفس کافر داری سر را بزمین چه مینهی بهر
نماز آن را بزمین بنه که در سر داری و چون اخلاص در عمل کمال صعوبت دارد و همه کس را بر آن فضل مقدور نمیشود و ریا در این
اعصار زیب تمام چنانکه پیشتر مذکور گردید پس باید اول امر که نفس و خویش را عادت بدهد نفس خود را باخفاء عبادات و غلق
ابواب در وقت طاعت چنانکه در وقت تلاوت کتاب خواهش و ها را می بندد تا اینکه قانع شود قلب و محض اطلاع جناب قدس الهی و طلب
عبادت و چنانکه گفته اند اکثر تکلفات کاملترین ثابت و این در اوایل امر و ابتدا مجاهده اگر چه بر او شاق است لکن وقتی که صبر نمود تکلف
ساقط میشود و از ثقل آن رهایی یابد و متواصل الطاف جناب باری و حسن توفیق الهی فتح ابواب طلسم بسته را با ریج ... چون شکوفه بشکفد

کنیج یابی ودر اخبار وارد شده که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام حواریین را امر نمودند وقتیکه یکی از شما روزه گرفته باشد پس باید سر
۹۸ و ریش خود را روغن بزند بمالد تا اینکه مردم ندانند و نفهمند که او روزه گرفته و اگر بدست راست چیزی تصدق کند مخفی نماید از دست
چپ و وقتیکه نماز میکند پرده خانه را بکشد پس بدرستیکه خدا قسمت ثنا و مدح را مینماید چنانکه روزی را قسمت میکند و در اخبار وارد شده که بنده
نمیرسد بحقیقت اخلاص تا اینکه نخواهد دوست داشته باشد که ظاهر شود عملی از او که از برای خدا میکند یعنی چون اینمرتبه را رسید بحقیقت اخلاص
با فنا و الا اگر انسان عمل را خالصا لله بجا آورده لکن وقتیکه مردم خبردار شدند و او را ثنا نمودند مدح کردن ایشان او را مسرور گرداند و اگر
ایشان باعث زیادتی نشاط او شود پس باید که مراینست خصوصا اگر بسبب قیام منزلت او باشد در نزد ایشان که او را مدح کنند و تعظیم و
تکریم او نمایند و قیام بحوایج او کنند و در وقت مقابله توقیر و اکرام درباره او بعمل آورند و همه اینها از ریاهای خفی و محبط عملست شیخنا البهائی ره
و غیر ایشان نقل نموده اند که بعضی از عباد چهل سال روزه گرفت و احدی از اقارب و اباعد او مطلع از عمل او نشدند و غذای خود را از خانه بر
میداشت و در راه تصدق میکرد و اهل خانه گمان مینمودند که در بازار نهار را خورده و اهل سوق چنان تصور میکردند که در خانه غذا را
نموده بلی انسانی که کامل و طریق بندگی را بخوبی که معروف شده سالک و عامل باشد چنین عملها از وظاهر و بارز میگردد و کسی که مبتلا بامراض
عدیده و آلام شدیده بمحبت دنیوی گشته مذاق جانش از چاشنی چنین لذایذ ابدی محروم میباشد شعر رقیبان در بهار وصل او شاکر
همی نوکل چرا من در خزان هجر بی برگ و نوا باشم مفسرین روایت کرده اند از سعید بن جبیر که مردی بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله
آمد و گفت که من تصدق و صله رحم میکنم و اینها را بعمل می آورم مگر برای خدا پس کسی ذکر میکند عمل مرا چون میشنوم مسرور میگردم پس بر
ایشان و خوشم میاید آنجناب ساکت شدند و چیزی نفرمودند و این آیه نازل گردید قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن
کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا و علامت اخلاص در اینمقام آنست که اطلاع مردم باعث زیادتی طاعت و عمل او
گردد بلکه مساوی باشد حالت او در اطلاع مردم و عدم آن و الا فهو من المرائین شعر مدح و ذمت کی تفاوت میکند بتگری باشی که
آن بت میکند گر تو حق را بنده بتگر مباش و در تو وجود این دوئی در مباش و اما حدیث نفس و آنچه بذهن میاید از وسواس شیطانی باراده
اطلاع ناس که خود عامل از آن نفس خود را ماقت و زاری باشد و راضی بآن نشود نا اهل یاسی برا و وارد نمیشود چه انسان منفک از خطرات
اوهام و وساوس نمیگردد لکن واجبست که در مقابل این خطورات قصد اضداد آنها را کرده و خواهشهای شیطانی کرده و سعی نماید که آنرا
داشتن و اما سرور انسان بجهت خود از علامات ایمانست چنانکه در اخبار وارد شده من سرته حسنته و سائته سیئته فهو مومن یعنی کسیکه او
را مسرور نماید اعمال حسنه سیئه او ناخوش کند افعال بد پس او مومن است و اینحالت را کسی که در خود یابد باید خداوند را شکر نماید مخفی
نماند که سرور بعمل خود اگر از راه عجب و استعظام عمل صالح یا از راه استکثار و ابتهاج بآن بوده باشد پس آن از مهلکات است نعوذ بالله
و چگونه عمل را عظیم و کثیر شمارد و حال آنکه احوال انبیا و مرسلین و اوصیا مرضیین و ملائکه مقربین و اجتهاد و جد و جهد ایشان در عبادت
پروردگار خود بر احدی مخفی نیست خصوصا عبادت نبی و ولی کل علیهما السلام که کتب مخالف و موافق بیان عشری از اعشار و قطره از
بحار آن مشحون گشته و معهذا در مقام عجز و انکسار سید انبیا صلی الله علیه و اله فرموده اند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک پس
چگونه عظیم و بسیار میشمارد کسی صلوة رکعتین مختومتین بعیوب و نقایص خود را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده
ذنب و گناه برای مومن خیر است از عجب و از جناب امیر المومنین علیه السلام روایت است سیئة تسوؤک خیر من حسنة تعجبک ای نورثات عجبا یعنی
گناهی که تو را غمگین سازد بهتر است از حسنه که ترا بعجب اندازد یعنی موروث عجب گردد سعدی گنه کار اندیشناک از خدای بسی بهتر از عابد خود
نمای در کافی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمودند اعجاب المرء بنفسه دلیل علی ضعف عقله یعنی خود پسندی مرد دلیل
بر ضعف عقل و بیکی خردمندی او و مجملا هر آنکه بعقل ناقص جهول برای فایده ها سهل بنای خراب که بجهت آثار نفس را بنای اصل ثواب و صحیح
است عمل خود را بشوب یا ضایع و فاسد و از ناز و نعیم جاودانی ابدی ان باختیار لذایذ مستعار این دنیای فانی خود را محروم میگرداند مثلا مثل
بعمل خود مسرور با علم باینکه عنقریب زایل و معدوم و از نام آن خود مقصد و هنوز واحد بود جاهی که گر باشد فر اینش برای لشانی
گربات روز خرم بود کجا خوش بود کو شر کاند رو عروه ماتم سیکدم بود و معلوم است که ادراک سعادت جاودانی باعث شادی و ولیست

مکاید شیطان ۹۹

فانی را کرا بخانی و ترا استحکام بخشی کرده تا از شوق بندگی شوری در سر تو باشد از خواب شیرین غفلت چشم نتوان گشود و بر اوج مرتبه مقربین
بی پر و بال حب طلب رضای الهی نتوان پرید فرد نه هند کام هر دو جهان در یک دل تو تا کام خود تو هم نگذاری به یک کنار و چون بهار و اثمار چند
داعیه للدنیا باشد بهمدان او بیمزه اید بعض محبت دنیا بنا از نعمت بندگی خدا ادراک لذت نمی نماید هیهات فکر دنیا و پیوستن بحثیات
در دنیا نکجا و ذکر خدا در دل و شیاطین هم تقصیر بندگی و بیخودی لرزیدن کجا کما قال تعالی یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة الشیخ ابو
ما دیده مسعی به سودا داریم دنیا طلبیم و میل عقبی داریم که جمع شوند دین و دنیا با هم این است که نه دین نه دنیا داریم خلوت
بنا که حضرت بار برادل باید که از جمله اعمال جمع شد و خاطر هم از آن پسند خلایق چارسو و کار هر مهتر دان راه رسم بندگی
شیفتگان مال و منال چند روزه زندگی است عجب اینکه مرا ایشان خود را با وجود اینکه عبادات و صلوة مفروضه خود شان اکراه
ان ناچار و جهت ابرار ذمه خود که کمال احتیاط در آن در کار است بجو بی با وا نهی به نیاز بیجا اعتبار ساقط و ضایع ...
و فسادات قانع شده و به ساعت بر روی سجاده که بتا اطمینان خود و تشتت خاطر بغاست با کمال خضوع و خشوع و دعا و اقامه
خلوت بخواندن تسبیح با اوراد و اسم بپردازند و هم از دوران نیز اگرچه در خلوت باشد منظور شان هم اغراض دنیویه نیست چون
حفظ بدن و صحت و کثرت مال و ثروت و دفع شر جن و شیاطین و تقرب ملوک و سلاطین و حصول مطالب و مقاصد و
مهمات و مناصب و امثال اینها و باید که در فلان ذکر و فلان کتاب بدهد و یا از فلان شیخ و فلان پیر شنیده و از میان همه اوراد و ادعیه ماثوره
پسندیده و برگزیده اند مشهور که بعد از آن خلق آفرین کنجهای شان کشف کشتی از زمین اگرچه دعا در بعضی مطالب نیز
که مشروع باشد ضرر و دوری نیست از اهل بیت علیهم السلام ماثور است ولکن اوراد خود را منحصر در آنها ساختن و بو رویکرد
برای رضای خدا و اداء سعادت عقبی باشد و بدعا که مشتمل بر طلب رحمت و آمرزش و عصمت بود اصلاً و قطعاً نپرداختن عیب
حب دنیا و دلبستگی بدان و بی دردی در دین و آخرت و سستی اعتقادی در آن منشا نتوان داشت با وجود اینکه همه اینها را به
نیت قرب میتوان بعمل آورد و لکن بسبب خبث نیت و عدم قابلیت از ادراک سعادت قرب و ثواب اخروی محروم گشته اند شعر ذره درد
خدا در دل ترا بهتر از هر دو جهان حاصل ترا هر که را این درد نبود مرد نیست نیست در مان کز آن این درد نیست مخفی نماند که ریا
در عبادت هم مذموم بلکه کبیره از کبایر است چنانکه در خطبه الوداع است که هر که بنای ساختمانی کند برای ریا و سمعه و شهرت روز قیامت
تا هفت طبقه از زمین طوق شود در گردنش و از آتش که شعله کشد پس انداخته شود در جهنم پرسیدند که از بنای ریا فرمود به این
کمات با برای مباهات و فخر و هر که اطعامی کند بریا بخورانند خدا مثل آن از چرک و ریم جهنم و اطعام را آتش کردانند در شکم او تا از شکم
بیرون بیرون آید و هر که لباسی پوشد و فخر نماید بدان فرو برد خدا او را بجهنم و قرین قارون باشد که او چنین کرد و اگر زنی خواهد
حلال که به مال حلال او در آن ترویج کند اما بقصد فخر و ثنا بنمایند خدا او را بسبب مکر منزلت و خواری و با وی قرار دهد و زنی که
از زیر به بر لب جهنم تا هفتاد سال بعد از آن فرو میبرد بجهنم و بر واپسی اینها و منبع امیر فرماید هر که هر کاری کند بریا مفاخرت خدای تعالی
ابرار و شیاطین شود کردانند مجملاً در مذمت ریا و بدی آن همین قدر کافیست که دلالت میکند بر اینکه برای حضرت فریده کار رجل جلال الدین
وحق نشمرده از بندگان ضعیف و که نفعی از ایشان متمشی میگردد و غرض و هیچ شکی نیست که هر که در یکی از عبادات پروردگار
ستایش و پسند بدن بنده از بندگان او را کند چنین گمان دارد که قدرت این بنده بر بر آوردن مطالب و از خدا بیشتر و رضای حق
او از خدا بهتر است و کدام استخفاف به پروردگار عالمیان بالاتر است نعوذ بالله منه و بدانکه غرض از تطویل کلام در این مقام آنست
که هر صاحب دینی که بقدم جوایب و نظر بنابر این مضر دلگشاده شوق فراهم و نماید و دست رغبت از اشیاء و اخبار و آثار عدیده
بچیدن اثمار کونا کون فواید که عبادات و عمل با اینها است دامن طلب کشاید قدر ما لا بد منه و نفس مسایل نیت و بیان کیفیت عبادت
در اطباق همین اوراق مهیا باشد که کام جان از اهل اللسان شیرین سازد که از فواید بسیار از این دو مطالب شوق پیشه طالب باشد
از کتب مبسوطه متفحص مطولات نماید و اگرچه این ملاحظه اکثر مباحث متعلقه بر آن شامل و جامع همه ابواب کافی و شافی
بوده اما بسته بیم و ان طرق شیطان زیاده از آنست که بقلم تحریر استقصا آن توان کرد لکن بقدر وسع که فهم کرده شده ذکر الابراز آنها

میتوان نمود ونسئل الله التوفیق لما یحب ویرضی ذکر قیام از جمله اعمالی که اخلال بآن مطلقا باعم اینجا نکه بیان خواهد شد باعث
100 بطلان صلوة میشود یا بعدم تدارک آن مصلی و اخل نمودن ارکان صلوة خواهد بود قیام است و در فرایض بآنکه قیام در اثنای نماز واجب
است که عمدا و سهوا و جهلا اخلال بآن اگر واقع شود نماز باطل میشود و آن قیامیست که در ضمن تکبیرة الاحرام واقع میشود و همچنین قیام
متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن برکوع میرود پس مراد از قیام متصل برکوع قیامیست که از آن مصلی منتقل میشود برکوع
شرعی و معهود و موضع قیام رکنیست و مراد از رکن جزئیست که ترک آن باطل کننده نماز است هر چند سهوا باشد و شرط صحت است و در حال
نیت واجب غیر رکنست و در حال قرائت و قیام بعد از رفع رأس از رکوع که باطل میشود صلوة باخلال آن عمدا نه سهوا و قیام مستحب
در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه افتتاحیه و در حال استعاذه و قنوت و نحو اینها است باین معنی که میتوان که ترک
قیام را نمود و بجای آن نشسته بکند [illegible] هر چند سنت است و لکن قیام شرط در صحت آن است و در بعض موارد
واجبست که با قدرت قیام را با استقلال بجا آورد یعنی اعتماد و استناد بچیزی مثل عصا یا دیوار نکند بوجهی که اگر آنرا بردارند بیفتد
و واجبست نیز استقرار باین معنی که در حال قیام برقرار باشد و خود را حرکت ندهد پس هرگاه در وقت قرائت و تشهد و سلام نماز
عمدا حرکت میکند و یا استقرار بجا نیاورد اگر چه در یک حرف از حروف واجبه استقرار با علم و اراده [illegible] نماز باطل است بلا
کلام چنانکه احوال غالب اصحاب چنین است و در حال تکبیرة الاحرام و در قیام متصل برکوع سهوا هم باشد و ان اجزا [illegible]
حال نیت شرط صحت است پس در قیام انتصاب و استقلال و استناد و استقرار با قدرت واجبست و در صورت عجز [illegible]
است و هرگاه [illegible] نماز [illegible] باشد همچنین قیام متعین است و آن بعض [illegible] از قیام که ممکنست بعمل آورد
و هرگاه مصلی عاجز باشد [illegible] قیام از انتصاب و استقلال و استقرار و استناد و انحناء در جمیع نماز [illegible]
منوط است بنظر مکلف مخفی نماند که قیام معتبر در نماز انتصاب عرفیست و متحقق میشود براست نمودن پشت [illegible]
باید بایستد معتدلا یعنی یکی استخوان مشتمل بر مغز حرام که ممتد است از قفا تا بدنب که فقار گویند منتصب باشد پس هرگاه بیک جانب
نماید بوجهی که این استخوان از استقامت بیفتد یا منحنی نماز کند یا منحنی [illegible] خود را فرو کشد و کوچک کند هر چند میل و انحنا
و انخناس کم باشد اخلال بواجب نموده است پس هرگاه در مقامی باشد که قیام در آنجا رکن باشد در حکم رکنست و از باطلست عمدا باشد یا
سهوا و هرگاه در قیام غیر رکنی باشد عمدا مبطلست نه سهوا مگر اینکه دوباره اعاده آن قیام بر وجه صحیح باشد و حقیقت قیام و تحقق آن
بانتصابست و حاصل میشود انتصاب بنصب فقرات ظهر و اقامه صلب بطوریکه میل باحد جوانب نکند مگر اینکه [illegible] باشد و فقار
بفتح الفاء عظام منظومه در نخاع است که هر یکی از آنها [illegible] ظهر را فقره گویند که جمع آن فقر است و فقار جمع فقره است بکسر الفاء و در
حال قیام اطراف رأس یعنی مابین اندامی قدری سر دارد علی الاشهر پس منافات با انتصاب ندارد خلافا لابن بابویه هر چند
اولی آنست که محل سجده را نگاه دارد و اطراف در حاصل [illegible] است بطرف نمودن بسوی زمین و مراد در اینجا اماله رأس و
رقبه است بسوی زمین و قال المحقق الکرکی فی الجعفریة و حده ای القیام الانتصاب و یحصل ای الانتصاب بنصب فقار و اقامة
الصلب بحیث لا یمیل الی شیء من الجوانب انتهی کلامه رفع مقامه و قال فی المنهاج و یعتبر فیه الاستقرار الی ان قال و کذا الانتصاب فانما
یتحقق بنصب فقار الظهر و الاستقلال بان لا یعتمد علی شیء لولاه وقع فلو اخل باحدهما بطلت مطلقا فی الاول و اذا کان عمدا
فی الاخیر و قال سیدنا العلی العالی فی الشرح الکبیر القیام و هو فی الفرایض من واجباته النیة و التکبیرة و القراءة و المتصل منه با
الرکوع رکن یبطل الصلوة بالاخلال به و لو اتفاقا و کذا حال التکبیرة علی الاقوی و لا یضر الاخلال به ناسیا حال القراءة و مع
الانتصاب عرفا و یتحقق بنصب فقار الظهر و [illegible] الکلام و [illegible] الاجتهاد و غیر اینها نیز تصریح شده و قیام در نافله واجب نیست
اجماعا کما صرح فیها و قال ایضا فی الشرح الکبیر القیام رکن فی الفرایض مع القدرة علیه تبطل الصلوة بالاخلال به مطلقا باجماع
العلماء کما عن المعتبر و المنتهی و غیرهما و هو الحجة مضافا الی الاجماعات الاخر المحکیة حد الاستفاضة و الکتاب و السنة المستفیضة بل
المتواترة بوجوبه المستلزم لکونه رکنا [illegible] الاخلال به مع القدرة علیه یوجب عدم الاتیان بالمامور به [illegible]

تکبیرة ۲۷

ان یتّقی الانسان بسر و علاوه بر این خداوند عالم در قرآن مجید فرموده و قوموا لله قانتین و فی الصحیح من لم یقم صلبه فلا صلوة له

101 کسی که در قیام انتصاب و ایستادگی نکند بعمل نیاورده نماز او باطل است اجماعا و انتصاب حاصل نمی‌شود با قدرت تمکن بنصب فقرات ظهر و عدم میل بدون اضطرار استقصا

جمیع احکام قیام و سایر احکام صلوة در این وجیزه نیست بلکه غرض بیان بعضی از مسایل ضروریه اجماعیه است که اکثر از امور اینها بحسب ابتلا

روی اعتنا بسیار بعمل آن نمی‌کنند حتی در قیام صلوة قیام شرعی با فعل منتصب در صلوات بعمل نیاورند و که کسی متوجه این دقایق می‌شود و نماز

باطل و داخل نمودن تارکین صلوة خواهند بود و عجب اینکه بعضی از خواص را مشاهده نمودم که امام شده مردم میکرد و ندهم هذا قیام شرعی را در

نماز بعمل نیاورد و در جای که احوال خواص از کذا رد نماز با این طریق بوده باشد کیفیت صلوة عوام معلوم است که بیچه نحو خواهد

شد بیت این بود سیرت خواص انام چون بود حال عام کالانعام هدانا الله و ایاکم الی طریق الرشاد و منهاج السداد و بیان تکبیرة الاحرام

نسبت باحرام از اینجهت است که بان حاصل میشود دخول بصلوة و حرام میکند آنچه محلل بود از افعال خارجه از صلوة مانند کلام و غیر آن

تا اینکه فارغ شود از صلوة و تکبیرة الاحرام رکن نماز است اجماعا منا و من اکثر العامة بل جمیع الامة الا الشاذ کما حکاه جماعة و باطل میشود

نماز بترک آن مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا یا جهلا و جزء صلوة است و جزء شیء آنچیز است که داخل آن شیء باشد و جزء شیء مثل

عند الاصولیین رکنست و معنی رکن در لسان فقها جزء واجب است که اخلال بان باعث بطلان میشود و نماز بترک آن عمدا و سهوا و این معنی

نزد ایشان معنی رکن است و اینچنین نیست معنی بعمل است مثل رکن و تکبیرة الاحرام از قسم اول است و تفاوت در این باب نیست باشد مابین

آنکه اخلال بجمیع آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد اجزاء تکبیر بوده باشد یا بعض از اجزای کلمات

از جزء خواه بتبدیل باشد یا باسقاط و هم چنین است حال اداء حروف از مخرج حرف در تکبیر و در جمیع اینها نماز باطل خواهد

بود و صورت آن یعنی هیئت مخصوصه عبارت از کلام و اجبست فلا نماز با اجماع اتفاقا فی الاخبار و التاسی بفعل النبی صلی الله علیه و آله

بجا آورد آنچه بامر بوده یعنی آنکه گفته است که بگوید الله اکبر و جایز نیست تغییر و تبدیل آن بغیر صورت مزبوره مثل الله اعظم یا الرحمن

اکبر و الله اکبر یا الله اکبار یا وصل نماید همزه الله را به یکی از ادعیه ما قوره که در تکبیرات افتتاحیه است هر چند همزه الله بالاصل همزه وصل است

لکن در ما نحن فیه واجبست که بقطع بخوانند و جایز نیست فصل معتد به ما بین الله اکبر یا اکبر و الله میان الکلمتین لاثم است و واجبست ترتیب

بین الکلمتین بتقدیم اول بر ثانیه یعنی تقدیم مبتدا بر خبر و اگر عکس نماید یعنی خبر را مقدم نماید بر مبتدا تکبیر باطل است و نماز باطل

اینکه بگوید المعبود الحق اجل یا زیاده نماید کلمه مثل اینکه بگوید الله تعالی اکبر یا الله الجلیل اکبر یا زیاده حرفی نماید هر چند که زیادتی مفسد

بالمعنی بوده باشد مثل اکبر من کل شیء یا اکبر من ان یوصف در جمیع این صور نماز باطلست یا مثل اینکه هرچه بوزن افعل باشد

تفضیل و زیاده و امثال آنها مانند مثل اکبر و احسن و افعل تفضیل لابد از مفضل است و اگر در لفظ نباشد چیز لابد است از تقدیر پس تقدیر

معنی آن مع هذا اگر در تکبیرة الاحرام الله اکبر من کل شیء بگوید باز باطل است عند المعظم چون ترتیب دادن صاحب شرع بر لفظین مخصوصین

بنحویست که گذشت و نبی صلی الله علیه و آله مداومت بان صیغه در این امر واجبست لقوله علیه السلام صلوا کما رأیتمونی اصلی و جایز

نیست عدول از آن و شرطست قطع همزه از لفظ الله و اگر مد دهد الف را اینکه ها را مکسور کند یا همزه اکبر را با باء اتیان باید به همزه

بکسر و ضم بگوید باطل میشود نماز او و واجبست عدم مد دادن همزه الله در صورتیکه استفهام شود اگر چه قصد استفهام نکند بجهت اینکه

استفهام خارج مینماید صیغه را از آنچه مقصود منها است که اخبار باشد و واجبست ترک مد در صورتیکه مؤدی بزیاده الف شود

که در چنین صورت باعث بطلان میشود مثل اینکه بطوری مد بدهد که اکبار شود چه اکبار جمع کبر است و کبر بفتحتین طبل بزرگ را

گویند و بعضا او گفته و قد یجمع علی اکبار مثل سبب و اسباب و در مجمع البحرین نیز نقل کرده و بعد گفته فارسی معرب و گاهی جمع بسته میشود

مثل جبل و اجبال و جمل و اجمال و در قاموس و قاموس نیز هم‌چنین نموده شده قال فی المجمع و لهذا قال الفقهاء لا یجوز المد

فی التکبیر فی التحریم لئلا یخرج عن موضع التکبیر الی لفظ الاکبار التی هی جمع کبر و الکبر بفتحتین الطبل الذی له وجه واحد فلاحظ

بر سر چیاکه در نماز خود در وقت تکبیرة الاحرام ظاهر نموده او را بنحوی که ادا نماید و تشبیه بطبل نماید و نعوذ بالله و اگر اینچنین تکبیر

قاری باشد تشکیکی در فساد آن نیست و اگر بنحوی بوده باشد که معظم اصحاب حکم ببطلان نموده اند کما فی الرسالة الالفیة

ولم يسوّغه جماعة من الاصحاب منهم الشهيد الثاني في سبط و غيرها الخ و صيد المنقول و بعضي تقييد نموده اند بطلان را
بوقتي اكبار بقصد جمع كما في المنتهى و التحرير و المعتبر على ما نقل و شهيد اول در ذكرى تردد نموده در بطلان در غير صورت قصد ۱۰۲
لكن اصح قول اول است كه بطلان باشد مطلقا چنانكه مختار شرح كبير و مطالع الانوار و اكثر است و قال في السرائر و لا يمدّ اكبر فيقول اكبار
لان ذلك جمع كبر بفتح الكاف و فتح الباء التي تحتها نقطة واحدة و هو الطبل الذي له وجه واحد و غرض از ايراد اين عبارت است كه بلكه
قوم بهيا كرام طالعين اينها از خواب غفلت انتباهي حاصل كردند چه اين قاصر در العين بعضي اشخاص را مشاهده نمودم كه تكبيرة الاحرام
را از متاني كه بخود بسته بودند و در قيد آن بودند كه در محاوره از سايرين ممتاز شوند و مضاهفه به بزرگان و اكابر رسانند با ستطرق
ادا مينمودند و از خدا و رسول شرم و حيا نميكردند و بالجمله صورت تكبير الله اكبر است بفتح همزه اسم جلاله و مد لام آن و ادغام و ضم ها
آن سالم از اشباع مؤدي بزياده واو و فتح همزه اكبر و باء آن سالم از مدي كه مؤدي بزياده شدن الف باشد و غير اينها از
احكامي كه ذكر شد پس كسي كه اسم جلاله يعني در لفظ الله اكبر همزه را بفتح نخوانند و ميگويند لله اكبر چنانكه غالب الناس حتي خواص نيز هم
گرديده مبتلا باين شده اند نماز ايشان باطل و هم اخلال بمراد كردن صلواة اند و همچنين در لفظ اللهم صل على محمد و آل محمد كه در تشهد
صلواة و غير اينست كه اللهم را با فتح نخوانند و كذا در الله الصمد و كذا در ونون سبحان الله و هو الله اكبر كه واو و افتتاح اند همزه و گفتن
يا الله كه اگر ملاحظه فتحه نمايد چنانكه اغلب الناس نميكنند اگر در نماز باشد و عامدا يا جاهلا چنين بخوانند نماز باطل ميشود و در الله اكبر
جلاله را فتحه بزرگ دهد عمدا و جهلا نماز باطلست فتنه بزرگ لازم است و الله اكبر فتنه كه بين كاف و وقوف بر راء آن و اگر كاف را مكسور بخوانند چنانچه
از بعضي مشاهده ميشود و لو سهوا نماز او باطلست و همچنين است بدل الاسم اعظم بغير آن اگرچه با سماء مختصه باشد يا عكس ترتيب كند
يا اخلال بحرفي از آن يا زياده و نقص كند چنانچه پيشتر مذكور گرديد يا ادغام غير مدغم مانند راء يا فك مدغم مثل لام يا تغيير اعراب كند حتي
نماز با قدرت بر تصحيح آن نماز باطلست عمدا او سهوا و جهلا و اگر ترك تفخيم لام جلاله و راء اكبر را بكند جايز است بقول معظم لكن احوط
خلاف اينست و نيز واجبست در تلفظ آن اسماع نفس مثل اذكار واجبه اجماعا كما صرح في شرح الجعفرية و اگر با عدم مانع چنان
تلفظ نمايد كه خود لفظ را نشنود نماز او باطل ميشود بجهت اينكه اقل از اين را كلام نميگويند بلكه حديث نفس است پس كسانيكه در اذكار
واجبه و قرائت يا در خواندن قرآن كه اجير شده باشند چنين قرائت ميكنند همه باطل ميشود فصل بدانكه لازم است بر مكلف در
صورتيكه متمكن از قيام بوده باشد اتيان بتكبيرة الاحرام نمايد در حال قيام پس در اينصورت اتيان بان قاعدا يا چنين داده قيام يا شروع
قبل از انتصاب نماز باطلست قطعا و همچنين هرگاه انتهاء نمايد بتكبير در حال انحناء بجهت ركوع اگرچه در حق ماموم مسبوق باشد
چنانچه واجبست رعايت قيام در حال تكبيرة الاحرام واجبست رعايت جميع واجبات نماز در آن مثل طهارت و نيز از حدث و خبث و استقبال
قبله و استقرار و ستر عورت و غير ذلك پس هرگاه اخلال بهر يك از اينها نمايد اگرچه در جزئي از اجزاء تكبيرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد
بود اجماعا كما صرح في شرح الجعفرية و قال في الشرح الكبير بلا خلاف اجده و در حال تكبيرة الاحرام استقرار بايد بنحوي باشد كه متزلزل
و مضطرب نشود و الا نماز باطلست مطلقا اجماعا كما صرح به غير واحد من الاصحاب مخفي نماند كه تكبيرة الاحرام چنانكه شناختي از اجزاء
و ركن نماز است چنانچه عمدا باطل ميشود بسبب اخلال بان باطل ميشود بسبب زيادتي آن خواه عمدا بوده باشد يا سهوا و بنابراين هرگاه
تكبيرة الاحرام را بعمل آورده ثانيا نماز باطل ميشود و هرگاه ثالثا بعمل آورد نماز صحيح خواهد بود و همچنين است حال در هر فرد از آن نماز
صحيح ميشود و در زوج باطل و هكذا و اگر ماموم مسبوق تكبيرة الاحرام بقصد تشريك بعمل آورد يا بمعني كه قصد نمايد از تكبير تكبيرة
الاحرام و تكبير ركوع را و بناء نمايد اتيان بان نمايد نماز باطل ميشود و اگر در حال انتصاب و استقرار و استقلال بقصد تكبيرة الاحرام فقط
تكبير را بگويد و بعد بركوع رود بدون تكبير مجتزي از تكبير الركوع ميشود و نماز صحيح است بشرط آنكه تكبير را در حال قيام تام بگويد بلكه
ماسبق المقتدي بايد مقدم دارد قيام را في الجمله تا اينكه قطع كند كه تكبيرة الاحرام بتمامه در حال قيام واقع شده پس هرگاه او و هرگاه
و در ركوع درك ميكند تكبيرة الاحرام را در حال هوي يعني در حالت خم شدن بركوع بگويد نماز او باطلست بجهت آنكه شرط صحت آن متفق
شده كه كلا در قيام باشد بلكه اين از باب المقتدي ماموم مذكور تقدم ... تامل كند بعد از آن تكبيرة الاحرام را در حال قيام واقع بعمل

فی الرکوع و غیره ... دیده برکوع رود تا اینکه یقین نموده بعمل اید فصل بدانکه ما ذکر از مهمات مسایل تکبیرة الاحرام بود و سایر مسایل آن موکول بکتب مبسوطهٔ ۱۰۳
علمای اعلام و فقهای عظام است طالبان راه دین بآنها رجوع نمایند و بنحوی که در شرع انور مقرر و در کتب معتبره محرر شده معمول دارند
و غرض حقیر استقصاء مسائل صلوة نیست بلکه تنبیه بر مسایل مهمه و احکام ضروریه آنها است که تشنه لبان رحیق توفیق جناب حق تعالی و
گرسنه چشمان الوان نعم مثوبات جاودانی که زهر ها شهد مآب لذات عاجل کام دل ایشان را تلخ ساخته و عوض آنکه از هر صرف شیرین مذاقی ایشان
از ادراک لذت نغمهای اجل ... باشد چاشنی این نعمت روح فزا دریافته از ناز و نعیم دنیا چشم پوشیده تلخی ریاضت عبادت در کام ایشان
از جان شیرین خوشتر گردد و کذا تکالیف شرعیه را باسلوب مقرریه در تن ترا ایشان از راحت تن اسایش گشته شود و ... الافسریه مرغ
عقل ... را بروج ... و تاملات فی الجمله ... العارف الشامی الشیخ النظامی جهان ان به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد
کسی کز زندگی ... غافل است بوقت مرگ ... چون چراغ است زمانه خود چرا این کار به ندارد که اندوهی ... جانی ستاند کفی گل
در هم دو روی زمین نیست که در وی صفوف چندین آدمی نیست دو کس را دو نگار آرام داده است یکی کوه و دیگر کو ... است و ... این ابیات
و در این کار ... نه کل ... نه سنگ بر سنگ بیت متنور لبر جهان کین ... ناکس جوانمردی نخواهد کرد باکس مولوی
است که از غایت بلاهت و سفاهت و نهایت بدبختی و شقاوت آدمی جاهل و غافل چندان بتسویل و قال شغل ... باطل ... اصل گرفتار است
که گوش هوش او باستماع احکام الهی نتواند داد ... ان بعضی بکه شاید و بطور ... که باید عمل نموده بفکر تدارک احوال واند ... خود نمایند
افتاد فی ... دراست جهان پای تو بند مانده از راه بدین سلسله چند یکسر از پای خود این سلسله را باشد تا پیری
قافله را ... بار زوطن ماوف دنیا بیرون رفته و ... سرای کور دوان بیفوله ... و مویها کمال تلهف و تحسر داخل خواهد کرد و ب
نظامی زن و فرزند و مال و دولت و زور همه هستند همره تا به گور روند این همرهان غمناک با تو نیاید هیچکس در خاک با تو به
مار زندگی در خواب و مستی نوبت با خویشتن هرجا که هستی چه بخشد مرد را این سفله ایام که یکباره بازستاند سرانجام و
از برای چنین وطنی ثمم طاعتی نفرستاده که دران عمق خانه پر وحشت باستضائه نور آن وحشت نماید و در عرصه قیامت که از
هوش پروا ... محشر باعث سرمایه نجات و وسیله علو درجات او گردد ... ریاضت ... لذت ... بودن ... الذی ... شمر دن
مقامی ... عالی و ... ان ... بهر کس ... دست ... حالی است نظم ای الا ... جهان دل ازاد درکذر ... کنید دوار در کذر
کار جهان ... اهل بصیرت ... مردانه وار ... درکذر چون مینوان بکاشن ... رسید ... در پرخار
درکذر در بحر ... غواص ... چشم ... و غور ... گذر جمله صلوة ... مکلفان ماموره و مثوبات
اخروی بدان موقوف گشته ... مرتب میگردد که اداب و حدود آن بر وجه تمام و ارکان و قواعد آن از روی اهتمام بنحوی که
حضرت شارع امر نموده و طریق ادای آن بیان فرموده گذارده شود و اگر نه چنین باشد بلکه در قیام و قعود آن ابتدا دکی که باید بجا
نیاورد و ادای قرائت حروف از مخارج مقرره نشود و در ما بین سجدتین اشرط انهم واقع نکرد و غیر ذلک از شرایط و آداب که بنا گشته بعمل نه
اید بلا شک آن نماز از درگاه الهی مردود و راه و آن بمنزله قبول مسدود و داخل زمره تارکین صلوة خواهد بود و چنین
کوربیاکی و غایت بی دردی و نهایت بیذوقی و دل سردی و سستی اعتقادی بدین مبین سید المرسلین که از تارک الصلوة شقاوت
قرین نیست و انقوم ... تا ابد از کثرت شهوات و غفلت و دوام تفریط و جهالت از سوء فعل و اساءت خود شان دقیقه خبردار
و از خواب غفلت بیدار نمیشوند که بحکم فأخذناهم بغتة بیک اجل ناگاه پدید اید چه باز دادن ودیعت روح در وقت معین و اجل
مضروب مبین و نجم مقرر مبرهن بفهم خود ... نظم تا چشم ... انهم کسستا است کوبی که تا عمر تو ان نظاره آن
بر لوح بیبقائی خود کن نظر کنی برگشتن نگاه تو عمر دوباره است و مضمون انذرهم یوم الازفة اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین
ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع شامل احوال شده و زمان والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق رسیده از
مشاهده سوء مال که بقصور اعمال در اطاعت خالق ذوالجلال بعد امال از قصه ادرکشمه بمضمون یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر
محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا انکشت تحسر و لهف به دندان ندامت خواهد گزید و با عجز کریه و ندم

جهان نیان شناخت از بهر اقامت اند روخانه نساخت و بنگه در باطراما دوشت و چکی الحمد چه به یکرنش باید پرداخت پس در ان وقت که
نهایت نوایب با سواء و شدت مقتضا و از راه است معلوم میشود که تمام دنیا با اسباب و متاع که با فتراف و اکتساب آن دو شویان اخروی
و نقیم سرمدی محروم کشته و از فعل عبادات و صلوه مسوّف و بطال کرده به بیراه کاهی نرود شعر بقبرستان گذر کردم صباحی شنیدم
نالهٔ و افغان و اهی که تا کی کله در خاک میگفت که این دنیا نمی ارزد بکاهی پس در طلب حصول آن خون مرد زین بیاد نباید داد و فکر
فوت نابود آن بکجوهٔ قصیر نباید نمود و چه دنیا ان نیست در بینده که بسی شهر ها از اصید کند محبت خود ساخته و الیه عذا که دنیا
تمثال ابرون وار ه رها یا لا انداخته بیت بو خوان دهر بسته ارادت مکن بدار کالوده کرده اند بزهر این نواله را مصرع سوف نری اذا
انجلی الغبار و هر کاه کسی این نکته دانا باشد نه از غصّه ها از ارکنج چون ابر خزان تشکه ملامت باید و بهجت و بر مسدها و کلما عذار او
موسم بهار طرح طرب باید انداخت که نه غم او و امداری و نه شادی او و افرابیست شعر در بغلسی که باید نیستی نبود نباید شده
هست و نیست خوشنود چشاند اب و دو اتش نشاند بخشد چو انکر و استاند و چون از آیهٔ لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا
بما اتاکم اکاهی یافته بوافطاه مسارد کرده که بوجود دنیا ابواب بهجت بر چهره کشادن و بعد منشرطها ا فا اسف و ملامت نمودن کمال
بیخردی و سفاهت و منتهای حماقت و بلادت بوده انسان و قتیکه عالم شد باینکه انچه از نعم دنیا از و فوت میشود خدا او نه عالم افضل
عوض شده بان در اخرت پس سزاوار نیست محزون کردیدن همچنین وقتیکه دانست انچه را ان نعم دنیا با و عطا شده مکلف بشکر کردن
ان و بحقوق واجبه کردانست پس سزاوار نیست فرح نمودن بان و حال اینکه میداند که هیچ چیز از دنیا باقی نخواهد بود و در صورت
فرح را سزاوار نیست چنانچه این معنی را فاضل رحمه الله در بیان دسما و عالم ذکر نموده در تفسیر این مزبوره و در کتاب محاسن نقل
کرده که چون این واقع شد پس سلمان اخذ نمود مصحف و سپس خود را از دار بیرون امد و فرمود هکذا ینجو المخففون یعنی مخففون
چنین نجات میابند مصرع کر عالی یم خود به خانه ما نیز چو غم و دیگری نیز بدین باب گفته شعر فغان که شبنم ما هیچ نشد بر کار
بیرون زدایرهٔ دنیا و بون نمیاید اگر ز سیل حوادث جهان شود ویران بنای خانه بد و شی فروغ باید بهر حال فایده بهروزه جمع اموال
دنیوی محض داشتن توشه و تهیه اسباب سلوک راه معاد و ذخیره یوم التناد است و چنین کس چون بسبب حلال و لعبات و ارکان الهی
باستفاضه فیض الهی موصول نکشته و بذکر اعظم جنابی چه خانه اخرت خود را معمور نموده پس لا بد بجزای مکان اعمال خود بمضمون فاما من
طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی خواهد رسید مصرع بهر بلا که تصور کنم سزاوارم و بمنطوق و اما من خفت
موازینه فامه هاویة و ما ادریک ما هیة نار حامیة در نار هاویه ها مینرما وی باید نمود حافظ بال بکشا و صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی کاروان رفت تو در خواب و بیابان در پیش وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی پس مرد عاقل
صاحب یقین کامل باید که وطن اصلی و مسکن طبیعی خود را که دار اخرت است بواسطه تجارت دنیای فانی و مستلذات و شهوات نفسانیه
بخاطر فراموش نکند کما قال الله تعالی رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و من الدیوان المنسوب الی امیر المؤمنین علیه السلام
شعر تبکی علی الدنیا و قد علمت ان السلامة فیها ترک ما فیها لا دار للمرء بعد الموت یسکنها الا التی کان قبل الموت بانیها
لاجرم بزرکان اهل ذوق و عرفان و معتنقان اند و متمکنان در مراتب ان بحکم حب الوطن من الایمان دعوی انقیاد رجوع عاقل پسند و از اصغر
و ناله و انین بلحن فادغ و ذا اهل نیاشند در کسی باشد که کسی بود این کار که از کبنی همیشه در کار باشد با انقا سهم و حضور قلب
استماع مقال اهل کمال مینمایند و دست طلب با من جمال ایشان کرده و اتش اشتیاق در تنور سینهٔ ایشان اشتعال پذیرد و بنابر
اقتداء اسناد اهتدا باید و از نتیجهٔ موعظه ثمرهٔ تذکر مقام چینند و لنعم ما قال الشیخ البهائی رح شعر کنج علم ما ذاق ربیع ما بطن
گفت زاهد ان بود حب الوطن این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهریست کان را نام نیست زانکه از دنیاست این اوطان تمام
مدح دنیا کی کند خیر الانام حب دنیا هست راس هر خطا از خطا کی میشود ایمان عطا ای خوشا انکو بیاد توفیق اسپ همراه
رو بسوی آن بنام شهر و دوبنا وطان غریبه ای پسر خو بغربت کرده خاک تست مرا این تند در شهر تن مانده اسیر کان وطن
رفت از خاطرت رو بنا بجسم و جان از شادکن و وطن اصلی خود را یاد کن تا بچند ای شاه باز پر فتوح باز مانی دور از اقلیم روح باشد

الموعظة

ای نوای صاحب هنر که این همه دریوزه بال و پر تا بکی این همه شهر به شهر دربدر مانده باشی بستر را جهد کن این بند از پا باز
کن مرغ از لامکان پرواز کن تا بکی در چاه طبیعی مانی یوسفی یوسفا بیا از چه بیرون تا عزیز مصر و پادشاه شوی واز هجران و جحیم
شوی اما آنکروهی که این رصدگاه حوادث را پیشگاه عالم قدم برگزیده اند و این رباط ویرانه را خوشتر از معموره دیار اصلی دیده اند
و باین تل زباله و [illegible] خانه چنان فریفته و مایل گشته اند که بکلی محبت وطن اصلی از خاطر ایشان رفته مضمون ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه
و مضمون نسوا الله فانسیهم داغ نشان جان ایشان گشته نه بکوی یار کان ونه بهوای دلدار گویند واز غایت کفر و طغیان از نعل قرین وانما [illegible]
وا زذکر خداوند قهار غافل و در گرداب بحر ضلالت و گمراهی و شقاوت و بد سکالی فرو رفته اند غریق دریای عقبی [illegible] بغضب جبار [illegible]
شد بیت اذا انت الهوی فانا الذلیل ولیس الی الذی اهوی سبیل شیخنا البهائی ره در کشکول نقل نموده که در بعض تواریخ دیدم که
عبدالله بن مبارک از بعض [illegible] شام عبور میکرد سکرانی دید که بیت [illegible] میخواند پس از [illegible] بیرون [illegible] و این بیت را
نوشت و جمعی که حاضر بودند با و گفتند آیا می نویسی بیتی را که از سکران میشنوی عبدالله با ایشان گفت آیا نشنیده اید [illegible] اگر
گفته اند رب جوهرة فی مزبلة [illegible] زهی بلاهت و بدبختی و منتهای سفاهت و بیعقلی که آدمی جاهل بشغلهای باطل از فرمان واجب الاذعان
منعم حقیقی خالق منان گردنکشی و بد عهدی نموده بند عقوبت بر پای دل نهد و طوق لعنت ابدی و عذاب سرمدی در گردن جان افکند
و بیچاره در پنجوقت نماز در درگاه کریم بنده نواز بخوبی که شاید و [illegible] و احکام آن [illegible]
است [illegible] خود را داخل زمره تارکین صلوة [illegible] کرده اند [illegible] بر گوشه [illegible] شوند [illegible]
و [illegible] دراز [illegible] پس هر عاقل باید که اساس فهم خود را بر خیال باطل ننهد و [illegible]
که حکم وسوسه [illegible] دارد [illegible] و اکثر اهل روزگار [illegible] بجای [illegible] اختیار [illegible] و از کثرت اشتغال [illegible]
دنیای [illegible] مشغول و از اصلاح معنی غافل گشته اند شعر صورت خوب [illegible] طلب معنی کن [illegible]
معنی گویند از نکات نصایح کامله و بیان امثال و مواعظ [illegible] باشد با ایشان بواسطه [illegible] صفاته
بخشد و موعظه با آنکه محض حکمت [illegible] تیره دل مستمع هیچ اثری نکند شعر اذا کان الطبیعة طبع ثور فلا ینفعه [illegible]
من شیخ [illegible] خواهی [illegible] کاو نفس [illegible] ایشان [illegible]
و روایات [illegible] و گوش هوش ایشان از استماع مواعظ حقه بی بهره گردیده و باصره بصیرتشان از مشاهده جلوه
کلمات الطیبه بغشاوه غفلت [illegible] مضمون [illegible] لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها
ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا شامل احوال ایشان گردیده [illegible] اند که [illegible]
یا [illegible] خواهد [illegible] از [illegible] بگوش [illegible] بگوید مگر در خواب خواهی [illegible] جوانان [illegible]
[illegible] ممکن نیست [illegible] طالب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اعتمادی نیست تا شام [illegible] باید نوشید [illegible]
[illegible] لا اعرف [illegible] شعر هرکس که [illegible] دل [illegible] نظاره کنان
دستش بگرفت و گفت [illegible] مع هذا صرف عمر گرامی در [illegible] دنیای فانی [illegible]
چندان که باید [illegible] شاید [illegible] و روز و شب در پی تحصیل [illegible] عمل میکند [illegible]
نفس [illegible] سهل [illegible] باینکه بمضمون الحریص محروم غالب [illegible] که با این همه جد و جهد [illegible]
و سعی [illegible] که بکار دنیای [illegible] خواهد [illegible] و در اخبار وارد شده که جناب امام حسن مجتبی علیه السلام [illegible] فرمودند
طلبک فی الدنیا یعنی طلب تو در دنیا چه طور است عرض کرد [illegible] پس فرمودند [illegible] از دنیا آنچه اراده میکنی
[illegible] فرمودند فهذه التی تطلبها لم تدرک منها ما ترید فکیف بالتی لم تطلبها یعنی [illegible] که طلب او میکنی [illegible]
آنچه اراده میکنی [illegible] آنچه که طلب او نمیکنی یعنی آخرت [illegible] دنیا طلب [illegible] مقصد [illegible]

پس صاحبان فهم و ذکا و ارباب لب و حجی که بعمل خود دانا و بعیب خود بینا گشته اند راه نجات از کدام منهج باز جسته اند که در مدت عمر خود
بجا آوردن صلوات واجبه بوجهی که لازمه هر کار اقدام و سعی تمام نموده و یکی از شرایط عمل آن ما بوده و دائم در ورطه مناهی و مفازه گمراهی افتاده
و از منهج قویم و طریق مستقیم منحرف گشته و در عواقب امور و مصیبات یوم پشیمانی پیش رو شوند تدبر و تبصر برای او حاصل نشده و از اندیشه
تلخی جان کندن و قلع مراد حرص و آز و دفع اخلاط از عقبها و دور دراز نموده و جوارح او در ادای فرض تکالیف خاضع و خاشع نگشته
و از آوان سرمستان غفلت بیبالی و اکراه بدان راه صدق و صواب نیافته و از خوف اهوال و بفکر مال بار بستن اعانه نموده و با وجود این
من عمر دنیا هیچ نکاشته که در آن زمان ذخیره باعث ذخیره معنا اش که یوم لا ینفع مال و لا بنون است کرده مصرع در مزرع دهر هیچ
کاری درویی چنانکه گفته اند کلما تزرع تحصد و بنطوق یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و مضمون و لتنظر نفس ما قدمت لغد ان الله
شدید العقاب در دار دنیا برای توشه عقبی عده و توشه از بجا آوردن صلوة و سایر عبادات از بهر نفس آماده کرده که بآن فائز بمرام آن
امید داشته باشد و مضمون افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون بر کوه خاطر فاتر نکرده و از مضمون یوما یجعل الولدان
شیبا سر انجام مآل و کیفیت حال خود را تصور و یمین و یسار ننموده و صلاح اندیشی عواقب کار خود را تفکر نموده که از آن ورطه وحشت افزا
و از عذاب و نکال هوش ربا مفر و خلاصی جویند پس در آن وادی عظمی و داهیه کبری بخطاب قرآنی و امتازوا الیوم ایها المجرمون مخاطب گشته از زمره متقین
و سلسله خائفین و ثله مصلین که در اعالی قصور با وصایف حور در دار الکرامة و السرور و هم جالسین خواهند بود جدا و سواء الطریق شده
سقر بدون مقر بآگروه لم نک من المصلین و زان انکه نماز را که داد آن در پیش خواهد گرفت و از مضمون آیه و بدا لهم من الله ما لم یکونوا
یحتسبون در آن وقت بر عنا خبردار و از رقاد غفلت بیدار خواهد گردید که جای معذرت و فایده عذر معصیت نه و لا تری یوم لا
ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار پیچیده و بگمان تا آیا باید بود اذا جاء الصوت ذهب الجواهر آه که فرصت هم برباد
رفت عمر به بطالت مصروف رفت باغ جهان بوی وفایی نداشت سبزه او مهر گیاهی نداشت هدانا الله و ایاکم الی سبیل الرشاد و طریق
السداد فهو ارحم العباد فی یوم التناد چهارم از واجبات نماز قرائت است که هر گاه اخلال نماید کسی در نماز بآن عمدا یا جهلا تا آنکه به
رکوع رود نماز باطلست اگر چه اخلال بحرفی از حروف آن بکند یا تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرف دیگر حتی التشدید که اخلال بآن اخلال
بحرفست و همچنین است مراعات اعراب و مراد از آن رفع و نصب و جر است و حرکات بناست و اخلال بآنها مبطل نماز است مطلقا خواه مغیر
معنی بوده باشد یا نه علی المشهور الاقوی بلکه مذهب عامه اصحاب بر این است چنانکه در شرح کبیر ذکر نموده و خلاف سید مرتضی رح که در
بعضی از مسایل خود قایل شده اند که اگر مغیر معنی باشد نماز باطلست و الا فلا شاذ و نادر است بلکه بخلاف آن تحقق بر ادعای اجماع نموده
اند چنانکه در شرح مزبور ذکر کرده و همچنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و امثال اینها
که اخلال بحرف واحد از قرائت و یا هر یک از اینها که بوده باشد عمدا موجب بطلان نماز است خواه ترک آن حرف بوده باشد یا تبدیل حرف
بحرف دیگر و چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بحرف در آنچه مذکور شد همچنین است عند المعظم عدم مراعات مد متصل و آن است
که حرف مد و موجب آن در کلمه واحده باشد و اما منفصل که حرف مد در کلمه باشد و موجبش در کلمه اخری پس مراعات آن واجب نیست
لکن واجب است ترتیب بین الآیات و موالات عرفیه و بسمله جزء فاتحه است و از آیات است باجماع علماء امامیه و اکثر اهل علم و واجب است
اخراج حروف از مخارج مقرره پس هر گاه غین را از مخرج ق کوید یا بالعکس یا ضاد را از مخرج ظاء کوید یا بالعکس یا طاء را از مخرج دال و هکذا
نماز باطلست قطعا بجهل لازم همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق شود علاوه بر آن از محسنات قرائت
است و معتبر در تلفظ حروف است که در حین تلفظ هر گاه اهل لسان مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نموده و اگر چنین نباشد
محکوم ببطلان خواهد بود پس اشخاصی که العیاذ بالله در وقت قرائت فاتحة الکتاب بجای الحمد لله رب العالمین الهمد لله میگویند
هاء هوز نماز ایشان باطلست بلا کلام چه همد بمعنی پاکیدن و مردن و البته قال الله تعالی و تری الارض هامدة ای یابسة و میتة
فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت قال فی مجمع البحرین همد الشجر اذا بلی و کذلک الثوب و همدت النار بالکسر طفئت و ارض
لا نبات فیها و نبات هامد ای یابس و الهمود الموت انتهی و در سایر کتب لغات مثل قاموس و مصباح و غیرهما نیز تصریح نموده اند

شهادت و کرامت و کمال ضلالت و گمراهی که آدمی به انواع تعلقات جسمانی و شهوات نفسانی و خیالات شیطانی مبتلا با مراض مهلکه
و آلام علایق شده گشته گوش از استماع سخن بی بهره و باصره بصیرت از مشاهده جلوات حق محروم گردیده و از غایت اشتغال و
تعلقات و خطاها و سیئات بعدی عظیم از درگاه جناب قاضی الحاجات و خالق ارضین و السموات بهم رسانیده که در وقت ادای نماز به
جناب مقدس بی نیاز مطالب و مهمات خود را بی وساطت احدی عرض نماید و شبانه روزی اقلا پنج بار انوار سعادت تکلیف
عبادت بر ساحت احوال او میتابد چون زبان بتوصیف و تحمید معبود حقیقی جل شانه برگشاید الحمد لله رب العالمین را
بجا هوق ادا نماید و انضمام مقرون ادراک معنی نکند بجز مقابل حمد و ثنا موت و فنا که معنی همد و هود است معاذ الله
خدا و انسب مهد هد و از غایت وقاحت و وفور جهالت و سفاهت مبسرات از بسط چنین کلام کرد و سیاهی یوم القیام است تمکنه
شعر شده و باطل از قول ایشان باز ماند تو هم مردار مرغ بیم آگو به هنوز و قطع نظر از بطلان صلوة اگر با علم و بقصد معنی
استعمال بکو بنماید و مرتد میشود و در تسبیحات ربعه بین باید ملاحظه نماید که الحمد لله بجا هوق ادا نشود و الا ایمان باطل میشود
فعلها و در تلاوت قرآن و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و سایر اعمال مستحبه نیز باید رعایت آن نماید و اغرب است که بعد از اکل طعام
در وقت بر داشتن مائده اکثر عوام بلکه خواص منعم خود را که تحمید و ثنا مینماید بلفظ الحمد لله از این بجا هوق ادا مینماید و شرع
خداوند قهار و دا الجلال نمیکند و علاوه بر این رب العالمین را المین میخوانند و معنای آن واضح است که چه میشود و شعر کرندات
شادی از عمل بار خدا یاری مانم هجران بدار و با وجود این بکل اینها اقانع نشده در خواندن سوره توحید الله الصمد را ادا بین
مینماید و صمد بمعنی سر چین ست که شوب بر او وضا شده باشد و بمعنی لهو و طرب نیز آمده یقال السامد اللاهی و قیل فی قوله
تعالی و انتم سامدون ای لاهون و قیل مغنون و قیل سامدون متکبرون و یقال سمد فلان اذا تغنی و هو امر بمعنی و السماد
کسلام ما یصلح به الزرع من تراب و سرجین و تسمید الارض هو ان یجعل فیها السماد و معانی مزبوره مصرح به صحاح و قاموس و
مجمع و سایر کتب لغات است و اگر ثمد گوید بمعنی ما قلیل بی ماده میشود و قال فی الصحاح الثمد و الثماد الماء القلیل الذی لا مادة له و فی
القاموس الثمد و یحرک و ککتاب الماء القلیل لا مادة له الخ و در مجمع البحرین نیز تصریح نموده و اعجب این است که بعد از کفار و دون چنین منتظر
و حی نما میشود و بدانکه در وجوب قرائت سوره کامله بعد از الحمد در صلوة با استجابت آن بر ایشان اختلاف است بعضی با استحباب قائل و
لکن اقوی اشهر وجوب است و در انتصار و امالی صدوق و غنیه و از قاضی ابن البراج و ابن حمزه نقل اجماع بر وجوب شده مضاف الی الاخبار
و الاخبار الدالة علیه نیز و الاجماع المستفیضة و غیرها من المعتبرة که در باب این نماز چنین که باطل و عاقل فجرة نارکین صلوة خواهد بود و هرگز
دو ملک بهما یق معرفت دانا و از حق بین او بینا بوده باشد بر وظاهر و باهر است که چنین نماز چگونه لایق درگاه رب العباد و زاد فی
المعاد میشود که این الفاظ مستهجنه در رب العالمین و مالک یوم الدین ادا شده عبادت و اتیان با فضل طاعات خیال نموده و نعوذ
بالله من غضب الجبار و مناسب مقام بعضی از اعلام حدیثی از حضرت سید سجاد علیه السلام روایت نموده که مقصل آن این است که آنجناب
بسا بیان مرد و بند بار سایما اما سمعت ان قاری قرات جار الفا الطریق مجرب حیطا ام قبحها فاتنا و تف نا ذه پس آنحال ایشان
نشد که آنچه میشود شیر او در طریق باید حطام ان اگر نشر کشید و چون بما او خود رسید دا هر آن شد و سفر و سپرهت الساد و دلهمو
بلشا حالات ان تتخذ من دارا بلیق بمحبوب او تتخذ به محبوبا یلیق به دار که حاصل معنی آنکه یا باید اخذ نماید داری که لایق محبوب تو باشد
یا اخذ نماید محبوبی که لایق دار تو باشد پس آنجناب علیه السلام فرمودند و انت یا هذا اما ان تصلی صلوة تلیق بمعبودک او تتخذ معبودا
یلیق بصلوتک یعنی تو ای انسان یا باید صلوتی بگذاری که آن صلوة و نماز لایق معبود تو باشد یا اینکه اخذ نمایی معبودی که لایق
صلوة تو باشد و من هذا المعنی انتظم الشاعر الشیرازی حیث یقول فرد یا مکن با فیل بانان دوستی یا بنا کن خانه در خورد پیل
و پوشیده نیست که هر کلام فصیح و بلیغ اصحاب بیان طایفه فصحا رشود از بلیغ نوض اهل بیت نبوة و معدن علم و حکمت علیهم افضل الصلوة
و التحیة و اهو اخذ و مقتبس است نامحیح رنهایت کم شد و لیهایم ربسته باید جسم شود اگر هر آینه و بسته کرده علام اینهم را باید دانست
انا معاشر این مرا باید هست و بدانکه در انوار نعمانیه حدیث سید ما اهل البیت امرا دون باقی گراه و ود و مقطع نقل موید را ذکر کرده بنا

بعضی که در نزد قاصر است اما در آخر گفته و آنست یا هذا اثنان تفضل صلوة ائمه خلاصه عاقل فطین و صاحب شد ذهن در اتیان عبادات ۱۰۸
و بجا آوردن طاعات خصوصا در صلوة جد و جهد تمام و سعی مالاکلام نموده بعد از تقلید مجتهد جامع الشرایط حی از ابعو یکه شاید
و بطریقیکه باید معمول دارد و متکل بفهم بلید و تشهی نفس پلید خود نگشته بنای عمل منوط بنیا اصحاکثر الله امثالهم و قدس الله اسرارهم
و اعلی فی الفردوس مقامهم که اشتغال مطالعه سواد ارقام و نتایج افهام ایشان که عقد مشکلات و معضلات احکام را با تامل افکار سلیمه
و انظار صحیحه حل نموده در صحایف زمان ببدایع بیان و قواطع برهان تزبیر و تحریر فرموده اند مستبصر و مستفیض گشته تا بدینوسیله
مسالک سداد و منهج رشاد شده بسعادت عاجل و کرامت آجل واصل و متواصل گردد و در فرمان بردن اوامر و نواهی خالق ذو
الجلال و دوری بودن از معصیت و قبایح افعال و خواهش دریافتن مقام قرب و کمالات روحانی و دوری از متابعت هوای نفسانی و شیطانی
را هرگز خاطر نماید تا مستوجب خشم و عتاب و مستحق الیم نکال و عقاب و داد و با بجا نمودن شرایط صلوة که معراج مؤمن و افضل عبادات
در شرع مبین است نه شود بلکه بطریقی و نحوی که مقرر و محرر در شرع انور شده معمول یعنی بتقلید مجتهد حی جامع الشرایط تا اینکه
ماتی به او مطابق و موافق مامور به شود تا سبب شود انواع عطایا از خالق برایا بجمیع جزا برای او کرده و معلوم است که با صلوة بجا
و بجا آوردن حکم خالق رحمن و دهیم نیست امید با اصل است چه فرق مثلا رجا و امید بنا بر انکه غزالی و از علماء امامیه شیخنا البهائی و فاضل
جزایری و غیر ایشان ذکر نموده اند انست که رجا در چیزی میباشد که اصل داشته باشد و امید بی عمل رجاء است یعنی رجای اصل پیشه
مثالش اینست که کسی زرع کرده و جد و جهد نموده و بیادر جمع کرده بعد از آن بگوید امید دارم از اینکه حاصل شود برای من از این صید
فقیر مثلا [illegible] اهل رجاء است و کسی دیگر که زرع نکاشته و عمل ننموده و رفته در خواب و غفلت ساکن و باینه و چون وقت بیادر دیده
بگوید امید دارم که حاصل شود برای من از بیادر صید فقیر پس اینرا امید گویند که اصل نه دارد و همین است حال بنده وقتیکه جد و جهد
خود را در عبادت خدا اشتغال کرده آنها از معاصی ملاهی نموده باشد و امیدوار شود برای که خداوند عالم قبول نماید اعمال
او را از تقصیرات در گذرد و ثواب عظیم با او بدهد این داخل رجاء است از دو اما وقتیکه بترک طاعت و غفلت بارتکاب معاصی و ملاهی
بیباکی از سخط و رضای الهی و وعده و وعید نامتناهی عمر خود را بسر آورده باشد بعد بگوید که از خدا امید دخول جنت و نجات از نار و
قبول شفاعت اخیار و ابرار خود دارم این امید است حاصل ندارد اسم او رجا که اشتر است حافظ دهقان سالخورده چه خوش
گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی پس عاقل باید نظر نماید بر احوال و اطوار انبیا و اوصیا و اولیا و اجتهاد ایشان در طاعات
و صرف عمر در عبادات که هرگز نخورده و بجا آوردن اعمال لیلا و نهارا برای ایشان رو عنها دایا از برای ایشان حاصل نشده بود و حسن ظن
بخداوند غفار و الله ایشان اکثر عملا و احسن ظنا بودند بسعه رحمت الهی و جود و مغفرت نامتناهی و لکن چون عالم بودند برانیکه بدون جد
و اجتهاد حسن ظن نمودن امید محض دعوی و غفلت صرف است پس اجتهاد می نمودند در عبادت و طاعت تا محقق شود از برای ایشان
امیدوار و رجا بمغفرت خالق ارض و سما که از احسن بضاعت برای اصحاب خود و کیاست و ارباب محافظت و فراست است فرد
هر بضاعت خود عرض میکنند انجا قبول حضرت او اکرام خواهد بود مجملا برادران دین و خلان یقین که غافل از حوادث زمان و
صوارف دهر خوان دوران از اراده نشده که وجهه خود شان را مقصور بر ادراک حقایق و مصروف در اقتناص معارف نموده اند
مخفی و مستور نیست که مکلف در عبادت از عبادات باید که مکلف به را بطریقیکه معبود او بیان فرموده و مکلف بیان کرده معمول
دارد خصوصا در صلوات که بهترین اعمال و افضل افعال در درگاه خالق ذو الجلال است پس جد و جهد تمام در مقدمات و ارکان و افعال
آن باید نمود و در خواندن فاتحه و سوره ترتیل که حفظ وقوف و ادای حروف است از مخارج با ملاحظه ادغام و سایر آداب و احکام که در کتب
علماء اعلام و فضلاء عظام حشرهم الله مع الائمة الانام علیهم السلام مبین و مبرهن گشته معمول دارد و بعضی که قرائت ایشان باطلست
اقتدا با امام عادل نمایند اگر تسبیحات اربعه و اذکار واجبه و تشهد و سلام و باقرات شرعی بعمل نیاورند باز نماز ایشان باطلست بما نحن
داخل [illegible] صلوة و [illegible] در درگاه الله و همچنین مصلی باید در رکوع ملاحظه نماید که [illegible] واجب غیر از شرایط
[illegible] لازم است که شروع به ذکر واجبه نماید مگر بعد از وقوع رکوع شرعی و شروع به رفع راس ننماید قبل از فراغ از آن [illegible]

شروع نماید باید که ذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع شروع ننماید و سر برندارد قبل از فراغ از آن عامدا نماز باطل خواهد بود بلا خلاف بلکه طمأنینه ۱۰۹
نیز باید در ذکر واجب در حال اتیان بآن واجبست چه واجبست طمأنینه و آن عبارتست از سکون بدن مصلی و استقرار او چون حرکت بعضی اصابع بلکه
حرکت دست مضر و منافی طمأنینه نیست مذکور نیست و هرگاه اتیان بذکر واجب نماید تا آنکه او را بجا آورد و هر حال که عدم استقرار بدن عمدا
نماز باطل خواهد بود بلا کلام و اکثر علما چنین استفاده نموده اند کما اتیان باین ذکر بعد از منتهی شدن شود خواه به حد رکوع
رسیده باشد یا نه بهر حال التزام بطمأنینه و تعلق بر رکوع طمأنینه بعد از رفع راس او و مراد از آن آنست که بعد از رفع راس از رکوع به
خوبی بایستد که صادق باشد بر آن که بلند شده و حکم آن و معتبر است با انتصاب بنحویکه در قیام ذکر شد و قدر و متی که قامت بکند
یا رکوع را بعمل نیاورد نماز باطل است عند علمائنا اجمع و بدانکه امور مذکوره که عبارت از اینها و ذکر رکوع و ذکر آن بعد از رکوع بقدر
واجب و طمأنینه بقدر آن و رفع راس از رکوع و طمأنینه بعد از آن در سجود نیز لازم است و عمد در اخلال بهر یک از اینها باعث بطلان
نماز است مگر رفع راس از سجده ثانیه که جلوس و طمأنینه در آن واجب نیست علی الاشهر کما فی که بعد از رفع راس از سجده اولی
نشستن و جلوس با طمأنینه اگرچه قلیل باشد بعمل نیاورند و بسبب آن صلوة ایشان صحیح نیست چنانکه عادت اکثر اهل است
واجبست نیز اینکه تشهد را بلفظ صحیح موافق عربی بخوانند چنانچه اینمعنی در غیر تشهد از سایر اذکار واجبه مثل ذکر رکوع و سجود لازم
و واجبست نشستن با طمأنینه و استقرار در حال تشهد پس جایز نیست خواندن تشهد را در غیر حال جلوس و بدون طمأنینه
و استقرار و همچنین واجبست در حال سلام جلوس و طمأنینه و اگر اخلال با طمأنینه و استقرار نماید عمدا در هر یکی از اینها نماز او باطل
بود علی المعروف عند علمائنا و بعضی از عوام که در حال قرائت تشهد و سلام واجب تحریک بدن مینمایند و استقرار و طمأنینه
بعمل نیاورند اگر چه در اینکه تلفظ اینها الفاظ واجبه عمدا به سبب نماز ایشان باطل میباشد مخفی نماند که اکثر [illegible] نماز و شستن
که بید مسایل مهمه آن بود و غرض خاص از ایراد اینها تنبیه عوام است تا خود شان را داخل تارکین صلوة نکرده اند و در بیان همه
استقصاء همه اینها مخالف اسلوب کتاب میشود باقی مسایل موکول بکتب فقه است فقد قال الله تعالی فی قول بعضا عنا الکریم
بجوده و امتنانه فعقوه و احسانه [illegible] باب چهارم در عقوق والدین و بیان عقاب آن بدانکه
والدین از کسانی که واسطه [illegible] حق تعالی در کتاب خود وصیت بر اطاعت و احسان والدین در سبع آیات نموده الاولی
قوله تعالی فی سورة البقرة وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا الثانیة قوله تعالی فی سورة النساء وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا الثالثة قوله تعالی
فی سورة الانعام قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا الرابعة قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وَ
قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا
قَوْلًا كَرِيمًا وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا الخامسة قوله تعالی فی سورة العنكبوت وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ
بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ السادسة قوله عز من قائل
فی سورة لقمان وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ السابعة
قوله تعالی فی سورة الاحقاف وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا اگر انسان کامل و هوشمند عاقل
این آیات با دقت شافی و تصور وافی نظر نماید [illegible] معلوم و مفهوم او میشود که حق سبحانه و تعالی [illegible]
از شرک و عقوق والدین را باین اشاره است بر اینکه عقوق در بعضی شرک است عظیم و باعث خلود در عذاب الیم است و از پیغمبر
رسول صلی الله علیه وآله مرویست که قال للبار بوالدیه اعمل ما شئت فانی سأغفر لک و قال للعاق لوالدیه اعمل ما شئت فانی
لا اغفر لک یعنی گفته میشود بر بار بوالدین عمل نما هرچه میخواهی پس بدرستیکه زود [illegible] و گفته میشود بعاق والدین
گفته میشود عمل نما هرچه میخواهی که [illegible]
[illegible]

صاحبش می‌شود یا نقص به مکلفان می‌شود و پیوسته در باب عقوق و آنکه در سایر کتب وارد شده آنچه منقول است
عمر را کم می‌کند و آنکه عاق بهشت نمی‌رود و از راه دعا و آنرا استجابت نمی‌کند عاق والدین و در حدیث
صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که هر که داود خدا او را ساکن گرداند در علیین و آنکه پدر و مادر را
دیدن را رعایت ... و صرف مال ... را با ایشان و ... بسیار ...
منقول است که عاق والدین و ... است و ... از عاق ... والدین خود ... کرده باشد و هیچ
او را خدا قبول نکند و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه دعاست البته مستجاب است دعای پدر و مادر
برای فرزند نیکوکار و نفرین ایشان بر فرزندی که عاق ایشان باشد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم برای کسی که انتقام او
را از ظالم بکشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بوی بهشت از ... راه شنیده می‌شود و بوی آن را عاق
والدین و شرابخوار و کسی که نام ... و ... نمی‌یابد ... برای عاق والدین ... کرده ابراز
نفرین کرده ... که هر که ... و ... و ... هر کرا امر ... جبرئیل بر نفرین آن
حضرت امین گفت ... آنحضرت صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که یا علی خلق الله عز و جل
الجنة من لبنتین لبنة من ذهب و لبنة من فضة ... یعنی حق تعالی بهشت را از ... خشتی از طلا و خشتی از نقره ...
است ... و ... و ... فرمودند تکلم
نمای ... لا اله الا الله ... قال الله جل جلاله و عزتی
و جلالی لا یدخلک مدمن خمر ولا نمام ولا دیوث ولا شرطی ولا مخنث ولا نباش ولا عشار ولا قاطع رحم ولا قدری یعنی فرمود ... بعزت و جلال خودم قسم
و جلال خود که داخل تو نمی‌شود ... شراب ... و نمام ... و دیوث ... و مخنث و نباش و عشار و قاطع رحم و قدری
و شرطی ... و ظلمه ... و ... معروف ... که اخبار
کسی ... که ... از افعال عباد ... از ... را
خدا ... و ... و بنده ... است که احتیاج به بیان
دارد اول آنکه بر والدین ... اخبار ... و عمر زیاده می‌کند
عقوق ... عمر را ناقص ... در اخبار معتبر وارد شده که ... از عمر ایشان سه سال باقی مانده است چون
احسان به والدین و صله رحم می‌کند حق تعالی ... می‌گرداند تا به سی سال و بعضی از ایشان که از عمرش سی سال باقی مانده چون قطع رحم
می‌نماید و عاق والدین می‌شود ... سه سال ... روایت کرده که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند که ... ملک الموت نزد او آمد که قبض روح او بکند ... امد ...
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند من احب ان یخفف الله عنه سکرات الموت فلیکن لقرابته وصولا و بوالدیه
بارا فاذا کان کذلک هون الله علیه سکرات الموت ولم یصبه فی حیاته فقر یعنی هر که دوست دارد که حق سبحانه و تعالی آسان گرداند سکرات
موت را بر او پس البته باید صله رحم کند با قرابت خود و با والدین خود بانیکوکار باشد و چون چنین باشد حقتعالی سهل و آسان می
گرداند سکرات موت را بر او و مادام که زنده است به افقر و فاقه مبتلا نمی‌شود و نیز روایت کرده که داخل شد جناب رسول صلی الله علیه و آله
بخانه جوانی دید که در سکرات موتست و دشوار شده بر او جان دادن پس آنجناب فرمودند یا فلان و آنجوان جواب داده فرمودند چه
می‌بینی گفت دو چیز سیاه را مشاهده می‌کنم که داخل شدند و در برابر من ایستادند و من از ایشان خایفم پس فرمودند آیا این جوان مادر
دارد عرض کردند بلی پس مادرش را آوردند و گفت منم ام او آنجناب صلی الله علیه و آله فرمودند آیا از پسر خود راضی هستی یا ساخطی عرض کرد
ساخط و الآن راضی شدم برای خاطر شما پس آنجوان را اغمی و غشی عارض گردید و چون افاقه برای او حاصل شد آنجناب فرمودند چه می‌بینی
عرض نمود که خارج شدند آن سیاهان و داخل گردیدند دو چیز سفید و من فرحناک شدم از مشاهده ایشان آنجوان در همان ساعت

العقوق ۱۱۱

نمود و نیز روایت نموده که ان رجلاً مات علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فلما دفنوه لفظته الارض و لم تقبله فقال صلعم ان ام
هذا الرجل ساخطة علیه فامرها بالرضا عنه حتی قبلته الارض یعنی مردی در عهد جناب رسول صلی الله علیه و آله وفات نمود و چون
دفن نمودند زمین او را لفظ نمود آنجناب فرمودند به درستی که مادر این مرد از او ساخطه است پس امر نمود مادر او را به رضا از او و او راضی شد
تا اینکه زمین او را قبول نمود قاصر گوید که قریب به بیست کروه به روز به در عنفوان جوانی بقریه سعدآباد وارد شدم که از قراء دارالسلطنه تبریز
صانها الله عن التغییر باشد و بمنزل قاصر جمع کثیری از اهل آن قریه وارد شدند و نقل کردند که جوانی در این چند یوم وفات نمود
برای او قبری حفر نمودیم چون بلحد گذاشتیم از پایین قبر دو مار پیدا شدند که بدن یکی از چوب سیاه هم اشبه بزرگتر بودند یکی در سینه او
نشست و آن دیگری بقرب به دهن او آمد و آنجوان اکثر اوقات والدین خود را شتم و ضرب می‌نمود و دایم عاق ایشان بود پس چوب تمام
بیلهای آهنین اندو مارها را از بدن آنجوان دور کردیم و باز عود نمودند و کرات این عمل را کردیم باز عود نمودند لابد میت را از میان مجدداً
بیرون آورده قبر علیحده حفر کرده و میان گذاشتیم پس در همان ساعت باز آن دو مار پیدا شدند و طریق مزبور معمول داشتند ناچار دفعه دویم
میت را بیرون کرده قبر جداگانه در جای صلب حفر نموده بلحد گذاشتیم باز آن دو مار پیدا شدند و یکی از آنها که سیاه بود و بزرگ در دهن آنجوان
آمده سر خود را میخواست که بر دهن او داخل نماید و دو بار که در سر بچینهانید لابد و لاعلاج سر قبر را پوشیدیم خلاصه اکثر اهل آن قریه بلکه
کل آنها جمع شده شهادت باین نمودند و دنیا فارغ و فارغ بودند و چند روز در آنجا حقیر را نگاه داشتند و کار ایشان را لرزاند از خوف
بود نقل و ایقظ الاعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار در بحار الانوار و در علل الشرایع و عیون در کتب اخبار از عبد العظیم نقل نموده اند از امام
زاده عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که امام علی نقی علیه السلام فرمودند که عمر نوح
دو هزار و پانصد سال بود و روزی در کشتی بخواب رفته بود بادی وزید عورتش آشکار شد پس حام و یافث خندیدند و سام ایشان را از خندیدن زجر نمود
هرگاه سام می‌پوشانید هر چه را حام و یافث مکشوف میکردند پس نوح بیدار شد و دید که ایشان میخندند از سبب آن
پرسید و سام آنچه گذشته بود نقل کرد پس نوح دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا تغییر ده آب پشت حام را که از او بهم نرسد مگر سیاهان
و خداوندا تغییر ده آب پشت یافث را پس خدا تغییر داد آب پشت ایشان را و نوح به حام و یافث گفت که حق تعالی فرزندان شما را غلامان و خدمتکاران
فرزندان سام گرداند تا روز قیامت زیرا که او نیکوئی کرد و شما عاق من شدید و علامت عقوق شما پیوسته در فرزندان شما ظاهر خواهد
بود و علامت نیکوکاری در فرزندان سام ظاهر خواهد بود مادام که دنیا باقی باشد پس جمیع سیاهان هرجا که باشند از فرزندان حام
و جمیع ترک و سقالبه و یاجوج و ماجوج و چین از فرزندان یافث‌اند هرجا که باشند و آنها که سفیدند غیر اینها از فرزندان سام‌اند الی آخر
الحدیث و در روایت معتبره از حضرت صادق ع وارد شده که فرزندان حام اهل سند و هند و حبش‌اند و فرزندان سام عرب و عجم‌اند و این روایت
در بحار نیز مذکور است و در تفسیر امام حسن عسکری ع مروی است که مردی با پسرش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و از آن
مرد پیر پرسید و میگفت یا رسول الله این فرزند من است و من او را در طفولیت تربیت کردم و عزیز داشتم و مالهای خود را صرف او کردم تا آنکه
که قوی شده و بمال بهم رسانیده و قوت و مال من برطرف شده است بعد که قوت ضروریه من نمیدهد حضرت بآن پسر فرمود که چه میگوئی
گفت یا رسول الله من زیاده از قوت خود و عیال خود ندارم که باو بدهم حضرت به پدر او گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله انبارها از گندم
و جو و خرما و مویز دارد و بدره‌ها و کیسه‌ها از طلا و نقره و مال بسیار دارد پس گفت یا رسول الله اینها که میگوید من ندارم حضرت فرمود که ما
در این ماه قوت او را میدهیم تو در ماههای دیگر به پدرت بده پس حضرت اسامه را گفت که صد درهم باین پیر بده که در این ماه صرف نفقه خود
و عیال خود کند چون سر ماه دیگر شد باز آن مرد پیر پسر خود را بخدمت آنحضرت آورد و شکایت کرد و آن پسر گفت که من هیچ ندارم حضرت
فرمود که دروغ میگوئی و مال بسیار داری اما امروز که شب میرسد از پدرت پریشانتر خواهی بود و هیچ نخواهی داشت چون آن
جوان برگشت همسایگان انبارهای او آمدند و گفتند انبارهای خود را از همسایگی ما ببر که ما از گند آنها هلاک میشویم چون به انبارهای
خود رفت دید که جو و گندم و خرما و مویز همه فاسد و متغیر و متعفن شده اند و همسایگان او را جبر کردند تا اجیر بسیار گرفت تا آنها را
قرار کرد که آنها را ببرند و در دور از شهر بریزند چون همه آن انبارها را نقل کردند و بر سر کیسه‌های زر آمد که آنها را ببرد دید

دیگر زرهای نقره و طلای او همه سنگ شده است و حال آنکه تشت میکردند هر جامه و فرش و متاع که داشت با خانه خود فروخت و با جره
داد و قوت یکشب در دستش ماند و از بس غم نخورد هلاک شد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای گروهی که عاق پدران و مادرانید
عبرت بگیرید و بدانید که چنانچه در دنیا مال او متغیر شد همچنین در آخرت بدل آنچه در بهشت برای او از درجات مقرر کرده بودند درجات
جهنم از برای او درکات مقرر کردند الخ الحدیث و در انوار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت موسی بن عمران مناجات میکرد با
خداوند خود مردی را دید تحت ظل عرش خدا پس عرض کرد یا رب کیست اینکه سایه انداخته است عرش تو بر او وحی شد که اینکس با تو نیکوکار
بود بوالدین خود و راه نرفته بسخن‌چینی و در روایت دیگر که بسند معتبر در بحار از آن حضرت ع روایت نموده چنین است که حضرت موسی ع
شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا کیست که او را مقرب خود گردانیده تا در زیر عرش خود او را جا داده حق تعالی وحی فرمود
که ای موسی این عاق پدر و مادر نبود و حسد نبرد بر مردم با آنچه با ایشان داده ام از فضل خود و نیز در بحار از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که در الواح اول نوشته شده بود یعنی در تورات که شکر کن مرا و پدر و مادر خود را تا ترا از بلاها و فتنها که باعث هلاکت
میشوند نگاه دارم و عمر ترا دراز گردانم و زنده دارم بزندگی نیکو و بعد از انقضای زندگانی دنیا نقل کنم ترا بزندگانی که از این زندگانی
بهتر و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که فرمودند الجنة تحت اقدام الامهات یعنی بهشت در زیر اقدام امهات است فایده
دیگر در بیان کیفیت عقوقست بدانکه مستفاد از آیات و اخبار که دلالت کننده است بر تحریم عقوق والدین چند امر است از
آنجمله حرام بودن اف گفتن بوالدین است که در وقت دلتنگی از ایشان و متضجر شدن از آنها از لفظ و روقت عرض صادر
میشود و گفتن اف بوالدین بر وجه مذکور گناه کبیره است که مرتکب آن از عدالت بیرون میرود بلا کلام و ظاهر آیه و اخبار ثبوت
حرمتست هر چند والدین کافر یا مجنون باشند و در اخبار وارد شده که ادنای عقوق اف است یعنی اظهار تضجر و خداوند اگر چیزی
کمتر از آن چیزی بود هر آینه از آن چیز نهی میفرمودند و این حدیث در کافی و عدة الداعی و انوار و غیر اینها نیز روایت شده و از
آنجمله حرمت نهی والدینست از آنچه خواهش کنند از امور مباح چنانکه مدلول آیه و لا تنهرهما است که ایشان را و اضجر نماید باز زنند و در
خاصه را با ایشان از ادلتان و ملول نگردانند و از آنجمله حرام بودن نظر کردن بوالدین است بر وجه غضب و حالی که ایشان ظلم کرده باشند
باو و این مقتضای بعضی اخبار است که در کافی و غیر آن روایت شده و در روایتی دیگر است از جمله عقوقست اینکه نظر کند مرد بوالدین
خود پس تیز کند نظر را بر ایشان و جناب صادق علیه السلام فرموده‌اند و من العقوق ان ینظر الرجل الی والدیه فیحد النظر الیهما یعنی از جمله عقوق
است اینکه نظر کند مرد بوالدین خود و تیز کند نظر را بر ایشان و نیز در ارشاد و غیره روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند من نظر
الی ابویه نظر ماقت و هما ظالمان له لم یقبل الله له صلوة یعنی هر که نظر کند بوالدین خود نظر ماقت در حالتی که ایشان بر او ظلم کرده
باشند جناب قدس الهی نماز او را قبول نمیکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نظر بر روی علی بن ابی طالب ع عبادتست و نظر
بر روی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست و در این حدیث تاملی باید نمود که والدین را با چه چیز عظیم
برابر شمرده و در معادل ثواب ایشان بیان فرموده اند و در ارشاد القلوب از حضرت ابی جعفر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمودند که بترسید و احتراز نمایید از عقوق والدین بدرستی که ریح بهشت از پانصد سال راه معلوم میشود و از آن نمی یابد عاق
و قاطع رحم و شیخ زانی و از آنجمله حرام بودن اینکه پیش کند او را بر ایشان لکن بر وجه ادبست و اینکه پیش روی ایشان راه برود و تقدم بر آنها
کند و اینکه دست خود را بالای دست ایشان کند در محاوره و اشاره نمودن هرگاه هر دو بر وجه ایذا باشد و از آنجمله حرام بودن اینکه تکیه
بر بازوی والدین یا روی خود را از ایشان بگرداند بر وجه کراهت و حضرت صادق علیه السلام فرمودند ان ابی علیه السلام نظر الی ابن
یمشی متکئا علی ذراع الاب قال فما کلمه ابی علیه السلام مقتا له حتی فارق الدنیا یعنی پدر من پسری را دید که راه میرفت و تکیه بر بازوی
پدر خود نموده پس آن حضرت تکلم ننمود با آن پسر حتی اینکه از دنیا مفارقت کردند و هرگاه والدین کمال رافت و شفقت بر فرزند داشته
و راضی بوده باشند با مور مذکوره از فرزند خود نسبت با ایشان پس لزوم ادب و احترام والدین مقتضی آنست که ترک این امور نموده
هر چند احتمال جواز آن با وقف در نظر قوی است و از آنجمله آنکه خود در وسعت باشد و ایشان در تنگی و بحال ایشان نپردازد و از آنجمله اینکه

بیان العقوق ۱۱۳

ایذا کند یا اهانت یا زجر نماید ایشان را مگر اینکه در امر معروف و نهی از منکر و بر اقبال نمودن بطاعت و باز داشتن از معصیت باشد هر گاه ایشان انکار و ابا و میل بمعصیت کنند و همراه والدین او و این نیز بغیر استحقاق شرعی یا جایز است اینکه ایشان را از خود دفع کند هر چند باعث زجر و اهانت ایشان باشد یا جایز نیست از بعض اخبار مستفاد میشود عدم جواز و این احوط است با امکان تحمل هر چند در وجوب این نظر است بلکه ظاهر عدم وجوبست و از آنجمله وجوب احسان است بوالدین هم چنانکه مدلول این کریمه است وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و تفسیر کرده اند به صحبت حسن و اینکه هر گاه از چیزی سؤال کنند از آنچه محتاج او باشند ایشان را تکلیف مشقت ندهند اند و هر گاه مستغنی باشند اقرب آنست که واجب نیست که از مال خود ایشان را مستغنی کند چنانکه صاحب شرایط از معاصرین نیز تصریح نموده اند اعنی افضل المتقین جناب آقا سید محمد بن خاتم المجتهدین سیدنا العلی العالی که صاحب شرح کبیر است طاب ثراهما و هر گاه مضطر بوده و احتیاج داشته باشند باید که بقدر حاجت مال خود را از ایشان دریغ ندارد در کافی بسند صحیح منصور بن حازم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که عرض کردم بخدمت آنجناب که کدام عمل افضل است قال الصلوة لوقتها و بر الوالدین والجهاد فی سبیل الله فرمودند نماز در اول وقت و نیکی کردن به والدین و جهاد فی سبیل الله و هم در آن کتاب جابر روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند تو و مال تو از برای والدین و جهاد فی سبیل الله و هم در آن کتاب جابر روایت نموده که ... نمودند که نفس من بدست قدرت اوست که هر آینه انس تو با ایشان یکشبانروز بهتر است از یکسال جهاد کردن و از آنجمله آنست که بعقتضای وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا مخاطبه کند با ایشان بنرمی و دعا باید نه بدرشتی و کراهت و غضب باید گفتگوی او با ایشان مثل محاوره بنده که مولی علیه است باشد در حضور مولای خود و گفته اند که ایشان را باسماء ایشان خطاب نکند بلکه بگوید یا اباه و یا اماه و در اخبار نیز وارد شده چنانچه در کافی روایت نموده و در روایتی از ائمه معصومین علیهم السلام ماثور است که قول کریم آنست که هر گاه بزنند ترا بگو از برای ایشان غفر الله لکما چون این از نوع قول کریم است و در کافی و انوار از حضرت صادق علیه السلام نیز با این مضمون نقل شده و از آنجمله وجوب مصاحبت با ایشان بوجه معروف یعنی احسان و نیکویی کردن و گفته اند که احسان نمودن با ایشان آنست که موافقت و خوش سلوکی کنی در امور دنیا و متحمل ضرر باشی از آنجمله وجوب خفض جناح است از راه مذلت و خواری چنانچه مقتضای قول خدای عز و جل است وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ در کافی و انوار در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که یعنی پر مکن چشم خود را از نظر بروی ایشان مگر با رافت و بلند منما صدای خود را فوق صدای ایشان و دست خود را بلند مکن فوق دست ایشان و تقدم منما بر قدام ایشان و از آنجمله وجوب بر والدین است در حال حیوة و در حال ممات هر چند مشرک باشند و اسلام در این خصوص شرط نیست بلا کلام در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که نیکویی کن بوالدین خود و اطاعت کن ایشان را خواه زنده باشند و خواه مرده و اگر امر کنند ترا که از اهل و مال خود بیرون رو پس بکن این را بدرستی که این از ایمان تو است و ظاهر کوید که تفصیل فقره اخیره انشاء الله بعد ذکر میشود و در کافی و انوار و سایر کتب اخبار بسند صحیح محمد بن مسلم از ابی جعفر روایت کرده که آنجناب فرمودند ان العبد لیکون بارا بوالدیه فی حیوتهما ثم یموتان فلا یقضی عنهما دینهما و لا یستغفر لهما فیکتبه الله عز و جل عاقا و انه لیکون عاقا فی حیوتهما غیر بار بهما فاذا ماتا قضی دینهما و استغفر لهما فیکتبه الله عز و جل بارا یعنی بدرستی که بنده هر آینه میشود که بار و نیکو کننده باشد بوالدین خود در حال حیوة ایشان بعد از آنکه وفات نمودند دین ایشان را ادا نمی کند و استغفار و طلب مغفرت برای ایشان نمینماید پس می نویسد خداوند عز و جل او را عاق والدین و بدرستی که بنده عاق باشد در حال حیوة ایشان و غیر بار باشد با ایشان چون وفات کنند دین ایشان را ادا نماید و از برای ایشان استغفار نماید پس می نویسد خداوند عز و جل او را بار و نیکوکار و نیز از آنجناب در کافی مرویست ثلث لم یجعل الله عز و جل للعبد فیهن رخصة اداء الامانة الی البر والفاجر والوفاء بالعهد للبر والفاجر و بر الوالدین برین کانا او فاجرین یعنی سه چیز است که الله عز و جل برای بنده در آنها رخصت نداده و باید بعمل آورد اداء امانت است بصاحب این بر باشد یا فاجر و وفا بعهد است بر بر و فاجر و بر بوالدین نیکوکار باشند یا فاجر و مراد به نیکوئی به ایشان بعد از ممات بجا آوردن اعمال صالحه است که عود کند نفع آن اعمال بایشان بعد از موت و در وجوب احسان بر والدین اسلام شرط نیست بلکه والدین اگر کافر باشند هم با ایشان احسان باید کرد و در حال حیوة دعا کند ایشان را بطلب هدایت و بعد از ممات بطلب تخفیف عذاب حاصل اینکه رضا جوئی والدین از اهم واجبات و عقوق ایشان از کبایر

115

است مکرر و در کافی از معمر بن خلاد روایت نموده که عرض کردم بخدمت ابی الحسن الرضا علیه السلام آیا دعا بکنم والدین خود را و حال آنکه حق را عارف نیستند یعنی
مخالف مذهبند فرمودند دعا کن از برای ایشان و تصدق نما و اگر زنده باشند و عارف بحق نباشند پس مدارا نما بدرستی که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمودند خدا تعالی مرا مبعوث نموده برحمت نه بعقوق و نیز در کافی از جابر روایت کرده که شنیدم مردی عرض کرد بحضرت ابی
عبد الله علیه السلام ان لی ابوین مخالفین فقال برّهما کما تبرّ المسلمین ممن یتولّانا یعنی مرا پدر و مادری هست که مخالف اند جناب علیه السلام
فرمودند نیکی نما با ایشان چنانکه بمسلمین که ما را دوست میدارند نیکی میکنی و ایضا [illegible] در کافی روایت نموده که اخت رضاعی جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله بخدمت آنجناب وارد شد چون آنحضرت نظر نمود بآن امر سرور از او ظاهر شد و بسط نمود ملحفه خود را
با و و رو بروی آن نشانید و مشغول بمحاوره شدند و برروی او اظهار بشاشت میکردند بعد از آن برخواسته رفتند و چون برادر او آمد
جناب با آنجناب احترام که در باره خواهرش کرده بودند با او ننمودند صحابه عرض کردند یا رسول الله با خواهرش [illegible] فرمودید با او نه و دیدن
اینکه این مرد بود با آنجناب فرمودند بدرستی که خواهرش نیکوتر بود بوالدین خود از وی [illegible] احترام این بود مسلم وجوب اطاعت والدین
در غیر امور معصیت و نهی از [illegible] فی الجمله اجماعیست که لازم است و عاق کردن ایشان حرام است و در بعضی واجب [illegible] حرام رضای ایشان [illegible]
هر چند [illegible] و مکروه [illegible] و همچنین در افعال مستحبه هم اذن ایشان ضرور نیست مگر در روزه سنتی که [illegible] شده
بدون اذن ایشان اما سفر [illegible] و توقف برضای والدین مثل سفر زیارت باکره بقول معظم و اجبات کفایی [illegible]
و تحصیل علم هرگاه واجب کفایی باشد مثل اینکه کسی باشد که [illegible] حاصل شود و همچنین سفر مباح و بعضی که در صباحات اطاعت ایشانرا
واجب دانسته گفته اند که سفر تجارت نیز بدون اذن ایشان جایز نیست [illegible] اگر ایشان نهی کنند در ترجیح [illegible] را از تزویج یا امر بتزویج
در صورت نهی تزویج حرام خواهد بود مگر آنکه ضرر دینی یا دنیایی [illegible] برسد بر ترک آن مثل اینکه بد رو [illegible] بگویند که [illegible]
خود را طلاق بده یا ترک سفر تجارت و علم نما یا بسبب ضرر برفرزند لازم آید مثل اینکه حرام میافتد یا در حرج میشود و معلوم
نیست لزوم رضای ایشان بلکه مخالفت جایز است چنانکه ثانی از علما تصریح فرموده و دلالت دارد برین علاوه بر نفی ضرر و
حرج که بعقل و نقل ثابت است عموم آیه شریفه ولا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن زیراکه ترک ضرر عظیم است با ایشان و تصریح کرده آن
شهید ره و غیره که در صورت ضرر دینی یا دنیایی اطاعت ایشان واجب نیست و بعضی گفته هرگاه نهی کنند از مسافرت از جهت طلب علم
حرام خواهد بود و در انوار گفته که اگر ممکن باشد تحصیل علم در نزد ایشان مثل و مانند تحصیل او در سفر پس جایز نیست در این
صورت مگر باذن ایشان و اگر مطلقا ممکن نباشد یا ممکن بر وجه ناقص باشد جایز است و در تحصیل علم واجب کردن نزد ایشان ممکن
نشود پس سفر واجب میشود و اذن ایشان ضرور نیست مثل تحصیل قدر واجب از کلام و فقه و تفسیر الاحوط در طلب علم واجب اذن ایشان
شرط نیست و مراعات اقرب پس الاقرب احوط است و سفر مباح و مستحب که محل مخاطره باشد بدون اذن والدین پس شبهه جایز نیست
و همچنین حرام است سفر زیارت در صورت عدم رضای ایشان و برای تحصیل علم حکمت و ابدان و حکمت فلسفه و نجوم و نحو اینها اینها
جایز نیست سفر مگر باذن ایشان و بعضی گفته که مقدمات علوم واجبه مثل علم عربیت و نحو آن مثل علم واجب است و بعضی از علما
گفته اند که واجب است اطاعت ایشان اگر امر نمایند بخوردن طعام شبهه ناک باید اطاعت کرد و از آن طعام تناول نماید [illegible]
و اطاعت ایشان واجب مگر اینکه شبهه باشد محصور که خوردن حرام است که در آن وقت امر و اطاعت کردن جایز نیست و هرگاه اورا
مامور بامری نمایند و وقت آن منقضی شده باشد باید اطاعت ایشان بکند و نماز را با تاخیر اندازد و اگر نهی کنند از مستحبات مثل نوافل
یومیه و سلام بر مؤمن و زیارت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و خواه اگر مفسده ترک احتیاج [illegible] نداشته با آنکه امر
کنند بکاری و ها [illegible] مثل آنکه در حمام [illegible] کرده [illegible] باشند با قناب [illegible] [illegible] افوت عند العلماء [illegible]
وجوب اطاعت ایشان مگر اینکه مستلزم باشد [illegible] اطاعت [illegible] ایشان [illegible] و اطاعت [illegible]
بر ترک [illegible] است و همچنین اگر منع نمایند از [illegible] جماعت مگر اینکه شان باشد با ایشان مثل اینکه [illegible]
لیل [illegible] اینکه [illegible] جماعت ایشان [illegible] [illegible]

فی مثلاً در بعض بلدان پس از برای ایشان هست که منع کند و یا در اوقات خاصّه و یا رده کند در این اوقات او را و اگر منع نمایند با بیت ترک کند چنانکه
شهید و فاضل خراسانی در انوار و صاحب قوانین و جناب سوة المحققین میرزا ابوالقاسم القمی در جامع الشتات و جناب بقیة الله صاحب
مناهل از معاصرین حشرهم الله مع اجداده چنانچه و غیر ایشان از اعلام تصریح فرموده اند و از احادیث نیز مستفاد میشود و هرگاه نهی نمایند
والدین او را از چیزی که بسبب ترک او واجب شرعی از او فوت میشود یا حرام شرعی از او بظهور میرسد در این صورت واجب نیست اطاعت ایشان بلکه
مخالفت واجب است مثل اینکه نهی کنند از سفر حج واجب یا از آوردن آب با آنکه اگر آب نیاورد وضو و غسل از او فوت میشود مخفی نماند که ایشان
هرچند مبالغه در احترام و بر والدین نمایند از عهده حق ایشان برنخواهند آمد چنانکه در کافی و بحار و انوار روایت کرده اند که مردی بخدمت
حضرت صادق علیه السلام آمده عرض نمود که من خدمت والدین خود را کرده ام حتی اینکه مسن و کبیر شده اند بحال خدمت ایشان میرسانم چنانکه
اطفال را میکنم آیا حق ایشان را بعمل آورده ام یا نه آنجناب فرمودند نه از اینجهت که ایشان خدمت ترا کرده اند و تو را دوست داشتند و توقع
خدمت ایشان را امکان و بقاء ایشان را مکروه میداری هیهات و نیز در کتاب مذکور روایت کرده اند که والد سید جزائری که بخدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلام آمده اولاد و والده خود را اجازه بدهد آنجناب فرمودند نیست زیرا که جز امکن بر مضائقی که یکی است والد و مادر
چون او را اجر بده از ادا کند تا اینکه مدیون بوده باشند دین او را اداکند فاما حضرت کوید که احوال ابناء این زمان در این اوان از قرار
محبت والد و فرزند بیعقلی و سفاهت از شعف حب ریاست و ... و از کثرت اشتغال در مناهی و معاصی و اشتغال در مال و منال با مال
و اهی بجای رسیده که بالمرّه حقوق والدین منسی و از خاطر ایشان گشته حتی زیارت قبور ایشان در لیالی متبرکه مانند شب جمعه و اعیاد
نمیروند و انفاذ وصایای ایشان نمیکنند و انفاق و اکساء ایشان را در حالت حیوة اگرچه معسر و بیچیز باشند نمایند بلکه اینکه ابوین اموال
مستقلاً از خود یا مستقل شرعی میکنند یا در عوض یا اجهات در راه او صرف مینمایند و حق الصدقات و حیوان از او لها خاصّه نمی
شوند مع هذا مدفوع الیه با حد عاق ایشان میشوید و در بنابر با ایشان عطا میکنند یا بکر بحالی که اباء ایشان نسبتی نفر خود را عوض میکنند
والد خود را او نمیده اند و اگر بغتة با مجلس داخل میشود مدعو بن اگر والد او را شناسند و از مضیفه استعلام کنند از جهت استنکاف
منکر ابوت او میشود و اعرب انست که چند نفر بخانه کسی مهمان بودند و مشغول شرب چای و اکل طعام بودند شخصی داخل شد که در اثنا
اوطاق در کنجی متحیر نشسته و خوابید از صاحب خانه سؤال نمودند که او کیست در جواب گفت که مشغول کار خود باشید والد من است او
را دو سه سال است که از بلاد ایشان آمده ام از اینجهت بیش از همه ما انس کرده مرا نجا خوابیده حضار گویند که مناسب مقام شاعر خوش گفته الله دره

شعر لقد ربیت جروا طول عمری   فلما صار کلبا عض رجلی   لقد علمت علم السهم غیرا   فلما صار استاد رمانی و از کلمات اکابر است

که فرموده اند اتق شر من احسنت الیه یعنی با حذر باش و بترس از شر آنکسی که با او احسان کرده و نیز شخصی را مشاهده نمودم
که والد او اموال وافر املاک کثیره مال التجارة وافر با و گذاشت و وصیت نمود که والد او جنازه او را از ثلث مال او بنجف اشرف علی ساکنها الاف
التحیة والسلام برده و در وادی سلام دفن نماید پس بعد از وفات او قریب به بیست و هفت سال گذشت که آن پسر جنازه والد خود را بآن
مکان شریف حمل و نقل ننمود با وجود اینکه بقول خود چنین که حال متعارف است گذاشته بود و بالمآل جمیع اموال و مخلفات پدری در دست
او تلف کردید و از تمام اسباب طلا و جهره فرار و غربت اختیار نمود و در آنجا بغضب جبار گرفتار و بید رکات نار بخت اقامت کشید و ایضاً
بنحوی وفات نمود و دنیا منقول بود پسر عمّ خود را وصی خود کرده بود که مبلغ معتنی به وجوه بر او اهتمام او رد مظالم و امثال اینها برای او به
مصرف رساند روزی این قاصر در محکمه محقره خود نشسته بودم شخص فقیر حاضر شده استدعا نمود که قبض الوصول مبلغ پنجاه
تومان از وجه رد مظالم سید هرم از وصی او که او ایفا نموده برای این فقیر مهر نمایم و بمکتوب قدک و قماش بوده چون اصرار و ابرام
نمودم معلوم شد که همان بمکتوب قدک آبان فقیر در عوض چهل تومان فروخته بود و بهر حال در این زمان تا ما الله عیاذاً و الا و الا انفسی
اوصیا و نظار اهر چند در ظاهر از عبادت زاد باشند بیت الحال مشاهده نمودم که وصایای والد خود را با غیر رابطه بقیه از شأن
رسیده معمول دارند و ذکر قبایح افعال و شنایع اعمال ایشان باعث طول مقال میگردد و در اینجا ذکر احباب غایر برای تبصره اعتبار
اینقوم وقیح و بجاوید بیان مناسب است که بلکه باعث مزید میل ایشان در اطاعت والدین و بر و احسان را ابدان ایشان گردد

[illegible] از حضرت ابو عبد الله [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در زمان پیشین [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] کردند [illegible]

ایشان گفت [illegible] شما را [illegible] خدا [illegible]

[illegible] ایشان گفت [illegible] من [illegible] داشتم [illegible]

[illegible] نماید [illegible] کردم [illegible]

گفت [illegible] و [illegible] پدر و مادر [illegible]

[illegible] مادر [illegible] گفت خدا [illegible] پدر و مادر

[illegible] خواب رفته بودند

[illegible] ایشان [illegible] خواستم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] پدر و مادر [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] کردم [illegible]

کردن [illegible] آمد [illegible] عاقل [illegible] کامل [illegible] اخبار و اقوال [illegible]

[illegible] جناب [illegible] تامل نماید تا [illegible] از مواعظ [illegible]

[illegible] از خواب غفلت [illegible] القرآن [illegible]

کردن او و [illegible] است پرداز تا [illegible] عقوق [illegible] هر گاه مرتبه [illegible] رضا [illegible] پدر و مادر

مثل اینکه اختلاف شود در امر و نهی ابوین پس پدر بخواهد چیزی را و مادر عدم آن چیز را اگر جمع ممکن باشد باید هر دو را راضی نماید و اگر ممکن

نباشد بعضی گفته اند که مخیر است در اطاعت هر یک که خواسته باشد چنانکه صاحب منتهی [illegible] و غیر او از فضلا [illegible]

لکن [illegible] است که باید رضای والده را مقدم دارد بر رضای پدر چنانکه مختار جناب مدقق و محقق صاحب قوانین است در جامع الشتات

و سید محقق استاد [illegible] و غیر ایشان از اعلام و دلالت میکند بر مقدم داشتن رضای مادر مفهوم قوله تعالی حملته امه وهنا

علی وهن و قوله سبحانه حملته امه کرها و وضعته کرها [illegible] و غیر اینها از چند روایت [illegible] والد

روایت شده از جمله این است که مردی عرض کرد به جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله من احق الناس بحسن صحابتی قال امک قال ثم من

قال امک قال ثم من قال ابوک یعنی کیست احق به حسن صحابت آن جناب فرمودند مادر تو باز پرسید بعد از آن کیست باز فرمودند مادر تو باز

گفت بعد از آن کیست فرمودند پدر تو [illegible] و در روایت دیگر [illegible] مادر [illegible]

داشتند و بعضی از علما فرموده اند که [illegible] دلالت میکند بر اینکه [illegible] والده است [illegible]

[illegible] روایت کرده که مردی [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

که یا رسول الله من ترک ننموده ام از قبایح هیچ چیز را مگر اینکه مرتکب آنها شده ام پس آیا از برای من توبه هست [illegible] آن جناب صلی الله

علیه و آله فرمودند آیا باقی مانده است یکی از والدین تو گفت بلی پدرم زنده است [illegible] فرمودند برو [illegible] نیکویی کن [illegible]

و چون پشت کرد و براه افتاد فرمودند کاش که مادرش زنده می بود [illegible] مستفاد از [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] از اعلام [illegible] انسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده شکر پیرزنی چون کنی شکر کردگار غنی **فایده چهارم** اینکه جماعتی از علما گفته اند که هرگاه در نماز نافله باشد و او را ابوین یا احدهما
صدا زنند نماز را باید قطع کند و مختار صاحب قوانین در کتاب جامع الشتات و بعضی از علما معاصرین نیز همین است و این در وقتی است که
از احادیث مستفاد میشود و در انوار نیز ذکر کرده و حدیث جریج نیز دلالت برین میکند که در نماز بود در صومعه و والده اش صدا نمود پس جواب
نداد و در بعض روایت وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند لو کان جریج فقیها لعلم ان اجابة
امه افضل من صلوته یعنی اگر جریج فقیه بود هرآینه میدانست که اجابت مادرش افضل بود از نماز او و این حدیث را طبرسی و فاضل جزایری
و غیر ایشان از اکابر علما نقل نموده اند و تفصیل نقل جریج بنابر آنکه صدوق طاب ثراه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
نموده اینست که در میان بنی اسرائیل عابدی بود که او را جریج میگفتند و عبادت خدا میکرد در صومعه خود پس مادرش نزد او آمد
و او نماز میکرد و او را طلبید او ملتفت نشد به سوی مادرش و برگشت پس بار دیگر آمد و او را طلبید و جواب نشنید برگشت و گفت سؤال
میکنم از خدای بنی اسرائیل که ترا یاری نکند و چون روز دیگر شد زن زناکاری نزد صومعه او آمد و او را ورد زاییدن گرفت و دعوی کرد
زایید و دعوی کرد که این فرزند از جریج بهم رسانیده ام پس این خبر در میان بنی اسرائیل منتشر شد و گفتند آنکسیکه مردم را بر زنا ملامت میکرد
زنا کرده و پادشاه امر نمود که او را بر دار کشند پس مادرش بسوی او آمد و طپانچه بر روی خود میزد و فریاد میکرد جریج گفت که ساکت باش
بلا از نفرین تو بمن رسید پس مردم چون این سخن را از جریج شنیدند گفتند چه دانیم که تو این را است میگوئی گفت آن طفل را آورده نزد جریج طفل را
گرفت و دعا کرد پس از وی پرسید که پدر تو کیست آن طفل بقدرت الهی بسخن آمد و گفت فلان راعی از فلان قبیله پس خدا ظاهر کرد دروغ آنها که افترا گفته
بودند بر جریج و او از کشته شدن نجات یافت پس سوگند یاد کرد جریج که دیگر از مادر خود جدا نشود و او را خدمت کند **فایده پنجم** بدانکه
یمین ولد که پدرش زنده باشد صحیح نیست مگر باذن والد اگر نبوده باشد قسم او در فعل واجب یا ترک محرم و همچنین است زوجه بدون اذن زوج
و مملوک با وجود مولی خود بلا خلاف فی شیء من ذلک فی الجملة بلکه اجماع چنانکه از غنیه نقل شده و در شرح کبیر نیز ذکر نموده و در حدیث صحیح که
شیخ طایفه محمد بن الحسن الطوسی از شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان از ابی القاسم جعفر بن محمد از شیخ اجل ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از
علی بن ابراهیم از والد خود و او از ابن ابی عمیر و او از منصور بن حازم و او از امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت نموده که
فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند لا یمین للولد مع والده و لا للمملوک مع مولاه و لا للمرأة مع زوجها و لا نذر فی معصیة و لا
یمین فی قطیعة و در خبر موثق نیز روایت شده بدانکه یمین قسم یاد نمودن است و بعضی گفته که ماخوذ از یمین است که بمعنی قوة است چون
تقویه بهم میرساند بفعل ما یحلف علی فعله و ترک ما یحلف علی ترکه و گفته شده ماخوذ از یمین است بمعنی برکت بسبب حصول برکت بذکر الله
تعالی و گفته شده که ماخوذ از یمین است که بمعنی جارحه مخصوصه است چه حالفین در وقت حلف ایمان خود را بایمین محلوف له میزدند
و وجوه ثلثه را ذکر نموده است شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان است و بدانکه تفاوت نمیکند در اذن والد اینکه
والد ذکر باشد یا انثی حر باشد یا عبد اما اگر والد کافر باشد آیا مثل مسلم است تا مال اصحبی از علما بنظر نرسیده لکن اطلاق حدیث
شامل است هر دو را و ممکن است اخراج آن بآیه دفع سبیل بمضمون ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و در اذن مولی اما اگر اتفاق
نمیکند تعدد مولی یا متحد بودن آن و ظاهر اینست که متعدد بعض نیز چنین است و در اذن زوج نسبت بزوجه در دوام اذن ضرور است بلا
خلاف و مطلقه رجعیه نیز زوجه است و در متعه اذن شرط نیست عند المعظم قال فی الشرح الکبیر اما الزوجة فینبغی القطع باختصاص الحکم
فیها بالدائم دون المتعة لعدم تبادرها منها عند الاطلاق مضافا الی قوة احتمال کون صدقها علیها علی سبیل المجاز دون الحقیقة و اما
شرطیت در زوج بلوغ ظاهر حدیث عموم است لکن المتبادر منه حال تیسر مقتضی عموم اصل که دال بر لزوم وفا بیمین است و اختصاص نص
و فتاوی بعدم صحت و توقف آن بر اذن والد عدم تعلیه استیذان والد یعنی رضای والد شرط نیست در انعقاد یمین و نفی حکم
درین باب بنظر قاصر نرسیده بعد از تصفح تام همچنانکه غیر واحدی از اعلام نیز اعتراف باین نموده و فتاوی اصحاب نیز مختص باذن والد
است فقط و والده چنانکه در ریاض و دیعین و انوار و غیر اینها ذکر نموده اند و در شمول حکم بر جد اشکال است بنابر عدم تبادر
آن از اطلاق والد بلکه اطلاق بر آن در اکثر احکام و اشتراک ایشان در احکام غالبا و احوط اولی است اگرچه ثانی خالی از قرب نیست

نموده است بر این شیخنا الشهید در دروس و سیدنا العلی فی الشرح الکبیر مخفی نماند که نفی انجناب صلی الله علیه و آله یمین ولد را مع والد و یمین زوجه را
با وجود والد و مالک و زوج ممکن است که اراده شود از آن نفی صحت زیرا که منعقد نشود از اصل بدون سبق اذن ایشان در آن و موقوف شود باذن
متعقبه در صحت آن چه آن اقرب مجاز است بر نفی ماهیت که اراده بر نفی حقیقت متعذر باشد چه نفی بر دو قسم است نفی حقیقی و نفی مجازی نفی حقیقی
آن است که به حقیقت و ماهیت شیء واقع شود و نفی مجازی آن است که بر لوازم شیء واقع شود و این مجاز را اقرب مجازات گویند و ایضا یمین ایقاع است
موقوف باجازه نمیشود پس از اصل باطل میشود و قول اکثر این است و این فتوی داده فاضل در قواعد و شهید در مسالک و جماعتی من تبع
و صاحب ریاض و لکن در شرایع و در دروس یمین را بدون اذن ایشان صحیح دانسته اند یعنی در ابتدا اذن ایشان را لازم ندانسته اند و نهی ایشان را مانع
از صحت نموده اند و در مسالک و مفاتیح نسبت این قول را بر مشهور داده اند و احتجاج کرده اند مثل صاحب تنقیح بعمومات داله بر وجوب وفا
بیمین و این قول را ضعیف شمرده است در شرح کبیر بر جهان قول اول که مختار معظم اصحاب است بعلاوه اینکه او اقرب مجازات است بر نفی حقیقت زیرا
نفی نموده اند که نص بر ولایت بر هولاء وارد شده است در یمین و لهذا در نذر بنا بتصریح جمعی از اعلام نص وارد نشده است اکثر متاخرین از علما
و کل معاصرین نذر را بیمین ملحق ندانسته اند در جمیع احکام سابقه و حال علما ایشان مستقر گردیده بر این و ثابت شده در بین ایشان
اطلاق یمین بر نذر بسبیل حقیقت یا مجاز و استعاره و در بعض گفته که شایع شده اطلاق یمین بر نذر در اخبار پس نذر ولد و مملوک و
زوجه موقوف و موکول است باذن و رضای والد و مولی و زوج و متمسک باین قول است حدیثی که شیخ در تهذیب از حسن بن علی الوشاء از حضرت کاظم
روایت نموده که گفت عرض کردم بر انجناب پدر دست که جاریه دارم قسم خورده ام بیمین و گفته ام لله علی ان لا ابیعها ابدا [illegible] و نفروشم [illegible]
وفا کن بنذر خود و شیخنا الشهید رح در دروس بعد از نقل این خبر گفته و فیه دقیقه یعنی در آن دقیقه ایست و اراده نموده اند [illegible] این اکه آن
دلالت میکند بر اینکه نذر مسمی بیمین میشود و آن ساذج [illegible] ظاهر و از فتاوی این اعلام ظاهر میگردد که نذر در احکام زوجه با یمین متحد است بدانکه اگر
زید نذر با قسم یا عهد نماید اگر زید بنکاح درآورد هر روز جمعه را او جماع نمایم و زینب نذر کند اگر زید بشوهری من شود هر روز جمعه روزه بگیرم
علما چون صاحب [illegible] قائل شده بانکه نذر زوج صحیح است و نذر زن فاسد زیرا که نذر زوجه در مال نذر موقوف نیست بر رضای زوج و لکن
نفس خود است مثل آنکه خود را در سال الحج نماید و اشتا شوهر کند لکن بعضی از معاصرین گفته اقرب آن است که نذر زوجه فاسد است و نذر زوج
صحیح است زیرا که نذر زوجه تعلق گرفته بر آنکه در آن زمان مالک بضع خود نیست قال النبی لا نذر فیما لا یملک ابن آدم مثل آنکه مالک خانه
نذر کند هرگاه این خانه را بفروشم بزید هر نذر و کمی نماز در بغلاقه بجا باورم و بحسب قواعد این قول خالی از قوت نیست و اعجب آن است که
اکثر اصحاب هرگز بحکم این مسئله متعرض نشده اند بلکه مصرح سوای از فتاوای کمه مذکور گردید بنظر این قاصر نرسیده الله سبحانه و الهادی
فایده ششم از عقوق بجا نیاوردن نماز و روزه فوت شده مرض و بیش والدین یا والد است بنا بر خلاف بعض اصحاب و در آن چند مطلب است
مطلب اول آنکه آنچه بر ولد باید قضا کرد کدام نماز و روزه است یا ثابت است نسبت بهر نماز که کرده منوال بوده باشد خواه عمد ترک کرده باشد
یا سهو یا ترک نکرده باشد لکن مشخص شود که نماز او به محکوم به بطلان بوده است یا بجهت ترک تقلید مجتهد یا بسبب ترک بعضی از امور معتبره
در نماز خواه نماز از خود والد باشد یا از غیر و با عدم اتیان بان فوت شده باشد هر چند فقها این مسئله را در کتاب صلوة جدا متعرض
شده اند مثل محقق در شرایع و علامه در قواعد و سید در تعیین دانسته [illegible] در هر حال در تعیین نماز و روزه که قضا باید کرد چند قول است اول
قول مشهور است علی الظاهر و آن تعمیم حکم است و ظاهر از غنیه و شرایع و تلخیص و تحریر و تبصره و غیر اینها ثبوت حکم است بعنوان عموم قال
فی الغنیه من فات و علیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها قادر می گوید و علیه صلوة در قول او علی الظاهر شامل جمیع الفرائض المذکوره
و در شرایع بعد از ذکر حبوه میگوید گفته و علیه قضاء ما علیه من صلوة و صیام و در تلخیص بعد از ذکر حبوه گفته و علیه قضاء ما علیه من
صلوة و صیام و در تحریر گفته فعلی هذا الولد قضاء ما علی ابیه من صلوة و صیام و در تبصره فرموده و علیه قضاء ما علی المیت من صیام
و صلوة و از این عبارات ظاهر میشود که لازم است قضای جمیع آنچه فوت شده خواه با عذر باشد یا بی عذر چنانکه شهید ثانی در مسالک
صوم فرموده اند ظاهر نص و اطلاق فتوی اقتضا میکند عدم فرق این صوم و صلوتی که عمدا فوت شده باشد خواه با عذر فوت شده
باشد یا بی عذر و بعد از آن نقل کرده است از بعضی اختصاص حکم را بوقتی که فوت شده باشد با عذر و بعد گفته که را کی نیست با این قول

حاشیه ...

یعنی بقول این بعض و نصوص هم منافات با این ندارد و از شهید از ال دروس که منع نموده این خلاف میشود و بعضی قضای نماز در صوم که جمیع دعوی شائع
و سفر و حیض فوت شده نزاع عمد الا اگر کرده باقدرت و شهید ثانی از استاد خود عبد الله بن نجم نقل کرده تا پدر قوت ابن نظر لی و خود هم که انکشد کما
نیست با این قول و این ادریس بن که در صلاة که قضای بکند و در خبر بعید و آخر و این تفریط کرده باشد و نماز خود را کرده الا ان فوت شد عدم باشد
له عبارته الاول فی التراب بعد الحکم بوجوب قضاء الصوم علی الولی ما لفظه و کذلک ما یفوته من صلوة مرضه التی توفی فیها لانه یجب علی الولی
الا کبر قضاء ذلک عنه الا الی عبادة و روایة ... بعلم یحیی بن سعید فی الجامع قال و یقضی الولی ما فاته من صلوة فی مرضه الذی مات فیه و اقتصار
سبط ابن ادریس که یحیی بن سعید است بعضا و نصا ست و این طائب ... و این صاحب نیز در کتاب جامع الشتات ... و قوی شمرده
اینقولوا استبدنا الحلی ... و مشرح نافع و ... شرح صغیر که ... ما ترکه لعذر او غیره من الاعتقاد الی موته الا ان
اذا کان ... تمکن من قضائه و لم یقضه علی الاشهر الاقوی ... عمدا علیه اجماعنا و الاحوط قضاء ما فاته مطلقا و لو عمدا
... عن الکتاب ... الاطلاق علی الاقوی ... من الاعتبار ... ما عند ... و ... شرح که ... با
فرموده اند و اگر ... بعض ... عبارت ... واجب نیست ... و با ...
هر چند مستحب ... اصحاب ... و ظاهر ... اصحاب ... شده ... قضاء
نیز چنانکه ... از اصحاب است للاصل التی فی الخبر دلیل ... که تقیید است ... بعضی ... است و ... ان
عبد الله علیه السلام فی رجل یموت و علیه صلوة او صیام فقال یقضیه عنه اولی الناس بمیراثه قلت فان کان اولی الناس به امرأة فقال لا الا الرجال
و فرموده انجناب ... اولی الناس بمیراثه باشد و سؤال کلام سائل فی الرجل یموت و علیه صلوة او صیام شامل جمیع ... و سفر و حیض
ما فوت شده ... است ... عدم ... السؤال و قد ثبت ان ترک الاستفصال فی مقام السؤال مع قیام الاحتمال یفید شمول الحکم ...
محتملات السؤال و روایت عبد الله بن سنان که ابن طاوس نقل نموده و شهید در ذکری نیز روایت کرده و غیر اینها از اخبار و معتضد بقول ... هو
ان الاصل برائة ذمة الولی الا ان ثبت خلافه و القدر الثابت هو قضاء الصلوة التی فاتت عنه فی مرض موته او الدلالة فهم علیه و اما
فلا ... اصل برائة ذمه و عدم انصراف عموم ... اخبار است بسوی ... عمد الا که کرده باشد و این وجه در ... نظر بلا خطر حال اهل
مسلمین و ... که ... ترک نماز نکرده باشد خصوصا در زمان ائمه علیهم السلام که ... اصحاب ائمه علیهم السلام ... که کمال اهتمام در
... عبادات داشتند خصوصا بنا بر قول ... و قضا ... ترک نماز کرده و قضا نمیکردند ... شهید ... در ذکری ... گفته
در باب ... و ... اخبار ... اصحاب ائمه علیهم السلام اهتمام ... داشتند در قضای عبادات ... اخبار
... حکم ... نبوده و ... ایشان ... و ... لی میکرده اند ... قضا کردن اخبار ... شده
... هم ... نیست ... لازم میشود ... نماز نیست که ... ساقط شده بلکه ... در قضا ... هم ... بود
که ... باشد ... بوده ... نماز ... آخر کرده بود تا ... کامل ... کند ... تا ... ما ...
... که هر گاه قضای ... باشد که ... مسائل ... تمام عمر ... باطل کرده کمال وضوح ...
که ... این اخبار ... باشد خصوصا ... صلوة و صیام ... اصل ... دلیل است ... و تمام کردن مطالب ... اخبار
... وارد ... مطلب ... هر گاه نماز ... کرده ... بوده باشد ... فوت شود ...
قضای ... و ... است ... و ... خلاف ... ظاهر اطلاق ... است و ... شیخ
در مبسوط و ... و ابن براج و علامه در مختلف و شهید در دروس ... لزوم قضا است و در ذکری ... کرده ... که
محقق ... رساله ... مسائل ... جمال الدین بن ... نقل کرده و گفته که ظاهر ... محقق که ولد ... الاکبر ... قضا
ما فات ... از صلوة و صوم که بعذر ... و حیض و سفر ... فوت شده باشد ... نموده ... قضا ...
شیخنا ابو العباس بن فهد ... نقل کرده و ... و ... و ... اول ... گفته ...
عن المرأة ما فاتها ... عن المرأة ما ... اشکال کرده ... و ... میشود ...

قائلین بوجوب بجهت اشعار آن در دو فقره در غالب احکام و خصوص صحیحه ابی حمزه و موثقه محمد بن مسلم و ظاهر اینست که در اخباری که رجل آمده ۱۲۰
از باب مثال است نه از باب تخصیص چنانکه بعضی نیز اشاره بآن کرده اند و علامه و محقق ثانی فیما حکی عنه و شیخنا فی المسالک و سیدنا العلی
العالی در شرح کبیر و غیر اینها بر عدم لزوم قائل شده اند و گفته اند اخبار دلالت بر وجوب ندارد بلکه ظاهر اینها بیان مشروعیت است و اصل برائت
ذمه مکلف است از تکلیف و حدیث نظر باینکه مورد آن رجل است چنانکه سابق اشاره شد تمسک بآن در مخالفت اصل در محل کلام صحیح نیست
پس اصل برائت باقیست بی معارض و عمل بمقتضای آن لازم است و تمهید آنچه طرفین باعث طول کلام و خروج از اسلوب کتاب و ابهام میشود
و در امثال این مسائل و مسائلی که مختلف فیها است و من بعد تا باخر کتاب ذکر شود مکلف با مجتهد حی جامع شرایط عصر خود تقلید نموده بحکم او
عمل نماید تا باعث رستگاری بنا و مواخذه جناب باری و سخط جباری و قهاری از برایشان نگردد و الله یهدی السبیل و طالب تمام ابا جاز است
بر ولی تعویض صلوة را که برو قضاء آن واجب شده باعتبار ولایت بر غیر باستیجار آنه و ایام ممکن است حکم بسقوط آن از و بفعل غیر ولو بعنوان
تبرع بدون اذن ولی بانه مدلول علیه بجمله از عبارات جواز و سقوط است وهو الظاهر من المبسوط و الجمل و الاقتصاد و السرائر و النافع
و القواعد و الارشاد و المصرح به فی التذکرة و المسالک و اختاره فی الروضة ایضا و قول اکثر اصحاب خصوصا از متاخرین نیز همین است
و قال فی التذکرة لو صام اجنبی عن المیت بغیر قول الولی سقط الصوم عن المیت و الولی معا و ان صام بامر الولی فالاقرب الاجزاء و کذا یجوز ان
یستاجر عنه من یصوم و فی الدروس لو استاجر الولی غیره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز و لو تبرع الغیر بفعله اجزأ عنه و فی المسالک و لو تبرع عنه
بالجمیع او استاجر الثانی او احدهما الاخر فالاقرب بجواز و غیر از ایشان اسکنهم الله تم فی اعلا غرف الجنان اگر چه در صوم ذکر شده لکن ظاهر اینست
فرق در اقسمت بینه و بین الصلوة و در کشف اللثام از ابن ادریس ذکری نقل نموده عدم جواز استیجار را بجهت مخاطب بودن باین و صلوة قابل تحمل از غیر
نیست و بعد شهید در همان کتاب گفته که مستنبط از نصوص خود مولف بجواز قائل شده و معتمد دانسته و در نهایه الامام خود گفته اگر استیجار غیر
ولی غیر خود را بر استخواه خاص باشد ان دلالت و همچنین است کلام در نماز و گفته شیخ شهید و ابی العباس نیز همین است و لهذا الواده
منعر او صاحب مناهج السویه گفته که ینبغی ان لا یرتاب فی انه اذا قضی غیر الولی اجزاء ذلک عن المیت و لم یکن علی الولی شیء سواء کان
تبرعا او عن امر الولی و استیجار من غیر فرق فانه لا شبهة فی ان ما فات المیت یقبل النیابة عنه و لا اختصاص لذلک بالولی فانه لو لم یکن ولی
اجزاء عنه فعل غیره و لکن جماعتی بعدم جواز قائل شده اند منهم العلامه فی المنتهی و التحریر قال فی المنتهی فهل یجوز للولی ان یستاجر عنه من یصوم
و الاقرب فی ذلک کله عدم الاجزاء عملا بالاصل پس منع از جواز تبرع غیر ولی کرده اند هر چند باذن ولی باشد بسبب اینکه اصل عدم سقوط فرض
است از مکلف بفعل دیگری و فی التحریر لو صام اجنبی عن المیت بغیر قول الولی فالاقرب عدم الاجزاء و لو امره او استاجره ففی الاجزاء نظر یعنی هرگاه
اجنبی از برای میت روزه بگیرد بدون قول ولی اقرب عدم اجزاء است و اگر ولی او را امر کند پس در آن نظر است و همچنین محقق ثانی در جامع المقاصد
گفته لو صام اجنبی عن المیت بغیر اذن الولی او باذنه ففی الاجزاء نظر ینشأ من کون الوجوب علی الولی فلا یسقط بفعل الغیر و من ان المراد الوجوب عن
المیت فیسقط به و عدم الاجزاء و عبارات ایشان صریحست در عدم اجزاء و صاحب مدارک بعد از آنکه این قول را از ایشان نقل کرده گفته که این قول اقوی
ظاهر است و صاحب کفایه نیز این قول را اختیار نموده و گفته و الاقرب انه لیس له الاستیجار علیه و گفته اند که غایت آنچه ثابت میشود از اخبار
اینست که از برای میت نماز و روزه میتوان کرد و در اینها عبادت بنیابت زنده میکنند و اما این نیست و بدانکه دلیل جواز منع نماز و تکلیف
بیدن ولی بلکه مراد همین است که او عبادت را از گردن میت بیندازد بهر نحو که باشد مثل اینکه اگر ولی با غیر آن تبرع در قضای میت بنماید
و دین او را ادا کند باعث برائت میت میشود و ما نحن فیه از این قبیل است و در تبرع غیر ولی هم سقوط بجهت اینکه عموم اخبار و سنت عینیه
کرد دلالت دارند بعموم اینکه هرکسی عملی از برای میت بکند آن عمل برای میت خواهد بود که ظاهر در آن اینست که آن عملهای عمل او خواهد
بود نه محض ثواب آن از برای او خواهد بود و اخبار در این باب بسیار است ابن طاوس در کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری نقل کرده
و در ذکری نیز از آن نقل نموده و در این مسائل صوم و صلوة و حج و غیر آن هم فرقی ندارد و از اینجا میتوان تحقیق مسئله استیجار ولی صوم
و صلوة را هم کرد اگر چه فقها در آن خلاف کرده اند و عبارات بعضی از ایشان اتفاقا مذکور شد هر چند شهید در ذکری اقرب منع استیجار
صلوة را ما ادا نموده مفاد در کتاب دروس قائل بجواز آن شده و عبارت ذکری اینست الاقرب انه لیس للولی الاستیجار لمخاطب بها الولی لصلوة

لا تقبل النيابة الحج عن الحي ويمكن الجواب بانا نسلّم ان قضاء الصوم ولان الفرض فيه ليس من المشقات فانا نجوّزه ونتبرّع منها متبرّع اجزأ عنه انتهى
حال دلیل منع که تکلیف برای شده وفعل غیر مسقط آن نمی‌تواند شد مدفوع است بعموم اخبار وهر دلیلی که دلالت میکند بر مطلق استیجار
وصلوة وحج از برای میت دلیل بر این است وعدم خصوص حج اجماع دارند واز اخبار وبنا بر این باید شد بر اساس اعمال بر حج ومدّعی بر اجماع
دعوی کرده اند وتخصیص نداده اند کلام بر غیر ولی با آنکه غالبا این است که ولی محتاج میشود باستیجار هر گاه عاجز باشد غالبا مستلزم
عسر وحرج عظیم خواهد بود خصوصا در وقتی که خود ولی نمی‌تواند نماز صحیح کرد ودر پی تصحیح عبادات خود هم نیست با آنکه ولی عامی
باشد یا وی اشان باشد ومؤید مطلب است اینکه اخبار بسیار است که اطلاق شده در آنها لفظ دین بر نماز واینکه نماز دین میت واجب
ادای دین فرق نگذاشته در باب کسی نیست که ما بعضی از آن اخبار که بعموم دلالت دارند بر جواز نماز کردن از برای میت وهم چنین سایر عبادات
که مثل روایت عبد الله بن سنان عن الصادق علیه السلام قال یقضی عن المیت الحج والصوم والعتق وفعاله الحسنة وروایت صفوان بن یحیی
وروایت محمد بن مسلم وروایت علاء بن رزین وروایت ابن ابی نصر البزنطی وهمچنین زیاده بر اینست که ابن طاوس نقل کرده
است واز جمله آنها روایتی است که از صاحب فاخر نقل کرده که گفته است مما اجمع علیه وصح من قول الائمة یقضی عن المیت اعماله الحسنة کلها و
نیز در ذکری بعضی از این اخبار ذکر کرده اگر چه در جواز استیجار اشکال کرده اند واصل قوی عند الاکثر ترجیح جواز استیجار است نهایت امر
ما نحن فیه بحث عبادات متعلقه بنفس مکلف است باینکه مسلم از اخبار همین قدر است که بر ولی واجبست که ذمه میت را فارغ کند از آن تکالیف
واعم است از اینکه بنفسه ویا بغیر کند با مال خود باید بدهد وکسی اجیر کند پس اندراج مسئله در تحت عموم دلیل استیجار در عبادات مطلقا
وضوح هم میرساند. ودر تبرع نیز چنین است چه مضمون اخبار که همه دلالت دارند بر جواز قضا از میت بالعموم پیش با آنها اشاره کردیم واز جمله
آنها اخبار بسیار است که دلالت دارند بر اینکه غیر ولی هم یک از برای میت بخواهد بود وآن اخبار را علی بن طاوس جمع در رساله ذکر
نموده وشهید نیز در ذکری نقل کرده مثل روایت علی بن جعفر عن اخیه موسی ع وروایت عمار بن موسی عن الصادق ع وروایت عمر بن یزید
في الصحيح في باب القضاء من الفقيه عن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ايصلّى عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون في ضيق فيوسع
عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقال خفف عنك هذا الضيق بصلوة فلان اخيك عنك الحديث يعني اينکه با نماز گذارده میشود از میت
فرمودند بلی حتی اینکه میت هرآینه در ضیق وتنگی میباشد پس وسعت میشود از برای او از آن تنگی وبا او گویند تخفیف داده شد از برای تو
این ضیق وتنگی بصلوة فلان برادر تو که از جانب تو گذارده وقول سائل ایصلّی عن المیت اعم است از صلواتی که در ذمه میت بوده باشد یا نه
وترک استفصال مع جواب بجواز افاده ثبوت حکم میکند در ما نحن فیه وقوله ع بصلوة فلان اخیک ایما واشاره است که آن بعنوان تبرع بوده و
روایت حماد بن عثمان از حضرت ابی عبد الله وروایت عمر بن محمد بن یزید همچنین مضمون وبا ملاحظه اینکه در حدیث اول نماز واجب شمرده شده
ونفع نماز پسر وبرادر دینی از برای عالم است وچنانکه در پسر مسقط است در برادر دینی نیز چنین است واخبار بسیار دیگر هست در تهذیب ودر ذکری
کافی وتهذیب وکتاب ابن طاوس وغیر اینها مذکور است حاجتی بذکر آنها نیست بهر حال احتمال بعضی مبنی بر اطلاق وفحاوی اخبار
است از نفع میت بلکه علی المخالفین نیز هر گاه ولی قبل از آنکه عبادات را بجا آورده تعلق بذمه ولی او میشود با اینکه حالا
در شغل ذمه اشکال کرده وشهید ثانی اقرب عدم لزوم شمرده اند بجهة اصل واستصحاب قضاء در مخالف اصل ولی
نیز ایضا است مطلب چهارم هر گاه خود ولی مشغول ذمه بنماز قضای خود باشد یا نماز استیجاری با عین مقدم است
میشود بلکه باید هر دو را بجا آورد علی المشهور وچنانکه مقتضی اطلاق الفاظ وفتاوی آنها است وشهید در ذکری فرموده که
که ترتیب بجا آورد آنچه پیشتر فوت شده وقرار گرفته از اینجا باید بعد از آن کند یا اگر بعد انتقال این نماز فوت شود ممکن
است قول بوجوب تقدیم قضای آن چه آنکه ادای آن هم مقدم است بسبب آنکه سبب او مقدم است قاصر گوید که وجوب این ترتیب
مثال واضح بنا بر اینکه ظاهر نیست بل ظاهر از اخبار واوله ... که ترتیب ... اگر ... شرع ...
لازم است ... ظهر وعصر ... ومغرب وعشا ... هم ... چنانکه
المحققین جناب میرزا ابو القاسم ... صاحب ... جامع الشتات ...

۱۲۷ هرگاه صادر شود وصیت از والد مثلاً در قضای صلوات خود یعنی وصیت کرده باشد میت در حال صحت خود بقضای نماز خود با جرت از مال خود
آیا باعث سقوط تکلیف از اکبر ذکور اولاد میشود یا نه مشهور و اقوی کما صرّح به ثلة من الاواخر سقوط است بسبب عموم عمل بوصیت و فایدهٔ
امر اینست که نمازی که بر ذمه میت باقی میماند و وصیت نکند لازم میشود بر ذمه ولی که بجا آورد و در این صورت معلوم نیست لزوم آن اگرچه گو
که نسبت ما بین دلیل لزوم بر ولی و لزوم عمل بوصیت عموم من وجه است و عمل بوصیت محتاج است بترجیح جواب اینست که چون دلیل وصیت مقدم
است بجهة مقتضی دلیل لزوم بر ولی پس مقتضای آن اولاً باید عمل کرد و غایت امر اینست که آنچه بر ذمه میت باشد و وصیتی نکرده بر گردن ولی است
مطلقا و مفروض اینست که در اینجا وصیت شده پس ساقط میشود از ذمه ولی بجهت تقدیم مقتضای وصیت به حال شهید اول طاب ثراه در
ذکری سقوط را اقرب شمرده و در بیان گفته ولو اوصی بها المیت سقطت عن الولی یعنی اگر میت وصیت کند بآن ساقط میشود از ولی و همچنین در
دروس و شهید ثانی طهره سره در روضه گفته لو اوصی المیت بقضائها علی وجه ینفذ سقطت عن الولی یعنی هرگاه وصیت کند بر وجهی که نافذ
باشد ساقط میشود از ولی و در نجیبیه سقوط را اقرب شمرده عملاً باطلاق الموصی والاقتصار فی الوجوب علی الولی المتیقن و در جامع الشتات
نیز این قول اختیار نموده و مختار کل معاصرین نیز همین است که اگر وصی بجا آورد بر وصیت و الا بر ولی واجب است بلکه ظاهر شهید آنست که حکم به
سقوط کرده اند که اگر تکاهل کند بولی عود نمیکند و مقتضای دلیل هم اینست و در مسئله فرقی ما بین نماز و روزه نیست و دلیل هر دو یکیست فی
الموجز لو اوصی بها المیت برئ ای ولو اوصی بالصلوة والصوم برئ ذمة الولی عنهما یعنی در صورتی که اگر وصیت کند بنماز و روزه بری میشود ذمه
ولی از آنها و با ثبوت وصیت بعد از اخراج دیون و وصایای متبرعه عبادات مزبوره یعنی از صوم و صلوة از ثلث مال میت علی الاشهر و الاقوی
میشود مطلب ششم هرگاه شخصی وصیت کند در زیاده از ثلث صحیح و لازم میشود در ثلث و لازم نمیشود در زاید بلکه اعتبار اگر ورثه بعد از وفات
او اجازه نمایند صحیح و لازم میگردد دیگر رجوع نمودن ایشان باعث بطلان نمیشود و اگر بعضی از ورثه اجازه کند صحیح و لازم میشود در حصه
او دون الباقی بلا خلاف کما صرح فی الشرح الکبیر و در ظاهر غنیه و صریح تذکره اجماع علما نقل شده و هو الحجة و نصوص معتبره در این خصوص
نیز وارد شده و اما اگر ورثه در حال حیوة اجازه کنند آیا این اجازه نیز لازم میشود و بعد از وفات موصی مزبور موصی به باید بموصی له داده
شود و اگر مجیز ولد موصی باشد و در حال حیوة اجازه نموده باشد بعد از وفات تمرد نمودن او باعث عقوق میشود یا نه در آن دو قول است اشهر و
اقوی عند الاصحاب اینست که امضای ورثه لازم و معتبر است خواه قبل از وفات یا بعد و هرگاه بعضی امضا کند دون بعض به قدر حصه او موصی
است مثل سابق و مختار شیخ طوسی و ابن جنید اسکافی و ابن حمزه و صدوق و ظاهر اختیار نجم الدین و شهید ثانی در مسالک و قول علامه
در مختلف و تذکره و شهید در دروس و محقق ثانی در شرح قواعد و صاحب کفایه و صاحب شرح کبیر و جامع الشتات و مطالع و جواهر الکلام
و منهاج و منهج الاجتهاد و انوار الکرامه و بالجمله جماعه متاخرین اصحابنا علیه انقله سیدنا العلی العالی و غیره اینست بلکه شیخ طوسی ادعای اجماع
نیز نموده چنانکه علامه در مختلف و شهید اول در نکت الارشاد از او نقل نموده اند و عبارت شرح کبیر و مختصر نافع اینست ولو اجاز قبل الوفاة ففی
لزومه قولان والمروی فی المعتبرة اللزوم و در شرح صغیر بعد از ذکر این عبارت گفته و علیها فتوی الاشهر و هو المنصور و دلیل اشهر نصوص
مستفیضه است که اکثر آنها صحیح و صریح اند در مطلب و سالم اند از معارض و معتضد اند باجماع منقول از آنجمله صحیحه منصور بن حازم
و روایت محمد بن مسلم است که بعضی بطریق صحیح مثل صاحب ریاض و جواهر الکلام و شهید اول در شرح ارشاد و ثانی الشهیدین در مسالک
بطریق حسن ذکر نموده اند که هر دو از حضرت صادق علیه السلام است فی رجل اوصی بوصیة و ورثته شهود فاجازوا ذلک فلما مات الرجل
نقضوا الوصیة هل لهم ان یردوا ما اقروا به قال لیس لهم ذلک الوصیة جائزة علیهم و غیر اینها از اخبار و مؤید اینست عموم ادله وجوب امضا
و بودن ارث بعد از آن و ایضاً منع از نفوذ زاید از ثلث حق ورثه است و آن محقق است در حال حیوة و وقتی که اجازه نمودند اسقاط حق خود
کردند و مال موصی به خارج نیست از ملک موصی و حق ورثه است و رضای ایشان بوصیت مسقط است مثل رضای مشتری
و استحقاق مال دائر است بین الموصی والوارث و وقتیکه هر دو راضی شدند لازم میشود و اجازه خلاصه اعتماد بنص صحیح است
و مؤید است و علی الاشهر و الله و فرق ما بین وصیت و اجازه مال موصی و رضا که متصل بوقت باشد نیست
و قول ثانی عدم اعتبار اجازه حال الحیوة است و آن مذهب مفید و دیلمی و سلار باشد و حلی است یعنی ابن ادریس

کتاب الوصیة نموده اند حقوق خود شان را در آنچه مال الثلث نبوده اند مثل مسئله ای است که اسقاط صداق خود کرده باشد قبل از تزویج و یا شفیع اسقاط
حق خود نموده باشد از شفعه قبل از بیع بلکه ایشان اگر بعد از وفات اجازه کرده باشند لازم میشود نه قبل از وفات و پیش از آن اجازهٔ ایشان ١٢٣
جاری مجرای رد است و ضعف این قول ظاهر است چه این اجتهادی است در مقابل نص معتبر و قیاس است چنانکه در شرح کبیر و جواهر الکلام گفته
اینها ذکر شده و معتبر است در جواز تصرف پس عبرة نیست باجازه صبی و مجنون و سفیه اما مفلس پس هرگاه اجازه اش در حال حیوة باشد
نافذ است بلا کلام چه او را ملکی در آن حال نیست و اجازه وارث با بعضی از آنها از زاید بر ثلث را گاه امضا کند در همان نفذ و مضی میشود تنفیذ
است اجازهٔ ایشان بتصرف موصی بمذهب کل علماء امامیه و مخالفین از عامه هم با اند و مع هذا مرجح در نزد ایشان نیز این قول است
از باب هبه نیست اجازه که محتاج باشد بقبض و سایر شرایط هبه و جایز باشد رجوع در آن قبل از تحقق قبض بلکه از باب تنفیذ است در
اجرای حکم وصیت بتصرف موصی پس این در حکم وصیت بثلث مال است قد مجازه هر چند از ثلث افزون باشد دیگر وارث را در آن مدخلیتی
نیست و جایز نیست از برای وارث رجوع قبل از قبض چنانکه در هبه جایز بود و همچنین بعد از قبض بطریق اولی و این حکم بعینه بنابر اجازه تنفیذا
نه هبه در صورت اجازه وارث در حال حیوة موصی علی الاشهر بی اشکال است و هرگاه بعد از موت باشد هم خلافی از شیعه در آن نقل نکرده
اند چنانکه در جامع الشتات نیز ذکر نموده و چون اجازه تنفیذ است پس اجازه مفلس و محجور علیه که در حال حیوة وصی باشد صحیح میباشد
بلا خلاف چنانکه انفا مذکور شد و اگر بعد از وفات باشد در صحت آن دو وجه است و در بیان آنهم کاغذ تنگست و هم دل و وقت هر که خواهد
بمسالک و شرح کبیر و جواهر الکلام و غیر اینها از کتب اصحاب رجوع نماید و چون اجازه تنفیذ است پس کفایت میکند در آن اجزنا و انفذنا و
امضیت و نحو آنها مما یفید این معنی نماید و احتیاج بایجاب و قبول و قبض و صیغه ندارد و اگر موصی وصیت بعتق غلام و کنیز خود نماید و موصی
کند باعث ولاء بر مجیز نمیشود و فروعات دیگر در این مسئله ذکر شده و اکثر آنها در مسالک معنون است مطلب ... مشهور و میان علما که
است با اجماع که نقل ... جواز رد وصیت است بعد در حال حیوة موصی با بلوغ خبر رد با وی یعنی اینکه قبول نکند وصی بودن او
خلافی در این مسئله نشده الا از صدوق رح که استثنا کرده است دو صورت را یکی آنکه پدر وصیت کند که پسر وصی او باشد و یکی در جایی که امر منحصر
باشد در همان شخص و کسی دیگر ممکن نشود و بعضی اخبار معتبره هم دلالت بر اینها دارد و از مختلف میل به موافقت آن شده با تأیید بلزوم عقوق در
اول و منحصر شدن واجب کفائی در ثانی و در شرح کبیر گفته که باکی نیست بقول او اگر اجماع بخلاف آن نباشد و بدانکه رد وصیت جایز است بعد
از قبول و ضمانت در حال حیوة موصی مادام که زنده است بشرط اینکه برسد بموصی و مطلع شود از رد اجماعا کما عن المبسوط و التذکرة و
التحریر مضافا الی الاصل و صریح النصوص فی الجمله و اگر خبر رد وصی نرسد تا بمیرد لازم میشود در وصیت و اشکال کرده اند در اینکه مجرد بلوغ خبر رد
بموصی کافی نیست یا مشروط است بتمکن موصی از اقامه وصی دیگر بجای او و اطلاق فتوی اصحاب اقتضا میکند اول را ولکن مستفاد از علة منصوصه
که در اخبار وارد شده این است که تمکن شرطست چنانکه در مسالک ترجیح آن داده و مختار ریاض و جامع الشتات نیز این است و اگر
موصی الیه اولا قبول نموده و بعد رد کرده باشد قبل از بلوغ خبر موصی وفات نموده باشد باید قبول نماید اجماعا چنانکه در تذکره و مبسوط
و خلاف و ... و غیر اینها تصریح شده و ظواهر اخبار هم دلالت دارد بلکه اگر قبول وصیت نکرده و رد نموده باشد و وصیت موصی باو برسد این
اشهر و اقوی لزوم است و دعوی اجماع از بعضی صحابه و از بعضی ظاهر ایراد شده مثل ظاهر دروس و صریح غنیه و نسبت داده در مختلف
کافه اصحاب و اخبار معتبره در این باب مستفیض است چنانکه در ریاض و جامع نیز تصریح باین شده و از جمله آنها صحیحه محمد بن مسلم است از
حضرت صادق علیه السلام قال ان اوصی رجل الی رجل و هو غایب فلیس له ان یرد وصیته فان اوصی الیه و هو بالبلد فهو بالخیار ان شاء قبل و ان
شاء لم یقبل و حاصل معنی اینکه اگر وصیت کند مردی بوصی کردن کسی را و او غایب باشد پس نیست از برای او اینکه رد وصیت او کند و قبول وصی
بودن او را نماید و اگر وصیت باو نماید در آن وصی در بلد باشد پس مختار است اگر خواهد قبول میکند و اگر خواسته باشد قبول نمیکند
صحیحه منصور بن حازم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام اذا اوصی الرجل الی اخیه و هو غایب فلیس له ان یرد علیه وصیته لانه لو کان
شاهدا فابی ان یقبلها طلب غیره ... اینکه وقتیکه مردی برادر دینی خود را وصیت نماید بوصی بودن و او غایب باشد پس نیست
از برای او اینکه رد نماید وصیت او را و هرگاه حاضر باشد و ابا و امتناع از قبول آن کند دیگری را طلب کند یعنی شخص دیگر را وصی خود میکند

و همچنین است حسنه هشام ابن سالم و رضوی و غیر اینها پس وصی بعد از موت موصی میتواند رد نماید مطلقا خواه خبر وصایت در حال حیوة موصی باو رسیده باشد یا بعد از آن و ظاهر این اخبار و بقرینه ضم بعضی از آن بر بعض اینست که مدار بر بلوغ خبر است بموصی و عدم آن و حضور و غیبت را مدخلیتی در آن نیست و بر اینست فهم مشهور و فتوای ایشان لکن علامه در مختلف و تحریر بجواز رد قائل شده مادام که قبول عمل نکرده و در مسالک نیز نقل نموده خود نیز میل بان کرده بجهت اصالت و لزوم حرج و نفی و منفی بقوله تعالی ما جعل علیکم فی الدین من حرج و بقوله صلی الله علیه و آله لا ضرر و لا ضرار و حمل نموده اخبار را سابق بر تحقق قبول و لا اقل بر شدت استحباب بسبب عدم صراحت افاده مطلوب و قول اول معتضد است بفتاوی اصحاب و اجماع محکی در اینباب و با اینکه ظهور کافیست در استدلال و عموما اصل و غیره مقاومت با خاص نمیکند و لهذا اصحاب عمل باین میکنند خصوصا با دعوی اجماع بران

مسئله بدانکه هر کاری که وصی شرعی که بدان وصایا اشتغال نموده موصی که بان امر رسیده که بر او اعتراض نماید بنحو اثر او غیر آن مکرر دیگر اینکه ثابت شود که برخلاف شرع نموده و اگر ادعای شرعی داشته باشد طلب آن موقوفست بر مرافعه و بعضی از عاملی از اثبات مقدمات آن [illegible] او نمیتواند شد بلاخلاف قال یثبت اگر کسی مثلا وصی زید بوده و قبل از آنکه موصی به زید را باتمام رساند عمرو فوت شود و کسی را او از خود بعد او وصی خود در باب اتمام عمل زید کند او را وصی زید نیز بوده کرده باشد یا آنکه بر او بوصایای زید اینجمعوله او را بخوبی آن داند اگر چنانکه زید اذن بایصا داده باشد این وصیت صحیح و معتبر است بلاخلاف و باید معمول دارد و هرگاه زید منع از ایصا کرده جایز نیست ایصا بغیر و باطل است و انصح و جواز نقل اجماع نیز ذکر شده چنانکه در اینصورت ایصا بولد خود یا بغیر کرده باشد نمیتواند وصایای زید را معمول دارند و باعث عقوق ولد در مخالفت هم نمیشود اجماعا یا که بدون اذن حاکم شرع اگر تصرف نماید یا معمول دارد ضامن است و هرگاه زید علی الاطلاق او را وصی نموده باشد نه اذن بایصا داده و نه منع از آن نموده باشد در اینصورت در مسئله دو قولست اشبه و اشهر بین المتاخرین بل العلماء مذهب عامه ایشان بنابر آنکه [illegible] ذکر کرده اند که صحیح نیست و در این صورت نیز ایصا بغیر نمودن باطل و لغو است و فتوای مفید و تقی و ابن زهره و ابن ادریس نیز همین است و احکام سابقه در اینجا نیز جاری میشود بجهت اقتضا تصرف در مال غیر ممنوع غیر مورد اذن و با اختلاف انظار و اغراض در آن و بادله که در متون و شروح علماء عظام و فقهاء کرام ذکر شده و قول ثانی که صحت باشد مذهب اسکافی و شیخ در نهایه و قاضی ابن براجست و لکن قول اول اقوی و اشهر است نعم و مما عند المتأخر

مطلب پیشم بدانکه از جمله عقوق آنست که پدر یا مادر وصیت باخراج دین و خمس و مال امام علیه السلام یا رد مظالم یا زکوة یا سایر حقوق مالیه که در ذمه اش متعلق شده کرده باشد پس ولد مع هذا انما اخو یا ایشان اگر داشته باشد دیون او را ادا و ایفا ننماید و اگر ولد عالم بوده از دیون متبر او بالنسبه بحصه خود قضا نکند پس بسبب اخلال با دای ان حقوق از برای او عقوق حاصل و از افعال و اعمال حسنه عاطل خواهد بود و عقوق و قطع رحم باعث زود فنا شدن و رد کردانیدن دعا و تاریک نمودن هوا است چنانکه در کافی و غیر آن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر بر ناس است گناهی که موجب ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول غضب الهیست ظلم است و گناهی که موجب رسوائی و دریدن پرده هاست شراب خوردنست و گناهی که باعث منع روزیست زنا است و گناهی که باعث زود فنا شدنست قطع رحم است و گناهی که دعا را رد میگرداند و هوا را تاریک میکند عقوق پدر و مادر است و گاه میشود که مخالفت و گناه باعث سلب نعمت هم میشود چنانکه در همان کتاب از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود حقتعالی قضای حتم فرموده منتهی که بنده را اگر [illegible] فرماید او را سلب نماید تا گناهی از او صادر شود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد پس عاقل کامل و هوشمند قابل آنست که در مضامین این اخبار تدبر کامل و تصور وافی نموده در اتیان امثال این قبیل وصایا اگر شنوند در آن مورث بلایا است تکاهل و تساهل ننماید با وجود آنکه در اینصورت اگر مخالفت نماید در متروکات و مخلفات او تصرف نموده تلف سازد دیون و وصایا امضا و صرف ننماید در ذمه مشغول ذمه نیز میباشد اجماعا و همچنین است حال در ورثه جمیع مورثین مطلقا خواه والدین باشد یا غیر ایشان که بر ورثه لازم و واجب است که حقوق مزبوره را از مال مورث در وجوه مزبوره صرف نمایند و اگر میت وصیت هم بحقوق مالیه واجبه نموده باشد و ورثه عالم باشتغال ذمه او بوده باشند واجبست اخراج آن در اینصورت نیز از اصل مال اجماعا و در اینصورت یا در صورتیکه وصیت کرده باشد و لهذا مالیه [illegible] از اصل مال اخراج نمایند بلاخلاف و اگر وصیت بواجبات بدنیه مثل صلوة و صوم شده از ثلث اخراج میشود علی المعروف عند الاصحاب اگر غیر وصیت باخراج از ثلث نکرده باشد اما مند و فیا پس تمام آن نیز از ثلث موضوع میشود و اگر ایصا [illegible] واجب میشد [illegible] بوده

بر ثانی مقدم میدارند اگرچه در ذکر موخر باشد و حج سنتی نیز داخل مندوبات است فصل بدانکه اگر حج بعد از آنکه بر ذمه کسی مستقر شده باشد
واهمال در آن کرده بمیرد استیجار حج از اصل مال او میکنند مقدم از سایر وصایای او و باجماع اما مبنی ظاهر و مصرح از خلاف و تذکره و منتهی
و غیر اینها و صحاح اخبار در آن مستفیض است جدا و معتضد است بغیر اینها و اگرچه به آن وصیت نداشته باشد و سواء اجرت بقضاء حج استیجار حج
میکنند از برای میت از اقرب اماکن بر میقات و همچنین است حکم اگر نذر داشته باشد میت و کان میت قال فی الشرح الکبیر فان الاکثر علی الظاهر المصرح
به فی عبارات جمع و فی الغنیة الاجماع للاصل الخ و علی علماء این عصر نیز چنین است و بعضی گفته اند از بلد استیجار میکنند با سعه در ترکه و الا از میقات
و قائل بمحبت در نهایه و حلی و قاضی و صدوق در مقنع و یحیی بن سعید در جامع چنانکه حکایت شده و ظاهر محقق ثانی است و شهید در شرح
دروس و ظاهر لمعه و چون این غیر واضح است بنا بتصریح سیدنا العلی العالی در شرح کبیر و در معتبر و مختلف و شرح مزبور و غیر اینها و رد اینقول
و دلایل و براهین آن مرشد هر که خواهد بآنها رجوع نماید و بجهت خصائص القلم بتحریر و تقریر آن نپرداخته و شرح مذکور گفته که خلاف در صورت
اطلاق وصیت است باینکه معلوم شود که حجة الاسلام در ذمه داشته و وصیت بآن نکرده پس اقوی قضا از میقات است خاصة لاصالة البرائة
الی آخر کلامه رحمه و هر حال در صورتیکه وصیت بحج بلدیه نموده بر فرض تحقق استطاعت و لزوم حج لازم است در این صورت استیجار حج بلدیه
بقدر یکه کفایت حج میقاتی کند از اصل ترکه موضوع نمایند علاوه و از ثلث در صورت عدم رضای ورثه بنا بقول اکثر که معتضد است
باجماعات منقوله و عمل اعاظم معاصرین بلکه عامه ایشان چنانکه انفا مذکور شد مخفی نماند که هرگاه کسی وفات نماید و حج اسلام در ذمه او مستقر
شده باشد و غیر او را امثال برای او واجب نمایند پس نیابت بعد از احرام و دخول حرم وفات کند از حج مجزی است یعنی بمنزله کسی است که جمیع اعمال حج از او
بعمل آمده باشد پس قضای حج در چنین صورت لازم نیست چه هر کسی که بعد از احرام و دخول حرم وفات کند خواه حج از خود بوده باشد یا از غیر
از حج مجزی است و اگر نایب باشد منوب عنه نیز بری الذمه میشود بلا خلاف اجده علی الظاهر که مصرح به است در جمیع این بلکه در مسالک و منتهی
اجماع بر آن نقل شده و اکثر شرط نموده اند دخول حرم را و در خلاف و سرائر اکتفا بموت بعد از احرام نموده اند مطلقا اگرچه بمیرد بعد از احرام و داخل حرم
شده باشد و مستند ایشان علی ما صرح فی الشرح الکبیر و غیره غیر واضح است سوای اطلاق حدیث موثق و حال اینکه آن معارض است بصحیحین و اورده
در این باب و غیر آن اقوی دلالة که در کتب مبسوطه مسطور است قال ... اما واجبست بر بعضی وصیت بواجبات بدنیه مانند صوم و صلوة که در
ذمه اش بوده باشد مثل اینکه مرا ثنی باطل بوده یا بی تقلید عبادت کرده و مقصر بوده یا ایمان نکرده و یا روزه نگرفته و ولی نداشته باشد که بجا آورد
یا داشته و یا ... واجب نبوده باشد و اگر وصیت نکند در حکم مثل وصیت نکردن بحقوق مالیه است که موجب عقاب و مواخذه روز حشر
یا نه در کفایت گفته در آن دو قول است اقرب عدم وجوب است و فاضل فقیه جناب شیخ حسن بن الشیخ جعفر النجفی اعلی الله مقامهما از معاصرین در کتاب
انوار الفقاهة برعدم وجوب قائل اند چه واجب است فعل آن بر مکلف بنفسه یا بر ولی او و اصل عدم وجوب است و در کون بر اطلاق اخبار و دوام بوده
محمول در واجب مالی است و شمول آن از اینجهت است ... در آن موت و جهوه ... با انتفاء دلیل در ما سوی ذلک و لکن شهید ثانی رحمه در مسالک
بر وجوب وصیت قائل شده و گفته اقوی وجوب وصیت است مثل غیر آن از واجبات مالیه اگر ولی نداشته که قضا از جانب او نماید چه عمل از وقت
او بواجب با استحقاق عقاب بر ترک واجب اختیارا با قدرت بر برائت ذمه از آن باعث وجوب وصیت میشود تا اینکه خلاص شود از عقاب
بترک واجب و دفع ضرر از نفس واجب است و ایضا شهید رحمه بعد گفته بلی اگر فوات واجب بتفریط او نبوده مثل غفلت از صلوة یا عدم قدرت
بر قضا در اشغال محتمل میشود بعدم وجوب وصیت چه در آنوقت عقاب بر آن متوجه برای او نیست و همچنین دلیل بر وجوب وصیت بر قضا
نیست و آنچه فرموده ممکن است استدلال بر وجوب مطلقا بقول ابی عبد الله علیه السلام در صحیحه محمد بن مسلم و غیر آن که فرموده الوصیة
حق علی کل مسلم یعنی وصیت حق است بر کل مسلم و حق اگرچه اعم از واجب است الا اینکه ظاهرش وجوبست و منافی نیست بین عدم وجوب
وصیت برای کسیکه در ... بحقی نباشد و این خاص جهت لزوم بدلیل خارج پس عام باقی میماند من حیث الحجیة در باقی و ممکن است استعمال لفظ
عام در این حدیث در حقیقة و مجاز بودن آن بر سبیل تجوز است در مقامیکه متعذر باشد حمل آن بر حقیقت در جمیع افراد و وصیت ... و تنبیه
فاضل محقق جناب حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی طاب ثراه از معاصرین در منهاج الهدایة بوجوب وصیت قائل شده و نسبت آن را بمشهور داده
بلکه از غنیه و تحریر اجماع نیز نقل کرده و از جامع الفقاهة نفی خلاف در آن نقل نموده و عبارت آن اینست بل یجب الوصیة فیما یجب القضاء صلاة

وصوه اعلی المشهور بل فی الغنیة الاجماع ونفی عنه الخلاف فی جامع المقاصد و بعد از این عبارت گفته و فی الکفایة یعنی در کفایه ایضا کفایت است و الحقیا

با مهمل نکرده اند و اگر اشتغال ذمه فرزند را بقضای صلوة واجبه ندانند و احتمال دهد با اینکه واجب نیست پس آیا جایز است وصیت بقضای آن یا نه

ظاهرا جایز است قضا بانه در منهاج گفته اظهر جواز است و از ذکری نیز نقل نموده بجهت تسامح و حسن احتیاط قاصر گوید قطع نظر از اجماع منقول

علی لسان الفحول که در وجوب وصیت ذکر شد اگر ثابت شود بدلیل که فعل صوم و صلوة باعث رفع عقاب بعد از فوت از میت میگردد و سبب سقوط

مواخذه او میشود و از آنکه از جهت مزید ثواب است پس دفع ضرر در اینجا اقتضا میکند واجب شود و حکم بوجوب وصیت چون موصل بر دفع عقاب است

میگردد و لکن صاحب نوادر الفقاهة و بعضی منع از ثبوت دلیل بر ... نموده اند و بخلاف وجوب فتوی داده اند با دلایلی که ذکر شد و لکن دلیل عمده بر

اینها همان است که ما مذکور کردیم در مطالب ثم از جمله اموریکه باعث عقوق است علی المشهور شهادت ولد است بضرر والد و در اینکه در قبول

شهادت ولد بضرر پدر خود خلاف است بین الاصحاب اظهر در نزد محقق در نافع و شرایع و فاضل در بعضی کتب و شهید در نکت و غیر ایشان از متاخرین منع

است وفاقا لاکثر القدما مثل صدوقین و شیخین و قاضی و ابن حمزه و حلی و شهرت این را تصریح نموده اند جماعتی بلکه شیخ در خلاف و

در ... و صلیات و حلی در سرایر بر ابن جنید ... اجماع ... نقل نموده اند الا اینکه ... مجمع علیه ... منع است در ... و ...

ان بقبول و نقل خلاف هم بعد از فوت در این مسئله نشده چنانکه بعضی تصریح نموده اند و شهید ثانی نیز در مسالک گفته شهادت معتبر

و دلیل منع در ... بعد از اجماع خبر مروی در فقیه است و ضعف آن بارسال مجبور است بعمل اصحاب و بقوله تعالی و صاحبهما فی الدنیا معروفا

گفته اند که نیست از معروف شهادت بر ضرر پدر و رد قول او و اظهار تکذیب او بلکه در ارتکاب آن باعث عقوق و مانع از قبول میشود و بعضی ... اند که

ضعف حجت اخیر واضح و لا یخفی ... قول حق ... باطل ... از حق ... تنبیه نموده شده بان در حدیث نبوی

صلی الله علیه و آله انصر اخاک ظالما او مظلوما یعنی نصرت کن برادر خود را خواه ظالم باشد یا مظلوم فقیل یا رسول الله کیف انصره ظالما

یا رسول الله ... و نصرت ... الحق ... عن ظلمه ... انصره ... فرمودند ... از ظلم و مکذا

که ظالم ... نصرت ... برادر ... و ایضا اطلاق ... مستلزم وجوب طاعت ... در ... امر کند ولد را بارتکاب فواحش

و ترک واجبات و ان معلوم البطلان است و اگر این تمام شود اقتضا میکند منع قبول شهادت ولد را بضرر والده و حال اینکه عدم قبول او در باب والده حکم

نکرده اند و از اینجا ... بهتر افاده منع است اگر شهادت مستلزم عقوق باشد ... اینکه واجب ... میشود در وقت شهادت بضرر او و کراهت

ساخط گشته و این مستلزم منع مطلقا نمیشود ... شهادت ... اسلام ... مطلع بر آن نباشد فتامل جدا

و مع ذلک ... مدار ... است با اینکه ... کان ... اظهر است از آن بحسب دلالت آیه ... کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو

علی انفسکم او الوالدین و الاقربین و ... در جواب گفته اند که امر باقامه مستلزم قبول نمیشود و ضعیف است چه اگر قبول نشود لازم میشود عبث

اقامه و ... که مقصود از امر باقامه قبول شهادت است ... دلالت بر قبول شهادت ... و جنبه

مشکل میشود قول بمنع در مسئله ... نصوص کثیره بمقتضای ... و ... موافقت ... اختیار نموده اند بر قبول شهادت

و لهذا جماعتی از اصحاب مثل ابی العباس و شهید ثانی در دروس و مسالک و فاضل مقداد در شرح و ... و ... از متاخرین

متاخرین لکن جمیع اینها جزم ننموده اند بمخالفت اصحاب صریحا و ظاهرا مکر شهید در دروس که قوی شمرده قبول او ... و فقها

نموده اند ... جواز و منع ادله منع با نوع تردد از ایشان ... فاضل ... نسبت قول ... و افتضاء آن

و در شرح کبیر گفته که وجه تردد اینها واضح است بسبب صریح آیه و نصوص و قبول و اجماعات محکی بر عدم قبول آن که متضمن است ...

شهرت عظیم ... نیست مخالفی ... آن یافت شود یعنی حکم بر قبول نماید الا اینکه از انتصار سید مرتضی ... جماعتی نقل نمود

خلاف او لکن عبارت او غیر ... است در مخالفت چنانکه جماعتی ... اعتراف باین نموده اند ... فاضل مقداد در کنز العرفان ... ا

ایضا و لکن ... نقل خلاف محکی ... چه ... مسالک ... نقل نموده اند که ... حکم ...

نشده اند و بالجمله مسئله محل توقف و اشکال است و مع هذا اعمل بقول الصحیح بقول مشهور است که منع باشد چون ... است باجماعات

منقوله از اعلام چنانکه ذکر شد و دلیل واضحی که دلالت بر قبول نماید ... الکبیر ...

احکامه فصل کل مولف قاصر گوید که در بیان این چند مسئله مشتمله بر عقوق و سایر احکام و حقوق چون دیباچه امام البلوی بود از این جهت
١٢١ فی الجمله تفصیل از اقوال علماء عظام در این مقام برای انتفاع خاص و عام از نبلغ فواید و در لفظ فواید آن داده شده هر چند در نظر ظاهر خلاف
اسلوب کتاب در نظر اصحاب میشود لکن چون مشحون بانواع افادات و مثمر باثمار سعادات و محتوی بر فواید کثیره و اقوال متینه و دلایل
شافیه و براهین قاطعه و مسایل وافیه بر وجه ایجاز و تلخیص و بدون الحاق و تحریف است و ملتقط از کلمات عالمان عامل و فاضلان کامل
که قانون علم و حکمت و آیین فضل و معرفت شده و چون عبارات ایشان در لطافت مثل جان شیرین و در طراوت چون مرجان و نگین بود
مطلب
برای تزیین این کتاب در این باب مثبت ساختیم چه در حقیقت در نظر اهل شریعت جلوه کلام ایشان چون جلوه نور [illegible]
[illegible] صفات [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] دشمنان خاندان [illegible]
زبان بیان [illegible] سید المرسلین قاطع [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] النبی الامین [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] مولف قاصر [illegible]
[illegible] جناب [illegible] بانواع [illegible] قابل [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] کامله [illegible]
[illegible] والدین [illegible] والدین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فراموش کرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] عقوق [illegible] واجب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] انفعال [illegible]
[illegible] والدین [illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible] سالم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] والدین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عقوق والدین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] پدر [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]

نمود آنوقت معلوم میشود که از تاخیر و اهمال در گذاردن حقوق فرایض و سنن و اعمال غافل گشته عمر را در بهای باطل افتاده و لکن دانستن آنوقت بهره [illegible]

فایده بحال کسی نخواهد داشت و چه فایده که از دوش خاطر خواهد برداشت [illegible] خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست پس اعتماد بر [illegible]

فانی نیست درخت قد صنوبر خرام انسانرا مدام رونق نوباوه جوانی نیست گلست خرم و خندان و تازه و خوشبوی ولی امید ثباتش چنانکه دانی

نیست دوام پیر و شما ... [illegible] طمع مکن که دو روی مهربانی نیست مباش غره و غافل چو مینی سه پنج [illegible] که در طبیعت این [illegible]

نیست چه حاجت است عیان را باستماع بیان که سوفائی و در غلات نهانی نیست کدام باد بهاریه وزید در آفاق که باز در عقبش باد [illegible]

نیست اگر مال روی زمین بدست آید بهای [illegible] کافی نیست دلا [illegible] کار دانش میند که خانه ساختن این [illegible]

نیست اگر جهان همه کام است و دشمن اندر پی بدوستی که جهان جای کامرانی نیست عمل بیار و علم بر مکن که مردانرا ره سلیم [illegible] بی نشانی نیست

که نبایندرکاه بی نیاز براد که کار و خدا جز خدای خوان نیست الی آن قال زمین [illegible] کوفی السعدی [illegible]

با وجود اینکه میدانند که آیات قرآن و کلمات فرقان [illegible] و کلام معجز نظام ائمه انام [illegible] مالا کلام [illegible]

تمام در مذمت اینکروه کالانعام صادر وارد شده مع هذا از استماع آنها غافل و مشغول شهوات و لذات عاجل میکردند و از [illegible]

واخبار و از مضمون آثار وارده از اخیار از خواب غفلت هرگز بیدار نمیشوند و از [illegible] مناهی و ملاهی [illegible]

[illegible] افتاده و از کثرت ذنب و قساوت قلب از حال گذشتگان و مآل [illegible] آیات [illegible] ایشانرا [illegible]

[illegible] و از هول سکرات موت و [illegible] ایشان [illegible] و ابدان نازپرورد ایشان که بانواع و اقسام [illegible]

[illegible] عالیه و فرش عالیه با عیش [illegible] جمیله و صنایف مقبوله [illegible]

اقامت [illegible] و ظلمات [illegible]

[illegible]

[illegible] کدام ساعت [illegible]

[illegible]

[illegible] داخل بهشت [illegible]

جاهل و غافل [illegible] و قطع نظر از آیات و اخبار [illegible]

همین [illegible] ولم یجعلنی جبارا شقیا [illegible]

اشقیا [illegible] ولا یشفعون الا لمن ارتضی [illegible]

اخبار و آثار که در باب عقوق والدین [illegible] مذکور [illegible]

در [illegible]

آیات و اخبار [illegible] والدین [illegible]

والدین [illegible] از ائمه طاهرین علیهم السلام [illegible]

[illegible] عقوق [illegible]

عقوق [illegible]

نبی صلی الله علیه و آله [illegible] فرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و موجب فرزند نهادن در میزان اعمال حسنکی کوه می باشد و بدانکه در بعضی حدیثها است که اولاد فتنه اند بلکه دشمن شمایند از ایشان حذر کنید
غرض از این اخبار آنست که بسبب ایشان بحرام و شبهه افتند یا از تحصیل معرفت و اسباب سعادات ابدی و تلاوت و ... باز مانند
و شب و روز صرف عمر عزیز که همه وسیله نجات عالم و سعادت باقیه است باید کرد بخرج تعیش ایشان و صرف [illegible]
چون شمع خود را برای دیگران بسوزاند ... حفظ حد ... علامت ... اینکه فرزندان ... اینکه نکوی کنند
با اولاد و اینکه تفضیل ندهند بعضی را بر بعضی چه بدرستی این باعث عقوق و تعادی بین الاولاد میگردد چنانکه مشاهده در بین جمعی
میشود **فاصل** کو با اینهمه علما اما شهید فرموده اند مستحب است تسویه مابین اولاد در عطا و بخشش بدون فرق بین ذکور و اناث
الا با امتیازی مثل این فعال منجر بنتیجه عداوت و بغضاء میگردد **فصل** انچه لایق است که از غایت بدعتی از بعضی شاهده میشد که جمیع اموال
املاک خود را بعضی از اولاد در زمان حیات خود منتقل نمودند بعنوان صلح و با مواهبه و ارباب طلب تملیک اولاد کبار و صغار و بازماندگان محروم
نموده حتی باو ارباب طلب صدقات فقرا در ... استغنا ... دمال ... ایشان طالب ... الشرعی
زوجات داده شوند و ضماین ... موهوب ... اولاد صالح باو اهلی ... و الدخوی شان ... راد ... نمیشوند
مشغول ... بازنند با کرده انفاق و آکل ... خورند و ... مضایقه نمودند و اکثر ایشان ... بروند و بدیگران و شوهر
زنان ایشان نصیب کی با ... اولاد ... و خود را شغل ... و دو ... مکم خدا کردن دنیا و ... انه
گذاشت ... نوم بخاطر مان نه چکار این دان دارد ... فتیچه ... نسبت با جهان دارد و کراست از بعض بنای این زمان مشاهده شد
که چون ... ... خود ... بدون ... ارباب طلب ... را بعنوان ... و طلب ... و الواحد کرده
باز ... جمیع املاک خود را با اولاد خود داد بلکه ... منتقل ... ارباب ... بسیار ... و ... اوکه
و حالت ... نکار موی سر خود را سفید کرده بود بعد از وفات او با چشم خون بار ... دست خالی از ... برو ... و ... بزمین
خود ... بنشل ... ارباب طلب در کار ما الک یوم الدین گذاشت و حالانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خطبة الوداع فرمود
که هر کس اهل خود را ضایع کند و قطع رحم کند خدا او را ضایع و محروم گرداند و هر که ظلم کند بزنان در نصرت خدا ... و منقول است که
... ... کسی خود را ... دین ... وفا نکردی ... بخود ... الم ... ... اوو ... نکنا نکاه فرمایند ... جهنم برند
حضرت کاظم علیه السلام منقول است که خدا غضب میکند بر چیزی مثل غضب بر ظلم زنان و طفلان ... بیچ ... کرده
از حقوق مردم ... مشغول ... گذاشت اموال خود را که ... جمع کرده این دان داده دست خالی با مظالم و حقوق مغصوب
درگاه ... سیه ... ایشان ... درگاه قهار ... و بانواع عذاب نکال خالق متعال گرفتار کرده ... سوا عدم ... بر ...
... و عبد مالک یوم الدین چیزی دیگر نیست نعوذ بالله تعالی بلی عاقل کامل ... بتدبر و تفکر ... تا آخر آن کرده ...
... بعذاب الیم گرفتار شود ... انکه جای قدم استوار ... در طلب ... چه باید ... تامل ... التقی من الرحمن
والعجلة من الشیطان ... ایشان ... فرار ... است که ... امالا ... شیطانست تعجیل ... لطف ... حکایت ... عجب
... با ... موجود ... تا ... زمین ... ورنه قادر بود او از کاف و نون ... زمین ... و ... پیرون
این ثابت ... سبکی ... درگاه ... عجب ... آدمی جاهل ... وقت ... حال ... ... خود ... و ... ملا
با ... امور ... مشغول میشود و در صدد ادای حقوق خدا و مردم نمی افتد و ... از اموال خود که بعد از وفات او در معرض
... شود موجب ... نکند و در آن وقت باز ... انتقال اموال و محروم کردن بعضی ... خود میباشند و بالله التوفیق
فصل اگر کسی اموال خود را بعضی از ... منتقل نماید بلکه ... فرض ... بعضا ... اولاد خود را ... بر
ترجیح ... بعضی ... در این صورت در مسئله خلافست مشهور ... التفضیل است با کراهت چنانکه ... نقل نموده و شهید ...
بکراهت موکد قائل شده و دلیل مشهور حسنه محمد بن نعمان ... محمد بن مسلم و روایت ... و غیر اینها است و ابن الجنید از علمای امامیه
حرمت قائل شده مگر با ... مفضل و بعضی گفته اند که کراهت ... با ... مثل اینکه مشغول علم بوده ... مفضل علیه ...

فی النفقه

اهل بدعت بوده باشد یا استعانت بان مال بر معصیت نماید که در اینجا تفصیل دادن مستثنا از نهی است و قول ابن جنید مدعی شاهد بر
تنبیه بر روایات دیگر است که بتقدیم سلامت سند آنها اصحاب اعراض نموده اند بر کراهت جمعا بین الاخبار و در اینباب تا سبب مقام در طی این کلام بعایت ۱۳۰
انتفاع و تنبیه هو م چند مسائل است که باید هر یکی را انفا بر صفحه بقلم تحریر و رقم تنبیه شیخ نماید اول آنکه نفقه ولد و والدین
استجاع اعامع و هو به و پساره والاین پدر و پدر که جد ابی باشد واجب است اگر موسر بوده باشد پس اگر والد بسبب فقر و عجز از اکتساب الان بر
حال قدرت با انفاق اولاد خود نداشته بر جد ابی باشد خود لازمست که انفاق و اکساء ایشان نماید و اگر والد بعضی از مخارج ولد را قدرت داشته
و کم او را نداشته باشد تتمه بر جد واجب است باشتراط فاضیه و لکن در منفق علیه سوای زوجه دائمه فقر شرطست بلا کلام و عجز از اکتساب که
بما این شرط شاه علی الاشهر کما صرح فی الشرح الکبیر واجرت رضاع ولد بر مولود له که پدر طفل باشد لازم است اجاره اگر والد وجد ابی نه
باشد که انفاق ولد نماید یا فقیر باشد پس بر مادر اولاد واجب است و اگر او نیز وفات کرده باشد یا معسر باشد پس بر ابا و امهات مادر بالسویه
واجب است الا الاقرب فالاقرب فی المتفق علیه بشرط یسار باجماع مستفاد از تتبع کلمات اصحاب چنانکه در شرح کبیر نیز ذکر نموده پس کسانیکه اولاد
مکنت اولاد خود را در ... گذاشته انفاق ایشان نمیکنند یا بخانه خود را بکسی تزویج نموده اند که معسر است یا وفات نموده و اولاد
و بنات را از ایشان مانده که صغیر و فقیر اند یا کبیر اند و بتکسب لایق بحال نمیرسند نفقه ایشان بر جد ابی واجب است مطلقا خواه از اولاد ذکور متکون
شده باشند یا از بنات او و اگر ابا نمایند با تحقق شروط و قیود سابقه جبرا و قهرا بحکم شرع مطاع واجب الاتباع از اموال ایشان میتوان
گرفت تا اینکه نفقه زوجه ولد اگر پدر ولد معسر باشد بر جد واجب نیست بلا خلاف و اگر کسی را ولد صغیر یا مجنون داشته باشد لکن مالدار باشند مثل
اینکه از سبب ارث یا در معرفه خود شان یا امثال آن با ایشان مال رسیده باشد در اینصورت بر پدر نفقه ایشان واجب نیست بلکه انفاق
ممکن از مال خود ایشان بلا کلام و اگر پدر و مادر فقیر و معسر و عاجز از تکسب لایق بحال بوده باشند پس نفقه ایشان با اتباع بر ولد واجبست اجماعا
و همچنین نفقه من علا من الاباء والامهات و در جمیع ما ذکر فقر شرطست مگر در زوجه دائمه که اگر غنیه باشد باز نفقه اش بر زوج واجبست لکن
نفقه نفس انسان مقدم بر زوجه است و نفقه زوجه مقدم از سایر اقارب واجب النفقه است و نفقه زوجه را اگر بعد فوت شود قضا او
ثابت و مستقر است در ذمه زوج و قضا نفقه اهل اقارب که انفاق ایشان لازم است واجب نیست بلا خلاف چنانکه در شرح کبیر و غیره نیز ذکر
شده پس کسانیکه زوجات خود شان را گذاشته از جهت ادا و قضا نمودن دین طلبکار یا بر امر طاعت نیای نقد و بر بلدان نائیه و شهرهای بعیده فرار و غیاب
سفر اختیار نمایند و مدتهای مدیده و سنوات عدیده در آنجا سکنی میکنند و نفقه زوجات خود را انفاد و ایشان را از اخبار و آثار خود
انقاذ نمی نمایند و آن بیچارگان را از آتش فراق سوختگان و با مید عطا این و آن ماندگان با نواع کدورت و اقسام مصیبت گذران میکنند
قضا و اداء نفقه ایام ماضیه ایشان بچنین کسان واجب و لازم است باجماع علماء امت ولد عدنان که افضل و اکمل رسولان و خاتم پیغمبران است و اگر
چنین کس در حضر یا سفر بر محل سفر و حد اقامت بآن قد و قامت که جزئی انواع ذلت و اهانت کشیده باشد باز از اموال و متروکات و ... اعمال
او معادل نفقه و کسوه ایام ماضیه زوجات با ایشان میرسد و اگر متروکات ... وفا در ادا سایر قروض ... نماید با ثبوت ... نسبه
با غرماء تقسیم مینمایند مگر اینکه ناشزه باشد که در اینصورت نفقه و کسوه ایام نشوز بعد از تحقق آن با ایشان نمیرسد مطلقا خواه زوج زنده
باشد یا مرده **فصل** بدانکه عجب غرائب هستکه در اینعصر کسی مدت سی سال بود که بسفر هند رفته و عیال خود را در مدت دوری چشم براه
انتظار بصبر و بیقراری گذاشته و بعد از سی سال بدار السلطنه تبریز صانها الله عن التمیز که بلد او بوده مراجعت نموده و از کثرت مفارقت
جدائی و مضی مدت نا متناهی و وفور اشتغال بر مناهی و ملاهی با عوض خدا لا ان تجناب اقدس الهی باشتغال بر جمع زخارف فانیه
الزوال فانی با محرومی از نفوذ و جاه و دائره بعین فدوم علما و عشایر و اقارب خود را نمی شناخت و ایشان نیز با کمال معرفت با علائم خاص
و قرائن با فلال و اشناختند و اینها اشخاص صحیح بود که عیال و اطفال خود را بیسر و سامان بلکه بیخانمان گذاشته مدتهاء مدیده بسبیلها
بعید رفتند و زنان بعضی از ایشان با اینکه در ظاهر از اهل ایمان بودند لکن در باطن بخانه این و آن از سبب عرض عسرت بی پایان از
مراوده نمودند پرده عفت و عصمت ایشان دریده و نور ایمان از چهره ایشان پرید که بیدینی یا با بعضی کار ... با فاحشه ... ام
اقدام و ... نموده اند و از عدم ادای آنکه مانند ایشان از خدا غافل و از مواخذه ... اهل ... حاصل کرده ...

في النفقة

از ایشان که بحلیهٔ عصمت متحلی بودند در کنج انزوا نشسته بلقمهٔ نان بادام بقناعت تمام علی الدوام باحتیاط عرض و ناموس و نام گذران می نمودند
شوهر کرده بقید رخوت گرفتار شده‌اند و از اندازه اندر برات مسلمی و ازواج برخی از ایشان در بلدان نابهنجار زنان زانیه مشغول تعیش کرده
و مضمون این بیت در احوال این ضعیفهٔ ملهوفه بسیار مناسبست بیت تراچه غم که تو را هر کسی بجا منست مراست غم که مرا هیچ کس بجا تو نیست
و در مدت عمر زوجهٔ خود را که با کمال عسرت و ذلت گذاشته بود دیناری [illegible] ننمود که در مصارف ضروریهٔ خود و عیال صرف نماید
با وجود این در تطلیق آن بیچارهٔ ملهوفه نیز تساهل نمود و شوهر دیگر نیز اختیار نمود کار تنها بگذاشتیم تا کرم او چه میکند تا اینکه آن ضعیفه
فقیره از گونه عسرت و ذلت با فقر و مسکنت با عروض انواع مصیبت با حسرت و ندامت در کنج خانهای محقر بعد از بقا با نظافت و نقاهت جان
تسلیم نمود و عرض حال و شکایت از بدی زوج بدسگال از رب عباد و یوم تناد گذاشت و آن بیچاره را دیگران تکفین و تدفین کردند و اطفال او
را با اینکه پدر داشتند یتیمان وار تقسیم نمودند نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا و اغرب اینکه بعضی از ایشان که اهل و عیال خود را
گذاشته برای طلب شیای غدار و از دست طلبکاران فرار [illegible] بودند در اثنای سفر در بحر پر تلاطم بجهة [illegible] پر خطر بجواری سوار و مفقود شدند اخبار
و پرده [illegible] و از ایشان خبری پیدا نشد معدوم الاثر و مفقود الخبر گردیدند رباعی هر که این ظلم پیش نهاد بند
پای و دست خویش نهاد چند روزی اگر سر افراز [illegible] و از نام و نشان ایشان کسی خبردار نگردید [illegible] کشتی کجا
میخواست برد [illegible] ناخدا [illegible] ناخدا کشتی بجا که خواهد برد اگر ناخدا [illegible] و متعلقهٔ ایشان احکام معلقه [illegible]
مبین [illegible] بحکم شرع مبین جاری گردید و اینست بعضی کتب در باب [illegible] بخصوص [illegible] روایت نموده اند که
لا ینبغی التراع علی راس [illegible] الداخل مفقود والخارج مولود [illegible] حاصل اینکه بلند نمیشود بادبان کشتی بر سر کسی که غافل باشد و در بعضی
اگر کسی [illegible] ضرورت بکشتی سوار شده باشد [illegible] غافل [illegible] و شراع کشتی [illegible] نمیشود برای اینکه داخل آن مفقود
و خارج شونده از آن مولود است [illegible] بعضی از ایشان که جان خود را بساحل نجات کشیدند با مال [illegible] اعضا [illegible] با انواع ذلت
[illegible] و چون [illegible] خود شان از اضطرار [illegible] و عسر [illegible] الاحکام گذاشته بودند [illegible] برادران [illegible] با ایشان ندادند [illegible]
مکلف [illegible] بجهت [illegible] شکل جمع نموده بودند از آن چیزی [illegible] بگور نبردند و برای [illegible] سیر [illegible] و ایشان
نصیب نشد بلکه بدست غاصبین و ناهبین تلف گردید و از اموال منهوبه [illegible] ایشان نکردید [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible] انکه در شرع مبین انفاق زوجه مقدم از نفقه [illegible] واجب النفقه است اجماعا چنانکه ذکر
[illegible] واجبست تا [illegible] مع [illegible] مبین [illegible] و بعد از طلاق رجعی با وجود اینکه نفقه و کسوه و سکنی کلا اجماعا
و اگر حامل باشد انفاق او تا بوضع حمل واجبست و در طلاق خلعی انفاق و اکسا و اسکان بر مخالع لازم نیست بلا کلام مگر اینکه او نیز حامل باشد
که اصل نفقه برای حمل است [illegible] کونه ولد اللمنفق [illegible] لکن در هر دو صورت [illegible] نفقه او و اجب [illegible] کما صرح فی الشرح الکبیر
غیره و شهید [illegible] المسالک قد عرفت ان اسباب النفقة منحصرة فی ثلاثة احدها الزوجیة فمع بینونة الزوجة یخرج عن السببیة لکن وجب
للمطلقة بائنا اذا کانت حاملا بالنص والاجماع فیبقی [illegible] علی الاصل انتهی کلامه رفع مقامه و در باب عده [illegible] النفقة
واسکانها الی ان تضع لعموم قوله تعالی وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن الشامل للبائن والرجعی و لصحیحه عبد الله بن سنان
و غیر آن که ذکر آنها موجب خروج از اسلوب میشود و اما بر متوفی عنها زوجها در ایام عده نفقه واجب نیست اجماعا چنانکه در شرح کبیر نقل کرده
مگر اینکه حامل باشد [illegible] مسئله خلافست [illegible] و جماعتی گفته اند که از نصیب [illegible] تا بوضع حمل [illegible] علی احدی الروایتین و
چنانکه در شرح کبیر گفته [illegible] مفتی به متاخرین و عامه معاصرین الامامیه [illegible] متوفی عنها زوجها نفقه مطلقا نمیرسد [illegible]

مفصلا در شرایع و لمعتین و شرح کبیر و جواهر الکلام نوشته شده و لکن زوجه منقطعه را نفقه واجب نیست و در مدت متعه نفقه در انقطاع نیز

است و نفقه مطلقا خواه حامل باشد یا حامل و مثال فی ... بعد از نفقه تمام بنظر نرسیده مگر در صورت اشتراط در ضمن عقد که چنین شرطی

شده باشد والا واجب نیست و لکن سزاوار و مستحب است که متمتع بها را مادام که در حبالۀ اوست و در مدت تمام نشده از وقت عقد تا ...

نموده و ابراء از حق متمتع مشار الیها را انفاق و کسا نموده و سکنی بدهد که باعث ... و اعیان و اشقیاء دیگران نشود تا عند

الخالق و الخلایق ملوم و مذموم نگردد چه بعضی از نسوان در نظر خودشان چنان میدانند که متمتع بها مثل دائم است و در این زمان لازم است

بعد وقتی عالم میشوند که کار از کار گذشته به هر حال گاه میشود که عدم ایفاء نفقه باعث ... میگردد چنانکه در این زمان کسی ...

... برای خود تزویج نموده و بعد از چندی انفاق و کسا ... ما ... در خانه خود او را اطعام نموده ...

را ... و عامل بوده و علماء اعلام موجب ... حکم بعدم وجوب نفقه ... در عدم ایفاء

... بعد ... از عقد ... الی آخر الامر ... ملعون ... مرتکب گردیدند ... وقت وضع

حمل ... و ... از امثال این امور ... و خود ... امثال و اقران ... دیگران ... نگردانند ... و ...

و ... و ... فوصکل ... که بعضی از ابنای این زمان با وجود ... از ... نفقه اولاد خود از ... باشد

... مال و منال دنیای مستقبل ... و ... و ... هرگز استنکاف ... که بعضی

زنان ایشان که ... طفل رضیع است ... ایشان نفقه ... طفل ... که ...

... والده ... ثمرات ... معاش ... میشود و والدین ... میخواهند

... و ... که ... و ... که ...

... عدم ... و ... و ... و ... فرض ... میشود

زنده مانده تلف شده باشد ... ان ... برخلاف ... خواهد ... که گاه میشود که از او بعد از بارع

... از روی جهل ... خود برای خود تزویج ... مناسب مقام ... ابن شهرآشوب ... که منافی ...

... نقل کرده که چون ... امیر المؤمنین علیه السلام بکوفه ... از اصحاب او ... نکاح کرد ...

تزویج نمود ... که ... مسجد ... که ...

... کرده ... و ... خطاب نمود که ... سبب ...

گفت یا امیر المؤمنین من این زن را خواستم ... تزویج کردم ... که ... که من ...

... پس ... غضب کرد ... که ... این زمان ...

... بعضی ... باشد که ... و ... میخواهند ...

... که ... امیر ... خبر ...

... امیر المؤمنین فرمود که ... فرمود که ...

... فرمود که ... و ... نمود ... این گفت ... فرمود که ...

... باطل ... و ... پنهان ...

... پنهان ... وضع حمل ... وضع حمل ...

... که ...

... و ... طفل ...

... و ... که ...

... امیر المؤمنین ... فرمود که ...

۱۳۱ ذوالجلال و اطلاع ساخت بر این احوال دیگر فرمود که چون شما او را گذاشتید در صباح آن شب بنو فلان آمدند و او را برده تربیت کردند تا بزرگ شد
فی النفقه
۱۳۲ و امد با ایشان بکوفه و او این مرد است که ترا خواست اکنون این پسر تو است و بجوان فرمود سر را بگشا چون گشود آثار شکستگی بر سر او ظاهر بود
انگاه فرمود که این پسر تست حقتعالی نگاه داشت او را از انچه حرام کرده شده بود بر او پس فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما نکاح صورت ندارد و مخفی نماند که این
عقوق پدر و مادر بر اولاد به ندادن نفقه و اکسای ایشان میشود که باعث عدم رضای خالق ارض و سما و سبب این گونه مفاسد عظیم میگردد
و والدین با امدهما در حال احتیاج که در انفاق بعض اولاد خود مضایقه نموده و ایشان در معیشت ضنک با هر گونه رنج و زحمت گذران کرده
هذا اند میباشند که بعد از وفات ایشان نیز آن بیچاره را از متروکات و مخلفات خود محروم سازند و بتقدیرات الهی فی قضاء و قدر
با میشود که مال ایشان با زنان و لهو و فقیر با سامان و دین عاقبت سرانجام مانده با الا از کثرت تضرع و ابتهال کرده دیگاه ذو الجلال نموده
نصیب کرده و حکایتی که شیخنا البهائی در مجلد رابع کشکول از زبیر عون الدین بن هبیره که مرد فاضل و دیندار و متقابل بود و صاحب انشا
و انشا و قصاید انیقه است روایت نموده بسیار مناسب است و ما حصل ترجمه عبارت عربیه آن این است که وزیر مزبور حکایت کرده که مرد نیکوکار
الصالح در بغداد بود و با او در زمانه صداقت داشتم و چون بحالت احتضار رسید سیصد اشرفی بمن داد و گفت ازین را اینجا در محجر و تکفین
و تدفین من صرف نما و در مقبره معروف بمعروف کرخی مرا دفن کن و چون وفات کرد به وصایای او قیام و اهتمام نموده و دو صد اشرفی در بیت
کرده در مراجعت گذار جسر بغداد عبور میکردم در همان وقت اسبی بمن برخورده بعد از تصادم منزلی که اشرفیها را با آن بسته بودم همان دستمال
من بود بجلد افتاده باد نابری که در روی آن بود پس دستمال را پیکه پهلو زدم و صدا بلند کرده گفتم لاحول و لا قوة الا بالله و مردی در آنجا ایستاده بود
بمن گفت قصه تو چه چیز است و داعی این حال چیست شرح حال را باو گفتم آن مرد دفعتاً اسباب خود را از بر کنده و خود را بدجله انداخت و بعد از
مدتی بالا ادا بر دو غوص نمود و چون از دیار بیرون آمد دیدم که همان دستمال در دست او است گرفتم از او و ابراء بن شاهم کرده و با او کرده پنج اشرفی از آن
پول را دادم تر دید بود که از کثرت فرح و شادی پروا نکند و قسم خورد که از او نصیحت کرده بودم و قوت بوصبر را قدرت نداشتم و آن مرد شاکی
از بیجو بمیکر دو با او لعنت مینمود و او راضی از دشنام دادن و الذخوه میکردم و گفت پدرم دست مرا از مال الخبی دکوتاه نموده و مرا از دستم
محروم ساخت شدیدا علم بقدر وفات من و او اعتبار از خانه اش بیرون کرده و مرض خود را بمن معلوم نموده تا با ترو تکه وفات کرده جمیع را برداشته ام و مال
ببیا هم و اشت و زیر عون الدین بن هبیره خبر بوده کوید با و گفتم که پدرت که بود گفت فلان بن فلان و اسم ها فنجیا اگر او نیست بخود کرده بود
و نها دفن کرده بودم برد از اهل او متحیر شده ام و مطالبه شهود نموده و جماعتی که نزد من شهادت نموده بود که پدر این شخص است چون تمام ادا این
منوال دیدم همه اشرفیها را باو دادم و گفتم مال تست و آن پسر که اطلاع از کیفیت نمی داشت قال شعر منا لنا الا نهائیم بر دوش
کاروانها الاخرینن با اینسان خواهد شدن باید زانکه پیسیم و نخواهیم یافتن با دوان قلم حکم مارود آن خواهد شدن عاقبت مساوی
شد گانها خیال این همه هرچه خواه سعی آکه و مطلق همان خواهد شدن فاصبر که بیلطه را به است که شیخ مرقوم که پدرش این پسر را
مثال نفس باشد و وصیت تعیین نموده موقوف نموده و ظن بتزویر قول احقاق است و احتمال میرود که پسر شکل زوجه محقق بوده و عداوت پدر بواقع
باشد با آنکه از راه بخل و ضعف ایمان و خلاف رقت و غیرت آنها ناشی شده باشد الله اعلم بیان فی الحقیقة بدانکه جایز نیست وصیت با خراج و لدان
ارث هر چند وصیت کننده پدر باشد علی الاظهر الاشهر بل لعله علیه عامة من تاخر کما صرح فی الشرح الکبیر و عمم هم نیست بجهت عموم ادله و اطلاق
نص که وارد شده در منع از حیف و جور در وصیت چه در حدیث وارد شده الحیف فی الوصیة من الکبائر یعنی جور و ظلم کردن در وصیت
از کبایر است و در خبر دیگر وارد شده ما ابالی اضررت بورثتی او سرقتهم ذلک المال یعنی باکی ندارم از اینکه ضرر رسانم بوارث خود یا از ایشان قدر
تمام یعنی ضرر زدن با ایشان در وصیت مثل سرقه نمودن مال ایشانست و در حدیث دیگر فرموده من عدل فی وصیته کان بمنزلة من تصدق
بها فی حیوته و من جار فی وصیته لقی الله تعالی یوم القیمة و هو عنه معرض حاصل معنی اینکه هر که عدل نماید در وصیت مثل کسی است که تصدق
کرده انرا در حال حیوة خود و هر که جور نماید در وصیت ملاقات میکند با خدا در روز قیامت و خدا از و معرض باشد و جمیع این روایات
در کتب معتبره و در شرح کبیر مذکور است و خبر و حدیث سعد هر چند صریح است که شخصی نابینا الحروف خرید را نفی کند و بگوید
اللهم انی بری منه لکن نظام اقائل اند ضعیف است و روایتی که حسن و شانقل کرده در دراقه و صحیح علی بن سرتبه که در شرح جعفر با الام و اولاد و قادر

که

کرده بود علی بن سری وصیت نموده بود که او را بری کنند از میراث او و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وصی او پرسید آنحضرت فرمودند که
اخراج کن او را یعنی از ارث وارث بان مده و بوصیت موصی عمل کنید بعد از تسلیم سند و جواز عمل بان نیز وارد دیده و در خاص است و افاده عموم
نمیکند و محقق طاب ثراه گفته که روایت مزبوره مهجور و مطرح است و در شرح کبیر گفته این روایت مطرح است بین المتاخرین کافه و مع ذلک
بحسب سند ضعیف است از وجوه عدیده عمل بان جایز نیست و مقتضای آن انسحاب حکم ببطلان است در هر که وصیت باخراج مطلق وارث نماید
هر چند ولد او نباشد و عاملین این روایت که صدوق و شیخ است در کتاب الحدیث صدوق باز گفته که این مخصوص است و نقیست که از پدر [illegible]
مرتد و همین شیخ مروی است که این مختص این واقعه جزئیه است و صریح محکی از اکثر بطلان وصیت است و در مختلف اینکه گفته وصیت اجازت [illegible]
وصیت بکل مال نموده یعنی بمقدار ثلث موصی محروم است و از دو ثلث باقی حصه میبرد و این قول ضعیف است چنانکه در جامع الشتات گفته
و در شرح کبیر نیز تقویت نموده قول مختلف را بجهة آنکه وصیت از افعال مکلفین است باید مقصود باشد و شکی نیست که اینعبارت که گفته است فلان
ولد مرا ارث مدهید و او را از ارث خود بری نمودم وصیت بجمیع باقی و ثلث نمیشود بهیچ یک از دلالات حتی بدلالت التزام که از ادله ایشان
میگویند و هر امری که مستتبع فعل موصی میشود از این وصیت نمیگویند تا قصد وصیت نداشته باشد و ایضا این خلاف مدلول لفظ
است هر چند لازم گرفته است رجوع حصه بباقی ورثه و حصه بودن ایشان بسبب وصیت نیست بلکه بواسطه اسقاط ایشان است زیرا که
ممکن که وارث غیر ایشان نباشد و بسا میشود که در همین وصیت از اهل ارث وارث میشود و غرض او محروم ساختن است از انکه او را اخراج
نموده و افهم میشود و از آن قصد بر وصیت معتبر که این وصیت از اصل باطل و از کل اموال و متروکات حصه خود را میبرد و [illegible]
نیز اینست و در شرح کبیر هم گفته فالاصح ما ذهب الیه الاکثر مخفی نماند که هرگاه کسی در وصیت نگوید که فلان ولد یا وارث مرا از ارث من
مدهید بلکه باین طریق وصیت نماید که جمیع اموال مرا بفلان یا بچند نفر از اولاد من بدهید و وفات کند پس اگر سایرین [illegible]
صحیح و الا یعنی اگر اجازه نکنند در بقیه ثلث متروکات موصی له و موصی ارث میبرند و یکسانی که وصیت با ایشان کرده با ثلث میبرند
و بعد از اخذ ثلث ثلثین باقی را ایشان و بیان که [illegible] علی ما فرض الله تقسیم مینمایند و این مثل مسئله سابق نیست که [illegible]
فتامل [illegible] گوید که مناسب مقام در مسئله معضله بر عوام بلکه بر [illegible] شریعت [illegible] قوام ملت [illegible]
[illegible] رسیده و هر دو علی الظاهر در نظر فقیر ما هو مطابق مذهب کل علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین [illegible]
مرقوم قلم بدایع نگار میگردد الاول هرگاه زید وصیت بکند که عین فلان چیز را بفلان وارث من بعد از وفات من بدهید [illegible]
من با و میرسد بدهید و حصه ارث او همین موصی به باشد پس در اینصورت ملاحظه باید کرد اگر چنانچه حصه موصی که از ترکه [illegible]
موصی به بعینه زیاده و کم باشد وصیت صحیح و نافذ است و هرگاه مساوی نباشد ملاحظه میکنند حصه وارث را اگر بسبب [illegible] نقص
بان رسیده و از آن قدر حصص سایر ورثه [illegible] میکنند بعد از آن ملاحظه مینمایند هرگاه زیادتی از ترکه بعد از تقسیم [illegible]
ترکه اکثر از آن نسبت وصیت [illegible] موصی به را موصی له میبرد و ما بقی را ایشان ورثه تقسیم مینمایند [illegible] زیادتی زیاده از ثلث ترکه
آن زاید را ورثه بر فرض عدم اجازه علی ما فرض الله میان خود ایشان توزیع و تقسیم میکنند و مساوی ثلث را آن [illegible] و الفضل
از وارث [illegible] الثانیه اگر چنانکه کسی وصیت کند که فلان مبلغ و فلان مال از مال من بفلان پسر بدهند بعد فوت من [illegible]
این وصیت را موقوف ملاکرده اما آنها را در ازای حصه ارثیه او [illegible] وصیت نموده [illegible] بوده که از باقی متروکات باید حصه [illegible]
موصی له منکر و گوید و منظور را باشد و بنماید که وصیت مذکوره را دخلی بحصه ارثیه من نیست و موصی به بین که از ثلث [illegible]
باشد و میگوید که اگر این قید را بر فرض بکند موصی نموده باشد من راضی نمیشوم پس در اینصورت هرگاه وصی تقیید نکرده باشد و [illegible]
خود را بحصه ارثیه بودن و موصی له هم زیاده از ثلث نباشد همان موصی به را بموصی له بدهند و [illegible] ترکه را باسایر ورثه علی ما فرض الله
تقسیم بکنند و بر فرض ثبوت تقیید به بینه یا باقرار هرگاه موصی به مساوی حصه ارثیه موصی له است یا زیاده از آن لکن زیادی مساوی یا کمتر
از ثلث ترکه است در اینصورت تمام موصی به را با و میدهند و اگر قدر زاید از حصه زاید بر ثلث اصل ترکه هم نباشد و در قدر زاید از ثلث [illegible]
ورثه سهیم میباشند و هرگاه موصی به ناقص از حصه ارثیه و [illegible] است ما به التفاوت را وصیت بر [illegible] ورثه است و در آن هم زیاده بر ثلث بودن

مسئله ۱۳ ۳۲

ونبودن منظور میداوند دوم از مسائلی که در این باب ذکر آن مناسب است مسئله هبه است پس اگر کسی در حال صحت با کمال عقل و شعور و رضا و رغبت
بار لانکبار خود چیزی از اموال و املاک خود را هبه نماید با تحقق جمیع شرایط هبه که از جمله ایجاب و قبول و قبض موهوب است بعمل آید معین موهوب
مال موهوب له میشود و شرکا و ورثه را در آن نصیبی نمی باشد لکن هبه لازم نیست از قبض بلا خلاف بل علیه الاجماع فی المسالک وغیره و شرط صحت است
و بان تصریح نموده است حلی و اکثر چنانکه حکایت نموده حلی در سرائر بلکه از ظاهر دروس و محقق ثانی و صریح تذکره و نهج الحق و فخر الاسلام
اجماع بر آن و اقتضی در قبض اذن واهب شرط است بلا خلاف بلکه در نهج الحق و در دروس و مسالک اجماع امامیه ذکر شده پس هرگاه پیش از آنکه متهب قبض نموده
در حال حیوة واهب باذن او تصرف نماید و واهب مرحوم شود هبه باطل میشود و داخل سایر اموال میگردد و همچنین است حکم در حال جنون که اگر
بقبض متهب نرسیده و رشد نبوده و در قبض دوام شرط نیست بلکه همین که باذن واهب تصرف نمود کفایت میکند اگرچه بعد از آن در تصرف
واهب بوده باشد و جمعی از قدماء علما رضه شرط لزوم دانسته یعنی هبه باطل نمیشود و ورثه مخیرند ما بین امضا و عدم آن که اگر بقبض او
داد نه صحیح میشود و الا باطل و لکن قول اول مشهور و معتضد باجماع منقولست و شیخنا العلی العالی طاب ثراه در شرح صغیر گفته و لا بدّ
فیها من القبض و هو شرط فی صحتها لا فی لزومها علی الاشهر الاقوی بل نقل الاجماع علیه مستفیضا و در شرح کبیر نیز اجماعات منقوله
نقل نموده و اگر قبل از هبه موهوب در ید متصرفه موهوب له بوده دیگر محتاج نیست بقبض جدید و اذن گرفتن از واهب نیز ضرور نیست علی
الاشهر و در شرح کبیر بعد از آنکه نسبت آن باشهر داده گفته بل لعل علیه عامة من تاخر و اگر پدر یا جد پدری برای صغیر که ولی اجباری او
میباشند چیزی از اموال مختصه خود شان که در تصرف ایشان باشد هبه نماید هبه لازم میشود بلا خلاف چه موهوب مقبوض است
بید ولی و کفایت میکند از قبض جدید و مدار قطعا اجماعی از اصحاب کفایت مطلق قبض سابق است هرچند در حین عقد بعنوان
نیت قبض از موهوب له ننماید بلکه در مسالک عنوان قصد آن را جز با تاخیر آن اشهر داده اند و در ریاض نیز اختیار نموده و معمول به شهود
نیز همین است و مخالفت نادر است مگر اینکه ولی در قبض قصد غیر آن نموده باشد و اگر چیزی که در ید تصرف ایشان نبوده باشد مثل اینکه ما
از ارث با ایشان رسیده و هنوز تصرف ننموده اند و یا اشتری کرده اند مالی را و بتصرف ایشان نرسیده پس اگر هبه نماید مفتقر است بقبض ایشان
از جانب مولی علیه بلا خلاف و لا اشکال کما صرح فی الشرح الکبیر سیم از جمله اموری که پدر و مادر یا احدهما یا سایرین که ارتکاب آن باعث
حرمان بعضی از وارث و اولاد و غیر آن میباشد اقرار است باین معنی که اگر مقر با کمال عقل و شعور و صحت و عدم حجر اقرار نماید بخلاف چیزی یا مالک
یا امثال اینها که در تصرف منست مال فلانست پس این اقرار بحکم اقرار العقلاء علی انفسهم جایز و نافذ و شریعت غرا و ملت بیضا از و مسموع
و نافذ است و شرعا اعتبار مقر بها را به مقر له میدهند چنانکه بعضی از اموال خود یا کل آن را بیکی از اولاد یا ورثه خود یا یکی از غیر خود و لازم منتقل
نماید و بعد اقرار میکند و هرگاه مقر بهیچ وجه من الوجوه سابقا منتقل شرعی نکرده باشد میانه خود و خدا و لکن این اقرار بعنوان معین او
صادر کرد در شرع و در ظاهر حمل بر صحت نموده معمول میدارند و در نفس الامر در روز جزا بسبب این اقرار بیجا که بدون مسوغ شرعی شده و با
قسمت چیزی کرده موده باز خواست خدا خواهد شد و شبهه در حرمت این اقرار نیست چنانکه در منهاج الهدایه و غیر آن تصریح شده
و اما حکم اقرار در مرض موت پس در مسئله چند قول است و ظاهر قول در بابی یعنی سلار و حلی که ابن ادریس است ادعای اجماع است که مطلقا از اصل
ممضی است خواه اقرار بوارث نماید یا با جنبی متهم باشد یا نه لکن بقول اکثر بل الاشهر خصوصا عند المتاخرین آنست که با وجود تهمت از ثلث
و ... و لیست یعنی اگر از قرائن معلوم شود که غرض مقر اضرار ورثه و محروم کردن ایشان است و با عدم تهمت از اصل ترکه ممضی است چهارم در
منجزات غیر معلقه مریض است که در آن مرض فوت شود مثل اینکه در مرض مزبور بعنوان نحله و عطیه یا تبرع مال معلوم خود را یا چیزی دیگر را از اموال
خود بیکی از اولاد یا غیر آن منتقل سازد با تحقق شرایط آن یا غلام خود را آزاد نماید و امثال اینها از وقف و تصدق یا مغامله یا معاوضه
محاباتیه کند یعنی چیزی را باعلام یا اقل از ثمن المثل بفروشد از برای نفع مشتری یا بثمن زاید بخرد بقصد نفع بایع پس لا بد اینکه تا بخریم منجزات است
و از اینجهت که از اول با اینکه عمل میاورد و معلق بموت نمیکند که داخل وصیت شود از آن منجز میگویند چون معجل و حاضر است قال الجوهری فی
الصحاح الناجز الحاضر یقال ناجز بناجز ای یدا بید ای معجله و منه فی الدعاء انجز وعده ای احضره و المناجزة فی الحرب ای المحاضرة و اینها را
شهید اول طاب ثراه در نکت الارشاد بعنوان هبه و هم بعنوان نقل نموده و بعد گفته قال الشاعر و اذا تباشرك الهموم فانها کال و ناجز پس

و بعضی که از بیان آن معاملهٔ ربا باید استغنا بنماید با آنکه خلاف و مسئله واژآن الیه ... بنحو ربا در مسائل متوجه شده اند به تفصیل آنکه فرق بین ...
محل اشکال است و منشا اختلاف از اختلاف روایات است و در مسئله دو قول است قول اول که مشهور و بین المتأخرین و مختار فخر الدین و منه ملک... اولیٰ
ابن جنید و محقق و شیخ در مبسوط و ظاهر کلام او در خلاف بر آنست که مثل مصاحب است از آنکه مضی است و اکو... اموال اینها از اصل مضی است...
و هر گاه بعضی امضا و اجازه کند نسبت بحصهٔ خود از اصل است و قول ثانی که مشهور و بین القدما است آنست که از اصل ... می‌شود و مذهب
مفید و شیخ در نهایه و قاضی ابن البراج و شیخ مرتضی و ابن زهره و حلی و بعضی معتبرین از متأخرین مثل صاحب شرح کبیر و مطالع الانوار ... ایضاً
و غیر اینها اختیار نموده اند و دلایل هر یک را ذکر نموده اند ولکن چون بیاد کردن در این مقام باعث طول کلام میشود و ثمره کافیه و جواب شافیه
از بیان آن مترتب نمی‌شود و چه در عرض این مسئله در ادله ... باید مجتهد آن زمان در آن اوان رجوع نماید و آرای ایشان موکول بفتوا
او میباشد والسلام علی من اتبع الهدی ... از جمله معروف بیدو ... در عهد اولاد ... خود ... که مشکل است ...
نقود و جواهر ... و املاک و ... خود ... عالمیان ... می‌کنند ... و ملاک از عنا
چون کلاه ایشان ... در صدد ... بحال ... احوال ... کرده ...
کم ... ایشان ... واقعه‌های بلادت و غباوت و افتادن در حرص و شقاوت در حال طول امراض ... و در زمان ...
... منظر ... خالی ... کو ... این بیمار ... از خواب غفلت بیدار
نمی‌شود ... الموت ... و آن ... عمر او ... که کم ... ... از اشتهاد ... قال اسم ...
میشود و ... مال ... و ... منتفع نمی‌شوند و ... بعضی ... و عوام با تمام ... می‌کردند ... آن
و ... اسلام ... و جناب رسول صلی الله علیه و آله ... بلا فصل ... السلام ... این
قوم باید ... حدیث ... و طالبها ... بیان فرموده اند و شاعر نیز از کلمات ایشان اقتباس نموده چه خوش گفته
... شعر ... که ... این ... اول ... این ... الامر ...
با ... واغلب ... است که بعضی از سؤال ... و راهم ... نیای غدار ... اعتبار بوده اند و مبالغ کلی داشته ...
... عمر ... اهل ... الی ... حال ... احتیاج ...
... وقت و جهان امارت موت ... ایشان ... که باید ... شد و ... اولاد
او از ... شهوت و هوا خواهی شد ... بنگر هر کسی ... اسد ... میدان
... و چون در ظاهر ... مسلمانان ... و ... تکفین و تدفین نمودند و بعد از کفن شدن ... و منقرض
شدن ورثه و اولاد ... چون ... مقابر ... بنیت ... نمودند ... و چون ... و
اوپوسیده ... بود ... و پیشتر ... شده بود ... طفل
... شدند ... من طال ... از طول الامل ... فساد ... قلب
و سوء ... نعوذ بالله من غلطات ... اصلاح الامل ... کوید ... معتبر ... نقل ... و که از حد
موثق ... که ... تجارت ... اصفهان وارد شدم و چون بعلما و فضلا و ... داشتم
با مردی فاضل ... که در ... بود و ... رسانیده ... و ...
کلام ... کلمات ... ولکن ... که ... بعضی ...
داد ... و چون ... بگذشت ... از زمان ... عمل ... و ... فضل ... و ...
انگشت ابهام و سبابه ... و ... میکرد ... استعمال ... ابهام رسانیده ...
داشت ... متفرق شده ... طرح صحبت ... سبب ... استفسار نمودم ... استدعا
نمود و چون اصرار تمام ... که ... من ... دوام ... بن ...

حکایت ۱۴۲

من بودم در حجره از حجرات مدرسه برای تحصیل علم مشغول بودم و مرد پیر سالها از حضرت در جنب حجره من بود که شبها در آن سکنی مینمود و درین
مریض شد و کسی نداشت که از او متوجه شود و لابد طلاب بتناوب پرستاری و قیام مینمودند و یکشب قضا بنوبت آمدم برای تهجد بوضو چون
از سوراخ پنجره نگاه کردم دیدم که صحن مدرسه پر شد گذاشته و باب باشد شخصی که در توی دست پریدن میاورد و بمن خوف بسیار رو داد
جرئتی که داشت بکلی از آن مباشد امد و اشر نحو دا بلع میکند و قدری ایستادم و بر احوال و اوضاع او متوجه شدم تا اینکه جمیع دندانها را بلع نمود
و برگشتم بحجره خود داخل شده مشغول مطالعه گردیدم و از این سراهم را مطالعه نمودم و چون طلوع صبح شد معلوم شد که وفات نموده
و طلاب جمع شده و هر یکی با دیگران گذاشتند تجهیز و تکفین و دفن آن صرف نمودند و چون شب شد بعد از ادای فریضه عشا من پاره چراغ
کربلا دام در توی سفره داشتم تعشق نموده مشغول مطالعه شدم و چون زمان طویل از شب گذشت برای استراحت داخل مضجع گردیدم و از فکر
تفکر و تعجب که از مشاهده آن امر عجیب عارض شده بود هرگز خوابم نبرد و در خیالم افتاد که بروم و جسد شاهی را نبش نموده دندانها را از جوف
او بیرون نمایم بجهت آنکه از غفران توفیق عطای نرسد سعی بیهوده نکند چه بجا نرسد خلاصه از غایت حرص و شره با کمال فرح چون صبح
صادق شد به انجام تبعیت امام خود و این سر قرآن ناتمام رساند بجا آورده تمام با وجود اینکه الان حفر از قبل مشغول و معول با خود نداشتم
با جد و جهد و سعی و اهتمام قبر او را نبش کردم چون بدن او ظاهر و بارز گردید دیدم که جمیع دندانها از جوف او بیرون شده و از دهان او [illegible]
بریدن او چسبیده بهیئت بین حال من را شوق پیشرفت کرد تو نیز از چنین روز باید بترسی پس دست خود را دراز کردم که افراد اینها را تمام مثل آتش
سوزان بود و جدا از بدن او هم نشد و بعضی از اصابع دست من که بدین خاک رسیده بود سوخته گردید و فزع شدید بمن رو داد پیش
و روی بدل رسید که دوام جا برفت شد حالتی پدید که تاب و توان برفت پس قبر با کمال استعجال قبر را طم نموده مراجعت بمنزل خود
کردم و از عمل خود نادم و تائب شدم و مدتی معالجه نمودم اثر اصابع من مندمل گردید لکن دائم سوزش دارد و چون خلوت میشود قصعه
پر آب حاضر میکنم و اصابع خود را آن فرو میبرم و بعد از انقضای سوزش آن کم میشود و در بعضی روزها استنکاف از آن میکنم لابد باب [illegible]
متصل کرده سوزش آنرا ساکن مینمایم مؤلف عفی عنه گوید که این نقل عجیب مطابق با آیه شریفه است والذین یکنزون الذهب والفضة ولا
ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا
ما کنتم تکنزون اگرچه اطلاع از احوال قبر اغلب مردم این نشاه دنیا اند در مشکل بنظر میآید لکن بعید نیست که جناب باری تعالی شأنه برای ردع
بعضی کسان از معاصی و مناهی برای ایشان فی الجمله اظهار نماید چنانکه از بعضی فوق دیدیم از موثقین و معتمدین گزارش نموده که آنچه مشاهده
نموده اند که ضرام نار منتصاعد میشد و چون نزدیک آن قبر میرفتند خامد میگردید و ایضا بعضی کسان از موثقان و معتمدین حکایت نقل نمود
که در بعض قبور حجره یافته شد که مشاهده افتاده در سوراخ گوشها او کوفته بودند و از اوتاد او هر چند مینمودی آن را گذاشتم کرم نمیشد و حرارت نار باقی
تاثیر میکرد و ایضا بعضی مردمها که مغیر بعضی از پیله گذاشتن اموات ساخته بودند چون برای گذاشتن میت دیگر در آن واکشودند چند
یوم سابق بر آن میتی که گذاشته بودند ملاحظه شد که کفن او ربوده و بدن آن گذاشته بودند و بدن کلا سوخته و سیاه شده
بوده و استخوان و مفاصل جمیع بدن از یکدیگر سوا و جدا شده بود خلاصه چون ظهور امثال این امور بر اهل این نشاه از اخبار
و آثار نیز مستفاد میشود مثل حدیث حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام که با حواریون اجتیاز از قبری نمودند که معذب میکردند
دعا جهت دیدند که مبتلا بجهت شده که معلم او را باسم الله تعلیم کرده بود که در اکثر کتب اخبار بتفصیل روایت شده و در روایتی
که فاضل مجلسی ذکر نموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با چند نفر از اصحاب از قبری عبور نمودند که عذاب میکردند و از قبر شعله آتش
میشد و اصحاب مشاهده نمودند و آنجناب فرمودند که چه بدبختی باد که گذاشته‌اند چهره طلیبه و بقبر او فرو نموده عذاب ساکن
شد و غیر اینها از اخبار صحیح انبوه روایت بهلول نباش است که در قصص الانبیا شیخنا الصدوق طاب ثراه در امالی روایت کرده و فاضل
مجلسی هم در عین الحیوة ترجمه نموده اند که چون بهلول نباش با دختر انصار بعد از آنکه قبرش را نبش نموده جماع کرده و بعد از آن خود که
از عقب سر خود صدائی شنید که میگفت یا شاب ویل لک من دیان یوم الدین یوم یقفنی و ایاک کما ترکتنی عریانة فی عساکر الموتی و نزعتنی من حفرتی
و سلبتنی اکفانی و ترکتنی اقوم جنبة الی حسابی فویل لشبابک من النار یعنی ای جوان وای بر تو از جزا دهنده قیامت روزی که من و تو هر دو ایستاده نزد او بایستیم که مرا

چنین عیان درمیان مردگان گذاشتی و از قبرم بیرون آوردی و گفتم او را دیدی مرا گذاشتی که با جابت مشغول شوم پس وای بر جوانی تو از آتش
جهنم الی آخر الحدیث و این حدیث نیز موید قول قاصر است و اگر اهل این عالم را از کیفیت احوال مردگان خبر نباشد ممکن نبوده باشد که
بجناب صلی الله علیه و آله احوال اهل و اولاد الذین بیما اینا چه تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست کما قرر فی الاصول با اینکه این قول نویه
بنا ز اشد چنانکه در امالی مفصلا و در تفاسیر مجملا ذکر شده و اخبار کثیره نیز در این خصوص وارد شده مثل اخبار جماعتی که بمن و حضرت
رفته اند از احوال مردگان اطلاع یافته اند و ذکر آنها باعث طول کلام و خروج از ما نحن فیه در این مقام میشود لکن بجهت توضیح این مطلب
واکتفا بذکر یک حدیث مشترک که در کتب مناقب سید بکتاب کشف الغمه و نور الانوار و غیر آنها مذکور است میشود محمد بن مسلم از ابی عبد
روایت نموده که گفت در خدمت ابو جعفر علیه السلام بودم که مردی آمد و گفت یا ابن رسول الله من از اهل شام و همیشه تولای من بشما اهل
بیت بوده و پدرم که خدا بر وی رحمت مکناد تولا به بنی امیه میکرد و از دوستان ایشان بود و مرا بسبب دوستی شما دشمن میداشت و بغیر از من
فرزندی نداشت و مالی از من پنهان نموده و بعد از او هر چند تفحص کردم اثری از آن مال نیافتم و میدانم که در موضعی پنهان که من ندانم دفن کرده پس
آنحضرت فرموده میخواهی پدرت را ببینی و از او بپرسی که مال را کجا نهاده گفت میخواهم و محتاجم که هم نشان مال بیابم و هم از وی
بنی امیه را باو بنمایم امام علیه السلام ورقی سفید بر داشته بر آنجا چیزی نوشته و با انگشتری خود مهر نمود و فرمود امشب به گورستان بقیع رو و در
ندا کن مردی بر تو خواهد آمد این نامه را بوی ده پس روز دیگر بخدمت امام علیه السلام رفتم و هر شب در فکر بودم که آیا امر چه روی داده باشد بعد از
رفتن مرد شامی اذن طلبیده چون در آمد گفت خدا داناتر است که علم خود را نزد که گذارد در شب نامه را بردم و چون بمیان بقیع رسید
ندا کردم او از دادم مردی که با دستار سفید که بر سر داشت پیدا شد گفت چه حاجت داری نامه را بوی دادم گفت مرحبا برسول حجت حق تعالی
و چون نامه را خواند گفت دوست میداری که پدر ترا ببینی گفتم آری گفت هم اینجا باش و او رفت بعد از لحظه مردی سیاه که ریسمانی سیاه در گردن داشت
و زبانش از دهان بیرون آمده بود و پیراهنی سیاه پوشیده همراه او بود گفت این پدر تو است که از اثر دود و جهنم رنگ و لون او و اکر و اینده
گفتم ای پدر این چه حالت است گفت دوستی بنی امیه و دشمنی اهل بیت رسول که مرا از آن منع میکردی مرا باین حال انداخته خوشا حال تو که بیت اهل بیت
و رستگار گشتی و از عذاب رستی برو بفلان موضع از زمین و آنکه در بعضی از نسخ این طور است که درخت شجره زیتون که در فلان جا است آنجا را
حفر نما که من در آنجا پنهان نموده در آنجا صد و پنجاه هزار دینار است پنجاه هزار دینار از آن را به محمد بن علی بده و تتمه مال تو باشد اکنون نصیحت
خواهم که انجام را بیابی و بپرسی و بعد از چندی از امام علیه السلام شنیدم که آن زر را آورد و بعضی از آن زر در جهاد ادا نمود و مصرف نمود
و بعضی را زمین خرید و بفقرای بنی هاشم داد و بعد از آن فرموده قد اسند رسول الرجل بیعه و نفعها فرط فحقها زمن جعونه و سیجری بامثالها
یعنی حق تعالی اسند داد و الله نمود امر و بعد از موت آنچه تفریط نموده بود در دوستی ما در زمان حیوة خود و زود و باشد که بجهت امثال این اشیا اکره ایشانیا
میرسد فانظروا و انظروا الاعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار ششم از جمله حقوقی که از جهت ولد بر ذمه پدر تعلق میگیرد آنست که پدر برای ولد صغیر خود
زن عقد نماید و ولد در وقت عقد مال نداشته باشد پس مهر و نفقه ولد بر ذمه پدر میباید و شرع اضامن است بر ذمه او بلا
بلا کلام و اگر ان صغیر مال داشته باشد و پدر نیز ضامن نشده باشد پس مهر در ذمه صغیر است باتفاق علماء امامیه چنانکه در رسایل و غیر
و مسالک و قواعد ذکر شده و در شرح کبیر گفته که نصوص نیز در این باب مستفیض است و هرگاه صغیر مال نداشته باشد تمام مهر بر پدر
خواهد بود خواه پدر ضامن مهر بشود یا نشود و اگر صغیر بعض مهر را قادر باشد بهمان قدر از مهر بر ذمه او خواهد بود و باقی در ذمه
پدر و بعضی مثل علامه در قواعد و تذکره گفته اند که هرگاه شرط کند پدر در ضمن عقد اسقاط ضمان از خود ضمان او ساقط میشود و اختیار
نموده این قول را بعض متاخرین تمسکا بعموم المومنین عند شروطهم و قوی شمرده این قول را صاحب قواعد در جامع الشتات و غیر آنها
از اعاظم معاصرین و اگر پدر معین و موجود نباشد و مال خود هر گاه دانند در ضمانت و وضوح است که لازم است و رجوع نمیتواند کرد هر چند او
کبیر و عاقل و رشید هم بوده باشد که در حین عقد بوده باشد و در جای که صغیر از خود مالی دارد و پدر معین نماید و اهل مرگ در حقیقت مصلحت صغیر
آن نیز لازم خواهد بود خواه تمام مهر از آن باشد یا بعض مهر هر گاه از ولی جاری که پدر یا جد باشد صیغه عقد را بر او که در
مال صغیر مهر قرار داده نموده باشد بعد از بلوغ و رشد خیار از برای او نمیباشد بلکه و جمیع مهر را سقط اجماعا کاملا اجماعا عند الاصحاب

مسئله ۱۳۹ الصحاح المستفیضة و اگر صغیره را غیر جد و پدر تزویج بکسی کند موقوف بر رضای وست عند البلوغ اجماعاً چنانکه در شرح کبیر گفته و فرقی
و جد ولی او در این باب نمی‌باشند ملحق بفضولی می‌باشد اگرچه دختر صغیره را اگر پدر و جد نداشته مادرش یا سایرین بکسی عقد کنند مادام
این دختر محرم آنکس نمی‌شود مادام که این دختر بالغ و رشیده نشده و عقد را امضا ننموده و اگر امضا ننماید از اصل باطل می‌شود و بعضی از
زنان دختر صغیره خود را که ولی نداشته بمردی عقد میکنند و بخانه خود او میبرند اسم او را اما دهیکذارد محرم نیست قطعاً بلکه حرام است به
طریقیکه ذکر شد و در صبی که ابوان بعنوان باب با جد پدری برای او زنی عقد کرده باشند دو قولست اظهر و اشهر آنست که او را نیز خیار نیست
بعد از بلوغ و رشد چنانکه در شرح کبیر گفته لاصالة بقاء الصحة و الصحیح المروی فی الکافی فی باب تزویج الصبیان کالمتضمن استفاضة بالحجة
ما یختص به و قول ثانی که ثبوت خیار است بعد از ادراک مذهب شیخ و جمعیست و دلیل ایشان خبر محمل است لکن و در نزد جماعتی ضعیف است
بجهة الراوی و مشتمل است بر احکامیکه مخالف اصل است و در شرح کبیر غیر این ذکر شده که این روایت محمول شده است بر محامل اخر فیه
در مقام جمع بین الادلة بر حال قول مشهور و بعضی عدم خیار معمول به عامة متاخرین نیست هشتم بدانکه معقوده ابن اگرچه مدخول بها نیز
نباشد بر پدر و آن علا حرامست بمجرد عقد کما قال تعالی و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و همچنین معقوده پدر بر پسر و آن نیز حرام مؤبد است
مثل سابق بمجرد عقد لقوله تعالی و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم و حکم هر دو مسئله بکتاب و سنت و اجماع ثابت و مبرهن است مخفی نماند که در این
دو مسئله است که ذکر اینها در این مقام مناسبت الاول اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید مادر آن زن بمجرد عقد اگرچه دخول واقع نشود بر
معقود له حرام میشود عیناً و اگر قبل دخول طلاقش سازد با مهرش نمیتواند مادر آن صبیه را برای خود عقد نماید جدا علی المشهور بل
کاد ان یکون اجماعاً کما فی الروضة بل الاجماع فی الحقیقة کما عن الناصریات و الغنیة و بعموم ایة کریمه و امهات نسائکم کما استشهاد آن قوم
شده و در صحاح و معتبره اخبار تصریح بر آن نیز شده و ظاهر این مقتضا است بصحیحه ابی بصیر و روایة اسحق بن عمار و عن دو اینغیاث
ابرهیم و اینها نیز دلالت بر آن میکند و صحیحه منصور بن حازم است رفقا علی علیه السلام و خلاف عمانی یعنی ابن ابی عقیل در این مسئله که حکم به
تحریم امهات عیناً نموده الا بدخول بامهات مستند شیخ و بفتت بسبب اضطراب در سند و غیر آن از وجوه عدیده که در کتب اصحاب بیان
شده مقبول او شاذ و نادر است الثانیة اگر کسی صغیره را برای خود عقد نماید مادام که دخول واقع نشده بنت معقود علیها بر معقود له
نامحرمست لکن این دختر جمعاً حرامست بر عاقد بر و بنوعیناً و اگر مفارقت نماید و نماید مثل اینکه طلاق بدهد قبل از دخول میتوان دختر او را
میتواند برای خود عقد نماید لقوله تعالی و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم
و مستند این حکم کتاب و سنت مستفیضه و اجماع است نهم پدر یا جد پدری اگر ولد صغیر را زنی عقد کند ولایت طلاق دادن او را ندارند
اگر طلاق بدهند صحیح نیست مطلقاً خواه احدهما طلاق بدهند یا هر دو اگرچه با غبطه و صلاح صغیر باشد للاصل و لعموم
الطلاق بید من اخذ بالساق چنانکه در مستفیضه است و اجماعات منقوله در کلام جماعتی از اصحاب در این باب نقل شده و اخبار صحاح و معتبره
نیز بخصوص وارد گشته و در کشف اللثام نیز گفته و لو طلق عنه ولیه لم یصح للاجماع و النصوص بلکه اینکه صغیر بالغ شود فاسد العقل که ممکن
او نشود قصد طلاق و افاقه او را در حالت طلاق برای او حاصل نکرده که در این حال ولی میتواند زوجه او را با غبطه و مصلحت مطلقه نماید علی
المشهور بل فی الایضاح الاجماع علیه خلافاً لابن ادریس و الشیخ فی الخلاف منعوا انده که در طلاق بلوغ و عقل و اختیار و قصد شرط است
بلا خلاف بل اجماعاً چنانکه در شرح کبیر ذکر کرده مکره و طلاق ممیز که بالغ نشده در آن خلاف است لکن با اشهر بل علیه کافة من تاخر آنست که طلاق
ممیز باطل است للاصل و بتواتر حدیث رفع القلم بلکه منع تصرف در اموال ملازم منع در طلاق بطریق اولی چون متعلقست بامور مهمه که اشد از
اموال است و ثابت شده نصاً و فتوی بخصوص معتبره مستفیضه که فرمودند لیس طلاق الصبی بشیء و در خبری که مخبر است منان فیه و ارد شده کل
طلاق جایز الا طلاق المعتوه او الصبی او المبرسم او المجنون او المکره و فیه تهما و لکن در بعضی روایات وارد شده که بحسب شرح کرایه صبیان سن ده ساله
است طلاق او و محقق گفته که در آن ضعف است مع هذا شیخ در نهایه عمل بآن نموده و جماعتی تابع او شده اند مثل ابن ضیا و ابن حمزه و آن روایات صحیح نیستند زیرا
چه همه آنها مستفیضه نبوده و در حیث الاسناد و اعتضاد آن باصل و عموم اولی و شهرت عظیمه مقدم است بر روایات امکان دارد و پس نمیتوانند بکنند پس طلاق
بالغ مطلقاً باطل است چنانکه اشهر است بخصوص آن علامه در تذکره بر این جماعتی و اطفال صغار اگر تزویج نماید بعقد دائم زوجه یا متعه او را طلاقه نماید.

اطفال مادام که صغیر و نابالغ نشده اند و انتفاع به مال ... و منتظر بلوغ او شود یا که بعد از بلوغ او و استرضاء شرعیه نماید و اگر قبل از بلوغ ...

بعد از آن قبل از تحویل معلوم شود بانعدام ... بر صغیر ... ضرر لازم و ولی ... اعاده ... که عقد فضولی ... بعفو و ... مشی

نه در ایقاعات چون طلاق و ایقاعات ... طلاق فضولی باطل است اجماعا چنانکه جماعتی از اعاظم اصحاب ذکر نموده اند ... باید ...

جایز است که زوجه ... صغیر را ... نماید و منقطعه ... صغیر ... بر ولی ... [illegible]

نماید با آنکه این مثل طلاق است ... اطلاق ذکر این مسئله در کتب فقهیه متقدمین و معاصرین و اشباه ... ذکر ... شده و بعض

در این باب بخصوصه بنظر ... الا آنکه این مسئله را جناب اسوة الفضلاء و قدوة العلماء علامی جناب آخوند ملا

علی نوری در اصفهان ... بوده جناب علامة العلماء و قدوة الفقهاء فخر المحققین شیخ المشایخ العظام شیخ جعفر النجفی اعلی الله مقامه

که در دار السلطنه اصفهان تشریف ... بوده اند استعلام نمودند و ایشان حکم بجواز ... فرموده اند و گفتند که این معنی بر ابطال ... ننه

وارد و قیاس آن ... است که هر که فقیه است ... نکوید و همچنین از جناب علامی ... الفضلاء العظام میرزا محمد

مشهدی و از جناب علامی ... الفقهاء الکرام و اسوة الفضلاء العظام الفاضل المدقق ... کتاب ... استعلام ... سوال نمود

ایشان نیز حکم بجواز فرموده اند و بعد سوال ... صاحب قوانین ... المحققین و قدوة المدققین ... لکامل الفاضل

جناب علامی میرزا ابو القاسم ... حکم بجواز ... اعلام ... الله ... نوشته ... جناب میرزا

عطارد ... حکم ... موافق ... صغیر ... کتاب جامع الشتات ... سوال ...

خود نوشته بودند ... سوال جناب علامی ... و ... بتفصیل ... بودند با ... سوال

که ... صغیر ... ساله ... ساله ... که ... اینها

کاری ... است و ... صغیر ... که ... بخشیده شود یا که

شوهر کرده باشد ... صغیر ... صغیر

باشم ... علامة العلماء ... الزمان ... آقا شیخ جعفر نجفی سلمه الله تعالی ... بوده ...

... باشی ... صورتی ... احتیاط ... جناب ... القاب

علامی ... آقا محمد مهدی مشهدی سلمه الله تعالی ... ایشان ... هم فرموده اند ... ابطال ... قیاس ...

پوچ است و ... فقهاء ... قیاس ... کرده اند ... صغیر ... باشد خلاف ...

اگر ... باشد ... باشم ... فرموده باشند

... باشد ... باشند ... جناب ... القاب ... الفقهاء

... الکرام ... محمد ابراهیم ... باشد ... این ... چون واجب

بوده ... جناب میرزا ... الله ... شافیه ... بیان ...

بوده ... در جواب مسئله مفروضه ... فرموده اند در این وجه مذکور ... جواب ...

... شرعیه و قواعد فقهیه ... که چون صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است ... جناب ...

... کرده که ... باشد ... نقص ... بحصول کمال العقل ... بلوغ و رشد است

امور یکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت ... است مثل تصرفات مالیه از بیع و شراء و انفاق و اکساء و اسکان و غیرها از اجاره

و مزارعه و مضاربه و اخذ بشفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنیه از تعلیم صنایع و تحصیل ادب و نکاح و طلاق و همچنین استیفاء

حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حد ... الی غیر ذلک ... ولی ... اولی

اصل باشد و بعنوان قاعده ... محتاج ... عبارات ... الاولیاء ... اصالح

... الطلاق ... فخر المحققین ... ذکر ... عبارت ... کلام ایشان ... است ... اقتضاء

المسئلة ۱۲ ۱۴۱

جوازش از برای لقیط و استیفاء حد هرگاه کسی او را قذف کند و امثال اینها و آنچه دلیل اخراج میکند دو قسم است یکی آنست که آن تصرف فی نفسه قابلیت نیابت
نداشته باشد مثل ایلاء و یمین و قسم ما بین زوجات دیگر آنکه بدلیل علیحده خارج شده مثل طلاق که بنص خارج شده هرچند علامه مرحوم در
تذکره طلاق را چنین ذکر کرده که لیس للولی ان یطلق زوجة الصبی لا مجانا و لا بعوض لان المصلحة بقاء الزوجیة لانه لا نفقة لها علیه قبل الدخول
یعنی نیست ولی را اینکه طلاق بدهد زوجه صبی را نه مجانا و نه بعوض بجهت اینکه مصلحت بقاء زوجیت است برای اینکه نفقه بر آن زوجه نیست
قبل از دخول و لکن اظهر اعتماد بر اخبار کثیره است بجهت آنکه ممکن است مصلحتی در ضمن طلاق باشد که اهم از آنکه علامه ذکر کرده در ضمن آن متحمل
باشد و کسی فرقی در افراد طلاق نکرده است پس آنچه بالذات قابل نیابت باشد و دلیل بر عدم جواز تصرف ولی در آن قائم نباشد بی شبهه در
تحت عموم جواز خواهد بود و چون این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله آنست که هرگاه تصرف که ولی میکند در اموال مولی علیه
باید که در آن افساد نباشد بجهت آنکه نصب شارع از برای رفع افساد خود طفل در نفس و مال و همچنین از افساد مفسدین پس چگونه تواند
شد تجویز کرد که مفسد بوده باشد و اما اشتراط مصلحت زاید بر حفظ مال از تلف و فساد پس اجمال بجهت دلیلی قائم نشده که ضرورتا
همین قدر ثابت است که باید مال مولی علیه را محافظت کند و هرقدر که احتیاج باو بهم رسد بجهت انفاق در معیشت او صرف کند بنحوی
ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زاید مثل اینکه پول یتیم را بدهد که گندم بخرد و ذخیره کند و در خانه طبخ کند که انفع باشد از
بازار نان خریدن بجهت معلوم نیست بجهت اینکه نتیجه مال بر ولی واجب نیست و آیه شریفه و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلقا
دلالتی بر آن ندارد چنانکه در بعض فواید خود تحقیق آن کرده ام بلی علامه مرحوم در قواعد مطلقا کرده استثناء و باشکال نموده چنانکه فرموده
است و یجب حفظ مال الیتیم و استنمائه قدر لا تاکله النفقة علی اشکال و همچنین بکر از هم اشکال کرده اند در بیع و امثال آن مذکور شده در
مطالب اصل کرده که اینکه جواز اصل تصرفات ولی است در ما یقبل النیابة بالذات هرگاه مولی علیه محتاج بصرف آن باشد از برای نفقه
و کسوه و امثال آن که مصلحت زاید در آن حاصل نباشد قسم آنکه اصل جواز است هرگاه بسبب مصلحت زاید بهم رسد اگر در نفع او
هرچند مولی علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر ابدال مصلحت پس آن جایز نیست لا بنص و نه بنقل خارج شده مثل قرض
برداشتن ولی مال طفل را خصوصا بدینکه داده و خصیصه آن او تسامح و خلافی که در کلام فقهاء در آن وارد خاصه مسئله نکاح که ابدال
مهر المثل و امثال آن مبنی است بر لزوم فعل با اشتراط مصلحت زاید و عدم حصول مصلحت زاید در آن مقید که فعل هم نباشد و اما
مساله مصالحه و جواز آن از برای ولی این مسئله در کتب فقهیه صریحا نفیا و اثباتا هیچ کلامی در نظر حقیر نیست آنچه فرموده اند که شیخنا
شیخ المشایخ العظام و قدوة الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند قیاس بطلاق نیست و رای ایشان جواز است و ظاهر
در نزد حقیر نیز جواز است لکن بشرط مصلحت زاید و بدون مصلحت دلیلی بر آن نمیدانم پس هرگاه بخشیدن مدت متعه اصلح باشد بحال
صغیر هرچند بان نحو باشد که مالی بضعیفه داده شود که او را ابراء اصلح کند در عوض بقیه مدت و صلاح صغیر هم در آن باشد نیز جایز خواهد
بود و شما ولایة از جانب و صلح بکنید خصوصا از آن تقریب که مخدومی معلوم نیست که در عقد یکه شده بشرایطش صلاح و باشد که
و هبه مدت نباشد بلکه در آن هم مصلحت باید منظور باشد پس هرگاه که انفصال نکاح کرده این مصلحت از امور است بر عهده اوقات
بطلاق هم وجهی ندارد و اگر در طلاق نصوص و احادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد تمام است و موید این است که
طلاق ولی از جانب مجنون و همچنین حق خلع ولی هرگاه خلع را طلاق ندانیم و فسخ دانیم با احتیاج به ذکر طلاق عقیب آن ندانیم چنانکه تصریح
بان در قواعد و غیره شده و از بنکلام نیز مستفاد میشود تصریح بجواز در طلاق و همچنین موید مطلب احادیث بسیاری که
در اولیا نیز خطاب شده است و مالک لابیک خصوصا بعض آنها که در نکاح وارد است که از عموم علت منصوصه حکم ما نحن فیه ثابت
میشود و از جمله حدیثی است که کلینی بسند قوی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود انی کنت عند
زیاد بن عبد الله الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج ابنتی بغیر اذنی فقال زیاد لجلسائه الذین عنده
ما تقولون فیما یقول هذا الرجل فقالوا نکاحه باطل قال ثم اقبل علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سألنی اقبلت علی الذین
اجابوه فقلت لهم الیس فیما تروون انتم عن رسول الله ص ان رجلا جاء یستعدیه علی ابیه فی مثل هذا فقال له رسول الله انت و مالک لابیک

فقال

فقالوا بلى فقلت لهم فكيف يكون هذا وهو والله لا يبيعه ولا يهبه تكليم فقال الاخذ بقولهم وترك قولي نيز مؤيد جواز است و ما نحن فيه قول بجواز فسخ
عقد نكاح ادبي با مصلحت قال العلامة في القواعد وهل يثبت للاولياء الخيار في الصبا المتقدم على العقد ام لا الاقرب ذلك مع مصلحة المولى عليه
التصرف لحجر ويحتمل عدمه لان النكاح متعلق بالشهوة وهي مختصة بالزوجين والاصح الاول ويتعيب فيه وهو الثانية في الصبا اذا كان بعد العقد الوجه ذلك
ايضا لما تقدم ويحتمل عدمه لما تقدم فكره وجه ما ظاهر نظر جواز فسخ مدت باملاحظه غبطه ومصلحت صغير نجد و ما انحن فيه از انها
استحباط و دان دو نهايت عسرت كه با ضعيفه فقيره را با كمال شوق بنكاح وخوف وقوع در زنا الزام كند بر نشستن با وجود يكه اصل صحت نكاح او
نظر با عتبار ملاحظه غبطه صغير اشكال دارد كه مقصود هم خدمت خانه بوده باشد امتناع صغيره از كمال صعوبت هم مي نمايند و از طرف هم حكما
اهتمام در امر وجهت تقصير بجوان تبعيت عموم ولايت ابنه ست تا ما ساخته مي شود كه ملاحظه كرده واكر كسي خواهد درين مسئله بنا بر
احتياط بگذارد كار با نجام نرسد وكاه هست خلاف احتياط مي شود از راه ديگر فجعل الله فرجا بظاهر و لا ناس ياريت لنا الذين انهم كلما علي الله مقامه
مؤلف قاصر گويد كه كل ابن دانه از جواب سركار علامي العالم المحقق الباذل الفاضل المدقق الصمد المشتمل بمكارم الاخلاق والمحقق بالفضايل على الاطلاق و
جناب ميرزا ابو القاسم القمي حشره الله مع مواليه الهاشمي القرشي الفاطمي العلوي عليهم صلوات الله الملك العلي مقتبس كرديد حقير همين مسئله و فتوى
و از جميع اكابر و اعاظم علما عصر استعلام نمودم كلا فتوى جواز فرموده و چون اين مسئله ديبا عام البلوي است لهذا شكر و فرج عاد
منتقد بوده واز جهت ما في الجمله تفصيل ما سمع اهتمام و وقت تمام براي انتفاع جمهور انام مرقوم قلم بدايع نگار كرديد بعون الله التوفيق و عليه التكلان قسم
از جمله حقوق اولاد بر ابا انست كه اگر و بكتخدا بلد باد و بلاد ثانيه زن براي خرج مصرف و دعوت باشد خصوص اكر اولاد از اهل بيت اسباب
آن از تبت اولاد و وراث خود متحقق شما بدكه بعد از وفات او باعث عشرت و از مهرات مي شود و چنانكه بعضي كسان درين زمان براي خود شان زن بعقد
دائم تزويج نمودند وارد اولاد و ساير شوان خود از زن را مانكه و دامنت ضرع مزاحم شوند تنفر داشتند و بعد از وفات عائد بور و معه و د ساير
اولاد شونزا ز اثبات عاجز شدند و باعث حرمان ايشان از حقوق خود شان كه جناب بارى بنعمتشان فرا داده بود گرديدند با اينكه اولياي ايتام و
بر بيدان و ساير كسان معنى از ذكر و بيان نشد كه بعد از وفات والد خود شان هر كدام از ايشان كه بالغ و رشيد است تا و شرو اولاد نابالغ و اوليا
از ارث بالمره محروم ميمانند كجا مانند كه احتياج باثبات داشته باشد و بانواع مكر و حيل اعتراض از اعتراف عمر و فتاوي ساير اولاد و با ايشان ايفا
و ادا ميكنند نقود و مطالبات و قابل ملاك و اجناس و اثاث البيت مشتركه بالاشاعه كه حصه ساير برادران و خواهران و زوجات با وجود اينكه
منه فروكالت بمثل بوده و مشتركست تصرف كرده فراغيش و بعد نوازل ترتيب را با اوعيه و اواده زنان ما لا لا با ملبوس تا و فرش و ظروف با كمال خشونت و
جيا مينمايند نظم يكد است بد صحيفه يكدست جام كه رضاي المي و كي مي حرام ما بيم درين كنبد فيروزه خام نه كافر مطلق نه مسلمان تمام و ايشان را
و فساق قضاة و علماء نموده باسم مدارا ايشان از اموال يتيمه و بعضا از نصيب متقرابا هي پيش و اهي بحظ بي نصيب ميمانند سعدي بهتران صد
هزار نه پيش نانو و كار هر منه پيش و منافع املاك و قراء و مستغلات مفروضه را كه در نظر اهل بصيرت و صاحبان همت احقر از دانه
خردل واقع از نتيجه منظل است تصرف كرده از غايت بي جهل مانند لجم دراج و جهل را نسبه باعث غذا باعدم تصور و تعيش نمايند و انواع
و اخواني و انواع عزت و با كمال عسرت و فلاكت بافقر و مسكنت كذران مينمايند و اموال ايشان در عقد و عشق زن سود و نقشيم سيب ظالم
ان بيتامه ما الداخلة في بيوتهم باتهم از اوض شرابها از شرح بش با و بنده دوش عيش ها با مي رسد نظم كر شادي خويش تن در ان ميداني كاس و وه در امر با يحيى
در ما تم عقل خويش نشين هر عمر ميدار و صحبت كه عجب داني وا من اوما من بعد از زال و افغان در دركاه خدا از ظن باعدم اسع
حرمان متوقعند و مترقب احكام قضا و قدر جناب بارى در باب ان هند و بلا هي بباشند تا از كار گاه غيب چه نقش برون آيد و از
نصيبه نصيرت فرعا ادبيت بنام ايشان چه وقت خواهد آمد نظم يا رب چو برارنده حاجات توئي هم قاضي كافي مهمات توئي
من سرح الخوش چگويم با تو چون عالم سر و الخفيات توئي پس بعد از اندك زماني از تيره باران حوادث لشكر بوده و انظار لم
كه فلك سملك را از بكشان و فضات جنبش ظالم برا را م نكذاشته منهزم ميشود و دوهي كه در دنياي جبر كران بدست جباران ندار
واكاسر كامكاري نشوانست كرد برو غار و منزهم كرد و و در از نوقت نظاره كان قدر را ز سيبك بكبهاي فدوح بابد انقطاع سبب با ان توحيد هاي
وامطار همي نمايند چون آفتاب جيا از شرا بر سر دو انداز و منيبشه و وجود شرا از نسه السلطه هم جبلته

فی الموعظة غضب الهی در مغرق عنایت بندی فرمان خالق ارض و سما بنیان وجود شرار و ظالمین و طایر روح شریر از عدم روان میسازند نظر همه ابنای عصر
بر بیهوده هم لقمه تباه و هم نفس لوامه فرموده تا کرده سپرده و هم کرده فریاد کرده های نافرموده پس آن بیچارگان بجستجو و خویشان بعد از آن با انواع تشنج
و ترافع و تحالف و تصالح ما لک میشوند و بشکر توفیق و تایید ربانی سر بر زمین خضوع نهاده زبان اخلاص بحمد و ثنا بر حضرت باری عز اسمه
و علاء یکتا بندوبنا میشود که از استرداد و استرجاع آن از عروض عنا داد و فاحشه و بشری و وارثان بیچاره در میشوند و مرافعه را به
درگاه رب العباد و بر یوم التناد میکشانند نظم ای بلی نکرده و بدبها کرده و انکار با لطف حق تو لا کرده بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود نا کرده
کرده کرده چون نا کرده مؤلف قاصر گوید که درین زمان نقل غریبی واقع شد که ذکر آن مناسب این مقام است و ملخص آن اینست که شخصی وفات کرده
بود و دو نفر اولاد ذکور از وی باقی مانده بودند برادر بزرگ چون تمامی اموال و املاک و مال التجاره پدری در تصرف او بود زن برای خود تزویج نموده
از مال مشترک حج واجب را بعمل آورده و بند ربح و ترقی آورده مال کثیر جمع نموده با اغنیا و اشراف مخالطه تام بهم رسانید سعادتی نه منتهی
مال او که بی نهایت است از حد الطلس پوشیده است و برادر صغیر او در خانه او با وجود معاش قیام و اقدام می‌نمود و او را کسوت ملازمان و
دراوطاقی از بیوتات محقر بسر برده و اجاداد و کرشبها شمع و چراغ بنان یا اصباغ می‌سوزند میکرد و پلاس متعفن و مخرق را در بر و عرق بخونها
بر سرش میکشید تا اینکه بحد بلوغ رسیده مدت متمادی با زحمات موجوعه و امثال ملازمان ازل و جان مرد و لم یزل باشد
چون آن بیچاره از افعال شنیعه و اعمال قبیحه و ستمهای آن بدکار بستوه آمده ادعای حصه موروثه پدری از آن نمود و بمجرد شنیدن این کلام
نافرجام او را از غایت رذالت و دنائت از خانه بیرون کرده بیت تا بجز بلکه نه تنها اموال کی کرده عجب از ره دادن ای عادل مکر و حیلت
پس آن فقیر بیچاره مدت مدید کنج اصطبل شاکسان ذوان او دون بپا چه نان کذران کرده و از ترس هیبت و صولت او لبها و مطالبه بانی
باز ناصوابی نمود شعر صبوری کن در پنج روز گذشته نماند هیچ کس جاوید در بند چه کوی افتان و خیزان به بود کار هر آن کس کو فلک بنا
دکرباره تا اینکه بنا بمضمون آیه فلما اسفونا انتقمنا منهم ناخوشی باحکام خالق ارض و سما از تغییر هوا در آن بلده و اکثر قرا بهم رسید و جمع کثیر
از صغیر و کبیر از شدت حرارت تب دار الفرار ارتحال نمودند و چون در آن اوان اهل آن زمان بحران و احتیاط از دفع آن بلاو بلایا و اکثر ها مایل شده
بودند آن ظالم بی‌پروا از وفور ثروت و فقد جنایات پیش نهاده بدر از الظلم عناد دوان با بکار مکاره با مجرم و اعتنا بی‌ضابطها حاجت بان پیدا
نمود که بلکه از و حاجت بدرون شان برای گذران مبلغی از او اخذ کرده در مخارج خود صرف نماید چون در آنجا بعضی از متشخصین واهیا
حضور داشتند و ایشان مطلع بودند که این فقیر برادر و است از سبب استنکاف نموده اظهار کرد که این مرد برادر من نیست از عزت مرد سیاه
بدطبع اینچنین برادر و دد و او ازکردکه این را بیرون کنید شخص نعمان کر پیش میکند سخی توبه بود شکستن دل و ظرف کاو هزو یکیست در
بطاء بمکین خود مشده فریاد کرد کمین سیل فنا کوه و کاه هر دو یکیست پس آن فقیر با حیرت ظاهر سر خود را گشوده بسوی آسمان کریست و باران
اشکش از دیده بنا بارید و فریاده میکرد کریا احکم الحاکمین دیگر تاب و تحمل ندارم من بنده قلیل قوام بر حکم مرحوم و امطر دوده بنمایند نی
نومادر و نادار و هم برده ابرو و بی من بسر شده بیت کجا روم که به غیر از در تو پناهم نیست جز آستانه لطف تو امید کاهم نیست پس از کم
نکو نیامین و انتظار الان دمع مراقب نیم اکار زنکانی خود بسر شد اما من فریاد و نالکان روان کرد بیت با هم بنوان و خود برادر من
بهانرا کمان رهی بیا میرسانند کار و این چیز همچون سیشکند بهم من حیث لا یعلمون دو نما شب و بعد از الم ناخوشی با فاضت
و چند ساعت از شب گذشته وفات نمود و بعد اولاد و زوجه آن ظالم را کرفته اولاد و شکار و فوت شدند نیره مایل بطلوع آفتاب جو و ابن خان
نیز رخت اقامت از دار فانی به درکات نار و عذاب جاودانی کشید شعر هر که از کشور انصاف بکرداند رو سینه او هدف تیر هو اینک کرد
و بعد از فوت او جمیع متروکات و مخلفات و طرا و کلان آن برادر فقیر مظلوم منتقل گردید پس جمیع عشایر و اقارب و احبا جمع شده انتفعها
کرد بعد اضطراب مشرف بفرح بود در زاویه خرابه ها پیدا نموده جمیع معاملات همه امتوفیر با او و تسلیم نمودند و او بکمال استقلال الحمد لله
ان با سکال گرفت و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بیت آه مظلومان چراغ مرده روشن میکند اشک خونین یتیمان
دیوار آهن میکند پس برادر دیگر بچشم عبرت ببین که چه قدر بینوا بی مال و بی متاع و اکنون او بغنا و جاه و دولت رسید
و چه قدر صاحب مال و ثروت اکنون در طرفة العین بیچاره و تهی دست میسازد و بسیار با باب حشم و لشکر میتواند از فوت

ونوائب مصلوبت که بیات چشم برهم زدن عاجز و درمانده گشته و ذلیل و خوار مانده و بسا عاجز بی‌دست و پا بمعاونت خداوند یگانه صاحب قوت
و شوکت شده و بر مال شوکت و استیلا یافته بر کسی که اندک عقل و شعوری داشته از ظلم کردن باز ماند و از مکافات ظلم میترسد چه منتقم ۱۴۴۵
حقیقی البته انتقام مظلوم را میکشد و مکافات ظالم را باو میرساند بجهت اینکه پدر را سزاوار نیست که اولاد و ازواج خود را از میراث و از سایر ترکات
خود محروم نماید چه احوال ابنای زمان چنانکه ذکر شد بر همگی ظاهر و عیانست که بعد از وفات والد و تقسیم حصص بانواع ذرایع
و غصص یکدیگر را مبتلا و در اعوام و شهور بلکه بر روز و شب در خانه قضاة و علما و حکام و امرا با رنج و عنا تردد مینمایند تا اینکه
مدتها بین خود شان را بهرج و بقیمت صنجه از حصص خود مال‌التان میکردند مع هذا پدران غافل بدینها نظر نمیکنند و از ازواج
و اولادی که در دنیا باید بدون اطلاع برایا بهم رسانیده انبان بهایکان را بسبب عدم اظهار بر او و نفقه میماندانند نظم ای که شر بر روز و شب
بدنبال گران انداخته‌ای مکن اوازده نگران آخر نفسیست تو هم از پای بجود کایام چکونه میکند بایکران و با اینکه ظهور اینکونه مثال
و معایب بقیمت ترکات اولاد اختصاص باین عصر و زمان ندارد بلکه در ایام سالفه و سابقه نیز از ایشان ظاهر و بارز گشته چنانکه
در اخبار و آثار متکاثره وارده از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بیان آن شده و در کتب تواریخ معتبره فریقین موقنین نیز
ذکر نموده اند از جمله خاصه و عامه از ابن عباس ذکر کرده اند که در عهد خلافت ابی بکر در مدینه مردی متمول بود زنش فوت شده
و از آن زن پسری ماند که از شوهر بود آنمرد زن دیگر از انصار بخواست و بحباله نکاح خود در آورد و از این زن او را پسری بهم رسید
و بعد از مدتی آنمرد برحمت خدا رفت و میانه پسر زن و پسر مرد خصومت افتاد و هر یک میگفتند مالی که از آن مانده برای
منست و پسر او منم و کسی را علم بآن نبود که پسر مرد کدام است و پسر زن کدام پس نزد ابو بکر آمدند در مجمعی که همه اصحاب حاضر بودند
و هر یک دعوی میراث مرد میکردند ابو بکر متحیر و فرومانده و یاران و معاونان ابو بکر سرها در پیش افکندند و همه در وادی حیرت
افتادند و عمار یاسر برخواست که پسران را بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام برد که در آنوقت آنحضرت خود بمسجد داخل شد و چون
فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه وآله زیارة نمود و مهاجر و انصار همه یکباره باستقبال آنحضرت رفتند هر یکی از ایشان در نقل
آن حکایت و التماس حل آن مشکل سبقت مینمودند پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ساکن باشید کدام روز همگی کنم که ملائکه از آن
تعجب نمایند و پسران را بخواند و از هر یک پرسید هر یک گفتند متوفی پدر منست و مال مال منست پس حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام سلمان را فرمود که طشتی و فصادی حاضر کن و قنبر را فرمود که بگورستان بقیع رود و قبر آنمرد شکافته استخوانی از او بیاورد
چون فصاد و طشت و استخوان حاضر شد فصاد را فرمود که یکی از آن دو پسر را فصد نمود و استخوان را در خون انداخت فوراً
لون استخوان تغییر یافت و خون را بخود نگرفت حکم کرد که طشت را شستند و آن پسر دیگر را فصد نمود و استخوان را در آن انداخت خون را
جذب نمود و بخود کشید و مکان استخوان خون بسته شد و سطل سفید ماند پس فرمود که این پسر اوست و مال حق اوست و دیگر
از میراث محروم باشد و بر رسول صلی الله علیه وآله صلوات فرستادند و گفتند تو کشف نمائی آنچه ما را مشکل بود چنانکه رسول خدا فرموده بود و بگریستند
پیشانیش را بوسیدند و گفتند از روزی مبادا که تو در امور قضا ما را حاضر نباشی و آن پسر دیگر را بچه داده تسلیم نمودند و شیخ الصدوق
رحمه الله در فقیه از حضرت ابوجعفر علیه السلام روایت کرده که مردی وفات نمود در عهد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و از پسر و عبدی ماند هر یکی از ایشان
ادعا نمود که پسر مرحوم منم و آن غلام منست بخدمت جناب علیه السلام آمدند و بعضی از کتب چنین است که مرد واجه پسر با غلام بفرستاد
فرستاد و پسر و غلام هر دو در وقت وفات او نزد او بودند و غلام از شکم پسر بیشتر بود و کلاه و لباس خواجگی بر سر نهاده و لباس خواجگی پوشیده
با پسر گفت خواجه منم و غلام نیز همین را میگفت پس بحاکم قاضی که رفتند حکم دادن نتوانست کرد و کسی غلام را از خواجه باز نشناخت تا آنکه بخدمت
امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و ماجرا را گفتند و بنا بر روایتی آنحضرت قنبر را امر نمود که دو سوراخ در دیوار مسجد بکند و آنحضرت فرمود که
غلام و پسر هر دو سر خود را بیکی از آن سوراخها داخل کنند تا آنطرف یکی بیرون شود و چون چنین کردند شمشیر بدست قنبر داد و در خفا
فرمودند که ... امر میکنم بعمل آوردی و بعد فرمودند که بزن گردن غلام را و قنبر شمشیر حرکت داد آنکه غلام بود بنا بر اینکه ضربت
سر خود را کشید و آنکه آزاد بود بحال خود ماند و غلام از خواجه امتیاز یافت آنحضرت با غلام فرمودند که تو پسر او نیستی و تو غلام

حدیث تأدیب نموده فرمود که دیگر با خواجه اش باین طور مقابله نکند و بروایت فقیه غلام را آزاد نمود داخل الجواز کرده اند و شبیه باین روایات در قضایا

فقیه و سایر کتب معتبره بسیار وارد شده بجهة الاقتصار مذکور نساختیم و نیز ثقة المحدثین شیخ صدوق و فاضل مجلسی طاب ثراهما و غیرهما

بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت کرده اند که حاصل مضمون آن اینست که در بنی اسرائیل شخصی بود که بسیار عاقل

و مال بیشمار داشت و یک فرزند از زن عفیفه که در شکل و شمایل او شبیه بود باو و فرزند دیگر داشت از زن دیگر که عفتی نداشت چون

وقت فوت او شد گفت که همه مال من از یکی از شما است چون وفات کرد هر سه دعوی کردند که مال از من است رفتند نزد قاضی قاضی گفت

بروید نزد آن سه برادر که بعقل مشهورند بروید پیش یکی از ایشان رفتند مرد پیری بود گفت بروید پیش فلان برادر من که از من بزرگتر است نزد او

که رفتند پیر بود و نه بجوانی او گفت که نزد برادر بزرگتر از من بروید چون نزد او رفتند او را جوان یافتند پس اول سوال کردند چه سبب دارد

کوچکتر از همه پیرتر بود و تو از همه بزرگتری و از ایشان جوانتر گفت امّا آن برادر کوچک زن بسیار بدی دارد و بر بدیهای او صبر میکند که مبادا

ببلای دیگر مبتلا شود که صبر نتواند کرد باین سبب از همه پیرتر نموده اما آن برادر دیگر زنی دارد که گاهی خوشحالش میکند و گاهی غمگینش

میکند باین سبب باین حال مانده است و من زنی دارم که همیشه مرا خوشحال دارد و هرگز آزرده نمیکند باین سبب جوان مانده ام پس آن برادران قضیه

خود را نقل کردند گفت اول بروید و استخوان پدر خود را بدر آورید و بسوزانید و بعد از آن بیائید تا در میان شما حکم کنم چون رفتند پسر

کوچک شمشیری برداشت و برادرانش معاول برداشتند و چون بسر قبر رسیدند [illegible] و برادر کلنگ بر قبر زدند که قبر را بشکافند برادر کوچک

شمشیر کشید که نمیگذارم قبر پدر مرا بشکافید و من از حصه خود گذشتم و مال را بشما گذاشتم چون نزد قاضی آمدند قاضی مال را باو داد

کوچک داد و با ایشان گفت که اگر شما هم فرزند او بودید چنانچه برادر کوچک را شفقت فرزندی مانع شد از در آوردن و سوختن پدر شما را

هم مانع میشد و اخبار و آثار در بغض و [illegible] بسیار است و آنچه مذکور گردید کفایت در مطلب میکند و قطع نظر از اخبار ظهور این امور در عرصه

از اعضا کالشمس فی رابعة النهار است کما لا یخفی علی اولی البصائر و النهی یازدهم از حقوق اولاد بر والدین حضانت او است و حضانت بالفتح

مشتق از حضن است و هو ما دون الابط الی الکشح کما فی الطراز للقراح و المجمع چنانکه فخر المحققین [illegible] و غیر او نقل نموده اند و در بحار الانوار

در مجلد رابع عشر گفته الحواضن النساء اللاتی یقمن بتربیة الصبیان و الحضن ما دون الابط الی الکشح و حضن الطائر بیضه [illegible] تحت جناحه کالحضن

فجعلها تحت جناحه و لما کانت الامهات یحضن الاولاد سمین حواضن و الکافل الحافظ لغیره قال تعالی و کفلها زکریا انتهی و قال فی الصحاح الحضن

ما دون الابط الی الکشح و حضن الطائر بیضه من باب نصر و دخل اذا ضمه الی نفسه تحت جناحه و حضنت المرأة ولدها حضانا و حاضنة الصبی

التی تقوم علیه فی تربیته و الحضن الشیء جعله فی حضنه انتهی و علی کل حال اصلها محفوظة و الشبیه عن الغائبین و لعله یرجع الیه ما قیل من انها

من الحضن و هو ما دون الابط الی الکشح کما فی المبین و غیره و عبارتست از ولایت و سلطنت بر تربیت طفل و مجنون و حفظ او و بکار داشتن

بر مربی و رفع از آن و بکحل کشیدن و تنظیف نمودن و غسل خرقه و ثیاب آن و نحو اینها کما فی القواعد و المسالک و بالنکاح احق است بحضانت

ولد و تربیت آن در مدت رضاع مطلقا ذکرا کان ام انثی اجماعا فتوی و نصا [illegible] رضاع [illegible] و اگر ولد [illegible]

که پدر و اجایز است که بدیگری طفل را بدهد که او شیر دهد حق حضانت ساقط میشود کما افاده فی الکفایة و الشرایع و المنهاج و الشرح الکبیر

و غیرها [illegible] موثقه داود و روایت ابی الصباح و خبر ابی العباس [illegible] مضافا الی استلزام [illegible] مع انتفاء حق

الرضاعة العسر و الحرج و الضرر [illegible] و المشقة الی الام فی کل وقت یحتاج الی الارضاع و هما منفیان آیة و روایة و اما قول ابن فهد و ادعا

اجماع آن باشتراک الحضانة بین الابوین ضعیف است کما صرح به ثلة من الاصحاب [illegible] الاجماع موهون [illegible] الاکثر [illegible] خلافه بل الکل

بلکه حضانت مخصوص بامست [illegible] الانثی [illegible] و مسلمه و عاقله و غیر متزوجه باشد بلا خلاف کما صرح فی الشرح الکبیر

نماند نهایت مدت رضاع بالاصالة دو سال کامل است بلا خلاف بنقل الاجماع و الروایة کما قال سبحانه و الوالدات یرضعن اولادهن حولین

کاملین لمن اراد و جایز است اقتصار بر بیست و یک ماه باتفاق امامیه چنانکه حکایت نموده صاحب [illegible] و شرح کبیر بلکه جماعتی از [illegible] لقوله

تعالی و حمله و فصاله ثلاثون شهرا [illegible] غالب و حمل نه ماه است [illegible] فان ارادا فصالا عن تراض منهما و تشاور

فلا جناح علیهما و روایة سماعه و روایت عبد الوهاب بن صباح و غیرهما و بجواهر الکلام گفته و یجوز الاقتصار علی احد و عشرین شهرا

بلا خلاف اجده فیه للاصل این در ولد ذکر باشد و اما مطلقا خواه ذکر باشد و خواه انثی قبل از اتمام بیست و یک ماه اگر از شیر قطع کنند جایز نیست فافهم و تفصیل لغیره
کان حولا مجتمعا بل في کشف اللثام دعوی الاتفاق علیه وفي جواهر الکلام فما عن بعض من الجواز للاصل وظاهر قوله تعالی فان ارادا فصالا عن
تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما واضح الضعف و در روایتی وارد شده که هر چند افضل از این نشود جور است بر صبی و این در وقت اختیار
است و مع الضرورة نقصان جایز است و علی المشهور بین الاصحاب کما في جواهر الکلام زیاده از دو سال یکماه یا دو ماه جایز است شیر دادن بنا
بظاهر صحیحه [illegible] و باعتبار صعوبة فصال الطفل عند دفعة واحدة علی وجه یخشی علیه التلف لشدة تعلقه به وللمرسل المنجبر بالشهرة
کما في جواهر الکلام ولکن مشهور آنست که زیاده از دو ماه جایز نیست شیر دادن مگر با ضرورت اگرچه بعضی گفته‌اند که مستند مشهور غیر واضح
لکن رعایت احتیاط مطلوب است بالبداهة و در مدت رضاع که دو سال تمام است اگر مادر شیر بدهد او احق است بحضانت و تربیت و اما
والد مطلقا یا شیر و طعم بوده و یا دو نمیتواند ولد را از مادر بگیرد ذکرا کان او انثی او از ضعف هر یک منهما او بغیرهما بلا خلاف معتد به اجماعا
بل في الریاض اجماعا نصا و فتوی لقوله تعالی لا تضار والدة بولدها و للنصوص الصحاح و بعد انقطاع یا گذشتن مدت رضاع حضانت ام
این یا وجوبا بتمام میشود و پدر بعد از فصل ولد از رضاع والد احق میشود بحضانت پسر تا حد بلوغ و مادر در [illegible] که ازدواج نشود و اما
نه بعد در دختر اگر مادر حره باشد از حین ولادت تا هفت سال حضانت او با مادر است علی الاشهر الاظهر بل علیه الاجماع عن [illegible]
[illegible] والجمع بین الاطلاقات المعتبرة و منها الصحیح المرأة احق بالولد الی ان یبلغ سبع سنین الا ان تشاء المرأة [illegible]
و در مسئله اقوال [illegible] لکن [illegible] اند که مادر احق است بحضانت تا نه سال تمام و مستند ایشان غیر واضح است
چنانکه در شرح کبیر گفته و بعضی بوجوه اعتباریه که ایشان اقامه نموده اند صلاحیت [illegible] احکام شرعیه ندارد و اگر زوج زوجه را
مطلقه نموده باشد مادام که بدیگری تزویج نشده حق حضانت [illegible] مذکور [illegible] و اگر بدیگری [illegible]
مفقود شود حق حضانت مادر ساقط میشود بلا خلاف و شهید ثانی در روضه ادعای اجماع نیز نموده در این که والد اولی است که
ولد خود را ذکرا کان او انثی [illegible] مگر اینکه پدر [illegible] یا کافر باشد و ام حره مسلمه که در این صورت ام احق است بحضانت
اگرچه تزویج بدیگری شود بلا کلام کما صرح به الاعلام و اگر پدر [illegible] حضانت [illegible] و اگر [illegible] ام احق است
از وفات والد بحضانت ولد صغیر مطلقا ذکرا کان او انثی الی ان یبلغا از وصی و جد اگرچه ام صغیر بدیگری تزویج کرده [illegible]
اتفاق صغیر [illegible] شود بحضانت [illegible] در این صورت [illegible] باشد بلا خلاف [illegible] بجد ابی و وصی و قیم [illegible] که بعد از
تزویج شدن بغیر یا قبل از بلوغ ولد مطلقا انتزاع [illegible] از همه اشفق و ارفق است بولد خود [illegible]
الارحام بعضهم اولی ببعض في کتاب الله قطع نظر از اخبار و فتاوی اخیار [illegible] بلا اشکال ولایة حضانت صغیر بعد از
وفات والد اختصاص بوالده خود دارد و هر چند بشوهر رود و فصل اگر پدر وصیت کرده باشد که بعد از وفات او حضانت طفل
او با مادر طفل نه و بغیر بکنند بلکه بیکی از اقربای خود باشد یا اجنبی [illegible] وصیت پدر در مال صغیر نافذ است باید بمقتضای
او عمل کرد و اما وصیت در حضانت [illegible] حضانت حق است [illegible]
است و بعد [illegible] وصیت [illegible] در جامع الشتات نیز تصریح باین شده و مقتضای ادله
قواعد شرعیه نیز همین است بلا کلام و بدانکه اگر دختر صغیره را ولی شرعی [illegible] تزویج کرده باشد [illegible]
خواسته باشد که او را بخانه خود ببرد [illegible] چنانکه [illegible]
باید تسلیم [illegible] باشد [illegible] بعضی [illegible] استمتاع [illegible]
[illegible] حضانت [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] في المبسوط والشهید في المسالک [illegible] اختلاف نموده [illegible]
[illegible] حضانت [illegible] بعضی گفته‌اند که حضانت [illegible]

الا ب و برای اینکه او اولی به اوست پس ولی به حضانت نیز میشود و با این جزم نموده است علامه در قواعد و مقدم نموده جد را بر غیر او از بنی
جماعتی از متاخرین اختیار نموده اند این قول را و همچنین شیخ در موضعی از مبسوط و ابن ادریس با وجود اقتصار شیخ در حضانت بر ابوین فقط نیز ثابت
اقارب به ترتیب ولی قایل شده اند و در مسالک به ضعف این قول قایل شده به جهت اینکه ولایت باعث تقدیم نمیشود چه مادر به حضانت اولی از پدر
است با وجود اینکه پدر ولیست و ولایت مال را مدخلیتی در حضانت نیست و الا باید با وجود مادر پدر اولی از مادر شود و حال اینکه چنین نیست
اجماعا بلکه حضانت حق مادر است با اینکه پدر ولی اجماعیست و نصوص خالیست از غیر ابوین در باب حضانت و در خصوص غیر اقارب
نصی وارد نشده و علما اما مبنی حکم بنا بر استنباط نموده اند از آیه شریفه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فقط و ان دلالت بر تقدیم
اهل یک طبقه باید بکند که در انطبقه باشد نمیکند مثل جده ابی بر جده امی یا جده ابی بر جده امی و با این جزم نموده علامه ره و در تحقیق
رد وشتاواجی داخل در شرح کبیر اختیار نموده در مفاتیح و منهاج و منهج و بالجمله این قول اظهر و اشهر است کما صرح فی الشرح الکبیر
ترتیب ارث و ما ذکرنا اهل یک طبقه اند در صورت تعدد عمل به قرعه میشود چه اشتراک از اضرار به طفل است و اگر جهت متحد باشد و ابوانی
اقارب و مقدم ایشان عمه و خاله و خاله است و همچنین هر یکی از جهت ابی باقی و از علت معلوم منتهی از ایشان عم و عمه و خال و خاله اهل یک طبقه
و در کلام سابق و ما شیخنا در صورت تعدد اهل یک طبقه عمل به قرعه میکنند و باسم هر یکی که افتاد او متوجه حضانت میشود و اطلاق دلیل مستند
از ایشان متعلق همین است ما بین کسی که ابی باشد یا امی بعلت اشتراک جمیع در ارث و بعضی گفته اند که اخت ابوینی با اخت ابی اولی از اخت امی است
همچنین مادر پدر اولی از مادر مادر است و جده اولی از خواهر است و عمه اولی از خاله است نظر بر اینکه قریب با کثرت نصیب در پدر مقول و ذکر این
است به جهت اینکه مستند این بوده است و این مشترک است و مجرد ما ذکر دلیل نمیشود چنانکه اکثر اعلام و شیخنا شرح کبیر کم نموده اند با اصل
قول اشهر است یعنی حق حضانت بعد از فوت پدر و مادر به جد و با اقارب رجوع میشود الاقرب فالاقرب یعنی هر کدام میراث میبرند از طفل
مقدم است بر انکه میراث نمیبرد و در جائیکه هر دو میراث میبرند باید قرعه کرد و زیادتی بودن میراث منشا تقدم نمیشود پس مثل جد و برادر
باید قرعه کند اگرچه هر دو وارث طفلند و هرچند تفاوت در نصیب دارند و همچنین جد ابی و جده امی و جده ابی و جده امی و برادر ابوینی و برادر
امی و خاله ابوینی و خاله امی و هکذا اهل هر طبقه از طبقات و معمول به کل ما ذکر بین نیز چنین است و چون از انها ذکر شد که دلیل با نص صریح از
حضانت الابوین نشده از تفسیر ابن ادریس رحمه الله بعموم و لایت مفهوم از آیه شریفه عمل نموده اند و گفته اند که ان تخرج بحالها الابوین مستند معظم قایل
ان شاء نیست و بنا بر قانون بیست که نوالی به عصبه میشود و این در نزد ما باطل است و حضانت نمیشود و ممکن است استدلال بنفسها او باب
اقامه بفسها پس احمد بن ولایت نیست و اجتناب از فقط و اگر ابوان و جد مفقود باشند گفته که اگر ولد را مال باشد حاکم شرع اجیر میکند
کسی را که تربیت او نماید و اگر مال نداشته باشد حاکم شرع به حکم انفاق شبان پس واجب میشود بر مؤمنین کفایه یعنی واجب کفائی میشود تربیت و حضانت
ان و در شرح کبیر گفته عموم ایه دفع این قول میکند و مناقشه در ایه و جهی ندارد بالجمله بهر طریق معمول به اکثر است خصوصا متاخرین و
اشهر است که مستنبط از ایه مزبوره است پایه ۹ بدانکه بر مادر ارضاع ولد خود واجب نیست و معروف از مذهب و اصحاب بل کاد ان یکون اجماعا
بینهم است که جایز نیست اجبار ام بر ارضاع ولد خود اگر پدر موجود باشد و قدرت بر دفع اجرت داشته باشد و یکی سوای از او داشته باشد یعنی بکه
مرضعه دیگر میشود در خبر لا تجبر الحره علی رضاع الولد با ابوان بظاهر عموم قوله تعالی و لا تضار والدة بولدها اگر شامل است مثل ضرار
در اجبار رضاع ولد خود و بر پدر واجب است اجرت ارضاع واجب است اگرچه مطلقه نموده باشد لقوله سبحانه فان ارضعن لکم فآتوهن اجورهن
و قوله تعالی و علی المولود له رزقهن الایه و ایه شریفه و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین را حمل نموده اند بر استحباب جمعا
بین الادله و ممکن است حمل ان نیز بر اینکه پدر نداشته باشد یا پدر معسر بوده و صغیر هم مال نداشته باشد یا مادر طفل ام ولد مولی باشد و غیر انها
از محامل که در شرح کبیر و غیره معنون شده و اگر مادر طفل امه مولی باشد اجبار بر ارضاع ولد خود میکند بلا خلاف لانها امته مملوکه
اجبار نمی تواند بکند و اگر ولد را مرضعه اخری نبوده باشد سوای از مادر یا بوده باشد و لکن ممکن نباشد مثل اینکه پدر نداشته یا پدر داشته
لکن پدر معسر بوده و ولد را هم مال نبوده که ممکن شود ارضاع ان از غیر و به ضرورت واجب است بر مادر ارضاع ان بلا خلاف پس اینکه
انفاق ولد معسر و فقیر بوده بر او واجبست حاصل اینکه اجرت مرضعه در ارضاع بر پدر است و بر مادر واجبست اگر پدر ولد معدوم شده باشد

یا معسر بوده از مال رضیع است بلا خلاف ولا اشکال لا لخصوص الاخبار مادر است بنحوی که گذشت تبرعا و الا اجرت فما زاد از مثل این با اجرت

ضروریست واجب نیست قطعا و وفاقا فتوی و نصا مخفی نماند که مادر همین مستحق اجرت ارضاع طفل است اما برای حضانت مطلقا نمی ۸۱

میتواند مطالبه اجرت نماید و بعد از نظام نیز نفقه طفل بر پدر اگر موسر باشد واجبست یا از مال ولد اگر مال داشته باشد باید داد اما

برای حضانت طفل مادر را اجرت نمیرسد و همچنین غیر او را از اقوام که حق حضانت دارند کما صرح به ثلثه من الاصحاب منهم صاحب المسالك

والفاضل السبزواری فی الکفایة وصاحب القوانین فی جامع الشتات بل قال الشهید ره فی المسالك هذا الاحکام فیه و گفته‌اند که برای غسل

ثیاب طفل اگر احتیاج بصابون داشته باشد میتواند بگیرد اما برای شستن اجرت نمیتواند مطالبه نماید چون از متعلقات حضانت است

فصل بدانکه مادر احق است بارضاع ولد خود اگر تبرع نماید یا مطالبه نماید آنچه را که مرضعه دیگر بآن راضی میشود اجماعا کما حکاه جمع

و بعضی گفته‌اند که دلیل این شریف است فان ارضعن لکم فآتوهن اجورهن و در آن نظر است چرا که مختص است بمطلقات بلکه دلیل علاوه بر

اجماع روایت مطلقه حبلی است و غیر آن که در کتب استدلال ذکر شده و اگر مادر زیاده از آنچه دیگری بر ارضاع آن طفل راضی شود مطالبه نماید بلکه

بلکه اگر آنچه مادر مطالبه نماید و فقط ابن بابویه بیشتر از اجرت المثل باشد یا از اجرت راضیه شود و مادر راضی بآن نشود پدر را میرسد که ولد را

از مادر انتزاع نموده استرضاع غیر کند اگر چه مادر مطالبه زیاده از اجرت المثل نکند علی الاظهر الاشهر بین الاصحاب و لاطلاق قوله سبحانه و ان

تعاسرتم فسترضع له اخری و بعضی و نص غیر آن که در بعضی روایات شده و در بعضی روایت حق حضانت او قطع میشود بقول اکثر اصحاب چنانکه سابق

بر این تفصیل مذکور گردید و بعضی گفته‌اند که مادر احق است بارضاع اگر مطالبه اکثر از اجرت المثل نکند هر چند دیگری باقل از آن راضی شود

یا متبرع باشد و این در غیر قوی شمرده‌اند قول این بعض اعلام با اطلاق قوله تعالی فان ارضعن لکم فآتوهن اجورهن و در شرح کبیر گفته شکی

در ضعف قول این بعض چرا که جمال است و رفع امل خصوص مقیده شهرت و و وافقه آنها با اطلاق ظاهر این مسئله از آنچه صاحب معالم

نوده باشد از ادله بهر طریق و ولی با احتیاط قول مشهور است که ذکر شد قال فی المهذب سنت است اختیار کردن دایه مومنه یعنی اثنا عشریه

عاقله و مسلمه و عفیفه و کریمة الاصل و خوش خلق و خوش صورت و جمیله چون شیر را تاثیر عظیم هست در طباع و مزاج و خلق اولاد

و اطفال چنانکه معلوم میشود از صحاح و معتبره اخبار و تجربه نیز واضح شده و در فقیه بسند صحیح روایت از حضرت ابی جعفر علیه السلام

روایت نموده‌اند انظروا من ترضع اولادکم فان الولد یشب علیه یعنی نظر کنید کسی را که ارضاع اولاد شما میکند فان الولد یشب علیه نیکو و با داشته باشد

چرا باید که شیر سرایت میکند در طفل و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که دایه بگیرید که خوب صورت و سیرت نیکو باشد زیرا که شیر

طفل سرایت میکند و طفل شبیه میشود بدایه در صورت و سیرت و در حدیث قوی وارد شده استرضع لولدک بلبن الحسان و ایاک و

القباح فان اللبن قد یعدی حاصل اینکه استرضاع کن برای ولد خود بلبن زنان حسنا و بپرهیز از قباح ایشان که لبن سرایت میکند و تعدیه

میکند و در قرب الاسناد از جناب سید الوصیین امیر المومنین علیه السلام روایت نموده که فرمودند تخیروا للرضاع کما تتخیرون للنکاح فان الرضاع

یغیر الطباع یعنی اختیار نمایید برای رضاع مثل آنکه اختیار میکنید برای نکاح بدرستیکه رضاع تغییر میدهد طباع را و اما آنست که در نکاح کردن

چون وارد شده که اختیار باید نمود اگر عفیفه و کریمة الاصل باشد پس در استرضاع طفل نیز اختیار کنید زیرا اگر چنین باشد و حضرت

رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده از شیر زن احمق زیرا که چشم او کج بوده باشد زیرا که شیر تاثیر میکند در فرزند و سید اجل از انجناب صلی الله

علیه و آله روایت کرده نهی از شیر زن عمشا و حشو که ضعف و فرو است علی سیلان دمع و اکثر اوقات از چشم چیز تاثیر در طفل میکند و کرده

دایه حمقاء یعنی احمق و کم عقل باشد یا غیر اثنا عشری یا کافر باشد مطلقا خصوصا الکتابیه یا بدصورت یا بدسیرت و کج خلق و ولد الزنا و زانیه

هر چند کراهت این شدید است و اگر شیر بهم نرسد بغیر شیر هم میتوان داد و اگر زن مسلمان بهم نرسد یهودیه و نصرانیه میتوان

اطفال او را داد و اشهر هذا ما صحا امکن دایه را بخانه آوردن و نگذاردن که گوشت خوک و شراب بخورد و اگر یهودیه و نصرانیه بهم

نرسد مجوسیه میتوان داد بشرط سابق هذا تم در بیان احکام رضاع است بدانکه اتفاق علماء اسلام است که بواسطه شیر خوردن

طفل اگر از رضیع گویند محرمیت و حرمت میان آن طفل و اولاد و فرزندان آنکه شیر داده و خویشان آن و شوهر آن زن حاصل میشود و لکن تحریم

شیر دادن بهر نوع که بوده باشد کافی نیست و چون بسبب رضاع بعضی شیر خوردن حرام میشود و بعضی نه باید که این قسم پیش از آنکه اقسام را

و در بعضی از احوال حکم آنها مخفی است و باعث گرفتن زن حرام میشود لهذا لازم است که احکام رضاع و شرایط آن در چند فصل مذکور شود

فصل اول در شرایط حصول حرمت بواسطه شیر دادن بدان که نشر حرمت مشروط بچند شرط است اول اینکه شیری که طفل از زنی میخورد
به سبب جماع حلال صحیح شرعی بهم رسیده باشد اجماعا کما نقله فی الکفایة و فی الشرح الکبیر مثل جماع بعقد دائمی یا منقطع یا ملک یمین یا کنیز
دیگری کما للثانی تحلیل نموده باشد یا از وطی شبهه بهم رسیده باشد بنا بر قول اشهر و تردد نموده ابن ادریس در شیری که بهم رسیده باشد از
وطی شبهه ملی شیری که بزنا حاصل شده باشد از خوردن آن اثری مترتب نمیشود و باعث حرام شدن شیر دهنده با طفل نمیباشد بعد نیابت
نقل اجماع در شرح زبده و غیر آن کرده شده دوم آنکه شیر زن بعد از حمل و وضع حمل حاصل شده باشد پس اگر از پستان زنی شیر بیاید بی
آبستنی و طفلی از آن شیر بخورد باعث حرمت و محرمیت نمیشود بلا خلاف ظاهرا اگرچه دختر نبوده یا اگر زن آبستن باشد و لکن هنوز وضع
حمل آن نشده پستان او شیر آید و طفلی از آن بخورد باز باعث حرمت نمیشود بلکه باید شیر دادن بعد از وضع حمل او باشد علی الاصح المشهور
کما نقله فی الشرح الکبیر فقالا الاقرب و التذکرة و النهایة و حکی عن السرائر و الخلاف و الغنیة … الاجماع علیه و هو المختار مع الاصل و فقد
المخصص لعدم انصراف الاطلاق الیه للتذکرة و لکن علامه در قواعد و شهید ثانی در مسالک و … محقق و شیخ در موضعی از مبسوط
اکتفا بحمل نموده اند للعموم و در شرح کبیر و غیره گفته شده که این قول ضعیف است خلاف مشهور و منصور و قول اول است اگرچه احوط اجتناب
است اگر از چنین شیری کسی خورده باشد احوط آنست که آن شیر دهنده و این زن اختیار نکند یا بر ماندن این زن در عقد شوهری که از آن
او حمل و شیر حاصل شده باشد ضرور نیست بلکه هرگاه آن شوهر بمیرد یا آن زن را طلاق دهد و آن زن شوهر دیگر اختیار کند و از زوج ثانی
حاصل نشود بلکه همان شیر شوهر اول باقی باشد آن شیر موجب نشر حرمت میشود للاجماع المنقول علی الثانی الفول و اگر زن زاید و بعد از
آن شیر او منقطع شود و ثانیا بدون آبستنی تازه از پستان او شیر آید پس اگر زمان انقطاع شیر طول کشیده باشد بحدی که معلوم نیست
که این شیر تازه بسبب بچه سابق نیست بلکه گویا خود بهم رسیده نشر حرمت نخواهد کرد بلا کلام و اگر این علم حاصل نشود نشر حرمت میکند
قطعا و اگر زنی از مردی آبستن شود و شوهر او بمیرد و بعد از عده شوهر دیگر کند و شیر شوهر اول قطع نشود تا از شوهر ثانی نیز آبستن شود پس
طفلی اگر پیش از وضع حمل دوم شیر بخورد پسر رضاعی شوهر اول خواهد بود کما نسب الی الاصحاب فیه و ظاهرا اگر بعد از وضع حمل دوم شیر
دهد پسر رضاعی شوهر دوم خواهد بود و فی التذکرة الاجماع علیه من الکل … و در نشر حرمت رضعه وفاقا … میشود از
صحیحه و از علامه … که … باشد و اگر شیر … نخورد کرده است نشر حرمت نمیکند بلکه هرگاه … یا بعد از مرد
خورده باشد باعث نشر حرمت نمیشود چهارم آنست که معتبر است در رضعات عدد معینی چنانکه ذکر خواهد شد کامل رضعه التقامی الی الاصله
و حمله الاطلاق الرضاع فی الآیة و الاخبار علیه للتبادر با اینکه تصریح نیز بآن شده در معتبره و منجبر است قصور اسانید آنها بعمل … مثل مرسل
لو ثوق که از ابن ابی عمیر روایت شده و معلوم است که مراسیل او بمنزله مسانید است عند الاصحاب و موافق است خبر آخر و مضمون اینها نفس مجموع
از بعضی اصحاب کمال رضعه را و جمعی … نموده اند در آن بعرف و لعل الکل قول طرفین متقارب … بنا قص نمیشود مطلق و احده کما
ام منعقد … مکر با حصول انبات لحم و اشتداد عظم یعنی اگر چنین شیر ناقص … بنحوی که صادق بیاید عرفا و عادت که از آن شیر
گوشت رویده شد و استخوان سخت کرده باز نیز باعث نشر حرمت میشود بهر حال باید که شیر کامل باشد باین طریق که بعد از اشتها شیر خورد تا
بر وجهی که بگویند شیر تمام خورده یا اینکه خود سر بردارد بدون سببی مثل شنیدن صدایی یا بازی کردن با طفل یا بیرون آوردن شیر دهنده پستان
از دهن طفل یا خواب او که هرگاه چنین باشد اعتباری ندارد و این شیر ناقص باعث نشر حرمت نمیشود بلا خلاف خلاصه باید
شیر خوردن کامل باشد که طفل را سیر کند که خود پستان را رها کند و اگر طفل بجهت نفس کشیدن و بازی کردن یا نگاه … کردن
یا … که ذکر شد پستان را رها کند و باز عود کند مجموع یک شیر خوردن حساب میشود مگر آنکه فاصله طولی بکشد که عرفا یکشیر
خوردن نگویند در این صورت هر کدام که ناقص باشد از عدد حساب نمیشود و اگر همه ناقص باشند هیچکدام حساب نمیشود …
پنجم از شروط امتصاص از ثدی است که شیر را از پستان بمکد و شیر بجوف طفل برسد از پستان پس اگر بدوشند بحلق طفل
یا در پیاله و در حلق طفل بریزند یا اینکه بشکم طفل برسد نشر حرمت نمیکند و دلالت میکند … بر این

صریح صحیح لا یحرم من الرضاع الا ما ارتضع من ثدی الخ و غیرها از اخبار و روایت ابن ابی عمیر که ذکر شد و ایضا حاصل میشود بشمار رضاع
دا رضاع و ارتضاع مکرر یکی بعد از دیگری از پستان و در شرح کبیر گفته اعتبار این مطلب معروف از مذهب اصحاب است و خلاف اسکافی که اکتفا
نموده خاصه به لبن بی شیر پستان قبل از ... مستنبط العلامه است که این حجت است عند الاسکافی و فاسد است بالضروره از مذهب شیعه و خبر مروی در
این باب که او ذکر کرده با ضعف آن بارسال محمول بر تقیه است چنانکه نسبت داده است در مسالک بجماعتی از عامه بلکه در مختلف الفاضل گفته
اجمع العامة علی تحقق الرضاع بالوجور و وافقهم الاسکافی واجماعنا علی خلافه فلا تعویل ششم آنکه طفل که شیر میخورد سن او از دو سال که
تجاوز نکرده باشد یعنی مجموع ده شیر یا پانزده شیر را که من بعد بیان خواهد شد با یکشبانه روز را پیش از گذشتن دو سال بخورد پس اگر
بعد از دو سال شیر بخورد هر چند یک جرعه آن در عدد یا بعد از دو سال باشد باعث نشر حرمت نمیشود و خلاصه رضاع باشد و طلقا ابتدا
باید در حولین باشد یعنی مرتضع حولین را تمام نکرده باشد اجماعا کما فی القواعد والمسالک و عن جماعة عن الخلاف والغنیة والتذکرة
وابتداء حولین از انفصال تمام ولد است الی الجزء الاخیر از شهر رابع و عشرین اگر ابتدا در اول هلال باشد والا تمام ایستا ثلاثة و عشرین
هلالیه و تمام میکنند منکسر را از خامس و عشرین چنانکه در مسالک اجمال چنین است کما صرح فی الریاض و غیرها و قال فی جامع المقاصد والمعتبر
فی الحولین الاهلة کما فی سایر ابواب الفقه ولو انکسر الشهر الاول فاتم الان انتهی کلامه و علی کل حال فلا خلاف معتد به فی اعتبار کون الرضاع
فی حولی المرتضع فلا عبرة بما بعدهما ولو فی اثنائه و الشهرة بل الاجماع بقسمیه علیه کما صرح فی جواهر الکلام لقوله ای النبی صلی الله علیه و آله فیما
رواه عنه الصادق علیه السلام فی خبر منصور بن حازم و قول الصادق علیه السلام فی حسن الحلبی ایضا لا رضاع بعد فطام و معناه کما فی الفقیه انه
اذا رضع الصبی حولین کاملین ثم شرب بعد ذلک من لبن امراة اخری ما شرب لم یحرم ذلک الرضاع لانه رضاع بعد فطام ای بعد بلوغ سن
الفطام پس بعد از حولین رضاع واقع نمیشود و در اعتبار این مقطوع به است در کلام اصحاب و ادعای اجماع نیز شده چنانچه ذکر شد و نص
نیز وارد است بعضی مذکور گردید از جمله اینست که لا رضاع بعد فطام قال قلت و ما الفطام قال الحولین اللذین قال الله عز و جل و چون در طرف
ابنیه سهل است و علی الاشهر ضعیف است مع ذلک معتضد است با جماع منقول و اینکه صحیح است علی الاظهر عند بعض چنانکه در ریاض ذکر شد و
و یدل علیه ایضا روایة فضل بن عبد الملک باسناد فیه اشتراک عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرضاع قبل الحولین قبل ان یفطم و شرط نیست تمام
قبل از حولین در حصول رضاع در مرتضع است و شرط نیست که فرزند مرضعه و دایه کمتر از دو سال داشته باشد و اگر رضاع واقع شود قبل
از حولین مرتضع و بعد از مضی حولین فرزند مرضعه نشر حرمت میکند علی الاصح الاشهر و وفاقا للحلی والفاضلین والشهیدین و فخر الاسلام
والکرکی و کثیر من المتاخرین بل علیه الاجماع عن بعض کما ذکره فی الشرح الکبیر و غیره و جماعتی اعتبار نموده اند حولین را در فرزند مرضعه ایضا یعنی اینکه
کاو نیز از دو سال نگذشته باشد از جمله ایشان تقی و ابن حمزه و ابن زهره است که در این باب ادعای اجماع نیز نموده لکن شیخ معظم اصحاب بر خلاف آن
و هو نص مع معارضه آن بحکایت اجماع متقدمه المعتضدة بالشهرة و اگر چه احتیاط مهما امکن سبیل نجات است هفتم شرط است اتحاد فحل در
حرمت اطفال یعنی شیر خوارگان و تحریم ما بین رضیعین رضاعا بر یکدیگر پس اگر از شیر یک شوهر دو پسر را شیر دهد و از شیر شوهر دیگر دختر را
شیر دهد با تحقق رضاع شرعی با شرایط و قیود معتبره در نشر بهم دیگر حرام نمیشوند علی الاشهر الاظهر بل علیه الاجماع فی التذکرة و عن الحلی
ظاهر غیرهما و غیر واحد از اخبار معتبره نیز دلالت بر این میکند و از ابو علی طبرسی خلاف حکایت شده در قول بحرمت و طفل بر هم دیگر نیز و قول
اول اظهر و اشهر است پس بنا بر قول مشهور و المنصور اگر ضعیفه از شیر یک شوهر به نه نفر مثلا پسر را شیر دهد و از شیر شوهر دیگر صد نفر دختر را شیر دهد
با تحقق شرایط رضاع اینها بر یکدیگر حرام نمیشوند بلکه آن پسران جایز است که از این دختران تزویج نمایند و هرگاه شیر از یک مرد باشد چون از شیر یک
شوهر مثلا ده پسر و ده دختر را شیر دهد همه از لبن فحل واحد قدر معتبر بر یکدیگر حرام میشوند اجماعا بلا کلام اگر چه از دو زن باشد یعنی اگر مردی
دو زن هم داشته باشد و یکی پسر را شیر دهد با تحقق شرایط و دیگری دختر را کذا ایشان بر یکدیگر حرام میشوند خلاصه آنکه در رضاع برادر و برادری
ابوینی یا ابی تنها موجب حرمت میشوند اما خواهر و برادر مادری تنها موجب تحریم نیست علی الاشهر والا ... بل بالاجماع المنقول و هذا
معنی قولهم اللبن للفحل و در شرح کبیر گفته فیکفی الاخوة من جهة الابوة ولا یکفی من جهة الامومة لا مع غیره کالصحیح و الموثق الدال علی ذلک و هما
مع اعتبار سندهما بالاتفاق الفتوی و صحیحان فیه مع ذلک مقتضیان له عظیم و ... تعلیله و مخالفه فاسد چنانکه ...

از علماء مسائل ونذکره متفرع است بر آنکه ... ماده نشر حرمت میشود و حرمت نیست که هر دو طفل
طفل رضاعی بمادر باشند هر یکی از شیر شوهر منفرد دیگر در این صورت بر یکدیگر حرام نمیباشند و علی القول بآنکه یکی فرزند حقیقی باشد
حرام میشوند بالاجماع یعنی هر گاه زنی دختر حقیقی داشته باشد از شوهری و شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوم پسری را شیر دهد با تحقق
شرایط رضاع آن پسر با آن دختر حرام میشود و خواهر و برادر رضاعی خواهند بود خلاصه اگر ضعیفه پسری را شیر بدهد دختران بطنی او
هر شوهری که هم رسانیده باشد بر آن پسر حرام میشوند و همچنین اگر دختری را شیر بدهد آن دختر جمیع پسران بطنی مرضعه کاینا ما کان هر
شوهری ... میشود و اجماعا چنانکه ذکر شد و همچنین حرام میشود بر پسری که شیر زن را خورده مادر آن زن و خواهر او و عمه او و خاله او و حرام میشود بر
کسی که شیر زن را خورده پدر آن زن و برادر او و عمو و خالوی او و بعد از تحقق شرایطی که مفروض شده ... آنکه شرط است که تمام مده که عبارت
از پانزده یا ده است که من بعد بیان میشود از یکی باشد اگر چه شیر یکشوهر باشد پس اگر ... پانزده زن داشته باشد از ...
... هر یک از زنان طفلی را یکشیر بدهند تا پانزده شیر شود آن پانزده شیر باعث نشر حرمت نمیشود و اگر هر یک از زنان طفلی
را پانزده شیر بدهند از شیر یکشوهر آن اطفال همه بر یکدیگر حرام میشوند و اگر طفلی هفت شیر از یکی از شیر یکشوهر بخورد و هشت شیر را
از زن دیگر از شیر بخورد رضاع هم نمیرسد و اگر هفت شیر زنی را بخورد و شوهر آن زن را طلاق بدهد و بعد از عده شوهر دیگر کند و از ...
فرزند بهم رسد و هشت شیر دیگر از شیر این شوهر بدهد نشر حرمت نمیکند چون فحل متعدد است اگر چه مرضعه یکی است پس آن شیر ...
طفل حرام نمیشود و آن طفل اگر دختر است بر شوهرهای آن زن حرام نمیشود بلی هر گاه از شیر هر شوهری طفلی را شیر کامل بدهد بآنکه
از هر شوهری پانزده شیر بخورد یک طفل و پانزده شیر از شوهر دیگر طفل دیگر بخورد آن زن بر هر دو طفل حرام میشود و هر یک از دو طفل بر
صاحب شیر خود نیز حرام میشوند ولکن آن دو طفل بر همدیگر حرام نمیشوند علی الاشهر والمنصور چنانکه سابقا ذکر شد هشتم از شروط کتب است
و آن معتبر است باجماع طایفه و مرضعه حاصل بافعل مستحق غیر کافیست بلکه باید شیر یکی از ... شرعی ... باشد علی الاشهر کتب است
کمال ... بخورد که آن شیر اثر کند و باعث شود انبات لحم و اشتداد عظم را یعنی رویانیدن گوشت و محکم شدن استخوان را و عرف و عادت
و حکم قطعی یا شرعی ... مظنه کافی نیست اگر چه آن مظنه از قول یک طبیب حاذق یا دو طبیب باشد و خلافی نیست در اعتبار آن بین الطایفه بلکه جماعتی
تصریح باجماع نموده اند بسبب نص و هو مستفیضه منها الصحیح قلت ما یحرم من الرضاع قال ما انبت اللحم و شد العظم قلت فیحرم عشر رضعات
قال لا لانه لا ینبت اللحم و لا یشد العظم و مستفاد از این و غیر این اعتبار هر دو معا چنانکه ظاهر اکثر علما بل المشهور کما صرح فی الکفایة نیز هست
و در بعض اکتفا باحدهما نموده و در کفایه گفته و لا دلیل علیه و در شرح کبیر گفته و لعله للصحیح لا یحرم من الرضاع الا ما انبت اللحم و الدم و بعد گفته
و آن قوی است اگر متلازمان نباشند والا ثمره در خلاف نمیباشد و اما در مسالک گفته مقتضی نصوص و فتاوی اعتبار اجماع و صفین است یعنی انبات
لحم و اشتداد عظم معا و کفایت نمیکند احدهما و نیز از شهید نقل نموده که در بعض عبارات شهید است که اجتزاء باحدهما نموده و گفته که آن شاذ است
و دلیلی بر آن نیست و تلازم هر دو غیر معلوم است پس لیل اند اصالة عدم ... بعضی در انبات لحم و اشتداد عظم بنا علی کونهما اصلین ...
بر اهل خبره است مثل طبیبین عارفین و شبهه نیست در اشتراط عدالت و مخبر چون شهادت است در اشتراط تعدد و اشکال است ... الانوثة در عدد
... بعضی از متاخرین گفته اند الا آنکه اشهر اشتراط است و اصح اقوال عند العلماء آنکه شیر باعث روییدن گوشت و سخت شدن
استخوان است ... فصل ... بهرچیز که والم شو ... کامل ... بآنکه یکشبانه روز ... علامت ...
موثق ... لا یحرم الرضاع الا رضاع یوم و لیلة او خمس عشرة رضعة متوالیات من امرأة واحدة من لبن فحل واحد لم یفصل بینها رضعة امرأة غیرها الحدیث
و ... بعد از اعتبار موثقه و اعراض از ... طایفه و اجماع ... خلاصه اگر بقدر ... مشهور ...
باین نحو که ... یکشبانه روز ... هر وقت خواهش شیر کند شیر از آن زن بخورد تا سیر شود و ... بآنکه غذای او در تمام شبانه روز شیر
آن زن باشد ... واگر ... یکشبانه روز ... بیشتر شیر زن دیگر را بخورد یا غذای دیگر را بخورد باعث نشر حرمت نمیشود بلا
خلاف ... و تصریح نموده باعتبار عدم فصل بماکول و مشروب ... در مسالک و سلطان در شرح ...
اصحاب ... خلاف بلکه ... خلاف تصریح نموده در ... و مراد از شبانه روز ...

تا غروب آفتاب یا طلوع صبح تا طلوع صبح است که لا اقل در یک شبانروز شیر از پستان بخورد ومذکور و در ملحق کرده اند داواشاء نهار را بمثل آنکه از ظهر روز تا ظهر روز دیگر یا نصف شب تا نصف شب دیگر که یک شب متصل و یک روز متصل باشد شیر بخورد و از اشکالست از سببیت در

صدق شرط و از تحقق معنی و بعضی از معاصرین بعدم ان قایلند اقتصارا فیما خالف الاصل علی المتیقن مع هذا احتیاط اولیست یا اینکه یا [illegible] شیر کامل متوالی بعضی چه در یا تا از پستان بخورد که شیر زن دیگر فاصله شود که در این صورت نشر حرمت میکند علی الاشهر بین المتاخرین بل اجماعا کما فی المسالک و الریاض و اگر در میان یکروز شیر کامل از زن دیگر بخورد نشر حرمت میکند و اگر شیر ناقص و قلیل در میان از دیگری بخورد در قواعد و مسالک و روضه باز بعدم نشر حرمت قائل شده اند و در تذکره و ریاض شیر کامل را شرط نموده اند بدلیل حملا علی الفرد الاکمل المتبادر در التبیان و لکن در میان رضعات عدیده اگر ماکول و مشروب بطفل بدهند توالی رضعات بر هم نمیخورد بلکه حکم توالی را فی میباشد و باعث نشر حرمت میشود و حلیلیه و عند الاصحاب فصل بدانکه در عدد رضعات میان بالعشر او الخمسة عشر خلاف مشهور بین علما است و اسناد اصحاب المتقدمین المعروف بینهم از متقدمین شیخ مفید و سلار و شیخ طوسی و ابن حمزه و از متاخرین علامه در مختلف و ولدش فخر المحققین و شهید در لمعه قایلند باینکه معتبر در نشر ده شیر کامل پی در پی است که متوالی باشد بخورد و در بیانهٔ ایضاح [illegible] دیگر را نخورد باعث نشر حرمت میشود و در سرائر از سید مرتضی نقل نموده که اخبار اینقول را که ده اثری در کتب سید مرتضی پیدا نمیشود و این نقل چنانچه در [illegible] غیر این نصریح باین نموده اند و خود ابن ادریس نیز قائل شده اند بده رضعه و در اول کتاب نکاح اما رجوع از اینقول کرده در باب رضاع حکم نموده است بپانزده رضعه کامله و اشهر بین المتاخرین نیز اینقول است یعنی نشر میکند بپانزده رضعه کامله و جماعت کل معاصرین بنیز بر اینست و این قول اشهر و اقوی است و الیه ذهب الشیخ فی کتابی الاخبار و النهایة و المبسوط و التبیان و به قال الطبرسی فی المجمع و علیه اتباع الشیخ کما فی کشف الرموز و اختاره فی المهذب و الشرایع و ظاهر النافع و الابی و السبزواری و ابن القطان و احمد بن فهد و ابن ادریس و العلامة فی التذکرة و الارشاد و التبصرة و التلخیص و ظاهر القواعد و التحریر و المحقق الکرکی و القطیفی و الشهید الثانی فی المسالک و الروضة و المحقق الاردبیلی فی نهایة البیان و المحدث المجلسی و سبطه الهادی فی رسالته و الشیخ الحر فی کتبه و الفقیه الشهیر بالفاضل الهندی فی کشف اللثام و الفاضل الباغنوی و العلامة الطباطبائی فی المصابیح و سیدنا العلی العالی فی الریاض و غیرهم من المتاخرین و به قال جمیع مشایخنا الذین عاصرناهم بل ربما ظهر من عبارة الخلاف و التذکرة اجماع الامامیة علی ذلک خصوصا الاخیرة قال فیها الرضاع المحرم ما حصل به احد التقدیرات الثلثة اما رضاع یوم و لیلة او رضاع خمس عشرة رضعة او ما انبت اللحم و شد العظم عند علمائنا الامامیة و حدیث صحیح و ثقه معتبر و مستفیضه دلالت باینقول میکنند و قال العلامة الطباطبائی فی المصابیح و اختلفوا فی الاشهر من القولین ففی المختلف و القواعد و غایة المرام و نهایة المبتدئ ان العشر هو قول الاکثر و فی الروضة انه قول المعظم و فی التذکرة و نهایة البیان و المفاتیح ان المشهور هو الخمسة عشر و وقع بذلک التنافی بین کلامی العلامة فی التذکرة و المختلف و اشتهار الخمسة عشر بین المتاخرین معلوم بالتتبع و النقل بل کاد یکون ذلک اجماعا منهم فی هذا العصر و ما قاربه و اما القدماء فاکثر الاعاظم منهم علی القول بالعشر لکنه لا یبلغ حد الاشتهار فان الشیخ و اتباعه و الطبرسی من القدماء کلهم قد افتوا بالخمسة عشر و یعضده النص الوارد فیه و فی نفی التحریم بالعشر کثیر من الاجلة من ائمة الحدیث و فقهاء اصحاب الائمة علیهم السلام کمحمد بن احمد بن یحیی و احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عمیر و الحسن بن محبوب و حماد بن عثمان و علی بن رباب و هشام بن سالم و غیرهم ممن روی ذلک و لم یرو التحریم بالعشر فان الظاهر منهم الاخذ بما رووه دون معارض کما هو المعلوم من طریقتهم انتهی کلامه اعلی الله مقامه و بجواهر الکلام جمیع اینها را که علامه طباطبائی بحر العلوم در مصابیح گفته او بیان فرموده کتاب نوشته بدون اینکه نسبت باو دهند بعد ذکر نموده و بعد گفته قلت لا نسلم ان شهرة الخمسة عشر عند المتاخرین محقق الخ فصل بدانکه ابن جنید اسکافی بیک رضعه کامله قائل شده و آنرا محرم دانسته و مستندش حدیث صحیح لکن مکاتبه با خبار الفقه میکند و صحیح مزبور مکاتبه ایست بابی الحسن علیه السلام که از وسوال نموده که از اینها حرام میشود و از رضاع جواب نوشتند قلیله و کثیره حرام و نحو انست خبر دیگر که روایت نموده اند عامه با اینکه ظاهر قلیله و کثیره الخ صدق میکند بر رضعه کامله و حال رضعه ناقصه محرم نیست اجماعا حتی بقول ابن جنید و در نیست حمل آن بر تقیه زیرا مذهب مالک و ابی حنیفه بلکه نسبت داده شیخ بجمیع عامه و [illegible] شود و مثل این صحیح مستفیضه معتضد بعمل طایفه و قول و ضعیف است متروک است و ابن بابویه در مقنع نقل کرده از استاد و شیخ

رضاع ۱۵۳

این و تأیید که عمل بحدیث پانزده روز میکردند و این قول نیز شاذ و متروک است و اعراض اصحاب دلالت بر وهن آن میکند و در حدیث دیگر وارد است که
یک سال یعنی تحقق رضاع در یک دو سال است هر دو صحیح است الا آنکه حدیث یک سال در تهذیب و من لا یحضره صحیح است و مقدم که دو سال است در
فقیه قوی یا حسن است و در تهذیب صحیح است همین دو حدیث را در من لا یحضره ذکر نموده فقط و این دو حدیث نیز شاذ است اصحاب را موافق با
در وست و اصحاب طرح نموده اند و بر تقدیر عدم شذوذ و وجود قائل آن چنانکه منسوب بصدوق است در فقیه تأویل آنها بانکه ممکن نیست
کرده یا نه پانزده رضعه کامله واقع شده نمیکند بعلت آنکه آن معتضد است بشهرة و مخالفت عامه و موافقت کتاب فی الجمله و معتبر فی نفسه
تم نیز ظاهر معلوم است بجهت آنکه نقل نموده متضمن حولین و متضمن سنه را و معارضه بودنها واضح است و از این معلوم نمیشود مصیر او بآنکه
با آن صحیح این و فرمود و غایتش حمل شد مرد است و با وجود این نسبت نیز صحیح نیست بلکه اینها در مقام کشف تفصیل باید آنکه بعضی از علما
مسائل را بنکر بیکریم گفته اند که چون امام اینها معارض عمل بقرآن میدادند و ظاهر قرآن مستمر بشما شمات است و چنین است آنکه
نفس اسلوب کلام الهی و تعبیر بآیت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم یعنی حرام است بر شما مادرهای شما که شما را شیر داده باشند اشعار دارد که مدت
شیر داده باشند که مادر شما شده باشند و اگر مسمی کافی بود میفرمود و اللاتی ارضعنکم با آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
حدیث متواتر فرموده که من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت خود و هر که از اینها جدا نمیشوند تا وارد
بر حوض کوثر بر من وارد شوند و معنا بحدیث متواتر آنست که حقیقت کتاب نخست که نازل شده است معنی کتاب الله نزد اهل بیت من
است پس رجوع بایشان کنید و رجوع با خبار رجوع بایشانست و همچنین حدیث متواتر که آنحضرت فرموده اند که من شهرستان علم و حکمت
ام و علی دروازه آنست یعنی علوم مرا از علی علیه السلام تعلیم بگیرید و از دیگر مپرسید و چون تقیه عظیم بوده این اختلافات وارد است و مع هذا
میتوان جزم کردن که بکمتر از پانزده رضعه کامله با تحقق سایر شرایط مناسب حرمت باشد ... للنصوص المستفیضة منها الصحیح قلت ما
یحرم من الرضاع قال ما انبت اللحم و شد العظم قلت فیحرم عشر رضعات قال لا لانه لا تنبت اللحم و لا تشد العظم و حدیث موثق که سابق
ذکر شده فرمودند لا یحرم الرضاع اقل من رضاع یوم و لیلة او خمس عشرة رضعة متوالیة من امرأة واحدة من لبن فحل واحد لم یفصل بینها رضعة
امرأة غیرها الحدیث و در شرح کبیر بعد از ذکر این گفته و لا یقدح قصور السند عن الصحیح اعتبارا بالوثاقة و الاعتضاد بعمل الطائفة و اجماعها
المنقول و اما تنبیها عمل با حوط عمل نمودن بهتر است چون معلوم شد که ظاهر آیه بخلاف فهم این اشخاص است و اخبار که این معارضند و ما که فرمایند
نمیکنند ائمه علیهم السلام از راه تقیه فرموده اند و این خلاف مانده است و اما شیعه بعد از ائمه بکلما امکان تمسک به آن بر اینها نفی بوجود امع
میشود و معلوم میکردد که قول مشهور ما بین المتأخرین که پانزده رضعه اشد است ... اگر کسی طالب تمام اشیاء است از خلاف کل
علما اما احتیاط باشد باید و لد را شیر کامل اجنبیه از یک رضعه که طفل را شیر دهد تا آنکه قرة واحده باشد از آنها بالمرات شود و اقوال
بعضی از حنفیه و اخبار آن و مع هذا اسائل میکنند و از خلاف جمیع مذاهب مسلمین که جمع از علما اکتفا نموده اند بمسمی و بعضی از ایشان مقادیر
نموده مقدار ما یفطر الصائم و ادعای نموده است بان اجماع اهل علم است بر آنکه نقل نموده از ایشان شهید ثانی و در مسالک فصل در تحقیق رضاع
و شیر خوردن با شرایطی که مذکور شد حاصل شود شیر دهنده مادر طفل میشود یعنی مادر رضاعی او میشود و شوهر او که صاحب شیر است پدر او
است که شیر از او است پدر رضاعی طفل میشود و فرزندان ایشان خواه نسبی خواه رضاعی که شیر ایشان را خورده باشند برادران رضاعی و خواهران رضاعی
طفل میشوند و همچنین فرزندان نسبی فحل که از زن دیگر داشته و همچنین فرزندان نسبی مادر که از شوهر دیگر داشته باشد برادران رضاعی و خواهران رضاعی
میشوند اجماعا و اما فرزندان رضاعی که از شیر شوهر دیگر داشته خواهر طفل نمیشوند علی الاظهر الاشهر چنانکه سابقا نیز ذکر شد و ...
مؤبد میشود بر مرتضع مادر شیر دهنده هر چند بالا رود و زن فحل یعنی صاحب شیر و مادرش هر چند بالا رود حرام مؤبدند اجماعا بر طفل شیر خوار
هم چنانکه بمنزله مادر اند در نسب و همچنین بر اینکه پدر و عمه و اجداد طفل را شیر دهنده حرام مؤبد اند و دختران پدر از زن شیر دهنده که دختران
بمنزله خواهر اند در نسب فرزندان اند شیر دهنده بمنزله فرزند زاده است در نسب حرام مؤبد اند بر آنها و آنکه از زن او پسر یا شیر دهنده اند
اند پسر و دختران او و اولاد او همه بر آنها حرام مؤبد اند چه بمنزله پدر او است در نسب و ایشان بمنزله فرزند زاده اند در نسب حرام میشوند
طفل خواهر فحل و عمه رضاعی طفل میشود و خواهر اینها خاله رضاعی طفل میشود و مادر فحل و مادر مرتضعه جده رضاعی طفل میشود

۱۵۰

همچنین دختران پسران ایشان دختران برادر رضاعی طفل میشوند و دختران دختران ایشان دختر خواهر رضاعی میشود و حاصل آنکه هفت طایفه که ربط دارند بسبب بطفل مذکور مثل آنها هفت طایفه که مذکور شد از جهت مذکورات بسبب رضاع حاصل میشوند و این هفت طایفه رضاعی مثل هفت طایفه نسبی بر آن طفل حرام و محرم میباشند بعد از حاصل شدن رضاع با شرایط و حصول علم بآن چنانکه در حدیث صحیح معمول وارد شده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میشود از جهت رضاع و شیر خوردن زنانیکه نظایر ایشان از جهت نسب حرامند چون مادر رضاعی که مثل مادر نسبی است و خواهر رضاعی مثل خواهر نسبی حرام است و همچنین سایر هفت طایفه که اشاره بآنها شده است پس حرمت حاصل میشود میان شیر خورنده و شیر دهنده و شوهر او و پدر و مادر و جده و جد زن و خواهر آن زن و شوهر خواه اعیانی باشند و خواه رضاعی و همچنین زنان دیگر آن شوهر و همچنین میان اولاد شیر خورنده و میان زن و شوهر و اصل و فرع و برادر و خواهر ایشان حرمت مصاهرت حاصل نخواهد شد بلی میان مادر و پدر و خواهر طفل و میان آن شوهر و متعلقان ایشان حرمت نیست و تفصیل آن ذکر میشود و متوقف تا مرکوز یکنو و ضیع مسئله آنست که بعد از آنکه رضاع شرعی بعمل آمد هر آن رضاع حکم اولاد ایشان میدارد با این معنی که آن طفل اگر شیر خورده حکم طفل ایشان میرساند که از آنکه متولد شده و رضاع شرعی عبارت از ولادت میشود و پدر رضاعی مثل پدر نسبی میشود و حلیله او خواهر ولی ام تا منعیه یا موطوئه مثل حلیله یا موطوئه پدر الا این کلام نضع حرام میشود و همچنین حلیله پسر رضاعی حرام است یعنی رضاع نطفه اولاد است که رضاع در اولاد فرع نیست و ملاحظه نما این که بکه بواسطه نزول آن حرام میشود حکم کن که بواسطه رضاع نیز حرام میشود بدون استثنا کسی هرگاه دختری از زنی و مردی متولد شود همچنانکه حرمت نسب حاصل میشود میان آن دختر و شوهر زن که پدر دختر باشد و پسرانم و پسران زن که برادران آن دخترند و پسران پسران ایشان و پسران دختران ایشان که برادر زاده و خواهر زاده دخترند و پدران زن و پدران اعم که جد آن دخترند و برادران اعم که عمو و برادران زن که خالو آن دختر باشند همچنین اگر دختری شیر زنی و مردی بخورد که از ایشان متولد شده پس حرمت حاصل میشود میان آن دختر و آن مرد صاحب شیر پدر او خواه پدر حقیقی یا رضاعی و پسران خواه از آن مرد یا غیر آن خواه حقیقی یا رضاعی و پسران حقیقی آن زن خواه از آن مرد یا غیر آن و پسران رضاعی آن زن که شیر همان مرد صاحب شیر خورده باشند و خواه این پسران از آن دختران هم شیر خورده باشند یا در بطنها متعدده و پسر زنی که دختر او شیر یا شیر داده آن دختر بجمیع پسران حقیقی و حرام میشود و همچنین بجمیع پسران او که آن شیر را نخورده داده باشد باجماع مسلمین و همچنانکه پسران پسران مرد و زن و پسران دختران ایشان خواه رضاعی و خواه حقیقی خلاصه هر که مرتضع پسر باشد مثل این خواهد بود که از مرتضع و صاحب شیر پسر متولد شود و حرمت حاصل میشود میان آن پسر و مرتضع و دختر آن مرتضعه و صاحب شیر خواه دختران حقیقی ایشان یا رضاعی و دختران صاحب شیر که از زن دیگر باشند خواه حقیقی و خواه رضاعی حتی اگر شیر خورده و زن آن شیر داده باشد و فقت بزرگتر مثلا بچه بر اشیر یا بنه همه دختر که از زن کوچک داده بر آن طفل حرام موبد میشود بالکلام و کذا حرام میشود بر طفل مرتضع حقیقی و رضاعی شوهر دیگر و اما دختران رضاعی او که از شیر شوهر دیگر داده حرام نمیشود و میان آن دختر و دختران دختران ایشان و دختران پسران ایشان بنحو مذکور و مادر مرتضعه و صاحب شیر و میان زن او و صاحب شیر و میان او و مادر رضاعی زن او و میان دختر رضاعی او بشرط دخول این ضابطه کلیه در معرفت محرمات نسبیه و سببیه بواسطه رضاع و از آنچه مذکور شد بر یک کوتصنیع و یکی نیز حرمت حاصل میشود که غیر از نظائر خویشان نسبی و سببی است و آن اینست که حاصل میشود میان پدر آن طفلی که شیر خورده و میان دختران صاحب شیر که فحل گویند خواه دختران حقیقی فحل خواه رضاعی و میان دختران حقیقی مرضعه بتنهائی و این مسئله فقط از قاعده خارجست و مسئله و هم صحیح است و مع ذلک خلافی است و تفصیل آن ان شاء الله تعالی مذکور میشود و بالجمله رضاع شرعی نظیر نحو نسبی و قرابت حقیقی است پس بعد از تحقق رضاع هر انا قرابت میان مرتضع و مرضعه و صاحب شیر و منسوبان ایشان محقق یافته و اقرباء آنکه بواسطه نسب بر یکدیگر حرام و محرم میکردند نظیر اینها بواسطه رضاع نیز حرام میکردند و کذا اقرباء آنکه بواسطه سبب بر یکدیگر حرام یا محرم میکردند نظیر اینها نیز حرام میشود و مجموع محرمات بواسطه رضاع سه طایفه اند **اول** نظیرهای کسانیکه بواسطه قرابت نسبی حرام میشوند و محرمات بواسطه قرابت نسبی هفت نفرند از انا شکه بر مذکور حرام اند و هفت نفرند از ذکور که بر اناث حرامند و هفت نفر انا شیر مادر و جده خواه پدری یا مادری و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر و عمه و خاله پس نظیر این هفت نفر نیز

الرضاع ۱۵۰

واسطه رضاع پیش از زن حرام میشوند و مادر رضاعی نیست که پسر را شیر داده برضاع شرعی و مادر حقیقی یا رضاعی صاحب شیر جده می
شوند و دختران ایشان خواه حقیقی و خواه رضاعی بتفصیلی که مذکور کردیم خواهر مرتضع میشوند و دختران دختران ایشان و دختران
پسران ایشان خواهرزاده و برادرزاده مرتضع میشوند و خواهران حقیقی یا رضاعی ایشان خاله و عمه میشوند و هفت نفر دیگر ایشان حقیقی
نسبی ذکور که بر اناث محرم میشوند پدر و جد و برادر و پسر برادر و پسر خواهر و عمو و خالو هستند و نظیر این هفت بواسطه رضاع بدختر بیه از زن یکی
حرام میشود و پدر رضاعی و هم صاحب شیر است و پدر او و پدر مرضعه خواه حقیقی و خواه رضاعی جد رضاعی مرتضع اند و پسران حقیقی یا رضاعی
صاحب شیر و پسران حقیقی مرضعه بتنهایی برادران اویند و پسران دختران و پسران پسران ایشان خواهرزادگان و برادرزادگان اویند
برادران ایشان خواه حقیقی و خواه رضاعی عمو و خالو اویند طایفه دوم نظیرهای کسانیکه بواسطه قرابت سببی محرم یا حرام میشوند
و ایشان چهار نفرند از اناث که بر ذکور حرام میشوند و چهار نفر از ذکور که بر اناث حرام میشوند و چهار اناث مادر زن است و زن پدر و زن پسر
و دختر زن بشرط دخول پس حرام میشود بواسطه رضاع سببی مادر رضاعی زن و زن پدر رضاعی و زن پسر رضاعی و دختر رضاعی زن با شرط
نفر دیگر است که حرام میشوند جمع ایشان و آن خواهر رضاعی زن است و چهار ذکور پدر شوهر است و شوهر مادر بشرط دخول و شوهر دختر
و پسر شوهر پس بواسطه رضاع حرام میشود پدر رضاعی شوهر و شوهر مادر رضاعی و دختر پسر رضاعی شوهر طایفه سیم دختران حقیقی
یا رضاعی صاحب شیر و دختران حقیقی مرضعه فقط که بر پدر مرتضع حرام میشوند خواه آن دختران از مرضعه باشند یا از زن دیگر صاحب شیر
و این مسئله خارج از قاعده یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب است تفصیلش مذکور میشود چنانکه انشاء الله باین اشاره شد و بعضی گمان کرده‌اند که
غیر این سه طایفه که مذکور شد احدی دیگر بواسطه رضاع حرام نمیشود و بعضی زنها را اعتبار نموده اند بنا بر قول اشهر اعتبار ندارد چنانکه
مذکور خواهد شد فصل اول در بیان آنکه مقتضای روایات صحیح متواتره و اجماع اهل علم از اصحاب و غیرهم و اشهر بین اصحاب بلکه و ائمه اثنا عشر کما از قرآن مجید
حکم مادر و خواهر رضاعی ظاهر میشود و فقط و آنچه که مذکور شد حرمت و محرمیت ایشان از احادیث متواتره و اجماع امت ظاهر میشود و حتی
مذکور شد و در تفسیر محرمات سبعه نسبیه از قرآن مجید ظاهر میشود و استبعاد ندارد که مراد الهی باشد و حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بیان فرموده باشند مراد الهی را اگرچه بر سبیل مجاز باشد بلکه غالبا مجاز شایع‌تر است از حقیقت و دور نیست که امهاتکم
شامل امهات رضاعی بوده باشد و لازم دارد مادر بودن اینها و دختر بودن فرزندان ایشان را و اخواتکم من الرضاعة هم شامل
باشد اخوات ابوینی و پدری و مادری و لازم داشته باشد اولاد ایشان را و همچنین عمات و خالات را چون ایشان نیز داخلند در اخوات پدر یا خواهران
پدر و مادر اند و بعد از ایشان مصاهره را فرموده تا ظاهر شود که رضاع تابع نسب است نه مصاهره و حدیث نبوی که بسند صحیح روایت شده
مؤید این است و در کتب معتبره و در شرح کبیر نیز مذکور است و در این باب چند مسئله است که احتیاج به بیان دارد اول چون رضاع محقق شود
حرام میشود بر پدر طفل شیرخوارنده جمیع اولاد فحل که صاحب شیر است خواه نسبی باشند و خواه رضاعی و خواه از شیردهنده باشند دختران
و یا از زن دیگر فحل و همچنین حرام میشود بر پدر آن طفل مرتضع جمیع اولاد نسبی آن زن هر چند از شوهر دیگر داشته باشد اما اولاد رضاعی این که از
شوهر دیگر داشته و از شیر این فحل نداده بر پدر مرتضع حرام نمیشوند علی الاصح الاشهر و عبارت معظم در این مسئله این است و لا ینکح ابو المرتضع في
اولاد صاحب اللبن ولادة و رضاعا و في اولاد المرضعة ولادة لا رضاعا لانهم صاروا في حكم ولده و تعلیل محقق و غیره در تحریم بانهم صاروا في حكم ولده
تابع روایتی است که عن قریب ذکر خواهد شد و الا در حکم ولد بودن ایشان محل نظر است اگر در روایات مذکور نبود چنانکه غیر واحدی از اصحاب
تصریح نموده اند و مولف قدس سره میگوید که حرام شدن اولاد فحل بر پدر مرتضع مطلقا و اولاد نسبی مرضعه بتفصیلی که ذکر شد موضع وفاق نیست
بلکه محل خلاف است چون حرام شدن اینها خارج از حکم قاعده سابقه است و از عدم صدق عنوانی از عنوانهای هفتگانه که در نسب مذکور است
موضع خلاف شده و لکن محقق در شرایع جزم بحرمت نموده تبعا للشیخ في الخلاف و ابن حمزه و ادریس بل نسبه بعضهم الی الشهرة بل ادعی
الاجماع علیه للمعتبرة المستفیضة کصحیح ابن مهزیار و صحیح ایوب بن نوح و همچنین علامه در مختلف و عبارت محقق در شرایع این است که
ینکح ابو المرتضع في اولاد صاحب اللبن ولادة و رضاعا و لا في اولاد زوجته المرضعة ولادة لا رضاعا لانهم صاروا في حكم ولده و هل
ینکح اولاده الذین لم یرتضعوا من هذا اللبن في اولاد هذه المرضعة قیل لا و الوجه الجواز انتهى كلامه اعلى الله مقامه و سبزواری در کفایه گفته

فیه قولان اقربهما التحریم نظرا الی الروایات ... و منهاج الهدایة و غیرها نیز تصریح بحرمت کرده اند و اشهر نیز این قولست و کل معاصرین هم حکم
بحرمت نموده اند نظر بروایات صحیحه منها صحیحة علی بن مهزیار قال سأل عیسی بن جعفر ابا جعفر الثانی علیه السلام عن امرأة ارضعت لی صبیا ١٥٩
هل یحل لی ان اتزوج ابنة زوجها فقال لی ما اجود ما سألت من هنا یؤتی ان یقول الناس حرمت علیه امرأته من قبل لبن الفحل هذا هو لبن
الفحل لا غیره فقلت له الجاریة لیست ابنة المرأة التی ارضعت لی هی ابنة غیرها فقال لو کن عشرا متفرقات ما حل لک شیء منهن وکن فی موضع بناتک
و این صحیحه دلالت میکند بر حکم حرمت ... فحل بر پدر مرتضع و منها روایة ایوب بن نوح فی الصحیح قال کتب علی بن شعیب الی ابی الحسن امرأة
ارضعت بعض ولدی هل یجوز لی ان اتزوج بعض ولدها فکتب لا یجوز ذلک لک لان ولدها صارت بمنزلة ولدک و منها ما رواه الکلینی
فی الصحیح عن عبد الله بن جعفر قال کتبت الی ابی محمد علیه السلام امرأة ارضعت ولد الرجل هل یحل لذلک الرجل ان یتزوج ابنة هذه المرضعة ام
لا فوقع لا تحل له و این روایات اخبار ... ابن ادریس ... تحریم ... مرتضع ... و مع ذلک ... ابن ادریس و جمع از اصحاب کالشیخ
فی المبسوط و القاضی تمسکا باصالة الاباحة و عملا بالقاعدة المتقدمة و بعدم ... فقال ... لان اخت الابن من النسب انما
حرمت لکونها بنت الزوجة المدخول بها ... بسبب الدخول بامها و هذا المعنی منتف هنا ... ابن ادریس ... نسب حرام است ...
مدخوله است پس تحریم آن بسبب دخول بمادر او است و این معنی در اینجا منتفی است ... حرام شود برضاع آنچه حرام است
از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب نفرموده یحرم من الرضاع ما یحرم من المصاهرة
و ... گفته ... شیخ ... قوی است ... روایات صحیحه ... بر حکم ... در ... اقوال ...
یاد ... نموده لکن ... ترجیح ... معلوم ... شود ... گفته و هو قوی لولا صحة الروایات فهی ... المسألة
من القاعدة للاحتیاط و فاضل ... در ... رضاع ... نموده اگر چه ... احتیاط ...
... رضاع ... شود ... مرتضع ... اولاد ... خواه اولاد نسبی باشد خواه رضاعی و ...
اولاد نسبی ... روایت صحیحه وارد شده است ... اگر چه ممکن است ... نهی ... کراهت ... روایات
معتبره و اصول قواعد است ... حرمت باشد ... فرزندان ... و فرزندان زن در رضاع ...
فرزند رضاعی ... شوند ... نموده اند ... نهی از تزویج ... مرتضع باشد ... و لکن احتیاط ...
... واقع شده ... انتهی کلامه اعلی الله مقامه ... کوید ... اگر چه ... مطابق اصل و قواعد مقرره
است لکن نصوص صحیحه ... کراهت ... تزویج ... مرتضع ... مرتضع ... مرتضع ... اجماع ... حرمت
است ... مشکل ... خلاف ظاهر ... روایات مذکوره است ... جواهر الکلام گفته مع انا لم نقف لهم علی شیء من ذلک
سوی ما عرفته من حرمة نکاح ابی المرتضع فی اولاد صاحب اللبن ولادة و رضاعا و فی اولاد المرضعة ولادة لظاهر النصوص السابقة
مع ان جماعة حملوها علی الکراهة و نفوا التحریم اقتصارا علی اختصاص حرمة الرضاع بما یحرم من النسب ...
اولا النصوص المزبورة التی لا یخفی ظهور قوله علیه السلام فی خبر ابن مهزیار هذا هو لبن الفحل لا غیره ان قال بل ...
علی مفادها ... الفتاوی ... لی ... الفحل و لا الی اخوانه و کذا المرضعة انتهی کلامه ... ولد ...
قول مبسوط ... گر نصوص صحیحه ... شرح ... شمرده و لکن ... لولا ... الاخبار ...
المعتضدة بالشهرة العظیمة و مراعاة الاحتیاط ... فی مثل المسألة ... والاحتیاط لا یترک فی المسألة ...
کان الاحتیاط ... الارشاد ... شرح ... گفته لا یجوز ان ینکح ابو المرتضع فی اولاد صاحب اللبن ولادة و رضاعا و اولاد المرضعة ولادة
لا رضاعا علی الاشهر لا ... بل الاظهر ... حکم ... کما فی الصحیح ... اصحاب ... ذکر شد ...
روایات ... قواعد ... نموده اند ... روایات صحیحه ... بشهرة عظیمه ... مسئله ... اصل ... معمول بها ...
الاشهر الاقوی و جواهر الکلام گفته و من الغریب ... بعض ... فی اصل الحکم بعد ... النصوص المعتبرة المعتضدة بالعمل و الاجماع
و ... النصوص ... الاصل المقطوع ... الرضاع ... ما یحرم من النسب الفرع عنه
بمقیاسها تناقض نفلا لصورة لا تناقض لکن مع عرفت الدلیل فالمقام لا

ویبین له ان المقام ومع التسلیم بان الماء الطاهر ان شاء منها خصوصا بعد ذکرها فی مقام التحدید والبیان یجب تخصیصها بما هنا کما هو مقتضی ۲۱ باب رضاع ۱۵۷
القواعد لاجماعنا علی الکراهة البعیدة عن سیاقها خصوصا خبر ابن مهزیار منها انتهی ثم رضاع شرعی چنانکه پیش از عقد واقع شود تاثیر میکند و
باعث حرام شدن عقد میشود بلاکلام همچنین هرگاه بعد از عقد واقع شود نیز تاثیر میکند و باعث فسخ میشود پس هرگاه مادر زن شخصی فرزند
او را با تحقق شرایط شیر بدهد خواه آن فرزند دختر صغیر باشد یا از زن دیگر آن شخص زن آن شخص که دختر مادر زن است بر شوهرش حرام میشود
وعقد ایشان فاسد میگردد و آن زن بودن بعد میرود و حرام دائمی میشود و همچنین اگر زن دیگر پدر زن او که غیر مادر زن او است فرزند
او را شیر بدهد زن آن شخص که دختر شوهر مرضعه است بر او یعنی پدر مرتضع حرام میشود زیرا که اولاد صاحب شیر خواه نسبی باشد و خواه رضاعی
بر پدر طفل شیرخورنده حرام میشوند الی اولاد دایه که شیر دهنده است اگر نسبی باشند حرام میشوند بر پدر مرتضع هرچند از غیر این شوهر باشند
نظر بروایات صحیحه معتضده بفتوی جماعة الا که انفا مذکور شد و اما اولاد رضاعی مرضعه بر پدر مرتضع حرام نمیشوند علی الاصح المشهور و هرگاه شخصی
زن صغیره را عقد کند که شیرخواره باشد و زن کبیره او را شیر دهد هر دو زن بر او حرام موبد میشوند کما صرح فی الشرح الکبیر وغیره و لا خلاف
فی الظاهر بینهم و علیه الاجماع فی الایضاح زیرا که زن بزرگ مادر زن میشود و زن کوچک دختر رضاعی آن شخص میشود پس هرگاه مادر شخصی
صغیر او را شیر دهد با تحقق شرایط آن زن بر او حرام موبد میشود زیرا که خواهر رضاعی او میشود و همچنین اگر خواهر آن شخص زن او را شیر دهد
خواهر میشود و اگر زن برادر آن شخص شیر دهد دختر برادر زوج میشود و اگر زن پدر آن شخص شیر دهد با زن پدر او شیر دهد در جمیع این صور زن بر
آن شخص حرام موبد میشود باجماعنا فی الجمیع و عقد باطل میشود در جمیع این صور و اگر پیش یکی از اینها کرد دختر را شیر داده باشد حرام میشود
بر آن شخص نیز و هم موبد اجماعا پس هرگاه انکه پدر مرتضع میخواهد دختر یعنی مرضعه را بر او [illegible] خود. قد نبه علی المشهور المنصوص فان ام الولد
النسبی لیست حراما اولی ان لا تحرم من الرضاع و همچنین حرام نمیشود مرضعه بر برادران حقیقی مرتضع علی الاصح الاشهر لان ام الاخ من النسب
انما حرمت علی الاخ لکونها اما او منکوحة الاب انتفاء هذین المانعین هنا ظاهر چنانکه در مبسوط و تذکره و تحریر و قواعد و محقق ثانی در
جامع المقاصد و شهید ثانی رحمهما الله در شرح کبیر و اکثر کتب معتبره فقهیه مذکور است و همچنین حرام نمیشود جده رضاعی مرتضع بر برادر
برادران حقیقی او علی الاشهر و اولاد فحل نسبا و رضاعا و اولاد نسبی مرضعه بر فرزندان پدر طفل که شیرخورده باشد حرام نیستند علی الاشهر
اما بر پدر مرتضع حرام میشوند اولاد صاحب شیر نسبا و رضاعا و اولاد نسبی مرضعه مطلقا اخبار صحیحه چنانکه گذشت و بر فحل که صاحب شیر است
جده حقیقی مرتضع و اخوات مرتضع حرام نمیشوند علی الاشهر همچنین بر اولاد فحل و اگر اجتناب از اینها کنند اولی و احوط است چون بعضی بسبب عموم
منزله حکم بحرمت نموده اند و تفصیل بیان اینها من بعد ذکر میشود انشاء الله تعالی بتبع بدانکه منزله که بعضی از علماء اعتبار نموده اند
بنابر اقوی و اشهر اعتبار ندارد و جمعی از علماء تحریم او بعضی صور دیگر قائل شده اند مثال بعضی که حق و اشهر عدم حرمت است اینکه برادران
و خواهران حقیقی مرتضع حرام میشوند بر خواهران و برادران رضاعی او و با مادر مرضعه حرام میشود بر پدر مرتضع با خواهران حقیقی مرتضع یا
جده او حرام میشوند بر صاحب شیر یا مرضعه حرام میشود بر جده مرتضع و بنابر اقوی و اشهر هیچیک حرام نمیشوند حتی فحل که صاحب شیر است مادر
مرتضع و خواهر و جده او را میتواند بجای خود عقد کند و چون منزله اعتبار ندارد کسانی که بعضی گمان کرده اند حصول حرمت او بواسطه منزله
حرام نخواهد شد پس هرگاه زن کسی پسر آنکس را یا برادر یا خواهر آنکس را شیر دهد یا برادر یا خواهر خود را شیر دهد آن زن بر آنکس حرام نخواهد شد
و همچنین اگر پسر برادر یا خواهر خود را شیر دهد یا عموی خود را یا خالو یا خاله خود را و همچنین جمیع صوری که بعضی گمان کرده اند و تفصیل اینها بجهة
وضوح بیان میشود انشاء الله تعالی و همچنین حرام نمیشود بر فحل که صاحب شیر است جده مرتضع و بعضی گفته اند که اخوات مرتضع بر فحل که صاحب
شیر است حرام میشوند لکن بنابر اقوی و اشهر حرام نمیشوند چون سبب حرمت بنابر این میباشد و کسانی که بحرمت قائلند گفته اند که چون مرتضع فرزند فحل
میشود خواهران حقیقی مرتضع بمنزله فرزندان او میشوند چنانکه فرزندان فحل از روی اخبار صحیحه بر پدر مرتضع مانند فرزند میشوند پس همچنین
مرتضع بر فحل بمنزله دختر میشوند و حق این است که این باطل است و قیاس مستنبط العلة است و در اصل نیز سخن است بتفصیلی که سابق بیان شد و مسئله
ولاینکح ابو المرتضع اولاد صاحب اللبن مذکور شد همچنین با مادر و مادر مرتضع [illegible] کرده شد که اصح و اشهر این است که
منزله را اعتبار نیست بر وجه عموم [illegible] پدر طفل شیرخورده [illegible]

[illegible]

۱۵۸

رضاعی طفل خود را که دختران فحل اند بگیرد زیرا که بموجب نصوص صحیحه که گذشت بجای فرزندان او میباشند و همچنین اند این صورت چنانکه منفصلا
گذشت و اما منزله دیگر که نص خاصی بر اعتبار او نیست مانند مادر و جده و خواهران مرتضع بر فحل حرام نمیشوند علی الاصح المشهور و اگر اجتناب
نماید احوط و بطلان است قسم سابق بوجه اجمالا اشاره شد که جایز است برادر [illegible] مرتضع یعنی برادران مرتضع و اگر دختران حقیقی یا رضاعی
فحل را که شیر حاصل از فحل از مرضعه که زن فحل است خورده باشند برای خود تزویج نمایند یا از دختران حقیقی مرضعه بگیرند در صورتیکه شیر او را
نخورده باشند لکن شیخ طوسی طاب ثراه در نهایه و خلاف جایز ندانسته و بعضی نیز تابع او شده حکم بعدم جواز نموده اند بدلیل آنکه
پدر مرتضع چون بمنزله اولاد پدر ایشانست بموجب نصوص صحیحه و اضحه پدر مرتضع اولاد صاحب شیر را نمیتواند برای خود عقد نماید
و همچنین اولاد حقیقی مرضعه را چه اولاد او اگرچه شیر مرضعه را نخورده باشند هم نمیتوانند و اولاد صاحب شیر و مرضعه را بگیرد چون بمنزله اولاد
پدر ایشان شده اند اما ظاهر اخبار و ادله عدم حرمت است و منزله مفروضه منصوص نیست بلکه قیاس است [illegible] و اصل عدم
یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب دال بر جواز است [illegible] در نسب خواهر برادر و خواهر خواهر تزویج جایز است عقد نمودن جایز نباشد
خواهر برادر رضاعی و خواهر خواهر رضاعی را خواستن و در شرح کبیر بعد از تضعیف تعلیل شیخ گفته بان اخت الاخ من حیث کونها
اختا للاخ لا تحرم علی الاخ و انما تحرم من حیث کونها اختا له لان الانسان لو کان له اخ من ابیه و اخت من امه جاز للاخ المذکور نکاح
اذ لا نسب بینهما یحرم و انما تحرم اخت الاخ اذا کانت اختا لمن یحرم من الاب و الام و اکثر اعاظم نیز همین عبارت مزبوره را گفته اند خلاصه منزله
چون منصوص نیست اعتبار ندارد و اشهر نیز جواز است مختار محقق در شرایع و علامه و قاضی و فاضل و شهیدین و صاحب [illegible]
و منهج و بالجمله اکثر متاخرین این است و معلوم است که خواهر رضاعی اینست که شیر هم را خورده باشند پس هر دو که شیر یک مرد خورده اند
خورده اند بیکدیگر حرام نمیباشند و مع هذا احوط آنست که اگر نخواسته باشند نخواهند و اگر عقد کرده باشند مفارقت [illegible]
و بدانکه شکی نیست که اولاد نسبی و رضاعی فحل و اولاد نسبی مرضعه را خود طفل که شیر خورده باتفاق شرایط نمیتواند خواستن چنانکه سابق
بیان صراحتا مذکور شد و اگر بنادانی عقد کرده باشد بعد از آنکه ظاهر شود از هم جدا میشوند و احتیاج بطلاق نیست و همچنین است
حکم در هرجا که بر مرتضع حرام است تزویج ان زن و اگر فرزندی بهم رسیده باشد حکم حلال زاده دارد اما اگر دانسته باشند که بر هم حرامند و
عقد کنند زنا خواهد بود و فرزندی که بهم رسیده ولد الزنا خواهد بود **فصل چهارم** [illegible]
کرد رضاع منزله یکی از محرمات بر وجه عموم اعتبار ندارد بلکه محض و حرمت بوضعی که منصوص است و تمام منزلها که نصی خاص بر اعتبار
او نیست باعث حرمت نمیشود و چون [illegible] قائل بعموم منزله شده اند [illegible] حکم کرده اند بحرام بودن جماعة
از زنان که [illegible] سابق بر این اجمالا مذکور گردید و اگر [illegible] توضیح تفصیل [illegible]
[illegible] مطالعه کنند که از مسئله [illegible] میشوند که [illegible] صاحب قواعد [illegible]
[illegible] عدم حرمت است [illegible] انکه جده مرتضع که بمنزله مادر [illegible] صاحب شیر است خواهران [illegible] مرتضع که بمنزله [illegible] صاحب شیر
بر آن صاحب شیر یا رضاعی مرتضع حرام میباشند [illegible] که این منزله منصوص نیست بلکه قیاس است علی الاشهر
نمیشوند [illegible] هرگاه زنی از شیر شوهر خود برادر یا خواهر خود را [illegible] شیر دهد [illegible] فرزند شوهر [illegible]
فرزند رضاعی اوست بمنزله فرزند [illegible] عقد کردن حرام [illegible] بر او حرام شود و معلوم است که منزله را اعتبار نیست
و خواهر فرزند حقیقی حرام است [illegible] بشرط که دخول [illegible] کرده باشد و در رضاع [illegible] خواهر [illegible] شیر فحل را خورده
باشند [illegible] مع هذا [illegible] نسب [illegible] حرام است در رضاع نیز حرام است [illegible] بمنزله دیگر
کرده اند نیز اعتبار ندارد و باعث طول میشود [illegible] اگر زن شیر [illegible] فرزند برادر خود را [illegible] عمه شد و عمه فرزند [illegible]
است [illegible] صاحب شیر بمنزله خواهر [illegible] اگر خواهر باشد [illegible] حرام [illegible] اهل بیت علیهم السلام
[illegible] گفته اند که زن برادر [illegible] حرام [illegible] بمنزله خواهر
[illegible] رضاعی [illegible] بمنزله خواهر [illegible]

رضاع ۱۵۹

خواهر زن حرام است و معلوم است که خواهر زن حرام نیست مگر وقتی که با زن جمع شود با آنکه دو خواهر نسبی یا رضاعی باشد علی قول جمع نماید در عقد
و در اینجا چنین نیست و همچنین مادر طفل بر شوهر شیر حرام نمی‌شود و هر چند به منزله خواهر رضاعی طفل است به همان وجه و نیز آنکه جده شیر دهنده
پسر خود و از آن پسر به منزله مادر شوهر می‌شود و در ضمن به منزله زن پسر می‌شود و هر دو منزله باطلست و محرم نیست و اگر جده پسر زن دختر شیرخوره
زن به منزله مادر زن می‌شود و جده دختر شوهر به منزله دختر می‌شود پس چون به موجب اخبار صحیحه و فتاوی علما دختر شیرخوار به منزله
پدر مرتضع حرام می‌شود هر چند فرزند داماد خود از دختر او باشد و از شیر زنان داماد او باشد یا دختر شیر پدر آن طفل که داماد او است
حرام می‌شود و اینها چون اخبار صحیحه وارد شده معمول به است علی الاشهر اما باقی منزلها اصلی ندارد مگر قیاس و آن باطلست نزد ما پس در صورت
اگر جده در رضاع شوهر به منزله دختر می‌شود باز شوهر حرام نمی‌شود و چون قیاس لکن در اینجا مسئله هست که احتیاج به بیان دارد
و آن این است که هرگاه زید و عمرو هر دو برادر باشند و یکی با دختر صغیره خود را لا به ... عمرو ... معقود نماید و جده او طفل
کوچک زید و عمرو است یکی از صغیرتین را تواند شیر دهد با تحقق شرایط آنکه ... حرام و ... می‌شود بلا خلاف و همچنین اگر
سابق از عقد شیر داده باشد که ابدا ایشان حرام مؤبد و مثل این است که اگر مرتضع پسر باشد و چند خود مهم می‌شود پس مراد رضاعی
پدر و جد است مگر چه پیشتر عمو بود و اگر مرتضع دختر است عمه رضاعی می‌شود بر زوج خود و اکثر علما مثل شیخ طوسی و محقق و علامه
و فخر الاسلام و شهید و محقق ثانی و فاضل هندی و غیر ایشان به تحریم نموده‌اند و مسئله موضع و فاضل با لاکلام و اهل قواعد مفروض
در رضاع و احتیاج هم بیاید که این اعلام شود بلکه از باب تنبیه بیان فرموده‌اند و از فروعات این مسئله غافل نباید شد فتدبر حتی تظفر بما ذکر
بتفصیل سابقا اشد ششم زن شیر دهنده عم خود با عم خود را هم و هم فرزند شوهر از زن می‌شوند چون این زن دختر برادر فرزند رضاعی یا دختر
خواهر فرزند می‌شود جواب آنکه فرزند فرزند به سبب رضاع حرام است و در اینجا هیچ یک از اینها نیست و منزله همچنین از شارع به ما نرسیده که
حرام باشد و اگر گویند زن به منزله جده زن می‌شود و جده زن حرام است جواب این است که ظاهر شد که جده رضاعی کدام است و برتقدیر که
باشد حرمت به مصاهرت است و در مصاهرت دلیلی نیست هفتم زن شیر دهنده خالو یا خاله خود را پس به منزله دختر خواهر فرزند شوهر
می‌شود چنانکه گذشت یا آنکه فحل به منزله جد مادر به یا به منزله شوهر مادر ... می‌شود جواب همان است که مذکور شد هشتم زن شیر دهنده
فرزند عموی یا فرزند عمه خود را یا آنکه زن دیگر شوهر شیر دهند فرزند عموی زن را پس شوهر به منزله عموی زن می‌شود و این نیز قیاس است
نهم آنکه زن شیر دهنده فرزند خالوی خود را پس فحل به منزله خالو می‌شود و اگر فرزند خاله خود را شیر دهد فحل به منزله عم می‌شود و مذکور شد که
منزله معتبر نیست شرعا و هم و خال بیشتر گذشت که نسبی و رضاعی یکسان‌اند و فحل در صورتها هیچ کدام از ایشان نیست دهم گفته‌اند که اگر
ضعیفه شیر دهد برادر شوهر یا خواهر شوهر خود را و جد رضاع شرعی محقق شود پس به منزله مادر برادر یا مادر خواهر می‌شود و بر ضعیفه
شوهر خود حرام می‌شود و جواب مقتضای ... ما از کتاب و سنت مطابق اصول و قواعد شرعیه و موافق فتاوی و حکم صریح از فحول فقها
و اجلا این است که زوجه ... شیر دادن برادر یا خواهر زوج بر زوج حرام نمی‌شود و من غیر اشکال چه ضعیفه مرضعه به سبب شیر دادن برادر زوج
یا خواهر زوج خود را اگر چه در ظاهر به منزله مادر زوج می‌شود لکن اعتبار این منزله غلط است چه در نسب مادر برادر و خواهر حرام نیست مگر
در صورتی که مادر این شخص باشد یا منکوحه پدر او و این هر دو در وجه منتفی در ضمن منتفی است پس ضعیفه مرضعه در فرض سوال حلال است
بر شوهر خود بلا اشکال بلکه اتفاق فحول فقها است و کفانا فقها عظام اشهد الله ... الان در نظر هست که متعرض مسئله شده‌اند
حکم صریح به عدم حرمت نموده‌اند شیخ طوسی است در مبسوط و علامه در تذکره و تحریر و قواعد و محقق ثانی شیخ علی در جامع المقاصد و
شهید ثانی است در مسالک و فاضل خراسانی آخوند ملا محمد باقر در کفایه و صاحب شرح کبیر و غیر ایشان از متاخرین قال فی المبسوط فاذا
وضع المولود من هذا اللبن عند اخره عشر رضعات متوالیة لم یفصل بینهما برضاع امراة اخری الی ان قال فان التحریم یتعلق به و بنسله
و ولده الذکور و الاناث و من هو فی طبقتهم من اخوانه و اخواته او اعلی منه من ابائه و امهاته فیحل لاخیه و لابیه ان یتزوج بهذه المرضعة
الی ان قال و علامه در تذکره گفته لا یحرم الاخ و الاخت فی النسب و ام الاخت اما ام او زوجة اب و اما فی الرضاع فان کانت کذلک حرمت
ایضا و ان لم یکن کان المحرم ... او صفت جنبیة ... لم یحرم و در تحریر نموده و ان کان او لو وامع حل له نکاح المرضعة

اتفاقا

امّها امّها او اختها او اخوتها ودر قواعد گفته لا تحرم المرضعة على ابي المرتضع وعلى اخيه وفي جامع المقاصد لا ريب ان المرضعة لا تحرم على ابي المرتضع اذ
لا مقتضي لذلك بوجه من الوجوه فان امّ الولد من النسب ليست حراما فكيف بالرضاع وكذا لا تحرم على اخ المرتضع لانتفاء المقتضي وامّ الاخ
من النسب انّما حرمت على الاخ لانها امّه او منكوحة الاب وهذا المعنى منتف هنا وفي المسالك فاذا ارضعت اجنبية اخاك او اختك لم تحرم عليك لانها
ليست من احدى المحرمات المذكورات التي هي مدار التحريم الى اخر ما ذكره وفي الكفاية استثنى من قاعدة يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب
اليها الاولى فالتي الاخ او الاخت فان في النسب حرام لانها امّا امّ او زوجة اب اما في الرضاع فان كانت كذلك حرمت ايضا وان لم يكن كذلك لم يحرم كما
لو ارضعت اجنبية اخاك او اختك لم تحرم والحق ان هذه لا يحتاج الى الاستثناء فان القاعدة الكلية مقتضاها ان كل امرأة حرمت باعتبار
وصف من الاوصاف المؤثرة في التحريم في النسب حرمت نظيرتها في الرضاع ووصف كونها ام اخ او اخت ليس من الاوصاف المؤثرة في التحريم في
النسب فلا يؤثر في المقام قال في الشرح الكبير ان ام الاخ من النسب انما حرمت على الاخ لكونها امّا او منكوحة الاب وانتفاء هذين المانعين هنا
ظاهر وجه اشتراط بودن زوجه برادر زوج یا خواهر زوج خود وموجب آنچه میشود که مرضعه بر زوج خود حرام شود بنقل بوجوه مذکوره ثبوت نفی
بعدم حرمت از اعاظم فقها قدس الله تعالى ارواحهم مؤلف گوید چونکه چنین رضاعی واقع شده بود بعضی از قاصرین علما حکم فرموده
بودند بحرمت وتفریق ایشان لهذا حکم مسئله مشروحا بیان شد والعالم بحقایق احکامه وحججه من امنائه في احکامه یازدهم زن شیر دهد
فرزند خواهر شوهر را پس زن بمنزله خواهر شوهر میشود واگرچه بمنزله خواهر شوهر میشود وخواهر شوهر بر شوهر حرام است اما نه واهر آنست
نه بنسبت نه برضاع واگر زن شیر دهد فرزند برادر شوهر را در این صورت برادر زوج نیست زیرا که زن بمنزله زن برادر شوهر میشود
وان حرام نیست بلا کلام دوازدهم آنکه زن شیر دهد فرزند فرزند شوهر را اگر فرزند پسر شوهر باشد زن بمنزله زن پسر میشود واگر
فرزند دختر باشد زن بمنزله دختر شوهر میشود وهر دو بر شوهر حرام اند پس زن حرام میشود جواب آنست که دختر نسبی ورضاعی حرام است وزن
پسر نسبی حرام است وزن پسر رضاعی بلا خلاف ودر اینجا هیچ یک نیست ومنزله دلیل ندارد مگر قیاس سیزدهم زن شیر دهد عموی شوهر را
یا عمه شوهر را یا خال او یا خاله شوهر را پس زن که مادر رضاعی اینها است بمنزله جده پدری یا جده مادری خواهد بود ومادر عم وعمه جده
پدری است یا زن جد مادری وهم پدر فرزند زاده حرام اند جواب آنکه در اینجا زن بمنزله جده شده است نظر بشوهر اما زن جده است رضاع
ونه بنسب چه فرزند زاده است برضاع یا نسب ومنزله اعتبار ندارد چهاردهم اگر کسی دو زن داشته باشد یکی از دو زن شیر دهد
از شیر او فرزند فرزند زن دیگر او را بعضی گفته اند که فرزند هر دو زن در خانه شوهر حرام میشوند چون شیر دهنده بمنزله دختر
شوهر میشود وزن دیگر بمنزله جده فرزند شوهر میشود وهمه حرام اند جواب آنست که راه حرمت یا نسب است یا رضاع ودر اینجا هیچ یک از این
دو نیست ومنزله در حکم عدم است قسم پنجم بنا که علی المشهور المنصور مبنی بر اعتبار این نحو منزلها که گذشت بتفصیل مذکور شد نیست
خصوصا آنمنزله که لازم منزله دیگر است بطور عکس ونقیض مثل اینکه خواهر زن شیر دهد فرزند خواهر را پس خواهر زن بمنزله زن می
شود وزن بمنزله خواهر زن میشود که مادر رضاعی فرزند است زیرا که از شارع نرسیده است که چنین منزله باعث نشر حرمت میشود پس به
مقتضای عموم آیه وحدیث واصل حلال میباشند لکن باید دانست نوعی قرابت چنانکه تعلق بنسب میگیرد همچنین تعلق برضاع میگیرد همچنانکه
کسی نیز ابکه چنانکه مادر نسبی حرام میشود مادر رضاعی او نیز حرام ومحرم میشود وهمچنین دختر نسبی ورضاعی وبنحوی که سابقا مذکور
شد فصل چهارم در بیان بعضی از فواید مسائل رضاع است ودر آن چند مسئله است اول آنکه در حصول رضاع مثبت ودر نفی عدم
تحقق او با شرایط ضرور است خواه بمشاهده یا بشهادت عدلین ودر قبول شهادت شرط است که بتفصیل شهادت دهند یا بنحوی که
فلان طفل از پستان فلان زن از شیر حاصل شده از ولادت صحیح شرعیه پانزده شب کامل یا مانند آن پی در پی یا یک شبانه روز تا آخر شرایط مذکور
ومجرد شهادت بانکه رضاع شرعی محل اعتماد کافی نیست بجهت تحقق خلاف در شرایط تحریم وکیفیت آن چه بعضی با ده رضعه قائل بعضی
به پانزده وبعضی اکتفا بوجود لبن نموده وغیر اینها ومیشود که شاهد استناد بعقیده خود نماید وخلاف عقیده حاکم شرع باشد مگر آنکه
بداند حاکم شرع که بر وفق قاعده خود بوده است مثل آنکه شاهد مقلد همان حاکم شرع باشد در این صورت فهمیده ورا کرده باشد و
این باز احوط اشتراط تفصیل است ونیز ثابت میشود تحقق رضاع باقرار طرفین واگر یک طرف اقرار کند رضاع باعث حرمت او

الرضاع

ثابت می‌شود و نفقه او در حق طرف دیگر در رضاع باعث میراث بردن و واجب شدن نفقه و مانند اینها نمی‌شود اما حرمت نکاح و محرمیت ثابت می‌شود علی المشهور المنصور و هرگاه شخصی مالک شود پدر و مادر رضاعی خود یا پسر رضاعی او را و مانند ایشان را چون خواهر رضاعی و فرزندان ایشان را همه آزاد می‌شوند چنانکه در نسبی آزاد می‌شود و پدر رضاعی ولایت ندارد بر فرزند رضاعی و مادر رضاعی حق حضانت ندارد و گواهی مرتضع بر فحل مسموع است و اگر فحل او را بکشد در عوض او می‌کشند مثل پدر نسبی نیست که در عوض فرزند نتوان کشت و همچنین است قاعده عده در فحل می‌توان نمود و در قسمت غیبت داخل نیست و حکم پسر اگر قاضی باشد بر فحل جاری است و بعضی فحل قسم و شهادت می‌توان نمود با محارم رضاعی خلوت نمی‌شود گر مثل محارم نسبی چه حرام است خلوت کردن با اجنبیه یعنی که مرد و زن اجنبی که مشروع نیست که در یکجا خلوت باشند که ثالثی نزد ایشان نباشد علی الاشهر و با محارم نسبی و رضاعی احتیاج بثالث نیست و در رسالات گفته‌اند که اصل در تحریم خلوت با اجنبیه قول نبی صلی الله علیه و آله است که فرمود الا لا یخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشیطان و از حدیث شریف معلوم گردید که چون مرد و زن بیگانه در یکجا خلوت کنند ثالث ایشان شیطانست و دایم در صدد اغوا و اضلال ایشان می‌باشد و معتبر در خلوت محرم است که ثالثی از مرد و زن در آنجا نباشد چنانکه بعضی گمان کرده تمیز با مقیم است و وجه او با برادر زوج و امثال آن که محرم او نیست در آن خانه در ایوان و طاق بخوابند هر یکی در موضع خود و ثالثی در آنجا نباشد اگرچه هیچ عمل در میان نباشد باز حرام است علی الاشهر و اگر هر یکی از ایشان در دو اطاق معلوم علیحده باشند و در آنجا بخوابند یا بنشینند جایز است بشرط تعدد مرافق و اگر چنانچه مرافق آن دار مانند مطبخ و مستراح و بئر و مرقی که بسطح و بالاخانه میروند متحد باشد باز جایز نیست و حرامست بدون ثالث بلکه باید مرافق مزبوره کلا متعدد باشد که در وقت احتیاج بمطبخ و مستراح و از بئر آب کشیدن یا از مرقی بالا رفتن آمدن یا بر بالاخانه رفتن که هر یکی با وطاق خود مروند باعث خلوت نشود چه معلوم است که در وقت توارد هر یکی [illegible] مرافق مزبوره سبب اتصال خلوت می‌شود و در صورت تعدد مرافق چه اگر باب مسکن او طاق هر کدام علیحده نباشد مثل اینکه اوطاق چند در توی هم دیگر باشد هر یکی در یکی از آن بیوتات ساکن شود لکن در وقت بیرون شدن هر کدام از ایشان باب خارج نداشته باشد بلکه باعث مرور از مسکن اندیگر شود چون سبب ترتب خلوت است باز حرام است با عدم ثالث و در رسالات گفته‌اند که این مسئله از مهمات مسائل است لکن چه فایده با اینکه اکثر مردم با این مبتلا است عمل با این نمی‌کنند و از غضب جبار و مواخذه قهار بجهت کثرت علایق و شواغل واهی فارغ و خایف نمی‌شوند و بسا که از ابنای این زمان در اکثر اوان که برادرش به تنهایی با بعضی نسوانها با زن او بدون ثالث در یک بیت شب و روز مسکنی می‌کنند بلکه بدون هم مینماید یا اینکه کسی چون زوجه‌اش تنها است ملازمی گرفته که شبها اصغر در اوطاق و ملازم در خانه خود و خانه [illegible] میخوابد و حرامست زوجه و ملازم او را اینماید و حرمت خلوت با اجنبیه بدون ثالث مطلقا ثابت است خواه شب باشد یا روز و اگر با این مسئله کسی عمل نماید در مدت عمر گر زنا و فواحش میکرده و فروعات این مسئله بسیار است بعضی از اعاظم علما و شهید ثانی در رسالات و فاضل مجلسی ره در بحار تفصیل ذکر نموده اند و در بحار الانوار و عیون بسند معتبر روایت کرده‌اند که روزی حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام نشسته بود ناگاه شیطان بنزد آن حضرت آمد و کلاهی در سر داشت برنگهای مختلف پس کلاه را از سر برداشت بنزدیک حضرت آمد موسی ع گفت تو کیستی گفت ابلیس موسی گفت خانه ترا خدا نزدیک خانه هیچکس نگرداند این کلاه برای چه بسر گذاشته گفت دلهای فرزندان آدم را باین رنگها میربایم موسی گفت چه خبر ده با آن گناهی که چون فرزند آدم آن را بکند تو بر او مسلط می‌شوی گفت وقتی که بخود عجب آورد و عمل خود را بسیار شمارد و گناه خود را کم داند پس گفت تا به موسی هرگز خلوت مکن با زنی که بر تو حرام باشد که هر که با چنین زنی خلوت کند من خود متوجه گمراه کردن او می‌شوم و او را با اعوان نمیگذارم و سعی میکنم که تا او را بمعصیت ندارم زنهار که با خدا عهد مکن که هر که با خدا عهد کند خود متوجه او می‌شوم و با اصحاب خود او را نمی‌گذارم و سعی میکنم که نگذارم او بعهد خود وفا کند و هرگاه قصد تصدق بکنی زود بعمل آور که هر که قصد تصدق بکند باز خود متوجه او می‌شوم و او را با اعوان خود نمیگذارم و جهد میکنم تا طاقت دارم که او را پشیمان کنم و در انوار نعمانیه و بحار روایت کرده‌اند که جناب ابلیس لعین بحضرت نوح علیه السلام وقتی که شیطان در سفینه بود نصیحت میکرد بر قول وصیت او این بود و آن اینست که یا نوح زنهار حریص مباش که حرص آدم را از بهشت بیرون کرد در هر چیزی که مباح کرده بود جمیع ثمار را و نهی از شجره کرده بود پس حرص او را واداشت بر اکل آن و زنهار تکبر مکن که تکبر رسانید مرا بجای که می‌بینی بعد از آنکه طاووس ملائکه بودم و بسجده آدم مامور شدم و ابا کردم و بترس از اینکه با زن اجنبیه خلوت کنی که

بیت واحد وقتیکه تو خلوت کردی من ثالث شما میشوم واقع میسازم بر تو وساوس خود را که بشنو افنی [illegible] نمود و جناب قدس الهی را بنکه فروتنی
کن بکلام شیطان را بید دستی من جاری نمودم حق البرلسان او فقتم [illegible] مؤلف حقیر گوید که اگرچه در همین ابتدای مسایل رضاع در دار السلطنه تبریز
صانها الله وجمیع الغرباء عن النهب والخوف باحکم بارشاد و سما از سوء اعمال عباد این بلاد و سایر بلدان و قرا از نجوم محرم الحرام در سال
۱۲۶۹
هزار و دویست و شصت و نه هجری اتفاق افتاده بود تا باخر ماه ربیع [illegible] شدت عظیم داشت و جمع کثیر از اقارب و اباعد رخت اقامت از این دار فانی
بسرای جاودانی کشیدند با اینکه اکثر ایشان بنواحی و قرا از شدت مرض با فرار [illegible] بودند و مضمون این ابیات مناسب احوال ایشان
که از دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین [illegible] الله [illegible] اسلامی یوحی من الموت افر یوم ما قدر ام یوم قدر
یوم ما قدر لم احش الردی واذا قدر لم یغن الحذر و این ابیات در توحید ابن بابویه نیز از آنجناب علیه السلام مرویست و مع هذا [illegible]
خاطر و جمع ما طرء من ضیق المجال و بلبال البال و اضطراب الحال و تشتت الاحوال بنوبة الاولاد والعیال توکل بلطف [illegible] ذو الجلال بعد
از رضا بقضا و قدر خالق متعال کرده در کنج انزوا با دو فرو بلا نشسته و رابطه تعلق از ما سوی گسسته از عروض مرض [illegible] و کثرت [illegible]
خود را معدود از اهل قبور دانسته بدون فتور با کمال اجتهاد مشغول تحریر احکام رضاع و ترتیب مسایل آن شده [illegible]
سر [illegible] نکنند بر حال [illegible] خود نظر کنند و با وجود این بحول قوة رب الارباب بعون الملك الوهاب مصلیا علی اشرف النفوس
الاطیاب محمد و عترته البررة الانجاب استقصا اکثر احکام رضاع بلکه جمیع مسایل ضروریه آن حاصل گردید و چون مسایل مشکله و احکام
معضله که متضمن فواید معتد بها و منتج منافع لاتحصی است در آن بیان گشته رجاء از مطالعه کنندگان آنست که با قصور باع و فقدان اطلاع
در بادی نظر بدون علم و خبر زبان طعن و تعییب و تعریض و تثریب مقتضای [illegible] مؤلف نگشایند بلکه مسئله
متنازع فیها و مبحوث عنها را تامل فرمایند و الا بنظر کیمیا اثر اعلم علماء عصر که صدور ایشان مخزن اسرار غیب و زبان گوهر افشان ایشان
ترجمان اخبار لاریب است رسانیده بعد از تحقق و علم بخطا در اصلاح آن سعی کنند و اجزاء در مراجعه بعالم غایبان جاهل و شیفتگان رفتار
عاجل نمایند چه بزرگان فرموده اند لکل عمل رجال ولکل مقام مقال اگرچه ایشان ملتبس بلباس علما گشته اند و خود را از زمره اهل علم
شمرند لکن بمراتب حال ایشان عوام بدبخت و دل ایشان از [illegible] است و روز و شب [illegible] تحصیل جاه و منصب [illegible] دین و مذهب
میدانند و با هم با اقران و امثال در مراء و جدال تا اظهار فضیلت بر جهال عوام برای جمع مال حلال و حرام بکنند و اعتقاد ایشان
و اصول عقاید ایشان نادرست رسوم شرع و ملت را [illegible] و بدعتی چند از برای خود ساخته و پرداخته و از مقتضای حکمت [illegible]
اند نظم ای ناطق اگر [illegible] حاصل نکنی معرفت سبحانی فریاد که علایق [illegible] قطع شود در ظلمات جهل جاودانی مانی غافل از آنکه
حکمت حقیقیه همانست که شریعت نبویه مقرر فرموده اند و ندانسته اند که علم بدون عمل گمراهی و ضلال و بدون طاعت خسران و وبال است فرد
تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی و گویا بگوش ایشان نرسیده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده قصم ظهری
اثنان عالم متهتك و جاهل متنسك یعنی دو نفر پشت مرا شکسته یکی عالمی که پرده شریعت را درد و بعلم خود عمل نکند و دیگر جاهلی که احکام را
نداند و بدون علم عبادت کند [illegible] و با انواع بدعت در دین مبین که باطل را جمع بکند [illegible]
الانعام و اضلال مینمایند و در ارتکاب جمیع معاصی و ملاهی [illegible] جرات می [illegible] و متشابهات آیات و اخبار را [illegible] عوام فریبی
نموده اند و از کمال دانش میدانند و از تحصیل معارف و عبادات باز مانده اند اکثر عمر خود را صرف تعلم آداب [illegible] رسانیده در ابراز شکوک
و شبهات تالیفات ساخته در عقاید دینیه [illegible] عوام [illegible] نموده [illegible]
[illegible]
این چنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایشان [illegible]

بقواعد علم ناظر و دفع و رفع میتوان نمود و تعلیم اینها بر عوام باعث ضلالت ایشان بلا کلام می باشد و داعی برین سوای حب جاه و ریاست و طلب ۱۶۳
علوی شان و منزلت چیز دیگر نیست و آن نیز در معرض زوال و باعث وزر و وبال است و بسا میشود که تعلیم بعضی متشابهات علوم الهیه و
مباحثات عقلیه بر عوام منجر بالحاد و کفر و فساد عقیده ایشان میشود چنانچه گویند منطق کسی ولی بود پس شیخ سنتا ابو علی بود که وصالت منکر
معتقدات علمای مشهورین باستقامت سلف و معروفین بافهام مستقیم را هر کس با ایشان بیان نمایند شعر حکمت یونانیان بیفا
نفاریت رهوا حکمت ایمانیان فرموده پیغمبر است و با بسیاری از علوم حقیقیه الهیه و مسایل فقهیه و از عمل نمودن باوامر مامور به رها
کرده عاری و با هم از ابنای ناحق و درسها در گاه باری شده اند فرق علم دین فقه است و تفسیر و حدیث هر که خواند غیر این گردد خبیث
و در تحصیل مال و منال از حرام و حلال تشویش از عذاب و فی نیاندارند و از پیهات است که نصیب ارکان از دنیا در نهایت قلت
میشمارند خود و شکایت اند چا کند تا مداخل حلال و اقتراف مشاغل طیبه از مرتبه نکال صعب و مستصعب است بخلاف ترکان
که بروا از هر چه دارد و ندارند هر چه باشد بکنند و آنچه پیش آید خرج مینمایند شعر کج رو از دهند نخورند برلنگاهی بر استان نند هند
مکسا از دهند شکر و قند به هما غیر استخوان ندهند و معلوم است که سعادت مطلق حاصل نمیشود مگر باینکه صفحه نفس را جمیع
اوساخ رذایل اخلاق ذمیمه معرا و بتمام اوصاف حسنه محلی باشد و علی الدوام عنه جوم الانام همت بر نشر دین مبین و بنا احکام
شرع متین مصروف و عنان عزیمت بجانب رشاد خواص و عام معطوف و دست ترویج و تقویت ملت و دین چون ید بیضا باهر و انفاس
عیسوی ایشان را احیای علوم مانند معجزه ظاهر بوده باشد و عوام ناس را که در مفازه جور و اعتساف چون بهایم هایم شده اند بجاده
عدل و انصاف که شریعت غراست هدایت نماید شعر نمیکرد ندارباب بصیرت از خدا غافل محال است این که سوزن کرد دارا هن ربا غافل
چرا بوی پیراهن بکنعان بوی مصر آید مشو بدهر نفس زنهار از یاد خدا غافل کشایشها است با صبح او دار ستین پنهان مشو چون
غنچه کل زین نسیم آشنا غافل بشکر این که هست از رستها دست تو بالا مشو تا میتوان از دستگیری چون عصا غافل و در اصلاح فرق
از سبب صعوبت ایجاد از خلایق رضوم سما منتهای جاه منظور داشته تا اینکه پایکان بیباک را بر سر مال عجزه چشم طمع باز و افواج را بکرنها ضعفا
دست تعدی دراز نکرد فرد راستی کن که راستان رستند در جهان راستان قوی دستند و الا اگر علم او سیله رسیدن بقوه شهوت
و خدعه خفیه و جستن طرق مکر و حیله و بنای اینهمه را خواستن زنان جمیله و طعامهای لذیذه نماید شیطانیست مجسم از حزب بنی آدم
شعر تا کی ز آه اشتیاق عالم پر شور کنی دست تا چند در بخانه زنبور کنی خلوت خاص تو اینجا نه نخواهد بودن خانه گل چه ضرور و است
که معمور کنی چند در خواب رود عمر تو ای بی پروا آنقدر خواب نکرد آر که در کور کنی شب خواب تو دیر نیست که از بیخبری روز تو را
هم در اشب دیجور کنی و اگر در تحصیل معارف الهیه و کسب ملکات ملکیه و سعی در اصلاح قوه عقلیه جد و جهد در استیفاء سعادت ابدیه
صرف وقت در تخلق بصفات جمیله و دفع اخلاق رذیله و پیرامن شهوات نفسانیه و لذات جسمانیه نگردد و از آمیزش با اهل دنیا و مصاحب
ارباب هوس و هوا احتراز نماید عالمی از عالم ملائکه مقدس بالاتر و تبار از تبار ایشان والا تر میگردد شیخنا البهائی گوید
در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است سر بهر دو است خون پالود که تا نشان ز به رسد و ساده حرام کی فوائد ز به راه عشق کام غیر ناکامی درین ره کام
نیست راه عشق است این ره حمام نیست نیست جز تقوی زینه توشه نان و حلوا را بهل در گوشه و چون علم خود فی نفسه لذید
و محبوب و مرغوب و مطلوب است لذت و ابتهاج سرور و انبساطی که از برای اهل معرفت حاصل است هرگز از برای غیر ایشان میسر نیست و از
جمله فواید علم در دنیا عزت و اعتبار در نزد اخیار و اشراف و شرف و احترام آن در نزد جمیع طوایف انام است و حکم علماء در نزد امراء ذوی
الاقتدار مطاع و اقوال ایشان در نزد سلاطین کامکار لازم الاتباع و حکیم مطلق جل شانه بحکمت کامله خود طباع جمیع خواص و عوام
را مجبول فرموده بر تعظیم و احترام اهل علم و در باب ایشان فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی از بندگان علما از خدا میترسند
و دین و بعضی ملاعین و مبتدعین با منسب از راه مکر و حیله و شیطنت خدعه بلباس علماء و اتقیا و صالحین و اهل ورع و یقین در آمده
این سلسله علیه و طایفه جلیله کرده اند و مردم را از جاده مستقیم و محجه قویم بمفازه ضلالت و گمراهی با نسخ ان واهی دلالت نموده اند
شیخنا البهائی گوید شعر یکشب الیف و بند از مغان هفته هفته ماه و ماه و سال و سال صحت عادت کن که بر پاک گفتنت میشود زنار

این

این تحف الهدایت پس اصحاب خرد و کیاست و ارباب محافظت و فراست باید که از بدعتها و طریقهای که اهل بدع و اهوا اختراع نموده احتراز نمایند
چه اینجماعت در عین ضلال اقدام عقول ایشان از پی روی طریق حق در مقام است برای اظهار فضیلت و کمال در مجمع رجال از روی فخر و مباهات
و جلالت و وفا السنه خود را از ابتذال مقال تیز نموده من غیر فصال علی الاتصال از غرض سفه و خیال با عدم انفعال از خطا و زلل متعالی
بمراء و جدال مشغول میشوند و تلبیس ابلیس بمعنان باطل خود را بجلوه عوام ناس بدون خوف و هراس میدهند و ان بیچاره کان را از
سلوک شرایع دین و مناهج یقین منع نموده بورطه ضلالت و گمراهی میاندازند. شعر: تا توان خاموش بودن دم نمیباید زدن عالم
آسوده را برهم نمیباید زدن پیش اهل حال میباید لب از گفتار بست چون طرف آیینه باشد دم نمیباید زدن جای شادی نیست
زیر این سپهر نیلگون خنده در هنگامه ماتم نمیباید زدن پس طریق صحیح است که همه کس عقاید خود را از صاحب شرع اخذ کند و باطن
خود را از صفات ذمیمه و اخلاق خبیثه پاک سازد و باعمال صالحه و طاعات مشغول گردد و متعرض تفکر در آنچه از طاقت او بیرون است
نگردد تا الطاف و تایید او دریابد و اگر العیاذ بالله کسی باین خطرات افتد و پیش از آنکه رفع تشکیکات او بشود دام ایمان از برای او حاصل کرده
او زنیا بود که کافر شده است و آنهایی که ایمان بخدا و رسول و روز جزا بر سبیل اجمال دارند و این در قلب ایشان رسوخ کرده است از این
خطرها دور ماندهاند و شاهد بر این مطلب آنست که میبینیم عقاید اهل صلاح و تقوی از عوام الناس مانند کوه پا برجا و اصلا تزلزل در
آنها نیست و بشبهات و تشکیکات اهل جدل و شبهه اعتنا نمینمایند و از شنیدن آنها اضطرابی بهم نمیرسانند و از اینجهت است که وارد
شده است که اکثر اهل بهشت بلها خواهند بود و باین سبب است که پیغمبر مقدس منع فرموده است از غور و بحث و نظر در ذات و صفات
او و چنانکه در انوار نعمانیه از شیخنا ابن بابویه طاب ثراه باسناد خود از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت
نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند دخلت الجنة فرایت اکثر اهلها البله یعنی داخل بهشت شدم و اکثر اهل آن را ابله دیدم عرض کردند
ابله کیست فرمودند غافل در شر و عاقل در خیر قاصر گوید که شاید مراد از خیر عقاید حقه باشد چنانکه در تمام مقام وارد است
منه الاخبار و در خبر دیگر که خالی از تفسیر است وارد شده که جناب رسول خدا فرمودند ان اکثر اهل الجنة البله و در مجمع البحرین گفته فی الخبر
اکثر اهل الجنة البله البله جمع الابله و هو الذی فیه البله بفتحتین یعنی الغفلة والمراد الغافل عن الشر المطبوع علی الخیر و قیل البله هنا هم الذین
غلبت علیهم سلامة الصدور و حسن الظن بالناس لانهم غفلوا من دنیاهم فجهلوا احذق التصرف فیها و اقبلوا علی آخرتهم فشغلوا انفسهم
بها و استحقوا ان یکونوا اکثر اهل الجنة فاما الابله الذی لا عقل له فلیس مرادا انتهی و چون از سلامت صدر و حسن ظن بمردم دارند
دیگر وقایه و شرور ایشان نیست که اسند در امور اخروی نه اینکه بیعقلند و در نزد اهل دنیا چون شرور از ایشان صادر نمیشود
ابلهند در نظر ایشان و براه و روش دنیا چون مداخله ندارند و غافل از دنیای اهل دنیا شدهاند و اقبال بامور آخرت نموده اند ازینجهت مانند
ابله در نظر ایشان شدهاند با اینکه اکثر اهل بهشت ایشانند چه غافلند از شر و مطبوع اند بخیر است ما لا همگان نمینمایند و در عقاید حقه
که اعظم خیر است برقرار شدهاند و سر دیگر آنست که بلها آنچه را که از شرع رسیده است چون اعتقاد کردند و فکر نکردند بر آن باقی بماندند
و چون ذهن ایشان از شنیدن شبهات قاصر و بعد تشکیکات و تردید معتاد و ناظر نشدهاند در دل ایشان شک و شبهه خلجان نمیکند با
اینکه اکابر علماء فریقین در معرفت علوم الهی اقرار بعجز و عدم فهم خود نموده اند و شیخ در کشکول این شعر را از امام فخر رازی نقل نموده
شعر: هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد
و بمضمون قریب باین مضمون از ابن سینا چند دو انکار کرده و همچنین از جار الله زمخشری و خواجه نصیر الدین طوسی که از اعاظم متکلمین است
منقول است که گفت هفتاد سال در علوم عقلیه فکر کردم و کتابها در آنها تصنیف کردم بیش از این ندانستم که اینجا و فرا خا الکسب و در این
هم یقین عجوزهای فی بلاء زمن بالاتر است و این کلام بیست متین چه کسانی که در فکر و بحث فرو رفته و عقاید خود را از عقول ناقصه خود اخذ
کردهاند و بفکر بهیست هو و عقیده بدست آوردهاند ایشان اثبات قدم در اعتقادی نیست چون ذهن ایشان همیشه در معرکه شکوک
و شبهات است که هر اعتقادی میکنند و بان اطمینانی هم میرسانند بعد از آن در دل ایشان دیگر تشکیک و اشتباه هند و اگر دیدند سکر اشکالات
دوباره چه استیفا دارند که در بعضی از عقاید دینیه شایبه اید و آنها مانند کسی هستند که در کشتی شکسته نشسته باشند و کشتی او

در گرداب افتاده و چنان امواجی بکران اندازد غالب اینست که چنین کشتی غرق میشود شعر بتنهایی چو شیرانم بغایی خویشتنم تمام چشم زشوق فنای خویشتنم ره گریزم ببستست هیچکس بمن امیر بندگان وفای خویشتنم سفینه در عرق شرم من توان انداخت زبسکه منفعل از کرده‌های ۱۶۵
خویشتنم و چون جهل مرکب که عبارتست از اینکه کسی چیزی را نداند یا خلاف واقع را داند و چنان داند که حق و واقع است و نفهمد که نمیداند بر ایشان غالب شده و آن بدترین رذایلست دفع آن در نهایت صعوبتست چنانکه از حال بعضی از طلبه مشاهده میشود
و اطباء ارواح اعتراف بعجز از معالجه اش کرده اند از عیسی علیه السلام مرویست که فرمودند که من از معالجه اکمه و ابرص عاجز نیستم و از معالجه احمق عاجزم
از این جماعت کسانی که در هر عصر و زمان پیدا میشوند و ادعای نبوت و امامت میکنند و در مقابل کلام خدا ترهات و لاطائلات چند میبافند
از اهل فضل و کمال پیروی ایشان میکنند با وجود اینکه میدانند که خود ایشان در علم و فضیلت بمراتب شتی از مقتدای ایشان بالاترند منشأ
از جهل مرکبی که دارند و در قلب ایشان رسوخ کرده منقاد او میشوند چنانکه در خصوص میرزا علی محمد باب ضلال که بر وجه اجمال احوال او در ابواب
سابقه مذکور گردید جمعی کثیر از فضلا که ارباب مذاهب باطله و آراء فاسده بودند تصدیق قول او کرده از جان و مال و عرض و ایمان
گذشتند و از انقیاد و صالحین و اهل ورع و یقین که باصطلاح ایشان قشری بودند احدی دکر و میل بان ضلالت و مضلالت ننمودند و در
اعتقاد صحیح که در حال طفولیت اخذ کرده بودند ثابت و برقرار ماندند و اعجب آنستکه چون باب پلید قوه ربط عبارات نداشت این تعبیر
تعمیم لاطایلات او را که در رد قرآن مجید نوشته بود میکردند شیخنا البهائی بهر اظهار فضیلت معرکه ساختی و امثال آن دعای اند و مهلکه ناگاه آمد
چند سازی علم خود با صد افسون آوری در دام خود چند بکشای سر انبان لاف چند پیمایی گزاف اندر گزاف نه فروعت محکم آمد
نه اصول شرم بادت زین فضول نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و کیفیت شناختن ایمن را انست که اهل
مطالب یاد است لا لاف خود را بر جمعی از مر وفتن باستقامت سلیقه و منزه بودن از عصبیت تقلیدیه عرضه نمایند اگر ایشان تصویب نمودند
از جهل مرکب بری و اگر تخطئه کردند و او مذعن نباشد مثلا باید خواهد بود و بان مطالب یا آنستکه لالا اکتفا در شناختن آن
نمیتوان کرد و باعث جهل مرکب و سببان اعوجاج سلیقه و کجی ذهن است خلاصه اعتقادی که مطابق واقع نباشد از افراد یقین
نیست اگرچه صاحبان جزم داشته باشد به اینکه مطابق واقع است بلکه جهل مرکب خواهد بود پس یقین ضد صریح و شکست از آن
راه که جزم در آن معتبر است و مقابل جهل مرکبست چون موافق با واقع در آن لازم است و موده یقین و متعلقان آن یا از لوازم و اجزاء ایمان
است مانند وجود واجب سبحانه و صفات کمالیه او و مباحث متعلقه به نبوت و امامت و احوال نشأه اخرت یا از اموری که دانستن آن
لازم نیست چون حقایق اموری که ایمان بدون آن تمام و جاهل آنها از اهل اسلام است و مطلق علم و یقین خواه برای امور متعلقه بدین
باشد یا غیر دین نفس انسانیه کمال و شاهد بی حد حسن و جمالست و موصل بسعادات و باعث دخول در مدخل کرامات راه و رسته یا
یقین در مباحث الهیه و مطالب دینیه در تحصیل سعادات اخرویه اکمل و در تکمیل نفوس انسانیه ادخل است زیرا که ایمان موقوف بران بلکه
اصل آن و عین آنست و سایر علوم شاخ و برگ آن و رستگاری در آخرت بدون آن غیر حاصل و فقدان در حق کفار و اهل است چنانچه عاقل
باید که یقین خود را باستماع سخنان اهل باطل و مطالعه کتابهای جاهل ضایع ننماید و فرق ولی تا با خود هی هشدار هشدار عبادات
شریعت آنکه طریق اکتساب علوم دینیه فقهیه با اجتهاد و استنباط از ماخذ شرعیه است و اگر قوه اجتهاد داشته باشد باجتهاد معاد و معاش
خود را بفهمد و باید علم بصحت قوه اجتهادیه خود بهم رساند و مغرور نفس شیطانی خود نشود و بعضی فکرها در مسایل چند نموده از جمله مجتهد
شمارد و چون بتقلید اخذ کند باید مجتهد را بشناسد و بصفات و عدالت او بر خورد بطریقیکه در علم اصول مبین است و اگر شرط
آن در باب علم مذکور گردید یا از خود مجتهد حی جامع الشرایط یا از کتاب صحیح او یا از واسطه عادلی اگرچه یکنفر باشد بلا خلاف کفایت در
اخذ میکند و فتاوی این و مطرق اثر و کتاب هکار و عذر او غیره موجع در زمره معذور است والسلام علی من اتبع الهدی باب بیست و هشتم در
بیان ثواب صله ارحام و عقاب قاطعان آن بدانکه چون بعضی از احکام عقوق والدین و بر احسان بایشان سابق بر این مذکور گردید مقام
مقتضی آنست که ثواب صله ارحام و عقاب قاطعان آن بطریق ایجاز برای تبصره شیفتگان این راه بیان نمایم و مبتلایان بهمت آن خواب غفلت
مرجع ایجاز انتقال مظهر بیاید و تعیین کلام در این مقام محتاج بچند بیانست اول بدانکه صله رحم از افضل عبادات و اکمل قربات است و

ثقال

تعالی وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ و ارحام جمع رحم است بفتح الراء وکسر الحاء چنانکه در مجمع البیان گفته و مراد از ارحام ارحام
قرابت است که روز درود دنیا ازبرای حقوق خدا و حقوق ارحام در مقام سؤال باز داشته خواهند شد و ایضاً قال تعالی فَاعْبُدُوا اللّٰهَ
وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ یعنی بندگی کنید خدا را و هیچ چیز را شریک از برای او قرار مدهید و نسبت بوالدین
و خویشان احسان و نیکی بجا آورید و در این آیه خویشان را در احسان با والدین در یکجا ذکر فرموده و در کافی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که صلة الارحام تزکی الاعمال وتنمی الاموال وتدفع البلوی وتیسر الحساب وتنسئ فی الاجل یعنی صله ارحام اعمال را
پاکیزه میکند و اموال را زیاده مینماید و بلاها را دفع میکند و اجلها را بتاخیر میافکند و نیز در کافی از ایشان بسند موثق روایت نموده که
آنحضرت فرمودند صلة الارحام تحسن الخلق وتسمح الکف وتطیب النفس وتزید فی الرزق وتنسئ فی الاجل یعنی صله ارحام خلق را نیکو
گرداند و دست را گشاده میکند و نفس را وسعت میدهد و اجل را بتاخیر میافکند و در همانکتاب از جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بسند صحیح روایت کرده که فرمودند اوصی الشاهد من امتی والغائب منهم ومن فی اصلاب الرجال وارحام النساء الی یوم القیامة ان یصل
الرحم وان کانت منه علی مسیرة سنة قال ذلک من الدین یعنی وصیت میکنم حاضرین از امت خود را و غائبین ایشان را و کسانی را که در پشت
پدران و ارحام مادران هستند تا روز قیامت که صله رحم بجا آورند اگرچه دوری منزل ایشان یکساله راه باشد بدرستیکه این جزو دین
است و نیز در کافی بسند موثق از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ان القوم لیکونون
فجرة ولا یکونون بررة فیصلون ارحامهم فتنمی اموالهم وتطول اعمارهم فکیف اذا کانوا ابراراً بررة یعنی گاه میشود که قومی خوب نباشند و از
اهل فجور و معصیت باشند لکن صله رحم بجا میاورند باین سبب مالهای ایشان زیاد میشود و عمرهای ایشان طولانی گردد پس اگر خوب باشند
چگونه خواهند بود و نیز از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت کرده من سره النسأ فی الاجل والزیادة فی الرزق فلیصل رحمه یعنی هر که خواهد
که خدا اجل او را بتاخیر اندازد یعنی عمر او طولانی کند و روزی او را وسیع گرداند صله رحم بجا آورد و لفظ نسأ در حدیث بهمزه بمعنی تاخیر
است قال فی الصحاح نسأت الشیء نسأ ای اخرته وفی القاموس نسأه کمنعه اخره و در حدیثی دیگر فرموده که ثواب صدقه ده مقابل است
و ثواب قرض هجده مقابل است و ثواب احسان با برادران دینی بیست مقابل و ثواب احسان با خویشان بیست و چهار مقابل است
و در کافی از آنحضرت روایت نموده که فرمودند ان اعجل الخیر ثواباً صلة الرحم بدرستیکه ثواب هیچ طاعتی زودتر از صله رحم بصاحبش
نمیرسد و از حضرت صادق علیه السلام روایت که صله رحم حساب روز قیامت را آسان میکند و صله رحم است که عمر را طولانی
میکند و از بدیها آدمی را محافظت مینماید و فرموده که صله رحم و نیکی با همسایگان خانها را آباد میکند و عمر را زیاده مینماید و نیز
از آنحضرت در کافی روایت نموده که فرمودند ما نعلم شیئاً یزید فی العمر الا صلة الرحم حتی ان الرجل یکون اجله ثلث سنین فیکون
وصولاً للرحم فیزید الله فی عمره ثلثین سنة فیجعلها ثلثاً وثلثین سنة ویکون اجله ثلثاً وثلثین سنة فیکون قاطعاً للرحم فینقصه الله
ثلثین سنة ویجعل اجله الی ثلث سنین یعنی نمیدانم چیزی را که عمر را زیاد کند مگر صله رحم حتی اینکه میشود که از عمر کسی سه سال باقی مانده
باشد و صله رحم بجا آورد خدا عمر او را سی سال زیاد کند و سی و سه سالش گرداند و میشود که از عمر کسی سی و سه سال باقی مانده باشد
قطع رحم نماید خدا سی سال عمر او را کم و ناقص کند و سه سالش گرداند و صدوق ره در فقیه از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده که فرمودند من مشی الی ذی قرابة بنفسه وماله لیصل رحمه اعطاه الله عز وجل اجر مائة شهید وله بکل خطوة اربعون الف حسنة
ویمحی عنه اربعون الف سیئة ویرفع له من الدرجات مثل ذلک وکان کمن عبد الله عز وجل مائة سنة صابراً محتسباً یعنی اینکه هر کسیکه
برود بسوی ذی قرابه خود بنفس و مال خود برای اینکه صله رحم بجا آورد عطا میکند خداوند عز وجل اجر صد شهید را و از برای او نسبت
هر خطوه و گامی که در آن راه بردارد چهل هزار حسنه و محو میشود از نامه اعمالش چهل هزار سیئه و بلند میشود برای او بهر گامی چهل هزار
درجه و مثل کسی میشود که خدای عز وجل را صد سال عبادت کرده باشد صابراً و محتسباً و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که صله
ارحام بیکدرهم افضل است از هزار هزار درهم در راه خدا و با احادیث بسیار در حدیث نبوی است که پرسیدند از افضل صدقات فرمود که
خویش آنکه چون دشمن باشد و فرمود صدقه نیست و مال آنکه خویشش محتاج باشد و در انوار نعمانیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فی الصلة
۱۷۱

روایت نموده که فرمودند صلوا ارحامکم ولو بالسلام یعنی صلهٔ ارحام کنید اگرچه بسلام کردن باشد و درآن تنبیه است بر اینکه سلام داخل صله است
در کافی بسند موثق از اسحق بن عمار روایت کرده که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که میفرمودند صلة الرحم والبر لیهونان الحساب و یعصمان
من الذنوب فصلوا ارحامکم و بروا باخوانکم ولو بحسن السلام ورد الجواب یعنی بدرستیکه صلهٔ رحم و نیکی و احسان حساب را سهل و آسان میکنند و از گناه
عصمت مینمایند پس صله بکنید ارحام خود را و نیکی و احسان نمایید بر برادران مؤمن هرچند بحسن سلام و رد جواب باشد و نیز از آنحضرت
بسند صحیح روایت نموده که صلة الرحم تهون الحساب یوم القیمة و هی منسأة فی العمر و تقی مصارع السوء یعنی صلهٔ رحم سهل و آسان میکند حساب روز
قیامت و باعث تاخیر عمر میشود و از مصارع سوء نگاه میدارد و علاوه براینها از اخبار متواتره مستفاد میشود و بتجربه و معاینه ثابت است که صله
رحم باعث زیادتی عمر و وسعت رزق و جمعیت احوال میگردد و زیاده بر ثواب اخروی و فواید دنیویه هیچ عملی از اعمال خیر بصلهٔ ارحام نمیرسد
اثر هیچ طاعتی زودتر از آن ظاهر نمیشود بهر حال ثواب صلهٔ رحم بسیار و فضیلتش از اخبار خارج از حد شمار است لکن بجهت اختصار امر قلم
عامه تکرار نکردید بیان دوم در قطع رحم است و اعیان با عداوتست با بخل و حسد و باتفاق علما از جملهٔ محرمات عظیمه و گناهان شدید
است و در مذمت قطع رحم همین قدر بس است که قاطع رحم را خداوند مجید جل شأنه در قرآن عزیز و حمید لعن فرموده حیث قال والذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی کسانیکه
عهد خدا را میشکنند بعد از پیوند کردن آن و قطع میکنند آن چیزی را که خدا امر بوصل آن کرده که رحم باشد و در زمین فساد میکنند ایشانند
که از برای ایشانست لعنت و سوء دار یعنی عاقبت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که دشمن ترین اعمال بسوی خدا شرک
بخداست و بعد از آن قطع رحم و فرمود که قطع مکن رحم خود را اگرچه آن ترا قطع کند و در این باب اخبار در کافی و غیره بسیار وارد است و نیز
از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که خدا فرموده من خداوند رحمانم هستم و اسم رحم را از نام خود مشتق کرده ام هرکه صله از آنجا
آورد من هم صله از او بجا میاورم و هرکه از او قطع کند من هم او را قطع میکنم و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که در خطبه فرمود که
پناه میبرم بخدا از گناهانیکه تعجیل میکند بر طرف کردن صاحب خود عبدالله بن کوا عرض کرد که یا امیرالمؤمنین آیا گناهی هست
که در فنای آدمی تعجیل میکند فرمود بلی قطع رحم تا اینکه فرمودند که بدرستی اهل خانواده که با هم اجتماع دارند و مواسات و نیکوئی با
یکدیگر میکنند اگرچه ایشان اهل فسق و فجور باشند بجهت دوستی و نیکوئی با هم خدا روزی ایشان را وسیع میگرداند و اهل خانواده دیگر
که از هم دوری میکنند و قطع رحم مینمایند ایشان را خدا محروم میسازد حال اینکه از اهل تقوی و پرهیزکاری هستند و مستفاد از اخبار
کثیره اینست که قطع رحم خراب کنندهٔ خانها و هلاک کنندهٔ جانها و قطع کنندهٔ نسلها و برطرف کنندهٔ عمرها و مالها است بلکه موجب عذاب
اخرویست و بلای دنیاست و باعث کوتاهی عمر و فقر و فنا است و بتجربه نیز ثابتست که قطع رحم باعث فقر و ذلت و نقصان عمر و سبب نکبت می
گردد و هر خویش و قومی که در آن نفاق و شقاق میان ایشان حاصل شد و خویشان با یکدیگر بنای نزاع و جدال در باب زخارف دنیهٔ سریع
الزوال گذارند همگی بفقر و فاقه مبتلا و علی الدوام در بلا و ورانده وقتی سلسلهٔ ایشان از هم جدا میباشد و از بعض اخبار مستفاد میشود
که خویشان با یکدیگر همسایگی نکنند چون خویشان از هم دورتر باشند دوستی ایشان با یکدیگر بیشتر و شوق ایشان بهم دیگر افزونتر میشود
و حضرت امیرالمؤمنان ببعضی از گماشتگان خود در یکی از ولایت نوشتند که امر کن خویشان را که بدیدن هم روند ولکن همسایگی با هم نکنند چه
از اکثر اهل روزگار معلوم و مشاهده میشود که همسایگی باعث بغض و حسد میگردد پس سبب قطع صلهٔ رحم میباشد تتمه در تحقیق رحم
مامور بصله است که در کتاب و سنت امر بآن شده بدانکه مراد از رحم که صلهٔ آن واجب و قطع آن حرام است هر خویش نسبی ست که بخویشی معروف
باشد اگرچه نسب بسیار دور داشته باشد و محرمیت در میان نباشد چنانکه جمعی از اعلام و صاحب انوار گفته اند و در روایات نیز وارد
است و بعضی از علما تخصیص نموده اند بر کسانی که حرام است نکاح ایشان و قول ایشان وجهی ندارد و در تفسیر قوله تعالی فهل عسیتم
ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم در انوار نعمانیه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که این آیه نازل شده
در بنی امیه یعنی ایشان با اینکه با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشی و قرابت داشتند قطع رحم نمودند و این حدیث نیز دال است
بر اینکه قرابت متباعده داخل رحم اند خلاصه هرکسی منسوب به و مرتبط باشد اگرچه بسیار دور باشد از جملهٔ ارحام اوست و حکم در قطع

رحم

هم بعرف است چه از برای آن حقیقة شرعیه و لغویه نیست و آن مختلف میشود باختلاف عادات و بعید نیست [illegible] و شیخ شهید
قدس الله روحه گفته که واجب است که نوعی سلوک نماید که از قطیعه خارج شود چه بدرستی قطع رحم منهی است بلکه گفته شده که آن
کبائر است و مستحب است که زیاده از این بکند پس حاصل قطع رحمی که حرام است این است که ایذا با وبرسانی بگفتار یا کردار یا رفتار ناشایسته یا
سخن ناخوشی نسبت باو گویی که دل او شکسته گردد یا او را احتیاجی بضروریات باشد بسکنا یا بنان یا رخت یا آب یا غیر آن و تو قدرت بر رفع حاج[ت]
او داشته باشی و زیادتر از قدر ضرورت خود را متمکن باشی و از او مضایقه کنی یا از ابالی [illegible] و توانی آنرا دفع کنی کوتاهی نمایی یا از
راه کینه و حسد از او کناره کنی و دوری جویی و بدون عذر [illegible] عیادت ننمایی و چون از سفر [illegible] او نروی یا اگر مصیبتی
باو روی دهد بتعزیه او حاضر نشوی و جمیع امثال اینها داخل قطع رحم است و صله رحم متقابل است که خود را از ... دور نکنی و کردار [illegible]
باو نکاه داری و او را اهمال و دست و زبان و ابر داعانت کنی و با او مهربان باشی مگر اینکه از غایت بخل او ... را ضی بان نباشد و از آن
او پرسش کنی و در ظهر الغیب دعا او در محضر اگر اهل باشد ثنا نمایی و در وقت ملاقات و طلاقت وجه و ابتدا بسلام و دست و احترام و شیرینی
کلام و مراعات اجلال اکر توانی بمال او دیگر و امثال اینها و شک نیست که صاحب این صفات در دنیا و آخرت عزیز و محترم و در نزد خالق و خلق
مقبول و مکرم است و شاهد صدق این گوید که در این عصر و اوان احوال ابنای زمان از غایت غفلت و قساوت قلب و شقاوت بجایی رسیده که اکثر
عشایر و اقارب مانند عقارب یکدیگر را لدغ والسع مینمایند حتی برای العین کرات مشاهده شد که در تدبیر تشییع جنازه برادر و فقیر خود یا
قبر او حاضر نگردیدند و جمعی از ایشان بفقر و فاقه مبتلا بودند چون حسن و جمال داشتند از باب مناسبات اسیر [illegible] ثروت زنان
فانیه چون از ایشان تزویج نمودند امهات و اخوات خود را بخانه شوهر خود راه ندادند اگرچه جمیع خویشان فقیر خود قطع صله رحم کردند و بکر
خویشی شدند با زنان اجنبیه که متمول بودند بنای دوستی و خواهری گذاشتند و شب و روز در خانه همدیگر با انواع عمل قبیح و منکر که در
شرع انور مستهجن و مستنکر بود به سر بردند و لکن بعد از اندک زمانی در دنیا به مکافات اعمال خود شان بفقر و فاقه و بلاء و با نواع ذلت و عنا مبتلا
گردیدند و فرد کمی [illegible] بهره و ثمرا که بنگریم این خلق خدا و اعجب [illegible] که [illegible] ابو داود [illegible] میراث سرا
عمر او خود را در جمع و صرف کوشید و بخود و خود را از سعادت ابدی محروم ساخته [illegible]
کذران مینمود و بعد و بنا بر عدم حقوق واجبه ادا و ایفاء و خیرات را نمود [illegible] را از اموال خود [illegible] نفر اولاد [illegible]
نفر اولاد بزرگ که داشت هر یک را قریب به پانزده هزار تومان و بهر یک از اولاد صغار که از زن دیگر داشت پنج هزار تومان داد و صیلی [illegible] برای
گذاشت و وصیت نمود که او صرف نمایند پس آن سه نفر وصایای والد خود را اجابه نکرده بنای خیانت و حیله سازی [illegible] خودشان این
بیان و مدتهای مدید بمرافعه بیجا اقدام و اقدام نمودند و اموال یکدیگر را بیهوده و تعدی غصب نمودند و بالجمیع آن اموال منتقله در دست [illegible]
تلف کردند پس یکی از ایشان که اکثر اوقات در مشاهد و معابد به ازجاعت خاص و در ضبط اموال صغار ناظر بود و دایم با و داد و دعا و در اکثر ایام
بزیارت عاشورا سبب باشتغال بود بخانه و باغچه مسکونه خود را در عوض اموال صغار که در ذمه او بود با طلاع علما [illegible] شرعا
نمود و بعد از چندی اطفال را از خانه خود بیرون کرد در خانه دیگران با سوء احوال گذرانیدند و بعد از وصول اجازه مبیع از یتیم شرعی و بهای آنچه
معتد به عاید ایشان نگردید و دایم از آتش جوع در التهاب بطلب غذا در اضطراب و در نزد امثال و اقران خوار و پریشان بودند تا اینکه قبر
صلهٔ ارحام خلاق عالم ریشهٔ حیات انمروز [illegible] از زمین هستی برکنده و فامنا او را از قبای زندگانی عور و گرفتار زندان گور گردانید
شمع جان بی عزان بجان تیره و اصل میشود قطره نا صافا آخر بمیره کل میشود ما مر فتحست کاهی در بنوحشت سرا غوطه در خون میزند
که غافل میشود دوستی با ناتوانان مایهٔ روشن دلیست موم چون با رشته سازد شمع محفل میشود و عقب ذلک معلوم شد که آن
بایع مزبور هم کل مبیع با شتا اجناس اثاث البیت خود سابق از مبایعه مشروط با اولاد و زوجه خود منتقل ساخته و دینار تعبیر اوای
صغار و غیر ایشان نگذاشته و آن همه اوراد و اذکار زرق و شید و اسباب فریب عمر و زید بوده و آیه شریفه اولئک الذین اشتروا الحیوة
الدنیا بالاخرة ولا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون شامل احوال او گردید ظاهر معنی اینکه ایشانند کسانیکه متاع حیات چند روزه
دنیا را بنعیم آخرت خریدند و بعذاب ابدی گرفتار شدند نه عذاب ایشان تخفیف داده میشود و نه کسی یاری و اعانت ایشان میکند

فی الصلة ۱۹۹

ختام افسوس که سحاب آفت بیرون شد در دست اجل بی جگرها خون شد کس نامد از آنجهان که تا پرسم از او کاحوال مسافران عالم چون
شد مجملا احوال اهل دنیا که در باب صله ارحام و محافظت ضعفا و ایتام و خوردن مال حرام بقرار نیست که شمه از آن مذکور گردید واکثر
اینها این مال دنیا از حلال و حرام جمع میکنند و در محافظت آن نهایت سعی بجا میاورند و غایت امساک در صرف آن دارند و در ادای حقوق
واجبه آن از زکوة و خمس تقصیر مینمایند و اما در عبادتی که برای مال در میان نباشد چون نماز شب و غسل جمعه و روزه مستحب و دعا و اوراد و تعقیبات
جد و جهد میکنند بدون اینکه اهتمامی در واجبات خود نمایند و مسایل خود را اخذ کنند یا از معاصی اجتناب نمایند و اگر دست ببذل مالی
گشایند سعی میکنند که مال ایشان بفقرایی برسد که در مجامع و محافل زبان بمدح او گشایند مثل اینکه به [illegible] بعضی خوانان
جناب سید الشهداء علیه السلام بدهند که باعث شهرت و سخاوت او شود و در همه جا در منابر او را بنام مدح و ثنا کنند و مردم بدانند
که از وی صادر شده و والدین و خویشان و همسایه و اهل و عیال او محتاج لقمه نانند و ایشان در کمال احتیاج و ذلت گذران میکنند و کسی [illegible]
یا درویش [illegible] که [illegible] تصدق کند و راغب نیست که عطای او را اهل ولایت [illegible] بلکه میل آن دارد که مال خود را به
شخصی بزرگ [illegible] اگر چه مستحق نباشد تا اینکه [illegible] مشهور گردد [illegible] ایشان [illegible] عارمین [illegible]
عادت [illegible] باشند [illegible] ایام [illegible] مشغول [illegible] میشوند و [illegible] دادن طلب مردم [illegible]
و [illegible] ایتام و خویشان او که برای [illegible] معطل و پریشان مانده اند با اینکه [illegible] نموده [illegible]
مانده از اطعام چیزی با ایشان نرسانیده و اطفال [illegible] در انتظار از نهایت [illegible] اند و مع هذا [illegible] میشود با اینکه [illegible]
کند و حال اینکه مطلقا اجری و ثوابی از برای او نیست چه اگر تصدق و احسان او از برای خدا بودی چنین رفتار نکردی بلکه بهمین که مطالب اینست
که نام او شهرت کند [illegible] باطل [illegible] در درگاه الهی [illegible] موجب غضب الهی و سخط او شده [illegible] و خود چنان پندارند که با بهشت [illegible]
امروز [illegible] که در نزد خدا از جمله منافقین و در نزد ارباب بصیرت و یقین از احمقان و فاسقین اند و بیان احوال این
قوم همین است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بالهام جناب اقدس الهی خبر داده اند چنانکه [illegible] از [illegible] محمد [illegible]
کرده اند که روزی آنجناب صلی الله علیه و آله فرمودند که زود باشد که بعد از من قومی بیایند بخورند پاکیزه ترین طعامها و الوان انواع
[illegible] زنان و الوان آنرا و سوار شوند [illegible] و الوان آنرا و ایشانرا شکمها باشد که از کسب سیر نشود و نفسها باشد که
به دنیای قانع نگردد [illegible] صبح و شام مشغول امور دنیا باشند و آنرا بپرستند و متابعت هواهای خود کنند پس فرمود اینست لازم و وظائف است
[illegible] از محمد بن عبد الله [illegible] هر که [illegible] از فرزندان شما اینکه بر این اشخاص سلام نکند و عیادت ایشان [illegible] ننماید
و متابعت جنازه های ایشان نکند و احترام پیران ایشان [illegible] هر که مخالفت کند و اینها را [illegible] اعانت کرده است بر خراب کردن
دین اسلام عجبا از این قوم [illegible] که مدعی عقل [illegible] از خواب غفلت بیدار و متنبه
[illegible] و تابع نفس و هوا که باعث رسوایی [illegible] است [illegible] از [illegible] خلق شده اند غافل مانده
اند [illegible] خیال [illegible] و بال [illegible] پیوسته در حزن و الم و همیشه
در غصه [illegible] اند و از فریب شیطان [illegible] دین از عدم یقین [illegible] اهتمام [illegible] مقام ندارند [illegible] بحال غافل که مشغول
[illegible] باشند [illegible] ظلم بر خود و بندگان خدا و حبس حقوق مردم و سادات و فقرا جرات مینمایند [illegible] ابطال [illegible] جاهل که بطالت
[illegible] تحصیل معرفت مسایل دین خود که اهم و اعظم واجبات [illegible] خود را [illegible]
[illegible] صرف [illegible] اشتغال [illegible] دائمی میکنند [illegible]
[illegible] بر داشتن [illegible] در مجالس و محافل یا که در مساجد [illegible]
حاضر باشند بغیر از صحبت دنیا [illegible] این قوم [illegible] از عدم ثبوت ایمان در قلوب ایشان [illegible] معالم دین و احکام شرع مبین گفتگو
مینمایند اگر چه در آن مجلس [illegible] از علماء عظام و فضلاء کرام هم حضور داشته باشند با اینکه اکثر ایشان اصول عقاید و مسایل وضو
و غسل و نماز خود را با تقلید شرعی [illegible] و مع هذا اگر احیانا [illegible] مسئله هم بکنند [illegible] سوال میکنند که [illegible]

و دنیا

۱۷۰

و دنیای ایشان ضمیمه آن شده چنانچه در تفسیر عیاشی از یونس بن عبد الرحمن نقل کرده که داود بن کثیر گفت که در خدمت حضرت صادق علیه السلام
بودیم از اسمای ... ظاهر شد آنحضرت فرمود سبحان من سبح له الملائکة ... و بعد از خدمت آنحضرت عرض
کردم جعلت فداک ... کلامی هست فقال یا ابا محمد سل عما یعنیک ودع ما لا یعنیک حاصل اینکه فرمود ای ابو محمد سوال کن از چیزی که نفع
از آن برای تو باشد و ترک کن از چیزی که تو را نفعی در آن نیست و در بحار الانوار در شرح این حدیث گفته که جواب آنحضرت دلالت دارد براینکه تفکر در
حقایق مخلوقات و امثال آن از چیزهائی نیست که مامور شده اند خلق بآن بلکه فایده هم از برای ایشان در آن مترتب نیست هم الحال در
این زمان ... غفلت و شقاوت دایم مبتلا باکل مال الحرام از ربا شده معاملات فاسده و ... باطل ... اینده و چون
... شده اند ... موقع ... در صرف آن مولع میباشند سادات عالیه و جات و ایتام و مساکین ...
و از آن محروم میمانند ... زنهار که تو نکو ... باری ... که ... از دست تو هم بیرون
رود ... چون ... حطام دنیا ... و شنای ... که ... اند از ادای حقوق ...
و ... نمی کنند و حرام ... که ... بحلال و حرام آن ... بلکه ... اغلب اوقات ... در ... مغموم و
... مال ... و مهموم ... در فکر خانمان ... و دکان ...
... بسر انجام ضروریات خانه ... بسر ... زن ...
دنیا از ذکر ... خدا محروم گشته اند با اینکه ... و فقرا ... گرسنه ... ایشان در خانهای ...
... عیش ... و ... اند ... مکان
... شب و روز ... تا ... باشد ... که ... بره ... باری ...
... باشد ... و اگر ... بعد ... این ... دنیا
در ... مصرف میکنند و علی الدوام همت ایشان مقصور بر دنیا ... اهل ... ساکن ... از منازل راه دین ...
سالکین ... افتاده ... جناب الهی ... ضلال و گمراهی مانده اند ... دنیا ... و اصلی ...
... و وطن ... از ... بهار ... رنج ...
اولاد و ... با اینکه عیش دنیا ناگوار و ... اسباب ... کار ... ندان
از ... و جهالت و ... غفلت ... منشا آن ... و اشتغال ... نیست اکثر ...
از ... بقای عمر ... غافل ... وحشت ... اهل ... غفلت
و بطالت ... اعمال ... که ایمان به بهشت و دوزخ داشته باشد مشابهتی ندارد ... اهل ایمان ...
... هوا و هوس ... بخواهش نفس ... و اهل یقین از صالحین و مقربین مستغرق دریای محبت ... کار
گشته در فکر جمال و جلال ایزد متعال مدهوش دنیا و ما فیها را بالکل فراموش کرده اند بلکه حطام دنیا در نظر ایشان خار ...
در پیش ایشان بی اعتبار ... و دنیا ... و ... کردن آن مخزون ... که ...
امیر المؤمنین علیه السلام مثل فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام ... از ... ایشان ... حاجتشان
به یتیمان و اسیران و مسکینان بذل مینمودند ... یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ... شان ...
... نازل شده و در کتب معتبره وارد شده که روزی ... خدا ... فاطمه زهرا ...
... و ... اشتعال ... ضعیف ...
فاطمه ... بانو ... فاطمه ... عرض کرد ...
... رسول الله ...
فرمود یا فاطمه ... شب ... باشد ...

سلمان برده از اصحاب بجز پای از اوشان عرض کردند فضل او گذشته مگر آنکه چند روز قبل حضرت شمعون یهودی از طایفه چند دانه آرد اورده بود آنجناب
۱ خود بخانه شمعون رفت در آن باب گردانید شمعون پیرهن امد دید جناب امیر مومنان اسد الله الغالب است عرض کرد چه باعث شده
استانه ما را روشن فرمودی آنجناب فرمود نیامدم از طایفه آرد حضرت قرض اورده ایم چیزی از آن باقی باشد یکی بفروش که میخواهم
باز عزیز عرض کرد آنچه بود مدتی نیست فروختم آنجناب فرمود علامت میداند که یکی باقیست فرمود برو تفحص کن خانه را شاید باقی باشد
و تو مطلع نباشی عرض کرد از خانه خود مطلع و حواس نیست در اینجا ده روز است تفحص مطلع شد صدا بر اورد ابو شمعون باشد نیمه خود
دو نیمه گفتا پنهان کرده ام آنگاه آن آرد آنجناب اورد چهار درهم داد شمعون عرض کرد قیمت این نیم درهم است فرمود این بجهت فقیر و فقیره
نقل را شستم درهم نیز اباد ندار شد آنجناب برداشت بیرون رفت چون فاطمه زهرا شد از در اشای او صدای ضعیف و ناله غریبی شنید
از عقب این صدا رفت تا داخل خرابه شد دید شخصی عجمی غریب تنها افتاده از شدت ضعف و مرض نه الان امام و هم بدو بالین
نشست سر او را در کنار گرفت پرسید اسم چه بود و سبب گفت ناخوشی عرض کرد ایمان صالح از اهل مداین و به این مرض مبتلا شده ام
که یکشب روان شدم با این درد از ملاقات کشایش خدمت امیر مومنان برسم علاج مرض من نماید در این حال مرض شدم مبتلا نمانده ام
چیزی بیارید گفت هرگاه انار بود متبرک شود ما بتانید آنجناب فرمود بلی انار در بغل بود که بیمار عزیزی داشتم بخصوص نموده بودم لکن حالا نه
میتوانم ترا محروم نمایم نصف انار را بتو میدهم و نصف دیگر را بجهت او نگاه میدارم آنگاه بدست مبارک انار را دو نیمه کرد و بدهان آن مریض میخورانید
نصف تمام شد آنگاه فرمود دیگر میل داری عرض کرد بسیار دلم بیقرار است هرگاه نصف دیگر احسان نمایی کمال امتنان است آنجناب سر خود را
بزیر افکند بنفس خود خطاب نمود یا علی این مریض غریب و فرد افتاده از بیچاره رعایت سزاوارتر است شاید بجهت فاطمه خدا سبیله
دیگر باید آن نیم دیگر را دو او چون تمام شد آن مریض عجمی دعا نمود آنجناب با دست خالی متفکر و متحیر با جواب فاطمه چه گویید بعد از آنکه او را وعده انار
داده باشد را او امید وار نموده از خرابه بیرون امد اما اهسته اهسته سر بزیر افکنده عرق خجالت میریخت تا آنکه به خانه رسیده بها میکرد
الحال شرمندیت خانه رفت سر مبارک خود را اندر خانه بیرون کرد به بیند آیا فاطمه مظلومه بخشد دعوا بست یا بسیار دیدم فاطمه مظلومه عرض کرد
داده اما طبق انار نزد او میباشد که از جنس انار دنیا نیست و تناول میفرماید خوشحال گردید و آنجا نکرد از او افسر و باشد عرض
کرد این چه چیزی است بردی زمان نکشید عرض صحبت کردم ناگاه در آن الکا باشد قصه شد به شخصی بخانه طبقی انار اورده که این را
جناب امیرالمومنین داده که بجهت سیدة النساء فاطمه زهرا بیاورم کما قال تعالی مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس برادر عزیز چشم بصیرت
بگشا و روزگار خود را در تحصیل دنیای بیوفا ضایع و تلف منما و از نفقه احوال کسانی که به مرض فقر و فاقه در نظر هما خوار و دربار کرده
یا عرضا روی و ذلت و انکسار اند غافل مباش و پیوسته در صدد افتقا و پیروی رسول مختار و آل اطهار او باش تا حالات تو از حالات ملائکه مقدس
بالاتر و رتبه اشان و تبه ایشان و الاتر گردد خلاصه مرد عاقل باید دل به دولت باقی و نعمت جاودانی نهد و بدا دوستی ایام و فخر اهل
عزت و ارالفنا را مهیا سازد و از فوایدی حیات بی ثبات ساعت استعداد زاد یوم التناد نماید و جمعی بسیار از این امر خطیر از کثرت تعلقات دنیا
مقدار و مرابه نا پایدار بی بهره دانند با اینکه میدانند که هر که به بنا و عمل آخرت اندک البشر به نفس آخر رحلت باید کرد و تا مثل اند با نهاد
با وحش لغو اطرها بر طرف خواهد شد و زنان و اموال به تصرف دیگران با اینا افتاده و با عمر با عمر که شب فلان فرسوده کرده
تا کی یا فتن جان هر روز زمانه بوده شاد و غمناک از آب را و روز و بروز جان و عنقریب همه را نور و نظر چون شمع سحر مرده و رفات جهت
چون بگل آفتاب زمرده و در چنگ بانک اجل گرفتار و در خاک گم تیره و تار بیمار و زبان قهار بیم عادون و با وعلم نمود ما رخواهند کرد و بسی از
اموال مخلفه بیش از حسرت و ندامت ثمره و رخانه مفلس با ایشان نخواهد رسید شعر تا بگوری اجل هم فراید خواهد بود فرا کاه تو
وارالفنا نخواهد بود اگر تو ملک جهان را بدست آوردی مباش غره که نا پایدار خواهد بود بمال غره چه باشی که بعد و روز
چند همه تصیبه میراث خوار خواهد بود تا ابتخت و تابوت در کشند از بخت کری خزانه و لشکر چه کار خواهد بود تا بکنیم بحمد
ساها بیاید بخت من تو طعمه مور و مار خواهد بود نیازمندی یاران نیاز نداری مکر عمل کند ترا به یار خواهد بود (...)
سوار کانجا پیاده خواهد شد بسا پیاده که آنجا سوار خواهد بود بسا امیر که آنجا اسیر خواهد شد بسا اسیر که فردا امیر باشد

خواهد

خواهد شد پس امام رابایی و پیشوای بزرگ که روز حشر با او محشور خواهد بود چون اهل قیامت دو فرقه اند بعضی که اهل بهشت اند بهشت
زاد خواهد بود و بهشت طلبی آنکه پرهیز کند بهشت منزل پرهیزکار خواهد بود کند و باطل و مردانه حق پرستی کن زحق پرستی بهره ور
خواهد بود پس چاره رفتن که رهروان رفتند که سعی ای از تو سخن از کار خواهد بود بقطره قطره حرامت عذاب خواهد داد بذره
ذره حلالت حساب خواهد بود چون این ابیات مشتمل بر نصایح وافیه و مواعظ شافیه بود مناسب مقام بالتمام مذکور گردید نسأل الله
العنایة والتوفیق لقطع مراحل هذا الطریق العمیق **خاتمه** در بیان آنکه همچنانکه از برای ابوین و خویشان ارحام حقوقی در شرع مبین مقرر
امام علیه وآله الاف التحیة والسلام وارد شده همچنین از برای همسایگان نیز وارد گردیده که حق جوار را باید معمول داشته باشند و الا مستوجب
سخط الهی خواهند بود چنانکه در من لا یحضره الفقیه از صاحب مسند رسالت و شافع روز قیامت صلی الله علیه وآله روایت کرده که
فرمودند من آذی جاره حرم الله علیه ریح الجنة ومأواه جهنم وبئس المصیر ومن ضیع حق جاره فلیس منا وما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی
ظننت انه سیورثه یعنی هر که همسایه خود را آزار کند حق تعالی بوی بهشت را بر او حرام گرداند و مأوای او جهنم باشد و هر که ضایع کند حق
جار خود را یعنی نیکویی با همسایگان نکند از ما نیست و پیوسته جبرئیل وصیت مینمود به رعایت همسایگان تا آنکه گمان کردم که بزودی او میراث قرار
خواهد داد و در حدیث معتبر منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند که ادنای حق همسایه چیست فرمودند که
با نیکی و احسان کردن بخویشان که بتو بدی کنند و احسان کردن بهمه مسلمانان بدرستی که ایمان نیاورده است هر که سیر بخوابد و همسایه
مسلمانش گرسنه باشد و در احادیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت یعقوب به مفارقت فرزند برای این مبتلا
شد که روزی گوسفندی کشت و بریان کرد و درویش روزه داری در نزدیک خانه او بود و بوی آنرا شنید و غافل شد که باو بخوراند
پس جبرئیل در همان شب آمد و گفت مهیای بلا باش از جانب خداوند پس حضرت یوسف را خواب دید پس بعد از آن حضرت یعقوب
در وقت چاشت چندین روز ندا میکردند تا یک فرسخ راه که هر که چاشت میخواهد بطعام یعقوب حاضر شود و در شب نیز چنین ندا میکردند
و در وصیت علوی است که خدا را خدا را در حق همسایگان بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه وآله در باب ایشان اینقدر سفارش فرمودند
که گمان کردیم که میراث برای ایشان مقرر خواهد شد و حضرت کاظم علیه السلام فرمودند که حق جوار همین نیست که اذیت نرسانی بلکه باید صبر بر
اذیت همسایگان کند و حضرت باقر علیه السلام فرمودند ملعونست هر که آزار رساند بهمسایه اگر چه کافر باشد و حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمودند و هر که بخانه همسایه نگرد پس عورت یا چیزی از خوش مردی یا زنی یا چیزی از جسد او ببیند حق است بر خدا که او را داخل دوزخ
کند با منافقان که عیوب مسلمانان میجستند و از دنیا بیرون نرود تا خدا او را رسوا کند و در آخرت عورتش را بر مردم ظاهر کند و از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که حضرت رسول نوشت میان مهاجر و انصار و هر که ملحق بایشان است اینکه همسایه به منزله نفس
اوست که باید ضرر باو نرساند و حرمت همسایه مثل حرمت مادر است و بدانکه چون مؤمن به وجهی از انحاء همسایه ممکن نیست که خالی
باشد پس باید با اذیت او صبر کند تا اجر او مضاعف شود همچنانکه در کافی از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که
آنحضرت فرمودند ماکان ولا یکون ولیس بکائن مؤمن الا وله جار یؤذیه ولو ان مؤمنا فی جزیرة من جزائر البحر لانبعث الله له من یؤذیه وهم در
آن کتاب از ابن ابی عمیر از معویة بن عمار روایت نموده که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند ماکان ولا یکون الی ان تقوم الساعة مؤمن الا وله جار یؤذیه
و از این دو حدیث معلوم گردید که هرگز نشده و نخواهد شد تا روز قیامت که مؤمنی بوده باشد مگر آنکه از برای او همسایه بدی میباشد که او را اذیت میرساند
اگر چه مؤمن در جزیره از جزایر بحر باشد باز در آنجا کسی پیدا میشود که او را اذیت کند و نیز در کافی از آنحضرت علیه السلام اسحق بن عمار روایت
نموده که فرمودند ماکان فیما مضی ولا فیما بقی ولا فیما انتم فیه مؤمن الا وله جار یؤذیه و در همان کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده
که چون خدا بنده را دوست داشت بعظیم البلاء مبتلا میکند و اگر راضی شد خدا نیز از او راضی میباشد و اگر ساخط شد خدا نیز بر او ساخط
میباشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که آزار خود را از همسایه بازدارد حق تعالی در قیامت لغزشهای او را برطرف کند و از حضرت
رسول صلی الله علیه السلام منقولست که سه چیز است که بدترین بلاهاست پادشاهی که احسان کنی اگر اطاعتش کنی شکر نکند و اگر بدی
کنی نیامرزد و همسایه که چشمش ترا حراست کند اگر خیری بیند بپوشاند و مذکور نسازد و اگر بدی ببیند ظاهر کند و منتشر گرداند وزنی که اگر حاضر باشی

فی الجار
۱۴۳

تراشا منکر دانند و اگر غایب باشی خاطرت باو مطمئن نباشد و در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که نیکی با همسایگان باعث
زیادتی عمر و آبادی دیار میگردد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هر که روزه میگیرد و شبها عبادت میکند و لکن همسایگان
خود را اذیت میرساند او از اهل جهنم است و نیز از آنجناب صلی الله علیه و آله مرویست که هر که از همسایه اش بقدر یک شبر زمین خیانت کند حق
تعالی از زمین او تا طبقه هفتم طوقی گرداند در گردن او اندازد تا چون او را بمقام حشر آورند آن طوق در گردن او باشد مگر اینکه توبه کند و آن
زمین را بایشان پس دهد و در حدیث دیگر فرمود که هر که از همسایه اکند برای طمع در خانه او خدا خانه او را بهمسایه رساند و در شناختن همسایه رجوع بعرف
میشود و در چند حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تا چهل خانه از چهار طرف همسایه اند و از جمله حقوق همسایه حقی
است که حق تعالی وعید بر ویل و اثم بر منع آن نموده کما قال تعالی یراؤن الناس ویمنعون الماعون و در کافی و مجمع البیان است که جامع المنافع
البیت کالقدر والدلو والملح والماء والسراج والخمرة ونحو ذلک مما جرت العادة بعاریه دادن آن و در بعضی اخبار بقرض و متاع
بیت را بعاریه دادن نیز تفسیر شده و متاع بیت عبارت از اسباب خانه است چون دیگ و ظرف و تبر و معول و امثال اینها [illegible] باشد
بخواهد مضایقه ننماید و اگر قرض طلبد باید قرض بدهد و در حدیث دیگر آنحضرت فرمود که حلال نیست منع کردن نمک و آتش از
همسایگان و در حدیث دیگر نیز از حضرت صادق مرویست که منع مکنید قرض دادن خمیر و نان را و طلبیدن آتش را که اینها و باعث زیادتی
روزی میشود بر اهل خانه با آنکه از جمله مکارم اخلاق است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ماعون را منع نماید از
همسایگان حق تعالی منع کند از او خیر خود را در آخرت و او را بخود واگذارد و هر که را خدا بخود واگذارد وای بر حال او و محققین گفته اند که اگر احوال همسایگان
چنان باشد که از اسباب خانه چون دیگ و ظرف و تبر و مسحاة و امثال اینها از ماعون و متاع بیت را اگر استعاره میکنند اگر عین معاره را
تلف و ضایع نمایند یا اینکه قرض بدهند جاحد میشوند یا اند هند در این صورت اگر عاریه و قرض ندهند گناهی برای او نیست [illegible] اکثر
در کافی و مجمع البیان و [illegible] و سایر کتب معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که از جمله حقوق مالی که حق سبحانه و
تعالی وعید جهنم فرموده است برای کسیکه منع آن نماید و آن فرض نیست که بهمسایه دهد باینکه بایشان کند یا ضرر و آفات خانه که بایشان عاریه
دهد و او عرض کرد که ما همسایگان داریم که اگر چیزی بایشان بعاریه بدهیم میشکنند و ضایع میکنند در این صورت بر ما گناهی هست اگر بایشان
ندهیم فرمود هرگاه چنین باشد گناهی بر شما نیست اگر بایشان ندهید خلاصه از محاسن جوار آنست که از مخفیات احوال او که نخواهد پوشیده
باشد تفتیش نکند و ابتدا بسلام نماید و اذیت باو نرساند بلکه متحمل اذیت او بشود و شیخ بهائی در اربعین گفته که از محاسن جوار آنست که
اگر همسایه احتیاج در وضع جذوع بر دیوار او داشته باشد مضایقه نکند و همچنین است حکم در میزاب که بر دیوار او بگذارد انتهی کلامه و آن
در صورتیست که ضرری فاحش باو نرسد و نیز از محاسن جوار است که در عرض او رعایت کند و در مصیبت بتعزیت او حاضر شود و هر گاه او را
شادی تهنیت او کند و عیوب او را اگر مطلع شود بپوشاند و اگر خطائی از و سر زند عفو کند و از عیال او اگر حاضر نباشد متوجه شود و اولاد
او را تلطف و مهربانی نماید و اگر فقیر و معسر باشد ملاحظه احوال ایشان کند و اگر استقراض نماید قرض بدهد و با آنچه مصلحت دین و دنیای
او باشد ارشاد کند و خیانت با اهل و عیال و مال و جان او ننماید و امثال اینها که از افعال حسن جوار است **مؤلف** گوید که در اینمقام
چند مسئله مهم است اول اینکه عاریه دادن ماعون مستحب مؤکد است و واجب نیست بلکه ظاهر اجماع بر عدم وجوب است چنانکه در شرح کبیر
گفته دوم عاریه از عقود جایزه است و لازم نیست و هر یک از متعاقدین میرسد که فسخ آن نماید هر وقت که خواسته باشد اجماعا کما
فی المسالک و غیره خواه بعنوان اطلاق داده و خواه مقید به زمان قرار داده باشد مگر اینکه زمینی را برای دفن میت مسلم و من بحکمه عاریه داده باشد
پس بعد از دفن او رجوع صحیح نیست بجهت استلزام نبش محرم و هتک حرمت میت الا اینکه عظام او پوسیده و رمیم گردد و این مسئله موضع وفاق
است کما صرح فی المسالک و در شرح کبیر گفته بلا خلاف فیه بل علیه الاجماع عن التذکرة و اگر قبل از حفر یا بعد از آن رجوع نماید و نگذارد که دفن
کند با زجایز است اگر چه بعد از وضع و قبل از مواراة هم باشد چنانکه در کتب مزبوره و غیر اینها تصریح بآن شده و بعضی و دیگر هست که
رجوع در عین معاره محل خلافست و تفصیلش در تذکره و مسالک و در سایر کتب فقهیه مذکور است سیم مستعیر چیزی را که عاریه کرفته
میتواند انتفاع از آن بنحوی که از استعمال متعارف در عرف و عادت میکنند ببرد و نیز نماید مثل اینکه در اعاره بساط اطلاق مقتضی فرش و نشستن

و در دو بنا دو نوشته است و در محاف تفصیل است و در حیوانی که صلاحیت تحمیل دارد باید بقدر عادت حمل نماید و اگر فرسی باشد که از شأن او
رکوب باشد اگر شرط نموده باشد که مستعیر بنفسه سوار شود در بعض وقتها اگر دیگری را ردیف نماید ضامن است و همچنین فرس سواری را تحمیل جایز نیست
در جمیع ما ذکر اگر عکس و خلاف نماید ضامن است بلا خلاف و اگر دابه را استعاره کند که بمشاهد مقدسه برود پس از آن تجاوز نماید ضامن است و اگر
بعد از تجاوز عود بجای ماذون بکند جماعتی برآنند که ضمان منتفی نمیشود و مبدأ ضمان از زمان اخذ تجاوز نمودن از ماذون فیه است و ضمان مستمر است
تا اینکه رد نماید بمالک همچنانکه اصحاب بغیر خلاف ظاهر ذکر نموده اند اما ضمان منفعت که اجرة ایام مسلوفه باشد ثابت میشود
مشاهد ذهاباً و عوداً با موضع ماذون فیه خاصه چه در ماذون فیه غاصب نیست و اما ره هم اطلاق این نسبت میشود کما صرح
المسالک وغیره و استعمال کردن او بعد از عود بر ماذون فیه تا اینکه رد بر صاحبش نماید جایز است اگرچه ضمان او متعلق گردید [illegible]
سابق چهارم اگر مستعیر عاریه را بر مالک یا وکیل او رد نماید بری میشود و اگر رد بجز بر مالک نماید بری نمیشود بلکه باید بخود او یا وکیل
او رد کند چنانکه بعضی نموده اند یا بغیر آن اشیاء از اسباب خانه مانند [illegible] و مجموع امثالها عاریه بگیرند و بعد در وقت رد بخانه معیر
میاورند و خود بخود بجز نفس یکی از اینها میگذارند پس اگر تلف شود ضامن اند و همچنین است اگر دابه را رد بر اصطبل مالک نماید و عدم
برائت در بعض صور واضح است بجهة اینکه تسلیم بر مالک ننموده و بدلیل علی الید ما اخذت حتی تؤدی خلافی در ضمان میان علما
امامیه رضی الله عنهم نیست چنانکه در مسالک گفته و هذا الاخلاف فیه عندنا و خالف ابو حنیفه است پنجم صحیح نیست عاریه صبی مجنون و اگر ولی ایشان
بدهد صحیح نیست و اگر ولی مال صبی را با وجود مراعات مصلحت عاریه بدهد جایز است مثل اینکه به مستعیر احفظ باشد از ولی در اوقاتی که
جهت خوف و نحو آن یا اینکه انتفاع صغیر از مستعیر زیاده از منفعت عین معاره باشد یا اینکه عین را استعمال کردن نفع داشته باشد ششم
اگر عین معاره بسبب انتفاع ماذون فیه ناقص شود یا تلف گردد بدون تعدی و تفریط مستعیر مثل اینکه ثوب کهنه شود و اینکه ضعیف گردد
پس یا بجهة تصریح در اذن معیر مستعیر ضامن نیست چنانکه در شرح کبیر گفته یا که در صورت اطلاق نیز ضامن نیست چنانکه در شرایع و مسالک
اختیار نموده اند بدلیل استناد تلف بر ماذون فیه بلی اگر شرط نموده باشد ضمان را در عاریه ضامن است بلا کلام اگرچه با عدم تعدی
تفریط مستعیر بوده باشد لکن در صورت عدم اشتراط ضمان ضامن نیست للنص و الاصل و التصحیح ولا خلاف فیه بین الاصحاب کما قال فی الکفایة
و در مسالک دعوی اجماع اصحاب اکثر اسرا نموده هفتم جایز نیست عاریه عین مستعاره مگر باذن مالک که معیر باشد و همچنین اجاره
دادن آن جا اصل عصمت مال الغیر و حصار اذن در تصرف در آن و استیفاء منافع برای مستعیر است نه بغیر بلی جایز است مستعیر را اینکه
استیفاء منفعت بنفسه نماید یا بوکیل خود چه منفعت عاریه مستعیر است و وکیل او بمنزله موضع وفا است چنانکه در مسالک گفته
و به آن [illegible] در بعض مواضع است پس بعض کسان که از [illegible] کان و غیر ایشان چیزی استعاره میکنند و بعد از آن باین کسان غیر عاریه میدهند خلاف
شرع مطاع و ضامن عین معاره نیز میباشند هشتم مذکور گردید که اگر عین معاره با عدم تعدی و تفریط مستعیر تلف شود ضامن نیست
مگر اینکه شرط ضمان کرده باشد لکن مخفی نماند که اگر عین معاره دراهم و دنانیر باشد پس مستعیر در کل حال ضامن است اگر تلف شود هر چند
ضمان را معیر شرط نکرده باشد و مستعیر تعدی و تفریط در حفظ آن ننموده باشد [illegible] مستعیر [illegible]
قال فی الشرح الکبیر بلا خلاف فیه ما فی الجملة بل علیه الاجماع فی المسالک و الغنیة و هو الحجة مضافا الی [illegible] منها الصحیح لا
یضمن العاریة الا ان یکون اشترط فیها ضمانا الا الدنانیر فانها مضمونة وان لم یشترط فیها ضمانا والحسن کالصحیح لیس علی صاحب العاریة ضمان
الا ان یشترط صاحبها الا الدراهم فانها مضمونة اشترط صاحبها او لم یشترط والخبر العاریة لیس علی مستعیرها ضمان الا ما کان من ذهب او فضة
فانهما مضمونان اشترطا او لم یشترطا و اطلاق [illegible] مقتضی [illegible] حکم است [illegible] اگرچه مصوغ
بوده باشند مانند حلی مصوغه و بان فتوی داده اند جماعتی از اصحاب چنانکه ظاهر شرایع نیز همین است لکن فتوی [illegible] الاکثر [illegible]
[illegible] بنقدین است و در شرح کبیر گفته و لعله الاظهر للاصل و ظهور الحصر فیهما من الخبرین الاولین المعتضدین باطلاق الاخبار المتقدمة
المنفیة للضمان عن مطلق العاریة ولا یعارضهما الخبر الاخیر و نحوه الصحیح المتقدم المتضمن اطلاق الذهب والفضة لضعفهما عن المقاومة
لهما سنداً والاعتضاد بما مر الی ان قال فالمتجه عدم الضمان فیما عداهما من مطلق الذهب والفضة و تفصیل [illegible]

١٧٥ در مسئله و گفته اند و شرح کبیر و نهایه نیز و شهید و در قواعد گفته و در فی نحو المصوغ نظر و محقق ثانی در شرح گفته اذا کان الذهب فی الفضة و ما
او دراهم فالخلاف فی ضمانهما والمصوغ ... ذلک کثیر انما الخلاف فی المصوغ منهما و صاحب قوانین در جامع الشتات بعدم لحوق قائل
شده و گفته فلا یلحق و همچنین صاحب مطالع الانوار گفته فلا یلحق الذهب بالفضة و در منهاج الهدایه گفته و لا یلحق الذهب بالفضة و بالجمله
اکابر معاصرین بعدم لحوق قائل شده اند تحقیق آنکه ضمان در نقدین یا مصوغین در صورتیست که سقوط ضمان نشده باشد و اگر
سقوط آن شرط شده باشد ضمان ساقط است بلا خلاف کما فی الشرح الکبیر و محقق ثانی گفته و هذا اذا لم یشترط سقوط الضمان اما مع
اشتراطه فانه یسقط قطعا للاصل و لوجوب الوفاء بالشرط مؤلف گوید که آنچه ذکر شد معلوم کردید که آنچه بعضی از علما شنیده
گردیده که ... درهم مسکوک را ... میدهند با یکدیگر و ... میکنند با خود را ... اگر کسی از اهل استعمال
نماید ... و ... تلف شود یا ... در صورتیکه مسکوک باشد اجماعا مستعیر ضامن است و در ضمان ... مصوغ
سایر الات ... مثل ... و ... و ... و امثال اینها اصل خلافست ... و ... در شرح و ...
حیوان نیز قائل ... اگر ... عدم تعدی و تفریط مستعیر تلف شود ... و ... ضعفها من العمل یا پس قول ... ضعیف
است کما صرح به الاصحاب ... اگر اختلاف نمایند در تلف یا تفریط پس قول ... قول مستعیر است با قسم قال فی الشرح الکبیر بلا خلاف
فی اصل الفتوی فی الاول لانه امین فیقبل قوله فیه کغیره سواء ادعاه بامر ظاهر او خفی و کذا فی الثانی وفاقا للطوسی و التقی و ابن حمزه و
الحلی و عامة المتاخرین بل فی ظاهر الغنیة الاجماع علیه و هو الحجة مضافا الی الاصل فانه منکر فالیمین مع عدم البینة خلافا للمفید
الذی یقبل قول المالک فلا وجه له ... اگر اختلاف نمایند در رد قول مستعیر است ... که عین معاره را رد ... و ... مستعیر منکر باشد
... در صورت قول قول معیر است قال فی الشرح الکبیر بلا خلاف ... و اصالة عدم رد ... که عین معاره را ...
... قبض نموده ... قول ... و ... مکر اثبات و این خلاف ... که ... قول ... و ...
اینکه در آن قبض نموده برای مصلحت مالک ... عدم قبول قول مستعیر است که در صورت عدم اثبات رد حکم ...
مثل یا قیمت عین معاره میشود ... که متعذر باشد رد عین مؤلف حقیر گوید که در اینجا چند مسئله ... مسائل
جار ... بودن ایشان در جدار ... و لازم میشود ... بعضی از آن در این ... ذکر شود تا ...
... آنکه ... مسئله است اول اگر ... التماس نماید که چوب ... جدار ... واجب است
بر جار اجابت آن اگر چه خشبه واحده باشد و لکن مستحب است و این مسئله نزد علماء امامیه ... وفاقیست چنانکه ... گفته
... فقد بینا انه لیس للجار وضع جذع ... علی حائط الغیر و ان کان محتاجا الی الوضع و کان الجار مستغنیا عن الحائط
و ... بقول صلی الله علیه و آله لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفس منه و عقل نیز قاضی است بقبح تصرف در مال غیر ... است
باستحباب مؤکد لما روی عنه صلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یمنع جاره من وضع خشبه علی جداره ... حاصل
اینکه هر کدام از ... بالله و بیوم آخر دارد پس منع نماید جار خود را از وضع خشبه بر جدار ... و بعضی جار احتیاج هم رساند که بدیوار
... خشبه ... بگذارد صاحب دیوار او را منع نکند ... و اینجا ... شیر ... است بر استحباب مؤکد ...
... به اصحاب و بعضی ... قائل شده اند ... دوم اگر اذن بدهد که اطراف خشبه ... را ... حائط ...
در صورت قبل از وضع جایز است رجوع اجماعا اما بعد از وضع جایز است رجوع ... مالک مستعیر است و باعث ...
... میشود و مسئله خلافیست شیخنا الطوسی و ... حکم بعدم جواز رجوع نموده اند ... اقدامه ... و همچنین است حکم
در ارض که ... باشد عند الاسکافی ... یحتمل المنع من النقض ... یؤدی الی ...
ملک المستعیر ... یکون له الاجرة فیها بعد الرجوع ... و ... لا رجوع ... لان البناء للتابید و ... اکثر متاخرین ...
... علیه عامتهم کما فی الشرح الکبیر ... جواز ... لان الاصل ... و ... المالک
ملکه کیف شاء قال فی الشرائع و لو اذن ... الرجوع قبل الوضع اجماعا و بعد الوضع ... لان المراد بها التابید ... الضمان

و محقق کرکی نیز گفته ای ضمان الارش ما بین کونه مثبتا و مقلوعا قال فی الکفایة و هل یجوز الرجوع بعد الوضع قولان و لعل الاقرب الجواز و
هل ینقض مجانا او مع الارش الاحوط الثانی و قال فی منهاج الهدایة و لو اذن فله الرجوع قبل الوضع و کذا بعده و هل ینقض مجانا او مع الارش فیه
الاحوط الثانی و قال فی المسالک فلا یجوز قلعه الا بعد ضمان نقصه و لان فیه جمعا بین الحقین و قال فی التذکرة فان اذن فی الوضع بغیر عوض
فهو اعارة له الرجوع فیها متی شاء قبل الوضع مجانا قطعا و اما بعد الوضع للجذوع و البناء علیها فالاقرب ان له الرجوع ایضا کما فی سائر العواری
لکن لیس له القلع مجانا بل مع الارش و ان کان القلع یؤدی الی خراب ملک المجاور و چون بناء عاریه بر جواز است مگر اینکه خارج شود بدلیل و آن
در فرض مفقود است و حدیث نفی ضرر ما بین معیر و مستعیر مشترک است چون اعتبار ارش ساقط است بسبب تعارض رجوع میشود باصل که آن
بر ثبوت سلطنت است بر کل مالک نسبت بمال خود یا اینکه ممکن است جمع بین الحقین بدفع معیر ارش را که وجه جمع ضرر است و چون معیر اراده
ازاله کند پس نمیتواند ازاله نماید بسبب استلزام تصرف در ملک غیر بدون اذن او و لکن اجبار بر ازاله میکند و قبل از دفع ارش غیر ساقط
نماید و بر تقدیر احتمال ضرر بر مستعیر هست چون بعد از ازاله و تخریب کلا هست که متعذر شود رجوع مستعیر به معیر بسبب اعسار او و
نحو آن کما فی الشرح الکبیر و غیره و اگر خود بخود منهدم شود یا مستعیر خراب و ازاله نماید دیگر نمیتواند وضع نماید مگر باذن مستأنف الا معیر
چنانکه در شرایع و مسالک و تذکره و منهاج و غیرها تصریح شده و مشهور و نیز همین است بلکه اکثر اصحاب عدم خلاف نقل نموده اند
مخالف شیخ است که در مبسوط گفته که اگر اعاده باآلات اولی نماید معیر نمیتواند منع نماید و الا میتواند اگر اعاده بغیر آنها کند نمیتواند
نماید و ضعف این قول واضح است و این حکم در عاریه است و اگر مصالحه نموده باشد بمدت معینه وضع خشبه یا جذوع معینا و انها
بر دیوار یا دیوار خراب گردد قبل از اجل مصالحه پس جایز و وضع برای او میباشد کما صرح فی التذکرة و المسالک و غیرهما من دون اشکال
و اگر حایط موقوف باشد بر مصالح عامه مثل دیوار مسجد و شبه آن جایز نیست بر احدی بنا بر آن و وضع خشبه و نحو آن بدون اذن حاکم
شرع قطعا و حاکم نیز بغیر عوض نمیتواند اذن بدهد و در جواز اذن حاکم در صورتیکه ضرر بر موقوف نباشد نظر بر مصلحت بقا نحو عوض
وجهاست و در دروس عدم جواز را قوی شمرده و در مسالک نیز عدم جواز را اجود دانسته برای اینکه تصرف است در وقف بغیر موضوع و بنا براو
از ... ثمره شبهه حاصل میشود و ستم اگر دیواری میانه دو نفر یا اضعاف شریک و سهم بالاشاعه باشد پس احد شریکین را نمیرسد
با عدم رضای باقین تصرفی از قبیل بنا و تسقیف و ادخال الخشبه و امثال اینها در جدار مزبور نماید الا باذن الجمیع بلا خلاف هر چند قلیل هم باشد
مثل ضرب وتد و فتح کوه بلکه اخذ تراب برای ترب کتاب کما صرح فی التذکرة و از ما ذکر احوال کثیر از شعار ان و قسامان که در جدار
و املاک دیگران برای وا نمودن و اصلاح ابرشیم و امثال آن بدون استیذان از صاحب جدار ضرب اوتاد میکنند معلوم گردید که
حرام و خلاف شرع انور است اجماعا و مستثنی است ازین استناد و اسناد متاع بر آن با انتفاع ضرر و چنان نیز آنها استضائه از سراج غیر و
استظلال به جدار دیگری است و اگر مالک و شریک منع نماید بنا بر حرام است کما فی المسالک و التذکرة لانه نوع تصرف ... الاعتماد علیه و در
دروس قریب شمرده عدم منع الانتفاء الضرر و موضع خلاف در صورتیست که مجالس او را مستند باشد و الا جایز نیست اجماعا
در مسالک نقل نموده و اگر شریک در ملک مختص خود جداری بنا کند متصل به دیوار مشترک یا جدار مختص بجار بطوریکه ثقل آن
نشود بر آن جایز است بلا کلام و ... دیگری را نمیرسد که اعتراض نماید و اگر ثقل آن بجدار یا مشترک برسد جایز نیست بدون اذن او و قال
فی التذکرة و لو بنی فی ملکه جدارا متصلا بجدار المشترک او المختص بالجار بحیث لم یقع ثقله علیه جاز و لم یکن للآخر الاعتراض و در مسالک نیز
تصریح نموده و بعد گفته و لو ثقله علیه لم یجز ... میگوید که در اینجا مسئله ضروریه است که احتیاج به بیان دارد تا اشتباه
بر قاصرین نشود و آن اینست که هرگاه زید و عمرو هر کدام از زمین مختصه خود قدری معینی مفروز کنند برای کشیدن دیواری که مابین ایشان
حایل شود پس زمین و اصل زمین دیوار عرضا و طولا در میانه ایشان مشترک باشد بر وجه مفروز مثلا یک ذراع عرضا با طول معین مال زید
باشد و معادل آن از طرف ملک عمرو مال عمرو باشد لکن کل آلات آن دیوار را زید از مال مختصه خود بکشد و بنا نماید در این صورت چون
اصل زمین دیوار مفروز است و آلات دیوار کلا از مال زید است پس ... در حصه خود که اصل زمین آن مال مختص او است با عدم رضای عمرو
آنچه که میتواند تصرف نماید از قبیل نقل و ادخال الخشبه و امثال اینها ... نماید و شریک آخر را نمیرسد که مزاحم گردد بنا بر قاعده ...

الاصحّ او بعضهم ون القول فی بدء باز بها حکم این مسئله بعد از مراجعه بکلمات اصحاب بر فقیه جامع منکشف میشود بلی اگر هر دو شریکین اسباب
الاتی جدار مفروض را از مال خود شان بالاشاعه بنا نموده باشند پس تصرف احد شریکین در هدم آن نیز چون مشترک بالاشاعه است با عدم
رضای آن دیگری جایز نیست چنانکه انفا مفصلا مذکور کردید پس هادم در صورتیکه جدار […] دو نفر باشد و هر دو ادعای مالکیت
نمایند و بنا و ید هیچیک در او نبوده باشد که اسباب ترجیح شود و بیّنه هم نباشد پس هرکدام از ایشان که قسم یاد نماید با نکول آن دیگری جدار
مال او میشود و اگر هر دو قسم بخورند یا نکول نمایند جدار مال هر دو میشود بالسویه و اگر متصل باشد به بناء احدهما باتصال ترصیف
یعنی بتداخل وضع آجر و لبن یکدیگر بوجهیکه بعید باشد محدث بودن آن و مثل آنست که بناء غرفه و قبه او بر آن باشد پس هر یک
از اینها صاحب ید میشود یا فقط بیّنه قسم یاد نموده مال آن میشود و اگر بناء هر دو بآن باشد هر دو صاحب ید میباشند پس با عدم
بیّنه هر دو قسم ذکر میکنند با مناصفه مالک میکردند و همچنین است اگر هر دو نکول نمایند و اگر احدهما قسم یاد نماید و آن دیگری نکول کند تماماً
مال او میشود و جمیع ما ذکر اشهر بل اظهر اصحاب است بلکه نسبت خلاف بظهور و عدم ما بسبب خوارج از وجه حایط مانند نقش و تدقید
و نحو اینها باعث افاده ترجیح نمیشود بر مالکیت چرا که ممکن است احداث اینها از طرف خود بدون شعور صاحب جدار و مثل اینها است […] و امثال
طاقات غیر نافذه و روزنه نافذه و امثال اینها کما صرح فی الشرایع و المسالک و الکفایه و التذکره من غیر ذکر خلاف […] اگر […] احدهما
بر جدار متنازع فیه بوده باشد باز حکم میشود بر مالکیت او با قسم و مخالف شیخ طاب ثراه است چنانکه در مسالک و کفایه گفته اند و بنا بر […]
اخشاب کسی در بالای دیوار موضوع باشد و جدار متصل به دیوار مدعی الکیه دیوار نبود کرده در این صورت هرگاه صاحب اخشاب کوید
که دیوار کلاً مال من است […] باید اثبات نماید که دیوار مال او است بعد از عجز […] قسم […] که صاحب اخشاب […]
نیز اگر جدار مشترک منهدم کرد شریک را اجبار به مشارکت در عمارت و تعمیر آن نمیتوان نمود چه واجب نیست بر شخص عمارت جدار منهدم
خود و در مشترک عدم وجوب اولی میباشد قال فی التذکره […] بنا انه لا یجب علی الشریک فی الجدار بناؤه ولو انهدم و لا مساعدة شریکه
فیه لان الضرر عن شریکه لان الممتنع قد لا یکون له نفع فی الحائط و قد یکون ضرر فیه اکثر من نفعه به و قد یکون معسرا لا مال له ینفق علی
البناء فحینئذ لا یجبر لو امتنع علی الانفاق و ان کان موسرا و در شرایع و مسالک و کفایه و غیر اینها […] خلاف نقل شده و همچنین
اگر شرکت در دولاب یا بئر یا نهر بوده باشد و در مسالک نسبت این را باصحاب داده و گفته که مخالفت نموده […] بعضی از علما […] حکم باجبار
شریک بر مساعده کرده اند […] جدار یعنی در عدم وجوب مشارکت در جدار با علما امامیه […] نموده اند
همچنین است اگر علو دار مال کسی باشد و سفل آن مال دیگری پس منهدم و خراب کرد صاحب سفل مالک علو را اجبار بر مساعده […] سفل
نمیتواند بکند […] و کذا صاحب علو […] سفل را بر اعاده سفل برای آنکه بعد از ساخته شدن سفل بنا علو را بر آن […]
نیست چنانکه محقق و شهیدین و […] اعلام تصریح نموده اند بلکه در تذکره نسبت این را بجمیع اصحاب داده و گفته که مذهب ابو حنیفه و […]
[…] احمد در احدی الروایتین و ابو الدرداء نیز […] لما تقدم من ان الانسان لا یجبر علی عمارة ملکه و لا عمارة ملک غیره
اگر جدار […] میانه دو نفر شریک باشد پس احدهما بغیر اذن شریک آن جدار را هدم نماید محقق رح در شرایع گفته واجب است اعاده آن تبعا
للشیخ رح لکن قول باعاده محل اشکال است چه نقصانات […] بهدم غیر مثلی است پس اقوی […] عند المعظم لزوم ارش بر هادم است چنانکه اختیار
علامه است در قواعد و شهید در مسالک و در تذکره نیز قوی شمرده این قول را و گفته لو هدم احد الشریکین الجدار المشترک من غیر اذن صاحبه
فان کان استهدامه فی موضع وجوبا للزوم لم یکن علیه شیء و ان کان مما لا یجب هدمه او هدمه و هو معمور لا یخشی علیه السقوط
فقد اختلف قول علمائنا فقال بعضهم یجبر الهادم علی عمارته و اعادته الی ما کان علیه اولا و الاقوی لزوم الارش علی الهادم لان الجدار
لیس مثلی و تفصیل داده است شهید اول در دروس و واجب دانسته اعاده را اگر ممکن باشد مماثله و الا ارش قائل شده خلاصه قول با ارش
مطلقا است چنانکه در مسالک […] گفته […] در صورتیکه از قدیم مدت […] ملک زید از […] عمرو بوده باشد پس عمرو […]
نماید […] بگوید که تصرف تو بر سبیل عاریه است یا بخلاف شرع […] که از […] آب بملک تو […] منع نماید که
من بخلاف شرع […] نکرده ام در این صورت محل خلاف است لکن قول معظم آنست که صاحب ملک نمیتواند آب را از […]

ممانعت کند مگر اینکه بخلاف شرع تصرف نموده و ضرر را بثبوت شرعی برساند والا سواء قدم [illegible]

لکن مخفی نماند که اگر کسی حق اجرای آب در خانه از ملک شخصی یا ملک خود داشته که در او [illegible] آب و دخان [illegible]

خود کند اگر خواهد که آب [illegible] علی الدوام ببرد [illegible] که بوده یعنی [illegible] باشد هر نوع تصرفی

بکند و اگر ملک [illegible] باشد [illegible] بناء علی القواعد المقررة عند الاصحاب [illegible] که مستحق اجرای [illegible]

یا صلح یا بیع بوده باشد که از ملک غیر [illegible] شرعا بالکلام [illegible] بدخول یا رضی غیر یعنی [illegible]

از آن مگر باذن صاحب مال [illegible] مستلزم تصرف در مال غیر است و آن [illegible]

ضرورت [illegible] قال فی التذکرة لمستحق اجراء الماء باجارة او صلح او بیع [illegible]

المالک لانه یستلزم التصرف فی مال الغیر و هو قبیح عقلا الا باذنه [illegible]

[illegible] که واجب است [illegible] عدم رضای صاحب ملک [illegible]

اینکه حق [illegible] باشد بلا خلاف [illegible] فی التذکرة اذا [illegible]

[illegible] اگر کسی حق اجرای آب [illegible] ملک کسی داشته باشد [illegible]

[illegible] واکر [illegible] ملک [illegible]

صورت [illegible] اگر [illegible] خواه [illegible] باشد [illegible]

نیست [illegible] تصرفات [illegible] در ملک غیر [illegible] معلوم [illegible] شد

لزوما [illegible] لزوم [illegible] الا [illegible]

ملک منع استحقاق صاحب [illegible] واجب [illegible] صاحب [illegible]

اقوی [illegible] قول صاحب [illegible] صاحب جواهر و جامع الشتات [illegible]

نیز اختیار نموده اند [illegible] موجب ملکیت است [illegible] الاجاره [illegible] ثابت باشد

در حقوق مناقع [illegible] از امور [illegible] که صلح بر آن جاری میشود [illegible] حقوق [illegible] میشود

ملکیت [illegible] مالک وحق [illegible] صاحب [illegible] حصول [illegible]

بگوید که [illegible] اثبات حق [illegible] علی الاستمرار [illegible] ظاهر [illegible] علی الاستمرار است و علامه [illegible] در قواعد و ولد [illegible] قول ما

کرده اند [illegible] عدم استحقاق [illegible] ملک [illegible] معارض [illegible] بظاهر [illegible] است [illegible]

و معلوم شد که ثبوت ملکیت صاحب [illegible] ثبوت حق [illegible] ندارد و مثل [illegible] کلام [illegible]

باشد [illegible] علامه [illegible] قول [illegible] اکرده اند [illegible] اعلم [illegible]

نبوده باشد و غیر معلوم الوجه باشد [illegible] واستحقاق شرعی [illegible] باشد [illegible] سابقا ذکر شد

[illegible] دعوی عدم خلاف کرده است که [illegible] و منع کند [illegible]

[illegible] وایضا [illegible] فی اواسط القواعد مسئلة لو شاهد ماء الغیر [illegible] علی سطح [illegible]

[illegible] للشاهد الشهادة بالاستحقاق الظاهر [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] مظالم کرده [illegible] مستلزم اشراف [illegible] بلا خلاف لان الانسان مسلط علی التصرف

فی ملکه [illegible] حرام است [illegible] تصرف در ملک خود [illegible]

وضع [illegible] مانع اشراف [illegible] منع [illegible] چنانکه [illegible] اصحاب [illegible] علامه [illegible]

اند بلکه در مسئله [illegible] شرعا [illegible] غیر [illegible] اگر [illegible]

[illegible] شود [illegible] ملک [illegible]

۲ مسئله ۱۲۹ بناء اول نباشد و اگر امتناع نماید جایز است بجهة آنکه ما للناظر هواء است خودش مباشر آن گردد بلی وقت جمع بهتر آنست شرع چنانکه اکثر
اعلام ذکر نموده اند من جمله اینها محقق فی الشرایع و الشهید فی المسالک و الفاضل الکرباسی فی المنهاج بلکه مخالفی بین ظاهر نیست لکن آیا
مقدم دارد عطف را بر قطع یا امکان عطف و الا قطع ممکن است یعنی ما للناظر خود و اگر قطع نماید با امکان عطف ضامن است و در جائیکه قطع
جایز است بمالک رضی بقا داد نابر لصاحبها اقل افضل است در وقت آن جا ببست چراکه آن اشتغال ضرر است و اگر یک دفعه با مثبت باشد پس از آن
نمود تلف کرده کما فی المسالک و غیره و حکم عرفی مثل حکم غصب است بلکه کلام بصریح الاعلام و در حکم شهر است غراب متصل بطرف مالک
غیر و هیچ یک جا مایل کما فی المسالک و غیره بنا بر عدم رضا حاجت واجب است مبادرة بر تخلیص ارض هر چند نقلش شاق باشد و اگر مدتی طول
با مالک و تفریط صاحب شجر اغصان به مالک غیر مایل شود پس ضامن اجرة المثل ارض هواء با عدم رضای صاحب آن می باشد چنانکه شهید
رح در کتاب عزیز تصریح نموده سیزدهم در صورتیکه قراء مزارع متعدده با ترتیب یک آب بوده باشند و اقدم مباح و غیر مملوک واقع شده باشد
و آب عزیز بوده و بعض اوقات بتمامی ضرورت قراء عزیز بوده و فاضل نماید اهالی قراء تحتانی عزیز بوده و لهذا برسد که قبل از قضاء حوائج
اسقاء قراء فوقانی مانع و مزاحم ایشان شوند و بعد صورت تصور از که ابتدا اهالی قریه اولی که در فوق همه بوده خانه و ... ...
آب رودخانه را بجهة اسقاء مزارع و باغات خود شان و بعد از اتمام سقی مزارع با حبس آب ... و سقی نخل الاشجار الی الکعب و بعد از قضا
حاجت خود شان بطریق مذبور آب را سر میدهند و همچنین الی مزارع و باغات قریه ثانیه پس ثالثه بنحو اسبق و سقی ... نمایند و لاحق را
نمیرسد که سابق را منع نماید اگرچه مزارع ایشان تلف شود یا مزارع و باغات ایشان ضرر برسد بلا خلاف علی الظاهر المصرح به من بعض الاجلة
بل صریح الاجماع کما فی المسالک و در منهاج نیز ادعای اجماع نموده و در شرح کبیر گفته اذا اقتتح و تنازع اهل الوادی فی ماء المباح الغیر
المملوک حبس الاعلی للنخل الی الکعب للزرع الی الشراك و هو اسفل منه بقابل ثم یرسل ... الی الذی یلیه و هکذا
بلا خلاف فی اصل الحکم ... الشأن انه یحبس للاول ثم الاول بل فی المسالک الاجماع علیه و هو الحجة مضافا الی النصوص المستفیضة العامة
و الخاصة و السنة ... علیه ... هذا ... للمبسوط و التحریر فقال الادوی ... ان الا... علی
یحبس ... للنخل و الشجر الی القدم و للزرع الی الشراك ... اکثر الاصحاب ... فی الشرایع و ادعی ... علیه و منهم شیخنا
فی المسالک ... و اگر آب بوده باشد بعنوان ملکیت مالک بوده باشد مانند آب قنوات مشترکه ... قسمت ... میشود ما بین ایشان بقدر سهام
افضل یا بقسمت نصفه ... بعنوان سهام ... بلا خلاف ... کما فی الشرح الکبیر ... چهاردهم بدانکه در شریعت ... بیضاء ... و قنوات
حریم قرار داده شده که اگر کسی خواسته باشد بئر یا قناة دیگر احداث نماید باید حریم را ملاحظه نماید و همچنین در حایط و دار قال
الشهیدان و غیرهما حریم الحائط مطرح الآلة من حجر و تراب و غیرهما علی تقدیر انهدامه و حریم الدار مطرح ترابها و رمادها و کناستها و ثلوجها و
و مسیل مائها و حیث یحتاج الیها و مسلك الدخول و الخروج فی صوب الباب الی ان یصل الی الطریق او المباح اما حریم بئر معطن چهل ذراع است
از جوانب اربعه و حریم بئر ناضح شصت ذراع است کذلک علی المشهور بین الطائفة فی المقامین کما حکاه جماعة منهم الاستاذ ... چنانکه
در شرح کبیر نقل نموده و لهذا ... در کتب استدلالی ذکر شده اما معنی معطن قال فی الشرایع معاطن الابل و هی مبارکها
حول البئر للشرب هذا حقیقة المعطن عند اهل اللغة قال فی الشرح الکبیر المعطن ... و العطن واحد الاعطان و المعاطن و هو مبارك
الابل عند الماء و در صحاح و قاموس نیز تصریح این نموده اند و در قاموس گفته معطن بوزن مجلس جا ایستادن شتر ... که شتر را
... معاطن است قال فی مجمع البحرین نهی عن الصلاة فی معاطن الابل هی جمع معطن کمجلس ... الابل عند الماء للشرب علا
بعد نهل فاذا استوفت ردت الی المرعی و العطن للابل المناخ و المبرك و لا یکون الا حول الماء فاما مباركها فی البریة او عند الحی فهی الماوی
الجمع اعطان مثل سبب و اسباب ... عین ... که کسی بخواهد اگر احداث قناة جدیده نماید باید حریم را ملاحظه نماید
و در اراضی رخوه ... احداث کند باید که حریم قناة الف ذراع است و در ارض صلبه پانصد ذراع است علی الاظهر الاشهر کما فی
الشرح الکبیر و غیره لقول رسول الله ... ما بین العین الی العین خمسمائة ذراع و فی روایة السکونی ما بین
العین الی العین یعنی القناة خمسمائة ذراع و ما فی بعض الروایات الف ذراع و غیرها ... ضعیف ... است ... قبل بعده

الطائفة كما في مجمع الفائدة بل الاجماع فان العلامة في التذكرة القول بالتحديد الى [illegible] الاصحاب

الاصحاب وفي الغنية دعوى الاجماع وفيه وفي المبسوط نفي الخلاف في عدم جواز ضرر المالك [illegible] الاخبار

بالثبت كما في المناهج بل [illegible] القناة [illegible] بشود [illegible] در زمان [illegible]

كه باشد [illegible] بود [illegible] مختلف اخبار [illegible] وبعض من تبع للصحيح وهل كانت القناة في قرية [illegible]

في البعد حتى لا يضر بالاخرى في الرخوة اذا كانت صلبة او رخوة [illegible] الشامل [illegible] الاخرى انشاء الله تعالى [illegible]

[illegible] وفيه نظر [illegible] مكاتبه است ومكاتبه [illegible] ومجهول بودن [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] وايضا قولنا [illegible] بودن [illegible] بشود [illegible] كرده اند [illegible] فوات [illegible]

[illegible] شده [illegible] واضح [illegible] نيست [illegible] معتبر [illegible]

مسئله [illegible] التصرف [illegible] صاحب ملك [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اولى [illegible] كند [illegible] كرده است واگر [illegible]

[illegible] واگر [illegible] باطل [illegible] وفقها [illegible]

[illegible] كما في المسالك والكفاية [illegible] شرح [illegible] استلزام منع المالك من التصرف [illegible]

[illegible] القطع في هذه الصورة [illegible] الاحتياط [illegible]

[illegible] لا بد الا ان تصريح [illegible] المسالك [illegible]

[illegible] الاثنة [illegible]

[illegible] شرح كبير [illegible] شرح [illegible] كرده [illegible]

[illegible] الخ [illegible] الاولى [illegible] الاضرار [illegible]

[illegible] الاولى [illegible] التصرف [illegible]

[illegible] منها وان [illegible] الاولى ولكن [illegible] ان [illegible]

[illegible] بالكفاية [illegible] التصرف في ملكه [illegible]

والله العالم [illegible] الكفاية الى الاصحاب كما [illegible] الاجماع عليه [illegible] الخلاف فيه [illegible]

مسئله [illegible] منهاج الهداية [illegible] شرح كبير [illegible] مذكور شده [illegible]

[illegible] قناة [illegible] باشد [illegible] قناة [illegible]

[illegible] المطلب [illegible] قناة [illegible]

[illegible] زمين [illegible] قناة [illegible] زمين [illegible]

[illegible] موات كرده [illegible] شخص ديگر [illegible] قناة [illegible]

[illegible] زمين وقناة [illegible] كما في المناهج [illegible]

زمين [illegible] قناة [illegible] تصرف [illegible]

[illegible] صحيحه [illegible] محمد بن [illegible] زراره [illegible]

[illegible] عليهم السلام روايت شده [illegible] رضوان الله عليهم [illegible]

[illegible] منهاج الهداية [illegible]

قايل [illegible] الشيخ المحقق [illegible] المالك [illegible]

[illegible] الى الاجماع [illegible] في التذكرة عند جميع اهل العلم [illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible]

في الموات ١٨١

باييع وامثالها را تصرف كرده باجهت احيا پس هر قدر كه خراب بماند و قرار انتفاع از آن كند احدى نمى تواند آن را بى اذن او تصرف نمايد اجماعاً
كما في المسالك وغيره واگر معلوم شود كه مالك شدن او بسبب احيا بوده و چون چشمه كور شد و مدتها مثل اماند تصرف نكرد و احيا ننمود
و اعراض كرد تا داخل موات شد ديگرى مى تواند آن را احيا بكند على الاشهر چنانكه ذكر شد پس تتمه چنانكه ملكى با فناء موات را بدون اذن مجتهد
در زمان غيبت امام عليه السلام احيا نمايد بدين صورت مال محيى مى باشد چه اراضى و قنوات موات از جمله انفال و مختص امام است
زمان عليه السلام عجل الله فرجه و در زمان غيبت امام شيعيان ايشان ماذونند كه احيا نمايند و در صورتى كه احدى از ايشان احيا
نمود او احق و اولى مى باشد از ديگران و كسى را تسلطى نيست كه از او تحصيل حقى نمايد و اين در صورت ثبوت موضوع است كه ارض موات
بوده و مالكى جهت آن نباشد پس تصرف كردن موات در زمان غيبت امام عليه السلام رخصت تصرف در حق ايشان ثابت بوده
زمان حضور امام موكول و موقوف باذن ايشان صلوات الله عليهم است اما اينكه اراضى موات مال امام و از جمله انفال است
پس ظاهر اين است كه محل خلاف ما بين فقها شيعه اعلى الله مقامهم نبوده باشد و در شرح كبير گفته بلا خلاف بيننا بل عليه في التنقيح
المسالك وغيرهما اجماعنا و هو الحجة مضافاً الى الصحاح المستفيضة و غيرها من المعتبرة الدالة على انه من الانفال از جمله حديث صحيحى
از بعض اجزاى احاديث اين است الانفال كل ارض خربة و بطون الاودية فهو لرسول الله صلى الله عليه و آله و هو للامام عليه السلام من بعده و بعض حديث
و از جمله احاديث مرسل كالصحيح است كه فرموده الانفال كل ارض خربة قد باد اهلها و حديث موثق كالصحيح است الانفال كل ارض خربة باد
اهلها و بطون الاودية فهذا كله من الفيء و از جمله صحيحى است كه فرموده در بيان انفال كل قرية يهلك اهلها او يجلون عنها و اما اينكه تصرف در ان
جايز است نسبت بشيعيان ايشان و جواز تصرف توقف باجازه از حاكم شرع نيست پس مدلول عليه است با خبار معتبره از جمله حديث
صحيح است از جناب فخر الاوايل و الاواخر جناب امام محمد باقر عليه السلام كه فرموده وجدنا في كتاب علي عليه السلام ان الارض لله يورثها
من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين انا و اهل بيتي الذين اورثنا الله الارض و نحن المتقون و الارض كلها لنا فمن احيا ارضا من المسلمين
فليعمرها الى ان قال فان تركها او اخربها فاخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها و احياها فهو احق بها من الذي تركها الحديث و اين
حديث صحيح را در كتب اخبار و استدلال اكثر علماء ذكر نموده اند و احاديث و فتاوى در اين مطلب مستفيضه است اما در بيان اينكه تعريف
پس بدان كه مراد از موات و المراد بها الاراضي الغير المنتفع بها العطالتها باستيجامها او عدم الماء عنها او استيلاء الماء عليها بحيث
تعد مواتا عرفا پس معنى را بسبب جا و اخراج آن انحراف عطله بوجه انتفاع موجب ملك مى شود و بعد گفته و الاصل فيه بعد
اجماع المسلمين كما في التنقيح النصوص الخاصة و العامة منها من احيا ارضا ميتة فهي له و منها موتان الارض لله تعالى و لرسوله ثم
هي لكم مني ايها المسلمون و ايضا در شرح مزبور گفته و اما الموات اي ما لا ينتفع به لعطلته اذا كان مما لم يجر عليه ملك مسلم
او جرى عليه ملك احد منا و لكن باد اهله و هلك بحيث لا يعرفون و لا بعضهم فهو للامام عليه السلام بلا خلاف بيننا فالخ
الشرايع في الارضين وهي اما عامرة و اما موات فالعامر ملك لمالكه لا يجوز التصرف فيه الا باذنه و اما الموات فهو الذي لا ينتفع
به لعطلته اما لانقطاع الماء او لاستيلاء الماء عليه او لاستيجامه او غير ذلك من موانع الانتفاع و نحوه قال الشهيدان في اللمعة
و شرحها و الفاضل في القواعد و التحرير و در مسالك و منهاج الهداية و اكثر كتب معتبره فقهيه قريب باين عبارت نيز ذكر نموده اند و در كفايه
گفته اذا لم يكن للارض مالك معروف فان كانت الارض حية فهي مال المجهول المالك يجري فيها حكمها و ان كانت مواتا و كانت في الاصل
لمالك معين ثم جهل فهي للامام عليه السلام فان كان حاضرا لم يصح احياؤها الا باذنه و ان كان غائبا لم يتوقف الاحياء على الاذن و
كان المحيي احق بها من غيره ما دام قائما بعمارتها فلو تركها فبادت آثارها فاحياها غيره ملكها و مع ظهور الامام يكون له رفع يده عنها
و مستنده عموم الاخبار السابقة و خصوص صحيحة ابي خالد الكابلي و قال في المهذب لابن فهد الخراج التقى عن الخراب العطلة الحجر الا
و الموت ضده و الموات الارض التي لا مالك لها من الآدميين و ابن اثير در نهايه اللغة گفته الموات الارض التي لم تزرع و لم تعمر و لا
جرى عليها ملك احد و احياؤها مباشرة عمارتها و تاثير شيء فيها من احاطة او زرع او عمارة او نحو ذلك تشبيها باحياء الميت و ظاهر
نيست ظاهر اگر املاك عامره بوده باشد پس آن ملك مسكين او را بايد تصرف ديگرى در آن جايز نيست مگر باذن ايشان قال في الرياض

٧

بل عليه الاجماع في كلام جماعة لقبح التصرف في مال الغير عقلا ونقلا ولقوله صلى الله عليه وآله لا يحل مال امرء مسلم الا عن طيب نفسه ما حصل منه وإن شئت ترجمه
اينست كه حلال نيست مال مسلم مگر بطيب نفس او و در خبر نبوى وارد شده من اخذ شبرا من الارض بغير حق طوقه يوم القيمة في عنقه ۸۲
مطوقا من سبع ارضين يعنى هر كه اخذ نمايد يك شبر از زمين بغير حق مياورند او را در روز قيامت در حالتى كه در گردن او مطوق باشد
از سبع ارضين و نيز در شرح كبير روايت كرده من اخذ ارضا بغير حق كلف ان يحمل ترابها الى المحشر يعنى هر كه اخذ و تصرف نمايد زمينى را
بدون حق تكليف كرده ميشود باينكه ترابش را حمل و نقل بمحشر نمايد و از آنچه مرقوم گرديد معلوم شد كه اگر اراضى ما الاثر معروفه
باشد و عامر بوده باشد چون اينها مجهول المالك است جارى ميشود در آن حكم آن كه بايد باذن حاكم شرع تصرف در آن نمايند بتفصيلى
كه علما بيان فرموده اند و اگر موات باشد هر چند در اصل مالك معين داشته بعد ما لان مجهول گرديده باشد چون آن براى امام
است اگر حاضر باشد احيا آن جايز نيست الا باذن او عليه السلام و اگر امام عليه السلام غايب بوده باشد احيا آن موقوف بر اذن نيست و مُحيى
احق است بآن از غير مادام كه قائم بعمارت آن است و اگر ترك نمايد و اعراض كند ديگرى آن را احيا نمايد مال آن ميشود و بآنكه فرقى نيست در
احياء موات ما بين اينكه در قرب عامر بوده باشد يا دور و بعيد او بر صحيح است احياء عامر او آن اگر از مرافق و حريم عامر نباشد قال في الكفاية
لا فرق في احياء الموات بين القريب من العامر والبعيد عنه فيصح احياء القريب من العامر اذا لم يكن مرفقا للعامر ولا حريما لا خفى
كه تحجير يعنى شروع بر احيا افاده اختصاص و اولويت ميكند بالخلاف بلكه عليه الاجماع في كلام جماعة كما ذكره في الرياض انما افاده مالك
نميكند على الاشهر الاقوى چنانكه در كتاب مزبور و غير كفته لانه اصل ولاختصاص النص وعموم الادلة المثبتة بالاحياء دون التحجير و ذلك
لا يتحقق فيه خلافا للاسكاف وانما في الاول عن بعض اخذ التحجير احياء وهو ضعيف كما ان المرجع فيهما الى العرف كما لا يخفى
تعاليهما فيه ولا تقاربا في بعض الافراد وعليه شيخنا الاعظم في الدروس ويتحقق تحجير در شرايع گفته است و من فقهائنا الاول من يسمى التحجير احياء
وهو بعيد اشاره نموده است بسخن خود كه فقيه متحير است التحجير احياء است كما و مطلقا تحجير احيا و مفيد ملك باشند و المحقق استبعد
هذا القول وشهيد در مسالك گفته و هو قول بعض الشافعية و شيخنا الشهيد صحح در مسالك بعد از نقل خلاف چنين گفته حيث
كان الحكم في الاحياء العرف فان وافق التحجير في بعض الموارد كفى في الاول الاحكام المترتبة على الاحياء از قبيل آنكه اگر ابتدى اصلاح نمايد كه بالفعل قابل
تعمير شود باينكه مزروع كردن يا باغ يا طويله و انبار يا خانه و ما نند اينها در آن تواند ساخت چنانكه علما تصريح و عامه فرموده اند كه
اذا اراد الزرع والغرس او البيت والحظيرة للغنم ونحوه فيحقق لتمامه او بجمع حطب او حشيش و شبه ذلك وعلامه در تحرير و قواعد فرموده
التحجير شروع في الاحياء والاحياء التهيئة للانتفاع فلو كانت مستاجمة فعضد شجرها او قطع المياه الغالبة و هيأها للعمارة فقد احياها
والمرجع في الاحياء الى العرف فقاصد السكنى يحصل احياؤه بالتحويط الى آخر ما ذكره و نحوه قال غيره و در احيا قصد احيا و تملك نيز معتبر
اجماعا كما في القواعد و مرجع در احيا عرف است لعدم التقييد شرعا و لغة چنانكه در جميع كتب سالفه و غيرها تصريح شده و اگر كسى مباحات
معينى كند از براى چوب بريدن و علف چرانيدن و امثال ذلك از براى انتفاع خود يا ديگرى همان اقطاع و حماست كه حكم قطعه
اينها مخصوص بپيغمبر است و امام است ديگرى را نميرسد كه حماى اقطاع نمايد نه از براى خود و نه از براى ديگرى باجماع كل مسلمين بنابر آنچه فاضل
بهبهانى جناب آقا محمد على طاب ثراه در مقامع الفضل نقل فرموده مگر در مال خود قال في الرياض لا يجوز للانسان ان يحمي المرعى الا في ملكه
فلا يجوز ان يحمي بقعة من الموات لمواشيه او يمنع الناس من الرعي فيها بلا خلاف اجده بل عليه الاجماع في المسالك وغيره وهو الحجة مضافا
الى ما دل على شركة الناس في الماء والنار والكلاء وخصوص منطوق النبوي لا حمى الا لله تعالى ولرسوله ومفهوم النصوص الخ و جايز است
اين براى نبى صلى الله عليه وآله وللامام عليه السلام مطلقا باجماعنا المحكى في كلام جماعة من اصحابنا خلافا لبعض العامة العمياء فلم يجوزه
لغير النبى صلى الله عليه وآله مطلقا و مراد از تحجير كه شروع در احيا است و باعث اولويت از غير ميشود آنست كه اراضى را كه اراده احياء آن دارد
مرز و مسنات بنا كند و حوالى و اطراف و ضلع آن جمع نمايد يا غرس خشبات كند يا خط و خطوطى از آن بكشد يا نحو اينها تصريح كرده چنانچه
در شرح كبير بعد فرموده و من ذلك ان يحفر النهر و لم يصل الى منبع الماء و ان يعمل في المعادن الباطنة عملا لا يبلغ نيلها اما باطنا و غيرها
ولا تحجير في المعادن الظاهرة كما قالوه لانه شروع في الاحياء و هو منتف فيها پس معلوم گرديد كه در معادن ظاهره تحجير نيست چه تحجير شروع در

فی ... احیاء است و ان در معادن ظاهره منتفی است و بدانکه در حین اشتغال به تحجیر حکمش حکم انتفاع کردن بمباحات است مثل چوب و بیشه و آب از نهر ۱۸۳
مباح و سنگ و گچ از کوه مباح و همواره برداشتن که هر گاه کسی سبقت به موضعی نماید باشروع بعضی نکند او اولی خواهد بود از دیگری قال فی
المنهاج فانه یصیر بذلک اولی عن غیره واحق بلا خلاف کما فی المبسوط فیمنعه ولو استبق غیره فاحیاه ان الاصل وعدم العموم خلافا للحلی
فلم یملکه لا وهو نادر و بردّه ما ذهبا و اتفاقا و النبوی من احیا ارضا میتة فی غیر حق مسلم فهی له مع ثابته بعدم الخلاف و در مسالک گفته فلو بادر غیره
و قاهره و احیاها لم یملکها الثانی لحق غیره بها و قول زکلام اعلام معلوم کرده که اگر کسی بقهر و غلبه تحجیر انتزاع نماید ما لک آن نمیشود و اگر
تحجیر اهمال در عمارت نماید در مدت طویل حاکم شرع امام علیه السلام یا حاکم شرع بر احد امرین یعنی بر اتمام یا بتخلیه بر او عنقریب و آن
التعطیل لا خلاف فی شئ من ذلک یعرف کما فی الشرح الکبیر و تعطیل بعضا و قات مانند جمعات یا اوقات صلوة و امثال اینها اضر نفاید
بر حال محجر بایدم عقیب التحجیر مشغول بعمارت کرده و اگر زمان طویل تاخیر نماید در احیاء و تعیین نماید امام علیه السلام یا قائم مقام او ان براحد امرین
مزبورین احیاء میکند و اگر نه بیرون و دیگری تصرف در آن میکند و در مسالک گفته فان عاد بها منعها للاسلام و اگر تحجیر عذر دو تاخیر را بشیند
باشد مثل اصلاح آلات و غیبت عمال و باقی هبد و نحو اینها امهال میدهد حاکم عذر را بزوال معه العذر چنانکه شیخنا الشهید
مسالک و اکثر اعاظم تصریح نموده اند و اگر ذکر عذر نماید الزام میکند حاکم به عمارت یا رفع ید و اگر کسی تحجیر نماید موات را برای اینکه بعد از سنوات
مثلا احیا نماید پس چنین نیست از برای او منع غیر از احیا بلکه معتبر است ستعداد و تهیؤ او برای احیا و منافی نیست تحجیر با غیر برای اشترا الا
و ادوات عمل کما فی المنهاج نیست که اگر بید ملکیت باسم بلا صاحب نصاحب نماید و عمر و از خارج آمده ادعاء ملکیت آن بکند دو منصوبیت
قول مدعی شرع اسم و عمر است و قول متصرف که بلا صاحب است با او معارض نمیشود بلکه مالک نبوده باید وی قسم و مرافعه شرعیه
مدعی ملکیت رد کند بلا خلاف اجد بیست و دوم بدانکه معادن ظاهره مانند ملح و نفط و قار و کبریت و مومیا و کحل و برام و احجار
رحی و طین غسل و اشباه اینها که افتقار در وصول آن بحفر ارض و عمل و معالجه بجهت ظهور ندارد کسی با احیاء و عمارت مالک نمیشود و فی
عدم الخلاف الشیخ و الحلی و فخر الاسلام و فی التذکرة لا یملکها احد بالاحیاء و العمارة و ان اراد النیل اجماعا فلا یختص بها احد بوجه و مختص
محجر نیست عند الاصحاب چه تحجیر شروع در احیاء است و آن منتفی است در معادن ظاهره لعدم الحاجة الی عمل فیها هر چند اراده نماید
نیل آن بلکه آن مشترک است بین المسلمین و هر کس هر قدر احتیاج که بخواهد بخود و از آن بردارد و هر که سبقت بآن نماید او مقدم است بلا خلاف ظاهرا
بل الاجماع کما فی الایضاح و قبل انقضاء وطر از عاج آن نمیتوان کرد اگر چه غیر را نمیتواند منع نماید للاصل و اگر دو نفر سبقت بآن نمایند
اگر وسعت بهم داشته باشد کل ایشان سواء اند و اگر ممکن نشود نیل هر دو باقرعه میان ایشان برای تقدیم لاستوائهما فی الاولویة و عدم
امکان الاشتراک و استحالة الترجیح فاشکل المستحق فیعین بالقرعة لانها لکل امر مشکل و قرعه هر یک را اخراج نماید مقدم باخذ حاجت
خود میباشد لثانیه بعدم الخلاف کما هو ظاهر التذکرة و الخلاف بل فیه الاجماع علی ان کل مجهول فیه القرعة و هذا من الشبه و للشک فی المرجح
و بعضی گفته اند که قرعه لازم نیست بلکه باید بینهما قسمت شود لاستوائهما فی الاستحقاق و انتفاء المرجح و استحسنه المحقق فی الشرایع و شهید
ثانی در مسالک بعد از ذکر عبارت ایشان گفته و هو جید مع قبوله للقسمة اما مع عدمه فالقرعة احسن تا آخر کردن و بودن گچ از کوه
مباح محتاج برداشتن خاک روی آن و افتقار بخرج و مصارف و عمل کلی در اخراج آن بوده باشد یا بمعنی که در زمان کثیر بوده و روا
کردن روی آن و بیرون آوردن و بظاهر موقوف بکار کردن و عمل نمودن باشد و احدی از مؤمنین در ایام غیبت امام عمل کرده و آن را
در آورده و ظاهر کرده باشد مستخرج مزبور بر انتفاع بردن از آن اولی از دیگری خواهد بود و مادام که او دست نکشیده دیگری آن را
میتواند از آن بردارد و مزاحم او گردد خواه از معادن بدانیم چنانکه صریح شهید در دروس و مسالک و روضه و مختار فاضل بحرانی
زیرا چون احتیاج بمصارف و عمل و استخراج دارد داخل معادن ظاهره مثل نمک و امثال آن که جمیع ناس در آن مساوی خواهد بود
اختصاص به مستخرج دارد و خواه از معادن نباشد چنانکه ظاهر بعضی از علماء رضوان الله علیهم است بجهت اولویتی که بسبب عمل
محتاج بمصارف و اگر در آوردن گچ از کوه مباح احتیاج بعمل و مخارج نبوده باشد یا اینکه مسبوق بتراب و بخوان باشد که رفع آن احیا
معادن نشود مالک نمیشود مگر آنچه را بحیازه بردارد و حکمش حکم معادن ظاهره است پس بر فنا جمیع مسلمین مشترک است و تو ... کند

و جمیع ما ذکر در صورتی است که در ارض مباح باشد و اگر در ارض مملوکه باشد پس آن در حکم مملوک است قال فی المنهاج هذا کله اذا کان فی ارض
مباحة اما لو کان فی ارض مملوکة فهو بحکمها سواء کان ظاهرا او باطنا بالاجماع کما هو ظاهر التذکرة پس در اراضی مملوکه اگر معدنی پیدا شود
یا معدنی باشد تابع ملکست یعنی بکسی بدون اذن مالک نمیتواند معدن نماید کما صرح به ثلة من الاساطین پنجم اگر چنانکه کسی احیا
ارض موات بکند و بعد از آن معدنی ظاهر شود که سابق بر احیا ظاهر نبوده باشد شریک مالک آن نیز میشود چنانکه تصریح به در تحریر و
شرایع و شرح لمعه و مسالک است بل بلا خلاف کما هو فی المبسوط و السرائر و هو ظاهر التذکرة اگر چه از معادن ظاهره باشد مگر اینکه
سابق بر احیا باشد که در این صورت مالک آن نمیشود لانه لا یقبل الاحیاء و لا یملک العمومیة چنانکه در کتب مزبوره و در منهاج نیز تصریح به این
شده است چهارم معادن باطنه که ظاهر نمیشود مگر بعمل و حفر و معالجه مثل ذهب و فضه و حدید و فیروزج و بلور و یاقوت
و رصاص و نحاس و نحو اینها مالک میشود بمحض احیا که حفر و عمل باشد بقصد تملک تا اینکه آن را از آن بردارد و قبل از ظهور و بعد از عمل
کند چه این مسئله افاده اولویت میکند نه ملک و اگر بعضی از اینها بارز باشد مثل قطعه ذهب و امثال آن در حکم معادن ظاهره است
میشود بی اذن و بعضی از فقهای امامیه که از آنجمله مفید و دیلمی و حلبی سلار و غیر اینها قایل شده اند که معادن ظاهره و باطنه کلا مخصوص
بامام است و در نزد ایشان از انفال است که در حضور او علیه السلام اصطیاد موقوف باذن اوست و در حال غیبت حضرات جایز
مثل انفال و لکن اشهر عدم اختصاص است للاصل و عموما الاباحه و عموم الصحیح من احیا مواتا فهو له و من سبق الی شیء منها فهو اولی به
کند و لا یحتاج الی اذن الامام فیملکه من احیاه بقصد التملک للاصل و عموما الاحیاء و الاجماع کما هو ظاهر الشیخ و الحلی فیجوز بیعه بلا
و قبته المعدن فلا اشکال و ظاهرهما الاجماع علیه الا انه لا یجوز بیع الربوی منها بمثله کمعدن الذهب بالذهب و الفضة بالفضة و علاوه
بر اجماع مزبور در شرایع و مسالک و تحریر و غیر اینها از اعلام اینقولست و در این مسئله اقوال نادره است که ذکر آن باعث طول کلام در این مقام
کرده نیست ششم اگر زید مثلا قناة مخروبه معلومه که بلا صاحب در موات باشد پیدا کرده و را بقصد احیا بعد از کوره و چاهها انقناة را
تنقیه نموده و بقصد احیاء و تملک متصرف شده و بعد بعضی از کوره های قناة بجایی برسد که ملک دیگری است و از تحت ملک او گذرد
مثل که گذشته باشد در این صورت صاحب ملک نمیتواند مزاحم و مانع زید گردد و هر چند بعضی از کوره انقناة سابقا از زیر ملک او گذشته
باشد چه روشن است که این قناة مال شخص دیگری بوده است که حال نه خود شخص معلوم است و نه ورثه اش بلکه بسبب انقراض اهلها
داخل موات شده پس بعد از فرض جواز احیا انقناة وجهی از برای منع الشخص مانع متصور نمیشود مگر ادعای ملکیت و آن هم یا
بوجهی از وجوه انتقالات شرعیه از ارث و اشترا و امثال اینها باشد و مفروض عدم آنست یا باحیا پیش از شخص محیی و مفروض اینست
که آنهم سابقا احیا نکرده و مجرد قصد تملک اگر فرض کنیم که آن شخص این قصد را کرده باشد موجب تملک نمیشود و اصحاب ما رضوان الله
علیهم قایل شده که در احیاء موات مجرد قصد کافی نیست و بآن مالک میشود و شخص که مالک زمین است از وقت مالک شدن از زمین
که غیر زمین ملک دیگری نباشد و مفروض اینست که آن کوره سابقا ملک دیگری بوده است خلاصه ظاهر اینست که وجهی از برای منع نیست
بناء علی المستفاد من الفتاوی و کتب الاصحاب اما چاه جدید با عدم رضای صاحب ملک نمیتوان احداث نماید بلا خلاف تتمیم
بعضی از مسائل ضروریه است که برای همسایگان و غیر ایشان در باب شراکت در ارزاق و املاک و تقسیمات آن لازم میشود و در موضع تشاجر
و تنازع میکرده در این باب در این مقام برای تنبیه خاص و عوام ذکر بعضی از احکام مقننه خالق کافه برایا و انام است که بلکه بعد از دانستن
تکالیف شرعیه بحق خود شان راضی شده از ظلم و تعدی احتراز و بجدال و نزاع اصرار ننمایند و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان احکام طرق نافذه و مرفوعه است و در آن چند مسئله است اول بدانکه طرق نافذه موضوع بجهة استطراق است ذهابا و ایابا
سرعة و بطوءا ماشیا و راکبا از برای کل احد بدون فرق ما بین مسلم و ذمی بل و غیرهما و مشترکه که گفته اند هی بین الناس کافة شرع سواء
بلا خلاف اگر چه منفعت اصلیه او همان استطراق است لکن جایز است جلوس در آن برای استراحت و معامله مادام که منافی
اصل نبوده باشد یعنی موجب ضرر و تضییق مارة نشود و در موضع جلوس نیز بغرض استراحت یا معامله بشرط عدم تضییق
برای استظلال اگر چیزی از ثوب و بادیه و نحو اینها در بالای سر خود بنا کند که ضرر بمارة نرساند جایز است للاصل و العمومات

المسالک والکفایة والمناهج و اگر بناء دکه نماید در طریق مسلوک و یا غرس شجره کند و بسبب آن راه تنگ شود بمرتبه و اخلال بجمع از تأذّی
مارّه غالباً نمیتوان شد حرامست اجماعاً کما فی التذکرة و در طریق واسع و رحبات متسعه که هیچ وجه من الوجوه ضرر نرساند جایز است
و که چنانکه شهید ثانی و صاحب کفایه و فاضل کرباسی و غیر ایشان نقل نموده‌اند و اختلاف نموده‌اند در جواز جلوس در آن برای عمل صناعت
و بیع و شرا بعضی منع نموده‌اند مطلقاً مستند شده‌اند باینکه این انتفاع از ارض است بغیر ما هی له یعنی در مثل انتفاع از موقوفات
است بغیر ما عیّن له و مشهور تفصیل آنست باینکه در طریق مسلوک که ایمن از تأذّی مارّه غالباً نمی‌شود جایز نیست و در رحاب متسعه که ایمن
از آن بوده باشد جایز است نظراً الی اطراد العادة بذلک فی الامصار و الاعصار و در مسالک و کفایه نسبت این را بمشهور داده‌اند و [illegible]
فاضل کرباسی در منهاج الهدایه تبدیل طریق مسلوک را باحسن و انفع بلکه بمساوی جایز دانسته و عبارت ایشان اینست و یصح تبدیلها
بالاحسن و الانفع لعموم الاخبار بل بالمساوی للاصل و عدم المانع و بعضی از متاخرین نیز حکم بجواز نموده‌اند و اگر [illegible] باعث
و تضییق یا طول آن گردد جایز نیست بلا خلاف و دلیلش واضح است و جایز است اخراج رواشن و اجنحه و ساباطها [illegible] اضرار بماره عرفاً
للاصل و عموم ما دل علی الاباحة و جواز تصرف المالک فی ملکه فضلاً عن السیرة کما هو ظاهر [illegible] التذکرة و الدروس و [illegible]
و شرح که بر تصریح بجواز شده و لازم است اینکه عالی بوده باشد بطوریکه مرتفع شود ضرر بسبب علو آن بحسب عادت [illegible]
جایز است نصب میزاب در طریق نافذه للاصل و الاجماع کما فی التذکرة و در شرح که اجماعاً فی کلام جماعة الاستفاضة و لکن این
حرز فانه للمسلمین المنع عنه و یمکن تخصیصه بالمضر فلا خلاف کما ذکره و در مسالک فرموده ظاهر الاصحاب غیرهم الاتفاق علی جواز اخراج
المیازیب الی الشوارع النافذة من الحاجة الظاهرة و علیه عمل الناس قدیماً و حدیثاً من غیر مخالف و در منهاج الهدایه نیز اجماع نقل نموده
شرط اینکه ضرر بماره نرساند و الا جایز نیست بلا خلاف لعموم نفی الاضرار و در کتب فریقین روایت شده که عمر از زیر میزابی مرور
کرد که مال عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله بود و قطره چند از آن بر عمر چکیده شد پس عمر امر کرد بقلع آن پس عباس بیرون آمد گفت أتقلع
میزاباً نصبه رسول الله بیده اقلع میکنی میزابی را که رسول خدا بدست خود نصب نموده فقال عمر والله لا ینصبه الا من یرقی علی ظهری
عمر گفت قسم بخدا نصب نمیکند آنرا مگر کسیکه بلند شود بر پشت من پس عمر خم شد برای عباس حتی آنکه او بظهر عمر پاهای خود را گذاشت
کرد آنرا بجای خود [illegible] جایز است فتح ابواب مستجده در طریق نافذه باینکه عامه مسلمین در آن شرع و سواء اند و اما احداث ابواب در آن
جایز است مطلقاً خواه در آن داخل بوده باشد یا نه حتی اگر [illegible] باشد و از [illegible] باشد با نظر جایز است کما فی التذکرة [illegible]
خلاف فصل کلی فی قسم در بیان بعضی از احکام طریق مرفوعه یعنی بسته و آنست که منتهی نمیشود بطریق آخر و نه بزمین مباح بلکه بملک
منتهی میشود و اینقسم طریق را زقاق و بن بست گویند و در آن نیز چند مسئله است اول بدانکه طریق مرفوعه ملک است برای اهل آن مثل
مشترک که هیچیک از شرکا تصرف در آن مگر باذن باقین خواه تصرف باحداث ساباط یا جناح یا بناء دکه یا دکان یا حفر یا
یا نصب میزاب یا غیر اینها باشد هر چند فاعل از اهل آن زقاق بوده باشد یا حفر بالوعه برای نفع ساکنین مشترکاً باشد خلافاً [illegible] نیست
جمیع ما ذکر ما بین مضر و غیر آن نیست چنانکه در منهاج و مسالک فرموده بعموم منع تصرف در ملک غیر مگر باذن او و باجماع کما هو ظاهر
حیث استیقنا و اطلاقاً و منهم الکفایة حیث نسبه الی الاصحاب معللاً باندفاع الشبهة و لا ینافی ذلک عدم ظهور اختیاره لاحتمال ان یکون
بامتناع العلم بالاجماع کما هو الظاهر منه مع انه ضعیف و محتمل الضعیف اقوی [illegible] باشد و همین حکم است [illegible] و احداث
مستراح و میزاب و تغوط و بول و نحو اینها مگر باذن جمیع اصحاب الحق فضلاً لغیر اینها نه و اکتفا بشاهد حال [illegible] و از آن میتوان نمود
و اگر یکی از اهل آن منع نماید پس حرام میشود و در دروس و کفایة المسالک و در باب جلوس در آن و ادخال دواب و نحو اینها شهید [illegible] اکتفا به
شاهد حال نموده بلکه منوط باذن صریح از جمیع ایشان دانسته و فتوی معظم نیز همین است مگر اینکه جلوس خفیف [illegible] باشد
که اکتفا بشاهد حال میتوان نمود [illegible] گوید که [illegible] طریق مرفوعه [illegible] میکنند [illegible] اعیاد و امثال آن
مشغول [illegible] و فجور میشوند [illegible] بحسب [illegible]
[illegible] خود [illegible] مگر [illegible] معلوم [illegible] فعل حرام میشوند [illegible]

[illegible]

المعتدا و مستوجب نکال و عقاب شدید و بئس الارباب مبتکرو ند نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا دوم مذکور کردید که
زقاق یعنی کوچه بن بست ملک صاحبان خانهاست که در آن کوچه در دارند ولکن اختلاف نموده اند در اینکه آیا این زقاق مختص است
بصاحب دری که در بن کوچه در بوده است و اگر خواسته باشد که در ملک خود را پیش بیاورد و انهای بنا نماید که تا آنجا بغیر از او
کسی دیگر دری ندارد آیا اختیار دارد یا نه اشهر آنست که این اختیار را دارد و متفرد میشود و اصل همان ابن بابویه حتی داخل ملک خود نیز می
تواند بکند و بنای ساباط در آن نماید و بنا بر این تسلط هر کدام از ایشان تا به در خانه خود است و چون تا آنجا رسید شریک دیگر در بقیه
در خود ندارد چه استحقاق هر یکی از ایشان همان استطراق و نهایتش باب خانه او است پس شریک نمیشود در داخل علی المشهور
قول دیگر اینست که همه در مجموع کوچه شریکند بجهة لزوم عسر و حرج و احتیاج بران در وقت ازدحام احمال و وضع اثقال و [illegible]
فرموده این قول با قواعد موافق تر است و بر قول مشهور اشکالات وارد است بجهة آنکه مقتضای کلمات ایشان در لزوم رضای جمیع در
اخراج ناودان و بنا گذاردن جناح و روشن و امثال اینها دلالت دارد انتهی کلامه رفع مقامه و در مسالک بعد از نقل قول مشهور گفته
فالقول بالاشتراك علی ما اجاز الباب ما خرج لیس ببعید و قوی فی التذکرة الاشتراك فی الجمیع و بنابر هر دو قول اگر کسی باب خانه او در
اول کوچه باشد خواسته باشد که از طرف بن کوچه بنا نماید و در علی حده احداث کند اگر چه از دیوار ملک خود باشد تسلط ندارد و بدون
اذن جمیع شرکاء که از اهل آن کوچه اند سیم اگر یکی از شرکاء زقاق خواسته باشد که از زقاق حصه راه استطراق خود را داخل ملک خود کند شرعا
این تسلط را ندارد مگر باذن سایر شرکا چه تصرف در مال و ملک مشترک با عدم رضاء باقین حرام است بلاخلاف و اگر همه راضی شوند که
گرستان نمایند و داخل املاک خود کنند جایز است کما فی المسالک و غیره و در صورتیکه همه اتفاق بر ستان نمودند [illegible] جایز است که
در آن سکه زقاق مسجد یا رباط یا مطهره [illegible] وقوف بر عموم نموده باشد و الا جایز نیست منع از مرور از آن لانهم صاروا مستحقا لسایر الناس چنانکه
شهید ثانی و غیر ایشان از اعلام تصریح فرموده اند چهارم اگر بعضی ارباب زقاق یا غیر ایشان خواسته باشند که در زقاق احداث شیئی
نمایند با عدم رضای باقین اگر چه یکنفر از ایشان راضی نشود جایز نیست و خلاف شرع انور است بلا کلام و مادام که کل اهل زقاق راضی
نشوند احداث هیچ نتوانند بکنند پنجم در صورتیکه ارباب زقاق هیچ نمایند در زقاق احداث نمایند کسیکه در زقاق حقی و بابی نداشته ولکن دیوار
او بطرف زقاق هست نتواند که در بابی را منع نماید و مزاحم ایشان شود بلاخلاف بظهر ششم بعضی از علما عظام حکم نموده اند بر اینکه در
درب مسلوک نیز احداث ساقیه و بتکره و نهر و [illegible] جایز نیست مگر اینکه از قدیم بوده باشد مطلقا خواه ضرر بر عابرین و مارین برساند
یا نه از جمله فتوی علامه طاب ثراه است در کتاب تذکره اگر چه بعد از [illegible] محکم نماید یا بعدم جواز قایلند و گفته که کل احد میتواند انتفاع
از آن نمایند و عبارت ایشان که در تذکره فرموده اینست و لا یجوز وضع ساقیه و بتکره فی درب مسلوک سواء اضر بالسابرون او لا و لو
حفرها کان لکل احد ازالتها و لو وضع فیها ازجاجا فالاقرب جواز ازالته لکل احد و لکن اکثر اصحاب خصوصا از متاخرین قایل بجواز شده
اند و فرموده اند در صورتیکه کسی خواسته باشد که از طرق نافذه و شوارع عامه که درب مسلوک است هیچ یک احداث نماید اگر چیزی که
ایراد و ست نماید و بپوشاند که ضرری اصلا بمارین و عابرین نرساند جایز است و اگر ضرر بیکی از همسایکان و غیره برسد ضامن است تا
از عهده خسارت آن برآید خلاصه هر گاه هیچ وجه ضرر بمارة نداشته باشد جایز است با ضمان و الا یعنی اگر ضرر بمارین و مجتازین رسد
جایز نیست بلاخلاف و در صورت عدم تضرر عابرین همسایکان نمیتوانند مزاحم شوند و چون با ایشان ضرر و خسارت برسد از عهده
آن بنحویکه در شرع انور مقرر است باید برآیند و فروعات این مسئله بسیار است هفتم جایز نیست احداث سرداب در طریق مسدود و در کوچه
اذن ارباب آن اگر چه محکم سازد و با حفر آن تعارض کند بجهة آنکه [illegible] اهل آن خواه ضرر بایشان برسد یا نه و همچنین جایز نیست
حوض و نصب میزاب در طرق مرفوعه مگر باذن کل ارباب آن بلاخلاف و مثل اینهاست عمل کردن تسقیف و وضع خشبه و [illegible] و اگر احد
از ارباب احداث یکی از ماذکر یا امثال آن نماید جایز است ازاله آن بر کل آنکسانی که استطراق دارند قال فی المسالک الاشتراك الجمیع فیکون کل
تصرف فی الکم بغیر اذنهم و جماعتی ادعای اجماع نیز نموده و اینها در صورتیست که در مشترک ما بین ایشان باشد که عبارتست از زقاق
تا ابواب و در کسیکه در بن زقاق در دارد از درب خود تا آنجا که ابواب سایرین تمام میشود باو مختص است و دیگران اشتراک در آن ندارند

المشهور چنانکه سابقا مذکور گردید و هر گونه تصرّف در آنجا فقط میتواند بعمل آورد و دوازده سر کوچه مفروضه تا آنجا که ابواب اهل سکه تمام
میشود با همه ایشان نیز در استطراق مشارکت دارد هشتم جایز است فتح روازن و شبابیک بر درب مرفوعه بدون اذن ارباب آن
علی المشهور بعند الاصحاب چه ایشان مسلطند بر ملک خود با هر چه خواهند و حق مالک مقدم بر جار است و اما بناء ساباط و جناح
جایز نیست مگر باذن ارباب آن قال فی الشرایع و یجوز فتح الروازن و الشبابیک لان الانسان مسلط علی التصرف فی ملکه بما شاء و قال
فی المسالک و کما یجوز فتحهما الی الدرب المرفوع یجوز الی غیرها من الاملاک و الدور و ان استلزم الاشراف علی الجار لان المحرم هو التطلع لا
التصرف فی الملک فیستفید بذلک الاستضائة فی بیته و لیس للجار سد ذلک نعم له وضع شئ فی ملکه یمنع الاشراف و ان منع الضوء و اگر
اذن بدهند بعد جایز است بر ایشان رجوع بعد از فعل علی الاشهر لکن مع الارش چنانکه معظم اعلام تصریح نموده اند للاصل و العموم
و جواز الرجوع فی العاریة فلا اضرار مع معارضته بمثله مع انجبار الجمیع بالشهرة و لو نقلا و در مسالک نیز گفته انه فی ذلک یضعف جواز التصرف
کالعاریة یجوز لهم و لکل واحد منهم الرجوع فیها و تبطل بموته و خروجه عن التکلیف بجنون او اغماء و نحوهما فصل سیم در بیان بعضی از مسایل
متعلقه باملاک و اموال است که باکه بعضی از آنها تشاجر و تنازع فیما بین شرکاء و همسایگان و عناد ایشان رفع شود و هر کدام از اهل آن بحکم خالق ارض
و سما اعمال نموده اموال و املاک یکدیگر را بدون مسوّغ شرعی تصرف ننمایند اگر چه ابنای این زمان در این اوان از غایت غلبه حب و جاه و منصب
طلب علوّ و برتری و شهرت و حرص بمال و ثروت غرق دریای معصیت گشته خود را بحلال و حرام آن آغشته اند گوش و هوش ایشان از استماع
احکام مالک علام مسدود و تمیز خوب و بد در نزد ایشان در نهایت صعوبت است و دایم بتشهی نفس اماره در تعیش و تنعم و خوشگذرانی عادت
کرده طبیعت ثانوی نفس را در کوشش غاشیه ملازمت آنرا در دوش فکنده اند از این جهت ادای حقوق مردم ماطل و اجتناب از اکل مال ایشان
بسبب ادعای باطل ننموده اند اموال و املاک مسلمین را بغصب و خیانت متصرف شده اند مظلومان را از مال خویشان بی نصیب محروم و مبتلا
بانواع هموم میسازند خصوصا که دست ایشان بجهة شراکت و امثال آن در میانه باشد که در بنصوره و بنابر شقاوت حصه و سهام دیگران را
نیز بجهت خود دانسته با کمال حرص و شره بدون خوف و خشیت از غضب قهار و سطوت جبار تمامی آنرا اختیار مینمایند و با اینکه تصرف
مال مشترک با عدم رضای باقی شرکا هر چند شرکت در وقف مشترکه باشد چنانکه مذکور گردید حرام و خلاف شرع شریعت سید انام علیه
و آله السلام است در موقوفات مفروض از امدادات مجهولات منصبیات حفر بئر و ساختن بیت الخلاء و حوض و ساباط و غیر اینها با عدم رضای
شرکا در آن اکتراث ندارند و اگر بعملکی شریکی داشته باشند بدون رضای او متصرفند و در آن سکنی میکنند بلکه وضو و غسل و نماز هم در آن بعمل
میاورند و غسالات نیز در املاک مشترک بعد از وفات میدهند و احکام مرا که آنفا بتفصیل مذکور شد از غایت جهل و نادانی و حب جاه
و مال و منال دنیای فانی فراموش نموده اند کما قال تعالی مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ و بحکم جهالت در مفازه ضلالت سرگردان شده اند
عوام و اعمال غافل و نظر بصیرت ایشان از خواب امور عاصی گردیده از مستی هوا و هوس هوشیار و از خواب گران غفلت بیدار نمیشوند با
اینکه معلوم نیست که طوارق آفاق و نوادر عادات در هر حال از احوال بچه واسطه چه ملکه را مبتلا خواهد کرد و بچه هر کس
نا قابل ره در پیش از آمدن خود وصول نفس سند و نعم ما قال یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا چه بسیار از احوال
یاران و دوستان و رفتگان عبرت نمیگیرند که همگی بیکباره عدم با کمال ندم باد فوت ختم و خشم با چندک گریاس با کمال هراس روان گردیدند
و در زیر خاک تیره و تار با چشم خونبار با انفعال از سوء کردار و جدا از رفیق و یار خفته اند نیست جهان را ابدی بگذرد صبح و شام که از ما
نباشد در ایام نام و آنانکه بجا مانده و خفته از حلال و حرام برای نوایب ایام از غصب اموال وراث و شرکا و ایتام با خود چه بردند و بکه سپردند
و از عیش و تنعم چه طرفی بر بستند و چه ثمر چیدند و بعضی از اکابر انسان از اولاد اوراد طلب دنیا بمورچه حقیر تشبیه کرده اند که چون پر
برآورد دانه اشتهاء اش از دانهای مطمئنه ظلمت خانه خویش برانگیزاند بیرون آید پندارد که بچنان پر کاه و دانه ها را بسیار تواند کرد بهش فر
که بسعادت او گردد کما قیل اذا اراد الله هلاک نملة انبتت لها جناحین حیف است که انسان با علم بوقوع مرگ ناگهان هر گونه خیال بیجا
میکند و تصور میبرد پیرامون خاطرش نمیگردد و چنان دوستی دنیا و هوس فرو رفته که گویا هرگز مرگی برای او نیست با اینکه انسان چون از مادر
متولد شد هر نفسی که میکشد قدمی بقبر نزدیک میشود و هنجان سوی مرگ گشت خاطر اهمال دم زدن کام روز و شب فرمان و هکیه

مناسب مقام چه خوش گفته بیت دنیا بالبقی نیست بنیاد ولی در ده وجود دشت دیوار و چون ایام جوانی گذشت هر روز جسم او ضعیف و
قوای او بتحلیل میرود چیزی که سن او در بیست سالگی رسید دیگر فکر دنیا کردن او از غفلت و فریب شیطانست چه ایام لذت و کار رفته گذشته
و روزگار نشاط و شادمانی سرآمده هر روز عضوی از وکوچ میکند و هر لحظه قوتی از قوا رو بسفر نیستی می بندد و آن بیچاره از این غافل و در فکر
باطلست بیت ترا تکیه بر جان من بر عصاست دگر تکیه بر زندگانی خطاست همان انسان غافل با وجود اینکه میداند که هر خزان و بهار
بهاری از پی واقفست الآخران پیری که به جهان نیستی و نومیدی مبدلست باز در اعمال متنبه از احوال خود نمیشود بیت جوانی و پیری
است و دی نزان دی که باشد بهارش نیه معهذا هر چه سفر زیاد میشود و بسفر آخرت نزدیکتر میگردد حرص و طول امل او فزونتر
میباشد فی حیح پیری که میدید ما الموت هوشیار شو خواب نکو نیست در وقت صبح بیدار شو بلکه اکثر آمال کردیان تا
نشده بفکر آمال دیگر میافتد و هر کس حرص و آمال منتهی نمیشود و نهایت نه باشد اگرچه مناصب و اموال و مستغلات و جنبه
الهی و تکیه بازد در تحصیل این انواع مذلت و خواریها متحمل میشود بلکه با وجود تمکن بعضی را چندین وسعت تنگی میکند مانند اهل دنیا
چشم بر لباو گشاده و فرزندان تربیه و پرواه و فات او نهاده زندگانی او در دنیا چون زندگانی فقرا و محاسبه او در عقبی محاسبه و مواخذه ا
است شعر ... دروغ کدای پیر مکن ا... ای بیشه ای که تر ... مکن ... چشم کرسنه خود اگر ... مکن
موی سفید ... اعمال شد سیا در تو به ... اهم مکن کافوری ... سیاه ... تو ساده لوح نکره باشه مکن
دل بر ... شب جوان ... شب تو ... شب مکن ... کم تصر ... خویش ... عد ... بهر ...
مکن که کریه ... کند در وقت با زخواست ... بنفس ... ان ... نیست نفس کر ... شود ... فایده ... ایستکی
شوخکی و فرض کن کمالات جمیع روی زمین و حکمرانی خافقین و تمام کمالات عالم و استیلای ... دم او ... نصیب ...
بازمر ... امان ... او ... بکمان میکنم ... وجود ... دو ... رو ... امید ... اعتبارات ... اعتبار ... انجام کار ...
و ... کشته ... ذلت و خواری ... گرفتار میکرد و ... ما قال الشاعر شعر ... ثم ... اقبال و بخت ... شده ... جهان ...
تاج و تخت ... کشور ... افریدون ... شده ... ال ... افریدون ... فارون ... شده ... سخن مختصر جمله عالم خراست ... سلیمانی ...
عیش ... اعتبارات ... اعتبار ... هم ... کرد ... انجام کار ... انکه ... ایشان ... اه ... ازلی ...
دل ایشان ... و ... عنایت ... کرده ... ایشان ... دولت ... نعمت ... دل ...
عالم ... را ... اند ... فواید ... فوات ...
اند ... انصاف ... عقاف ... اهل ...
... اعتبار ... مال ... دنیا ... عرض ... فنا ... ایشان ... بی ...
و ... خود ... و ... اند ... حقیقت حال ... بودند ... خود را ...
... طریقه ... اوصیا و جماعتی ... اتفاق ... ایشان معلوم شده ... اعتبارات دنیا
ازچند ... نیست و ... زمان ... ولی ... خود ... گ
عالم ... خواهد شد بر ... خواهد شد ... خواهد شد
بلکه ... چشم ... زمانه ... خواهد بود ... دنیا ... چشم ... زمانه ...
اند ... دنیا را ... عقاب ... ایشان ... و ...
... دنیا ... قلب ... دنیا ... اسیر ... شبهات ... طاعات و شغل ...
و مجاهده نفس ... ایشان کردیده ... احوال روزگار ... مال ... برابر ... علایق ...
... بتوفیق خداوند عزوجل قطع رابطه طول امل نموده بنکار طاعت و عبادت ... ایشان ...
... مثل ... چون ... دین ... حقیقت ... ایشان ...

نظر بغفلت آسوده کسی که خود دنیا مدبجهان و در ملاحظه عواقب امور متبصر و از سرایر و عفونت آثار دنیای غدار که حلالش مزلزل و منقلب
و سایر اکثرش مشوش و مضطرب با فانی دنیا غصه و الم بیشمار است متفکر کشته چشم طمع از حلال و حرام آن پوشیده اند و در پیشتر از انبیا و اولیا گذرد
مانند اکثر عظمای اهل دنیا که از ملوک و سلاطین کامکار است بحسب قامت نسبت انداخته اند باهی این کهنه رباط را که عالم فنا است ارام کاه ابلق صبح و شام
است بر مجست که واماند از صد جمشید است کور نیست که صد تکیه که بهرام است پس مرد عاقل باید همت بر احراز ثواب آخرت مصروف نموده
تقدیم خیرات و مبرات و معروف مبادرت نماید و دست طمع بتصرف مال مردم دراز و تابع حرص و آز نگشته از ثمرات شاد و ستی جهت بهار عمر خود
بر دارد و از سرمایه جوانی برای کساد بازار پیری سودی بدست آورد و ذمه خود را از حقوق مردم فارغ سازد تا اینکه در آخرت بنهایت مراتب
قرب و سعادت فایز گردد چه بعد از چندی از اهل و عیال و مال و منال دست قدرتش کوتاه و بهار جوانی و شادمانی به روضه خزان بیچ
پوچ و تباه میگردد و جهات برهنات مبتلا میشود و باهی افسوس که از منجولان طبیعت وین تازه بهارستان افزوده میشد این مرغ طرب که تا
اوج سعادت فرباید کرد کلی امد که شد مؤلف حقیر که پیدا کرده تسبیح داری از ابنای روزگار که ارباب نفوس خبیثه اند مشاهده میشود
که بسبب پیش رفت امور دنیویه که گذران چند روزه اینجا نه بنا اساس بدون خوف و هراس از راه فتنه و عناد و استبداد در اذیت دوستان
مسلمانان از شرکا و همسایگان آتش فتنه در باب قسمت اموال و املاک با نواع حقد و کینه روشن میکنند و بقسمت ضرریه و جور و ظلم بیجا با استظهار
حکام جائر و ناهنجار و علمای فجار با عدم حذار از سخط و غضب قهار اموال یکدیگر را بتصرف خود در آورند و چون هر که مرتکب پیشه اش شفا
است کلاجتناب از مال الحرام افرضتر است بنابرین چند مسئله از مسائل مقاسمه در این مقام برای معرفت احکام بیان میشود که شاید بعضی
از معرفت آنها بحق خود شان راضی شده باعث قطع کلام در باب تجادل بمقام ادای آن گردد و آن چند مسئله است اول آنکه ملکی یا مالی
که بالاشاعه میان دو نفر یا جماعت مشترک باشد هیچ کدام از شرکا تصرف در آن با عدم اذن باقی شرکا نمیتوانند بکنند و اگر مالی باشد که
نمو در آن حرام است و شرکا غیر راضی میتوانند او را حاکم اخراج نماید اگر حصه هر کس غیر راضی دیه اکر و قابل باشد بلا خلاف بظاهر بالاتها
کما فی کلام جماعة منهم خالد بن سرکیش که در اسلاک مشترکه بالاشاعه با عدم رضا شرکا تصرف کرده سکنی میکنند و از اکل ثمار و نوا کان ملتذ و
محظوظ میشوند بلکه غسل بعضی و نماز با عرض و نیاز بدرگاه خالق بنده نواز با عدم اذن جواز بعمل میاورند دوم در چیزی مشترک از املاک
غیرآن که احتیاج بر قسمت باشد و نقد یا بل شهادت آن ممکن نباشد شرعا بلا خلاف قسمت اجباریه در آن نمیشود یعنی در صورتی که یکی از شرکا
از قسمت ابا نماید حاکم شرع بجبر میان ایشان قسمت نمیکند و اگر نقد یا بل سهام ممکن باشد بدون رد مانند اجزاء مثلی و بکیل وزن و
ذرع او عددا اگر بعد از تصبا باشد و یا هر چه متساوی الاجزاء وصفا و قیمة که تعبیر بمثلی میکنند اگر شرکا کسی التماس قسمت آن کند دیگری
امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند ممتنع را بقسمت آن یعنی اجبار القسمة مینماید جامد باشد مثل حنطه و شعیر و نحو اینها از حبوب و ثمار یا مائع
باشد مانند خل و سمن و ادهان و همچنین اجبار میکند بر قسمت قیمی آن چیز نیست که متساوی الاجزا باشد لکن در قسمت ضرر و ردّ مترتب نشود
مثل ارض متفقة الابنیه و ارض متشابهة الاجزاء و غیرهما و خلافی نیست در معمول اجبار در جمیع اینها علی الظاهر المصرح به فی الکفایة و الشرح
الکبیر چه انسان را ولایت انتفاع بمال خود دارد و انفراد است به نفع بردن و اما باضرر بدار تجرع و در ممتنع ابقسمت کردن جایز نیست بلا
خلاف علی الظاهر بنا بر اینکه ابن حمزه تصریح شده لاضرر و لاضرار و لزوم مقاومه نیست اضطهاد تا
سیم مذکور که در بیکی در قسمت ملک باضرر ان اگر ضرر یا حد شرکا فرض اما در بسیار احتیاج بوده باشد مستلزم آن شود که یکی
ایشان چیزی بشرکا دهد در مقابل بنا باشد یا بزرگ باشد حصه مساوی شود قسمت اجباریه در آن نمیشود مگر برضای جمیع و همچنین
اگر شرکا جمیعا متضرر شوند و لکن اگر در قسمت ملکی یا چیزی یکی یا حد شرکا بی ضرر میباید و نقد یا بل وحدت نماند بکیفیتی ممکن شود و متضرر
ضرر خود راضی گردد در صورت ممتنع اگر ضرر بای اجبار میکند حاکم چنانکه مصرح بقواعد و ارشاد و شرایع و مسالک و
کفایه و منهج الهدایه و غیرها است قال فی القواعد و ان تضرر الشرکاء باجمعهم لم یجبر القسمة و لا یجبر الممتنع علیها و ان استضرر بعضهم
فان کان الطالب المتضرر اجبر الممتنع و الا فلا و در شرایع فرموده ان التمس المستضر اجبر و ان امتنع و در ارشاد فرموده ان التمس المتضرر القسمة
اجبر غیره علیها و قال فی الکفایة و لو طلب المتضرر القسمة اجبر الآخر و قال فی المنهاج فلا یجبر المتضرر و ان کان هو الطالب اجبر الممتنع و قال

ولو تضرر احد الشريكين دون الآخر بالقسمة اجبر غير المتضرر بطلب الآخر دون العكس و مخالفت بين [illegible] و بنا بر آنكه [illegible] نقل
نموده و عبارت شيخ اينست لا يجبر احدهما المتضرر الطالب و چون ذكر عبارات سايرين باعث طول كلام ميشد پس به همين قدر اجتزا بنمايم اگر ديده شود لطف
حقير گويم كه در اين مسئله تامل وافي بايد نمود كه بجهت خلاص اصل دست شريك ظالم و عاصي [illegible] كه شريك متضرر [illegible] صرفست در حصه
راضي شده بقسمت اجبار [illegible] اگر ديده و لكن مخفي نماند اين در صورتيست كه تضرر را باعث في الجمله نقص قيمت حصه [illegible] كرده و اگر باعث عدم
انتفاع بودن متضرر شود بنحويكه وجه [illegible] كرده متضرر الضرر با قسمت نتوان نمود بلا خلاف قال في الشرح الكبير ولو لم يعلم الضرر منها
او الملك خاصة وكان طالب القسمة معه [illegible] المنع ايضا بل لو طالبه بالاجبار ولا الحاكم الاجابة بلا خلاف اجده و در [illegible] در صورتي
كه تضرر باعث عدم انتفاع متضرر شود عدم اجبار را احسن دانسته چهارم در صورتيكه متقاسمين [illegible]
شود كه در مقاسمه [illegible] تمام بعمل [illegible] است در اين صورت [illegible] باشد [illegible] مقاسمه [illegible]
باشد بلا خلاف پنجم اگر بعد از قسمت و افراز حصص در [illegible] مقسوم معلوم شود كه [illegible] بوده بعض مستحق الغير ظاهر شود پس اگر معين با
در حصه [illegible] احدهما قسمت باطل ميشود بجهت بطلان [illegible] شركت در نصيب [illegible] چنانكه در شرايع و مسالك و قواعد و كشف اللثام
وغيرها تصريح شده و قول و استحقاق احد نصيبين با بعض [illegible] اگر بعد از [illegible] و غير آن [illegible] واحد [illegible] شود
شريك ديگر ضامن [illegible] نباشد [illegible] بقسمت اجبار تقسيم نموده باشند [illegible] عالما باستحقاق غير بوده باشد يا جاهل
چنانكه علامه در قواعد و محمد بن الحسن الاصفهاني كه مشهور به فاضل هندي است در كشف اللثام عن قواعد الاحكام [illegible]
نقل نموده اند [illegible] امام [illegible] بين [illegible] [illegible]
و در شرايع و مسالك و قواعد و كشف اللثام و [illegible] تصريح [illegible] و عبارت شرايع اينست القسمة تمييز حق
لا بيع و مخالف [illegible] كما في المسالك و [illegible] عبارت منهاج [illegible] القسمة [illegible] من الاخر و تعديله
و ليست بيعا و ان اشتملت على رد [illegible] لا اصلها و لا غيرها من العقود [illegible] مستقل [illegible] الشركاء [illegible]
والثمرة في عدم ثبوت الشفعة للشريك بها و عدم بطلانها بالتفرق قبل القبض فيما يعتبر فيه التقابض في البيع و عدم خيار المجلس [illegible] در
[illegible] كه شرح كبير باشد فرموده [illegible] ما على الظاهر المصرح به في جملة من العبائر [illegible] و الانتساب [illegible] بيعا
بيعا [illegible] ششم اگر ورثه تركه ميت را ميانه خود قسمت نمايند و بعد دين ظاهر شود [illegible] پس اگر ورثه قيام بدين نمودند قسمت باطل نميشود
افراز حق است نه بيع و اگر امتناع از اداء نمايند منتقض ميشود قسمت و دين از آن [illegible] چنانكه در شرايع و مسالك و قواعد و كشف اللثام
تصريح نموده اند اگرچه تركه ميت بعد از وفات او منتقل بورثه ميشود [illegible] دين ميت ممنوع [illegible] الاشهر [illegible]
[illegible] باشند در وجوه ادا و لكن ممنوع از تصرف ميشوند [illegible] دين [illegible] مستغرق [illegible]
وفات و اداء دين بوارث [illegible] و [illegible] اداء دين [illegible] با اخذ دين [illegible] ممكن نشود در [illegible] كه شرع
او را از عين تركه استيفا نموده بصاحب طلب [illegible] ذكر [illegible] في التذكرة [illegible]
از تامل و آنچه تحرير يافت حكم مسئله ظاهر و در بين [illegible] مقاسمه معلوم ميگردد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] و لكن [illegible] ثاني بوده باشد [illegible]
خلاف [illegible] شرط [illegible] كرده باشد [illegible] قال العلامة [illegible] في
القواعد و لو اخذ احد الشريكين [illegible] الاخر [illegible] الاول [illegible] الثاني [illegible] الا
ان يشترط رد [illegible] اطلاق [illegible] و در كشف اللثام [illegible] شده [illegible] اگر قسمت [illegible]
[illegible] اگر در حصه [illegible] باشد [illegible] والابطال [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ذكر نكرده باشد و در قواعد و شرح آن [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] مثل [illegible]

باشد پس بصورت اطلاق برمال الاول می باشد واند اکر براشه اوانده منع انعر وبنمایند بحسب شرع انور بنابر اشهر تقسیم مطالبات مشترکه فیما
بین شرکا صحیح نیست یعنی اگر از ان مطالبات مشترکه هرچه کم وصول کرده باید فیمابین خودشان تقسیم نمایند وهرچه که وصول نشود از کیسه همه
شرکا میرود علی الاشهر الاقوی وفاقا للاسکافی والطوسی والقاضی والحلبی وابن حمزه وابن فهد ومدعیا الاجماع علیه کالثانی فهو المجمع ایضا
الی النصوص المستفیضة المرویة فی التهذیب کما صرح فی الشرح الکبیر وقال فی شرح اللمعة ولا یصح قسمة الدین المشترک بین شریکین فصاعدا
علی المشهور بل الحاصل منه لهما والتاوی منهما وهو الهالک منهما پس بنابر مشهور روایت باشد که مطالبات مشترکه را میانه خود قسمت
میکنند باطل است وهرچه وصول شود همه شریکند وتاوی از همه محسوب بهمه شرکاء است واگر خواهند که چنین عمل ابنحو شرعی بکنند
باید بعنوان مصالحه بعمل اورند چنانکه در دروس گفته ولو اقتسما الدین لم یجز والحاصل لهما والتاوی علیهما ولو اصطلحا علی ما فی الذمم
بعضا ببعض فالاقرب جوازه دهم در قسمت اعیان مشترکه که تعدیل سهام در ان ممکن نشود وشرکا بمعاوضه وغیره راضی نشوند که یکی از انها
تصرف نماید ولجواره [illegible] یکدیگر ضرر دهند پس حاکم شرع بعموم حدیث لاضرر ولاضرار ان را از ایشان انتزاع نموده باجاره میدهد
یا اجاره را نسبت بحصص ایشان قسمت میکند مولف حقیر گوید که اگرچه این مسئله در اکثر کتب فقهیه متوجه نشده اند لکن عموم
دلیل نفی الضرر والاضرار المعمول به بین الخاصة والعامة المستفیضة بینهم شامل اینجا میشود قطع نظر از انچه مستفاد از
سایر ادله وقواعد مقرره است وابن ادریس در [illegible] حکم مسئله واصل حکم در کتاب سرایر در باب شرکه بیان فرموده وعبارت ایشان این است
ولیس لاحد الشریکین مقاسمة شریکه علی ما یضر به مثل ان یکون بینهما متاع او سلعة او عقار ان قسمت هلکت مثل الحمامات والارحیة
والحیوان والسلع الثمینة مثل الاحجار والدر وما اشبه ذلک فمتی طالبه کان متعدیا ولم یجبر صاحبه علی ذلک بل ینبغی ان یباع السلعة
ذا وبتقاسما بالثمن وتقوم ویاخذ احدهما بما قوم ویودی الی صاحبه ما یصیبه من ذلک فان امتنعا من البیع کان النظر فی
ذلک الی الحاکم یعمل فیه بما یکون اصلح لهما ان یوجر الشیء لهما او غیر ذلک مما فیه الصلاح لهما لانه الوالی علی کل من لا یوافق الحق انتهی کلامه رفع
مقامه وبنای عمل بنا علم معاصرین هم در [illegible] روزمان که مشاهده کرده بودیم براین بوده با اینکه در خصوص یک چند نفر از شرکا در حمامها
معین حصص خودشان را [illegible] بجای معین قسمت کرده باشند که هرکدام از انها در نوبه خود از اجاره نموده باشد لکن مافوق گو
[illegible] بوده باشد شرعا بلا اشکال است [illegible] از شرکا اگرچه بدون رضا واذن باقین در نوبه خود ازمافوق کو
[illegible] واضح است که مافوق در اشاعه است وتصرف در ان موکول به
رضای کل ایشان است [illegible] همه ملکی بالاشاعه مشترک باشند پس با نزاع طرفین والاطلاع [illegible] وتعدیل [illegible] تعیین حق
تفاوت حصص والاطلاع [illegible] شرعا بالکلام بعد از ان هیچ یک ازمتقاسمین را نمی رسد که در خصوص قسمت مزبوره
بمقام نقض برایند والله الموفق للصواب والیه المرجع والماب باب [illegible] در بیان حرمت ربا وذکر معصیت وحقیقت ومسائل احکام ان ودر آن
چند فصل است فصل اول بدانکه حرام است بیع مشتمل برربا بر کسیکه عالم بان باشد کتابا وسنة واجماعا من المومنین بل المسلمین وازضروریات
دین ومستحل این داخل کافر است وحرام کرده است خداوند عالم انرا ومحکم نموده امر را در اجتناب از ان چنانکه شهادت میدهد باین
ایات واخبار اما الایات قوله تعالی احل الله البیع وحرم الربوا وقوله تعالی الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان
من المس وقوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربوا الایه یعنی اگر نکنید [illegible] ولکن
[illegible] حرب خدا ورسول باشید وقال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة
الایه وقال سبحانه یمحق الله الربوا ویربی الصدقات وغیرها از ایات واما روایات پس ان در این باب مستفیضه است واکثر انها
از انها محقق وعلامه وشهیدین وصاحب نوادر الفقاهة ورياض ومنهاج الهداية وغيرها در کتاب ربا [illegible] اعظم من
سبعین زنیة کلها بذات محرم یعنی یکدرهم از ربا اعظم است در نزد خدا از هفتاد زنا که همه انها بذات محرم خود باشد ودر مسالک گفته
که روایت کرده است [illegible] هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام وحدیث مزبور از احادیث صحیحه است چنانکه در ربا
[illegible] واکثر کتب [illegible] اهل الکلام ذکر نموده اند [illegible] وعند الله اعظم من سبعین زنیة بذات محرم فی بیت الله الحرام ودر روایت دیگر

وارد شده حتی در جواهر الکلام نیز ذکر کرده الربا سبعون بابا اهونها عند الله کالذی ینکح امه فی الکعبه یعنی ربا هفتاد باب است و
اهون و آسانترین آن در نزد خدا مثل معصیت و گناه کسی است که جماع کند با مادر خود در کعبه و صدوق در من لا یحضره الفقیه
روایت کرده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی الربا سبعون جزءا فایسرها مثل ان ینکح الرجل امه فی بیت الله الحرام
و نیز صدوق در فقیه روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی نمود از اکل ربا و موکل و کاتب و شاهد آن و هر که شریک باشد در ربا
بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در توریة نوشته شده است که حضرت موسی عرض کرد پروردگارا کیست [illegible]
ندیم ما کن میشود فرمود که آنها که دیده ایشان نیانداید و اموال ایشان بسود ربا مخلوط نکرده باشد و در حکم خدا رشوه نگرفته اند
و روایت دیگر شکم ربا خوار پر از مار باشد در روز قیامت و از بیرون بدن او پیدا باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
خدا خواهد قومی را هلاک کند ربا در میان ایشان پیدا شود و نیز روایت شده و من اکل الربا ملأ الله بطنه من نار جهنم بقدر ما اکل
فان اکتسب منه مالا لم یقبل الله منه شیئا من عمله ولم یزل فی لعنة الله والملائکة ما کان عنده قیراط منه یعنی هرکه ربا بخورد پر میکند خدا
تعالی بطن او را از نار جهنم بقدر آنچه خورده و هرکه اکتساب مالی از ربا بکند خداوند عالم قبول نمیکند چیزی از عمل او و همیشه در لعنت
خدا و ملائکه است مادام که در نزد او قیراطی از ربا باقی باشد و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند لما اسری بی الی السماء رایت
اقواما یرید احدهم ان یقوم فلا یقدر من عظم بطنه فسألت جبرئیل عنهم فقال هم الذین یاکلون الربا یعنی وقتیکه مرا باسمان بردند دیدم
جمعی را که یکی از ایشان که میخواست برخیزد قدرت بر برخواستن نداشت از بزرگی شکم پس سوال کردم از جبرئیل درباره ایشان پس گفت ایشان
جماعتی اند که اکل ربا بودند و در حدیث وارد شده که خدا لعنت کرده خورنده ربا و مشتری و بایع و کاتب و شاهد و زاید و مستزاد
که همه در نار دوزخ اند و شهید در دروس گفته و لو اضطر الدافع ولا مندوحة فالاقرب ارتفاع التحریم فی حقه یعنی اگر دافع [illegible]
و مضطر باشد در دفع ربا یعنی مندوحه و مخلصی نداشته باشد از دست طلبکار و از برای حفظ آبرو و امثال آن بدهد تحریم از او
رفع میشود و در جواهر الکلام بعد از ذکر عبارت دروس گفته و وجهه فی بعض افراد الضرورة یعنی کلام دروس جید است در بعضی از افراد ضرورت
چنانکه در این عصرها شایع شده که [illegible] از آن گذشته با کسی که اعتبار [illegible] در باب طلب [illegible]
و فهم هر روز [illegible] بسعی بلیغ و اهتمام مطالبه منافع زمان گذشته [illegible] میکنند که برای حفظ آبرو
و اضطرار و الجاء لا بد و لا علاج میماند پس در این صورت در دفع ربا بقول بعضی از علما اثم و حرجی نیست و الا در معصیت شریک است [illegible]
الحرام بعض تجار نیز که با این همه آیات و اخبار [illegible] از غضب خدا و قهار نمیترسند و ربا میخورند و [illegible]
تجارتی است اگر چه در شرع جایز نیست [illegible] لذات سریع الزوال و اعتبار دنیای غدار شده [illegible]
فریب از اختیار و مستحق عذاب نار و سزاوار عقاب جبار گشته اند [illegible] احکام و معالم دین مبین [illegible]
خود شان را مکلف نمیدانند و اعتقاد بضروریات دین مثل حرمت ربا و بیع و ثواب و عقاب و معاد [illegible] ندارند و از خوف شمشیر شریعت
اظهار نمیکنند نعوذ بالله اگر چنین باشند از دایره اسلام خارج و بزمره کفار داخل گشته و در نار جحیم بعذاب الیم مخلد باشند و اگر اعتقاد دارند
در عمل [illegible] میکنند و بخلاف فرموده رفتار مینمایند با اینکه [illegible] خبر دهد که [illegible] این طعام
[illegible] میکنند طبیب حاذق گوید که فلان غذا کشنده است [illegible]
[illegible]
چگونه شد که قول خدا و رسول و پیغمبران در نزد تو از قول یهودی [illegible]
عقاب ربا و حرام مذکور شد التفات نمینمایند [illegible] ظاهر نمیشود [illegible]
[illegible] و انواع عذاب و مستوجب صنوف عقاب خواهند بود و لکن من تاب [illegible]
[illegible] و در حدیث موثق کالصحیح یا مشابه از ابن بکیر قال بلغ ابا عبد الله علیه السلام عن رجل انه کان یاکل الربا و یسمیه اللبا فقال لئن
امکننی الله منه لاضربن عنقه حاصل اینکه [illegible] بحضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتند که ربا میخورد و اسم او را لبا گذاشته یعنی حلال

في الربا ۱۹۳

میدانند چون شنیده بود و اگر خدا ربا را مسلط میکرد هرآینه کردن او را مردم البته و در خبر دیگر وارد شده اخبث المکاسب کسب الربوا یعنی
خبیث‌ترین مکاسب کسب ربا است و در حدیث وارد شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول الله یمحق الله الربوا ویربی
الصدقات که خدا ناقص میکند مالی را که ربا از آن گرفته میشود و برکت میدهد و زیاد میکند مالی را که صدقه از آن داده شود و حال آنکه ما میبینیم کسی که ربا میخورد مالش زیاد
میشود و زیاده میشود و نقصان با و عارض میشود آنجناب فرمودند کدام نقصان است که اعظم و افضل از یک درهم ربا باشد که دین را میبرد یعنی دین
آخرت نفع و جزا با صدقه چنانکه صدقه دهنده بر صدقه نفع و ثواب آن را به خواهد شد و اگر در دنیا توبه کند مالش میرود
و فقیر میشود و واضح است که چنین کسی چون تائب شد باید مال مردم را که از ایشان اخذ نموده باز پس دهد و بعد از آن مال او نمی‌ماند و فقیر
میگردد پس در دین و مال اشخاص نقص عارض میشود … در دنیا و آخرت میگردد و اخبار در خصوص بسیار و بحد بیشمار است لکن قدری
و زمان اقتضای بیان و ذکر آن نمیکند بنا بر همین و من العاقل یکفیه الاشاره والجاهل لا ینفعه الف عبارة اکتفا و اختصار اینها کرده میشود و باید
اخذنا الله الجهد اوبعث فی هذا الباب اکثر الآیات والاخبار المرجحة للاشارة والارتیاب **فصل دوم** در بیان اینکه ربا مختص به بیع نیست
با شامل صلح و جمیع معاوضات است ابن ادریس … محقق در شرایع و علامه در قواعد مخصوص به بیع دانسته‌اند و اقتصار … صلح
علی البیع علیه و تعلیلا الاطلاق علی الاول … و در کتاب صلح رجوع کرده‌اند فاضلین یعنی محقق و علامه هر دو قائل شده‌اند که
در جمیع معاوضات است چنانکه در مسالک و شرح کبیر و جواهر الکلام رجوع ایشان را ذکر نموده‌اند و قول ابن ادریس که مختص به بیع دانسته اکثر علما
تضعیف نموده‌اند و در شرح کبیر بضعف آن تصریح کرده‌اند بسبب اطلاق نصوص و فتوی … در مطلق معاوضات
و غیر اینها از دلایل میشود … که ربا مختص به بیع نیست و شامل جمیع معاوضات است مثل صلح و هبه معوضه و قرض و
… حنطه … و مختار سید و شیخ و قاضی ابن البراج و ابن المتوج و فخر المحققین و شهیدین و ابی العباس و قطیفی و علی بن
… و فاضل موسی یعنی آقای بهبهانی و صاحب ریاض و منهاج و جواهر الکلام و غیر اینها از اعلام قول مشهور است که معتضد
بعمل عامه معاصرین بلکه بعضی از ایشان که مصنف جواهر الکلام باشد ادعای شهرت عظیمه بر این نموده **فصل سیم** در بیان ربا در بیع
و بیان کیفیت احکام آن و در آن چند مسئله است اول ربا ثابت میشود در جمیع آنچیزی که مکیل یا موزون باشد که اگر زیاده و نقصان
بیکدیگر معامله کنند حرام و فاسد است … اجماعا … بیع مثلین متجانسین که قابل کیل و وزن باشد مثل حنطه با جو … بدون
بیع بکنی گندم با مقدار آن از گندم هیچ زیادتی در هیچ طرف نباشد و همچنین در بیع یکمن جو با یکمن جو و یا پنبه با پنبه و ریسمان و امثال اینها با یکدیگر
باشد درست و اگر زیاده بفروشند حرام و ربا است اجماعا فی الریاض و غیره و حنطه و شعیر جنس واحد اند در ربا هر چند مختلف اند در غیر آن
پس جایز نیست بیع احدهما بدیگری متفاضلا خواه نقدا و با نسیه علی الاشهر الاقوی وفاقا للصدوق والشیخین والقاضی والحلبی وابن حمزه
القاضی وابن زهره متبعا هو والطوسی الاجماع علیه وهو الحجة مضافا الی الصحاح المستفیضة کما صرح فی الشرح الکبیر … و فواید المحقق
و منهاج و انوار الفقاهة و فاضل موسی … و با جماعت متاخرین و معاصرین بر این است و استدلال نموده‌اند بصحیحه الحلبی
بصحیحه هشام بن سالم و عبدالرحمن و غیر اینها از اخبار معتبره المعتضدة بالشهرة العظیمة القدیمة والمتاخرة التی کادت تکون اجماعا
بل لعله الآن اجماع فی الحقیقة و خلاف کرده‌اند در این مسئله ابن جنید اسکافی و عمانی که حسن بن ابی عقیل است و حلی یعنی ابن ادریس که قائل اند
که هر یکی از گندم و جو جنسی دیگر و مغایر یکدیگر نظر با اختلاف ایشان صورة و شکلا و لونا و طعما و ادراکا و حسا و اسما و عرفا و لغة و کل اینها
غیر … در مقابل نصوص صحیحه چنانکه شهید ثانی و غیر ایشان فرموده‌اند و … ریاض سند ایشان ضعیف شمرده
و گفته که قول ایشان احسن بود اگر ادله متقدمه نبوده و عبارت ایشان در ریاض این است و فی السند ضعف و فی الدلالة قصور والاول
حسن لولا الادلة المتقدمة ولذا … فی غیر المقام کالزکوة فلا یجعلان نصابا مع نقص کل منهما عنه اجماعا و لا ینافیه الا
حقیقة کما یستفاد من الاخبار المتقدمة فان الاحکام الشرعیة تابعة للاسامی اللغویة والعرفیة دون الحقایق النفس الامریة وانما
خرج المقام عن هذه القاعدة تبعا للآثار الصحیحة … لما کان مجعول الربا فی الشریعة مراعا للحقیقة النفس الامریة ولا …
… الضرورة و در صحیحه هشام بن سالم عن الصادق علیه السلام … لان اصل الشعیر من الحنطة …

جو

دیگر و موجب بیع باید که قبض کند گندم را به ایشان از آن او نوع نمود گندم را مبدا که هم از آن نوع کرده مثلا بر این بها این بست مثاله الا کنده
چون متفاضل مثل اینکه یک من گندم بفروشند به دو من جو حرام و ربا است بلکه تا یک من گندم به یک من جو بفروشند نقد و دو عرف و نسیه
متفق بودن نوع میباشند بلکه گاه میخواهند که متفاضل معامله نمایند یک من گندم را بفروشند به دو قران در قفیز شعیر التمام و قران
اقدو من جو میخرند ما حصل اینکه دو ربا گندم و شعیر یک جنس اند علی الاشهر و معامله متفاضل ربا است چنانکه ذکر شد الفاد و غیرهم قام
هم جنس بودن مخالفین اند حتی در زکوة نیز با یکدیگر ضم میشوند تا بنصاب برسند و اگر هر دو با هم بنصاب برسند با الانفراد زکوة واجب نیست اجماعا
چنانکه در عبادات و ریاض گذشت و در مسالک ادعای اجماع نموده و اینکه گندم و جو هر دو اصل میشوند مثل سویق و دقیق و خبز و امثال آن
و غیر اینها جنس واحد اند که در معامله با یکدیگر تفاضل ربا است و حرام میشود اجماعا کما فی التذکرة و در ریاض گفته و هو الحجة الموید به
آخر او من الفاظ فی جهرکدا اینکه یکمن ویکمن مثلا گندم را معامله میکنند بیکمن نان حرام و ربا است گرچه یکمثقال گندم را علاوه بدهد
چنانکه رسم شده که یکصد و ده من ضامد کنند جا با هم میکنند با خبا بیکصد من نان و غیره و محرکیند و دو بر و زنان میدهند بالتمام
حرام است و معصیت و این و بیکلف شده با علم و حرمت بر ایشان نوشته میشود اگر چه در یکصد من گندم ده مثقال یا کمتر از آن زیاد
باشد در عوض معادل آن از نان و همچنین حال گندم و دقیق است اگر معامله کنند یکمن بیکمن پنبه با ده مثقال و یا از اینه مثقال پنبه و اغذیه
کرد اکثر بلاد بیکپاره بندیدها از ابریشم و پنبه یا یکمن و پیمانا از بدون پنبه بفروشند و حال اینکه اگر یکمثقال واحد هم زیاد باشد ربا
و حرام است اجماعا و بعضی مشاهده کردم که یکمن گندم را به یکمن نیم معامله کنند تا یکمن نیم مثلا سرکه میکنند و این که مردم این و شبها
خرید و فروش مینمایند چنانکه در عمل اکثر مسکرات است یا استار و الاوزان و سرما نشده و بجز من و همچنین باشد و لو و لشاال بها ابو له شا
مع التفاوت وزن اما اینها بفروشند با اینکه شخص جمیع اموال خود را با تمام الدوال ثابت البتة از طرف و فروش و بعض خوانیده
الآن و غیر اینها را مثل اینکه ... ارحام یا اجنبی منتقل نماید ... عنوان هبه یا مصالحه باشد در عوض یکپول سیاه و وزن و شیئ
چنین انتقال باطل است چه را معتبر بیع نیست علی الاشهر الاقوی چنانکه گذشت بلکه شامل جمیع معاوضات میباشد در صورتیکه
عوضین یکپول سیاه باشد و عوضین یکمشتمل باشد بر ... الاشهر باطل خواهد بود بسبب نوع زیاده
عوضین و بودن اما اگر بو اله و غیر منفصل گرده باشد صحیح است و همچنانکه ذکر اینها جایز است بعض و ایضا بوالد با زوجه نوع منفعل
نموده باشد بنا بر ... مفصل انشاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین بنا بر فاسد است کرد لعیان منقله
چند مثقال نقره الات باشد از قبیل زرو نیز یا سر قلیان و امثال اینها یا نقره باشد و عوض یکمثقال یا کمتر از آن نقره باشد که نقره و غیر آن
طلا و نقره با ... باطل ... گرده باشد ... باشد بعوض یکمثقال یا دو مثقال طلا با شد ...
با مصالحه باطل و غیر صحیح است علی الاشهر و همچنین فاسد است اگر در لعیان منقله چند من گندم با آن بوده باشد با یکمن و عوض شلا
من گندم باشد و به اینها ادوات و نعیه و عکس جایز است و حکم اینها مذکور خواهد شد من بعد انشاء الله که فقیر کفته شد ...
بنا بر ... ادوات ... امثال این امور الفقه ... المقامات ما اهل ... لذات
الزوال عاجل کفته ... اکثر اوقات ... میشود ... باطل ... اهل ...
حیا از قبول خطا استنکاف و عار از عمل ... امور از ... نموده و ... عذاب و نفرات اندیشه نکرده با
و اهتمام با حرام کرده ... اعمال ... نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا به
هر حال و همچنین است اگر یکمثقال ... به یکمن ... سکه یکپول سیاه علاوه
بکیرد اگر چه از غیر جنس خود باشد باز ربا و حرام است اجماعا اگر بعنوان مبایعه باشد و علی الاشهر در جمیع معاوضات و در جواهر الکلام گفته
اما الوکان الربوی عند المتعاوضین ... التمام ... کل من العوضین ... الزیادة ... الغرض بعینه
القرض ... الاول ... ما ... الانم ... اذا کان ...
فی الجمیع ... شیخنا الاجل الاعظم ... قدس الله سره ... انتهی

في الربا ۱۹۵

البيع المشتمل على الربا على المالية كتاباً وسنة واجماعاً ويتعلق التحريم بنفس المعاملة ان قلنا ان الربا هو نفس المعاوضة التي فيها الزيادة
التي ويتعلق بجزئها ان قلنا ان الربا نفس الزيادة لان الزيادة مشاعة في العوض الذي فيه سواء كانت مواقفة او مخالفة للنوع الترجيح من بعد
مرجح مع الاختلاف ايضاً لكان تعلق النهي بجزئها او بتمامها او بشرطها ان كانت الزيادة شرطا فيفسد الشرط ويفسد المشروط بفساده لان
العقد المشتمل على الفاسد فاسد وبالجملة فدخول الربا في المعاوضة مفسد لها لدخول الربا في العبادة فلا يمكن ان يحكم بتبعض الصفقة
في البيع الربوي فيصح في المقابل ويفسد في الزائد لما قلنا والاجماع على منعه ومع الحكم بفساد البيع يجب رد عين المال الى اهله فورا وعلى من
الزيادة ولكونه بمنزلة الغاصب فان تلف العين رد المثل او قيمته عند التعذر في المثلي والقيمي وقت التلف على الاظهر في القيمي ان ولو كان بالقيمة
قابل فانه مقاصة لو دفع للمشتري تلف عنده وامتنع من اداء هذا ان علم القدر والمالك فلو جهل القدر صالح المالك بالصلح الا
او الصلح القهري عن الحاكم لو دفع ما تيقن به فراغ الذمة للاحتياط او دفع ما تيقن شغلها به للاصل او دفع الخمس ان لم يعلم بنا على حلية وفقط
لان دفعه مطهر المال ولو علم القدر وجهل المالك بحيث يأس من معرفته كان كالمجهول المالك حكمه حكم الصدقة على الفقراء والمساكين فان ظهر
المالك وفي بالصدقة فلا كلام وكان كالاجازة في العقد الفضولي وان لم يرض ضمن المتصدق ولما الجاهل بحكم الربا فلا اثم وكان كالجهل
ولكن يشترط في التوبة المالية تبيّن احكام العقد الفاسد لا الجهل الذي يعذر في الاحكام الوضعية واذا علم وعرف بعد ذلك تعلق به خطاب لعدم ردهما
ا قد يقوم بعدم العلم باكل مال بالباطل الخ انتهى كلامه اعلى الله مقامه دوم بدانكه در جميع جنسين متجانسين اگر چه مكيل يا موزون باشند بالتسويه
با معاوضه با قسط بكنند نقدا باجماع علما صحيح و بيعليت مثل اينكه يكمن گندم را در عوض يكمن گندم نقدا معامله كند يا يكمن جو بيد هد معاد
ان بالتسويه يا نقد بكيرد يا يكمن مسرا يا يكمن مس نقدا معامله نمايد يا صد مثقال نقره خالص را با صد مثقال نقره نقدا بفروشد
يا صد اشرفي مسكوك را با صد مثقال طلا و خالص معادل هر يكي از اينها بالتسويه نقدا معامله كند كه طرفين هر دو بيكم و زياد نباشد يا يكمن
نان را با يكمن نان يا يكمن شير گوسفند را با يكمن شير گوسفند و يكي معامله يا معاوضه كنند اگر چه از جنسين ربويين باشند بلا كلام نقدا
جايز است و طريق ربا و ضابطه آن است كه در احد طرفين چيزي زياد شود اگر چه قليل باشد و هر چند از اين جنسين ربويه باشد چه شرط
كند زياد را هم از جنس عوض باشد بلكه هر چند خلاف جنس باشد حرام است چنانكه از اقاويد و فتاوي اصحاب رضي الله عنهم مذكور گرديد خلاصه در بيع احد متجانسين
ربويين با ديگري يعني در هر دو جنس متماثل كه يا مكيل و موزون باشد يك شرط است عدم زياده و نقصان در عين و در نقدي
چه اگر زياده و نقصان در عين فروش كنند جايز نيست و اگر زياده بگيرد ربا و حرام است و زيادتي اعم است از اينكه عينيه باشد مثل و درهم
و قفيز يا حكميه باشد مثل زيادتي اجل چه اجل را قسطا از ثمن ميباشد عرفا و شرعا اجماعا كما في الشرح الكبير و بالجمله بيع متجانسين
بنسيه حرام است بجهت زيادتي حكميه كه مدت باشد هر چند بوزن مساوي بفروشد و عدم تحريم در دو جنس ربويه اجماع شده مثل
آنكه يكمن گندم نقد و موجود را بفروشد بيكمن گندم بوعده يكماه يا دو ماه يا يكسال زيرا كه اجل و مدت زيادتي حكميه است و زيادتي حكميه از
زمان در نسيه حرام است اما اگر يكمن گندم حاضر را با يكمن گندم نقدا بفروشد صحيح است هر چند در صنف و صنف مختلف باشند چون
گندم سرخ و سفيد و مختلف معامله ان مقصود اسنا و اقدر دون وفقد بودن اما نظر بقول استقر للاجل قسط من الثمن چرا اگر يكمن گندم را به
يكمن گندم بنسيه بفروشد بعضا اجل را مدت قرار بدهد بعد حرام است اجماعا چنانكه ذكر شد و اما جنبه الانه وقت اخر و هرگاه يكمن
گندم بدهد در عوض يكمن گندم باشرط الحاق الي بار خانه آوردن و رسيدن يا اينكه قدري از زمان در خانه يا دكان او نشستن و مثل اينها
امور يكه اجرت باز اء اينها بالذات شود باشد مثل اينها حرام است قطعا هر چند قليل باشد كه عاملا بجنس شده باشد و در اصل عين نيز هر چيز
هر چند زيادتي دانه گندم باشد كه ما يتمول نيست قيمتي ندارد و اينها بر سبيل مثال است بلكه اگر معاوضه كند يكمن گندم بيكمن گندم
يا امثال اينها و شرط كند كه يكسوره قرآن براي او يا براي پدر و مادرش يا شخص ديگر بخواند حرام و ربا است اگر چه سوره كوچكي باشد
بلكه باشد چه هر زيادتي در معاوضه جنسين متجانسين ربويين حرام و ربا است خواه عينيه و خواه حكميه نقدا باشد
نسيه قال في الشرح الكبير يشترط في جواز بيع المثلين المتجانسين المقدرين باحد التقديرين التساوي في القدر والحلول فلو بيع بزيادة
حرم نقدا ونسيئة اجماعا قبيحا وفي انه يعتبر متساويا بدا بيد وانه يحرم نسيئة لان للاجل قسطا من الثمن عرفا وشرعا اجماعا وفي الصحيح لا اثم الخ

بالا

بالشعیر الا یداً بید و فاضل فروختن جنس از اجناس ربوی به جنس دیگر از آن جایز است و بیع نسیه در آن حرام است کما قال علیه السلام اذا اختلف الجنسان فبیعوا کیف شئتم یداً بید و عقد بیع نمودن بر آنکه عوض معین باشد بدون الاخر چنانکه تقدیم مثلین را بعوض متفاوت و اگر زیادت نیز باشد و اگر ربح کند قطعاً بلا کلام و بنا بر آنکه حرام است و اثبات تفاضل در بیع نسیه افضل است تا وقتی که نیست و اگر وصفا ابهاما چنانکه

انشاء الله تعالی عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد پس اگر تفاضل باشد اجناس مختلفه هر یک بوجه بیع مکیل و موزون فروخته شده

اذا اختلف الجنسان مثل اینکه یکمن گندم بدو من جو فروخته شود و عکس یا یکمن روغن به دو من برنج یا گندم و عکس آن و

از جهت شعیر و گندم برنج بالتمر فضا عدا مما یصح جایز است تفاضل اگر نقد باشد اجماعاً کما فی التذکرة و الروضة و فیها

کذلک الجماع للاصل و الادلة الاتیة و شهید اول نیز در سنگر الارشاد دعوی اجماع کرده اند و بعد گفته اند که لا اعلم خلافاً فی ذلک و یدل علیه

الاخبار و اما تفاضل در بیع نسیه دو قول است مشهور جواز است مع الکراهة کما قال فی الشرح الکبیر مشهور بین المتاخرین بل عامتهم کما

فی المسالک بل لعل علیه عامتهم الجواز مع الکراهة و فاقاً للمبسوط و الحلی و النهایة و ابن حمزة و ابن زهره مدعیاً علی الکراهة اجماع

استناداً الی الادلة الاصل و العمومات و النبویة المشهورة اذا اختلف الجنسان فبیعوا کیف شئتم که مستفاد است به عموم کثیری از معتبره

دال بر آن مثل صحیح حلبی و موثقه سماعة و غیرهما و خلاف نموده اند بعضی در آن مثل شیخ مفید و دیلمی و قاضی و گفته اند پس منع نموده اند

از آن و دلالت میکند بر منع اخبار معتبره بعضی از آن ها منطوق و برخی بحسب مفهوم و لکن اکثر آنها در صحیح و معارض آنها

موجود است که صریح بود باشد و حمل آنها بر کراهة طریق جمع است با اینکه سند آنها ضعیف است از وجوه دیگر لا سیما و قد عرفت

مع صراحتها کما فی الریاض در آن بعد گفته و الدلالة علی الکراهة ساطعة التوفیق امر المشهور مخفی نماند که کل اینها در صورتی است که اجناس

مختلفه ربویه عوض نباشد پس اگر اثمان یعنی نقدین باشد چنانچه فروخته باشد حکم مخالف می شود چه در معامله نقدین تقابض در مجلس از

افتراق شرط است مثل اینکه یک دینار و یا یکمثقال طلا به یک مثقال طلا فروخته شد یا اینکه یک مثقال طلا به یکصد مثقال نقره

فروخته شد یا عکس یا یکمن طلا به دو من نقره تفاضلاً جایز است اگر نقد باشد باید تقابض از طرفین بعمل آید اجماعاً کما فی الغنیة و التحاف

و الایضاح و الروضة و المهذب و غیرها من کتب الجماعة کما فی الریاض و دعوی بعض نقدین نیز باطل است اجماعاً اگر اینکه معامله بغیر بیع

عمل آید مثل صلح و هبه معوضه چه صلح عقد بیع مستقل علی الاشهر و المنصور و از توابع بیع نیست و تقابض در آن شرط نیست چون اگر ده مثقال

اشرفی مثلاً بیابد به تومان و ریال نقره مصالحه کنند بوعده یک سال صحیح است پس مصالح در ایجاب میگوید صالحتک علی الاجل

یکسال و مصالح له قبول میکند یا بلفظ قبلت یا گوید در ایجاب صالحتک علی هذا بهذا یا گوید صالحتک علی اعلم اعلم و مصالح له باید

قبلت قبول نماید و اختصاص بنقدین ندارد پس بیع او الاثبات بغیر آن مانند انگشتر نگینه دار و دست بند و زنجیر نقره یا طلا و امثال اینها را

مثلاً طلا الات با اشرفی فروخته شد باید در وقت بالسویة باشد و الا حرام و ربا است اجماعاً و دلیل بر دعوی المشهور در مصالحه و مقابلة

زیادت در احد جنسین ربویین ربا و حرام است چنانکه سابقاً بتفصیل مذکور گردید پس باید در مصالحه و معاوضه هم مساوی مثلا

نماید که ربا طاری نشود اگر چه بنا بر مغالبه باشد و همچنین اگر اسباب نقره الات یا ریال و پول سفید فروخته شد با هم برابر باشد و علاوه بر

تقابض هم باید بعمل آید چنانکه سابقاً ذکر شد و الا باطل است قطعاً و لکن اگر اسباب طلا را به ریال فضی فروخته شد نقداً یا اسباب نقره را با

مبایعه کنند هر چند زیادتی داشته باشد نقداً جایز است و نسیه باطل و اگر مصالحه نماید مثل اینکه نقده انطلا الات بریال فضی

یا عکس به عنوان مصالحه منتقل کند بوعده معتبره صحیح و بیع است علی الاشهر بل علیه عامة من تاخر چه مادام که مستقیم جات از

واحد نوع معتبر در حکم واحد است و معامله ایشان بتفاضل جایز نیست پس حرام است بیع بتفاضل میان گندم با مستقیم جات از آن

و در آن و نشاسته و سبوس و گندم با هر سه و جو و آرد جو و نان جو چنانچه در خصال بین در دو باب اشاره شد و اقسام انگور یک نوع است

هر چند صنف آنها مختلف است مثل انگور سفید و سیاه و لطیف چون انگور عسکری پس جایز نیست تفاضل میانه انگور و شیره و سرکه

و غوره و آب غوره و هم چنین اقسام خرما نوع واحد است چون خستاوی و زاهدی و مضافتی و برنی و خلاصه و شیره و سرکه از انواع آن تا همچو

آن بعمل می آید مثل ربّ و حلوا جنس واحد است و ربا جایز نیست بیع احدها ابد بیکی به متفاضلاً نقداً و نسیه اجماعاً کما فی التذکرة

وهو الحجة اما تفاضل میانه شیئ انکور وشیئی خرما جایز است یعنی جایز است که یکمن شیره انکور بدهد و دو من شیره خرما بگیرد واما الحرم فی الربا
مثل الباب تابع هو است مختلف میشود به حسب اختلاف اسما حیوان و حقیقه نوعیه ایشان پس لحم ضان و معز و لبن ایشان یک جنسند لشمول ١٩٧
الغنم لهما و لحم کاو و جاموس و لبن ایشان نیز یک جنس واحدند تفاضل میانه ایشان جایز نیست و بعضی ادعای اجماع نیز نموده اند و شتر عراب و بختی
غیره و لبن ایشان جنس واحداست هکذا بلا خلاف بل فی الغنیه و عن التذکره الاجماع و هو الحجه چنانکه در روایتی گفته شد در بیع لحم و لبن که
این اجناس با اتحاد جنس حیوان مثل بز و میش که هر دو را غنم گویند و لحم و لبن کاو و کاو میش تفاضل باید حرام است و دلیل بر اتحاد اجماع
والادله و عرف دو نوع مینامند و خواص هر یک نیز مختلف میباشند اما در شرع ایشان را اجماع شتر و گوسفند از میش و بز یک نوع است تفاضل
میانه ایشان جایز نیست چنانچه ذکر شد و همچنین شتر و کاو و کاو میش یک نوع است شتر عراب و شتر خراسانی و غیره یک جنس اما تفاضل میانه
شتر و میش و کاو جایز است و همچنین است شتر که تفاضل میانه ایشان شتر و کاو و کاو میش جایز است و از قاعده کلیه مذکوره معلوم گردید
که همه از این جمله میباشد مثل حلیب کشک و کاخ و زبد و سمن و جبن با اتحاد جنس حیوان در بیع احدهما بالاخر تفاضل جایز نیست و علیه
بالخصوص الاجماع فی الغنیه و التذکره علی ما نقله فی اللثا و الریاض و ادهان تابع مستخرج عنه میباشد یعنی با غیر خارج میشوند از آن تابع
دهن غنم مخالف دهن بقر است جایز است بیع احدهما بالاخر مع التفاضل نقدا و نسیه لکن در اظهر مع الکراهه علی الاشهر و خل یعنی سرکه تابع
اصل خود است پس خل انگور مخالف خل عنب است و روغن گوسفند و بز نوع واحد است و سمسم و روغن آن جنس واحد است و اگر کسی
بدهد مثلا یک من دهن از آن بگیرد ربا و حرام است و فرع علیه هذا ایضا الادهان و تمیز با جمیع اصناف یکی است چنانچه ذکر شد و طیور
مختلفه الاسامی و الصفات هر یک با انواع مختلفه بحسب اختلاف اسما در انواع ایشان هرگاه بوزن لحم ایشان را بفروشند تفاضل میانه
انواع مختلفه جایز است مثل لحم کبک با کبوتر یا کبک با مرغ خانگی و کبوتر و قمری و مرغ آبی و غیر ذلک و در حمام خلاف است و در روضه
گفته الحمام کله جنس علی الاقرب و در مسالک گفته ولا شک ان الحکم باتحاد النوع الاولی و بعضی گفته اند که هر یک مختص باسم واحد است از انواع حمام مثل
قمری و دوریشان هر نوع یک جنس اند که اختلاف اینها نیستند بلکه مغایرند و فتوی شهید و ابن قولویه اختیار در شرایع و در شرح کبیر اکتفا بنقل قول
نموده و فتوی نداده و عبارت شان این است فالحمام کله جنس علی قول و قیل ما یختص من انواعه باسم فهو جنس مغایر و بنا بر اینکه منصوص و دلیلی
در لحم حمام و سایر طیور در صورتیست که وزنا بفروشند و اگر جز افا فروخته شود ربا در آن نیست چنانکه شهید ثانی در مسالک گفته و در
اتحاد جنس بحسب اتحاد ذات بتعدد اسما اسم و لهذا نیز مثل حمام خلاف بطلان بیع که گذشت پنجم مذکور گردید که ربا در مکیل و موزون است و در
مکیل و موزون از معدود دانه چون تخم مرغ و همچنین در اشیائی که بیع معامله میشود چون کرباس و شبیه آن که بذرع میفروشند و در چیزهایی که بشمار
اکثرا میشود در بیع اینها چون اسب و عبد و حیوان پس ربا در معاوضه غیر موزون و مکیل و ما انقاد مثل فروختن یا معاوضه کردن یکی
کرباس و غیره بدو ذرع و قد با ثوب بثوبین و عبد بعبدین و فرس بفرسین و شاة بشاتین و امثال اینها که اخف تداده در اینها نقدا جایز است للاصل
المستفیضه و علی المشهور بین الاصحاب شهره عظیمه بل اجماعا کما فی الخلاف و غیره من کتب الجماعه و هو الحجه مضافا الی الاصل و العمومات السلیمه عن
المعارض و عن اطلاقات الکتاب و السنه بحرمة الربا و هی لیست باقیه علی ظواهرها من حرمة مطلق الزیاده بل هی مقیده و لو فی الجمله بالاجماع
و المقدر بالتقدیرین خاصه بالمعتبره الاتیه المتفق علیها فی الصورة المفروضة کما ذکره فی الشرح الکبیر و بجواهر الکلام کفت من الامو واعتبار
الکیل و الوزن لا ربا الا فی مکیل او موزون فهو المشهور بین الاصحاب شهرة عظیمة بل فی الخلاف و مجمع البیان و التذکره الاجماع علی عدم الربا فی
المقدر بالعدد و در بیع معدود و مثل غیر مکیل و موزون کثوب بثوبین و عبد بعبدین و حیوان بحیوانین که مثلا نسیه باشد نسیه با تفاضل خلاف است لکن
مشهور عند المتأخرین کافه جواز است مع الکراهه و فاقا للصدوق و فی المبسوط و الحلی بل عن التذکره الاجماع علیه چنانکه در شرح کبیر و غیر آن
نقل شده و در شرح مزبور بعد از ذکر اخبار و اجماعات منقوله گفته و کیف کان فالاقوی الکراهه و در مسالک و کفایه و منهاج و غیرها
نیز جواز اقوی و اقرب شمرده اند خلافا لجماعه کالاسکافی و العمانی و المفید و الخلاف و النهایه که منع نموده اند از معامله نسیه لکن جواز
منع با اخبار جواز حسب عموم و اطلاق و تصریح که افتمو او بند از یکی جمع ما بین الادله حمل بر کراهت کرده اند و جمعی از اعاظم احتیاطا
منع و احل بر تقیه نموده اند چون موافق مذهب عامه است و قطع نظر از عموم و اطلاق لما جواز در حدیث سعید بن یسار تصریح بجواز بیع

بیع بنسیئه شده چنانکه در کفایه ذکر کرده و ایضا فی صحیح زراره لا باس بالثوب بالثوبین یدا بید و نسیئه و در کتاب من لا یحضره نقل کرده بهر حال قول بجواز
مع الکراهه اقوی است و اشهر است که معتضد باجماع نقل کرده و عمل متأخرین است چنانکه مذکور گردید مخفی نماند که در ثبوت ربا در معدود …
مثل آن که بعدد مبایعه میشود نیز خلافست با فاضل مع التجانس مطلقا یعنی نقدا و نسیئه و بنا بر … کفته شهر … در خلاف و مجمع البیان و غیر آن
اجماع بر انتفاء رباست و بنا بر این جایز است بیع یک عدد تخم مرغ بدو عدد تخم مرغ و بالجمله جایز است بیع احد معدودین بالاخر با تجانس و اختلاف مطلقا
وفاقا للامامی والصدوقین والشیخ والقاضی و کافة المتأخرین خلافا للمفید والاسکافی والدیلمی انتهی کلامه رفع مقامه و بدانکه در … شمردن …
بیع لحم است بحیوان از جنس آن پس جایز نیست که دو من گوشت گوسفند بدهد و یک گوسفند بگیرد خواه زنده باشد و خواه مذبوح باشد و در جواهر الکلام گفته اشهر
بین الاصحاب نقلا و تحصیلا انه لا یجوز بیع لحم بحیوان من جنسه کلحم الغنم بالشاة بل فی المسالک نفی … علی ما عن المختلف … عن ابن ادریس …
… لا یعول علیه ولا یشکل فی الاجماع … بل عن الخلاف والغنیة الاجماع علیه … ششم مراد از مکیل و موزون
است که در زمان صاحب شریعت چنان باشد اگر آن معلوم باشد باید بآن عمل شود هر چند در زمان متبایعان و بلد ایشان مکیل و موزون
نباشد بلا خلاف کما فی المبسوط و اگر حال آن زمان معلوم نباشد پس اگر در زمان متبایعین در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشد همین حکم را دارد
یعنی باید تفاضل در احد طرفین بعمل نیاید و اگر در بعض بلاد موزون یا مکیل باشد و در بعضی نباشد پس در آن خلافست … و اقوی وفاقا
للمبسوط والقاضی والمختلف بل کافة المتأخرین علی ما ذکر فی الشرح الکبیر آنست که … هر بلد عرف خاصی است … خطاب …
میشود و اگر در آن بلد مکیل و موزون مبایعه میشود در آنجا حکم ربا جاری میشود و در بلدی که چنین نیست در آنجا ربا جاری نمیشود یعنی
زیادتی در احد عوضین در بلدی که مکیل و موزون نیست جایز است لان المعتبر العرف عند عدم الشرع چنانکه در مسالک نیز بعد از آنکه
تحقیق را در جواز قوی شمرده خلافا للنهایة والدیلمی و غیرهما که بثبوت آن قائلند هر چند در آن بلد بکیل و وزن مبایعه نکنند چون در بلدی
مکیل و موزون است حکم آن جاری میشود یعنی غالب میشود جانب تغلیب و ثابت میگردد تحریم … و در شرح مزبور گفته که
ایشان ضعیف است مع معارضته بالاطلاق الثانی … والتبعیض لا بد له من دلیل قطعا والا فلا لازم الرجوع الی الحکم الاصل
… والاحتیاط لا یصلح دلیلا فی نحو المقام هفتم بدانکه ربا میانه پدر و فرزند و زن و شوهر … و مملوک … نمی باشد …
بل الاطلاقا لا من الاسکافی که مخصوص نموده است اخذ زیاده را بپدر … و شرط نموده که ولد را وارثی و دینی نباشد …
است در مقابل نص کما فی جواهر الکلام و اطلاق نص حجت است بر او کما فی المسالک و قول او شاذ است و اجماع بر خلاف آن علی الظاهر منعقد
باکه در انتصار و غنیه و غیرهما مطلقا ادعای اجماع نموده اند کما فی الشرح الکبیر سید مرتضی در موصلیات خلاف نموده لکن بعد
رجوع کرده از آن و در انتصار موافقت مشهور نموده و ادعای اجماع هم کرده کما فی جواهر الکلام والکفایه و غیرهما بل صرح بما ذکر …
است اخذ فضل از یکدیگر کما صرح به الحلی والفاضلان والشهید و غیرهم بل علیه عامة المتأخرین الا النادر چنانکه در جواهر الکلام گفته
و در جامع الشتات نیز قول اسکافی را ضعیف شمرده و دلیل جواز روایت محمد بن مسلم که مؤید است بشهرت و … عمرو بن جمیع … از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده لیس بین الرجل و بین ولده و بینه و بین مملوکه ولا بینه و بین اهله ربا و صحیحه علی بن جعفر
از حضرت کاظم علیه السلام عن رجل اعطی علی عبده عشرة دراهم علی ان یؤدی العبد کل شهر عشرة دراهم ایحل ذلک قال لا باس …
… علی بن جعفر نیز مثل این مذکور است … سید مرتضی … ادعای اجماع کرده چنانکه گفتیم … صدوق در فقیه
روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام و همچنین … رضوی علیه السلام روایت شده و غیر آن از نصوص ضعف بعضی از آنها منجبر
بعمل الاصحاب والاجماع المنقول و آنچه در جواهر الکلام گفته لا ربا بین الوالد و ولده اجماعا محکیا مستفیضا ان لم یکن متواترا بل محصلا
و ظاهر آن یمکن تحصیله و هم در آن کتاب گفته و کذا لا ربا بین الرجل و زوجته اجماعا بقسمیه ولصحیح زراره … و نیز گفته و کذا لا ربا
بین المولی و مملوکه اجماعا بقسمیه و … و صحیح علی بن جعفر … بدانکه مراد از … صلبی است … رضاعی …
رضاعی … میشود و همچنین … ولد الزنا … کما صرح
الاکثر … منهم الفاضل والمحقق الثانی والشهید فی المسالک بعدم تعدی حکم بولد …

فی الربا 199

با ایشان نموده و در جواهر الکلام بعد از ذکر قول در درس گفته ایمان خالی از قوة نیست اگرچه احوط خلاف آن است چنانکه احوط اقتصار بر ولد گردد
است بر نسب منسوب عرفا لکن از تذکره و جامع المقاصد نقل نموده که فرقی نیست در ولد مابین ذکر و انثی بجهت شمول اسم و در منهاج الهدایه
گفته و لا بین الوالد و الولد ذکرا کان او انثی او خنثی او ممسوحا اذا کان عن نسب پس ربا در میانه مادر و فرزند میشود بجهت حرمت قیاس و بدلیل
اختصاص دلیل بغیر آن چنانکه ظاهر از نص و فتوی است و جمع کثیری از اساطین علما نیز تصریح نموده اند و در غلام و مولی ظاهر این است که
حکم بجواز با مختص بود باشد غلام او و دلیل بجواز در کنیز مرد و غلام و کنیز زن نیست چنانکه در جامع الشتات نیز گفته اقتصارا علی موضع
الیقین و اخباری که در این باب وارد شده مثل خبر زراره و صحیح علی بن جعفر و غیر آن در هر دو لفظ عبد وارد گردیده چنانکه افاده کرده و مثل
این اختلاف در صورتی است که قائل شویم بر مالک بودن مملوک والا تسلیم واقع میشود و فیما بین مولی و مملوک مفاوضه کما صرح فی [illegible]
چه همه مال مولی است و اما در زوج و زوجه در عبارات و جواز اخذ ربا از یکدیگر فرقی نیست میان دائم و منقطع بنا بر قول اکثر کما عن الریاض و بنا
بر شهره کما فی الکفایه و جامع الشتات و به صرح الشهیدان و العلیمان فان فی الکفایه و الشهره عدم الفرق فی الزوجه بین الدائم و المنقطع
قال فی المسالک و لا فرق فی الزوجه بین الدائم و المنقطع علی الظاهر کاطلاق النص و در جامع الشتات بعد از آنکه نسبت اینرا به مشهور داده
گفته و اظهر قول مشهور است بنا بر آنچه نموده اند در منتهی مقداد و صیمری و در تذکره و ایضاح النافع و مجمع البرهان بشبهه و تردید و ربما
شده اند و در جواهر الکلام نیز گفته و الاحتیاط لا ینبغی ترکه و جناب سید در شرح کبیر توقف نموده از جهت اطلاق و عموم اخبار از لزوم اقتصار
در اینجا بر محل یقین و در شرح صغیر گفته و الاحوط المنع و ربا در مابین اهل اسلام حرام است و فرقی مابین شیعه و سنی
نیست و اما مابین مسلم و کافر حربی هرگاه زیاده از مسلم بگیرد ظاهر خلافی در جواز آن نیست چنانکه در جامع الشتات گفته و ظاهر کلام شیخ
نیز همین است که جواز گرفتن مختص بمسلم است و ابن ادریس هم تصریح باین کرده بلکه ظاهر ایشان ادعای اجماع نموده و در سرائر گفته لا ربا ایضا
بین المسلمین و اهل الحرب لانهم فی الحقیقة فیء للمسلمین و انما لا یتمکن منهم بعد از اینها گوید و اما اهل الحرب فانا ناخذ منهم الزیادة
و لا یجوز لنا ان نعطیهم و در شرح صغیر گفته جایز نیست حربی را اخذ ربا از مسلم وفاقا للاکثر و عن صریح الخلاف و ظاهر السرائر الاجماع
و در شرح کبیر نیز نقل اجماع نموده و در جواهر الکلام نیز و اخذ نمودن مسلم ربا را نیز گفته اجماعا بقسمیه اذا اخذ المسلم الفضل و در مسالک
گفته هذا اذا اخذ المسلم الفضل و الا حرم و بعضی علی الاطلاق نفی ربا نموده اند مابین مسلم و حربی اگرچه مسلم حربی بدهد و مستند ایشان
ضعیف است مکافئ مشهور المنضد بالاجماع المنقول نیست و اما مابین مسلم و ذمی پس منقول از اکثر اصحاب حرمت است و شهید اول قدس سره
در نکت الارشاد گفته هذا رای الشیخ و القاضی عبد العزیز بن البراج و ابن ادریس و نجم الدین و ایضا مذهب ابی الصلاح و ابن حمزه بلکه مشهور
المتاخرین کما علی ما نقله فی الریاض حرمت است یعنی مسلم نمیتواند از ذمی اخذ زیاده بکند بلکه مختص باخذ از حربی است و در سرائر گفته و انما
یثبت بین المسلمین و اهل الذمه لکونه بینه و بین مسلم مثله و هذا هو الصحیح من اقوال اصحابنا و الیه یذهب شیخنا ابو جعفر فی جمیع کتبه و شهید
اول در شرح ارشاد گفته لعموم النهی و لعصمة اموالهم بالالتزام بالشرایط فلا یباح اخذها بعقد فاسد و ابن ادریس در سرائر گفته و ذهب
بعض اصحابنا الی انه لا ربا بین المسلم و اهل الذمه و جعلهم کالحربیین فذهب الی ذلک شیخنا المفید و ابن بابویه و غیرهما و الاول هو المعتمد
یعضده ظاهر التنزیل و هو قوله تعالی احل الله البیع و حرم الربوا فخرج ذلک اهل الحرب بالاجماع المنعقد من اصحابنا و بقی ما عداهم داخلا
فی عموم الایة فلا یجوز التخصیص للعموم الا بالادلة الموجبة للعلم القاطعة للعذر و در جواهر الکلام گفته و یثبت الربا بین المسلم و الذمی
قطعا اذا کان الاخذ الذمی بل علی الاشهر بل المشهور نقلا و تحصیلا بل علیه عامة المتاخرین الا النادر بل لم اجد فیه خلافا الا ما یحکی عن
المرتضی و حکی عن ابن بابویه و المفید و القطیفی مع انه قال بعض مشایخنا انی لم اجد له ذکرا فی المقنعة الی ان قال و منع بعلمی ان الربا
بیننا و بین ما فرقنا الکفار المحاربین مالهم بیننا و صلح و امان و عهد و غیر ذلک مما لا غیر محترم المال فان له التوصل الی الاستیلاء علیه
بالمعاملة الربویة لما کیده لا بالباطل الظاهر جواز کل معاملة فاسدة معهم بهذا القصد لا بقصد ترتب الاثر علی المعاملة و خلاصه خلاف
نموده اند صدوقین و مفید و قطیفی و سید مرتضی بعدم حرمت قائل شده اند بلکه اخیر ادعای اجماع هم کرده بجهت حدیث مرسلی که صدوق
در مقنع روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام قال لیس بین المسلم و الذمی ربا و در ریاض و نکت الارشاد و غیر اینها گفته اند کان صحیحا حمل الا

مسئله ربا برقی خارج از شرایط ذمه جمعا بین الادلة چون در آن وقت داخل اهل حرب میشود و تتمه بیان آنکه قسمت بیع نیست پس متقاسمین هرگاه
کردی تبیت بنای قسمت کذارند واحد هما را در قسمت اضافه فضل و زیاده نماید ربا نیست قال فی الشرایع القسمة تمییز احد الحقین لیست بیعا فیصح
فیه الربا ولو اخذ احدهما الفضل و شهید در مسالک در شرح قول ایشان گفته هذا موضع وفاق و نبه بقوله علی خلاف الشافعی فی احد
قولیه حیث جعلها بیعا یثبت فیه الربا کالبیع و در جواهر الکلام گفته القسمة تمییز احد الحقین او الحقوق عن الآخر فلیست بیعا عندنا ولا
معاوضة فتصح فیما فیه الربا ولو اخذ احدهما الفضل للاصل والاطلاقات وفی المسالک دعوی الوفاق علیه ومن جعلها بیعا مطلقا او مع
اشتمالها علی الرد یثبت فیها الربوا ویجوز القسمة کیلا وخرصا للاصل السالم ولو کانت الشرکة فی رطب تمر متساویین فاخذ احدهما الرطب جاز وان
کان ینقص اذا جف بعد ذلک لما عرفت من عدم جریان الربا فیها فضلا عن مثل ذلک انتهی و سابق برین نیز مذکور کردید که قسمت در نزد
کل علماء امامیه تمییز احد نصیبین است از دیگر و افراز حق است از غیر و بیع نیست بلکه تمییز حقوق و انصبا است بعض از بعض کما صرح فی القواعد
والکشف والریاض والمنهاج وبالجمله فی الغنیة مکرر از علما معتمدهم جایز است بیع ثوب با غزل ولو تفاضلا اگرچه در اصل واحد باشند حتی مثلا
پنبه با ثوب یا کرباس اگرچه در اصل موزون بود ولکن چون ثوب و کرباس مثلا از وزن بیرون گردید داخل موزون نیست جایز میشود بیع آن با
کرباس و ثوب بجهت آنکه موزون نیست هرچند در اصل واحد بوده اند و اشتراط کیل و وزن در تحقق ربا بعد از اتحاد در جنسیه متبادر از آن تحقق
بودن بالفعل است در حال معاوضه چنانکه در ریاض و غیر آن ذکر شده و عبارت آن اینست ویجوز ان یباع الثوب بالغزل مطلقا ولو متفاضلا
للصحیح عن بیع الغزل بالثیاب المنسوجة والغزل اکثر وزنا من الثیاب قال لا باس فی نحوه الخبر وما کان اصله واحدا وکان یکال او یوزن فخرج منه شیء لا
یکال ولا یوزن فلا باس به یدا بید ویکره نسیة الخ و در بیع مسئله خلافی هم ظاهر نیست پس ثم جایز است بیع دجاجه که بیضه داشته در عوض دجاجه
که خالی از بیضه باشد و همچنین است حکم شاة که در ضرع شیر داشته باشد با شاة دیگر که خالی از شیر باشد یا شیر هم داشته باشد چنانکه محقق در مناهج
کفایه و فاضل و شهید و غیر اینها تصریح نموده اند بلکه در مسالک گفته که مخالف شناخته نیست و در جواهر الکلام گفته لا خلاف بیننا و در
تذکره نسبت داده الی علمائنا چه دجاج و شاة مقدرتین بوزن در حال معاوضه نیستند و آنچه در بطون ایشان است نیز غیر مقدر است ما دام که در
است پس مثل رم بر شیر است که تابع او است **فصل چهارم** در مخفی نماند که ممکن است خلاص شدن از ربا اگر اراده بیع احد ربویین با آنکه تفاضلا
نماید و آن بچند طریق است اول آنکه در بیع احد ربویین متجانسین مثل صد من گندم مثلا صد و پنجاه من با یکصد و ده من مثلا اعطا نماید یا
معاوضه نقدا مع التجانس قبل التفرق نماید با اینکه صد درهم نقره را با صد و پنجاه درهم کذلک معاوضه یا مبایعه یا مصالحه نکند اگرچه در
مصالحه قبض در مجلس شرط نیست هرچند در نقدین باشد علی الاشهر چنانکه ذکر شد اما بادوان میشود با اینکه در معامله یکمن گندم با یکمن
نیم مقابل آن گندم با نیم من یا یکمن یا یکمن پنیر یا یکمن نان یا یکمن ویکچارک از حنطه مثلا معامله نماید و هکذا در سایر اجناس متجانس که مکیل
یا موزون باشند پس باید عوض ناقص از غیر جنس یا چیزی را منضم نماید مثل اینکه با ریال فضی ناقص یا گندم یا درهم یا نان یا دینار مثلا کرد
کیل و وزن از آن یکی ناقص است یکطاقه دستمال یا دو سه مثقال مس و امثال اینها منضم نموده معاوضه و مبایعه نماید که در اینصورت
از ربا خلاص میشوند قطعا و یا در صورت اشتباه طرف ناقص هر دو طرف را از غیر جنس چیزی ضمیمه کنند پس معامله کنند قال فی الریاض وقد
یتخلص من الربا ان اراد بیع احد الربویین بالآخر متفاضلا بالضمیمة بان یجعل مع الناقص منهما او معهما ان اشتبه ما ذکره امتاع من غیر
جنسه ای الناقص فتکون الضمیمة فی مقابلة الزیادة مثل بیع درهم ومد من تمر بمثلهما بمدین منه او درهمین وامدادا بدراهم الی مثل ذلک
مدان تمر امیخواهد با دو مد تمر معامله کنند یکدرهم نیز اضافه بکند بطرف ناقص و هر دو را مبیع ... بان تمر با اینکه یکدرهم
یکمد تمر را مبیع و شیء عوض دو مد تمر و دو درهم نضاعه با ... خلاف بین الطایفة بل علیه الاجماع فی الخلاف والغنیة والملتقا والتذکرة
وغیرها من کتب الجماعة وهو الحجة مضافا الی الاصل والعموما والخصوصا ... الحکم منها بحکم النبایعة السبیان بغیرالمفوض لمشار ومع ذلک
المعتبرة وفیها الصحیح وغیرها بل هی مستفیضة بل کادت تکون متواترة کما فی الریاض ... جمیع ما ذکر ... حیله بدو بیع ... میشوند مطلقا
خواه در عوضین یا ضمیمه قصد معاوضه نمایند یا نه چه بیع در اینها همان بجوز است و آن مخالف است با جواز آن چنانکه اطلاق نصوص اکثر
فتاوی و صریح بعضها است بر جواز آن ولکن شرط است که ضمیمه را به ملاحظه بوده باشد چنانکه اکثرا اصحاب تصریح کرده اند دوم آنکه نقیض با ... باشد

۲۰۱

مثل اینکه ربا را با اشخاص معاوضه نمایند یا پس از آن اشرفی بدهد و ربا را دیگری منظور نبود یا هبه کند و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند و
بعد از آن نقد را بدهند و آن جنس که مقصود است اخذ نماید سیّم آنست که هر یک از دو چیزی که معامله کنند بدیگری هبه کنند و در ضمن عقد
شرط هبه دیگری را نمایند مثل اینکه یکمن برنج را بدیگری هبه کند بدون شرط و او هم یکمن و نیم باو هبه نماید و یا اینکه با شرط هبه
مثل اینکه یکمن هبه میکند بدون شرط و بعد عمرو مثل او را با کم و زیاد بزید هبه میکند و همچنین است در بیع سایر اجناس مثل نیمن برنج بدو من و مانند
آن از چیزهائی که با حنطه و طلا و نقره و تمر و درهم و دینار و امثال اینها در هر یک از اینها اگر بدون شرط عوض بیک دیگر هبه کنند
از ربا خلاص میشوند بلا خلاف ظاهرا و در کتب مذکوره و غیر آن هم معنون شده چهارم آنکه هر یک مال خود را بدیگری قرض بدهد
و بعد از آن هر یک را بری الذمه کنند با خلوص قلب یا آنکه بقدر مال ناقص را بیع یا معاوضه نمایند و زاید را هبه کند توضیح این برای
فهم عوام اینست که مثلا یکمن برنج را او میخواهد با یکمن و نیم برنج مبایعه یا معاوضه کند بمعادل دو عباسی برنج معامله کند و بقیه زیاده
را هبه کند بصاحب یکمن و قس علی هذا معاملة سایر اشیاء مثل نیمن ریواس که مکیل یا موزون باشند و لکن جمیع اینها باید
بدون شرط باشد در کلها ذکر الاحکام و ربا است چه شرط در هر یک زیاده نیست در عوض قال فی الریاض و کذا لو وهبه سلعة ثم وهبه الآخر
او اقرضه و تباریا او تبایعا و وهبه الزیادة و لکن من غیر شرط فی الکل لان الشرط زیادة فی العوض انتهی مخفی نماند که حیل مزبوره از حیله
شرعیه است اگر چه این امور بالذات غیر مقصود بوده لیکن قصد بر عقد صحیح و غایات صحیحه بوده که کفایت در صحت میکند و شرط نیست
ان قصد جمیع غایات مترتبه بر آن پس اگر کسی اراده شراء خانه بکند مثلا برای اینکه اجاره بدهد و کسب از آن نماید این قصد کفایت
میکند هر چند از برای خانه غایات اخری که اقوی از این غایات بوده باشد در نزد عقلا مثل سکنی و غیر آن چنانکه اصحاب بدون
نقل خلاف ذکر نموده اند از انجمله شهید در مسالک و فاضل خراسانی در کفایه و سید در ریاض و فاضل کرباسی در منهاج و علاوه بر این سید
مزبور گفته قد ورد فی النصوص ما یدل علی جواز الحیلة علی نحو ذلک و اخبار را نیز در همان کتاب ذکر نموده قال واجب است اعاده ربا
بمالکش فورا در صورتیکه در زمان معامله و قبض عالم بتحریم ربا بوده باشد بلا خلاف فی الظاهر و قد حکی و الحجة
الی نص الاتفاق تتمه والکم وغیرهما من الآیات الاخر الناصة و الروایات بحرمة الربا التی هی الزیادة لغة الموجبة لعدم التملک
کما فی الریاض در صورتیکه قدر آن و صاحب آن را هم بشناسد باید باو رد نماید و اگر در صورت باشد و تعیین نماید
مصالحه کند یا حاجت اخذ کند و اگر قدر ربا را بداند و مالک آن را جاهل باشد بطوریکه مایوس از معرفت آن باشد حکم آن حکم مجهول المالک
است باید تصدق بر فقرا و مساکین کند علی الاشهر و اگر ظاهر شود مالک و راضی بر صدقه گردد کلام در آن نیست مانند اجازه عقد
فضولی است و اگر راضی نشود یا متصدق ضامن است باید از عهده بر آید بانه مسئله خلافیست فاضل قمی در انوار الفقاهه حکم بضمان
کرده و در شرح گفته احوط ضمان است هر چند عدم آن اوفق باصل است انتهی کلامه رفع مقامه و در مقام مع الفضل گفته اظهر آنست که
لازم نیاید صاحب مال را راضی کند احوط و بهتر خواهد بود انتهی و اگر مال الحرام یا غیر آن ممزوج بمال الحلال کرده باشد پس اگر قدر حرام را بداند
و نه صاحب آن را احتیاطات میدهد و مابقی حلال میشود که توضیح اینست اینکه اگر کسی بوجه حرام
از کسی گرفته باشد اگر صاحبش را میشناسد و عین آن باقیست همان عین را باید رد بصاحبش کند و اگر عین از تلف نموده عوض
باید رد نماید و اگر صاحبش را نمیشناسد باید رد مظالم بفقرا نماید یعنی تصدق اگر عینش باقیست عین آن را و اگر تلف شده عوض
آن را بفقرا بدهد اینها همه وقتیست که قدر حرام را بدانند و اگر قدر حرام را ندانند و لکن اینقدر بدانند که در مال او مال الحرامست و صاحبش را
هم نشناسد یعنی در صورتیکه عین مال الحرام مخلوط باشد بمال او و ممیز و مشخص نباشد و صاحبش را هم نداند نه بعینه و نه در جمله اشخاص
محصوره و قدر مال حرام هم معلوم نباشد حتی اینکه زیاده بر خمس است هم نداند خمس مجموع آن مال موجود را باید اخراج بکند و در مصرف
خمس صرف نماید یعنی بسادات بدهد علی الاظهر الاشهر بین الطایفة للنصوص کما صرح فی الریاض در باب الربا و در کتاب خمس در همان کتاب بر
وجوب خمس چنین مال گفته فی الحلال المختلط بالحرام و لم یتمیز احدهما عن الآخر مطلقا لا قدرا و لا صاحبا و فی الغنیة الاجماع علیه و هو الحجة
و استفاضه نصوص که خلاصه ما بقی مال موجود حلال میشود و از اشتغال ذمه بیرون آید خواه آن مال را خود کسب کرده باشد یا از

حلال

حلال وحرام از قبیل ربا ومبایعات ونوافل فاسده یا بعنوان غصب ونهب وظلم از کسی گرفته باشد یا بارث باو رسیده یا بعنوان بیع ونحو
امثال آن باو منتقل کردیده باشد نظر باینکه مال مشترک بود بدون اذن شرکای مجهول در هر جزوی از ان متنوع التصرف بوده پس بعد
از تخمیس از قبیل ارباح وغنایم میشود وتصرف دران وانتفاع بان بروی حلال میکردد ومشهور میان علما که در مصنفات عربیه وفارسیه
از متون وشروح تصریح شده همین است که مصرف ان مصرف خمس غنایم است که عبارت از سادات نیز اکر همکی در باب خمس در
انواع خمس شمرده اند وبعد از ذکر انواع مصرف خمس را بیان فرموده اند که صرف سادات باید بر سد وشهید اول در بیان کفته ظاهر
الاصحاب ان مصرف هذا الخمس اهل الخمس وفی الروایة فتصدق بخمس مالک فان الله رضی من الاشیاء بالخمس وهذه تؤذن انه فی معنی
الصدقات لان الصدقة الواجبة محرمة علی مستحق الخمس انتهی کلامه رفع مقامه باینکه خود شهید اعتراف نموده که ظاهر اصحاب اینست که
این خمس اهل خمس است ولکن نوع تردیدی از عبارت مزبوره اش معلوم میشود وهمچنین از عبارت سید سند در مدارک وازعبارت صاحب
مفاتیح وقال فی الکفایة ذکر الشیخ وجماعة من الاصحاب انه یجب الخمس فی الحلال المختلط بالحرام ولا یتمیز الحلال من الحرام ولا یعرف صاحبه قدره ثم
یحل الباقی بعد اخراج الخمس ولم یذکره جماعة من القدماء الی ان قال ویظهر من الشهید فی البیان نوع تردد فیه واینجد رسید باوث کفته که
جماعتی از قدما در کتاب خمس ذکر ننموده اند وازانجمله اند ازیشان شیخ مفید وابن جنید وابن ابی عقیل است که موجب ذکر این نشده اند
از بعضی نقل کرده که قایل شده اند بر تصدق نمودن ان بر فقرا چنانکه در عبارت والدش ولیکن الملک است خود نیز اختیار قول ایشان نموده
حیث قال فلا باس العمل بها انشاء الله تعالی بحمل الاخبار علی التصدق والیست که مقتضی است با جماع غیره چنانکه سید شریف در کفایه
وظاهر اینست که اکر توهم ضعف سند ولفظ تصدق در بعضی اخبار وارد نبود واحدی از علما را تردد ومخالفتی نمی بود چنانکه در مفاتیح
ذکر کرده وحال اینکه صدقه اعم است از خمس وزکوة ووقف وهبه وهدیه وغیر اینها ودلالت عام بر خصوص خاص نمی باشد مگر با نضمام قرینه
صارفه با مبینه با انکه روایت حسن وحسن است لمرسله وفی خالیست از لفظ تصدق ومقتضای جمع بین الاخبار المنجبرة حمل الاخبار است که لفظ
تصدق را بشیوع استعمال ان حمل بر تخمیس نمایم ودر شرح کبیر نیز کفته ولا ینافیه لفظ التصدق فی الفتوی لشیوع استعمال الزکوة
کما ورد فی الصحیح مع احتمال ان یراد به مطلق الاخراج کما عبرنا به مع ان فیما ابعده ومع ذلک فصرفه الی الذریة احوط کما صرح به جماعة بناء
علی انه قیاس الصدقة المحرمة علیهم بالزکوة المفروضة وما ذکرناه ظاهر ضعف القول بعدم وجوب الخمس فی اصل کما دل علیه الجماعة
القدماء حیث لم یذکروا هذا القسم اصلا وسید مجهود ابیضا در یاض نیز در شرح کبیر در ذکر نصوص فرموده وقریب باشد وصرف فی خمسه
منها الموثق عن عمل السلطان یخرج فیه الرجل قال لا الا ان یقدر الی ان قال فان فعل فصار فی یده شیء فلیبعث بخمسه الی اهل البیت علیهم
الی ان قال ونحوه الخبر مید کلامه لفظ تصدق با خراج الخمس الی اخره اکر واز اینچه ذکر شد معلوم کردید که در ما نحن فیه قول بتصدق
ضعیف است بلکه خمس انرا باید بسادات بدهند نه بفقرا وهرکاه بعضی از مال ماخوذ از حرام را تلف کرده باشد باید عوض انرا اکر صاحب مال
نمیشناسد تصدق نماید ودر مظالم بکنید چنان تعلق بذمه او کرفته ومخلوط بمال موجود او نیست چنانکه انشا بتفصیل مذکور میشود
اینجا مناسب مقام برای تذکر خاص وعام از فتاوی علما عظام دو مسئله باید ذکر شود اول انکه اکر کسی مال حرام کرانرا با وجه غصب وظلم
وسرقت ویا از معاملات فاسده وامثال اینها جمع کرده باشد ملک یا جنسی بذمه بخرد یعنی نه بعین عین ان وبعد اینکه خرید نیز انها را بعین ان
حرام معیّنا بعوض سمد پس بعد از وقوع مبایعه از مال حرام ثمن انرا بدهد در ینصورت بنابر اشهر بیع مال او منتقل
وجمیع تصرفات خصوصا هرکاه معامله را با کسی نموده باشد که از کرفتن ونصرف نمودن در مال حرام مضایقه نکند
باشد واز ع ببطلان مبایعه بالعین هرچند که بذمه باشد چنانکه در مقام نیز ان نقل کرده نظر با طلاق بعضی
مثل ن وحرسلة ابن بکر وخبر ابی خدیجه وغیر ذلک ودلیل مشهور است جمع بین الاخبار وتصحیح ابن المقرا
و ... خویه بفتح السین مفسوبه بینها است نه حامی المذهب است بغیر خلاف کما فی الستة ایرالکن روایت ومعتضد است
اخبار دیگر ... هو بلکه از بعضی اجماع منقول نیز ظاهر میشود حمل الاکثر بیع بمال میشود لکن مشغول الذمه میماند بالانضمام ...
اکر کسی چاه را بحفر یعنی یا بوده باشد ... معاوضه ویا را افتاد نموده باشد وبعد از ان علما تجمع ان ...

با عدم نقص و خواتم نیست مادام که ربا او نیز با بدمالی که در حال جهل اخذ نموده مثل عالم متبحر بسیار زیاد بلا فرق انما به بعد از انکار عالم رشید بحرمت آن

بانه محل خلاف است جمعی از اعلام مثل محقق و نافع و شیخ در نهایه و صدوق در مقنع و شهید در دروس ظاهر طبرسی و محکی از ابن الجنید قایل

وقطبی و مقدس اردبیلی و صاحب حدائق و ریاض و در منهاج الهدایه و منهج الاجتهاد و الاحکام رد او را واجب ندانسته‌اند و حکم نموده‌اند که رد

واجب نیست بلکه انتهاء و توبه از آن کافیست و در جواهر الکلام گفته و لا فرق فی ذلک بین وجود المال و تلفه کما عن نهایة الاحکام التصریح

به ثم ظاهرهم اشتراط ذلک بالانتهاء عما مضی بان یتوب عما سلف و صرح فی الحدائق بحصة المعاملة فی تلک الحال و لعله مراد القائلین

الحکم بعدم وجوب الرد مع القول بفساد المعاملة فی غایة البعد نعم قد یقال ان محل کلامهم فی رد الفرض و نحوه مما یقتضی الحرمة الزیادة لاطلاق

العوض الا ان اطلاقهم یناف له انتهی کلامه قدس الله روحه و در ریاض گفته و لو جهل التحریم بالمعاوضة ثم علم به و تاب استغفر ربه

کفاه الانتهاء عنه و التوبة فلا یجب علیه شیء من الامور المزبوره فی الصورة المذکورة وفاقا لجماعة منکا المقنع و النهایة للاصل و اختصاص ادله

حرمة الربا و الزیادة من الکتاب و السنة بحکم التبادر بالعالم و ظاهر قوله سبحانه فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف المفسر

به فی ظاهر کلام الطبرسی و له ما اخذ و اکل من الربا قبل النهی و لا یلزمه رده فتامل انتهی کلامه علی الله مقامه و استدلال نموده اند

بظاهر نصوص و صحیح مروی از نوادر احمد بن محمد بن عیسی و نحو آنست رضوی و از ابی جعفر حضرت جواد علیه السلام و غیر آنها و بعد از

ریاض گفته خلافا للحلی و اکثر المتاخرین فاوجبوا الرد عملا بالایة فلکم رءوس اموالکم و سیاقها ظاهر فی صورة العلم بالحرمة و استدلال نموده اند

بخبر ابن داود بن سرحان و سید مرتضی در طالب ثواه گفته و هو صنعیف بعد ما مر من الادلة و ما اشبهها الیه الاشارة من المعتبرة و اما صاحب انوار

الفقه امر بوجوب رد قایل شده گفته و اما الجاهل بحکم الربا فان تعلق بحکم مکان الجهل و لکنه لتشترکه مع العالم فی ترتب احکام العقد الفاسد

الجهل الذی یعذر فی الاحکام الوضعیة و اذا علم و عرف بعد ذلک تعلق بالخطاب امرا و نهیا اضیر و رده بعد العلم به اکل المال بالباطل الی اخر کلامه

رفع مقام و وجوب رد خیار حل و اکثر متاخرین است و شاید نهایت که احوط رد کردنست به صاحبان و خروجا عن شبهة الخلاف و چنانکه

و در بیان احکام قرض توابع آنست چون که در آن نیز اخذ ربا و زیادتی در صورت اشتراط قرض حرامست پس ذکر مسائل آن نیز مناسب مقام است

و در آن چند مسئله است اول در ثواب قرض دادن است بدانکه در اقراض اجر عظیم و ثواب جسیم است شارع علیه السلام اثبات نموده است

اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل و قال تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة ... قال تعالی و اذا ...

حسنا فیضاعفه و ان افضل از صدقه است کما فی الدروس و غیره و در قرض حاجت ... نطوعا ... الیه ... اخ ... باعث ...

بیرون کشف کرب است کما فی المفاتیح و در روایات از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که فرمودند من کشف عن مسلم کربة من

کرب الدنیا کشف الله تعالی عنه کربة من کرب یوم القیمة یعنی هر که کشف نماید از مسلم کربی از کرب دنیا حق تعالی کشف میکند از و کربی از کرب

یوم القیمة و گفته نصوص در فضل آن و ذم منع از محتاج الیه مستفیض است و بسند معتبر روایت شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت

نموده که فرمودند که هر که برادر مسلمانش او محتاج شود و در قرض دادن قادر باشد و ندهد حق تعالی بوی بهشت را برا و حرام کرداند و ان افضل از

صدقه است چنانکه شیخ و جماعتی من تاخر عنه و در کتب فقهیه ذکر نموده اند که قرض افضل از صدقه است بمثله من الثواب معنا آن چنانکه جماعتی

فهمیده اند آنست که قرض نصف ثواب صدقه است و در معتبره مرویه و هدایه صدوق و نوادر راوندی مرویست من ان الصدقة الواحدة

بعشرة و القرض بثمانیة عشر و ظاهر این خبر آنست که در هر صدقه ده مفاضله و مضاعفه و ثواب ده درهم است و در هر قرض هیجده درهم

بین این خبر و روایت سابقه در شرح کبیر بجز آن مذکور است و بعضی گفته‌اند سر در مضاعفه اینست که صدقه به یک محتاج و غیر آن میرسد و قرض

واقع نمیشود مگر در محتاج غالبا و اشاره نموده اند به آن در هدایه و ایضا چون درهم قرض داده شود و پس میکند و قرض میشاید که باز دیگر

بکسی قرض بدهد و ده درهم صدقه عود نمیکند و تصدق کننده کما فی الدروس لان القرض یقع فیقرض دائما و الصدقة تنقطع و نیز تشبیه

درهمی که در ابن روایت نموده ان القرض مرتین بمثابة الصدقة مرة یعنی دو دفعه قرض دادن بمثابه یک دفعه تصدق کردنست و حمل نموده اند

این روایت را بر صدقه بر غیر مثل صدقه بر ارحام و علماء و اموات و غیرها که بر صدقه بر غیر ایشان مقدم و از حضرت صادق علیه السلام روایتست

هر مؤمنی که مؤمنی قرض بدهد از برای خدا و منتظر ثواب صدقه دارد تا مال باو برسد و معنی آن اینست که در هر آنی میتواند عطا

انرا بکند و چون مطالبه نکند ثواب صدقه دارد و مخفی نماند که مراد از قرضی که ثواب بر آن مترتب است قرض الحسنه است که از برای رضای خدا باشد [illegible]

اما قرضی که بواسطه آن مقرض نفع دنیوی در نظر داشته باشد و قرض را [illegible] اگر [illegible] ثوابی ندارد [illegible] و کراهت است [illegible]

[illegible] اینکه مکروه است اما مع الضرورة که در آن وقت مکروه نیست چنانکه در [illegible] کنند و لا کراهة [illegible] مات [illegible]

الله و الحسنان [illegible] و علیهم دین و در فقیه نیز از حضرت ابی عبد الله علیه السلم روایت نموده و قد مات رسول الله و علیه دین و قتل امیر [illegible]

و علیه دین و مات الحسن و علیه دین و قتل الحسین و علیه دین و علما مدیون بودن ایشان را حمل بر ضرورت کرده اند که در آن وقت [illegible]

مکروه نیست و شهید در دروس [illegible] کنند و لو کان له مال بازائه خفت الکراهة و کذا لو کان له ولی یقضیه و ان لم یجب علیه [illegible]

مقترض را دار [illegible] که قرض کرده مالی بوده باشد کراهت تخفیف می یابد و همچنین است اگر او را ولی بوده باشد که دین او را ادا کند [illegible]

و ادای آن بر او لازم واجب بوده باشد خلاصه قرض کردن جایز است مطلقا و در مصارف مناسبه [illegible] و اگر [illegible]

دین که [illegible] لکن مکروه است علی الاشهر [illegible] اما ابو الصلاح حلبی [illegible] در بر [illegible] مام باشد [illegible]

چنانکه در دروس و مفاتیح از او نقل نموده اند قال ابو الصلاح [illegible] تحریم الاستدانة فی غیر الحاجة [illegible] کنند و قال [illegible]

تحرم اذا لم یکن له ما یقضیه به لانه [illegible] و بعد از ذکر این عبارت قول [illegible] شهید [illegible] بر حال [illegible]

[illegible] و هو قوی اذا لم یکن الدائن مطلعا علی حاله و الا فالکراهة شدیدة و لو کان له من یقضیه عنه خفت الکراهة [illegible]

[illegible] منع [illegible] چنانکه شهید در دروس [illegible] نقل نموده [illegible] قول صدوق [illegible]

و این [illegible] قرض خوف تلف شدن مقترض [illegible] در آن وقت واجب میشود [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

کسیکه قرض [illegible] حرام میکند خدا [illegible] واجب است [illegible]

و واجب نیست [illegible] شهید اول [illegible] اکرم [illegible] کراهت [illegible]

از ضلع الدین و غلبة الرجال [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود اعوذ بالله من الکفر و الدین [illegible]

رسول الله اتعدل الدین بالکفر قال نعم و در فقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده قال تعوذوا بالله من غلبة الدین [illegible]

غلبة الرجال و بوار الایم حاصل معنی اینکه پناه میبریم بخدا از غلبه دین و از غلبه [illegible] و بوار ایم [illegible]

مثل اینکه کسی [illegible] و امثال اینها [illegible] بوار در لغت عرب بمعنی هلاک [illegible]

قال تعالی و کنتم قوما بورا ای هلکی من البوار بفتح الباء ای الهلاک و منه بار فلان هلک و اباره الله ای اهلکه و قوله تعالی [illegible]

هو یبور ای یبطل من باع یبطل لکن در استعاذه [illegible] بمعنی کساد است [illegible] در قرآن مجید [illegible] تجارة لن تبور

ای لن تکسد و در مجمع البحرین [illegible] الدعاء اعوذ بک من بوار الایم ای من کسادها و عدم الرغبة فیها من قولهم بارت السوق [illegible]

[illegible] و منه نعوذ بالله من بوار الایم ای کسادها من بارت السوق ای کسدت [illegible] فاضل [illegible]

در شرح همین حدیث بوار را بمعنی کساد [illegible] قوله علیه السلام من بوار الایم ای کسادها بان یکون [illegible]

[illegible] البیت و لا یرغب [illegible] نکاحها [illegible] نعوذ بالله [illegible] علیه السلام چنانکه [illegible]

فقیه نیز [illegible] که بکلیه [illegible] و اما معنی ایم [illegible]

[illegible] من الرجال و النساء قال فی المجمع یقال رجل ایم سواء کان تزوج من قبل او لم یتزوج و امراة ایم ایضا بکرا کانت او ثیبا [illegible]

و لم یقل ایمة لان اکثر ذلک للنساء فهو کالمستعار و قال فی النهایة الایم التی لا زوج لها و مع ذلک لا یرغب فیها [illegible] ایام [illegible]

و انکحوا الایامی ای الذین لا ازواج لهم من الرجال و النساء قال [illegible] الیامی [illegible]

[illegible] ایم [illegible]

[illegible] غلبه [illegible] رجال [illegible]

[illegible] مفاسد [illegible]

بحث قرض ساهی و سرگردان و خارج از دین و ایمان کرده‌اند و کذا اکثر مردمان از نظر کردن با محرمان و بروی پسران و تصور ایشان و خلوت با زنان نامحرم
۲۰۵ باعث شوران و هیجان شهوت ایشان گردیده از غلبهٔ آن قوت بیزار ضعیفی و خوف خدا را از دل زایل نموده‌اند چه قوهٔ عقل بواسطهٔ آن مغلوب
و مغلوب و ارتکاب فواحش در نظر ایشان مطلوب میباشد و بعد از هیجان قوهٔ شهویه نگاه داشتن نفوس خود بر اکثر بهیمیه که همت ایشان بر ارتکاب
قبایح مقصور و از سلوک طریق آخرت مهجور شده اند صعب میشود شعر عنان نفس کشیدن جهاد مردانست نفس شهره زدن ذکر اهل
عرفانست بلاست نفس عنان چون ز دست عقل گرفت عصا چو ازکف موسی فتاد ثعبانست حتی در بعضی از روایات رسیده که چون
شهوت بر مرد غالب شد و اراده بر خواست دو ثلث عقل او میرود از پس برتو فرموده‌اند و همچنین است بو او کشتا زنان و نوجوانان
پیشو هر که خاطر از امثال و اقران خویشان بوده باشد که انها را خطبه بکنند در پیشوهر و خانه مانند که بالاخره باعث مفاسد قبیحه
امور مستهجنه از قبیل تشوق بر اجانب بلکه منجر بحامل شدن از زنا در عواقب میکرده‌اند و در فقیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده ایاکم والدین فانه شین للدین یعنی حذر کنید و بپرهیزید از دین و قرض پس بدرستی ان عیب است برای دین و نیز در
انکتاب از جناب علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده ایاکم والدین فانه هم باللیل و ذل بالنهار یعنی بپرهیزید از دین که آن باعث هم و غم است
در لیل و باعث ذلت و خواریست در نهار در شرح اینحدیث شارح فقیه گفته چه مسلم است شبها خواب بر او از عروض هم و غم و در روز
هر وقت مداین را ببیند ذلت و انکسار او رو میدهد و در بحار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمودند لا وجع الا
وجع العین ولا هم الا هم الدین و نیز از انجناب صلی الله علیه و آله در فقیه روایت نموده که مضمون آن موافق همین فقرات است و در آخر آن
فرمود قضاء فی الدنیا و قضاء فی الاخرة و اما مصرحت بقول شارح فقیه انست که یعنی واجبست قضا و اداء دین در دنیا و تاخیر شدن
نفعی نمیرساند و بی تقصیر کرده دنیا ادا نماید با تمکن بازدارا خرنا دامنگیر او باشد بی کم خشا مدیون و امین میدهند بالفا
میکنند حسنات مدیون را بر مدیون چنانکه روایت شده است مضمون این از ائمه علیهم السلام و در بعض اخبار از حضرت رسول صلی الله و آله
منقولست که چهار کس اند که آزار میرسانند باهل جهنم بازانچه خود دارند و از حمیم جهنم بخورد ایشان میدهند و بایله و واشور او فریاد
کنند و اهل جهنم بعضی ببعضی میگویند که چرا این چهار طایفه ما را آزار میکنند بازاری که خود دارند یکی از ایشان شخصیست که در تابوتی
از آتش او بجاست و یکی شخصی است که امعاء ایشان زائد روده‌ها و میکشند و دیگری شخصیست که چرک و خون از دهان او جاریست و یکی شخصی
است که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت چرا اینقدر ازار بما میرساند میگویند که او مرده بود و
مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را ادا کنند بعد از ان میپرسند از حال کسی که امعاء ایشان میکشند میگویند
پروا نمیکرد از بول بهر جا که میرسید پس میپرسند از حال کسی که از دهانش چرک و خون جاریست میگویند که او نظر میکرد و هر سخن بد
که از مردم میشنید نقل میکرد و با ایشان نسبت میداد بعد از ان میپرسند از حال کسیکه گوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا ازار بما
میرسد باذانیکه ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در من لا یحضره الفقیه و غیر این مروی است
ان رجلا من الانصار مات و علیه دیناران دینا فلم یصل علیه النبی صلی الله علیه و آله و قال صلوا علی صاحبکم حتی ضمنها عنه بعض
قرابته و حاصل معنی آنکه مردی از انصار مرد و دو دینار قرض داشت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز نکردند و فرمودند شما
نماز بکنید بر صاحب خودتان تا اینکه بعضی از اقربای او میت ضامن شدند پس انجناب نماز کردند و این از راه مبالغه است که مردم احتراز از
مال مردم نمایند و حقوق یکدیگر را ادا کنند و استخفاف بدین ننمایند چنانکه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام قریب بمضمون روایت در
فقیه ذکر کرده و نیز در انکتاب از ابان بن بشار روایت نموده که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرموده اول قطرة من دم الشهید کفارة لذنوبه
الا الدین فان کفارته قضاؤه یعنی اول قطره از خون شهید کفاره است برای گناهان او مگر دین پس بدرستی کفارهٔ ان قضا و ادای او
است و نیز با بوصف بحیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود ایما رجل اتی رجلا فاستقرض منه مالا و فی نفسه ان لا یؤدیه
فذلک اللص العادی یعنی هر مردی که پیش کسی برود که از او استقراض مالی کند و در نفس خود بی بنیت این باشد که انرا ادا نکند پس چنین کس
لص عادی و ظالم است و بعقاب تشبیه بلص نمودن انجناب از اهل این قبیل باشد که عفو و تابع قصور است چون مقترض بی نیت خوف ضه

او او قضا اثر انداشته پس حرام میشود انتفاع از عین مستقرضه برای انکه عقد باطل شده و در واقع ملک اینکه توبه کند و بعد از قصد [illegible]
او استیناف [illegible] انرا بجدد داما بچنانکه در شرح قواعد ذکر نموده و بعضی احتمال اکتفا بعقد سابق داده مانند عقدی واقع شده است
بینهما واجبست بلا [illegible] هر چند انشست در نیت [illegible] اخبار و [illegible] استقراض با عدم ضرورت و احتیاج و در وجوب مبادرت [illegible]
نمودن ان باداء و عدم جواز مطالبه ان با اعسار و ثواب انظار و زیاده از صدقه و شمار است [illegible] و واجبست اقتصار در قرض دادن بر اخذ
عوض مثلا او قیمة بدون شرط زیاده خواه در عین باشد یا در صفت و عین مستقرضه ربویه باشد یا غیر ان اجماعا و بعضی
ادعای اجماع کافه مسلمین و از غنیه حکایت نموده انه قال العلامة [illegible] الفاضل [illegible] اعلی الله مقامه فی رسالة الفارسیة ما هذا
لفظه واما ربا دیگر هست که حرام است که ربا قرض است یعنی چیزی را قرض دهند بشرط منفعت و این اختصاص بکیل و موزون ندارد بلکه
همه چیزها دانستی در هر چیز که قرض میدهند معنی این است که هرگاه قرض دادند همان را بعینه بدون زیادتی اصلا پس بدهند خواه زیاده
از عین باشد مثل یکمن گندم بیکمن گندم و چیزی که زیاد شد یا یکمن گندم بیکمن گندم با قرآن خواندن و امثال اینها اگر گفته شد [illegible]
مدت چهار ماه [illegible] دو قرض [illegible] باشد برای انکه قرض میکنم و این اجل را تا خیر داد [illegible] تبرع یا بقرض کیرید [illegible] قرض ده اصلا
ان هیچ چیز دیگر که نفعی داشته باشد یا نفع باشد چنانکه گفتیم که خواندن ایه قرآن را نیز بازاء ان شرط نماید و همچنین [illegible] مثال انرا حتی [illegible]
شکسته را قرض دادن و بازاء ان درست و صحیح گرفتن هرچند سرا سر باشند حرام و ربا است و همچنین اگر بگیرد القرض [illegible] بشرط خوب [illegible]
هرچند سرا سر باشند حرام و ربا است چه منفعت [illegible] خواه قرض دهنده [illegible] برای خود شرط نماید خواه برای پدر و مادر یا غیر ایشان و
خواه برای اجنبی هرچند برای فقیری باشد که همه حرام است اگر نفعی برای قرض کیرنده شرط شود بعضی انرا نیز حرام میدانند و ظاهر عدم حرمت
است لکن احوط اجتناب است و انچه مشهور است که شرط شود در قرض اگر شرط نشود و تبرعا زیاده بدهد حرام نیست بلکه قرض کیرنده را
مستحبست که نفع بدهد و جزاء احسان [illegible] سنتی است که ذکر شد با کمی مکروه هست و معامله قرض الحسنه نمایند و از ضد انها
اجر خواهد [illegible] مسائل در باب معامله [illegible] یعنی شرط [illegible] مسئله اگر بدون شرط [illegible] حرام نیست تا اینجا کلام فاضل
بهبهانی [illegible] بود بعبارته انتهی کلامه رفع مقامه. قوله قدس سره [illegible] اگر شرط زیادتی در وقت قرض دادن بکند مطلقا عینا کانت او صفة عقد
فاسد میشود و افاده ملکیت به مستقرض نمی کند اجماعا بلکه اگر اخذ نماید [illegible] ضمانت ان علی المشهور والمنصور و مثل بیع فاسد [illegible]
المشهورة من ان کل ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده خلافا لابن حمزة هنا فانه ذهب الی کونه امانة و هو ضعیف کما فی المسالک و شهید در دروس
کفته ولا یجوز فیه اشتراط الزیادة فی العین او الصفة سواء کان ربویا ام لا للنهی عن قرض جر نفعا فلو شرط فسد ولم یفد الملک و یکون مضمونا
مع القبض خلافا لابن حمزة انتهی و قال فی المفاتیح و یجب الاقتصار علی رد العوض فلو شرط النفع حرم و کان ربا ولم یفد الملک للاجماع والنص
عینا کان او منفعة ربویا او غیره للاطلاق و قال فی الشرایع فلو شرط النفع حرم ولم یفد الملک و در مسالک در شرح قول محقق [illegible] کفته هذا
الحکم اجماعی و مستنده ما روی عن النبی صلی الله علیه وآله [illegible] کل قرض یجر منفعة فهو حرام والمراد مع الاشتراط لا مطلقا لجواز النفع
بالزیادة بغیره من الاخبار ولا فرق فی النفع بین کونه عینا او صفة ولا بین الربوی و غیره عندنا للاطلاق [illegible] ولان القرض من القرض
تجویز الارفاق والاحسان [illegible] البیع و متی فسد العقد لم یجز للمقترض اخذه فلو قبضه کان مضمونا کالبیع الفاسد الخ و فاضل خراسانی
در کفایه کفته و یحرم اشتراط النفع لا اعلم فیه خلافا بینهم الی ان قال ولا فرق بین کون النفع عینا او صفة ولا بین الربوی و غیره و قال
العلامة فی الشرح الکبیر یجب الاقتصار علی اخذ العوض مثلا او قیمة من دون زیادة عینا کانت او صفة ربویا کانت العین المستقرضة
ام غیرها اجماعا کما فی المختلف والمسالک و غیرهما بل حکی فی الغنیة بعض الاجلة اجماع المسلمین کافة وهو الحجة مضافا الی ما دل علی تحریم الربا
الزیادة من الکتاب والسنة الی ان قال لو شرط النفع ولو بزیادة الوصف کالصحاح عوض المکسرة حرم بلا خلاف [illegible]
[illegible] منقول [illegible] خالد بن حجاج [illegible]
[illegible]
[illegible]

في القرض ۲۰۷

کفایه کرده که حاصل و معنای آنها ذکر شده مجملا تا توضیح مسئله برای فهمیدن عوام اینست که اگر زید مثلا عمرو بکر گندم قرض بدهد و شرط نماید که
ازو در عوض آن بکیرد یا گندم بعنی بدهد که گندم سفید نقی یا اکثر بکیرد یا پول سیاه قرض بدهد و شرط کند که در عوض آن پول سفید
یا اشرفی بدهد که آنهم اینست چنانکه بعدازین بعضی از تجار متعارفست که این پول طلا یا جراف قرض میدهند و شرط میکنند که در عوض آن
نقره یا پول یا اشرفی بکیرند یا پولی بصراف قرض میدهند و شرط مینمایند که عکس این پولها مقترض برات کند که حاصل آن قرض و فوائد آن
بلد یا خود او در عوض آن بکیرد و اگر تجار درین باب مصالحه نمایند از ربا و معصیت آن و از اکل باطل و حرام خلاص میشوند اگر چه قرض
هم در بعضی بعمل نیاید بنا علی المشهور والمنصور و مثل اینکه اشرفی را بریال یا عکس مصالحه کنند و بعد برات بگیرند یا در آن بلد اخذ کنند
... اگر قرض بدهد بدون شرط و بعد مقترض مثلا چیزی زیادتی ... است تا بدهد و همچنین حرام است اگر مبلغی مثلا بعمرو قرض
بدهد و شرط کند که بکر روز یا دو یوم یا یکساعت مثلا در باغ او کار بکند یا چیزی ... ازل از قیمت عادله باو بفروشد یا اسبیها
خود را عاریه باو بدهد یا مثلا مبلغی از آن قرض بکسی بدهد و شرط کند که در خانه او ... یکماه یا یکسال مثلا بنشیند و کرایه ندهد
یا اینکه مبلغی ... خانه اشترا او اجاره بدهد یا اینکه مبلغی بکسی قرض بدهد و شرط کند که ... و برای او خرید و فروش کند و اجرت
مطالبه ننماید یا مبلغی بشخصی قرض بدهد و شرط کند مثلا که سه مثقال پول سیاه از او مقترض بخرد بمبلغ یک اشرفی یا ...
یکطاقه ... وامثال آن از او بخرد یا اینکه مبلغ ده صد اشرفی مثلا بکسی قرض بدهد بشرط نفع از قرار ده دو یا کم و زیاد بدون معامله شرعیه
چنانکه اکثر ناس که پول را بمعامله میدهند مثلا صد تومان یا کمتر یا قرض میدهند بدون اینکه معامله شرعیه نمایند و از قرار ده دو یا
کم از آن هر سال شرط مینمایند که معامله بکنند جماعات با وجود حرام است مقترض اینکه تصرف کردن در عین مستقرض در نصوص حرام
و خلاف شریعت سید انامست ... با این مسئله ندارد بلکه در جمیع ماذکر با شرط نفع عینا یا صفة ... تصرف
در عین مستقرض جایز نیست و اگر تصرف کند ... تعدی و تفریط او هم تلف شود ضامنست و همچنین است اگر زید مثلا مبلغ ده تومان
بعمرو قرض بدهد و ده تومان دیگر از مال خود بعمرو مذکور ... بنای شراکت کذارند مشروط اینکه عمرو ... مشغول معامله از
مال مشترک مذکور بوده بشرطیکه عمرو ... مطالبه حق السعی ... اگر ... بشرط کرده باشد یا
کار ... قرض ... بشرط اینکه مطالبه حق السعی ... بلکه ... خواهد بود که ... است و شراکت هم باطل
شود و اگر مع هذا مشغول عمل شود ... مستحق السعی ... بوده باشد ... عمل ... میشود و مطالبه حق السعی هم ... بکند
با اینکه تصرف در مال مسلمانی ... مالک ... با عدم مطالبه ... بوده ... عامل ... غاصب ... بود لازم
اصلاح ... موثق ... معلوم میشود از
اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین ... کبیره ... بلکه از اعظم کبائر
کبیره است ... اجماع مسلمین ... معظم الاصحاب ... واجب
و اگر عالم بحرمت آن باشد ... مذکور ... ربا ...
او باشد مثل مادر ... نعوذ بالله منه فصل ... بعضی ... وسواس ...
نجاست بر ایشان غالب شده ... شریعت ... نجاست ...
میکنند ... حلال ... حرام محض
میخورند ...
بد بنا ...
بجهت ... مطلقا احتراز از حرام بودن آنها
نمیکنند ... مؤمنین ...
چوب میکرفت ...

دهد

بعضی از اهل علم و صلحا وسواس دارند در نجاسات و در وضو و غسل زیاده از حد می‌کنند اما از خوردن مال الحرام حتی از ربا و اکل اموال الایتام و از
عدم ایفا و اداء حقوق فقرا و سادات ذوی الاحترام باکی ندارند بلکه بعضی را مشاهده نمودیم که در مقدمات نماز وسواس بسیار و
حتی بعمل می‌آورند لکن قرائت نماز را بنحو شرعی نمیدانستند و باعث بطلان قرائت نماز می‌کردند و بعضی این کس را دیدیم که از روی وسواس
همه اشیا و مردم را نجس میدانست و دایم در شستن و شستشو بود تا تمام نمیکرد و معذلک میگفت که من پاک نیستم که نماز بگذارم نعوذ بالله تعالی
با وجود اینکه علم عادی در مسئله نجاست اعتبار ندارد اصلا و بغیر از پوست و گوشت و روغن دنبه و پیه سایر اشیاء کفار حتی ظاهر ابدان و
رطوبت و ظروف ایشان هر چند مستعمل باشد محکوم بطهارت است تا علم شرعی بملاقات رطوبت ملاقات کردن ایشان بهم نرسد رزقنا الله اعلی اهل الوسواس
التابعین للخناس و ثقة الاسلام شیخ کلینی قدس سره در کافی در باب کتاب عقل و جهل از عبدالله بن سنان که گفت ذکر کردم از برای حضرت
صادق علیه السلام مردی را که مبتلا بود بوسواس در وضو و نماز و گفتم که او مرد عاقلیست حضرت فرمود که کدام عقل از برای او هست و حال آنکه او اطاعت
شیطان میکند پس گفتم چگونه اطاعت شیطان میکند فرمود که سوال کن از او که این کار را که میکند از کجاست یعنی از وسواس در وضو و نماز و
مقدمات آنها از طهارت و نجاست نچیست این کار پس در جواب بتو خواهد گفت که این کار شیطان است پس معلوم شد که باید اهل دین و ایمان را
لازم و واجبست که در معاملات خود احتیاط تمام بعمل آورند تا اینکه مبادا [illegible] که باعث هلاک دنیا و آخرت
و نتیجه [illegible] مبتلا میشوند و [illegible] از مال حرام خوردن چیزی نمیبینند بلکه [illegible] میشود و تفصیل شکر نعمت که اهتمام
کردن از ربا و قوت [illegible] دانستن مسائل ربا درین باب [illegible] لازم و واجبست که جمیع مسائل [illegible] تجارت [illegible] و مسائل ربا را کما
هو حقه ضبط نمایند تا مرتکب آن نشوند و داخل حزب فجار نگردند چنانکه در تفسیر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده
که فرمودند التاجر فاجر والفاجر فی النار الا من اخذ الحق واعطی الحق و در حدیث دیگر وارد است التاجر فاجر والفاجر فی النار الا من تفقه
یعنی تاجر فاجر است و فاجر در نار است مادام که تفقه ننماید یعنی فقیه نشده و مسائل را عالم نگردیده و ایضا ابن بابویه علیه الرحمة در
من لا یحضره الفقیه روایت نموده از اصبغ بن نباته بضم النون کلف الحج که از معتمدین روات حدیث است که گفت شنیدم از علی بن ابی
طالب علیه السلام که در بالای منبر میفرمودند یا معشر التجار الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر والله للربا فی هذه الامة اخفی من دبیب النمل علی
الصفا و درین حدیث شریف دو مرتبه تاکید فرمودند که اول لازم است فقه دانستن احکام تجارت بعد از آن در تجارت نشستن و بعد از آن
فرمودند که ربا درین امت اخفی تر است از دبیب راه رفتن مورچه بر روی سنگ صاف و نیز در کافی از آنجناب علیه السلام روایت است من
اتجر بغیر علم ارتطم فی الربا ثم ارتطم ولا یقعدن فی السوق الا من یعقل الشراء والبیع و حاصل معنی اینکه هر که تجارت کند بدون علم فرو
میرود در ربا مانند اینکه کسی که در گل فرو میرود و چون اراده خروج از آن مینماید باز دیگر فرو میرود و همچنین است حال کسی که عالم بمسائل
ربا نبوده باشد که دایم مبتلا بمعاملات فاسده میشود و چون از یکی احتراز میکند بدیگری از آن میافتد و ازینجهة آنجناب علیه السلام فرمود که
که در سوق ننشیند مگر کسی که احکام بیع و شری را عالم و عارف باشد و در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که
بدترین بقعه‌های زمین بازارها است و آنها میدان شیطان است هر روز بامداد علم خود را در بازارها میزند و کرسی خود را میگذارد و در آن [illegible]
و فرزندان خود را پهن میکند که یکی را بکیل ناقص میدهد که ترازو را کم میکشد و کیل را کم میکند و دیگری [illegible]
میگوید پس میگوید بفرزندان خود که بروید بر شما باد بمردی که پدر ایشان مرده است یعنی حضرت آدم ع و پدر شما زنده است پس اول کسی که
ببازار میرود شیطان داخل میشود و آخر کسی که بیرون میرود و بهترین بقعه‌های زمین نزد خدا مسجدها است و محبوبترین مردم نزد خدا
کسیست که زودتر بمسجد میرود و دیرتر بیرون میآید و هم از آنحضرت صلی الله علیه وآله منقول است که هر که خرید و فروش کند از پنج خصلت
اجتناب کند ربا و خوردن و قسم یاد کردن و عیب متاع را پوشانیدن و مدح کردن چیزی که میفروشد و مذمت کردن چیزی که [illegible]
حرمت ربا و اکل مال مسلمانان [illegible] متدینان اسلام را باعث عدم ایقان بفرمان [illegible]
الدین و [illegible] چنان برداشته شده که حلال از حرام [illegible] نمیدانند و این [illegible]
کمال اکثر [illegible]

انما الفرض مهلکات واعظم موانع وصول بسعادات است چه از خوردن حرام از دیاد غیر الهی سیاه میشود ظلمات و عقوبات حاصل و تفصل شانی بواسطه آن
باسفل درکات هلاکت و ضلالت واصل میگردد و چگونه پرتو لمعات عالم نور بدل تابد که بخار غذای حرام از آثار پلید فرو بوده و کی پاکیزگی ۲۰۹
و صفا از برای نفسی حاصل میشود که کثافات مال حرام ده شباز آلوده نموده باشد **فصل** بدانکه هر که طالب نجات و مشتاق وصول
بسعادات باشد باید احتراز کند از مال حرام همینکه از لیث لقمه وجه و شبهه فرار نماید و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست
که فرمودند هر گوشتی که از حرام روییده شود آتش سزاوارتر است بآن و نیز فرمود که هر که مالی از حرام بدست آورد و از آن صله رحم بجا آورد
یا تصدق کند یا در راه خدا انفاق کند خداوند عالم همه را جمع مینماید و او را داخل آتش میکند و فرمود هر که مالی از حرام کسب کند اگر
از آن تصدق کند از او قبول نمیشود و اگر بگذارد از او توشه راه جهنم او میشود و فرمود که در بیت المقدس فرشته هست که هر شب ندا میکند
که هر که بخورد چیز حرامی خدا از او قبول نمیفرماید عمل واجبی و سنتی را و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که باک نداشته
باشد از اینکه از چه مال را تحصیل کند خدا هم باک ندارد که از در کدام جهنم او را داخل کند و از حضرت صادق علیه السلم
مرویست که هر گاه کسی مالی از غیر حلال بدست آورد و بآن حج کند چون گوید لبیک اللهم لبیک خطاب رسد لا لبیک و لا سعدیک
و در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که هر که لقمه حرام بخورد لعنت کند او را هر ملکی که در آسمانها
و زمین است تا مادام که آن لقمه در شکم او باشد و در روایت دیگر است که لقمه حرام در شکم مؤمن بیفتد دعای او مستجاب نمیشود و هر که حرام خوار باشد لعنت کند او را هر ملکی که در آسمانها
و زمینها تا از شکم او بیرون آید و خدا نظر رحمت بسوی او نمیکند و غضبناک باشد و فرمود یا علی ترک یک لقمه حرام از تصدق دو هزار دینار
افضل است و ترک یک لقمه و ... نزد خدا از هزار رکعت نماز ... و هر که مال حرام را ... ملکی از ... میشود
کوید یا رب حق تعالی فرماید لا لبیک یا عاصی اگر تو حرام میشناختی از حرام اجتناب ... روز خطاب را ... خواهد شنید
اخبار وارد شده است که زن و فرزندان آدمی در روز قیامت بآدمی میرسند و او را در موقف حضور پروردگار باز میدارند میگویند پروردگارا
حق ما را از این شخص بستان بدرستیکه ما جاهل باحکام شریعت بودیم و ما را تعلیم نکرد و غذای حرام بما خورانید و ما عالم بآن نبودیم ذلک
هو الخسران المبین نعوذ بالله تعالی کما قال سبحانه أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ و در تفسیر
آیه یَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا در تفسیر مجمع نقل نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امت من ده صنف محشور
میشوند از آنجمله فرمودند کسانی که بصورت خنازیر محشور میشوند اهل سحت و حرامخوران که اشند و در کتاب ارشاد القلوب که ابو محمد
الحسن بن ابی الحسن بن محمد الدیلمی رح در اخلاق تالیف نموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنجناب فرمود الجنة محرمة
علی جسد غذی بالحرام یعنی بهشت حرامست بر جسدیکه از غذای حرام پرورش یافته باشد و نیز از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت نموده
لا یشم ریح الجنة جسد نبت علی الحرام یعنی بوی بهشت را شم نمیکند جسدی که از حرام روییده شود و لفظ یشم در کلام آنجناب بفتح شین است
اصله یشمم بکسر و ماضی آن شمم بکسر میم است چنانکه در مفتاح الفلاح شیخنا البهائی رح که در اربعین نیز در شرح دعای استنشاق کرده تصریح
وارد شده با جنابی من یشم ریحها الخ فرموده یشم بفتح الشین و اصله یشمم کیعلم فنقلت فتحة المیم الی الشین وادغمت و ماضیه شمم بالکسر
انتهی کلامه و چون بعضی از عوام در کلام روایت بضم شین میخوانند لذا از جهت برای تنبیه ایشان مذکور گردید و نیز در ارشاد القلوب از جناب
ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده لیس من شیعتی من اکل مال امرئ حراما یعنی نیست از شیعه من کسیکه مال مردی را بوجه حرام
بخورد و نیز از آنجناب علیه السلم روایت نموده که فرمودند ان من ادعی محبتنا ولا یعمل بقولنا فلیس منا ولا نحن منه اما سمعوا قول الله
تعالی مخبرا عن نبیه إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ما حصل معنی اینکه بدرستیکه هر که ادعای محبت و دوستی ما نماید و عمل بقول
ما نمیکند چرا از دوستان ما نیست و ما نیز از و نیستیم آیا نشنیده اند قول خدای تعالی که خبر میدهد از قول نبی خود که بمردم میگفت اگر
شما خدا را دوست میدارید پس تابع شوید تا خدا شما را دوست دارد **فصل** در عقاب حبس حقوق مسلمانان و ثواب ادا
نمودن آن بدانکه فاضل محدث و محقق سید نعمة الله جزایری رح در انوار نعمانیه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
که با صحابه خود فرمودند اتدرون من المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع قال ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة الخ ما حصل معنی اینکه

اما بیان اینکه مفلس کدام است اصحاب عرض کردند مفلس در میان ما کسی را گویند که درهم و متاع نداشته باشد آنجناب فرمودند بدرستیکه مفلس

از امت من کسیست که در روز قیامت وارد مقام حساب شود با صلوة و صیام و زکوة که همه را بعمل آورده و بعد معلوم شود که شخصی را که او را

دشنام داده و مردی را که مال او را خورده یا خون او را ریخته یا او را زده پس خصماء او همه حاضر میشوند و آنکه صلوة و صیام و زکوة همه را

بعمل آورده لکن اعمال او نه صالح بوده که همه را استرضاء ایشان از حسنات خود بان اشخاص میباید میدهد و اگر حسنات او وفا نمیکند

بعضی از خصماء باقی مانند پس از سیئات ایشان اخذ میکنند و طرح مینمایند بر او و بعد از آن انداخته میشود باتش جهنم اکنون اینکه مال

مسلمانان را بدون مسوغ شرعی میخورند و مردمان را مطالبه و تعویق میکنند یا بالمره جاحد میشوند و ادا نمینمایند و یا ظلم با ایشان می

کنند در روز قیامت بجزای خویشان چنین خواهند رسید پس کدام انتقام و تشفی برای تسلی خاطر مظلوم از این بهتر باشد که از ثواب

و جزای طاعات و عبادات ظالم بهرمند شود و گناهان مظلوم را بظالم الزام نمایند و از بهت که گفته شده یوم المظلوم علی الظالم

اشد من یوم الظالم علی المظلوم یعنی روز توانائی و قدرت مظلوم بر ظالم دیرتر شد بیشتر و الاولی است از روز تمکن ظالم که در دنیا بر مظلوم

دارد و نعم ما قال شعر تحمل کن ای ناتوان از قوی که روزی توانا تر از وی شوی و نیز روایت کرده اند که عیسی علیه السلام

قبر ها ... الله تعالی من فیه فسئله عن حاله فقال انی کنت حمالا احمل یوما حطبا لرجل فکسرت خلالا لاتخلل به فانا مطالب به

مذ مت ما حصل اینکه بدرستیکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بقبری رسید دعا نمود پس زنده کرد اینرا خدا ... کسی را که در آن قبر بود

پس عیسی علیه السلام از احوال او سوال کرد عرض نمود که من حمال بودم روزی حمل هیزم نمودم برای مردی چون آنرا بر او خلال شکستم خلال

نمودم دندانهای خود را او من مطالبه میکند از وقتی که مرده ام و نیز در احادیث وارد شده که ... وقایع و ... و جنازه

او را ... مشتعل ... بعد از دفن او ... بخواب ... رسید ... عالم ... که

مرا ببخشید ... اکثر ... روزی ... بوده ... کان ... بودم

... انفاق ... کردم ... کرده بودم ... از آن ... ما

حاصل مضمون آن اینست که ... باشد ... صلوة مقبول ... میباشد

بیشتر ... روایت ... یوم القیمة علی رؤس الاشهاد فینادی الا من کان له قبل ... فلیأت

فیما حصل معنی اینکه در روز قیامت ... بنده علی رؤس الاشهاد ... اهل محشر که خبر ... هر کس را از او

بنده قبل او حقی بوده باشد باید ... و بر اهل یا ... باشد که ... در دنیا ...

از خوف اینکه ... از ایشان مطالبه میکنند ... را انکار ... جلال ... قیامت ... علیه ...

یوم القیمة ... الله ... علیه و سلم ... من ... معنی اینکه هر کاه ... روزی

و بعد از آن ... میشود جناب اقدس الهی ... که در ... مشرف ... مانده

بود از او ... میکنند ... جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله ... درهم ... احد

الی الخصماء خیر له من عبادة السنة و خیر له من عتق الف رقبة و خیر له من الف حجة و عمرة و اعطاه الله بکل دانق ثواب نبی و بکل درهم مدینة

من درة حمراء ما حصل معنی اینکه ... خصماء خود ... از عبادت ... سال و از آزاد کردن هزار بنده و از هزار

حج و عمره و عطا میکند خداوند تعالی ... ثواب پیغمبر ... درهم ... از دره حمراء ... و ... درهم

هزار حج و عتق ... و عمره ... اگر ... ایشان را ... خواهند داد ... از ... خواهد رسید ... که

... بر ... ملامت ... از ... الفتم ... جنان ...

آنجناب علیه السلام فرمودند ... من نفسه ... الجنة ... بغیر حساب ...

از نفس خود ... اولا ... و ... بهشت ... بغیر حساب ... باشد و ... کند

علیه السلام فرموده اند ان فی الجنة مدائن من نور و علی المدائن ابواب من ذهب مکلّل بالدرّ و الیاقوت الخ ما حصل مضمون اینکه در بهشت مدائنی است از نور و ابواب آنها از طلا است که مکلّل است بدرّ و یاقوت و در جوف مدائن قباب هست از مشک و زعفران هرکه نظر کند بر آن مدائن ۲۱۱

تمنا میکند که یکی از آنها برای او باشد اصحاب عرض کردند برای کیست این مدائن فرمودند برای تائبین و نادمین است که خصمای خود را

از نفس خودشان راضی نموده اند بدرستی بنده وقتی که در وقت خصمای خود را نمود عطا میکند خدای تعالی با او آنچه عطا میکند بر شفعا

و شهید و بهتر است که در هر خصما از صباح نهار و تمام لیل فرمودند که اشان قلم برمیدارند از قدم خود تا اینکه سوال کنند از عمر که در

چه فنا نموده و از مال که از چه نحو کسب کرده و در چه چیز صرف و انفاق نموده و فاضل متبحر معاصر اعنی فخر المحققین و زبدة المدققین و اسوة المجتهدین

جناب آخوند ملا احمد نراقی ابن محمد مهدی بن ابی ذر النراقی رحمهم الله حشرهم یوم العرض الاکبر در کتاب معراج السعادة خود که شرح و ترجمه کتاب موسوم

بجامع السعادات است که از تالیفات عالم عامل و حکیم کامل و فقیه فاضل والد ماجد بزرگوار او سنا علا الله مقامهما از اکمل نوع بریه و افضل نفوس

قدسیه و منبع تحقیق و معدن تدقیق بجناب رسول صلی الله علیه و آله ما دام الانسان در دنیا و الثراین در دو دان حضرت ضا و اوجاهد پیغمبر روایت کرده که ذکر آن

درین مقام برای تنبیه خاص و عام و اهل زمانه و اهل ایشان از اکل حرام بسیار مناسب است و مضمون آن اینست که در روز قیامت مردی را بیاورند که از

دنیا مالی جمع نموده بود و در حرام صرف کرده بود پس امر شود که بجهنم افکنند و دیگری را بیاورند که مالی از حلال جمع کرده و در مصرف حرام خرج نموده

خطاب رسد که او را بجهنم برند و مرد دیگر را بیاورند که مال از حرام جمع کرده و به مصرف حلال رسانیده او را نیز بجهنم اندازند پس مردی را بیاورند که مال را

از حلال تحصیل نموده و بحلال خرج کرده باشد خطاب رسد که او را باز دارید شاید در طلب این مال تقصیر نکرده از امور یکه بر او واجب است مثل آنکه با

مثل اینکه نماز را از وقتش تاخیر انداخته باشد یا کوتاهی در رکوع یا سجود یا وضو نموده باشد عرض کند پروردگارا از حلال کسب کردم و به

حلال خرج کردم و هیچ از واجبات خود را ضایع نکردم خطاب رسد شاید بسبب این مال بر امثال و اقران فخر نموده باشد و بمرکب یا جامه مباهات

نموده باشد عرض نماید که پروردگارا هیچ عملی نمیکردم خطاب رسد که شاید کوتاهی و منع نموده باشد حق کسانی را که امر کرده

بودیم که بسادات و یتیمان و مساکین و راه گذران باشد عرض کند که ای پروردگارا هیچ حقی را کم نموده بود و ضایع نکردم در این وقت آنها

حاضر میشوند و در مقام مخاصمه بر میآیند و میگویند که خدایا مال را باو عطا کردی و او را غنی کردانیدی و بازفرمودی که بما بدهد پس اگر از

جواب مخاصمه ایشان برآمد و معلوم شد که حق آنها را داده و هیچ فخر و مباهات نکرده و واجبی را ضایع نکرده خطاب میرسد که با این نعمت

شکر نعمتی که بتو عطا فرمودیم از آنچه خورده و آشامیده و لذتی که یافته چگونه بجا آورده اینها فلان کسیکه مداخل و مخارج او از حلال و همه واجبات

خود را بجا آورده و حقوق الهیه را نموده باشد باید دقت محاسبه او در پیش اینها چگونه خواهد بود حال امثال ما که غرق نموده ایم که بشرح خود را

بحلال و حرام انهماکیم نه از شبهات ایشان اجتناب میکنیم و نه از شهوات و اموال ایشان میکشیم و انواع اطعمه را میخوریم و بشکران نمیپردازیم و فردا

مقام خطاب پادشاه قهار از عهده جواب چگونه بر خواهیم آمد خوشا حال کسانیکه از دنیا محروم و بی نصیب اند چه ضرر آن عظیم و عاقبت آن با

مشوم و نارجهنم است نظامی بود سرمایه داران وانعم پادشاهی نیست از دزد و طرار و از اینجهت بود که بعضی از اصحاب سید مختار گفت

که راضی نیستم که روزی هزار مثقال طلا از حلال کسب کنم و در راه خدا صرف نمایم با وجود اینکه از هیچ عبادتی مرا باز ندارد گفتند که چرا گفت میترسم

از اینکه روز قیامت مرا بازدارند که از کجا آورده و به چه مصرف رسانیده پس مرا در عرض این تقصیل سخنان که از اصحاب و اکابر شیعیان

صادر شده منتهی باشد که از یقین و اعتماد برای ایشان حاصل شده احتیاط ایشان در اموال مردمان و خوف و هراس ایشان از خالق عالم

زیاده از حد و فزون از عدد است ذکر شده همانکه در بحار الانوار و در انوار نعمانیه و غیر اینها نقل نموده اند از احوالات مولی الاعظم الاعلم الانبل الا

المتقی احمد بن محمد الاردبیلی جزاه الله سبحانه عن الایمان و عن اهله الجزاء الحسنی که از سکان نجف اشرف بود و معاصر شیخنا البهائی قدس

سره بودند و از جمله ورع او این بود که در نجف اشرف و آنکه ایشان میکرد و از صاحبش میگرفت و مشرف میشد بزیارت کاظمین و عسکرین

علیهم السلام و چون اراده رجوع میکرد بسا میشد که بعضی اهل بغداد از شیعه کاغذی باو میدادند که از برای بعضی اهل نجف برساند پس کاغذ را

بجیب خود میگذاشت پیاده به نجف اشرف از بغداد میرفت و دابه را سوار نمیکرد و میگفت که صاحب دابه اذن نداده است من در حمل اینکاغذ

دابه را بعد و وقت خروج از منزل عالم اشکبیر میجست و جاهائیکه هرکدام عمامه مفتضح طالب گیشد از آن قطع کرده او را بدهد و در وقت برگشتن از

عد

عمامه که بر سر داشت از بسکه باین و آن میداد تا بجائی رسید که بقدر یک ذراع و کمتر از آن بر سرش میماند و در کتب بوده و صاحب حدائق ابوالعالیه
مقامه در لؤلؤة البحرین ذکر نموده اند که مولانا المقدس الاردبیلی در عام غلا همیشه مکرر بر فقرا اطعمه میداد و بود از اطعمه بقوتی که از برای خود
میماند بقدر سهم یکی از فقرا باقی میماند و اتفاق افتاد که در بعض سنین غالباً چنین کرد پس غضب نمودند عیالش با او گفت ترک کردی اولاد
ما را در مثل این سنه چنان گذاشتی که بابهای از درها سوال کنند پس عیالش را گذاشت و رفت به مسجد کوفه برای اعتکاف پس چون روز دوم
شد مردی آمد به در خانه او با دوابی چند که بار آنها طعام طیب از حنطه صافیه و طحین تام بود گفت همه اینها را صاحب منزل برای شما فرستاده
و خود معتکف در مسجد کوفه است پس تصرف نمود همه اینها را از گندم و آرد و طعام که بود قبول نموده بخانه گذاشت و چون مولانا از اعتکاف
فارغ شد بخانه آمد عیالش خبر داد او را که اطعامی که از اعرابی فرستاده بودی طعام خوب و پاکیزه بود پس آنجناب خدا را شکر و حمد و ثنا
کرد و هرگز خبر از آن نداشت و مولی الجلیل عبدالله بن الحسین التستری و از شیخنا الشیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرانی روح الله
تعالی ارواحهم در لؤلؤة البحرین نقل نموده که در مدح شریف مقدس اردبیلی گفته اند وکان المولی الاردبیلی المذکور عالما عاملا
محققا مدققا زاهدا عابدا ورعا و قد سمع بشأنه فی الزهد والورع الکرامات ومقامات و ذکر شیخنا المجلسی رحمه الله تعالی فی البحار فی حیاة
رأی القائم علیه السلام وانه قد انفتح له اقفال الروضة المقدسة الغرویة وکلمه الامام علیه السلام فی حکایة طویلة نقلناها فی کتاب انیس المسافر
وجلیس الحاضر و ذکر نحوه تلمیذه السید نعمة الله الجزایری رحمه الله تعالی انتهی و شیخنا المحقق شیخ یوسف ... انتهی از احوال سید ما سید ...
نقل نموده که در مدح مقدس اردبیلی رح گفته اند فی مجالس ... والاماثل انه من ... کان متکلما فقیها عظیم الشأن جلیل القدر
رفیع المنزلة اورع اهل زمانه واعبدهم واتقاهم انتهی مؤلفه می‌گوید که حکایت دیدن قائم علیه السلام ... ایشان ...
بروضه مقدسه جناب امیرالمومنین علیه السلام داخل شدن مولانا المقدس الاردبیلی و مفتوح شدن اقفال و ابواب برای ایشان آنکه
تفصیلش در بحار و انیس المسافر و انوار ذکر شده حقیر بجهت تیمن ما حصل مضمون عبارات ایشان را ... بر وجه اختصار مذکور مینمایم
بدانکه صاحب بحار و تلمیذ او در انوار نعمانیه ذکر نموده اند که حدیث کرد مرا اوثق مشایخ من علماً و عملاً که مولی الاردبیلی را تلمیذی
بود از اهل تفرش و اسمش میر علام بود که در فضل و ورع بحد کمال رسیده بود این تلمیذ گفت که من حجره داشتم در مدرسه محیط بقبه شریفه
امیرالمومنین علیه السلام پس اتفاق افتاد که من از مطالعه فارغ شدم و از شب بسیار گذشته بود از حجره بیرون شدم بحول و حوش نگاه میکردم
و آن شب هم شب بسیار ظلام بود پس دیدم مردی را که رو بطرف حضرت شریف ... گفتم شاید که دزد باشد آمده است چیزی از قنادیل روضه
مطهره جناب امیرالمومنین علیه السلام را بدزدد ... دنبال رفتم و دیدم تا اینکه رفت بدر باب روضه منوره دیدم قفل ساقط شد و
مفتوح گردید در باب ثانی و ثالث ... و اقفال ... که ... ساقط میشد پس مشرف شد بقبر و سلام
کرد و از جانب قبر جواب سلام شد و آن صدا را شناختم که استاد خود مقدس اردبیلی است دیدم با شان تکلم میکرد مع الامام علیه السلام در
مسئله علمیه بعد بیرون آمده خارج شد از بلد متوجه مسجد کوفه گردید و من نیز در عقب او روان شدم ... امام ...
مسجد رسید و صلات ... شنیدم که حرف میزد با کسی در محراب ... پس رجوع کرد و من نیز خلف او مراجعت نمودم و چون به
باب بلد رسید صبح روشن گردید پس خود را باو نمودم و عرض کردم یا مولانا کنت معک من الاول الی الاخر فاعلمنی ...
من با او از اول تا آخر پس بمن معلوم کن که بود ... اقفال ... و امر ... که ... در مسجد کوفه
او که بود ... اشاره ... که ...
برمن ... می‌شود که در بعض شبها ... امیرالمومنین علیه السلام تکلم میکنم ... مسئله و جواب ...
... صاحب الزمان علیه السلام ... علیه السلام ... در مسجد کوفه
... علیه السلام بود ...
...
...

و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و نه دهد هر روز برای او گناه عشاری نوشته میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر
چیزی از مال برادر مؤمن را بظلم متصرف شود و باو پس ندهد پاره از آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که مال مؤمنی را بغصب متصرف شود پیوسته حق تعالی از
وی روی رحمت گردانیده اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند و مالی که گرفته است بصاحبش رد نماید و
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که ظلم کند بر کسی البته خدا او را بگیرد یا در مال او یا در فرزندان او و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق
مردم نباشد چون توبه کند خدا او را میآمرزد و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمی که خدا میآمرزد و ظلمی که خدا نمیآمرزد و ظلمی که خدا
نمیگذارد اما ظلمی که نمیآمرزد آن شرک است زیرا که او فرموده است اما ظلمی که میآمرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی
که نمیگذارد و نمیگذراند آن حق الناس است که مردمان از یکدیگر مطلبند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حق مؤمنی را حبس نماید
خدا تعالی در روز قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد تا آنکه نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خدا ندا کند که این
ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند بعد از آن او را بجهنم برند فصل بدانکه آیات و اخبار که [illegible]
در عقاب اکل اموال مسلمانان بوجه حرام بربا و غصب [illegible] و ادا ننمودن حقوق مردمان اکثر بسیار و بیحد و بیشمار وارد شده لکن جمعی
که عمر گرامی را در جمع حطام دنیای غدار مصروف ساختهاند و باستماع آنها گوش هوش را ابدا معطوف نمیسازند با اینکه میدانند که فردا
دنیا و مال و منال آن ما را نفع [illegible] و وبال و در معرض عذاب [illegible] روز قیامت در حلال آن [illegible] و طول حساب و در حرام آن
مواخذه و عقاب است هیچ فکری بحال خود [illegible] حقوق ناس [illegible] خلاص [illegible] بیوم [illegible] شده [illegible]
در نظر انسان غافل دنیا و مافیها مانند موج سراب است که در مفازه و بیابان تشنگان را بامید آب [illegible] و خیال [illegible]
طبعان [illegible] تا چشم برهم زدن باید ترک تخت و افسر و کلاه و سیم و مال و جاه و دنیا [illegible] گرفتار [illegible]
شعر کجا آن فریدون و ضحاک و جم شهان عرب خسروان عجم همه خاک دارند بالین و خشت خوش آنکس که تخم نکوئی بکشت و بعد در خانه
گور تنها و ذلیل بر روی خاک [illegible] باید خوابید نه اهل همراه اند و نه [illegible] نه مال فرزندان [illegible]
داخل قبر نمایند بکرم و مار و عقارب [illegible] بسپارند و مراجعت کنند و در آن وقت خبردار میشوی که دنیا مانند پلی بوده که از آن گذر باید نمود
و در آن مقیم نباید شد شعر چونکه بر عمر وفا نیست [illegible] وقت آن نیست که ما [illegible] آرام کنیم رهگذار است جهان همچو پلی [illegible]
چنین رهگذری ما طمع خام کنیم پس از خواب غفلت بیدار شو [illegible] که کاخ دنیا سپنج و ویرانه خالی از گنج بوده [illegible] که خود را از
طالبان [illegible] و دین و دنیای خود را برای تحصیل آن در باخته و نعم ما قال شعر هر که آمد در جهان پر ز شور عاقبت میبایدش
رفتن بگور [illegible] دنیا چون پلی بی بقا [illegible] ویران منزلی دل منه بر این پل پر ترس و بیم [illegible] مشو اینجا مقیم [illegible]
معنی این کاخ سپنج هست چون ویرانه خالی ز گنج [illegible] تحقیق سفته اند عارفان کاین خانه را پل گفته اند پل اقامت را نباشد در
گذر اینچنان [illegible] در گذر دور باش از دوستی مال و جاه زانکه مال هست مار و جاه چاه من گرفتم خود تویی بهرام گور هم بخواهی رفت
آخر سوی گور [illegible] بکرمان بیکار منشین [illegible] گر سلیمانی و گر اسکندری عاقبت با خاک تیره همسری هیچکس
نیست [illegible] انکه او شاه و نه برنا و پیر [illegible] اموال [illegible] حاصلی بجا
او بغیر حسرت و ندامت نخواهد بود به حلال آن چنانکه گفته شد باعث طول حساب و محرومی از درجات بلند و مراتب ارجمند میگردد و در حرامش
مستوجب مواخذه و عقاب الیم در یوم الحساب میشود [illegible] که آدمی را از کار آخرت باز میدارد محبت دنیای غدار است که
خانه دین و ایمان او [illegible] ویران [illegible] در مفازه ضلالت و غفلت [illegible] بعضی از مواعظ [illegible] اولیا علیه السلام
[illegible] دنیا [illegible] دنیا آدمی را کور و کر و لال میکند و او را ذلیل و بیمقدار میسازد [illegible] ولکن
از این فردا و پس فردا مگوی که کسانی که پیش از تو هلاک شدند باین نحو هلاک [illegible]
ناگاه پیغام خدا در رسید و هنگام رحیل آمد و ایشان در بستر غفلت خوابیده پس ایشان را از قصرها و ایوانها بظلمتکده [illegible]

بر دو پشان بشنود ماه اولاد ایشان با اولاد ایشان کشیدند و بقسمت کردن اموال ایشان پرداختند و در اخبار معتبره روایت شده است [illegible] حضرت

رسول خدا صلی الله علیه و آله ... مقدس ... پس خواستم ... [illegible] ... در خواب دیدم [illegible]

خوابیده ... موی محاسن شریف ... [illegible]

... عرض کردم ... [illegible]

کدام حال ... عرض کردم یا رسول الله ... [illegible] ... بقبرش گذاشتند و برگشتند ... [illegible]

... [illegible] ... فرزند ... [illegible] ... لیکن ... [illegible]

پس ... [illegible] ... اهل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اهل ... [illegible]

... [illegible] ... اهل خود ... [illegible] ... اولاد ... [illegible]

و گذاشتم ... [illegible] ... صدای ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... گذاشتم ... [illegible]

خواهد ... [illegible] ... برادران ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

جای غم و پشیمانی ... [illegible]

و گوشهای او ... [illegible]

... [illegible]

خون ... [illegible]

گوشت ... [illegible]

میکردند ... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... ظلم و عدوان و غصب و دزدی و خیانت در امانت ... [illegible]

... [illegible] ... جمع نموده باشند ... [illegible]

شد ... [illegible] ... اولاد ... اموال ... جمع کردند ... [illegible] ... اولاد ایشان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عالم ... [illegible]

در تحصیل این تعب کشیده ... [illegible]

... [illegible] ... مضمون این بیت مناسب احوال او شده ... [illegible] ... باغ ... [illegible]

... [illegible]

در آن مقیم خواهد بود ... [illegible] ... باغ و بوستان و تحصیل ... [illegible] ... مشغول شده ... [illegible]

... [illegible]

موعظه ۲۱۵

برعقل خود وسواس شیطان کاشتی مغرور نخود مباش که عرض کرده‌ام اموال فقیر خویش یکوان فراشته دین رونکی وسرچون بگذارند
بود چون رفت جای خویش یاران گذاشتی در کثرت الخیرات ندیدیاشتمی یکی که خاصیت بودن آن کاشتی و با اینکه در حیات خویشان از
حقوق مردم برات حاصل کرده‌اند و چنین خیرات نیز وصیتی برای مصارف خود و برات فی متعلقشان نمیکنند که بلکه باعث رفع عقاب یا مزید ثواب
وجه یوم الحساب ایشان گردند چنین مشاهده نموده‌ام که اموال کثیره از ایشان بعد از وفات مخلف گردید و بعضی از ایشان اولاد هم نداشتند
مع هذا بوصیت متوسل نشدند و حقوق الهی و مخلوقات در ذمه ایشان مانده و وراث با فحش و دشنام در میان خودشان بعد از تنزل امرا
قسمت نمودند و همه را بر باد فنا دادند و زوجات ایشان از اموال که شوهرهاشان بدادرسی فقرا و ایتام و صله ارحام و بنا به صرف نکرده و حقوق
سادات ذوی الاحترام را ادا ننموده و حج بیت الحرام بعمل نیاورده بودند غذاهای مقوی ترتیب میدادند که شوهرهای او میل نموده و در مقابل ایشان کردن
قوی تر کردند نعم لولا السفهاء لخربت الدنیا و همچنین است گذاشتن مال از برای پسران بد که و دختران و شوهرانشان بد سیر که هرگاه از اهل خیر و
صلاح نباشند بغیر از دزدی و بازی و فحش و دشنام دیگر ثمره ندارد و اعجب این است که بسا میشود که این احمقان بر خود تنگ میکنند و مشقت
آن را راضی نمیشوند و خرج کردن دیناری در علاج بیماری خود هم راضی نمیشوند و چنین کس عاشق درهم و دینار است و لذت او بداشتن مال است پس از ورود
اینکه میدانند که همه دشمنان او مال او را غارت میکنند و بنا به مصرف دنیا و آخرت خود نمی‌رسانند و چنین کس در نهایت ضلالت
و مصداق خسر الدنیا والاخرة است بلکه هر که فرقی میان سنگ و زر و نقد و حاجت از مال به رسد جاهل و احمق و نادان مطلق است چنین
تامل کند که تفاوت مالی که خرج نکنی و بکار تو نیاید با خاک و سنگ و کلوخ صحرا در بیابان چه چیز است شعر زر از بهر خوردن بود ای پسر
نهادن چه سنگ و چه زر فصل اگر صحت اعتقاد باعث جمع مال بجهت اولاد و فرزندان باشد این نیست مگر از بی اعتقادی و بی
خردی زیرا که پروردگار بی کار اولاد را مانند [illegible] روزی نیز بجهت ایشان مقرر کرده چه قدر دکان دور طلب باید و از سر ایشان رفته و هیچ مالی بجهت
ایشان نگذاشته با وجود این حال و مال و ثروت ایشان از کسانی که اموال دنیا از پدر بجهت ایشان مانده بهتر و بیشتر است و چه بسا
یتیمان سر و پا برهنه که هیچ مالی از برای ایشان نبوده و نه حسبی بواسطه تربیت مربیانند با علی مرتبه کمال رسیدند و اموال بی حد و حصر فراهم آوردند
بلکه مراتب عالیه و مناصب جلیله از برای ایشان حاصل شد و چه اشخاص یافت میشوند که بفقر و فاقه مبتلا شده‌اند با اینکه اموال بسیار از پدر
ایشان مانده بود و که کسی را می بینی که آنچه دارد بواسطه ارث پدر بوده باشد پس از حوادث روزگار چه خبر و از گردش [illegible] اطلاع
چه میدانی که تا چند روز دیگر عالم چه وضع خواهد بود نمی بینی که بسیار از علما و فضلاء سعی بسیار در تربیت اولاد خود کردند و سعی ایشان
ثمر نبخشید و چه قدر از ارباب دولت و اغنیا و ثروت مالهای بسیار بجهت از برای فرزندان خود گذاردند و باندک وقتی از دست ایشان بدر
رفت ثمری ندارد و حال اینکه فرزند اگر صالح و پرهیزکار بوده باشد خدا به نیکوترین وجهی کفایت و کارسازی او را میکند و اگر فاسق و شریر و زشت کار
شد به مالی که تو برنج جمع کرده نخورده صرف لهو و لعب و معصیت خدا خواهد نمود و مظلمه او عاید تو نیز خواهد بود بجهت [illegible] که عاقل
خیرخواه اهل خود باشد باید کار اولاد و عیال خود را بخالق و پروردگار ایشان گذارد و انها را بمولی [illegible] کار ایشان سپارد و
مقام جناب فخر المحققین سیدنا المعاصر الحاج سید محمد باقر الرشتی الشهیر باصفهانی اعلی الله مقامه در رساله که در طریق [illegible] نموده اند
روایتی مرزان ذکر کرده اند که ما حصل آن این است فرموده اند که در بعضی از کتب بنظر رسیده روایتی از جناب سید اوصیاء علیه آلاف التحیة
والثناء که روزی عرض لشکر را ملاحظه میفرمودند پیر مردی را دیدند با پسری بسیار شبیه بیکدیگر حضرت از ملاحظه شدت شباهت فرمودند الله
اکبر بعد عرض کرد بعد از استنباط شدت تعجب از آنحضرت عرض کرد یا امیر المؤمنین عجب از این قصه دارم بعد از [illegible]
مطلب عرض کرد وقتی عازم بودم که در رکاب فخر کائنات صلوات الله علیه و آله در سفر جهاد رفته باشم این پسر که ملاحظه میفرمایید در
آنوقت در رحم مادر خود بود در اوان حرکت بسفر عرض کردم خداوندا این فرزند که در شکم مادر است بتو سپردم و استدعا من است که او را
بسلامت به [illegible] برسانی بسفر رفتم و بعد از مراجعت از سفر جهاد دیدم که زن فوت شده بود و طفل را با خود بگور برده بود و مدتی بود
گذشت از مصیبت آن طفل گریه و زاری مینمودم تا شبی در خواب دیدم که نوری از قبر آن ضعیفه بیرون آمد و بسوی آسمان بلند شد چون بیدار
شدم از این خواب در تعجب بودم تا سر قبر آن ضعیفه رفتم صدای کودکی بگوشم رسید سر قبر را باز کردم و دیدم این فرزند به پستان مادر مرده چسپیده

[illegible]

شیر میخورید فرزند را اگر فنا از کوه بر او بردم و گفتم خداوندا چه میشد که مادر این طفل زنده شدی تا این شیرم که امروز آنچه بما سپرده بودی [illegible] نموده

کردیم فاعتبروا یا اولی الابصار شعر فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور تو کیستی که به زخدا بنده پروری گر مقبلست گنج سعادت بمیراث

ور مدبر است رنج زیاده چه میبری پیش از من و تو بی رنج جانها کشیده اند طفلی به نیکبختی و [illegible] افلاطون مقبل اند از ازل خدای

روزی نکو چون نکشد غم مدبری [illegible] پدرانه است کوشاد ار [illegible] برابر تعجب انسان غافل مگر نمی بیند که آ

انصار و اعوان و اولاد و ازواج و خویشان در دنیا بنابر آنکه خواهش ایشان بعمل نیاید [illegible] و کوه او میکردند و آن بیچاره مسکین چون

خورد ایشان را بماند از دین و دنیای خود در اطاعت و ارضای ایشان در میبازد و اگر سالهای فراوان با ایشان نعمت بیپایان دهد و از برای ایشان

همه چیز آماده سازد و یک روز در باب خواهش ایشان مسامحه کند یا از اطاعت ایشان سرپیچد بالکلیه دشمنی او را در میان بندند و در معادات بجامع بدی

او را مذکور کنند همچنانکه مکرر مشاهده می شود شعر هر کرا ایشان در عالم گرفتار نخواست کار حق [illegible] مانده دیگر نخواست

کیست کرده شرکتی [illegible] توانا بر گرفت هر که راه دین [illegible] از براه [illegible] صبح [illegible] نمود

با وجود این مفتنه شده از حلال و حرام از زخارف و حطام دنیای غدار برای اینکه دشمنان جمع میکنند کما قال تعالی یا ایها الذین آمنوا ان

من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم خدای تعالی دشمن بودن بعض ازواج و اولاد را در این آیه بیان فرموده و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا

لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید مشغول نسازد مالها و اولاد شما

شما را از یاد خدا و کسانیکه چنین کنند ایشانند زیانکاران و باز میفرماید انما اموالکم و اولادکم فتنة جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه

اند برای شما و فتنه در اینجا بمعنی ابتلا و محنت است و در مجمع البیان گفته ای محنة و ابتلاء و شدة لا تکلیف علیکم و شغل عن امر الآخرة فان الانسان

بسبب المال و الولد یقع فی الجرائم و الله عنده اجر عظیم ای ثواب جزیل و هو الجنة یعنی فلا تعصوه بسبب الاموال و الاولاد و لا تؤثروهم علی ما

عند الله من الاجر و الذخر انتهی [illegible] دنیا [illegible] از ذکر ذو الجلال [illegible]

باطل گرفتار [illegible] خود [illegible] برای عیال جمع مال میکنند [illegible]

نمایند و تصور نمیکنند که از ذلت و خواری ایشان یا از خرج و شادی ایشان چه نفع باحوال او خواهد شد [illegible] چون شد [illegible]

خواه کاران خواه [illegible] ندامت [illegible] که برای صاحب مال [illegible] که در انوار نعمانیه [illegible] ذکر

از مالی که [illegible] ایشان مانده تصدق و صله مؤمنین و احسان برای خودشان نمایند و ثواب آن [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کشیده و جمع نموده و حق واجب آنرا ادا ننموده و در سبیل الله انفاق نکرده و محروم از ثواب [illegible] و عذاب کشند [illegible] و شقاوت

کبری [illegible] عارض می شود [illegible] الوقت و مضمون این شعر شامل احوال او میگردد شعر [illegible]

هیچ سود هر چه کردم هر چه گفتم هیچ بود چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود و اگر وارث نیز [illegible] صرف نموده باشد

اگر چه ایشان معاقب [illegible] و انفاق [illegible] ظلم [illegible] خواهد بود چنانچه در [illegible]

انوار نعمانیه و غیر آن تصریح بآن نموده اند و قطع نظر [illegible] کسان کمال [illegible] نموده [illegible] چنان [illegible]

[illegible]

عمل چنین منافی مقتضای ایمان و معرفت خداوند منان [illegible] شخص [illegible] دهند و [illegible] نمود

شده مبلغ خطیر [illegible] رسانید و زیاده از [illegible] سال عمر [illegible] تجارت سفر [illegible] اهل و عیال [illegible] و هر وقتی که [illegible] اموال

را [illegible] خود [illegible] غافل شده بود [illegible]

از [illegible] هزار تومان [illegible] سال [illegible] نموده و خود

قاطری کرایه کرده با چند نفر تاجر که عازم آنجا بودند همراه شد [illegible] تجار طبخ میکردند [illegible] نموده [illegible]

باقی مانده طعام خودشان با او میدادند و چون وارد [illegible] شدند بعد از چند روز [illegible]

و همراهان [illegible] مانده زبان بطعن [illegible] اهل ایران [illegible] شدند که

تلف نموده اموال [illegible] و الماس [illegible] نداشته [illegible] لایق [illegible] داشته

همراه با کاروان به دریا برده که با کشتی خود را به مصر برساند و چون به کنار دریا رسید چند نفر از دوستان او را دید که کشتی را کرایه کرده اند و می گویند در بین عصرها با
شاه کرایه نموده تا که به مصر بروند و او نیز همراه ایشان سوار شد و چند جره که کوزه باشد خرید و همه از سنگ های لعل و یاقوت و الماس و اشرفی پر کرد ۲۱۷ ۱۵
با دو سه کوزه آب شیرین به کشتی گذاشتند و روان گردیدند چون شب رسید او را خواب گرفت یکی از رفقای او برای خوردن آب یکی از آن کوزه ها را برداشت
چون ثقیل بود به آب گذاشت نتوانست ملاحظه چون حرکت داد معلوم او شد که در توی آنها چیز است پس رفقای خود را از آن اخبار نمود همگی جمع
شده امر را همه او را بیدار نکردند به دریا انداختند و جمیع اموال را متملک شدند و اثری از ایشان پیدا نشد و آن احمق بیچاره خاسر دنیا و آخرت
گردید عبرة لکل [illegible] و استطیع الا الیم فتاعتبن من بدوتها منتهی جمله شان در خود تفکر در این عمر از این هستی قاده در عدم و
همچنین است احوال اکثر تجار که سلعه و متاع حلال خود را به جای که جانشین میفروشند و معامله با ظلام میکنند و با علم در عوض آن پول حرام که از فقرا
و عجزه و ایتام به ضرب چوب و دشنام ماخوذ شده میگیرند بلکه اکثر برات حواله بقراء و دهات اکثر فی الدم خود شان را بتحصیل دیوان بتحصیل آن روان
میکنند و به ظلم و عدوان از بیوه زنان و ضعفا و مظلومان اخذ مینمایند شعر بغیر چشم که در خود دفتر بالی نیست و در این بساط دیگر
لفظ ملالی نیست مشو چو شمع تمام از شکسته و غافل که عمر بقصر در بین انجمن کمالی نیست نه از خدا و نه از خلق شرم خواهد داشت و اکثر از
کند خود نیز انفعالی نیست بلکه بعضی از تجار با ایشان و باخذ تنزیل از ربا و اغنیا قانع نشده بهم معروف شدن در نزد امرا و وزرا و نفوذ
و بزرگی نمودن با امثال خود با اغنیا و فقرا متولی امور حکام و ظلام میشوند و هر چه از رعایا به ظلم بیجا اعوان ایشان اخذ مینمایند تحویل
او میکنند و به هم [illegible] برات با ایشان ادا مینمایند و انها ارض و سما بین و در عقل کردند اصلا خوف و هراس نکند
و بر اهل فضل و دانش و ارباب فهم و بینش معلوم و مبرهن است که بهم دست زدن و تصرف نمودن مال حرام با علم بحرمت آن حکم غاصب
جاری میشود و اگر وقتا اخذ کردن و قبول کردن حرام و مغصوب بودن از اول اهل بوده و ندانسته باشد و بعد عالم شود که مغصوب
بوده باز مثل غاصب است و با جماع [illegible] در کتاب غصب بیش غیر خلاف ذکر نموده اند بهتر
با بینوا [illegible] سال مبلغ کلی را بوجه بیجا آن بیباک و بیجا اشغل فتنه میشود و برای شوهر زن خود جمع میکند مع [illegible] و مباد امثال
الحال پای مفاخر [illegible] با اهل ظلم و عدوان و مال و نفاق و طلب اموال
و سلطان [illegible] غافل [illegible] احمق بیچاره [illegible] اگر بیشتر
اموال دنیا را جمع کند [illegible] و چگونه چنین نباشد و حال آنکه [illegible] سال عمر کرده و فرزندی هم ندارد
[illegible] از اموال و املاک و خانه و مستغلات دارد که اگر [illegible] میکند و خود یقین دارد که بیست سال دیگر
عمر او نیست باز دو صد دفعه ذکر این مال است [illegible] که هست منافع آن [illegible]
العمر او میکند [illegible]
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که هر گاه از برای فرزند آدم دو وادی طلا باشد باز وادی سیم را طلب و اندرون
او را هیچ چیز پر نمیکند مگر خاک و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مثل کسی که حریص
است بر جمع دنیا از باب مثل کرم ابریشم است که هر چه پیش ابریشم پیچد و خود را راه نجات بعید و پیش تر [illegible] مشکل میشود تا بمیرد
بالمرة [illegible] با این حالت مبتلا هستند و این امر به مشاهده و محسوس که
هر کدام مال و تجمل بیشتر مشاغل [illegible] مشغول جمع متاع غرور دنیا گردید متعدد میشود برای او خروج و امر لهو [illegible]
او نیست تا اینکه هلاک شود شعر در تکمیل کارها چندین مکوش [illegible] کان بود در این مکوش عاقبت تو رفتنی خواهی ناتمام کارهای
[illegible] شیطان [illegible] کرام الکاتبین [illegible]
دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]

وفاه

وقیام و بنای شروط و آداب [illegible] مانند [illegible] شعرای نفس [illegible]
در معیشتی [illegible] باشد [illegible] سال [illegible] مشهور [illegible]
که سود [illegible] سر و سر هوا و هوس کرده [illegible] دکان آخرت [illegible] فاجان معرفت نکند [illegible]
عارفان نوجوان [illegible] جاوید [illegible] بشناس [illegible] خویش [illegible] مرغ پای [illegible] بدام هوای نفس کی
بر هوای عالم [illegible] باز سفید [illegible] چون بوم [illegible]
در اوج [illegible] طایر [illegible] راهی [illegible] عاقبت [illegible]
السرور [illegible] عمارت دنیا [illegible] هفتاد سالگی [illegible] بانواع نقش و نگار [illegible]
میکند [illegible]
انا فانا [illegible] موی سفید [illegible]
شعر [illegible] موسفید [illegible] سفید [illegible]
بر [illegible] موسفید هر که در روشنی [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سفید خانه [illegible] چراغ خانه [illegible] خانه و ایوان [illegible]
[illegible] دندان سفید [illegible] روایت کرده که حضرت عیسی علیه السلام
بکوهی بالا رفت شخص عابدی را دید [illegible] عبادت خدا [illegible]
عابد عرض کرد [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible]
کرد آخرالزمان قومی میباشند که عمر یکی از ایشان [illegible] واضح [illegible]
[illegible] عابد عرض کرد [illegible]
[illegible] حضرت عیسی علیه السلام عرض کرد [illegible]
[illegible] لوحی بود [illegible] نوشته بود انا فلان ابن فلان انا
الذی [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible]
[illegible] رضای صاحب [illegible]
[illegible] مسلمانان و حقوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

في الموعظة و موعظه اینست که سزاوار کبر و اعجاب نیکردید و بس بجواهد کنف برسر خاسهم و کلاه نو مهتر بعقل و ادراک تو مکرم بجاه و انتسا

٢١٩ اهمیت هوای نفس حرص تشنه بر زهر همچو حلابه قیمت خویشتن خسیس مکن که تو در اصل جوهر نابی دست از پی زر بیچاره و جهد که

عجب در بنا غرابی که عمای تو مستجاب کند که باب روی در دو بحرا بی سعد با و استی نخلاق بجوی چون تو در نفس خود نمایی

چون طوطی بود آنچه مذکور شد از کلان منتخب کردید و بر همه کس معلوم است که عروس شوهر کش دنیا در شیفتگان محب خود وا

باقی نماند امید کرده و اینهمه وفی غدار ناسازگار دنیا عاشقان را سرانداز از پای درآورده و دست ته بر سینه صد هزار پادشاه

نهاده و خرمن جمعیت چندین هزار شه را بکام کار بباد نیستی برداده پس عاقل هوشیار باید عمر کوتاه را در طلب مزخرفات دنیا تباه نه

نموده بلکه سعی در ره را از بین دار مجاز مهیا سازد و بتحصیل ثواب آخرت و نعیم باقی پرواز دنا در یوم لا ینفع مال و لا بنون با عیش

و خدا از سعی اوتها برابر او کرده و بالله التوفیق و علیه التکلان و بعد باز عود میشنام بذکر ما بقی ملحقات و متعلقات و توا

في القرض احکام مداینات و توابع آن بدانکه سابق چنین مذکور گردید که در قرض اشتراط نفع عینا او صفة حرام است و باعث فساد قرض

و تصرف در آن جایز نیست اگرچه قبض هم کرده باشد من غیر خلاف یعرف کما فی الریاض بل فیه المسالک و عن السرائر الاجماع علیه و مضمون

استثنا آن در صورتی که قبض نموده باشد مثل بیع فاسد و لکن مخفی نماند که اگر با عدم اشتراط نفع تبرعا مقترض عوض زیاد عین یا صفة

زیاده بمقرض بدهد مثل اینکه گندم ردی گرفته و در ادا جوده بدهد یا بعد گرفتن باید با عکس این و بارده عوض گندم بدهد

یا یک تومان گرفته دو تومان پس بدهد بدون شرط مطلب بنفس حرام نیست اجماعا چنانکه در ریاض و مختلف و غیره نقل شده و در شرح کبیر

علاوه بر ذکر اجماع گفته والنصاح و غیرها بان الاخبار مستفیضه و در شرایع گفته نعم لو تبرع المقترض بزیادة العین او الصفة جاز و در مسالک گفته

لم یکن بذلک باس کان ذلک من غیر شرط کان جایز است و در مسالک گفته لا فرق فی الجواز بین کون ذلک من نیتهما و عدمه و لا بین کونه

معتادا و عدمه بدون شرط اگر مقترض چیزی علاوه بدهد تبرعا جایز است بر مقرض گرفتن آن خواه در نیت ایشان بوده باشد

یا نه لاطلاق النصوص المتعددة کما فی الشرح الکبیر و الکفایة و الدروس و المفاتیح مثل اینکه ده تومان قرض کرده باشد در وقت ادا دو تومان

نیز علاوه بدهد و همچنین در سایر فروض و بعضی گفته که مکروه هم نیست قول ان کما قال ابن بل لا یکره قوله للاصل و الاطلاق

النصوص بذلک و قد روی ان النبی صلی الله علیه و آله اقترض بکرا فرد بازلا رباعیا و قال ان خیر الناس احسنهم قضاء و روی مثله کثیرا عن

الصادقین علیهما السلام و بالجمع بین ما تقدم من النهی عن قرض جر منفعة و بین ما روی عن الصادق ان خیر القرض الذی یجر المنفعة لکن

در دروس و شرح کبیر کرده دانسته اند گرفتن آن را فانه فی الدروس نعم لو تبرع الاخذ برد ازید عینا او وصفا جاز لان النبی صلی الله علیه و آله

بکرا فرد بازلا و بکرا لو کان فی نیتهما و لم یکره لفظا و فی روایة ابی الربیع لا باس روایت صحیحه وارد شده خیر القرض ما جر منفعة محمول بر

تبرع است و نهی که وارد گردیده از قرضی که جر نفع بکند محمول است بصورت اشتراط چنانکه اکثر اصحاب بدون ذکر خلاف نقل نموده اند فصل

ششم در بیان متعلقات و لواحقات قرض است و در آن چند مسئله است اول آنست که اگر مقرض و مقترض در عقد قرض شرط تاجیل بمدتی نما

یند مثل اینکه ده تومان مثلا قرض بدهد و بوعده یکماه یا یکسال که بعد از حلول اجل مقرض و بر اخذ کند پس مشهور و بل بلاخلاف الا من بعد

میان اصحاب آنست که این شرط لزوم بهم نمیرساند بلکه جایز است مقرض اگر قبل از حلول اجل مطالبه بکند و لکن مستحب است وفا بشرط و بعضی

بلزوم آن قائل شده اند که باید وفا بشرط نماید و مطالبه نمیتواند بکند و سزاوار آنست که عبارات بعضی از اعاظم اصحاب در بیان توضیح

مسئله مذکور ذکر کرده و قال فی الدروس و لو قال اقرضنی الی شهر لم یتاجل و کذا باقی الدیون نعم یستحب الوفاء بالشرط و قال فی الشرایع و لو شرط

التاجیل فی القرض لم یلزم و قال فی الکفایة المشهور انه لو شرط التاجیل فی القرض لم یلزم و احتمل بعضهم لزوم هذا الشرط و یدل علیه عموم ما

دل علی لزوم الالتزام بالشروط و الوفاء بالعقود الخ و قال فی الشرح الکبیر و لا یلزم اشتراط الاجل فیه بلا خلاف یعرف الا من بعض و من بعض

متاخری المتاخرین الشهید عبارة المسالک فی الشرایع و کذا عن ظاهر الاجماع علیه و هو الحجة مضافا الی الاجماع المدعی فی کلام جماعة علی جواز اصل المسئلة

بجواز مطالبة بالبدیهة الخ و قال فی جواهر الکلام لو شرط التاجیل للعروض فی عقد القرض لم یلزم علی المشهور بین الاصحاب شهرة عظیمة بل

لا اجد فیه خلافا قبل الکاشانی نعم احتمله فی المسالک الخ و در مفاتیح بر لزوم شرط تاجیل در قرض قائل شده و در مسالک احتمال داده لزوم آن را

لعموم الوفاء بالعقود والتزام الشروط وخصوص قوله سبحانه اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه وموثقة الحسين بن سعيد قال سألته عن

رجل اقرض رجلا دراهم الى اجل مسمى ثم مات المستقرض أيحل مال القارض عند موت المستقرض منه او للورثة من الاجل مثل ما للمستقرض فى حياته

فقال اذا مات فقد حل مال القارض اگرچه این روایت من حیث المفهوم مشعر است بلزوم تاجیل القرض والتزام است با ضمیمه از جهت موجب

شده و است لا لبابه بر لزوم دران تمسک نمود است چنانکه در شرح کبیر گفته بحسب الاصل کما قاله اصحابنا الا النادر منهم بقوله مشهور است که

اجل لزوم بهم نمیرساند بلکه هرگاه [illegible] مطالبه نماید [illegible] حال بتاجیل صاحب طلب [illegible]

مثل اینکه بعد انتها ولی اجل [illegible] طلبکار [illegible] بان به ولا اجل انما فى هذا الدين مدة کذا [illegible] عقد نیست کرد اجنبی

وفا بان بالکر وعده است مستحب است وفا بان خواه می باشد دین با غیران بلا خلاف واگر اشتراط اجل در ضمن عقد لازم اخر شده باشد مثل اینکه

شرط تاجیل او در ضمن عقد فرض [illegible] عقود لازمه نماید یا بیطر [illegible] یا بفروشد یا مصالحه کند و شرط تاجیل فرض نماید وامثال

شیء دیگر مثلا پس اقوی کما علیه الاکثر وجوب وفا بشرط است و مخالف دین شاذ و نادر است کما فى المسالک و بنابر قول شاذ و تا شرط لازم نیست

بلکه عقد لازم جایز میشود و در صورت امتناع از وفا خود بشرط مشروط له اختیار فسخ دارد و بدانکه صحیح است تعجیل دین مؤجل با

بعض دین باوضا طرفین و در اسقاط اجل تجدید رضا کافی است اما در اسقاط بعض طلب ظاهر اطلاق علما اعظام آنست که رضا بعض فائم مقام

ابراء است چنانکه از رضا [illegible] کلام ایشان در مواضع متفرقه معلوم میشود و کم جز رضا کافی است و احتیاج بلفظ ندارد و در مسالک

فتوی داده که موقوف بر انشاء است بلفظ کل ما دلالت دارد بر آن صریحا مثل ابراء و اسقاط و عفو و صلح و مطلق رضا لا یصلح الانتقال الملک الا

بتحقق الناقل شرعا و در کفایه گفته و هل یکفی الرضا فى الاسقاط او یتوقف البراءة على لفظ یدل علیها کالبراءة والاسقاط والعفو ونحوها

فیه وجهان و فتوی و ترجیح احد الوجهین ننموده و مقتضای احتیاط واضح است و بدانکه دین مؤجل بمرگ مدیون معجل میشود یعنی اگر کسی مدیون

شخصی بوده باشد که بعد از یک ماه یا یک سال مثلا ادا نماید بدهد مثل اینکه متاعی از زید بوعده یک ماه خریده یا سلم فروخته یا جنسی را معامله

دیگر [illegible] و غیر اینها سبب التعجیل [illegible] مشهور و للنصوص کصحیحة الحسین بن سعید و روایة السکونی و روایة ابی بصیر

الظاهر انه لا خلاف فیه بین الاصحاب کما فى الکفایة و طلبکار را میرسد که طلب خود را از متروکات و اموال مرحوم استیفا نماید بالتمام و

طلبکار حال نمیشود اگر مدیون زنده باشد للاصل خرج منه موت المدیون فیبقی الباقی و قیل یحل استنادا الى روایة مرسلة و بالقیاس

على موت المدیون و هو باطل اما دین مؤجل مفلس بحجر حاکم شرع حال نمیشود على المشهور المنصور خلافا لابن الجنید رح حیث زعم انها

تحل قیاسا على المیت و هو باطل مع وجود الفارق بتضرر الورثة ان منعوا من التصرف الى ان یحل کما صرح فى شرح الارشاد و غیره و ایضا

هرگاه مفلس محجور علیه حی باشد جایز است بغرما که عین متاع خود یعنی هرگاه متاع موجود باشد و در عین اشیاء او که خود

باشد عین مال خود را اگر در ساعت مفلس بیاید واحق است بمال خود و عین آنرا بردارد و دیگر غرما در آن اشیاء ان یاشا غرماء دریافت المیت اشبه

اگر طلبکار اشیاء از پیش و شراب و رفع [illegible] باشد هر چند مفلس اموال دیگر نداشته باشد یعنی اگر چه متاع مفلس منحصر باشد عین بوده

باشد بانصاحبه این میرسد دیگران از آن محروم میباشند هذا هو المشهور و علیه العمل والنص و ادعى الاجماع علیه کما فى الثانى و الروضة

والکفایة والمسالک و شرح الارشاد و همچنین است هرگاه مال ایشان مرده باشد که اکنون مفلس مفلس شود و عین مال قرض قائم باشد بانصاحبه

و عبارت اکثر اصحاب است و من وجد منهم عین ماله کان له اخذه [illegible] و اما قول ان بعض و سبب سواء کان وفا او لم یکن شرط

اگر [illegible] حصول البینة سبب باشد والاشیاء [illegible] اگر چه عین آن او باشد [illegible]

استحقاق المال [illegible] اگر در آن عین مفلس بوده [illegible] مثل اینکه ابریشم یا اقمشه باشد و احتیاج

نموده باثوب یا قماش [illegible] مثل اینکه [illegible] بالوارثان [illegible]

ایضا معلوم یکی [illegible] باینصاحب [illegible] باشد [illegible] فی [illegible]

بکند [illegible] شرعا [illegible]

اجاره [illegible] خلاف [illegible] علامه [illegible]

ثانی و صاحب نوادر و صاحب جواهر الکلام و غیر ایشان من غیر ذکر خلاف نقل نموده اند قال فی المسالک اذا افلس المستاجر و لم یکن قد دفع الاجرة
جاز للموجر الفسخ و اخذ العین الموجرة تنزیلا للمنافع منزلة الاعیان و لانه یدخل فی عموم الخبر لانه قد وجد عین ماله و له امضاء الاجارة
والضرب مع الغرماء بالاجرة و قال فی نوادر الفقاهة لو حجر الحاکم علی امواله دخلت المنافع و الدیون فلو کان مستاجرا ارضا تخیر الموجر
اذا لم یدفع الیه الاجرة بین الامضاء و الضرب مع الغرماء و بین الفسخ و اخذ المنفعة لانها بمنزلة العین و لو استوفی بعضها فالاقوی تخیره
بین اخذ الباقی و الضرب بما بقی من اجرته بالنسبة الی ما فات مع الغرماء و بین الامضاء و الضرب بالجمیع اما غرماء میت پس صاحب دین
در ترکه او خواه صاحب عین باشد یا غیر او باید همه کلا بالنسبة قسمت نمایند و صاحب عین نمی تواند در عوض طلب خود عین مال را که در ترکه
بوده بردارد بلکه باید کلا قسمت شود میان کل غرماء الا آن که میت را ... وفاتی بعد ذلک مگر اینکه اموال و متروکه میت وفا بجمیع دیون
او بکند که در این صورت صاحب عین می تواند اخذ نماید بنابر اصح ... در مسالک گفته والقول بذلک هو المشهور بین الاصحاب
و خلاف نموده در این ابن جنید و حکم کرده باختصاص طلبکار به عین خود مطلقا یعنی صاحب عین می تواند اخذ عین نماید اگرچه وفا بدیون میت نمی
کند و قول او ضعیف است و در جواهر الکلام گفته که قول ابن جنید اجتهاد است در مقابل نص و علی المشهور فرقی نیست ما بین اینکه مدیون
محجور علیه بمیرد یا نمیرد و بمنزله محجور است و بعضی گفته اند که حکم مخصوص محجور علیه است که در حال حیوة حجر شده و در مسالک گفته که اطلاق النص
دفع قول او را میکند و بدانکه مفلس کسی است که مال او وفا بدیون او نکند پس هرگاه مساوی باشد یا زاید حجر نمیشود اجماعا محکیا فی
جامع المقاصد والمسالک و ظاهر التذکرة و از جمله اموال اوست عوضها دیون یعنی چیزهائی که مال او شده اند اما بعوض که دین است
او مثل اعیانی که خریده باشد و مدیون بقیمت آنها شده باشد چه آنها مال اوست لان هر چند ارباب آنها مخیر باشند میان ...
بانها و عدم ان لان الاختلاف هذه بینا انهم عن بعض العامة انها لا تقوم علیه لان لاربابها الرجوع فیها فلا یحسب من ماله و لا عوضها علیه
من ماله چنانچه در مسالک و جواهر الکلام ذکر نموده اند خلاصه حجر مفلس نمی شود مگر بچهار شرط اول آنکه ... بوده که ذکر شد دوم اینست
که دیون او ثابت باشد عند الحاکم به بینه یا باقرار سوم اینکه دیون او حال باشد پس هرگاه موجل باشد حجر نمیشود هر چند مال او وفا
بانها نکند اگر وعده آنها نرسیده لعدم الاستحقاق مع التاجیل فلا یحجر علیه وان لم یف ماله بها لو حلت للاصل و لو کان بعضها حالا
حجر علیه مع القصور و سؤال اربابها فیقسم ماله حینئذ بینهم و لا یوخر للموجلة شیء حتی لو اضیعا کما صرح فی المسالک و غیره جواهر الکلام
و غیرها چهارم آنکه از حاکم شرع طلب نمایند و التماس کنند حجر را غرماء کلا یا بعضا بشرط آنکه مال مفلس وفا نکند بقرض ایشان بعض
که طالب حجر شده اند و علامه در تذکره جایز دانسته حجر را بالتماس بعض اگرچه طلب ملتمس زاید از مال او نبوده باشد و قول او خلاف مشهور است
و در جواهر الکلام گفته و لا دلیل علیه و اگر امارات فلس در کسی ظاهر شود حاکم شرع خود بخود حکم بحجر مفلس نمی تواند بکند مگر بالتماس غرما
بنحوی که ذکر شد و همچنین اگر مفلس خودش سوال حجر نماید بجهت نفس خود بدون التماس غرما بنابر علی المشهور کما فی المسالک حاکم نمی تواند او را حجر
نماید خلافا للتذکرة و اگر ارباب طلب یا بعضی از آنها طفل یتیم یا مجنون یا سفیه بوده باشد ولی ایشان در التماس حجر قائم مقام ایشان
میباشند و اگر صاحب طلب غایب بوده باشد حاکم شرع را جایز نیست که ولایتا از جانب غایب مدیون را حجر نماید چه حاکم را ولایت در
استیفاء طلب غایب نیست بلکه محافظت اعیان اموال غایب با اوست چنانکه در مسالک و جواهر الکلام بدون ذکر خلاف ذکر نموده اند بلی اگر
بعضی از ارباب طلب التماس حجر کنند و دین ایشان مقداری باشد که جایز شود حاکم شرع را حجر در این صورت حجر میکند و بعد غائب
و حاضر که وعده ایشان حلول نموده میانه ایشان قسمت میشود قال فی المسالک فلو ان التمس الغرما او بعضهم الحجر علیه لان الحق
لهم فلا یتبرع الحاکم علیهم به نعم لو کانت الدیون لمن علیه ولایته کالطفل الیتیم و المجنون و السفیه کان له الحجر و کذا لو کان بعضها کذلک
مع التماس الباقین و لو کانت الدیون لغائب لم یکن للحاکم الحجر علیه لان الحاکم لا یستوفی مال الغائب فی الذمم بل یحفظ اعیان ماله و لو
حجر علیه مع التماس البعض فان کانت دیونهم یفید یجوز الحجر به علیه ثم یعم الحجر الجمیع لثبوت الدیون کلها و استحقاق اربابها المطالبة
بها بخلاف المؤجلة و استقرب فی التذکرة جواز الحجر بالتماس بعض ارباب الدیون الحالة و ان لم یکن دین الملتمس زایدا عن امواله انتهی
کلامه رح و قال فی جواهر الکلام الرابع ان یلتمس الغرماء الحجر علیه لان الحق لهم فلا یحجر علیه مع عدم التماسهم للاصل الا ان یکون

الدّين ان هو وليه من يتيم او مجنون او نحوهما دون الغائب لدعوى ولا ابدال عليه بالنسبة الى استيفاء دينه بل يعتبر في الحجر عليه بالتماس البعض
ان يكون دينه مقدارا يجوز الحجر به عليه للاصل وان عمّ الحجر حينئذ له ولغيره من ذي الدين الحال الذي يستحق المطالبة به وبذلك افترق عن الاول
مع انه لم يثبت الحجر لبعض الدين الحال خلافا للتذكرة فاستقرب جواز الحجر بالتماس البعض وان لم يكن دينه الملتمس زائدا عن ماله ولا دليل عليه
يقطع الاصل والضرر عليه يرتفع عنه باجبار الحاكم له على الوفاء انتهى كلامه مدّ ظله وقال في انوار الفقاهة وهل يكفي في جواز الحجر التماس المديون
لتعلق المصلحة فيه بفراغ ذمته وتخلصه من الاثم ولما ورد ان النبي صلى الله عليه وآله قد حجر على معاذ بالتماسه وجهان والاوجه خلافه اقتصارا
على مورد اليقين واستضعافا للتعليل والرواية لانها عامية انتهى كلامه رحمه الله وقال في الشرايع او ظهرت امارات الفلس على المديون لم يتبرع الحاكم
بالحجر عليه وفي جواهر الكلام بعد ان ذكر قول المحقق كفيه للاصل فهو حينئذ كمن لم يظهر عليه امارات الفلس خلافا للشافعي فجوز الحجر على ما ظهر عليه
امارات الفلس ولا ريب في ضعفه كضعف ما يحكى عنه ايضا من جواز الحجر على من ساوت امواله ديونه وكذا لا حجر عليه لو اكتفى بسؤاله هو الحجر على
نفسه من دون التماس الغرماء للاصل الذي لم يعارضه لكن استقرب في التذكرة جوازه اجابة له لان فيه مصلحة لبرائة ذمته ولما روي عن
النبي صلى الله عليه وآله انه حجر على معاذ بالتماسه خاصة وفيه انه لم يثبت من طرقنا ولعل حجره مع كون الشيء ... الالتماس للغرماء انتهى
كلامه اعلى الله مقامه وقال في الكفاية ولو سأل المديون خاصة الحجر لم يكن للحاكم الحجر انتهى كلامه رحمه الله چهارم بدانکه اگر کسی مديون بوده لکن
آرام بوفا و بدهی مانع املاک خود را بعنوان مصالحه با رقبه اشرار یا اجاره بمدت ده سال فضا مثلا [illegible] یا ابطال
بان [illegible] املاک [illegible] که [illegible] بعد شرعا بنا بر قواعد شرعیه انکسر الا [illegible] ملاکرا نکرد [illegible]
المنفعة [illegible] صاحب منافع و اجاره تمام شود [illegible] و بعد ارباب طلب [illegible] ادای دین واجب
مضیق است با عدم [illegible] و تمکن و واجبست [illegible] هرگاه صاحب طلب حاضر باشد و مطالبه نماید بلکه جماعتی
از اعلام مثل علامه و محقق ثانی و صاحب صلاح و مناهل و غیر ایشان گفته اند که صحیح نیست صلوة مدیون در اول وقت و هر عملی
واجبات وسعه که منافی بقضاء دین بوده باشد حتی عمومات تحقق مثل زکوة و خمس را نیز حکم نموده [illegible] کرده [illegible]
شده باشد اگر چه اکثر متاخرین خصوصا از معاصرین حکم بصحت نموده اند و مع هذا احتیاط [illegible] سبیل [illegible]
باشد و ارباب طلب مطالبه نمایند جبر نمود مراد بیع مستثنیات در دین که عبارت است از [illegible]
و داد [illegible] کوب و لباس عیال واجب النفقه ایشان [illegible] لازم النفقه و غیر اینها از [illegible] محتاج الیه است و از
معاش باشد [illegible] در [illegible] علیه بیع دار
التی [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یباع الدار ولا الجارية في الدين وذلك انه لا بد للرجل من ظل يسكنه وخادم
يخدمه ويدل عليه ايضا حسنة ابراهيم بن هاشم وموثقة زرارة وحسنة ذريح المحاربي وقول الصادق عليه السلام في رواية عثمان بن زياد اعيذك
بالله ان تخرجه من ظل راسه ونحوه في رواية ابراهيم بن عثمان وكذا في رواية مسعدة بن صدقة ... لا تباع الدار ولا الجارية ... وفي جواهر الكلام
لكنه ولا يجبر المفلس على بيع داره التي يسكنها اجماعا محكيا عن المبسوط والغنية والتذكرة وغيرها ... كتب عليه منهاج الهداية
واقرانه و [illegible] و عیال لازمه [illegible] مستثنیات [illegible] بعض [illegible] باشد [illegible] بتواند بکند
[illegible] تذکره و [illegible] نسبت داده بعلماء امامیه [illegible] و مفتاح و منتهی و انوار الفقاهة نیز تصریح نموده اند و بدانکه ما لا بق بحال
مفلس اگر چه [illegible] توانند با عدم رضای او [illegible] خود شان بکیرند لکن اگر زیاده او زیاده از قدر حاجت باشد کما اینکه [illegible]
است [illegible] داری و ... بیع فاضل آن دار اگر ممکن باشد افراز آن در بیع نمودن کما صرح فی شرح اللمعة والمسالك والمنهاج و الانوار
وفي جواهر الكلام لكنه وكيف كان فلو فرض كون الدار زائدة عما يحتاج سكنى ما اعتاد يباع منها ما يفضل عن حاجته لو فاء بالذي
عليه كما صرح به الفاضل في القواعد وثاني الشهيدين وغيرهما بل في الحكي عن جامع المقاصد وغيره بلا خلاف انتهى وفي كشف اللثام
انه يباع منها ما يفضل من حاجته قال الصدوق وكان شيخنا محمد بن الحسن رضي الله عنه يروي ان كانت الدار واسعة يكتفي صاحبها ببعضها
فعليه ان يسكن منها ما يحتاج ويقضي ببقيتها دينه وكذلك ان كفته دار بدون ثمنها باعها واشترى بثمنها دارا يسكنها ويقضي بالثمن

وبه دیدانوا والفقها ممکن است دلت النصوص ونطقت الفتاوی وقضی به قبل القسمة والحج علی انه لا اتباع لجاریة ولا الدار فی الدین ویراد
بها الا بقدر ما یکفی بالتکا وکفنا ولو زاد کابیع الزاید ولو زاد کفنا بیعا واشتری ثمنا بما یناسب حاله انتهی ودر جواهر الکلام گفته وکذا الحث فی امثله
التی یحتاج الیها الذی حکی الاجماع عن المبسوط وفی الغنیة وظاهر التذکرة علی عدم بیعها فی الدین مضافا الی صحیح الحلبی المتقدم
المحمول لفظ الجاریة فیه علی امثال الخادم ولو عبدا بل الامتعة کالتجمع مع الحاجة بنحو ما سمعته فی المسکن انتهی کلامه ره وفی المسالک بعد
ذکر الدار والجاریة اللائقین بحاله قال وفی حکمهما الدابة ولو احتاج الی التعدد استثنی کالمتحد وکذا الروضة وفی الارشاد ولا عن یکون
اذا کان من اهلها ونحوه فی التذکرة من دون شرط وکذا جامع المقاصد ومقدار سیلی گفته انهم قد یستثنون بعض الامور المحتاج الیها
مثل الکتب العلمیة لاهلها ودر جواهر الکلام گفته وقد یلحق بالدابة ثوب الاعراب وبالجاریة خیمة الاعراب اذا کان من اهلها فی للتفرغ من
ما لابد منه اذا لم یستغرق فی اخر البحث مقدار ذلک کله العمرة والحج لا ثما ملا ان [illegible] وغیره [illegible] اشار اوفق
التقصیر عنه انتهی کلامه ره ودر تذکره وعنایت ذکر شده اند که غیر انفاق وجعل الخیار نمیکنند بلکه از دین بیرون نبرند وباید بلیه وحصص
قابل القیمة الجزایا بینه آنکه فی التذکرة ولا یترک الفرش والبساط بل یباع والحصیر القلیل القیمة ودر جامع المقاصد
مطالق اثاث البیت انچه لازم است مستثنیات در دین نیست ودر فرش بایه بنحو گفته باشد واشال اینها اکتفا نماید وتتمه را باید بطالب داد
هفتم قبل از تجهیز حاکم شرع هرگاه از ارباب مطالبات بعوض دین خود انفاق چیزی اخذ نماید مقدم خواهد است که تکلیف اداء
شرکت نیست با انفاق چیزی غیر ما قبل از تجهیز فاو بیرون المفلس است [illegible] سبب آنکه ورثه اسیر هشتم درصورتیکه مدیون چاه ومکان
دین لمن الله الذی بوده باز وابقا واداء نموده ان شوید ومطالبه داشته باشد طلبی پیش از تجهیز که از مال مدیون طلب
تقاص آن باید بنابر قول اکثر علی الظاهر المحتج به فی المسالک بل الشهرة که کلام التذکرة والکفایة علیه لان الشارع بن اعم از آنکه
منه از غیر جنس حق خود بوده یا از جنس آن و انچه در صورت ورضا آخذ نموده بعنوان تقاص مال آخذ است و سایر طلبکاران را
شرکت نیست و بعضی گفته اند که اگر تجهیز داده باشند که نتوانند بر ذمه حاکم شرع شود بر سایر قاصر مایملک است و محقق در نافع
اختیار نموده لکن در شرایع و ارشاد منع و کرده و بجواز قائل شده و در شرح کبیر ثانی قول الاشهر را اختیار نموده و شهید اول در نکت الارشاد
و شیخ در خلاف و مبسوط و کید ری تقوی بجواز داده اند کما قال فی شرح الارشاد واما اذا کان هناک بینة ثابت عند الحاکم لوانا من اهل
یجوز له الاخذ وجهان نعم لعموم الاذن فی الاقتصاص وهو الذی افتی به الشیخ فی المبسوط والخلاف الثانی لا اذا الاسقاط علیه الا الیه فلا
الاصل فجوازه فی موضع الضرورة و هی هنا منتفیة و هو اختیار المحقق فی النافع والاصل جوازه واختیاره فی الشرایع وعلامه بنا علی الله
در ارشاد بجواز اخذ قائل شده اند قال فی الارشاد ولو کان جاحدا وهناک بینة وحاکم فالاقرب جواز الاخذ اما در صورتیکه مدعی
اثبات عاجز شده و ممکن نباشد انتزاع دین با عین مال خود و از مدیون چیزی بنصور برشاکر باید مدعی که مطالب است از مال مدیون
چیزی برسد بتواند بعوض حق خود بدون رضای مقاصه نماید بلا خلاف اگر مال ودیعه باشد و حکم ودیعه بعد ذکر میشود قال فی
الریاض بلا خلاف اجده فیما اذا لم یکن مال ودیعة بل صرح جماعة بل بعضهم الاجماع علیه من الغنیة وهو الحجة مضافا الی قوله سبحانه فمن اعتدی
علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم وقوله عز شانه فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و شهید اول در شرح ارشاد و غیر این ان از اعاد
بعدانه ذکر اینه وایه شریفه گفته اند ولان النبی صلی الله علیه وآله قال لهند لما اشتکت الامتناع ابی سفیان خذی ما یکفیک وولدک
بالمعروف وعلاوه بر این نصوص نیز در این باب هست پس در صورتی اگر مال مقتص منه از غیر جنس حق او باشد مخیر است بین اخذ و اتمام
عادله فیما بینه و بین الله تعالی یا اینکه بفروشد و صرف در جنس حق خود نماید کما فی الشرح الکبیر وغیره و بدانکه در صورتیکه مدیون جاحد
ومنکر بر لمن له الدین بوده ومماطله و تسویف مدتی بر ادای دین او و رضا داد تقاص نموده طلبکار طلب خود را از اموال او بلا
کلام جایز نیست و انچه اخذ و استیفا نموده مال آن نمیشود با عدم رضای مدیون نهم در صورت جواز اقتصاص یا جایز است
طلبکار اقتصاص آنچه کرده نزد او و یعه است از مال مدیون بانه جدان دو قول است ظاهر قول محقق در نافع و صریح او در شرایع و شیخ
و شیخ در نهایه و حلی در سرایر و فاضل در ارشاد و مختلف و صمیمی در شرح شرایع و فاضل مقداد در تنقیح و شهید ثانی در نکت و مسالک
۱۸۳

جواز است مع الكراهة بلكه در مسالك و كفايه نسبت داده اند باكثر متأخرين و سيدنا العلامة العالي از معاصرين در شرح كبير فرموده اند بل لعله
عليه عامتهم لاطلاق الادلة بل عمومها الناشي من ترك الاستفصال في الاخبار وللخبرين في احدهما عن الرجل يكون له
على الرجل الدين فيجحده فيظفر من ماله بقدر الذي جحده ايأخذه وان لم يعلم الجاحد بذلك قال نعم وفي الثاني انه كان لي على رجل دراهم
فجحدني فوقعت له عندي دراهم فاقبض من تحت يدي ما لي عليه وان استحلفني حلفت ان ليس له علي شيء قال نعم الخبر ومضافا الى النصوص جملة من
المعتبرة منها رواية هند المتقدمة بناء على ان مال الرجل في يد امرأته كالوديعة الخ و روايت جناب سيد از روايت هند اينست كه علامه و شهيد ثاني
بلكه اكثر اصحاب در كتب استدلال در باب جواز مطلق تقاص ذكر نموده اند كه هند زوجه ابو سفيان بخدمت جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله
آمد و عرض كرد كه بدرستى كه ابو سفيان مرد شحيح و بخيل است عطا نمى كند بمن آنچه كفايت من و ولد من نمايد الا اينكه بگيرم من سرا از مال او و آن حضرت
كم واو نداند آيا از براى من جرمى هست يعنى گناه واثم و شغل ذمه كه براى من [illegible] پس آنجناب صلى الله عليه وآله فرمودند
خذي ما يكفيك وولدك بالمعروف پس اذن فرمودن آنجناب بر داشتن آنچه كفايت خود او و ولد او ميكند بحسب عرف و عادت و السنه
بجواز تقاص از اين روايت از دلايل جواز تقاص ذكر كرده اند و بعضى فرموده اند كه دلالت بر جواز اخذ از وديعه نيز ميكند بجهت اينكه مال زوج
در يد زوجه او مثل وديعه است قال صاحب [illegible] كويد كه از اين حديث چند فوايد مستفاد ميشود [illegible] مستفاد ميشود اول
اينكه جايز است براى زوجه خروج از بيت زوج براى استفتا والا آنحضرت صلى الله عليه وآله نهى ميفرمودند زوجه ابى سفيان را دوم اينكه
تكلم كردن زن و شنيدن صوت او در وقتى كه حاجت داشته باشد جايز است سيم جايز است شكوه از براى كسيكه حق او را شخصى منع كرده باشد
آنحضرت نهى زوجه ابى سفيان را از شكوى ننمودند چهارم جايز است در وقت حاجت ذكر معايب شخص غايب كردن چنانكه زوجه ابى
سفيان وصف نمود او را بشح و بخل پنجم جايز است بر كسيكه حقى از شخصى داشته و ممنوع باشد از مال او اخذ نمايد بدون علم و رضاى آن
شخص ششم فرقى نيست ما بين اينكه از جنس حق خود باشد يا از غير جنس آن زيرا كه آنجناب صلى الله عليه وآله اطلاق امر باخذ آن
بقدر كفايه نمودند هفتم جايز است بر قاضى حكم نمودن بعلم خود چنانكه آنحضرت كردند هشتم جايز است قضا بر غايب چنانكه آن حضرت
كه آنجناب فتوى دادند و حكم نفرمودند چنانكه شهيد ثانى در شرح نيز ذكر كرده و از بعضى كه قايل اند بحكم نمودن بر غايب جايز دانسته اند
الغايب على حجته اذا حضر نهم جايز است كه مادر قيم ولد خود شود چنانكه آنحضرت تجويز نمودند اخذ نفقه او را اذ ولد صغير بوده باشند دهم
امتناع ابى سفيان بقول او صلى الله عليه وآله خذي ما يكفيك وولدك بالمعروف [illegible] فالسالف
معلوم ميشود كه مرجع در نفقه زوجه و ولد بعرف است و از براى آن تقديرى در شرع نيست چنانكه آنجناب صلى الله عليه وآله فرمودند خذي
ما يكفيك وولدك بالمعروف و بعد از ذكر اين فوايد بدانكه اخبار كثيره نيز در باب جواز تقاص از مال وديعه وارد شده و بعضى
از آنها منجبر است بشهرت عظيمه متاخره چنانكه در شرح كبير گفته و بعد از ذكر اخبار قول اكثر متاخرين بل عامتهم [illegible] بجواز اخذ مع
الكراهة اختيار نموده اند و عبارت شرح مزبور اينست فهذا القول لا يخلو عن قوة ولكن جماعتى از علما بل المشهور كما قيل منع نموده
اند تقاص را از وديعه و در شرح مذكور نيز گفته خلافا للصدوق في الفقيه والشيخ في النهاية بل الاكثر كما في المفاتيح والتنقيح والحلبي
الكيدري وابي علي الطبرسي وابن زهرة العلوي فاختاروا المنع وادعى الاخير عليه اجماع الامامية ومال اليه بعض متاخري الطائفة
و دليل ايشان از كتاب و اخبار كه اقامه نموده اند معارض [illegible] از آيات و اخبار و قول اول كه جواز اخذ از وديعه باشد ارجح
بنظر ميرسد [illegible] متاخر كادت تكون لنا الان اجماعا كما ذكره في الشرح الكبير والله سبحانه هو العالم و اگر دعوى كسى [illegible]
مثل قصاص و حد قذف پس لابد بايد رجوع بحاكم شرع نمايد و بدون ترافع بعمل نياورد بلا خلاف [illegible] كما في الكفاية و اگر دعوى
مثلا عين باشد خواه ملك و خواه ساير اعيان و يقين باستحقاق داشته باشد ميتواند بدون اثاره فتنه انتزاع از منكر نمايد [illegible]
هر چند قهرا باشد مادام كه منجر بفتنه نشود و موقوف نيست باذن حاكم شرع بلا خلاف كما في الشرح الكبير لانه عين ماله فلا حاجة
الى الرجوع في تحصيله الى غيره فان الناس مسلطون على اموالهم وصرح باستقلال الفقيه [illegible] المحقق السبزوارى [illegible]
الكفاية في كتاب القضاء في فصل التوصل الى الحق ولكن [illegible] پس لابد بايد رفع بحاكم نمايد [illegible]

بکند کما فی الریاض و ازدعم بدانکه مقاصه قبل از احلاف بشروطی که گذشت جایز است و اگر صاحب طلب که مدعی است مدیون را که مدعی علیه
در صورت انکار در حضور مجتهد جامع الشرایط قسم بدهد دعوی ساقط میشود اگرچه ذمه منکر از حق مدعی در نفس الامر بری الذمه نشود
میشود اگر کاذب باشد بلکه واجبست مابین او و مابین الله تعالی تخلص از حق مدعی بالخلاف کما فی الریاض و لکن بعد از احلاف حاکم
شرع جایز الحکومه که بسؤال و اذن مدعی در مجلس حکم و حضور حاکم مزبور او را قسم داده باشد اگر اموال او بتصرف مدعی بیاید نمیتواند
مقاصه نماید اگرچه قبل از احلاف جایز بود پس بعد از احلاف مقاصه و مطالبه و معاوده محاکمه کلا جایز نیست و اگر اعاده دعوا نماید
مسموع نمیشود للنصوص المستفیضه منها الصحیح اذا رضی صاحب الحق بیمین المنکر بحقه فاستحلفه فحلف ان لا حق له قبله ذهبت الیمین
بحق المدعی و لا دعوی له قلت و ان کانت له بینة عادلة قال نعم فان اقام بعد ما استحلفه بالله تعالی خمسین قسامة ما کان له حق فان
الیمین قد ابطلت کل ما ادعاه قبله مما قد استحلفه علیه و اکثر اخبار در کتب استدلال و در شرح کبیر هم مذکور شده و قطع نظر از شهرت عظیم
اجماع نیز نقل کرده اند بر سقوط دعوی در مجلس حلف زکافة مسلمین کما ادعاه جماعة کفخر الدین فی الایضاح و ابن فهد فی المهذب
و اگر بعد از احلاف اقامه بینه نماید بر اینکه حق او در ذمه حالف ثابت بود باز مسموع نیست علی الاظهر الاشهر بل علیه عامة من تاخر
و نسبه الاسکافی الی الصدوقین و فی الغنیه و عن الخلاف الاجماع علیه و هو الحجه مضافا الی النصوص المتقدمه فانها ما بین صریحه
فی ذلک کالصحیح الاولی و ظاهره فیه بالاطلاق او العموم کالاخبار الباقیه کما ذکره فی الشرح الکبیر و شیخ مفید و ابن حمزه و قاضی قائل شده اند بر
اینکه اگر حالف در وقت قسم خوردن شرط سقوط حق را بیان نموده بینه اش مسموع نیست و الا مسموع است الحاق نموده اند اذا با فراد
نمودن او بعد از حلف و قول ایشان اجتهاد است در مقابل نص صحیح و ان غیر مسموع است کما فی الریاض و در این مسئله اقوال نادره نیز ذکر
نموده اند و تفصیل اقوال در کتب استدلال و در ریاض نیز بیان شده و از معاصرین صاحب منهج الاجتهاد و الاحکام گفته هرگاه ادعای علم
بواسطه نماید و ایشان قسم نفی العلم بخورند اقوی آنست بعد از آن میتواند اقامه بینه نماید بر طلب خود و بدانکه اگر حالف بعد از ذکر قسم
مجموع ذمه خود را بکند و اعتراف بحق مدعی نماید کلا او بعضا در صورت جایز است بر مدعی مطالبه و اگر اقرار بان میکند بلا
خلاف و فی المهذب کلام الصیمری فی شرح الشرایع دعوی الاجماع علیه و در ریاض گفته و هو الحجه مضافا الی عموم اقرار العقلاء علی
انفسهم جایز الخ و بنابر این هرگاه حالف بعد از حلف تکذیب نفس خود نماید جایز است مطالبه و مقاصه با امتناع از تسلیم فان کان
اگر قسم بدون اذن مجتهد جامع الشرایط داده باشد دعوا ساقط نمیشود و باز تجدید دعوا و مرافعه در نزد مجتهد جامع الشرایط میتوانند
بکند بلا خلاف و تقاص هم اگر منکر باشد جایز است اگرچه مدعی و مدعی علیه هر دو یکی از علما را که غیر مجتهد است بخصوص اذن داده باشند
برای مرافعه خودشان باز بحکم او چون غیر مجتهد است دعوا قطع نمیشود چه قاضی تحکیم در زمان غیبت غیر نمیشود بلا کلام بجهت اینکه در
قاضی مطلقا اجتهاد شرط است هرگاه قابلیت فتوی و حکم دارد احتیاج باذن خصمین نیست و الا حکم نمودن او حرام و خلاف شرع بعینه
انام است حتی اگر مجتهد مثلا عالمی که مجتهد نباشد ماذون سازد که در بلدی یا قریه بنشیند و مرافعه کرده و حد علی الاطلاق در فقیه
بکند و قسم بدهد این ماذون و ماذون هر دو فاسق و ملعون اند بلا خلاف بلی اگر در قضیه خاصه از جانب مجتهد جامع الشرایط ماذون شود
که دعوای ایشان را باتمام رساند در همان دعوا فقط بهر نحوی که اذن داده باید از انفراد معمول دارد و اگر طرفین راضی شوند که دعوای
ایشان را مبلغی یا جنسی یا ملکی مصالحه نماید پس در آن اذن مجتهد شرط نیست طرفین هرکه را ماذون نماید میتوانند معمول دارد اجماعا
و هرگاه مثلا زید از عمرو مبلغی ادعا نماید و عمرو منکر باشد و از اثبات نیز عاجز بوده معلوم است که تسلط قسم بر عمرو دارد باید که در
حضور مجتهد جامع الشرایط او را قسم بدهد بهذا نمیتواند که حق خود را مصالحه کند با مدیون بیمین که بعد تسلط داشته باشد حق
زید را قسم بدهد بعد اینکه مجتهد رجوع کند یا اینکه عالمی که غیر مجتهد باشد او را وکیل کند که صیغه مصالحه در عوض
بعد خود مدعی یا همان عالم را وکیل کند که قسم به مدعی علیه داده طی دعوا شود که دیگر استیناف دعوا نتواند بکند بلی این مسئله را از فقها
احدی بنظر نرسیده که متوجه شده باشند لکن بعضی از اعاظم معاصرین مثل صاحب کشف الغطاء اعنی افضل المحققین و اسوة المدققین
زبدة الفقهاء و المجتهدین جناب شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه حکم بصحت چنین مصالحه فرموده اند و بعد جمعی از اعاظم علما عصر

یا وضوء فتوی بجواز ادای ایشان صادر کرده بدان انجماع صاحب منهاج و انوار الفقاهة و منهج و جواهر الکلام و غیر ایشان از اعلام [illegible]

ولا یجوز الاحلاف الا الحاکم ولا یستحلف الا فی مجلسه الا لعذر کالزمن والخایف والمرأة غیر البرزة او الحائض او النفساء [illegible]

موضع لا یجوز لهما المکث فیه او الدخول اذا کان بحضور الحاکم عنده عسر او مشقة او کسر لشانه و سقوط المحله عند الناس نعم [illegible]

صالح المدعی حقه بالیمین فلا یعتبر فیه شیء مما ذکر کما لو صالح بالمال نعم جواز التحلیف فیه لغیر الحاکم یسقط به الدعوی و جناب [illegible]

و نبذة الفضلاء و المجتهدین شیخ حسن بن الشیخ جعفر طاب ثراهما در انوار الفقاهة فرموده الصلح صالح فی مقام الدعوی [illegible]

علی نفس المدعی به و علی نفس اسقاط حق المدعی من الیمین علی المنکر صالح لان یکون عوضا و نفس اسقاط الدعوی [illegible]

هو نفس یمین المنکر عند عدم الحاکم مما یملکه المنکر و یقابل بعوض ولا یملکه المدعی فیصح لان یجعل المنکر عوضا عن دعواه او عن [illegible]

علی الاظهر انتهی کلامه رفع مقامه و ذکر مباحث سابقه چون باعث طول کلام و [illegible] اجمالا با اینها اکتفا نمود و اگر مدعی [illegible]

علیه در باب وکالت نماید که [illegible] و غیر آن [illegible] جاری سازد عن قبل موکل یا مجلس موکل علی اسقاط [illegible]

پس از طرف مدعی علیه قبول نماید بلفظ قبلت یا بگوید عن قبل موکلی صالحت موکلی علی اسقاط حقه من [illegible] دعواه بالیمین [illegible]

[illegible] علی هذا بهذا باز صحیح است دوازدهم سنت است خوش سلوکی نمودن طلبکار با قرضدار و ارفاق [illegible]

در مطالبه [illegible] و در اخبار وارد شده که و من سهل القضاء و سهل الاقتضاء

میباشد و واجب است نظاره معسر لقوله تعالی وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و [illegible] نکرد و در حدیث صحیح وارد شده که [illegible]

که خدا تعالی [illegible] که سایه نباشد مگر سایه خدا تعالی [illegible]

و نیز وارد شده که هر که مهلت دهد معسر را میباشد برای او از خدای تعالی بهر روزی ثواب تصدق نمودن [illegible]

مستحب است که [illegible] لقوله تعالی وان تصدقوا خیر لکم خصوصا [illegible] اگر [illegible]

عوض خواهد گرفت و اگر [illegible] خواهد کرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و چنانکه در حدیث صحیح وارد شده و اگر [illegible] علما امامیه [illegible]

[illegible] و مستحب است که [illegible] اگر [illegible] مستحب است [illegible]

[illegible] در حساب نمودن [illegible] که [illegible] و شاهد [illegible]

[illegible] اگر چه در بعض اخبار جواز آن وارد شده ولکن حمل نموده اند اکثر اصحاب [illegible]

در ادای دین [illegible] مدیون [illegible] بعوض [illegible] دین [illegible] خواه از جنس [illegible] باشد [illegible]

اگر چه [illegible] و عدد [illegible] نموده باشند [illegible] صحیح [illegible] است [illegible]

معلوم مدیون بوده و در عوض طلب [illegible] از جنس طلب طلبکار [illegible]

طلب خود قبول کند [illegible] و هر گاه در وقت دادن قیمت [illegible] باشد [illegible] دادن باید محسوب شود [illegible]

محاسبه بالخلاف [illegible] لا اعرف فیه فی الحکم خلافا [illegible] احتسابه المدین عوضا علی [illegible]

بینهما یوم القبض و لو کان الدین من غیر النقد [illegible] یوم دفع العرض [illegible] و الظاهر انه [illegible]

وان لم [illegible] علیه ولا اعرف فی الحکم خلافا [illegible] القواعد [illegible] المدیون [illegible] الدین [illegible]

الاسعار کان [illegible] یوم الدفع لا وقت المحاسبة و محقق ثانی [illegible] ذکر نموده و [illegible] المنهاج [illegible]

الحق الذی [illegible] یوم القبض [illegible] و غیره و محقق [illegible]

خلاف نقل نموده اند [illegible] محمد بن الحسن الصفار [illegible] عند الاحتیاج [illegible]

اتفاق نموده [illegible] در اثبات طلب [illegible] شاهد بالفعل [illegible]

[illegible] از اثبات [illegible]

فی القرض ۲۲۳

زوج منکر شود در صورت زوجه را باید شغل ذمه شدن زوج او یعنی اجراء عقد را اثبات نماید و همچنین است اگر ورثه زوجه از زوج ادعای مهر کنند و قبل از اشتغال ذمه زوج و رهن جریان عقد معلوم شود باید زوج رد نمودن و بری شدن از آن را اثبات کند و ورثه زوجه بقای مهر قسم نخورند کربینا باید و اثبات اشتغال بالفعل به مهر و سابق بودن ضرر ندارد بلا خلاف ظاهرا و همچنین است اگر زوجه یا ورثه او حق الصداق او را از ورثه زوج ادعا نمایند که از متروکات زوج استیفا کنند نعم بدانکه اگر زید مثلا فوت شود و چند نفر زوجه داشته باشد که مهر یا صداق خود را از ورثه زید مطالبه کنند که از متروکات زید بگیرند در صورت بنابر اشهر اختیار مال با اولیاست صاحبان حق خود را مطالبه اگر عینی در صداق ایشان هست عین را یا بها را داد و اگر نیست هر مالی که ورثه میخواهند میدهند و حق آنها میدهند و اگر نقد طلب باشد ورثه نمیتوانند که آنها را الزام کنند که جنسی را که نمیخواهند در عوض طلب بردارند چنانچه جمع کثیری از اعاظم اصحاب تصریح باین نموده اند و در جامع الشتات نیز گفته و همچنین است حکم سایر طلبکاران از میت و اگر بعضی از ورثه صغیر بوده باشد چون از جانب صغیر ولی شرعی او متوجه میشود والا وصی یا حاکم شرع بتفصیلی که سابقا مذکور گردید شاید هم طلبکار اگر از ورثه غایب خواسته باشد طلب خود را بردارد یا اذن او طلب خود را بثبوت شرعی رساند یعنی در حضور حاکم شرع جامع الشرایط ثابت نماید مدیون غایب در مقابل حرف شرعی باشد بعد از ثبوت و دادن کفیل باذن حاکم شرع از مال او میتواند بردارد یا باذن حاکم از مال غایب میفروشند و میدهند چنانچه در ریاض گفته یجوز ان یقضی علی الغایب مع قیام البینة علیه بالحق ویباع ماله ویقضی دینه ویکون الغایب علی حجته اذا قدم بلا خلاف عندنا فیه فی الجملة بل ظاهر التمهید فی التنکیل والمسالک ان علیه اجماع الامامیة وهو الحجة مضافا الی المعتبرین ولو لم یبلغ وجه الصحیح مع اجماعهما فی سند احدهما وفیهما الغایب یقضی علیه اذا قامت علیه البینة ویباع ماله ویقضی عنه دینه وهو غایب ویکون الغایب علی حجته اذا قدم قال ولا یدفع المال الی الذی اقام البینة الا بکفلاء وان معتبر بودن معلوم گردید که از مال غایب بعد از اثبات طلب نمیدهند الا بکفلاء چنانکه این مذهب شیخ است و همچنین قاضی و جماعة و اسند بنافع و شرایع و در ریاض گفته و مال الیه بعضا المتاخرین فی کتابه واختاره صاحب الکفایة ولکن خلاف نموده است ابن حمزه و تکفیر را ذکر نکرده بلکه واجب دانسته بر غریم یمین را یعنی باید بعد از اثبات ذکر یمین نمود از مال غایب استیفاء نماید و تابع شده است باین علامه و جمعی با او ادعاء کرده اند بلکه جماعتی ادعای شهرت نموده اند مثل صیمری و صاحب کفایه اگرچه اخیر بعد از ذکر شهرت اختیار قول اول نموده و عبارت این است والشهور اعتبار الیمین علی المدعی مع البینة من غیر تکفیل الامر تعدد الیمین کما لو کان المدعی علی الغایب یکل الشیئ فانه لا یجوز اطلاقه واعتبر التکفیل ومن لم یوجب علیه الیمین مع البینة اعتبر تکفیل القابض و بدل روایة جمیل المذکور ان علی اعتبار التکفیل مطلقا والاوجه العمل بها و مراد از دو روایت همان است که در ریاض مذکور شد و صاحب ریاض نیز اختیار قول اول کرده بر قول ابن حمزه و من تبع اجتهاد است در مقابل نص حیث در هما انکار غیر کفته بانه اجتهاد فی مقابلة الروایة المعتبرة فی نفسها المعتضدة بعمل الطایفة ولو فی اصل المسألة ولا یمکن الجمع بین الامرین حیث یقتضی به الغریم احوط الا ان العمل بالروایتین متعین همه حکم اگرچه زید بعمرو مبلغ ده تومان مثلا مدیون باشد و زید مبلغ مزبور را ادا نماید و زید عمرو ادعا کند که وجه مأخوذ را از وجه طلب بکر اخذ نمودم و زید بگوید که از وجه طلب غیر مسطور بتو مدیون بودم دادم علی الاشهر بل من غیر خلاف ظاهرا قول قول دافع است و عمرو دین بکر را باید اثبات نماید و بکر در مع العجز عن الاثبات تسلط قسم بر زید داشت و همچنین است اگر کسی مدیون شخصی بوده باشد بدو دین یکی رهن داشته باشد و دیگری خالی از رهن وادا نمود و دین به او باشد مزبور فرق نتواند کرد بطلبکار بعد نزاع فیما بین ایشان شود مدیون بگوید که وجه را بازای طلب رهن داده ام و طلبکار بگوید که بعوض رهن نکرده ام پس به مقام قصد مدیون معتبر است اگر ثابت شود که مدیون آن وجه را بازای دینی که وثیقه و رهن داشته داده است یعنی در رهن دادن باین قصد داده عمل بمقتضای آن میباید نمود اگر چه صاحب طلب بقصد طلب رهن قبض نموده باشد و در صورت نزاع بینه و انکار صاحب طلب قول قول دافع است با یمین چه قصد آن معتبر است چنانکه علامه رحمه الله در تذکره و جناب سید معاصر رحمه الله در مطالع و غیر ایشان از اعاظم بدون ذکر خلاف نقل نموده اند همچنین اگر کسی از متسلط بر ادعا نماید در بعضی از اموال اداء به او بعد از اثبات قسم استظهار بر بقای حق الی الان در وقت قسمت ترکه و از متروکات او استیفاء طلب خود نماید بلا خلاف فی الظاهر

/٥

فی کثیر من الکتاب ومنها المسالک والروضة وشرح الشرایع للصیمری الاجماع علیه وهو الحجة کما فی الشرح الکبیر مضافا الی المعتبر من احدهما الصحیح ۲۸

ودر کفایه نیز گفته ولا اعلم فی ذلک مخالفا من الاصحاب ومستنده روایة عبد الرحمن بن عبد الله باسناد لا یخلو عن اعتبار والی ان قال وفی

طریق الروایة العبیدی وفیه کلام لکن الراجح الاعتماد علی روایته ومدلول الروایة مشهور بین الاصحاب مع ورود ما یعتضد بها روایة محمد بن

الصفار فی الصحیح الخ ودر مسالک نیز بخصوص روایت سابقه گفته مع ان فی طریقها محمد بن عیسی العبیدی وهو ضعیف علی الاصح وبعد گفته

ان مضمونها مشهور والمقام وخلاف در آن ظاهر نشده چنانکه فرموده ما المشهور بین الاصحاب لا نعلم فیه مخالفا الدعوی [illegible] علی

بقاء الحق [illegible] ودر شرح کبیر نیز گفته وقصور السند مجبور بالاعتبار والعمل ومعتضد است نیز بصحیح محمد بن حسن صفار چنانکه ذکر

خلاصه اگر کسی طالب حق باشد هر چند با بینه عادله اثبات نماید [illegible] باید [illegible] وقبل از ذکر قسم استظهار [illegible] از مال [illegible]

نمایند [illegible] حکم [illegible] بینه استحقاق اخذ المال [illegible] مثل اینکه [illegible] مجنون وصغیر [illegible] باشد [illegible]

لزوم حلف بعد از بینه [illegible] در شان او احتمال الابراء [illegible] بدانکه [illegible] بعد عدم [illegible]

[illegible] واحد باشد [illegible] علیه [illegible] بلا کلام [illegible] الحکم [illegible]

المیت واکره مدعی [illegible] اثبات [illegible] قبل از ذکر قسم استظهار [illegible] باشد [illegible] میشود [illegible]

وذکر [illegible] باشد [illegible] الابا [illegible]

من [illegible] الاجتهاد گفته [illegible] صغیر [illegible]

بادامین [illegible] استظهار [illegible]

باشد [illegible] انتهی [illegible] دعوی [illegible] باشد [illegible]

مثل اینکه [illegible] وعنوان [illegible]

و [illegible] در قواعد وصاحب [illegible] گفته [illegible] اثبات [illegible]

و [illegible] فاضل هندی [illegible] کشف اللثام [illegible] الیمین [illegible]

[illegible] ودر کشف در شرح قول علامه [illegible] عند [illegible]

والنص للتصریح بالدین [illegible] الاصل [illegible] علی [illegible]

مرجوع [illegible] الاداء والابراء فی الترکة [illegible] بالنص والاجماع [illegible]

[illegible] الفاضل [illegible] شرح قول [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

المنصوص وهو الاستظهار [illegible] الدین [illegible] الابراء [illegible]

[illegible] فان ملکها [illegible] احتمال [illegible] والاستظهار [illegible]

[illegible] اعتبار الیمین [illegible] الاطلاق [illegible] فی الروضة [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اقرار [illegible] شده [illegible]

[illegible] طلب [illegible] باسقاط [illegible] شامل [illegible]

[illegible] احتمال الابراء [illegible] اصل [illegible]

[illegible] در مسالک [illegible] عدم ضم یمین [illegible] فی المسالک [illegible]

ضم الیمین [illegible] الشامل لموضع النزاع [illegible] الاحتمال [illegible]

من البناء علی الاصل [illegible] وهذا اقوی [illegible] عدم ضم یمین [illegible]

[illegible] فاضل هندی در کشف اللثام [illegible] احتمال الابراء [illegible]

اگرچه بودن آن مسقط مانده باشد و اقرار در حضور حاکم کرده باشد و عبارت تفاضل طالب شراه است لا فرق بین علم الحاکم بالحال و
اقرار البینة عنده قبل الموت بالحیلة لا یمکن فیهما الوفاء او مدة لم یحضرها الحاکم فیها بها و لم یوف و عدم استیفاء احتمال الابراء وظاهر
است که قول او خالی از قوة نیست و بدانکه قسم استظهاری در مطالبه از میت منوط بدین نیست که ورثه میت صغیر باشند بلکه اگر همه کبیر
باشند مطالبه کار بعد از اثبات تا قسم نکند تسلط بر اخذ ندارد و اگر وصی یا قیم یقین بداند که حق باقیست و احتمال ابراء نیز نشده
قسم تنها خود و ضد امیتوانند ادا نماید چنانکه اکثر معاصرین تصریح نموده اند ولکن در ظاهر اگر ورثه معارضه نماید تسلط دارند که ما
شوند و اگر وصی یا قیم علم و یقین نداشته باشند که حق او باقیست ولکن به بینه عادله ثبوت رسیده باشد پس در این صورت بعد از قسم
میتوانند ایفا نمایند بلا کلام و هرگاه یقین حاصل شود بر اینکه اگر مدعی بعد از اثبات تکلیف بقسم نمایند ذکر قسم میکند یعنی قسم
بر بقای آن میخورد در این صورت اگر مبلغی کم کنند و مصالحه نمایند جایز است و صلاح حال صغار نیز در آنست چنانکه در جامع
الشتات و غیر آن تصریح نموده اند و اگر از قرائن احوال باشد که قسم اگر تکلیف نمایند نمیخورد و هرگز نخواهد کرد نماید
بدون قسم ادا نماید بهتر است و بکم هرگاه زید مثلا پنجاه تومان از عمرو طلب داشته باشد پس عمرو از راه بدادن یک تومان بزید بلکه
پنجاه تومان بلا امتناع یا مماطلت یا جحود [illegible] اینکه آن اجناس یا املاک [illegible] پنجاه تومان [illegible]
لابد امتناع یا ماطلت بعوض طلب خود قبول نماید پس در این صورت هرگاه آن مال را نداده مدیون بخواهد که طلب را باین نحو ادا کند [illegible]
دیگر زید را مفاد نباشد که آن اعیان در این صورت باشد نقد برای عمرو حاصل نشود و آن جنس یا املاک [illegible] ابتیاع
میکرد نتواند یا مبایعه و تبعات نقدی که اینجا [illegible] در فروختن [illegible] چنانکه در این صورت [illegible]
متداول شده که اموال مردم را میگیرند و تبعات آن برای خود شان صرف میکنند و مباشرین برای [illegible] احتیاج [illegible] و بعد
مفاسی بخود میگذارند و در عوض مطالبات مسلمانان از مال [illegible] غیرات [illegible] میکنند [illegible]
میکنومان [illegible] مردم [illegible] و با مطالبات میگویند که اگر با [illegible] [illegible]
میشوند بحکام و ظلام و فساق علما و قضاة و بطوری صاحب طلب را ملجا میکنند که اگر ابرا نکند و استیفا نکند بالمره طلب [illegible]
میکرد و بخوبی که استیفا برای او مفقود و معدوم میشود لابد و لا علاج با عدم رضا از راه عوض طلب قبول میکنند پس در این صورت بلا خلاف
ذمه مدیون بری الذمه نمیشود و بهر قدر که کمتر از [illegible] میشود بعهده گرفته و [illegible] مدیون باقی میماند اگر
چه در این صورت بعنوان مصالحه هم داده باشد وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ بیست و دوم اگر زید از عمرو طلبی داشته باشد
و مطالبه که در ذمه عمرو است بخود او هبه نماید شرعا علی المشهور صحیح و سبب [illegible] و راجع بابراء است و کذلک میکند [illegible]
قوله الی الا ان یعفون او یعفو الذی بیده عقدة النکاح و اگر و بر ابراء لغیر من هو علیه هبه نماید بالمسته علی المشهور و مثل اینکه
طلب خود را که در ذمه عمرو است بر بکر هبه نماید یا اینکه ضعیفه مهر و حق الصداق خود را که در ذمه زوج و یا غیر او بوجه ضمان و امثال
بوده باشد بکسی هبه نماید شرعا باطل و غیر صحیح است بلکه در این صورت اگر زوجه مثلا خواسته باشد که به پدر یا مادر بخود یا بکسی
مهریه اگر در ذمه زوج داشت منتقل نماید باید بعنوان مصالحه منتقل سازد و الاصح نیست علی الاشهر و عبارة کشا المتاخرین
المعاصرین چه هبه مشروط بقبض است قال فی الشرایع و المسالک و لو وهبها فی الذمة فان کان لغیر من علیه الحق لم یصح علی الاشبه لانها
مشروطة بالقبض و ان کانت له صح و صرفا الی الابراء قال فی الکفایة و ان وهبها فی الذمة لغیر من علیه الحق ففی صحته قولان اشهرهما
العدم بیست و سوم اگر زید از عمرو مبلغی طلب داشته باشد او را از دین خود بری الذمه سازد شرط نیست و آن قبول بلکه بمجرد ابراء او بری
الذمه میشود علی المشهور و عند الاصحاب و کفایه نیز گفته و فی اشتراط القبول فی الابراء قولان اشهرهما العدم و اصله الی بیت قال فی
الشرایع و لا یشترط فی الابراء القبول علی الاصح و قال فی المسالک و قد اختلف الاصحاب فی اشتراط القبول فی الابراء مطلقا فذهب الاکثر الی
عدمه للاصل و لانه اسقاط لا انتقال شیء الی المالک فهو بمنزلة تحریر العبد الخ و لکن ابن زهره و ابن ادریس باشتراط قبول قائل شده و انه اما
اقوی و اشهر عند المعظم عدم اشتراط است [illegible] نیز در تذکره گفته الابراء عندنا اسقاط محض لا یعتبر فیه رضا المبرا و لا اثر لرده و بتا

بودن کابراء اسقاط است نه تملیک پس رضای مدیون معتبر نیست واگر بعد هم نماید اثری بان مترتب نمیشود بخلاف ابرا بهبه الذمه میشود واگر دین باشد نه عین چه در عین ابراء صحیح نیست چنانکه فاضل و شهیدین و محقق و غیر ایشان از اعلام تصریح نموده اند بلکه خلافی در آن ظاهر نیست
چهارم ادای دین غیر تبرعا بدون اذن و التماس مدیون موجب اشتغال ذمه مدیون میشود و مؤدی رجوع بمدیون نمیتواند کرد و
در مسئله ظاهرا خلافی نیست اخبار در این باب بعبارت علامه در منتهی قال فی التذکرة من کان علیه دین فاداه غیره عنه تبرعا بغیر اذنه
لم یکن له الرجوع به لانه متبرع بفعله بخلاف ما لو اوجر لطعام المضطر فانه یرجع الیه وان لم یاذن المضطر لانه لیس متبرعا بذلک بل یجب علیه
اطعام المضطر استبقاء لمهجته یعنی اگر طعام خود را کسی بحلق مضطر بریزد اگرچه اذن هم نکرده میتواند رجوع بمضطر کند و داخل مؤدی دین
او نیست اگر متبرع در آن نبوده و واجب بر او اطعام مضطر بجهت استبقاء مهجه او و بر او واجب نیست که تبرعا بدهد چنانکه علامه در
منکوره و غیر آن نیز ذکر نموده اند پنجم اگر کسی بمیرد و متروکات او وفا بدیون متعلقه او نکند یعنی دیون مستغرق باشد باشد
موروث باجماع علمای امامیه محبو واجبو بنبه قال فی التنقیح والحبوة انما یکون بعد الدیون والوصایا فلو کان الدین مستغرقا للترکة
فلا حبوة و هرگاه میت قرض نداشته باشد و لکن بغیر آنها بهیچ چیز از و نمانده باشد در بعضی صورت نیز ساقط میشود ولی الاجمع
کما فی الریاض فانا لم نعتبر الاشهر کما فی المسالک السرد و خواص نکرده و لا یحرم فی انه یختلف الاشتغال فکذا او لم یختلف سواء لم یختص او اگر
دیون غیر مستغرق داشته باشد پس در بعضی صورت اگرچه حبوه بر ولد کبیر میرسد لکن چنان نیست که همه فرض مال را بکار او بدهند و حبوه را با
کنند بلکه دیون غیر مستغرق بجهت نسبت علاقه مکه پس بر دین باید توزیع بر ترکه شود و حبوه بالمرجع بدینی نیست و بعد حبوه را
با قیاس با او میباید داد ظاهرا در این باب باش و در انشاء دو شرح کبیر و مسالک و غیر آنها تصریح باین شده و همچنین است اگر وصیت باخراج ثلث از
جمیع اموال حبوه نموده باشد در بعضی صورت ثلث را بالنسبه حبوه نیز باید وضع کرد لقوله تعالی من بعد وصیة یوصی بها او دین
نوع من الارث والقصاص فی الدین والوصیة والکفن و نحوها یخرج من جمیع الترکة کما فی الریاض مقتضی عموم اجتهاد سرع
دال بر نفی عمل اعلام معاصرین بلکه اکثر ایشان نیز بر این بوده و اگرچه در مسئله خلافی منقول مشهور و در روضه کبیر نیز ولد
عبارت از جهار چیز است اول جمیع ثیاب بدن میت است اگرچه متعدد باشد و در دخول فرو و پوستین خلاف معالم معاصرین و
حبوه را نسبت اند و جمعی از اصحاب در دخول آن اشکال نموده اند و لکن اگر مجوج کبیر باشد و در و شمشیر بوده باشد احتیاط آنست که عوض
اخذ نماید دوم انگشتر سوم شمشیر چهارم مصحف باشد و اظهر و اشهر انست که اموال دیگر ... مطلقا
هیچ چیز داخل حبوه نیست قال فی الشرح الصغیر والاظهر الاقتصار علی الامور الاربعة تصحیح الروایة وظاهر الاجماع علیه
خلافا لا نادر القدیم فزاد الکتب والرحل والراحلة والسلاح لکنا لم نعرف من نقل الاجماع صریحا او ادا ثیاب بدن میت آن ملبوس
کرده شده باشد یا معد باشد از برای خود نموده اگرچه لبس نکرده باشد و همچنین داخل است اگرچه متعدد باشد چنانکه در مسالک
تصریح نموده اند قال فی المسالک والمراد بثیاب بدنه ما کان یلبسها او اعدها للبس و ان لم یکن لبسها او الاقوی ان العمامة منها و ان تعددت
او سرولها کذلک و داخل است در مسالک سراویل ایضا چه کلاه پس بمد مند داخل است و همچنین خنفه ... و لکن اکثر
قائل شده اند که انگشتر اگرچه متعدد باشد داخل است و اگر شمشیر و مصحف هم متعدد باشند منصرف میشود بان که غالب
استعمال مینموده و بیشتر با او میشد و اگر مساوی باشند در نسبت بان بعضی بعموم قائل شده اند و در قواعد و مسالک
اند که ورثه مخیرند در دادن هر یکی از آنها و قول معظم بلکه اکثر معاصرین بر این است قال فی القواعد و لو تعددت هذه الاجناس
اعطی الثیاب بعضها فی اشکال اقربه اعطاء واحد بتخییر الوارث و قال فی المسالک و لو تعددت هذه الاجناس فما کان منها بلفظ الجمع کالثیاب
یدخل الجمع و ما کان بلفظ الوحدة کالسیف والمصحف یتناول واحدا فان تعدد فیه ما کان یلبسه انصرف الیه و ان کان یغلب بعینه الیه فان
تساوت النسبة فبتخییر الوارث واحدا منها او القرعة وجهان اصحهما الاول و در دخول حلیه سیف و جفن آن و ظرف مصحف در حبوه
است معظم اصحاب و شهید در دخول هر دو قائل شده اند قال فی المسالک و فی دخول حلیة السیف و جفنه و بیت المصحف ... انه
من توابعهما المتعارفة و خروجهما عن حقیقتهما و فی الاول لقوة و اگر اولاد اکبر چند نفر باشد مال میت با بولد اکبر ذکور میرسد ولا

فی الفرض
۲۱۳۱

خلافی که در کتاب ریاض است مذکور الوفاق کما فی المسالک و مدلّ شیخ بمحبتنی بخصوص وارد شده واکر اکبر ذکور متعدد باشند بالسویه قسمت میکنند
علی الاشهر خلافاً لابن حمزه فاشترط فی ثبوتها الا کبریّه فقط اخر بستر واسقطها مع وجوده در مسالک گفته و الحبوه هو الولد الذکر او اکبر الذکور ان
تعددوا و لو تعدد الاکبر اشترکوا فی الحبوه فیقسم بینهم صرح به الشیخ فی المبسوط و جماعه و شرطها ابن حمزه فقد اخر بستر فاسقط الحبوه هنا و هو
ضعیف و در ریاض گفته و مقتضی اکثر الطلاق ثبوت الحبوه بین المتعدد من اکبر الذکور و یقسم بینهم بالسویه و حکی التصریح به عن الشیخ فی
المبسوط و جماعه لعله المشهور و خلافاً لابن حمزه فخ و در کفایه گفته و لو تعدد الاکبر اشترکوا علی الاشهر و در اشتراط بلوغ محبو و دو قول است
اشتراط شرط نیست چنانکه در ریاض گفته و خالف ابن حمزه و اسحاق فی الریاض فی اشتراط بلوغه قولان من اطلاق النصوص المتقدمه و من
انه یجب علیه ان یقضی عنه ما ترکه من صلوه و صیام فی مقابله الحبوه و لا یکلف به الا البالغ و الاحتج الاول لمنع کون القضاء فی مقابلتها
و ان اشترط فی ثبوتها بعض اصحابنا کابن حمزه لعدم الملازمه بینهما مع خلو نصوص الجانبین عن بیانها و در مسالک گفته و هل هو شرط
فی استحقاق الحبوه بحیث یجب علیه قضاء عنه قیل نعم و الاظهر العدم لاطلاق النصوص من الجانبین و در کفایه گفته و فی اشتراط بلوغه قولان
و الاقرب العدم و هل قضاء ما فاته من الصیام و الصلوه عن الوالد شرط فی استحقاق الحبوه ام لا الاقرب العدم فلا یجب علیه باین حبا
که محبو را دائما میشود بر سبیل وجوب و استحقاق است که مجاناً باید داده شود یا اینکه بر سبیل استحباب است اکثر اصحاب فتوی داده اند که
بر سبیل وجوب و استحقاق است بلکه جمعی دعوای شهرت نیز نموده اند و بعضی ادعای اجماع هم کرده و در ریاض گفته و هو ظاهر المتن هنا و فی الشرایع و کثیر من
اصحابنا و صرح جمع منهم و ادعی الشهره علیه جماعه حد الاستفاضه و لا ریب فیها بل ادعی علی الاجماع و هو حجه اخری مستقله و خلاف
نموده اند در این اسکافی و سید مرتضی و فاضل در مختلف و گفته اند که آن بر سبیل استحباب است بلکه او لای گفته اند که احتساب به قیمت میکنند
نه مجاناً در جواب قول ایشان در ریاض بعد از ایراد معدودی الله سبحانه هو العالم بیست و ششم اگر کسی بمیرد و دین مستوعب ترکه باشد
شیخ و محقق و اکثر اصحاب گفته اند که مال منتقل بوارث نمیشود و در حکم مال میت میباشد چنانچه حق تعالی در آیات بعد از دین فرموده است
قال من بعد وصیه یوصی بها او دین و فی صحیح سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی دیه المقتول
انه یرثها الورثه علی کتاب الله تعالی و سهامهم اذا لم یکن علی المقتول دین و قال فی الشرایع اذا مات و علیه دین مستوعب الترکه لم ینتقل
الی الوارث و کانت علی حکم مال المیت و ان لم یکن مستوعباً انتقل الی الورثه ما فضل و ما قابل الدین باق علی حکم مال المیت و قال فی المسالک
فان کان الدین مستوعباً لم یتحقق الارث اذ لیس بعده شیء یورث و ان لم یستوعب فالفاضل عنه ینتقل الی الوارث هذا ظاهر الایه و
اختیار الشیخ و الاکثر و در کفایه نیز گفته اذا مات و علیه دین یستوعب الترکه فذهب الشیخ و اکثر الاصحاب الی ان المال لم ینتقل الی الوارث
و کان علی حکم مال المیت و انچه ذکر شد مذهب اکثر اصحاب است و در ریاض نیز قول اکثر را اختیار نموده و هذه عبارته فالاصح ما علیه الاکثر
من الانتقال الیه و امر الایه المتقدمه السلیمه عما یصلح للمعارضه و لکن جماعه از اصحاب و اکثر معاصرین گفته اند که مطلقاً خواه دین مستوعب
باشد یا نه ترکه منتقل بورثه میشود و ایشان مخیر میباشند در وجوه ادا و جهات قضا لکن ممنوع از تصرف میباشند تا اینکه دین را ادا
نمایند یعنی دیان میتوانند ایشان را منع از تصرف کردن در ترکه کنند و مثل راهن را منع نمودن از مال رهن خود تا اینکه دین را ادا نماید
و اجماع نموده اند بر اینکه بعد از ادای دین و وصایا ما بقی ملک مستقر ورثه میشود و شهید ثانی رحمه الله نیز بعد از آنکه نسبت قول
اول را باکثر داده باز قول ثانی را اختیار نموده و اقوی دانسته و همچنین بعض من تبع او و عبارت ایشان در مسالک اینست و قیل ینتقل الی الوارث
مطلقاً لکنه یمنع من التصرف فیها الی ان یوفی الدین لاستحاله بقاء ملک بغیر مالک و المیت لا یقبل الملک و الدیان لا ینتقل الیهم الملک
اجماعاً و لا الی غیر الوارث فتعین انتقالها الی الوارث و یحمل الایه علی ان الملک المستقر بعد الدین و الوصیه جمعاً بین الادله و هذا اقوی و علامه
نیز در قواعد گفته اقرب بعد مذهب اینست که ترکه منتقل بورثه میشود و عبارت ایشان اینست و الاقرب عندی ان الترکه للوارث و تظهر
الفائده فی النماء و بنا بر قول اول نما و منفعت متخلل و دین و فات و ادای دین تابع عین است در تعلق دین و دیان مستحق میشود و اما
و بنا بر قول ثانی که مختار مسالک و قواعد و اکثر معاصرین است مطلقا بوارث میرسد اگرچه مستوعب از امیر... که... القول بان
بقضی الدین منها چنانکه در مسالک گفته و تظهر الفائده فی النماء المتخلل بین الوفاه و وفاء الدین فعلی مذهب المصنف یتبع العین فی تعلق

الدين وتقدمه على حق الوارث وعلى الثاني يكون للوارث مطلقا فعلى ما اخترناه يمنع الوارث من التصرف في التركة كمنع الراهن من التصرف

من مال المرهون الى ان يوفي الدين منها او من غيرها او يبرئ المديون او يضمنه الضامن وحكم اينجا بر نحو صحيح بيان نموده وبنا بر اين اگر طلب دار طلب

بدهد نمی‌توانند به ملک پاسبان او معامله کنند و اگر تصرف نمایند به بیع و غیره کرده باشند صحیح است اگر طلب دار باطل نماید و اگر بدهند [illegible]

اما بنابر مذهب [illegible] مال المورث مدیون [illegible] باطل می‌شود و در صورتی که دین مستوعب ترکه نباشد آیا [illegible]

ورثه منع از تصرف مطلقا نمایند یا اینکه آنچه مقابل دین است از آن منع می‌کنند و در زیاده از آن تسلط بر منع ندارند در آن دو وجه است [illegible]

كما في المسالك والكفاية اینست که در زیاده تسلط بر منع ندارند مع هذا تصرف ورثه مراعی است در وفا با قی ماندن دین و اگر ناقص شود مال

باتلاف کردن ورثه الا انه ... [illegible] و اگر به نقصان قیمت ... [illegible] آنچه مقابل دین کذاشته بودند مدیون باطل گشته

تسلط وارثان بر اینکه تصرفات لازمه کرده [illegible] دین بود اما [illegible] المسالك [illegible]

لو قصر المال او نقص لزم الوارث الاكمال بحسب القواعد [illegible]

ازین طلب ابراء نموده یا بگوید که ادا نموده ام [illegible] ابراء عاجز باشد شرعا بالكلام [illegible]

خود را ست [illegible] لازم نیست بلا خلاف [illegible]

ويكفي اي المدعي اليمين على بقاء الحق ولو حلف على نفي [illegible] لا يلزم بالاتفاق [illegible]

وشخصی [illegible]

[illegible]

[illegible]

وارث [illegible] اگر وارث

امتناع از قسم خوردن نماید اجبار نمی‌کنند [illegible] مال [illegible] بر آن

واجب می‌شود [illegible] وارث [illegible] ولا يجبر الوارث على الحلف لانه لا يجب عليه اثبات مال

[illegible] جميع علماء [illegible] كما ذكر في المسالك [illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلام واقع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لان الكلام لا يتم الا بآخره ولا يحكم على المتكلم

الا بعد [illegible] وهذا القول هو عندي [illegible]

ولو قال له علي الف [illegible]

[illegible] والكلام واحد [illegible]

[illegible] الاقرار [illegible] امير المؤمنين عليه السلام [illegible] الكلام [illegible]

الزام [illegible]

فی القرض ۲۲۳

شود بنا بر این اقرار فی الحال کما صرح فی التذکرة وغیرها و در تذکره از ابو حنیفه نقل کرده که مطلقا اگرچه موصولا با عدم سکوت هم اقرار با اجل نماید یا
فصل بینهما عرفا واقع شود از او مسموع نیست و قیاس نموده بر اینکه مقر اقرار کند که فلان را در مال زید باشد [illegible]
بعضی از علماء اما اینها مایل نموده اند و علامه رحمه الله در آن کتاب رد قول ایشان نموده و گفته وفیه نظر لان الدین المؤجل احد نوعی الدین
فوجب ان یثبت بالاقرار کالحال بخلاف ما قالوه لان هناک اقر له بالملک وادعی علیه عقدا مستانفا وفی صورة النزاع اقر بدین علی صفة
نقبل منه کما لو قال من نقد ردی وجواب علامه رحمه الله کلامیست متین و حصنی است حصین کما لا یخفی للفقیه الماهر و بدانکه این اختلاف در
صورتیست که دین مقربه را علی الاطلاق اقرار کند یا مستند در اقرار بسببی شود که موجل میشود واگر اقرار نماید که مبلغ فلان بفلان مدیونم
باز مال او در ذمه منست و حالا از بابت قرضی که از وی نموده ام این اقرار مال ثابت میکرد و اجل لغو میشود اجماعا کما فی التذکرة وهو ظاهر
القواعد چه در سابق مذکور شد که شرط اجل در قرض لازم نمیشود و پس با این اقرار لازم است که فی الحال مقر مقربه را بمقر له رد کند مگر اینکه
اقرار اسناد بامری دهد یعنی که لازم التاجیل است مثل دیه که بر عاقله لازم میباشد که در عرض مدت سه سال از وقت مردن مقتول گرفته شود
در هر سالی ثلث دیه [illegible] مثلا کما لو قال ابن عمی من فلان خطأ ولازم شده [illegible] فلان مبلغ [illegible] که بعد
از یکسال بدهم دین مقبول است لا محاله بلا خلاف قال فی التذکرة اما اذا اسنده الی جهة یلزمها التاجیل کالدیة علی العاقلة فان ذکره
فی صدر اقراره بان قال قتل ابن عمی فلانا خطأ ولزمنی من دیته ذلک القتل کذا موجلا الی سنة انتهاها کذا فهو مقبول لا محالة [illegible] بدانکه واجب
زکوة دادن مالی که مال التجارة [illegible] بلکه زکوة آن بر قرض گیرنده است هرگاه [illegible] سال بر آن بگذرد [illegible] خلاصه زکوة
قرض بر مقترض است بلا خلاف اجده وبه صرح فی الخلاف والسرائر وعزاه فی التنقیح الی الاصحاب [illegible] بالاجماع علیه والصحاح
مع ذلک مستفیضة کما فی الشرح الکبیر [illegible] داشته و عدت آن [illegible] ادا نتواند [illegible] ان باشد
طلبکار [illegible] داشته باشد با وجود این [illegible] خلافست که آیا زکوة آن [illegible] طلبکار واجب [illegible] باید همان روز [illegible]
قدرت بر گرفتن آن داشته اول سال قرار دهد یا واجب نمیشود تا آنکه [illegible] مشهور [illegible] اصحاب [illegible] مذهب ابن جنید و ابن ادریس و ابن
ابی عقیل و علامه و شهید و صاحب مدارک و [illegible] اکثر اعاظم خصوصا از متأخرین آنند که زکوة در آن واجب نمیشود تا آنکه قبض نه
کرده است و باید همان روزیکه میگیرد اول سال قرار دهد ولکن شیخ مفید و شیخ طوسی و بعضی از متأخرین گفته اند که زکوة آن بر طلبکار
واجب میشود و محقق در شرایع این قول را احوط دانسته [illegible] علامه [illegible] استحباب کرده و در مدارک [illegible]
وهو جید [illegible] هرگاه شخصی مبلغی بکسی مدیون بوده یا مالی [illegible] بوده باشد واجب است [illegible]
و اما مدیون [illegible] بطلبکار بگوید که [illegible] مگر [illegible] جماعتی از اعاظم علماء گفته اند که این شرط [illegible] خواه صاحب طلب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که چه مدیون [illegible] احتراز [illegible] این شرط [illegible] است اگرچه صادق
باشند واکتفا [illegible] بعبارت علامه طاب ثراه [illegible] قال فی التذکرة کل من علیه حق او فی یده مال لغیره یجب علیه
[illegible] عند الطلب فلو قال من فی یده المال او علیه لا ادفع المال الیه الا بالاشهاد فالاقرب ان له ذلک سواء کان ممن یقبل قوله
کالودیعة وشبهها اولم یکن کالدین والغصب وشبههما وسواء کان من فی یده المال بینة بالمال او لا بینة علیه احترازا من لزوم الیمین
وللانسان غرض فی التحرز من الاقدام علی الیمین وان کان صادقا لقوله تعالی ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم وعادة الامناء التحرز
من الایمان انتهی کلامه رحمه الله [illegible] اگر صاحب حق [illegible] از مدیون [illegible] مدیون در ظاهر فقیر بوده باشد
[illegible] ادعای [illegible] نماید صاحب حق تصدیق او [illegible] اگر مدعی اعسار بینه داشته باشد حکم میکنند بآن و اگر نه
داشته و فقیر ظاهر باشد قبول میشود دعوای اعسار او ولکن [illegible] قسم [illegible] و اگر [illegible] اعسار [illegible] مسبوق
باطلی که طلبکار از او مطالبه میکند [illegible] باشد [illegible] که طلبکار [illegible] در مقابل آن مالی باو داده
باشد [illegible] ثبوت [illegible] اعسار [illegible] طلبکار [illegible] گفته اند که اگر عاجز از اثبات شود
[illegible] طلبکار [illegible] قسم [illegible] و تصریح نموده است [illegible] ما ذکر شهیدین و جماعتی از اعاظم اصحاب والله العالم بالحقایق

۳۴ سیم آنکه هرگاه قیم ایتام یا وصی ایشان بعد از بلوغ ایشان ادعا نماید که اموال ایشان را با ایشان رد نموده و ایشان منکر شوند قول قیم و وصی قبول نه
میشود مگر به بینه چه اصل عدم دفع است کما قال الله تعالی فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم واگر قول او در دفع معتبر
بود امر نمیفرمود خدا تعالی بر اشهاد چنانچه در ودیعه و عاریه و مال المضاربه و مثل آنها فلیؤد الذی اؤتمن امانته و خود ایشان را
امین نموده تا قول او در رد بر او معتبر باشد و همچنین است اگر منکر ادعای رد بر ورثه مال الطفل باید باید بثبوت برساند و قول
منکر یا مدعی معتبر بود در صورتیکه ادعای رد بعد از بلوغ نماید و موضع کما الکت انکاران کند اما در رد آن بود
باید اثبات کند در صورت انکار ایشان و همچنین است اگر پدر یا جد ادعای رد مال الصبی بعد از بلوغ ادعا نماید اما قول پدر و جد
قیم و وصی را در انفاق اطفال از مال ایشان اگر در نفقه ایشان قول است اگر موافق عرف و عادت ادعای انفاق و اکثار نماید بلا کلام
منکر داشت اما منکر بوده آن و باعث عسر و حرج است بخلاف رد مال که در آن حرجی نیست و در نفقه تمام مسئله است که احتیاج
بیان دارد اول آنست که اگر ملکی از املاک صغار اهل القیم و منتقل شد با وصی یا امثال ایشان سپرده باشند و بعد از بلوغ صغیر ایشان
ادعا نماید که این ملک را خود منتقل نموده ام یا بعد از وفات ایشان ورثه ایشان ادعا کنند که مورث ما این ملک را منتقل نموده
بلا کلام قول قیم یا وصی یا ورثه ایشان معتبر نیست مگر به بینه عادله و یا عجز از اثبات باید مال را به صغیر رد نمایند و اگر
ادعای علم او را بکنند در صورت اطلاع ایشان قسم بدهند و قسم اگر صغار بعد از کبر شدن از ورثه وصی ادعا نمایند که از مال
ما یا از منافع املاک ما او را وصی ما مال خود را صرف کرده باید رد نماید در صورت عدم اقامه بینه که فلان قدر از نفقه و مخارج
از منافع املاک او صرف از مال او اخذ نموده باعث اشتغال ذمه او شود و مطالبه کنند باید مدعی اشتغال ذمه وصی را به مال به بینه یا بودن
آن در دست ایشان و صحیح شدن وفات او بثبوت شرعیه رسانند و الا و اگر ثابت شد و ولی بوده و عدم ثبوت مانند بلا کلام و السلام
است حکم مسئله دوم قیم یا وصی امثال اینها است هرگاه زید وصیت کرده و شخصی را وصی نموده باشد که مال معین موصی به را فی
مصارف مقرره وصیت برساند پس وصی قبل از آنکه مال موصی به را به مصرف رساند بعضی از ورثه ادعا نمایند او وفات کند پس ورثه وصی
ادعا نمایند که فلان قدر مورث ما که وصی بود از مال خود به مصرف وصایای موصی رسانده و عین موصی به موجود است
استیفاء طلب کنیم و اگر ثابت شد مطلب بعینه صرف موصی به رسید با اینکه ورثه وصی نمایند و مال موصی به را
در معمول دارند پس بینه ورثه آن کسانی که موجود است با اینکه وصی بعضی از وصایا را صرف نموده را اثبات و مطالبه بعمل آورده باز آنها
ولکن علم ندارند که از مال خود صرف کرده یا از مال وصی در این صورت ولی حکم بلفظ مال مسلم کرد بلا موجود بر ورثه وصی
اما از اطلاعات هر چند مقتضای وصیت این بود که ایشان مال معین را به مصرف رسانند و مفروض اینست که موجود است
و وصی برخلاف وصیت عمل کرده پس باید متحقق مضمون باشد لکن چون محتمل است که وصی اشتباه در نفس خود کرده باشد در عوض
ثمن را اعمال کرده باشد یا مأذون بوده باشد که از وجه دیگر وصیت را بعمل آورد و بعد از فرض آن العین الظاهر را نماید پس باید
موصی به را اعمال نکرده چون مقتضای اصل عدم بیع مال است طلب آن باز در حکم مال موصی است چنانچه در جامع
الشتات نیز گفته و در بینه ورثه اگر ثابت کرد که ولی ادای است در چنین جائی حاکم امضا شد و بعد از ادای حق ورثه وصیت اصل
بقیه وصایا را بکنند بناء علی القواعد المقررة عند الاصحاب رضوان الله علیهم اجمعین و الله العالم بحقایق احکامه مسئله چهارم هرگاه مدیون که
دیگر آن بکند دین او را اجنبی مطالبه نماید بعد وکیل الدعوی کند که مطالبه را نماید و وصی مطالبه انکار نماید در صورت قول او
منکر است با یمین و اصل نیز عدم دفع است چون قسم ذکر نمود مطالبه خود را ثابت الدین از وکیل مطالبه نماید و حق مطالبه دارد که از وکیل
مطالبه کند و قول وکیل در رد قبول نیست بلکه لابد باید بینه اقامه نماید چون تکلیف او آن بود که بعد رد اشهاد را بقا کند و شاهد
اگر نکرده در حین دفع مفرط و ضامن است کما قال الله تعالی فاذا دفعتم الیهم پس در حین ورثه بالغ که برای اداء مدیون او را وکیل نموده باید ادعای
غیر خلاف به طرف وکیل و نفس مدیون داد و اطلاع اصحاب طلب اطلاع بوده تا اینکه ثابت الدین بیع دین مدیون چیزی از وصیت بر
بوده طلبکار نماید و مصالحه کند با ایشان اظهار نماید که موت شده اند از مدیون از نفس و اینکه اداء با اخذ او ثابت است نمی باشد

وان بیچاره که ان عالم بقدر حق نبوده باشند در بصورت بنا بظاهر اگرچه ورثه صاحب طلب بعد از وقوع مصالحه اگر ببینه یا اعتراف وعا بقی
حق از منبهما بشد تسلط یابند لیکن نقد مدیون از انچه در ذمه اش باقی مانده بری الذمه نمیشود فیما بینه وبین الله تعالی وهرقدر از انچه
که ورثه مدیون داده بری میشود نه از باقی ان بلا خلاف بظهور ومیت یعنی صاحب طلب ما بقی را که در ذمه مدیون مانده استیفا مینماید
در اخرت قال فی التذکرة لو ماطل المدیون صاحب الدین حتی مات فصالح ورثته علی بعضه فعل حراما ولم یکن للورثة المطالبة فی الظاهر ولا
تبرا ذمة المصالح فیما بینه وبین الله تعالی لما تقدم ان ذلک من صور الاکراه ودر مسالک وکفایه ومفاتیح وانوار الفقاهة ودر ریاض بلکه در
اکثر کتب معتبره تصریح باین شده ومسئله موضع وفاق است واگر مدیون با ورثه صاحب طلب بعد از اعلام مصالحه نکند بالاد ایشان نیز
را اینکه بمیرد وطلب از مدیون بورثه اش هم نرسد پس گاه ان در اخرت بخود طلبکار میرسد ومخاصمه او بدرگاه مالک یوم الدین میماند
قال فی التذکرة لما رواه عمر بن یزید فی الصحیح عن الصادق علیه السلام قال اذا کان للرجل علی الرجل دین فمطله حتی مات ثم صالح ورثته علی شیء فالذی
اخذ الورثة لهم وما بقی فهو للمیت یستوفیه منه فی الاخرة وان هو لم یصالحهم علی شیء حتی مات ولم یقض عنه فهو للمیت یاخذه به وصحیح مزبور را
در ریاض ودر اکثر کتب استدلال واخبار ذکر کرده اند ومخفی نماند که صلح قطع ورفع نزاع دنیوی میکند بحسب ظاهر نه نفس الامر اگر ناحق
باشد پس اگر کسی دعوای دروغ کند با کسی وان کس نداند که دروغ است وصلح نماید با ان مال باو حلال نیست چنانکه در قوم جهنم است وگاه
هست که انکس میداند که دروغ میگوید لکن مع ذلک با او صلح میکند برای حفظ ابرو یا دفع ضرر ان مال هم حرام است در هر دو صورت بلاخلاف
بظهور قال فی التذکرة لو ادعی کاذبا علی غیره فصالحه الغیر لم یستبح الکاذب بذل الصلح مال الصلح الا مع الرضا فی الباطن وقال فی المسالک ولو انها
ولو انعکس وکان المدعی محقا فی الواقع لم یستبح ما صولح به من عین او دین ودر مسئله خلافی نیست ودر قسم اگر طلبکار یا مستحق ارث
جاهل بقدر حق یا ارث خود باشد وانکه بر ذمه عالم بوده باشد بقدر حق او یا اظهار نکند پس اگر بمعادل حق او یا ارث او یا بطایی کرد داده
عوض داده مصالحه کند صحیح وبی عیب است واگر کمتر از حق او مصالحه شود صلح باطل است باتفاق علماء امامیه رضی الله تعالی عنهم واکثر
اعلام بلکه عامه ایشان بدون ذکر خلاف نقل کرده اند قال فی الریاض لو اختص الجهل باحدهما فان کان المستحق لم یصح الصلح فی نفس
الامر الا ان یعلمه الاخر بالقدر وکان المصطلح به بقدر الحق مع کونه غیر متعین وقال فی انوار الفقاهة ولا یصح الصلح علی المجهول عند احد المتصالحین
المعلوم عند الاخر اذا کان احدهما اغرر بالاخر او مخاصمة بحیث لو علم الجاهل بقدر حقه لما رضی بالصلح هنا لانه اکل مال بالباطل وفی الاخبار
ما یدل علی بطلانه وعلی لزوم اخبار العالم للجاهل وذکر عبارات این باعث طول کلام در این مقام میشود وعجب انکه اکثر ابنای زمان که مال مردم
بغیر حق میخورند وقدر ان را میدانند با دو مصالحه نمودن حق ایمن مادر یا حصه برادر یا خواهر خودشان با علم بقدر ان اظهار نکنند
در اینکه با او راضی نشود در صلح چون عالم بقدر حق نیست پس کمتر از حصه خودشان مصالحه مینمایند چنین مصالحه باطل ومالی
که از مورث با ایشان مانده تصرف نمودن مصالحه در ان حرام وخلاف شریعت سید انام علیه وآله السلام میباشد وفی الخبر المعتبر المنجبر ضعف
سنده بشهرة ابن ابی عمیر المجمع علی تصحیح ما یصح عنه مضافا الی الشهرة الروایة المحکیة بل الاجماع علی تصحیح روایاته کما حکی فی رجل یهودی او نصرانی
کانت له عندی اربعة الاف درهم فمات ایجوز لی ان اصالح ورثته ولا اعلمهم کم کان قال لا یجوز حتی تخبرهم وعلیه یحمل اطلاق الادلة کما فی
الریاض ودر جمیع صور مزبوره صلح فاسد است در باطن ونفس الامر اما در ظاهر صلحی که مابین متصالحین منعقد شود پیش از علم به بطلان ان
انعقاد محکوم بصحت است ظاهرا نه باطنا چه حال ایشان بر ما مشتبه است ومحق از مبطل معلوم ما نیست وچون محتمل است محق بودن
مصالح انچه را که اتفاق نمایند با مصالح له یا بجهت اعتراف یا میکنند چه در بصورت در ظاهر حکم بصحت مصالحه میشود دون الباطن
چنانکه در ریاض گفته وتصریح فیما لو الصلح فیه بالباطن دون الظاهر لحصتها ثم العلم بکون من علیه الحق مبطلا فانا فی صلحه
احتمال کونه محقا فیکون حاله مشتبها فلا یکون صلحه باطلا فی الظاهر وان کان علی مجهول ودر مسالک نیز گفته وانما حکمهم بالصحة
ظاهر الشرع لاشتباه المحق من المبطل لان هذا اکل مال بالباطل وانما صولح المحق المبطل فی تعالیه وله الکاذبة وقد یکون استدفع با
الصلح ضررا عن نفسه او ماله ومثل هذا لا یعد تراضیا یبیح اکل مال الغیر واگر بعد از وقوع مصالحه منکشف شود که حق مصالح زیاد
از ان بوده که مصالحه کرده وداده وضمایت بطلب از او گرفته ومقدار حق خود باو معلوم شود ومصالح عنه به بینه یا باعتراف

علیه الحق متبرع باشد بنا بر شرع اما مصالحه در ظاهر بنا بر این باطل نمی‌شود و صلح می‌توان [illegible]

بصلح نبوده باشد چه اگر من له الحق باطنا راضی بآن نشده باشد صلح صحیح است ظاهرا چنانکه در تذکره و مسالک و [illegible] و جامع [illegible]

تصریح نموده اند و عیب در باطن باقی بر رضای باطنی نه بصلح قال فی الشرح الکبیر ثم لو انکشف له ظاهرا بعد الصلح بحیث علم [illegible]

الحق وفیه ایضا هل یا ما صالح علیه بالبینة او اعتراف من علیه الحق بذلک الاقرب بطلان الصلح ظاهرا و باطنا هذا اذا لم یکن من له الحق [illegible]

باطنا بالصلح الا انه ان رضی به باطنا کان الصلح صحیحا فی نفس الامر ایضا وفاقا للتذکرة والمسالک وجامع فلا یجوز للمستحق الاخذ [illegible]

عن مال الصلح وان علم الزیادة [illegible] للرضا عن بذلک لا لاجل عوضا من حقه وان کثر فیکون العبرة فی باطنه الباقی [illegible] فالباطن لا

الصلح لکن الاستدلال باطلاق [illegible] واکثر فی منکر [illegible] مثل اینکه [illegible] جاهل بآن باشد

اراده قصاص از آن نماید [illegible] مصالحه نمایند [illegible] اگر مال مصالحه [illegible] جایز است [illegible] اجماعا

[illegible] اگر [illegible] شود برضای [illegible] باطنا [illegible] باطن است نه بصلح چنانکه ذکر شد و اما [illegible]

رضای باطن و در ظاهر مثل [illegible] صحیح و در باطن باطل می‌شود کما فی المسالک وغیره ولعله فی الباطن ایضا وهذه عبارته ولو [illegible]

الفرض بان کان المستحق [illegible] والغریم جاهلا [illegible] فان کان بقدر الحق او دونه جاز اجماعا وکذا اذا کان زائدا

علیه مع رضاه [illegible] باطنا [illegible] حینئذ فی الباطن للزائد بالرضا الباطن به لا بالصلح [illegible]

الباطن کما فی المسالک وغیره [illegible] باشد [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] مصالحه کند [illegible] مصالحه [illegible] در ظاهر محکوم بصحت است [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] بلغی که معادل ثلث یا ربع یا نصف [illegible]

باشد مصالحه [illegible] چنانکه [illegible] ذکر شد حکم بصحت [illegible]

[illegible] صلح اقرار [illegible] در مسالک [illegible]

[illegible] قال فی الشرح الکبیر [illegible] والانکار [illegible]

[illegible] المدعی [illegible] صلحا [illegible]

[illegible] باطنی [illegible]

[illegible] در مسالک [illegible]

[illegible] المدعی [illegible] ظاهرا [illegible]

[illegible] المدعی [illegible]

[illegible] من صالح [illegible] الصلح کان [illegible]

[illegible] وکذا لو کان [illegible]

[illegible] الی یوم القیمة [illegible]

[illegible] صلح [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اثبات [illegible]

والاکلام [illegible] مصالح [illegible] والله تعالی [illegible] حرام [illegible]

[illegible]

[illegible] در ظاهر محکوم [illegible] قال فی المسالک [illegible] لو کان [illegible]

الآخر فهو كما لو صالح عما في يده مغصوبة ولا يستثنى ثمنها مقدار ما دفع لعدم صحة المعاوضة في نفس الامر الا ان قال ولهما احكم بالصحة بحسب
ظاهر الشرع و ديانة اين ذكر شد مبني است الكلام بعد كفته به وجه حسن وقال في المنهاج ولو صالح المنكر عن عين بمال آخر فهي باجمعها
في يده مغصوبة من دون استثناء شيء منه وقال في انوار الفقاهة فان كانت الاشارة على عين فصالحه على اخرى كانت العين باقية غصبيتها
وكانت عين المدعى عليه لصاحبها لحق غير مضمونة عليه ولا اخذها مقاصة وقال في الشرح الكبير حقه لو صالح عن العين بمال فهي باجمعها
ولا يستثنى ثمنها مقدار ما دفع اليه من العوض لعدم ثبات المعاوضة في نفس الامر وانما ذكره معلوم كرديد احوال كسانى كه حق برادر و خواهر و يا
غير ايشان در ملكي كه در تصرف ايشان ميباشد و با وجود علم بحصه و رسد آنها جاحدان ميشوند و بعد از مظلومان لابد و علاج
مانده از راه اضطرار به اندك صلح ميكنند اگرچه در ظاهر اقرار بوقوع مصالحه ميكنند لكن در باطن و نفس الامر از مصالح او مشغول الذمه
بمصالح هميشه اند و تصرف كردن و نماز كذاردن و وضو و غسل و تيمم بجا آوردن مصالح او در املاك مشتركه بالاشاعه بعد از صلح المخرز لا
باطل و غير صحيح است بلكه مطلق تصرفات از سكنى و [illegible] بجلب الخود و نفس كشيدن و جا و مرفق نوم و اكل و شرب و امثال اينها [illegible] تمام
و خلاف شريعت سيد انام عليه و اله السلام است فصل هم است از قومي كه از كراهت چشم مي پوشند و دعواى يقين [illegible]
[illegible] احوال اهل ظلم در دنيا معاينه مشاهده مينمايند و با وجود اين پيوسته ظلم و ستم بر زير دستان و ضعفا و صلحا و ارحام و [illegible]
مسلمانان مينمايند و از حكم حاكم عدل و مواخذه مالك الملوك و سطوت قهر جبار سموات و ارضين خوف نميكنند و [illegible] عنقريب
در حضور ملائكه و انبيا و اوصيا بر ايام ماضيه و مستقبله [illegible] مينمايند و از مخوفات [illegible] هيچ باكي ندارند با اينكه
باجماع جميع طوايف عالم و باتفاق همه اصناف بني آدم ظالم [illegible] و معاصي عظيم و عذاب اشد و اليم و ندامت و پشيمانى و وبال [illegible]
چنانكه از متمم مكارم اخلاق و مبعوث بكافه آفاق صلى الله عليه و اله روايت است كه ظلم و جور كردن در يك ساعت بدتر است در نزد خدا از شصت
سال گناه و در حديث ديگر از آن حضرت صلى الله عليه و اله روايت است كه هر كه از انتقام و مكافات ظلم بترسد البته از ظلم كردن بازمى ايستد چه منتقم
حقيقي البته انتقام هر ظالم را ميكشد و مكافات ظالم را او ميرساند خصوصا كه بضعفا و مؤمنين و عجزه و صلحا و ارحام مثل مادر و خواهر
و برادر [illegible] شود كه جراحت آن زود باو ميرسد چه مظلومان با ديده خونبار با ناله و زارى [illegible] مظلومان [illegible]
ايشان از همه جا بسته و دست اميد ايشان از همه جا كسسته [illegible] كشايند و چون خداوند متعال [illegible] مظلومان [illegible]
زود باشد كه شعله [illegible] بجانب ظالم ستمگر كشيده [illegible] دركنار [illegible] نهد و املاك و اموال مغصوبه از آن بيچارگان بدشمنان
[illegible] ميماند و [illegible] دنيا و آخرت [illegible] و دادخواهى بدركاه پادشاهى برده اند كه ساحت [illegible]
كه درگاه بى پناهان [illegible] فرياد رس [illegible] عدالتش [illegible] دست
اقتدار در زير تيغ انتقام [illegible] سلطان [illegible] عجز [illegible] افكنده [illegible] مكافات
ميدواند [illegible] ظالمى [illegible] ستم [illegible] عفو [illegible] دولت و با
از هم [illegible] همه اينها جزا و مكافات دنيوى ظالم است اما [illegible] بازكشت ظالم البته با آتش سوزنده و مار و عقرب [illegible] خواهد بود كما
قال تعالى وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون يعنى زود باشد كه بدانند آنان كه ظلم و ستم كردند كه بعد از موت بازكشت ايشان
بكدام مكان خواهد بود فائده [illegible] بدانكه صحيح است صلح با علم مصطلحين [illegible] دانسته باشند از دين و عين [illegible]
با جهل طرفين [illegible] حق از ارث و غيره كه في الواقع هر دو عالم بان نباشند بالمره بلا خلاف في الجملة كما في الرياض بلكه در مسالك دعواى
اجماع اماميه نقل شده و قال في الرياض يصح الصلح مع علم المصطلحين بما وقعت المنازعة فيه ومع جهلهما به مطلقا دينا كان ما
تنازعا فيه او عينا ارثا كان او غيره بلا خلاف فيه في الجملة بل عليه في المسالك وعن التذكرة اجماع الامامية وهو الحجة مضافا الى العموم
وخصوص المعتبرة في الصورة الثانية منها الصحيح ونحوها الموثق و در صورتيكه چيزى باحق مجهول باشد و متعذر شود استعلام
ان يعني ممكن الاستعلام نباشد مصالحه ان صحيح است بلا خلاف لاتفاق الادلة عليها فتوى و نصا كما في الرياض وقال في المسالك
ولا [illegible] مقداره بحيث تعذر عليهما علمه [illegible] ومروى في الصحيح عن الباقر والصادق عليهما السلام ومثل [illegible]

کرکسی بداند شغل ذمه را ساخت اکر نمیداند که چه قدر است لهذا اکر قدر مالی را نمیداند که هست یا نه چنین باید بکوید قدر مالی که بداند

که نمیداند تا صلح صحیح شود و اما فساد در نفس الامر و الا باز صلح در این صورت در واقع باطل میشود اکر چه در ظاهر محکوم بصحت است چنانکه

کذشت و در جمیع کتب سائل فقیه ذکر شده و در مسالک نیز کفته و لو علم احدهما وجب اعلام الاخر و ایصال حقه الیه کا ترتیبه محقق و اندکه

اکر چه دراین مصالح محمول مجهول بالنفی الحمله ادرسع اسبابها است لکن مع هذا اکر عوض بین با مدعی هما نیز معین و مشخص باشد در صورت

امکان استعلام خصوصا با تمویهات با نصلح باطلست و اکر ممکن نباشد تعیین آن در این صورت اکر مجهول هم باشد صحیح است مثل

شخصی حقی یا مالی برذمه کسی دارد و آنکس نیز حق یا مالی در ذمه آن شخص دارد و هیچ یک نمیدانند قدر حق را که چه قدر است یا ما

که چه چیز است و آنچه نوع و آنچه جنس است و ممکن نیست استعلام جایز است صلح یا اینکه حقها را با ازاء یکدیگر بسنجند و بدهند یا

معین هم علاوه کنند و اکر تعیین و استعلام در یک طرف ممکن باشد و در طرف دیکر ممکن نباشد طرف ممکن استعلام کند و ازمان

معلوم کردید که صلح با علم طرفین صحیح و با جهل طرفین که ممکن الاستعلام نباشد باز صحیح است و اکر احد طرفین جاهل باشد بقدر

حق و دیکر طرف عالم است یکطرف جاهل در این صورت چنانکه مذکور شد اکر صاحب حق جاهل باشد اندکه چه باید اعلام کند جاهل را

تا صلح آن درست باشد و اما در مواضع دیکر دو و جه الذی تشریعا الاشبه نمیشود قطعا بالاکلام و اکر چیزی که استعلام آن متعذر

باشد در اثنا البیع عدم مکیال و میزان و غیر اینها از اسباب معرفت لکن در وقت آخر ممکن باشد رجوع و تحصیل علم بقدر آن در قبل آن

استعلام مصالحه کنند باز صحیح است عند الاکثر خصوصا از متاخرین لعدم الدلیل علی شرائط التعیین فی جمیع انواع المعاوضات

الصلح فالاصل یقتضی بعدمها و عموم النهی عن الغرر لیس بثابت و دلیل نفی الضرر لعینه اقیم علیه المتعاوضان برضاء منهما او اسباب

انفسهما هذا مع امکان الاختبار و اما مع عدمه فالظاهر لا اشکال فی جوازه کما فی انوار الفقاهة و قال فی المسالک لو کان جهالتها

بقدرة لتعذر الکیال و المیزان و مست الحاجة الی نقل الملک فالاقرب جوازه و هو خیرة التذکرة و عموم الادلة بجوازه متضمنة با طلاقها

عبارة کثیر از اصحاب صحت صلح است در صورت تعذر آن مطلقا در حال یا امکان استعلام در وقت آخر اما فهید

بوده جواز و شهید در مسالک و فاضل در تنقیح در صورت تعذر تحصیل علم بحق و معرفت آن بالکلیه فعال فی المسالک کواروف تعذر

علیهما تحصیل بشر انما یتوجه ما لعدل الا اذ یحب تاخیر و الا یعلمان تدبیها الکل منهما و تعذر ذلک و لو علم احدهما وجب اعلام الاخر

و ایصال حقه الیه در عوض نیز بعد از نقل اینها قول ایشان را مستحسن شمرده و ثانیا بر اینها مطلقا معتقد باشد استعلام آن الا

ناسده نباشد بقول ایشان قال فی الریاض و قید فی المسالک و الفاضل فی التنقیح اطلاق العبارة بصورة تعذر تحصیل العلم بالحق

و المعرفة بالکلیة و هو حسن اما للترجیح عموم ادلة النهی عن الغرر او لتعارضهما مع عموم ادلة جواز الصلح مع عدم مرجح للثانیة فالاید

من الرجوع فیهما الی حکم الاصل و هو الفساد و عدم الصحة ثم تفصیل شهید بانکه در مصالحه اکر چنانچه بعضی از احد عوضین معین آن

مستحق للغیر کردد و غیر امضا نکند با نسبت مصالحه باطل میشود مانند بیع و لکن در این صورت صاحب با عدم امضاء غیر تبعیض

صفقه نسبت بما بقی از مصالحه اختیار فسخ هم پیدا کند و اکر صاحب حصة غیر بوده و اکر عوض معین کلا مستحق للغیر کردد و غیر امضاء

نکند صلح باطل میشود بلا خلاف و لا اشکال کما فی الریاض و اکر معین و موجود نباشد بلکه مطلق باشد رجوع میکند بدل

آن کالبیع بلا کلام قال الشهید رحمه الله فی اللمعة و لو ظهر استحقاق العوض المعین عن احد الجانبین بطل الصلح کالبیع و لو کان

مطلقا رجع ببدله و قال فی الریاض و اذا ظهر استحقاق احد العوضین للغیر و عدم صحته کالکل تحقق بطل الصلح ان کان

فی العقد بلا خلاف و لا اشکال و فی التعمیم اذا کان مطلقا فیرجع الی بدله کالبیع و قال فی انوار الفقاهة لو ظهر الاستحقاق

المعین فی العقد و غیره فی البیع و غیره من عقود المعاوضة بطل لان الکل للمالک و بعضا ان ظهر الاستحقاق

تبعض الصفقة و سایر اعلام مثل محقق و علامه و شهید اول و محقق ثانی و بالجمله عامه ایشان نیز

علامه رحمه الله ذکر اینست و لو ظهر استحقاق احد العوضین بطل الصلح او وقوع التراضی علی اثبات العین و اکر بعض احد عوضین

معینین غیر ظاهر شود میتوانند فسخ نمایند و یا امضا توانند کرد فسخ نه ابد و ارش از ابکیرد بانه شهید در مسالک تصریح فرموده بر آن

الصلح

فيه ولو ظهر في المبيع عيب قبل الفسخ وفي تخيره بينه وبين الارش وجه قوي ولكن در رياض گفته كه فسخ نمی‌تواند بكند بجهت نفی ضرر و اشتباه
نمی‌تواند ارش مطالبه كند چه اصل مقتضی عدم تخيير است و عبارت ايشان در آن كتاب اين است ولو ظهر فيه عيب قبل القبض دفعا للضرر
وفي تخيره بينه وبين الارش اشكال والاصل يقتضي العدم و در منهاج الهداية نيز قول او را اختيار نموده چنانكه گفته ولو ظهر عيب فيما
اصدقه وضمن للغير بطل الا ان وقع على عينه ولم يجز الغير ومثله لو لم يصح تملكه وان اجازه صح ولو لم يقع على عينه صح ورجع الى
بدله ولو ظهر فيه عيب فله الفسخ ولا ارش و در انوار الفقاهة نيز قول رياض را اختيار نموده و عبارت ايشان اين است ولو ظهر
في المعقود عليه عيب من الجنس كسواد الفضة وخشونتها اثبت للمتعقول له الخيار بين الرد للكل وبين الامساك مجانا و در بعضی از
چند مسئله مهمه است در مصالحه كه بايد ذكر شود اول اينكه مصالحه عقد مستقل است و از توابع بيع نيست ولو افاد فائدته
ان لاحق نمی‌شود بلكه خود صلح اصل است بنفسه منفرد بحكمی قال في التذكرة الصلح عند علمائنا اجمع عقد قائم بنفسه ليس
فرعا على غيره بل هو اصل في نفسه منفرد بحكمه ولا يتبع غيره في الاحكام لعدم الدليل على تبعيته على الغير والاصل في العقود الاصالة
وقال في الرياض هو عقد لازم من طرفيه مستقل بنفسه مطلقا على الاقوى وفاقا لاكثر اصحابنا بل عليه كافة المتأخرين فنقل
عن التذكرة والسرائر عليه اجماعنا وهو الحجة مضافا الى الادلة ولزوم الوفاء بالعقود كتابا وسنة خلافا للمطلوب فجعله فرعا
مطلقا وبعضهم عند اشتماله شرائطها التي منها معلومية المبيع وليست هنا بشرط فيها اتفاقا فتوى ورواية كما مضى واخرى فرعا
له اذا افاد نقل العين بعوض معلوم وللاجارة اذا وقع على منفعة معلومة بعوض معلوم والعارية اذا تضمن منفعة بغير عوض
وللهبة اذا تضمن ملك العين بغير عوض وللابراء اذا تضمن اسقاط دين استنادا الى افادته فائدتها حيث يقع على ذلك الوجه فح
فيلحق حكم ما الحق به وفيه ان افادة عقد فائدة الاخر لا يقتضي الاتحاد كما لا يقتضي اشتمال الهبة بعوض معين فائدة البيع و
صلح بعوض نيز بيع است مثل هبه چنانكه در عبارت رياض مذكور شد و در تذكره و غير آن نيز ذكر شده بلكه خلاف در مسئله
ظاهر نيست چنانكه فاضل متبحر معاصر اعلى الله مقامه در منهاج الهداية نقل نموده و عبارت اين است ولا يشترط فيه العوض بل ولا
بطلب الا من الحق والثاني فاستشكل فيه بلا وجه و در مصالح الاحكام ان فيعقد در مجلس شرعيه على الاظهر چنانكه در بعض
استاجماعات اين است كه مخصوص به بيع نيست بقول معظم چنانكه سابق بر اين در كتاب بيع نيز مذكور گرديد بلكه شامل جميع معاملات
است از صلح و غير آن و صلح از عقود لازمه است فسخ نمی‌شود مگر به تقايل طرفين و خيار مجلس در آن نيست بلكه آن مختص به بيع
و صلح امری است كه در اصل مشروع و قرار داده شده بجهت رفع نزاع كه واقع شده يا ميترسند كه واقع شود لازم نيست در هر كل علم الفقها
سبق خصومت كه دعوی و خصومت اول واقع شده باشد فالتذكرة ولا يشترط عندنا سبق الخصومة في الصلح الاصالة
وقال في الرياض هو مشروع في الاصل لقطع التنازع السابقة او المتوقعة وفي الجامع يجمع عليه بين الامكان عن التعارض والتذكرة
بلكه بدون وقوع نزاع صلح واقع می‌شود بجای بيع و بجای اجاره و هبه و عاريه و ابراء و غير آن از نقل منافع و اعيان و امثال اينها
صلح الطلاق می‌شود بالاضافة بر فع تنازع ملازمه اگرچه محتمل و متوقع باشد و سابقا منازعه بعمل نيامده باشد مثل اينكه دو
شخص می‌خواهند معاوضه كنند نه بعنوان بيع يا اجاره يا هبه معلوم است كه هر يك از اينها شرايطی دارند كه موافق خواهش ايشان
نيست پس اصلاح امر كار ايشان بصلح می‌شود پس اگر صلح كنند معاوضه ايشان ميباشد كه با اختلال بعض شرايط شرعيه فاسد
خواهد بود پس صلح در اين صورت واقع شده و فقه ميباشد و همين شرط است در صحت صلح رضا متصالحين و با اكراه صحيح نيست
علمائنا كافة في التذكرة مثل سائر عقود لقوله تعالى ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم و بعض
صور اكراه سابق بر اين مذكور شد و نيز از صور اكراه است اينكه مديون اعتراف بحق ننمايد لكن بگويد كه اگر با من صلح نكنی حق ترا
انكار می‌كنم يا اگر اين اعتراف بحق تو انكار اين كنم در عوض طلب قبول نكنی نخواهم داد و اين بيچاره چون می‌بيند كه حق تو از اين بدهد ممكن است
كردن و اسقاط بعضی حق خود را لابد امضا می‌شود كه صلح بكند چنين صلح باعث برائت ذمه مديون نمی‌شود باتفاق اصحاب و نيز شرط
در آن صحت افعال اجابت قول او عدم فصل مخل ما بين ايجاب و قبول الا انكار ايجاب در صلح از هر يك صادر شود پس از متعاقدين كافی

قبولش معتبر نمیباشد و در متعاقدین بلوغ و عقل و جواز تصرف و اختیار شرط است چنانکه در سایر عقود شرط شده و بالجمله اصحاب مقتضا
اعیان و منافع و حقوق جایز است و جماعتی از اعاظم معاصرین مثل جناب خاتم المجتهدین و زبدة المحققین شیخ المشایخ العظام شیخ جعفر
نجفی و نجل او جناب فخر المحققین شیخ موسی و جناب اسوة الفقهاء شیخ علی و جناب بدر الفقهاء شیخ حسن که کل از اولاد امجاد جناب شیخ
معظم اند اعلی الله مقامهم و همچنین جناب قدوة المحققین فاضل کرباسی رفع مقامه در منهاج و غیر ایشان تصریح نموده اند بر اینکه مقتضا
حق الرجوع در طلاق رجعی نیز صحیح است و عبارت منهاج اینست ویصح مع الاقرار والانکار ولو علی بعض الدعوی کما یصح علی کل حق ومنه حق
الرجوع فی الطلاق الرجعی لکن صلح بر اسقاط حق الرجوع اظهر اینست که صحیح نیست کما قال فی انوار الفقاهة الرجعة من حقوق الزوج لا تعلق
بها الزوجة فیصح الصلح من الزوج علی عدم ایقاعها من الزوج وهل یصح الصلح علی اسقاطها اصلا الاظهر عدمه لا شك فی صحة
الصلح اسقاط الحقوق لا ما دخل لها بالمال و جناب شیخ علی نیز گفته لو صالح علی عدم الاتیان بما یحصل به الرجوع مثل قوله رجعت و
نحوه صح الصلح اما لو صالح علی اصل سقوط حق الرجوع فالاقوی بطلان الصلح حینئذ ولکن بعضی از اعاظم معاصرین بعدم صحت صلح مقتضا
حق الرجوع قائل شده اند والله سبحانه هو العالم و بدانکه اسقاط خیار غبن و خیار فسخ و امثال اینها جایز است قطعا و همچنین صلح اینها و دلیل
صحت اینها اجماع است چنانکه جمعی از اصحاب ذکر نموده اند و آن مسائلی که منفی است از بیع محل خلاف شده و مقام اگر کسی بر [illegible] را
حق الارث و غیره از منقولی ادعا نماید و از اثبات عاجز شود و بعد از آن بعضی یا مالی دیگر مصالحه کند در مقصود [illegible] مغبون شده باشد
میتواند ادعای غبن نماید بلا خلاف ولکن اگر طالب ارث با حق ثابت شود و باید یک مصالحه با غبن معلوم با یقین دیگر [illegible] را اجنبی
باشد مصالحه نموده باشد و بعد معلوم شود که مغبون شده پس بعد از اثبات غبن در صحت عقد صلح اینست و اقوی با عدم
اسقاط خیار غبن اختیار فسخ مصالحه را دارد چه بنابر اشهر خیار غبن ثابت است در کل عقد که شامل معاوضه باشد مثل بیع و صلح و
اجاره و غیر اینها چنانچه جماعتی از اعلام بخصوص ثبوت غبن را در صلح معاوضی ذکر نموده اند قال فی المسالك ولو ظهر غبن لا یتسامح بمثله ففی
ثبوت الخیار وجهان اجودهما ذلك دفعا للضرار وان لم نحکم بالفرعیة وقد تقدم فی خیار الغبن من البیع انه لا نص
علیه بالخصوص فیمکن استفادته علی منفعة بعینها او منفعة هنا من الادلة العامة وقال فی الریاض ولو ظهر غبن لا یتسامح بمثله ففی
ثبوت الخیار وجهان اجودهما ذلك وفاقا للشهیدین دفعا للضرر کما فی البیع وقال فی المنهاج ولو ظهر غبن فان کان بنا به علی
فلا خیار والا فله الخیار اذا کان مما لا یتسامح به عادة و شیخ مفلح در شرح شرایع گفته خیار الغبن وهو یثبت فی کل عقد مشتمل علی المعاوضة
کالبیع والصلح الا اذا وقع علی ازالة التهمة وکان مجهولا لانه لا یثبت فیه خیار الغبن اذا علم بعقد الصلح وظهر غبن احدهما وکذلك اذا وقع
علی اسقاط دعوی قبل ثبوتها انتهی کلامه طاب ثراه و محقق ثانی در شرح قواعد گفته ثبوت غبن در مصالحه و اجاره و مزارعه و مساقات قول بعض
شهید در قواعد نیز گفته اما خیار الغبن فیمکن الحاقه بالصلح والاجارة وکذا خیار الرؤیة بل وبالمزارعة والمساقاة وخیار العیب یدخل فی
الجمیع و در انوار الفقاهة نیز تصریح نموده و صاحب مطالع الانوار از معاصرین و همچنین صاحب قوانین در جامع الشتات اینقول را
قوی شمرده اند بالجمله قول اکثر متاخرین و معاصرین بر این است و اگر دعوا و ادعای غیر ثابت را مصالحه نموده باشند ادعای غبن
در آن نمیباشد چنانکه ذکر شد [illegible] بدانکه تحقق غبن در هر بیع یا در مصالحه و معاوضه یا در امثال اینها موجب فساد عقد نمیشود اجماعا
بلکه موجب ثبوت خیار مغبون میشود در فسخ و امضا بنحوی که عقد بر آن واقع شده لکن ثبوت خیار در مقام مشروط است بچند امر الاول
آنست که غبن حین العقد ثابت بوده باشد خواه باعتراف غابن یا به بینه معتبره و مراد به مغبون بقیمت وقت عقد است و مراد
بعد از آن قیمت در زیاده و نقیصه بمثل است پس غبن و خیار در آن نیست اجماعا کما فی المسالك الثانی اینست که ما به التفاوت
قدر معتد به بوده باشد که در عرف و عادت مسامحه در آن نمیکنند چه تقدیر جاز براءة از نسبت شرعا کما فی الریاض والمسالك وغیرهما
و اگر تفاوت یسیر باشد که در عرف و عادت مسامحه از آن مینمایند پس در آن غبن نمیباشد الثالث اینست که مغبون جاهل بقیمت
باشد حین عقد و اگر خود عالم باشد که بر او ضرر وارد شده و اقدام نموده [illegible] کما فی المسالك والکفایة و اگر ادعای جهالت باید
دعوی [illegible] الرابع انکه اسقاط خیار غبن [illegible] بوده باشد [illegible]

مخیر است میان فسخ و امضا یعنی باید یا فسخ کند یا راضی بعقد شود بقیمتی که عقد بان واقع شده بنا بر مشهور و اجماع منقول چنانکه فی الغبن ٢٤١ ٢٤٩
در شرح کبیر گفته یثبت لذی الغبن الخیار بین الفسخ والامضاء فالمشهور بین الاصحاب بل علیه الاجماع فی الغنیة و
التذکرة وهو الحجة مضافا الی نفی الضرر والضرار فی الشریعة الخ و تسلط بر اخذ ارش از غابن ندارد بی شرط آنکه بتواند تفاوت
بکند چنانکه جماعتی تصریح نموده اند بلکه بعضی ذکر ادعای اجماع بر آن نموده و در شرح کبیر گفته وظاهر العبارة کصریح جماعة انه لا
ارش مع الامضاء و علیه الاجماع فی التذکرة وهو الحجة و متصور است ثبوت خیار اگر غابن تفاوت را بدهد و بذل مغبون نماید یا خیار
ساقط میشود باین دو قول است اشهر عدم سقوط است وقال فی الشرح الصغیر فی سقوط الخیار ببذل الغابن التفاوت قولان
اجودهما واشهرهما العدم و در شرح کبیر نیز عدم سقوط را اظهر دانسته و نسبت باشهر هم داده مخفی نماند که اگر چنانکه کسی بیعا
یا مصالحة معوضة اسقاط غبن نموده باشد و بعد عالم گردد که در معامله مغبون بوده غبن فاحش هم رسانیده پس بقول معظم فقها
از معاصرین اگر اثبات نماید که غبن او بمرتبه ایست که بعرف و عادت الطلاق اسقاط بکند از آن منصرف میشود در این صورت
جهل بقیمت واقعیه اختیار فسخ مبایعه یا مصالحه را دارد و بدانکه اکثر متقدمین متوجه ذکر خیار غبن نشده اند بلکه دیده نشده نقل
نموده اند از محقق قول بعدم آن ولکن مشهور بین الاصحاب خصوصا المتأخرین منهم ثبوت خیار غبن است و از تذکره عدم خلاف بین
علمای ما ظاهر میشود و قال فی المسالک والاخبار بخصوصه خالیة منه نعم ورد فی تلقی الرکبان تخییرهم اذا غبنوا واستدلوا علیه ایضا
بخبر الضرار ویظهر من التذکرة عدم الخلاف بین علمائنا فیه وکیف کان فالاجود ثبوته وقال فی الکفایة والمشهور بین الاصحاب خصوصا
المتأخرین منهم ثبوت خیار الغبن وکثیر من المتقدمین لم یذکره ونقل فی الدروس عن المحقق القول بعدمه والاخبار خالیة منه الا فی
تلقی الرکبان فقد ورد روایة تخییرهم اذا غبنوا واحتجوا علیه ایضا بخبر الضرار ویمکن الاحتجاج بروایة اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه
السلام قال غبن المسترسل سحت و روایة عن ابی عبد الله علیه السلام قال غبن المؤمن حرام و فی روایة اخری لا تغبن المسترسل فان غبنه لا
یحل و بقوله تعالی الا ان تکون تجارة عن تراض منکم فانه لو علم المغبون لم یرض وفی الحجج تامل ویظهر من التذکرة عدم خلاف فیه ولو
لم یثبت الاجماع کما هو الظاهر کان التأمل فیه مجال و در شرح کبیر این اخبار را ذکر نموده و بعد فرموده و بالجملة لا شبهة فی المسألة بعد
ان ذکر ثبوت غبن معلوم و محقق گردد و بدانکه غبن ثابت میشود باعتراف غابن و اگر اختلاف نمایند پس مدعی غبن باید اثبات غبن
در حین عقد با جهل خود در آن حال به بینه شرعیه ثبوت برساند و قول مدعی جهل با قسم در صورتیکه جهل او محتمل و ممکن باشد
مسموع است و اگر [illegible] در آن مکان بطوریکه مخفی نبوده باشد قیمت آن یا قطعا بلا خلاف قبول نمیشود و اگر جهل بحق مدعی جهل امکان
داشته باشد ادعای او قبول میشود با قسم علی الظاهر بجهة اصالة عدم علم و معلوم است که علم و جهل از امور یست که مخفی میشود غالبا
و مطلع بر آن نمیشود مگر خود او چنانچه در مسالک و منهاج و غیر اینها تصریح بان فرموده اند قال فی المسالک وهل یقبل قول مدعیه
فی الجهالة حیث یمکن فی حقه الظاهر ذلک لاصالة عدم العلم ولان العلم والجهل من الامور التی یخفی غالبا فلا یطلع علیها الا من قبله
قال فی المنهاج ویثبت الغبن باعتراف الغابن ولو اختلفا فعلی مدعی الغبن البینة وکذا لو اختلفا فی الجهالة وهل یقبل قوله مع یمینه الظاهر
نعم امکانها فی حقه و عدمه فلا اشکال بل الخلاف عندهم ومثل الجاهل الغافل والناسی والمداوم فی صفته علی العرف والعادة ولو کان مما لا یثبت
به فلا خیار وباقی احکام خیار غبن اگر نا مساعدی روزگار مانع از پیش رفت کار نباشد ان شاء الله تعالی در کتاب بیع ذکر خواهد شد
چهارم اگر شخصی قدری املاک و اجناس و ما فی الذمه یکی بعنوان مصالحه منتقل سازد و ایجاب و قبول و سایر شرایط بعمل آید و بعد
اعیان مصالح عنه را بتصرف مصالح له ندهد تا آدم شود یا بمیرد قبل از قبض شرعا بلا کلام مصالحه باطل نمیشود و اعیان مصالح عنه
مال مصالح له میباشد و مثل هبه نیست که قبض در آن شرط باشد حقیقتا و لزوما بلی اگر مصالح غایب باشد و مصالح ایجاب را اصالة
از جانب خود بعمل آورد و قبول از جانب مصالح له فضولی بعمل آید بعضی گفته اند اگر مصالح له قبل از آنکه خبردار شود و قبول مصالحه بکند یا
راضی بان شود و امضا انعقاد را نماید وفات کند مصالحه باطل میشود بلا خلاف و همچنین است اگر قبل از امضاء مصالح له مصالح بمیرد
پس هر گاه عقد مصالحه واقع شود بنحویکه معتبر در شرع است و در ضمن عقد مصالحه شرط نماید که بعد از وفات مصالحه فسخ شود پس بطل

اداى آن لازم نيست اگر ... [illegible] ... عقد باثبوت خيار ... [illegible]

كرده باشد بعضى گفته اند كه در وقت ... [illegible] ... بطريق الاحتياط ... [illegible]

فقط على المشهور المنصور ولكن اگر مصالح ... [illegible] ... خيار ... [illegible]

... [illegible] ... مصالحه شرط كند كه اگر مال المصالح ... [illegible]

بعد از ظهور ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... المصالح ... [illegible]

بگويد كه من مال المصالح ... [illegible]

... فايده ... [illegible]

بصفقه واحده ... [illegible] ... شريك ... [illegible]

على المثمن ... [illegible] ... فاضل ... [illegible]

... [illegible] ... شريك ... [illegible]

... [illegible] ... شريك ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... [illegible] ... شريك ... [illegible]

... [illegible] ... مشاع ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

بدون رضاى شريك ... [illegible] ... على المثمن ... [illegible]

هر دو ... شريك ... [illegible]

تلف شده باشد ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible] ... قال في التذكرة في باب الشركة مسئلة لو كان ... [illegible]

... [illegible] ... فالآخر مشاركته ... [illegible]

... عن الصادق عليه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... القابض ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الآخر ... [illegible]

... [illegible] ... قال في التذكرة ... [illegible]

... مشاركة ... في الاصل ... [illegible]

... [illegible] ... مصالحه ... [illegible]

... [illegible] ... مال ... [illegible]

مصالحه ... [illegible]

مصالحه ... [illegible]

... باشد ... [illegible]

... [illegible]

مصالحه ... [illegible]

... [illegible] ... اشكال ... [illegible]

احکام الصلح
٢٤٣

نماید بلاخلاف بل اجماعا کما فی التذکرة وغیره واگر خیار را در مصالحه متعلق بوقت خود نموده مثل اینکه مصالح شرط خیار فسخ در مادام العمر
برای خود گذاشته صحت چنین مصالحه محل خلافست اکثر اصحاب بعضی معاصرین حکم ببطلان آن نموده اند ولکن جمعی از ایشان مثل صاحب
مفتاح و مطالع و مناهل و غیر ایشان از اعلام حکم بصحت نموده اند و بقول ایشان صلح صحیح و وارث او خیار نخواهد بود هشتم
هرگاه کسی در ایام حیوة خود چیزی را از املاک و نقد و جنس بکسی از اولاد خود بعنوان مصالحه منتقل سازد و در ضمن العقد شرط
کرده باشد که بعد از ممات او بکسی نصیبی ندهد و منقول یا غیر منقول نداشته باشد در این صورت اگر در ضمن عقد مصالحه
شرط نماید با من بخوکه این اشیا را بتو مصالحه میکنم [illegible] بعد از وفات من از ترکه من مستحق ارث نباشی چنین مصالحه باطلست بلاکلام
پس بعد از وفات او هر چیزی که ملک او بوده باشد حین وفات بعد از فوت او منتقل میشود بوارث او و از [illegible] شایع مگر اینکه مانعی از ارث
موجود بوده باشد و انتقال بعض از اشیاء ببعض ورثه در حال حیوة مانع از ارث نیست نهم در صورتیکه شخصی قطعه ملک را با چند قلم
اشیاء دیگر واحد بعنوان مصالحه با صاحبه بعوض معین منتقل بکسی نماید و بعد فساد یک قطعه را با یکی ظاهر شود و بقیه دیگر آنکس
مختار بر فسخ میباشد اجماعا در صورت جهل بحقیقت حال و هرگاه فسخ نمود مشتغل است ثمن یا عوض را استرداد نماید و اگر امضا نمود قیمت
از ثمن با ازاء آنچه فساد معامله آن ظاهر شده استرداد نماید دهم هرگاه مصالحه فیما بین دو نفر واقع شود و مال المصالحه مثلا یکمن
گندم بوزن معین بوده ولکن معین نکرده اند که در چه زمانی تسلیم شده باشد در این صورت ظاهر اینست که صلح صحیح بوده باشد چه وابر صلح اوسع است
که احتمال این ابهام مغتفر است شود یازدهم در صورتیکه شخصی اگر با مصالحه کند بغیر زند خود اختیار مصالحه را در مدت یکسال مثلا جهت
خود قرار داده و بعد از انقضای مدت خیار مصالح مدعی این باشد که در ظرف مدت خیار فسخ مصالحه نموده ام و حق ثبوت نداشت
فسخ من از اختیار در حال آنکه مدت خیار منقضی شده قول او مسموع نیست قطعا لکن مسئله متصور بچند صورت است یک صورت
اینست که مصالح در معارضه با مصالح در این دعوی نمیکند بلکه تصدیق او مینماید در این دعوی در این صورت اشکالی در فسخ
و عود مصالح عنه بمصالح نمیباشد صورت دیگر آنست که مصالح له منکر فسخ است در این صورت محتاج باقامه بینه است لاصالة عدم
الفسخ قال فی التذکرة لو تنازعا ای المتبایعان فی الخیار الفسخ والامضاء فی حضور الاخر او غیبته فحکم الحاکم و عدمه فی ثبوته بتوقف
علی الاشهاد مع التنازع دوازدهم هرگاه ولد اقدر از اموال خود در حال حیات خود مصالحه نموده باشد بعضی از اولاد خود در سنه ۱۲۸۰
بصلح مطلق پس قدری از آن مال را با منافع آن از در حال حیوة خود خرج نموده و در وقت تمام نکرده باشد که عوض آنچه خرج نموده از
سایر اموال او بمصالح له بدهند در این صورت شخص مصالح اگر در حین تصرف نمودن قصد بطلان آنها را از خرج نمودن آن با فسخ نبوده
با فسخ و علی التقدیرین مصالح له با ولد صغیر او بوده و اگر در صورت صغیر بودن نا اله ممکن نیست حکم نمودن باشتغال ذمة والد به
شرط اینکه مال متصرف فیه بقدر نفقه او بوده باشد اما در صورت غنا ولد یا اگر شخص بوده باشد که این تصرف والد بدون اذن ولد
مصالح له نبوده ظاهر اینست که معادل آنچه را که تصرف نموده از مال والد استیفا نماید و اما هرگاه صغیر بوده باشد پس حکم
در این صورت باشتغال ذمة والد بعنوان نفقه در صورتیکه شخص بوده باشد که والد آنچه را که تصرف نموده در مصارف نفقه
خرج نکرده سیزدهم مصالحه بمسلوب المنفعه بمدت معلومه صحیح است بلاخلاف علی الظاهر مثل اینکه کو بدهد از املاک منقوله
یا اموال معلومه خود مثلا بکسی بطریق مسلوب المنفعه مصالحه نماید که از مستند مسلوب الانتفاع او برای مصالح باشد
و وقتی املاک نما المصالح له واگر وقت قرار نداده بلکه مادام الحیوة منافع خود قرار داده و با بطریق مسلوب المنفعه مصالحه کند
اکثر اصحاب چنانکه قبل بر این مذکور گردید باطل میدانند ولکن جماعتی از اعاظم خصوصا از معاصرین حکم بصحت آن کرده اند و اگر عین را
مسلوب المنفعه بکسی یا ولد خود مصالحه کند و منافع از الی الانقضای مدت مثلا منافع تابع عین بوده متعلق باو باشد که عین
را با مصالحه نموده چنین مصالحه نیز صحیح و بی عیب است اگر مصالح در ضمن العقد شرط کند که عین منتقل مادام حیات المصالح
در تصرف مالک او بوده باشد بعنی بدون فسخ مصالحه هر نوع تصرف از بیع و شری و هبه و اجاره و عاریه و غیرها در آن بکند
مصالحه کلا باطلست بلاخلاف چهاردهم هرگاه شخص بعضی اموال خود را با کل آنرا مصالحه بکند بشخصی با اختیار فسخ مصالحه را

ورثه میت متوجه نمی‌شود قرار دهد و شرط در ضمن عقد مقصد نکند که ابتدا رفع حق تحجیر نموده و بعد از فوت منتقل بوارث نشود و اشتراط
صحیح نیست باعتبار اینکه مخالف مقتضا نیست با آنچه در شریعت مقدسه ثابت شده نظر باینکه انتقال ارث اگر چه بعد از موت بود با
بوارث او بدلیل علیه بود و کتاب و سنت و اجماع است پس شرط مذکور مخالف است با آنچه در شریعت ثابت شده از این جهت باطل خواهد بود و
کلام در بطلان عقد دو قول است اکثر اصحاب گفته‌اند که اشتراط شرط فاسد در ضمن عقد موجب فساد اصل عقد نمی‌شود چنانچه جماعه
از فقها اعلی الله مقامهم حکم فرموده اند قال فی المنهاج ولو شرط ما لما خالف الشرع فالشرط فاسد بلا خلاف علی الاقوی و در جامع الشتات
گفته شرط مخالف شرع در ضمن عقد اگر بکند شکی در فساد شرط نیست و در فاسد شدن عقد بفساد شرط دو قول است اصح بطلان است
بجهت اینکه عقد تابع قصد است و قصد با نشاء عقد نشده است الا با شرط و چون شرط فاسد شد و ملا نیامد قصد بعقد هم
بعد از آن واقع نمی‌شود از جهت عقد نیز باطل گردد و قال فی المسالك وهل یبطل البیع ایضا ام یختص البطلان بالشرط قولان اجودهما
الاول لان التراضی لم یقع الا علی المجموع من حیث هو مجموع فاذا بطل بعضه و امتنع و ذهب شرعا انتفی متعلق التراضی فیکون البیع تجارة
لا عن تراض و بعبارة اخری البیع انما وقع علی وجه التراضی علی تعلق بکلیهما فاذا امتنع احدهما انتفی الاخر و هو مذهب الشیخ و القول الثانی
کالبیع بضمن شرط فاسد او مثله اشبه من العقود اللازمه و قال فی الدروس ولو شرط ما ینافیه کعدم التصرف فی البیع و
الاستخدام الی المخالف او شرط عدم الخسارة بطل الشرط علی الاقرب و قال فی التذکرة الاقوی عندی بطلانه بناء علی ان کل شرط
.... فان العقد یبطل به و قال فی الکفایة ولو شرط شرطا فاسدا فی البیع فسد البیع و بطل الشرط
البیع ایضا الاقرب بطلانه لان التراضی لم یقع الا علی المجموع فیکون تجارة لا عن تراض و یؤیده لحکمهما بشیء من الشروط الاتیة و لان
قول الشیخ بعدم الفساد قوی الا ان الاکثر اولی و فاضلین و شهیدین و صاحب کفایه چنانکه ذکر شده و بعضی مثل صاحب جامع الشتات
... و غیر ایضا ابطال البیع است و قبل ابطال الشرط خاصة دون البیع کما عن الاسکافی و الطوسی و القاضی و ابن زهرة فی الغنیة
مدعیا علیه الاجماع لاصالة الصحة و لا بعد لانها اصلا ... المقتضی لصحة الاتفاق کما ذکره الفاضل لکن ابن فاسد
در مسائل نکاح تخلف کرده است بعد از آن اصحاب ما هر دو قول حکم کرده‌اند بصحت عقد نکاح با اشتمال بر شرط فاسد و در مسائل دیگر ... اجماع ...
کرده است و مع هذا اینکه بعضی اصحاب در شرطی که خلاف مقتضی عقد نکاح است ببعضی جاها خلاف ظاهر می‌شود و لکن بعضی حقیقت عقد
است و نکاح چه معتضد است باجماع و عمل و مشهور و مخالف آن نادر است و بنابر این در مسئله مفروضه کلام در آن است که لا ... انتقال
بوارث او می‌شود و حکم بکند اشتراط شرط فاسد را موجب فساد اصل عقد نمی‌داند اصل عقد صحیح خواهد بود لکن خیاری که بعد از موت شود
بعد فوت او قبل از انقضاء مدت منتقل بوارث او می‌شود باب هشتم در بیان احکام ضمان و کیفیت آن و بیان ... است که در وجه
متعلق است ضمان می‌شود و در آن چند مسئله است اول آنکه ضمان در شرع عقدی است که ... مال
اینکه اگر در ذمه ضامن حقی داشته باشد و بعد از تحقق ضمان دین و قرض که در ذمه مدیون است و حال ضمان بذمه ضامن ...
می‌شود و بعد از آن او مطالبه می‌کند ضامن مشغول الذمه می‌شود و آنکه مدیون بوده ذمه او فارغ می‌شود از مطالبه طلبکار و خلافی
شوا ز آن بلا خلاف کما فی الکفایة و اذا تحقق الضمان انتقل الحق الی ذمة الضامن و برئ المضمون عنه من حق المضمون له لا اعرف
فیه خلافا بین الاصحاب دوم شرط است در ضمان صیغه که دلالت بر التزام نماید قال فی التذکرة لا بد فی الضمان من صیغة تدل علی الا
شارة ... الی فلان او تکفلت به او ضمنته او تقلدته او التزمته او انا بهذا المال ضمین او کفیل او ضامن او زعیم او ... او قبیل او
بعض الشافعیة لفظ القبیل لیس بصریح فی الضمان و قال ابو حنیفة کما قلنا من التصریح به ولو قال دین فلان علی فهو ضمان و اکر ... اداء
کنم انرا یا ساحر ... بین این التزام نیست بلکه وعده است قال فی التذکرة ولو قال اؤدی المال او احضره فهذا لیس بالتزام و انما هو وعد
در ضمان کتابت ... کتابت ... بلکه باید بلفظ صریح باشد و اگر عاجز باشد ... و باشاره بعمل آورد ایضا
کرد ... ثابت می‌شود ایجاب و الاولی ... کتابت ... و اگر عاجز از تلفظ و کتابت ... باشد
اشاره کند ... قال فی التذکرة لا یکفی فی الضمان الکتابة مع القدرة و لا بد من التلفظ ...

... یفعل مع الاشارة الدالة على الرضا بالضمان ثبت [illegible] لامکان العقد باللفظ الى ان قال ولو عجز عن النطق والکتابة واشار اشارة [illegible]

[illegible] اگر ضامن کسی بگوید ضامن شدم از فلان یا متحمل دین فلان شدم پس بگوید نعم کفایت در ایجاب میکند چه نعم در تقدیر اعادهٔ

[illegible] قال فی التذکرة ولو قیل له ضمنت عن فلان او تحملت دینه فقال نعم کفى فی الایجاب لان نعم تقتضی اعادة المسئول عنه [illegible]

چون ضمان از عقود لازمه است پس معتبر است در آن آنچه معتبر است در سایر عقود لازمه و رضای مضمون له در لزوم آن شرط است

بقول اکثر علما من تأخر قال فی التذکرة یشترط رضى المضمون له فی صحة الضمان وهو قول اکثر اصحابنا وقال فی المسالک المشهور اشتراط رضى

المضمون له فی صحة الضمان لان حقه یتحول من ذمة الى ذمة والناس یختلفون فی حسن المعاملة وسهولة القضاء فلو لم [illegible]

المضمون له لا یرضى بابدال غریمه لنفسه عنه [illegible] ولم یعتبر [illegible] والشیخ رحمه الله قول بعدم اشتراطه وقال فی الارشاد

ولابد فی اللزوم من رضى المضمون له وفاقا للاکثر بل ادعى علیه العلامة من تأخر فی التذکرة الاجماع وهو الحجة مضافا الى الاصل ومفهوم [illegible]

[illegible] ودر قبول مضمون له تواصل معهود ما بین ایجاب وقبول شرط است پس اگر فصل و تراخی واقع شود بین ایجاب و قبول باطل میشود

وبعضی گفته اند که در قبول رضای طلبکار [illegible] باشد کافیست واحتیاج به قبول لفظی ندارد ولکن معظم اصحاب واکثر علما

باشتراطان قائل شده اند قال فی المسالک وهل المعتبر رضاه کیف اتفق ولو مع التراخی ام لابد من کونه بصیغة القبول اللفظی قولا

اجودهما الثانی لانه عقد فلا بد فیه من القبول ولاصالة بقاء ما کان من شغل ذمة المضمون عنه وسلامة ذمة الضامن وعدم انتقال

حق المضمون له الى ان یتحقق الناقل [illegible] فیعتبر فیه ما یعتبر فی سایر العقود من التواصل المعهود بین الایجاب والقبول وکونه بلفظ

واللفظ الماضی لانه من العقود اللازمة وقال فی الارشاد وهل المعتبر مجرد الرضا کیف اتفق ام لابد من کونه بصیغة القبول اجودهما الثانی

للاصل والاقتصار فیما خالفه من اللزوم والانتقال على المتیقن من الاجماع والفتوى [illegible] فیه تصریح بکفایة مطلق الرضا والملازم لاعتبار

لعدمه [illegible] فی بیان حکم بل البیان حکم آخر مضافا الى [illegible] بعض ما مر من الاخبار القبول بصیغته وشرایطه من اعتبار التواصل المعهود

بینه وبین الایجاب وقال فی انوار الفقاهة ویشترط رضا المضمون له بل یشترط فیه شرایط القبول فی العقود اللازمة من الصراحة

العربیة والوصل وغیر ذلک لان المشکوک فی کونه عقدا او ایقاعا یحکم بعقدیته والمشکوک فی کونه لازما او جایزا یجری علیه اللزوم مع

الشک فی الجزئیة فلا تسامح فی حصول النقل به کیف اتفق لرجوع الشک فی الجزئیة الى الشک فی الماهیة التی یقتضی الاصل عدمها

وقال فی التذکرة لما اشترطنا فی صحة الضمان رضى المضمون له تفرع عندنا فرع وهو انه هل یشترط قبول المضمون له او لا بل یکفی فی صحة

الضمان الرضا اشکال ینشأ من انه تملک فی مقابلة تملیک الضامن فیعتبر فیها القبول کسایر التملیکات والمعاوضات ومن اصالة عدم الاشتراط

مع قیام الفرق بینه وبین سایر التملیکات فان الضمان لا یثبت ملک شیء جدید وانما یتوثق به الدین الذی کان مملوکا ویقتضی

بالرهن فانه لا یفید الا التوثق ویعتبر فیه القبول وللشافعیة قولان کالاحتمالین لکن الاصح عندهم الثانی والاقرب عندی الاول بل لابد

من القبول پس بنا بر آنچه مذکور شد هرگاه شخصی ضامن طلب مضمون له بشود [illegible] طلبکار ضامن میشود [illegible]

زمانی که طلبکار میشنود وراضی میشود ضمان کذا باطل وغیر صحیح است اگرچه لفظا قبول نماید بلکه باید ما بین ایجاب وقبول [illegible]

واقع شود مانند [illegible] ودلائلی که [illegible] مذکور شد [illegible] شرط است [illegible] صحت ضمان [illegible] عقد است از عقود [illegible]

که مثل بیع ونحو آن واگر معلق کند [illegible] مثل اینکه بگوید اگر [illegible] ضامنم یا [illegible] اگر فردا [illegible] ضامنم بلا خلاف

عند علمائنا قال فی التذکرة یشترط فی الضمان التنجیز فلو علقه بمجیء الشهر او قدوم زید لم یصح الى ان قال ولو قال ان لم یؤد الیک غدا

فانا ضامن لم یصح عندنا وبه قال الشافعی لانه عقد من العقود فلا یقبل التعلیق کالبیع ونحوه وعلى اشتراط [illegible] بعد آنچه [illegible]

نقل نموده که تعلیق [illegible] و ابراء واسقاط حق [illegible] باعث بطلان است نزد علمای ما چنانکه گفته [illegible] باطل وان التعلیق فی الضمان [illegible]

مبطل لها على الاستیفاء وفاضل محقق [illegible] مقام در رسالهٔ [illegible] گفته اگر بگوید که ضامن شدم که

اگر [illegible] ضمان [illegible] بطلب که ضمان [illegible] معلق [illegible] باشد [illegible] وقال

فی [illegible] بالکتاب والسنة والاجماع [illegible] عندنا [illegible] الاستیفاء [illegible] ضمان شرط [illegible]

عنه

عنه یعنی مدیون اجماعا کما فی التذکرة و انوار الفقاهة و المفاتیح و در ریاض گفته بلا خلاف اجده و در مسالک گفته این مذهب ما
است قال فی التذکرة المضمون عنه هو المدیون و هو الاصل و لا یشترط رضاه فی صحة الضمان بالاجماع کما یجوز اداء الدین عن
الغیر بغیر اذنه فالتزامه فی الذمة اولى بالجواز و لانه یصح الضمان عن المیت بالاجماع و لما تقدم من امتناع النبی صلی الله علیه و آله
الصلوة على المیت حتى ضمنه امیر المؤمنین علیه السلام و معلوم انه لا یتصور الرضا من المیت و قال فی انوار الفقاهة لا یشترط رضی
المضمون عنه للاصل و الاجماع بقسمیه و قال فی الکفایة و لا عبرة برضاء المضمون عنه و قال فی المسالک لا عبرة برضاء المضمون
عنه لان الضمان کالقضاء و هذا موضع وفاق و لان اداء الدین کما یجوز بغیر اذنه فالتزامه فی الذمة اولى و لصحة الضمان عن المیت
کما [illegible] المصلی علیه و لا یتصور رضاه و قال فی المفاتیح و اما رضاء المضمون عنه فلا یشترط اجماعا و قال فی الریاض و لا عبرة با
لمضمون عنه ای برضاه بلا خلاف و از عبارات مزبوره معلوم گردید که مضمون عنه شرط نیست [illegible] ضمان از میت
مطلقا خواه متروکات او وفا بکند یا نه و در مفاتیح ادعای اجماع هم نموده چنانکه گفته فیصح عن المیت سواء خلف وفاء او لا للاجماع
و النص و در تذکره نیز نسبت آنرا بجمیع علمای ما نسبت داده حیث قال و لا یشترط حیوة المضمون عنه بل یجوز الضمان عن المیت سواء
خلف المیت وفاء او لا عند علمائنا اجمع و اگر مضمون عنه زنده باشد و بفهمد که کسی ضامن او شده و با آن راضی نشود و رضا
ندهد [illegible] و علی الاشهر بل علیه عامة من تاخر کما فی الریاض لو علم المضمون عنه بالضمان فانکره لم یبطل الضمان
علی الاصح الاشهر بل علیه عامة من تاخر وفاقا للحلی و ضافا الی ما ذکر من الاتفاق علیه من جواز اداء الدین عنه بغیر رضا بل
کراهته فالتزامه فی الذمة اولی و خلافا [illegible] بانکار مضمون عنه [illegible] و مفید و قاضی
ابن البراج و ابن حمزه لکن [illegible] چنانکه در ریاض گفته و هذه عبارته خلافا للنهایة و المقنعة و القاضی و ابن حمزة
فقالوا [illegible] بالانکار [illegible] الاصل [illegible] الی [illegible] بالخبر
قالوه ضعیف غایته و قال [illegible] و لو انکر بعد الضمان لم یبطل علی الاصح و در مسالک در شرح قول محقق رحمه الله و لو ادعی انکر
المضمون عنه الضمان [illegible] ابتداء و لا عبرة بانکاره بعده و نبه بالاصح علی خلاف الشیخ و جماعة حیث
[illegible] ضمان با علم مضمون [illegible] او [illegible] ضمان و اگر
مضمون [illegible] ضمان [illegible] مضمون [illegible]
[illegible] مضمون عنه [illegible] قال فی الریاض و یشترط فیه
الضامن [illegible] المضمون [illegible] وفاء الدین او علم المضمون عنه [illegible]
[illegible] الاصل [illegible]
او لم یعلم [illegible] المضمون [illegible] الرجوع الی المضمون عنه و بین الزام [illegible]
[illegible] ضمان [illegible]
[illegible]
[illegible] قال فی التذکرة [illegible] الضمان [illegible] لیس للمضمون له
الرجوع علی المضمون عنه [illegible] الضمان [illegible]
الشرط [illegible] من الشروط و قال فی الریاض [illegible] الضمان [illegible]
الشرط [illegible] و الاصل [illegible]
[illegible] ضامن [illegible] مضمون [illegible] مضمون عنه
چنانکه در مسالک و ریاض [illegible] المسالک [illegible] من الاستیفاء [illegible]
[illegible] الاستیفاء [illegible] علی المضمون [illegible] الریاض [illegible]

الاستیفاء منه بوجه آخر و با آنکه حکم حواله نیز چنین است یعنی در لزوم حواله شرط است موسر و ملائت محال علیه در حین حواله اینکه محال
علیه را اعسار آن داشته باشد بلا خلاف بین اصحابنا کما فی الغنیة و علیه الاجماع صریحا عن التذکرة و هو الحجة مضافا الی المعتبرین احدهما الصحیح
و ثانیهما الموثق و بنابر این اگر محال اول حواله را قبول کند بگمان اینکه محال علیه موسر است و بعد معلوم شود که در حین حواله معسر بوده میتواند
که فسخ حواله نموده رجوع بمحیل نماید و عبره بیسار و اعسار آن وقت حواله است و اگر در وقت حواله ملی بوده بعد از آن تجدد اعسار شده در این
صورت محال نمیتواند رجوع بر محیل نماید هشتم ملائت مضمون عنه در صحت و لزوم ضمان شرط نیست پس ضامن اگر معسر باشد که بجهت
ظهور عسر و فقر مضمون عنه در حین ضمان در ادای حق مضمون له مماطله نماید و یا فسخ ضمان بکند بلا خلاف و یا بگوید که من نفهمیده
بودم که مضمون عنه فقیر بود و الا ضامن نمیشدم و این مسئله واضح است و احتیاج بذکر دلیل و اقوال ندارد نهم بدانکه ضمان نقل
کردن مال مضمون له از ذمه مضمون عنه بذمه ضامن و ذمه مضمون عنه از آن بری الذمه میشود اجماعا و استفیضا چنانکه در بعضی
از اکثر قول نقل شده و عبارت ایشان اینست و هو ای الضمان ینقل المال المضمون من ذمة المضمون عنه الی ذمة الضامن و یبرء ذمة
المضمون عنه باجماعنا المستفیض الحکایة فی کلام جماعة کالسرائر و الغنیة و نهج الحق و المسالک و التذکرة و غیرها من کتب الجماعة و هو
الحجة مضافا الی النصوص المستفیضة الخاصیة و العامیة الخ و بعد از تحقق ضمان تسلط مضمون له بر ضامن است و از مضمون عنه نمیتواند
طلب نمود و مطالبه نماید چرا که بمجرد وقوع ضمان شرعا از حق مضمون له بری الذمه شده حتی اگر بعد از وقوع ضمان مضمون له مضمون
عنه را از حق خود بری الذمه کند ثمره از آن مترتب نمیشود یا ذمه ضامن بری نمیگردد و حق مضمون را از ضامن میگیرد چه در ذمه مضمون
عنه در این صورت صاحب طلب حقی ندارد کما در بریه الذمه نماید قال فی الکفایة و لو ابرء المضمون عنه لم یبرء الضامن و فی التذکرة
ادعی اجماع علمائنا و ضامن اگر باذن و سؤال مضمون عنه ضامن شده باشد بعد از ادا و قضاء آن رجوع میکند بمضمون عنه و آنچه
داده از و میگیرد بلا خلاف اجده بل علیه الاجماع فی الغنیة و السرائر و المسالک و عن التذکرة و هو الحجة کما فی الریاض و مادام که طلب مضمون له را ایفا
و ادا ننموده تسلط بر مضمون عنه ندارد بلا کلام عند علمائنا رحم و مخالف در این مسئله است کما نقل فی التذکرة بلکه اول بایستی مطالبه مضمون
له بر مضمون له بعد از آن مسلط بر مطالبه از مضمون عنه شود قال فی التذکرة اذا ضمن بسؤاله کان له الرجوع اذا غرم و لیس له الرجوع قبل
الغرم و اگر ضامن طلبی را که ضامن شده بسبب عقد و آن یا غیر آن بر مضمون له ادا نماید مثل اینکه عمرو چیزی از و مخلف نشود که وفا بآن کند در
این صورت مشغول ذمه بآن ضامن نیست نه مضمون عنه و ضامن در صورتیکه بسؤال و التماس قرض دار ضامن شده آنچه بطلبکار داده
همان قدر را میتواند از قرض دار بگیرد نه زیاده از آن و اگر طلبکار همه را بضامن بخشد یا او را ابرا کند از مضمون در این صورت ضامن نه
میتواند رجوع بمضمون عنه نماید یعنی از قرض دار چیزی بگیرد بلا خلاف عند علمائنا قال فی التذکرة اذا ابرء المالک الدین ذمة الضامن
بری الاصل عنه عند علمائنا لان الضمان عندنا ناقل للدین من ذمة الاصل الی ذمة الضامن و لیس للضامن ان یرجع علی المضمون عنه الا
بما اداه فاذا اسقط الدین عنه لم یؤد شیئا فلم یرجع بشیء و قال فی الریاض و لو وهبه ای الضامن المضمون له او ابراه عن المضمون لم یرجع
الضامن علی المضمون عنه بشیء و لو کان الضمان باذنه و کذا لم یرجع المضمون له علیه به عندنا بناء علی انتقال الحق من ذمة الاخیر الی الاول خلافا
للعامة فاثبتوا له الرجوع به علیه هشتم اگر ضامن تبرعا بخواهش خود ضامن شود و قرض دار از و سؤال ننماید که بیا ضامن من شو بلکه
خود سبقت کرده ضامن شده باشد در این صورت باید طلب صاحب طلب را بدهد و هر چه بمضمون له داده اگر چه در حین ادا باذن او داده
باشد دیگر نمیتواند بمدیون رجوع نماید بلکه از کیسه اش مجانا میرود بلا خلاف بل علیه الاجماع فی الغنیة و السرائر و المسالک و عن التذکرة
و نهج الحق للفاضل و هو الحجة مضافا الی الاصالة البراءة الذمة حتی فی صورة الاذن فی الاداء لان الانتقال الحق الی ذمته و لا دلیل مع عدم الاذن فی
الضمان علی اشتغال ذمة المضمون عنه بما اداه بمجرد اذنه فی الاداء کما ان الامر فی غیر صورة الضمان کذلک لیس له الرجوع بمجرد الاذن فی
الاداء کما فی الریاض نهم در صورتیکه زید از عمرو مثلا طلبی داشته باشد پس زید ادعا نماید از شخص دیگری که تو ضامن طلب من شده که در
ذمه عمرو داشتم و آن شخص انکار ضمان کند در این صورت بفرموده جمیع علماء امامیه با ادعای مدعی ضمان حق او ساقط میشود از ذمه
عمرو مدیون خواه ضمان او را ثابت کند بآنکه و خواه او را قسم دهد یا نکول و بهیچ وجه تسلط بمدیون ندارد بمجرد این ادعا و مخالف اکثر علما

قال في التذكرة لو كان لرجل على آخر دين فادعى صاحب الدين على الغير انه ضمن له عن المديون فانكر الضامن الضمان سقط حق رب المال عن
الاصيل عندنا لانتقال المال عن ذمته الى ذمة الضامن خلافا لاكثر العامة و هرگاه مدعی ضمان بینه داشته باشد معلوم است که بعد از اثبات
از ضامن میگیرد و اگر بینه نداشته باشد چون اگر ضامن اقرار [illegible] باید که ضامن [illegible] حق او ساقط میشود از ضامن نیز و به [illegible] نمی
تواند حق را از ضامن یا از مدیون [illegible] اما از ضامن بجهت [illegible] و اما از مضمون عنه پس بسبب اعتراف خود به اینکه
چون ضمان [illegible] انتقال مال از ذمه مدیون بذمه ضامن و اگر بینه داشته باشد [illegible] بضمان ضامن چون میتواند
مطالبه نماید قال في التذكرة ثم ان ادعى الضمان ان لم يكن له بينة فالقول قول الضامن مع اليمين فاذا حلف الضامن على انه لم يضمن سقط ماله عن الضامن [illegible]
باليمين و اما عن الاصيل فلاعترافه ببراءة ذمته بالضمان و ان كان له بينة اقامها على الضامن بالضمان ثبت له عليه المطالبة [illegible]
اگر ضامن شود بانچه در ذمه مدیون است و نداند که چه حق است یا چه قدر است ضمان صحیح است و شرط نیست که شناسد [illegible]
و تعیین آن لازم نیست على الاظهر [illegible] قال [illegible] لو ضمن ما عليه صح وان لم يعلم [illegible]
وقد ادعى [illegible] الاجماع على الاظهر الاشهر [illegible] والقاضي وابن زهرة [illegible]
الاجماع وهو الحجة لكن شيخ در مبسوط و خلاف [illegible]
شبهه که قول ایشان [illegible] لقوله تعالى ولمن جاء به حمل بعير وانا به زعيم [illegible] الوفاء
بالعقود من الكتاب والسنة [illegible] وقال في الشرائع ولا يشترط العلم بكمية المال فلو ضمن ما في
ذمته صح على الاشبه وقال في المسالك الاصح [illegible] ضمان المجهول [illegible] قولان اشهرهما الجواز للاصل و
لاطلاق [illegible] ولقوله تعالى ولمن جاء به حمل بعير وانا به زعيم مع اختلاف [illegible] عقد
[illegible]
اجماع منقول [illegible] مضمون [illegible] ضمان [illegible] ذمه مضمون عنه
داشته از ضامن [illegible]
از ضمان [illegible] مضمون [illegible]
[illegible] مضمون عنه [illegible] ضمان [illegible] ضامن [illegible]
مضمون عنه [illegible] مضمون له [illegible] مستحق
مطالبه [illegible] ضامن [illegible] مضمون له [illegible] ضامن [illegible]
قال في التذكرة [illegible] بالبينة ان كان ثابتا في ذمته وقت الضمان لا ما يوجد في كتاب [illegible] المضمون عنه [illegible]
المضمون له اليمين انتهى وقال [illegible] ثبت عليه [illegible] بالبينة انه كان لازما للمضمون عنه وقت الضمان لا ما [illegible]
في دفتر [illegible] ولا ما [illegible] المضمون او يحلف عليه المضمون له [illegible] من المضمون عنه انتهى وقال في التذكرة [illegible]
المجهول صحيح لو ضمن عنه ما في ذمته صح [illegible] بالبينة [illegible] وقت الضمان لا ما [illegible] ولا ما يوجد في دفتر [illegible]
ما [illegible] المضمون عنه او يحلف عليه المال [illegible] من المديون ولو ضمن ما تقوم به البينة لم يصح [illegible]
و بالجمله اگر ضامن نداند که در ذمه مضمون عنه [illegible] مضمون له حق دارد و [illegible] ضامن شود صحیح است [illegible]
ممکن باشد ضمان صحیح نیست [illegible] مثل اینکه بگوید ضامن شدم بتو هر چه [illegible] این ضمان [illegible]
[illegible] ضمان المجهول فانما يصح [illegible] يمكن العلم [illegible] بعد
ذلك [illegible] ضامن [illegible] الدين [illegible]
عن العامة [illegible] الضمان [illegible]
انتهى وقال في المسالك [illegible] الضمان [illegible]

لك على فلان لصدقنا الشيء على القليل والكثير واحتمال الاتم الافراد انما يتناول الشيء كالاقرار بيندفع بانه ليس هو المضمون وان كان بعض
افراده انتهى وقال في الرياض هذا ان امكن لعدم تبعيد للاشكال فلو لم يمكن كضمنت لك شيئا فانه في تقدير لم يصح قولا واحدا كما في
المسالك انتهى كلامه رحمه الله بانه بدانكه مالى كه كسى ضامن آن ميشود آن مالى است كه بر ذمه مديون ثابت شده باشد وشرط نيست
در مال لزوم بلكه مطلق ثبوت كافيست خواه مستقر لازم باشد مثل ثمن مبيع كه در ذمه باشد يا متزلزل باشد مثل ضمان ثمن مبيعى كه
خيار فسخ آن بسيار داشته باشد يا بيع سلفى كه با خيار فسخ بوده مثل ثمن در ظرف مدت معلومه مفروضه باشد پس ضمان سلم صحيح
عند علمائنا اجمع يعنى باينكه مسلم فيه كه عبارت از مبيع باشد از مال مسلم يعنى مشترى در ذمه مسلم اليه يعنى بايع دين لازم نيست
در ضمان آن صحيح است قطعا قال في التذكرة وكذا لنا السلم يصح ضمانه عندنا وعند الشافعي لانه دين لازم فصح ضمانه كالقرض [illegible]
مسئله [illegible] ضامن [illegible] اگر كسى چيزى [illegible] كه عوض معلوم بوده باشد [illegible]
[illegible] خيار فسخ مثل ثمن [illegible] مدت معلومه [illegible] ضامن [illegible] مبيع شود چنين ضمان باطل است بلا كلام [illegible]
در چنين [illegible] ضامن [illegible] پس ضمان [illegible] كه مبيع در چنين عقد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بخلاف صورت سابقه كه ضمان در آن صحيح است قطعا [illegible] ضمان حق [illegible]
مستقر [illegible] بعد از انقضاء مدت و مهر بعد از دخول صحيح است اجماعا كما في التذكرة واما ضمان لازم غير مستقر
مثل ضمان ثمن مبيع قبل از قبض و مهر قبل از دخول [illegible] پس ضمان اينها نيز جايز است بلا خلاف عندنا قال في التذكرة
لانه لازم في الحال [illegible] بسقوطه بالقضاء والابراء وبالرد بالعيب [illegible] لازم نيست [illegible]
[illegible] ضمان [illegible] اكر قبل از شروع در عمل ضامن شود
[illegible] ضمان مال [illegible] عقد [illegible] ثابت [illegible] ثابت ميشود [illegible]
[illegible] ضامن شود چون مستحق مال [illegible] ضمان آن صحيح است قطعا [illegible] ضمان [illegible] واكر بعد
از شروع در عمل و قبل از اتمام ضامن شود [illegible] ضمان [illegible] جواز الضمان [illegible]
[illegible] الاجارة [illegible] جواز ضمان مهر در عقد فضولى قبل از امضا واجازه [illegible] جواز [illegible]
[illegible] مؤلفان [illegible] صاحب [illegible] الفقاهة [illegible] جواهر الكلام [illegible]
[illegible] بعضى [illegible] اشكال حكم بر جواز آن نموده فرموده اند كه
ضمان [illegible] عقد نكاح واجاره [illegible] صداق [illegible] ضمان [illegible]
[illegible] ضمان [illegible] نيست والله سبحانه هو العالم [illegible] اكر زيد خواسته باشد كه چيزى از عمرو قرض كند قبل از آنكه
[illegible] ضامن [illegible] ضمان چنين باطل است اجماعا چه ضمان مال [illegible] است يعنى در ذمه مضمون عنه [illegible]
[illegible] قبض كند [illegible] ضامن [illegible] اكر كسى [illegible] ضامن شده كه
[illegible] ضمان باطل است بلا خلاف قال في التذكرة ولو
ضمن [illegible] لم يصح [illegible] عندنا اجمع
[illegible] الضمان [illegible] الدين [illegible] المضمون [illegible] ضمانا [illegible]
[illegible] ضمان [illegible] ضمان مال [illegible] است اكر
[illegible] بلا خلاف عندنا قال في التذكرة لو قال اذا بعت عبدك من فلان بالف فانا ضامن للثمن فباعه بالف لم يصح الضمان
عندنا لانه ضمان ما لم يجب [illegible] اكر كسى [illegible] معين [illegible]
ضامن [illegible] مبيع [illegible] ثمن مبيع را [illegible] تسليم نمايد [illegible]
ضامن آن شود واكر قبل از تسليم ثمن [illegible] ضامن [illegible] مبيع شود ضمان مال [illegible] باطل است بلا خلاف عندنا چه ضمان [illegible]

جاییست که در ذمه مضمون عنه قرار گرفته باشد و آنچه درین زمان متعارف شده که نویسند مثلا اشتری و [illegible]

بما یبیعه لانه ما اشتره ... و شرط مینماید که فلان شخص باید ضامن درک شود که چنانچه مستحقا للغیر برآید ثمن را باید [illegible]

بایع قباله در آن باب درست میکند و بعد از جریان عقد قبل از اخذ ثمن ... شرعی مبیع میشود با اینکه چنین ضمان

ضمان ما لم یجب باطلست بلا کلام مع هذا ... با وجود علم باینکه ثمن ... بایع است ... ضمان

شخص اگر ضامن باید شود ... نوشته ... چون مبیع مستحقا للغیر ظاهر ... ضامنه و حکم ...

بیچاره میکنند که از عهده ثمن باید برآید و حال اینکه چنین حکم خلاف ما انزل الله است نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

بلی اگر بایع بعد از اخذ ثمن کسی را ضامن بدهد چنین ضمان صحیح است عند علمائنا اجمع قال فی التذکرة ... اما ضمان ... صحیح ان

کان البایع قد قبض الثمن وان لم یکن قد قبض لم یصح انتهی وقال فی الشرایع وهو کل مال ثابت فی الذمة سواء کان مستقرا کالبیع بعد

القبض وانقضاء الخیار او معرضا للبطلان کالثمن فی مدة الخیار بعد قبض الثمن ولو کان قبله لم یصح ضمانه عن البایع وقال فی

المسالک قوله ولو کان قبله لم یصح ضمانه عن البایع ای لا یصح ضمان الثمن عن البایع قبل قبضه لعدم ثبوته ... المبیع مستحقا

فانه ضمان ما لم یجب لانه لم یدخل فی ملک البایع ... فیکون کالوضمن ما ... انتهی

... ضمان اگر مبیع مستحقا للغیر برآید و مشتری عالم ... باشد ... باید مشتری رجوع ... ثمن ... که بایع ...

بود بضامن ... و ... ثمن بایع ... از ضامن ... از آن ... ندارد بلا خلاف و این ضمان ... ضمان

درک ... ضمان عهده ... که ضامن ملتزم میشود ... که عهده ... ثمن مبیع باشد

که بایع از اخذ نموده قال فی التذکرة ... ان العهدة لا التزام الضامن ... البایع ... ما ذکره صاحب الصحاح فقال

یقال فی الامر عهدة بالضم ای لم یحکم بعد و فی عقله عهدة ای ضعف وکان الضامن ضعف ... والتزم ... من ...

... ان الضامن التزم ... المشتری علیه عند الحاجة ... ضمان ...

بعضی گفته که ضمان ... است که ضامن ملتزم میشود ... مستحق ...

صحاح ... حیث قال ولقد ... فقال فی الصحاح ... ضمان ... لا التزام ...

... بطلان و فساد مبیع ضامن باید ... ثمن مبیع که مشتری به بایع داده ...

بامضای خود ... بالتقایل ... قبل القبض تلف شود ضمان لازم ...

... ثمن ... بایع است ... بخیار مجلس یا حیوان ... شرط باشد ... ضمان بیع فاسد ...

که ... ضامن ... ضمان ... مال ما لم یجب ... اگر ... باشد قال فی التذکرة

استحقاق المشتری بالثمن ان کان بسبب حادث بعد العقد کتلف المبیع فی ید البایع او ... فان المشتری

یرجع به علی البایع خاصة لان هذا الاستحقاق لم یکن موجودا حال العقد و انما ... الاستحقاق الموجود حال العقد

وقال فی الشرایع اما لو تجدد الفسخ بالتقایل او تلف المبیع قبل القبض لم یلزم الضمان ویرجع علی البایع وقال فی المسالک انما کان

شرط الضمان اشتغال الذمة بالثمن ... الوجوه السابقة کان الفسخ ... ضمان العهدة ... الضمان ...

... بالمتجدد بعد ذلک کالفسخ بالتقایل وتلف المبیع قبل القبض والفسخ بخیار المجلس والحیوان والشرط ونحوها فان هذه الامور

لم یکن ... فلم یکن ضامنا ... ضمان ما لم یجب فلا یدخل ... ضمان العهدة ولا ...

... و اگر مشتری بعیب ... فسخ کند ثمن ... بایع ... ضامن ... قال فی الشرایع

کذا لو فسخ المشتری بعیب ... ای لا یدخل ذلک فی ضمان العهدة فلا یلزم الضامن الثمن ...

البایع لان فسخ البیع ... ابطل العقد ... فلم یکن ...

ما لم یجب انتهی ... مبیع ... مستحقا للغیر ...

۱۲ الضمان ۲۵۱

مبایعه عالم باین نبوده باشد که مبیع دیگری حصه دارد و صاحب حصه هم اجازه ننماید در بنصورة مبایعه بالنسبة صحیح است لکن
مشتری بسبب تبعض صفقه اختیار فسخ مبایعه را دارد و اگر فسخ کند بالنسبة بحصّه غیر از ثمن مبیع مطالبه از ضامن میکند و تتمه ثمن را
از بایع مطالبه مینماید نه از ضامن و اگر فسخ نکند بالنسبة بحصّه غیر از ثمن مبیع از ضامن میکیرد فقط قال فی التذکرة لو خرج بعض
المبیع مستحقا کان البیع فی الباقی صحیحا و للمشتری فسخه الی ان قال وان فسخ طالب الضامن بحصّة المستحق من الثمن واما حصة الباقی
من الثمن فانه یطالب بها البایع وهل له مطالبة الضامن اما عندنا فلا وللشافعی قولان وقال فی الشرایع اما لو خرج بعضه رجع علی
الضامن بما قابل المستحق وکان فی الباقی بالخیار فان فسخ رجع علی البایع بما قابله وقال فی المسالک اذا ظهر بعض المبیع مستحقا فذلک البعض
کان ثمنه ثابتا فی ذمة البایع مال الضمان فیصح ضمانه فیطالب الضامن بحصته من الثمن ان لم یجز المالک ثم ان فسخ المشتری فی الباقی
لتبعض الصفقة طالب بثمنه للبایع لعدم تناول الضمان له انتهی پس دهم در بصورتیکه ملک معلوم خود را مبایعه نموده و ملک
دیگری را منضم ساز درو عوض مبلغ معین و بعد از اخذ ثمن خالد را ضامن درک نماید بعد از خروج المبیع مستحقا للغیر الذی
بزاید چون بعد از معاوله اجل مضروب منقضی شود فسخ مبایعه مذبوره نموده دوباره با رضا اعدا تجدید معامله نماید و بعد از آن
مبیع مزبور مستحقا للغیر برود فسخ مبایعه اولی ثابت کردد شرعا بلا خلاف عند علمائنا فالضامن باید از عهده ثمن معقود علیه کرد دوبار
ادائی بدبایع از عمرو مشتری اخذ نموده و اداضامن داده براید چون تجدید معامله شده و ظاهرا لازم بعد الفسخ مستلزم اسقاط ضمان
مزبور نشود چه در حین وقوع مبایعه اولی چون بایع بعد از اخذ ثمن خالد را ضامن داده مبیع و زانو قیقه در باطن مال الغیر بوده و حقیقت
مبایعه فی الواقع صورت نداشته چرا اخذ نمودن بایع ثمن را بخلاف شرع واقع شده و باعث اشتغال ذمه او با تو جبه کردیده و بعد چون
خالد ضامن شده آن ثمن در اشتغال ذمه ضامن تعلق کرفته و بعد از آن تجدید مبایعه بعد الفسخ با پیش از آن و معنی ندارد چه بایع
مال الغیر نبوده که از فسخ نماید با تجدید معامله آن کند پس هرچه بعد از ضمان ضامن از بایع سر زند فسخ یا تجدید دفع اگر
هزار مرتبه شده باشد همه لغو و فاسد و مسقط ضمانت ضامن نمیکردد فقط ما و مخالف نداشته است هو کیف صورت که
مغر مغز گر چه بر فقیه ماهر ظاهر و باهر است لکن چون افهام قاصرین و متحیرین است فتذکر جه را حمار و قد اگر کسی ضامن
از جانب بایع بمشتری بدرک خرابات و اخراجات مینماید در نمینی که خرید اگر بنا و غرس بکاه ظاهر شود مبیع مستحقا للغیر
و قلع کند مالک بنا و غرس مشتری را در بنصورت مشتری نمیتواند رجوع بضامن نماید برای اینکه چنین ضمانی صحیح و باطل است بلکه
باید رجوع بر بایع نماید و مراد از درک بنا و غرس در اینجا تفاوت مابین قیمت ثابتا و مقلوعا قال فی الشرایع اذا ضمن ضامن
درک ما یحدث من بناء او غرس لم یصح لانه ضمان ما لم یجب قال فی المسالک المراد ان ضمن للمشتری ضامن عن البایع بدرک ما
یحدثه فی الارض التی اشتراها من بناء او غرس لو ظهرت الارض مستحقة وقلع المالک بناءه وغرسه والمراد بدرکه تفاوت ما بین قیمته
ثابتا او مقلوعا وهذا الضمان لا یصح فلا یستحق الرجوع علیه لو ظهر الاستحقاق وقلع لانه ضمان ما لم یجب لان حین الضمان لم یکن
مستحقا للارش علی البایع انما استحقه بعد القلع انتهی کلامه پس در این صورت مشتری رجوع بر بایع مینماید بخسران او لیس فی
فی المسالک لانه لازم بنفس العقد وقال فی التذکرة والعهدة واجبة علیه بغیر ضمان و بعد از آنکه معلوم کردید هرچیزیکه فروخته شد و مشتری علم
باستحقاق غیر نبوده باشد و بعد مستحق الغیر کردد و غرامت ضمانت بر بایع واجب است و قیمت اجماعا و احتیاج بشرط و التزام ندارد
و اینجه در قبالجات مینویسند که بایع ضامن کردید که بعد از خروج المبیع مستحقا للغیر از عهده برآید بعضی کفته اند که چیز لغو است چه
مقتضی عقد ضمان اوست و از لوازم نقل است که اگر مستحقا للغیر براید بایع از عهده برآید مطلقا خواه ضامن شده باشد یا نه
لانه لازم بنفس العقد نه بسبب الاسقاط شرائه و نقل کرده از بعض علما نقل نموده که اشتراطاین در قبالجات لغو است قال فی التذکرة
من باع شیئا فخرج المبیع لغیر البایع وجب علی البایع رد الثمن ولا یحتاج فیه الی شرط والتزام قال بعض العلماء من الجهال اشتراط ذلک فی
القبالات فاصرکوید محتمل نوشتن ضمان بایع در قبالات از راه تاکید ضمان بایع باشد چه ضمان بعهده او لازم است خواه
ضامن شود یا نه و اگر بایع شرط نماید که اگر مستحقا للغیر ظاهر شود و مالک آن اجازه ننماید مشتری فسخ اطلاق استرداد ثمن نماید اشتراط

چنین شرط فاسد است و باعث سقوط ضمان او نمیشود یا نه فانه یقتضی العقد ثبوت الملک بلکه اگر در ضمن عقد صحیح این شرط را کنند بنابر
قولی باعث فساد اصل بیع هم میشود چنانکه جماعتی از اعلام تصریح بان نموده اند و سابقا نیز تفصیل مذکور گردید که شرط فاسد ضمن
العقد هم باعث فساد اصل بیع میشود یا نه قوله اگر کسی ضامن شود چیزی که در ید مضمون عنه بعنوان امانت است ضمان او صحیح نیست
مثل مال مضاربه و عاریه غیر مضمونه و ودیعه و مال شرکت که در تصرف شریک است و آنچه بصانع میدهند که از او اصلاح نماید مثل
خیاط و صباغ و طحان و نساج و امثال اینها و آنچه در ید وکیل است از مال موکل یا آنچه در دست وصی یا قیم یا حاکم یا امین او است
چون همه اموال که در دست اینها است حکم امانت دارد و با عدم تعدی و تفریط ایشان اگر تلف شود ضامن نیستند پس ضمان آن
قبل از صدور تعدی و تفریط ایشان چون ضمان ما لم یجب است و ضمان ما لم یجب باطل است عند علمائنا اجمع قال فی
التذکرة اذا کانت العین فی ید غیر المالک فان کانت امانة لم یتعد فیها الامین لم یصح الضمان کالودیعة والعاریة الغیر المضمونة ومال
الشرکة والمضاربة والعین التی یدفعها الی الصانع والمال فی ید الوکیل والوصی والحاکم وامینه اذا لم یقع منهم تعد او تفریط عند علمائنا
اجمع وبه قال الشافعی لانها غیر مضمونة الرد وانما الذی یجب علی الامین مجرد التخلیة واذا لم یکن مضمونة علی ذی الید فکذا علی ضامنه ولو
ضمنها ان تعدی فیها لم یصح لانه ضمان ما لم یجب قال فی الشرائع ولو ضمن ما هو امانة کالمضاربة والودیعة لم یصح لانها لیست مضمونة
فی الاصل وقال فی المسالک ... لان ... الی ان قال ویمکن ان یرید بالاصل ما یقبل الضمان ... ضمان ما لیس مضمونا فی اصل
عقد الضمان ای ... لا یصح الضمان وقال فی المنهاج فلا یصح ضمان الودیعة والعاریة غیر المضمونة والمضاربة ومال الشرکة وما بید
الصانع وید الوکیل والوصی والحاکم وامینه ... انکه در صحت ضمان اعیان مغصوبه یا مقبوضه ببیع فاسد که کسی ضامن شود که
اینکه رد اعیان آنها را نماید یا در صورت تلف قیمت از آنها بر مضمون ... خلاف است و در مسالک عدم جواز اقوی است و عبارات
ایشان این است ضمان هذه الاعیان اما ان یکون علی معنی تکلیف الضامن برد اعیانها الی المالک او بمعنی ضمان قیمتها او مثلها علی تقدیر
التلف ... والسلام ونحوهما او الاعم منهما او فی ضمن الکل تردد منشاه وجود سبب الضمان للعین والقیمة وهو القبض المضمون
اما الاول فلان ضمان مال مضمون علی المضمون عنه واما الثانی فلثبوت القیمة فی ذمة الغاصب ونحوه لو تلفت ... الثالث
الاول هو وجوب الرد ... والثانی لیس بواقع فهو ضمان ما لم یجب وان وجد سببه لان القیمة لا تجب الا بالتلف ولم یحصل
والاقوی عدم الجواز لکن ... وفاضل ... در منهاج ... جواز ... قال فی التذکرة الاعیان
المضمونة کالمغصوب والمستام ... والامانات اذا خان فیها او تعدی فالمصور ان الاول ان
یضمن رد اعیانها وهو جایز لانه ضمان مال مضمون علی المضمون عنه الثانی ان یضمن قیمتها لو تلفت والاقوی عندی الصحة لان
ذلک ثابت فی ذمة الغاصب فیصح الضمان وقال فی الشرائع وفی ضمان الاعیان المضمونة کالغصب والمقبوض بالبیع الفاسد تردد والاشبه
الجواز وقال فی المنهاج وفی الاعیان المضمونة قولان ولا یبعد الجواز للعموم مع صدق الاسم ووجود سببه ...
نفقه ماضیه وحاضره زوجه ... از آن در نفقه زوجه ... مستقر میشود بفوات آن چون عوض تمکین است ...
میشود در کل یوم حاضر بعد از طلوع فجر آن روز یعنی در صبح هر یوم و اگر نفقه ... با عدم نشوز او ... قضا آن ولهذا
دین مستقر است در ذمه زوج پس صحیح است ضمان آن در حال بخلاف نفقه ایام مستقبله مثل نفقه شهر مستقبل یا ایام مستقبله
یا نفقه فردا که ضمان آن باطل است چرا که ... واجب نشده بذمه زوج ... اشتراط آن بتمکین و لهذا ضمان ما لم یجب است بلا خلاف عند
علمائنا قال فی الشرائع ویصح ضمان النفقة الماضیة والحاضرة للزوجة لاستقرارها فی ذمة الزوج دون المستقبلة وقال فی المسالک
کانت نفقة الزوجة تستقر فی الذمة بفواتها لانها عوض عن التمکین وتجب کل یوم حاضر بطلوع فجره صح ضمانها ... بخلاف
المستقبلة کنفقة الشهر المستقبل فانها غیر واجبة لاشتراطها بالتمکین وهو ... لم یقع بعد فلا یصح ضمانها وقال فی التذکرة
یصح ضمان النفقة الماضیة للزوجة سواء کانت نفقة الموسرین او نفقة المعسرین وکذا ضمان الادام ونفقة الخادم ... لانه
ثبت فی الذمة واستقر فیصح ضمانه وکذا یصح ضمان نفقة الیوم الحاضر لانها تجب بطلوع الفجر واما النفقة المستقبلة ...

الشيء المستقبل بالسنة المستقبلة فانها امر واجب في الذمة فلا يصح ضمانها الا ان النفقة عندنا انما تجب بالعقد والتمكين في المستقبل لم يحصل فلا تجب النفقة الا مع حصوله فيكون ضمانها ضمان ما لم يجب و بدانكه زوجه اگر از نفقه ايام ماضيه زوج خود را ابرا نمايد صحيح است بلا كلام و همچنين است اسقاط آن و اما اسقاط و ابراء نفقه ايام مستقبله و آنها باطل است عند علمائنا اجمع چون سواء از زوجه قضاء نفقه سائر اقارب كه انفاق ايشان لازم است واجب نيست بلا خلاف چنانكه در رياض نقل نموده تصريح بان شده پس ضمان نفقه ايام ماضيه سائر اقارب صحيح نيست چه فائده آن ثابت نيست منفق كه مضمون عنه است تعلق نميگيرد چون غرض از انفاق اقرباء واجب النفقه بر صله و مواسات و آن فوت ميشود بفوات وقت بخلاف نفقة الزوجة فانها معاوضة فسبيلها سبيل الدين و ضمان المستقبل منها اولى ببطلان الضمير اما الحاضرة فالاقوى صحة الضمير لوجوبها بطلوع الفجر كالزوجة و ان عرض لها بعد الزوال او نحوه كالتمكين [illegible] انكه چون دين مؤجل ميت حال ميشود بلا خلاف بعد از موت و چنانكه سابق بر اين در كتاب دين مذكور شد پس بنا بر اين اگر ضامن ميمرد طلب اگر ضامن شده حال ميشود اگر مؤجل باشد و از تركه او مضمون له حق خود را ميتواند استيفا نمايد اگر چه مضمون عنه زنده باشد قال في التذكرة والديون المؤجلة على الميت تحل قطعا بلا خلاف و قال في الشرايع و لو مات الضامن حل و اخذ من تركته و قال في المسا لما كان الميت يحل ما عليه من الديون المؤجلة و قد كان هذا من جملة افرادها و لكن بعد از آنكه ورثه ضامن مال ضمان را بعد از موت ضامن ادا نمودند نميتوانند قبل از حلول اجل رجوع بمضمون عنه نمايند بلا خلاف عندنا چه دين مؤجل است بر مضمون عنه جايز نيست مطالبه آن قبل از حلول اجل و مثل آنست كه ضامن قبل از موت و حلول اجل باختيار خود طلب مضمون له را ادا نمايد و همچنين حلول نكند دين مؤجل مضمون عنه اگر ضامن باذن او ضامن شده باشد كه ما لا يدعيه قال في التذكرة و لو مات الضامن حل عليه الدين فان اخذ المستحق المال من تركة الضامن لم يكن لورثته الرجوع على المضمون عنه قبل حلول الاجل و قال [illegible] عليه لانه [illegible] في ذلك [illegible] لان الدين مؤجل على المضمون عنه فلا يجوز مطالبته به قبل الاجل لم يحل في الحال بل في المؤجل بحلوله دونه بسبب [illegible] في الاجل و قال في المسالك لو كان الدين مؤجلا على المضمون عنه فضمنه الضامن كذلك فانه يحل عليه بموته لا يحل على المضمون عنه لان الحلول عليه لا يستدعي الحلول على الاخر كما لا يحل عليه المؤجل لو ضمنه الضامن حالا باذنه و اگر دين حال مضمون عنه را كسى ضامن شده باشد كه مؤجلا بدهد در خصوص بعد از موت ضامن اگر مضمون له از تركه او استيفاء طلب خود نمايد ورثه ضامن ميرسد كه مطالبه [illegible] چه بر مضمون عنه [illegible] ضمان آن مال بود بلكه در خصوص اگر ضامن طلب مال مضمون عنه را كه ضامن شده بود ادا نمايد [illegible] بمضمون عنه نمايد قال في المسالك فاما ضمن الحال مؤجلا ثم مات قبل الاجل حل ما عليه من مال الضمان و اخذ من تركته و يرجع الورثة بمطالبة المضمون عنه لان الدين عليه حال لعدم حصول ما يقتضي تأجيله عليه لان المؤجل هو الدين الذي في ذمة الضامن لا الذي في ذمته الا ان الضامن لما يستحق الرجوع الا بالاداء و كان موته مقتضيا لحلوله عليه فاذا اخذ من تركته [illegible] من مطالبة المضمون عنه و مثله ما لو دفع الضامن و طالب المضمون عنه [illegible] قبل الاجل باختياره فان له مطالبة المضمون عنه [illegible] اگر كسى دين مؤجل شخصى را باذن او ضامن شود كه در وقت حلول اجل ادا نمايد بايد مضمون عنه [illegible] مضمون له [illegible] بلكه بايد بعد از حلول اجل مضمون به از ضامن بكند بلا خلاف عندنا و چون ضامن مادام كه طلب مضمون له را ادا ننموده تسلط ندارد كه از مضمون عنه [illegible] بگيرد اگر ضامن [illegible] كه مطالبه حق خود كند اگر چه بتصديق خود او باشد مگر بعد از حلول و اداء دين [illegible] مضمون عنه [illegible] ضامن شده [illegible] باذن [illegible] شرع [illegible] سپارند [illegible] مگر بعد از اول وقت اداء [illegible] ضامن بعد از ادا [illegible] رجوع [illegible] باشد قال في التذكرة لو ضمن الدين المؤجل فمات لم يحل عليه الدين و لم يحل على الضامن [illegible] من تركة الاصيل بقدر الدين فان تلف من

الوارث كان القاء له ولو ابرأ المستحق المطالبة كان للضامن ان يطالب بما يستحقه من تركة الاصيل في الاجل فيه لانه انما استحق ان
يأخذ ما اذا حصل [illegible] ولانه لم يؤخذ شيئا بل يحصل في يأمن [illegible] بالوثيقة مع الضمين ان [illegible] كذلك [illegible]
بجمعيها اذا غرم [illegible] الشافعية ليس للضامن هذه المطالبة [illegible] لان [illegible] من [illegible] ذمته [illegible]
ما في البابان المال [illegible] من ذمة الضامن الى ذمة المضمون له [illegible] والتبرع [illegible] بطل [illegible] بالاختلاف والمختص
له المطالبة [illegible] الدين من التركة [illegible] على ما [illegible] في المطالب الضامن خاصة لكن [illegible] على ما سورناه [illegible]
[illegible] ضامن شود حق ثابت است در ذمه ضامن چنانکه ثابت بود در ذمه اصيل چون ضمان از اصيل [illegible] ضامن [illegible] شود
پس منتقل میگردد مال از ذمه ضامن اول بذمه ثانی و [illegible] ساقط [illegible] مطالبه مضمون له از اصيل و [illegible] ضامن اول [illegible]
[illegible] في التذكرة لو ضمن الضامن آخر انتقل المال من ذمة الضامن الاول الى ذمة الثاني و [illegible] مطالبة المضمون له عن
الاصيل والضامن الاول [illegible] اذا [illegible] كسی [illegible] ضامن شد [illegible] ضامن شده از مضمون عنه [illegible]
و اگر باذن ضامن شده [illegible] بلا كلام [illegible] است [illegible] ضمان [illegible] مثل اينكه مضمون عنه [illegible] بواسطه
يا بواسطه ضامن [illegible] ضامن [illegible] است [illegible] رجوع [illegible]
رجوع ميكند [illegible] ضامن [illegible] ضامن شود [illegible] رجوع ميكند و چون ادا نمود [illegible] رجوع بضامن [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] ضامن [illegible] بلا كلام [illegible] ضامن شود [illegible] ضمان
[illegible] ضمان [illegible] است [illegible] ضامن [illegible]
[illegible] في التذكرة [illegible] ضامن شود [illegible] ضمان [illegible]
[illegible] ضامن اول [illegible] ضمان [illegible] ضامن [illegible] مضمون [illegible] و تعلق
شود [illegible] ضامن [illegible] مضمون له [illegible] و مال مضمون [illegible] ضامن [illegible]
از مضمون عنه [illegible] بلا خلاف و استدل عليه في التذكرة برواية عمر بن يزيد عن
الصادق عليه السلام في رجل ضمن على رجل ضمانا ثم صالح عليه قال ليس له الا الذي صالح عليه وعن ابن بكير قال سألته عن
عن رجل ضمن عن رجل ضمانا ثم صالح عليه [illegible] عليه قال ليس له الا الذي صالح عليه [illegible] و [illegible] في التذكرة
اذا ابرأ المضمون له الضامن [illegible] المال [illegible] على المضمون عنه [illegible]
بل [illegible] مضمون له ضامن [illegible] ضامن رجوع بر مضمون عنه
و [illegible] الكل [illegible] في المسالك [illegible]
الجميع [illegible] الجميع ضامن [illegible] بلكه [illegible] سزاوار [illegible] مثل [illegible] سزاوار [illegible]
[illegible] ضمان [illegible]
[illegible] ضمان [illegible]
ابو الحسن [illegible] الصادق عليه السلام [illegible] بابي الفضل العباس [illegible]
[illegible] ضامن [illegible] بودم [illegible] فرمودند [illegible] الكفالة [illegible]
كفيل [illegible] ضامن [illegible] الكفالة [illegible] است [illegible] الكتاب [illegible] عليه السلام
[illegible] است [illegible]
[illegible] ضمان [illegible] ضامن [illegible]
[illegible]

۲۵۵

باولاد و دیانات خود منتقل مینماید و بعد بکسی دیگر فروشند و مسلمانان از فریب داده بعد از اخذ ثمن از ضامن میدهند و بعد کاشف
بعمل میاید که ان ناپاک چنین عمل نموده و ضامن بیچاره در دست مشتریان میماند و غرم ازو میکشد و بسا میشود که مبالغ کلی متضرر
میگردد و ان بایع هم اگر چه باذن او ضامن شده باشد نمیتواند وصول نمود بسبب عسر و عجز او نمیتواند بعضی در پیر هفتاد ساله دیدیم که باب
قطعه خانه و باغچه مسکونه اش را در نزد دوازده نفر بیع شرط گذاشته بود و از همه ثمن بسیار اخذ نموده بود و بعضی از مسلمانان نیز به
سبب ضمان او بکبر افتاده بودند و بجهت اعسار او دیر پیدا کرده [illegible] از دل درد ناله بر میکشیدند شعر علاج واقعه پیش از وقوع
باید کرد دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست و بسیار کسان را مشاهده نمودیم که بسبب ضمان بفقر و فاقه مبتلا و برنج و عنا گرفتار شدند
و باین سبب امر معیشت ایشان تباه و دست ایشان از امر مقصود که تعمیر خانه آخرت است کوتاه گردیده و دنیا نیز بضرر [illegible] و دشنا
م مجلس ظالم [illegible] و مصفد شدند پس مؤمن ناچار و هوشیار را از اطوار و اوضاع اهل زمان خود با بیدار و خبردار بوده تا به
دام فریب ایشان نیفتند و از شر اشرار ایشان ایمن و محفوظ و در [illegible] سود کی بهره مند و محظوظ گردد شعر برو از بی خویشان [illegible]
پس مشو با نیها با هیچکس که هر کس که بپیوست با غیر خویش درو نزا به نیش ستم کرد ریش چه اغلب مردمان در این زمان پیوسته فکرشان
در پیدا نمودن راههای مکر و حیله و شیطنت و خدعه است نعوذ بالله من شر الاشرار **فصل** مخفی نماند که انواع مکر و مکاران
خصوصا در ابنای این زمان و اشباه نهایت و اقسام بی غایت است بعضی از آنها چندان خفائی ندارد و کسی اگر اندک شعوری داشته باشد بآن
متفطن میشود و بعضی چنان پوشیده و پنهانست که زیرکان بآن بر نمیخورند که هر شخص را بعمل مکر اند که اظهار دوستی و محبت با او که
کند و ان مسکین را غافل نموده او را هلاک سازد چنانکه گرکی در عصر ما مشاهده شد و زمانی آدم بر آن میدارد که اظهار امانت و دیانت
کند تا مردم مال خود را با امانت یا شراکت یا معامله باو دهند و بعد همه را متصرف خود مینماید و [illegible] بیچاره را سرگردان و سرگشته در دنیا
او را او بر آن میکند شعر این بر کردن بر زمانه کم که بهی دوست با اهل زمانه صحبت از دور نکوست چون چشم خرد باز کنی دشمن تو دوست ان
کز که بجای گرانکه بد دوست و زمانی آدم بر آن میدارد که اظهار عدالت و تقوی نماید تا مردم او را امام و پیشوای خود قرار دهند و بعد
از آن هر چه استقراض یا اشترا میکند ادا نمینماید و آنچه از مال امام و خمس و زکوة و وصایا و ودایع باو میسپارند با حیل شرعیه بر خود
حلال میسازد و اغلب آنست که مکار و محیل خود را بلباس دوستی و صداقت مینماید و در مقام احسان و خیر خواهی بر آید و مسکین غافل از
شرمنا و غل و از خباثت باطن او بیخبر و غافل [illegible] بسبب [illegible] خیانت باموال و اولاد و عرض و ناموس یا که بجان او میکند چنانکه علی
الدوام بین عموم الانام از خواص و عوام از اباعد و اقارب و ارحام امثال این امور شنیعه و حرام ظاهر و بروز میشود شعر مردمی از
جهان و دی نماند مرصبا را همدمی سردی نماند خاک بر فرق جهان کن کز وفا در همه روی زمین گردی نماند کیمیا شد از جهان کر
یافت او بوستانی از هم کاری دیدی نماند و در بحار در کتاب السماء والعالم نقل کرده که حرث بن صعصعه را ندما و رفقاء چند بود که از ایشان
مفارقت نمیکرد و شدید المحبة بود با آنها پس روزی با ایشان برای تفرج و تنزه بیرون رفتند و یکی از رفقا موافقت نکرد چون دانست
که حرث بن صعصعه رفته است بخانه او آمد و با زن او بعد از اکل و شرب با هم خوابیدند و چون حرث سگی در خانه داشت آن سگ
اینها را مشاهده نمود بر جسته هر دو را کشت پس حرث بمنزل خود رجوع کرد دید هر دو کشته شده اند امر را فهمید و این شعر را انشا
نمود فیا عجبا للخل یهتک حرمتی ویا عجبا للکلب کیف یصون ومازال یرعی حرمتی ویحوطنی ویحفظ عرسی والخلیل یخون
و از ابن عباس در آن کتاب روایت کرده که میگفت کلب امین خیر من صاحب خئون حاصل اینکه سگ امین بهتر است از صاحب
[illegible] مخفی نماند که چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است کتمان اسرار خود و اشکار نکردن آن نیز از جمله لوازم است
چه هر گاه امر مخفی خود که افشای آنها خوف ضرر بر [illegible] باشد آدمی باید مطلع سازد [illegible] و بر [illegible] اعتماد نمیتوان کرد فاش
کردن اسرار خود خصوصا که متعلق بر کیفیت احوال اهل و عیال و امور مخفیه ایشان بوده باشد از ضعف نفس و سستی عقل
است و بسا باشد که بر افشای سر او مفاسد بسیار مترتب گردد و از پیغمبر منع شده است که کسی راز خود را با دوستان در
میان نهد چه هر دوستی را نیز دوستی است و هر گاه تو نتوانی که راز خود را نگاه داری دیگری راز ترا چگونه نگاه میدارد و از حضرت

صادق

صادق علیه السلام منقولست که به بعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمن بداند بتو
ضرر نرسد زیرا که دوست یکروزی دشمن میشود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که با دوست خود بهمواری دوستی
کن شاید که روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود بهمواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد و بدانکه عاقل کامل آنست که کیفیت
مدار معیشت خود را نیز بر دوستان و سایر مردمان اظهار نکند چه اسرار آدمی از این دو حال بیرون نیست یا کاشف از دولت
و سعادت و نیک فرجامیست یا مخبر از نکبت و شقاوت و ناکامی و بر هر دو تقدیر کتمان اولیست چه اگر از قبیل اول است اظهار آن موجب
زیادتی دشمنان و حسد ابنای زمان و توقع ارباب طمع و دوستان میشود و اگر از مقوله دوم است بروز آن باعث شماتت دشمنان
و اندوه دوستان و خفت در نظر ظاهر بینان میگردد خلاصه مرد با شعور باید اسرار خود را از ابنای زمان حتی از دوستان مهربان
مخفی نماید و در هر باب کمال احتیاط داشته باشد و در کشکول از بعض اکابر نقل کرده که میگفت اللهم احفظنی من صدیقی [illegible]
مرا از صدیق من محافظت کن پس باو گفتند چرا چنین دعا میکنی در جواب گفت من احتراز از عدو خود میکنم اما نمیتوانم از شر و مکر
صدیق خود احتراز نمایم پس مرد عاقل هوشیار در هیچ وقت نگذارد که از دوست و آشنایان این زمان از پیر و جوان مانند دشمنان خود
با حذر باشد اگر چه آنکس نزد او معتمد باشد با کمال مدافعه نموده از خبث ایشان در جان و مال و عرض و عیال خود ایمن نشود چنانکه
در کافی از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فرمودند و کن علی حذر من اوثق الناس عندک و امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند الجاهل عدو لنفسه فکیف یکون صدیقا لغیره و شاعر نیز در این باب چه خوش گفته بیت با هر که کردم دوستی اظهار
کم خوابیده دشمنیست که بیدار میکنم چون ناچار کار از صحبت اهل این عصر با کثر و رفتار ایشان نظر مکن که در میان ایشان کسی نیست
که دیدار او نفاق آمیز نباشد و کلام او با دغا آمیخته بعضی از اکابر گفته تجربه نمودم مردم را پنجاه سال هرگز نیافتم کسیکه بیاد دوستی باشد
عورت مرا بپوشد و اگر لغزشی از من صادر شود از آن درگذرد یا اینکه قطع او نمایم او با من وصلت نماید یا او را امین در عملی کنم خیانت
نکند شعر چرا با هادم پای امتحان بستان آمد بهر که [illegible] زدم آخر زده شد آمد و بعضی از ایشان گفته اند که از بس مردم
چنان بتنگ آمده ام که اگر صدای کرکرا بشنوم راضی میشوم که با او در یکجا باشم و اگر صدای انسانی بشنوم نزدیکست که در وحشت
نمایم از خدا طریق خلاصی از دست ایشان میخواهم و قریب باین مضمون شیخ رحمه الله در جلد خامس کشکول از قاضی ابو الفرج ابن
[illegible] ذکر نموده شعر ولا آمن الناس انی بلوتهم فلم یبد لی منهم سوی الشر ما علم فان کان [illegible] فاطلب الخیر عنده وان کان [illegible]
فقل رب سلم شعر نساد که بسته [illegible] سود از مردم کشد خجالت بی سود از مردم زمین شور کند [illegible] بر [illegible]
پیوند زود از مردم بغیر [illegible] که غوطه زد در خون کدام عقده مشکل گشود از مردم بغیر کشاکش جان بود [illegible] اجل کشاد
کمال و [illegible] از مردم [illegible] پشت [illegible] دوتا شد [illegible] رکوع و سجود از مردم بمردمی در دام [illegible] جدا [illegible]
آخر چه سود از مردم کسیکه سر گریبان در [illegible] کشید یقین که گوی سعادت ربود از مردم در کشکول نقل کرده که فضیل
که الیوم [illegible] هر آینه دوست میدارم که در مکانی باشم که مردم را نبینم و ایشان مرا نبینند [illegible] فضیل گریه کرده و گفت وای بر
چرا تمام نکردی این کلام را باین لفظ که نه من ایشان را ببینم و نه ایشان مرا ببینند شعر مراعزلتی [illegible] مناسبست که روی مردم عالم
دوباره خواهم دید و بدانکه این فضیل بن یسار است که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام و از رواة اخبار است و در کافی اخبار بسیار
از او روایت نموده و مناسب مقام السید العالم الفاضل رکن الاسلام رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسنی
طاب ثراه در بعضی از مؤلفات خود این شعر را ذکر کرده شعر عوی الذئب فاستانست بالذئب اذ عوی وصوت انسان فکدت
اطیر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام نیز موافق زبان خود را نگاهدار از برای تعمیر دل خود و در خانه خود بنشین و گریه بر از دنیا کار
معاش کن و بر گناهان خود و فرار کن از مردم همچنانکه از شیر و افعی فرار میکنی بدرستیکه پیش از این مردم دوا بودند و حال درد
اینها است پس بعضی اکابر گفته و شیخ در کشکول از او نقل کرده هذا زمان السکوت و ملازمة البیوت و ذکر الحی الذی لا یموت
دوستی بین اوان و ابنای این زمان منحصر بوقت [illegible] شده و اعانت ایشان ارحام از [illegible] بر باشند [illegible] [illegible]

در مکر

اعتنا بکسی ... هم ... در معاشرت اکثر ... از ضرر دین و مال بلکه عرض و عیال مترتب نیست شعر از ... [illegible]
اشتباه ... [illegible] ... چنان ... خواهم شد شیخ ... نقل کرده از بعض عباد که ... [illegible]
... [illegible] ... کفتند چه میکنی گفت نشسته ام با قومی که مرا اذیت و ایذا نمیکنند و چون از آخرت غافل میشوم بخاطر من میآورند
و اگر غایب شوم از ایشان غیبت مرا نمیکنند و هم ... روایت کرده که ... [illegible] ... فرمود که چه
چیز ترا باعث شده که ... [illegible] ... گفت ... [illegible] ... فاذن ... [illegible]
... [illegible] ... از بعض اهل کمال نقل کرده که میگفت چون شب نزدیک میشود فرح
... [illegible] ... و چون صبح نزدیک میشود ... [illegible] ... از سبب کراهت لقاء مردم
که مرا مشغول میکنند از ذکر پروردگار خود و از ... مجالست ... ایشان ... میشوم ... [illegible]
بعضی از اکابر ... [illegible] ... سعدی اگر ... [illegible]
... [illegible] ... عجب اینکه بعضی ... [illegible] ... در معاملات از راه مکر و تزویر
... [illegible] ... تمام با کمال ... [illegible] ... مردم ... معروف ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... بانواع عیوب ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... و فاسق ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... ولا یحیق المکر السیئ الا باهله ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... صلی الله علیه و آله فرمودند ... [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی از مکر خدا ایمن نمی‌گردند مگر جماعت زیانکاران و نیز فرموده وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و در خدعه می‌فرماید يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ و مراد از مکر و خدعه جناب اقدس الهی پاداش جزاء مکر و جزاء خدعه است و همچنین در باب استهزا که فرموده اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و در باب نسیان که نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ باشد و امثال اینها که در همه اینها مراد دادن جزاء ما ذکر است نه اینکه العیاذ بالله جناب اقدس الهی در حقیقت مکر و خدعه و استهزاء و سخریه می‌کند تعالی الله عن ذلک چنانکه رئیس المحدثین شیخنا ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی اعلی الله مقامه در کتاب اعتقادات باین نحو گفته و معنی ذلک انه عز و جل یجازیهم جزاء المکر و جزاء المخادعة و جزاء الاستهزاء و جزاء السخریة و جزاء النسیان و هو ان ینسیهم انفسهم کما قال عز و جل وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ لان الله عز و جل فی الحقیقة لا یمکر و لا یخادع و لا یستهزئ و لا یسخر و لا ینسی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس در صورتیکه خلاق عالم جزاء مکر و خدعه را خواهد داد مکار نابکار چگونه از استدراج الهی ایمن نشیند و از مکافات مطمئن می‌گردد

فصل قطع نظر از پاداش دنیوی صاحبان مکر و حیله و ظلم و خدعه باجماع امت منعقد است و از کتاب الهی و اخبار ائمه هدی ثابت است که در روز قیامت محاسبه بندگان بدقت خواهد شد و مطالبه حبه و مثقال ذره اعمال خواهند کرد چنانکه خدا تعالی می‌فرماید وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا یعنی می‌گذاریم ترازوهای عدل را در روز قیامت پس هیچ نفسی ظلم کرده نمی‌شود به هیچ چیز و می‌فرماید وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ و اگر بقدر خردلی از اعمال ایشان بوده باشد که از آنجا خواهیم آورد و دیگر فرموده فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ پس هر که بقدر ذره عمل خیر کند اثر خواهد دید و بقدر ذره عمل شر از هر که سر زند به آن خواهد رسید و دیگر می‌فرماید وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ یعنی اگر اظهار نمائید آنچه در دلهای شما است یا پنهان کنید که خدا تعالی بر آن جزا شما را حساب خواهد فرمود و دیگر می‌فرماید فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ یعنی قسم به پروردگار تو که از همه ایشان سؤال خواهیم کرد از آنچه در دنیا می‌کردند و با جمله آیات و اخبار در محاسبه اعمال از قلیل و کثیر و صغیر و کبیر قطعی و در روز شمار بیشمار است و حساب ایشان با مستوفیان عرصه قیامت و محاسبان وادی پر هول و وحشت است سخت می‌نماید که مداقه و مناقشه در حساب روز قیامت هر یکی از بندگان خدا را بقدر عقل او است که جناب الهی در دنیا کرامت فرموده چنانکه از اخبار معلوم می‌شود قال فی مجمع البحرین المداقة هی ان تداق صاحبک فی الحساب و تناقشه و منه الحدیث انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیمة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا ای یستقصی علیهم فی المحاسبة بما کلفهم به علی قدر عقولهم من المداقة فی الامور اعنی التدقیق فیها انتهی کلامه و محاسبه دیگر نیز هست که در دنیا امر بآن شده و از اسباب نجات از دقت حساب آخرت قرار داده‌اند و آن محاسبه هر کسی است با خود که آدمی پیش از بعث و محشر خود برسد و نفس خود را محاسبه نماید و از آن هر نفسی مطالبه کند و اعمال و افعال و حرکات و سکنات خود را بمیزان شرع بسنجد تا روز قیامت حساب او آسان و در جواب معطل و سرگردان نشود و باین محاسبه است آنچه خدا تعالی می‌فرماید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ یعنی باید بنگرد هر کسی آنچه را که پیش فرستاده است از برای فردای خود و نیز فرموده كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ای مرهونة بعملها محبوسة به مطالبة بما کسبت من طاعة او معصیة فالرهن اخذ الشیء بامر علی ان لا یرد الی ان یخرج منه کما فی المجمع و از این آیه شریفه معلوم شد که هر نفسی در گرو عملی است که اندوخته است پس ای اهل عقل اگر خدا را در این گفتارها العیاذ بالله کاذب میدانی وای بر حال تو و اگر صادق میدانی با وجود این چه طور اصرار بر معاصی میکنی و امید آمرزش داری همچنانکه کسی در بستان تخم نکشته امید حاصل داشته باشد احمق است همچنین کسی که راه بندگی نپیموده امید داشته باشد و عمل نکند احمق خواهد بود و اما اعتماد بکرم باری تعالی با وجود ارتکاب انواع معاصی و ملاهی پس باید در آن تأمل نمود که خدا اگر چه کریم است اما صادق القول نیز هست و دروغ و فریب را در ساحت کبریای او راه نیست و در جمیع کتابهای خود کفار را به عذاب الیم وعده داده است ملاحظه کن بواسطه معاصی قومی بیشمار را در دنیا بانواع عذابها معذب ساخته بعضی را به طوفان غرق کرده و جماعتی را بصاعقه هلاک ساخته [illegible] و قومی را [illegible] ساخته [illegible] و اکثر [illegible] بودند [illegible] ایشان [illegible] اگر [illegible]

محاسبه ۲۵۰

همچنین بوضع معاصی اکثر مقرر بوده و در بعضی دست بریدن و در بعضی حد کرامت باشد قصاص کردن و دندان بدندان پس معلوم می
شود که عذاب بواسطه معصیت با کرم منافات ندارد و کرم جائی دارد و عدل مکانی و قهر موضعی و مهر محلی پس مکار چگونه کرم اقتضا
کند که بالا قوی پنجه بوده کان ضعیف خدا ظلم نمایند و اموال ایشانرا بستم بستانند و دل ایشانرا بسوزانند و بفحش و دشنام ایشانرا
ایذا کند و یا خون ایشانرا بریزند یا عرض و ناموس ایشانرا بباد دهد و دود از نهاد ایشان برآورد و بامکاری بجد عمر و حیله و مکاره
بکرد پاشیده و غافل از آن دیگری ظلم نماید و مظلوم دست رس بجائی نداشته باشد با وجود این خداوند عالم انتقام مظلوم را از ظالم
نکشد و دل ~~مظلوم را از ظالم نکشد~~ و دل مظلوم را شاد نکرداند از بعضی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که محاسبه خود را
برسید پیش از آنکه حساب شما را بکنند و اعمال خود را بسنجید پیش از آنکه بترازوی عرصه محشر آنرا بسنجند و آنجناب صلی الله علیه وآله
فرمودند یا اباذر لا یکون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریک شریکه فیعلم من این مطعمه ومن این مشربه ومن
این ملبسه امن حلال ذلک ام من حرام ای ابوذر آدمی از متقیان نمیشود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و بدقت‌تر از محاسبه شریکی
در مال شراکت خود میکند تا آنکه به محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و آشامیدنش از کجا
و پوششش از کجا بهم میرسد آیا از حلال بهم میرسد یا از حرام پس باید نعوذ بالله فراموشی از اعمال خود و غفلت از محاسبه آنها سبب هلاک
اکثر مردمان و خسران ایشانست چه تاجر اگر هر چندی یکدفعه بحساب خود نرسد و دخل و خرج خود را موازنه و سود و زیان خود را
مقابل نکند و محاسبه کارکنان و شرکاء خود را ننماید در اندک وقتی همه سرمایه آن برباد میرود و تهی دست و بیچاره میماند پس همچنین
آدمی اگر هر چندی یکبار بمحاسبه اعمال اعضا و جوارح خود نپردازد و طاعات و حسنات خود را موازنه نکند و سود و زیان عمر خود را
که سرمایه اوست ملاحظه ننماید عاقبتش بهلاکت منجر میشود و محاسبه آنست که در هر شبانه روزی وقتی را معین نماید که در
آن وقت بحساب نفس خود برسد طاعات و معاصی خود را موازنه نماید پس اگر از او تقصیری یافت در مقام عتاب و خطاب او درآید و الا
شکر پروردگار نماید و معلوم است که همیشه متوجه خود و مراقب ظاهر و باطن خود باشد که معصیتی از او صادر نشود و واجبات را ترک
ننماید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که محاسبه نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را مطالبه حساب نمایند بدرستیکه
از برای قیامت پنجاه موقفست که در هر موقفی هزار سال آدمی را نگاه میدارند و حساب از وی میجویند و مستفاد از بعضی اخبار آنست که تمام
در دنیا که این حساب را بموقفها میکنند چنانکه بعضی از اعلام معاصرین در شرح این خبر گفته و نیز از بعضی روایات مستفاد میشود که اگر در محاسبه
روز قیامت هیچ و لحظه نمیبود مگر همان قدر عرض اعمال بملک متعال و برافتادن پرده از روی کار و رسوائی در حضور جمیع خلایق
سزاوار این بود که آدمی سر بکوهها و صحرا گذارد و با وجود اینها نیاساید و نیاشامد و نخورد و نخوابد مگر بقدری که او را از تلف شدن
محافظت نماید و چنین رفتار میکند هر که اعمال خود را ملاحظه و اهوال قیامت را مطالعه و درد آنرا مشاهده میکند که در حضور
پروردگار چه ایستاده پس چون اینها را شنودی مشغول محاسبه نفس خود شو و بخود بگو ای بیچاره خوانده اند و در موقف
حساب باز داشته اند شمع نگاه دار ... حساب اینجا کدام شمرده اند جواب اینجا سر از دریچه کوهرم داوری فردا
اگر چه بشنوی ... عذاب و ثواب اینجا در آفتاب قیامت نمیشوی سیراب ز تشنگی شود ثواب اینجا ز سیل حادثه دریا و کوه و دد
سفر است چه واکشیده ای اینجا ایمان خراب اینجا خلاصه کلام اینکه عاقل لحظه از فکر آخرت باید غافل نگردد بلکه عاقبت سرکار او باید
چو باید بچه نظر میافکند بپندی بر دارد و عبرتی بگیرد و نظر هر کس بهر چیز بحیثیت اوست هر گاه خانه باشد معمور
و مفروش در آنجا جامه‌ها نیکو باشد بنا چون داخل آن خانه شوند نگاه به سقف و دیوار و کیفیت بنای آن میکنند و نجار نظر به پنجره
و چگونه ساختن آن میافکند و بزاز تأمل در جامه‌ها و قیمت آنها میکند پس سالک راه آخرت بهیچ چیز نظر نکند مگر اینکه بفکر آخرت
افتد پس چون ظلمت را بیند متذکر ظلمت لحد شود و چون آتشی ببیند بفکر آتش جهنم افتد و چون مار و عقرب بنظرش بیاید اندیشه افعیهای
دوزخ کند و چون صداهای هولناک بشنود متذکر نفخه صور شود و چون صحیحی بنظر او آید نکیر و منکر و زبانیه جهنم را یاد آورد و چون
حرارت تابستان متذکر حرارت جهنم گردد و همچنین کبائن عذاب کرمانشکر پس معین بعذاب الیم آخرت بران قیاس نماید و چون خوبیها

مشغول محاسبه باشند بفکر محاسبه روز جزا افتاده چه خطرها به بینند باد هشیار کنند و فتنه‌ات بجمیع اینها شاهد هستیم باید
چنانچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که نیست از ما هر که هر روز محاسبه نفس خود نکند پس اگر عمل نیکی کرده باشد زیاده
از خدا طلب توفیق کند و اگر عمل بدی صادر شده باشد توبه و استغفار نماید مؤلف گوید که محاسبه نمودن اکثر مردم این زمان
از پیر و جوان با کمال اطمینان در این اوان از عدم ایقان و قلت ایمان [illegible] شیطان و از غرور [illegible]
از فرمان واجب الاذعان [illegible] چنان شده که دائم فکر و ذکر خود را از یاد خدا و فریب مسلمانان صرف می‌نمایند و چنانچه
شهوات نفسانیه فرو رفته غرق لذات نفسانیه گشته‌اند که هرگز خیال [illegible] خود نمی‌کنند و تفکر در مردن [illegible] خاطرشان نمی‌گذرد
روز جزا و عقاب خالق ارض و سماء [illegible] فراموش نموده خود را از آن سلطنت بی‌زوال و راحت بی‌رنج و ملال ابدیه محروم ساخته
اند و طول امل چنان بر ایشان غالب شده که مطلقا امور آخرت خود را کار نمی‌کنند و خیال اینکه امید حیات بی ثبات به یقین بطرفة
العین ندارند شعر [illegible] تیغ عدم پیوسته است [illegible] پیوسته است استوار [illegible]
مدار [illegible] پیوسته است [illegible] شهزاده جمع [illegible] داشت [illegible]
[illegible] احوال روزنامه [illegible] انواع عذاب بوده [illegible]
روزنامه [illegible] احوال عرصه محشر [illegible]
احوال روزنامه [illegible] ملاحظه کنند [illegible]
[illegible] از سبب [illegible] خوف [illegible] از عقل [illegible] جلال خدا [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible]
در دنیا [illegible] زندگانی دائمی بینند [illegible]
[illegible] اهل و عیال خود [illegible]
[illegible] علاوه [illegible]
تومان [illegible] ماه [illegible] ماه [illegible] خودشان [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] تومان [illegible] سال از عمرش گذشته
[illegible] تومان [illegible]
[illegible] هنوز [illegible] هنوز [illegible]
[illegible] هنوز [illegible] هنوز [illegible]
کشته [illegible] تومان [illegible] هنوز [illegible] هزاران [illegible]
[illegible] هنوز [illegible] احوال [illegible] اهل و عیال خودشان نمی‌پردازند [illegible]
برای خودشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مشاهده شد که [illegible]
[illegible] تومان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان و دشمنان ایشان [illegible] قال تعالی
ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ شعر [illegible]
[illegible]

وعظ ای عزیز با دل چرا نور از پیشانی صاحبدلان در ربوده‌ای مکن شمع خود را مپسند مرده از محفل چرا جان چو باشد چاره ای از عناصر کو مباش
مجنونی ای لیلی عالم محمل چرا با وجود این در اطراف مال از هیچ مرتبه فوری نداری و اثر فراق آن جوهر لطیف غریب به ایشان بد
کداز اید شمع دار از شعله هجران آن میسوزند و تصور نمیکنند که بی چیز به دل بستن مفارقت کردن از آن در وقت جان کندن صعب و
دشوار تر میگردد پس نباید بستن اندر چیز کی دل که دل برداشتن کاری است مشکل و ظاهر این کسان از سبب فرو رفتن در غفلت کان آنست
که لذات دنیا را نیست حقیقی و لذات اخروی چیزی نیست جز اینکه منشاء آن نیست مگر کفر ظاهری یا باطنی که اظهار آن نمیکنند از سبب این جا
سار انموذجی از بهشت و حور و قصور ندیده اند و نتیجه آن هنگام اعلاء علیین میدانند و سر ایشان از آن در تحصیل آن میباشند با اینکه بمضمون قوله تعالی و منهم
من غرته الحیوة الدنیا اند که دنیا و حیات این عاریت سرای ایشان را فریفته نعمتها و لذتهای دنیا که همه محض توهم و خیال باطل و ظل زایل
موجب هلاک و جز ذلک و باعث دوری از نهایت درگاه رب العزت گردیده نفس اماره و شیطان ایشان را بطول امل و انتظار فریب داده
که هنوز زود است اول عمر و هنگام جوانی بکار ایشان در جمع اسباب دنیوی مشغول باش تا بعد مشغول در آن وقت توبه کن و مهیای کار آخرت شو
چون پیر شدی گوید حال جوانی هنوز کجاست تا وقت پیری چون پیر شوی توبه خواهی کرد و باعمال صالحه خواهی پرداخت و نعم ما قال
شعر بعد بیانه کند بلا زنهار ایام جوانی را مکن صرف زمین شوره این دانه را بهر خاموشی تیغ زبان را کی سپر داری اگر در دست میخواهی
بهشت جاودانی را پیر با وجود عهد شباب و حال خود را بعید میشمارد و ملاحظه نمیکند که اکثر اهل شهر را بشمارند صد یک ایشان پیر نشده
و پیش از آمدن زمان پیری بچنگال اجل گرفتار گشته اند تا یکی پیر گردد هزار کودک و جوان مرده اند تکیه بر صحت مزاج و قوت طبیعت
خود مینمایند و دور میدانند که مرگ ناگاه گریبان ایشان را بگیرد و مگر نمی بینند که بسیاری از ارباب مزاج قوی که ناگهان از دنیا رفتند به همه حال چون
بمرتبه پیری رسید با خود گوید انشاء الله امسال تمام کنم با اینجهت باغ سازم یا پسر را عروس کنم و دختر را جهاز دهم به تمام بعد از آن دست
از دنیا کشیده در ولایت خود یا در اماکن مقدسه در گوشه عبادت مشغول میشوم و قضای ملفات از حقوق خدا و مردم ادا و مظالم
و خمس و زکوة و حج و نماز و روزه و سایر عبادات بعمل میآورم شعر مشمر نعم خود و نفس ناشمرده را دفترها اینقدر باید برده راه و تصور
نمیکند که هر شغلی که تمام میشود شغل دیگر باو رو میدهد چه اهل دنیا را فراغت از شغل حاصل نمیشود و چون از عملی فارغ گردید به
فکر و خیال عمل دیگر میافتد چه محبت دنیا مانند آب شور است هر قدر مینوشد تشنه تر میگردد پس نتوان بجواب کرد مشرح حالرا جز
بیچ و تاب نمیشکند ابشر الرا و سبب طول امل حب دنیا است که انسان انس بان میگیرد و بلذات آن فریفته میشود و مفارقت از آن
بر او ثقیل گشته و دوست میدارد دوام آنرا و فکر مرگ که سبب مفارقت از آنها است نمیکند چه انسان چیزی را که دوست داشت ناخوش میدارد
فکر کردن در آنچه از آن الم میشود پس تمنای بقاء در دنیا میکند و فکرش مستغرق در حصول اسباب دنیا از اهل و مال و اولاد و اسباب
آن میشود و اقبال بر او رو آورده به بال امید خود و تخم میکند و توبه را تأخیر میاندازد از روز بروز دیگر و از شهر بشهر دیگر و از سال بسال دیگر
و از شباب بسن کهولت و همچنین تا اینکه مرگ ناگهان گلوی او را میگیرد در حالتیکه غیر مستعد است و وقت کار گذشته کما قال تعالی
فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة یعنی گشودیم برایشان درهای هر نعمتی تا چون گشاده و فرحناک
شدند بآنچه بایشان عطا شده است ناگهان بگیر ایشانرا اکر فهم و حسرت چنین کسان در دار آخرت بیجا و ندامت ایشان بیثمر
میگردد شعر چه جان با لبت یکدم بدادی قدم خالی و ان الم تمادی و ذلک هو الخسران المبین کما قال شیخنا فی الاربعین فضل
مخفی نماند که بسیاری ملکات بد را از خود دفع نکرده تا به پیری رسید و ریشه آنها در دل او مستحکم گشت کجا میتواند که آنها را زایل کند و اخلاق
حسنه را تحصیل نماید زیرا که بعد از استحکام و ریشه آنها و قوف بر ریاضات و مجاهدات نیست که در پیری تحمل آن ممکن نیست بیت
نشاط جوانی ز پیری مجوی که آب روان باز ناید بجوی و از اینجاست که در اخبار وارد شده و در کتاب کافی نیز مذکور است که چون
مرد آدمی بچهل سالگی رسید رجوع به نیکی نکرد شیطان نزد او میآید و دست بروی او میکشد و میگوید پدرم فدای روی باد که دیگر
هرگز رستگار نخواهی شد نیست بلی بعد از بلوغ با اربعین اگر در صدد استکمال نفس و استعداد و تهذیب اخلاق و تدبیر معاد و معاش
نه افتد دیگر هیچ وقت نخواهد افتاد با وجود اینکه طالب سعادت باید در هر حال در فکر تحصیل آن باشد که صفات بد را که از جمله

انها طول امل است و خود را بکند شعر در جوانی سعی کن که بحاصل خواهی عمل میوه بی نقطه نبود چون اندر دخت تو برآست و قطع نظر
از اینها چون پیری که برای اشتراح ضعیف میکرد و قوی و حواس مختل میشود و از کار باز میماند و صحت که [illegible] زوال میپذیرد
نهار اکل اقتیات میرود و نه از سماع و لحظه از وجه خالی نیست پیوسته [illegible] و کر عیش صافی توقع مدار و روز بروز رو
تنزل و در هیچ چیز [illegible] که در نزد مردمان بلکه اهل عیال و خویشان خار و بیقدر میشود و در دنیا هیچ و بهره تعیش
از برای او نمیماند چه بنای عیش بر رفاه و وفور صحت جسم و جوانیست و هر دو از او مفقود شده و علاوه بر اینها هیچ روز نمیشود که فرزند
و صاحب و هم شام گرفتار مرض و سستی و بیمار نباشد و دنیا باشد که گرفتار انواع مصیبت و ناخوشی کرده و فقر و احتیاج با و [illegible]
پس ایام اکتساب فضایل و اخلاق حسنه و طاعت و عبادت در نهایت صعوبت و اشکال است و در این مقام شیخنا البهائی رحمه الله از [illegible]
[illegible] در کشکول نقل کرده شعر عمری بنشاط زندگانی کردم جان در سر کار شادمانی کردم امروز که بهار پیری شد آن
خاک که بسر جوانی کردم از [illegible] فرموده که چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن چون شام
کنی خیال صبح را مده در خاطر خود و بگیر از دنیای خود برای آخرت و از زندگانی برای مرگ و از صحت خود برای روز
بیماری چه میدانی که فردا برای تو چه وارد خواهد شد و نام تو در میان مردمان چه خواهد بود یعنی نام زندگان خواهی داشت یا نام
مردگان [illegible] در میان [illegible] نیست و از فقرات وصیتی که آنجناب صلی الله علیه و آله به
ابوذر فرموده اینست یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک
و حیوتک قبل موتک یا اباذر ایاک و التسویف [illegible] حاصل [illegible] اینست ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش
از پنج چیز جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی بندگی نتوانی کرد و حسرت خواهی برد و غنیمت دان صحت و تندرستی را پیش از
بیماری که چون بیمار شوی عبادت نتوانی کرد چنانچه در صحت میتوانی کرد و قدر بدان توانگری را پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در
راه خدا نتوانی داد و حسرت توانگری [illegible] و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بچیزهای چند
که بسبب آن فرصت عبادت نداشته باشی و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد ای اباذر بپرهیز که تا آخر کار را
[illegible] بطول امل [illegible] که بعد از این خواهم کرد [illegible] که امروز دست تو است همین [illegible] و بعد از این را نمیدانی
که خواهی داشت پس امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا از تو باشد [illegible] پشیمان باشی [illegible] و اگر فردا از عمر تو نباشد آن
وقت پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال آنکه از عمر تو بود ای ابوذر [illegible] که روزی در پیش داشته باشد و از روز
تمام [illegible] انتظار [illegible] اجل خود [illegible] رفتار [illegible] و عمر
سال [illegible] دشمن خواهی [illegible] خود [illegible] ای ابوذر [illegible] غریب
باش [illegible] خود [illegible] و خود را از اصحاب قبور [illegible] ای ابوذر
را منزل خود دان و در نعمتهای دنیا [illegible] مبادا که [illegible] در هنگام غفلت و جمع دنیا [illegible]
رخصت برگشتن نباشد که کار خود درست کنی و وارث تو را مدح نکند [illegible]
[illegible] که مشغول انها شده و بندگی او را [illegible] شعر [illegible]
مشتاب چون [illegible] دعای خوش [illegible] از زبان عقل بهتر [illegible] افکند
تنگی از گردون و ناهمواری خود میکشی [illegible] چشم سوز [illegible] غافلان از زمین دانه [illegible] بهترین تخمی که
افشانند دست افشاندنست بدانکه مفاد این نصایح شافیه اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است فصل مخفی نماند که طول
امل از امهات صفات ذمیمه است که باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت میگردد قال الله تعالی ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل
فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کسل و ترک طاعت نیز از او حاصل میشود زیرا که هر کس دنیا و عمر را در نظر میدارد و عبادت را [illegible]
پیری میاندازد ایام جوانی را صرف عیش و طرب میکند و تاخیر میکند توبه را [illegible] غافل از اینکه [illegible]

موعظه ... آن دو شکوفه بهار شکفته خزان اجل میوه باغ حیات شما را بر باد فنا خواهد داد چنانچه ... آدم عاقل آنست که از یاد

۲۶۳ و عقبات آخرت نیاید و غافل نشود و حال آنکه شیخ صدوق رحمه الله بسند ... از حضرت صادق علیه السلام ... میان دنیا و

آخرت هزار عقبه است که سهل‌ترین و آسانترین آنها مرگست و شیخ بهائی رحمه الله در اربعین بعد از ذکر این حدیث گفته و فی هذا الحدیث کفایة

خلاصه حرص بر جمع مال نیز ناشی از طول امل میشود برای اینکه گمان عمر دراز چون بخود میکند ... تحصیل ما یحتاج خود

میکند و هرگز از آن کناره نمیکند دنیا بسیار است و از پریشانی اوضاع روزگار دلگیر نمیشود چون اعتماد بر خدا ندارد و خود ندارد ... که اگر

خدا نخواهد او را روزی نمیکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی‌آید و اگر خدا مصلحت داند او را توانگر میکند و از حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام باسانید معتبره منقولست که فرمود دو خصلت که از آن بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و

یکی طول امل اما متابعت هوای نفس پس دور از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد اما طول امل پس موجب فراموشی

آخرت میگردد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که صلاح اول این امت به زهد و یقین است و فساد آخر ایشان به

بخل و طول امل است و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در او دو خصلت حرص و طول امل و بدانکه حرص

آدمی را مشغول بر جمع حطام دنیا و تکاثر و تفاخر مینماید و سبب بخل و تضییع واجبات و اوامر و اقتحام بر مناهی و محرمات میشود و

طول امل سبب نسیان موت و دار آخرت و قساوت قلب و حب دنیا و اعراض از عقبی میگردد و صاحب امل تسویف در توبه و عمل مینماید و

همه اینها از اخلاق مهلکه عظیمه و جالب جمیع شرور و فتنه و عایق کل خیر و طاعتست بجهت اینکه صاحب امل ترک طاعت و کسل در آن می

نماید چه عمر را از بخیال خود بر خود دراز دارد و ایام عمر را دراز می‌پندارد طاعت و توبه و انابت را بسی که وقت میاندازد و از اخطار اجل

قبل از اصلاح عمل غافل میگردد و مضمون کم من مستقبل یوما لم یستکمله و منتظر غدا لم یبلغه بخاطر نمی‌آورد و بامداد که

آدمی باید که وقت را نصب العین خود سازد و از آن غافل نگردد چه وقت ... مدت معلومه از شباب و شیب و از

و نشاء و ربیع و خریف و لیل و نهار نیست پس باید که اشتغال باستعداد امر معاد نموده ایام عمر را غنیمت شمرده و در هر آن ... که

از خود مستعد نماند و مرض و صحت و عافیت و قوت بجوانی ... از موت امثال خود بفجایع عبرت گرفته در ساعات لیل و نهار منتظر

رسیدن امر پروردگار قهار بوده مشغول بر تهیه اسباب سفر دار القرار باشد و حال خود را مانند کسی تصور نماید که سفینه‌اش در

بحر عمیق شکسته شده بر روی تخته پاره مانده باشد چه احتمال تصور طول عمر چنین حماقت و غباوت ... حال

انسان بیچاره چه عنقریب کشتی بدنش غرق دریای فنا خواهد شد پس درازی عمر را امیدوار شدن چه نفع بحال او خواهد داشت

نعم ما قال بیت چون قامت ما برای غم دوخته‌اند کوتاه و دراز را چه فرقست و بالله التوفیق **فصل** بدانکه معالجه این درد این است که طول امل

باشد بسیار یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای آن ... ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان

... نیست بلکه بجوانان نزدیکتر است کدام گل و چمن روزگار شکفته که دست باغبان ... و کدام ...

... که ... بسیار ... دنیا ... بفجایع ... پدر ... مادر ... ندیده ...

... دل ... از ... فراق نوجوان ... سوزناک شعر افسوس که کار خان کفن پوش شدند

از خاطر ... فراموش شدند ... زبان ... آنچه شنیدند که خواموش شدند و از ابو صالح منقولست

که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای ابو صالح چون جنازه کسی را بر دارید فکر کن که گویا تو را برداشته‌اند و از پروردگار ... سؤال ...

خود را چنان فرض کن که بعالم آخرت رفته و از پروردگار خود ... که ترا بدنیا برگرداند ... سؤال ترا پذیرفته و ترا دوباره بدنیا فرستاده

ببین که چه خواهی کرد و چه عمل از سر خواهی گرفت ... فرمود ... از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و دیگران ... بقیه ... حیات

ایشان ... و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که ...

... از قبرهای خود ... نزد خداوند خود در مقام ... شود و آن حضرت علیه السلام در

وصیتی که در حین وفات فرموده گفت ... امل ... کوتاه کن ... دنیا ... نماید ... کند ...

بلاهای دنیا و مغلوب ردها و محنتهای بی شمار دنیا چشم خون دل بریزان که خواهی گشت الحال بیزار و اقتباس علیه السلام از اهل
مصر نوشت که ای بندگان خدا کسی از عزت نجات نمی‌یابد پس چند رکب از آن پیش از آنکه بشما رسد و تهیه آن از دست کنید به دست که
به همه احاطه کرده است اگر با ایستید شما را می‌گیرد و اگر بگریزید در می‌یابد و او از سایه شما به شما نزدیکتر است در هر گاه که شوق او فتحی ابا شما
منازعه کند دنیا یاد کنید مرگ او مرد از برای وعظ و پند کافیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار وصیت میفرمود و اصحاب خود را
بیاد مرگ و میفرمود که دنیا بخاطر او در بیاورید که او بر دست کشان شکننده لذات است و حائل است میان شما و خواهشهای نفس شما و نیز از آن
حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که میفرمود که اگر حیوانات از مرگ آنقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان
نمیخوردید و از باقر علیه السلام منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نظر کردن ملائکه
به سوی ایشان فرمود که ملائکه جماعتی را در مجالس ذکر نشسته اند و همیشه از دنیا و مرگ و قبر ایشان سخن میگویند
و در ارشاد القلوب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند امن حامل قبره الاوامل الا قبره فی قولوا
غافل لو علمتم ما تقام القلب لبهات علی جسده ما حصل اینکه نیست هیچ کس که بکند دست از غفلت مگر آنکه اهل آن میکوید ای غافل اگر
دانستی آنچه را که اهل عالم میدانند هر آینه که لخته میشد گوشت بدن تو بر بدن تو و همچنین رفتگان رفتی بعد ناز تو را نمی‌بینی
باز و بستند معلوم نیست که چند هزار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند که آیا کسی با شهدا محشور خواهد شد فرمود
بلی کسی که شبانه روزی بیست مرتبه مرگ را یاد کند و یادمرگ از دنیا و کلیه دل از دنیا سرد میسازد بلی عاقل آنست که در این دنیا خاطر
ایشان گشتم و حال آنکه از ما میرفتیم از آن یقین رفتن از دنیا بالاترین ره نیست ابدو از آن از آن دل ایل غفلت و ترک دنیا و ملاقات
و دیران و سرانجام فانی دنیا را اطاعت میسازند که در احوال گذشتگان و مال رفتگان نظر نمایند دیر نه بعضی از ایشان نگاه
نمی‌افکنند که همچنان شاه پسران از جمیع دل بستگان از اولاد و عیال و مال و منال و دوستان و خویشان و رفیقان از هر نوع اهل و
جاه و سواری و با شاه را اهل وقت دار عوض کرده و به جای خانمان گچ و سنگ را به سیر منزل کشیده باخاک برابر گشته
همان با وفا منهای رعنا و بدنهای نازنین و نازکی ایشان چگونه در خاک پوسیده و متعفن گردیده تشنی از بوشان زده جیبشان
ایمان بنال کرده نشسته اگر کشان بخاک از آن گذشت هیچ اندی زبان همه صرف کرده است و صد باغبان جزای آید
بسامال و جاه تا نوش ضعف از آن که بیند حلقه زلف ایشان نجات و همکاران تو از آن شایسته و تمامیان در بغال رحوت را انبیا
کان و از آتش فراق دل سوختگان خبر نه سرگردان در زیر اکفان خفتگان چه بسا ر مناسبست که از انواع خاطر و مواعظ
با کمال بلاغت سامت بر آن حال اظهار احوال بضمون ابن بحث نمایند بشنیده درون قبر اگر که برام از دل تمکن شود ما را
اگر غرق شده بر سر ما ای آن پیادگان سفری کرده اند که امید بازگشت ندارند و هول عظیمی بر خوف و بیم در پیش دارند که خانه
اخیار از مبلیان و ابرار از خوشان از رنان و همسایان و از آن داعیه وافیه که مفارق دیرمانده بحث کم میدانند که حال رفتگان چیست
بیاد آنان در خیال خفتگان چیست بلی از حسرتها ایشان از غافل کشته و قنا از شان پوسیده گشته و رگ ریختی بر جانها اطفال ایشان گشته
و خانهای طلا کار بر سبیل فرمان پروردگار از ایشان خالی مانده از فرشهای رنگارنگ که نشسته بر روی خاک خوابیده اند و
زندان وحشت باد کورها مانده و راستی در هر دو ایشان برآورده اند و صاحبان و اخبار از ایشان یاد کشیده اند و بعد از آن
احوال خود تامل کن که بعد از اندک زمانی در همان بیت نشانی تو من حال ایشان خواهی و رکنی محکم بکش باستقراء شوی از آن پیش که از آن
اجل رسد شوی زیرا که حادثها پیشه شوی سرمایه بدست رد بهره کافیا سری نکند اگر نگهی بست شوی با کتب بانچنان
چنان بازیاد را فخر و مال و جاه را فراموش میکردیم که گویا ما دمی و پدری نداشتیم و هرگز بوجود نیامده ایم بهشت کنم و زمینها
بوستانها کرمانه باشیم از بدنها شیخنا البهائی در کشکول گفته که عادت مستمر شده در اقاصی بلاد هند که بر دهلی
هر یک سال در خارج میشونداهل آن بلد جمیعا از شیخ و شاب و صغیر و کبیر همه به بیرون از خارج بلاد صحرا و بیابان سازند یک
منصوب میکنند و چون جمع شدند منادی ملک ندا میکند با بلند ترین که لا تضحکوا علی هذا الامر و حضر فلا الیه قبل الی ایام

الموعظة ۲۶

نرود بر ایشان مگر آنکه کسی حاضر شده بود در این عید پیش از این عید یعنی در عید سابق که قبل از این عید شما واقع شده بود و چون بنا میشود
که هیچکس پیدا نمیشود که عید سابق را دیده باشد و گاه میشود که مرد پیری که چشمش کور شده و قوت قدمش رفته یا عجوز شوهایه
که بار نزد از کبر سن در میان ایشان پیدا میشود که عید سابق را دیده بر سر ایشان هر دو را یا احد هما را میگذارند و او را از بلندی
الا دیگری صدا میکنند و میگوید قد حضرت العید السابق و انا طفل صغیر و کان ملکنا فلان و وزیرنا فلان و قاضینا فلان الخ حاصل
معنی اینکه بتحقیق حاضر شدم در عید سابق و در حالتی که من طفل صغیر بودم و بود اسم پادشاه ما فلان و وزیر ما فلان و قاضی ما
فلان باین اسم امرا و امم ماضیه را که در آن قرن بودند میشمرد و بعد میگوید ببینید چه طور طعمه کرد ایشان را مرگ و نخورد نمود
ایشان را اسنان بلا که در میان طباق ثری پوسیده شدند و نام ایشان از خاطرها محو گردید شعر عمر دوباره مسئلت ها که میکنند
گویا نه به این جهان خرابرا دست از هوا بشوی که تو را هوا هیچ در یکنفس رساند بدن را حبابرا روی سیه باشد ندامت شود
سفید باران بر آوردن سیاهی سحابرا چون نیست چشم نرم تو را پرده های خواب کز مخمل و مخوابه کنی فرش خوابرا بعد از آن خطیب ایشان
بر منبر بر میرود و وعظ میکند بذکر مرگ و غرور دنیا و لهو و لعب بودن آن و فریب ها شرابیان مینماید پس صدا میکند که باز مردم باشند میشوند
و از سبب آنکه موت ناست و تلخ شده حال ایشان بذهاب عمر بر ضرر و فایده دنیای پر شر و شور و علاقه آن و بسبب بصدور غفلت و ذنوب
زیاد میشود و در آن و تصدقات پیش میدهند و توبه و بازگشت مینمایند و خارج از بدعات سابقات میکنند شعر تکیه
چند از ضعف بر دوش عصا دارد کسی این بنای سست را تا کی بپا دارد کسی اعتمادی نیست بر جمعیت بی نسبتان چند پاس آتش و آب
و هوا دارد کسی عمر را صد سال الفت پر وفایی کی رود از که دیگر دیدمان چشم وفا دارد کسی مطلب کونین در آغوش ز لیستها سست
بر نیاید مطلبش تا مدعا دارد کسی خار صحرا ملامت خواب مخمل میشود آتش شوق اگر در زیر پا دارد کسی استخوانم توتیا شد از
که انبهای جان این زره را چند در زیر قبا دارد کسی و نیز شیخ رحمه الله نقل کرده که از عادت این قوم این بود که چون ملکی از ملوک ایشان
وفات میکرد او را بعد از تکفین میگذاشتند بر عجله و آن الیّ است که گاو او را میکشد و بطریقی میکردند که موی سر او بطرف زمین آویزان
میشد و بر خلاف آن زن عجوزی آن میکشد و در دست او مکنسه بود که دفع میکرد هر چه از گرد و غبار در آن می نشست و آن عجوزی
میگفت عبرت بگیرید ای غافلون و مغترون و مقصرون این فلان ملک شما بود انظروا الی ما صیرته الدنیا بعد تلألؤ العزة والجلالة و
پس همین صدا را میکند تا اینکه او را طواف مینمایند در جمیع از قرآن بلد و بعد از آن بقبر میگذارند و این رسم ایشان است در موت
هر ملکی از ملوک ایشان که در آن بلد بمیرد فاعتبروا یا اولی الابصار مثنوی جان کشاید سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها
رو نگار ... [illegible] هیچ قوم موسی سالها عزیز من بنظر اعتبار بقصر اعمار و سرعت انقضای آن نظر نما و امل
[illegible] مرگ و دلیل [illegible] و بدان که علامت شیب پیک موت و نذیر فنا و فوت است بلکه رسول منیه و قاطع امنیه
است و در ارشاد القلوب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و قل
ما یجاوزها حاصل معنی اینکه عمرهای امت من ما بین شصت است تا هفتاد یعنی در میان اینها تمام میشود عمرهای ایشان و کمی
شود که از این تجاوز کند شعر هستی ما بنای فانی انتظار مرگ نیست ترک هستی را انتظار نیستی وارستن است پیش غافل کاروان
عمر چون ریگ روان مینماید ساکن اما روز و شب در رفتن است آدمی غافل چون موی سرش سفید شد و در کمیابش موی
سفید پیدا کرد ابتدا [illegible] اعراض میکند و چون شیب غلبه نمود بخضاب تغییر میدهد و بآن مسرور میشود و خود را جوان میشمرد
و [illegible] میدهد باینکه می بیند که نور باصره و قوت و صحت و شهوت او روز بروز بار سفر نیستی می بندند و خبر فقد
شباب و فرقت احباب را میدهند باز متنبه نمیشود و لنعم ما قال شعر دامان عمر سست و گریبان خاک شد با خویش همچنان تو
بزم چیدنست زینسان که پای عزم تو در خواب رفته است پیر شکسته بمنزل رسیدنست اکنون که در دهان تو دندان بجا
نمانده پیدا [illegible] کزیدنست چندان هوای نفس عنان تو را گرفت کز دست رفت قوت از خود رمیدنست و در خون کشیده
تیغ [illegible] از [illegible] غافل [illegible] پس [illegible] طول امل [illegible]

و دوری دراز و امتداد اعراض اند بشر ولد قطع نما و بدان که کیفیت برآمدن از چاه غوایت و خلاص شدن از ورطه جهالت و رهائی یافتن از
بطالت و نجات جستن از تیه ضلالت و مطلع شدن بر نجوم هدایت و معرفت و فات دوکار ... و مواظبت بر طاعت و ادراک لذت عبادت
و یافتن نور یقین و سعادات ابدی که حاصل نمیشود مگر بکندن از محبت دنیا و تجرد از علایق فانیه این دار فنا که با نواع کدورت مخلوط
و بصد محنت و رنج و مصیبت مربوط عاری از دوام و بقا در معرض زوال و فنا است ... پس کدام عاقل از نجات ابدی و
پادشاهی سرمدی دست برداشته و طلب فنا گرفتار دام طبیعت و محبوس زندان رنج و محنت میشود و هر ساعتی بار غمی دیگر
کشد و هر لحظه جام المی مینوشد و در تحصیل آن آلوده بانواع حرص و طول امل گشته از تحصیل آخرت نسیا منسیا میماند و از پیغمبر
از انبیاء و رسل و اولیاء که قابل ... دنیا اکتفا نمودند و بقا ... اعراض نمودند ... ضرورت انگاشتند و مردم را از کوتاهی
بیان بالغ ... موعظه میفرمودند چنانکه در بحار الانوار و انوار ... و سایر کتب اخبار از زید بن ثابت مرویست که روزی بعرض
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید که اسامه کنیزی بوعده یکماه خریده است آنحضرت فرمود آیا تعجب نمیکنید از اسامه که به
وعده یکماه کنیزی خریده است اسامه لطویل الامل ... اسامه ... امید دراز ... که امید حیات یکماه ... دارد ...
چند ... که ... ما را ... هر چند ... ما را ... ملال ... خواهد شد ...
ما را ... هر که زیاد از ... ضروریه ... جمع میکند طول امل ... و از آن ... که در فکر ...
روز ... هر که ... که ... نمیکند ... چون ... که ... از وداع ... دکان دنیا ...
امر ... معامله ... کند ... طول الامل است ...
بتحصیل معیشت صد سال و دویست سال میپردازند و هر قدر که مال ایشان زیاده میشود از دنیا دل سرد نمیکردند بلکه هر چند
کسب ایشان زیادتر میشود حرص و طول امل ایشان بیشتر و کثیرتر میکردند ... جوانی رفت ... دیوانه خواهی شد چراغ زندگی
کل کرده پروانه خواهی شد ز خواب نوبهاران بوی گل برخواست ای غافل تو هم برخیز آخر بیرون ازین ... خواهی شد ...
دامن صحرا ... آخر از آشنایان جهان بیگانه خواهی شد ... چو شبنم ... کاش ...
گذاری ... افسانه خواهی شد ... که چون ... خواهی شد ...
... از قفس ... بوی گل ... خواهی شد ...
... بازی طفلان خواهی شد ... ساعتی ... عمل ... وقت ... که ... و دیگر ...
... باشند ... ایشان ... اشخاص ... مشارکت میکنند
... میباید ... که ... اموال مشترکه میکنند ...
زمانی ... نفس ... مال التجاره را برداشته ببلاد کفار ...
میباشند ... و هر نفسی ... طلب ... الامال ...
... احوال ... اموال و اجناس ... بوعده طویل ...
نمونه ... ایشان ... آنکس است که ... ایشان ضامن میشود
... که در فکر ... اشخاص است ... دنیا ... عشرت و کام ... خود ...
... که ... عزت و کامکاری ... ندارد ...
از خواب غفلت بیدار و از مستی طبیعت هشیار شود و ... دنیای دنی را از دل خود بیرون کن و دل خود را ...
... دنیا ... ضروریه ... و ...
... که ... ایمان ... هر چند ...
... که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده انما الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا ...

علی اهل الله تعالی الی یکی از پیغمبران وحی شد که از دشمنی با مردم حذر کن که آن باعث آن میشود که از بین مردمان مباغض پیرا ز تو رفت
دنیا را بر تو هر پیرم پس ایمن بزندگانی بیچیزی دنیا را هر طریق که بگذرد بگذران و ناهمواری اوضاع زمانه را هر نحوی که باشد بر خود
هموار کن از برای شکمی که از دو لقمه نان سیر تواند شد چه لازم است که خود را بصد هزار بلا افکنی و از جهت بدنی که به پنج گز کرباس
توان پوشید چه افتاده است که خود را بهزار اضطراب اندازی و از منزلی که باید رفت چه در ساختن خانه و مسکن بقدر همت
و بقدر ضرورت کفایت کن و افزودن از این از کار آخرت باز میدارد و خانه جاوید را خراب مینماید و از غذا و طعام تا این قدر
در است که حفظ جان کند و زیاده خوردن امیر از قرب پروردگار دور و از بساط قرب مهجور میسازد و اگر از این حد که
تجاوز نماید شغل او در دنیا بسیار و دل او هر لحظه بنکبتی گرفتار میگردد و هر دمی غمی و هر ساعتی همی و هر نفسی شغلی و هر زمانی
در هم آن خواهد بود که کاشانه وفات او بیفکند این و آن تلف و وقت فرصتش بر طرف میشود شعر وفا طلب ز جهان فنا نباید شد
امیدوار به این بیوفا نباید شد درین قلمرو آفت بجز مقام رضا دگر به هیچ مقامی رضا نباید شد خوشا ست عالم آزادگی و
عریانی اسیر بند گران قبا نباید شد درین زمانه حیات دو روزه دنیا است رهین منت آب بقا نباید شد چه بد بهشت
که هر که جاه و ثروت او در دنیا بیشتر و منصب بلند تر از راحت و عیش دورتر و بی نصیب تر است و در کاخ سلطنت صد هزار آفت است
که در کنج ویران فقیر یکی از آنها نیست و از برای فقیر بینوا هیچ که مهیا است هرگز از برای صاحب منصب و امیر تریه کسانی اگر چنان پندارد
که بواسطه جاه و منصب بلند شور و راحت میکند و انند اگر بحقیقت احوال ایشان رسی میدانی که چگونه از زندگانی خود سیر و از اوضاع خود
دلگیر ند بیت این جمع اکابر که مناصب دارند از غصه و غم زجان خود بیزارند چه ارباب جاه و اقتدار در اغلب اوقات در هدف تیر
معاندان و از دست عزل خود هراسانند بلکه پیدا است که بیشتر فراغت و خوشدلی و استراحت با مشغله در سر دارند جمع نه
میشود و صاحب منصب هر لحظه دامن خاطرش در چنگ فکر باطل و هر ساعتی با امر مشکلی و هر روزی با دشمنی در جدال
و هر شبی از زخم ناکسی سینه او از غصه مالامال گاهی در فکر مواجب نوکر و غلام و زمانی در پیچ سودای خام روزگارش به تملق و
خوشامد گویی بسر و پایان بسر میرسد و عمرش بنفاق با این و آن با انجام میرسد نه او را در شب خواب و نه در روز استراحت و
آرام شعر ای هر نفس خیال ترا منزلی دگر و ز هر نفس بکوی تو راه دلی دگر جویای عشق باش که جز درد و داغ او محال جانان بود
حاصل دگر دل در جهان مبند که بیرون ز نه سپهر آراسته بهر تو سر منزلی دگر خوش باش با غبار دل و آب چشم خویش
کامروز فیض نیست در آب و گل دگر و همچنین است احوال جمیع طالبان دنیا که روز و شب بد دسیسه گرفتار صبح و شام در چاره و همه
شغلهای بیحاصل مضطرب و بیقرارند دلهای ایشان هر لحظه در کشاکش از اندیشه و خاطر پریشان ایشان هر دم در دریای
دائم در زندان المی بصد هزار غصه و غم مبتلا بلکه در عین رنج و عنا اند گاهی در مرافعه باغ و بوستان و زمانی در دعوای ضیاع و خانه
و دکان و ایامی در خصومت مطالبات این و آن در مجلس حاکم و سلطان و چندی در دفع خراج و حواله دیوان و مدتی مشغول
محاسبه شرکاء اراضی و قنوات و وکیل و عامل و باغبان و هر ساعتی در طی منازعه خدام و زنان و همسایگان و مکاریان و دزدان
و دائم مبتلا بدفع جور جابرین و بغی طاغین و شر ظالمین و حسد حاسدین و نفاق دوستان و اعوان و بستن زبان هرزه گویان
از سخن چینی و بهتان و امثال آن شعر لنگر ز بیخرابی بهر چه میکنی در راه سیل خواب ز بهر چه میکنی تعمیر خانه که بود در گذار
سیل ای خانمان خراب ز بهر چه میکنی جرم تو از حساب برون است و از شمار اندیشه از حساب ز بهر چه میکنی دل نیست کوهی
که دراز بر پشته سر سامان پیچ و تاب ز بهر چه میکنی و بالجمله شواغل اهل دنیا را نهایتی و افکار و خیالات و غمهای ایشان را
غایتی نیست دائم در معرکه عظیمی هایم و سرگردان میباشند رباعی پیوسته ز گردش فلک غمگینم با طبع خسیس خویشتن در
کینم علتی نه که از سر جهان برخیزم منزل نه که فارغ از جهان بنشینم و در حدیث صحیح در بحار از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که در تورات نوشته است که ای فرزند آدم از کارهای دنیا فارغ گردان برای عبادت من تا پر کنم دل ترا از غنای خود
اگر خود را فارغ نکردانی برای عبادت من دل ترا پر کنم از مشغولی بدنیا پس هرگز احتیاج تو بر طرف نشود و ترا بطلب دنیا بگذارم

از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هر که صبح کند و بیشتر فکر او در شغل دنیا باشد او را هیچ گونه راهی نزد خدا نیست و خدا دل
او را به چهار خصلت گرفتار میسازد همّ و غمی که هرگز از او جدا نشود و گرفتاری که هرگز از آن فارغ نگردد و احتیاجی که هرگز به بی‌نیازی نرسد
و آرزوهای که هرگز آخر نداشته باشد و گرفتاران دنیا [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible] احتیاج ایشان تمام شود [illegible]
گرفتاری از برای ایشان نباشد [illegible] بلکه بجز قوت خود ندارد و زیاده از قدر ضرورت [illegible] طلب [illegible]
[illegible] است و چگونه عاقل [illegible] مشغول شدن بفضول دنیا [illegible]
[illegible] خود [illegible] خود را از سعادت [illegible]
تحصیل آن [illegible] از دست [illegible] مال [illegible]
[illegible] افضل اوصیا علیه السلام [illegible]
[illegible] بالذنوب حاصل [illegible] فضول دنیا [illegible]
[illegible] پس چگونه میشود [illegible]
[illegible]
[illegible] بشغل [illegible] دنیا [illegible]
در دنیا [illegible] مسکن [illegible]
[illegible]
[illegible] عاقل کامل [illegible]
نعمتی که [illegible] از خدا باز دارد [illegible]
[illegible] جوانی [illegible] پیری [illegible]
[illegible] مبدل خواهد شد [illegible] مال [illegible]
[illegible] خواهد ماند [illegible] خواهد ماند [illegible]
[illegible] خواهد ماند [illegible] خواهد ماند [illegible]
[illegible] خواهد ماند [illegible] خواهد ماند [illegible]
[illegible] خواهد ماند [illegible] معلوم میشود [illegible]
[illegible] تحصیل آخرت [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] کارهای دنیا باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] محبت خدا [illegible]
کردن و طاعت نمودن [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] این سه صفت [illegible]
میرساند و شکی نیست که هر که [illegible] سالک راه آخرت [illegible]
[illegible] محتاج [illegible]
از دنیا [illegible] تحصیل آخرت [illegible] اهل دنیا خواهد بود بلکه [illegible]
[illegible] حظ نفس [illegible] اهل دنیا خواهد [illegible]
[illegible] حرام [illegible]

۲۶

در آخرت میگردد و آن را حلال نامند مگر آنچه اعانت کند آدمی را بر تحصیل آخرت که آن فی الحقیقه از دنیا نیست و همچنین اگر علاقه بآن و گرفتاری
باصلاح آن و التذاذ از آن بالجمله بوده که وسیله آخرت باشد و بکار سالک راه خدا بیاید باین قسم نیز ممدوح و مستحسن است و آن قسمی که به
زبان جمیع پیغمبران ملعون و در همه ملل و ادیان مذموم است آنست که علاقه و گرفتاری و التذاذ از آن نه از جهه اصلاح امر آخرت باشد
و در تهیه سفر عالم قدس بآن احتیاج نبوده باشد مگر بجهه خواهش نفس باشد و هوا و هوس عبارت از همین لذتها است که خداوند
رؤف ... وعده فرموده است هر که خود را از آن باز دارد و همین علاقه است که بیشتر امراض ... از آن متولد میشود و منشاء بسیاری
از صفات خبیثه میگردد چون ریا و حسد و حقد و عداوت و کبر و تفاخر و حب مدح و سوء ظن و طمع و حرص و امثال اینها و همین
گرفتاری به دنیا است که آدمی را از کار آخرت باز میدارد زیرا که این گرفتاری عبارتست از شغلهای دنیویه و از حرفها و صناعتها که مردم خود
را بآن مشغول ساخته اند بنحوی که خود و حال خود را بالمره فراموش کرده اند و از کاری که بجهه آن خلق شده اند غافل مانده اند و اگر
بدانند که فایده این کسبها و شغلها چیست بقدر ضرورت خود را مشغول آنها میکنند و چنین بدنیا فریفته نمیشوند و روز و شب خود را
بآن صرف نمینمایند ولکن چون حکمت آمدن بدنیا و قدر و نصیب خود از دنیا و آخرت را فراموش نموده اند پا از قدر حاجت بالا نهاده اند و خود
را بمشاغل دنیویه گرفتار کرده اند و چون از عقب هر شغلی شغل دیگر بلکه چندین مشاغل میرسد و مشاغل بی نهایت میگردد یکی متصل
میشود و بالمره از مقصود خود باز مانده اند و به شغلهای بیحد گرفتار شده اند و اینهمه از آن است که حاجت منحصر است بخوراک و پوشاک
و مسکن و از برای ... اینها و تحصیل این سه چیز تمام عالم مشغول شده اند مگر اهل بطالت و کسالت که از زهد و طفولیت بهره ...
نشو و نما یافته اند و با اینجهه ... شده اند که از آنچه دیگران تحصیل میکنند اخذ نمایند و با ینسبب دو شغل خبیث رذل هم رسید یکی
دزدی و دیگری گدائی است و هر کدام از اینها نیز انواع دیگر و اقسام بیشمار دارد و شکی نیست که دنیا دشمن خدا و بندگان خدا
اما دشمنی او با خدا آنست که راه بندگان او را زده و ایشان را بزخارف خود فریفته و از اینجهه از روزی که آنرا خلق کرده نظر رحمت
بآن نیفکنده و اما عداوت آن با دوستان خدا آنست که خود را هر لحظه بنوعی می آراید و در نظر ایشان جلوه میدهد و نعمتهای خود
را بایشان عرضه میکند تا صبر بر ایشان دشوار گردد و حلاوت زهد در دنیا در کام ایشان تلخ و ناگوار شود و اما آنست که دنیا با دشمنان
خدا نیز دشمن است چه دام خود را در راه ایشان افکنده بمکر و فریبها ایشان را بدام میکشد و گردن آنها را بکمند خود در میآورد و بآن
نزدیکت و دوستی ... بازداشتهای ... بخود کشیده از خدا ... ایشان را ... مطمئن ساخته بیکباره ... خود
از دست ایشان میرهاند و ایشان را ... ندامت و اندوه و حسرت میچشاند ... بکار نیاید ...
همین ... و خود را از سعادت ابدی محروم ساخته اند آتش حسرت در کانون سینهای ایشان افروخته دلهای ایشان
با آتش ... سوخته ... دنیای ... نالهای ... افکار ... و ... آههای ... میکشند
از نهاد شان می آید و فریاد ... مینمایند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود عجب و هزار عجب از کسیکه خانه باقی
را ... میکند و از برای خانه فانی عمل میکند و در بعضی احادیث قدسیه رسیده است که ای فرزند آدم آنچه هست از مال
دنیا ... و از مال من ترا چیزی عاید نخواهد شد مگر آنچه تصدق کردی و پیش فرستادی یا خوردی و برطرف کردی یا پوشیدی
و کهنه کردی و بالجمله دنیا را شعبه بسیار و فروع بیحد است ولکن اعظم آفات آن که متعلق بقوه شهویه است مال است زیرا که هر زنده
محتاج است از برای مال فواید دنیا و آفات و غوائل بیشمار است و تمیز خوب و بد آن در نهایت صعوبت و اشکال است زیرا که از فوت
مال صفت فقر و احتیاج بهم میرسد ... و از وجود آن غنا و ثروت حاصل میشود و این هر دو صفتی هستند که خدا بندگان خود را
بآنها امتحان میفرماید و از برای فقر و حالت منصور است حرص و قناعت یکی محمود و دیگری مذموم است و حریص بر دو قسم است
یکی حریصی است که هر چه ... کرد ... طمع در مال مردم ... و یکی ... مال مردم بظلم و زور یا ... و
سوال است و ... طایفه ... از ... باشند و ... و حالت ... و یکی از آن ... و حشت
... و ... اسراف ... محمود ... مذموم و جمیع این امور ... هستند که ... آنها ... شد

طالب مال باشد ابتدا قلیلی از مباحات بیابد و بدان خلاف کند و طریقه‌های آن را پیش نهاد خود سازد تا نجات یابد و مال را در مصرف حق
صرف کند و در باطل صرف نکند که کار خرج نمودن به باطل بالکسب کردن از حرام یکسانست و مفسده دیگر آنکه هیچ صاحب مالی از آن
خالی نیست و آن اینست که محافظت آن و انجام دادن امور متعلقه به مال او را از یاد خدا باز میدارد و هر چه به واسطه آن انسان
از یاد خدا غافل شود نیست مگر خسران و وبال و از این جهت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود که مال سه آفت دارد یکی آنکه از غیر
حلال تحصیل کنی عرض کردند که اگر از ممر حلال بدست بیاید فرمود دیگر آنکه از حق آن منع نماید و حق آن را ادا نکنی عرض کردند که اگر در
موقعش صرف کنی فرمود آفت دیگر دارد که جا بجا کردن و محافظت آن او را از یاد خدا باز میدارد و این درد بی‌نهایت و مرضی است
بی‌شفا چه اکثر طباع بنی آدم به پیروی شهوات نفسانیه مایل است و آن به واسطه مال حاصل میشود با آنچه در باب بر فقر و کفاف است در محل
و صفحات آن بهتر است و علو ایمان انبیا و خلص اولیا از شأن پناه به خداوند منان بردند حتی آنکه پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله
الملک الرحمن فرمود پروردگارا قوت آل محمد را بقدر کفاف کن و فرمود خداوندا مرا زندگانی عطا کن چون زندگی مسکینان و بمیران
چون مردن مسکینان و روایت کرده‌اند که بعضی از زنان آنحضرت از ذیپای گرسنگی که از آنحضرت مشاهده نمود دیگر به افتاده گریه
کرد که یا رسول الله از خدا نمی‌طلبی که ترا طعامی فرستد فرمود یا عایشه بخدائی که جان من در قبضه قدرت او است که اگر از خدا سئوال نمایم
که کوههای دنیا را طلا گرداند هر جا روم با من روان کند هر آینه میکند و لکن من اختیار کردم گرسنگی دنیا را بر سیری آن و فقر دنیا را بر غنای
آن و حزن و اندوه دنیا را بر فرح و شادی آن بدرستیکه دنیا سزاوار محمد و آل محمد نیست خدا از برای پیغمبران اولو العزم راضی نشد
مگر به ناخوشیهای دنیا و کناره کردن از لذتهای آن پیش از برای من راضی نشد مگر آنکه تکلیف نماید مثل آنچه با ایشان تکلیف کرده و گفت
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن چنانکه اولو العزم از پیغمبران صبر کردند بخدا قسم که چاره بجز اطاعت ندارم و بخدا
قسم که چاره بجز اطاعت ندارم بخدا قسم که صبر کنم بقدر توانائی و طاقت خود چنانکه ایشان صبر کردند و فرمود که پیغمبران پیش
از من بودند که بعضی از ایشان بفقر مبتلا میشدند بحدیکه بجز عبائی نمی‌یافتند الی آخر الحدیث و در کشکول و انوار نعمانیه روایتست از بعض
زوجات نبی صلی الله علیه و آله که گفت چه میشد که چهل شب میگذشت که در خانه آنجناب صلی الله علیه و آله آتش نبود و آنجناب هم چرا
روشن نمیکردیم پس گفتند با چه چیز زندگی میکردید گفت با سودین که دان میخوردیم یعنی خرما و آب فراخ و خداوند عالم دنیا را از دوستان
دور نگاهمیدارد یکروز نهار آنجناب گرسنگی بود که دانه میدرست که گرسنگی بر شکم مبارک می‌بست و با اینهمه بود که خدا محنت و بلا را متوجه
انبیا و سایر ارباب ولایت مینماید همه اینها از راه محبت و مهربانی است با ایشان است تا آنکه در آخرت بنهایت مراتب قرب و سعادت فایز گردند چنانکه
پدر مهربان فرزند را از طعامهای چرب و شیرین منع میکند و او را بفصد و حجامت میاندازد و این نه از عداوتست با او است بلکه از
راه محبت با او و شفقت است بلکه بجز رحم چیز دیگر نسبت به او آنها اراده ندارد چنانکه طبیب دانا با بیمار است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست
که بالاترین مردم در درگاه خدا از جهت قدر و منزلت کسی است که بالا ندانسته باشد که دنیا در دست هر کسی خواهد باشد یعنی نظر
در کرامت و عزت داده دنیا در پیش چشم او خوار و بیقدر است و هر که نه... خوار و ذلیل است دنیا در نظر او اعتباری ندارد و دنیا
اندرس الحجر... و حضرت موسی علیه السلام که یا موسی راضی شو بپاره نان شعیر که سد جوع تو نماید و بخرقه که بدن خود را
بپوشانی و صبر کن بر مصایب یا موسی اذا رایت الغنا مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته و اذا رایت الدنیا مدبرة فقل
مرحبا بشعار الصالحین حاصل معنایش که ای موسی هرگاه ببینی توانگری رو بتو آورده بگو گناهی کرده‌ام که عقوبتش در دنیا بمن
رسیده است و هرگاه ببینی که پریشانی رو بتو کرده بگو مرحبا بشعار صالحان و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایتست که علامت ناتمام
آنست که دل از رغبت چند روزه دنیای فانی بردارد و آگاه باشید که دل برداشتن و زهد هیچ راهی ندارد مگر دنیا و آنکه هیچ
چیز را نمی‌بیند بدنیا مگر آنکه از برای او مقدر شده زیاده بکند چیزی کسب نمی‌کند که در نصیب خود از آخرت محروم شود و دلی خوش نداشته باشد که
دل بدنیا نبندند و زهد را اختیار کنند چه همین قدر دلیل است در فضیلت زهد که انبیا و اولیا آن صفت و صفت دیگر
پروردگار و غایت را الفراید آن موقوفند بر علما نوع انسان در دین که بزرگان خداوند منان و آگاهان از حقیقت کار دنیا

در آخرت میکردند و از احلال نامند مگر آنچه اعانت کند او را بر تحصیل آخرت که آن فی الحقیقه از دنیا نیست و همچنین اگر علاقه بآن و گرفتاری
باصلاح آن والتذاذ از آن با جهت بود که وسیله آخرت باشد و بکار سرای جاوید بیاید این قسم نیز ممدوح و مستحسن است و آن قسمی که به
زبان جمیع پیغمبران ملعون و در همه ملل و ادیان مذموم است آنست که علاقه و گرفتاری والتذاذ از آن نه از پی اصلاح امر آخرت باشد
و در تهیه سفر عالم قدس بآن احتیاجی نبوده باشد مگر بمجرد خواهش نفس باشد و هوا و هوس عبارت از همین لذتها است که خدا
روز حشر او را وعده فرموده است هر که خود را از آن باز دارد و همین علاقه است که بیشتر امراض و الام از آن متولد میشود و منشا بسیاری
از صفات خبیثه میگردد چون ریا و حسد و حقد و عداوت و کبر و تفاخر و حب مدح و سوء ظن و طمع و حرص و امثال اینها و همین
گرفتاریها باعث گشته مردم را از کار آخرت باز نهد و دنیا که این گرفتاری عبارت از شغلهای دنیویه از حرفتها و صناعتها که مردم خود
را بآن مشغول ساخته اند بنحوی که خود و مال خود را بالمره فراموش کرده اند و از کاری که بجهت آن خلق شده اند غافل مانده اند و اگر
بدانند که فایده این کسبها و شغلها چیست بقدر ضرورت خود را مشغول آنها میکنند و چنین بدنیا فرو نمیروند و روز و شب خود را
بآن صرف نمینمایند و لکن حکمت آمدن بدنیا و قدر نصیب خود از معاش سرا را نفهمیده اند یا از قدر حاجت بالا افتاده اند و خود
را بمشاغل دنیویه گرفتار کردند و چون از عقب هر شغلی مشغله دیگر بلکه چندین مشاغل میرسد و مشاغل دنیا بینهایت بیکدیگر متصل
میشود و بالمره از مقصود خود باز مانده اند و بشغلهای بیحد گرفتار شده اند و آنچه انسان بآن محتاجست منحصر است بخوراک و پوشاک
و مسکن و از برای تدارک اینها و تحصیل این سه چیز تمام عالم مشغول شده اند مگر اهل بطالت و کسالت که ایشان وظیفه بهره کی
نشود نما یافته اند و بالمره کلانشده اند که از آنچه دیگران تحصیل میکنند اخذ نمایند و باین سبب و شغل خبیثه رذل هم رسیدکی
دزدی و گدایی است و هر کدام از اینها نیز انواع بسیار و اقسام بیشمار دارد و شکی نیست که دنیا دشمن خدا و بندگان خدا است
اما دشمنی او با خدا آنست که راه بندگان او را زده و ایشان را بزخارف خود فریفت و از اینجهت از روزی که آن را خلق کرد نظر رحمت
باین نیفکند و اما عداوت آن با دوستان خدا آنست که خود را هر لحظه بنوعی میآراید و در نظر ایشان جلوه میدهد و نعمتهای خود
را بایشان عرضه میکند تا صبر بر ایشان دشوار گردد و حلاوت ترک دنیا در کام ایشان تلخ و ناگوار شود و اما آنست که دنیا با دشمنان
خدا نیز دشمن است چه دام خود را در راه ایشان افکنده بمکر و فریب ایشان را بدام میکشد و گردن آنها را بکمند خود در میآورد و ایشان را
بزنجیر محبت و دوستی میبازد تا دلهای ایشان را بخود بکشیده از خدعه خود ایشان را ایمن و دل ایشان را بخود مطمئن ساخته بیکبارگی دامن خود را
از دست ایشان میرهاند و ایشان را در پشیمانی و ندامت و اندوه و حسرت مینشاند چون ببخت برگشتگان بکار میایند و قتیکه
همه سود و سرمایه در باخته و خود را از سعادت ابدی محروم ساخته آتش حسرت در کانون سینه ایشان افروخته و دلهای ایشان را
با آتش بی برگی سوخته در غرقاب عجوزه دنیای غدار بالهای ناراد دلهای افکار بر میافروزند و از مکر و فریب آن آههای ایشان بفلک میکشند و
از نهاد ایشان میاید و فریاد و ستم بنماید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت که فرمود عجب و هزار عجب از آنکه میگه خانه باقی
را باید در آنرا رها میکند و از برای خانه فانیه عمل میکند و در بعضی احادیث قدسیه رسیده است که ای فرزند آدم آنچه هست از مال تو
نیست و از مال تو چیزی عاید نخواهد شد مگر آنچه تصدق کردی و پیش فرستادی یا خوردی و بپایان رسانیدی یا پوشیدی و
کهنه کردی و بالجمله دنیا را شعبه بسیار و فروع بیحد است و لکن اعظم آفات آن که متعلق بقوه شهویه است مال است زیرا که هر زندگانی
محتاج است از برای مال و فواید بسیار و آفات و غوایل بیشمار است و تمیز خوب و بد آن در نهایت صعوبت و اشکال است زیرا که از فقدان
مال صفت فقر و احتیاج بهم میرسد و در وجود آن غنا و ثروت حاصل میشود و این هر دو صفتی هستند که خدا بندگان خود را
بآنها امتحان میفرماید و از برای فقر و حالات متصور است حرص و قناعت یکی محمود و دیگری مذموم است و حرص بر دو قسم است
یکی حرصی است که حرص آن بکسب و تحصیل متعلق است و دیگری حرصی است که حرص آن بکرفتن مال مردم بظلم و زور باشد و
سوال است و همچنین یا بقدر الکفاف یا فوق آن باشد یا از قلیل باشد و از برای غنی نیز دو حالت است امساک و بذل و یکی از آن ممدوح است
بذل تبذیر و نوعی میانه روی و اسراف اقلاً محمود و ثانیه مذموم و جمیع این امور امور هستند که فهمیدن آنها مشکلست

طالب آن باشد باید اول تمیز میان نیک و بد بخلاف کند و طریقه نیک را پیش نهاد خود سازد تا نجات یابد و مال را در مصارف حقه
صرف کند و در باطل صرف نکند که گناه خرج نمودن بباطل با کسب کردن از حرام یکسان است و مفسده دیگر باره که هیچ صاحب مال از آن
خالی نیست و آن این است که محافظت آن و انجام دادن امور متعلقه بمال آدمی را از یاد خدا باز میدارد و هر چه بواسطه آن انسان
از یاد خدا غافل شود نیست مگر ضرر آن و وبال و از اینجهت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرموده در مال سه آفت است یکی آنکه از غیر
حلال تحصیل کنی عرض کردند که اگر از حلال بدست بیاید فرمود آفت دیگر دارد که آن را در غیر موقعش صرف کنی عرض کردند که اگر در
موقعش صرف کنی فرمود آفت دیگر دارد که رجا بجا آوردن و محافظت آن آدمی را از یاد خدا باز میدارد و این دردیست بید و او مرضیست
بی شفا چه اکثر طباع بنی آدم به پیروی شهوات نفسانیه مایل و آن بواسطه مال حاصل میشود باینجهة باید بقدر کفاف آن در محل
و هر دار آن بهتر است و علو ابها است و خیل اولیا از شر آن پناه بخداوند منان برده اند حتی آنکه پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله
الملک العلام فرموده پروردگارا قوت آل محمد را بقدر کفاف کن و خداوند امرا از دنیا کفاف عطا کن چون فرزند که مسکینان و بمیران
چون مردن مسکینان و روایت کرده که روزی بعضی از زنان آنحضرت از بینوایی گرسنگی که از آنحضرت مشاهده نموده بگریه افتاد عرض
کرد که یا رسول الله از خدا نمیطلبی که ترا طعامی فرستد فرمود یا عایشه بآن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر از خدا مسئلت نمایم
که کوههای دنیا را طلا کند هر جا روم با من روانه کند هر اینه میکند و لکن من اختیار کردم گرسنگی دنیا را بر سیری آن و فقر دنیا را بر غنای
آن و حزن و اندوه دنیا را بر فرح و شادی آن بدرستیکه دنیا سزاوار محمد و آل محمد نیست و خدا از برای پیغمبران اولو العزم راضی نشد
مگر صبر بر ناخوشیهای دنیا و کناره کردن از لذات آن پس از برای من راضی نشد مگر آنکه تکلیف نماید مثل آنچه با ایشان تکلیف کرده و گفت
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن چنانکه اولوا العزم از پیغمبران صبر کردند و بخدا قسم که چاره بجز اطاعت خداوند ندارم و بخدا
قسم که چاره بجز اطاعت او ندارم و بخدا قسم که صبر میکنم بقدر توانائی و طاقت خود چنانکه ایشان صبر کردند و فرمود که پیغمبران پیش
از من بودند که بعضی از ایشان بفقر مبتلا میشدند بنحوی که بجز عبایی چیزی نداشتند الی آخر الحدیث و در کشکول و انوار نعمانیه روایت از بعض
زوجات نبی صلی الله علیه و آله که گفت شبها میشد که چهل شب میگذشت که در خانه آنجناب صلی الله علیه و آله آتشی نمیسوزانیدیم و چراغی
روشن نمیکردیم پس گفتند با او چگونه تعیش میکردید گفت بالاسودین که در آن میبودیم یعنی خرما و آب فراخ و خداوند عالم دنیا را از دوستان
دور کرده بحدیکه روزها از گرسنگی میگذرانیدند و درشتی گرسنگی سنگ بر شکم مبارک میبستند و با اینجهت بود که خدا محبت و بلا را در حق
انبیا و سایر اولیا و اوصیا و لازم دانسته همانچنانکه از راه محبت و مهربانی با ایشان نسبتا آنکه دوا خوشی نیست و از قریب و سعادت خالی کرده همچنان
پدر مهربان فرزند را از طعامهای چرب و شیرین منع میکند و او را بفصد و حجامت میاندازد و این نه از عداوت با او است بلکه از
راه مهربانی و شفقت با اوست ببین بخود هر چه آید ز دست حبیب نه بیمار دانا تر است از طبیب و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که بالاترین مردم در درگاه خدا از جهت قدر و مرتبه کسیست که باک نداشته باشد که دنیا در دست هر که میخواهد باشد پس هر که نفس
او کرامت و عزت داده دنیا در پیش چشم او خار و بیمقدار است و هر که نفس او خوار و ذلیل است دنیا در نظر او اعتبار دارد و دنیا
اندرس الیعوعی نمود بحضرت موسی علیه السلام که یا موسی راضی شو پارچه از نان شعیر که سد جوع تو نماید و بخرقه که بدن تو را
بپوشاند و صبر کن بر مصائب یا موسی اذا رأیت الدنیا مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته و اذا رأیت الدنیا مدبرة عنک
فقل مرحبا بشعار الصالحین حاصل معنی آنکه ای موسی هر گاه ببینی تو انگری را که رو بتو آورد بگو گناهی کرده ام که عقوبتش در دنیا به من
رسیده است و هر گاه ببینی که پریشانی رو آورده بگو مرحبا بشعار صالحان و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که علامت الحق
آنست که دل از محبت چند روزه دنیای فانی بردارد و آگاه باشد که دل بر داشتن و نه هادن بیچ راهی بسدنیا فیمنا اورا که نمیکند و حزن
هیچ حریصی بدنیا انچه از برای او مقدر شده زیاد نمیکند پس مغبون کسیست که در نصیب خود از آخرت محروم شود بلی خوشا حال کسی که
دل بدنیا نبندد و زهد در آن اختیار کند چه همین قدر بس است در فضیلت زهد که همه انبیا و اولیا بآن صفت موصوف و اگر فرض
پروردگار و نجات دارالقرار بآن موقوف نبودی عقلا نوع انسان دیگر بندگان خداوند منان و آگاهان از حقیقت کار دنیا

اسباب دنیوی چنان نبود که ترک نکنند حق تعالی او را بقدر نیاز روایت شده که حضرت نوح را خانه از نی بود باو گفتند کاش خانه از برای خود بنا ۲۴
میکردی فرمود هذا لمن یموت کثیر حاصل اینکه این خانه از برای کسیکه خواهد مرد بسیار است و هم در آن کتاب روایت کرده که عیسی علی
نبینا و علیه السلام شطی و شانه همراه داشت که دید که با انگشتان خود ریش خود را شانه میکرد پس شانه را بزمین انداخت و دیگر را دید که بکف
خود آب از نهر می آشامید و چون آنحضرت کوزه را نیز بزمین گذاشت و در روایت دیگر هست که در عقده روایت کرده عیسی سنگی بزیر سر مبارک
خود نهاده خوابیده بود شیطان حاضر شد گفت یا عیسی این نیز از مال دنیا است آنحضرت آنسنگ را بکنار انداخت و سر مبارک خود را
بزمین گذاشت و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که عیسی بن مریم سنگ را زیر سر میگذاشت در وقت
خوابیدن و جامه اش جامه پشمینه و نان خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب مهتاب بود و میوه و ریحانش گیاهی بود که از زمین
برای حیوانات میروید زنی نداشت که مفتون او گردد و فرزندی نداشت که اندوه او را بخورد و مالی نداشت که او را از یاد خدا غافل
گرداند و طمعی از مردم نداشت که او را ذلیل گرداند چارپایش دو پای او بود و خادمش دستهای او و ایضا مرویست که روزی آنحضرت
در بیابان بندی و رعد و برقی گرفت مضطرب شد خواست پناهی پیدا کند پس خیمه از دور نمودار شد چون بنزد خیمه رسید زنی را در
خیمه دید از آنجا برگشت ناگاه غاری در کوه بنظرش آمد چون بآن غار رسید خواست که داخل شود دید که شیری در آن غار خوابیده
است پس داخل شد دست مبارک خود را بر آن شیر کشید و گفت الهی برای هر چیز جای و ماوی قرار داده و از برای من پناه و جایگاهی قرار نداده
پس خطاب رسید که ماوای تو در محل قرار رحمت من است بعزت خود سوگند که بعقد تو درآورم در روز قیامت صد حوریه که بید قدرت
خود آفریده ام و در عروسی تو چهار هزار سال مردم را طعام کنم که هر روز آن مانند عمر تمام دنیا باشد و امر میکنم منادی را که ندا کند
کجایند آنها که ترک کرده بودند حاضر شوید در دامادی زاهد دنیا عیسی بن مریم و از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی
که بابوذر فرمودند یا اباذر والذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها
شربة من ماء یا اباذر الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله و ما من شیء ابغض الی الله من الدنیا الخ حاصل معنی
اینکه ای ابوذر سوگند بآن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشه یا پر مگسی کافر را از دنیا
یک شربت آب نمیداد ای ابوذر دنیا ملعونست و آنچه در دنیا است ملعونست مگر چیزیکه مطلب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیز را
خدا دشمن نمیدارد مانند دنیا حقتعالی دنیا را خلق کرد و از آن اعراض نمود و نظر لطف بسوی او نفرمود و نخواهد فرمود تا
قیامت و هیچ چیز نزد خدا پسندیده تر و محبوبتر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر کرده است بترک آنها و فی
ناصر گوید عجب از کسانیکه بعلم و معارف خود شان راضی و شاکر نشده چون از حطام دنیا فایق در پیرامون ناس مشاهده مینمایند
خود شانرا مبتلا بفقر و فاقه میبینند تحسر و تلهف ایشان زیاده و این قبیل اشعار را انشاد میکنند حیث قال شعر کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه
و کم جاهل جاهل تلقیه مرزوقا هذا الذی ترک الاوهام حایرة و صیر العالم النحریر زندیقا صاحبین ابیات عدیم الانصاف
چه رزق روح علوم و معارفست و رزق بدن ماکل و ملابس و مناکحست چنانکه در کشکول آنحضرت امیر المومنین علیه السلام روایت
نموده که فرمودند حذف المرء محسوب من رزقه یعنی حماقت و کال مرد محسوبست از رزق او و اگر از برای کسی بجز نعمت ایمان هیچ چیز دیگر
نباشد باید عمر خود را بشکر صرف نماید و نعمت خدا را بر خود کامل داند بلکه عاقل باید بجز معرفت خدا و ایمان شاد نگردد و بلی لذات
فانیه دنیا در نظر کسی اعتبار دارد که از لذت باقیه عقبی خبری ندارد و پادشاهی ظاهری اکتفا و اختیار میکند که لذت پادشاهی معنوی را
نیافته باشد پس و فی که بعد گشته منتهی میشود و لذتیکه بشقاوت مبدل میگردد چه کار آدمی باید بدوستان حق را که تنها از فرح صفای
مقدس بروانی و حصول معارف ربانیه و فیضان حقایق سبحانی هست که این لذتها در جنب آنها قدر ندارد و نیست شعر ای بی بصیرتی چه
کار عجیب توان دیدن پای خوابیده چه در خواب توان دیدن پشت پا زن بدو عالم اگر از مردانی کار اطفال بود پا بزمین ناز
ماو ناز است مکن دنده دید سود آخر راست شو تا بتوانی بحد گنج دیدن خویش را جمع کن ای بی ره و دان این باش که کلاه و تاج توان چیدن
دامن چیدن اوج دولت نه مقامیست که غافل باشی بر لب بام خطر سهل بود خوابیدن و از علماء و صلحا و ثقات ارباب معرفت

عباد کسانی هستند که اگر جمیع آنچه در وقت تصرف همه پادشاهان روی زمین هست از حشم و خدم و خزانه و اموال و ممالک مشارق
و مغارب عالم با او بدهند باز ای اینکه یک جزو از صد جزو علم و معرفت را بایشان بدهند نگیرند و چون بسبب محرومی از مال و منال دنیا که
که مبغوض درگاه الهی و در نظر ارباب بصیرت بیقدر و بی اعتبار است عالم بهیچ و بر چرا باید غمگین گردد و اگر از برای کسی از نعمتهای
خدا بعد از معرفت خدا و ائمه هدی علیهم السلام هیچ چیز بغیر از امنیت و صحت و قوت نباشد هر آینه نعمت بزرگ و عظیم است و از جمله
شکرهای آن نعمتها و حال آنکه طالب سعادت باید شادی و فرح او منحصر باشد بآنچه خدا داده از کمالات حقیقیه و سعادات ابدیه
در زوال زخارف دنیویه و متعلقات جسمانیه غمناک نگردد چه آنچه دیگران از آن لذت میابند از لذایذ دنیا محتقر و محقر دنیا
است و هر که تتبع احوال مردم نماید می بیند که شادی و سرور هر گروهی بچیزیست از چیزها که آن نشاط دل و نظام امر ایشان
بعضی نشاط ایشان بدرهم و دینار و گروهی بحجره و بازار و طایفه باملاک و عقار و جماعتی بجاه و منصب خویش خوش کرده و طایفه
بحسب و نسب خود قانع شده و بعضی بکمال خود می نازند و گروهی بقوت خود و خشن طرب می نمایند تاجران از تجارت خود خرسند
و زراع از زراعت خود راضی و مسرور و فقرا بشغل خود که عبادت باشد مبتهج و مسرور و فقرا با وجود اینکه دلبستگی و شادی جمیع
اینها نیست مگر از جهل و غفلت و نادانی و کوری بصیرت چون اهل سعادت چرا باید بکمال خود خورسند و خرم نباشد و بر فوات امور
دنیویه حسرت و تاسف خورند و از وجود آن شاد و از زوال آن اندوهناک گردند بلکه نزد دوستان حقیقت بر انعام او [illegible] نموده
بنده خود چیزی [illegible] دوست با اینکه سایر مراتب در جنب کمالات نفسانیه و سعادات معنویه مانند سرابیست که تشنه آنرا
آب پندارد و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمودند اگر بدانند مردم فضیلت شناخت خدا را چشم نخواهند انداخت به
متاع دنیا و نعمتهای آن و دنیا در چشم ایشان کمتر خواهد بود از آنکه بپای راه میروند که خاک باشد و متنعم و ملتذ خواهند شد به
معرفت خدا مانند لذت کسی که همیشه در روضات بهشت با اولیاء الله بوده باشد بدرستیکه معرفت خدا انیس است از هر وحشتی
و رفیق است در هر تنهائی و نور هر ظلمتی است و قوت هر ضعیفی است و شفای هر دردیست بلی مردمان عدیم الشعور و کوردلان
چون نصیبی از کمالی و لذتی بغیر از خوردن و پوشیدن و دینار و درهم و خیل و حشم [illegible] ندارند [illegible] افتاده اند بسبب نعمتهای
دنیا [illegible] ایشان جاه و منصب [illegible] ایشان از آن [illegible] میشوند و سایر نعم الهی از معرفت خدا و انبیا
و اوصیا و عافیت از بلایا [illegible] بدرستیکه عظیم نعمتها [illegible] کافران که باعث حسرت ایشان
و دنیای ایشان است [illegible] غالب آنست که [illegible] هیچ [illegible] و خطر و اقبال
سالم نباشد و [illegible] آنست که [illegible] خود را از [illegible] محروم نموده [illegible] انسان چون خود را غنی ببیند
بمضمون ان الانسان لیطغی ان راه استغنی سرکش و طغیان مینماید و از ینجهت است که از مجالست ایشان نهی وارد شده است
چنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه کسند که مجالست ایشان دلها را میمیراند مجالست مردم پست و سخن
گفتن با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و هم از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که چهار چیز است که دلها را میمیراند گناه بعد از گناه
و با زنان بسیار سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گوئی و بخیر برنگردد و مجالست نمودن با مردگان پرسیدند که کیستند
مردگان فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که با اغنیا همنشینی مکن بدرستیکه
کسیکه با ایشان همنشینی میکند اول که با ایشان می نشیند چنان میداند که خدا را بر او نعمتهاست و چون پاره نشست گمان میکند
که خدا هیچ نعمت بر او ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ببلال فرمود ملاقات کن خدا را در حالتی که فقیر باشی و ملاقات
مکن او را در حالتی که غنی باشی و فرمود که فقرای امت من پانصد سال پیش از اغنیای ایشان داخل بهشت خواهند شد و فرمود
مطلع شدم بر اهل بهشت اکثر ایشان را دیدم از فقرا بودند و مطلع شدم بر دوزخ اکثر آن اغنیا و زنان بودند و [illegible]
در علة الشرایع [illegible] منقولست [illegible] که هیچ روزی نیست مگر اینکه ملکی از زیر عرش ندا میکند که ای فرزند آدم چیز کمی که کفایت
بهتر است از چیز بسیاری که ترا بسرکشی و طغیان نماید و در حدیث از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که جمع نمیشود مال مگر به [illegible]

خصلت زشت بخل دنیا و امل بعید داشتن و حرصی که بر آدمی غالب شده و قطع کردن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت و نیز از آنحضرت
روایت کرده که هر که صبح و شام کند و بدن او صحیح باشد و از کسی مضطرب و خائف نباشد و قوت شبانه روز خود را داشته باشد گویا
که همه دنیا از برای او جمع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابوذر فرمود یا اباذر انی قد دعوت الله جل جلاله ان یجعل رزق
من یحبنی الکفاف وان یعطی من یبغضنی کثرة المال والولد ای ابوذر من از خدا سوال کردم که بگرداند روزی هر کس که مرا دوست دارد
بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند و پر ظاهر است که در اغلب مردم فزونی مال و کثرت اولاد و عیال
سرمایه عذاب و نکال و منشا غصه و ملال منغص عیش و کامرانی و باعث تلخی امور زندگانی است بلکه سبب عقاب و بلا و موجب رنج و عنا
خصوصا در زمانی که اکثر مردمان از سبب کثرت اموال و اولاد بنیاد وجود ایشان بر باد و روزگار بنظر ایشان از وفور هموم و غموم تیره
و تار گردیده و کار بجایی رسیده که وجود مطلق اولاد بلای عظیم و داهیه کبری گشته است و لنعم ما قال شعر نسازد کیست بفرزند هر که
خورسند است کما در دیده و غم بود فرزند است ولی دو دستی اگر هست افزون ترا همان دلست که فارغ ز خویش و پیوند است
ایمردم غافل بسیاره میداند ذات بکرم ما شرایع چند است بر بر خلاف غنی از مریم در روش اگر زیادت هست حسرت چند است
بیشتر نیز از آن دل نهاده ام که نمانت برای تلخی ایام بهتر از فرزند است مرا جمله صحبت بچوان و تنهای که نخل خوش ثمر من غمی نیوفتد
مبین این مقال کلام حضرت ذوالجلال است که در سوره توبه میفرماید فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الدنیا
وتزهق انفسهم وهم کافرون پس معلوم شد که صاحبان و طالبان مال و ثروت و جویندگان اولاد و عشیرت پیوسته در آزار و در
عذاب الیم دنیوی و اخروی گرفتارند و موجب اعتبار تو انگری با عیال است یا بقلت عیال یعنی کم عیالی نیز از تو انگری است چنانکه در
مسند و نهج البلاغه و جمع و غیر اینها از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند قلة العیال احد الیسارین پس معلوم شد
که قلت و کمی عیال احد یسارین است و باعث استراحت و فراغ البال است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بحضرت
عیسی علیه السلام گفتند که چرا زن نمیخواهی فرمود چه کار میاید زن گفتند برای آنکه فرزندان برای تو بیاورد فرمود که چه میکنم فرزندانرا
که اگر زنده باشند باعث فتنه من گردند و اگر بمیرند سبب اندوه من شوند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا روزی کن محمد و آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست دارد عفت از محرمات و شبهات
و کفاف در روزی و روزی کن هر که دشمن محمد و آل محمد باشد بسیاری مال و فرزند و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشتند بشبانی که شتر چند داشت میچرانید و از و شیر طلبیدند در جواب گفت که آنچه
در پستانهای شتران است برای چاشت قبیله است و آنچه در ظرفهاست برای شام ایشان پس آنحضرت فرمود خداوندا مال و فرزندش را بسیار
کن پس گذشتند بشبانی دیگر که گوسفندان خود را میچرانید و از و شیر طلبیدند آنچه در پستانها بود دوشید با آنچه در ظرفها بود
بخدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد و گفت این نزد ما حاضر بود اگر زیاده احتیاج هست بگو بفرستم حضرت فرمود
که خداوندا بقدر کفاف او را روزی بده بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله برای آنکه رد کرد دعا کردی که ما همه از آن دعا
خواهیم و برای آنکه حاجت ترا بر آورد دعایی کردی که همه ما از آن کراهت داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا کم باشد و کافی شود
بهتر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را از یاد خدا غافل گرداند و در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که دو چیز مکروه
است پیش آدمی که واجب مؤمن واقعست دیگری کمی مال که حساب او سبکتر است و اخبار در این باب در کتب معتبره خصوص در کافی بسیار
شده فصل بدانکه هر قدر که ایمان مؤمن زیاده میشود و مقرب درگاه الهی میباشد بلا و مصیبت و فقر و مسکنت او زیاده میشود
و مزد عمل در خیر آخرت او میشود و اجر او را در بهشت روز قیامت خداوند عالم میدهد بخلاف اتباع شیطان چون برای دنیا عمل
میکنند مانند پیشوای خود اجر و ثواب ایشان در دنیاست چون خدا عمل هیچ عاملی را ضایع نمیکند و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
منقول است من صح ایمانه وحسن عمله اشتد بلاؤه ومن سخف ایمانه وضعف عمله قل بلاؤه حاصل آنکه هر که ایمانش صحیح و عملش نیکو
بوده باشد سخت و شدید میشود بلای او و هر که ایمان و عمل او سست و ضعیف باشد بلای او کم میشود و معلوم آنچه که کسی

که حضرت

که حق تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است و در خور مرتبه ایمان بلاها و احزان با ایشان میرساند و برای دانستن این مقال نظر در
احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله کافیست و در بحار الانوار از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که خدا ایمان مؤمن را گرفته است بر این که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق ننمایند و از دشمن انتقام نتواند کشید و خشم خود را
نتواند فرو نشاند مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و نیز در کافی و بحار از همان جناب منقولست که اگر مؤمن بر قله
کوهی باشد که البته حق تعالی کسی را بسوی او برمی‌انگیزاند که او را آزار کند تا او را ثواب بدهد و در احادیث معتبره روایتست که موسی بن
عمران عرض کرد پروردگارا کدام کس نزد تو محبوب تر است فرمود کسیکه هرگاه محبوب او را ازو بگیرم سر تسلیم نهد پس عرض کرد
که مغضوب تر کدام کس است فرمود کسیکه طلب خیر کند از من در امری چون حکم کنم از برای او بحکم من راضی نباشد و در حدیث قدسی روایتست
منم خدایی که بجز من خدایی نیست پس هرکه صبر نکند بر بلای من و راضی نشود بقضای من و شکر نکند از برای نعماء من پس بطلبد خدایی بغیر
سوای من و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که چون خدا بنده را دوست دارد او را در دنیا مبتلا میگرداند پس اگر صبر
کرد او را برمیگزیند و اگر راضی و خشنود شد او را بمرتبه اصطفا میرساند و بسند معتبر روایتست که روزی آنحضرت صلی الله علیه
و آله از طایفه‌ای از اصحاب خود پرسید که شما چه نوع کسانید عرض کردند مؤمنانیم فرمود چه چیز است علامت ایمان شما عرض کردند
صابریم در وقت بلا و شاکریم در هنگام نعمت و رخا و راضی هستیم بر ورود قضا حضرت فرمود مؤمنانید بخدای کعبه قسم و در حدیث
دیگر است که فرمود ایشان حکماء علماء هستند که از وفور دانش نزدیکست که انبیا باشند و بالجمله اعتراض بر مقدرات الهیه
تقدیرات ربانیه در باطن و ظاهر قولا و فعلا منافی مقتضای توحید و ایمان و موجب سخط پروردگار است چه بنده عاجز و
ذلیل از اسرار قضا و قدر جاهل و از موارد حکمتها و مصالح غافلست چون و چرا کار بر افعال پروردگار و در بعضی از اخبار قدسیه
است که وای پس وای از برای کسیکه گوید این امر چرا شد و فلان امر چگونه شده است بعضی اعتراض کند بر عادات الهیه از روی فقر
و بهیجات از پیغمبران در هیچ امری هرگز نگفتند کاش چنین بوده یکی از اصحاب سید المرسلین میگوید که من ده سال خدمت
آنحضرت کردم هرگز بمن نگفت که چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و هرگز نفرمود که کاش چنین میشد و چون یکی از اهل بیتش از من بد
امری مؤاخذه مینمودند حضرت میفرمود بگذارید او را اگر مقدر میبود میشد و مرویست که روزی حضرت عیسی علیه السلام
در بیابان باران شدید گرفت بهر طرف میدوید پناهی طلبید تا رسید بمکانی که شخصی بنماز ایستاده بود در حوالی او باران
نمیآمد در آنجا قرار گرفت تا آن شخص از نماز فارغ شد عیسی علیه السلام با او فرمود بیا تا دعا کنیم که باران بایستد گفت ای مرد من چگونه دعا
کنم چهل سالست که در این موضع بعبادت مشغولم که خدا توبه مرا قبول کند و هنوز قبول توبه معلوم نیست چه از خدا خواسته
که آن گناه من در کدام یکی از پیغمبران بجا آورده عیسی علیه السلام گفت توبه تو قبول شده و من عیسی پیغمبرم و بعد از آن فرمود
بگو چه گناه کرده گفت روزی از تابستان بیرون آمدم هوا بسیار گرم بود گفتم عجب روز گرمیست بلی آدم عاقل باید که بقضا و قدر الهی
راضی و شاکر و ببلا و قضا صابر بوده اعتراض بخدا و امری که با و وارد شود ننماید چه همه بمقتضای حکمت و خیریت و موافق صلاح
نظام عالم و مصلحت عالمیانست اگر یکی از آنها متغیر شود صلاح و خیریت مختل میشود چه همه امور بر وفق حکمتست هرچه به
بنده از بلا و مصیبت و فقر و فنا و عزت و فاقت و غنا میرسد از عین الطافست چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که خداوند عز و جل میفرماید که بنده مؤمن من محزون میشود از اینکه من روزی او را تنگ میکنم و حال آنکه باعث زیادتی
قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده مؤمن من که روزی را بر او فراخ کردم و حال آنکه باعث دوری او میشود از من
و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی خوشحالترین مردم و مقرب ترین ایشان نزد من بنده مؤمنی است که
بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود بکند و در پنهانی بندگی نماید و در میان مردم گمنام باشد و
انگشت نما نباشد و روزی او بقدر کفاف باشد و صبر کند بر آن تا مرگش برسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم
باشند و در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرچند ایمان آدمی زیاد میشود تنگی معیشت او بیشتر میشود و فرمود

کما اگر نه این بود که مؤمنان در طلب روزی بر خدا الحاح میکردند هر اینه ایشان را از حالی که دارند بحالی تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود
و حقتعالی دنیا را بکسی عطا نفرموده مگر برای عبرت و از کسی منع نفرموده مگر برای امتحان و در حدیث دیگر فرمودند که حقتعالی می
فرماید اگر این نبود که شرم میدارم از بنده مؤمن خود هر اینه کهنه برای او نمیگذاشتم که ستر عورت خود نماید و بنده که ایمانش کامل
باشد مبتلایش میکنم بضعف قوت و کمی روزی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر
آنکه آرزو کند در قیامت که کاش زیاده بر قوت از دنیا نداشتم و فرمود که بهره هر کس از دنیا وافر باشد در آخرت ناقص شود هر چند کریم
باشد و فرمود که تکلم نمود با من پروردگار من که یا محمد هرگاه بنده را دوست میدارم سه چیز باو کرامت میکنم دل محزون و بدن بیمار و
فقر و هرگاه دشمن دارم دل شاد و صحت و ثروت باو دهم و از حضرت کاظم علیه السلام منقولست که مخصوص شده اند انبیا و اولاد انبیا
و اتباع ایشان بسه چیز خوف سلطان و بیماری و فقر و هم در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایتست خدا بنده را که دوست دارد
غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و چون دعا کند فرماید لبیک ای بنده من قادرم بر آنچه مطلبی زود بدهم اما اگر ذخیره
کنم از برای تو بهتر است و فرمود مصائب و بلاها عطاهای خداست و فقر را حقتعالی برای مؤمن در خزینه‌های خود ضبط میفرماید
و فرمود بلای دنیا نعمت آخرتست و نعمت دنیا بلای آخرت و از حضرت کاظم علیه السلام روایتست که مؤمن نخواهد شد هر که تا بلا را
نعمت نشمارد و مصیبت را راحت و هم در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایتست که حقتعالی برای شیعیان ما دو لشکر مسلط
مقرر فرموده است یکی مضر و ... ایشان را اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند زیاده از این بدستشان نه
میاید و در همان کتاب از همان جناب منقولست که فرمود بتحقیق که حقتعالی محافظت مینماید دوست را ببلا و پرهیز میدهد او را از دنیا
چنانکه بیمار را از طعام پرهیز میدهند بدرستیکه مؤمن بمنزله کفه ترازوست هر چند ایمانش زیاده میشود بلای او و فرمود که هر که
کند در بلای او و استاد ... شهید محشور میشود ... زیرا که نهان بنهاده است لطفا و کرم ...
شود پیشانیش ... و نیز در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حقتعالی جل شانه
موسی علیه السلام وحی نمود که ای موسی خلقی نیافریده‌ام که دوستتر دارم از بنده مؤمن خود و او را مبتلا نمیکنم مگر برای مصلحت او و او را
عافیت نمیدهم مگر برای مصلحت او و من داناترم بآنچه صلاح بنده من در آنست پس باید که صبر کند بر بلای من و شکر کند بر نعمتهای
من و راضی باشد بقضای من تا بنویسم او را از صدیقان نزد خود هرگاه عمل برضای من کند و اطاعت امر من نماید و مرویست که
بن عمران وحی رسید که چون من بنده از بندگان خود را دوست دارم او را مبتلا میسازم ببلاهائی که کوهها نتوانند تحمل آنرا داشته
باشند تا ببینم که در دعوای بندگی من صادقست یا نه پس اگر او را صادق و صابر یافتم او را ولی و حبیب خود قرار میدهم و اگر او را
بیصبر و جزع کننده یافتم که بهر جانب زبان شکوه میگشاید او را مخذول و منکوب میسازم و هیچ باک ندارم و از حضرت رسول صلعم
منقولست که دنیا را بنوبت و باندازه قسمت کرده اند پس آنچه از برای تو مقرر کرده اند هرچند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از
بلاها بر تو مقرر شده است بقوت خود دفع نمیتوانی کرد و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش براحت
میباشد و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن میباشد و حضرت امام فرمود کسیکه بقسمت خدا
راضی شود بدنش براحت میباشد و در کتاب اختصاص و بحار الانوار بسندی که متصل میشود باصبغ بن نباته از وی روایت شده
که روزی با امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم مردی حاضر شد و سلام کرد بآنجناب و بعد عرض نمود یا امیرالمؤمنین من ترا والله برای
خدا دوست میدارم در سر و علانیه و در دین و ولایت تو هستم آنحضرت فرمودند والله دروغ میگوئی من اسم ترا در اسماء
نمیدانم یعنی در اسماء شیعیان بعد از آن مردی داخل شد بعد از سلام عرض کرد یا امیرالمؤمنین من ترا والله برای خدا دوست
میدارم در سر و علانیه پس آنجناب سر مبارک خود را بلند کرده فرمود راست میگوئی بدرستیکه طینت ما
طینتی مخزونست حق سبحانه و تعالی میثاق آنرا گرفته است از صلب آدم و داخل نمیشود در آن داخل شونده از غیر آن پس آنجناب
بآن مرد فرمود اذهب فاتخذ للفقر جلبابا فانی سمعت رسول الله صلعم یقول یا علی بن ابی طالب والله الفقر اسرع الی محبینا من السیل

الی

الی بطن الوادی ما حاصل اینکه بر و ادخل کن برای فقر جلباب یعنی ازاری و ردا از فقر را بپوش و صبر کن بر فقر و فاقه و قال پس بدرستی
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند بخدا ای ابا ذر اسرع و شتابان تر است فقر بسوی دوستان ما اهل بیت از
سیل که به بطن وادی میاید و در بحار الانوار و سایر کتب اخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که زود باشد بیاید
زمانی که پادشاهی نرسد مگر بقتل و کشتن مردم و بظلم و ستم کردن و بغنا و توانگری نرسد مگر ببخل و غصب مال مردم
و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون آمدن از دین و متابعت هوا و هوس پس هر که آن زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با وجود آنکه
قادر باشد بر تحصیل مال و صبر کند بر دشمنی مردم با وجود آنکه تواند جلب محبت ایشان کند و صبر نماید بر ذلت
با وجود آنکه بهر نوع باشد تواند عزیز گردد کند خدا تعالی باو کرامت فرماید ثواب پنجاه صدیق از آنکه تصدیق بمن نموده
اند مؤلف میگوید که این زمان همان زمان است که آنجناب علیه السلام بیان معجز نشان از آن خبر داده اند و بسند معتبر
از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که هر که راضی نباشد بآنچه خدا روزی او کرده است و شکایت کند
برای خدا و صبر بر تنگی روزی ننماید هیچ حسنه از او بالا نرود و در قیامت خدا از او در خشم باشد مگر اینکه توبه کند تا فصل
رحمه الله در بحار الانوار بسند موثق معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که حق تعالی وحی نمود بسوی داود علیه السلام
که خلاده دختر اوس را بشارت بده به بهشت و اعلام نما او را که او قرین تو خواهد بود در بهشت پس داود ع بدر خانه او رفت و در زد
بیرون آمد و گفت آیا در باب من چیزی نازل شده است فرمود که بلی گفت چه چیز نازل شده است داود رسالت خدا را باو نقل کرد
گفت آیا کسی دیگر هست که مثل من نام او نام من باشد داود گفت نه خدا ترا بخصوص فرموده است گفت ای پیغمبر خدا من ترا
نمیکنم که خود هم نمیدانم چیزی که سبب آن تواند بود که تو میفرمایی داود ع گفت مرا خبر ده از احوال پنهان خود عرض کرد
و ردی با پریشانی که سنگی بمن نرسید مگر آنکه بر آن صبر کردم و از خدا نطلبیدم که مرا از آن حالت دیگر برگرداند و بآن حال راضی بودم و شکر
کردم خدا را بر آن حال و حمد نمایم داود ع فرمود بهمین خصلت باین مرتبه رسیده این دین و طریقه ایست که حق تعالی برای شایسته
بندگان خود پسندیده است و فرمود این خبر مرشد عظیم که جناب باری تعالی بغلامی که داود بهشت صبر بر بلا و رضا به
قضا و شکر بر نعما عطا فرموده بود و تفصیل الدین ابو العباس احمد بن محمد بن فهد الحلی الاسدی رحمه الله در کتاب عدة
الداعی و نجاح الساعی روایت نموده ماحصل آن بر وجه اختصار اینست که روایت کرده اند شعیب انصاری و هارون بن خارجه که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که حضرت موسی علیه السلام برای اطلاع و نظر کردن باعمال و افعال عباد در بلاد میگشت تا اینکه وارد شد بمرد
که از اعبد ناس بود و در نزد او ماند تا شام شد پس آنمرد عابد درختی که در کنار معبد او بود از آن حرکت داده و انار از آن بر زمین افتاد
موسی ع عرض کرد که تو عبد صالحی برای اینکه من در این مکان مدتی است که خدا را بندگی میکنم ندیده ام در این درخت مگر یک انار
و اگر تو عبد صالح نبودی دو انار از این پیدا نمیشد موسی علیه السلام فرمود من مردی هستم که در ارض موسی بن عمران ساکنم و چون
صبح شد موسی علیه السلام فرمود آیا میدانی کسی را که اعبد از تو باشد عرض کرد بلی فلان بن فلان پس موسی علیه السلام تشریف بآنجا برد
و چون بمعبد او رسید دید که اینکس بسیار اعبد است از مرد اول و در آنجا ماندند تا وقت مسا پس دو گرده نان و قدری آب پیش ایشان
حاضر شد و بموسی عرض کرد ای بنده خدا تو کیستی و اگر تو عبد صالح نبودی دو گرده نان در اینجا حاضر نمیشد بجهت اینکه مدتی
مدیدی من در اینجا عبادت خدا را میکنم و وقت شام برای من یک گرده نان عطا میشد موسی ع فرمود من مردی هستم که ساکن میباشم در ارض
موسی بن عمران بعد موسی علیه السلام باو فرمود آیا میدانی کسی را که اعبد از تو باشد عرض کرد بلی فلان حداد که در فلان مدینه میباشد
پس موسی علیه السلام بنزد آن حداد رفتند پس نظر ایشان بمردی افتاد که در ظاهر صاحب عبادت نبود الا اینکه دایم بذکر خدا مشغول
بود و چون وقت نماز داخل میشد در اول وقت از کار خود دست کشیده مشغول نماز میگردید بعد از فراغ بآن بکار خود مشغول
میشد و چون وقت مسا و شام رسید غله خود را نصف منفعت از روز راحت نموده دید که با او اضعاف شده پس عرض کرد بمیهمان
که تو کیستی چه عبد صالحی برای اینکه مدتی است که غله من در این عمل قریب یک میشود و امشب مضاعف از ایام سابق شده

موسی علیه السلام فرمود که من مردی ام که دعای حضرت موسی بن عمران سائلم پس منادا منفعت حاصله از روزی را سه حصه کرد ثلث از آن تصدق
نمود و ثلثی دیگر را بمولای خود داد و ثلث باقی را طعام خریده با موسی ع اکل نمودند و بعد موسی علیه السلام تبسم کرد نه مستفاد عرض
کرد از چه جهت تبسم نمودید موسی ع فرمود که دلالت کرد مرا نبی بنی اسرائیل بفلان عابد پس او را عابد ناس دیدم و او هم دلالت
بر فلان و او را عابدتر یافتم پس او هم دلالت کرد مرا بسوی تو و گمان کرده بود که تو از او عابدتری و من نمی بینم ترا مگر شبیه قوم حمقا
گفت من مرد مملوکم هستم آنچه من در بیهوده ام مشاهده نمودی که ذکر خدا را میکردم و نماز را در اول وقت میگذاردم
اگر از الصلوة میتمودم ضرر بمنفعت مولای خود میشد و بعمل مردم نیز ضرر میرسید پس موسی علیه السلام گفت اراده داری که
ببلاد خود بروی فرمود بلی و در آن وقت ابری از طرف آسمان میگذشت آن مرد گفت یا سحابة الله یعنی ای ابر پیش من بیا و دانما ابر نزد
او آمد پس سوار ابر شد و اراده کردی که بروی ابر او را داد که بفلان و فلان جا منتها کشت بر کرد و پس بعد از آن سحابه دیگر
او را امر اوان داد که بجا مامور به کبر و یه گفت با رض فلان و فلان با و نیز گفت بر کرد و پس از آن ابر اخیر پیدا شد که از هوا میگذشت
امر او و پیری پیدا جواب داد که با رض موسی بن عمران میروم از ابر گفت ای شخص امر دار بهوا برسید که تا ار با رض موسی که بلاد او
پس موسی علیه السلام با ابر سوار شد و از آن ابر او را ببلاد خود رسانید موسی علیه السلام عرض کرد یا رب بچه عمل این بنده خود را باین
رسانید و حی شد بموسی ان عبدی هذا یصبر على بلائی و یرضى بقضائی و یشکر نعمائی یعنی این بنده من صبر مینماید بر بلای من و راضی
میشود بقضا و قدر من و شکر میکند بر نعمتهای من بجا المقام رضا بقضا و قدر الهی افضل مقامات دین و اشرف منازل مقربین است
و شکی نیست که هر بلایی که بمومن میرسد منوش او بوده و لامحاله باو خواهد رسید و صلاح بنده را خالق او بهتر از و میداند چنانچه
در بعضی از اخبار معتبره وارد شده که آنچه بر مومن وارد میشود از بلا یا عافیت یا نعمت باعث صلاح حال او است و در بعضی از اخبار
رسیده که بعضی از بندگان من صلاح ایشان نیست مگر فقر و مرض پس من هم ایشان را عطا میکنم و بعضی را صلاح در غنی است
و مگر صحت و غنا پس من ایشان را صحیح و غنی میکنم و در عالم الشرایع روایت شده از امیر المؤمنین علیه السلام منه و لست که فرمود ان ما الابهام
یکی از چیزهایی که باعث ابتلای انسان در دنیا است این حدیث فذلک قول الله عز و جل ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل
ان نبرأها ان ذلک على الله یسیر ظاهر و ماحصل معنی اینکه مال ابهام در شکم مادر منوشته که انچه بانسان خواهد رسید در دنیا
بابین دو چشم او و این حضرت علیه السلام باین آیه اشاره فرمودند و آیه شریفه در سوره حدید است و از آن معلوم و ظاهر که
آنچه از مصایب بانسان میرسد از قحط و اختیار سرطان و قلت نباتات و نقص ثمرات و جدب و عاهت و مرض و از قتل از مال و نفس
و غیرهما و شدائد همه را مثبت و مکتوب فرموده اند در لوح محفوظ چنانکه در مجمع البیان و تفسیر غیران بیان نموده اند بیهتر باین
صاحب نفس قوی را با آنچه بر او وارد میشود از بلاها و مصیبتها او را از فکر و ذکر و حضور قلب از خدا و طاعت و عبادت باز نمیدارد
باعث ناامیدی و سعی از برای خدا نشود و از دل مرد و مشغول آن نگردد و از زوال اسباب نعم و حصول و اسطه ضرر مغموم و
مضطرب نشود حتی اگر همه بلاهای ابتلا کند باشد امتحان کند باین امر از و معترض نماند با آوان که اینها و ذلک امر لاغ نیست انتهای ایمانیه
خشنود و در کمال آرام دل و اطمینان خاطر باشد و آرام و سکون دل او در حال پیش از حدوث نوایب و بعد از آن یکی باشد چه
کما دیدم من ... دل که میکند و میل و علاقه با آن از اول میسازد و شوق باخرت و لقای حضرت باری از یاد میکند با آنکه
چه شکی نیست که اگر همه امور و دنیای دنی بروفق مراد او بود سبب انس و سکون بدنیا میکردد و دنیا مانند بهشت او میشود و چون در وقت مرگ
حسرت او عظیم و اندوه او بینهایت میکرد و چون مصایب پی در پی برآدمی نازل شود دل او از دنیا سرد میشود و دنیا بر او چون زندان
میگردد و طلب خلاص از آن مینماید و این یکی از اسباب نجات او میشود پس شکر و رضا بقضا بر چیزی که باعث آن میشود لازم است
اهل بلا و درمان الهی در حیات دنیوی و از آن مینماید که شکر مومن اهل مصیبت و بلا نعمت ... عوض آن رسیدن باین مرتبه
و این است که اعاظم نوع انسان از انبیا و اولیا پیوسته بانواع مصایب مبتلا بودند و این سبب شده است که اعظم بلاها
موکل انبیا و اولیا است و بعد از ایشان هر که بهتر او بیشتر مصیبت او افزون است و نیز بمضمون آیه و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت

اینکه هر مصیبتی که در دنیا بآدمی میرسد سوای انبیا و اوصیا شاید از عقوبتهای گناهی باشد که از او صادر شده پس شکر بر آن لازم
است چه بهتر از آنکه در دنیا عقوبت گناه باو برسد تا از عقوبت آخرت نجات میابد چنانکه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که هرگاه بنده گناهی کند اگر حق تعالی او را بلائی در دنیا باو برساند خدا از آن کریمتر است که دوباره او را عذاب کند پس باید شکر کند که از آن
گناه فارغ شد و راضی بقضای الهی شود و نیز صاحب بلا باید هر مصیبت و بلائی از بلاهای دنیا که باو وارد شود شکر کند که مصیبتی
بالاتر از آن باو نرسید و نظر نماید به پستتر از خود در امور متعلقه بدنیا و بالاتر از خود در امور دین و یاد نماید کسانی را که بدتر از او
مبتلا بعظیمه و مرضهای مهلکه مبتلا شده اند بلکه مردگان و اهل گورستانها از دوستان و اقران بنظر در آورد که بصد هزار حسرت
و ندامت بعالم بقا رحلت نموده اند غریب و بیکس از دوستان جدا و در قبر وحشت تنها مانده اند پس حقیقت حال او و خلاصی
از آن بلیه را غنیمت شمارد و از آنچه باو وارد شده از فقر و غنا و مصیبت و بلا بقضا و قدر [illegible]
امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را عقل بهتر از شهوت و دل راضی بقضا و دیده بینا و گوش شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا کرامت
فرماید تا از این آیات و اخبار و حکمتها و معارف و آثار منتفع گردند بمحمد و آله الاخیار فصل در بیان ثواب و جزای صبر بر وفات
اولاد و ذکر احوال بعض کسانی که صبر بر آن نموده اند بدانکه شیخنا الشهید الثانی اعلی الله مقامه رساله در این باب تالیف کرده مسمی
نموده اند آنرا بمسکن الفؤاد عند فقد الاحبة و الاولاد و نظام این رساله غریب و نمط عجیبست و بعضی فقرات از صاحب انوار نعمانیه
طاب ثراه نیز در کتاب خود از او نقل کرده و بعضی اخبار هم با تحقیقات خود اضافه بر آن نموده و حقیر نیز در این کتاب بر وجه اختصار بعض
نقلیات ایشانرا برای تذکر احباب در این باب با علاوه آنچه در کتب اصحاب بنظر این قاصر رسیده ذکر مینمایم و شکی نیست که وجود
اولاد برای نفع دنیا یا برای آخرت و منفعت آن بر تقدیر بقا او معلوم است و بر تقدیر بقاء او موهوم است بلکه مظنون عدم
آنست چه در این زمان صالح بودن اولاد داخل فرد نادر است پس در این صورت چگونه راضی میشود انسان که اولاد او در فردوس اعلی
در جوار اولاد انبیا علیهم السلام در حجر حضرت ساره تربیت یابد و سزاوار آنست که هرگاه خدا عقل باو داده که بمقتضای آن عمل نماید
و نظر کند بعدل و حکمت و شفقت خدا بر خلق خود که بیرون آورده است ایشانرا از عدم بوجود و بعمل آورده است آنچه اصلح برای
ایشانست در جمیع افعال و شکی نیست که از جمله آنها موت در آن هم اصلح است برای ایشان اگر چه در نظر بعضی از جهال چنین مینماید
که بقاء فلان صالح بود و اگر باقی میماند اطفال خود را تربیت میکرد و قیام بامور عیال خود مینمود و بسا میشود که میگویند موت فلان
باعث هلاک فلان و فقر شد چه او سبب صله و عطای او بود و اینگونه کلمات و امثال اینها محض جهل است و غفلت از حکمت الهیه
چه خدا نسبت بایشان بخیر و صلاح او میخواهد و عقل بنده از ادراک عواقب امور قاصر است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که خدا به بنده مهربانتر است از مادر مهربان بفرزند خود و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت موسی علیه السلام گفت که ای پروردگار من مرا میبری و اطفال صغار مرا میگذاری حق تعالی
فرمود که آیا تو راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارنده ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیل و نیکو کفالت
کننده پس بنده مقبل آنست که آنچه مولای او نسبت باو بجا آورد راضی و خوشنود باشد و از شرایط محبت آنست که هر چه محبوب
برای او پسندد او بآن دلشاد گردد و بر تقاضای دوست خود تن در دهد و اگر تیشه بر او کشد گره بر جبین نیفکند و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که اگر صبر کنی آنچه مقدر الهیست خواهد شد و تو ثواب خواهی داشت و اگر جزع نمائی مقدر الهی خواهد
شد و از برای تو وزر و وبال خواهد ماند از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله مرویست که چون مرد را ببیند که هر چه میخواهد
خدا باو میدهد و او مشغول معصیت خود است باید بداند که او مستدرج است و خدا او را واگذارده است بعد از آن این آیه را
خواند فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة یعنی پس چون فراموش کردند
و ترک نمودند آنچه را که بآن مامور بودند در هنگام ابتلا بر ایشان گشودیم که تا چون شاد شدند بآنچه بایشان داده شده
بودند ناگاه بیخبر ایشانرا گرفتیم مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که خدا [illegible]

من نور چشم را از دست بدهم و او را بگویم که اگر دانم عوض کرده ما چنانم چنین برای آنکه آنچه تعلیم نماید خدا تعالی فرمود جزای او بهشت کرده
کرامت من مخلد باشد و فرمود که اهل بهشت و صاحبان ایشان ازو کنند که کاش گوشت ما در دنیا به مقراضها پاره پاره میکردند تا اجر
ایشان مثل ثواب اهل بلا میبود و مرویست که عثمان بن مظعون پسری داشت وفات نمود حزن او شدید شد که بیان او شنیدند حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله با او فرمود ای پسر مظعون بهشت را هشت باب است و نار را هفت باب چون تا مسرور نمیکند اینکه بهر دری از آن که
بروی پسر تو در آنجا ایستاده در جنب تو دست شفاعت برای میکند و حق تعالی شفاعت او را درباره تو قبول میفرماید و حضرت صادق
فرمود ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام حاصل اینکه ولد واحدی که مرد از پیش
بفرستد یعنی قبل از و بمیرد افضل است از هفتاد ولد که بعد از او باقی مانند و قائم علیه السلام را درک کنند و همه در خدمت او بوده در جهاد
پیکر شوند و افضل است از هفتاد ولد که بعد از او بمانند و با سبعها مواه شهید در راه خدا جهاد کنند و در حدیث معتبر رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود هر که پیش فرستد ولدی را فضلیت خود بیشتر از آنکه بهتا باشد بر سند افضلیت از آنکه صد نفر از ولد بعد از او بمانند و در سبیل
خدا جهاد نمایند و فرمود که اگر سقطی از پیش فرستم دوستتر است در نزد من از اینکه صد نفر از ولد من بعد از من بمانند و در راه خدا
قتال کنند و فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا میکند اطفال مسلمین را که از قبر خود بیرون آیند پس از قبرهای خود
بیرون آیند بعد ندا میکند بروید بسوی بهشت جمیع شما ایشان عرض میکنند والدین ما با ما باشند تا داخل بهشت شویم پس مرتبه
دوم است عاد از درگاه خالق عالمیان میفرماید که اینها چه مردم وحی میشود والدین شما هم داخل بهشت شوند باشما ایشان بمیشه
والدین خود را گرفته داخل بهشت کردند و در دیگر از ایشان اعرف بودند از اولادی که شما در پیش خود دارید
و نیز در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت نزد زن قرح کرده الیوم قولی که فرزندی که را داشته باشد و بگوید فرزند
قیامت در جای شما بیا داخل شوید که نزد خدا شما در خانه ایشان بوده باشید و از شکم مادر افتادن خاصیت دارد ... از روی
بهشت خواهد آمد پس او را گویند که داخل بهشت شو خواهد گفت داخل نخواهم شد تا والدین من پیش از من داخل شوند و نیز در مسکن
الفواد و انوار و قمیه و عیون در کتب اخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بوده وقتی خدا میفرماید به ملائکه
قبض روح نمود ولد عبد مرا پس عرض میکنند بلی پس میفرماید قبض کردید ثمره فؤاد او را عرض میکنند بلی پس میفرماید چه گفت
بنده من عرض میکنند حمد و شکر تو کرد پس حق تعالی میفرماید بنا کنید از برای بنده من در بهشت خانه و نامش را بیت الحمد کنید و
مرویست که هر که خدا او را دوست دارد بگیرد فرزندان او را و مسکین او ... واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که ثواب
المؤمن من ولده الجنة صبر او لم یصبر یعنی مضمون آنکه ثواب و جزای مؤمن از برای فوت ولد خود بهشت است خواه صبر کند و خواه
نکند و از زید بن اسلم روایت نموده که پسری از داود وفات کرد حزن کثیر او را عارض شد پس وحی نمود خدا تعالی با او که بعدله پسر چه
چیز بود و نزد تو عرض کرد پروردگارا نزد من این ولد معادل ملأ زمین از طلا بود حق تعالی فرمود از برای تو است در نزد من در دنیا
مثل ثواب آنکه ملأ زمین طلا در راه من داده باشی و در کتاب مسکن الفواد شیخ ابو عبدالله از بعض ثقات حکایت نموده که دیدی
و صیت نمود به بعضی از اصحاب خود که بحج بیت الله الحرام مشرف میشد با آنکه سلام او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند در
نوشتم او و داد که از مخوسر و بالای سر مبارک آنحضرت دفن کند چون آن مرد به مدینه رسید وصیت او را که کرده بود بعمل آورده چون رجوع از سفر
نمود آن مرد او را اکرام بسیار کرد و گفت خدا ترا جزای خیر بدهد بتحقیق که تبلیغ رسالت کردی چون بیان تعجب نمود از آن و گفت از کجا
تبلیغ مرا دانستی حال آنکه من بتو کیفیت را نقل نکرده ام آنمرد نقل نمود که من برادری داشتم مرحوم شد و پسر صغیری از او ماند چون وارث
کردم و بعد قبل از بلوغ حلم او نیز وفات کرد شبی در منام دیدم که قیامت واقع شده و از شدت جهد عطش مردم و من غلبه کرده
برادر خود را دیدم که در دست ظرفی پر از آب داشت از والتماس نمودم که مرا سیراب کند من گفت که پدرم احق است بآن از تو پس این
بر من عظیم شد از خواب بیدار شدم از فزع آن و ان شب چند بضاعت نمودم و از خدا سوال کردم که من پسری روزی کند پس دلالت
بر عطا نمود بسفر تو و اتفاق افتاد رقعه نوشتم و بتو دادم و مضمون آن نوشته به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که خدا او را از من قبول

فرماید و اولاد بود من فرع آنکه پس از چندی گذشت شبی با در مادرش گریه و وفات نمود و مو[illegible] و در بود و وصول وقدوم نوشته پس دانستم
که تو بسال اثر ابلیغ کردی و [illegible] مسکن الفؤاد و انوار مذکور است از شخصی نقل کرده که یکی از صلحا بوده اند مرتبی و مدت
طویله هر چند دوستان و یاران او عرض تزویج برای او مینمودند قبول نمیکرد وقتی از خواب بیدار شد گفت از برای من زن خواستگاری
کنید پس فی الفور تزویج برای او کردند و بعد سبب این امر غریب با اراده بی تقریب از او سوال کردند گفت در خواب دیدم که قیامت قایم شده
گویا جماعت خلایق و ما در موقف حساب شدت گرمی و تشنگی بی تاب کرده است ناگاه جمعی از پسران را مشاهده نمودم که در دست ایشان
ابریق سیمین و اکواب زرین بود و بمیان آن جمع در آمده اند بعضی از ایشان را آب میدادند و سیراب میکردند و از اکثر ناس میگذشتند
و ایشان را محروم مینمودند من دست بجانب یکی از ایشان دراز کرده گفتم این شراب ده که تشنگی مرا هلاک ساخت گفت ترا با ما چکار ما آخر
پدران خود بکسی آب نمیدهیم پرسیدم که شما کیستید گفتند ما اطفال مسلمانانیم که پیش از پدر و مادر در دار دنیا به
سوی فرادیس رحمت شده و لابد از ایشان اند الحال غرض من از این تزویج آنست که شاید خدا تعالی فرزندی کرامت فرماید و از آن
عطیه و اکرام فوت که در سه مصیبتش مبتلا نماید تا در ایزد دور و بجز آن [illegible] از کاس کرامت الهی بهره و نصیبی
باشد و هم در کتب مزبوره مذکور است از محمد بن خلف که ابراهیم حربی را پسری بود یازده ساله قرآن را حفظ کرده بود و پدر بسیار در تعلیم
نموده بود از فقه و سایر علوم پس آن پسر فوت شد بتعزیه او رفتم و تسلی میدادم ابراهیم گفت من شاید بموت او بودم من با او گفتم ای پدر
[illegible] تو عالم دنیا ای چنین کلام میگویی در باب پسری که حفظ قرآن و تعلیم فقه با او کرده گفت بلی در خواب دیدم که قیامت قایم شده و صبیانی
چند مشاهده نمودم که در دست ایشان ظرفهای آب بود بعضی از مردمان را استقبال میکردند و ایشان را آب میدادند و آن روز بسیار
حار شدید بود پس بیکی از ایشان گفتم که مرا سیراب کن از این آب چون نظر نمود بمن گفت تو پدر من نیستی گفتم چه کسید شما گفتند
ما آن کودکان هستیم که در دار دنیا پیش از پدران خرد وفات نمودیم پس استقبال میکنیم ایشان را و سیراب مینماییم ایشان را از آب
من از [illegible] آرزو نمودم موت ولد خود را و ابن بابویه رحمه الله در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون طفلی از اطفال مومنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر و یا خویشان
مومن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد والا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر
و اهل بیت مومن او بمیرد پس حضرت فاطمه با ایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت در من لا یحضره الفقیه روایت کرده
است که حق تعالی اطفال مومنان را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را از درختی در بهشت که پستانها
دارد مانند پستانهای گاو و در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را جامه‌ها خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه
به پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی والذین آمنوا واتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء و بدانکه در بحار الانوار گفته خلافی نیست میان علماء امامیه در
آنکه اطفال مومنان با پدران خود در بهشت میروند و تابید فاضل مجلسی رحمه الله در انوار نعمانیه گفته که در باب اطفال مسلمین
اجماع منعقد است بر اینکه ایشان بدون حساب داخل بهشت میشوند چنانچه حق سبحانه و تعالی در این آیه فرموده و المحصون
آن ایشانند که ایمان آوردند و اتباع ایشان رفتند ذریه ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریه ایشان را و کم
نکردیم از ثواب اعمال پدران با نسبت [illegible] و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مومنان نازل شده است که
ایشان را با پدران خود به بهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد باطفالند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی
ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در
آیه داخلند و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که مومنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواند و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر بودند
فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند پس ایشان را بپدران تا دیده‌های ایشان روشن گردد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام

تربیت اطفال مؤمنان

روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت میکند و بهدیه میدهد به پدران ایشان و در معتبر [illegible]
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که زن و بچه مکنید زن خوشروی را که فرزند بیاورد و بدرستیکه من مباهات میکنم
بشما با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران و محافظت
میکند ایشان را ابراهیم علیه السلام و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ایضا در بعضی از کتب معتبره از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران او را
انجا ملاقات کرد فرمود کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علیست پس چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در
زیر درختیست که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چندان از ان پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون میاید
حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستانها را بدهان ایشان میگذارد پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت علی بن ابیطالب سوال
کرد فرمود او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشتی حقتعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال
شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن دهد که تربیت ایشان بکنم و هر چیزی که ایشان میمکند طعم جمیع میوههای بهشت دارد
بهشت را از و میابند فاضل گوید که منافات مابین خبرهای مذکوره نیست چون ممکن است که بعضی در نزد حضرت فاطمه باشند و بعضی
در نزد حضرت ابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و او با ایشان دهد چنانچه صاحب بحار الانوار تصریح باین نموده اند و این
در عالم برزخ است و الا ایشان در جنت اخرت با اباء خودشان میباشند و احتیاج بتربیت ندارند و در انوار و غیر آن از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت است که خداوند عز و جل میفرماید که چون مصیبتی برسد بر بدن یا مال یا ولد بنده از بندگان من پس
میدهد پس بنده من ان را بصبر جمیل قبول مینماید حیا میکنم از او در روز قیامت که نصب میزان و نشر دیوان بر او نمایم اعمال
و افعال او و تمام عمل او را بگشایم و روایت کرده است صدوق رحمه الله از سلمان رض که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم که هر مردی که سه نفر اولاد پیش از خود بفرستد که بحد بلوغ و تکلیف نرسیده باشند هر آینه ایشان حجاب میشوند میان او و آتش
جهنم و هم در کتب معتبره روایت نموده اند که ابوذر رحمه الله را ولدی نمانده بود گفتند تو مردی هستی که از تو ولدی باقی نمانده بود
فرمود الحمد لله الذی یأخذهم من دار الفناء و یدخرهم فی دار البقاء حاصل اینکه حمد بر خداوندیست که میگیرد ایشان را از دار دنیا و ذخیره
میکند در دار بقا فصل بدانکه از اموری که باعث اسانی صبر میشود انست که ملاحظه کند احادیثی را که در فضیلت صبر و حسن عاقبت

في الصبر

ان در دنیا و اخرت وارد شده و بداند که انچه بواسطه صبر باو میرسد بسیار بیشتر است از انچه بسبب بلا از و فوت شده و چیزیکه زیاده از
چند روزی با او نبود از دست رفته و عوض ان چیزی باو داده شده که ابد الاباد باقی خواهد بود و بداند که بازاء هر مصیبتی ثواب
کاملی یا رفع درجاتیست و یقین داند که هیچ نیست در کسی که بلائی گرفتار شود و خداوند علیم عدل حکیم است لایق نیست بکمال ذات
او که بی سبب بنده خود بلائی نازل کند در دار دنیا اگر چه آن بلا اندک باشد و بعد او را عوضی و رحمتی نفرماید که زیاده از ان باشد یا اینکه
هیچ عوضی بان نداده نعوذ بالله در این صورت ظالم میشود و باجماع ارباب عقول ثابت شده که جناب مقدس ایزدی حکیم است
و فعل عبث از و صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحتیست و از بعضی از اخبار ظاهر است که اگر خدا بنده را نزول بلا
بسبب نموده عوض بد همد ظالمست و گفته که اخبار متواتره در این باب منقول است پس سعید مطلق کسیست که اصلاح جمیع صفات
و اخلاق خود را بوجهی نموده باشد که از تغییر احوال دنیا اخلاق او تغییر نیابد و از تبدل ازمان منقلب نگردد و چنان داند که انچه بسبب مصیبت
از و فوت شده بعنوان عاریه در نزد او بوده و خدا قبل از نزول بلا صبر را خلق مینماید چنانکه در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت
که اگر صبر قبل از بلا خلق نمیشد شکافته و پاره میشد مؤمن مثل بیضه که از سنگ منفطر میشود و هم در فقیه ابو بصیر از حضرت
ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که بدرستی خداوند عالم ملکی را وکیل نموده بمقابر که چون اهل میت بر میت گریه و زاری میکنند از میت خود
[illegible] ایشان میاندازد و گوید فراموش کنید انچه مشاهده کردید و اگر چنین نبود احدی از معیشت و زندگی
منتفع نمیشد و نیز ابن بابویه رض در فقیه از مهران بن محمد روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون میت [illegible]

کند

که خداوند تعالی ملکی فرستد که از اهل او هر کدام که اوجع است بقلب او مسح میکند تا دل او غم را فراموش میکند و اگر این نبود دنیا معمور
نمیشد و در بحار و غیر آن منقول است که حضرت عیسی علیه السلام با اصحاب خود فرمود براستی میگویم بشما که هر که در بلا جزع بیشتر میکند
محبت دنیا بیشتر دارد و هر که در بلا صبر بیشتر میکند او زاهدتر است در دنیا و مؤمن باید از شعلهای قضا و بلا نپرهیزد تا بمرتبه صبر
نرسد و از سیلاب محنتها و رزایا نخندد بغیاض شکر گذاری نشود و خار و خس شبهات را بدامن اعتقاد نشوید درست و من نباشد بلکه
گوی سعادت در ربوده او را سعادت واقعی نصیب گردید بدرجه و ثبوت اخلاق و قوت نفس و بزرگی آن و حسن صفات نمی
رسد که اگر ایشان را ثواب پیغمبر رسید باو رسد نفس را احوالش حاصل نکرده و لیکن ما دامیکه صفحه دل از نقوش اخلاق ذمیمه پاک نگردد این
قسم معرفت و علم یقین در آن مرتسم نمیشود زیرا که افاضه علوم بر صفحه نفس از لوح محفوظ بوساطت ملائکه مقدسه است که وسایط
فیض الهی هستند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لا یدخل الملائکة بیتا فیه کلب یعنی ملائکه داخل نمیشوند خانه را که در آن سگ باشد و هرگاه
خانه دل مملو از صفات رذیله که سگان درنده هستند باشد چگونه ملائکه که حامل علوم و معارفند داخل میشوند پس حرمان از انوار
فیوضات الهیه و وحی اسرار ربوبیه نه از بخل مبدء فیاض است تعالی شأنه عن ذلک بلکه از پری خانه دل است از ذمایم صفات و عوایق
جسمانیه است که بیت آدمی را احاطه نموده است و بدانکه صبر در قضا عبارت است از ثبات نفس و اطمینان و مضطرب نگشتن در بلاها و مقاومت
کردن با حوادث و شداید بنحوی که سینه او تنگ نشود و خاطر او پریشان نگردد و گشادگی و طمانینه که پیش از حدوث نوایب داشته است زوال
نپذیرد و زبان خود را از شکایت نگاه دارد و اعضای خود را از حرکات ناهنجار محافظت کند و تدبر نماید که از نارضایی و جزع
کراهت و سخط او چه فایده میبخشد نه از برای خاطر او تغییر قضا و قدر داده میشود و نه بجهت تسلی قلب و تغییر اوضاع کارخانه هستی
میشود و بر همه کس معلوم است که جمیع اسباب دنیا امانت پروردگار است در نزد بندگان که باید هر آینه بنوبت منتقل گردد و شکی
نیست که هر امانتی را روزی باید رد کرد عاقل چگونه از رد امانت محزون و متألم میگردد و چه دنیا خانه فانی و قیمت و اموال آن در
میان مردم در گردش است و دوام آن از برای احدی ممکن نیست جز اینکه عاقل که الفت باو میگیرد که در معرض فنا و زوال است بلکه باید
با وجود آن نیز دل نبندد تا بجهت آن محزون و متألم شود و در کشکول و غیر آن مذکور است که از سقراط حکیم پرسیدند که چگونه است
که ما ترا هرگز در فوت امور دنیویه محزون ندیدیم سقراط گفت از جهت آن هرگز محزون نگشتم که دل بهیچ چیز نبستم که از فوت
آن محزون شوم خلاصه این صبر رشد آن است که ضد آن جزع است مطلق صبر عبارت از مقاومت کردن نفس با هوا و هوس خود و
ثبات قوه عاقله که باعث دین است در مقابل قوه شهویه که باعث هوا و هوس است باعث صبر در بلا و محن چند چیز میشود یکی صبر
عوام است که اظهار قوت نفس و اطمینان دل در نزد مردم میکنند یعنی جبر نفس بر صبر و تجلد و اظهار ثبات در بلا میشود تا در نزد مردم
پسندیده و قوی دل محسوب شود و حال او مرضیه باشد در میان ایشان و ان برای اینکه صبر ثواب و عوض برای او میباشد چنانچه در روایات
منقول است چنانکه در انوار و غیر آن بیان نموده اند و این صبر عوام است که همین ظاهر حیات دنیا را میشناسند و از عالم آخرت
غافلند کما قال تعالی يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون دوم صبر زهاد و عباد و اهل تقوی است برای توقع
ثواب در عالم آخرت و اشاره باین صبر است قوله تعالی انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب خلاصه معنی آنکه اجر صبر کنندگان بی
حساب بایشان عطا کرده میشود سوم صبر عارفین و اهل محبت و معرفت که هرچه از جانب خدا مصایب و بلا وارد بایشان میشود از
آن بهجت و لذت مییابند و شوق میدانند که معبود ایشان بخصوص ایشان را ابتلا نموده و از میان ناس ایشان را امتیاز فرموده
و ملحوظ نظر رحمت و التفات الهی شده اند از بهجت التذاذ از شکر و برای ایشان حاصل میشود و شهید ثانی و صاحب انوار
قدس سرهما گفته اند که اشاره باین سه صبر خداوند تعالی فرموده اند و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا
انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة فصل بدانکه آنچه بنده را از مرتبه صبر بیرون میبرد
و فریاد و واویلاه و واثکلاه و جزع کردن و بر سر و سینه و ران زدن و جامه چاک کردن و شکایت به آنها نمودن و اظهار اندوه و
ملال زیاده از حد کردن و تغییر کلی در خوراک و لباس دادن و امثال اینها از آنچه که موجب اختیار هستند و اوصی قد ینبغی

باب فی الصبر ۲۸۳

انهادارد باید از آنها اجتناب کند و در کتب معتبره و انوار نعمانیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که الضرب
علی الفخذ عند المصیبة یحبط الاجر یعنی دست زدن بر ران در وقت مصیبت اجر را حبط میکند و در خبر دیگر نهی فرموده از طپانچه
رو زدن در وقت مصیبت و از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر علیه السلام فرمود اشد جزع صراخ و فریاد و ویل و عویل کردن و لطم
وجه و جز شعر است و هر که برپا کند نیاحه نوحه نمودن را بتحقیق که ترک صبر کرده است و هر که صبر کند و بگوید انا لله و انا الیه راجعون و حمد
خدا را نماید پس بتحقیق راضی شده است بانچه خدا او را مبتلا نموده است و اجر او بر خدا عز و جل است و اگر چنین نکند قضا جاری
شود بر او و از اجر محروم میگردد و از اسحق بن عمار روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای اسحق از مصیبت مشمر مصیبتی
را که در آن صبر تو عطا شده و مستوجب اجر و ثواب از خدای عز و جل در آن شده باشی و مصیبت آنست که صاحب آن را
محروم از اجر و ثواب آن سازد وقتیکه صبر نکند در حین نزول آن مخفی نماند که سوختن دل و تنگی سینه و جاری شدن اشک از دیده
که از مقتضیات بشریت بنده را از حد صبر بیرون نمیبرد همچنانکه بعض بفصد و حجامت راضی و خوشنود باشد و لکن از درد الم
متألم میشود و در فقیه و بحار و انوار و در مسکن الشهید مرویست که چون ابراهیم پسر حضرت پیغمبر وفات کرد اشک از چشم مبارک
حضرت جاری شد شخصی عرض کرد یا رسول الله آیا منع نفرموده بودید ما را از امثال این حضرت فرمود این رحم و مهربانیست خدا رحم میکند
مهربانان بندگان خود را و فرمود که چشم اشک میریزد و دل محزون میشود و سخنی نمیگوئیم که پروردگار را بغضب آورد و فرمود که آنچه از حزن
در قلب و چشم میباشد رحمت است و آنچه بجزع در لسان و دست میباشد از شیطان است یعنی هر چه از زبان و دست صادر میگردد مثل شکوه
و طپانچه بر سر و رو و ران زدن و اما بوسیدن میت پس آنهم منافات با صبر ندارد چنانکه ابن بابویه در فقیه روایت نموده که حضرت
صادق علیه السلام بعد از وفات اسمعیل فرزند خود پوشش او را امر میکرد بر میداشتند و بجبهه و حلق و نحر او کرات میبوسید و نهاد
فقیه از آنحضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بوسید عثمان بن مظعون رضی الله عنه را بعد از مردن او و بعضی گفته
که غرض حضرت صادق علیه السلام از کشف ستر فرزند خود اسمعیل آن بود که مردم بدانند که او مرده است چه طایفه او را امام میدانستند
گویند که بعد از وفات والد بزرگوار خود زنده بوده او امام است و بدانکه مشهور آنست که جایز نیست که پیراهن چاک کردن و جامه دریدن
برای غیر پدر و برادر برای ایشان جایز است بلکه از بعض اخبار استحباب ظاهر میشود و در فقیه روایت نموده که چون امام علی النقی
وفات کرد امام حسن عسکری علیه السلام از دار بیرون تشریف آوردند و پیراهن خود را از خلف و قدام شق و پاره نموده بودند و شک
نیست که قول و فعل ایشان حجت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که شبی را بمرض بگذراند و قبول کند آنرا و
شکر خدا را بنماید مانند کسیست که شصت سال عبادت کند شخصی عرض کرد که قبول آن چگونه است فرمود بر آن صبر میکند و خبر نمی
میدهد از آنچه بر او گذشت و چون داخل صبح میشود حمد میکند خدا را بر آنچه از برای او بود و مثل این خبر با تفاوت قلیل هم بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بحار و غیره آن نیز مرویست و در بعضی اخبار رسیده که شکایت آنست که بگوید بدردی و وجعی
گذشت که احدی نکشیده است یا مبتلا شده ام بانچه کسی بآن مبتلا نشده است و اما گفتن اینکه دیشب بیدار بودم یا امروز تب داشتم داخل شکوی
نیست چنانچه در حدیث حسن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حد شکایت نه آنست که بگوید دیشب را خواب نکردم
و تب داشتم لیکن آنست که بگوید ببلائی مبتلا شده ام که هیچکس بآن مبتلا نشده است و آنچه بمن رسیده بهیچ کس نرسیده است و مثل
اینها و در انوار نعمانیه گفته بدانکه مجرد بکا منافی صبر نیست و منافات با رضا بقضا ندارد و آن از طبیعت بشریه و جبلت انسانیه است
و ترک نمودن او ممکن نیست و گفته که اجر صابر بشمول ثواب لطم وجه و ضرب فخذ و غیر اینها و از ابن مسعود روایت کرده که حضرت رسول
فرمود لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و اول کسیکه برای فوت او لا بکی گریه کرد حضرت آدم علیه السلام بود که چون قابیل برادر خود
هابیل را کشت و با روایت معتبره که در بحار الانوار از سید سجاد علیه السلام روایت نموده چهل شبانه روز بر هابیل گریست و شعری
چند در مرثیه او انشاد نمود و آن ابیات در اکثر کتب مسطور است از آنجمله در عیون و بحار و انوار نیز ذکر شده و مروی است که صدوق
رحمه الله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده و در انوار نیز ذکر نموده که آدم علیه السلام برای فراق بیرون شدن خود از بهشت

مدت سالها گریه نمود و از چشم راست او مثل دجله و از چشم چپ آنحضرت مثل فرات اجاری شد و حضرت یعقوب علیه السلام از فراق یوسف علیه السلام آنقدر گریه کرد که از حد و حصر گذشت و آیه شریفه وابیضت عیناه من الحزن و اسیر کثرت بکاء او وارد شده گفته اند که پیغمبرا

باید نقصی در خلقت ایشان نباشد آنحضرت نابینا نشده بود بلکه ضعفی در باصره اش بهم رسید و سفید شدن چشم اهل عرب به آب گریه کرده اند زیرا که چون دیده پر از آب است سفید مینماید و جوابهای دیگر گفته شده که این محل گنجایش ذکر آنها ندارد و حضرت یعقوب بحسب قلب راضی بود و بمقتضای الهی رضا بقضا منافات با بهماندوه حزن و گریستن اختیار ندید ... جزع کردن گفتن چیزی چند است که موجب سخط حق تعالی شود چنانچه اگر کسی محتاج شود که دست بر سر ... دفع ضرر را کار فعل کند خود را

مطلب واو را امر بقطع و ... میکند و از او راضیست و ممنون میشود از او و با بنها اینکه گریه میکند و فریاد مینماید و عمگین میشود و سید سجاد علیه السلام چهل سال بعد شهدا علیهم السلام گریه کرد و در آن مدت روزها صائم و شبها قائم بود همچنانکه بعد بحار و انوار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و اینها از آنحضرت عجیب نیست برای اینکه لا مصیبة مثل مصیبة مولانا الحسین علیه السلام قد

هدمت ارکان الدین و صدعت فؤاد الشرع المبین و ابکت الاجفان و اقرحت القلوب لعمری انها مصیبة التی یتسلی بها المؤمن عن کل مصیبة و الداهیة المنسیة لمفارقة الخلان و الاحباب فیا ایها الاخوان ابکوا علی ابناء الرحمن و سادات الزمان و تفکروا فیما جری علیهم من المحن و الاشجان فکم لهم راس علی السنان و بدن بلا راس من الابدان و کیف لا یجد دون النوح و الاحزان فی کل اوان و زمان علی الشهید العطشان النائی عن الاوطان المدفون بلا غسل و لا اکفان و ما عذر اهل الایمان فی اضاعة البکاء و الاحزان علی سید اهل الجنان و نسل سید ولد عدنان امر لفقده عرش الرحمن و لو علم الباکون ای اجر یعودون و ای ثواب یحصلون لما تنوا ادوام هذه الحال حتی المآل و الصلوة و السلام علی محمد و آله خیر آل و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقولست که بسیار گریه کننده گان پنج نفرند آدم و یعقوب و یوسف و حضرت فاطمه و امام زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین پس آدم آنقدر بر بهشت گریست که دو طرف رو چون نهر مانند رودخانها بهم رسید یعنی اثرهای او پیدا گردید و اما یعقوب علیه السلام آنقدر گریه در فراق یوسف کرد که نور چشمهای او زایل شد و اما یوسف علیه السلام بفراق یعقوب گریست تا آنکه متأذی شدند اهل سجن و باو گفتند یا روزها گریه کن و ساکت باش و شبها عکس این را بعمل آور پس مصالحه نمود با ایشان بیکی از آنها و اما فاطمه بنت محمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنقدر گریست که اهل مدینه متأذی شدند از کثرت گریه او پس بمقابر شهدا تشریف میبرد و در آنجا میگریست و بعد بر میگردید و بروایتی جناب امیر به فاطمه فرمود که شبها نوحه میکن و ... تا روز گریه میکنید یا شب و در خبر دیگر که

انوار و غیرات مذکوراست فاطمه بعد از دفن رسول خدا از تراب قبر شریف قبضه برداشت و بچشم خود گذاشت و این ابیات را انشا نمود ماذا علی من شم تربة احمد الا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا و فرات بن ابرهیم بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض آخر خود بحضرت فاطمه فرمود که برای پیغمبر گریبان نمی باید درید و رو نمی باید خراشید و واویلا نمی باید گفت و ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خود بحضرت فاطمه فرمود که ای فاطمه چون بمیرم روی خود را برای من مخراش و گیسوی خود را پریشان مکن و واویلا مگو و بر من نوحه مکن و نوحه گران را مطالبه در اخبار معتبره وارد شده است که هرگاه مصیبتی وارد شود مصیبت حضرت رسالت را بیاد آورد که صعب ترین مصیبتهاست و شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده که بعد از شهید شدن جعفر بن ابی طالب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه او رفته اولاد و عیال او را تعزیت بردند و خبر شهادت جعفر طیار و ابن رواحه که اسماء بنت عمیس باشد دادند و آب از دیده های مبارک جاری بود و از نکهه مبارک آنحضرت میریخت و بروایت ابن بابویه در فقیه بکاء آنحضرت بسیار شد و میفرمود که جعفر و زید بن حارثه مونس من بودند و با من سخن میگفتند و چون نیستند بودند با جعفر شهید شده بود و شیخ طوسی و ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرمود که گریبان مدر و ... مکن و ... بر مثل جعفر باید گریه کنند گریه کنندگان و در روایت

فائده در تعزیت ۲۸

کلینی از شند تا ابره و بدی در شکم حضرت امام رسید و بسند قوی کلینی و شیخ طوسی بسندهای صحیح و حسن از حضرت صادق علیه السلام نقل
کرده اند که چون جعفر بن ابی طالب شهید شد حضرت رسول صلی الله علیه حضرت فاطمه را امر فرمود که طعامی برای اسماء بنت
عمیس بسازد و بخانه او ببرد و او را تسلی دهد تا سه روز پس سنت جاری شد که دیگران برای اهل مصیبت تا سه روز طعام بفرستند و
بروایت دیگر که از آنحضرت روایت کرده که حضرت رسول پسران جعفر طیار را که عبدالله و عون و محمد بودند طلبید و دست مبارک
بر سر ایشان میکشید و زوجه او اسما را فرمود که ای اسماء گریه مکن که خدا مرا خبر داد که او را دو بال داده است از یاقوت سرخ که در بهشت به
آنها پرواز میکند و اهل خود را فرمود که برای اهل جعفر طعام بفرستند و از آن روز سنت جاری شد که دیگران برای اهل مصیبت طعام
بفرستند و شیخ طبرسی و دیگران روایت کرده اند که غزوه موته که جعفر بن ابی طالب در آن شهید شد در ماه جمادی الاولی سال هشتم
هجرت بود و موته بضم المیم و سکون الهمزه اسم موضعیست در طرف مشارق شام و بدانکه از آنچه مذکور شد ظاهر گردید که بکاء بر
میت جایز است و حرجی در آن نیست و شیخ طوسی و صاحب انوار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند که ابراهیم خلیل الرحمن
از پروردگار خود سوال نمود که خدایا دختری روزی فرما که بعد از موت او بر من بگرید اما نوحه بقول اصحاب ... و نقش
جز شعر و مراثی ... ایشان ... و ذکر اوصاف و فضایل او اگر بان متصف بوده باشد جایز است چنانکه جماعتی از اعاظم
اصحاب تصریح باین نموده اند و در انوار نعمانیه هم گفته جایز است نوحه بکلام حسن و تعداد فضایل میت اگر بعنوان صدق باشد چه فاطمه
تعداد فضایل پدر بزرگوار خود در ماده مصیبت آنحضرت فرمود ... و گریه میکردند و ابن بابویه روایت نموده که حضرت
باقر علیه السلام وصیت فرمودند که ... از برای آنحضرت ... در موسم حج ده سال و یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام نقل
کرده که پدرم ... فرمود یا جعفر از مال من فلان قدر ... برای نوادب که برای من ندبه کنند ده سال در ایام منی و در انوار ذکر نموده
که ... این تنبیه و آگاه نمودن ناس است بر فضایل آنحضرت تا آنکه ... چیزی بر اهل بیت علیهم السلام وارد شده
تا آثار ایشان باقی بماند چون تقیه بعد از موت زایل میشود و آنحضرت علیه السلام در حالت حیات از خوف تقیه نتوانست اظهار آن نماید
خلاصه جایز است که ... بکنند نوحه ای ... و همچنین نوحه کردن ... که دروغ نگویند و چیزی ... برای میت
هم اظهار نکنند و بعضی از اعاظم فرموده که بهتر آنست که نوحه کردن ... و ... در بعضی اخبار وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله لعن کرده نوحه گر و مستمع آن ... که دروغ ... فضایل ... وصف کنند با افعال بد اما اظهار
وی و ... و غیر آن حضرت صادق علیه السلام فرمودند ... که صاحب مصیبت بگوید انا لله و انا الیه راجعون تا آخر
... و هر گاه مصیبت بخاطرش بیاید ... بگوید ... شود مکفر
الذنوب و بسند معتبر منقولست که هر که مصیبت را بخاطر آورد اگر چه بعد از مدتی باشد و بگوید انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب
العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل منها همان اجر مصیبت بار دیگر او داده شود و مستحب است که دیگران تعزیه ایشان
بکنند و مصیبت زدگان را بصبر و شکیبائی امر کنند پیش از دفن و بعد از دفن و مبالغه در بعد از دفن بیشتر است و اقل تعزیه آنست
که بروند تا صاحب عزا ایشان را ببیند و شهید ثانی و صاحب بحار الانوار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده اند
که هر که صبر فرماید ... در صحرای محشر که همه برهنه اند خدا او را حله از حله های بهشت بپوشاند که ...
کرده و هر که تعزیه و صبر فرماید مصیبت زده را ... و امثال اجر و ثواب صاحب مصیبت را کرامت فرماید بی آنکه از اجر او چیزی کم
شود و فرمود که ثواب تعزیه و صبر فرمودن بهشت است و در انوار و غیر آن از آنحضرت علیه السلام منقولست که سوال کردند از
تعزیه فرمود که آن باعث سکون و آرامست از برای مومن و هر که مصاب را تعزیه بدهد از برای اوست مثل اجر او و فرمود
که هر که تعزیه و صبر و تسلی بدهد خدا او را از حله های بهشت بپوشانند و در اخبار معتبره وارد شده که حضرت موسی علیه السلام
عرض کرد پروردگارا اجر کسیکه تعزیه ثکلی باشد چیست وحی فرمود که در سایه رحمت خود در روزی که سایه نباشد او را
جا دهم و روایت که حضرت ... علیه السلام عرض کرد الهی جزاء کسیکه تعزیه ... و ... شود ... چیست

کشید

که جزای او اینست که میپوشانم بر او ردائی از ردای ایمان که نگاه میدارد او را از آتش و داخل میکنم او را بهشت پس عرض کرد پروردگارا
چه چیز است جزای کسیکه تشییع جنازه بکند برای رضای تو وحی فرمود که جزای او اینست که ملائکه در روز وفات او تشییع جنازه او می
کنند تا بقبر او و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که کفن کند مؤمنی را چنانست که ضامن جامه او
بوده باشد تا روز قیامت و هر که بکند از برای مؤمن قبری چنانست که او را در خانه موافق نیکو جا داده باشد تا روز قیامت و ابن بابویه
در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که هر که بردارد جنازه برادر مؤمن خود را از چهار جانب حقتعالی محو میکند از او
چهل گناه کبیره را و هم در آن کتاب از آنجناب علیه السلام روایت کرده که هر که اخذ از قوایم سریر بکند خدا تعالی بیست و پنج گناه
کبیره را از او بیامرزد و اگر چهار طرف را بردارد از گناه بیرون میرود مثل روزیکه از مادر متولد شده و در حدیث دیگر روایت کرده
که آنحضرت علیه السلام همین فقره را که ذکر شد باسحق بن عمار فرموده‌اند و هم در آن کتاب روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود
از آنچه موسی بن عمران علیه السلام مناجات با پروردگار خود کرده اینست که عرض کرد خداوندا عیادت مریض را چه مزد است وحی
شد که موکل میکنم باو ملکی که او را عیادت میکند در قبرش تا روز حشر و باز عرض کرد الهی چه چیز است برای کسیکه میتی را غسل بدهد
وحی فرمود که گناهان او را میشویم مثل روزیکه از مادر متولد شده و در خبر دیگر فرمود خدا می بخشد گناه یکساله او را مگر
کبایر و چون بعض روایات مرویه از آنجناب علیه السلام در این باب بطریق اطلاقست که جمیع گناهان او را می‌بخشد و در بعضی مقید بغیر کبایر است
اخبار مطلقه را فقها بقاعده مقرره حمل بر مقید نموده‌اند و هر آینه اینها در صورتیست که غسل دهنده قربت بدهد و عیوبی که در
بدن میت باشد از کسی نگوید چنانکه در اخبار تصریح بآن شده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که میت در
قبر مانند کسیست که در دریا غرق شده باشد هر چیزی را ببیند چنگ بآن میزند که شاید نجات یابد و منتظر دعای کسیست که باو دعا
کند از فرزند و پدر و برادر و خویش و از دعای زندگان نورها مانند کوهها داخل قبور اموات میشود و این مثل هدیه‌ایست که
زندگان برای یکدیگر میفرستند پس چون کسی از برای میتی استغفار یا دعا بکند فرشته آنرا بر طبقی میگذارد و از برای میت میبرد و می
گوید این هدیه ایست که فلان برادرت یا فلان خویشت از برای تو فرستاده است و آن میت باین سبب شاد و فرحناک میگردد و در حدیث
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسا باشد که میت در تنگی و شدت بوده باشد و حقتعالی او را وسعت دهد و تنگی را
از او بردارد پس باو گویند که این فرج که ترا روی داده بسبب آنست که فلان برادر مؤمن برای تو کرده و فرمود که بر میت داخل میشود در
قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر عملهای خیر و دعا و ثواب این اعمال برای کسیکه کرده و برای مرده نوشته میشود و در روایت وارد
شده است که هر گاه شخصی بنیت میتی تصدق بکند حقتعالی جبرئیل را میفرماید که با هفتاد هزار ملک بنزد قبر میروند و هر یک
طبقی در دست دارند از نعمتهای الهی و هر یک باو میگویند السلام علیک ای دوست خدا این هدیه فلان مؤمنست برای تو پس قبر
او روشن میشود و حقتعالی هزار شهر در بهشت باو کرامت میفرماید و هزار حوریه باو تزویج میفرماید و هزار حله باو میپوشاند
و هزار حاجت او را روا میکند و در حدیث معتبر منقولست که شش چیز است که مؤمن منتفع میشود بعد از وفات او اول فرزندیکه از برای او
استغفار کند دوم مصحفی یا کتابی از کتب علمی که از او بماند و مردم بعد از او بخوانند سیم درختی که بکارد و مردم از آن نفع یابند چهارم
آبی که جاری سازد پنجم چاهی که حفر نماید که خلق خدا منتفع گردند ششم سنتی که مردم بآن عمل نمایند از ارشاد و هدایت خلق یا
تصنیف کتب و مانند آن والله الموفق فصل فی نبذ من احوال السلف عند موت ابنائهم و احبائهم بدانکه تفصیل احوال
سلف در وقت فوت اولاد ایشان و در حین موت اولاد و احباء ایشان در مسکن الفؤاد و بحار الانوار و در کتب سایر علما
مذکور است و ما نیز در این رساله وجیزه قدر قلیلی از آن ذکر میکنیم که ارباب مصیبت و بلا از کیفیت صبر و احوال و اوضاع
و افعال ایشان که در حین نزول مصائب از ایشان صادر شده خبردار گشته مصیبت خود را در جنب مصائب ایشان سهل شمرده
صبر و شکیبائی را شعار خود ساخته جزع و بیتابی ننمایند و احوال متقیان و باریافتگان درگاه ربوبیت از انبیا و اولیا و زهاد و
اتباع ایشان و صبر نمودن ایشان را ملاحظه نموده تا باعث تنبیه ایشان ... نفس را برای ایشان بشود و باعث رضای خدا

ایوب

هزار جام مصیبت و قدح بلا و محنت نوشیدند و هرگز ذره‌ای متزلزل نشدند از آنجمله حضرت ایوب علیه السلام که پیغمبر خدا بود چند سال
بانواع بلاها مبتلا شد و مفسران در مدت ابتلای آنحضرت خلاف کرده‌اند بعضی هجده سال گفته‌اند و بعضی سیزده سال و بعضی
هفت سال و قول آخر صحیح است و مجلسی طاب ثراه نیز این قول را صحیح دانسته و در مجمع البیان نیز هفت سال را فقط ذکر نموده و ابن بابویه
طاب ثراه به سند حسن در خصال و علل به سندهای معتبر روایت نموده از حضرت صادق و باقر علیهما السلام که ایوب ع هفت سال مبتلا گردید بی آنکه
گناهی از او صادر شده باشد زیرا که پیغمبران معصوم و مطهرند و مرتکب گناه صغیره و کبیره نمیشوند و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده که در چهارشنبه آخر ماه مبتلا شد ایوب به تلف شدن مال و فرزندانش و صبر آنحضرت به مرتبه‌ای رسید که حقتعالی در قرآن مجید
او را به صبر ذکر فرموده حیث قال انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و در بعضی از کتب معتبره مرویست که ایوب ع چهل سال پیش از
بلا در نعمت و رفاهیت بود در روزی هزار خوان از مطبخ او مهیا میکردند و فقرا و ضعفا می‌نشستند در مهمان میخوردند و میرفتند و پنجاه
چهارصد غلام شبان گوسفندان بودند و زراعت او بقدری بود که امر فرموده بودند هیچ حیوان و انسان را از زراعت او منع نه
کنند تا هر یک هر چه خواهند منتفع شوند و با وجود این محصول او بقدری بود که کفایت مؤنت او را کردی روزی جبرئیل آمد گفت
که ای ایوب ایام راحت سر آمد و زمان محنت در رسید آماده بلا باش ایوب ع چندگاه منتظر بود تا روزی نماز صبح گزارده پشت بر محراب
رسالت باز داده بود که ناگاه فریادی بر آمد و شبانان او از در در آمد فریاد کنان پرسید ایشان را چه افتاده است گفت سیلی از دامن کوه
در آمد و تمام گله را با شبانان در پیش گرفت بود که ساربان رسید با جامه چاک زده و گفت صاعقه‌ای و برق همه شتران را هلاک گردانید
مقارن این حال باغبان هراسان آمد و گفت سموم آمد و جمیع درختان را بسوخت ایوب ع میشنید و تسبیح حقتعالی میکرد ناگاه معلم پسران
با آه و افغان در رسید که دوازده پسرت مهمان برادر بزرگ بودند که سقف خانه بر سر ایشان فرود آمد و همه را فنا کرد در آن وقت اندک
حال بر ایوب ع تغیر دید که بهوش آمد و بسجده افتاد و عرض کرد الهی چون ترا دارم همه چیز دارم اما چون مال و فرزندانش برفت انواع
بلا و بیماری بر او روی نهاد و او تن خود را هدف تیر بلا ساخت تا کرم در بدن مبارک او افتاد و دوستان از او نفرت کردند و آشنایان از
صحبت او پا کشیدند و به بلای فقر و پریشانی مبتلا شد و رحیمه زن او که از اولاد یوسف پیغمبر بود بخانه‌ها نوکری میکرد و خدمتکاری
مینمود و از مزد خود غذا و دوای ایوب را سر انجام میداد و چون مدت مدیدی گذشت شیطان بصورت پیری با شهر آمده به
مردم نمود که این زن چون خدمت ایوب را میکند بهر خانه که در آید با مرض او مبتلا شوند پس مردم رحیمه را بخدمتکاری خود راه ندادند
و امر بر ایشان تنگ شده گرسنگی علاوه مصیبت گردید ایوب ع بزن خود گفت که مرا بآن فضائی ببر که هر روز خوان مینهادم
و مردم میخوردند و در آنجا بخوابان شاید کسی بفکر آن ایام کرده ما را طعامی دهد چون رحیمه وی را بآنجا رسانید شیطان به
مردمان گفت که از عفونت مرض ایوب همه اهل این شهر مبتلا خواهند شد پس مردم از دور بر او احاطه کردند و بسنگ و خار بدن مبارک
او را خستند ناچار رحیمه او را برداشت بر سر راهی گذارد تا چند نفر از آنجا گذشتند و بر او امداد کردند و به ده دیگر رسانیدند و از
آنجا نیز ایشان را راندند به ده دیگر رفتند و همچنین از ده به ده میراندند تا ایوب ع به قوت قلب صبر میکرد و رحیمه نیز در بدر و گدائی محصل
قوتی مینمود تا چند هفت سال به همین احوال گذرانیدند و گوشتهای بدن مبارکش تمام ریخت و مردمان میگفتند که چون او به
دروغ دعوی پیغمبری کرده خدا او را به این بلا مبتلا ساخت روزی مناجات کرد که پروردگارا با این همه بلاها راضیم و بجز رضای تو نه
میجویم پس در آن وقت پاره ابری بر سر او ایستاد و از میان آن آوازهای عتاب آمیز بر آمد که ای ایوب چه بلاها بتو روی داده
با تو چه کرده‌ایم و چه مصیبتی بتو گماشته‌ایم چندین پیغمبر این بلا را از ما خواستند و ما با ایشان عطا نفرمودیم ایوب ع دامن
مشتی خاک بر داشت و به دهان خود ریخت و عرض کرد خدایا توبه کردم چون چندی بر این گذشت و ایوب در خرابه افتاده
بود و رحیمه در آبادیها از روی نهایت مشقت بوی میرسانید تا روزی به هیچ جا چیزی نرسید که بهر سوی میرفت
مشغول بود و طعامی برای مردم فنا ساخته چون بوی آن طعام بمشام رحیمه رسید گفت شاید قدری از این بمن بدهند پس پیش آن
پس بدر آن خانه آمد بان پیره زن گفت که صاحب این بنا را است که پیغمبر بکام ایوب پیغمبر نرسیده فرو اند شد که قدری از طعام

خود را در راه خدا این دهی تا بچه او بمیرم آن پیره زن کیسوان رحیمه را دید که چون خرمن سنبل بر او میریخت گفت اگر کیسوان خود
را قطع میکنی و بمن میدهی ترا طعام میدهم گفت ای پیره زن تو را میباید که دو اسپیه خبر یوسف صدیق بعوض انها
بریده شود گفت ارحم پس رحیمه گیسوان خود را برید به آن زن پیره زال داد و قدری طعام گرفت نزد ایوب برد چون گیسوان او را
بریده دید از احوال سوال کرد دل ایوب ع بدرد امد و گفت رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین در انوقت تیر دعای او بهدف اجابت
رسید و بعضی از علما وجوه دیگر از برای گفتن این قول ذکر کرده اند و اخبار در کیفیت بلای ایوب ع فی الجمله اختلافی دارد و تفصیلش
در علل و خصال و مجالس و تفسیر علی بن ابراهیم و قصص و تواریخ مذکور است و بسندهای معتبر روایت کرده اند که ابو بصیر از حضرت صادق ع
سوال کرد بلیه که ایوب ع بان مبتلا شد چه سبب بود فرمود که برای نعمتی بود که حقتعالی با حضرت انعام فرموده و انحضرت
شکر آن نعمت را چنانچه میبایست ادا مینمود و در انوقت شیطان علیه اللعنه از اسمانها ممنوع نبود و تا نزدیک عرش راه داشت روزی
شیطان باسمان بالا رفت و شکر نعمت ایوب را دید که در الواح سماویه بسیار عظیم ثبت کرده اند با انکه دید که شکر او را با نهایت عظمت
بالا میبرند پس نایره حسد ان ملعون مشتعل گردید و گفت پروردگارا ایوب برای این شکر تو میکند که نعمت فراوان باو داده اگر
او را محروم گردانی از دنیائی که باو عطا کرده هرگز شکر هیچ نعمت ترا ادا نکند پس مرا مسلط گردان بر دنیای او تا بدانی که هرگز شکر نعمت
تو نخواهد کرد پس خطاب رب الارباب بشیطان رسید که ترا بر مالها و فرزندان او مسلط گردانیدم پس شیطان از استماع این فرمان
شادکام بزودی فرود امد و هر مال و فرزندی که ایوب ع داشت همه را هلاک کرد و هر یک که هلاک میکرد حمد و شکر ایوب ع زیاده
میشد پس شیطان گفت که مرا بر زراعتهای او مسلط گردان خطاب رسید که کردم پس امد با اتباع خود و دمید در زراعتهای
ایوب ع که همه سوخت و باز شکر و حمد ایوب ع زیاده شد پس شیطان گفت پروردگارا مرا بر گوسفندان او مسلط گردان و چون
رخصت یافت همه گوسفندان او را هلاک کرد و باز ایوب حمد و شکر زیاده کرد گفت پروردگارا ایوب میداند که عوض انچه از دنیا
از او گرفته باو پس خواهی داد مرا بر بدنش مسلط گردان پس خطاب الهی باو رسید که ترا بر بدن او مسلط گردانیدم بغیر از عقل و دو دیده
او و بروایت دیگر بغیر دل و زبان و گوش او که مرا در انها تصرفی نیست چون ان ملعون این رخصت یافت بسرعت تمام فرود امد که
مبادا رحمت الهی او را دریابد و حایل شود میان شیطان و انچه اراده کرده است پس از اتش سموم که خود را از ان خلق کرده بود در
سوراخهای بینی ایوب ع دمید که از سرتاپایش مجروح گردید و از دیدن جراحتها و دملها که در بدن انحضرت بهم رسید پس مدت
بسیار به درد و محنت و آزار ماند و در حمد و شکر الهی کوتاهی ننمود تا انکه کرم در بدن شریفش متولد شد و هر کرم که در مقامش
بود که چون کرمی از بدن مطهرش بیرون میرفت میگرفت و در بدن خود میگذاشت و میگفت ارجعی الی موضعک الذی خلقک الله
منه یعنی برگرد بموضعی که خدا ترا از ان خلق کرده است و نتن یعنی تعفن در بدن شریفش بهم رسید بمرتبه که اهل شهر او را بیرون
کردند و القوه فی المزبلة خارج القریة و انداختند او را در مزبله و جای کثیفی در بیرون شهر و زوجه اش رحیمه بنت یوسف بن یعقوب
بن ابرهیم صلوات الله علیهم و علیها میرفت و میگدایید و طلب صدقه مینمود و از برای او میاورد و چون بلای انحضرت طول
و شیطان دید که هر چند بلا بیشتر میشود شکرش فزونتر میگردد رفت بسوی جماعتی از اصحاب ایوب ع که رهبانیت اختیار کرده
بودند و در کوهها میبودند و گفت بیایید برویم بنزد این بنده مبتلا شده و از او سوال کنیم چه سبب باین بلای عظیم مبتلا گردیده
است فرکبوا بغالا شهبا و جاؤا فلما دنوا منه نفرت بغالهم من نتن ریحه یعنی پس بر استرهای اشهب سوار شدند و بجانب
انحضرت متوجه شدند چون بنزدیک او رسیدند استرهای ایشان رم کرد از بوی بدی که از جراحات انحضرت ساطع بود
پس فرود امدند و در میان ایشان جوان کمسالی بود و چون نشستند گفتند کاش خبر میدادی ما را از گناه خود که ما از خدا بخواهیم که از گناه
تو از خدا سوال کنیم که مبادا ما را هلاک گرداند و ما گمان نداریم که مبتلا شده باشی باین بلا که هیچکس بان مبتلا نشده است مگر به
گناهی که از ما پنهان میکرده ایوب ع گفت بعزت پروردگارم سوگند که او میداند که هرگز طعامی نخوردم مگر انکه یتیمی یا
ضعیفی را با خود شریک کردم و هرگز مرا دو امر پیش نیامد که هر دو طاعت خدا باشد مگر انکه اختیار کردم انچه اعظم بود بر بدن دشوارتر

بود پس آن جوان گفت بد احوال شما که آمدید به نزد پیغمبر خدا و او را سرزنش کردید تا آنکه ظاهر کرد از عبادت پروردگار خود آنچه را مخفی می
کرد چون ایشان رفتند ایوب با پروردگار خود مناجات کرد و گفت پروردگارا اگر مرا رخصت دهی سخن گویم بحجت خود را عرض نمایم
کرد پس حق تعالی ابری فرستاد به نزد او از سراو و از آن ابر صدا آمد که ترا رخصت مخاصمه دادم هر حجتی که داری بگو و من همیشه نزدیکم
پس ایوب بدو زانو در آمد و گفت پروردگارا مرا ببلائی مبتلا کرده که هیچکس را بآن مبتلا نکرده و بعزت تو سوگند که نخوردم که هرگاه مرا
دو امر پیش آمد که هر دو طاعت تو بود البته اختیار کردم امری که بر بدن من دشوارتر بود و هرگز طعامی نخوردم مگر بر سر خوان خود یتیمی را
حاضر کردم و امر احمد نکردم و ایام شکر نکردم و ایام تسبیح و تقدیس نگفتم پس از ابر بده هزار زبان ندا باو رسید که ای ایوب که ترا چنین
کرد که عبادت خدا کردی در وقتی که مردم غافل بودند و تسبیح و تکبیر و تحمید الهی بجا آوردی در وقتی که مردم بیخبر بودند و گویا منت بر حق
میگذاری با منت میگذاری بر خدا آن چیزی که خدا او را بر تو منت است پس ایوب کفی از خاک گرفت و بر دهان خود انداخت و
گفت بد کردم و توبه میکنم همه نعمتها و طاعتها از تست پس حق تعالی ملکی بسوی او فرستاد که ساق پا بر زمین زد و در ساعت چشمه آبی
ظاهر شد چون در آن چشمه غسل کرد جمیع جراحتها و دردها از او زائل شد و برگشت نیکوتر از آنچه پیشتر بود و طرا رویید
حسن و جمال و بدور او باغ سبزی رویانید و برگردانید باو اهل و مال و فرزندان و زراعتهای او را و ملکی نشست با او سخن می
گفت و مونس او بود پس زنش آمد و پاره نان خشکی در دست داشت چون بآن موضع رسید بجای مزبله باغ و بستان دید و ایوب را ندید
و جای او دو جوان دید که نشسته اند و صحبت میدارند پس خروش و افغان برآورد و گریست و فریاد کرد که ای ایوب چه بر سر تو آمد
پس ایوب او را صدا زد چون نزدیک آمد ایوب را شناخت و برگشتن نعمتهای الهی را مشاهده کرد سجده شکر الهی بتقدیم رسانید
و علت آنکه دیر آمده بود برای ایوب نان تحصیل کند و او را موی بسیار خوبی داشت چون نزد جمعی رفت و طعام برای ایوب طلبید گفتند
اگر گیسوهای خود را بما بفروشی طعام بتو میدهیم پس گیسوهای خود را بریده بایشان داد و طعام گرفت برای ایوب آورد چون ایوب
او را بان حال دید بغضب آمد سوگند یاد کرد که صد چوب بر او بزند چون سبب بریدن گیسوها را با ایوب عرض کرد ایوب غمگین
شد از سوگند خود پشیمان گردید پس حق تعالی وحی نمود که بگیر دسته از چوبهای خوشه خرما که صد شمراخ باشد و یکدفعه
بر بدن زن خود بزن تا مخالفت سوگند خود نکرده باشی پس حق تعالی زنده کرد برای او آنچه از فرزندانش که پیش از این بلا مرده بودند و فرزندان
که در این بلا هلاک شده بودند که با او زندگانی کنند پس از آنحضرت پرسیدند که در این بلاها که بر تو وارد شد کدام بلا بر تو صعب
نمود فرمود که شماتت دشمنان پس بحکم حق تعالی جراد طلا بر خانه او بارید و او جمع میکرد و آنچه باد میبرد از پی میدوید و برمیگردانید
جبرئیل گفت که سیر نمیشوی ای ایوب گفت کی از فضل پروردگار خود سیر میشود و برداشتن آنحضرت از حرص دنیا نبود بلکه برای
قبول کردن نعمت حق تعالی بود و بدانکه آنچه در روایات وارد شده است که کرم در بدن مبارک آنحضرت بهم رسید و تعفن بدن آنحضرت
شد که موجب نفرت مردم گردید اکثر متکلمین شیعه انکار کرده اند بنا بر اصلی که ایشان ثابت کرده اند که میباید پیغمبران خالی
باشند از چیزی که موجب نفرت خلق باشد زیرا که منافی غرض بعثت ایشانست پس ممکن است که این احادیث موافق روایات عامه
و بر تقیه وارد شده باشد و موید قول ایشانست روایتی که ابن بابویه رحمه الله در خصال بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که ایوب علیه السلام هفت سال مبتلا گردید بی آنکه گناهی ازو صادر شده باشد زیرا که پیغمبران معصوم و مطهرند
و گناه نمیکنند و میل بباطل نمینمایند و مرتکب گناه صغیره و کبیره نمیشوند و فرمود که ایوب با آن بلاهای عظیم که بآنها مبتلا گردید بوی بد از بدنش
نرسانید و قباحتی در صورتش بهم نرسید و چرک و خون ازو بیرون نیامد و چنان نشد که کسی او را ببیند نفرت نماید یا کسیکه او را مشاهده
کند ازو وحشت نماید و کرم در بدنش نیفتاد و چنین میکند خدا با هر که مبتلا گرداند او را از پیغمبران و دوستان که گرامی اند نزد او و مردم
که ازو اجتناب میکردند از برای فقر و پریشانی و بیچیزی او بود و از آنکه در نظر ایشان بیقدر شده بود بسبب آنکه جاهل بودند بقدر و منزلتی که
او را نزد خدا هست و گمان میکردند که امتداد بلیه او از بیقدری اوست نزد خدا و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
پیغمبران از همه کس بلاهای ایشان عظیمتر است و بعد از ایشان هر که نیکوتر است بلای او بیشتر است و خدا او را مبتلا گردانید ببلای عظیم

بچنان بلاها که در نظر مردم سهل شد تا آنکه دعوای خدائی برای او نکنند در وقتیکه معجزات عظیم از او مشاهده کنند و حقتعالی
نعمتهای بزرگ باو کرامت فرماید دلیل باشد برای اینکه استدلال کنند بر آنکه ثواب خدا بر دو قسمست استحقاق و اختصاص یعنی یا از روی استحقاق
بعمل بلائی میباشد و یا از روی اختصاص بلا برای آدمی میباشد و از برای آنکه حقیر نشمارند ضعیفی را بسبب ضعفش و نه فقیری را بسبب فقرش
و نه بیماری را بسبب بیماریش و بدانند که خدا هر کرا میخواهد بیمار میکند و هر کرا میخواهد شفا میدهد در هر وقت که خواهد و بهر
نحو که اراده نماید و میگرداند این امور را عبرتی برای هر که خواهد و شقاوت برای هر که خواهد و سعادت برای هر که خواهد و در جمیع امور
عادلست در قضای خود و حکیمست در افعال خود و نمیکند نسبت به بندگان مگر آنچه را اصلح داند برای ایشان و توانائی ایشان باوست
و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی ایوب علیه السلام را مبتلا گردانید بی گناهی پس صبر کرد تا اینکه او را تعییر
سرزنش کردند و پیغمبران صبر بر سرزنش نمیتوانند نمود و در حدیث دیگر فرمود که در ایام بلا عافیت از خدا نطلبید و در روایت مفصل نیز
دلالت بر اینکه در بدن مبارک آنحضرت کرم بهم نرسید و متعفن بدن آن حضرت نگردید که باعث نفرت مردم شود و در مجمع البیان نیز گفته قال
اهل التحقیق انه لا یجوز ان یکون بصفة یستقذره الناس علیها لان فی ذلک تنفیرا و اما المرض و الفقر و ذهاب الاهل فیجوز ان یمتحنه الله
به انتهی و اما مسلط گردانیدن شیطان بر مال و جسد آنحضرت پس بعضی از متکلمین شیعه مثل سید مرتضی علیه الرحمه انکار این
کرده اند و استبعاد نموده اند که حقتعالی شیطان را بر پیغمبر او چنین مسلط گرداند و بعضی ظاهر آنرا در جواب گفته اند که بمحض این استبعاد مشکل است
احادیث معتبره بسیار را طرح کردن و هرگاه حقتعالی اشقیای ناس را باختیار خود گذارد که پیغمبران و اوصیا ایشان را شهید کنند و انواع
اذیتها بایشان رسانند و اکثر پیغمبران و تسویل شیطان علیه اللعنه واقع شود چه استبعاد دارد که شیطان را باختیار خود گذارد برای مصلحتی
که ضرری به بدنهای ایشان رساند که موجب مزید اجر و ثواب ایشان گردد بلی میباید که شیطان را بر دین و عقل ایشان مسلط نگرداند
انتهی کلامه رحمه الله و ابن بابویه رحمه الله از وهب بن منبه روایت کرده است که ایوب علیه السلام در زمان یعقوب علیه السلام بود زیرا که الیا دختر
یعقوب در خانه او بود و پدرش از آنها بود که با ابراهیم ایمان آورده بودند و مادر او دختر لوط بود و عمر ایوب در وقتیکه بلا باو رسید
هفتاد و سه سال بود پس حقتعالی هفتاد و سه سال دیگر بعمر او افزود و مشهور میان ارباب تفسیر و تاریخ آنست که ایوب پسر موص پسر
رازخ پسر عیص پسر اسحق پسر ابراهیم است و مادرش از فرزندان لوط بود بعضی گفته اند که ایوب فرزند عیص بود و زوجه مطهره اش
رحمه دختر افرائیم پسر یوسف بود یا ماخیر دختر میشا پسر یوسف یا الیا دختر یعقوب علی الخلاف و اول اشهر است و بسند صحیح از حضرت صادق
منقولست که چون حقتعالی حضرت ایوب را عافیت کرامت فرمود نظر کرد بسوی زراعتهای بنی اسرائیل پس نظر بسوی آسمان کرد و گفت
الهی و سیدی من بنده خود ایوب مبتلا را عافیت کرامت کردی و او زراعت نکرده است و بنی اسرائیل زراعت کرده اند پس حقتعالی
بسوی او وحی فرمود که کفی از کیسه خود بردار و بر زمین بپاش و در آنکیسه نمک بود پس ایوب کفی از نمک گرفت و بر زمین پاشید پس این
عدس بیرون آمد یا نخود و ظاهر حدیث آنست که پیشتر نبود این دانه و ببرکت آنحضرت بهم رسید و در حدیث معتبر دیگر فرمود که
حقتعالی مؤمنان را بهر بلائی مبتلا میگرداند و بهر نوع مرگی میمیراند اما او را بر طرف شدن عقل مبتلا نمیگرداند آیا نمی بینی ایوب را که
چگونه مسلط گردانید شیطان را بر مال و بر فرزندان و بر اهل و بر همه چیز او و مسلط نگردانید او را بر عقل او و عقلش را برای او گذاشت
که اعتقاد بوحدانیت خدا بکند و او را به یگانگی بپرستد و از جمله چیزها که ذکر آن برای اهل مصیبت باعث صبر و شکر بر ابتلای
خودشان و سهل دانستن مصیبتها که وارد بر ایشان میشود در جنب آن مصیبت مصیبتهای حضرت جرجیس علیه السلام است که ابن بابویه و
قطب راوندی رحمة الله علیهما بسند خود روایت کرده اند از ابن عباس که حقتعالی حضرت جرجیس را پیغمبر گردانید و فرستاد او را
بسوی پادشاهی که در شام میبود که او را دادانه میگفتند و بتی میپرستید پس باو گفت که ای پادشاه قبول کن نصیحت مرا و سزاوار
نیست خلق را که عبادت کنند غیر خدا را و رغبت نمایند در حاجات خود بسوی غیر او پس پادشاه بآنحضرت گفت که از اهل
کدام زمینی فرمود که من از اهل روم و در فلسطین میباشم پس امر کرد که حبس کردند و بدن مبارکش را با شانه‌های آهنی مجروح
کردند تا گوشتهای او ریخت و سرکه بر بدنش میریختند و پلاسهای خشن بر بدن مجروح میمالیدند پس امر کرد که میخهای آهن گرم

کنند و بدن شریفش را با آنها داغ کنند و چون دید که با اینها کشته نشد امر کرد که میخهای آهن بر زانوها و زانوها و کف پاهای او کوبیدند و چون
دید که با اینها نیز کشته نشد امر کرد که میخهای بلند از آهن ساختند و بر سرش فرو بردند که مغز سر مبارکش روان شد و حکم نمود که سرب را آب
کردند و بر بدنش ریختند و ستونی از آهن در زندان بود که کسی از هیجده نفر از آن بر نمی‌توانستند برداشت حکم کرد که آن را بر روی شکم او بگذارند
و چون شب تاریک شد و مردم از او پراکنده شدند اهل زندان دیدند که ملکی بنزد آنحضرت آمد و گفت ای جرجیس حقتعالی میفرماید
که صبر کن و شاد باش و مترس که خدا با تست و ترا از ایشان خلاصی خواهد بود و ایشان چهار مرتبه ترا خواهند کشت و من آزار را از تو
دفع میکنم و چون صبح شد پادشاه امر کرد ... و حکم کرد که تازیانه بسیار بر پشت و شکم آنحضرت زدند و باز گفت که او را
بزندان برگردانید و اهل مملکت خود فرمانها نوشت که هر ساحر و جادوگری که در مملکت او باشد برای او بفرستند پس فرستادند ساحری
که از همه ماهرتر بود و جادوئی که توانست کرد در آنحضرت تاثیر نکرد پس زهر کشنده آورد و با آنحضرت خورانید پس جرجیس گفت بسم
الله الذی یضل عنده صدق کذب الفجور و سحر السحرة پس هیچ ضرر با آنحضرت نرسانید پس ساحر گفت که اگر من این زهر را بجمیع اهل
زمین بخورانم هر آینه قوتهای ایشان را میکند و احشای ایشان را بریزد و خلقت همه را متغیر میکند و دیدم که ترا اثر نکرد پس
ای جرجیس توئی نور روشنی بخش راه هدایت و چراغ ظلمات ضلالت و توئی حق یقین و شهادت میدهم که خداوند تو بر حق است
و هر چه غیر اوست باطل است و با او ایمان آوردم و تصدیق کردم به پیغمبران او و توبه میکنم بسوی او از آنچه کردم پس پادشاه او را کشت و باز
جرجیس را بزندان فرستاد و او را بالوان عذاب معذب گردانید و حکم کرد که آنحضرت را پاره پاره کردند و در چاهی افکندند و مجلس
آراست و مشغول شد بشراب و طعام خوردن پس امر کرد حقتعالی باد را که ابر سیاهی برانگیخت و صاعقه‌های عظیم حادث شد و زلزله
و کوهها بلرزیدند و مردم همه ترسیدند که هلاک خواهند شد پس خدا میکائیل را امر فرمود که بر سر چاه آمد و گفت برخیز ای جرجیس
بقوت خداوندی که ترا آفریده و تسویة الخلقة گردانیده است پس جرجیس زنده و صحیح برخواست و میکائیل او را از چاه بیرون آورد
و گفت صبر کن و بشارت باد ترا بثواب الهی پس جرجیس باز رفت بنزد پادشاه و گفت خدا مرا بسوی تو فرستاده است که بر تو حجت تمام
کند پس سپهسالار لشکر او گفت ایمان آوردم بخدای تو که ترا بعد از مردن زنده گردانید و گواهی میدهم که او حق است و هر خدائی غیر
او همه باطلست پس چهار هزار کس متابعت او کردند و ایمان آوردند و تصدیق آنحضرت نمودند پس پادشاه همه را بشمشیر ظلم
هلاک کرد و امر کرد که لوحی از مس ساختند و آتش بر روی آن افروختند تا سرخ شد پس جرجیس را بر روی آن خوابانیدند و سرب گداخته
در گلویش ریختند و میخهای آهن بر دیده‌ها و سر مبارکش کوبیدند پس میخها را کشیدند و سرب گداخته بجای آنها ریختند و چون دید
که با اینها کشته نشد امر کرد که آتش برای آنحضرت افروختند تا سوخت و خاکستر شد و امر کرد که خاکسترش را بباد دادند پس خدا امر فرمود
میکائیل را که حضرت جرجیس را زنده گردانید زنده شد و ایستاد بامر خدا و رفت بنزد پادشاه در وقتی که در مجلس عام نشسته بود و باز تبلیغ
رسالت الهی او نمود پس شخصی از اصحاب آن گروه برخواست و گفت در زیر ما چهارده منبر هست و در پیش ما خوانها هست و چوبهای آنها
از درختهای متفرقه‌اند که بعضی میوه دهنده و بعضی غیر میوه اگر سوال کنی از پروردگار خود که هر یک از اینها درختی گرداند که
پوست و برگ بهم رساند و میوه بدهند من تصدیق تو میکنم پس جرجیس بر زانو در آمد و دعا کرد و در همان ساعت همه درخت
شدند و شاخ و برگ و میوه بهم رسانیدند پس پادشاه امر کرد که آنحضرت را در میان دو چوب گذاشتند و چوبها را با آنحضرت با
اره دو نیم کردند پس دیگی بسیار بزرگ حاضر کردند و زفت و گوگرد و سرب در آن دیگ ریختند و جسد شریف آنحضرت را در آن دیگ گذاشتند
و آتش افروختند در زیر دیگ تا جسد آنحضرت با آنها آمیخته شد پس زمین تاریک شد و خدا حضرت اسرافیل را فرستاد که نعره
بر ایشان زد که همه بر رو در افتادند و دیگ را سرنگون کرده گفت برخیز ای جرجیس باذن خدا پس برخاست بقدرت حقتعالی آنحضرت صحیح و سالم
ایستاد و رفت بمجلس آن پادشاه شقی گمراه و باز تبلیغ رسالت نمود و چون مردم او را دیدند تعجب کردند پس زنی گفت ای بنده شایسته
خدا گاوی داشتم که ... بهم مرده است میخواهم که او را زنده گردانی جرجیس گفت که این عصای مرا بگیر و ببر و بر
گاو خود بگذار و بگو جرجیس میگوید که برخیز باذن خدا چون چنین کرد گاو زنده شد و آن زن ایمان آورد پس پادشاه گفت که اگر

مرا این ساحرها بکذارم قوم مرا هلاک خواهد کرد پس همه اجتماع کردند بر قتل آنحضرت پس امر کرد که آنحضرت را بیرون برند و کردن بزنند چون
آنحضرت را بیرون بردند گفت خداوندا اگر این بت پرستان را هلاک خواهی کرد از تو سوال میکنم که مرا و پادشاه را سبب شکیبائی کردانی برای هر که انقری
جوید بسوی تو بصبر کردن نزد هر هولی و بلائی و چون آنحضرت را کردن زدند و برکشتند همه بیکدفعه بعذاب الهی هلاک شدند صلوات الله
علیه ولعنة الله علی من قتله ومن اعانهم علی ذلک و از آنجمله احوال حضرت زکریا علیه السلام است که بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون حضرت زکریا از بنی اسرائیل خایف گردید از ایشان گریخت و پناه بدرختی آورد و آن درخت از برای او شکافته شد و گفت
ای زکریا داخل شو در من و چون در شکاف درخت داخل شد درخت بهم آمد پس بنی اسرائیل چون او را طلب کردند و نیافتند شیطان علیه
اللعنه بنزد ایشان آمد و گفت من دیدم که زکریا پنهان شد در این درخت این درخت را ببرید تا او هلاک شود چون اجماع کردند درخت را
پرسیدند گفتند میترسیم اینچه درخت را چه ایشان را وسوسه کرد تا راضی کرد که آن درخت را ببریدند و آنحضرت را در میان آن درخت بدو نیم کردند
و در روایت دیگر وارد شده است که چون حضرت زکریا از کفار فرار نمود و در میان درختی پنهان شد کفار مطلع شده بتعلیم شیطان اره
دو سر ساختند و بر بالای آن درخت نهاده کشیدند تا اره بفرق مبارک زکریا رسید بی اختیار ناله از او سر زد پس وحی الهی بزکریا
رسید که اگر یک ناله دیگر از تو بلند شود نام ترا از دیوان انبیا محو میسازم پس زکریا دم درکشید و دندان بر جگر نهاد تا او را بدو نیم کردند
و اما حضرت یحیی علیه السلام پس سر مبارک آنحضرت را برای زن زانیه بریدند و غرض از اینها صبر است که مصایب جمیع انبیا و اوصیا نیست
چند ذکر اینها ایجاد علیهم میخواهد و بلاهای که از جفاکاران امت پیغمبر آخر الزمان و عترت طاهرین و اولاد طیبین او رسید از حد
و حصر افزونست و کتب و تواریخ باینها مشحونست حتی اینکه فرموده‌اند اذیتی مثل اذیت من به هیچ پیغمبری نرسیده و اذیت نرسید که
مرا رسید و بالجمله بلاها و مصایب اهل ولایت بی انتها و هر که طالب سعادتست باشد باید تاسی بایشان کند و تن خود را مهیای بلاها
و تحمل و شکیبائی نماید همچنانکه حزبیل که مومن آل فرعونست و آسیه زن فرعون دختر مزاحم و زن حزبیل و غیر اینها بر بلای عظیم صبر نمودند
و حال آنکه در خصوص ایشان بسندهای بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که سه کسند که یک چشم زدن
بوحی خدا کافر نشدند مومن آل یس و علی بن ابی طالب علیه السلام و آسیه زن فرعون و مصایب جناب امیر علیه السلام مستغنی از بیانست و حاجت
به بیان ندارد و اما مومن آل فرعون بروایت علی بن ابراهیم چنان بود که ششصد سال ایمان خود را پنهان داشت و مبتلا بود انگشتان
او از ناخوشی و مرض افتاده بود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بر او غالب شدند و او را پاره پاره کردند ولیکن
خدا او را حفظ کرد از آنکه او را از دین حق بگردانند و ثعلبی نقل کرده که حزبیل از اصحاب فرعون مردی بود نجار و همان بود که تابوت از برای
مادر موسی تراشید و بعضی گفته‌اند که خزینه دار فرعون بود و صد سال ایمان خود را کتمان میکرد تا روزی که موسی علیه السلام بر
ساحران غالب شد و آنروز ایمان خود را ظاهر کرد و با ساحران کشته شد و زن حزبیل ماشطه دختران فرعون بود و مومنه بود روزی شانه
از دستش افتاد گفت بسم الله دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی گفت نه بلکه میگویم که پروردگار تو و پدر تست گفت بگویم بپدرم گفت
بگو چون دختر قصه را بفرعون گفت فرعون آن زن را با فرزندانش طلبید و گفت پروردگار تو کیست گفت پروردگار من و پروردگار
تو خداوند عالمیانست پس امر کرد که تنوری از مس او تافتند و اولاد او را در آن تنور افروختند و او و فرزندانش را طلبید آن زن گفت التماسی دارم
که استخوانهای من و فرزندانم را بعد جمع کنند و در زمین دفن نمایند گفت چون تو حقی بر ما داری چنین خواهم کرد پس امر کرد که یک یک
از فرزندانش را بآتش انداختند چون فرزند آخر که شیرخواره بود انداختند بامر خدا بسخن آمد و گفت صبر کن ای مادر که تو بر حقی پس آن
زن را هم به تنور انداختند اما آسیه پس او از بنی اسرائیل بود و مومنه مخلصه بود و پنهان عبادت خدا میکرد در خانه فرعون و بر این حال
بود تا آنکه فرعون زن حزبیل را کشت در آنوقت دید که ملائکه روح او را بالا میبرند پس یقین او زیاده شد در این حال فرعون بنزد او آمد و قصه
زن حزبیل را به آسیه نقل کرد آسیه گفت وای بر تو ای فرعون این چه جرات است که بر خدا داری فرعون گفت شاید تو هم مثل آن زن دیوانه شده گفت
دیوانه نشده‌ام ولیکن ایمان آورده‌ام بخداوندی که پروردگار من و تو و جمیع عالمیانست پس فرعون مادر آسیه را طلبید و گفت دختر تو دیوانه
شده است بگو کافر شود بخدای موسی اگر نه مرگ او را میچشانم هر چند مادرش با او سخن گفت فایده نکرد پس فرعون حکم کرد او را چهار

میخ کشیده و عذاب کردند تا شهید شد و از ابن عباس منقولست که در هنگامی که او را عذاب میکردند حضرت موسی علیه السلام بر او گذشت
و دعا کرد خدا العذاب از او برداشت که از غذت بعد فرعون الی یار شهر رسید پس از آنحال گفت پروردگارا بنا کن از برای من خانه در بهشت
پس خطاب الهی با و رسید که بجانب بالا نظر کن چون نظر کرد جای خود را در بهشت دید و خندید فرعون گفت به بینید جنون او را که او را عذاب
میکنیم و او میخندد پس برحمت الهی واصل گردید و از سلمان روایت کرده اند که او را با آفتاب عذاب میکردند حق تعالی ملائکه را میفرستاد که او را
سایه میکردند و در کتب سالفه که در اوایل این فصل اشاره بانها نموده شد نقلهای عجیب در باب صبر بر فقد مال و اولاد و احبه ذکر
نموده اند از آنجمله روایت نموده اند از احنف بن قیس که باصحاب خود گفت حلم و صبر را یاد بگیرید همچنانکه من یاد گرفتم پس با و گفتند که از
که یاد گرفتید گفت از قیس بن عاصم عرض کردند که چگونه بود حلم او گفت که روزی در نزد او نشسته بودیم در آنوقت خبر رسید که پسر
او را کسی بقتل رسانیده و در آن اثنا مشاهده نمودیم که نعش پسر را با قاتل او دست بسته آوردند چون این کیفیت را دید حرف خود را
قطع ننمود تا اینکه از صحبت فارغ شد پس رو کرد بقاتل و گفت یا ابن اخی ما حملك علی ما صنعت یعنی ای پسر برادر من چه چیز ترا حمل
نمود بر اینکه او را بقتل رسانیدی گفت غضب بمن غالب شد قیس گفت پس هر گاه غضبناک شوی باید او را بکشی و حال آنکه نفس
خود را اهانت رسانیدی و عصیان کردی پروردگار خود را و عدد خود را کم نمودی برو من ترا آزاد کردم و بعد از آن به سایر اولاد خود
ملتفت شده فرمود بروید غسل و کفن نمایید برادر مقتول خود را و بعد از فراغ مرا اخبار کنید تا نماز او را بگذارم خلاصه چون دفن
کردند قیس باولاد خود فرمود که مادر مقتول مادر شما نیست بلکه او بغیر من و شما راضی نشود بروید دیه او را از مال من باو بدهید
احنف بن قیس گوید چون این قصه را از قیس بن عاصم دیدم حلم و صبر را یاد گرفتم و نیز در کتب مزبوره روایت نموده اند که قومی از بنی
عبس وارد شدند بخدمت بعضی از خلفا و در میان ایشان مردی بود ضریر از سبب کور شدن دیدهها او پرسیدند گفت وقتی بیتوته
نمودم در صحرایی در بطن وادی با اهل و عیال و خدم و حشم پس طاری شد سیل عظیمی که جمیع اموال و اهل و اولاد مرا برد و در میان
قبیله عبس احدی از من مالدارتر و ولدش بیشتر نبود چون ملاحظه کردم چیزی با من باقی نمانده بود مگر یک شتر و صبی مولود و چون
شتر مغتلم و شارد بود آن کودک را بر زمین نهادم و بعقب شتر دویدم که او را بگیرم اندک راهی نرفته بودم که از عقب صیحه آن طفل را شنیدم
لابد از شتر دست کشیده بسوی طفل آمدم همین که رسیدم دیدم گرگی شکم او را دریده و سر ببطن برده احشا و امعاء او را میخورد
لابد لاحق شتر شدم که او را بگیرم ناگاه لگدی بر من زد که هر دو چشم من کور گردید پس صبح کردم نه مالی داشتم و نه اهل و نه اولاد و نه شتر و چشم
و هم در کتب مزبوره و انوار از بعضی روایت نموده اند که عبدالله پسر مطرف وفات کرد و پدرش مطرف از خانه بیرون آمد در
حالتی که ثیاب حسنه پوشیده و خود را معطر نموده با زینت تمام چون قوم او را باین حالت مشاهده نمودند غضبناک شدند که
مطرف چون ولد تو عبدالله فوت شده ثیاب فاخره را ملبس شده زینت مینمایی مطرف گفت آیا مسرور نشوم و تسکین نیابم بر اینکه حق تعالی
وعده فرموده است در مصیبت سه خصلت را که افضل در نزد من است از جمیع دنیا پس تلاوت این آیه را نمود قال الله تعالی الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون و هم روایت کرده
اند که مردی چند نفر از قریش را بطعامی دعوت نمود و در اثنا یکی از ایشان پسر او در الکند دهما افتاد و مرد امر به اهل خود کرد که
صدا بلند نکنید و گریه ننمایید و چون از طعام فارغ شدند بعد از آن بتغسیل و تکفین آن مشغول گردید و هرگز اظهار ننمود تا آنکه
معزیان و سدید ایشان متوحش شدند که چه واقع شده گفتند از امر مصیبت پرسیدند که چگونه تحمل کردی ایشان از صبر و کرم
او تعجب نمودند و هم روایت نموده اند که مردی را نه پسر بود لاولادی بود و دیگر روزی فوت نموده بر قوم خود داد که چون جمع شدند
با ایشان بنوعی صحبت میکرد که گویا امری از او مفقود نشده پس او را گفتند که چگونه است که هرگز تغیری در وجنات تو ظاهر نشد
اموراً گفت امورات اولاد بدیع نبود و من بر مصیبت او مجد نیستم و از جزع نفعی برای من و او نیست هم اصلی ندارد همه کس از این شرب
خواهد نوشید پس چرا اضطراب کنم و نیز شیخ شهید ثانی و شیخنا ابو ... و صاحب مجالس رضوان الله علیهم اجمعین از
ابوالعباس محمد بن الامام حکایتی نقل نموده اند که مضمون آن بر وجه اختصار اینست که ابوالعباس روایت نموده که هر شب کردین یکی

ازهنگامی که خارج شدم از بلد اراده داشتم که به بلاد روم روم و بین راه به مردی وطن رسیدم که مظلمه در آن بود پس چون به او رسیدم مشاهده
نمودم که دیدهای او کور شده و دست و پایش افتاده بود و با وجود این می‌گفت حمد و ثنا تو راست ای پروردگار من و ای سید و
مولای من حمد می‌کنم تو را چنان حمدی که وافی باشد به جمیع نعمتهای تو و تفضیل داده مرا بر بسیاری از مخلوقات خود پس گفتم والله از
سوال میکنم که چگونه است تفضیل دادن خدا او را و چون نزدیک رفتم سلام کردم بر او و رد سلام من کرد گفتم رحمک الله من از تو سوال
میکنم از چیزی آیا خبر میدهی از آن یا نه پس گفت اگر در نزد من از آن علمی باشد خبر میدهم تو را گفتم به چه چیز فضیلت داد خدا
بر اکثر خلق که از این و شمار میکنی گفت مگر نمی‌بینی که چگونه بلاهای آفات فرود آمده و اکثر خلق را از آن محروم نموده بعد از آن گفت و
الله لو ان الله تبارک و تعالی صب علی نارا تحرقنی و امر الجبال فدمرتنی و امر البحار فغرقتنی و امر الارض فخسفت بی ما ازددت فیه سبحانه
الا حبا و لا ازددت له الا شکرا ما حاصل معنی اینکه بخدا قسم اگر خدا تعالی بریزد بر من آتشی که مرا بسوزاند و امر فرماید کوهها را که مرا
پاره کنند و امر فرماید به دریا که مرا غرق نماید زیاد نمیکنم از عوض این بلیات با و مکرهت و دوستی خود را و زیاد نمیکنم مگر شکر و حمد
و ثنا پس به من گفت به درستی که حاجتی دارم به تو آیا انجام برای من عمل مینمایی گفتم بلی بگو هرچه میخواهی گفت پسری داشتم که برای من
شد نماز در اوقات نمازها معین من بود و در وقت افطار مرا اطعام میکرد از دیروز مفقود شده آیا میتوانی که او را برای من
بیابی پس برای رضای خدا برخواستم و در طلب او سعی بلیغ نمودم تا اینکه رسیدم بتلی از ریگ شتری دیدم که اطفال او را پاره کرده میخورند
گفتم انا لله و انا الیه راجعون من چگونه به نزد آن عبد صالح بروم و خبر قتل ولد او را به او رسانم پس چون به نزد او آمدم بعد از سلام
رحمک الله اگر از تو سوالی کنم جواب او را میدهی گفت اگر در نزد من علم آن باشد خبر میدهم گفتم تو کدامی نزد در نزد خدا و افضل است
منزلت تو یا پیغمبر خدا ایوب منزلت او بیشتر است گفت ایوب اکرم است از من و اعظم است منزلت او در نزد خدا گفتم مبتلا کرد خدا
او را بطوری که وحشت کردند از او کسانی که با او انس داشتند و هدف بلا باشد پس صبر نمود پس بآن پسر خود را که از آن مرا خبر داد
و مرا بطلب او فرستادی یکی از سباع او را پاره پاره کرده و بقتل رسانیده خدا اجر ترا عظیم بکند گفت الحمد لله الذی لم یجعل فی
قلبی حسرة من الدنیا حمد میکند خدا را که نگذاشت در قلب من حسرتی از دنیا پس صیحه کشید و روی نمود بجانب قبله پس چون ساعتی گذشت
او را حرکت دادم دیدم که مرغ روح او بباغ رحمت پرواز نموده گفتم انا لله و انا الیه راجعون و متحیر بودم که چگونه بشود تجهیز و تدفین او
چون کسی نبود که مرا اعانت بر غسل و کفن و حفر قبر و دفن او نماید پس در آن اثنا قافله پیدا شد که بر آن طرف میرفتند نزدیک ایشان رفتم کیفیت
و قصه خود را نقل نمودم همگی راحل خود را بسته و مرا اعانت نمودند و آب در یا غسل او دادیم و با ثوابی که ایشان داشتند تکفین نمودیم
و تقدیم نموده نماز او را با جماعت گذاردیم و در همان مظلمه دفن کردیم و جماعت از نزد من رفتند و در نزد قبر او نشستم مشغول تلاوت قرآن مجید شدم
تا اینکه از شب ساعاتی چند گذشت پس مرا خواب گرفت صاحب قبر را در خواب دیدم در احسن صورت و اجمل زی در روضه خضراء
ثیاب خضر پوشیده بتلاوت قرآن مشغول است پس با او گفتم آیا نبودی صاحب من گفت بلی گفتم چه چیز ترا باین نعم رسانیده گفت بدان
نیافتم این منزلت را در درگاه خداوند عالم مگر بسبب صبر بر شکر و وجه هست که نمیرسد بآن مگر صابران پس از خواب بیدار شدم.
او را وداع کرده بمقصد خود روان شدم و از ابان بن تغلب که کنیتش عروه روایت نموده اند که وارد شدم بخانه زنی که پسرش مرده بود و مرض
برخواست چشمهای او را مالید و گریست پس روح کشید پس گفت ای پسر من چه چیز است جزع و بکا در او پس چیزی از تو ببخشود و نقصی برای من واقع
نداد ای پسر چشیدی چیزی را که پدرت نیز آن را چشید و نزدیک باشد که مادرت نیز بعد از تو آن را خواهد چشید به درستی که اعظم
راحت بدن نوم است و النوم اخو الموت پس چه ضرر داده بتو که بوده باشی نائم در فراش یا در غیر آن و فردا سوال از اعمال است بهشت یا دوزخ
ماویست و اگر از اهل بهشتی مرگ بتو ضرری نداده و اگر از اهل ناری پس نفع نمیکند ترا حیات اگرچه اطول ناس باشی از حیث عمر بخدا قسم
اگر مرگ اشرف اشیا نبود برای بنی آدم هرگز خدا مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و باقی نمیگذاشت عدو خود ابلیس را و از بعضی
مرویست که نازل شدم بخانه زنی که مال کثیر و دقیق و ولد داشت و چند روز در منزل او ماندم و چون اراده رحیل نمودم با و گفتم
آیا حاجتی هست که انجام او کوشم گفت بلی حاجت من اینست که هر وقت که باین بلد نازل شوی در خانه من منزل کنی و اعوام چند از آن

گذشت باز کار من بآن بلا افتاد و منزل آن ضعیفه رفتم دیدم که جمیع اموال و دقیق و اولاد و کلا تلف شده اند و منزل سابق را هم خراب بوده
اقامت هذا الان نیز امیر و به و رضا هکه پیشتر از سابق بوده پس با و گفتم با وجود این بلاها امروز می بینم آنچه شکسته شکر کنندهای بنده خدا
من بودم در حال نعمت در احزان کثیره دانستم کران از آن شکر من بوده من الیوم در بلا شکر انشا الله بخدم جهت شکر صبر که خدا بمن عطا
فرموده و در کتب معتبره و در کشکول و انوار از بعضی نقل نموده اند که شخصی از اهل مصر بمن گفت که در طواف بیت الله الحرام بودم دو
نفر جوان را دیدم در خانه کعبه که یکی از آنها این ابیات را انشا نمود و عینته صبرت و کان الصبر خیر معینه و هل جزع منی یجدی فاجزع
صبرت علی ما لو تحمل بعضه جبال برضوی اصبحت تتصدع ملکت دموع العین ثم رددتها الی ناظریه والعین فی القلب تدمع چون گریه
و زاری او را دیدم پرسیدم از چه جهت مصیبت تو چنانست که جبال اگر بعضی از آن مصائب را متحمل شوند شکافته میشوند جوان گفت این مصیبت
بمن رو داده که احدی مبتلا بآن نشده گفتم آن مصیبت چیست گفت دو طفل داشتم که ملاعبه میکردند با یکدیگر و پیش من پدرشان
روز عید اضحی دو گوسفند کشته بود طفلی بطفل دیگر گفت بیا ترا نشان دهم که پدر چگونه گوسفند را کشته شفره را
برداشته او را خوابانید و مانند گوسفند گلوی او را برید پس قاتل از خوف فرار کرد پدر را نیشان آمد گفتم که بدوستی پسر تو برادر خود را
کشت و فرار نمود پس خروج من بطلب او رفتم دید که سبع او را پاره پاره کرده چون آن را دید رجوع کرده که بخانه بیاید از کثرت عطش و گرسنگی
در راه مرد و در انوار از اسرائیلیات نقل نموده که عابدی خدا را در هر روز عبادت میکرد در خواب به او گفتند فلان زن رفیق تو
در بهشت پس سؤال کرد او را پیدا نمود و سه روز او را مهمان کرد برای اینکه عمل او را نظر نماید چون آن زن بمنزل عابد آمد عابد قائم بود بعبادت و آن زن
نائم بود در نهار و آن زن افطار میکرد پس عابد تعجب نمود از او پرسید که آیا تو عمل دیگری داری غیر آنچه من دیدم زن گفت عملی از برای
خود نمیدانم که اظهارش نمایم عابد بسیار دقت نمود تا اینکه ضعیفه گفت خصلتی در من هست و آن اینست که اگر در شدت باشم تمنا
نمیکنم که کاش در رخا بودم و اگر مریض شوم تمنا نمینمایم که در صحت باشم و اگر در آفتاب باشم آرزو نمیکنم که در ظل باشم پس عابد دستها
خود را بر سر گذاشت و گفت این خصلتی است عظیم که عاجزند از آن عباد و زهاد و هم روایت کرده که زنی راه میرفت سکندری
خورده بزمین افتاد و ناخن او بریده شد مع هذا از آن مسرور و خندان بود با و گفتند با وجع ابهام با بی که خندانی پس آن ضعیفه
گفت بدرستیکه لذت ثواب و جزای آن زایل کرده است از قلب من حرارت وجع او را و هم در آن کتاب روایت نموده که چون بلا شدید شد
بر ایوب علیه السلام زوجه اش گفت چرا دعا نمیکنی که خدا بلا را از تو دفع کند فرمود از من بپرسی که من چقدر بودم در ملک و رخا گفت هفتاد
سال و حال اراده از ادارم گوشت از مادر بلا بکند و تم شاید ادای شکر آنچه خدا بمن انعام فرموده نمایم و اولی بصبر که سبب که ببلا مبتلا
باشد و نیز در کتب معتبره و انوار مرویست که عیسی علیه السلام از مردی گذشت که کور و ابرص و مقعد بود و فالج چندین او را عارض
شده بود و گوشتها او از جذام فرو ریخته و میگفت الحمد پروردگاری راست که مرا عافیت داده از آنچه اکثر خلق او را بآن مبتلا است پس عیسی ع
فرمود کدام بلا است بالاتر از تو مصروفست بعضی بهر بلا مبتلا پس عرض کرده که من بهترم از آنکه خدا معرفت خدا در قلب ایشان نهاده نشده و
خدای خود را نشناخته اند و خداوند عالم معرفت خود را در قلب من داخل نموده عیسی ع فرمود راست گفتی دست خود را بیشتر
بده چون بدست مبارک آنحضرت او را مسح نمود احسن ناس گردید وجها و افضل ایشان شد هیئتا و جمیع آنچه از امراض بدن او بود همه
زایل گردید و مصاحب عیسی ع شد و دایم در رفاقت آنحضرت عبادت خدا میکرد و هم در آن کتاب از بعض اکابر نقل نموده اند که قصد نمودم
که عبادان بروم در بیابانی خود در طریق مردی را مشاهده کردم که اعمی و مجذوم بود و تمام گوشت او را مور میخورد پس سر او را برداشتم
و بحجر خود نهادم چون بحال آمد و افاقه از برای او حاصل گردید گفت کیست این فضول که میان من و پروردگار خود داخل شده
مانع توجه من میشود بحق خدا اگر جمیع عروق اعضای مرا قطع نماید زیاده نمیکنم بسوی او مگر محبت و دوستی و هم مرویست که یکی
از بندگان شصت سال مریض شد و چون مرض او شدید گردید اولاد او بر سرش جمع شدند پس با و گفتند ای پدر آیا اراده میکنی که
بهبود و راحت گردی از آنچه تو عارض شده گفت نه گفتند پس چه چیز را اراده نموده گفت ما لی اراده انما انا عبد و للسید الاراده فی
عبده و الحکم فی امره حاصل معنی اینکه نیست از برای من اراده اینست و جز این نیست که من بنده ام اراده از برای مولای است با اوست

نکته ... ۲۰

درباره

درباره عبد خود و حکم در امر اوست و در وقتی که چون مرض شدید شد بفقیه موصلی با وجود آن فقر و جهد با و در وارد در پی گفت
الهی و سیدی ابتلیتنی بالمرض والفقر فهذه فعالک بالانبیاء والرسل فکیف لی ان اؤدی شکر ما انعمت علی حاصل اینکه ای معبود
و سید من مبتلا کرده مرا بمرض و فقر و این است فعال شما با انبیا و رسل چگونه میتوانم از برای من ادای شکر این همه انعام نمود
یعنی از عهده شکر این نعمتها توانم بر آیم و هم در آن کتب منقول است که رابعه عدویه را گفتند چه وقت بنده راضی از پروردگار خود است
فقالت اذا کانت سروره بالمصیبة کسروره بالنعمة یعنی در جواب گفت وقتی که بوده باشد سرور و خوشحالی بنده به مصیبت مثل سرور او
بنعمت یعنی در این حال معلوم میشود که بنده از خدا راضی است و نقل روایت نموده اند که در مکه معظمه زادها الله شرفا مردی فقیر
بود مقعد و زنی داشت که او هم چنان بود و پسری داشتند که چون صبح میشد هر دو را نقل میکرد در پشت خود بمسجد و کسب روزی
را در آنجا میکردند و وقت شام باز ایشان را نقل بمنزل میبرد و چند روزی گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را ندید پس
احوال پرسید عرض کردند که آن ولد وفات کرده و خود شان بجهت عجز نمیتوانند که از خانه بیرون آیند آنحضرت فرمود اگر کسی را
ترک میکرد هر آینه این مقعد را ترک مینمود و این روایت را طبرانی نیز ذکر کرده و هم در آن کتب مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
جابر بن عبدالله انصاری را دید که پیری و لاغر و گرفتار مرض و ناخوشیها او را احاطه کرده گفت چگونه می یابی حال عرض کرد که فقر را
دوستتر دارم از غنا و مرض محبوبتر است در نزد من از صحت و مرگ را از حیات بهتر [illegible] دارم حضرت فرمود اما ما اهل بیت پس
نزد ما هر چیزیست که از خدا برما وارد میشود از فقر و غنا و مرض و صحت و موت و حیات جابر برخاست و میان دو چشم حضرت را بوسید
و گفت راست فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بمن گفت ای جابر بخدمت یکی از فرزندان من خواهی رسید که اسم او موافق اسم من
باشد و حقیقت علمها را بشکافد و فاضل متبحر معاصر قدس سره در معراج السعاده ذکر نموده که یکی از بزرگان را پرسیدند که هرگز
در دنیا لذتی یافتی گفت بلی وقتی در مسجد جامع شام بودم و چندان بیماری و فقر بمن روی آورده بود که شرح آن نمیتوان گفت
عاقبت بمرض اسهال مبتلا شدم و از تعفن آن احدی پیرامون من نمیگشت تا روزی خادم مسجد آمد و سر پای بر من زد و از بسیاری
شپش و عفونت من نتوانست مرا بردارد دیدم که پای من بست و کشان کشان بیرون مسجد آورد و در برابر انداخت در وقت در
آن وقت چنان لذتی در خود یافتم که ما فوق آن متصور نیست و بالجمله با وجود آنچه مذکور شد از فضیلت بلایای دنیا و باعث شدن
آن از برای سعادت ابدیه همین نیست که بلا و مصیبت از برای هر کس بهتر از عافیت باشد پس نباید کسی از خدا طلب مصیبت و بلا
کند و حضرت پیغمبر پیوسته بخدا پناه میبرد از بلای دنیا و آخرت و او و سایر انبیا و اوصیا نیکوئی دنیا و آخرت را از خدا مطالبه
و میگفتند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و از شماتت اعدا و بدی قضا پناه میگرفتند و پیغمبر میفرمود از خدا
عافیت طلب کنید که بغیر از یقین و معرفت هیچ افضل از عافیت نیست مخفی نماند که همچنانکه صبر بر بلایا و مصیبت میباشد همچنین در نعمت
و نعمت نیز محتاج بصبر است و بیان این مطلب آنکه هر چه از برای بنده در دنیا حاصل میشود موافق خواهش طبع او هست یا نیست
بلکه رفاهیت و حصول آنچه موافق خواهش است مثل صحت و وسعت اموال و رسیدن بجاه و مال و کثرت قبایل و عیال هرگاه
صبر خود داری نکند و خود را ضبط نتواند نمود از فرو رفتن در آنها و مغرور شدن بانها طاغی و یاغی میشود و سرکشی [illegible] فان الانسان
چنانکه خدای تعالی میفرماید ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی یعنی انسان چون خود را مستغنی دید طغیان میورزد و از این جهت است
که یکی از بزرگان دین گفته مؤمن بر بلا صبر میکند اما صبر نمیکند بر حال عافیت مگر بنده صدیق و از این جهت بود که چون دنیا وسعت
بهم رسانید بر صحابه پیغمبر و از تنگی معاش بیرون آمدند گفتند که خدا امتحان کرد ما را برنج و سختی بر آن صبر کردیم و امتحان
نمود ما را بفضل رفاهیت پس طاقت صبر بر آن نداریم و از این راه خدای تعالی فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم
عن ذکر الله و معنی صبر بر متاع دنیا در حال وسعت و رفاهیت آنست که دل بانها نبندد و خاطر جمع نکند و بداند که اینها
نزد او بعنوان عاریه است و بزودی از او پس گرفته خواهد شد پس غرق تنعم و لذت نگردد و بر کسانیکه فقرا اند [illegible]
تکبر و تفاخر نکند و حقوق خدا را از مال خود صرف نماید بمصارف آنها و حق الله را رعایت نماید و شکر نعمت بجا آورد و از نعمت بجا خود

اعانت مظلومین را کند و همچنین در شناختنهای الهیه و ستر دین که صبر در اینحال دشوارتر است و مصیبت بلا است که این صبر با وجود
قدرت و اختیار متحقق میشود و لیکن در بلا و مصیبت اختیاری نیست و چاره بجز صبر ندارد و از نیست که گرسنه صبر او بر گرسنگی در
وقتی که طعام حاضر نباشد آسانتر است از صبر نمودن او با وجود حضور طعام اما صبر بر طاعت و عبادت از آن راه دشوارتر است که طبع
آدمی طالب قهر و غلبه و برتریست و بندگی و مذلت برای او مشکلست و با وجود این بعضی را از جهت کسالت راغب نیست و بعضی را بکار از روی
بخل بر او گرانست و بعضی را بجهت غیر و هیچ عبادت خالی از راه مشقتی نیست و باینجهت محتاج بصبر است و اما صبر از معصیت از آنرو
صعوبت دارد که جمیع افعالی نیست که نفس را بآنها خواهش دارد و راغب بآنها است و از بیجهت است که صبر نمودن از معصیتها که آدمی
بآنها معتاد شده و الفت گرفته مشکلتر است چنانچه [illegible] از بیجهت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
هرکه صبر کند و خود را نگاه دارد از معصیتی [illegible] فاصله میان
بطن زمین تا منتهای عرش الهی بوده باشد و فرموده که حقیقتا جمیع انعمت عطا فرموده پس شکر آنرا بکن که نزدان نعمت بر ایشان وبال شد
در را می باید نعمتهای الهیه را صرف رضا و مقصود او نماید حق اعضا و جوارح که از نعمتهای الهیست در طاعت و عبادت او بکار برد
و از [illegible] و اجتناب از واجب نماید و صبر و شکر را برادر [illegible] که در این باب ذکر شد
قدر قلیلی بود از آنچه در مسکن الفواد و انوار و بحار و رسائل در خصوص صبر و شکر نوشته کرده ایم و در بنو چه زیاد از آن فرصت حاصل
نبود و بالله التوفیق و علیه التکلان فصل در بیان آنکه از احادیث اهل بیت علیهم السلام ظاهر میشود که طعامهای لذیذ را اکل کردن
و مردم خوراندن و تکلف نمودن [illegible] خوبست و طعامهای لذیذ را بر خود حرام کردن خوب نیست اما باید که از حلال باشد
و آنقدر نخورد که او را از عبادت الهی باز دارد و پر بسیار خوردن صفای قلب میبرد و باعث قساوت قلب میشود چنانکه در بحار از سید
ابن طاوس روایت نموده که من قل طعامه صح بدنه و صفا قلبه و من کثر طعامه سقم بدنه و قسا قلبه و در کافی از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام
روایت کرده که فرمود لو اقتصد الناس فی المطعم لاستقامت ابدانهم و از آنحضرت علیه السلام منقولست که مؤمن در دنیا میخورد
بقدر حاجت مثل کسیکه بخوردن میته مضطر شده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه ما [illegible] شکم
خود باشد پس بتحقیق که صاحب [illegible] صالحه کشته و فرموده که جهاد نمایید با نفسهای خود بجوع و عطش
که بتحقیق اجر آن مثل اجر جهاد فی سبیل الله است بدرستیکه هیچ عملی نزد خدا محبوبتر نیست از گرسنگی و تشنگی و فاضلترین شما و بر او [illegible]
نزدیکترین شما نزد خدا روز قیامت کسیست که گرسنگی و تشنگی او بیشتر باشد و دشمن ترین شما بسوی خدا هر پرخوار بسیار خواب و فرموده که
بتحقیق حقتعالی بملائکه مباهات میکند بکسیکه کم خوراک باشد در دنیا و میفرماید ببینید بنده مرا که مبتلا و امتحان کرده ام او را بطعام
و طعام در دنیا پس ترک کرده آنرا ای ملائکه گواه باشید که هیچ خوردنی را نمیگذارد مگر آنکه در عوض درجات بهشت با وکرامت شود و رسول خدا
صلی الله علیه و آله در حدیث طولانی باسامه فرمود اگر توانی که ملک الموت ترا دریابد باشکم گرسنه و جگر تشنه پس بتحقیق که ادراک [illegible]
شرف منازل را و خواهی بود با پیغمبران شادی کنند و بود روح تو ملائکه را بر تو صلوات میفرستند [illegible] پروردگار جبار و حضرت
صادق علیه السلام میفرماید که نزدیکترین احوال بنده بخدا وقتیست که در سجده باشد و گرسنه باشد و فرموده سید عمل گرسنگیست
و اصل و مغز عبادت گرسنگیست و اخبار از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام بسیار است که شبع علامت غفلت و موجب [illegible] است
و از آنحضرت صلی الله علیه و آله سوال نمودند از علامت مؤمن و منافق فرمود بتحقیق که مؤمن همیشه در نماز و روزه و عبادت است و همت
منافق در طعام و شراب مانند بهایم و فرموده نور حکمت در گرسنگیست و دوریست از خدا در سیریست و فرموده که سیر مخورید که [illegible]
[illegible] از دلهای شما و فرموده که حکمت داخل نمیشود شکمی را که پر از طعام باشد و فرموده که سه چیز باعث غضب الهی
است خواب بی بیداری و خنده بی تعجب و اکل بر سیری و در حدیث قدسیست که یا احمد بتحقیق چون شکم گرسنه شد بیاموزانم او را حکمت
و اگر کافر باشد حکمت او وبال و حسرت برای او خواهد بود و اگر مؤمن باشد حکمت نور و برهان و رحمت است پس یاد میگیرد آنچه نمیدانست
و می بیند آنچه نمیدید تا آنکه فرمود یا احمد دشمن دار دنیا و اهل آنرا و دوست دار آخرت و اهل آنرا گفت پروردگارا کیستند اهل دنیا فرمود

هرکه

هر که دنیا باشد خود را و خنده و غضب و دوا از توبه منقولست ای پسر آدم چگونه طمع میداری عبادت را با شبع و جلاء قلب را با کثرت خوابیدن
و خوف خدا را با خوف فقر و ورع را با حرص دنیا و حب خدا را با حب دنیا و جنت خدا را با تحقیر فقرا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که سنگین است تعب با هفتاد راحت و سبکی کراهت با هفتاد تعب و فرمود شبع عقوبت دلست و مرض بدن و بر طرف شدن
بهاء و نور سیما و صلاح شیطان و کوری دل و فراموشی خدا و خرابی دین و بر طرف شدن یقین و تحریم حکمت و مزرعه ابلیس و ترک آ
و ارتکاب معاصی و از حضرت عیسی علیه السلام منقولست که بحواریین فرمود که هر که سیر شود ... دل او شود و محروم از حفظ حکمت
و دور رفتن خوف الهی ... از دل او و سنگینی در عبادت و زیادتی شهوت او که مانند ... و طوف دور از اهل هنگام گشتن
مسلمانان ... و مفاسد شامت شبع و مفاسد آن فوق حد تحریر است بعقل و نقل و تجربه و باتفاق اهل عقل
و ارباب قلوب جوع و صبر ... پس آدم عاقل باید مانند حیوانات ... همت او مصروف بخوردن و آشامیدن
نباشد بلکه باید ... و مقصود او از اکل و شرب قوت عبادت باشد بیت جهان زهر است زهر تلخ ناکش بکم خواری توان
جست از هلاکش و هم باید ... صرف کند که نسبت بحال او اسراف نباشد که خدا مسرفانرا دوست نمیدارد و طلب حلال و ضر
حلال کردن ... بلکه واجبست و در طلب دنیا سعی ... کافیست آنکه مقدر است باو میرسد و با وجود سعی باید
که معطی خدا است و از طلب ... بسبب سعی زیاد او غافل نشود چنانکه حق تعالی مدح کرده است مردانی را که غافل نمیکرد ایشانرا
تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامه صلوة و دادن زکوة و بعد از تحصیل آنچه بهم رسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد
خود بمشقت باید گذاشت و در اینصورت ترک لذتها کردن و جامها دوختن و کهنه پوشیدن خوبست و متوجه حرام نباید شد این
صفت یعنی قانع شدن بآنچه بهم رسد و تحمل مشقت کردن صفت انبیا و اصفیا و صلحا است چنانکه در حدیث معتبر از حضرت
صادق علیه السلام در بحار و ارشاد منقولست که داود پیغمبر علیه السلام مناجات کرد که پروردگارا قرین من در بهشت و نظیر من در منازل
من در آنجا که خواهد بود پس حق تعالی وحی کرد که متی پدر یونس قرین و نظیر تو خواهد بود پس داود رخصت طلبید که بزیارت او
برود و چون رخصت یافت با سلیمان علیه السلام پسر خود بدیدن او رفتند و چون بخانه او رسیدند خانه دیدند که از سعف خرما
ساخته بود و چون احوال او پرسیدند گفتند که در بازار است و چون ببازار آمدند و احوال او پرسیدند گفتند که در سوق هیزم کشان
و چون در آن بازار از محل او سوال کردند گفتند الحال میاید پس نشستند بانتظار قدوم او تا آنکه دیدند که او پیدا شد و بسته هیزمی
سر خود گرفته بود پس مردم برخواستند و استقبال او کردند چون هیزم را بزمین گذاشت حمد الهی ادا نمود و گفت کیست که بخرد مال
طیب حلال را بمال طیب حلال پس یکی قیمتی گفت و دیگری زیاد کرد تا آنکه بیکی از ایشان فروخت پس داود و سلیمان علیهما السلام پیش او رفتند
بر او سلام کردند جواب سلام گفت و ایشانرا تکلیف بمنزل نمود و بآن زری که داشت از قیمت هیزم گندم خرید و بخانه آورد و
آسیا کرد و خمیر نمود و آتش افروخت و خمیر را در میان آتش گذاشت و با ایشان نشست بصحبت داشتن و چون برخواست دید که نان
پخته است پس نانرا گرفت و در میان ظرفی چوبی ریزه کرد و نمکی بر او پاشید و مطهره در پهلوی خود گذاشت و بدو زانو در آمد و لقمه
گرفت بسم الله گفت و بدهان گذاشت چون خوب خایید و فرو برد الحمد لله گفت پس با دیگر لقمه دیگر برداشت و همچنین نمود پس
آب برداشت و بسم الله گفت و تناول نمود و چون بر زمین گذاشت گفت الحمد لله پروردگارا کیست که باو نعمتی داده باشی مثل آنچه بمن
عطا کرده چشم و گوش و بدن مرا صحیح گردانیده و مرا قوت بخشیده تا رفتم بسوی آن درختی که خود نکشته بودم و سعی در برای محافظت
آن متحمل نشده بودم و آنرا روزی من کردی و فرستادی برای من کسیرا که آنرا از من خرید و بقیمت آن طعامی خریدم که خود زراعت
نکرده بودم و مسخر گردانیدی برای من آتشی را که بآن آتش پختم طعام را و چنین کردی که از روی خواهش آنرا خوردم که قوت یابم بر بندگی
تو پس تراست حمد و بعد از آن گریست پس داود با سلیمان گفت که ای فرزند برخیز برویم که هرگز ندیدیم بنده که شکر خدا از او زیاده
از او بجا بیاورد بلی بندگان خدا در دار دنیا با این نحو گذران نموده اند و شاکر نعماء الهی شده اند ولکن اگر خدا وسعت و فراخی روزی
دهد بعد از ادای حقوق واجبه توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در هر باب تفصیل داد ...

با یک نمود یعنی اقتصاد بنفقه اند هد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه دارد هم تلف و پایمال
نداشته و روزی خود را منحصر در آن نداند و آنچه را از برای خود صرف میکند بر عیال تنگ نگیرد مگر اینکه ضرورت داعی بآن شود و طعامهای
لذیذ بخورد و بخوراند و پوشانیدن و جامههای نفیس بپوشد و بپوشاند اما بقدری که بحد اسراف نرسد چه تحریم اسراف فی‌الجمله چیزهائیست
که اجماع قطعی در آن شده بلکه ضرورت دینیه و آیات متکثره و اخبار متعدده در نهی از آن وارد و کبیره قال الله سبحانه عزّ جاره
فی سورة الاعراف کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین وقال فی سورة النساء ولا تأکلوها اسرافاً وبداراً وقال فی سورة الفرقان
والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواماً وقال فی سورة بنی اسرائیل ولا تبذر تبذیراً ان المبذرین کانوا
اخوان الشیاطین وقال فی سورة الشعراء ولا تطیعوا امر المسرفین وفی سورة یونس فی وصف فرعون وانه لمن المسرفین وفیها
ایضاً کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون وقال الله سبحانه ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد
ملوماً محسوراً وقال عزّ شانه فی سورة المؤمن وان المسرفین هم اصحاب النار وقال ابن خاتون العاملی فی شرحه الفارسی علی الاربعین
لشیخنا البهائی رحمه الله بعد عدّ الکبائر ما انجبر وزاد بعضهم اربعة عشر نبا وعدّها من الکبائر الی ان قال العاشر الاسراف فی
مال نفسه ای صرفه زائداً علی القدر الذی ینبغی انتهی والظاهر ان الاجماع علی حرمته بعد الآیات المذکورة کفانا مؤنة الاشتغال
ببیان ذلک اما بیان ما هو اسراف وتعیین موارده ومصادیقه قال الجوهری فی الصحاح السرف ضد القصد الی ان قال الاسراف
فی النفقة التبذیر وقال الفیروزآبادی فی القاموس السرف محرکة ضد القصد الی ان قال والاسراف التبذیر وما انفق فی غیر طاعة
وقال الطریحی فی مجمع البحرین قوله تعالی ولا تسرفوا الاسراف کل ما لا یحل وقیل مجاوزة القصد فی الاکل مما احل الله وقیل ما انفق
فی غیر طاعة الله تعالی وقال ابن مسکویه فی کتاب … الدنیا والدین السرف هو الجهل بمقادیر الحقوق والتبذیر هو الجهل بمواقع الحقوق
وقال فی جوامع الجامع فی تفسیر قوله تعالی ائنکم لتأتون الرجال الی قوله بل انتم قوم مسرفون متجاوزون الحد فی الفساد حتی تجاوزتم
المعتاد الی غیر المعتاد وقال الزمخشری فی الکشاف فی تفسیر قوله عزّ شانه اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا الآیة القتر والاقتار والتقتیر التضییق
الذی هو نقیض الاسراف والاسراف مجاوزة الحد فی النفقة وقال المقدس الاردبیلی رحمه الله فی آیات الاحکام فی تفسیر قوله تعالی ولا
تبذر تبذیراً التبذیر تفریق المال فیما لا ینبغی وانفاقه علی وجه الاسراف وقال ایضاً فلو صرف ماله فیما لا ینبغی عقلاً او شرعاً وان لم
تکن فائدة دینیة او دنیویة فانه مضیع لذلک المال شرعاً ومبذر وسفیه انتهی وقد ظهر من ذلک ان مقتضی کلام اللغویین والمفسرین
ان الاسراف فی المال والانفاق اما مجاوزة الحد مطلقاً او المجاوزة الخاصة ای الانفاق فی المعصیة وظهر ایضاً انه لا شک فی کون
اسرافاً … مخصوصیة او الکون … العلامة فی التذکرة الاجماع علی کونه من الاسراف وظاهره اجماع الامة وانما
الکلام فی انه … مخصوص … کما یظهر من بعض العبارات المتقدمة او عام فی کل انفاق تجاوز عن الحد ولا یلیق بالحال وظهر من
بعضهم انه مجاوزة الحد فی غیر وجوه الخیر وهذا اعم من الاول واخص من الثانی ومنه یظهر ان الاحتمالات فی معنی الاسراف ثلثة
صرف المال متجاوزاً عن الحد مطلقاً … وظاهر کل من یقول بوجود الاسراف فی وجوه الخیر ایضاً منهم العلامة فی التذکرة حیث صرح
بکون صرف المال فی وجوه الخیر زائداً علی اللایق بحاله اسرافاً ونفی عنه البعد فی الکفایة وسنذکر تفصیل الاقوال فیه ان شاء الله تعالی
والثانی انه صرف المال زائداً عن اللایق بحاله فی غیر وجوه الخیر ذکره بعضهم ونسبه فی المسالک الی المشهور وهو قول مجاهد والثالث
انه صرف المال فی المعاصی خاصة وهو المحکی عن ابن عباس وقتادة وعن مجاهد لو انفق مداً فی باطل کان تبذیراً لان الانفاق فی
المعصیة تجاوز عن الحد وقال الفاضل المحقق … ان الاسراف هو تضییع المال وصرفه فیما لا یلیق بحاله او فیما لا …
الیه اما التضییع فصداقه واضح … کاهراق الماء او طرح النواة او اهراق اللبن والدبس ونحو ذلک مما لا یعتد بها وصرف المال
… بان یجعله بلا صرف او صرفه علی وجه لا یترتب علیه فایدة اصلاً لا دینیة ولا دنیویة والمراد بالفایدة ما یکون منظور
العقلاء ویعتد بها العقلاء والذین … فلا یرد انه لا یکون فایدة عند سفهاء اهل الدنیا والمنهمکین فی الملاعب و
الهواء … کما ان بعضهم یضعون … الادویة … والاشیاء الغالیة فی المشاعل لیکون ضوءها ذا الوان ومن ذلک ما

یفعله

يفعلون في هذه الازمنة من التعليق للناس وتقال لها بالفارسية آتش بازي ومن اضاءة السراج في النهار ونحو ذلك ومما المتعارف فيهم الا
يليق بحاله وان يصرف فيما لا يترتب عليه فائدة دينية او دنيوية ولو مجرد الزينة التي اباحها الله تعالى لعباده بعدها العقلاء فائدة
ولكنها كانت غير لائقة بحاله عند اهل العرف متجاوزة عن حده وشانه كصرف السوقة الذين لهم في كل يوم درهمان مالا الف دوقية
بالذهب الاحمر وكاشترا من لا يحتاج في سنته ولا سنتين مرة الى الركوب لبرذون ضياع ولا عقال ولا امثال غيرها يفوت به عياله
فرسا بمائة دينار ورابطه وصرف المال في نفقته ونحو ذلك ومنه ما ذكره الامام عليه السلام من جعل ثوب الصون ثوب الابتذال والى هذا
اشار الامام ابو عبد الله عليه السلام في موثقة سماعة بقوله فانه رب فقير اسرف من غني فقلت كيف يكون الفقير اسرف من غني فقال
ان الغني ينفق مما اوتي والفقير ينفق من غير ما اوتي واما الصرف في غيرها فجاز وان يصرف فيما لا فائدة لا يليق بحاله ولكن لا يكون
محتاجا اليه كما لو كان يبنى من لعيال اربعة لان يكفيه بيتان او ثلاثا او اربعة عشر بيوتا وعشرين ونحو ذلك ويمكن
ادخال ذلك في الثاني ايضا ويجمع الثلاثة ما تقدم في كلام صاحب المجمع والاردبيلي من صرف المال فيما لا يستقبحه العقلاء او فيما لا ينبغي
وظهر مما ذكر ان شرط صدق الاسراف اما الاتلاف وصرف المال وانفاقه وغير ذلك فلو لم يكن شيء منها لا يكون اسرافا كجمع المال الى
وحبسه او ما لا يليق بحاله ولو تبديل بعض المال ببعض آخر كان يجمع ذهبا كثيرا ولا يصرفه في مصرف وتبدله بالقيمة واشترى كتبه
ولهذا ورد في اخبار كثيرة انه ليس من الاسراف ان يكون لاحد عشرة اقمصة او عشرون او ثلاثون مرات في تعدد الثياب فائدة اخرى
هي صون بعضها ببعض وظهر ايضا مما ذكر ان الاقتصاد وصرف المال فيما يحتاج اليه وفيما يترتب عليه فائدة مقصودة للعقلاء
بقدر ما يليق بحاله ثم اعلم ان حرمة الاسراف عامة في جميع المصارف واما ما ورد في بعض الاخبار من انه لا اسراف في الطيب والوضوء
او في الحج والعمرة او في الماكول والمشروب فليس المراد نفي حرمة الاسراف فيها حتى انه لو يتلف احد قصعا بتمر وسطوحه وبابا ورمها
الورد او يطلى ابواب بيته وجدرانه بالمسك والعنبر او كان فقيرا جاز ذلك وان لم يكن مسرفا وكذا اذا اسرج الشمع في النهار ونحو
وكذا في البر والحج بل العبادات والاذكار فهذه الامور مطلوب والتحرز عن الحنث لجماعة فيها اصعب مع ان ورد ان عدم الاسراف في
الماكل لانه لا يضيع بل ياكله الاكلون ولو سلم فانما يكون من باب الاستثناء والله سبحانه اعلم بحقايق احكامه وفاضل مجلسي
رحمه الله در كتاب صراط النجاة گفته كه از بعضي اقوام لوط است اسراف كردن باذنج بانه و... انتهى وبالجمله تجاوز از حد
در نفقه كه لايق بحال او نباشد وصرف مال در چيزي كه سزاوار نيست عقلا و شرعا و انفاق مال اگر چه قليل باشد در معصيت
و چيز حرام و در غير طاعت خدا حرام و داخل اسراف است وفاضل سبزواري در كفايه گفته تعدد ملبوسات وكثرت آن داخل اسراف نيست
للاخبار المتعدده المستفيضه و شهيد رحمه الله در دروس گفته مستحب است اظهار نعمت و نظافت ثوب و تزيين و اكثار ثياب و
اجاده آن و همچنين استعمال لباس خشن و غليظ و تجنب از لباسي كه باعث شهرت شود وافضل ثياب سفيد است كه از قطن ابيض باشد و پايه
نيست در مصبوغ و لباس وشي و غير آن و سنت است قصر ثوب و رفع نمودن لباس طويل از زمين انتهى و ... با طراف اصابع
و اما لباسي كه در مجالس بايد پوشيد آن را در وقت شغل و عمل نبايد پوشيد و در كفايه گفته كه در بعض اخبار وارد شده كه از اسراف است
آنكه لباسي كه در مجالس بايد پوشيد آن را در وقت شغل بپوشد و از حضرت صادق عليه السلام روايت است ان من الاسراف ان يجعل
ثياب صونك ثياب بذلتك پس از فقرات وبه و اخبار معلوم گرديد كه ثيابي كه آدمي بايد آن را نگاه داشته در مجالس بپوشد در وقت شغل
پوشيدن آن از اسراف است چنانچه مذكور گرديد و هم از آن جناب مروي است كه اسراف در چيزي است كه مال را تلف كند و به بدن
ضرر رساند و در آن كتاب گفته مراد از اتلاف مال صرف آن است در غير مصارف مقصوده در نظر عقلا و گفته كه اگر كسي استقراض كند
و قدرت بر اداي آن نداشته باشد و آن را انفاق كند بر فقرا داخل اسراف است و همچنين هر چيزي كه ضرر به بدن نمايد آن حرام و اسراف
است اما آنچه در خصوص زنان در مجالس ملابس و مطاعم و غير آن ديده مي شود از مال حلال ... ظاهر اسراف نيست
بلكه مستحب است چه در آن اظهار نعمت خداست كه ماموريم به آن است في قوله تعالى واما بنعمة ربك فحدث و ... باطل است
اثر نعمت خدا را ظاهر نمايد ... و هر چيزي كه نفس ... به اجماع اصحاب ...

و این معنا است در حیات و حرمت کل اشیا و اما صرف مال در وجوه خیر پس نفی که زیاده از لایق بحال او نباشد داخل اسراف نیست اما اگر زیاده
از لایق بحال او باشد در مسائل نسبت بعضی روایات که اسراف نیست اما علامه مد ظله ذکر کفته که تبذیر و اسراف است و در کفایه کفته که ٣٠١
قول مذکور بعید نیست لقوله تعالی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما ولقوله تعالی ولا تجعل یدک
مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط الخ وقوله تعالی وآتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا دال علی وقوع الاسراف فی بذل الانفاق
و یؤیده روایة عجلان و روایة عبد الملک بن عمرو و فاضل محقق معاصر آخوند ملا احمد اردبیلی قدس سره در کتاب صواب کفته التجاوز
عن الحد والانفاق فی سبیل الله اسراف در هر موضع و بکرده انکار کفته انفاق ما فی الید فی سبیل الله خلاف الاقتصاد و الا
و از صاحب فی هذه الاخبار این قول ظاهر میشود و بحث قال بعد نقل رسالة الفقیه فقال علی بن الحسین علیهما السلام ان الرجل لینفق
ماله فی حق وانه لمسرف بیانه من انه من بذل الانفاق فی الحق علی قدر الضرورة وکذا هو الظاهر من ابن اخیه فی شرح المفاتیح حیث نقل القصد
بین الاسراف والتبذیر هو صرف المال فیما لا ینبغی فی روایة داود الرقی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القصد امر
یحبه الله وان السرف امر یبغضه الله حتی طرحک النواة فانها تصلح لشیء وحتی صبک فضل شرابک وفی روایة الموثقة فی الکافی عن
ابی عبد الله علیه السلام ان لله ملکا یکتب سرف الوضوء کما یکتب عدوانه وفی روایة اصبغ بن نباتة المرویة فی الفقیه للمسرف ثلاث
علامات یاکل ما لیس له ویشتری ما لیس له ویلبس ما لیس له کان المعنی یاکل ما لا یلیق بحاله اکله ویشتری ما لا یلیق بحاله شراؤه وما لا
یلیق بحاله لبسه الی غیر ذلک من الاخبار بجمل پوشیدن ثیاب فاخره و انکشتر و نقوش در آن که از حلال و لایق بحال بوده باشد هیچ فی دو نیکو
از نیست بلکه از شرع انور رسیده که باید کفن نیز هم مناسب بحال او باشد و فاش باشد چنان در روز قیامت مبعوث خواهد شد
و در اغوار نعم آنچه مرویست که تنوقوا با کفانکم فانها زینتکم یوم القیمة و در مجمع البحرین کفته و فی الحدیث تنوقوا با کفانکم فانکم تبعثون
بها ای اطلبوا احسنها واجودها من قولهم تنوق فی مطعمه وملبسه تجود وبالغ وتنوق فی الامر تانق فیه ومنه اعجل طعاما وتنوق فیها انتهی
کلامه رحمه الله و اکر قدری از مال داشته باشد که از طعام لذیذ و انواع بهره فقیر یا محتاج داند و خود بقا یا افق ضعف کند و دیگرانرا
باو بهد ایثار کرده است و اشاره در جز مقرب است حاصل اینکه اصل ترک اللذة لها او فی نفسه کمال و دانستن خوب نیست مثل اینکه
مجالسی وارد شود و بطعام لذیذ او را دعوت کنند از آن نخورد که من ریاضت میکشم و اینها را نمیخورم این مذموم است اما اگر
از برای اعانت فقیر و بیچاره بر خود تنگ گیرد خوب است و همچنین در مرکب و خانه و مسکن و غیر اینها و فاضل محقق معاصر در صواب کفته و
من الفوائد المقصودة التجمل والزینة المندوب الیهما شرعا بشرط ان لا ینتهیا الی حد الاسراف ومنها اللذات الجسمیة او النفسانیة
العقلاء لذة ویطلبها العقلاء لا مثل کسر الاوانی للالتذاذ بصوت الکسر فمن الفوائد اللذات الحاصلة بالاعتبار اذا کان مما یعده
العقلاء لذة ومنها اصلاح البدن انتهی و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد
خز پوشیده بود و کلینی رحمه الله بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکو
جمال و زینت را دوست میدارد که اثر نعمت را بر بنده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هرگاه خدا نعمتی
کرامت فرماید به بنده پس آن نعمت را ظاهر کرداند و خود را آن بیارایند ملائکه نیکو بیند که دوست خدا است و بیان نعمت خدا کرده
و اگر بر خود ظاهر نکند میکویند دشمن خدا است تکذیب نعمت خدا کرده است و مؤید اینست قوله تعالی واما بنعمة ربک فحدث و از
حضرت صادق علیه السلام مرویست که خدا زینت و اظهار زینت را دوست میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد
که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر کرداند فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و
خود را نیکو کند و خانه خود را جاروب نماید حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب روشن کند فقر را بر طرف میکند و روزی را زیاد میکرداند
بروایت عیاشی آنحضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکو است جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد
و خدا فرموده است قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق بکو ای محمد که حرام کرده است زینت خدا را که برای
بندکان بیرون آورده است و خلق فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزیها و عیاشی در تفسیر است و فاضل در ...

و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین علیه السلام جبه‌های خز بپانصد درهم میخریدند و میپوشیدند و ردای خز بپنجاه درهم میخریدند و زمستان از برای نماز میکردانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از آن این آیه را خواندند قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي الخ و از حماد بن عثمان منقولست که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی با آنحضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابی طالب جامهای درشت میپوشیدند و پیراهنی بچهار درهم میخریدند و می بینم شما جامهای نیکو میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در زمانه بودند که آنجامه بد نمینمود و اگر درچنین زمانی میپوشیدند با آنجامه مشهور میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر خواهد پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد فرمود و علی بن ابرهیم بسند صحیح روایت کرده در تفسیر این آیه که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ای کروه مومنان حرام مکردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال کردانیده است که این آیه در شان جمعی نازل شد که بعضی از ایشان قسم خورده بود که شبها نخوابد و اکثر شب را نماز کند و بعضی قسم خورده بود که شبها مقاربت ننماید و یکی قسم خورده بود که روزها روزه باشد و یکی از ایشان که عثمن بن مظعون بود قسم خورده بود که هرکز جماع نکند پس زن عثمن بنزد عایشه آمد و در نهایت حسن و جمال بود عایشه باو کفت که چرا زینت نکرده کفت از برای که زینت کنم مدتیست که شوهرم نزدیک من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شد عایشه حقیقت حال عثمن را عرض کرد حضرت اینرا شنیدند بمسجد تشریف آوردند و فرمودند که ندا کنند که جمع شوند و بر منبر برآمدند بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند بدرستیکه من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمیباشم پس هر که بعد از این ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست و ابن بابویه و شیخ روایت کرده است که پسری از عثمن بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمکین شد حتی آنکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در آنجا عبادت کند پس چون اینخبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید او را طلبیدند و فرمودند که ای عثمن خدا بر ما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و در این مقام چند فقره کلام باید بیان شود اول اینکه از احادیث متواتره ظاهر میشود که اعتزال از عامه خلق در دین امت ممدوح نیست و فواید مخالطه بسیار است از قبیل تعلیم و تعلم و کسب مسائل و تحصیل اخلاق حسنه از متصفین باخلاق و استماع مواعظ و نصایح و ادراک ثواب و حضور جمعه و جماعت و تشییع جنازه و عیادت مریض و زیارت برادران و قضاء حوایج محتاجان و رفع ظلم از مظلومان و شاد کردن دل مومنان و نفع رسانیدن بمسلمانان و تحصیل معیشت عیال و خلاصی از نظر داشتن بدست مردمان و تحمل ایذا و اذیت مردم و رسیدن بثواب تواضع و فروتنی و امثال اینها و ایضا باجماع و احادیث متواتره بعضی از اینها تحصیل آنها ضروریه و واجبست و بر علما هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و چگونه میتوان کفت که عزلت و کوشه نشینی بهتر است از برای شخصی جاهل که هیچ از اصول و فروع خود را یاد نکرفته و از علم اخلاق چیزی بکوش او نخورده و فرق میان خوب و بد نکرده با اینکه میتواند اینها را از مخالطه با علما و نیکان فرا کیرد پس چنین کسیکه عالم باصول دین و مسائل شرع نشده اعتزال باعث ضلالت او میشود و بالمآل بواسطه جهل و نادانی چون از عقاید دینیه و معارف یقینیه حظی وافر و نصیبی کامل باو حاصل نشده و در مقام اسلام پای استوار و بر محک ایمان طلاء را پیش تمام عیار نکشته و دلایل ساطعه و براهین قاطعه بکوش بسیار نخورده حسن عقیده اش در معرض زوال است ... و در حقیقت دین متین سدی نکرده از طریق هوا انحراف نموده بوادی ضلالت و کمراهی میافتد و بعقاید باطله مانند تصوف و غلو و اتحاد و حلول و وحدت وجود میل میکند چنانکه اکثر جهال از کوشه کیران و عزلت کنندکان از عدم معاشرت علما و نیکان خالی از دین و ایمان کردیده اند کلینی رحمه الله در کافی بسند معتبر روایت کرده که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته و اعتقاد نموده است و در خانه خود نشسته است و بیرون نمیآید و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت فرمود که این شخص چگونه مسائل

دین خود را باد بدهید و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو معاشرت کردن
و گواهی برای ایشان دادن و بجنازه ایشان حاضر شدن بدرستیکه ناچار است شما را از معاشرت مردم و تا آدمی زنده است از مردم مستغنی
نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته
باشد او مسلمان نیست و کسیکه بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت او نکند او مسلمان نیست و از
آنحضرت پرسیدند که محبوب ترین مردم در نزد خدا کیست فرمود که کسیکه نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و از حضرت صادق علیه
السلام روایت است که سعی کردن در حاجت برادر مؤمن بهتر است از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده
سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و عزلت باعث محرومی از این فضایلست و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است جمعی از
علما حمل فرموده اند و مراد از آنها عزلت از بدان خلق است در صورتیکه معاشرت ایشان موجب هدایت ایشان نگردد و ضرر دینی
باینکس رسانند و اگرنه معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان شیوه پیغمبرانست و از افضل عبادات است خصوصا حضور جماعت
و تعلیم احکام و تعلم آن و عیادت مریض و تشییع جنایز و زیارت مؤمنین و سعی در حوایج ایشان و امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه
حدود و نشر احکام و همه اینها با عزلت جمع نمیشود بلکه اعتزال آنکه مذموم است در قلبا مردم نیز معتبر است و آن معاشرت که مذموم است
در قلوب نیز مذموم میباشد زیرا که مقصود در معاشرت خلق سلب نیاوتخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل و مصاحبت
ایشانست و بسیار است که کسی بحسب ظاهر از خلق است و شیطان در آن عزلت جمیع هواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا کرده است چند
از ایشان در عزلت است اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و چه بسا کسی که در مجالس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان بیزار
و متنفر باشد و آن معاشرت باعث آگاهی و تنبه و نفرت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خدا است هدایت ایشان
غیر آن از اغراض صحیحه ثوابها عظیم حاصل کند چنانچه در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خوشا حال
بنده خاموش گمنامی که اهل زمانه خود را بشناسد و ببدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان مصاحبت ننماید
او را بظاهر نشناسند و او ایشان را در باطن بشناسد و آنچه مطلوب از عزلت است که دل معتزل باشد از اطوار ناشایسته خلق
و از ایشان در امور اعمال در عزلت باشد و پیوسته متوکل بخدا و نه غیر او داشته باشد و از فواید ایشان منتفع گردد و از مفاسد ایشان
محترز باشد و اگر نیز نهایت از خلق چاره کنار آدمی میکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوت میکند مانند عجب و کبر و ریا معنی نماند که افضل بودن
العزلت و نیز ان احکام نیست باختلاف احوال زمان و مکان تفاوت دارد و باید هر کسی نگاه بحال خود کند و اوضاع اهل زمان و مکان
خود را ملاحظه نماید و بر آنچه از اینها مترتب میشود از فواید و مفاسد موازنه کند اگر در اختلاط با ایشان فایده بیند و ضرر دینی باو
نرسد اختلاط و معاشرت را ترک ننماید و الا از ایشان بپرهیزد که از برای بعضی کناره کردن از مردم و عزلت تام افضل میشود و از برای
بعضی دیگر آمد و شد با مردم و الفت تام با ایشان و از برای دیگری میانه روی و دوری از بعضی و الفت با بعضی والله ولی التوفیق
دوم بدانکه تحصیل مال حلال بقدر یکه در بقاء خود و معاش عیال و حفظ آبرو ضرور است واجبست و از اعمال صالحه و عبادات
حسنه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طلب حلال واجبست بر هر مرد مسلم و زن مسلمه و هر که داخل شب شود
در حالتیکه خسته شده باشد بجهت طلب حلال داخل شب شده است آمرزیده و فرمود که عبادت هفتاد جزء است و افضل همه اجزاء طلب
حلالست و در حدیث قدسی فرمود یا احمد عبادت ده جزو است افضل آنها طلب حلالست چون طعام و شراب خود را طیب و پاکیزه کردی در
حفظ و کنف حمایت من باشی و در حدیث دیگر وارد شده مذکور است که خوب بنده هستی و لکن معاش تو از بیت المالست پس گریست آنحضرت و
بعد از آن بعد از آن تعلیم ارشد و آهن را خدا باو نرم کرد و فرمود که هر که حلال تناول میکند فرشته از برای او استغفار میکنند تا
فارغ شوند و کاسب دوست خداست بتحقیق که خدا دوست میدارد هر مؤمن پیشه ور و صاحب دعا و دشمن میدارد بیکار سالم که
نه دو کار دنیا نه بکار آخرت و بطالت قساوت قلب میاورد و بروایت ابن عباس آنحضرت چون از کسی خوشش میامد میپرسید شغلی
اگر میگفتند کسبی ندارد میفرمود از نظر افتاد زیرا چون مؤمن کسبی ندارد با دین خود معاش میکند و در روایت حضرت صادق

حیوه

مهمتر و بهترین عملها در دنیا سه کار است طلب علم و جهاد و طلب حلال و طالب علم حبیب خداست و غازی ولی خداست و
کاسب خلیل خداست و در حدیث است که تجارت عقل را زیاد میکند و باید کاسب نیتش صحیح باشد و باشد در کسب تا عبادت کرده و از حلال
احتیاط از خلاف شرع بسیار والاحوط عشاء هم اینست که کسب روزی برای عیال ضرور است و نیز باید اکتفا بقدر کفاف نماید و الا اقل
چنان نکند که مخل مواظبت اوراد و سنن بشود و اعجب اینست که کاسبان این زمان نماز واجب را نیز اگر بگذارند در آخر وقت بدون محافظت آداب
و شروط و سایر آداب و شروط آن بعمل میاورند و اندوخرجی که کسب خود شان را بعد از طلوع صبح و سه ساعت از شب میبندند و
محافظت اوقات فرایض نمی نمایند و بسیار میشود که از کثرت مشاغل واهیه که دارند نماز واجب را فراموش میکنند پس باید رعایت
نماز کسب حلالی که باعث مثوبات و زیادتی روزی شده باشد و کسبها است که الان متداول شده که بالتمام صاحبش را از آخرت میگذارند
و بانواع و اقسام محرمات میاندازد خلاصه در فضیلت کسب حلال که بقدر کفاف اکتفا نماید اخبار بیشمار وارد شده از آنجمله رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از رنج دست خود بخورد خدا درهای بهشت را از برای او میگشاید از هر در که خواهد داخل
شود و هر که از رنج دست خود بخورد روز قیامت در شمار پیغمبران خواهد بود و اجر پیغمبران را خواهد گرفت و نیز از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت است که ملعون است هر که کل بر مردمان شود یعنی ثقل خود را بر دیگران افکند و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که در دنیا طلب روزی نماید بجهت استغنای از مردم و وسعت بر عیال و احسان با همسایگان ملاقات خواهد کرد خدا را در حالی
و روی او در آنحال که روی او مانند ماه شب چهارده بوده باشد و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که کسیکه سعی کند در تحصیل
روزی عیالش مثل کسیست که در راه خدا جهاد نماید و باید دست بکشند از [illegible] سفر کردن و اختیار [illegible] طلب روزی و فرمود
که از ما نیست کسیکه دنیا را بجهت آخرت ترک کند یا آخرت را بجهت دنیا ترک نماید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت که
چه نیکو یاوریست بر پرهیزکاری خدا توانگری و [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خیر نیست در کسیکه نخواهد که
مال از حلال جمع نماید که روی خود را از ذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشان را اعانت کند و فرمود
که چه نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل آخرت شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که ما دنیا را میطلبیم و دوست داریم که با ما
رسد و حضرت فرمود که میخواهی با آن چه کنی عرض کرد که میخواهم خرج نمایم بر خود و عیال از آن منتفع گردم و صله رحم بجا آورم و تصدق
نمایم و حج و عمره بعمل آورم فرمود این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرتست حضرت امام موسی کاظم [illegible] که کار میکرد
قدمهای مبارکش [illegible] بود شخصی عرض کرد که کارکنان کجایند که شما خود کار میکنید فرمود که [illegible] کرده
خود کسیکه از من و پدرم بهتر است عرض کرد که آن کدام شخص بود فرمود رسول الله و امیر المؤمنین و همه پدران من بدست
خود کار میکردند و زراعت مینمودند و آن عمل انبیا و مرسلین و اوصیا و صلحا است [illegible]
و طلب روزی جهت وسعت خود و عیال و انفاق در راه خدا [illegible] بلکه از [illegible]
مؤمن لازم است که راه کسب حلال بر او بوده باشد [illegible] و بسند معتبر از معلی بن
خنیس روایت است که حضرت صادق علیه السلام احوال شخصی را سؤال فرمود گفتند پریشان است فرمود که [illegible] گفتند
که در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از کجا است عرض کردند که برادران مؤمنش باو میرسانند فرمود والله آنها که او را قوت
میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر از وی که در خانه عبادت میکند و از جمله مواعظ لقمان [illegible] پسر خود فرمود این بود که ای پسر دنیا
لکن بتحصیل دنیا [illegible] که عیال مردم گردی و محتاج ایشان شوی چنان هم در دنیا فرو مرو که با آخرت ضرر رسد [illegible] از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر مصاحبت کنی با مثل و مانند خود مصاحبت و رفاقت بکن و با کسی رفیق مشو که خرج از کیسه
که این موجب خواری تو میشود [illegible] منقول است که گفت [illegible] حضرت صادق [illegible] کرد که شما میباید [illegible]
توانگر [illegible] که برادران خود [illegible] با جماعتی از ایشان رفیق میشوم در راه مکه و با ایشان توسعه [illegible] خرج می
نمایم فرمود که [illegible] دوست [illegible] خرج کردن [illegible]

تو باشند و در تو آنکه به تو اذای برسد و در روایت دیگر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که شخصی یافت میشود
با جماعتی که مال دارند و از ایشان ما الشرکت است اخراج خود را بیرون میاورند و او مثل اخراج نمیتواند کرد فرمود که من دوست
نمیدارم که خود را ذلیل کند با کسی که رفیق شود که مثل او باشد و در حدیث دیگر فرمود که تو آنکه ترا از ظلم منع نماید بهتر است از
برجانی که ترا بر گناه بدارد و در چند حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که خود را بعنوان نوکری به مردم
اجاره بدهد روزی را بر خود حرام کرده و خود را از روزی خدا محروم کرده است پس عزیز من تصور نما که امام تا چه قدر اهتمام در
عدم ذلت شیعیان خود دارند که راضی با مور مذکوره نمیشوند که مانند که بذلت سوال و طمع افتادن ایشان را راضی شوند بلکه
طالب سعادت باشد باید از برای خود حرفتی و کسبی اراده نماید که معاش او از ان بشود و مستغنی باشد و اشنه باشد که دیگری
ن عمل نموده که ذوان او از انجا شود و چنانچه تحصیل مال از وجوه حرام باعث عذابست ترک کسب روزی از حلال هم موجب
که منع بحرام و عقاب و عذابست و حضرت صادق علیه السلام فرمود ترک مکن طلب روزی را از حلال که معین تست بر دین و پای
مرکب خود را ببند و توکل کن بر خدا و بجد باش در دکان خود را بگشا و پهن کن بساط خود را و توکل کن بر خدا و فرمود نیست خیر
در کسی که نخواهد جمع مال از حلال برای حفظ آبرو و ادای قرض و صله ارحام و بعضی مردم که ایشان امانه و مستغنی نیست و از او
صنعت و کسب هم تغافل مینمایند با عیال زاده و خویش در تحصیل معاش ببه جهالا از انها که اهل بودند محتاج میشوند بانکه از
انچه دیگران کسب کرده اند بگیرند و صرف خود کنند خواه بطریق حرام از ظلم و تعدی و غصب و دزدی و خیانت یا غیر حرام از قبیل
صدقه که بر ین فضول مال مردم را اخذ کردن حرفت نفس را ذلیل و ایشان را از زمره از دکان خارج میکند اگر چه باو جود استغنا
شرعی حرام نیست اما چون باعث توقع از مردم و چشم داشتن بدست ایشان است خالی از ذلت و انکسار و قید مقدار و طمع از غیر
پروردگار نیست و با نسبت ثواب را منافی بخدا که موجب و عاقبت منتج به بطلب توکل و ترجیح مخلوق بر خالق کل میگردد و این منافی
مقتضای ایمان و معرفت خداوند منانست مجملا از برای مؤمن سزاوار آنست که بالمره در سوال و طمع از مردم در جمیع احوال بر روی خود
بسته و دیده بکاه منعم حقیقی او و همه حوایج خود را از درگاه کریم بنده نواز مسئلت نماید تا خداوند عالم باسهل وجهی او را از ذلت
سوال بی نیاز میگرداند چنانکه در کافی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حال مردی از اصحاب رسول خدا
سخت شد و بسیار پریشان شد پس زن او گفت اگر خود را کاش میرفتی بخدمت رسول خدا و از آنحضرت چیزی سوال میکردی پس آمد به
خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون نظر آنحضرت بر او افتاد پیش از آنکه او سوال کند فرمود که هر که از ما سوال میکند ما
عطا میکنیم باو و هر که طلب بی نیازی میکند ... والا نمیکند خدا او را بی نیاز میگرداند پس آمرد در خاطر خود گفت که مقصود حضرت
از این سخن بغیر از من کسی نیست و برگشت بسوی زن خود و آنچه از حضرت شنیده بود او را خبر داد پس آن زن گفت که رسول خدا بشر است
و غیب نمیداند پس برو و حاجت خود را باو بگو پس آمرد برگشت بخدمت حضرت و باز چون نظر حضرت بر او افتاد همان فرمود که در مرتبه
اول فرموده بود تا آنکه آمرد سه مرتبه چنین کرد و در هر مرتبه حضرت همچنین میفرمود پس آمرد رفت و کلنکی بعاریه گرفت و بجانب کوه
روانه شد و چون بکوه بالا رفت قدری از هیزم کند و با زار آورد و آن هیزم را به نیم مد آرد فروخت پس آن را بخانه آورد و با عیال خود خورد
پس روز دیگر بکوه رفت و زیاده از انچه روز اول آورده بود آورد و فروخت پس پیوسته چنین میکرد و جمع مینمود تا آنکه کلنگی از برای
خود خرید پس بکرجمع کرد تا آنکه دو شتر و غلامی خرید پس دیگر کار کرد تا آنکه مال و سرمایه رسانید پس بخدمت حضرت رسول
صلی الله آمد و حال خود را نقل نمود تا آخر عرض کرد حضرت فرمود که من گفتم بتو که هر که از ما سوال میکند باو عطا میکنیم و هر که اظهار بی نیازی
مینماید حق تعالی او را بی نیاز میگرداند و اخبار در خصوص بسیار و بیشمار است فصل بدانکه هر کسی که قطع طمع از مردم نماید
بخالق وحی خود کند البته باین ضاعت سعادت و بطاعت و عبادت مشغول میشود و توفیق قیام در خدمت صانع و امتثال اوامر رسل و شرایع باید
بیابد و چنانچه از نفس الطمع و منت کسانیکه چشم بغیر دارند میفرماید و لله خزائن السموات و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون
یعنی خزانهای آسمانها و زمین مال خدا است و لکن منافقین نمیفهمند و طمع از این و آن دارند و میفرماید ان الذین تدعون من

بدرستیکه آنجماعت کسانی را که میخوانند غیر از خدا چنانچه هستند مانند شما عاجز و بنده‌اند و پیغمبر ما با این
من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه بدرستیکه کسانی را که میخوانند غیر از خدا و
... نیست پس روزی را از نزد خدا طلب کنید و بندگی او را کنید و در اخبار وارد است که ای داود هیچ بنده از بندگان
... که من بدانم که از دل با او امیدوار است مگر اینکه اسباب آسمانها را از پیش روی او قطع میکنم
... م او ... میکنم و باک ندارم در هر وادی که هلاک شود و منقولست که در تورات نوشته شده ...
... مان مثل خود باشد پس سزاوار مؤمن آنست که دامن همت بر میان زند و نفس خود را از این صفت رذیله خلاص سازد
خود با امکان آن بپردازد تا خود را [illegible] و بنزد مثل خود ذلیل و خوار نگردد شخص با کمال احتیاج
... خوش است با دهان خشک مردن بر لب دریا خوشتر است بر فراز دخمه من مردم تماشا کرده است [illegible]
مردم دنیا خوش است که صاحب هیچ کاری بی نام و نان خوب نیست [illegible] استغنا از دنیا خوشتر است [illegible]
کرده است [illegible] اذا افتقرت فلا تحدث الناس بفقرک فتهون علیهم [illegible] محتاج و تنگدست شده احتیاج
... مردمان مگوی و طریق اظهار آن [illegible] ایشان خوار [illegible] ولکن حاجت خود را از فضل الهی [illegible]
از [illegible] منتهی [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که خداوند عالم [illegible] مؤمن [illegible] اختیار
داده ولکن [illegible] خود را ذلیل و بیقدر کند [illegible] که خدا میفرماید ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
[illegible] خدا و پیغمبر و مؤمنانست و [illegible] ذلت [illegible] کرده [illegible] سوال
سوال نباشد لکن قدرت داشته باشد بر اینکه [illegible] کسب معاش [illegible] صاحب صنعت باشد [illegible]
و [illegible] و کاتب و امثال اینها با وجود قدرت [illegible] حکم عقل است شرعا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و در بحار الانوار [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در تورات [illegible] نوشته شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که سفر دور و دراز از برای حرفت گدایی و بیداری مجاز حتی بعتبات عالیات و حجاز پیش گیرند و اوقات زائرین و حجاج را تلخ میسازند
و در بعضی اوقات از عروض تشنگی و خستگی و بیابانها میمانند بلکه تلف میشوند و بعضی از آنها با وجود مکنت با کمال ذلت پا از
برادر راحله همراه قافله روان میشوند و اعجب اینکه در سفر حجاز که سفر وقتم این فقیر بود مردی از اهل عراق که از هفتاد سال سنش
متجاوز بود و قامتش خمیده شده مشاهده نمودم که سوار الاغی شده بود گدایی میکرد و میگفت که سابق بر این استطاعت هم
رسانیده بودم از ستم بغلی حج در رفتم من مانده مردم نیز ترحم با او میکردند و در مراجعت چون به مداین صالح رسیدیم بادکرم
عاصفی و بعد علیان وباء عظیمی افتاد و یک شبانه روز قریب به دوازده هزار نفر بلکه بیشتر از اهل سفر و کتاب فوت شدند و آن مرد پیر نیز از
عروض وبا با بار البشار رحلت نمود و حاکمی که از شام همراه حجاج آمده بود حکم نمود که ملبوسش را بسوزانند اتفاقا چون ملبوس
آن مرد پیر را سوزاندند قریب به هفتصد عدد اشرفی طلا از ملبوسش او بعد از سوختن بیرون آمد و آن سائرین نیز مبلغ کلی نقد یکی
بر آمد و مناسب این مقام است آنچه در بعضی کتب معتبره منقول است و محصل آن این است که یکی از صد و پنجاه حج اسلام فقیر
و استطاعت همراه بود چنانکه پانصد شتر استطاعت طعام او و امیر بود و بعد از حج نشسته جمعی از علماء ائمه عصر بودند
چون قریب به وفات رسید در وقتی که بعد کسی آمد که سفر و تشنگی و پایها آبله زده چون در دو ... انکه ایمان حج بیمکنت دید گفت
ایا ثواب حج من و تو یکی باشد و حال آنکه تو در راحت بودی و من در زحمت و ... از نصد حج آن کفت حاشا که جزای من بقدر تو باشد
چه اگر دانستی که ثواب من مقابل ... تو خواهد بود ارتکاب به سفر نمی نمودم و درویش گفت چگونه میشود گفت زیرا که من فرمان الهی
امتثال نموده آمده ام و تو بخلاف فرمان او توجه نموده چرا که گفته اند چون قدرت ندارید خود را در مهلکه میندازید پس حرام بود
طلب آنانکه و تو بطفیل آمده و معلوم است که عزت ... امثال طفیلی نمی باشد فاعتبروا یا اولی الابصار بر حال جمعی از ... عمل آکنان
ایشان این شده که منزلت فوت مسلمانان میشوند و چون کسی وفات نماید خود شان را در نهار و شام داخل اهل تعزیه نموده و در
آنجا با انواع اهانت و ذلت بشکم پرستی بدون خدا ترسی مشغول میکردند و بعضی در شبها در کنار ... میکنند و در بعضی
مقامها بعضی بر دامن احسان نمودند بدون هراس با کمال جوامس خوانده با آنها داخل میشوند و لاین میان از ملازمات اهل مجالس
و ساکنان ... تر سان شده و مجلس خاطر نشاند و آن بیچارگان کونه شغل زشتی و ... اکتفا نکرده در صدد ... آنها
میشوند که بلکه برای عبای خود نیز نوشتانند که ایشان بیوه و طایفه کرده و از برای اشعار میکنند و با اصرار و ابرام اینها خود می
سازند مانند قلندران و غیر ایشان و آنچه دیدن بعضی از فاسقین و منتحلین علما شده که در مجمع ناس متصدی خدمت
مشغول خود از فقرا و سادات شده از اغنیا چیزی برای ایشان میگیرند و با هر یکی را مبلغی سیاهی میکنند که بدهند و ایشان از حق
ابا با عدم رضا قبول نموده میدهند پس نیما میشود که دو نفر از ایشان از حقوق واجبه نمی باشد و بخاطر خواه خود چیزی نمیدهند
بعد از آنها و ترس با شرم کنند یا خجالت کشند یا ریا بدهند یا محافظت آبروی خود نمایند و همچنین است که بعضی از ارباب ...
کرده مانند از کسی باسم چیزی طلب نمایند که بدهد یا در مجالس و محافل برای تنعم نفس شوم بنابر ... کرده کسی بگذارند و مثل
اینست احوال بعضی چون میبینند که مجبور یا از طاقت کسی بیرون است در شد زبان سوال میگشایند و صاحب منزل لا بد مانده چیزی
با و میدهند با وجود اینکه اگر تنها بود از جهت و بنا به نتوانستند بگیرند و در جمیع صورتها بوده اگر اقتضای حیا و خجالت باز هم
ملازمت با عدم طلب نفس چیزی بدهد یا همراهی بکردن بکشد حرام خواهد بود و تفصیل این مسئله ان شاء الله تعالی در باب علی
الخرم بیان میشود و بعضی ملازمت حکام و ظالمان و اعانت ظلم ایشان حرفت قرار داده و وسیله ظلم و تعدی بر رعایا کرده و
مال ایشان میخورند و مناعت بخیح میدهند چه بسیار میدهند چه بسیار می واهمی از این پیشه که مال که در آن ظلم و ستم بکرده و با وجود این بعضا
بچاره اش بزرگ تر و بیشتر از غضب ... فتبو اکره رعنایا از فوجه لان چند بوی بزعم خود شان خوش گذران باشند
پس یقین در روز قیامت گرفتار انواع عذاب و مستوجب اشد عقاب خواهند بود و گروهی بقصه خوانی و معرکه و ... بازی
و شعبده بازی و ساحری و مثل آنها مشغول و بعضی ... و تقالی و با تقلید مردم اوردن و با ... کردن و مسخرگی و اطوار

کمتر

گفتن خوش آمدگویی و بدون علم و قابلیت مسئله‌گویی و طبیبی و کحالی و جراحی یا غنا و خوانندگی و حسن صوت و قوادی را مدار معیشت
و حرفت قرار میدهند و بعضی پاپوشید و تسبیح بزرگ دانه و ذکر را وسیله گذران خود میسازند شعر خوب داود زاهد شیاد
دار و گیر را دام در دانه است پنهان سبحه زنجیر را نفس قابل آدم کرمی با صلاح آورد راست سازد گوشه چشمی یکدم تیر را و جمعی
در مدارس به بهانه درس نشستن و با عمامه موی بودن و منتظر موت مسلمانان شدن و در پیش جنازه قرآن خواندن یا تعزیه
خوانی یا پیشنمازی را وسیله امر معاش و زندگانی خود قرار داده اند و با وجود این چنان میدانند که عمل او باعث ترویج دین و برپا داشتن
سنت سید المرسلین است و با اینکه اگر در آن مسجد دیگری اعلم و اصلح باشد تعزیه خوانی یا امام شود او زد یا بعضی از عربها
او از و تخلف کند و بدیگری اقتدا نماید قیامتی برپا میشود و خواب شب و آرام روز آن بیچاره منقطع میگردد و اینها همه علامت
آنست که غرض این احمق از امامت و غیر آن رضای الهی نبوده بلکه حب مال و جاه و ریاست و گذران امر معیشت داعی این شده و صنفی
که زبان سخن‌گویی دارند و خود را در معرض واعظی در میآورند و طامات و شطحات بدروغ و با از عدم قابلیت بهم میبافند و مردم
را از عبادت شرعیه بافاضه ضلالت میاندازند و در حدیث معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است نفعی نخواهد داد گفتار مگر با کردار
و هر دو بیفایده است مگر با اخلاص و هر سه بیفایده است مگر با موافقت سنت و طریقه پیغمبر و گروهی از ایشان از احوال نفس
و صفات آن از خوف و رجا و توکل و رضا و صبر و شکر و غیر اینها سخن میگویند و چنان میپندارند که بگفتن اینها و خواندن خلق به
اینها خود نیز متصف باینها میگردند و حال آنکه هرگز بصفات اینها ادنی ترقی ننموده اند چه قول خوب را گویند و عمل بآنرا
کنند و اگر واعظ دیگر یافت شود که از برای اصلاح خلق بهتر باشد و از آیات و اخبار و از کلمات علماء اخیار در اطلاع از و بیشتر
بوده باشد و مردم رو بآو آورند این احمق از غصه و حسد نزدیک بمردن میرسد و اگر یکی مدح و ثنای آن واعظ دیگر و اکند دشمن
میگردد با اینکه خود بغیر از قصه خوانی و نقالی یا سجع و قافیه بافی از احکام الهی خبر ندارد و بسا باشد که احادیث کاذبه جعل
میکنند برای رقت عوام و شوق و میل ایشان و استمالت قلوب ایشان و از دنائت نفس برای لقمه نانی بهر بیان تملق بپایان گاهی
برای فاسقان مینمایند و چون میدانند که هر کس را خواهشی و هوائی و هر دلی را میلی و رضائی است و دل مردم با اینها متغیر
میگردد پس پیوسته متوجه پاس خوشنودی ایشان میباشند از شاید و باید خاطر جوئی اهل دنیا پیرامون خاطر ایشان میگردد
تا بلکه نصرتی و در خفیه پاره چند از اموال این عابث سر با شیخ قلوب عوام چند از ابناء دنیا برای ایشان حاصل شود از
در وعظ بمقتضی مقام برای گرویده کردن خواص و عام بر اهل هر باب زمان اهل باطل بکلمات واهیه بر جمیع اشاره مینماید که
متصوفین و غلات و قائلین بحلول و اتحاد آن سرمایه فساد را از طایفه ضاله خود دانسته مجالس موعظه اش از رونق نیفتد و شکی
نیست که امثال این اشخاص شیاطین انسند خود گمراه و مردمان را نیز گمراه میکنند صائب لب بربند از گفتگوی پوچ مانند حباب چون
صدف کن گوهر سیرابی اگر داوری ادعای نظر ها ابرو دار و عزیز چون کمان زه کردن تیر اگر داوری کو چنین خواهد شدن
عامه واعظ بزرگ هیچ کند میکند صحرا اگر داوری هر که دارد از ادراک ثابت قدم شد میکند چون صنوبر صد دل بیتاب اگر داوری
و غلط کاهی که با پس گرفتن باد و دست میکند این غافلان اسبابی اگر داوری این زمان صبر بود صاحب چراغ دولتش هر که در روز
کند احیا اگر داوری بجلال مراوا و شغل و ارشاد نیست مگر کسیکه صاحب نفس قدسی و دل قوی باشد که مطلقا اعتنا برضای مردم
نکند و وسوسه شیطان لعین او را نفریبد و اگر از اعاظم ملک و اکابر ولایت و بزرگان ذوی الاقتدار در مجمع او حاضر شوند یا در
نماز با او اقتدا کنند یا در پای منبر وعظ او نشینند اصلا کلام او تفاوت ننماید و حالات با بودن ایشان یکسان باشد و از نصیحت
خلق قصد مدح خود نداشته باشد و افتخار بعلم و فضل خود ننماید و قصد او بجز هدایت مردم نباشد و طمع او بالکلیه از خلق
منقطع شده باشد و مدح و ذم در نظر او یکسان باشد نه از مذمت ایشان مضایقه داشته باشد بعد از آنکه در درگاه خدا
ممدوح باشد و نه بمدح ایشان شاد شود اگر حسن حال خود را در نزد خدا نداند و چنانچه واعظ دیگری پیدا شود که در ارشاد مردم
و هدایت ایشان معین و کمک او باشد نهایت فرح و سرور از برای او حاصل گردد و منظور حقارت و پستی هیچ یک از بندگان خدا

ننگرید بلکه احتمال دهید که هر کس را ببینید شاید که باطن هر کس خلاف ظاهر او بود و از اولیاء الله است و کسی که ایشان را شناسد مشهور نباشد بجهت آنکه

کار این اشخاص بیچاره حرص بر لذتهای دنیویه است و حرص شدید بر اکل و شرب و جماع و وقاع دارند و از اوقات انسان خارج و داخل

بهایم داخل شده‌اند زیرا که اینها از لوازم بهایم و چهارپایانست چنانکه می‌بینی که در هر بلد و قریه زنی تزویج میکنند و بعد از چندی

این بیچاره را بی سامان و سرگردان گذاشته بیابان گرد روان میشوند هر روز طوری را وسیله خوردن مال مردم ساخته

زندگانی خود را صرف نوع عمل زحرفت که لایق مینمایند و هیچ شبهه نیست که چنین اشخاص از اهل دنیا از سر منزل انسانیت دور

و از آدمیت از ایشان مهجور در دیدهٔ ارباب عقل و دانش بی وقع و خوار و در نزد عقلا پست و بی اعتبار است که با حرص و

هر چه ابنده مشو و دریای طمع خوار و سرافکنده مشو و بدانکه صاحبان اینها از دین و ایمان خارج و از انسانیت و مروت

دور نیستند از راه طمع در کثافات دنیویه اهل دنیا و اخذ پاره از فضول اموال الحرام ایشان غافل اند و جوانمردی و آزادگی از کف ایشان

برداشته و دیدهٔ مروت و همت را بخاک دیدهٔ ذلت و خواری آلوده کرده‌اند نفس را خوار نموده‌اند و باینکونه عملها که شیوهٔ ارازل و اوباش و صفت

پست‌ترین افراد ناس است و اغذیه خود را از وسیله تحصیل چرک دست مردم کرده‌اند و شعار اهل گدائی را کار خود از این و آن بجو

اینقدر اطلاعت زحمت مکش و دیده دل از نقش هر نادان طلب مکن از خار و خس ملامت را سپر نمیکن دل که فنا هرج

بهر مکوی از دو نعمت که بهشت بین بجوی که بتوانی شوی و از آن سود بینی اما اگر چون خلیل ذروح الامین بجو دره

چه اینجه سست همان آن و طلب لنگر زاسمان حرکت ازو بین بجو و شیخنا البهائی رحمه الله در کشکول از کلام بعض حکما نقل کرده که اگر

من مال خود را بعد از موت باعداء خود بگذارم بهتر است از آنکه در حالت حیوة احتیاج باصدقا خود بهم رسانم و نیز گفته‌اند که چون

تراملاقات کند و از تو بسبب احتیاج سوال نماید بهتر است از دوستی که تو در وقت احتیاج و عرض فقر و فاقه از و سوال نمائی چه

دشمن چون بتو احتیاج بهم رساند دست میدهد بقا تو را اقامت خود و چون از تو استغنی بهم رسانید حیوة و ممات تو در نزد او مساوی

میباشد و ملاقات ترا دوست نمیدارد بلکه در نزد او خوار و ذلیل میباشی بهر حال اینقوم سزاوار لوم که یا اعتقاد باین ندارند که متکفل

روزی بندگان افریننده ایشانست کما قال سبحانه وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا ما حاصل معنی اینکه هیچ جانداری نیست مگر

اینکه روزی او بر خداست چرا انسان باید اعتماد بر فضل و کرم خدا کند و بداند که روزی او مقرر شده و تسبیح چنانکه باو خواهد رسید

اگر هر چه نوز روزی را طلب میکند و راههای بدنی ... خود نداند چنانکه میفرماید وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ حاصل

اینکه هر کس پرهیزکاری کند خدا او را از هر غمی راه نجات میبخشد و روزی او را میرساند از جائی که گمان نداشته باشد و غیر اینها از آیات

و اخبار بجا لا شبهه مومن انست که بقدر مقدور و بقدر معاش زحمت حلال پیدا نماید و به هر چه از آن باو برسد قانع شود و زیادتی را طالب

نشود و باید قطع طمع از خلق کرده التفات بانچه در دست مردم است نکند و حرص بر تحصیل مال از هر جا برسد نداشته باشد و باید

هر کس را در امر زندگانی و گذران خود نگاه ببالاتر از خود نکند بلکه نظر به پست‌تر از خود نماید و اطاعت شیطان ننماید زیرا که آن ملعون نظر

هر کس را در امر دنیا ببالاتر از خود می‌اندازد و باو میگوید که ببین فلان و فلان را ببین چگونه تنعم میکنند و چه طعامهای لذیذ میخورند

و چه لباسهای نیکو میپوشند و چگونه مساکن عالیه میفرشند خود را از اهانت ترمکن و در طلب دنیا سستی منما و در کار دنیا

چشم امید بر پست‌تر از خود میگشاید و میگوید چرا خود را زحمت میدهی و تعب میکشی چندین از خدا امیری فلان و فلان از تو

ترند و ابهتر و بهتر هستند بهر حال چون در طلب دنیا از فکر دار عقبی و بدن نجات غافل گردید و بانواع رذایل مهلکه و صفات خبیثه که از آنجمله

توقع و طمع داشتن در اموال مردم است مرتکب میشود و از جمله نصایحی که لقمان به پسر خود کرده اینست که ای فرزند اگر خواهی که جمع کنی

جمیع عزتهای دنیا را پس قطع کن طمع خود را از آنچه در دست مردم است والله الموفق للصواب فصل بدانکه شک نیست که هر کس را

قناعت کفاف بقدر احتیاج بهم رسید از ذلت خلاص میشود و از عبادت باو سعی و تملق ناکسان فراغت میباید و در نزد خدا ذلیل و خوار و در نظر مردم

خفیف و بی اعتبار نمیگردد بلکه اکثر صناعت قناعت باشد که از جمله طاعات باشد نهایة طمع مداد الاثر

کبر و عیب خلق نیست از قناعت باشد و اخباری که در فضیلت قناعت وارد شده از حد و حصر بیرون است از آنجمله وارد شده عن

در قناعت

من قنع عز وذل من طمع و پر واضح است که هر که قانع شد بر مسند عزت پای نهاد و هر که طمع در دامن او بجنبد بچاه مذلت افتاد و
نیز در حدیث وارد است که القانع غنی وان جاع وعری ومن قنع استراح من اهل زمانه واستطال علی اقرانه ما حصل اینکه قانع یعنی
کسیکه قناعت میکند و راضی میشود بانچه از دنیا باو میرسد هر چند قلیل باشد چنین کس غنی است اگر چه گرسنه و عریان باشد و
هر کس که اختیار قناعت کرد از تعب اهل زمانه خود راحت میشود و استطاله یعنی ترفع و غلبه میکند بر اقران و امثال خود شعر
آسوده کسی که کنج قناعت نشستن است سر بهشت در که چشم بستن است ونیز وارد شده القناعة کنز لا ینفد یعنی قناعت گنجی است
که فانی نمیشود و فنا نمی پذیرد و در مجمع البحرین بعد از نقل این روایت گفته چه بانفاق از آن منقطع نمیشود و چون متعذر شد
با چیزی از امور دنیا قناعت میکند بکمتر از آن و از امثال اکابر است که گفته اند عز الغنی القنوع وشر الفقر الخضوع و لفظ
قنوع در اینجا بضم قاف است که بمعنی قناعت است کما فی البحر و مرویست که موسی از حق تعالی سوال کرد که کدام یک از بندگان غنی ترند
فرمود هر کدام قانع ترند و بعضی از حکما گفته من قنع کان غنیا وان کان فقیرا یعنی هر که قناعت کند غنی است اگر چه فقیر باشد وقال
بعض الادباء القناعة عز المعسر والصدقة حرز الموسر وقال بعض الحکما اذا طلبت العزة فاطلبها فی الطاعة وان طلبت الغنی فاطلبه
فی القناعة وقال بعض الاکابر الدنیا تطلب لثلثة الغنی والعز والراحة فمن زهد فیها عز ومن قنع استغنی ومن قل سعیه استراح
و در کشکول مرویست الحر عبد اذا طمع والعبد حر اذا قنع حاصل اینکه آزاد عبد است وقتیکه طمع نمود و عبد حر است وقتیکه قانع
شد و امیر المؤمنین علیه السلم میفرماید احتیاج بهر که رسانیدی اسیر او میشوی و استغنا از هر که کردی نظیر او میباشی و
انعام بهر که نمودی امیر او میشوی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که ای فرزند آدم اگر از دنیا انقدر میخواهی که کفایت
ترا کند اندک چیزی از آن ترا بس میکند و اگر زیاد از کفایت میطلبی تمام آنچه در دنیا هست ترا بس نخواهد کرد و کفایت ترا
نخواهد نمود و حضرت رسول صلی الله علیه وآله با بوذر فرمود که ای ابوذر مستغنی شو بغنا و توانگری که خدا بتو کرامت
فرماید و بآنچه بتو رسد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا ترا غنی بی نیاز کرداند ابوذر عرض کرد که غنای الهی کدام است یا رسول
الله فرمود که چاشت یک روز و شام یکشب یعنی همین که خدا این را بتو بدهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سوال
مکن تا این اراده پس هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل
نمیشود و غنا بی نیازی نفس است و پیداست که کسی بغنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است بر خدا توکل دارد و طمعش بمال
مال و جمع مال نیست و از مردم نا امید است و پیداست که کسی که مال اندوخته است و با اعتبار حرص حرص و تذلل بمردم بیشتر میکند و سعی
تحصیل مال بیشتر مینماید و در حقیقت خواهش و میل نفسش از همه کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است شعر اگر چون یوسفی
با روی چون ماه قناعت کن درین زندان و در چاه وگر چون یونسی در قعر عالم چو ماهی چون ماهی شد عزت دم و بعضی از حکما گفته
که جمیع دنیا فضول است مگر پنج چیز از آن و آنها اینست خبزی که ترا سیر کند و آبی که ترا سیراب کند و ثوبی که بدن ترا بپوشد و خانه که
سکنی در آن کنی و علمی که از او در رضای الهی صرف کنی و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که از خدا باندک معیشتی راضی
شود خدا نیز باندک عملی از او راضی میشود و بالجمله ملکه قناعت حالتیست از برای نفس که باعث اکتفا کردن آدمیست بقدر حاجت و
ضرورت و زحمت نکشیدن در تحصیل فضول از مال و این از جمله صفات فاضله و اخلاق حسنه است و همه فضایل بان منوط است که
راحت دو دنیا و آخرت بان مربوط است و صفت قناعت کیمیائیست که آدمی را بمقصد میرساند و وسیله ایست که سعادت را بسوی او
میکشاند شعر ز ارباب تجربه نیست بر دل با عالم سیکر ... بهشت جاودان خواهی بدل خو بدل خو بدل قناعت
کن که حرص دایم در دام بلا اندازد آدمی را پس انسان عاقل است که بذل جهد خود را در تحصیل قوت حلال صرف نموده و بآنچه
خداوند ذو الجلال از برای او مقدر فرموده اکتفا نماید و بتملق و کوچکی نمودن بر دستان و اعتنا کردن بر اغنیا و وزرا و سلاطین
بطمع لقمه نان از پس مانده این ناکسان خود را در نظر مردمان خفیف و بی اعتبار و در درگاه خالق زمین و آسمان ذلیل نماید
شعر ای دل غافل نه ای از کریبان سر بر آور ... شکر بر بر آر ... میکردی برای حبه دست کنی

القناعة

٣١١

چه خود چون غنچه کل زر برار بیش بیشتا چون صدف آگهی دهان خواهی کشود دم چو غواصان کره کن از جگر گوهر براو چند باشی
عنکبوت رشته طول امل از گریبان تجرد هیچ سوزن سر برآر پی تزلزل نیست بنیاد جهان ابتکل کشتی خود را ازین دریای بی
لنکر برآر دل دو نیم از آه چون شد ذوالفقار حیدر است در جهاد نفس این شمشیر جوهر بار صیقلی کن با نان [illegible] زدودنش
دهن از جگرا خون فاسد ما این نشتر برآر [illegible] قطع نظر از ذلت طمع و سؤال و اهانت و [illegible] اخبار بیشمار در مذمت
این قوم [illegible] از جمله در کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند بنده نیست که یک در سؤال را بر خود
بگشاید مگر اینکه خدا هفتاد در فقر را بر روی او بگشاید و فرمود که سؤال از مردم از جمله فواحش است و فرمود هر که از مردم سؤال کند
و قوت سه روز خود را داشته باشد روز قیامت خدا را ملاقات کند در حالتی که روی او استخوان خالی باشد و هیچ گوشت نداشته
باشد و بعضی از اصحاب گفته اند که این کنایه از این است که بر روی قبیح [illegible] ملاقات نماید [illegible] این غلام [illegible] است که
آقای خود روی گردانیده و آقای دیگر از برای خود جسته که به در خانه او رفته [illegible] و روی [illegible] حقیقی خود [illegible] فرمود
که سؤال حلال نیست مگر با فقری که هلاک گرداند یا قرضی که رسوا کند و فرمود که اگر یکی از شما بداند چه چیز در سؤال است کسی
[illegible] و خود را آگاه دارد [illegible] از آنکه سؤال کند در کافی بسند معتبر مرویست که در روز عرفه حضرت سید الساجدین
علیه السلام در عرفات جمعی را دیدند که سؤال میکردند فرمودند اینها بدترین خلق خدا هستند مردم رو به خدا آورده اند دعا و تضرع می
کنند و اینها رو به مردم آورده سؤال میکنند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند اگر سائل بداند چه قدر در سؤال
دارد هر آینه احدی را از احدی سؤال نمیکند و اگر آنکه از او سؤال میکنند بداند که رد سائل چه قدر بد است احدی سائل را رد
نمیکند [illegible] بعد از آنکه سؤال کرد رد مذموم است قال تعالی واما السائل فلا تنهر و رسول صلی الله علیه و آله فرمودند برای سائل حقی
است هر چند بر اسب سوار باشد و این واضح است زیرا که [illegible] عرض خود نموده و [illegible] خود کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] لهذا [illegible] فرموده لا تردوا السائل ولو بشق تمرة رد سؤال مکن هر چند بنصف خرما
باشد و هرگاه سؤال کننده [illegible] باشد [illegible] سائل را محروم نکند چنانچه در بعضی اخبار [illegible] شده [illegible] الله
زیرا که محروم نمودن سائل [illegible] در حقیقت ناشی از بخل و [illegible] است و با آنکه منع کرده از سؤال شده در صورتیست که
مضطر نباشد و اما در صورت اضطرار و احتیاج شکی در جواز آن و رخصت در آن نیست و افضل آنست که اگر قادر بر غذاء یوم
و عشاء از روز بوده باشد ترک سؤال نماید چنانچه در انوار نعمانیه گفته چه سؤال غالبا منفک از ایذاء مسئول نمیشود و بنا
که بطیب نفس بذل نمیکند و اگر بذل کند از حیا نمودن از سائل پس با علم اخذ آن حرام میشود با اخذ آن و معلوم است که
نقصان مال است برای باذل و [illegible] نقصان جاه [illegible] هر دو اذیت وارد است و سائل سبب ایذاء است و ایذاء حرام است مگر
خلاصه اگر سائل [illegible] بداند با عشر اعطاء معطی [illegible] از روی رضا و اگر این نبود [illegible] اخذ حرام است بلا خلاف
بین الامة و حکم آن مال [illegible] حکم اخذ بغصب [illegible] فرقی نیست ما بین اینکه جلد او را بزند [illegible] یا بزند باطن
قلب [illegible] و [illegible] ملام و ضرب بر باطن اشد است [illegible] در قلوب عقلا و [illegible] نیست اینکه کسی بگوید که معطی
ظاهرا راضی [illegible] شد و [illegible] احکام شرعیه بر ظواهر است چه در صورت علم سائل بر اینکه باعث بر دادن او حیا و خوف ملام است
و اگر این نبود نمیداد پس چگونه حکم برضا [illegible] ظاهر میتوان کرد بلی چون اطلاع بر باطن در بعض مقام [illegible] متعذر است پس در
صورتیکه سائل را علم حاصل نشود [illegible] و الفرق بین الصورتین ظاهر لا یخفی على الفقیه الماهر و از علما شهید ثانی
و شیخ بهائی در کشکول و فاضل مجلسی در بحار [illegible] و در انوار نعمانیه و از اعاظم معاصرین فاضل متبحر نراقی و غیر ایشان
تصریح بما ذکر نموده اند و از علمای مخالفین غزالی در احیاء العلوم و صاحب تبیین المحارم و غیر اینها بتفصیل بیان نموده اند
همچنین حرام است اگر سائل اظهار کند [illegible] که امشب عشا ندارم [illegible] گرسنه مانده است پس مسئول [illegible]
او بدهد که امشب [illegible] کند و سائل [illegible] باشد و بداند که معطی [illegible] دانسته که امشب مضطر [illegible]

از جهت

از بهشت دور او و اگر میداند که آن شخص کذاب از اهل و عیال خود را دارد و نمیداند لیکن بطلب سایل بنفقه معطی جزم کرده اند از اهل تحقیق بر
اینکه آن طعام و مال حرام است بر سایل و اگر سایل بعد از اخذ صاحبش بشناسد باید رد کند بآن و الا باید تصدق کند بر فقرا
از جانب او بتفصیلی که در موضع خود بیان آن شده خلاصه سوال مطلقا حرام نیست هرچند مکروه است بکراهت شدیده و آنچه
است که بسیاری از مردم حتی از خواص از اشباه متناجر خود سوال میکنند با وجود آنکه قدرت بر شراء دارند بلکه هرگاه اظهار نماید و بگوید
که من فقیرم و حال آنکه غنی باشد و مسئول بجهت فقر او بدهد حرام است زیرا که کذب و هرگاه سایل نگوید که فقیرم اما همین سوال
کند و مسئول بطیب نفس بگمان فقر سایل چیزی باو بدهد و در واقع غنی باشد حرام نیست زیرا که اکل مال غیر نموده بطیب نفس او و شاید
امر معطی اعتقاد فقر سایل نموده و لکن حلیت را مشروط نکرده بفقر او پس ای عزیز من بهشت خود را از اوج عزت و رتبه توکل و اعتماد بخدا
بحضیض مذلت دنیا و حقیقی مینداز و شغل فقر و مال مباش و مطمئن بوعده پروردگار خود باش تا از پیش مانند خود
در از نکنی و در نزد لئیمان روزگار بجهت طمع ابرو خود نریزی و آبی که کن طمع از جهان ده هیچ نه نخورند از نهایت بکمال
پیوند خوش باش چنانکه هست بر دو در فلک هم بکند و نماند این دو نیم چند ادبی کسی که اقتدا به اولیا و اوصیا نموده شکم پرورد را
وادیت نموده بود و این وان میدهد که شکم پایه خود را پرده اگر چه بر نفس حرام باشد و اگر بنان جوین خود کار سعی بنوعی خود کسب نمی
قناعت کند چرا باید بدست مردم نظر افکند و صدقه که موجب مذلت و ساخ واسل است از او قبول میکند حضرت رسول صلی الله علیه
واله فرمود که بعضی از گناهان هست که هیچ چیز کفاره آن نمیشود مگر زحمت در طلب معیشت و فرمود هرکس سه دختر و اشیرا شد
با ایشان نفقه دهد و احسان کند تا آنها از تربیت پدر مستغنی شوند حق تعالی بهشت را برای او واجب میکند و فرمود که هرکه
زحمت کشد در تحصیل نفقه عیال مانند کسیست که در راه خدا جهاد نماید چنانکه سابق مذکور گردید و بدانکه در احادیث وارد
که مؤمن صاحب صلابت و مهابت و عزت است و منشا اینها نوع بزرگی نفس و قوت دل است و هیچ باعث از اینها طمع و کل شدن بامن
آن جمع نمیشود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که مؤمن سه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا و آخرت
وظفر در رستگاری دنیا و آخرت و مهابت در دل ظالمین و اهل معصیت بلی توکل بخدا و قطع علایق طمع از غیر خدا و اهل دنیا
که او تعالی مقلب لیل و نهار و از گردش روزگار مطلقا متاثر نگردد از تبدل احوال و از آنکه هر قوم کثرت معیشت اهل و عیال
منزل دشته بغیر خالق خود امید و ارتشو وصفی نیست که هر چیزی را بیان متصف تواند شد هر که عالی همت است که دنیا
و مافیها در نظر او خوار و لذات جسمانیه در پیش او بی اعتبار شده بطمع منافع خسیسه دنیویه خود را بنا لائید و کلمه نوصل بر
لذتهای نفیسه در نزد مثل خود سر فرو ناورده بلکه بقسم الهی شاکر و راضی گشته باند کسی در آن قوت کفاف بمنزله و برای اجزا کرده که ای
دل از ماسوا و محبت دنیا فارغ ساخته توکل بخدا نموده اقتدا بطریقه انبیا و اوصیا و اتقیا و صلحا کرده مشغول امر دین و مستعد
لقای مالک یوم الدین گرد شعر اگر بچشم دین تیره خاکدان باشی تلاش کن که بدل فارغ از جهان باشی تراکه دیده معرفت
شناس دنخواهند همان بهاست به دنبال کاروان باشی حباب وصف هوس تازه رویرا که هیچ سر و سرافراز بوستان
باشی مخفی نماند که از جمله مفاسد این صفت خبیثه آنکه هر کسی که چشم طمع در مال مردم داشته باشد لابد همگی همت بر اعمال
جانب خلق مقصود و از ملاحظه رضای خالق دور میکند و پیوسته از روی ریا اعمال و افعال خود را در نظر مردمان جلوه
میدهد و همیشه منافقانه دوستی خود را با ایشان ظاهر میسازد و روز و شب متوجه اینکه چه کار بکند که منزلت او در نظر
ایشان افزاید و صبح و شام در فکر اینکه چه سخن گوید و چه نوع تملق اظهار صلاح و فقر و عجز و فاقه و احتیاج نماید که شاید
او در پیش چندی او باشی یاد کرده و بانواع مساعی محرمات میرساند تا چیزی از ناکسان را به خود سازد و غافل شده از آن
اینکه با کتساب عقل و هنر حیله و فریب نفع نکند و جلب دولت از برای آدمی حاصل نمیشود بلکه هنر را و ابتنا با حکام
و قضا الهیست در تدولت نه با کتساب عقل و هنر است و ابتنا با حکام قضا و قدر واسطه فاضل تحریر از مطلب شارد
کتاب عوارض از عبدالله بن سلیمان روایت کرده که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمودند ان الله تعالی

في زمانٍ يحمق فيه العقلاء ويعلمون ان الدنيا ليس ينال ما فيها بعمل ولا حيلة؛ حاصل معنی اینکه بدرستی حق سبحانه وتعالی وسعت داده
ابلهان حمقا را تا اینکه عبرت بگیرند عقلا وبدانند که دنیا وانچه در ان هست نمیتوان بان رسید بعمل وحیله کاش بعید وابلهان است
قضا وقدر الهی نه بکار کردن وحیله ساختن نعوذ بالله من سوء الفعال وقبایح الاعمال سیم اینکه بمقتضای ایات واحادیث بسیار روزی
مقدر است از جانب حق سبحانه وتعالی از برای هر کس بکار در بر وفق حکمت ومصلحت روزی عبارت از هر چیزیست که صاحبش
بان منتفع میشود خواه خوردنی وخواه پوشیدنی وخواه غیر انها کلا مقدر است وحریص شدن در تحصیل ان مذموم وسعی
جزئی در ان کافیست واز حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر بنده در سوراخی باشد خدا روزی او را میرساند پس حرص بسیار
در طلب روزی مکنید جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله با ابوذر فرمودند یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه ولا یدرک حریص ما لم یقدر له
ومن اعطی خیرا فالله اعطاه ومن وقی شرا فالله وقاه حاصل اینکه ای ابوذر کسیکه سعی نورزد در طلب روزی دیگری بهره او را نمی
میبرد وکسیکه حریص باشد ودنیا سعی کند در طلب روزی زیاده از انچه خدا مقدر کرده است باو نمیرسد وهر که خیری باو میرسد خدا
باو عطا فرموده است وباید که از جانب خدا داند وکسیکه شری وبدی از او دور میشود خدا از او دور کرده است واو را حفظ کرده
باید که خدا را شکر کند ودر کافی شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند در حجة الوداع الا ان روح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا
الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی قسم الارزاق بین خلقه
حلالا ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه رزقه من حله ومن هتک حجاب ستر الله عز وجل واخذه من غیر حله قص به
من رزقه الحلال وحوسب علیه یوم القیمة حاصل مضمون اینکه بدرستیکه روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد تا روزی
مقدر خود را تمام دریافت نکند پس از خدا بترسید وتقوی وپرهیزکاری را پیشه خود کنید واجمال کنید در طلب روزی وبسیار سعی
واگر چیزی از روزی دیر بشما برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید ومعصیت خدا وسیله تحصیل روزی گردانید
بدرستیکه خدا روزی را حلال قسمت کرده است وحرام قسمت نکرده است پس کسیکه تقوی ورزد وکار را بخدا گذارد وصبر کند
میرسد روزیها او از حلال باو میرسد وکسیکه پرده ستر الهی را بدرد واز غیر حلال معاش خود را اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی
حلال او ومحاسبه روز قیامت از او مطالبه واز حضرت صادق علیه السلام منقول است که از درستی یقین مرد مسلمان است که راضی نکند
مردم را بغضب الهی ومذمت نکند مردم را بر چیزیکه خدا باو نداده است بدرستیکه روزی را حرص حریص نمیکشاند ونخواستن وکراهت کسی
نمیگرداند واگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر اینه روزی او را در یابد چنانچه مرگ او را در مییابد بعد از ان فرمود
که بدرستیکه خدا بعدالت خود روح وراحت وشادی را در یقین ورضا قرار داده است واندوه وحزن را در شک وازردگی از قضای الهی
مقرر فرموده است وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هیچیک از شما مزه ایمان نمییابد مگر انکه بداند که انچه باو میرسد از نعمت و
وغیر ان چون مقدر شده است البته او در میکند یعنی باو میرسد وانچه مقدر نشده است ممکن نیست که بسعی او وبدیگران باو برسد
وضرر رساننده ونفع رساننده خدا است مرویست که یکی از پیغمبران ده سال شکایت کرد بخدا از فقر وگرسنگی وهر چند دعا او
بهدف اجابت نرسید بعد از ان خدا تعالی باو وحی فرستاد که تا چند شکایت خواهی کرد ومن اهل شکایت نیستم وسزاوار نیستم که
مرا مذمت کنند ونزد تو شکایت ومذمت سزاوار نیست واز برای تو پیش از خلق اسمان وزمین چنین مقدر شده وچنین حکم فرموده
از برای تو پیش از انکه دنیا را خلق کنم ایا تو میخواهی که بجهت تو خلق دنیا را از سر گیرم یا میخواهی که تقدیر را بجهت تو تبدیل کنم واراده
تو بالای اراده من باشد بعزت وجلال خود قسم که اگر یکبار دیگر این بخاطر تو بگذرد اسم ترا از دیوان پیغمبری محو میکنم نعوذ بالله
مخفی نیست که خدا تعالی خواسته روزی بعضی مؤمنین را کم کند ولکن انچه ایشان را لازم است ایشان را از روز ازل مقدر ومقسوم میباشد
وهمچنین عزت وغنا وفقر وذلت شخص واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که هر گاه غنا وعزت وفقر وذلت
روانه شدند در مقام ... ان مصلحت نیست بلکه بدان که تمام نظر بر مصلحت این جا رسیده گردید
مقصرا

مقتضای تقدیر امر میکند و شخص تقدیر قطع و تشدید میکند تدبیر ساده لوح چه تقدیر میکند و حضرت رسول صلی الله علیه و
آله با ابوذر فرمودند یا اباذر اذا سألت فاسأل الله عز وجل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة فلو
ان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک ما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک بشیء لم یکتبه الله علیک ما قدروا علیه یعنی
ای ابوذر هرگاه خواهی چیزی را از کسی سوال کنی از خداوند عز و جل سوال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جویی بخداوند جویی
بجو بدرستی که قلم تقدیر الهی جاری شده است بآنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که
نفع رسانند بتو بچیزی که از برای تو نوشته نشده باشد بران قادر نیستند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو بچیزی که خدا
بتو ننوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بران ندارند مخفی نماند که احادیث در طلب رزق بسیار است و اخبار در دعا کردن
برای روزی نیز بسیار است و بعضی از آن عنقریب ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد پس کسی گمان نکند که روزی چون مقدر
است سعی و دعا بیفایده است زیرا که بعضی از روزی مقدر شده که بسعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است که بی سعی
حاصل شود و بعضی مقدر شده که بدعا بدست آید و بعضی بسفر یا اختلاط اهل و صلهٔ ارحام و یا صدقه و امثال اینها و یا بامور
تجارت یا کسب کردن و غیر اینها پس آدمی میباید که موافق فرمودهٔ خدا سعی بکند و مبالغه بسیار در سعی نکند و سعی را مانع عبادت
خدا نماید و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد فصل بدانکه از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمیشود چنانکه اکثر را
می بینی که سالهای بسیار در سفر و حضر جمیع حواس خود را در طلب دنیا صرف کرده اند و هیچ چیز بدست ایشان نرسیده و بسیاری را
مشاهده میکنی که بدون سعی و اهتمام بدولت و ثروت تمام رسیده اند و بی اعتدالی حرص و سعی کردن و ترک عبادت الهی نمودن
چیزی بر مقدر نمی افزاید و دعا و غیر آن از جملهٔ اسباب تقدیر روزی است اگر چه ترک تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث
متواتره باین مضمون وارد است و ایضا میباید که چون روزی و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور از خداست چنان نکند که از
انفاق باو نیکی واصل شد که حق نعمتها را نشناسد و شکر او را نکند بلکه باید که احسان را از او نکند و او را از طرف خود داند و بلکه
او تعالی بر خود کار خود نماید و بداند که خدا او را واسطه کرده است که این روزی بتو رسیده است و اگر خدا نمیخواست او
قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچه از حضرت علی بن الحسین منقول است که حق تعالی در روز قیامت به بنده از بندگان
گوید که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر ننمودی پس حضرت فرمود که
شکر کننده ترین شما کسی است که شکر مردم را بیشتر کند و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در
تورات نوشته است که شکر کن هر که را نعمتی بتو رسانده و انعام کن بر کسی که ترا شکر کند بدرستی که نعمتها را زوال نمیباشد هرگاه
آنرا شکر کنند و بقائی نمیباشد نعمتها را هرگاه کفران کنند و شکر سبب زیادتی نعمت است و موجب ایمنی از بلاها است چنانکه خدا تعالی میفرماید
ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم خلاصهٔ معنی آنکه خدا تغییر نمیدهد و باز نمیگیرد نعمتها که بقومی عطا فرموده است تا
ایشان نفوس خود را تغییر ندهند و نعمتهای خود را برنگردانند پس شکر منعم حقیقی آنست که همه نعمتها را از او داند و بآن شاد و خرم باشد
و خدا را بآن و نعمتها را بمصرفی که او راضی باشد صرف کنی و اگر کسی دیگر ترا نیکی کند چنین داند که خدا تعالی دل او را مسخر فرموده
که بآن نیکی اقدام نمود و او را خواهی نخواهی بر این داشته و اینکه ذکر شد که شکر خدا آنست که نعمتهای الهی که باو عطا شده خرم
باشد اما نه از این راه که باعث لذت و کامرانی او شده و بس بلکه از آن راه که بواسطهٔ آنها میتواند تحصیل رضای خدا کند و خود را
بقرب و جوار رحمت او برساند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شکر نعمتها اجتناب از محرمات است و تمام شکر الحمد لله است و
فرمود که شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ باشد آنست که حمد خدا را گویی و چون شکر سبب دفع بلا و باعث زیادتی نعماء است از بعضی
بیان شده و حق تعالی میفرماید ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم چه میکند خدا بعذاب شما اگر شکر او را کنید و ایمان باو
می آورید و لئن شکرتم لازیدنکم اگر شکر کنید نعمت شما را زیاد میکنم و از حضرت پیغمبر مرویست که هر کس چیزی بخورد و شکر
کند مثل اجر کسیست که از برای خدا روزه گیرد و کسیکه بدن او صحیح باشد و شکر نماید مثل اجر کسیست که صبر کند و ...

اجر او مثل اجر فقیر قانع است مخفی نماند که سعی جزئی در تحصیل روزی کافیست چنانچه منقولست که سدیر صراف بخدمت حضرت
صادق علیه السلام عرض نمود که برای من در تحصیل روزی چه چیز لازم است فرمود که چون در دکان را گشودی و متاع خود را پهن کردی
آنچه بر تو لازم است بجا آوردی و ترک طلب مذمومست چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چند
صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود از آنجمله شخصیست که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که خدایا
مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده من ترا راه داده ام بطلب روزی و حرکت
کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام تا حجت که برای مثابت فرموده من طلب کردی که اگر صلاح میدانستم وسعت
تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و از جمله ایشان فرمود شخصی است
که خدا او را مال بسیار روزی کند و آن همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حق تعالی در جواب وی میفرماید که
من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف نمودی و حال آنکه ترا از اسراف نهی کرده بودم فصل بدانکه آدمی باید
در طلب حوائج خود مبالغه در دعا و خواستن از خدا بکند همچنانکه از میسر بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای میسر دعا بکن و مگو که هر چه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا منزلتی هست که بآن نمیتوان رسید مگر بطلب
و سؤال و اگر کسی دهان خود را ببندد و سؤال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس بطلب تا عطا کند ای میسر هر دری را که بسیار میکوبند
البته بر روی تو میگشایند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که دعا از پیغمبران است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند
که از آسمان نازل شده باشد و محکم کرده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب فیروزی بهر حاجتهاست
دیگر امتی که الهی نتوان رسید مگر بدعا و در حدیث دیگر فرمود بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردهاست و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که درآکنید بیماران خود را بصدقه و دفع نمائید انواع بلاها را بدعا حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستیکه
هیچ مرغی بدام نمیافتد مگر آنکه تسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که دفع کنید موجهای بلا را از خود بدعا پیش
از آنکه بلا نازل گردد بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و انواع گیاه را از آن بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر
میرود از سیلی که از بالای کوه بپایین آید و از دویدن اسبان و دوهیچ بفتق و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمیشود مگر بگناهان
ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا و تضرع و انابه و توبه و توبه بر ایشان نازل نخواهد بود و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت
از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند بانیتهای درست و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته
خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح میآورد و هر نعمتی که از ایشان سلب شود باشان برمیگرداند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت
نعمت و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که جماعتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودند که
علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود زیرا که شما کسی را دعا میکنید که او را نمیشناسید و در حدیث
دیگر فرمود هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید کسب خود را حلال کند و نیز از آنحضرت علیه السلام منقولست که طلب نمایید دعا
در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایهها یعنی اول پیشین و نزد آمدن باران و نزد ریختن اول قطره از خون مؤمنی که
شهید شود بدرستیکه درهای آسمان را در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجاب است در نماز وتر
و بعد از نماز صبح و بعد از نماز شام و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن قرآن و نزد
اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات کردن دو صف برای شهادت یعنی در جهاد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست پس تلاوت فرمود این آیه را و بالاسحار هم یستغفرون و منقولست که چون حضرت صادق علیه السلام اراده طلب حاجت
داشتند تا زوال شمس طلب نمیکردند و چون این اراده مینمودند اول چیزی تصدق میکردند و خود را ببوی خوش خوشبو میکردند
و بمسجد میرفتند و حاجت خود را میطلبیدند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حق تعالی از بندگان خود دوست میدارد هر بنده

که بیا دعا کنید پس بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب بدرستیکه این ساعتیست که درهای آسمان گشوده میشود و روزیها
قسمت میشود و حاجتهای عظیم برآورده میشود و حضرت صادق ع فرمود ساعتی که دعا مستجاب میشود در جمعه
وقتیست که امام از خطبه فارغ شود تا وقتیکه مردم بنماز برخیزند و ساعت دیگر در آخر روز جمعه است تا فرو رفتن آفتاب و در حدیث دیگر
فرمود که ساعت استجابت اول زوالست و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که حضرت فاطمه ع فرمود که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت از خدا چیزی طلب نماید البته
باو عطا فرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعت است فرمود وقتیکه نصف قرص آفتاب فرو رود پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام
فرمود که حضرت فاطمه ع خود میفرمود که برو بر بلندی چون به بینی نصف آفتاب غروب کرده مرا اعلام کن که دعا کنم و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود بر تو باد بدعا کردن در وقتیکه در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا
نزدیکتر است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود چهار کسند که دعای ایشان رد نمیشود و درهای آسمان برای ایشان
گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد دعای پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسیکه بعمره رفته باشد
تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید فصل بدانکه چون دعا افضل عبادات و نزدیکترین وسیله‌ها است بقرب بنده بجناب خداوند تعالی
و بکثرت دعا و مناجات یقین بذات و صفات کمالیه الهی زیاد میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع
طمعها و علایق از غیر او میشود و چون کارهای حق تعالی منوط بحکمت و مصلحت است بسا میشود که عطا کردن مصلحت سایل نیست
و ضرر او است و از روی جهالت سوال مینماید پس بسبب بعضی از دعاها باید بحد قبول نرسد و چون کسی دعا کند و مستجاب نشد مایوس
نشود و بداند که البته صلاح او در آن بوده یا اینکه شرایط دعا را بعمل نیاورده و اجماع نموده اند بر اینکه دعا مطلقا اجابت نمیشود و اخبار
کرده اند بر اینکه دعای خالی از مطلب نفعش قلیل اکبر که عدیم الاثر است چنانکه از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
ماثور است که اگر بنده خدا آنقدر نماز کند که بدنش در کمال ضعف و منحنی شود و مانند کمان گردد و حقتعالی سوگند که تا حلال
خوردن پیشه نکند طاعاتش مقبول نمیشود و دعای او بهدف اجابت مقرون نمیشود چنانچه قال تعالی إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابوذر فرمودند یا اباذر یکفی من الدعاء مع البر ما یکفی الطعام من الملح یا اباذر مثل الذی یدعو بغیر
عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر ای ابوذر کافیست از دعا با نیکوکاری آنقدر که طعام را کافیست از نمک ای ابوذر مثل آنکه دعا کند
بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند مثل کسیست که تیر اندازد از کمان بی زه و در حدیث قدسی وارد شده بدرستی که بعضی از بندگان
هستند که صلاح ایشان در فقر است و اگر غنی نمایم هلاک میشوند و بعضی از بندگان من صلاح او در غنی بود اگر فقیر نمایم
هلاک میشوند و چون آدمی تمیز میان این امور بعقل خود نمیتواند داد و ممکنست که عطای الهی با مصلحت دعا منوط بوده باشد
و بی دعا کردن مصلحت در آن نباشد پس باید از دعا دست برندارد و از خدا بخواهد با آنکه اصل دعا کردن عبادتست و باعث قرب
و حقتعالی چون وعده فرموده که دعای بندگان خود را مستجاب گرداند البته خلاف در وعده الهی نباشد پس اینکه بعضی از دعاها
اثر اجابتش ظاهر نمیشود از عدم قابلیت و مصلحت است یا سبب آنکه وعده الهی مشروط بحکمت است یعنی اگر مصلحت نباشد متوقع
میکند چه بسا میشود که کسی از خدا غنا و ثروت طلب نماید و عطا فرمودن او موجب هلاکت و ضلالت او گردد چنانکه
ثقه روایت کرده بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در زمان حضرت رسول مردی بود مومن و فقیر از اهل صفه که
در همه اوقات صلوات ملازم رسول خدا ص بود و در وقت هیچ نماز غایب نبود و آنحضرت پیوسته بر او رقت مینمود بسبب شدت فقر
و غربت او میفرمود که ای سعد اگر چیزی بیاید ترا غنی میگردانم پس مدتی بسر شد آمدن مالی از برای رسول خدا و اندوه حضرت
شدید شد برای او پس حقتعالی مطلع شد بر غمی که آنحضرت را عارض شده بسبب سعد پس جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و دو درهم
آورد و گفت یا محمد حقتعالی فرموده که دانستیم اندوه ترا از تنگی احوال سعد اگر میخواهی که او را غنی گردانی پس حضرت فرمود
که ای سعد بگیر این دو درهم را و تجارت کن ... پس حضرت دو درهم را باو داد

برای نماز ظهر بیرون آمد سعد دید که بر در حجره‌های مقدسه ایستاده و انتظار بیرون آمدن آنحضرت میبرد چون نظر مبارک حضرت
بر او افتاد فرمود که ای سعد آیا تجارت متولی گردی سعد گفت که بخدا سوگند که مالی ندارم که با آن تجارت کنم پس حضرت آن دو درهم را باو داد
و فرمود که با این دو درهم تجارت کن و در روزی حقتعالی تصرف کن پس سعد دو درهم را گرفت و در خدمت حضرت روان شد تا نماز
ظهر و عصر را با آنحضرت ادا نمود و چون از نماز فارغ شد حضرت فرمود که برخیز ای سعد و متعرض تحصیل روزی شو پس بتحقیق
که بسیار غمگین بودم بحال تو ای سعد پس سعد متوجه تجارت شد و حقتعالی در او برکتی کرامت فرمود که هر متاعی را که بیک درهم میخرید به
دو درهم میفروخت و هر چه را بدو درهم میخرید بچهار درهم میفروخت پس دنیا رو آورد به سعد و مال و متاع او فراوان شد و تجارت او
عظیم شد پس بر در مسجد دکانی گرفت و در آن دکان برای تجارت نشست و مال و امتعه خود را در آن دکان جمع کرد و هرگاه که بلال اذان
نماز میگفت و حضرت برای نماز بیرون می‌آمد سعد را میدید که مشغول دنیا گردیده و وضو نساخته و مهیای نماز نگردیده چنانچه پیش
از مشغول شدن بدنیا میکرد و حضرت باو میفرمود که ای سعد بتحقیق که دنیا مشغول کرده است ترا از نماز و سعد در جواب میگفت که
چکنم مال خود را بگذارم که ضایع شود این مردیست که باو متاعی فروخته‌ام و میخواهم که قیمت متاع خود را از او بگیرم و این مرد دیگر از او متاعی خریده‌ام
و میخواهم قیمت متاع او را باو برسانم پس آنحضرت را از بحال سعد و مشغول گردیدن او بدنیا و غافل شدن از عبادت حقتعالی اندوهی
عارض شد زیاده از اندوهی که به سبب فقر او آنحضرت را عارض شده بود پس روزی جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه
حقتعالی مطلع شد بر غمی که ترا عارض شده است از حال سعد اکنون کدام را میخواهی حالتیکه الحال دارد یا آن حالتیکه پیشتر داشت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ای جبرئیل بلکه حالت اولش را خوشتر دارم زیرا که دنیا آخرتش را برباد داده پس جبرئیل گفت بدرستیکه
محبت دنیا و مالها فتنه است که آدمی را از یاد آخرت غافل میگرداند سعد را بگو که پس دهد بتو آن دو درهم را که در روز اول باو عطا کردی
زیرا که اگر چنین کند بزودی برمیگردد بحالتی که اول داشت پس حضرت از خانه بیرون آمد و بسعد گذشت و فرمود که ای سعد آیا پس نمیدهی
بمن آن دو درهم را که بتو دادم سعد گفت بلی میدهم و دویست درهم دیگر میدهم حضرت فرمود که ای سعد من بغیر آن دو درهم چیزی نمیخواهم
از تو پس سعد دو درهم را بآنحضرت پس داد و دنیا از او برگشت تا آنکه آنچه جمع کرده بود از دستش بیرون رفت و بحالت اول خود برگشت بدانکه
آنکه آیا رزق زیاده و ناقص میشود بتفاوت سعی و نقصان آن یا نه ظاهر اخبار معتبره آنست که اگر ختم شود بآن سعی طلب ... و جهود
غیر آنها است بنقص و زیاده بلکه میرسد باو همان که از او مقدر شده چنانچه در دعای صحیفه میفرماید و جعل لکل روح منهم قوتا معلوما
من رزقه لا ینقص من زاده ناقص و لا یزید من نقص منهم زاید و در حدیث وارد است ان ارزاقکم تطلبکم کما آجالکم فلن تفوتوا الارزاق کما لا
تفوتوا الآجال و بآن اشاره نیز شده در آیه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم ولی اگر کسی در خانه خود بنشیند و ترک طلب بدانکه
ایض و ثبت ایصال رزق واجب نیست بخدا و اگر برساند از راه تفضل است لکن از اطلاق آیه و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و قوله
تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و غیر اینها بعضی گفته‌اند که با این نیز بقدری که احتیاج نماید و در این صورت بر کسیکه توکل و تفویض
کرده باشد واجب است و از انوار نعمانیه و غیر آن روایت که چون آیه و ما من دابة فی الارض الخ نازل شد اصحاب نبی صلی الله علیه و آله گفتند
بدرستی پروردگار ما متکفل روزی ما شده و دیگر احتیاج در طلب آن نمیکشیم درهای ابواب را بستند و در خانه‌های خود نشستند بعد از آیه سعی در
مناکب اطراف ارض نازل شد ابواب خود را گشودند و در تحصیل ارزاق سعی و کوشش نمودند و از بعض محققین اصحاب نبی صلی الله علیه و آله
اهل حرفت و کسب بودند بلی آن زمان زمانی بود که علم منحصر بعلم کلام و حدیث شده بود و دست بتحقیق خدا داشتند و مثل زمان ما نبود که
احتیاج باجتهاد در مسائل داشته باشند در وقت ... دلم و محتاج باین شوند که صرف اکثر اوقات خود در تحصیل انواع علوم و مقدمات
آن از عربیت و منطق و لغت و غیر آن که از علوم اجتهاد نمایند چه مشهور شده که ان العلم نقطة کثرها الجاهلون بلکه صاحب انوار نعمانیه گفته
ان العلم ... کثرها الجاهلون پس وقتی که امر چنین شده باشد فرصت نمیشود اکثر علما را در این اعصار جمع مابین کسب معاش و تحصیل علوم
کثیره تا اینکه برسند بدرجه اجتهاد و لابد امر معاش خود را بخالق و رازق خود موکول و مفوض نموده‌اند فلیتوکل المتوکلون
چون سابقا گفته شد که علوم معارف بهترین رزقهاست چنانکه در مجمع البیان نیز گفته و الارزاق نوعان ظاهرة للابدان کالاقوات

و باطنه

در باطن القلوب کالمعارف والعلوم و علما از آن بحظ وافر و نصیبی کامل رسیده‌اند و لهذا علو شأن ایشان در نظر اهل بصیرت فوق مراتب
ملوک و سلاطین است چنانکه شیخنا محمد بن الحسن الطوسی اعلی الله مقامه بالبراهین میکند و اشید و در مطالب العیون مشکل از برای ایشان
حل میشد میفرمودند این ابناء الملوک من هذه اللذات وشیخنا الشهید قدس سره در دروس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فرمودند انه من طلب العلم تکفل الله برزقه حاصل معنی اینکه هر که طلب علم کند خداوند عالم متکفل رزق او میشود و شبهه
نیست که مفرموده مراد از تکفل و تضمن خدا آنست که قلوب اهل صلاح را بسوی او منعطف میسازد و روزی او را بهر نحو که باشد میرسانند
چه آنکه چشم بر هم زند غنا و فقر یکسان شده همه برباد فنا خواهد رفت معهذا از قدر و منزلت اهل علم و عقلا از کثرت رتق جهال و سفلا
و دین سعی و پیغمبر اجتهاد کم نمیشود و ما احسن قول الشاعر شعر الدهر کالبحر یعلو فوقه جیف و یستقر باقصی قعره الدرر و فی السماء
نجوم لا تعداد لها و لیس یکسف الا الشمس و القمر و علاوه بر این کسی که معرفت خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام دید لا و مستقر شده
باشد از او توفیق در عالم کون نیست چنانکه در انوار نعمانیه و غیر آن روایت کرده که یکی از شیعه بحضرت صادق علیه السلام
از فقر خود شکوه کرد آنحضرت فرمودند تو از شیعیان ما هستی و از عاجز فقر میکنی شیعیان ما کلاً اغنیا اند تا اینکه فرمودند اگر دنیا را
بگویند ملاء دنیا از فضه بتو میدهم که از خدا و ولایت ما اهل بیت بر گردی و ولایت غیر ما را اختیار نمایی آیا چنین عمل [illegible]
الله اگر دنیا را از طلا پر کنند هرگز قبول نخواهم کرد بعد از آن انجناب فرمودند پس در این حال تو فقیر نیستی بدرستی فقیر کسی است که از برای او
آنچه تو داری نباشد پس [illegible] فرمودند فضل [illegible] فقیر باید از فقر خود در نهایت خوشنودی و شادی باشد که
آفات مال و غنا بر کنار و از حساب روز شمار فارغ البال است بلکه فقیری که بفقر خود راضی و بهر چه کند رود شاکر باشد در دنیا نیز بر اهل غنی
که دارند نباید و ایمن از سلاطین و وزیر و از اسیر از شاه و امیر [illegible] و از جهت جمع مال و نه تصیبیح حفظ آن و نه خوف زوال بلکه پادشاهی
بصورت گدا و گدا ایست در حقیقت پادشاه شعر تا نشوی خود زخود [illegible] آدمی تا نکنی ترک دو کون [illegible] آدمی تا نبری [illegible] هشت
بر خود [illegible] در نظر ایشان است [illegible] آدمی تا نکنی در طریق پاک باز [illegible] راه بیرون شد از این دشت ندارد آدمی
[illegible] تا نماید [illegible] آدمی [illegible] پایه از فقر بالاتر ندارد
آدمی و لیکن هر فقیری را بر فقر ثواب نیست بلکه ثواب و فضیلت از برای فقیری است که راضی و شاکر باشد و بقدر کفاف قانع شده الوقت
بفقر و دهر طمع نکند بلکه فقری که مدحت شده فقر الی الله است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده الفقر فخری و فقری
که مذموم است فقر الی الناس است چنانچه در حدیث وارد شده که فقر نزدیک است که کفر باشد و در دعا وارد شده نعوذ بالله من الفقر
ای الفقر الی الخلق [illegible] کما فی المجمع در دعا وارد است نعوذ بک من الفقر والقلة قیل الفقر الاستعاذة منه
انما هو فقر النفس الذی یفضی بصاحبه الی کفران نعم الله و نسیان ذکره و یدعوه الی سد الخلة بما یتدنس به عرضه و یثلم به دینه والقول الثانی
علی قلة الصبر وقلة العدد و قال فی مجمع البحرین و فی الخبر انه صلی الله علیه و آله تعوذ من الفقر و انه قال الفقر فخری و به افتخر علی سائر الانبیاء
وقد جمع بین القولین بان الفقر الذی تعوذ منه الفقر الی الناس والذی دون الکفاف والذی افتخر به هو الفقر الی الله تعالی وانما کان
هذا فخرا له علی سائر الانبیاء مع مشارکتهم له فیه لان توحیده و اتصاله بالحضرة الالهیة وانقطاعه الیها کان فی الدرجة التی لم یکن لاحد
مثلها فی العلو ففقره الیها کان اتم و اکمل من فقر سائر الانبیاء انتهی کلامه اعلی الله مقامه و غنائی که مدحت شده غنای نفس است و غنایی
که مذموم است غنا بکثرت مال است که با حرص و طمع باشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود فقری که مذموم است آنست که آدمی دون
نفقه ما یحتاج باشد خلاصه هر فقر ممدوح نیست هر جا که مذمت وارد شده است جهت شرورها مذمت فرمودند و هر جا که مدح فقر
شده جهت خیرها مدح فرموده اند چنانکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که فقر نسبت به بعضی عقوبت است از جانب خدا و نسبت
به بعضی کرامت و علامت فقری که کرامت است آنست که صاحب خود را خوش خلق میکند و مطیع پروردگار میگرداند و شکایت از حال خود
نمیکند و خدا را بر فقر خود شکر میکند و علامت آنکه عقوبت است آنست که صاحب خود را بدخلق میکند و معصیت پروردگار را
مینماید و پیوسته شکایت میکند و بقضای الهی راضی نیست بلکه فقیر [illegible] که از استغنا [illegible] پروردگار خود [illegible] با اغنیا [illegible]

نشود و با ایشان همنشینی ننماید و ایشان را بهیچ وجه مال تواضع ننماید بلکه او نیز با ایشان تکبر کند بیت خوش آن آزاده که مردم نادان دارد فقیر
نه از دکو شه چشم توقع کوشه کیرم و روایتست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت عیسی بکر رسیدند حضرت از خضر پرسید که
بهترین اعمال چیست گفت بذل اغنیا بر فقرا بهجهة خشنودی خدا حضرت فرمود از آن بهتر تکبر فقراست بر اغنیا از راه اعتماد و وثوق به
خدا خضر گفت اینکلام سزاوار است که باید بنور بر صفحه رخسار حور نوشت و در کشکول مرویست که مردی دراهم چند از مال خود جدا کرد که بمرد فقیر
که زاهد بود بدهد فقیر گفت اگر غنی باشی قبول میکنم و اگر فقیر باشی قبول نمی نمایم چرا گفت من غنی هستم قبول کن آن فقیر پرسید
چه مقدار مالکی گفت دو هزار درهم دارم فقیر گفت ایا آرزو میکنی که چهار هزار درهم داشته باشی گفت بلی فقیر گفت از همه خلق
فقیرتر و درآمدن این ارقام اینی بر دین تو غنی نیستی و دراهم ترا هرگز قبول نمیکنم پس اغنیا بینیازی نفس است و فقیر بینیازی نفس و قناعت
غنی است و بر خدا متوکلست و توانگر باعتبار حرص محتاج تر است از هر صاحب فقیر باید از راه هرصی و فقیر و عبادت خدا ستی
ننماید و اگر قلیلی از قوت او زیاد آمد در راه خدا بذل کند که ثواب آن در قیامت بیشتر از تمامی امتهاء فراوانیست که غنی بذل کند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روزی فرمودند که یکدرهم صدقه میتواند افضل باشد از صد هزار درهم شخصی عرض کرد که این چگونه میشود
فرمود شخصی از منافع مال خود و زیادتی آن صد هزار درهم جمع میکند و مردی دو درهم دارد و بغیر از آن هیچ ندارد و یکی را مال الله نیست
و یکی از آن دو درهم را در راه خدا میدهد صاحب یکدرهم افضل است از صاحب صد هزار درهم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که خفیف و سبک شمارید فقیران شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان او را بدرستیکه یکی از ایشان در
قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند از قبایل عرب و از حضرت کاظم علیه السلام مرویست که خدا تعالی میفرماید
که من غنی را غنی نکرده ام بجهت آنکه کرامتی نزد من داشت و فقیر را فقیر نکردم بجهت خواری که نزد من داشت بلکه غنا و فقر چیزیست که بآن اغنیا
و فقرا را امتحان میکنم و اگر فقرا نبودندی اغنیا مستوجب بهشت نگشتندی و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که ملاقات کند فقیر
مسلمانرا و بر او سلام کند بخلاف سلامی که بر غنی میکند ملاقات خواهد کرد خدا را در روز قیامت در حالتی که بر او غضبناک باشد و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای شیعیان مانند کسیکه معذرت از جمعی خواهد
و در حدیث دیگر مانند برادریکه از برادر خود عذر طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که شما را فقیر نکردانیدم در دنیا برای
آنکه شما نزد من خار و ذلیل بوده اید و امروز خواهید دانست که با شما چه لطفها خواهم فرمود هر کرا که نیکی در دار دنیا نسبت بشما داده است
نیکی بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند زنان
خوب خواستگاری نمودند و جامهای ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسبان مشهور و پر
قیمت سوار شدند پس بما نیز عطا کن آنچه با ایشان عطا فرموده بودی حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید که از برای تو و هر یکی از ایشان
و امثال تو از فقرا مقرر ساخته ام هفتاد برابر آنچه با اهل دنیا عطا فرموده بودم از روزیکه دنیا را آفریده ام تا هنگام انقضای دنیا
و در اخبار وارد شده است که دوستترین بندگان نزد خدا فقیریست که بروزی خود قانع و از خدای خود راضی باشد بلکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که اهدیه افضل از فقر نیست هرگاه از خدا راضی باشد و از آنحضرت مرویست که خدا تعالی در روز
قیامت خواهد فرمود که کجایند برگزیدگان خلق من ملائکه عرض میکنند پروردگارا ایشان کیستند خطاب رسد که فقرای مسلمین
که بداده من قانع و بقضای من راضی بودند ایشانرا داخل بهشت کنید پس ایشان بیهشت در آیند و بعیش و عشرت مشغول گردند و
مردم گرفتار محاسبه خود باشند و فرمودند که هیچ غنی و فقیری نیست مگر اینکه در روز قیامت آرزو خواهد کرد که کاش در دنیا بقدر قوت خود
داده باشندی و مرویست که روزی فقرای اصحاب شخصی را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستادند آمد و عرض کرد که من رسول
فقرایم بخدمت تو حضرت فرمودند مرحبا بتو و بکسانی که از نزد ایشان آمده که من ایشانرا دوست دارم پس آن شخص
عرض کرد که فقرا میگویند اغنیا بهشت را از ما گرفتند حج میکنند و ما قدرت نداریم و عمره بجا می آورند و ما نمیتوانیم زیادتی اموال خود را پیش
میفرستند و ما نداریم حضرت فرمود از من بفقرا بگوی که هر فقیری که از برای خدا صبر کند سه خصلت از برای او هست که از برای اغنیا نیست

بکی

فی الاستغناء
۳۱۹

یکی آنکه در بهشت غرفهائی هست که اهل بهشت نگاه بانها میکنند همچنانکه اهل زمین نگاه بستارگان میکنند داخل آنها نمیشود مگر پیغمبر فقیر یا
شهید فقیر یا مؤمن فقیر دوم آنکه فقرا پانصد سال پیش از اغنیا داخل بهشت میشوند سیم آنکه هرگاه غنی بگوید سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله والله اکبر و فقیر نیز هم بگوید ثواب غنی مقابل فقیر نمیشود اگرچه ده هزار درهم با دو در راه خدا انفاق کند و همچنین سایر اعمال
خیر را پس غنی پشیمان گشت و بفقرا گفتند که واضح شد و همین قدر کافیست در ترجیح فقر بر غنا که بهترین موجودات و خاتم پیغمبران فقر را
بر غنا اختیار کردند با وجود قدرت بر غنا و سرور اولیا خود را مسکین و فقیر نامید با آنکه ثواب هر عبادتی از فقیر همچنانکه دانستی بالاتر است
از ثواب عبادت غنی و هیچ فضیلتی بکار از برای فقیر نباشد مگر غنی همان دل ... و ذلت ... معطل ... از برای او همی
بود تمام ... آنکه اگرچه روزی مقدر و مقسوم است چنانکه ذکر شد لکن در صورتیکه کسی در وطن خود به بلای فقر و فاقه و ... و مصیبت
و ذلت گرفتار و پریشانی از برای او هجوم آورد و سزاوار آنست که بجای دیگر رود چه شاید وسعت روزی او در سفر یا در بلدی دیگر مقرر
شده باشد چنانکه قال النبی صلی الله علیه و آله اذا افتقر احدکم فی بلدة فلیتحول ... شعر ... سفر را ... کوید ... کسب جلا وطن
و ... دوست ... باختیار کنند ... و طلب رزق چنانچه ... در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که
قال ان الله تعالی لیحب الاغتراب فی طلب الرزق ... حاصل اینکه ... خدا ... دوست میدارد ... غریب ... طلب ... قال
مجمع البحرین ... حدیث ان الله لیحب الاغتراب فی طلب الرزق ... التغرب ... من الوطن ... کتاب ...
اصحاب علیه السلام روایت کرده ... اشخصوا ... الرزق ... الشخص عن البلاد ... من شخص
افا ... عن الهدف پس ... معاش و پریشانی ... در ماندن در وطن ... باشد ... سعادت ... وطن ... بهشت بهیچ
نتوان ... کردن ... بزرگان ... هم گفته اند السفر ... انکه ... غریب ... اکثر ... اصل ... که
اکثر علما و فضلا و تجار ... امثال ... نموده ... و حال ... میکردند و چون ... اختیار کردند
کلی ... معاش ... دولت و عزت و احترام ... سعی ... ایشان حاصل ... واقران ... شعر
المعالی ... کالشمس ... فی ... مصانع ... امثال ... متفق
... میکردند ... حالی ... چنانکه ... نقل کرده ... الاوطان
... الماء ... والبدر ... قاطع ... عاداتها
... شاعر ... شعر ... سفر ... پسندیده شود ... پاکیزه تر ... باشد ... کند
مقام کند ... شود ... منزل ... سفر ... ایشان ... انکه ...
کرد ... در وطن خود ... میشوند ... معلوم میشود چنانکه ...
الرطب ... فی ... المنعک ... بالهند ... اطرافا ... اذا ذکر
... چنانکه ... اگر ... در وطن ... سفر ... کوه
... نقل کرده ... اهل ... شدت ... اکثر ...
بالایشان ... والناس ... احوال ... مکان
... اهل ... در وطن ...
... رضی الله ...
... اولاد ... کرده ... مکان
... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... سافروا ... تغنموا ... سفر کنید ...
... غنیمت ... سالم ... شاعر ... لا ... خیر
... الاوطان ... بالاوطان ... الاخوان ... نمود

نوشته است که نباید کسی سفر کند مگر از برای سه چیز سفری که توشهٔ آخرت در آن حاصل شود یا سفری که باعث مرمّت امور معاش گردد یا
سفری که از برای سیر و لذّتی باشد که حرام نباشد و احوال اکثر انبیا و اولیا علیهم السلام نیز بر این مطلب شاهد است چنانچه آدم علیه السلام از بهشت
به مکّه به جوار اراده و با موسی از مصر به مدین ترسان به هجرت نیامد و در کشکول روایت کرده که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام فرمود و لانقد
الّذی ... فی الدّنیا ... که آمد حاصل آنکه مدّت نکنید سفر را ... در دو سه ... که آمد
نکرد از ارشاد النبی ... رحمه الله بعد از ذکر این خبر گفته سبحان الله تعالی اصطفاه برسالته و شرّفه بکلامه فی الدّنیا ... و حضرت خاتم النبیین
از مکّه به مدینه هجرت نموده و در علم اسلام ارتفاع یافت حضرت مریم از مسیح انفصل به جهت وضع عیسی علیه السلام اختیار غربت نموده
حضرت یوسف چون از خانه و مسکن خود جدا افتاد حضرت جبرئیل بنزد او آمد و چون کنعان از او خالی بود و استیطان مصر را اختیار کرد
برادران نزد او آمدند و یعقوب چون از کنعان به مصر رفت یوسف و ابن یامین را در یافت و غیر اینها از احوال و اوضاع انبیا علیهم السلام
و چون دنیا محلّ ... و منزل ... مادام که ... به عالم بقا ... و ... به جهات ... به سعادت دائمه و فوز ... سرمدیه
... و ملکات ملکیّه از برای او حاصل نخواهد شد مخفی نماند که در راه و معاش در دنیا و سعی در تحصیل متعلّقات
اینها باعث ... از عذاب ... الیم ... است که زیاده از قدر ضرورت سعی نکند خصوصاً در ایام پیری که حرص شدید ... باو
می‌شود باید ... حال ... لازم ... از ... سفر ... و ... در سفر مقیّد نشده باشد ... باو ... و از حضرت
... علیه السلام ... که ... چون کار تمام در سفر ... شود زود به اهل خود برگردد ... از سعی خود
... و ... ایام پیری ... به ... از ... تحصیل ... کرده ایام پیری ... پیران ...
... چون ... که ... شام ... اعتبار ... اهل ... ایام پیری ...
... در ... ایام پیری ... که ... صرف تحصیل ... چند ... دنیا
... که ... بوطن خود نماید و اگر ... خود ... باشد حصه
از آن ... و ... معیشت ... و ... شیطان ... خواهش ... در
دنیای فانی خود را ... و ... و ... و به هر حال ... خود ... و چون ... از آنها بر خود
... از آنها سعی کند ... صفات ... و ... اعمال ... نظر ... و بدون ... باب ... هی
به عیوب خود ... بلکه اکثر مردم از عیوب خود غافلند و خارجی که ... خود می‌بینند و ... و دشمن ... به چشم خود ... نبینند
... و مسالک راه ... لازم است که ... احوال ... باشد و ... و دوستان ... عیوب ... نماید ... غالب
دوستان از خوش آمد ... و اغراض فاسده خالی نیستند فصل بدانکه انسان کامل آنست که ... باشد نه مال
چون صاحب یقین گردید در امور خود به غیر پروردگار التفات نکند و مقاصد و مطالب خود را از غیر او نجوید و اعتماد او به جز او نباشد
از هر حول و قوه به جز حول و قوه خداوند ... و ... در نظر او ... اعتبار ... نمی‌بود و ... از پی ... داند
... بلکه در همه امور خود ... به ذات مقدّس او ... جمیع احوال متوکّل ... باشد و چنان داند که ... روزی ...
است ... خواهد رسید و اگر ... از برای او شود ... نظر او ... نخواهد بود ... فقر و ... و مرض و صحّت و ...
و مدح و ذم و ... و پستی و ... و ... دنیا ... چشم از ... پوشیده و منبع همه احوال را ... سرچشمه می‌بیند
از حاکم مطلق ... و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ... که ... و ... و اعتقاد او ضعیف باشد
خود را ... که متوسّل ... و ... و ... رسوم و ... و ... و سعی ... امور دنیا و جمع زخارف
این ... اثر ... که ... و ... ... و ... ... و ... و ... و منافی ... و ...
... باشد و ... از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ... و ...
دیوار ... شکسته ... بود ... که ... آن حضرت گفت ... این دیوار شکسته است ... از ...
حضور ...

حضرت فرمود که هر که را اجلش حفظ میکند چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد از آن حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که حضرت امیر المؤمنین ع ازینها بسیار کارها بسیار میکردند و اینست حقیقة یقین و ان سعید بن قیس میگوید
که در جنگ نگاه نظر کردم شخصی را دیدم دو جامه پوشیده در میان معرکه است چون اسب را پیش راندم دیدم که حضرت امیر المؤمنین ع است گفتم یا
امیر المؤمنین چنین معرکه با این قدر دشمن یکه پیراهن آمده فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته [illegible] ملکی بر او موکل فرموده
که اعمال او را می نویسند و دو ملک با او هستند که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بیفتد یا در چاهی در افتد و از سایر بلاهای کشنده چون
چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را با همه بلاها وا میگذارند و در کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قنبر غلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را بسیار دوست میداشت و هرگاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمیداشت و از پی آنحضرت
میرفت که مبادا ضرری از دشمنان بآنحضرت برسد و در شبی که آنحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند که چه
وا [illegible] گفت می آیم که از پشت سر شما بیایم که مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست میکنی یا از اهل زمین گفت
بلکه از اهل زمین میخواهم که ترا حراست کنم فرمود که اهل زمین هرچه میخواهند نمیتوانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد باذن خدا برگرد پس
قنبر برگشت خلاصه بعد از آنکه کسی یقین نمود با آنکه اختیار همه امور در قبضه قدرت حق تعالی است و آنچه او میکند بحسب [illegible]
حکمت و مصلحتی بوده است در محل صبر و رضا و خوشنودی از قضا میباشد و او [illegible]
او را نخواهد یافت و بجهت یقین او بمصلحت خدا و بقضا [illegible] دنیا و پیش آن متاع دنیوی [illegible]
شود که عجلت بشان اکتار او فایده نمی بخشد [illegible]
باعث خسران و زیان و فاعل آن نادم و پشیمان میشود زیرا که بعد از آنکه بر او روشن شد که بغیر از خدا احدی منشا هیچ امری نیست [illegible]
که مبدا هر موجودی و منشا هر فعلی از خلق و رزق و عطا و منع و غنا و فقر و مرض و صحت و ذلت و عزت و حیات و موت و غیر اینها اوست
سبحانه و تعالی لیست و اوست منفرد و مستقل بجمیع اینها و اسباب و شرکای آن برای او و هیچ اثری نیست دیگر و هیچ امری [illegible]
میشود و بقضا و تقدیر او واقع میگردد [illegible]
من الله التوفیق و علیه التکلان پنجم بدانکه همچنانکه در تحصیل رزق سعی [illegible] لازمست همچنین حفظ تن نیز واجبست بر انسان و اگر [illegible]
داشته سعی در دفع آن باید کرد و اگر [illegible] باشد مراعات حفظ را باید بکند [illegible]
رسید چه قضای الهی بچه طریق مقدر شده بر ما معلوم نیست پس پرهیز کردن در ماکول و مشارب [illegible] از موذیات [illegible]
و همچنین اجتناب کردن از [illegible] و رطوبت و غیر آن لازم است [illegible]
اینها بوده باشد [illegible] واجب میشود چنانکه بمضمون آن شرع و عقل حکم کرده است [illegible] که گفته اند که
ترسیدن [illegible]
فخر المحققین و زبدة المجتهدین شیخ جعفر نجفی طاب ثراه در رساله [illegible] فرموده واجبست فرار کردن از جمیع آنچه مظنه ترتب هلاکت بر [illegible] هست
از قبیل دیوار شکسته و خطوط طاعون و غیر اینها از سایر امراض [illegible] و حیوانات مضره و غیر اینها ولکن قصد میکند [illegible]
کردن فرار از خدا بسوی خدا را بمعنی که اطاعت خدا مقصود [illegible]
مقاصد [illegible]
اینست فر من المجذوم فرارک من الاسد و در بحار [illegible] روایت شده که علی بن الحسین علیه السلام اکل نمود با مجذوم
و دعوت فرمود ایشان را بر طعام و مشارکت نمود در اکل با ایشان ممکنست که این از خصایص ایشان علیهم السلام باشد [illegible]
امراض [illegible] که موجب نفرت [illegible]
ان احتراز نمایند مگر از برای معصوم علیه السلام و در بحار و طب الائمه از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرموده لا تدیموا النظر الی اهل البلاء ولا تدخلوا علیهم و اذا مررتم بهم فاسرعوا المشی لا یصیبکم ما اصابهم [illegible]

نظر نمودن باهل بلا و داخل شود با ایشان و دنو کند از ایشان میکند بیفسد بحث کند در راه رفتن الا نرسد بشما انچه با ایشان رسیده و براه
دیگر بعضی از اهل بلا اصحاب امراض مسریه است همچنانکه جذام و جرب و مانند اینها نموده و همچنین نهی وارد شده در اخبار چنانکه در
مجمع البحرین نیز ذکر کرده از دخول بلدی که در آن وبا بوده باشد و نهی شده از ورود در موضع مرض صحیح و بعد از ذکر این اخبار در بیان
کتاب گفته لیکن توجیه بان میدانات ذلک من باب الملقه فلیتقه اتقائه من احد الماءل والسفینة المعیوبة و معلوم گردید که میدانات
و نزدیک اینها از استباحات است اتقا و پرهیز کردن از اینها مثل لزوم اتقا است از جدار و دیوار مایل و شکسته و سوار شدن بسفینه
معیبه و طبیب نیز بر و شکوه گفته ولذا منع من مقاربته الجدار المایل والسفینة المعیبة و باید دانست که خود اینها بالاستقلال و بنفسه
مهلک و مضر نیستند بدون مدخلیت مشیت خدا ولکن چون از اسباب و موجبات هلاکت هستند باید احتراز از امثال اینها نمایند بنحوی
اجماع نموده اند اطبا بر رفع مضرت از نظر کردن بر اشیاء مضر و بر رفع مضرت از نظر کردن بر اشیاء قوة المعانی چه نفوس خلق شده
است مطیع مر او هام چنانچه در سما و دعا لمکنفه و انچه در بعضی اخبار وارد شده که امراض از شخصی بدیگری سرایت نمیکند یعنی خود
بخود بدون مشیت خدا سرایت نیست و اگر شتری که جرب داشته باشد داخل شتران دیگر شاید و ایشان را برسد انچه بان شتر رسیده
در بیضه و بید با اعتقاد ... که مضرت ... مثل ... مضرت داخل شد ... چنانکه مجرا ... و همچنین
سرایت اهل این مرض ... الکلام انشاء الله تعالی عنقریب ... و ... ابدان ... متوکل بخدا باشد و بداند
که انچه خدا بخواهد ... و علاج ان ... بلکه ... باشد یا نخواهد رسید ولکن چون بلا و سخط الهی نازل
شد بسا میشود که بعد از نزول ... و ... چنانچه از بعضی اخبار مستفاد میشود ... مظنه ... فرار نما
الطاعون خدا با ... باشد و قصد کند ... فرار کردن فرار از سخط الهی ... کابه و باوسل شود
... ما فقط خدا را مانند کما قال تعالی وما انتم بمعجزین فی الارض وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر نهایتکه مثل بعضی
... کفرانی نمودن قضای اسمانی ... خدا باید ... بعد از فرار ... و مشغول شده ... کفا
چیزهای حرام مشغول میشوند ... و سباع و اخلاق شیاطین ... عین ... ایشان افزوده ... بشر ... که
چون زنان ... شام و ... غذا و شراب ... ایشان از ... ایشان ... ظلم ایشان
نه حرام میدانند و نه حلال نه از پاداش ... نه ... باالوه با انواع قبایح و رذایل و ... از ... بایجمع ... و
بر ... شهرت و نام و ... برانام ... افاضل ... کرده اند با اینکه باید ... جمیع مناهی
... نمودن ... تضرع و ... طلب نجات از جبار ... و مطلق کنند
و رفع بلا بتصدق و دعا از بارگاه ... مساءلت نمایند تا ابواب فیوضات بروی ایشان کشایند و صعود ... سماوات
بهم رسانند **فصل** بدانکه ... التوبه ترک معاصی ... و ... فاع مرض ... تبه ... چنانچه در علل الشرایع
و بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند ... بنا است که ... و موجب ... شد
و رفع احتیاج ... اعظم است ... رد ... از حضرت علیه السلام روایت کرده کسیکه غالب شود
... بر او ... و با وجود این معالجه نفس خود کند ... حکیم ... خدا ... بدانکه ... اهم ... لا
بدون ... احتیاج شد ... لکن ... و ... مرض ... اطلاق ...
انضا و در بحار گفته وان کان ... الاحوط ... و ... ابن بابویه ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ... الایمان ... و
السلام ... حاصل ... مسلمانان ... قبل ... نموده ... از حضرت ... روایت کرده ... و
براه ... و ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... روایت کرده ... علیه ... المزاج ...
انا کلی ... باشد ... از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... روایت شده
اند که ... امام ... ناز کرده ... نازل ... خدا ... اینکه ... ایشان ...

هم

هم ازان نموده و فاضل مجلسی رحمه الله در بحار بعد از ذکر بعضی از این قبیل اخبار گفته که این اخبار دلالت میکند بر خطاء آنکسیکه چون مرض باو غالب شود ادعای توکل نموده معالجه ننماید و از کتاب مکارم روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند تجنب الدواء ما احتمل بدنک الداء فاذا لم یحتمل الداء فالدواء حاصل اینکه اجتناب کن از دوا تا انقدر که بدن تو متحمل داء و مرض را دارد پس وقتیکه متحمل نشد داء و مرض را پس دوا بکن و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که نبیی از انبیا علیهم السلام مریض شد پس گفت دوا نمیکنم حتی اینکه بر طرف کند کسیکه مرا مریض کرده او بمن شفا بدهد پس وحی نمود خدا تعالی باو که شفا نمیدهم ترا تا اینکه تداوی نمائی بدرستیکه شفا از منست و ایضا موجب اخبار و تجربه از برای مریض اولی است که احتراز کند از مشی و حرکت بسیار چه در حدیث وارد شده که مشی مریض باعث نکس و عود مرض است و در کافی هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان المشی للمریض نکس الا چون مریض احتیاج بطبیب پیدا نماید چه در رجوع باطبا مدار بر مظنه است و اگر ظن از قول طبیب حاصل شد جایز است تداوی و واجب تعبدی نیست قبول قول او که مانند رجوع بسوی فقیه در احکام شرعیه باشد حتی اگر ظن ضرر حاصل شود بدوا و ترک اگر از طبیب تداوی کند حرامست و اگر ظن قوی حاصل شود بتداوی بجا بیاوردن واهل تجربه در بعضی از امراض پس رجوع کردن بایشان اولیست

فصل از جمله امور مطلوبه مریض و ایضا مریض قیام نمودن بخدمت اوست و بنا باشد که واجب شود بکفایه با اضطرار مریض مگر آنکه مظنه مراتب باشد چنانچه ذکر شد یا واهمه عظیم داشته باشد اما اگر طیره باو عارض شده باشد که عبارتست از تشأم و تاثر نفس باشد از فالهای بد باید اعتنا بان نکند و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع بینها اینست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس او از آن متاثر شود ممکن است تاثیر بکند و اگر توکلش بخدا قوی باشد و اعتنا بشان نکند اثر نمیکند چنانکه کلینی رحمه الله روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند طیره را اگر سهل گرفتی سهل و آسان میشود و اگر شدید کردی شدید میشود و اگر او را چیزی نداشتی و اعتنا بان نکردی رفع میشود و چیزی نمیگردد و در انوار نعمانیه نیز این روایت را ذکر کرده بهر حال مختار شهید ثانی و صاحب بحار و انوار در جمع بین الاخبار همانست که ذکر شد و احادیث در قیام نمودن بخدمت مریض بسیار و بیشمار است از آنجمله از حضرت رسالتمآب مرویست که هر کس یکشبانه روز قیام نماید بخدمت مریض مبعوث میکند خدا تعالی او را با ابراهیم خلیل و میگذرد از صراط مانند برق لامع و در صورتیکه مریض غریب بیکس باشد ثواب آن اضعاف مضاعف است حتی در احادیث معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر کس اعانت کند مومن مسافر را خدا تعالی هفتاد و سه شدت از شدتهای دنیا را بر دارد و او را امان دهد از غم و اندوه و هفتاد غم و شدت از آخرت را برو دارد در وقتیکه از شدت اهوال قیامت نفسهای مردم گرفته باشد و مادامیکه از برای مریض شعور هست اولی آنست که اختیار کند در مرض داری خود زنان را محارم را مقدم بر غیر محارم و اگر در محارم او مماثل نباشد اختیار کند اقرب رحم را مقدم بر غیر اقرب اگر اقرب رحم نیز نباشد پس اختیار کند از بیگانگان و مماثل ایشان پس هر گاه مرض باو غلبه کرد و شعورش زایل شد در ان هنگام ولی ولایت از برای او در مرض داری و بغیر کذاریه ... باید توکل تام بخداوند انام داشته باشد بسبب عروض طیره و تشأم خود را از ثواب پرستاری محروم ننماید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که طیره شرکست و لکن خدا میبرد آنرا بتوکل و وجه جعل طیره را از شرک آنست که کسی اعتقاد نماید که طیره جلب نفع و دفع ضرر و اگر بوجدان هم اکتفا نماید چیزی را از اثر شریک قرار داده است بخدا و معنی قول آنجناب صلی الله علیه و آله که توکل آنرا میبرد اینست که ذنب حاصل از عروض طیره کفاره اش توکل کردنست بخدا و چون طیره کم کسی را عارض نمیشود لکن باید توکل و وثوق بخدا کرده اعتنا بان نکرده تا ظاهر شود و الا تشأمات باو میرسد حتی در انوار نعمانیه روایت نموده که در خوردن بادنجان اگر بقصد دوا بخورد دوا میشود و اگر بنیت و قصد داء بخورد داء و مرض میشود و بعد از ذکر این روایت مولف انوار طاب ثراه گفته معنی حدیث اینست که اگر کسی بادنجان را اکل نماید و توهم از اکل آن داشته باشد داء و مرض میشود و اگر قصد مرض و داء را نداشته باشد ... ضرر از اثر طیره است یعنی چون واهمه از آن داشت سبب مرض میشود و گفته این غریب نیست در شرع اغرابی نیز هست هم چنانچه در اخبار وارد شده که آنچه در عالم طیف و خیال در خواب کسی میبیند واقع میشود بانطرفی که معبر تعبیر و تفسیر میکند ...

وقوع آن میشود بنحوی که تعبیر نموده شده و عادات بر شاهد است بر این همین انکه بعضی مردم خصوصا از طایفه زنان از هر چه تشأم میکنند

اکر چه [illegible] باشد و امثال آن باشد ضرر بایشان میرسد و غواص بحار الانوار در سما و عالم بحار از کتاب فردوس نقل نموده

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده کلوا الباذنجان فانها شجرة رأیتها فی جنة المأوی شهدت لله بالحق ولی بالنبوة ولعلی بالولایة

فمن اکلها علی انها داء کانت داء ومن اکلها علی انها دواء کانت دواء و از این خبر مفهوم بلکه معلوم میشود که توهم و طیره و تشأم باعث

توکل و توسل بخدا سبب صحت میشوند و شامتشان از عروض امراض بسبب تطیر او میرسد و بسند صحیح صدوق رحمه الله در خصال و

کافی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت نموده که هفت چیز است که اگر بعد بر مسافر ظاهر شود برای او شوم است غراب ناعق از طرف

یمین یعنی کلاغی که فریاد کند از جانب راست او و سگی که دم اعلم کرده باشد و گرگی که بر دم خود نشسته باشد و بر روی او فریاد کند پس

مرتبه بلند شود و پست شود و آهوی که از جانب راست بیاید و بجانب چپ او برود و بومی یعنی جغدی که فریاد کند و بزبان عربی [illegible]

صاحب کویند و شمطا یعنی زن پیر سفید موی مخلوط بر او که رو بروی او بیاید قال الجوهری الشمط بیاض شعر الراس یخالط سواده

والرجل اشمط والمرأة شمطاء انتهی و از انجمله فرموده والاتان العضباء یعنی ماده الاغی که کوش بریده باشد تا کوش بریده الاغ

باشد شوم نیست بلکه شومی در مقطوع الاذن است کما صرح فی البحار پس کسیکه از دیدن اینها ترسی در خاطرش بیاید بکوید اعتصمت بک یا

رب من شر ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک چون این را بکوید ضرری باو نرسد و این روایت را صاحب بحار و انوار نیز نقل نموده و روایت

کرده اند خلاصه غرض صاحب شرع انور رسد باب طیره است و التجا بتوکل بجناب حق است و دفع شومیت تشأم از مذکورات در خبر [illegible]

و غیر آن بدعا و آیات قرآنیست و در حدیث نیز وارد شده که طیره در این امت نمیباشد مراد دفع عقاب و مواخذه از آنست یعنی اگر کسی از

امری بفال بد بکیرد چون اختیاری نیست نمیشود که نفس از و متأثر نشود خدا برای آن مواخذه نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند

بر خدا و امضای آن امر کند چنانکه در حدیث وارد شده چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن یا اینکه مراد دفع تأثیرات باشد از این امت بسبب

آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام از عدم اعتنا بآن و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده

اند از برای دفع ضرر آن و اکر اینها دفع نماید [illegible] میشود که بسبب اوهام و تشأم ضرری باو برسد و چون اخبار در تأثیرات مختلف است

دفعا جمع بین الاخبار هم [illegible] و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده اند لا عدوی ولا

طیرة [illegible] حاصل اینکه عدوی که سرایت امراض باشد نیست و همچنین طیره معنی آن اینست که سرایت بنفسه بدون مدخلیت

مشیت خدا نمی باشد [illegible] و در بعض احوال سبب موجب سرایت مرض باذن خدا [illegible] اجتناب از آن وارد

کردیده چنانکه در [illegible] بیان آن شده [illegible] و شهید و صاحب بحار و مجمع و انوار و غیر ایشان از اعاظم نیز

بیان فرموده اند [illegible] انوار [illegible] انه کفران الطیرة والعدوی قد یتهیان مع التوهم یعنی طیره و عدوی کاه میشود که سرایت میکند با

توهم و علاج اینها آن توکل است [illegible] و صاحب انوار و بحار کفته که زعم اطبا آنست که سرایت میکند امراض جذام و جرب

و جدری و حصبه و بخر [illegible] و امراض [illegible] در بحار [illegible] از کتاب [illegible] قال الشافعی فی [illegible] ان الجذام والبرص

یعدی [illegible] ولا المجذوم قال ما اجاب منه قال معنی قوله انه یعدی ای باذن الله تعالی لا بنفسه لان الله تعالی اجری العادة بابتلاء [illegible]

عند [illegible] او قضاء فیظن انه عدوی وقد قال لا عدوی ولا طیرة وقوله فی الولد [illegible]

معناه ان الولد قد ینزع عرق من الاب فیصیر اجذم و بهذا الطریق یحصل الجمع بین هذه الاحادیث و جاء فی الحدیث انه صلی الله علیه و آله

قال لا یورد ذو عاهة علی مصح وفی مسند احمد ان النبی صلی الله علیه و آله قال لا تطیلوا النظر الی المجذوم واذا کلمتموه فلیکن بینکم و بینه قدر

رمح وقد ذکر الشیخ صلاح الدین فی القواعد ان الام اذا کان بها جذام او برص سقط حقها من الحضانة لانه یخشی علی الولد من لبنها و مخالطتها

انتهی و نیز در بحار کفته قوله صلی الله علیه و آله لا عدوی یمکن ان یکون المراد نفی استقلال العدوی بدون مشیته تعالی بل مع الاستعاذة

بالله یصرفه عنه [illegible] لاجل [illegible] ضعف یقینهم لا یستعیذون به تعالی [illegible]

انتهی کلامه رحمه الله و در [illegible] انوار و بحار کفته که زعم اطبا آنست که سرایت میکند هفت علت جذام و جرب و جدری و حصبه و بخر [illegible]

والرمد

و امراض وبائیه مستعد بودن این هفت چیز باطنی و شرح مشکوة هم ذکر نموده **فصل** در بیان اسباب وبا و طاعون بدانکه از احادیث
مستفاد میشود سبب زلزله و طاعون و وبا زنا است و چون مردم مرتکب این عمل قبیح و شنیع و فضیح گردیدند بنابر روایت بحار و صاحب
انوار نعمانیه زمین غساله زنا را قبول نمیکند پس از آن بخار میشود و متصاعد میشود بطرف آسمان و از آن ابر میگردد فی الحال و فرو
میشود باران و عیون و غدران و انهار و بحار و هوا کثیف میشود در وقت صعود و نزول آن بخار و هم با نجس کثافت بهم رسانده و هوا
مسموم میگردد و مردم از آن آبها میآشامند و آن هوا مسموم پس حاصل میشود مواد فاسده در امزجه ایشان و ظاهر میشود
در بعض اعضا باذن خدا و بیشتر وقوع آن در اطفال ضعیفة الامزجه و امثال ایشان و غیر آنکه معنا هوا از ارض فاسد ...
ظاهر میشود و بعد از آنکه ذکر نموده که روایت شده که سبب طاعون همین است و بعد گفته چون زنا در روی زمین فاش شد مسلط
کند خداوند عالم بر اهل آن جنود جن که محاربه میکنند با ایشان و طعن میزنند ایشان را با حربها پس غضب ایشان را میرسانند
شکل و تخیل و در نظر آنها ممثل میشوند بصورت کلاب و ذیاب و بط و ... و طواعین مبتدعه ... و هو الفقیر ... **گوید**
که موید این است آنچه در شرح قاموس مترجم آفندی نوشته صاحب جلال الطانی فی اغلاط صاحب القاموس و غیر ایشان از اعاظم اهل لغه
ذکر نموده اند که طاعون علت وبا را گویند و جمع آن طواعین است و لفظ طاعون مبالغه است بمعنی آنکه او را جن گویند یعنی طعن
زدن جن با رمح و نحو آن از اسلحه که نافذ نباشد و گفته اند لو خرج الطعن بالرمح و نحوه ما لا یکون نافذا پس معلوم شد که از وخز جن است به
اذن خدا و در بعضی از روایات معتبره مذکور است که چون موسی و هرون علیهما السلام در تیه برحمت الهی فائز گردیدند حضرت یوشع
بنی اسرائیل را برداشت و بجانب شام بجهاد عمالقه رفت و بهر شهری از شهرهای شام که میرسید فتح میکرد تا رسید به بلقا و در آنجا پادشاهی
بود که او را بالق میگفتند و مکرر دفعها با یوشع و ایشان جنگ شد و جمعی از ایشان کشته شدند چون از سبب آن پرسیدند گفتند در شهر
ایشان زنی هست که او دعا میکند و از آن سبب کسی از ایشان کشته نمیشود پس با ایشان صلح کرد و گذشت تا آنکه بشهر دیگر رسید چون پادشاه
آن شهر دید که بجنگ تاب مقاومت یوشع ندارد فرستاد و بلعم بن باعورا طلبید که او با اسم اعظم دعا کند که ایشان غالب شوند پس
بلعم بر حمار خود سوار شد که بنزد پادشاه رود و حمار او در راه بر زمین افتاد گفت چرا چنین کردی حمار گفت خداوند مرا بگفتار آورد
گفت چگونه بروم بنام اینها جبرئیل حربه در دست دارد و مرا نهی میکند از آنکه بنزد پادشاه بروم و این سخن در او تاثیر نکرد باز رفت چون
بنزد آن پادشاه رفت پادشاه او را تکلیف کرد که اسم اعظم بخواند و نفرین کند بر قوم یوشع بلعم گفت پیغمبر خدا همراه ایشان است نفرین
در ایشان اثر نکند و لیکن من از برای تو تدبیری میکنم تو زنان زیبا و مقبول از زنان خود را با کنیزان بهمانه خرید و فروش میان لشکر ایشان بفرست
که در میان مردان ایشان روند تا ایشان زنا کنند زیرا که زنا در میان هر گروهی که پیدا شود البته طاعون در ایشان میرسد چون چنین
کرد قوم یوشع زنا پیدا کردند پس حقتعالی وحی کرد به یوشع که ایشان چنین کردند و مستحق غضب من شدند اگر میخواهی دشمن بر ایشان مسلط
میکنم و اگر میخواهی ایشان را بقحط هلاک میکنم و اگر خواهی ایشان را هلاک میکنم بمرگ زود و تند یوشع گفت پروردگارا ایشان فرزندان
یعقوب اند و دوست ندارم دشمن بر ایشان مسلط شود و نمیخواهم که بقحط بمیرند ولیکن بمرگ زود که اگر خواهی ایشان را عذاب کن پس
در سه ساعت روز هفتاد هزار کس از ایشان بطاعون مردند و در بعضی روایات چنین مذکور است که چون بحکم بلعم زنان زیبا و خوب
بعسکر یوشع ع داخل شدند مرد و زن بیکدیگر نگاه کردند و عیان زنا در بین جنود واقع شد پس طاعون افتاد و خلق کثیر از
ایشان هلاک شدند و یوشع ع دید که ایشان اتفاق میکنند شخصی را که بزنا مشغول بود آنجناب بحربه چنان بر ظهر او زد که از پشت
زانیه بیرون آمد و هر دو را در سر سنان بلند نموده و مجار بر زمین نصب کرد و هر دو بر فراز روز آنجا بر سر سنان ماندند پس امر نموده منادی
که ندا کند در عسکر الامن زنا بعد الیوم فانی اصنع به ما صنعت بهذین فانقطع الزنا و ارتفع الطاعون ما حصل اینکه هر کار شود هر که
زنا کند بعد الیوم با او همین میکنم بلوا بعمر کردم با اینان پس چون زنا قطع شد طاعون از ایشان مرتفع گردید و قال سبحانه و تعالی
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثر الناس
لا یشکرون ظاهر معنی آنکه آیا نظر نمیکنی بسوی قصه آن جماعتی که بیرون رفتند از خانهای خود و ایشان چند هزار کس بودند برای حذر

از مرا پس خدا با ایشان گفت همه بمیرید پس زنده گردانید ایشانرا بدرستیکه خدا صاحب فضل و احسانست بر مردم ولیکن اکثر مردم شکر او نمیکنند
این آیه را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند فرمودند که ایشان اهل شهری بودند از شهرهای شام و هفتاد هزار خانه بودند که
طاعون در میان ایشان بسیار بهم میرسید و هرگاه که اثر طاعون ظاهر میشد توانگران که قوت حرکت داشتند بیرون میرفتند و مردم پریشان
برای ضعف ایشان در شهرها میماندند و آنها که میماندند بیشتر میمردند و آنها که بیرون میرفتند کمتر میمردند پس آنها که بیرون رفته
بودند میگفتند که اگر ما در شهر میماندیم بیشتر میمردیم و آنها که در شهر مانده بودند میگفتند اگر ما بیرون میرفتیم اینقدر از ما نمیمردند پس
رای ایشان برین قرار گرفت که چون اثر طاعون ظاهر شود همه بیرون روند پس در مرتبه دیگر که اثر طاعون ظاهر شد همه بیرون رفتند و در
صحراها گشتند تا رسیدند بشهر خرابی که اهل آن شهر از طاعون مرده بودند و خانهای ایشان خالی مانده بود پس بآنجا فرود
آمدند و در آن شهر قرار گرفتند پس حقتعالی فرمود که همه بمیرید پس همه در یکساعت مردند و ماندند بر آنحال تا استخوان شدند
و آن شهر بر سر راه قوافل بود و اهل قافلها استخوانهای ایشانرا از سر راه دور کردند و در یک موضع جمع کردند پس پیغمبری از پیغمبران بنی
اسرائیل که او را حزقیل میگفتند بآن موضع عبور نمود چون نظرش بر استخوانهای پوسیده افتاد گریست و گفت پروردگارا اگر خواهی
در یکساعت ایشانرا زنده میتوانی کرد چنانچه در یکساعت ایشانرا میرانیدی تا شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بوجود آیند
و ترا عبادت کنند با سایر عبادت کنندگان تو پس خدا وحی کرد باو که آیا میخواهی من ایشانرا زنده کنم گفت بلی ای پروردگار من پس خدا اسم
را باو وحی کرد و فرمود که باین نام بخوان تا ایشانرا زنده گردانم چون حزقیل اسم اعظم الهی را خواند نظر کرد با استخوانها که پرواز میکردند
بسوی یکدیگر تا بدنهای ایشان درست شد همه بیکدیگر نظر میکردند و تسبیح و تکبیر و تهلیل میگفتند پس حزقیل گفت که شهادت میدهم
که حقتعالی بر همه چیز قادر است و بروایت شیخ طبرسی قدس الله روحه ایشان گروهی بودند از بنی اسرائیل که گریختند از طاعون که در شهر
ایشان بهم رسیده بود گفته است که در عدد ایشان خلافست میان سه هزار و هشت هزار و ده هزار و سی هزار و چهل هزار و
هفتاد هزار و گفته است که ایشان بدعای حزقیل زنده شدند و بعضی گفته اند بدعای شمعون و اسم شهر ایشان داوردان بود و بعضی
گفته اند واسط بود و علی بن ابرهیم رحمه الله روایت کرده است که ایشان در بعضی از بلاد شام بودند و طاعون در میان ایشان بهم رسید
و خلق بسیاری از ایشان از ترس مرگ از شهر بیرون رفتند و در بیابانی فرود آمدند پس همه در یکشب مردند و چنان بر سر راه مردم بودند که
مردم بر روی استخوانهای ایشان عبور میکردند پس خدا بدعای پیغمبری ایشانرا زنده کرد و بخانهای خود برگشتند و عمرها بعد از آن کردند
و بعد از آن مردند و یکدیگر را دفن کردند و بسند حسن منقولست که حمران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که آیا چنین چیزی در
بنی اسرائیل بوده است که در این امت مثل آن نباشد فرمود که نه پس از تفسیر این آیه از آنحضرت سؤال کرد فرمود که بعد از آنکه زنده شدند
قبرها را ... و برگشتند بخانهای خود و ساکن شدند و طعام خوردند و زنان نکاح کردند و مدتها زنده ماندند و بعد از آن باجلهای خود
مردند و آنها که در این امت در رجعت زنده خواهند شد چنین خواهند بود بهر حال با مشابه ابتلاء بطاعون و وبا و زلزله از وقوع زنا است
و در مصابیح فاضل متبحر بحر العلوم طاب ثراه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمودند ظاهر نشد فاحشه
در قومی که علانیه بآن عمل نمودند مگر اینکه ظاهر میشود در ایشان طاعون و از ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت
کرده که فرمودند اذا فشی الزنا ظهرت الزلزلة یعنی چون زنا آشکار شد ظاهر میشود زلزله و در انوار از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روایت کرده که فرمودند بپرهیزید از زنا که در آن ده خصلتست نقصان عطا و قطع روزی و زود فنا و عمر و افزایش عمران و غضب رحمن و
ذلت دنیا و بغض اهل ایمان ... که او دشمن خدا میباشد و سبب هلاک ... و این تا آنجا ... شیخ
نیست ... گوید که حال تحریر این صفحات باین بنده ... وباء ... که اهل خراسان و کرمان و اصفهان
و قزوین و طهران و قم و کاشان و بروجرد و همدان و سلطانیه و زنجان و نواحی کل اینها ... بطاعون مبتلا شده اند و
با اینکه چند ماه قبل ازین وباء عظیم ببلده و نواحی آن اتفاق افتاده بود ... زلزله عظیم ...
شبها ... که اهالی از آن ... بالجمله ...

و باشد چنانچه در اکثر بلاد ایران و در تبریز و حوالی آن وقوع یافته و یکی از این بلاد سابق مخصوص به مرض طاعون و وبا هر دو بود و در وقت حدوث
مذین ولا اکثر علما و کل امرا و اغنیا حتی از عجزه و فقرا نیز منواحی فرار را اختیار کردند با وجود این از قاطنین و ساکنین جمع کثیر زیاده از حد
و حصر و عدد در دست غارتگر اجل اسیر و دستگیر شدند خلاصه مناسب مقام این فقیر با توزع خاطر و عدم ما طرباید دا ثرفی الجمله از آیات
و ماثر که در خصوص نزول این محن قاهر وارد شده به قلم تحریر آورد تا که ارباب عقل سلیم و طبع مستقیم را از مطالعه آن تنبه حاصل
شود و آنچه آن است که هر قدر بلا کثیرتر میشود و معصیت اهل زمان از پیش بیشتر میگردد و حال آنکه صاحب بصیرت و دین و یقین
در همه حال باید در اصلاح نفس خود بوده از تقصیر خود خایف و ترسان و همیشه از اعمال خود مضطرب و لرزان باشد و هر نعمتی
که از ما سلب میشود بجزای اعمال ما است که خدا ما را میدهد کما قال سبحانه وَلَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که خداوند حکم واجب فرموده است که هیچ نعمتی را که به بنده عطا فرموده از او نگیرد تا آنکه
گناهی از او سر زند که مستحق سلب آن نعمت شود و این معنی از آیات فرقانی نیز معلوم میشود قال الله تعالی لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا
مَا بِأَنفُسِهِمْ و قال سبحانه وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و
قال عز اسمه ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و قال عز من قائل وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا
عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا ای کثیرا و غیر اینها از آیات و نیز فرموده اند بدرستیکه بنده گناهی میکند و باین سبب روزی از او منع میشود
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده اند بدرستیکه بنده گناه میکند پس به سبب آن از نماز شب محروم میگردد و بدرستیکه
عمل بد زودتر در صاحب خود اثر میکند از کارد در گوشت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ صبحی طلوع نمیکند و هیچ
شامی غروب نمیکند مگر آنکه دو فرشته بیهارو ندا و جواب یکدیگر را میدهند یکی از ایشان میگوید کاش این خلق آفریده نمیشدند
و دیگری میگوید ایکاش که چون آفریده شدند میدانستند که از برای چه آفریده شده اند پس اولی میگوید ایکاش حال که ندانستند
برای چه آفریده شده اند هر قدری که دانستند با آن عمل میکردند و باز دوم میگوید ایکاش که چون آنچه دانستند عمل نکردند توبه
کردند از آنچه کرده اند و فرموده بدرستیکه بنده را حبس مینمایند به گناهی از گناهانی که کرده صد سال و حال آنکه او نگاه میکند بسوی زنان که در
بهشت از برای او آماده شده است که بناز و نعمت مشغولند و او حسرت میبرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که
قصد معصیتی نماید زنهار که پیرامون آن نگردد چه بسیار باشد که بنده گناهی میکند پس پروردگار میفرماید قسم بعزت و جلال خود
که بعد از این هرگز ترا نیامرزم و نیز از آنجناب منقول است که فرمود که هیچ رگی در بدن آدمی نمیجهد و هیچ دردی در سر و هیچ مرضی بکسی نمیرسد مگر به سبب گناهی
که صادر شده است و از حضرت امام موسی علیه السلام مرویست که بر خدا حتم است که در خانه که معصیت او میشود آنخانه را ویران سازد
تا آفتاب بر زمین آن بتابد و آنرا پاک سازد و آیات و اخبار در این معنی بسیار است و زینهار احدی گمان نکند که ممکن است اثر گناهی که کرده باو نرسد
و بوبال آن گرفتار نشود و چه این امریست محال و چگونه محال نباشد و حال آنکه خدا از ترک اولی که از پیغمبران سر زند نگذشت و از ایشان مؤاخذه
فرمود پس چگونه از گناهان عظیم و معاصی کبیره که از دیگران سر میزند میگذرد فصل بدانکه یکی از اسباب شیوع گناهان و معاصی سبب کوتاهی و مساهله کردن
در امر بمعروف و نهی از منکر است که آن نیز بلا میکشد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ قومی نیست که معصیت کنند
در میان ایشان کسی باشد که قدرت داشته باشد ایشان را منع کند و نکند مگر حتم است که خدا ایشان را فرو گیرد ایشان را بعذابی که از برای ایشان
نازل کرداند و نیز از آنحضرت منقولست که باید البته امر بمعروف و نهی از منکر نمایید والا بدان شما بر شما مسلط و عامل میشوند پس خوبان
شما دست بدعا بر میدارند و دعای ایشان بدرجه اجابت نمیرسد و فرموده که خدا عذاب نمیکند خواص را بعذاب عوام تا معاصی در میان
ایشان ظاهر و هویدا گردد و خواص را قدرت بر انکار آنها باشد و انکار نکنند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که خداوند
عالم وحی به شعیب علیه السلام فرستاد که من صد هزار نفر از قوم ترا عذاب خواهم کرد چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از نیکان عرض
کرد پروردگارا نیکان را چرا خطاب رسید بجهت آنکه مداهنه و مساهله با اهل معصیت کردند و ایشان را نهی ننمودند و غضبناک
با ایشان نگشتند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که پاکیزه نشد طایفه که از اقویای ایشان حق ضعیفان را نگیرند

و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بدرستیکه کسانیکه پیش از شما بهلاکت رسیدند بآن واسطه بود که معاصی میکردند و علما
ایشان ایشانرا نهی نکردند و چون معصیت ایشان بطول انجامید عقوبات الهی بر ایشان نازل گردید و در حدیث دیگر فرمود که از
امر بمعروف و نهی از منکر پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که خدا بتعالی دو ملک
را فرستاد بشهری که اهلش را سرنگون سازد چون بآنجا رسیدند مردی را دیدند که خدا را میخواند و تضرع و زاری میکرد یکی از آن دو ملک
گفت این مرد را می‌بینی گفت بلی لیکن آنچه خدا امر فرموده است بجا می‌آورم آن یک گفت من کاری نمیکنم تا بپروردگار خود رجوع کنم و از
سوال نمایم پس مراجعت کرد و عرض نمود پروردگارا چون بآن شهر رسیدم فلان بنده ترا دیدم که ترا میخواند و تضرع میکرد خدا بتعالی
وحی فرمود بآن ملک که آنچه ترا امر کردم بجا آور بدرستیکه این مردیست که هرگز روی او از غضب برای من متغیر نشد و معاصی را که میکنند نهی ننمود
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که روزی فرمود چگونه خواهید بود هرگاه زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق
گردند و امر بمعروف نکنید و نهی از منکر ننمائید اصحاب از روی تعجب عرض کردند که چنین وقتی خواهد بود فرمود بلی و بدتر از این چگونه خواهید بود
هرگاه امر بمنکر کنید و نهی از معروف نمائید پس عرض کردند که چنین وقتی هم خواهد بود فرمود بلی و بدتر از این چگونه خواهید بود هرگاه
معروف در نظر شما منکر باشد و منکر معروف و منقولست که روزی حضرت صادق علیه السلام بطایفه از اصحاب خود فرمودند که بر من لازم
است که بگناهان نادانان شما دانایان شما را مؤاخذه نمایم و چگونه لازم نباشد و حال آنکه از مردی از شما عملی قبیح بشما میرسد و انکار آن
از او نمیکنید و از او دوری نمینمائید و اذیت نمیرسانید باو تا آنرا ترک کند و فرمود که البته باز خواهم گرد گناهان نادانان شما را بر علما و دانایان
شما چه چیز مانع میشود شما را که چون از مردی از شما معصیتی بشما برسد بنزد او بیائید و او را سرزنش کنید و پند و نصیحت نمائید شیعه
عرض کردند که قبول نمیکنند فرمود از ایشان دوری کنید و از نشستن با ایشان اجتناب نمائید و اخبار بسیار در منع از حضور مجالس معصیت
وارد شده در صورتیکه نهی از آن و دفع آن مقدور و ممکن نباشد و مشهور است که اگر کسی در مجلس معصیت حاضر شود لعنت بر او
نازل میشود و بنا بر این جایز نیست داخل شدن در خانه های ظلمه و فساق در هنگامیکه مشغول ظلمی یا فسقی باشند و همچنین جایز نیست حاضر
شدن بدون ضرورت بجائی که در آنجا معصیتی واقع شود و آدمی قدرت بر دفع آن نداشته باشد و هر که تامل کند در اخبار و آثار و آگاه شود
بر تواریخ و حکایات پیشینیان و بلاها و عقوباتیکه بایشان رسیده و مشاهده عصر خود بکند و آنچه در آن حادث میشود ببیند
از ابتلای مردمان بمهالک و شیوع معاصی و بعضی آفات سماویه و ارضیه یقین میکند که سبب اصلی و باعث کلی در هر عقوبتی که نازل میشود از طاعون
و وبا و زلزله و قحط و غلا و غور انهار و احتباس امطار و تسلط اشرار و خروج اشرار و غضب جبار و ظلم ظالمان و قتل و غارت اهل بغی و عدوان
و امثال اینها بسبب ترک کردن مردمان است امر بمعروف و نهی از منکر را و از نبی مرویست که بلا بعد از نزول تر و خشک را میگیرد و اگر ببعضی از علما
نرسد از راه استدراج و خذلانست و چون امر بمعروف و نهی از منکر اعظم شعائر دین و اقوی علامات شریعت و آیین است و از مقاصد
کلیست از بعثت انبیا و نصب ائمه و اوصیا و نایب گردانیدن متدینین از علما و از بهر مدح و ترغیب آن در آیات و اخبار بی پایان رسیده
و امر بآن شده خداوند عالمیان جل شانه میفرماید وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ حاصل اینکه باید از شما طایفه باشند که مردم را بخیر بخوانند و امر بمعروف کنند و نهی از منکر نمایند و این طایفه رستگارانند و نیز
میفرماید کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی شما بهترین امتی هستید که بیرون آمده اید چه امر میکنید به
معروف و نهی مینمائید از منکر و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که بحق آنکه جان من در قبضه قدرت اوست که شما را باکی از دو چیز
نخواهد بود یا آنکه امر بمعروف کنید و اهل معاصی را از منکرات باز دارید یا آنکه حق سبحانه و تعالی عذابی از نزد خود بر شما گمارد و هر چند دعا
کنید اجابت نکند و نیز از آنحضرت منقولست که جمیع اعمال حسنه پیش جهاد در راه خدا نیست مگر مثل جرعه در پیش دریای بی پایان و جمیع اعمال
حسنه و جهاد در راه خدا در پیش امر بمعروف و نهی از منکر مثل جرعه در پیش دریای بی پایان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که
امر بمعروف و نهی از منکر طریقه پیغمبران و شیوه نیکان است و فریضه عظیمیست که سایر فرایض بواسطه آن بپا داشته میشود و بآن
راهها امن میگردد و مکاسب حلال میشود و مظلمه ها بصاحبانش رد میشود و زمین آباد میگردد و از دشمنان دین انتقام کشیده میشود

وامر شریعت استقامت بهم میرساند پس بدلهای خود بر معصیت واهل آن انکار کنید وانکار بر ایشان را بزبان اوبید ودر روهای ایشان بزنید

ودر راه خدا از ملامت ملامت کنندگان خوف واندیشه منمایید پس اگر قول شما را قبول کردند واز معصیت باز ایستادند وبحق رجوع کردند

دیگر راهی وتسلطی بر ایشان نیست بدرستیکه تسلط بر کسانیست که بر مردم ظلم میکنند ودر زمین بناحق سرکشی مینمایند ایشانند که عذاب

دردناک از برای ایشان آماده است وبا این کسان جهاد کنید بابدنهای خود ودشمن دارید ایشان را بدلهای خود براو عزیز نمیدانید از آنکه حال

اینچنین باشد وکوچک وصد امر ونهی نباشد بلکه از باب بدع واسلام معاصی ونزد مردم معزز ومحترم بوده باشد دیگر چه ظاهر میشود که

امثال اینها بلا از ناعون وبا وقحط وغلا وغیر اینها مبتلا نشویم بانکه از علما مثل شیخ ومحقق وابن ادریس وجماعتی از متاخرین ومنهم

شیخنا الشهید فی شرح الارشاد والمحقق الشیخ علی طاب ثراهم قائل شده اند که امر بمعروف ونهی از منکر واجب عینی است واما سید مرتضی

وابو الصلاح وعلامه در تذکره وبعض متاخرین که از جمله ایشان شهید ثانیست بوجوب کفائی آن قائلند واستدلال نموده علامه در

تذکره بر وجوب کفائی بودن با اینکه غرض از امر ونهی وقوع معروف وارتفاع منکر است پس هرگاه که حاصل شود بفعل واحد امر ونهی از

دیگری عبث میشود وظاهر آیه شریفه ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر الخ نیز مؤید قول ایشانست چه لفظ من در آیه تبعیضیه است

چنانکه در کافی مسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده وآن روایت را وبعین شیخ نیز مذکور است ودر

بعض تفاسیر لفظ من را بیانیه گرفته اند ومعنی بقول ایشان چنین میشود کونوا امة یامرون بالمعروف واین بعید است چنانکه دیگری

نیز گفته وفاضل کرکی صریح نیز کفائی بودن از اخبار کرده حیث قال فی المنهاج یجب الامر بالواجب والنهی عن الحرام قولا وفعلا ولا یتم الا بهما

وهما من الفرائض العظام ومهما انهادیهما بقیام غیره فما من الفرائض فیجب الترغیب والتحریض الی فعل المندوبات وترک المکروهات والوجوب

کالاستحباب کفائی فلا یجب المبادرة ولا یستحب اذا علم قیام الغیر بهما وکفایته عن غیره من دون ضمه الیها وان لهما اوید آنکه امر بسنتها

ونهی از امور مکروهه واجب نیست بلکه سنت است وامر بمعروف یعنی امر بواجب ونهی از منکر یعنی نهی از حرام مشروط است بچهار شرط اول

شرط آنست که امر وناهی علم داشته باشد بمعروف ومنکر یعنی بداند که این فعل بر فاعلش واجبست یا حرام پس جاهل بمعروف ومنکر

امر بمعروف ونهی از منکر وجوب ندارد خلاصه کلام آنکه در مسائل قطعیه اجماعیه بر هر کس امر بمعروف ونهی از منکر لازم است واما در غیر آن

اجماعی نیست واختلاف واحد مجتهدین در آن ممکن است پس مجتهد را میرسد امر ونهی در آن نمیتواند کرد مگر کسی که با او اعتقاد داشته باشد

باشد یا امر موافق اعتقاد خود امر ونهی است دوم تجویز تاثیر است یعنی احتمال داده باشد که اثر برامر ونهی خود بدهد پس چنانچه یقین داشته

باشد یا ظن غالب امر وناهی این باشد که برو امور اثر نخواهد کرد در صورت امر بمعروف ونهی از منکر واجب نخواهد بود چه اثری از آن مترتب

نیست سیم شرط آنکه ضرر امر ونهی ضرر مالی با بدنی وعرضی بر امر وناهی نرسد پس اگر در امر جزئی یا نهی از منکر مظنه ضرر نمیشود یا بر

یکی از مسلمانان نمیشود یا باشد وجوب آن قطع خواهد شد ودر بعضی از روایات وارد شده که هر که متعرض صاحب تسلطی

شود ولایت یافته بلا بر سد اجر وثواب براو نخواهد بود وآنچه در بعض اخبار از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت شده که گرامی ترین

شهیدان کسیست که سخن حق نزد ظالمی بگوید واو را بکشد در وقتیست که ابتدا مظنه مفسده نداشته باشد وچنین داند که

ضرری باو نخواهد رسید چهارم از شخصی که معروف ترک شده یا منکر صادر گردیده آثار پشیمانی وتوبه وامارات اقلاع ظاهر ودر صدد

که از آن تقصیر نادم شود ورجوع بسوی طاعت نماید دیگر احتیاج با مر بمعروف ونهی از منکر نیست واگر کسی از اسباب وانواع امر بواجب ونهی

از حرام بکند پس باید بعض مرتکب را از دل بخود بدارد واین بعض فی الله است که ما مور به است ودر سنه مطهره ومفسر کرده اند با عراض

وادای ذکراهت یا عدم تقیه یا ترک مکالمه وغیر اینها چنانچه در اخبار کثیره وارد گردیده وبعضی از آن انفاما کورشد واز

بعضی حکایت شده که آنکه امر بمعروف ونهی از منکر میکند باید عادل باشد وخود مجتنب کننده باشد از محرمات والا واجب نیست

یا امر بواجب ونهی از حرام واقع بخلاف نیست بلکه واجبست مطلقا چنانکه مذهب اکثر اصحابست وواجبست انکار منکر را بقلب

وزبان ودست یعنی در دل منکر فاعل معصیت باشد واز آن بیزار وراضی نباشد اعتقاد وجوب آن چه حرمت حرام علی الدوام در قلب

خود بوده باشد واین در همه صورت واجبست ودخل امر ونهی ندارد وانشا از آن نیست بلکه باید اظهار تنفر واکراه از آن شخص نماید

وکتان چیزی پیش کردن و قرآن درستی را میز شکستن آن در امر باعتقاد ایشان بفعل معصیت و دلالت میکند بر اینکه وجوب انکار ثابت
حتی آنکه اقتضا حتی بر اذیت آنکه شخص واجب شده که بر ما ضرر وارد مثل فاعل حرام است اما آنچه لازم است که مرتبت بعمل آورده چیزی باید منع کند
ابتدا بیرون و نصیحت باشد و اگر مفید نشد بتهدید و ترسانیدن و اگر این هم مفید نشد بدرشتی و تندی با اشخاص اولو معصیت بقهر
قسط چون شکستن آلات لهو و لعب و ریختن شراب و گرفتن مال مغصوب و باز پس دادن آن و رد کردن و اگر فایده بر زدن باشد جایز است زدن
دست و پا با اکتفا بقدر آنکه در شرع مقرر است بدون اینکه بقتل یا جراحت برسد و اختلاف کرده اند علما در جواز جرح و قتل هرگاه
محتاج باشد و شیخ این بود که بعضی گفته اند جایز است مطلقا و بعضی گفته اند جایز نیست مگر از برای کسیکه امام با او اذن بدهد و بعضی
گفته اند جایز است جرح دون قتل و سید مرتضی رحمه الله و جماعتی قولا و از جرح داده اند از برای کسیکه متمکن باشد و موجب فتنه
نباشد مطلقا اگرچه بدون اذن امام باشد ولکن اکثر علما در صورت احتیاج بجرح و قتل موقوف باذن امام میدانند و بعد از آنکه اختلاف
نموده اند علما در ثبوت ولایت برای فقیه یعنی مجتهد جامع الشرایط در زمن غیبت در اجرای حدود و تعزیرات فذهب الشیخان الی
ثبوتها له و اختاره الدیلمی و الفاضل فی کتبه و الشهیدان و صاحب المهذب و صاحب الکفایة و الشیخ الحر بل اکثر المتأخرین و نسب الی المشهور
بل ادعی بعضهم علیه الاجماع فی مسئلة عمل الحاکم بعلمه فی حقوق الله و نقل عن الحلی منعها و ظاهر الشرایع و النافع التردد و الاول هو الحق
لروایة حفص بن غیاث المنجبر ضعفها لو کان بالشهرة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام من یقیم الحدود السلطان او القاضی فقال اقامة
الحدود الی من الیه الحکم و یؤیده روایة ابی مریم قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام ان ما اخطات القضاة فی دم او قطع فعلی بیت مال
المسلمین و روایة ابن عقبة الواردة فی حکایة ابی عبد الله مع عجلان قاضی ابن هبیرة و قد یستدل ایضا بالاطلاقات مثل قوله
سبحانه فاقطعوا ایدیهما و قوله عز شأنه فاجلدوا و نحوهما و یمکن الخدشة فیه بعدم معلومیة شمول الخطابات لمثل الفقهاء و اهل
ذلک لهم علی سبیل الوجوب و الجواز الظاهر من القائلین بثبوتها لو لا نظم الاول حیث استدلوا باطلاقات الاوامر و باقتضاء ترک اجراء
الحدود الی المفاسد و صرحوا بوجوب مساعدتهم و هو کذلک لظاهر اجماع المرکب و قوله امیر المؤمنین علیه السلام فی روایة تمام
التی رواها المشایخ الثلاثة الواردة فی صفات ائمة الله سبحانه هو العالم بحلال الحرام و ... ارشاد امر بمعروف و نهی از منکر را ...
و ... کبرا ... قدر مفاسد مترتب است خواه دانسته که امر بمعصیت ... اطاعت ... مفسده دارد و چه علاوه ... مقابل آن است
و از جمله امور که در امر بمعروف و نهی از منکر لازم است آنست که علم بقصد و آن بهم رسیده باشد باین نحو که آدمی خود از اینها ببیند یا علم
بان رسانند بدون اینکه تفحص و تجسس نماید اما تفحص احوال با ظنه تجسس از آن جایز نیست و در صدد تفحص بر نیاید پس اگر کسی گمان برد که
شخصی در خانه مشغول معصیتی است اما یقین نداشته نمیتواند داخل خانه شود و نباید در صدد تحقیق آن برآید و همچنین جایز نیست گوش
فرا داشتن تا معلوم شود که صدای آلات ملاهی معصیت است یا نه خلاصه آنکه اعلام حاصل شود تفحص و تجسس نمودن جایز نیست مخفی نماند
که آنچه مذکور شد از شرایط و آداب از برای آنکسی بود که امر بمعروف و نهی از منکر میکند اما کسیکه او را امر و نهی کرده در غالب نیست که باید
بالغ و عاقل باشد بلی در بعضی از منکرات این شرط نیست چه اگر طفلی یا دیوانه را ببیند که شراب میخورد بر او واجب است که شراب را اهراق کند
و او را منع نماید و همچنین اگر دیوانه ببیند که با دیوانه لواط یا زنا میکند یا با حیوانی جمع شده باید او را منع کند و همچنین است حکم در اطفال
در امثال اینگونه شنایع افعال و همچنین واجب است بر ما منع ایشان از هر چیزیکه دانسته شده باشد از شارع مقدس اینکه او قصد کرده است
موجود نبودن آنچیزها در خارج بجهت فساد کلی که در آنچیزهاست مانند زنا و لواط و شراب و نحو اینها چنانچه از مشایخ عظام شیخ جعفر
شیخ علی و شیخ حسن و فاضل نراقی و غیر ایشان تصریح فرموده اند بلکه صاحب جواهر الکلام گفته که ظاهر اینست که غنا نیز از چیزها
که مقصود شارع مقدس عدم وجود او است در خارج همچنانکه ظاهر آنست که خوردن چیزهای نجس و اشامیدن اینها نیز از چیزها
است که ضرر رسانیدن اینها با ایشان میرسد دون چیزهای نجس و هر چند حرام باشد دادن چیزهای نجس باطفال از جهت خوردن و اشامیدن
و اما غیر اینچه ذکر شد از چیزهای که حرام است بر بالغ مثل پوشیدن جامه حریر و طلا و امثال اینها پس مشهور در فقها اینست که واجب نیست
بر ما منع اطفال از چیزها از اینها اما بهتر آنستکه واجب باشد بر ما منع اطفال از هر چیز از اینها و بدانکه از برای هر مسلمی سزاوار است که اینها

بغور کند و خود را باصلاح او رد و مواظبت بر طاعات نماید و محرمات را ترک کند و از فکر آفات نفس خود غافل شود و اخلاق رذیله [illegible]
در سایر کسان نداند و مثل شخصی نباشد که کتب معالجات را بخواند و بیماران دیگر را علاج نماید و از آن مداوای خود [illegible]
أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم وقال عز وجل كبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند مررت ليلة اسري بي بقوم تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت من انتم فقالوا كنا نامر بالخير ولا ناتيه وننهى عن الشر وناتيه
معنی اینکه در شب معراج گذشتم از قومی که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین می بریدند پس گفتم کیستید شما یعنی صاحب چه عملید گفتند
ما امر بالخیر میکردیم و خود عمل بآن نمیکردیم و نهی مردم از شر میکردیم و خود مباشر آن عمل میبودیم و در حدیث قدسی وارد شده یا ایها الذین
امنوا لم تقولون ما لا [illegible] ون وكم تنهون ما لا تنتهون وكم تجمعون ما لا تأكلون وكم التوبة يوما بعد يوم تؤخرون وعاما بعد عام
تنظرون الكم من الموت امان ام بايديكم براءة من النار تحققتم الفوز بالجنان فلا تغتروا بالصحة والسلامة فان ايامكم معلومة وانفاسكم معدودة
الى ان قال وقدموا ما في ايديكم لما بين ايديكم يا ابن آدم تقدم على عملك فانك في هدم عمرك من يوم خرجت من بطن امك وتقرب من كل يوم
من قبرك فلا تكن كالحطب الذي يحرق نفسه بالنار لغيره ما حاصل اینکه ای بندگان خدا که ایمان آورده اید چرا میگویید چیزی را که عمل نمیکنید
و نهی میکنید از چیزی که مرتکب میشوید و چه قدر جمع میکنید مالهای را که نمیخورید و چه قدر تاخیر میاندازید توبه را روز بعد از روز و سال
بعد از سالی آیا امانی دارید از مرگ یا برات خلاصی از آتش دارید یا یقین دارید بدخول بهشت مغرور نکند شما را صحت و سلامتی که روزهای
عمر شما معلوم است و نفس کشیدن معدود است بعدد معین زیاد نمیشود و آنچه در دست شما است از اموال پیش فرستید ای پسر آدم
تقدیم کن بعمل خود یعنی عمل خود را پیش فرست که تو سعی در هدم و تمام کردن عمر خود هستی از روزی که از مادر [illegible] و هر روز بقبر خود نزدیک میشوی
و نباشی مانند هیزم که خود را بسوزاند از برای دیگران شعر از سر زانوی خود آیینه وارت داده اند بنگر آن آیینه [illegible] داده اند
توشه چون پاره دل بر میانت بسته اند مرکبی چون ابلق لیل و نهارت داده اند سبحه [illegible] طفلان چون [illegible]
دیگران این برگ و بارت داده اند [illegible] عنانت را چو طفل نوسوار گرچه در ظاهر عنان اختیارت داده اند از گرانی لنگر [illegible]
امکان کرده کشتی [illegible] داده اند در گشاد عقده دلهای خونین صرف کن این دم گرمی که چون باد بهارت داده اند می
توانی دوزخ خود را بهشتی ساختن کوثر نقد چو چشم اشکبارت داده اند چند چون نادیدگان دام تماشا میکنی حلقه چشمی که بهر
اعتبارت داده اند چون پذیرد [illegible] که بهر سیر بادپای هیچ جان بیقرارت داده اند طفل [illegible] بی پروا و شوخ و
سرکشی زان بدست گوشمال روزگارت داده اند [illegible] بکشای بسراپای خود نظری کن و صفحه نفس [illegible] خود
را مطالعه نما و چاره از عیوب خود کن زبان هرزه خود را با عدم اتصاف بصفت تقوی و عدالت و ورع و زهد در مساجد و منابر وعظ
و نصیحت مردم مشغول مکن [illegible] اهل معصیت مکشا از خود غافل که خود [illegible] ذنوب گرفتاری و [illegible] اعمال و افعال ناشایسته در کاری شعر سخن
[illegible] انکار میکنم [illegible] ساده دل بوی گل از گلزار میکنم [illegible] نصیحت نیست [illegible] اهل تنعم را چو کاغذ چرب باشد نقش را
دشوار میگیرم و قطع نظر از عذاب خدا کو که خود مرتکب معصیتی باشد و دیگران را از آن نهی کند خالی از خجالت و شرمساری در نزد حضرت
باری نیست و غالب [illegible] که از وعظ و نصیحت چنین کسی [illegible] برای مردم مترتب نشود [illegible] امر و نهی کردن او شرعا جایز باشد و از [illegible]
عالمان و فاضلان و واعظان بی عمل اهل معصیت و فاسقان اثری ظاهر نمیشود و از قول ایشان متعظ نمیگردند و مناسب حال شاعر چه خوش
گفته شعر جمعی که دل بطره دلدار بسته اند اول کمر بکشتن زنار بسته اند در [illegible] کهر نوش میکنند جمعی که چون صدف لب گفتار [illegible]
اند در فکر [illegible] باغ [illegible] کوه [illegible] روان بار بسته اند [illegible] بسته اند هیچ
برای سوختن [illegible] بسته اند [illegible] شرع [illegible] بسته اند
و چنین کسی هر وقت که امری از اوامر الهیه ظاهر سازد [illegible] خصوصا که امر و نهی اهل بدعت [illegible] بلباس [illegible]
اهل [illegible] عوام و جهال [illegible] ایمان خود [illegible] ایشان [illegible]
و شبهات و اهل [illegible] ایشان را از راه حق بیرون کرده [illegible] و قول چنین کسان [illegible] فاسده ایشان برای مسلمانان [illegible]

وایمان حاصل نخواهد شد بلکه چنین کس اگر دیده هوش بینا داشته باشد انجام کار دانا گردد وتنها لهای نادانی از دل فکار برآورده ودر ماتم خود اشکهای
حسرت از دیده میبارد انا لله اصلاح الحال وختم المبداء والمآل بمحمد وآله الآل باب پنجم در بیان بعضی از مسایل ضروریه بیع وشرا ولواحق
لازمه آنست بدان ایدک الله تعالی که کسب معیشت از برای خرج خود وعیال واجب است در قدری که مدار معاش کسی منحصر بان بوده باشد وراه
دیگر برای خرج ضروری او نباشد یا دینی بر ذمه او باشد که از راه دیگر نتواند بدهد یا حجی بر ذمه او بوده باشد یا کفاره یا عهد
یا نذری یا امثال اینها که ادای آن بغیر تجارت وکسب ممکن نشود ودر جمیع این صور از اوجب واجبات واقرب قربات وبهترین طاعات وعبادات است
وهیچ طاعتی وعبادتی بهتر نمیشود بدون آن وهمه موقوف بر آنند هر چند روزی دهنده خداست چنانکه فرموده وقسم یاد نموده لکن
امر فرموده ما را بتحصیل آن بعنوان اجمال نه بطریق حرص وجد وجهد بلکه حرص وجد وجهد در تحصیل آخرت وعبادت ومحبت با خدا خواسته
است واهتمام تمام فرموده است در تحصیل اجمالی در کسب معیشت نموده است وچون تعلیم گرفتن مسائل تجارت لازم ومطلوب است
از برای هر صاحب کسبی تا احتراز کند از حرام چه بسیار اتفاق میافتد که از راه نادانی در مسئله معامله مبایعه باطل میشود وتصرف نمودن
در آن حرام میگردد ومال را در عوض باطل وحرام در نزد خود جمع میکند والعیاذ بالله دیگران میخورند واو وزر ووبال میبرد وگوشت بدن
که از لقمه حرام بهم رسد غیر جهنم جای دیگر را لایق نخواهد بود چه بهشت طیب است واهل طیب بدان میروند مگر طیب وغالب فتنها وفسادها که
در زمین بهم میرسد از قتل نفوس وهتک عرض وغارت شدن اموال واسیر شدن عیال واطفال وخراب شدن شهرها همه از خوردن ناحق و
تحصیل اموال ایشان بغیر وجه حلال است چنانکه وارد شده در آیات واخبار بلکه تجربه شده ومشاهده گردیده ودر حدیث از ائمه معصومین
علیهم السلام وارد شده که نشنیده ده تجر کسبیکه نداند خرید وفروخت را فاجر فاجر است وفاجر در آتش جهنم است مگر آن تاجر که حق بدهد
حق بگیرد ونیز وارد شده که اول فقه تجارت را یاد بگیرد وبعد تجارت کند وشک نیست که علم بمسائل تجارت از جمله لوازم ومهمات خصوصا
بر جاهلی که اشتغال بر امر ماکول ومیدارند وعجب آنست که در این عصر اکثر اصناف وتجار از کثرت حرص وشقاوت وغفلت واز قلت یقین بر
حشر ونشر ومعاد وقیامت مسائل اصول دین وفروع آنرا اصلا نمیدانند وچون یکی از ایشان گوید که چرا طلب مسائل وفرایض وواجبات
نمیکنی میگوید انفرا الحال چه میدانی ما فرصت نداریم واز شغل خود وامی مانیم وطلب آنچه گفتی بر ما مشکلست خدا عفو کننده است این از دست
ما نمی آید چکنیم عیال داریم وطلب روزی واجبست وتا دروغ نگوییم وکم نکنیم کار ما از پیش نمیرود وکسبهای خود را ترجیح میدهند بر عبادت
خالق ودار ودین حقیقی واگر ناد رسند واخذ فضا فارغ شوند در وقت غروب که فراموش نمایند نماز را بدون محافظت آداب آن از قرائت
وقیام ورکوع وسجود وتشهد وسلام بعجل بجا آورند وهرگاه کسی بگوید که چرا چنین نماز میکنی میگویند که خدا قبول میکند وملائکه نمازها را
درست مینمایند واز تکبر ونخوت سلام برکسی نمیکنند واگر لاعلاج شوند بر یک یکی برسند سری میجنبانند واگر فقیری بر ایشان سلام کند رد سلام
او را نمیکنند وپروا ندارند اگر خویش وقوم ومادر وپدر وبرادر وخواهر ایشان گدایی کنند وپریشان باشند وهر حاجی وآقا فلان که مالدارتر
باشد پیشوای خود میدانند ودر ضیافتها او را با فقرا واصحاب از فاسقان وظالمان برای اعتبار خود دعوت مینمایند واقربا وفقرا از
طعام ایشان محروم وطلاب مساکین در مجالس ایشان معدوم میباشند وخویشان وهمسایگان وایتام وصله ارحام ایشان پیشان می
خوابند وانواع تکلفات وطعامهای لذیذه با انواع اسرافها در مجلس مهمانی ایشان صرف میشود وچون اجتماع بغیر از واهی با خوردند
در مجالس ایشان بغیر از صحبت خرید وفروش ومشغلات وطواحین وعیون وزراعت وساختن خانها با انواع نقاشی وطلاکاری ومدح
وذکر مطعومات وامثال آنها حرفی زده نمیشود واگر گدایی صدایی زند او را بیرون میکنند واگر کسی از اقربا وضعفا وسادات وطلاب
همسایگان وفقیران برهنه وعور وگرسنه مانده باشد هرگاه از ایشان استقراض کنند قرض هم بآنها نمیدهند ولیکن هرکدام مبلغها
با میرزا ودیوانیان قرض میدهند که معاون وآشنای ایشان باشند وحال اینکه غالب اینست که حبه ودیناری از آن وصول وعاید ایشان
نمیشود وبعضی از ایشان از ضعف ایمان با دلال وکیال رفیق میشوند که جانب ایشان را در وقت کیل ووزن با خرید وفروش مراعات نمایند
واگر یکی بهم بروند از خوف ملا شرعدم میرسند یا از بیم یکی جزء جلال برای او باشد که او را حاجی فلان گویند نعوذ بالله تعالی شانه فوائن
بد بختان وگمراهان بخوبی که خدا غافل شده اند که گویا خالقی ندارند ودر دار دنیا همیشه باقی میمانند بیدار از خواب غفلت وقوف میدان

وازمینه

و از مشتهیات حرص هشیار میشوند که وقت مهلت نمانده و هنگام فرصت بگذرد و یکباره فرمان اجل با زبانه قهر بکوبد و انگاه از ان غرور
بیدار گردان غافل و مدت عمر بسر رسیده و پریشان بی توشه و بی سامان متاسف و نالان از فقد اعمال صالحه و عریان تنها و غریب و حیران
اندازد در ظلمت لحد کو بیمار و مور هم نشین گشته فالدست احسرت و تکره مخی بر سر و تضرع و استغاثه آتش اثر از هیبت منکر و نکیر
هراسیده و مدهوش از هول انتقام حاکم عادل هراسان و بیهوش و از شدت حسرات و ندامت بیفایده نالان و دل تنان و با نفس شوم
بیمار [illegible] خود در مجادله و جدال و از فکر جواب بی پرده کار جان بر [illegible] در عجز و اضطراب از بیم خجلت و رسوائی [illegible]
فضایح اعمال او [illegible] در ملامت و عتاب دائم و در عذاب آتش جهنم در عقاب [illegible] شکی نخواهد داشت که مآل کار فجار
انجاست سوز و گداز و از حسرت تقصیر و تحصیل غایت رحمت خدای بنده نواز و مصیبت ندامت دور و دراز است و اگر کسی را اشتغال [illegible]
سفاهت نباشد بعد از توفیق [illegible] که خود را غافل [illegible] و از هر دم محبت دنیای فانی را از قلب خود بیرون نموده
شروع بخلاص نفس عزیز از [illegible] نماید [illegible] و درجات عالیه [illegible] و عزم جزم و توبه و انابت میتوان کرد
انما الاکمه [illegible] اختیار است [illegible] دنیای فانی [illegible]
[illegible] اکتساب مال و منال دنیا که در معرض فنا و زوال است [illegible] حرام ان عقاب و عذاب و حلال [illegible]
حساب است قال تعالی وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ در این آیه
شریفه نهی تحریمی فرموده از اکل باطل و از این جمله است جمیع مکاسب محرمه و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله ماثور است که
بنده خدا [illegible] که [illegible] ضعف [illegible] در [illegible]
او مقبول نمیشود و دعا [illegible] قال تعالی إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و در حدیث قدسی است که ای بنده
از تو دعا کردن و از من اجابت [illegible] اکل حرام او در اخبار معتبره وارد شده که ترک لقمه حرام محبوب تر است [illegible]
هزار رکعت نماز مستحب [illegible] حرام [illegible] حلال [illegible] معصیت [illegible]
چون صیقل که زنگ از آهن [illegible] بخلاف حرام که دل را سیاه میکند [illegible] شیطان [illegible]
نیست که [illegible] حرام غنی شود بلکه فقر و غنا با حضرت خلاق عالم است [illegible] کسب حلال [illegible]
کما قال تعالی كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا [illegible] اعمال صالحه باکل طیب حلال [illegible] باکل
بلکه در اخبار وارد شده که اکل حرام ظاهر میشود در ذریت و نسل [illegible]
شهر حرام زاده [illegible] فاضل [illegible] اعلی الله مقامه نقل کرده [illegible]
که چون حضرت آدم [illegible] از شجره منهیه اکل نمود [illegible] در شکم مبارکش [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] در شکم آن حضرت ماند و بیرون نیامد [illegible] قابیل [illegible]
در بطن اکل [illegible] باشد [illegible]
و زیاده [illegible] بعضی از ان در کتاب [illegible] مفصلا مذکور گردیده و کسیکه تامل نماید میداند که خوردن حرام اعظم
حجابیست [illegible] از وصول [illegible]
حاصل [illegible] انسان بواسطه آن [illegible] بواسطه آن فراموش [illegible]
باشیاطین [illegible]
برای [illegible] اجماع منقول [illegible] ذکر شده [illegible]
[illegible] مشتمل بر مواعظ و نصایح و اخلاق [illegible]
ضروریه فقهیه [illegible] مسائل [illegible] احکام
ضروریه بیع است [illegible] در بیع و معاملات [illegible] باشد [illegible]

فی البیع ٣٣٥

باید متعدد باشد که هم اشرفی رایج باشد و هم پول سفید مثلاً و تعیین احدهما ننماید مبایعه فاسد است بلی اگر نقد غالبی باشد که اطلاق بآن
منصرف شود مبایعه در این صورت صحیح و بیع باطل است خلاصه تعیین ثمن در صورت تعدد نقود که در معامله متساویه هر یکی رایج باشد
بایع تعیین یکی از آنها ننماید مبایعه باطل میشود اجماعاً مثل اینکه بگوید این را فروختم بتو بده تومان و تعیین ننماید در صورتی که مفروض است که
اشرفیست یا پول سفید یا اینکه فروشنده بگوید بخر این را که من این جنس را فروختم بهر قیمتی که تو خواسته باشی یا بهر قیمتی که فلان شخص [illegible]
یا با نقیمتی که فلان کس از این جنس بفلانی فروخته و از قیمت فروش آنکس که هم طرفین شده مطلع نباشند پس مبایعه فاسد است قال فی الریاض
الرابع من الشرایط فی صحة البیع تقدیر الثمن وتعیینه وتعیین جنسه ووصفه فلو اشتراه بحکم احدهما او اجنبی فالبیع باطل اجماعاً کما فی
المختلف والتذکرة والروضة للغرر والجهالة المنهی عنهما بالاجماع والروایة المتفق علیهما بین العلماء کافة فلا یقاومهما ما شذ من النصوص
وان کانت صحیحة سیما مع اعتضادها فی المسئلة بعدم الخلاف فیها بین الطایفة والاجماعات المنقولة و در هر صورت که مشتری مبیع را به
عقد فاسد ابتیاع نموده مالک نمیشود و اگر مشتری مبیع را قبض کرده باشد تصرف در مبیع مانند اکل و شرب و لبس و سکنی و امثال
اینها نمیتواند بکند و بایع نیز اگر ثمن را اخذ نموده باشد تصرف او نیز حرام است و این حکم اختصاص باین صورت ندارد بلکه در هر جا که بیع
باطل باشد حکم چنین است و در جمیع صور بطلان و فساد معامله اگر مبیع در نزد مشتری یا ثمن در نزد بایع تلف شود اگر چه بدون تفریط
هم باشد ضامنست باید مشتری مبیع را بعینه بفروشنده رد نماید و اگر تلف شود در پیش خریدار باید بدهد در این صورت مشتری بدهد مثلی
مثل آن او در قیمی قیمت را ضامنست باید بایع رد کند اگر چه در این صورت اصل مال بدهد هم میتواند رجوع نماید و اگر رجوع بآن نکند
تواند از مشتری که قبض نموده بود بگیرد و اگر از مشتری گرفت او نیز رجوع میکند بدهنده و متلف و از او میگیرد و اگر در نزد قابض عیب
مشتری ناقص شده و معیب کرده باید ارش یعنی تفاوت ما بین صحیح و قیمت معیب را بدهد و اگر قیمت سوق آن کم کرده و در آن نقصی
هم نرسیده چیزی نباید بدهد و همچنین است حکم ثمن در نزد بایع و اگر قیمت مبیع ترقی بکند یا نماء در مبیع بهم رسد مال مالک است نه
مشتری و حکم ثمن نیز چنین است اگر مشتری مبیع را با وجود فساد مبایعه بدیگری منتقل نماید موقوف برضا مالک که بایع اولی باشد
اگر راضی شود صحیح است علی الاشهر والا باطلست اگر مشتری کاری کرد که در مبیع زیادتی بهم رسید مثل تعلیم صنعت بغلام و رنگ کردن
جامه و زیاد کردن قنوات و احیا کردن ملک و آباد نمودن آن و تعمیر کردن خانه در این صورت اگر علم بفساد بیع نداشته باشد بقدر زیادتی
شریک میباشد در زیادتی مال مشتری میشود قال فی الشرایع ولو قبض المشتری ما ابتاعه بالعقد الفاسد لم یملکه وکان مضموناً
علیه وشهید رحمه الله بعد از ذکر این عبارت در مسالک گفته لا اشکال فی ضمانه اذا کان جاهلاً بالفساد لانه قدم علی ان یکون مضموناً
علیه فیحکم علیه به وان تلف بغیر تفریط ولقوله صلی الله علیه وآله علی الید ما اخذت حتی تؤدی ومن القواعد المقررة فی هذا الباب
ان کل عقد یضمن بصحیحه یضمن بفاسده وان ما لا یضمن بصحیحه لا یضمن بفاسده ولا فرق مع جهله بین کون البایع عالماً بالفساد وجاهلاً
مع احتمال عدم الضمان لو علم لتسلیطه علی اتلافه مع علمه بکونه باقیاً علی ملکه وکذا لو کانا عالمین بالفساد ولو کان البایع جاهلاً به دون
المشتری عالماً فالضمان اولی والاقوی ثبوته فی جمیع الصور ثم ان العین مع بقائها او بدلها مع تلفها ویرجع ایضاً بالمنافع
المستوفاة بها ولو فاتت بغیر استیفاء فوجهان ولو زادت العین فللمالک الا ان یکون الزیادة بفعل الاخر فهو له ان کان کا
الصنع او صفة کالصبغ وقال فی الریاض وحیث بطل البیع یضمن المشتری تلف المبیع مع قبضه ونقصانه بفتح التاء والنون عطف علی التلف
ای یضمن نقصانه ان تلف البعض عیناً او منفعة ان کان مثلیاً والا فالقیمة یوم التلف علی الاشهر الاظهر لان الانتقال الی القیمة
انما هو عند تعذر دفع العین وقیل یوم القبض وقیل الاعلی منه الیه وهو حسن ان کان التفاوت بسبب نقص فی العین او زیادة اما باختلاف
السوق فالاول لازم لان الاختلاف بعید وابعد منه القول الثانی لعدم الدلیل علیه بعد ما عرفت من انه قبل التلف کان باداء العین
خاصة دون القیمة فانما الانتقال الیها بعد تعذر الوصول للمامور به و در صورت جهل بفساد مبایعه تسلط مشتری بر بایع بر
اخذ زیادتی که از تعلیم صنعت یا از صبغ بفعل او بهم رسیده باشد مشهور و عند الاصح ایست کما فی الریاض وفاقاً للنهایة والمقنعة
چه انتقال او ثابت با عدم تبرع و عدم وجوب [illegible] مستلزم [illegible]

شده

شده مال بایع است بجهة اینکه نماء ملک او است و حلّی تفصیل داده در سرایر و کفته که در تعلیم صنعت تابع عین است و در غیر آن اگر جدا ممکن
است باید جدا کند و الا مشتری شریک میشود بالنسبة در قیمت و این تفصیل مستحسن است در صورتیکه قابض عالم بفساد بیع باشد
چه در این صورت مثل غاصب است و او را رجوع بر منفعت نمیباشد بالاجماع کما فی المهذب و در صورت جهل قابض بفساد بنابر مختار
المحقق قول اشهر است که انفا ذکر شد قال فی الریاض و یجب علی البایع ان یرد علیه ای علی المشتری ما زاد فی المبیع بفعله مطلقا سواء کانت الزیادة
کتعلیم الصنعة او عینا و هی المشار الیها بالصبغ علی الاشبه الاشهر وفاقا للنهایة و المقنعة لانه اثر فعله غیر متبرع به فیکون له ...
عدم وجوب الرد ضرر والحجر علیه اضاعة عمله مع احترامه فی الشریعة حیث لم یوجد ما یوجب بطلانه خلافا للمبسوط فلا یرد علیه شیئا
بل هو للبایع لانه نماء ملکه و للحلی فالتفصیل بین الزیادتین فیجب الرد فی الثانیة ان امکن الفصل و ان شرکا بالنسبة من القیمة ... فی الاولی
بل یکون تابعة للعین ثم علی المختار ینبغی تقییده بجهل القابض بالفساد و الا فتفصیل الحلی عند جماعة فی المسألة مستحسن لا باس به فانه حینئذ
کالغاصب الذی لا یرد الیه الرجوع الی المنفعة بالاجماع کما فی المهذب بخلاف ... در صورت فساد ... هر یک رجوع بمال خود میکنند با بقاء ...
مع التلف فان الناس مسلطون علی اموالهم و مثل معاطات نیست که تصرفات ایشان جایز باشد چه شرط صحت معاطاة اجتماع جمیع شرایط
بیع است سوای صیغه عقد و احتمال الحاق بمعاطاة در عدم لزوم قیمت فاسد است و اکثر از آن بعوض میشوند برضا در مقابل چنانچه در عبارت
بعض اصحاب نیز چنین است کما صرح فی الریاض و اگر بعد از آنکه مطلع بفساد بیع شدند راضی شوند که مال هر یک در نزد دیگری باشد و انواع
تصرفات در آن نماید پس اگر در آن مستمر باشند مانع ندارد چه کاشف بعمل آمده که مناط رضای ایشان بر حسب بیع شرعی نبوده با که
کدام مال خود را در ازاء آنچه گرفته باشد بدیگری اباحه نموده و راضی کردیده و همچنین است اگر از اول هر دو عالم داشته باشند برضای طرفین
بتصرفات دیگری با وجود فساد بیع و اگر ظن باشان داشته باشند تصرف جایز نیست علی الاشهر که مقتضای ... است بالاجماع منقول و ...
تا عین باقیست هر یک میتوانند رجوع بعین خود کنند و لکن حصول علم بدون اذن صریح بسیار مشکل است ... میشود که جنسی مثلا
نسیه بخرد و شرط ... در صحت نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد پس هرگاه معین نباشد مثل اینکه بگوید این جنس را بتو فروختم و
هر وقت خواهی بده یا هر وقتی که توانستی بده یا ثمن را بگوید که تعیین نکند در هر دو صورت باطل خواهد بود و گاه میشود
که قیمت آن جنس ترقی میکند و بایع اگر عالم میشود بفساد بیع البته غالبا راضی نمیشود که آن نفع را مشتری ببرد با اینکه غالب نیست که اگر اظهار
فساد بیع با بایع معلوم نماید یقین میداند که راضی نخواهد شد با وجود این از خوف عدم رضای او معلوم نمیکند و همچنین در صورت
عکس که قیمت سوقیه تنازل کرده باشد مشتری اگر فساد معامله را اعلام کرده هرگز راضی نمیشود که ثمن از آن بایع مال شود بلکه ...
... بایع رد نماید و واضح باد که معامله ... و ... معاملات متعارفه بعض تجار که اجناس کثیره از ابریشم و مال فرنگ و ...
نسیه میکنند و تعیین ثمن با نقد ... بنحویکه مذکور شد نمیکنند و در نسیه تعیین مدت نمینماید و بعد اتمام ... میکنند و با علم
بفساد اگر راضی باشند از راه اباحه میتوانند تصرف نمایند و الا تصرف بایع بثمن و مشتری بر مثمن حرام است و بعضی از تجار و غیره که با
اینگونه معاملات مال بسیار جمع نموده اند تصرفات ایشان در اموال جایز نیست بنا بر مشهور و اجماع منقول حتی اگر از عین اموال لباس
برای خود کنند نماز و طواف او در آن باطل است ... بسا میشود که نسبت بعضی از ایشان امر بجائی میرسد که کل مال او حرام میشود نعوذ
بالله تعالی شانه و تصرفش مطلقا از اکل و شرب و لبس در آن اموال جایز نمیباشد و بنا بر این معاملات متعارفه ... غالب مردم ... بعض
خباز و بقال و قصاب و عطار و بزاز و امثال اینها میروند و جنسی میخرند بغیر اینکه ثمن آن را بعد از این در وقت تمکن باو بدهند
باطل است اگر مناط رضای ایشان بحسب بیع شرعی باشد تصرفات ایشان در عین مبتاع جایز نیست مگر اینکه علم برضا با فساد بیع داشته
باشند که در این صورت داخل اباحه میشود نه معامله شرعیه و لکن مادام که علم برضا با فساد نیست میتوانند تصرف نماید و چون مال ...
کراهت کردیده بسبب رسیدن ثمن از امثال آن دیگر تصرف در آن نمیتواند کرد حتی اگر لباس کرده باشد نماز او در آن باطل است ... و اگر
خوردنی و اشامیدنی باشد اکل و شرب آن نیز حرام میشود و در جمیع صور ... و مبایعات فاسده مشتری باید عین ثمن را
به بایع رد نماید و اگر عین آن تلف شده باشد در مثلی مثل و در قیمی قیمت آن را ... است یا اینکه از بایع ... نحویکه بدهد

فی البیع

شرع مقرر است. خاتمه بدانکه در صورتیکه مبایعه فاسد بوده و لکن ثمن مبیع را بایع حواله بدیگری کرده باشد و بعد کاشف بعمل آید
که مبایعه فاسد شده بجهت عدم تعیین ثمن یا ثمن در بیع و وزن حواله نیز باطل خواهد بود و با ثبوت مراتب مذکوره محال علیه تواند او جبرا
از محال علیه مطالبه نماید و اگر معامله از اصل صحیح باشد و بعد خود مبایعین فسخ مبایعه نمایند بالتقایل و التفاسخ در این صورت
خلاف حواله منفسخ نمیشود بجهت آنکه حواله عقد لازم است و طرو این فسخ موجب بطلان حواله نمیشود و در بیع و وزن محال علیه باید
وجه محال را بدهد و عوض آن از محیل بگیرد بلاکلام دوم صحت بیع بر رؤیت مبیع است یا بوصفی که رافع جهالت باشد و اگر یکی
ازین دو چیز بعمل آید بیع صحیح است و اگر هر دو بعمل نیاید مبایعه باطلست بلاخلاف و معلوم بودن هر چیز بحسب خود است و اگر مکیل
یا موزون باشد مثل گندم و عدس و غیرهما که عادت جاری شده در بیع آن کیلا او وزنا فروختن آنها بدون کیل یا وزن
اگرچه مشاهده بشود جایز نیست علی المشهور المنصور عند الاصحاب پس بیع مکیل و موزون بدون تعیین کیل و وزن صحیح نیست بیع
آن جزافا علی المشهور بین اصحابنا ذهب الیه الشیخان فی المقنعة والنهایة والمبسوط والخلاف و ابو الصلاح و ابن حمزة و ابن زهرة و ابن
ادریس و ابن سعید والفاضلان فی الشرایع والنافع والمختلف والتذکرة والتحریر والقواعد والارشاد والتبصرة والشهید
فی الدروس واللمعة والروضة والمسالک والصیمری والمحقق الثانی وعامة المتاخرین و همین است حکم معدود که بدون عد مبایعه آن باطلست
علی الاظهر الاشهر بین اصحابنا چنانکه در ریاض گفته یشترط فیهما المعلومیة کیلا او وزنا او عدا علی ما یأتی فلا یصح بیع المجهول والمبهم [illegible]
المنهی عنه اجماعا وقطعا للنزاع ولکن المعلومیة لکل شیء بحسبه العادة فما بیع بالکیل او الوزن او العد یکون تعیینه بها علی الاظهر الاشهر
بین اصحابنا فما بیع مما یکال او یوزن او یعد کذلک بل جزافا بطل للصحاح المستفیضة وفیها من المعتبرة التی کادت هی مع الاولی تبلغ
و بعض از اصحاب ما بجواز آن قائل اند با مشاهده و آن ضعیف است در شرایع گفته فلا یجوز بیع ما یکال او یوزن او یعد جزافا و در مسالک
بعد از ذکر این عبارت گفته هذا هو المشهور و علیه الفتوی و ذهب بعض الاصحاب الی جوازه مع المشاهدة و هو ضعیف و در تذکره گفته
ذهب علماؤنا الی انه لا یصح بیع المکیل والموزون جزافا وحکی الخلاف فی ذلک عن الفقهاء الاربعة من اهل الخلاف قال و لا نعرف لهم مخالفا
من الجمهور ثم قال المعدود فی حکم الموزون فلا یصح بیعه جزافا لانه مقدار یعرف به کثیر البیع فلا یصح بدونه کالوزن والکیل الخ و بیع
باطلست بیع صبره که وزن و کیل آن معلوم نباشد که چه قدر است و خلاف ابن الجنید که جایز دانسته بیع آن را فقط با مشاهده ضعیف است
کما فی المسالک و غیره و بر خلاف قول او دعوی اجماع در مختلف شده و در ریاض نیز نقل نموده فانه قال فی المختلف بیع الصبرة باطل الا ان
یعلما قدرها او یعلمه احدهما و یخبر الاخر فالاقرب الجواز ولو جهلاها او وقت العقد او احدهما بطل سواء شاهداها او لا ذهب الیه علماؤنا
اجمع الا ابن الجنید و معیار در شناختن اینکه کدام جنس باید کیل شود و کدام جنس باید شمرده شود فقها فرموده اند که آنچه معلوم است
که در عهد شارع صلی الله علیه و آله بکیل یا وزن معامله میشد باید الحال نیز چنین باشد و آنچه معلوم نیست در هر بلدی تابع عادت
آن بلد است اگر در آن بلد بکیل یا وزن میفروشند میشود باید شمرده و جناب [illegible] اقای [illegible] اعلی الله مقامه در رساله
متاجر فرموده پس مثل نان که معهود نبوده که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله با شمارش بوده فروختن آن با چه [illegible]
بوده حال مانعی ندارد در بلدی که بعدد میفروشند بعدد و در بلدی که بوزن میفروشند بوزن و چیزی که بکیل فروخته میشود
میتوان بوزن فروخت اما عکس خوب نیست چه وزن اضبط است از کیل انتهی کلامه رفع مقامه و جایز است بیع [illegible] بمشاهده
لصحیحه زراره کما صرح فی الکفایة و اگر مکیل یا موزون را [illegible] تصرف نمود [illegible] از قبیل اکل و شرب و امثال اینها
علی الاشهر و اگر فسخ بیع را بایع عالم شود و بداند که مبیع در ملکیت او نیست [illegible] اگر واقع شود که مشتری بازاء آن
داده هر تصرف که خواهد در آن بکند [illegible] تصرف نمودن مشتری در آن [illegible] باشد داخل [illegible] میشود و همچنین است حکم
چه معلوم است که مناط [illegible] ایشان [illegible] بوده [illegible] شده [illegible] اکثر اعاظم [illegible]
مکیل یا موزون را مثلا بدون وزن و کیل بعنوان هبه [illegible] مثل [illegible] باشد [illegible] حلال میشود
[illegible] بطلان بیع [illegible] اگر بیع تلف شود [illegible] هر چند با عدم [illegible] مشتری باشد [illegible]

مرحد باید مثل یا قیمت از بایع بگیرد و اگر نفع و منفعت از آن حاصل شود مال بایع است بلا کلام و اگر عیب در مبیع عارض گردد
که معیب شود تفاوت قیمت صحیح و معیب را باید بایع بدهد و جایز است اعتماد در کیل و وزن باخبار بایع و خلافی ظاهر را از نسبت
و نصوص معتبره بر مستفیضه است چنانچه در ریاض گفته هر حال چنانکه صاحب شرایع وزن یا کیل نموده و در وقت فروختن خبر بدهد
که این کیل یا وزن است پس در نصوص یافت اگر قصد بیع او نموده بعضی مانع تفاوت و هرگاه مشتری بعد از ابتیاع کیل یا وزن کند پس اگر کم
و ناقص باشد از آنچه بایع گفته بود میتواند فسخ بکند یا ثمن را بالنسبه و اگر زیاد باید پس اگر زیادتی متعارف باشد ضرر ندارد و اگر زیادتی
معتنی باشد میباید صاحبش را اعلام نماید اگر خواهد پس دهد یا قیمتش را [illegible] و قسم صحیح است فروختن زمین و باغ به
مشاهده و اگر چه مساحت نشود و همچنین صحیح است فروختن لباس و ثوب مثل کرباس و پارچه بعض دیدن و مشاهده کردن اگر ذرع نشود
مگر اینکه بنای معامله با ذرع باشد و حکم و قالی و نمد و گلیم و فرش و جواهرات و نحو اینها نیز چنین است و اگر مبیع مطعوم و مشروب
باشد و اختبار آن مؤدی بر افساد آن نشود ایا جایز است بیع آن بدون اختبار این مسئله خلافیست ابو الصلاح و سلار و صحیح [illegible]
بلکه باید اختبار نماید و قبل از چشیدن و امتحان نمودن بیع آن را باطل دانسته‌اند و اشهر صحت است قال فی الایضاح المبیع اذا کان ا
المقصود منه المطعوم والمشروب فان امکن اختباره مؤدیا الی افساده هل یصح بیعه من غیر اختبار الی ان قال اختلف الاصحاب فقال ابو
الصلاح و سلار لا یصح وقال الحسن یصح الی ان قال احتج الاولون بانه بیع غرر وقد نهی النبی صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر انتهی و
نقل صاحب التنقیح عدم صحة بیع ما یراد طعمه وریحه من غیر اختبار عن ابی الصلاح والقاضی و سلار فقالوا لانه بیع مجهول و بیع
غرر و قد نهی النبی صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر و مراد به مشاهده ثوب کافیست و صحیح بیع آن است که از امشاهده نماید منشور او
اگر مطوی بود پیچیده یا بر روی هم پیچیده شده باشد کافی نیست و صحیح نیست معامله و همچنین است حکم در فروش [illegible] اگر مشتمل باشد
بر نقش [illegible] که [illegible] نمیشود بلکه همه اجزاء آن مساوی باشد پس همین اینکه پیچیده است بعضی از آن را ببیند کافیست و [illegible] که جواز
بیع ثوب و ارض به مشاهده اجماع نقل نموده و در مسالک گفته ظاهر اینست که اراده نموده است اجماع کافه اهل علم را ولکن [illegible] ظاهر
خلاف [illegible] نقل کرده و شاید از [illegible] محقق در شرایع بعد از آنکه حکم به [illegible] نموده گفته که اگر مساحت کنند احوط است با اینکه غرض محقق
طالب [illegible] را از احتیاط جهت خلاف نباشد بلکه برای تأکید [illegible] احوط دانسته باشد [illegible] ظاهر نیست و عبارت محقق
در شرایع اینست و یجوز بیع الثوب والارض مع المشاهدة وان لم یمسحا ولو مسحا کان احوط [illegible] غیر مکیل و موزون و معدود و اگر مشاهده
شود بهمین کفایت میکند و در معامله ثوب مثل کرباس و چیت و امثال آنها [illegible] در تعیین [illegible] و عرف و
عادت به ذرع شده باشد [illegible] باید ذرع کنند یا در قوت این عادت متعارف باشد که اطلاق بآن منصرف شود قال فی الریاض
لا تباع العین الحاضرة الا مع احد الامرین المعتبرة الدافعة عن المعاملة بها ما یعتد فی العرف والعادة غررا مجازفة من الکیل او الوزن او
العد فیما یباع بها و کانت هی المطلوبة من بیعه عرفا والمشاهدة او الوصف الرافع للجهالة من المتبایعین او احدهما فیما عداه الی ان قال و
فی الثوب المطلوب به اوصافه التی تتفاوت بتفاوتها القیمة دون نحو الذرع بها دونه و بیان کان هو المطلوب بالمعاملة فی العادة و نحو
الارض فیجوز بیعهما مشاهدة فی الصورة الاولی کغیرهما ان لم یقصد بمعاملته فی العادة الا اوصافه المتفاوتة بمشاهدتها الغرر والجهالة
لا مطلقا [illegible] الصورة وان بیعا بهما [illegible] الغرر والجهالة فیهما مع المشاهدة عرفا وعادة وعلی هذه الصورة تنزل کلمات الاصحاب
المصرحة بجواز بیعهما مشاهدة من دون مسحا علی الاطلاق [illegible] منهم مصرحا بعض التذکرة علیه الاجماع وهو حسن ولا یبعد
حمل الاطلاق ایجابا [illegible] بیعهما کذلک علی الصورة الثانیة جمعا بین الفتاوی والادلة والا فیشکل الاول فی هذه الصورة لتحقق الغرر
به والجهالة کالثانی بانتفائهما فی الصورة المقابلة عرفا وعادة انتهی و نقل القاضی نور الله ره فی احقاق الحق عن ابن حزم انه قال لا
البرهان علی بیع ما لم یعرف بوزنه ولا صفته [illegible] نهی رسول الله عن بیع الغرر و هذا عین الغرر لانه لا یدری ما اشتری او باع انتهی و حاصل
اینکه صحت بیع موقوف است بدانستن یا بوصفی که رافع جهالت شود و اگر احدهما [illegible] بیع باطل است بلا کلام و در [illegible] ذرع اگر بنا بمعامله
با ذرع است باید بذرع تعیین کنند [illegible] پس در عرف [illegible] والا مشاهده کفایت میکند و اگر غایب

فی البیع

باید ذکر اوصاف آن بطریقی که رافع جهالت شود بکند یا بنحوی که فروشنده [illegible] یکی [illegible] یا چیزی از اقمشه تاع [illegible] که هر یک از
آنها پنج ذرع باشد در طول و یک ذرع باشد در عرض و باریک و محکم بودن آنرا با سایر صفات که تفاوت قیمت می‌شود باید ذکر کند
والا باطلست بلا کلام و بعد فروختن خانه و باغچه و باغ و غیره اگر رؤیت نشود باید بنحوی وصف شود که رفع مجهول بودن آن بشود و در مثل
خانه و باغچه عدد بیوتات و دروینه و صحن و [illegible] طول و عرض آنها و سفید کاری بودن و نبودن و از آجر یا خشت خام
ساخته شدن آنرا و زینت خانه و باغچه را کلا باید وصف کند و بالجمله هر چه در عرف و عادت مساعده در تفاوت قیمت آن می‌شود
باید بیان کند والا مبایعه باطلست بلا خلاف اما هرگاه در مبیع صفتی باشد که بودن و نبودن او سبب زیاد [illegible] قیمت او شود هرگاه
فروشنده در وقت فروختن او را ذکر نکند مانعی ندارد والا فاسد است و بنا بر این در مبایعه مشروطه مثلا [illegible] مشتری رؤیت
می‌کند و وصف رافع جهالت بطریقی که ذکر شد بعمل نیاید [illegible] مشتری مبیع را با بایع با جاره [illegible] باطلست [illegible]
[illegible] بایع [illegible] و بعد از حلول اجل [illegible] و مشتری مبیع را [illegible] بایع [illegible] مالکیت بایع [illegible]
اگر در فروختن خانه و باغچه که مشتمل بر بیوتات متعدده باشد جمیع بیوتات آنرا مشتری رؤیت کند اما [illegible] اوطاق [illegible]
نکند و وصف رافع جهالت هم [illegible] مبایعه باطل می‌شود مطلقا خواه مبایعه لازمه باشد یا مشروطه و همچنین است اگر مبیع یا
مکروه یا مشتبه باشد رؤیت و وصف [illegible] بعمل نیاید مبایعه فاسد است بلا کلام و بر فرضی که رؤیت یا وصف رافع
جهالت بعمل نیاید اگر در مبایعه مشروطه [illegible] خرید و فروش واقعی نداشته باشند یا نه معامله باطل می‌شود قطعا [illegible]
[illegible] معاملات فاسده اموال و املاک مسلمانان انتقال می‌شوند و [illegible] از ایشان می‌گیرند و از برای
وراث و دشمنان خود جمع می‌کنند و [illegible] انتقال می‌شوند [illegible] اکثر مردم که پول به معامله می‌دهند با عنوان ربا است یا
بطریق مبایعه فاسده با وجود این از غایت [illegible] ایشان از معامله [illegible] غصه و غم با نواع درد و الم گرفتار می‌شوند
و [illegible] ایشان [illegible] و اموال [illegible] و امثال ایشان از مباشرین دیوان مانند [illegible]
که بوجه حرام از مال مظلومان و ایتام اخذ نموده [illegible] ایشان باشد که [illegible] باشد کلا
مال آنکسانیست که مشغول [illegible] ایشانند [illegible] معلوم نباشد [illegible] مجهول المالک می‌شود و تصرف ورثه ایشان نیز با
علم بان حرام و غصب است و همچنین است اموال بعضی تجار که بمعاملات فاسده و ربا [illegible] جمع نموده [illegible] داشته
باشند و تارکین زکوة و کفاره یمین و عهد و نذر [illegible] مستحقین خمس و زکوة می‌باشد و تصرف ورثه هم
غصب و حرام است اگر عالم بان باشند بلا کلام و بدانکه در صورتی که مشتری مبیع را با بایع [illegible] که تصرف در ثمن نماید بلا خلاف عند علمائنا
چهارم هرگاه خریدار جنسی را پیشتر از وقت خریدن دیده باشد صحیح است که [illegible] اکتفا نماید و [illegible] اگر چه [illegible]
از [illegible] اجماعا کما فی المسالک و غیره و اگر بعد از خریدن در تفاوت و عدم آن [illegible] فروشنده و خریدار دعوی شود و یعنی مشتری بگوید
که [illegible] حال تفاوت دارد [illegible] دیده بودم و فروشنده می‌گوید که تفاوت نکرده است قول قول مشتری است با یمین کما افاده
المعظم له فی المسالک لان الاصل عدم وصول حقه الیه فیکون فی معنی المنکر وان کان بصورة المدعی فی [illegible] علی ان المبیع لیس بالصفة
[illegible] الا اگر از وقت دیدن تا وقت خریدن [illegible] زمان گذشته باشد که یقین شود که [illegible] تغییر [illegible]
است صحیح نیست که [illegible] اکتفا کند بلکه باید در وقت خریدن مشاهده [illegible] یا اوصاف آنرا فروشنده ذکر کند بطریقیکه
رفع جهالت شود والا بیع باطلست قطعا و در صورتیکه مشتری مبیع را ندیده [illegible] از جانب خود وکیل نماید که اصالة [illegible]
و وکالة از جانب مشتری [illegible] کند مبایعه صحیح نخواهد بود و در بعضی صور [illegible] بایع چون وکیل مشتری است کفایت می‌کند پنجم هرگاه
ابتیاع نماید [illegible] از جنس و مال معین مثل [illegible] که از امین [illegible] الاجزاء باشد یا آنکه [illegible] که اجزای آن
با هم [illegible] داشته باشد یا آنکه ابتیاع کند زمین و فضا [illegible] خانه و باغچه یا باغ یا ارض [illegible] الاجزاء مبایعه باطلست
[illegible] که [illegible] آنکه بیع را معین نکنند و اگر معین کنند [illegible] اعراب [illegible] است و اگر از [illegible]

بآنکه قطعه باغ یا آنکه قطعه خانه و باغچه کرونده هر یکی از اینها معلوم نباشد یک من یا ده من یا ده من مثلا بالاشاعه ابتیاع نماید مبایعه باطل
است قطعا و اگر بجزو از جنس معلوم القدر بر سبیل اشاعه مثل یک ذرع از ثوبی که ده ذرع باشد یا ده سهم از کل شایع صد سهم یا پنجاه سهم
از کل شایع هفتاد سهم صحیح است بلا خلاف پس شریک می شود بالنسبه و همچنین است اجماعا اگر ابتیاع نماید جزئی از آنرا بالنسبه مثل ثلث
یا نصف یا ربع آن بر سبیل مشاع اگرچه مختلف الاجزاء باشد مثل اینکه بجزو نصف خانه را یا ثلث آنرا یا ثلث دو هزار گردکان یا اسب اگرچه یکدیگر
تفاوت داشته باشند بر سبیل مشاع و اگر یکمن یا یک سهم یا یک ذرع مثلا در مقصود بر غیر اشاعه از کل آن ابتیاع نماید اگرچه وزن کل آن بخوبی
که گذشت معلوم باشد چون متساوی الاجزاء نیست در غیر اشاعه باطلست و هرگاه میانه فروشنده و خریدار دعوی شود و یکی از
ایشان بگوید که غرض من از غیر معین این بود که بر سبیل اشاعه باشد و دیگری بگوید که غرض من غیر اشاعه بود شرعا قول مدعی اشاعه
مقدم است ترجیحا لجانب الصحة کما فی المسالک و غیره و جایز است بجزو جزء غیر معین از جنس معلومی که اجزاء آن مثل یکدیگر باشد مثل آنکه
بجزو یکچهاریک گندم را از بیست خروار بلکه جایز است خریدن یکچهاریک از صبره گندم که همه اجزاء آن متساوی باشد هر چند که معلوم نباشد
که کل آن چند من است و در این باب برای توضیح از فتاوی و عبارات اصحاب باید مذکور شود قال المحقق الشیخ علی فی شرح القواعد فی
بیان صحة بیع الصاع من الصبرة المجهولة الصفات و ذلک لان المبیع امر کلی و الاجزاء متساویة فلا غرر بخلاف ما لو باع النصف فانه
مع جهالة لا یعلم قدره فیلزم الغرر انتهی و قال فی المسالک و لا یجوز ابتیاع شئ مقدر منه اذا لم یکن متساوی الاجزاء کالذراع من الثوب
شئ مقدر غیر معین کذراع منه اما لو عینه فی جهة کما لو قال من هذا الطرف الی حیث ینتهی ففی صحته قولان اجودهما الصحة لانتفاء المانع
بذلک و لو قصد بالمعین الاشاعة و کان المجموع معلوم القدر کذراع من ثوب عشر اذرع صح ایضا و کان شریکا بالنسبة و لو اختلفا
فی القصد فالمتجه تقدیم قول مدعی الاشاعة ترجیحا لجانب الصحة الی ان قال و کذا یجوز لو کان من اصل مجهول ککر من صبرة مجهولة القدر و اذا
علم اشتمالها علی المبیع و الا فلا و هل ینزل علی الاشاعة او یکون المبیع مکوکا فی الجملة وجهان اقربهما الثانی و یظهر الفائدة فیما لو تلف
بعضها فعلی الاشاعة تلف من المبیع بالنسبة و علی الثانی یبقی المبیع ما بقی قدر المبتاع و در موضع دیگر در همان کتاب گفته نعم لو باع عددا
معینا من المکیل کعشرة اقفزة منها مع علمها باشتمالها علیه صح و لا فرق حینئذ بین المعلومة القدر و المجهولة و لو کانت معلومة القدر و
باعها کل قفیز بدرهم صح ایضا و الحاصل ان المعلومة یصح بیعها جملة و جزء منها مشاعا و معینا و بیعها کل قفیز بکذا و المجهولة لا یصح
بیع شئ مما ذکر سوی الجزء المعین الذی علم اشتمالها علیه و ان بیع کل قفیز من الصبرة بکذا باطل مطلقا و در شرایع گفته و لو قال بعتکها
کل ذراع بدرهم لم یصح الا مع العلم بذرعانها و شهید ره در شرح قول او گفته لما اکتفی فی الارض بالمشاهدة امکن کونها مجهولة
الاذرع حال البیع فاذا باعها کل ذراع بدرهم و لا یعلم قدر ذرعانها لم یصح من حیث الجهل بکمیة الثمن و ان کانت هی معلومة علی وجه یصح
البیع و هذا هو الفارق بینها و بین الصبرة المعلومة و قال فی الارشاد و لو باع جزء من المشاهد غیر الکیل و الموزون صح کنصف الدار
و الثوب و لو باعه کل ذراع بدرهم صح مع العلم بقدر الاذرع و قال فی الکفایة و لا یجوز ابتیاع شئ مقدر غیر معین منه اذا لم یکن متساوی
الاجزاء عندهم کالذراع من الثوب و الجریب من الارض و عبد من عبید و شاة من قطیع و قال الفاضل الکرباسی فی المنهاج و لو باع
ذراعا من ارض و ثوب یعلمان ذرعهما صح ان قصدا الاشاعة و ان قصدا معینا بطل و یصح بیع صاع من الصبرة و ان کانت مجهولة
الصیعان اذا عرف وجوده فیها و هل ینزل علی الاشاعة او فی الجملة اظهرهما الثانی و الثمرة فی تلف البعض فیتلف علی الاول من المبیع بالنسبة
دون الثانی و گفته شد که اگر معین کنند که از کدام طرف جدا می شود یا جریب یکمن یا دو من مثلا از فلان طرف زمین
مبایعه صحیح است بلی آن در صورت تعیین مبدأ و منتهی موضع وفاقست قال فی الشرایع و لو قال بعتک عشر اذرع منها و عین الموضع
جاز و لو ابهمه لم یجز و در مسالک بعد از ذکر این عبارت گفته که ان یرید بتعیین الموضع تعیین المبدأ و المنتهی و یجوز ان یرید موضع وفاق و اگر
مبدأ تنها باشد و منتهی را معین نکند مسئله خلافیست علامه در ارشاد و فاضل سبزواری در کفایه به صحت قائل شده اند بجهت ارتفاع جهالت
فی الجملة بسبب تعیین مبدأ و ضبط اذرع قال فی الارشاد و لو قال بعتک عشر اذرع من ها هنا الی حیث ینتهی صح و لو لم یعین المبدأ و لا
بطل و ان کانت الاذرع معلومة و قال فی الکفایة و لو عینه من جهة کما لو قال من هذا الطرف الی حیث ینتهی ففی صحته قولان اقربهما الصحة

البیع ۳

ویجوز ذلك فی متساوی الاجزاء کالقفیز کذا الخ ولکن در قواعد بطلان قائل شده اند وهذه عبارته ولو باعه عشرة اذرع من هنا الی هنا
منه ولو قال من هنا الی حیث ینتهی الذرع لم یصح لعدم العلم بالمنتهی ودر مسالك گفته که اجود صحت است اگر متساوی الاجزاء باشد وثوبها و
هم چنین باشد والا بطلان اجود است وعبارت ایشان این است وفی صحته خلاف والاجود الصحة ومثله القول فی الثوب فقد تقدم وجه
تقیید الصحة بتساوی الاجزاء او تقاربها والا فالبطلان اجود وقول بتفصیل که مختار مسالك است قوی و امتن است وقول معظم اصحاب
واکثر معاصرین نیز بر همین قول است وبنابرین اگر یك ذرع یا یکمن صاعدا از زمین یا ثوب که تمام متساوی الاجزاء باشد واجزاء ان مختلف
نباشد بعد از تعیین مبدأ بفروشد صحیح است واگر مختلف الاجزاء باشد مثل اینکه مشجره یا مکروبه یا مشتمل بر عمارات بوده باشد مثل اینکه
ان ارضا واشجار را بفروشد بعد از تعیین مبدأ در صورتی که منتهی این معین نباشد والا باعث بطلان خواهد بود باعث جهالت و غرر میشود
ششم شرط است که لازم بودن مباشرت و تمامیت تاثیر آن که هر یك از بایع و مشتری مالك باشند یا آنکه معامله با او میشود یعنی اما
ایشان باشد یا وکیل باشند یا آنکه معامله بایشان میشود ولی یا وصی باشند یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غایبین و مانند
اینها است یا وکیل اینها اما اگر مالك و حکم مالك را نداشته باشد بایع و مشتری نه مالك باشند و نه ولی و وکیل بلکه مال غیر را بخرند یا بفروشند بی اذن
لازم نخواهد بود بلکه موقوف خواهد بود بر اجازه و اذن صاحب مال پس اگر مالك آن امضا و اجازه نماید صحیح خواهد بود علی الاشهر
واحتیاج بصیغه دیگر نخواهد داشت والا باطل خواهد بود و این نوع خرید و فروش را علما عقد فضولی میگویند و بیع فضولی لازم نیست
اجماعا کما فی الریاض و در صحت آن دو قول است اشهر ما بین المتاخرین صحت است بلکه گفته شده که نزدیك است اجماعی باشد صحت آن لکن موقوف
بر اجازه مالك است اگر امضا و اجازه از او حاصل شود ممضی است والا معامله منفسخ میشود قال فی الشرایع ولو باع ملك غیره وقف
علی اجازة المالك علی الاظهر و در مسالك بعد از ذکر قول بصحت گفته وهذا قول الاکثر ویدل علیه وجود المقتضی للصحة وهو العقد الجامع
للشرایط ولیس ثمه مانع الا اذن المالك فیحصل بعد زوال المانع الی ان قال ویؤیده حدیث عروة البارقی حیث امره النبی صلی الله علیه واله
بشراء شاة بدینار فاشتری شاتین ثم باع احدیهما بدینار وجاء مع الاخری فاجازه النبی ص وبارك له فی صفقة یمینه وفی المنع احادیث وهی من
الطرفین عامیة الا ان ما هنا اشهر وادل علی المطلب ولا فرق فی ذلك بین البیع والشراء وان کانت المسئلة والروایة مفروضة فی البیع و در
جواهر الکلام گفته فلو باع ملك غیره صح ولکن وقف تمام تاثیره من المالك ونحوه علی اجازة المالك علی الاظهر الاشهر بل المشهور بل فی التذکرة کاد
یکون اجماعا بل ربما اشعر قوله عندنا فی التذکرة بالاجماع علیه کالمحکی عن الکرکی فی باب الوکالة بل والاجماع ضرورة عدم صدق ناسیا
علیه وبلفظ العقد من غیر الفضولی الخ وقال فی الریاض فلو باع الفضولی الی ان قال ففی صحته قولان اشبههما واشهرهما بین المتاخرین
بل مطلقا کما فی الروضة وکلام جماعة بل قیل کاد ان یکون اجماعا الصحة ووقوفه علی الاجازة من المالك فان حصلت والا انفسخت المعاملة لانه عقد
صدر من اهله فی محله جامعا لشرائط الصحة عدا المالکیة وکان فی محله لکون البیع مما یجوز ان یصدر فی حد ذاته فیکون صحیحا او بالاجازة فیصیر
لازما لعموم الامر بالوفاء بالعقد الی ان قال مضافا الی فحوی ثبوت الفضولی فی النکاح مطلقا بالاجماعات المحکیة والمعتبرة المستفیضة بل المتواترة
فان ثبوته فیه مع ابتناء الامر فیه علی الاحتیاط التام کما یستفاد من النصوص واجماع العلماء الاعلام مستلزم لثبوته هنا ولولاه لاشکل
المصیر الی هذا القول لحکایة الاجماع عن الانبة الی ان قال مضافا الی الخبر البارقی العامی المشهور المجبور ضعفه وقصور دلالته لو کان
بالشهرة العظیمة والاصول المسلمة الدافعة للاحتمالات التی یناقش بها فی الدلالة هنا وفی الموثق کالصحیح علی الصحیح فی رجل یروی
اخو صبی فقضی علی علیه السلام فی ولیدة باعها ابن سیدها وابوه غائب الخ هر چند این مسئله لا الی بوده اند بر صحت آن بلکه ظاهر اجماعات منقوله
معتضد بنقل شهرت و عموم ادله عقود و سیره مستمره حاصله از زمان قدما و اهل اسلام و وکلاء و دلالان و غیر ایشان
با ایشان واده شده انحرید و فروش با اسم غیر بجهت خرید و فروش عقیل و نبی صلی الله علیه واله در مکه و اجازه نمودن آنجناب
بعد از آن و اینها غیر آنچه از فقها مذکور غیر آن ذکر شده و بجهت شهرت باری مستفیض معتضد بشهرت بلا و فتوی بقضاء امیر المؤمنین
علیه السلام به ولیده که پیشتر مذکور شد و بعد پسر فروخته بود و بعد اجازه نمود و با پیشوا رد شده در نکاح از اجماع و اخبار بر عقد
فضولی ثابت میشود در غیر نکاح با ولویت چنانچه از فحوی اشاره از غیر است و غیر اینها از ادله که در کتب استدلالی ذکر شده در جمیع عقود

فضولی جاری است و اختصاص آن در نکاح و بیع نیست بلکه فی الروضة انه لا قائل باختصاصه بهما و در حکم مذکور فرقی نیست میانه آنکه مال
از غیر در نزد او بامانت باشد و او بدون اذن بفروشد یا در نزد غیر باشد و او بردارد و بدون اذن صاحب مال بفروشد و در جمیع این
صورتها اگر خرید و فروش لازم نخواهد شد و چون صاحب مال مطلع شد که دیگری مال او را فروخته یا خریده باشد که دیگری برای او
خریده راضی بآن فروختن و خریدن شد پس صحیح مال آنکس میشود که خریده بهمان ثمن که تعیین شده بود و بهمان شرطی که در عقد
شده بود و همچنین است مال خریدن که بعد از رضا مال او میشود بهمان ثمن و شرط اگر شرط واقع شده باشد و همچنین است حال فی
معاملات دیگر مثل عقد نکاح یا غیر آن و هرگاه صاحب مال تجویز کند خرید و فروش فضولی را میتواند قیمت را از فروشنده یا خریدار
بگیرد در صورتی که مشتری ثمن را باو داده باشد و همچنین علامه تصریح در مختلف کرده پس اگر از خریدار بگیرد بعد خریدار رجوع میکند بفروشنده
اما در اجازه سکوت کافی نیست پس اگر صاحب مال بگوید که تجویز کردم این خرید و فروش فضولی را ساکت شود کافی نیست قطعا
بلکه باید لفظی بگوید که دلالت بر رضا کند اگر چه در مجلس حاضر باشد بآن کفایت نمیکند قال فی الدروس و لا یکفی فی الاجازة
السکوت عند عرضها و لا الفوریة فله الاجازة ما لم یرد و قال فی الکفایة و لو باع ملک غیره فالمشهور انه یقف علی اجازة المالک و من
له الاجازة و لا یکفی سکوته مع العلم و لا مع حضوره العقد و محقق در شرایع گفته و لا یکفی سکوته مع العلم بل اجازه کردن صریح
که بعد از رسیدن خبر باشد بلا فاصله بلکه مادام که مال خود را از خریدار پس نگرفته اگر راضی شود و اجازه نماید صحیح است اما در نکاح
بکر سکوت کفایت میکند اگر قرینه باشد بر رضا او بلا کلام تحریرا آنکه جریان فضولی مخصوص صورتی معلوم است نه در ایقاعات پس
طلاق فضولی باطل است اگر چه زوج بعد از اطلاع امضا و اجازه نماید للاجماع المنقول علی ان الطلاق بید [illegible] و بدانکه بعضی از اصحاب
شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و علی و ابن زهره و فخر و محدث بحرانی ببطلان عقد فضولی قایل شده اند و گفته اند که بیع فضولی
فاسد است و ادعای اجماع برین از شیخ و ابن زهره شده و در آن نظر است بلکه قول اول اقوی و اشهر است بل المحکی عن عامة
الاصحاب کالمفید و ابن الجنید و ابن حمزه و غیرهم لعمومات ایضا علی ان المحکی عن ظاهر الشیخ [illegible] ذلک [illegible]
غیره فی البطلان ایضا فکیف هذا الاجماع الذی یقوی الظن بخلافه [illegible] کما فی جواهر الکلام و اگر چه در اخبار نهی وارد
شده از بیع ما لا یملک [illegible] محمول است بر نفی لزوم و مراد این است که بیع لازم نمیشود الا در ما یملک [illegible]
نیست تمام [illegible] فی الدروس [illegible] عقد الفضولی و [illegible] الشیخ فی الخلاف و المبسوط و ابن ادریس [illegible] النبی صلی الله علیه
و آله عن بیع ما لا یملک و یحمل علی نفی اللزوم و در ریاض رد بر مدعای اجماع شیخ و ابن زهره کرده [illegible] عن دعوی الاجماع
[illegible] القائل بمضمونه الا [illegible] و بعض من تأخر عنه [illegible] و الاخبار [illegible]
[illegible] الا [illegible] الدلالة اما الثانی [illegible] ان یراد بما الاعیان [illegible] بجواز بیعها [illegible]
[illegible] اللزوم فیکون [illegible] لا بیع [illegible] لا بیع [illegible]
است لکن حکام [illegible] که مال [illegible] بامعامله [illegible] کرده [illegible] صاحب مال مطلع [illegible]
بامعامله شد و راضی بآن گردید [illegible] بامعامله دیگر [illegible] مشتری بامعامله [illegible]
الاشهر هر چند بعض علما [illegible] معامله [illegible] باطل [illegible] اگر [illegible] راضی [illegible]
بل المشهور کما قیل [illegible] فضولی [illegible] و در جواهر الکلام [illegible] من هنا کان بیع الغاصب من الفضولی عند المعظم
او الجمیع [illegible] در موضع دیگر در جواهر الکلام در باب [illegible] و علی کل حال فظاهر المتن و غیره [illegible] بیع الغاصب
الفضولی کما صرح به فی التذکرة و [illegible] نهایة الاحکام و الدروس و حواشی التمهید و التنقیح و جامع المقاصد و غیرها علی ما
حکی عن بعضها بل عن الایضاح [illegible] الاکثر و ان کان قد باع و اصلا [illegible] عن نفسه [illegible]
التی قد عرفت انها عبارة عن وقوع العقد من غیر المالک [illegible] بالعقد [illegible] الاقوی [illegible] بین ذلک [illegible]
و لا بین علم المشتری بالغصبیة و جهله بها کما صرح به بعضهم [illegible] من الادلة السابقة فما جزم به بعض الناس من عدم

فی البیع ۳۴

کون بیع الغاصب او مع علم المشتری بالغصب فیه تردد فیه کذلک فی غیر محله وقصد النقل والقبول لا مدخلیة له بعد فرض کونه الاولی علی
قابلیته تأثیر هذا العقد مع وقوعه علی ما کان قابلا للتأثیر فیه من غیر فرق بین المالک وغیره واجازه مالک در بیع فضولی کاشف از
صحت بیع است و از حین وقوع آن بنا بر اقوی وفاقا للصریح الشهیدین وغیرهما بل فی الریاض انه الاشهر کما عن مجمع البرهان انه مذهب
الاکثر بل نماء حاصله از مبیع وثمن متخلله ما بین عقد واجازه مال مشتری است در مبیع ومال بایع است در ثمن وقول دیگر اینست
که اجازه ناقله ملک است از حین آن یعنی از حین اجازه نه از حین وقوع عقد قال فی المسالک ثم علی القول بالاجازة ولزوم العقد فهل
ناقلة للملک من حینه ام کاشفة عن حصوله من حین العقد الاقوی الثانی وتظهر الفایدة فی النماء المتخلل
بینهما وفی احکام اخر وقال فی الریاض ثم علی المختار هل الاجازة کاشفة عن صحة العقد من حین وقوعه ام ناقلة له من حینها قولان
الاظهر الاول وفاقا للاشهر عملا بمقتضی الاجازة اذ لیس معناها الا الرضاء بمضمون العقد ولیس الا انتقال العوض من
حینه ویدل الثانی توقف التأثیر علیه فکان کجزء السبب وفیه نظر یظهر وجهه مما مر وتظهر الفایدة فی النماء المتخلل بین العقد و
الاجازة الحاصلة من المبیع فهو للمشتری علی الاول کما ان نماء الثمن المعین للبایع وللمالک المجیز علی الثانی انتهی فصل بدانکه
قائلین بجواز فضولی تجویز نمیکنند تصرف واستیلاء قبل از تحقق رضاء مالک قطعا چون بر ایشان که عقد فضولی باطل
شده وهیچ ثمره نمیکند تا اینکه مطلع شوند واحضار کنند وکسانیکه عقد فضولی در مال شخصی میدانند همین عقد کردن وصیغه
خواندن فقط بر ایشان جایز است لکن ما الزام نتوانند بدون رضای صاحبش تصرف مشتری بر ضد جواز کلام
کفقه الفاضل بجواز الفضولی لا یجوز التصرف والاستیلاء قبل تحقق الرضا من المالک کما هو واضح انتهی و اگر بی رضایت و رضا
بتصرف بدهند احکام غصبیت جاری میشود بلا خلاف و بر مشتری حرام است تصرف کردن در مبیع قبل از اجازه مالک چون
اگر مبیع ملک باشد قبل از اجازه مالک تصرف نماید غسل و وضو و نماز او [illegible] باطل است و همچنین است حکم لبوس و رکوب و حمل
وغیرهما وحکم ثمن نیز چنین است مگر اینکه جزم وقطع داشته باشد برضای مالک و در جمیع عقود از بیع و مصالحه و نکاح و غیرها که به
عنوان فضولی واقع شده اگر مالک قبل از اجازه و امضا وفات کند باطل میشود بلا کلام وثمره بر آن مترتب نمیشود و همچنین شرط است
بلا خلاف که اول در وقت خبردار شدن رد ننموده باشد وفسخ و اظهار برهم زدن و امضا ننمودن نکرده باشد چه اگر اظهار عدم
رضا نماید عقد باطل میشود قطعا ودیگر فایده نمیکند که بار دیگر امضا نماید و گوید که راضی شدم حالا چه بعد از اظهار فسخ و عدم رضا
دیگر ثمره نمیکند و همه عقود فضولی چنین است خواه عقد نکاح باشد یا غیر آن و اگر دوباره راضی شوند باید استیناف عقد کنند اجماعا
و در صورتیکه صاحب مال معامله را امضا ننمود و اگر عین مال او در تصرف مشتری باشد رجوع میکند بعین مال خود و بر نماء متصل و
منفصل آن و بعوض منافع مستوفاة و غیر آن و بقیمت هالک یا مثل آن و بعبارة اخری صاحب مال رجوع میکند در عین و در مشتری
و نماء را با جمیع نفعها و زیادتی که از او در مدت قبضه مشتری حاصل شده میگیرد مثل اینکه مبیع گوسفند بوده و زنده باشد اصل آن
گوسفند را از او میگیرد با اولاد و شیر و پشم و موی که از آن در مدت استیفا نموده و اگر مال او خانه و باغچه یا دکان یا باغ یا چاروا بوده اجرت
اینها را از مشتری باجرة المثل منافع مستوفاة او و استیفا مینماید و هرگاه چیزی از منافعی که حاصل شده در مدت تلف شده باشد
اگر مثلی باشد یعنی اجزاء متساویه آن مثل یکدیگر باشد مانند شیر و روغن که قیمت یکمن روغن بعینه مساوی قیمت یکمن دیگر است از آن روغن
و همچنین شیر و سایر مثلیات نحو گندم و جو و عدس و ماش و غیر اینها از حبوب در اینصورت مثل آن را از مشتری میگیرد و هرگاه مثل آن یافت
نباشد قیمت آن را میگیرد و هرگاه قیمت مثلی در مدتیکه پیش خریدار بوده مختلف شده باشد یعنی بعضی اوقات کمتر بوده و بعضی اوقات
زیادتر شهید ثانی طاب ثراه در مسالک فرموده که اگر زیادتی قیمت ونقصان آن بسبب تفاوت و تنزل قیمت سوقیه شده در اینصورت معتبر
قیمت روز تلف شده یعنی باید دید که قیمت آن در آن روز چه قدر بوده آن قیمت را میگیرد و اگر نقصان و زیادتی بسبب سوقیه نبوده
بلکه بسبب آن بوده که آن مال تلف شده یکی لاغر بوده و در بعض اوقات فربه در اینصورت باید زیادترین قیمتها را بگیرد [illegible]
در وقتی که فربه تر از آن بوده [illegible] اینست قیمت [illegible] منقول [illegible]

با قواعد

بالقواعد الشرعية قال في المسالك اذا لم يجز المالك البيع يرجع في عين ماله ونمائها متصلا ومنفصلا وعوض منافعها المستوفاة وغيرها وبقيمة الهالك منه او مثله والمعتبر بالقيمة يوم التلف على الاقوى ان كان التفاوت بسبب السوق وبالاعلى ان كان بسبب الزيادة العينية كالسمن او الوصفية كالعلم بالصنعة ثم نسيانها انتهى وقال في الرياض ولو لم يجز المالك رجع في عين ماله ونمائه مطلقا وعوض منافعه المستوفاة وغيرها وقيمة التالف من ذلك او مثله على المشتري العالم بوجه صفوان المجمع على تصحيح رواياته في سنده فلا يضر جهالة راويه وارسالها الى ان قال ومع حصول النفع فيه اشكال كما اذا لم يكن عالما بانه لغير البائع او ادعى البائع الاذن والا لم يرجع بما اغترم لانه غاصب انتهى وبعد از انكه صاحب مال اصل مال خود را با جميع منافع و زيادتها از مشتري اخذ نمود پس مشتري رجوع كند در جميع غرامات كه ان صاحب مال اخذ كرده به بايع وان مثلا او ثمنا ميكند بشرطيكه مشتري در وقت خريدن از حال جاهل بوده باشد كه مبيع مال غير است و اينكه غير اذن نداشته باشد بلكه چنان فهميده باشد كه اين مال فروشنده است يا اينكه فروشنده يا وكيل باشد كه صاحب مال مرا اذن در فروش وفعل اينرا داده پس هرگاه چنين باشد درين صورت مشتري رجوع ميكند بفروشنده و انچه بصاحب مال داده بجهت انكه فروشنده ميكند توضيح مسئله اينست درين صورتيكه مبيع مستحق اللغير ظاهر شود و مشتري در وقت مبايعه جاهل باستحقاق غير باشد و غير نيز امضا ننمايد بايع واجبست كه قيمت ماخوذ مبيع را بمشتري رد نمايد و درصورتيكه مشتري جاهل در مبيع بنا و عمارت وغير و بنا و جدار و شق انهار و حفر ابار و انفاق حيوان و امثال اينها كرده باشد پس هرچه غرامت كشيده همه را از بايع ميگيرد اجماعا اگر صاحب مال مبايع را هدم نمايد يا اشجار و غير [illegible] را قلع كند درينصورت مشتري جاهل قيمت تمامي و ارش نقصان اگر الات [illegible] بلكه ارش جنايت و قيمت اشجار را اگر قلع نمودن انرا فاسد نموده يا اجرت حفر و طم همه را مشتري از بايع ميگيرد و جميع غرامات خود را از ارش نقصان و انفاق حيوان و قيمت ولد و غير اينها بنحوي كه ذكر شده همه را رد ميگيرد چه نفع برانجانب بايع شده و مسئله اجماعيست قال في الجواهر من انه لا يرجع الا بالثمن مخالف للنص والقاعدة والاجماع بقسميه كما صرح في جواهر الكلام اما دراينكه مشتري استيفا منفعت كرده مثل اينكه در مبيع سكني نموده و يا از ثمره اشجار و لبن حيوان و ركوب دابه و يا از غير ان نفع برده باشد درينصورت اگر مالك اجرة المثل انرا از وي بگيرد ايا او نيز ميتواند رجوع بر بايع نمايد يا نه در مسئله دو قول است مشهور اينست كه باز مشتري ميتواند رجوع بر بايع نمايد و اين قول مختار محقق است در كتاب تجارت شرايع و نافع و شهيد اول در دروس و فاضل مقداد در تنقيح و غير ايشان از اعلام چه بايع مشتري را فريب داده و مغرور و رجوع بغار ميكند پس ضمان بعهده غار ميشود ومانند اينست كه كسي طعام غير را پيش شخصي بياورد فاكل جاهل بان باشد و اكل ان كند درينصورت اگر صاحب طعام غرامت انرا از اكل بگيرد او نيز رجوع ميتواند بغار يا اينكه را غصب و طعام مالك انرا نمايد مالك درينصورت رجوع بغار ميكند و از جواهر الكلام نيز تقويت اين قول ظاهر ميشود حيث قال فان لم يجز وكان الفضولي قد دفع المبيع كان للمالك انتزاعه من المشتري قطعا بلا خلاف ولا اشكال الى ان قال نعم يرجع المشتري على البائع بما دفع اليه من الثمن بل وبما اغترمه للمالك من نفقة او عوض عن اجرة او عن نماء او ارش جناية او قيمة شيء افسده القلع او حفر او طم او بناء جدار او شق انهار او حفر ابار وغير ذلك ولكن انما يكون له الرجوع اذا لم يكن عالما بانه لغير البائع واغتر بظاهر فعله ان لم يكن من قصد البائع غروره لعدم توقف صدقه على ذلك او كان عالما بانه لغيره ولكن ادعى البائع ان المالك اذن له ولم يكن له معارض لقاعدة الغرور وخبر جميل السابق والاجماع بقسميه على ما قيل اما ما حصل له النفع في مقابله اغرمه من عوض نماء او منفعة و نحوهما ففيه قولان اشهرهما انه كذلك ايضا للقاعدة المزبورة اذ النفع الذي له لا يحصل له انما اقدم عليه مجانا باعتبار الغرور من فعل البائع او دعواه فيكون حينئذ كما لو قدم طعام الغير فاكله جاهلا وفي شرح الاستاد ان في خبر جميل دلالة عليه انتهى وقول ثاني انكه رجوع نميتواند بكند يعني مشتري بر اينكه رجوع نمايد ببايع در انچه غرامت كشيده در مقابل منافع مستوفاة بمالك داده و اين قول شيخ است در مبسوط و خلاف و ابن ادريس و صاحب كشف الرموز و غير ايشان لمباشرة الاتلاف مع جهله ولي نفعي عوض [illegible] [illegible]

وفيه ان الضرر محقق بعد الاقدام منه على استيفائه ذلك مجانا او امكان كون بناء قاعدة الغرر على قوة السبب من المباشر انتهى اقول اجماع علماء
اصحاب فوائد ان اگر عدم رجوع باشد از ترجیح داده اند از اجله صاحب ریاض و منتهی و منهاج و غیرایشان از معاصرین چه فقد مسلم
از رجوع مغرور بغاصب صورت ترتب ضرر است مغرور و وجود دلیل واضح بضمان غار بجز بر غرور اگر چه ضرر بلا عوض نباشد و چنانکه دعا
فرمیشد احتیاط وشمول اجماع با این کلیه بغیر ثابت است بلی در صورتی که مبیع تلف شده باشد و مشتری قیمت
بمالک داده قیمت زاید باشد از ثمن که بایع داده میتواند که زیاده را از غاصب بستاند زیرا که چون مغرور او شده چنانکه دانستی
وغیر ان شده بایع باین شده قال فی الریاض فی جواز الرجوع علیه بما ضمن وغرمه من المنافع لعوض الثمرة واجرة السكنى نزاع
منشاه من مباشرته الاتلاف مع حصول نفعه فی مقابله واولويته بالضمان على مباشر الاتلاف ومن الغاصب على غره
ولم يشرع على ان يضمن ذلك فكان الضمان على الغار كما لو قدم عليه طعام الغير فاكله جاهلا ورجع المالك على الاكل او غصب
طعاما فاطعمه المالك فانه يرجع على الغار والى هذا ذهب الماتن فی كتاب التجارة من الشرايع والنافع والفاضل المقداد فی
التنقيح والى الاول ذهب الشيخ فی المبسوط والخلاف والحلي وهو اوفق بالاصل مع عدم معلومية صلوح المعارض للمعارضة بناء
على عدم وضوح دليل على ترتب الضمان على الغار بمجرد الغرور وان لم يلحقه ضرر كما فی نحن فيه لمقتضى الفرض لاستيفائه المنفعة فی مقابله
ما غرمه والاجماع على هذه الكلية غير ثابت بحيث يشمل نحو مفروض المسئلة نعم يتوجه الرجوع حيث ينقص قوله الضرر بالغرور كما اذا اخذ
منه قيمة المنافع ازيد مما يبذله هو فی مقابلها من غير المالك ونحو ذلك ولكن كان الاحوط له عدم الرجوع مطلقا انتهى كلامه زيد اجره
و در منهاج الهدايه ترجيح عدم رجوع کرده و ما يغرمه المشتري مما لم يحصل له فی مقابله نفع كالنفقة والعمارة فله الرجوع به على
البايع وكذا ارش النقصان وان حصل فی مقابله نفع كالسكنى والثمرة واللبن والركوب واغرمه المالك ففی رجوعه الى الغاصب وجهان
والعدم رجحان انتهى كلامه طاب ثراه [illegible] اینکه مذکور کردید که در صورت عدم اجازه مالک اگر مشتری جاهل بوده و ثمن
میداشت که مال غیر است با عالم بوده ولکن بایع در وقت فروختن ادعای وکالت یا اذن از جانب صاحب مال کرده باشد در صورتی
هر چه غرامت کشیده رجوع میکند به بایع بتفصیلی که گذشت اما اگر چنین نباشد بلکه بایع مشتری را خبر داده باشد که من فضولی
میفروشم یا مشتری عالم بوده باشد که او غاصب است در این صورت هر چه غرامت کشیده در خصوص مبیع از نفقه و مانند آن نتواند
رجوع به بایع نماید بلا خلاف ولا اشکال چه مشتری در این حال در حکم غاصب است در اثبات ید بر مال غیر بلا تحقق رضا مالک چه
حرام است تصرف مشتری مبیع را در بیع فضولی قبل از امضا و اجازه مالک بلا کلام چنانچه سابقا مذکور کردید قال فی جواهر
الكلام فان لم يكن كذلك بل اخبره البايع فانه فضولي او غاصبا ونحو ذلك فما ينفع به غرمه لم يرجع على البايع بما اغترمه عليه
من نفقة ونحوها وللمالك لو رجع عليه من عوض منفعة كانت فی يده او استوفاه او غيرها كذلك او غيرها مما عرفته بلا خلاف ولا
اشكال لانه بحكم الغاصب فی اثبات يده على مال الغير بلا تحقق رضاه ضرورة عدم اقتضاء مجرد العقد قبل تحقق شرطه الذي يقتضيه
الاصل عدم حصوله ذلك سواء قلنا بصحة البيع [illegible] قابلية التأثير بعد جمع الشرائط عليه [illegible] او فسدناه سابقا انتهى وقال
فی الكفاية وان كان المشتري عالما بكون المبيع لغير البايع ولم يدع الاذن لم يرجع بما اغترمه انتهى وقال فی الشرايع فان لم يجز
كان له انتزاعه من المشتري ويرجع المشتري على البايع بما دفع اليه وما اغترمه من نفقة او عوض عن اجرة او نماء اذا لم يكن عالما
ان قال فان لم يكن كذلك لم يرجع بما اغترمه لانه حينئذ غاصب محض فلا يرجع بشيء [illegible] مطلقا انتهى وقال فی الرياض كما
اذا لم يكن عالما بانه لغير البايع او ادعى البايع الاذن والا لم يرجع بما اغترمه لانه غاصب [illegible] اگر مشتری عالم بغصبیت
از غاصب بخرد و در حين شرا عالم باشد بان و ثمن منوط [illegible] بایع [illegible] و [illegible]
در مال امضا [illegible] مشتری [illegible] رجوع بر بایع [illegible] استیفا عوض ثمن نماید با کثمن در صورت
[illegible] اشهر بل اجماعا كما فی التذكرة والمختلف والايضاح والتنقيح والمسالك چه مسلط نموده است
بايع را بر اعلام و اقلا [illegible] قال فی الرياض ولو اشتراه من الغصب [illegible] الغصب [illegible] الثمن و قبضه فهو كالغاصب

غاصب محض ان كان عالما بوجه الشراء والقبض لصدق تعريفه عليه ح بالاتفاق الى ان قال ولا يرجع المشترى الى البايع بما يضمن الّا
من الثمن مع تلفه اجماعا كما فى التنقيح والمسالك وغيرهما لما قيل للاصل وانه قد سلطه عليه واذن له فى اتلافه وانه مع علمه بانه لا يسلم له العوض
فى حكم المسلط عليه مجانا انتهى وهرگاه ثمن مبيع باقى باشد در نزد بايع غاصب پس در جواز رجوع مشترى بر بايع در اخذ ثمن دو قول است اشهر
عدم رجوع است بلكه در تذكره ادعاى اجماع نموده ولكن محقق رح در بعضى از رسائل خود قائل شده بجواز رجوع وبان تصريح
نموده در تنقيح وفى المختلف والقواعد ونهاية الاحكام والايضاح وشرح الارشاد للفخر والدروس واللمعة وجامع المقاصد والروضة
والمسالك والكفاية التفصيل بينه وبين البقاء فلا يرجع مع الاول ويرجع مع الثانى لبقائه على ملكه والناس مسلطون على اموالهم
واين قول را اقوى شمرده اند اعاظم متاخرين مثل صاحب جامع الشتات ومنتهج ومنهاج وصاحب رياض نيز اين قول را اختيار نموده
يعنى جواز رجوع را با بقاء ثمن اگرچه بعد فى الجمله اشكال ايراد نموده بجهت اجماع تذكره كه در عدم جواز رجوع نموده چه اجماع منقول
حجت است على الاشهر سيما اگر معتضد باشد بعمل اكثر اصحاب قال فى المسالك وان كان الثمن باقيا ففى رجوعه عليه قولان احدهما و
هو الاشهر بل ادعى عليه فى التذكرة الاجماع عدم الرجوع ولانه باعطائه اياه عالما بعدم عوض حقيقى فى مقابلته يكون فى معنى
هبته اياه اذ لا معنى لها الا اعطاء العين من غير عوض وهو متحقق هنا وللمصنف رح فى بعض رسائله قول بجواز رجوعه حينئذ وهو
قوى لعدم وقوع ما يدل على التمليك والاصل بقائه على ملك مالكه وتسلطه على التصرف فيه غايته ان يمنع الرجوع بعوضه بعد تلفه
اما مع بقائه فلا انتهى وقال فى الرياض واما مع بقائه ففى جواز الرجوع له به على البايع قولان اشهرهما عدمه [illegible] الا ان اعطائه
اياه عالما بعدم عوض حقيقى فى مقابلته فى معنى هبته اياه وفيه بعد تسليم كونه هبة لا يستلزم عدم جواز الرجوع بل الاصل فيه
جوازه الا ما استثنى ويحمل المنع عن الرجوع على صورة الاستثناء بعيد عن اطلاق عباراتهم والمعتبر جوازه مطلقا حتى فى ما لو كان
البايع بالنسبة الى المشترى ممن لا يجوز له الرجوع فى هبته وفاقا لاحد قولى الماتن وبه صرح فى التنقيح وقواه شيخنا الشهيد الثانى فى
كتابيه وتبعه من متاخرى المتاخرين جماعة ولكن يشكل بما يحكى عن التذكرة من الاجماع على العدم مطلقا بناء على ان الاجماع المنقول حجة
كما هو الاشهر الاقوى سيما اذا اعتضد بفتوى اكثر اصحابنا انتهى لكن در موضع ديگر در همان كتاب بقول احسن [illegible] حيث قال وهل
يرجع بالثمن المشهور لا مط لانه دفعه اليه وسلطه عليه مع علمه بعدم استحقاقه فيكون بمنزلة الاباحة وقيده الشهيد الثانى بما اذا تلف
اما مع بقائه فله الرجوع لانه ماله وهو مسلط عليه بمقتضى الخبر الى ان قال وهو حسن انتهى وقال فى الدروس يرجع بالثمن مع وجوده على
كل حال وان اعم تلفه بما هلا اذا رجع عليه المالك بالقيمة ولو زادت القيمة فالاقرب رجوعه بالزيادة ايضا انتهى وقال فى جواهر الكلام
بل قيل انه لا يرجع بالثمن الذى دفعه الى البايع ايضا بوجود اخباره مع العلم بالغصبية فى التذكرة قال علمائنا ليس للمشترى الرجوع على
الغاصب بل طلعوا والقول فى ذلك وفى محكى تعليق النجيب اطلق الاصحاب كافة ذلك بل عن الايضاح انه نسب عدم الرجوع مع بقاء العين فضلا
عن الفقهاء الى قول الاصحاب اخرى الى نصهم وفى جامع المقاصد يمنع استرداد العين عند الاصحاب وان بقيت العين ولعله يريد
ظاهرهم كما حكى عنه ذلك ايضا فى موضع اخر الا انه لا يخفى عليك ما فيه من الاشكال وعدم الاطلاق على الظ وابطال القضية خلاف فى
نظائره كثمن الخمر والميتة وغيرهما ومن هنا حكى عن المصنف فى بعض تحقيقاته القول بالرجوع به مط وهو وان كان موافقا لما عرفت لكنه مخالف
للمجمع عليه بين الاصحاب نقلا وتحصيلا كما اعترف به الفخر والكركى والشهيدان والاستاد من عدم الرجوع فى صورة التلف الذى هو المتيقن من
اطلاقهم الموافق لما عرفته من ان دفعه بعد العلم بالغصب اباحة منه للمال بلا عوض فليس له الرجوع حينئذ بعد التلف كغيره من المال المباح
من مالكه ولذا كان خيرة التذكرة والمختلف والقواعد فى موضع منها ونهاية الاحكام والايضاح وشرح الارشاد للفخر والدروس واللمعة
وجامع المقاصد والروضة والمسالك والكفاية التفصيل بينه وبين البقاء فلا يرجع مع الاول ويرجع مع الثانى لبقائه على ملكه والناس مسلطون
على اموالهم الخ حاصل اينكه در صورتيكه مشترى عالم بغصبيت بوده باشد ومع ذلك [illegible] مال الناس مضمونه را چون عين منفعت و يا اگر باقى
باشد مال الناس را [illegible] بگيرد از بايع يا از مشترى واگر تلف شده باشد در مطالبه عوض ان مثلا يا قيمتا مالك مختار است كه از بايع يا
از مشترى بگيرد وهمچنين است اگر مشترى از مبيع استيفاء منفعت مثل سكنى يا ثمره وكوب ونحو اينها نموده باشد مالك مختار است [illegible]

فی البیع ۳۴۲

اجرة المثل ایام مستوفاة از بایع یا از مشتری و اگر از مشتری اخذ نماید دیگر مشتری رجوع به بایع نمی‌تواند بکند بسبب استقرار تلف در ید او با
علم و دخول او بضمان آن و اگر از بایع استیفا نماید بایع رجوع میکند بمشتری اما المال الذی اخذ نموده از قیمت و اجرة المثل منافع بمشتری از قول
او را ممکن نیست کلام قال فی الشرایع و لو اشتری من غاصب ضمن العین و المنافع و لا یرجع علی الغاصب ان کان عالما و للمالک الرجوع علی
ایهما شاء فان رجع علی الغاصب رجع الغاصب علی المشتری و ان رجع علی المشتری لم یرجع علی الغاصب لاستقرار التلف فی یده و در مسالک
باین قرار تصریح نموده و قال فی الریاض و یتخیر المالک بین مطالبته بالعین مع بقائها او بعوضها مثلا او قیمة مع تلفها و مطالبته بما جنی
علیه بیده من المنافع و بین مطالبة البایع فان طالبه رجع علی المشتری بالعین او البدل و ما استوفاه من المنافع لاستقرار التلف فی یده
مع دخوله علی ضمانه انتهی و اگر بعضی از اجزای مبیع مستحقا للغیر گردد پس با استحقاق غیر و عدم اجازه او هرگاه مشتری در حین عقد
با بیع جاهل بوده باشد باستحقاق غیر در بعض ورثه مشتری مخیر است در فسخ بیع و استرداد تمامی ثمن و ابقاء بیع و اخذ ثمن جزء مستحقا
للغیر از ثمن معقود علیه بالنسبة از بایع و بدانکه مسائل فضولی بوده فروعات متکاثره دارد و تفصیل آنرا اسوة الفقهاء و زبدة العلماء جناب شیخ
جعفر نجفی اعلی الله مقامه در کشف الغطا ذکر نموده و فی الجملة در مسالک و در مفتاح الکرامه و جواهر الکلام و جامع الشتات نیز ذکر شده
لکن چون بنا باختصار نمودم صدر را من لا اطناب یحجم الکتاب هفتم شرعا بعد از جریان عقد فضولی اصیل تسلط بر فسخ ندارد نه قبل از اجازه
مالک و نه بعد از آن چه مشتری اجازه نباشد بلکه از جانب او بیع لازم است مگر اینکه اصیل مضطر شود بسبب تاخیر اجازه مالک در این صورت
بعید نیست جواز فسخ برای اصیل بنا بحدیث نفی ضرر است مگر جاهل فضولی بودن باشد قال فی انوار الفقاهة لیس للاصیل فسخ لا قبل
اجازة المالک و لا بعدها الی ان قال الا ان تضرر الاصیل بالتاخیر فلا یبعد جواز الفسخ منه بحدیث نفی الضرر انتهی مع جهله بالفضولی
و جمعی از اعاظم معاصرین نیز تصریح باین فرموده‌اند هشتم اگر کسی قدری از مال خود و قدری از مال غیر بدون اذن او بیک عقد بفروشد
پس اگر صاحب مالی که از فروشنده نیست راضی باین خرید و فروش بشود مجموع معامله صحیح خواهد بود بنا بر صحت عقد فضولی و اگر
اجازه ندهد نسبت بمال خود صحیح میشود مبیع و ثمن را بالنسبة قرار میدهند بصواب دید اهل خبره و اگر مشتری جاهل بوده که بعضی از
آن مال غیر است بسبب تبعض صفقه میتواند معامله را بهم زند در صورتیکه غیر اجازه ننماید و اگر غیر راضی شود و امضا کند دیگر اختیار فسخ
ندارد و اگر در وقت خریدن میدانسته که بعضی از مال غیر فروخته شده است چه در صورت عدم امضای غیر از اختیار فسخ برای او نیست باید
بعوض قانع شود که مال فروشنده را هم چنین باشد مگر اینکه بایع راضی شود بلا خلاف بل ظاهرهم الاجماع علیه کما فی الریاض و صرح به فی الغنیة
للتصحیح الخ و قال فی الکفایة فان لم یجز المالک الاجازة کان المشتری مخیرا بین الفسخ و الامضاء فان امضی صح البیع الی ان قال و یدل علیه
صحیحة محمد بن الحسن الصفار و تقسیط الثمن علیهما و قال فی المنهاج و لو باع ما یملک و ما لا یملک بعقد واحد صح فی الاول الی ان قال
لعموم الامر بالوفاء بالعقود و استصحاب الحالة السابقة فلا یرفع عدم الاجازة ما استقر مثل ظهوره و عدم سقوط المیسور بالمعسور فضلا
عن النص و الاجماع المنقول و توقف علی الاجازة فی الثانی فان اجاز لزم فی الجمیع و لا خیار و الا صح فی ماله و للمشتری الخیار بین الفسخ
و الامضاء هذا مع عدم علمه بالواقع و اقدامه و الا فلا خیار فان فسخ رجع مال کل الی صاحبه نهم از جمله شرایط مبایعه و معاملات بیع یکی
آنست که برضا بعمل آید پس اگر جبر و اکراه نمایند تا آنها بعمل آید باطل خواهد بود و ثمره برآنها مترتب نخواهد شد مثل اینکه کسی دیگری
اکراه کند بر خرید و فروش با این معنی معامله صحیح نخواهد بود اجماعا و حد اکراه آنست که اگر خرید و فروش ننماید با امثال آن اینکه ضرری
بجان او یا مال او یا بیکی از اهل ایمان برسد مخفی نماند کسیکه خرید و فروش و نحو اینها را باکراه و جبر کرده باشد اما بعد از برطرف شدن
اکراه و جبر بخوبی اینکه راضی بآن شود آن معامله صحیح خواهد بود و احتیاج بصیغه دیگر نخواهد داشت علی المشهور و الاجماع المنقول
و حکم عقد فضولی دارد پس بعد از رفع کره و جبر اگر رضا بعمل آید بآن معامله جبریه صحیح میشود و قال فی الدروس لو رضی المکره بعد زوال
الاکراه صح لان الرضا بعد الاکراه و الاباحة الرضا کاف فیمن قصد الی اللفظ دون مدلوله فلو اکره حتی ارتفع قصده لم یؤثر الرضا کالسکران
و عدم التابع بعد انکر بطلان بیع ... ان ... بعد ... مع ... کفاه الفرق بینهم و بین المتیقن
اقول ... الحکم الی العقد و لا اعتبار له لانعقد شرط و هو العقل ... الاکره ... الاعدم القصد الی العقد

ایقاعه

۸۷۵۶

ایقاعه وهو یجوز ویلحقه بالاجازة فیکون کعقد الفضولی حیث انتفی القصد الیه من مالکه الذی یعتبر قصده من بین العقد فلما لحقه العقد
بالاجازة صح وحینئذ فلا مانع من القصد الا تخیل اشتراط مقارنة القصد للعقد ولا دلیل علیه وینبغی علی عدم اعتباره عقد الفضولی
وعموم الامر بالوفاء بالعقد یشمله فلا یقدح فیه اختصاص عقد الفضولی بنص خاص بما یظهر ضعف ما قیل هنا من انتفاء القصد
اصلا ورأسا مع عدم الرضا وان الظاهر من کون العقود بالقصود والقصد الثابت لما دون المتأخر ویمکن ان یقال ان القصد
من المکره حاصل دون من سبق لان غیر العاقل لا یقصد الا اللفظ ولا المدلول بخلاف المکره فانه باعتبار کونه عاقلا قاصدا الی
ما یتلفظ به ویفعله ویشعر به لکنه بالاکراه غیر قاصد الی المدلول وذلک کاف فی صلاحیته وقبوله للتصحیح اذا لحقه القصد الی مدلوله
باجازته ومثله القول فی عقد الفضولی فانه قاصد الی اللفظ الصادر منه لان المفروض اهلیته وجمعه للشرائط المعتبرة فی صحة العقد
الا الملک ولا یتحقق منه قصد مدلوله اعنی [illegible] انه والتسلط علی التصرف وغیرهما من احکام العقد لان ذلک من وظائف
المالک فاذا اجازه المالک وقصد الی ذلک صح وفی انوار الفقاهة ویستثنی من ذلک عقد المکره الذی لم یبلغ الکراهة الی ارتفاع
قصده کالخائف بتهدید او وعید او ضرب او شتم او نحو ذلک فانه یصح مع الاجازة عند الاکثر ان استکمل سائر الشرائط عدا
الرضا المقارن لفتوی المشهور والاجماع المنقول والاستصحاب لفقهاء عقده من العقود المأمور بها او هو اوفی به لا انه الا انه
فیرتفع الشک فی شموله له ودخوله فیها ان الحکم بالبطلان للاصل وللشک فی الاندراج ضعیف نعم وقال فی الریاض لان الظاهر من الاتفاق
فی المکره فانه [illegible] بعد الاجازة مسلما بانه بالغ رشید قاصد الی اللفظ دون مدلوله وانما منع عدم الرضا فاذا زال اثر
العقد کعقد الفضولی حیث انتفی القصد الیه من المالک مع تحقق القصد الی اللفظ فی الجملة فاذا لحقه اجازة المالک اثر ولا یعتبر
مقارنته للعقد للاصل بخلاف عقد الساهی والسکران والصبی فلا یجبره اجازة الولی ولا رضا بعده او نحو ذلک وهو ان اشتنا
اصحاب در این مسئله بطلان عقد عبارة است بدون قصد و بعضی [illegible] اشکال و [illegible] صاحب کتاب استحب فقال
ولو رضی کل منهم بما فعل بعد زوال العذر لم یصح عدا المکره لانتفاء اثر الانعقاد الا باعتبارها من غیر [illegible] فی المسئله محل اشکال ولکن
معمول به است عند الاصحاب معتضد به شهرت واجماع منقول هم چنانکه از انوار الفقاهة نقل شد فصل بدانکه معاملات مکره یعنی
که اکراه و جبر کرده باشند وقتی صحیح خواهد بود که موقوف باجازه او خواهد شد که او را بغیر حق اکراه بوده معامله کرده باشند اما
هرگاه او را بحق و بغیر موده شارع اکراه کرده باشند صحیح خواهد بود بلا خلاف مثل اینکه هرگاه کسی قرض داشته باشد و طلبکار مطالبه
نماید و او ندهد با وجود وجوب ادا و قدرت او باشد و نفقه با ایشان ندهد و [illegible] باشد حاکم شرع مجبور ساخته او را به بیع مال خود
برای ادای دین و ادای نفقه واجبه و یا نفقه ایشان که واجب النفقه او هستند این بیع و فروش صحیح خواهد بود اگرچه او راضی نباشد
و همچنین هرگاه کسی [illegible] باشد [illegible] مجبور میتوان کرد بر فروختن آن [illegible] و همچنین هرگاه کسی طعامی
باشد و دیگری محتاج بآن طعام باشد بنحویکه اگر آن طعام را باو ندهد هلاک میشود صاحب طعام را [illegible] میتوان او را
مجبور کردن بر فروختن طعام و حکم [illegible] است و [illegible] هرگاه بنده کافری مسلمان شود باید آن بنده
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال فی [illegible] اعلم ان المکره انما [illegible] البطلان اذا کان بغیر حق فلو اکره بحق بان توجه علیه بیع ماله
لوفاء دین علیه [illegible] الا انه اکره [illegible] ومثله تقویم العبد علی معتق نصیبه [illegible]
[illegible] الرق [illegible] والکره علی البیع [illegible] الکافر والعبد المسلم [illegible] علیه من الاجانب [illegible] العبد اذا اسلم
الکافر والعبد المسلم والمصحف [illegible] الشرع [illegible] علیه [illegible]
والمحتکر مع عدم [illegible] اجبر [illegible] بیع المکره [illegible] الاکراه
[illegible]

... البیع ۳۰

و انتفعت مجهت دادن وجه جهت ملک خود را بعوض بیع دراورد ولکن ان ظالم وجائر اکراه بر اخذ پول نماید نه بر مبایعه در این صورت شرعا
مبایعه کذائیه صحیح میباشد واگر جائر وظالم انشخص را مجبور بمبایعه جبر نموده باشد که بغیر شرع اداء اجبار او واکراه املاک خود افروخته
باشد مبایعه مزبوره باطل میباشد بلا خلاف بلکه هرگاه اینکه بعد از رفع اکراه مکره مزبور راضی بمبایعه اکراهی شود وامضای ان نماید
که در این صورت مبایعه صحیح میباشد علی الاقوی وعند الاکثر چنانکه انفا بتفصیل مذکور گردید وبدانکه متحقق میشود اکراه بتوعد
بانچه ضرر باشد بر مکره بحسب نفس خود یا انچه جاری مجرای او ست در تضرر بضرر مثل اینکه بزند یا مادر یا اولاد او وشبه انها
ضرر برساند چنانچه علامه وشهیدین وفاضل هندی وفاضل سبزواری وغیر ایشان تصریح نموده بشرطیکه متوعد قدرت
بران داشته باشد خواه متوعد به قتل باشد یا قطع یا جرح یا ضرب یا شتم نسبت ببعض اشخاص یا اخذ مال و مختلف میشود اکراه
بحسب اختلاف مکرهین در احتمال الاهانه وعدم ان باختلاف طبقات ایشان پس شتم وجه اکراه است در حق او دون غیر او واخذ مال
قلیل که ضرر باشد نسبت بمکره اکراه است در حق او و نه در حق غیر او چنانچه تصریح بر ان [illegible] والکفایه وغیرهما وکفایت میکند علم یا ظن
باطن بران ولکن مختلف نمیشوند اکراه در قتل وقطع بلکه کل ناس ومکره شدن ان مساوی است اکراه متحقق میشود در بعضی [illegible] عرفا و
هندی [illegible] در کشف اللثام [illegible] الاکراه بحسب اختلاف المکرهین فی احتمال الاهانة وعدمها [illegible] العرفیه [illegible] الوجیه
دون غیره وعلیه الناس ولا یختلفون فی القتل والقطع فی الاکراه بالنسبة الی الکل ولا اکراه مع القدرة [illegible]
بدون ذکر خلاف در کتاب طلاق جمیع ما ذکر را تصریح نموده اند [illegible] [illegible] در بین [illegible]
[illegible] املاک [illegible] واکراه [illegible] نموده [illegible] میشوند [illegible]
در املاک [illegible] [illegible] وباغات واشال اینها را بعنوان جبر واکراه
ظلم وعدوان [illegible] میاورند [illegible] [illegible] [illegible] مساجد [illegible]
کنند [illegible] مجالس ومحافل [illegible] نام ایشان مذکور شود [illegible] [illegible]
مدرسه [illegible] مسجد [illegible] [illegible] [illegible] اکراه از مردم [illegible]
پول حرام ومصالح [illegible] میکنند یا باغوای شیطان [illegible] مسلمین [illegible] باشد مسجد [illegible]
میسازند وبعضی از ظلمه بظلم وستم مال مردم را میگیرند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اجرة واعظ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میکنند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میکشد بلکه [illegible] باشد [illegible] خلاصه [illegible] [illegible] [illegible] مال مردم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلاطین ظالم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الا اینکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جبر واکراه جمع نموده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سپس عزم ... که اختفای ندید کس ابواب مطلب و موقوف شد در وادی که موج سراب ندید کس طی شده ان را اهل ولایت ما
خواست در بابه رسید و بیچاند هرکس از کروش فالنشب کوتاه زندگی ذات سان به رسید که خوابیده ند هرکس و دناست مقام
از اعلام ذکر نموده اند که در بنی اسرائیل مردی بود با اموال بسیار و عمر دراز روزی با یکی از حرم خود خلوت نموده بود که شخصی را دید
وغضبناک شد امر و غضبناک شد گفت تو کیستی و که ترا اذن دخول داده گفت من کسی هستم که احتیاج باذن ندارم و از سطوت ملوک
و سلاطین نمی ترسم و هیچ کردنکشی را منع نمیتواند نمود پس لرزه بر اعضای امیر افتاد و از خوف بیهوش شد بعد از ساعتی به هوش آمد
نهایت عجز و شکستگی گفت پس تو ملک الموتی گفت بلی گفت ایا مهلتی هست که من فکری از برای روز جزای خود کنم گفت هیهات منقطع شد
مدت ... تو و تمام شد انفاس تو ... الی ... سبیل ... گفت ... تمام شد نفسهای تو و ... رسید گفت مرا بکجا خواهی برد
گفت بجانب عملی که کرده گفت من عمل صالحی نکرده ام و از برای خود پیش نفرستاده ام گفت پس از امیر ... که بوستان ...
قبض روح او نمود و در نور الانوار از مفرح روایت نموده که در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم وقتی که از حرب نهروان مراجعت
نمودند پس در جانب فرات نظر مبارکش به جمجمه افتاد که از مدتها از آن گذشته و پوسیده شده پس آن جناب اصحاب را گفتند تا جمجمه را حاضر نمودند
گفت ای جمجمه بگو که تو کیستی ای فقیر بودی یا غنی شقی بودی یا سعید ملک بودی یا رعیت و او جواب داد بکلام فصیح و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
انا کنت ملکا ظالما و انا ... ملک ... یعنی من بودم پادشاه ظالمی ... ملک ... مشارق ارض و مغاربها ...
... که هزار شهر و مدینه و هزار ملک را بقتل رسانیدم و پنجاه هزار ... کردم و پانصد جاریه بکر را تصرف نمودم
و چهار هزار عبد ترک را ... و هفتاد هزار ... و هیچ پادشاهی در روی زمین نماند
مگر اینکه غالب شدم بر او و ظلم کردم اهل او را تا اینکه ملک الموت نزد من حاضر شد و من فرمود ... الهی کرده
از اطاعت ... پس ... امر ... بر اعضای من افتاد و ... من ... هفتاد هزار نفر ...
در ... بود که ... بودند ... نظر من ... جزای ظلم ... ایشان ... بعد ... روح مرا قبض کرده اهل
زمین از ظلم و تعدی من راحت شدند و من معذب در آتشم و موکلند بر من هفتاد هزار از زبانیه جهنم که در دست هر یکی از ایشان
گرزی از نار است ... که اگر ... بر کوهها ... از آن بزنند که آن ... شود و باز ... مکرر ... یکی از آنها ...
... از آن ... میشود ... خداوند عالم ... میکند و عذاب ... ظلمی که ...
کردم و موکل نموده است ... میکوبند ... و عقاربی که ...
... ظلم ... پس ساکت شد جمجمه و جمیع آنکسانی که از عسکر آن جناب علیه السلام حاضر بودند همه بگریه افتادند
... و عرض کردند یا امیر المؤمنین ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... معلوم ...
... حق تو ... بود ... در ... امیر المؤمنین
علیه السلام ... الاصفیاء و ... یکی ... طرح ... اندازند
که اساس ... دو کتاب ... الجوزی ... ذکر احوال ... یکی از ... اگر ... بعض ...
حاضر بود ... تمام ... شد ... امیر ... پرسید ... بجنید
چیست گفت من ... انقطاع طریق بودم ... خواستم که او را بقتل رسانم ... دراز ...
... عجب ... گفت ... بودم ... شاهد باشید که قاتل من ... است
و من ... بیان شده ... بودم ... بودم ... فقال الامیر
... یعنی ... امر ... و ... قاتل بودن تو ... کردن آن
... از ... ظالمان ...
... احوال ملک ... وقت ... سلطنت ... ظالم ...

فی الوعظ ۳۵۱

در اخبار معتبره وارد شده که الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم و حکما گفته اند که هر که سه چیز را کند سه چیز را منتظر باید بود هر که
ستم نماید هلاک خود را یقین باید کرد چه ظلم فساد و اثبات ملك و دوام دولت نمیباشد و هر که بصحبت زنان حریص گردد رسوا شدن را
آماده باید بود و هر که در خوردن زیادتی و پرخوری نماید منتظر بیماری باید بود و عجب اینکه بعضی از ظلمه و فجار از غایت غفلت و استکبار
بغصب کردن مال مردم و تملک نمودن باملاک و اموال ایشان بجبر و قهر و ظلم اجتراء کرده و زنی که بجبر بی نکاح خود در آورده اند
نیز اجبار و اکراه از تزویج میکنند چنانکه کرات مشاهده شد تا از نسل ایشان اولاد زنا بعد از فنا شدن خودشان باقی بماند
ذکر لعنت بر ایشان بر السنه و افواه علی الدوام در بین انام مذکور شود و گاه میشود که اگر کنیزکی هم برای خود ابتیاع کنند بعین پول حرام
میخرند و صیغه را بعوض آن جاری میسازند که بدین صورت تصرف کردن آن کنیز حرام و اگر اولادی هم متکون شود ولد الزنا
و فرج حرام بلا خلاف عند الاعلام خواهد بود و همه اینها ناشی از حرص و غفلت میشود و حرص را علاجی است نه بیکاهی چه حرام آن
را و حرام افکند و هرجا که حرص از جهت اقامت زد امانت و راستی رخت از آنجا بر دارد و عجب از ابنای زمان که انواع ظلم و ستم از ایشان
بر بیچارگان میرسد با اینکه گرفتار عذاب بد و عقاب مخلد شده اند مع هذا از سطوت قهاری و مواخذه جباری غبار ملال
بر خاطر ایشان نمی نشیند و اغرب از این آنست که بعضی از فجار که معاصی بسیار از ایشان سر میزند و طاعت بسیار از ایشان فوت میکرد
همه آنها را فراموش مینمایند و یک طاعتی که از ایشان بعمل آمده آنرا حفظ میکنند و بواسطه آن منت بر خدا میگذارند و خود را امر پنداشته
مطلق میدانند مثل اینکه در همه عمر یک حج میکنند یا اینکه مشاهد مشرفه میروند یا مسجدی میسازند یا رباطی بنا میکنند
و حال آنکه هیچیک از عبادات دیگر ایشان بر نحو مقرر در شریعت نمیباشد یا از اجتناب از مال مردم نمیکنند یا در ادای زکوة و خمس
خود تقصیر مینمایند یا از ایذاء مسلمین و ظلم نمودن بر ایشان و اخذ مال از فقرا احتراز نمینمایند و همه اینها را فراموش میکنند
و آن یک عمل همیشه در مد نظر ایشانست و چنان با خود خیال میکنند که حق بر خدا از عذاب ما نماید و حال اینکه حج کرده ام
یا مسجد بنا نموده ام یا روزه فلان قدر قرآن خوانده ام و امثال اینها و چنین کس باید در صدد محاسبه اعمال خود باشد و همه
اعمال خود را یک یک موازنه نماید و خیر و شر آنها را ملاحظه کند تا به بیند کدام افزون تر و کدام کمتر از وی بعمل آمده
و منشا اکثر آفات و شرور غرور است حاصل معنی غرور فریب خوردن نفس و مراد از آن در این مقام فریفته شدن به شبهه و خدعه شیطان
است در ایمن شدن از عذاب خدای تعالی و مطمئن گشتن بامری که موافق هوا و هوس و ملائم طبع باشد و بسا افعال و اعمال
خود شانرا درست پنداشته و گمان میکنند که بسعادت رسیده اند و این بمحض جهل و غفلت است و شیطان لعین او را فریب داده
است و حال آنکه بقدر ذره از عمل صاحب تقوی و یقین بهتر است از عملی که روی زمین را مملو کرده از مغرورین و صفت اخلاص
... فاضله و بالاتر از جمیع ملکات حسنه است قبول عمل بان منوط و صحت عبادت بان موقوف و مربوط است و عملی که از اخلاص خالی
باشد در نزد پروردگار اعتبار ندارد و در نزد مستوفیان روز جزا چیزی بشمار نیاید و مناسب مقام فاضل محقق نراقی طاب ثراه در این
مقام از اسرائیلیات روایتی نقل نموده اند که حاصل مضمون آن اینست که درختی بود جمعی او را میپرستیدند چون عابدی در بنی
اسرائیل بآن مطلع شده غیرت ایمان او را بر این داشت که تبر برداشته روانه شد که آن درخت را قطع نماید در راه شیطان بر
صورت مردی با وی دو چار شده گفت بکجا میروی گفت درختیست که جمعی از کفار و جهال آنرا میپرستند میروم تا آنرا قطع
کنم تا این گفتگو میان ایشان بطول انجامید تا امر بان منتهی شد که دست و گریبان شدند و عابد شیطان را بر زمین زد آنگاه
چون شیطان خود را عاجز دید گفت معلوم است که تو اینعمل را بجهت ثواب میکنی و من از برای تو عملی اقرب میدانم که ثواب آن بیشتر
باشد هر روز فلان مبلغ بزیر سجاده تو میگذارم آنرا برداشته بفقرا عطا کن فریب شیطان را خورده از عزم قطع درخت در گذشت
و بخانه برگشت و هر روز زیر سجاده خود را بر میچید همان مبلغ در آنجا میدید و بر میداشت و تصدق میکرد و چون چند روز بر این
گذشت شیطان قطع وظیفه را نمود دیگر در زیر سجاده خود زر نیافت تبر برداشته و بقطع درخت نهاد شیطان سر راه بر او
گرفته باز بر سر مجادله آمدند در اینمرتبه شیطان بر عابد غالب شده او را بر زمین افکند عابد حیران ماند از شیطان پرسید که چگونه

این

این نفع بمن غالب آمدی گفت بواسطه اینکه در ابتدا نیت تو خالص بود بجهت خدا قطع درخت کرده بودی و این دفعه بجهت آن دو که طمع
قصد آن میکردی و نیت تو خالص نیست باینجهت من بر تو غالب گشتم بدانکه اخلاص و تمام مرتبه رفیع از مقامات مقربین و منزلیست منیع از منازل
راه دین بلکه کبریت احمر و اکسیر اعظم است هر که توفیق حصول آن یافت بمرتبه عظمی فایز گردید و چگونه چنین نباشد و حال آنکه از تکالیف
بنی نوع انسانست چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی بندگان مامور نشده اند
گردیدند مگر باینجهت که عبادت کنند خدا را در حالتی که خالص کننده باشند از برای او دین را و لقای پروردگار که غایت مقصود و منتهای
مطلوبست بآن بسته است چنانکه میفرماید فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هر که آرزوی
لقاء پروردگار خود داشته باشد پس باید عمل صالح بجا آورد و در عبادت پروردگار خود احدی را شریک نسازد و از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله منقولست که هیچ بنده نیست که چهل روز عملها را از برای خدا باخلاص بجا آورد مگر اینکه چشمهای حکمت از دل او بر زبانش جاری
میگردد و فرمود که عمل را از برای خدا خالص کن تا آنکه اندک او ترا کفایت کند پس کسانی که عمرها میکنند و صرف شهوات و مزخرفات دنیا
محض غرور و غفلتست بالله التوفیق فصل بدانکه کشاکش عظیم و عقبات بسیار در سکرات موت است و بسیار پرخطر و عظیم و در محل تشویش
و بیم است و چگونه از این خطر نجات یابد کسیکه اکل و شرب و جماع او از حرام و حلال در آمیخته بوده باشد و بظلم و عدوان و جبر و اکراه اموال و عرض
و ناموس مسلمانان را تصرف کرده باشد خاتمه او بخیر و عاقبت او به نیکویی باشد بلکه باید که در وقت بیرون رفتن دل متوجه بخدا و مملو از محبت او
بوده باشد تا آن رستگاری حاصل گردد و این موقوفست بر جهاد ... دنیا تا نفس را از شهوات دنیوی باز دارد و بالمره محبت دنیا را از
دل بیرون کند بلکه خانه دل را بالمره از ما سوی الله بپردازد تا جای محبت خدا گردد و بدون این مطمئن از اینکه خاتمه بخیر خواهد بود
نمیتوان شد و مجملا هر چیزی که نزد او بهتر ... حکم ... در حالت نزع دل را که و اکثر اوقات خواهد کرد
یعنی مطالب را در آن حالت در دل خود محبت خدا را می یابی و ... میکند و دیگر ... صفات ... و باطله
فاسده که باینها انس گرفته در خواب می بینی و اگر نعوذ بالله در سکرات موت در عقاید او خللی رسد و شک با انکار در بعضی از
عقاید از کثرت ... و ... باشند تا او حاصل شود با انکار رها ... و شفاوت ... نصیب او خواهد شد پس کسیکه خواهد وقت مردن
خاطر او از معاصی و شهوات محفوظ و اصلا فکر آنها ننماید باید که در تمامی عمر مشغول مجاهده بود که نفس خود را از معصیت باز
دارد و در پیشه شهوات از دل خود برکند و مواظبت بر عمل و علم نماید و باطن خود از فکر مشاغل دنیا بپردازد و دل خود را محل محبت خدا
و ... سازد و ... هنگام مردن خود نماید زیرا که هر کسی بر حالتیکه زندگانی کرده میمیرد و بر حالتیکه مرده محشور میشود و مکرر
مشاهده شده که هر کس را در وقت مردن دل او مشغول امری شده که در زندگانی بیشتر متوجه آن بوده آثار آن از او ظاهر میشده از
محبت مال و قمار و زنا و لواط و شراب و امثال اینها چنانکه ... در وقت مرض ... از اینها ... که میل و محبتش بیشتر بوده آنها را
ذکر میکند و بآن متوجه میشود و ... واضح است که انس و ... ضعف ایمانست و سبب این دوستی خدا در دل که باشد
و دوستی دنیا و اهل و عیال و منصب و مال بر دوستی خدا غالب میباشد پس چنین کس را اینقدر محبت دنیا غلبه میکند تا جای
که دوستی خدا در نهایت کمی میشود و از آن نیز آنچه کم است در مخالفت نفس اماره و شیطان کند باقی نمیماند و با نیز در دل تاریک و سیاه
میشود و فسق و نار او و میکند و تاریکی گناهان بر آن مرآت میشود و بالکلیه نور ایمان از آن برطرف میشود پس چون سکرات مرگ
در رسد بر او ظاهر شود که حال باید از دنیا مفارقت نماید و آنچه محبوب و دوست او از مال و فرزند و امثال آن همه را ترک کند و اینها
را از خدا میداند لهذا آن قلیل دوستی خدا هم باقی نمانده تمام میشود بلکه مبدل ببغض و انکار میکردد و چه میداند که خدا میانه
او و میانه فرزند و مال و عیال و ... دوست دارد جدایی افکنده است و دوستی اینها هم با خدا ندارد که ... او واضح باشد
پس دل او انکار و کراهت بلکه بغض و عداوت داخل میشود نعوذ بالله تعالی پس هرگاه چنین کسی در حال انکار و بغض بمیرد
خاتمه او بد است و وارد میشود بر خدا مانند بنده گریخته خشمناک که او را بقهر گرفته باشند و ببرند بنزد مولای خود پس بر کسی
لازم است که سعی کند که دوستی خدا بر او غالب باشد و مع هذا بطاعت و ایمان خود مطمئن نباشد و خود پسند شدن ...

في الموعظة ٣٥٣

نیست مگر از بیرون و [illegible] چه هیچکس را از آنچه در پیش بوده است خبر نه چرا اگر کسی همه عمر را صرف [illegible] و حاصل [illegible] دنیا بالمره که [illegible] منقطع
باشد و بالکلیه در خدمت خدا مشغول بوده باشد نمی‌داند خود را چه میداند و از آخر کار خود چه خبر دارد و چگونه مطمئن میشود
که دفترها را دیگر نکرده و احوال او مبدل نشود و حال اینکه گفته‌اند که [illegible] شد به فراست از گردش آب جوشان تند
چرا ایشان بیچاره کی را واسطه خاطر کجا چه جای نشستن و چه مکان خاطر جمع شدن است و باید هر کس بخود گریه کند و بر احوال
خویش نوحه نماید و [illegible] است که [illegible] اهل [illegible] تمام است که [illegible] در وقت مردن افکار ردیه بخاطر
ایشان خطور کند و بر اینحال [illegible] و همین جواب [illegible] انها [illegible] کرده و از این معلوم میشود که اگر آدمی در نفس آخر رو
بان میرود سالم [illegible] اعمال حسنه [illegible] ضایع [illegible] است و آن نفس [illegible] در امواج افکار مضطربست در نهایت اشکال
است زیرا که سبب اطاعت شهوات و فرو رفتن در معاصی [illegible] غلبه شهوتها و رسوخ انها در ذات و سبب آن نیست مگر
الفت و عادت با انها و هر چیز را آدمی بآن الفت گرفت و عادت کرد در وقت مردن همان بخاطر او میرسد و در نزد او مصور میشود
چرا اگر بیشتر میل او بطاعت و عبادت باشد در وقت رفتن از دنیا دل او متوجه طاعت میشود و اگر اکثر همت او معصیت و بر معاصی
وکاهان بوده باز انها در وقت مردن خاطر میشود و همچنین هیچ شغلها و عملها که در مدت عمر متوجه انها بوده حتی کسیکه پیشه
شغل او مسخرگی و استهزاء بوده باشد در آن وقت مشغول آن میگردد و کسیکه بیشتر فکر و ذکر او در معصیت و گناه بوده بسا باشد که
مردن شهوت گناه بر او غالب شود دل او متوجه انها باشد و بر اینحال قبض روح او شود پس کسانیکه دل انها بشهوت مایل و از محبت
خدا از اهل وفا ماندند باید خطر [illegible] کند و باینجهة حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که مردی پنجاه سال عبادت و عمل اهل
بهشت را میکند تا اینکه میان او و بهشت [illegible] و شهوت شتری باقی نماند و خاتمه او باینجهت مفتضح شده میشود و معلوم است که در این
وقت عملی که باعث شقاوت شود نمیتواند صرف [illegible] افکار ردیه که چون برق خاطف در گذرند و باین سبب گفته‌اند که تعجب نمیکنم
از کسانیکه در دنیا هلاک شدند که چگونه هلاک شدند لکن تعجب میکنم از کسانیکه نجات یافتند که چگونه نجات یافتند و در اخبار وارد
شده که چون روح بنده مؤمن را بخیر و اسلام میبرند ملائکه تعجب میکنند و میگویند چگونه نجات یافت از دنیائی که نیکان ما در آنجا
فانی شدند و از اینجاست فرموده بعضی از علما ظاهر میشود که فرموده‌اند مردم همه اهل هلاکتند مگر علما و علما همه اهل هلاکتند مگر
عمل کنندگان بعلم خود و عمل کنندگان همه اهل هلاکتند مگر مخلصین و مخلصین همه بر خطر عظیم و محل خوف و بیم اند و سبب بزرگ
مرتبه شهادت در راه خدا مطلوب و جمله مقامات [illegible] غیر [illegible] زیرا که بسا باشد که مرتبه نجاة و رستگاری [illegible] که خاطر آدمی
ملتفت فکر بدی باشد و اما شهادت در راه خدا قبض روح در حالی میشود که در دل بجز محبت خدا امری باقی نمانده زیرا کسیکه
خدا و رسول و ائمه علیهم السلام رو بمیدان کارزار میاورد مگر بجهت رضای ایشان بخود نوشته است و از اینجا ظاهر میشود که قبل از آنکه
شهادت باشد که مذکور شد باعث اطمینان خاطر میگردد و همچنانکه بعضی از اعلام ذکر نموده اند اگر چه بظلم کشته شود با همه در نه باشد
ولیکن مقصود او رضای خدا و رسول نباشد مجملاً آنچه کور مادرزاد هرگز روشنائی و رنگهای مختلفه را در خواب مشاهده نکند
و کسیکه اهلی بوده تا زمانیکه بحد بلوغ رسیده باشد و محتلم شود صورت مجامعت بخواب او نیاید همچنین در وقت سکرات
پیش از مرگ که مشابه خوابیست بغیر از آنچه معتاد شده و الفت گرفته بنظر او نیاید و بسا باشد که بواسطه الفت و عادت صورت
دوزخ او متمثل میشود و در آنوقت میل بآن میکند و باینحال قبض روح او میشود و همچنین است حوال معتادین بزنا و لواط و شرب
خمر و غنا و امثال آن که بجهت جاه و مال و جلال و ریاست و امارت و ظلم و هتک ناموس و غیر اینها مبتلا گشته اند اعاذنا الله سبحانه
[illegible] شرطست در متعاقدین کمال عقل و بلوغ و رشد و قصد پس جایز نیست بیع مجنون اگر چه ادواری باشد هرگاه در حال
جنون او بوده مردود است و همچنین بیع مغمی علیه و سکران و صبی و سفیه و غافل و نائم و هازل بالاتفاق الا مگر صبی که بسن
[illegible] رسیده باشد چه در آن خلافست و لکن اشهر و اقوی در آن نیز بطلانست و نص و در صحیحه [illegible] منع از خرید
آن قبل از بلوغ وارد شده اگر چه در محقرات باشد و قول بجواز بیع صبی که بسن [illegible] رسیده باشد که از شیخ طوسی رحمه الله

ضعیف است در ریاض گفته و اما اقف علی مستنده سوی القیاس بجواز وصیته و عتقه و طلاقه وفیه منع القیاس اولاً ثم المقیس علیه
ثانیاً الا ما قام الدلیل المعتبر علیه و بکونه مع الفارق ثالثاً لتخصیص الفرض بما انتفی عنه تکالیف ایضاً لعدم تکلیفه بالامور المزبورة مع معارضته
بالاصول السابقة عما یصلح للاستناد ونستحق الموتی الخ وقال فی الشرایع وکذا لو بلغ عشراً عاقلاً علی الاظهر و در مسالک در شرح قول
او گفته هذا هو الاقوی وقیل یجوز بیعه بالوصفین وهو ضعیف والمراد بالعقل هنا الرشد فغیر الرشید لا یصح بیعه وان کان عاقلاً
وقال فی انوار الفقاهة ومن جوز عقد الصبی اذا کان ممیزاً او اذا بلغ عشراً او فی المحقرات فقد خالف الاصحاب والاخبار الخاصة فی
الباب الدالة علی عدم نفوذ تصرفاته المؤیدة بالاصول والقواعد والاحتیاط والاجماع ولکن فاضل مؤسس بهبهانی اعلی الله مقامه
در کتاب مناهج فرموده که از شرطهای مبایعه این است که بایع و مشتری هر یک باید عاقل و رشید و بالغ باشند بنابر مشهور و اگر
شود که پدر یا مادر یا شخص دیگر چیزی داده اند بنابالغ که برای ایشان بفروشد یا معامله دیگر نماید ظاهراً مانعی نداشته باشد
چه معامله را حقیقة ایشان میکنند و او بمنزله آلت کار ایشانست و غلام و کنیز اگر بخواهند خرید نمایند یا فروخته کنند باید باذن
مالکشان باشد انتهی کلامه رفع مقامه بلی اگر چه معامله طفل غیر ممیز و با ممیز از بیع صحیح نیست لکن اگر با ممیز ... معامله کنند که ولی
او او را در دکان بنشاند و چیزهای پست و جزئی را اذن بدهد که معامله نماید چون اصل بیع و شرا باذن ولی است و ایشان آلت
معامله اند در وقت جواز آن چه او سیره مسلمین در عصرها و شهرها متعارف بوده و اولیست اما باید اکتفا بر متعارف و متداول
کنند ما حصل هر گاه اطفال بمنزله آلت باشند از برای فروشنده یا خرنده که اهالی ایشان معامله را داده اند و این امر یعنی اذن بفرستند
مانند آن معلوم باشد ظاهراً این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که بالغ و عاقلست میباشد چنانچه منقول است
وسیدنا العلی العالی قدس سره نیز تصریح بجواز این کرده و عبارت ایشان در ریاض اینست نعم الاظهر جوازه فیما کان فیه بمنزلة
الآلة لمن له الاهلیة لتداوله فی الاعصار السابقة واللاحقة من غیر نکیر بحیث یعد مثله اجماعاً من المسلمین کافة لکن ینبغی تخصیصه
بما هو المعتاد فی امثال هذه الازمنة فانه الذی یمکن فیه دعوی اتفاق الامة الخ و فاضل کرباسی نیز در منهاج گفته فلا یصح بیع الصبی و
لو بلغ عشراً او کان ممیزاً غایة تمیزه فی الشیء الدون وان اجازه الولی نعم یجوز بیعه فیما کان فیه بمنزلة الآلة لمن له الاهلیة فیما هو المعتاد
فی امثال هذه الازمنة کان یکون باذن الولی و حضوره ولا سیما علی المعتاد من الاکتفاء بالمعاطاة باز ... ولی جاری
اطفال ... مادام که اطفال بحد بلوغ و رشد نرسیده اند بر تصرفشان قبل از آن مضی است ... دخل باشد با ایشان بعد از
آن که بالغ و رشید گردیدند ولایتشان قطع میشود و اختیارشان برطرف میگردد و باید تصرفشان در حال اختیارشان خلاف
مصلحت صغیر باشد یا مصلحت ... میتوانند که مال ایشان را بفروشند و از برای ایشان چیزی بخرند بلکه میتوانند از مال ایشان برای خود بخرند
و مال خود را از برای ایشان بفروشند بشرط صرفه اطفال در هر دو صورت بلکه وصی نیز میتوانند که با وجود مصلحت صغار از مال ایشان
برای خود بثمن المثل بخرد و اگر چه ... اذن نداده ... قال فی الریاض ویجوز له ان یقوم مال الیتیم علی نفسه بثمن المثل فصاعداً اذا لم یکن
هناک الزیادة بالا علی الاقوی وفاقاً للنهایة والقاضی والفاضلین والشهیدین والمفلح الصیمری وغیرهم من المتأخرین للخبر المعتبر
فصوره سنده بسهل الاکثر و با عدم مصلحت صغیر صحیح نیست قطعاً بلا خلاف و قال الشهید الثانی ره وانما یصح له التقویم علی نفسه
مع کون البیع مصلحة للطفل اذ لا یصح بیع ماله بدونها مطلقاً و کسیکه وکیل یا وصی شود و کرده باشد نمیتواند تصرف در اموال ...
کند که مگر بعد از فوت او در هر چه موصی تعیین کرده مصلحت ... اوست که ... مصلحت میداند در آن بکند از خرید و فروش و غیره
در وصی که مصلحت ... اموال ایتام ولی و وصی برای خود بخرد میتوانند موجب قابل ... بشود و علی الشهید ... و خلاف حلی و شیخ در خلاف
که بوجوب تعدد ... قائل شده اند ضعیف است بلکه کفایت میکند ... چنانکه فاضلین و شهیدین و ...
عامه اصحاب خصوصاً متأخرین و اکثر متقدمین تصریح نموده اند بلکه در ریاض از شیخ طوسی در کفایت تغایر اعتباری در عقد
نکاح ادعای اجماع نقل نموده ... و عبارت ریاض اینست وقد ادعی الطوسی ره علی الاکتفاء بالتغایر
الاعتباری فی عقد النکاح اجماعنا وهو حاصل هنا فیکون کافیاً فیه بطریق اولی و بدانکه اینها از دلیل و فتاوی عامه علما ...

البیع

من غیر خلاف بلکه ظاهر میشود اینست که جایز نیست بیع ملک و مال صغیر مگر در صورت احتیاج بان جهت نفقه یا در صورتی که بیع اصلح باشد
از برای او مثل اینکه ملکی باشد که بیم زوال آن باشد از برای او و چیزی [illegible] اگر آنرا نفروشد یا اینکه اگر آنرا نفروشد تلف میشود و ضایع میگردد پس فروختن ولی
و وصی و قیم مال صغیر را بدون احتیاج صغیر بفروختن آن بثمن المثل هم معلوم نیست که جایز باشد چه جای اینکه بکمتر از ثمن المثل بفروشد
مگر اینکه برای او اصلح و اولی باشد از نگاه داشتن و اگر بهمان ثمن بفروشد که ثمن از ابرا بمعامله شرعیه بدهد با تمام این نیست قطعا و اما به
احتیاج صغیر بفروختن پس بیع صحیح است اما اینکه ولی تقصیر کرده باشد در فروختن آن بکمتر از ثمن المثل و اگر تقصیر نکرده و بسبب اینکه بدون
آن ممکن نبوده که او را معیشت [illegible] بکند و با وصف صحیح است و بر ولی چیزی نیست و هرگاه مغبون شده باشد در قیمت آن و از راه نادانی به
قیمت کمتر از ثمن المثل فروخته باشد آن بیع صحیح است ولکن باید عوض غبن در قیمت [illegible] باید و بمقتضای آن عمل باید کرد و این در صورتی است که
ولی شخص صاحب رای صحیح و غالب معاملاتش و بیوعش با استقامت بوده و در اینجا غافل شده باشد یعنی مثل آنکه در آن وقت [illegible]
باشد [illegible] کند و هرگاه ولی عادی از طریق رفتار در معامله باشد و بلکه از قیمت [illegible] نداشته باشد و با وجود این از روی [illegible]
باین قیمت فروخته و بعد معلوم شد که کمتر از ثمن المثل بوده در این صورت آن بیع از اصل باطل است قال فی نوادر الفقاهة [illegible] او افسد
ابطل تصرفهما فیما افسدا به و لا ینعزلان و قال فی المنهاج و لا یجوز المتصرف من الاولیاء اذا کان مضرا بل ما لا نفع فیه الخ و در جامع
و غیر ایشان بدون ذکر خلاف نقل نموده اند و بنا بر بطلان در احتیاج باثبات غبن نداره فسخ بیع نماید و ما زد ظهر حاکم شرع یا
کامین باشد انجا نیابت و میتواند که تصرف کند در اموال اطفال هرگاه پدر و جد ابی یا وصی ایشان نداشته باشد بلا خلاف کما فی الریاض
و میتواند اموال ایشان را بفروشد و چیزی از برای ایشان بخرد هرگاه مصلحت ایشان را داند و همچنین تصرف در مال غایب و همچنین
فساد بران با ملاحظه مصلحت آن و تصرف در ادای دیون و وصایای میت در وقتی که وصی نداشته باشد و اختیار اموال کسیکه سفیه
بعد از بلوغ و رشد بجد با او طاری شده باشد و او فرزند اینکه سفیها بالغ شده باشد و اینها همه از برای او باقی مانده باشد که
اگر چنین باشد اختیار او با پدر و جد است اگر زنده باشد و الا با وصی ایشانست و اگر وصی نداشته باشد با حاکم شرع است قال فی الریاض
و ان سبق رشده و ارتفع عنه الحجر بالبلوغ معه ثم لحقه السفه فللحاکم الولایة دونهم قبل لارتفاع الولایة عنه بالرشد فلا تعود الیهم
الا بدلیل و هو مفقود و الحاکم ولی عام لا یحتاج تولیته الی دلیل و ان تخلف فی بعض الموارد و ظاهر المسالک و الروضة و غیرهما عدم
الخلاف فیه و شیخ علی کرکی طاب ثراه در شرح قواعد نیز تصریح باین نموده حیث قال ان بلغ فاسد العقل فلا بحث فی ان الولایة علیه
ذکر المصنف اما اذا کمل بالغا ثم تجدد جنونه فالذی یقتضیه صحیح النظر ان الولایة علیه للحاکم لزوال ولایة الاب و الجد بالکمال فثبوتها
الی دلیل بعده و الشافعیة کمنه و قیل ان بلغ و شبابا ثم تجدد سفهه فامره الی الحاکم دونهما و هو الجواد استصحابا للحکم و لانتها فی الاول و
ارتفاعها فی الثانی فیحتاج عودها الی دلیل و الحاکم ولی عام لا یحتاج الی دلیل الخ و همچنین حاکم شرع صاحب اختیار و ولی کسیست که مریض
او پیش از مال او باشد و طلبکاران التماس کنند از او که او را منع کند از اموال موجوده که دارد تا او را نصرف کند و بر طرف سازد و ابطال
اخوی میتواند او را حجر نماید و تسلط دارد در گرفتن خمس و زکوة و حصة امام علیه السلام از هر از کسی که ممانعت کند و بفقرا و سادات
بدهد و دلیل و حجت این ولایت حاکم شرع یعنی مجتهد جامع شرایط فتوی اجماع فقها است که از روایات مثل مقبولهٔ عمر بن حنظله
و غیر این فهمیده میشود الست و همچنین از عموم العلماء ورثة الانبیاء و شکی نیست که از برای انبیاء این نوع ولایت ثابت بوده پس
از برای علماء نیز میباشد و از بعضی اصحاب اجماع و اتفاق نیز در این باب نقل شده و در بعضی از آنها که چنانچه در جامع الشتات و غیره
این ذکر نموده اند و ایضا دلالت میکند بر این عقل و اعتبار نیز اگر اولیا است کسیکه سزاوار این امور باشد و کسی مثل حاکم عادل
نیست بجهت عدالت او و سبب علم و بمثل آنچه در کتاب ما و جامع الشتات تصریح نموده اند و در کتاب ما بعد از ذکر اینها گفته و لاتنا لفقیه
نایب فی الاصل یقتضی بعض الاخبار المرویة المشهورة و نقل الاتفاق و همچنین صورتیکه صغار پدر و جد ابی و وصی یکی از ایشان نداشته
باشند مذکور کرد که تولیت اموال ایشان با حاکم شرع است و اگر حاکم نیز نبوده یا بوده و اکن دسترسی بان متعذر یا متعسر شود
مثل اینکه در بلاد میکره باشد پس تولیت اموال ایشان [illegible] مؤمنین است اگر چه کافر و عادل باشد

مطلق

مطلقا و مؤمن ثقه کافی نیست وفاقا للطوسی و اکثر المتأخرین و للأخبار المستفیضة المؤیدة بان فیها الاعانة علی البر المأمور بها فی الکتاب و
السنة و عموم قوله سبحانه و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و نحو ذلک من المؤیدات القویة التی اعظمها الشهرة العظیمة التی کادت
تکون اجماعا بل لعلها اجماع فی الحقیقة کما صرح فی الریاض و خلافا لابن ادریس مثل نزد محقق در شرایع شاذ و نادر است و احتمال
هست که منع حلی از ولایت عدول مؤمنین در صورتی باشد که حاکم شرع در آنجا موجود باشد چنانچه در ریاض بعضی در شرح کبیر
نیز گفته و خلاف الحلی کما قال الماتن فی الشرایع شاذ غیر ملتفت الیه مع احتمال عبارة الاول ما یوافق الجماعة بارادته منها المنع عن ولایتهم
اذا کان هناک حاکم الشریعة و صاحب قوانین قدس سره در جامع الشتات فرموده که هرگاه حاکم شرع نباشد پس ظاهر این است که
ولایت ثابت است از برای کسی که اعتماد به دین و امانت او باشد چنانکه جمعی از علما تصریح به آن کرده اند و دلالت میکند بر آن اطلاق بسیاری از
اخبار مثل قوله تعالی و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن و در موضع دیگر در آن کتاب در تفسیر این آیه گفته ان الطریقة التی هی احسن
قد یتوهم ان هذه الایة تدل علی وجوب ابتغاء الطریقة الاحسن و الانفع من جمیع الطرایق و لا یکفی مجرد حصول المصلحة فی التصرف
و اقول لا دلالة فی الایة علی ذلک اذ مقصود الاستثناء هو جواز التصرف علی الطریقة الاحسن فانه لیس بحرام الی ان قال اذ المراد لا
تقربوا بالاتلاف بل اقربوا بالحفظ علیه کما یستفاد ذلک من بعض المفسرین و ایضا دلالت میکند بر آن قوله تعالی ما علی المحسنین
من سبیل و شکی نیست که این احتساب احسان است و بعضی استدلال کرده اند به حکایت خضر و ظاهر این است که مراد معیوب کردن کشتی
باشد به جهت حال کشتی که صاحبان آن بودند که آن پادشاه ظالم آن کشتی را غصب نکند و از حکایت تفاوت غرض حسن منافعت ایشان
کسی نگوید که خضر پیغمبر بوده و احتمال از برای او هم باید است و از وهم ندارد که از برای ما جایز باشد به جهت آنکه بر اسند لال به الاختلاف
علت است که آن احتساب است اگر است پس در هر جا که علت باشد حکم ثابت میشود و دلالت میکند بر این نیز بعض اخبار مثل صحیحه
بن اسمعیل بن بزیع و ثقه بود ابن اسمعیل بن سعد الاشعری چنانکه ذکر کرده اند و غیر اینها از اخبار که ذکر
شده به قیام عدول مؤمنین در مقام مجتهد در تصرف در اموال ایتام منتفی است که اگر حاکم شرع مجتهد باشد لکن ممکن بوده باشد
مراجعه به آن اگر چه بعد از مدتی مثل ممکن بوده در دینه و بعد عدول مؤمنین با عدل واحد یا با فقیه ثقه باید در تصرف در
اموال صغار بر آنچه لایق مناسب و باید بنا بر اینکه اذن داشته باشد اگر وسعت داره بالاخره قال فی الریاض و لو کان الیه اکثر بعد او امکن
المراجعة الیه او بعد مدة الفصل و فی النهیة تعلیما لا بد منه و اخر و اما بعد تاخیره و اکثر اصحاب نیز این مطلب را تصریح نموده اند
و مستثنی است از محل منع به تحقیق در آن آنچه مقدار مصرف میشود با اطفال در دو باب نجهیزه و دفن و تجهیز تا امال المشرف به تلف نجر کالیتیما
و مانند اینها از قبیل باشد مثل اطعام جایعین مضطرین و حیوان بحافظ مسلمین واجب کفایی است و اذن مجتهد در آن واجب
هم اینها اصرور نیست بلا خلاف و در ریاض نیز گفته و یستثنی عن محل المنع علی تقدیره ما یضطر الیه الاطفال و الدواب من المونة و
صیانة المال المشرف علی التلف فان ذلک و نحوه واجب علی المسلمین کفایة فضلا عن العدول منهم کاطعام الجایعین المضطرین و نحوه
سیزدهم آنکه بایع و مشتری باید رشید باشند یعنی اهل نفع و ضرر بکنند در امور دیگر لایق به حال ایشان است پس معامله سفیه یعنی
بی رشد که اموال خود در امور ضبط نماید در امور غیر مهمه مثل چیزی که لایق به حال او نیست صرف میکند و غالب آن اتلاف باشد
در و اصلاح آن باطل است بلا خلاف و محجور و ممنوع از تصرفات مالیه است از قبیل بیع و شراء و هبه و مصالحه و اقرار به مال و امثال اینها
و حجر سفیه آن با شرط حکم حاکم علی الاختلاف اگر چیزی به سبب شد با معامله ابتدا باید به معنی نیست که با دقت و لی او را امضا
قال فی الریاض السفیه و هو الذی یصرف اموال فی غیر الاغراض الصحیحة یفسدها و لا یصلحها الی ان قال فلا یباع و الحال هذه ای
بعد ثبوت حجره بحکم ثبوت سفهه او بشرط حکم الحاکم به علی الاختلاف لم یمض بیعه و ان ناسب فعل العقلاء الا مع اجازة الولی
فیمضی علی القول بالفضولی و علامه در ارشاد گفته السفیه و هو المبذر الذی یصرف امواله فی غیر الاغراض الصحیحة عن التصرف فی امواله
او اقرب بالمال و اقتراض لم یصح مع حجر الحاکم علیه انتهی و جواز بیع سفیه با اذن ولی مذهب اکثر اصحاب است و علامه نیز در تحریر ترجیح
داده اند صحت بیع او را با اذن ولی لکن شیخ طوسی و ابن حمزه منع نموده اند و حجة ایشان ضعیف است زیرا که مقتضای اصل و عمومات اینجا

فی معامله

تنبيه

از معاصرين در مقام جواز او ست مخفى نماند كه فرقى هست ميان مجنون وسفيه پس مجنون كسى است كه بسبب مرض جنون بوده باشد وجنون فساد
عقل او گويند قال فى لسان اللغة وهو اى الجنون يتناول باطلاقه بجميع اقسامه فان الجنون فنون والجامع بينها فساد العقل كيف اتفق وقال
فى الروضة البهية الجنون فنون والجامع لها فساد العقل على اى وجه يكون وقال العلامة فى التحرير الجنون هو فساد العقل وقال بعض مشايخنا
فى شرحه على النافع الجنون هو فساد العقل المستقر الغير المستند الى السهو السريع الزوال والاغماء العارض مع غلبة المرة وصرح بذلك
غيرهم ايضا واما السفاهة فهى عبارة عن خفة العقل ونقصانه وعدم كماله بالنسبة الى عامة اهل المعاش والى اوساط الناس بالنسبة الى
العقل المحتاج اليه فى طريقة المعاشرة والمعاملات والمصاحبة مع اهل المحاورات والعادات كما يشهد به العرف وصرح به اللغويون و
المفسرون قال فى النهاية الاثيرية السفه فى الاصل الخفة وقال الهروى فى تفسير قوله سبحانه فان كان الذى عليه الحق سفيها اى خفيف
العقل وفى القاموس السفه محركة وكسحاب وسحابة خفة الحلم ونقيضه او نقيض الحلم بالكسر الجهل وقال فى الصحاح السفه ضد الحلم
اصله الخفة والحركة وقال البيضاوى فى قوله تعالى انؤمن كما امن السفهاء السفه خفة وسخافة راى يقتضيها نقصان العقل والحلم يقابله
قال فى قوله سبحانه سيقول السفهاء من الناس اى الذين خفت احلامهم وقال بعض فى تفسير السفهاء فى هذه الاية يعنى خفاف العقول
وبالجملة كلمات اللغويين والفقهاء متطابقة فى تفسير هذين اللفظين بما ذكر من ان الجنون هو فساد العقل وضياعه وفقدانه واختلاله
والسفاهة خفة العقل ورداءته ونقصانه وسخافته والعرف ايضا يساعد ذلك ويدل عليه فان كل من فسد عقله واختل يحكم اهل العرف
بكونه مجنونا وكل من خفت عقله ورداءه يحكمون بانه ليس فاسد العقل ولكنه خفيف العقل وقد صرح المحقق الشيخ على فى مسئلة عدم اجبار
السفيه على النكاح بانه بالغ عاقل وفاضل محقق معاصر اخوند ملا احمد نراقى طاب ثراه در همين باب در عوائد گفته وبالجملة فساد العقل
باقسامه والجنون والسفيه هو المجنون الا اذا كان فسادا قليلا لا يبدو اولا يلتفت اليه اهل العرف وخفته بالنسبة الى عقول عامة
الناس هو السفاهة الا اذا كانت الخفة قليلة لا يلتفت اليه فى العرف سواء كانت الخفة لاجل عدم بلوغه حد الكمال كالصبيان او لقصور فيه
فى الذات كالابله والاحمق وكما ان للجنون فنون واقسام ومراتب متفاوتة كذلك للسفاهة انواع ومراحل مختلفة ومن افراد خفيف العقل الذى
هو السفيه هو مصطلح الفقهاء وهو الذى ليس له ملكة اصلاح المال وطريق حفظه الى ان قال ثم ان فساد العقل بجميع فنونه يترتب عليه
رفع قلم التكاليف الشرعية البدنية والمالية وعدم صحة الاقارير والعقود والايقاعات بالاجماع والضرورة والكتاب والسنة فان هذه
الامور متعلقة بالعقلاء الى ان قال ويشترط فى صدق المجنون كون افعاله الردية ناشئة من اختلال العقل بان لا يدرك قبحها وقد يصدر
عن احد افعال ردية ولكنه يدرك قبحها او يرتكبها اما لاجل جلب نفع او بدون الاختيار لمرض كمن يبكى طول ليله ونهاره ويعلم انه مرض عرضه
واما السفاهة باقسامها فلا يمنع من الاحكام الشرعية ولا يترتب عليها فى الشريعة المقدسة حكم سوى امر واحد وهو الحجر والمنع عن التصرفات
المالية فى بعض اقسامها اذ ليس فى الشريعة فى حق المجنون والسفيه بمعنى المفسد للمال الا يثبت له حكما او يفيد وكذا السفيه المفسد لا ولد له
فيمنع من نحو تصرفاته المالية الى ان قال وكل ناقص بالنسبة الى ما فوقه سفيه كما ورد فى شارب الخمر انه سفيه وفى اقوال المتكلمين فى القضايا سفيه
وغير ذلك ولكن السفيه المطلق عرفا ولغة لا يطلق الا من خف عقله بالنسبة الى غالب الناس البالغين حد العقل الكامل بحسبهم من اهل المعاش
والعادات فمن نقص عقله عنهم يسمى سفيها مطلقا الى ان قال ثم لهذا النقص ايضا مراتب غير محصورة وانواع متكثرة فمن ضعفاء العقول
من يفعل كثيرا فى غير موقعه ومنهم من يتكلم بكلمات مستهجنة ومنهم من يتلفظ بالفاظ غير مرغوبة وهكذا ومنهم من يصرف المال فى
مصارف غير لائقة بحاله من غير ان يدرك عدم لياقته وفساده وليست له ملكة اصلاح المال فى حفظه بل له ملكة التضييع والافساد ومنهم من
ليس له ملكة اصلاح المال ومنهم من ليس له ملكة اصلاح الاولاد وهكذا وكل ذلك لا يخرج عن خفة عقل ونقصانه وان اختلف اثاره
وقد يكون له مرتبة من السفاهة ولكن يصلح المال اشد اصلاح ويحفظه اكمل حفظ وجميع هؤلاء الاصناف داخلون تحت التكاليف
الشرعية ومتساوون مع غيرهم فى الاحكام الفرعية من الشرعية والوضعية الا خفيف العقل الذى ليست له ملكة اصلاح المال او له
ملكة افساده فانه محجور عليه شرعا من التصرفات المالية ولا يجوز له العقود والايقاعات المتعلقة بالمال بدون اذن الولى ولا يمنع
منه الا فيما المانعة او المستلزمة لصرف المال بالاجماع والاخبار والاية فهذا النوع من السفيه مخصوص وهو بهذا الحكم فالسفيه المحجور

عليه

عليه في التصرفات المالية هو الذي يصرف الاموال في غير الاغراض الصحيحة عند العقلاء غالبا بالنسبة الى حاله بحيث يعاب عليه فان عرفا وقال الباد
لذا فسّره الفقهاء جميعا السفيه المذكور في كتاب الحجر بهذا المعنى انتهى كلامه قدس سره اما كيفيت رشد پس بدانکه رشد ملكه نفسانيه است
که اقتضا مينمايد اصلاح مال را و منع ميکند از افسادان و صرف کردن در غير وجوه لايقه با فعال عقلا و مطلق کيفيت در ملکه کفايت نميکند
بلکه بايد بنحوی ملکه حاصل نمايد که معتبر باشد نزد عقلا و اين در اقتضاء اصلاح مال و اگر غير مفسد مال باشد ولکن
رغبت نداشته باشد در اصلاح آن بر وجه معتبر در نزد عقلاء پس رشد محقق نشده باز کفايت نميکند و اگر ملکه اصلاح مال و
عمل در جمع مال داشته باشد ولکن انفاق کند اموال در غير وجه لايق بحال او نيز رشيد نيست بلا خلاف يعرف كما في الرياض حيث قال الرشد
وهو كما ذكره الاصحاب من غير خلاف يعرف وساعده العادة والعرف ان يكون مصلحا لماله بحيث يكون له ملكة نفسانية تقتضي اصلاحه
وتمنع افساده وصرفه في غير الوجوه اللايقة بافعال العقلاء لا مطلق الاصلاح لاجتماعه مع السفه المقابل للرشد جدا مع عدم الرشد
بمجرده عرفا وعادة و در رسالات نيز جميع اينها اگر نوشته شد بتفصيل ذكر نموده و در کفايه گفته يعتبر في تحقق الرشد ثلثة امور كونه غير
مفسد للمال بالتضييع وكونه مصلحا له على الوجه اللايق بحاله مما يعتبر عند العقلاء بالتنمية مثلا وكونه بحيث لا يصرفه في المصارف التي
لا يليق بحاله ولا بد كون الثلثة ملكة [illegible] و کفايت نميکند اينکه در غير اغراض صحيحه مال خود را صرف نکند بلکه اگر اصلاح مال خود نتواند
بکند باز نيز رشيد نيست و لا بد بايد در صدد ملاحظه اصلاح موجود و تحصيل معدوم بوده باشد پس سفه ترک اينست و محقق ميشود
سفه بترک اشتغال باعمالی که سزاوار است وقوع آن از امثال او و به تضييع مال و احتمال غبن فاحش در معاملات و انفاق در
محرمات و صرف مال در اطعمه نفيسه که لايق بحال او نباشد بحسب وقت و بلد خود و شرف و ضعف خود و مثل اينها است شراء
امتعه و لباس فاخره و نحو اينها و ضرر نميکند غلط و انخداع نادر الوقوع که در ما ذکر گاهی اتفاق ميافتد چنانکه گاه ميشود که از متصفين
رشد هم در بعض احيان صادر ميشود و کل ما ذکر معنون نشده در کلمات و کتب اکثر اصحاب در رسالات و در رياض و غير اينها نيز
ذکر نموده اند قال في المسالك فلما عرّف المصنف الرشد بانه المصلح لماله عرف السفيه بانه الذي يصرف ماله في غير الاغراض الصحيحة و
قد عرفت ان الرشد لا يكفي فيه ذلك بل لا بد من ملاحظة اصلاح الموجود وتحصيل المعدوم بالوجوه السابقة فيكون السفه ترك ذلك
فيتحقق بترك الاشتغال بالاعمال التي ينبغي وقوعها من امثاله ولا بد من تقييد صرف المال في غير الغرض الصحيح بكون ذلك ملكة له
بان يكون ذلك من شانه فلا يقدح الغلط والانخداع نادر الوقوع من كثير من المتصفين بالرشد والمراد بغير الاغراض الصحيحة ما
لا يلائم تصرفات العقلاء غالبا كتضييع المال واحتمال الغبن الفاحش في المعاملات والانفاق في المحرمات وصرف المال في الاطعمة النفيسة
التي لا يليق بحاله بحسب وقته وبلده وشرفه وضعته ومثله شراء الامتعة الفاخرة واللباس كذلك الى اخره وقال في القواعد واما الرشد
فهو كيفية نفسانية تمنع من افساد المال وصرفه في غير الوجوه اللايقة بافعال العقلاء وقال ايضا واما السفيه فهو الذي يصرف امواله
في غير الوجه الملائم لافعال العقلاء وقال في الشرايع اما السفيه فهو الذي يصرف امواله في غير الاغراض الصحيحة وقال في الخلاف و
المبذر سفيه وفي التنقيح لا شك ان المفهوم من الرشد عرفا هو اصلاح المال وعدم الانخداع في المعاملات وفي التحرير الرشد هو
الصلاح في المال وقال في النافع السفيه هو الذي يصرف امواله في غير الاغراض الصحيحة فلو باع والحال هذه لم يمض بيعه ويمضي
طلاقه وظهاره واقراره بما لا يوجب مالا وقال في الكفاية واما السفيه فهو الذي يضيع المال ولا يصلحه ويصرفه في غير الاغراض
الصحيحة اللايقة بحاله على وجه يكون شيء من ذلك من ملكاته واستمراره الى ان قال [illegible] باع السفيه لم يمض بيعه وهبته واقراره بالمال ويقع
طلاقه وخلعه واقراره بالنسب لم يوجب النفقة وبالقصاص الى غير ذلك من كلمات الفقهاء بل هي مطابقة على ذلك وقد فسر
السفيه بهذا المعنى في بعض الروايات ايضا ففي موثقة عبد الله بن سنان وجاز امره الا ان يكون سفيها او ضعيفا فقال وما
السفيه فقال الذي يشتري الدرهم باضعافه قال وما الضعيف قال الابله وفي صحيحة عيص قال سالته عن اليتيمة متى يدفع
اليها مالها قال اذا علمت انها لا تفسد ولا تضيع وفي مرسلة الفقيه عن الصادق عليه السلام انه سئل عن قول الله عز وجل فان
آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم قال ايناس الرشد حفظ المال وفي صحيحة هشام بن سالم [illegible] احتلام ولم يونس منه

البیع

رشد وکان سفیها او ضعیفا فلیمسک عنه ولیه ماله وفی روایة ابی بصیر ان احتلم ولم یکن له عقل لم یدفع الیه شیئا ابدا الی غیر ذلک
خلاصه او تضییع است انفاق مال در محرمات چنانکه در مسالک نقل شده بلکه در تذکره ادعای اجماع کرده و در ریاض نیز گفته وقت
تضییعه انفاقه فی المحرمات اجماعا کما فی التذکرة او فی الاطعمة التی لا تلیق بحاله بحسب وقته وبلده وشرفه وصنعته والامتعة واللباس
کذلک یا انکه و اطعمه و امتعه و ملبوسات که لایق حال او نیست بمصرف میرساند در معامله مالیه ایشان از خرید و فروش و هبه
و صلح از نقل و انتقال هم باطل است اگرچه به نسبت به [illegible] فاسد [illegible] باشند باتفاق علما امامیه چنانکه در نهج الحق و
المسالک و غیرهما نقل شده و مخالف ابو حنیفه است که گفته بعد از بلوغ به بیست و پنج سالگی [illegible] نیست کما نقله فی الریاض واحتمال
میکند اولاد تجار و اهل کسب را [illegible] بیع و شرا امتحان باید [illegible] بعض [illegible] کرد و اولاد و [illegible] که [illegible] بعمل
اورده و مکرر از غبن و تضییع سالم باشند رشید است فلا والا اگر اهل صنعت نباشند در نفقه [illegible] و اشلاء [illegible] او [illegible]
هر کاه مکرر [illegible] املاک در مصالح خود و مواضعی که معتبر بوده اند صرف نمودند والا غیر رشید است و زنان [illegible]
امتحان میکنند در حفظ انچه در دست ایشان است از اسباب و وضع ان در ان جهت که موضوع است و [illegible] و حفظ
اطعمه که در تحت ید ایشان است از مثل [illegible] و موش و [illegible] اینها و چون مکرر بر وجه اکمل حفظ نمود ثابت میشود رشد او [illegible] اگر نتوانند
حفظ نماید سفاهتش محقق میشود و بعد از حصول ملکه در [illegible] رنداره اگر زاده و اتفاقا افتد که در حفظ غلط کنند با [illegible] در
بعض از [illegible] ایشان واقع شود چه از کاملین نیز چنین عمل در بعض اوقات صادر میشود و کما صرح به [illegible] من الاصحاب منهم
العلامة والشهیدین [illegible] الکفایة [illegible] الریاض واکثر المتاخرین و [illegible] دانسته اند که در مبسوط و خلاف و [illegible]
[illegible] غنیه قائل شده اند که هر فاسقی سفیه است و غیر سفیه انست که عادل باشد و این مشکل است [illegible] کرچنین نیست بلکه
علی المشهور المنصور سفیه انست که مذکور شد و قول ایشان ضعیف است بلکه در رشد عدالت شرط نیست [illegible] اشتراط ان [illegible]
جماعتی از علما است از جمله ایشان شافعیست چنانکه شهید در مسالک ذکر نموده و اگر عدالت شرط باشد در رشد دیگر اقامه نمیشود و سوق
برای مسلمین و منتظم نمیشود احوال عالم [illegible] که مردم الا نادری از ایشان یا فاسقند [illegible] و جمل [illegible] مقتضی [illegible]
چنانکه اکثر اعلام ذکر نموده اند و مانعین احتجاج نموده اند بر ان بقوله تعالی ولا تؤتوا السفهاء اموالکم وقد روی ان شارب الخمر سفیه
و غیره از الاخبار بالفصل وروی عن ابن عباس فی قوله تعالی فان انستم منهم رشدا هو ان یبلغ ذا وقار وحلم وعقل واکثر اهل العلم علی عدم
اعتبارها والاکتفاء باصلاح المال علی الوجه الذی ذکرناه لان المفهوم من الرشد عرفا ذلک وهو المعتبر کما فی المسالک وقال فی الریاض والمفهوم
من الرشد فی العرف کما عرفته ویجبر باصلاح المال علی الوجه المتقدم وان کان فاسقا ولیس لعدم مدخلیة [illegible] مع عدم [illegible] و هو
امر شرعی مغایر له من حیث هو هو وقطع النزاع قال فالقول باعتبارها کما فی المبسوط والخلاف والغنیة ضعیف غایته [illegible] و [illegible] قول
میکند عموم ادله ثبوت سلطنت برای ارباب اموال واطلاق ادله [illegible] و [illegible] بدفع اموال یتامی [illegible] رشد بدون اعتبار [illegible]
ولان مکنا [illegible] کرد و در شده برجواز معامله و [illegible] و اخذ جوایز عمال [illegible] بدون تقیید عدالت ایشان و علامه [illegible]
در تذکره گفته ان الفاسق ان کان ینفق ماله فی المعاصی کشرب الخمور والات اللهو والقمار ویتوصل بها الی الفساد فهو غیر رشید لا تدفع
الیه امواله اجماعا لتبذیره ماله وتضییعه ایاه فی غیر فایدة وان کان فسقه لغیر ذلک کالکذب ومنع الزکوة واضاعة الصلوة مع حفظه
لماله دفع الیه ماله لان الغرض من الحجر حفظ المال وهو یحصل بدون الحجر فلا حاجة الیه قال وکذا اذا طرا الفسق الذی لا یتضمن تضییع
المال ولا تبذیره فانه لا یحجر علیه اجماعا خلاصه سفیه از جمیع تصرفات محجور و ممنوعست مطلقا خواه عوض باشد یا نه واگر چیزی هبه نماید یا
بمال بکند [illegible] تصرفات غیر مالیه از نحو طلاق و ظهار و اقرار بانچه موجب مال نباشد مثل اقرار بجنایت موجب قصاص صحیح است
اگرچه اقرار بقتل عمد باشد بلا خلاف مضافا الی الاجماع المحکی فی بعض الکتب علی ما نقله فی الریاض واگر کسی چیزی با وبفروشد ان بیع باطل
واگر بیع موجود باشد میتواند استرداد نماید و هرگاه تلف شده باشد پس اگر باذن صاحبش قبض کرده اگرچه بایع مبیع را بعد از [illegible]
سفیه [illegible] تسلط نداده که مثل باقیه [illegible] و مطالبه کند در [illegible] عالم بحال او باشد قطعا بلا خلاف واگر جاهل بوده پس مسئله محل [illegible]

اطلاق قول محقق در شرایع است که بایع رجوع نمی‌تواند بکند بلکه در تذکره حکم بعدم رجوع را نسبت به اشهر داده حیث قال واذا باعه انسان کان البیع
باطلا فان کان المبیع موجودا کان للبایع استعادته وان تلف لو کان القبض باذن صاحبه وکان عالما بانه غصب کان تالفا ولم یکن له رجوع به علی
ضمانا وان کان جاهلا فکذلک علی الاشهر بجهة تقصیر خود که قبل از اختبار با او معامله نموده واگر سفیه صبی را بعد از اذن بایع تصرف کرده
باشد در نصوص رضامندی مطلقا چه بیع فاسد مقتضی اذن در قبض نیست پس متصرف می‌شود در مال غیر بغیر اذن او و ضامن است مثل
آنست که مال غیر را تلف کند یا غصب نماید بغیر اذن مالک چنانکه در تذکره و مسالک و شرح ارشاد تصریح نموده‌اند و مخفی نماند که از
معلوم کرده احوال اشخاصی که ملکه حفظ مال ندارند و هرچه بدست ایشان افتد در محرمات مانند شرب خمر و زنا و لواطه و لعب صرف
مینمایند یا اینکه در اطعمه نفیسه و البسه فاخره که فراخور احوال امثال او نیست مصرف میکنند و در اصلاح مال موجود و تحصیل معدوم
نمیشوند و اموال خود را در غیر اغراض صحیحه فی الجمله صرف مینمایند پس بلاشک چنین اشخاص از زمره سفها می‌باشند
بالمره منع کند حتی ایشان اگر کسی ... هرچه بخورد مشغول ذمه است بلاکلام و اوصیا و نظار ایشان اگر اموال ایشان را بایشان تسلیم کنند شغل
ذمه میمانند قطعا بلا خلاف با حجر حاکم و علی الاشهر مطلقا و چون رشد ایشان محقق گردد پس نگاه داشتن اموال ایشان با عدم
آنها حرام است اجماعا کما قال تعالی فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم چهارم از شرایط بیع آنست که بایع قدرت داشته باشد
بر تسلیم مبیع بلا خلاف کما فی الریاض بل علیه الاجماع فی الغنیة وعن التذکرة وهو الحجة مضافا الی استلزام البیع مع عدمها الغرر والسفاهة واگر بایع قادر
باشد بر انتزاع آن از غاصب صحیح است بیع بر فرد و عاجز نص علیه العلامة فی التذکرة والنهایة والمختلف وفخر المحققین والمحقق الکرکی لتحقق
الشرط کما هو المفروض مع انتفاء المانع و در تذکره ادعای اجماع نیز نموده حیث قال لو باع مال المغصوب فان کان یقدر علی استرداده فی تسلیمه
صح البیع کالودیعة اجماعا پس بنابرین اگر مالی یا ملکی مثلا در دست ظالمی باشد و بایع استنقاذ آن ممکن نباشد که تسلیم مشتری کند و مشتری
نیز قدرت نداشته باشد که از ظالم بگیرد و در تصرف نماید لاشک چنین مبایعه باطل است چه مستلزم غرر و سفاهت است قال فی المنتهی
لا یجوز بیع المغصوب علی غیر الغاصب اذا لم یتمکن منه البایع ولا المشتری اجماعا لانتفاء القدرة علیه و اگر بخود ظالم بفروشد صحیح
بلا کلام لحصوله فی یده فلا حاجة الی التسلیم و اگر خود بایع قدرت بر انتزاع نداشته باشد و لکن بفروشد بکسی که قادر بر انتزاع باشد علامه
رح در نهایة الاحکام حکم بصحت نموده با احتمال منع جواز آن بسبب وجوب تسلیم آن بر بایع و حال اینکه در مفروض عاجز است اما
در مختلف و تذکره و قواعد من غیر اشکال حکم بجواز نموده و همچنین در ایضاح و کنز الفواید و مصابیح بجواز آن قائل شده‌اند لان
المقصود حصوله للمشتری وهو مفقود و لذا قال المحقق الکرکی فیکون الشرط امکان تسلیم البایع او تسلم المشتری ولولا هذا لامتنع نقول
بذلک لانه یلزم مخالفة الاجماع و سیدنا العلی الطباطبائی در ریاض گفته که اگر بایع از اقباض مبیع عاجز باشد و مشتری بر تحصیل
آن قادر بوده باشد پس جایز است در خصوص بیع آن بلکه ظاهر میشود از بعضی اکابر جواز آن در ... کما امامیه متفق
شده‌اند در صحت آن بجهت عموم ادله و انتفاء موانع از اجماع و در مفروض غرر نیز مندفع میشود و بر اصل اینکه مقصود وصول مشتری به
مبیع ولکن شیخ و من تبع او باطل میدانند بجهة اطلاق نص حدیثه و آن بمحل فرض نظر است قال العلامة اعلی الله تعالی محل الکرامة
فی النهایة ولو باع المالک ماله المغصوب علی الغاصب صح البیع مطلقا وان باع علی ... کمن استرداده و تسلیمه صح کالودیعة والعاریة
وان لم یقدر هو ولا المشتری لم یصح لعدم امکان التسلیم وان باع ممن یقدر علی انتزاعه منه فالاصح الجواز لان القصد وصول المشتری
الی المبیع ویحتمل المنع لوجوب التسلیم علی البایع وهو عاجز وفی المسالک بعد الحکم بعدم صحة وقف العبد الابق لتعذر التسلیم ما
هذا لفظه لکن یشکل بان القبض المعتبر فی الصحة غیر فوری وح فلا مانع من وقوع الصیغة صحیحة وصحة الوقف مراعاة بالقبض بعد ذلک
وان طال الزمان وهذا بخلاف البیع فانه معاوضة من الجانبین وشرطها امکان تسلیم العوضین فی الحال بالنص فلا یتعدی الی غیره وقال
فی الریاض الخامس من الشرایط فی کل من الثمن والمثمن القدرة علی تسلیمه بلا خلاف بل علیه الاجماع فی الغنیة وعن التذکرة وهو الحجة الی ان
قال ولو باع المال الابق المتعذر تسلیمه منفردا لم یصح اجماعا نصا وفتوی الا اذا قدر المشتری علی تحصیله دون البایع فیجوز عند
جماعة بل ربما ظهر من الاسف انه مما انفردت به الامامیة وهو کذلک لعموم الادلة وانتفاء الموانع من الاجماع للخلاف والغرر لاندفاعه

١٢٠٦ باب البيع ٣٠٣ (٦)

بالقرض خلافا للشيخ ومن تبعه فكما لا يفيد لاطلاق ما شئنا من النص فى شئ وله لمحل الفرض نظر وقال فى منهاج الهداية يشترط فيهما القدرة
على التسليم حالا او موجلا لا يفوت معه منفعة تعتد بها اوا صلا او تفوت ويكون المشترى عالما به فيصح بيع عين المستاجرة والغائبة
والمغصوب اذا توقف ضده للبايع او المشترى ولا يصح بيع المغصوب على غير الغاصب اذا لم يتمكن فى اخذه البايع ولا المشترى فيصح بيعه
على الغاصب وعلى من يقدر على انتزاعه مطلقا وان لم يقدر البايع عليه الا ان علم به المشترى فلا خيار وان تجدد بعده العجز
والاناه الخ واگر بفروشد بنده گريخته را كه نتواند او را تسليم مشترى نمايد پس على المشهور بل باجماع اصحاب ما ونصا بيع
منفردا باطل است قال العلامة الطباطبائى اعلى الله مقامه فى المصابيح واما بيعه منفردا فقد اطلق الشيخان فى المقنعة والنهاية
المنع منه وكذا ابن البراج على ما فى المختلف وسلار وابو الصلاح وبن حمزة وبن زهرة والمحقق فى الشرايع والنافع وبن سعيد فى
النزهة والجامع والعلامة فى الارشاد والتبصرة والقواعد وفى التلخيص ان القدرة على التسليم شرط فى صحة البيع وهى منتفية
فى الابق ولاجماع الفرقة على المنع من بيع الابق منفردا كما فى الخلاف ولما رواه الشيخ والكلينى عن رفاعة النخاس فى الصحيح
وما رواه المشايخ عن سماعة فى الموثق عن ابى عبد الله عليه السلام الخ انتهى كلامه رح وقال العلامة فى التحرير القدرة على التسليم
البيع فى شرط صحته فلو باع العبد الابق منفردا لم يصح سواء علم مكانه ام لا قال ولو كان الجمل الشارد والطاير قبل عوده والسمك
فى الاجمة ولو ضم اليه غيرها صح بيعه انتهى كلامه طاب ثراه بلى هرگاه بنده گريخته را با چيزى ديگر كه بيع آن صحيح باشد ضم كرده برودى
هم بفروشد وايضا با تسليم خريدار بكند اخر ببيد و فروش صحيح است مثل اينكه آن بنده گريخته را با كرباسى يا بنى پارچه بفروشد
به پنج تومان مثلا ودر صورت هرگاه خريدار آن بنده را هم پيدا نكند امعامله صحيح است اجماعا كما فى الانتصار والغنية والخلاف
كشف الرموز والتنقيح وفى المهذب البارع انه لا خلاف فيه وودر پاره بعد از ذكر اجماع گفته وهو الحجة المعتضدة لالصالحة الخ وفى
الى الخبرين كالصحيح يصلح فى ان تشترى من القوم الجارية الابقة واعطيهم الثمن فاطلبها انا قال قال لا يصلح شراؤها الا ان تشترى منهم
معها ثوبا او متاعا فتقول لهم اشترى منكم جاريتكم فلانة وهذا المتاع بكذا وكذا فان ذلك جائز والموثق فى الرجل يشترى العبد
وهو ابق عن اهله قال لا يصلح الا ان يشترى معه شيئا اخر ويقول اشترى منك هذا الشئ وعبدك بكذا وكذا فان لم يقدر
على العبد كان الذى نقده فيما اشترى معه ودعوى كفاية ودر شرايط بيع كفته ان يكون مقدورا على التسليم فلا يصح بيع الابق منفردا
ويجوز منضما الى ما يصح بيعه ومستنده صحيحة رفاعة وموثقة سماعة ومضمرة سماعة والظاهر ان امتناع بيع الابق انما يكون
مع تعذر تسليمه فلو امكن صح ولو امكن للمشترى خاصة فالاقوى الجواز وچون مشترى ابقى را ميتواند و بازمال او خارج نميكرد
پس صحيح است براى او عتق آن از كفاره وميتواند آنرا بفروشد به ديگرى با ضميمه واگر مشترى با علم بابق آن با ضميمه خريد
باشد خيار فسخ در صورت عدم پيدا شدن آن ندارد وشرط طلب بايع وثمن پس ببايد ثمن نيز نداده كه بالنسبة از واسترداد كند
اعتبار اينكه قيمتى كه خريدار داده است در عوض ضميمه خواهد بود فقط كما صرح به جملة من الاصحاب بل يمكن ادعاء الاجماع عليه بل نقله
آكه ان بيابد آنكه تقسيط ميشود ثمن والا باز ضميمه خواهد بود قال المفيد رح وابن سعيد فى الجامع والفاضلان فى الشرايع
والتذكرة والنهاية والقواعد والارشاد والشهيدان فى الدروس واللمعة والروضة والمسالك والسبزوارى فى الكفاية ما ذكره
مضمون حديث سماعه واگر بعدها ابق آن بوده باشد ميتواند مبايعه را فسخ نمايد دفعا للضرر بان ليس ما يشتمل عليه الا
واگر ظاهر شود كه ابق ومعين بيع با استحقاق آن بغير بايع با تلف ومعيب بودن آن بيع بالنسبة باطل ميشود وثمن واو
صورت بالنسبة استرداد ميكند واما ملحق ميشود بابق اينها در معنى ومثل او است مثل بعير شارد و فرس عاير باينكه گاه
نيست لكن منعقد است تسليم آن باشد در پاره گفته اشهر واقوى عدم الحاق است چه فروختن بنده ابق با ضميمه منصوص
نه غير آن پس جايز نيست بيع اينها منفردا ونه منضما مگر اينكه ضميمه بالذات مقصود باشد چنانكه گذشت قال فى الرياض ولا
يلحق بالابق غيره مما فى معناه كالبعير الشارد والفرس العاير على الاشهر الاقوى بل لعله عليه عامة من تاخر قصرا
فيما خالف الاصل المتقدم على المنصوص فلا يجوز بيعه منفردا ولا منضما الا ان يكون الضميمة مقصودة كما مضى وقال فى المسالك

٨/٥

ولا يلحق به غيره تا آنکه معنا كالآبق [illegible] الفرس الغائب على الاقوى اقتصارا فيما خالف الاصل على النص ورفعا [illegible] البيع
ويحتمل الصحة مراعاة في التسليم وفي الروضة ولا يلحق بالآبق غيره مما في معناه كالبعير الشارد والفرس الغائب على الاقوى بل المملوك ايضا
تسليمه بغير الاباق اقتصارا فيما خالف الاصل على المنصوص وقال في الضال والمجحود يحتمل قويا بطلان البيع لفقد شرط الصحة
وهو امكان التسليم وفي الحلي لا يلحق به الضال فيصح بيعه بغير ضميمة ويضمنه البايع حتى يسلمه فان لم [illegible] المشتري وقال المولى
الاردبيلي الضال من البعير والغنم وغيرهما الظاهر جواز بيعهما من غير انضمام شيء وقال الشهيد في الدروس ولو باع بعيرا
شاردا فالاقرب الابطال ولو باع الآبق منفردا لم يصح وفي اللمعة اما الضال والمجحود فيصح البيع ويراعى بامكان التسليم فان تعذر
فسخ المشتري ان شاء وجايز است بقول معظم فقها [illegible] فروخته شده [illegible] وقت فروختن تسليم [illegible] بلکه تسليم
نمودن آن موقوف باشد بر گذشتن مدتی بشرطی که علم باشد که بعد از آن مدت حاصل شود با مکان تسليم چنانچه محقق در شرايع و فاضل
در قواعد و صيمری در غاية المرام و [illegible] در دروس و [illegible] و [illegible] در کفايه و [illegible] طباطبائی در [illegible]
و غير ايشان از اعلام تصريح بآن نموده اند [illegible] اشکال [illegible] شرط صحت [illegible] الا لازم
شود بطلان سلف در اينجا در حال منعقد [illegible] و چنين [illegible] بيع [illegible] ظاهر اجماع
اتفاق جواز بيع است چنانچه تصريح نموده در المصابيح بلی هرگاه [illegible] جاهل باشد [illegible] فروخته شده [illegible] تسليم [illegible] بلکه
چنين ميدانسته که در حال تسليم [illegible] خواهد بود [illegible] خواهد داشت [illegible] فسخ نمايد و هرگاه [illegible] و مع ذلک
[illegible] خواهد داشت بلکه بايد صبر کند تا وقتی که فروخته شده [illegible] نمودن آن بهم رساند قال المحقق في الشرايع ولو باع
ما يتعذر تسليمه الا بعد مدة فيه تردد ولو قيل بالجواز ويتخير المشتري وفي القواعد لو باع المغصوب تعذر تسليمه لم يصح ولو قدر
على انتزاعه دون البايع فالاقرب الجواز فان عجز تخير وكذا لو اشترى ما يتعذر تسليمه الا بعد مدة ولم يعلم المشتري كان له الخيار وقال
الصيمري في غاية المرام من كونه مالا مملوكا مقدورا على تسليمه بعد مدة فيصح بيعه ويثبت الخيار للمشتري مع عدم العلم وقال الحلي في
السرائر ويصح بيع ما لا يمكن تسليمه الا بعد مدة فان تعذر تخير المشتري وفي المصابيح والاصح جواز بيعه مع ثبوت الخيار له في صورة
الجهل اما صحة البيع فلوجود المقتضي وهو العقد [illegible] الصادر من اهله في محله مع انتفاء المانع منه وتعذر التسليم لامكانه
والمفروض غاية الامر تعذره في الحال وليس شرطا والا لزم بطلان السلف فيما لا يوجد حال العقد وبطلانه معلوم بالاجماع وقال في
الكفاية ولو باع ما يتعذر تسليمه الا بعد مدة ففيه تردد ولعل الاقرب الجواز ثم ان كان المشتري عالما بالحال فلا خيار له والا ثبت له الخيار
پانزدهم هرگاه شخصی خواسته باشد که متاعی را بکسی بفروشد [illegible] قيمت [illegible] ياد کند [illegible] امتناع نباشد بلکه غرض
آن باشد که [illegible] امتناع [illegible] قيمت زياده [illegible] بفروشد [illegible] کرده باشد [illegible] کند [illegible] فقها [illegible] نجش گويند
منع نموده اند که بعضی [illegible] اهل [illegible] ارض [illegible] و [illegible] مبتدئه
[illegible] غرض ايشان [illegible] مشتری امتناع [illegible] الاخبار [illegible]
در نهی [illegible] نقل نموده و بعضی حمل بر کراهت نموده اند [illegible] گفته و الاقوى التحريم لانه غش [illegible] ولا يبطل العقد [illegible]
[illegible] والاصح التحريم وفاقا للاكثر [illegible] خلاف وعن المنتهى المحقق الثاني الاجماع عليه وهو الحجة [illegible]
الى انه غش و هرگاه چنين کاری بکند فعل حرام کرده بنا بر قول اکثر بلکه اجماع منقول [illegible] مع هذا بيع باطل [illegible]
اکثر اصح [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] مشتری [illegible] خيار غبن خواهد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
قول اکثر [illegible] الاقوى [illegible] لانه غش [illegible] والبيع صحيح [illegible] المشتري مع [illegible] الغبن [illegible]
وقيل [illegible] البايع [illegible] الاقوى [illegible] لا يبطل البيع وان [illegible] المشتري مع الغبن
[illegible] الاكثر [illegible] الخلاف [illegible] الاسكافي [illegible]

فی البیع

من فعل البایع وللخلاف فی الثانی فقوی الحاقه علی الاطلاق للاصل وانحصار العیب او حبس فیما کان فی البیع خاصة ویستفاد بما [illegible]

الخیار مطالبته [illegible] مشهور میان علماء اینست که صیغه در بیع شرطست وآن عبارتست از لفظی که دلالت کند بر نقل

مال معین از مالک بمالک دیگر بعوض قیمت معینی با تراضی طرفین پس اگر بیرون صیغه معامله باهم [illegible] کند بایع بدهد مبیع را

بمشتری و مشتری ثمن را ببایع مبایعه بعمل نیامده حقیقة هر چند این داد و ستد از قرینه وامارات ظاهر باشد که مراد طرفین مبایعه است حقیقة

لکن مشهور و منصور عند الاصحاب اینست که صحیح است باین معنی که نقل میشود مال هر یک بدیگری بطریق مبایعه جایزه و فقها این

نوع داد و ستد را معاطاة میگویند ولکن چون صیغه جاری نشده لزوم بهم نرسانیده پس ما دام که احد العوضین تلف نشده یا

در احد عوضین احدهما تصرف نکرده هر یک را میرسد که رجوع بمال خود با بقاء عینین نمایند واحتیاج باقاله ندارد و اگر احدهما در

احد عوضین اگر چه در بعض اجزاء یکی از آن باشد تصرف کرده باشد لازم میشود و دیگر طرفین نمیتوانند رجوع بیکدیگر نمایند و از این

قبیل است که مردم پول میدهند بعطار یا بقال یا خباز و از ایشان اجناس میگیرند و دیگر در میان ایشان صیغه از عربی و فارسی

بان که جاری نمیشود پس تصرف هر یکی در عوضین جایز است و اگر هیچ یک از ایشان تصرف در هیچ یک نکرده باشد هر کدام که نادم شوند

یا خواهد بر هم کند میتواند رجوع بمال خود کند بلا اشکال و مثل اینست زید خانه را بعمرو بدهد و دو هزار دینار بگیرد پس در صورتی

زید را نمیرسد که تصرف کند دو هزار دینار را و اخراج کند و عمرو را نمیرسد که خانه را تصرف نماید و پوشیده نباشد بر کسی [illegible]

با احدهما تصرف نشده میتوانند رجوع از آن داد و ستد بکنند یعنی زید خانه خود را و عمرو دو هزار دینار خود را و اگر [illegible]

بعنوان معاطاة از بزاز پارچه بگیرم یا از عطار یا بقال یا قصاب یا خباز و بعد از آن نادم شود پس پارچه و پول یا عوض [illegible]

آنچه گرفته در نزد ایشان باقی باشد پس قبول نکند و پول یا عوضی که گرفته اند پس بدهند و مال خود را اگر تصرف در آن نشده نگیرند

شغل فقه میمانند چنانکه دیدن اکثر اهل سوق است که مال حلال خود را حرام میکنند مگر اینکه در احد عوضین تصرف کرده یا

اوقت داد و ستد لازم میشود دیگر نمیتوانند رجوع بیکدیگر نمایند و هم که کسیکه وکیل شخصی باشد در اینکه مالی از او را بفروشد

نمیتواند که آنرا اگر وکیلست در فروختن از برای خود بخرد علی المشهور [illegible] موکل گفته باشد [illegible]

با خود بخر یا [illegible] باشد که غرض موکل فروختنست اینست بر هر کسی که باشد پس [illegible] میتواند برای خود بخرد

از آنچه دیگران میخرند خود بگیرد از آن بخرد و همچنین است اگر کسی دیگری را وکیل کند در اینکه متاعی از برای او بخرد و متاع را وکیل خود داشته

باشد یا دیگران خود نمیدهد مگر اینکه بداند که موکل راضی باشد و این معلوم کرده هر حکم [illegible] دیگر [illegible] شخصی مانند [illegible]

[illegible] وکیل میکند که بفروشد [illegible] هرگاه داند که صاحب امانت راضی است که از آن برای خود بفروشد جایز است و هرگاه

کر داند راضی نیست قطعا حرامست اما هرگاه رضا و عدم رضا هیچکدام معلوم نباشد و از اطلاق کلام موکل [illegible] فهمیده نشود که وکیل [illegible]

آن باشد در این صورت باز بقول اکثر عدم جواز است و بعضی از علماء اخبار [illegible] در این صورت حمل بر کراهت نموده اند [illegible]

از فجار ناس چون [illegible] و اکابر یا غیرهما ایشان را وکیل میکنند که از برای ایشان متاعی بخرند یا اینکه میدانند که [illegible]

میکنند که از اهل خبره است برای اینها [illegible] با قیمت عادله بخرد و ایشان از مال خود [illegible]

[illegible] راضی نیست و اگر از این علم حاصل کند که راضی است ضرر ندارد مثل مسئله سابق و بسا میشود که [illegible]

امتناع و اگر وکیلست در خریدن از دیگری برای خود [illegible] و بعد بقیمت گران بموکل خود [illegible]

[illegible] جایز نیست بیع ام ولد مادامی که فرزندش زنده است یا در حکم زنده مثل اینکه در رحم باشد و هنوز [illegible]

شده باشد مگر اینکه قیمت او در گردن مولی باقی مانده باشد [illegible]

مولی او دیگران باطلاق فتوی داده اند و این اظهر است [illegible] و در قواعد نیز این قول را اختیار نموده [illegible]

یجوز بیعها مع وجود ولدها فی ثمن رقبتها اذا کان دینا علیه ولا مال له سواها والاقرب عدم اشتراط موت المولی [illegible]

مشهور میان علماء و ظاهر حدیثی که در آن وارد شده [illegible] عمر بن یزید [illegible] لکن چون [illegible]

نموده و بکر نقل کرده اند حتی در شرح لمعه مواضع کثیره ذکر نموده هر که خواهد رجوع بآن نماید بهرحال بیع ام ولد جایز نیست هرچند مملوکه
مولی است میتواند مولی او را باجاره بدهد یا بشوهر دهد او را تحلیل کند و از اینها بحث از کفاره علی المشهور الاقوی خلاصه ام
ولد قبل از موت مولی مملوکه است جایز است و لیکن تصرف در آن سوای خارج نمودن از ملک خود بدون عتق جایز نیست مثل
وقف و هبه آن و او را جایز است وطی و استخدام و کتابت و تدبیر آن و اگر ولدش وفات کند قبل از مولای او امه بالاطلاق میشود پس جایز باشد
بیع و هبه آن و تصرف در آن بهر نحو که خواهد و ام ولد اگر ولدش زنده باشد بعد از وفات مولی از نصیب ولدش آزاد میشود قال
فی القواعد و هی قبل موت مولاها مملوکة و یجوز له التصرف بها بما شاء سوی الخروج عن ملکه بغیر العتق فلیس له بیعها ولا هبتها ولا
وطیها و استخدامها و عتقها و کتابتها و غیرها من ملک کسبها و تزویجها اذا و کتابتها و تدبیرها و قال فی التحریر للمولی ان یزوج بغیر رضاها
و یملک المولی المهر و کذا المولی اجارتها للخدمة و جمیع التصرفات من الوطی و غیره الا البیع و لو اوصی بها بعتق علیها و لو تلفت فی ید غاصب ضمن
القیمة لو لاها و بیع کنیز حامل در غیر ام ولد اشکالی ندارد مثل اینکه از غلام حامل شده باشد و مراد از ام ولد انست که نطفه منعقد
شود در رحم از مولای او در حالی که در ملک مولی است پس اگر نطفه قبل از دخول در ملک منعقد شده باشد بسبب وطی شبهه
بعد از آن کنیز او بخرد ام ولد نمیشود علی الاشهر الاظهر چنانکه در جامع الشتات گفته و نیز فرموده مشهور آنست که باید پیش از خرید نطفه
در حین انعقاد نطفه آزاد باشد و مملوکه شبهه نبوده باشد و اگر بعد از انعقاد نطفه آزاد شود و موطوئه حامله ام ولد نمیشود و فا
است بر بایع کنیز هرگاه او را وطی کرده باشد و آن کنیز بالغ باشد اینکه او را استبرا کند یعنی بعد از دخول باید یک حیض ببیند و آ
و اظهر اینست که هرگاه در بین حیض او بفروشد تمام شدن همین حیض هم کافی است و اگر یائسه صغیره باشد و لکن در سن زنی
است که حیض میبیند یعنی نرسیده او تمام باشد چهل و پنج روز ترک جماع او بکند و بعد از آن بفروشد چنانکه بر مشتری هم واجب است
که استبرا کند بهمین قدر هرگاه بایع استبرا نکرده باشد و ابن ادریس مخصوص کرده استبرا را به بیع و در مشتا قول شیخ عدم استبرا را
لازم ندانسته و اشهر عموم است و هرگاه بایع بعد از دخول و قبل از استبرا بفروشد گناه کرده و لکن بیع صحیح است بلا کلام مگر اینکه ظاهر
شود که حامل بوده است از مولی که در این وقت بیع او فاسد است قال فی المشتا و لو لم یستبرأ البایع اثم و صح البیع و غیره من العقود و ان
اثم لرجوع النهی الی امر خارج و استبرا ساقط میشود اگر از مرد ثقه عدل بخرد و او اخبار کند باستبرا کردن خود یا عدم وطی خود یا اینکه
کنیز را از زنی بخرد یا از مرد پیری علی المشهور بل الاجماع کما فی المشتا استبرا ضرور نیست و لکن استبرا واجب است ابن ادریس اگرچه ثقه
عدل هم اخبار از آن بدهد یا از زن بخرد و تابع شده است با وفخر الدین در شرح قواعد و اما شهید ثانی در مسالک بعد از اختیار قول
مشهور گفته و یحتمل مع الشهرة الاخبار المتضافرة پس اخبار متضافره با عمل مشهور دفع قول ایشان میکند و در جایی که استبرا لازم است
معنیش از آن نزدیک وطی است قبلا و دبرا و باقی استمتاع جایز است بنا بصحیحه محمد بن بزیع و بقول اشهر و در وجه وطی جمیع انها را حرام دانسته
و هرگاه در زمن استبرا وطی نماید گناهکار است تعزیر میکند او را حاکم شرع با علم بتحریم آن و ملحق میشود باو ولد قال فی المشتا
و لو وطی فی زمن الاستبراء اثم و عزر مع العلم بالتحریم و یلحق به الولد لانه فراش نوزدهم در احتکار است و آن عبارت است از حبس کردن
طعام از برای اینکه گران شود و بفروشد قال فی المشتا الاحتکار و هو افتعال من الحکرة بالضم و هو جمع الطعام و حبسه یتربص به
به الغلاء و قال فی الریاض الاحتکار و هو افتعال من الحکرة بالضم و هو حبس الطعام کما عن الجوهری او مطلق الاقوات یتربص به الغلاء
المنهی عنه فی المستفیضة و بعضی از علما آنرا مکروه میدانند مثل مفید و شیخ در مبسوط و ابی الصلاح و در مکاسب علامه در مختلف
و محقق در شرایع و نافع و غیر ایشان بنا بر آنچه در جواهر الکلام نقل نموده و بعضی بحرمت آن قائلند مثل صدوق و ابن براج و ابن
ادریس و ابی الصلاح و تفصیل بیع و علامه در منتهی و شهیدان در دروس و مسالک و روضه و غیر ایشان و این قول خالی از قوت نیست
چنانکه در ریاض گفته سیما با الخبر و بصحیحه اسمعیل بن زیاد از حضرت صادق ع که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود طعام را احتکار نمیکند مگر خاطی و مراد از آن فاعل گناه است ایضا رسول صلی الله علیه و آله فرمود جالب مرزوق
و محتکر ملعون و قال فی المشتا الاقوی تحریمه بصحیحة اسمعیل بن زیاد عن الصادق ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحتکر الا

الاحتكار والمراد به فاعل الذنب وقال صلى الله عليه وآله الجالب مرزوق والمحتكر ملعون والقول بالكراهة للشيخ في المبسوط وجماعة لقول
الصادق عليه السلام يكره ان يحتكر الطعام وجوابه القول بالوجه في المكروه احد قسمي الحرام فاذا ثبت ذلك الاخبار على التحريم يتعين حمل
المكروه عليه ودر مفاتيح گفته لدلالة الاخبار مع المنع يستلزم التحريم ويمكن حمل الكراهة في الحديث الاول على التحريم لانه احد معانيه جماعة
قالوا في الزيادة على قبل بحرمه كما عن المقنع والقاضي والحلي وابن فهد في المهذب والمنتهى وبه قال في المسالك والروضة ولا يخلو عن قوة سيما
ملاحظة حمل او الاخبار الاخر الصريحة في الحرمة منها الجالب مرزوق والمحتكر ملعون ونحوه في لعنه غيره وجمعي گفته اند که احتکار بقصد
انتظار گرانی ودوست داشتن آن حرام است اگرچه قصد نکند اضرار را ودر جواهر الکلام نیز گفته بل قد یقال بالتحریم بمجرد قصد الغلا
وحبه وان لم يقصد الاضرار فقال في المنهاج والملازم في الجمعة على الحابس على الزمان كاربعين يوما في السعة والثلثة في الضيق [illegible]
ورمد تمنا احتکار وبشمار است از انچه در مجالس مرقوم است که اگر کسی طعام را بخرد وانرا مدت چهل روز برای انتظار گرانی وبعد
ان همه را تصدق نماید کفاره اثم عمل او نبوده است ودر قرب الاسناد روایت است که جناب امیر علیه السلام
نهی فرموده از حکره ودر امصار فرموده که نیست احتکار مگر در گندم وجو وخرما ومویز وروغن [illegible]
ودر نهج البلاغه از انجناب روایت شده ودر ناصر نیز ذکر کرده ودر کتاب ورام بن ابی فراس ارشاد القلوب دیلمی وشرح کبیر
جواهر الکلام از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت که جبرئیل فرمود اطلعت في النار فرايت واديا في جهنم يغلي فقلت يا مالك لمن
هذا قال لثلثة المحتكرين والمدمنين للخمر والقوادين حاصل معنی اینکه مطلع شدم در اتش پس وادی دیدم در جهنم که غلیان میکرد پس گفتم
ای مالک از برای کیست این وادی گفت برای سه طایفه که محتکرین ومدمنین خمر وقوادین باشند ودر کتاب جامع المعارف مرویست که برای
محتکری هم جا محصور نبودند [illegible] ظاهر شد که مجد شرافی گرفت [illegible] پاره پاره [illegible] گفت که انگشتم برای قوت
بر میداشت وبعد از ان [illegible] ابن عباس سبب گفت که [illegible] چنان میشد عجب از
بعضی کسان خصوصا از خواص ایشان که این احادیث را [illegible] با وجود این متنبه نمیشوند بلکه کمال سعی و
اهتمام در جمع طعام که مستلزم اضرار مسلمین وان بکاتبه حرام است میکنند با وجود اینکه چنین عملی در دنیا نیز باعث فقر وافلاس
ممقوت شدن در بین ناس است حتی در بعضی اخبار وارد شده که هر که برای ضرر مسلمین احتکار نماید نمیمیرد مگر اینکه مبتلا بجذام و
افلاس میگردد چنانکه در مفاتیح روایت کرده من احتکر على المسلمين لم يمت حتى يضربه الله بالجذام والافلاس ودر کتاب طب النبی که منسوب
بشیخ ابی العباس مستغفری است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز روایت کرده که فرمودند من احتکر على المسلمين طعاما ضربه الله با
لجذام والافلاس واین حدیث را در مجلد رابع عشر بحار الانوار نیز نقل کرده وهم در کتابین مزبورین از انجناب صلی الله علیه وآله مرویست
اذا لم يكن للرجل تجارة الا في الطعام طغى وبغى ومن جمع طعاما يتربص به الغلاء اربعين يوما فقد برئ من الله وبرئ الله منه وغير اينها از
اخبار چنانکه از بعضی آنها مذکور شد که قطع نظر از اخبار بتجربه رسیده که محتکر در دنیا نیز بانواع بلاها از فقر وفاقه ومرض وظلم ظالم گرفتار
میشود وهرگز خیر از ان نمی بیند چنانکه کرات مشاهده گردید وعلاوه بر این اعتماد وتوکل اش بر خدا کم میشود بلکه گاهی را از نیامدن
باران خوشوقت میشود وسبب نیامدن باران وعدم زراعت میداند وبیخبر اند که اسمان وزمین وهمه رشد وستارگان وابر
وباد وباران وحیوان وانسان وغیر اینها از مخلوقات همگی مقهور وامر خداوند بی شریک ونیز در قبضه قدرت او مسخر است
چون خدا اراده خواهد امدن باران چه نفع تواند رسانید واگر کشت را خواهد برساند باد موافق چه تواند کرد بر پا کرد او
انکه میتوان برداشت واگر نخواهد بساحل نجات رساند باد مخالف نیز نمیتواند کرد واگر خواهد بی باران هم گندم تواند
داد فصل انسان کامل وکسیکه ابواب معارف برو گشوده شود وامر عالم وحقایق بر او منکشف گردد باید دیده از همه وسایط بپوشد
زیرا که بعد از انکه بر او معلوم شد که بغیر از خدا احدی منشا هیچ اثری وشریکی از برای او ودر هیچ اثری نیست دیگر در هیچ امری عاشق
بغیر او نمیشود واگر چنین نباشد چیزی سبب ساوس شیطانیه ملتفت بوسایط ظاهریه میشود همچنانکه از امدن باران اعتماد بیقوت
ونبات میکند واز نیامدن با دموافق مطمئن بسلامتی کشتی میشود واز حدوث بعضی نظرات کواکب امید بیم [illegible]

بعضی حوادث بهم میرساند و از ملاحظهٔ قدرهٔ بعضی از مخلوقات از قهر او خایف باید شد و بلطفش امیدوار میکرد و دلی که بسبب کوکب سعادت دولت
او دایقین و اقوی و توکل کامل حاصل کرده بعد غبار تاثیرات ثوابت و سیارات بر چهرهٔ او نمی نشیند نه سعد فلک درو تاثیر کند و نه نحس
و نه قمر شر او کارگر باشد و نه شمس اهل یقین را از تربیع و تسدیس کواکب چه باکست و ارباب نفوس قویه را از سعد و نحس فلک
چه پروا ری دست کیوان فلک از کنگرهٔ ایوان رفعت شان دور و چراغ خورشید در کنج خلوت شان تار و بی نور و در بحار الانوار روایت
نموده از ابن شیخ طوسی قدس سرهما از سهل بن یعقوب که ملقب بابی نواس است روایت کرده که بخدمت امام حسن عسکری ع عرض
کردم در باب استعلام سعد و نحس ایام که از ایشان بفهمم و احتراز از آن نمایم و توقف در روز نحس کرده بر پی حوایج نروم آنحضرت فرمودند
بدرستی هر اینه جمیع شیعیان ما اهل بیت شیعیان ما در عصمت اند که نگاه داشته شده اند اگر چه در نوردند بحار یا در صحراها
باشند خالی از آبادی با بین سباع و ذئاب و اعادی جن و انس با امین میباشند از مخاوف نهایت پس ای ابا ... ما توکل بخداوند عز و جل و توکل
شو و خالص کن دوستی خود را در ولای ائمهٔ طاهرین و توجه نما هر جایی که خواهی و قصد کن آنچه میخواهی چون این حدیث
قدری طول داشت همه او را ترجمه ننمودم حذرا من الاطناب و حجم الکتاب خلاصه محتکرین از ضعف ایمان و یقین میباشند که خداوند
ملکی موکل فرموده بر اسعار که قدر آن را بیان میکند یعنی گرانی و ارزانی در دست مردم نیست چنانکه در فقیه و جواهر الکلام روایت شده ان
الله عز و جل وکل بالاسعار ملکا یدبرها و از قلت ان گران نمیشود و از کثرت ارزان نمیگردد یا که ارزانی و گرانی موکول بمشیت الهی است
چنانکه در کافی ابن محبوب نیز روایت کرده اند که فان تغلو الاسعار من قلة و لن ترخص من کثرة و نیز روایت نموده اند که از علامت رضای
خداوند عالم بر خلق خود عدل سلطان ایشان است و ارزانی اسعار آنها است و علامت غضب الهی بر خلق خود جور سلطان و
گرانی نرخهای ایشان است فصل مخفی نماند که احتکار ممنوع منه در پنج چیز است علی المشهور بل عن جماعة الاجماع علیه بل اخبار
الذی ذکره فی جواهر الکلام یعنی احتکار ثابت میشود بجهت جمع کردن حنطه و شعیر و تمر و زبیب و سمن یعنی روغن و در مقنع
صدوق رح زیت را نیز ملحق باینها کرده بمضمون روایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده و در لمعتین و فی روایة
الزیت و هو حسن و در منهاج نیز بقول زیت اقوی شمرده و بعد از آن نیز گفته که باین قول خالی از قوه نیست شیخ در مبسوط و ابن حمزه ملحق
نموده اند نمک را باینها و اقوال ایشان را اختیار نموده شهید اول در دروس و ثانی الشهیدین در مسالک چه احتیاج ناس بان اشد است
اینکه اغلب ماکل موقوف بان است ولکن در شرح کبیر گفته که ... قائل شده چه احتیاج الناس غیر منحصر است ... کفایه گفته و
عن الشیخ اثبات الاحتکار فی الملح و لا اعرف له مستندا و اما در غیر اینها از ماکولات مثل برنج و عدس و ماش و میوه و غیر اینها از ماکولات
احتکار نمیباشد بعضی ... که بعد از آنکه ... گران شود و بفروشند و همچنین جایز است نگاه داشتن روغن از غیر ... مثل
پیه چراغ و حیوان ... و اینها مثل ... داخل احتکار نیست چنانکه در جواهر الکلام ذکر نموده و اگر گندم و جو و خرما و مویز و روغن
حبس نماید برای اینکه در اضطرار و اتفاق نماید بجهت اجرا ... جایز است بلا خلاف بظاهر و همچنین است هرگاه غرض از فروختن نباشد
غرض او از نگاه داشتن آن باشد که خود بمصرف برساند حرام نخواهد بود و علامه رح گفته احتکار محقق نمیشود مگر بشرط حبس آن اما
هرگاه خود از زراعت برداشته و حبس نماید داخل احتکار نیست و در مسالک و فی حسنة الحلبی و لا اعلم ... بعد ... شهید و محقق
قائل شده اند حیث قال فهو الاقوی عموم التحریم مع استغنائه عنها و ما جاء الناس الیها و در باقی نیز گفته که روایت نبوده ...
و تعمیم اجود است حیث قال فالتعمیم اجود و فاق للمسالک عملا بالاطلاق و الغاء المفهوم التعلیل فی الصحیح المتقدم الخ و در منهاج نیز گفته
و فی حصوله فیما یحصل بالزراعة ... لان احوطهما انعم بل لا یبعد کونه اظهر و فتوای اکثر نیز عموم تحریم است و بدانکه احتکاری که حرام
وقتی ثابت میشود که مردم محتاج بان طعام شوند و دیگری هم نباشد که انطعام را داشته باشد و بفروشد بلکه اگر اهل بلد بکفایت بیشتر
داشته باشند و نفروشند و مردم محتاج بان طعام باشند و هرگاه مردم محتاج بان طعام نباشند یا باشند اما دیگری ان طعام را داشته
باشد و بفروشد و مردم مضطر نمانند و کار ایشان بکفر و درد حرام نخواهد بود و بعضی از علماء مثل طوسی و قاضی رحمهما الله تعالی
گفته اند که مدت ثابت شدن احتکار اینست که اجناس مذکوره را در وقت ارزانی چهل روز حبس کند و در گرانی سه روز و قبل از اینها

فصل در احتکار

احتکار نیست و در موضعی که مستند ایشان روایت ضعیفه است متفاوت باد لّه سابقه مکند کما صرح فی الریاض و در مفاتیح نیز گفته و هو
ضعیف و دیگران نیز گفته‌اند و اما التقیید بالحاجة اولی از تقیید بها با اشهر است که هدی برای آن نیست بعد از فرض حصول اضطرار
و قال المفید و الاشهر جماعة بل ادعی الیه الشهرة و در مسالک نیز گفته و الاقوی تقییده بالحاجة الا بالمدة و قوّاه صاحب ریاض و جواهر
الکلام نیز بعد فیست قال فی جواهر الکلام لا تحدید بعد حصول شرط الاضطرار و تقیید هرگاه احتکار ثابت شود بعضی تصریح کرده‌اند
مذکور مجبور کند و مردم محتاج باشند اگر چه آن حاکم جمع نموده باشد در منصوص یا امام علیه السلام یا حاکم شرع و الاعدل
هو منین الثقة محتکر را جبر کند و بعضی ان اجماعا کما فی المهذب و التنقیح و کلام جماعة و هو الحجة و قال فی الریاض مضافا الی الخبر
انه مر المحتکرین فامر بحکرتهم الی ان یخرج فی بطون الاسواق و حیث ینظر الناس الیها و بعضی از علما گفته‌اند که امام یا حاکم شرع که نایب
اوست نرخ آن طعام را تعیین کند یعنی بگوید محتکر که باید این طعام را از فلان نرخ بفلان قیمت بفروشی و زیاده از آن نفروشی و لکن اصح و اشهر آنست
که نمی‌تواند نرخ بدهد و قال الطوسی و القاضی و الحلی و الشهید و الفاضلین و الفاضل السبزواری و الکاشانی و غیرهم
لان الناس مسلطون علی اموالهم و النصوص خلافا للمفید و الدیلمی فیسعر علیه بما یراه الحاکم من المصلحة لانتفاء فائدة الاجبار لا معه
لجواز الاجحاف فی القیمة بلی اگر اجحاف در قیمت نماید یعنی آنکه آن بگوید و مردم نتوانند بخرند و بکند به نرخ کمتر زیرا که اگر چنین نکند جبر کردن
او بر فروختن بی فایده خواهد بود بسبب آنکه که هست کی مکن کند مثلا بقیمتی بدهد که هیچ کس از نتوانند داشته باشد و غرض از اجبار
دفع ضرر است و مختار ابن حمزه و فاضل در مختلف و شهیدین در لمعه و در شرح لمعه و صاحب مفاتیح و جواهر الکلام و منهاج و
بالجملة اکثر متأخرین اینقول است قال فی الدروس فیجبر حینئذ و لا یسعر علیه الا مع التشدد لقول النبی صلی الله علیه و آله انما السعر الی الله
و لا یسعر فی الرخص قطعا فیهم و فعله قال فی المسالک و لا یسعر علیه و قیل یسعر و الاول اظهر الاظهر اظهر الا مع الاجحاف و الا لانتفت
فائدة الاجبار اذ یجوز ان یطالب ما لا یقدر علی بذله او یضر بحال الناس و الغرض دفع الضرر و قال فی المفاتیح و هل یسعر علیه الا ظهر
لا لان الناس مسلطون علی اموالهم و للنصوص الا مع الاجحاف فیؤمر بالنزول عنه الی حد ینفی الاجحاف من دون تعیین و ذلک لانه
لو لم یجبر هنا لانتفت فائدة الاجبار اذ یجوز ان یطالب بما لا یقدر علی بذله او یضر بحال الناس و الغرض دفع الضرر و هذا قول بعض
المحققین و قال فی جواهر الکلام نعم لا یسعر علیه فی المشهور للاصل نعم لا یبعد رده مع الاجحاف کما عن ابن حمزة و الفاضل فی المختلف و
ثانی الشهیدین و غیرهم لنفی الضرر و الضرار و لانه لو لا ذلک لانتفت فائدة الاجبار اذ یجوز ان یطالب ما لا یقدر علی بذله او یضر
بحال الناس و الغرض دفع الضرر و الظاهر ان ذلک من التسعیر لغة فیرکه الاکثر فما عن بعضهم من عدم جواز ذلک ایضا للاطلاق الی ان قال
بل یقوی تقدیم شدید الحاجة علی غیره فی البیع بل قد یجب مع الاضطرار و ان صح البیع مع المخالفة و قال فی المنهاج و یجب اجبار المحتکر بل
ما احتکره بان ابا لحاجات ببیع او غیره بثمن الوقت او دون منه او اکثر لکن ان توهم بما لا یضرهم او بتعیین ایصل علی التنزیل الی اکثر
غیره مع تعذره بل مطلقا فی وجه غیر بعید و ان کان الاحوط الاکتفاء بالاول و اگر محتکر مجتهد باشد اجبار میکند در صورتیکه اجبار
ناس او را مجتهد دیگر اگر چه مفضول باشد و هرگاه مجتهد نباشد هر عدول مقلدین او و همچنین است حکم مقلد غیر او و قال
فی جواهر الکلام و لو کان المحتکر مجتهدا اجبره المجتهد الآخر و ان کان مفضولا و ان لم یکن فعدول مقلدیه فضلا عن مقلدی غیره
تذییل بدانکه در عام بجا اعنه که دعیت در معرض تلف و در ورطه هلاک افتند و اولیاء امور او با اقتدار را لازم است که نفس خود
او به که تعیین قلب ایشان را بلطف و احسان خود با مال و ایشان از تشدد هنا و وقت دفتار ها نداده اند و حالات که جمع نموده
و اسیر حالت و ولایت کرده‌اند چه تمام اهل باب دولت ها او در دست ایشان و خاطرات مبارکه و سرحدی در دیگر کرده‌اند و الا بسبب ظلم
عدم و دادرسی عجزا و مطرودان احوال ممالک و مملکت زبون و تخت و دولت سرنگون میگردد چنانچه گفته‌اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم عدالت و ستم
کند و وکا این معلوم و مکرر است اما مخفی نیست که خدا ایشان را در افزون و نعمت بخشیده باشد و او بید ستیار و عدالت قوت و نعمت بر بندگان
ملک و ملکیه نکرد این که بدفعه آن اعمال لازم است که او تقوی و نعمت ایشان را ذکر و خلیفه که خدا نیز ایشان را میفرماید که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم و هم از نعمت آن هدایت بینان الحضرت است که فرا القلم مزدوّا اتم یعنی بسبب ظلم نعمتها زایل میگردد و بنیکیها میشود

اری

اری بسا باشد که عجزه و مساکین و ایتام از دست ظلم ظالمان و متکبران بیچاره چون ایشان را نه رهایی باشد و دست ایشان از همه جا
کسسته باشکم خالی و دل شکسته زبان بشکوه و دادخواهی بدرگاه پادشاهی بیکسان حضرت رحمتش که پناهگاه بی پناهان و فریادرس
فریادرس دادخواهان است چون ذات پاک خداوند متعال از خواب و چرت منزه است ظلم مظلوم را شنواست و در باشد که شعله غضبش
بجانب مظلوم تیغ قهر کشیده سزای ان ستمکار را در کنار ایشان نهد و بنیان وجودش را زهم فرو ریزد که گفته اند که از دعای سحرگاه باید
اندیشه شیر مردان نباید و کار فقیران بر اهل زمین و دلیران نباید همچنانچه در کتب معتبره اورده اند که در زمانی که فضل بن
مقام امیر خراسان بود در ان مملکت قحط عظیم روی نمود باران از اسمان و نبات از زمین نرست و در باب قوت مضیقه حتی
کشتی و عسرت و تنگی مرتبه انجامید که خلایق جز قرص افتاب و ماه صبح و شام نمیدیدند چون کار خلایق با اضطرار رسید انها که غله
داشتند نگاه داشتند و جمعی که قوت نبود بسوی نشستند اهل نیشابور مجتمع کلانتر ولایت رفته التماس نمودند که باید
سرای امیر رفته صورت حال و عجز و اضطرار ما را بر وی عرض نمود و درخواست نمای که انبارها کشوده غله بمردم فروشد
و مقداری که مردم محتاجان بخرید شاید بدان نان بهم رسانند و هلاک ماست اطمینانی حاصل شود و دیگران نیز در ... مثل
امیر بوده غلات خود را بمردم بیع دهند کلانتر نیشابور بدارالاماره رفته باطلب و در ان روز فضل بن مقام بزم شراب اراسته با
مطربان ... بر او نوشته مغنیان نغمه پرداز و لاله رویان سیم اندام و ساقیان کان دلارام بتجرع اقداح که موجب نشاط باعث فرح بود
داشت و چون کلانتر بر حسب منظری که بر ان مکان امیر بود شتافت فضل او را مخاطب ساخته گفت امروز محل امدن تو بمجلس
بی هنگام کشته کلانتر صورت حال اهالی نیشابور ... عرض کرده فضل بخندید و از ان منظره بیرون کرده بان خلایق که بر در خانه او
مجتمع کشته بودند گفت چون باری سبحانه و تعالی رحمت خود را از شما باز گرفته است حرام است کردن بر شما ... روید
الهی نکنید که من وقتی غله خواهم فروخت که عسرت شما بجایی انجامد که چنانچه قوم یوسف ع ازواج و ضیاع و عقار خود را بمن فروشید
مردم چون این سخن استماع نمودند و دعا و بدعا گردند زاهدی که در میان قوم بود گفت بشارت باد شما را که فرج نزدیک است
کلام این مرد بکلام دولت برکشتکان مشابهت تمام دارد چون ان بی نوایان و بیچارگان با یاس و حرمان و بدرگاه خالق عالمیان
بمنزل خود شان باسینه بریان روان گردیدند چون فضل ها شب بخواب رفت فرو رفتن بشب گرسنه شده بیدار گشت و از خوان
طعام طلبید چون طعام پیش اوردند لقمه بدهان برد و ... مانده بدرد سر گرفت هر چند جهد کرد اطبا بجا فرو نرفت و دراز ...
بیرون امد و هم انجا جان بداد و جمع و خرج پایه جایش بجانب ورثه ها و بیرون ... امیر روان کردید فاعتبروا یا اولی الابصار
یا اولی الابصار و شکی نیست که امثال چنین کسان از پادشاهان و امیران و دیوان اکبر و در روز محشر که ملوک و سلاطین عدالت
بجای ... در وقتیکه و بتاج و ... کرامت ... لباس ... و ... مصیبت بر سر خواهند باشید و امثال ...
از دید ... خواهند دید بلکه انگشت ندامت بدندان ... خواهند گزید و ... و اخرت ... ظلم و ستم را منکر خواهند ...
بلکه با عدل خداوند عادل جمع میشود که ضعفاء و مسکینان و مظلومان و اطفال بی پدر و یتیمان بانال و افغان گرسنه و ... ما
شب ... و ایشان ... ایشان اهمال ... نماید ... طعام ... مال
ملازم بر اید و محتکرین ... دان اوان ... نماید و حضرت ... الله ... مطلع باشد ... انتقام او بر ...
با وجود این ... ظلم و ستم باعث پریشانی ... موجب ... مملکت میگردد چنانکه حضرت امیرالمومنین ع فرموده اند که
اذا امر ان جور السلطان ... پادشاهان از جور و ستم پادشاهان ... و ... من ظلم و ... نصرا ... هر که برداشت
خود ظلم ... خود کرده و علاوه بر انچه مذکور شد نام این ستمکار در اطراف و اقطار بظلم و ستم اشتهار می یابد
دل ... و ... هیچ ... سالهای ... ناحق ... در دمان او ... و ... کاران ...
میکنند ... بتر ... است که ... پایمال شوند ... او ابدی ... و ... از ...
که چون حضرت سید سجاد ع از زمان وفات رسید حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای فرزند زنهار از ظلم نکو ...

و از وصیت پیغمبر خدا اندیشه باشد چه او را چون کسی دیگر نباشد دست بدرگاه مالک الملوک بر میدارد و منتقم حقیقی از برای او انتقام میکشد و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هیچکس نیست که بر دیگری ظلم کند مگر آنکه خدا آن ظالم او را میگیرد در جان او یا مال او یعنی چون ظلم
او بر شد بدترین باشد که بندگان خدا و قحط و غلا در عین بلا بوده باشد و سلطان ایشان منع طعام از بندگان ضعیف ملک
العلام نماید با آنکه زمام اختیار مردم در دست او باشد و آن بیچاره کافرانبار زار یکی یکسان در مقام آزار او بر نباید و ما لا کلام از حضرت
امیر المؤمنین عم مرویست که هیچ ثوابی نزد خدا تعالی عظیم تر نیست از ثواب سلطانی که بصفت عدل موصوف و مردی که شیوه او نیکوکاری
و معروف باشد و از حضرت فخر کاینات مرویست که عدالت کردن یک ساعت بهتر است از عبادت هفتاد سال که جمیع روزها را روزه
بدارند و همه شبها را بعبادت و طاعت احیا نمایند و نیز آن حضرت عم فرمود که هر صاحب تسلطی که اهل بیع شود قصد ظلم با مردی نداشته باشد
حق تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد و از حضرت امام جعفر صادق عم مرویست که پادشاه عادل بیحساب بهشت داخل گردد و بهتر از این وجه
ماثور است که عدالت در کلام پادشاهی که شهریاری او را با فر باشد از نعمت و شکر شهریاری خود و رعایا مشمول رحمت اند و خوشنودی است که
بعقل و نقل و تجربه و عیانا ظاهر و روشنست که شیوه پسندیده عدالت و دادخواهی باعث دوام دولت و ظلم و سلطنت میگردد و چه
دولت سرچشمه پادشاهان را پایه این هوشیاری تو نه کاخ رفیع البنیان سلطان را استحکامی ازین به بنیاد نیست و هم باین صفت خجسته
نسب پادشاهان در اطراف و اکناف عالم مشهور و در اصقاع بلاد برایند نامی مذکور میگردد و هر کس دعای خیر عاید روح بزرگوارش
میشود مخفی نماند که همچنانچه بر شهریاران و سلاطین عدالت گستری و رعیت پروری لازم و متحتم است که سایه مرحمت و شفقت بر سر
کافه خلایق بگسترانند همچنین بر کافه رعایا و عامه برایا واجبست که از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز ندانسته همواره طریق
یکرنگی و اخلاص مسلوک دارند و اسامی سامی ایشان را از دخل و ملال تعظیم و تکریم بر زبان جاری سازند و دعای ایشان را بر ذمه خود لازم
شمارند از حضرت امام موسی کاظم عم مرویست که ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید و بر خود نپسندید بسبب فرمان سلطان و فرمان
فرمای خود پس اگر عادل است از خدا درخواست کنید که او را پاینده بدارد و اگر ظالم است از درگاه الهی مسالت نمائید که او را بصلاح آورد که
صلاح احوال شما در صلاح سلطان شما است بدرستیکه سلطان عادل بمنزله پدر مهربانست پس بپسندید برای او آنچه برای خود می
پسندید و مپسندید برای او آنچه از برای خود نمی پسندید و بالجمله وجود طبقه عالیه سلاطین از اعظم نعمای الهی بود و ایشان را از اشد
کفران نعمت غیر منتهی پس ترک اخلاص ایشان در باطن کاشتن و ستون وجود ایشان را پیوسته بدرود دست دعا داشتن بر عالمیان
واجبست وبالله التوفیق بیست و سوم در خرید و فروشی که باطلست بدانکه کسی طعامی خرید شد بقیمتی که نقد و بقیمتی که نسیه
اینکه فروشنده بگوید که این طعام را نقد بتو میفروشم بقیمتی و نسیه بقیمتی بیشتر از آن پس بگوید خریدار قبول کردم بی تعیین یکی از آنها
صیغه این نحو باشد که نقد با کذا و نسیه با کذا و تعیین نشود که کدام را خرید و صورت را خواسته باشد عمل
کند چنین معامله باطلست على الاظهر الاشهر بل عليه عامة من تاخر وفاقا للاسكافي والمفيد والسيد بن حمزة والمبسوط والتذكرة والحلبي
القاضي وابن زهرة والساوي والمحكي وربما من كتبه وكذا ابطل لو قال بعتك هذه السلعة بكذا او كذا نسية على الاظهر الاشهر بل عليه عامة
من تاخر لان قال مضافا الى النهي عن بيعين في صفقة واحدة المروي عن طرقنا الخاصة والعامة المفسر بذلك في كلام جماعة كالاسكافي
وابن زهرة والعلامة في المختلف الخبرين احدهما الموثق نهى عن بيع ما لم يقبض وعن شرطين في بيع وعن بيع ما لم يضمن وهما مع اعتبار
بالشهرة وحجية الاول الموثق واضح الدلالة اما الثاني فمن ظهوره فيما في ذلك كما فهم الجماعة او لاطلاقهما الشامل له الخ بیست و یکم از جمله چیزها
و فروش مکروه یا حرام تلقی رکبانست که قاصد بیرون بلد بیع است یعنی شخصی باستقبال کاروان برود بیرون بلد پیش از آنکه کاروان داخل شهر
شوند و مطلع بر نرخ شهر شوند چیزی از ایشان بخرد یا چیزی بایشان بفروشد و دلیل این خبر معتبر است قال في الرياض ففي
الخبر لا تلق ولا تشتر ما تلقى ولا تاكل منه وفي آخر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن التلقي قلت وما حد التلقي قال ما دون غدوة او روحة
قلت وكم الغدوة والروحة قال اربع فراسخ وظاهر نهی تحریم است و همین قول نقل شده است از شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و قاضی و حلی
و علامه در منتهی و محقق ثانی بعضی از متاخرین فان ظاهر ... و غیر ایشان ... سند خبر ...

وابن ابی جمهور و ثانی و ابن حمزه و انکسانی اند که اجماع عصابه بر تصحیح روایت ایشان واقع شده اگرچه اکثر متاخرین بکراهت قائل شده اند للاصل
وضعف السند و بضعف آنها اقرب قول بتحریم اظهر است چنانکه در ریاض گفته سیما مع اعتضاد الخبرین بوجه آخر وهو عمل الحلی بهما مع
اقتصاره فی العمل باخبار الاحاد علی ما احتف منها بالقرائن القطعیة هذا مع دعوی الشیخ علیه الاجماع فی الخلاف وحده عند الاصحاب
بلا خلاف کما عن النهایة والمنتهی اربع فراسخ الخ و هذا استقبالی که حرام یا مکروه هست اینست که چهار فرسخ برود یا کمتر از چهار فرسخ چنانکه
در بعضی بلاد بقالها و خبازها و قصابها میکنند و مرتکب نهی تلقی میکنند و از این جهت برکت از اموال ایشان برداشته شده و دائما
بسبب ارتکاب فعل حرام در ذلت و فقر و فنا و عنا اند و اگر بیشتر از چهار فرسخ برود مکروه یا حرام نخواهد بود زیرا که بیشتر از چهار
فرسخ حکم سفر کردن از برای تجارت دارد و کراهت یا حرمت در صورتیست که بقصد خرید یا فروش از شهر بیرون رود و اما اگر از
شهر بیرون رود بقصد دیگر و اتفاقا بکاروان برخورد و چیزی از ایشان بخرد یا چیزی با ایشان بفروشد باکی و منعی در آن نیست قال
فی الریاض فلا یکره ما زاد لانه سفر للتجارة و نیز در صورت تلقی اگر کاروان نرخ بلد را دانند در خرید و فروش مکروه یا حرام نخواهد بود که
نهی در صورتیست که ایشان نرخ بلد را ندانند و نیز نهی در صورتیست که از شهر طلب بیرون رود پس اگر از دروازه شهر بیرون نرفته به
کاروان برخورد در خرید و فروش بقول جمعی منعی نیست یعنی بعد از دخول ایشان ببلد اگرچه نرخ بلد را ندانند و بعضی این صورت را داخل
در روایت بکراهت یا حرمت دانسته قائل شده اند چنانکه از صاحب ریاض نیز معلوم میشود و بدانکه بنا بر هر دو قول یعنی بکراهت
یا حرمت بیع صحیح است قال فی الریاض لتعلق النهی بالخارج الا ان النهی عن اکل ما تلقی و شرائه فی الخبر الاول ربما اشعر بالفساد
کما عن الاسکافی و اگرچه فتوای معظم اصحاب بصحت است ولکن اسکافی بفساد بیع حکم نموده و بنا بر صحت بیع هرگاه بعد از ثبوت
اهل کاروان که در آنچه خرید و فروش نموده اند مغبون شده اند در این صورت بعد از ثبوت میتوانند فسخ معامله نمایند علی
الاظهر الاشهر چه ضرر و ضرار در شرع نیست قال فی الریاض و علی الصحة یثبت الخیار للرکبان ان ثبت الغبن الفاحش علی الاظهر الاشهر لا ضرر
ولا ضرار فی الشرع بیست و دوم حرام است تکسب نمودن بچیزهایی که نجس شده باشد و قابل تطهیر نباشد مثل کلاب و دوشاب و روغن و امثال
اینها از چیزهایی که نجس شده خرید و فروختن اینها حرام است و باطل است اینها ممکن نیست شرعا الا اینکه مستعمل شوند در باب [illegible] یا
خود بخود یا اینکه [illegible] شوند اگرچه نفعی حاصل شود از اینها حرام است اعم از اینکه مایعات نجسه بالذات باشد یا بالعرض
اعلام کند بمشتری یا نه اجماعا چنانکه در غنیه و منتهی و مسالک و غیر اینها ذکر شده قال فی الریاض و یحرم التکسب بالمایعات النجسة
بالذات او بالعرض مع عدم قبولها التطهیر مطلقا او لو حصل لها نفع و اعلم بالنجاسة اجماعا کما فی الغنیة والمنتهی والمسالک وغیرها و هو الحجة
مضافا الی العمومات المتقدمة الناهیة عن بیع النجس والمعربة عن تحریم ثمن ما حرم اصله مکروه و عن نجس با جمیع اصنافش مثل روغن گاو
و گوسفند و روغن زیت و روغن دنبه و روغن چراغ و بزرک [illegible] اسم روغن بآن صادق شود خواه از حیوان حاصل شود یا غیر اینها قال
صح فی جواهر الکلام پس جایز است خرید و فروختن بسبب فایده استصباح بشرط آنکه بایع مشتری را اعلام و خبردار نماید که اینها نجسند خلاف
از مایعات نجسه فروختن روغن بجمیع اصنافش با اعلام مستثنی است باجماع چنانکه از غنیه و خلاف و ایضاح النافع و غیر اینها نقل
شده و بصحاح مستفیضه و معتبره الا بخلاف صحیحه حلبی و صحیحه زراره و صحیحه سعید اعرج و غیر اینست و در ریاض گفته عدا الدهن
بجمیع اصنافه فیجوز بیعه مع الاعلام لفایدة الاستصباح للاجماع کما فی الغنیة و غیرها و الصحاح المستفیضة و غیرها من
المعتبرة و مشهور بین الاصحاب تقیید استصباح است در تحت سماء یعنی باید در جایی بسوزانند که سقف نداشته باشد بلکه ابن
ادریس ادعای اجماع بر این نموده و در دعوی اجماع منع است ولهذا [illegible] مطلق اند و مقید نیست تا جمع بین
الاخبار شود و بجهت شیخ در مبسوط و علامه در مختلف و شهید ثانی در مسالک و فاضل بهبهانی و صاحب کفایه و صاحب
ریاض و بالجمله اکثر متاخرین جایز دانسته اند سوزانیدن آنرا اگرچه در تحت سقف و ظلال باشد بسبب عموم ادله و خلو اخبار از قید
با وجود آن در وقت حاجت قال فی المسالک والمشهور بین الاصحاب تقیید جواز الاستصباح بها بکونه تحت السماء بل ادعی علیه ابن
ادریس الاجماع وقیل الحکم بالتقیید نظر و فی دعوی الاجماع منع والاخبار الصحیحة [illegible] المقیدة لها [illegible]

معلوم فالقول بجوازه مطلقا متجه والیه ذهب الشیخ فی المبسوط و[illegible] فی المختلف قال فی الکفایة والقول بالجواز مطلقا متجه کما ذهب
الیه جماعة من الاصحاب لعموم الادلة وقال فی الریاض [illegible] مع کثرتها التقیید بالاستصباح تحت السماء کما عن الاکثر بل فی الغنیة
والسرائر [illegible] ومن [illegible] الاجماع [illegible] ومستنده غیر واضح سواه فان تم کان هو الحجة علیه والا فالاطلاق کما علیه کثیر من المتأخرین
لا یخلو عن قوة للاصل وخلو النصوص عن القید مع ورودها فی بیان الحاجة وکون اظهر افرادها بالغلبة خلاف الغالب الاسراج
فی الفضاء لکن الاحوط بل الاولی الاول لاعتضاده بالاجماع بالشهرة واز ماذکر معلوم گردید که اب مضاف هر مایعی چون شیره وشیر و
دوغ وسرکه واب گوشت وغیر اینها که نجس شده قابل تطهیر نباشد حرام است مباشر آن هر چند مایع بشرط اعلام کند ونفعی
در آن باشد مثل اینکه شیره نجس را بجهت زنبور عسل قرار بدهد یا آب نجس را بحیوانات دهد ودوغ نجس را بجهت [illegible] صابون یا
یا برنج حیوانات وانسان [illegible] دهد یا بجهت [illegible] بفروشد یا حرام است [illegible] اگر اخبار مستفیضه بجواز بیع ادهان نجسه برای فایده استصباح
[illegible] شده بود مقتضای قواعد این بود که در آن نیز جایز نبوده باشد قال فی المسالک ولا فرق فی عدم جواز بیعها علی القول
بعدم قبولها الطهارة بین صلاحیتها للانتفاع علی بعض الوجوه وعدمه ولا بین الاعلام بحالها وعدمه علی ما نص علیه الاصحاب
وغیرهم وبعضی از علما جایز دانسته اند بیع انرا ومطلق استعمال [illegible] مثل اینکه [illegible] بجهت صابون یا بجهت
استعمال [illegible] کردن [illegible] ولیل [illegible] بلکه جایز بودن بیع مایع نجس منحصر بدهن است که برای استصباح بوده
فروخته شود غیر اینها ولکن شیخ علی در حاشیه شرایع ومقدس اردبیلی وفاضل سبزواری تجویز کرده اند مطلق استعمالات غیر مشروطه
بطهارت را مثل اخذ صابون وچرب کردن حیوانات وبدن [illegible] وکفایه گفته والحق بعض الاصحاب بیعها للاستصباح بیعها لیعمل
صابونا او لیدهن بها الاجرب ونحو ذلک وهو قوی للاصل وعموم الادلة وذکر الاسراج والاستصباح فی الاخبار لا یقتضی الحصر
بل الظاهر ان الغرض بیان الفایدة والانتفاع بذکر فایدة ظاهرة کما ان تخصیص المنع بالاکل [illegible] علی الحصر [illegible] الاستصباح
تحت السماء الی ان قال والقول بالجواز مطلقا متجه کما ذهب الیه جماعة من الاصحاب لعموم الادلة ودر ارشاد در جواز آن اشکال نموده
[illegible] عدم جواز را احوط دانسته قال فی المسالک وانما اخرج هذا الفرد بالنص والا فکان ینبغی مساواتها لغیرها من المایعات النجسة التی
یمکن الانتفاع بها فی بعض الوجوه وقد الحق بعض الاصحاب بیعها للاستصباح بیعها لیعمل صابونا او لیدهن بها الاجرب ونحوه
ویشکل بانه خروج عن مورد النص المخالف للاصل فان جاز لتحقق المنفعة فینبغی مثله فی المایعات النجسة التی ینتفع بها کالدبس یطعم النحل
ونحوه ودر ریاض نیز نسبت قول بجواز را بشذوذ داده وعدم جواز را احوط دانسته قال فی الریاض وظواهر النصوص المتقدمة الواردة
فی بیان الحاجة الاختصاص بالاستثناء علی الاستصباح خاصة خلافا لمن شذ فالحق به البیع لیعمل صابونا او لیدهن بها الاجرب استنادا
الی الاصل وصریح الخبر المروی عن نوادر الراوندی وحملا للنصوص علی التمثیل الغالب والاحوط الاول لاندفاع الاول بعموم ما دل علی
المنع عن التکسب بالنجس خرج المجمع علیه وهو البیع والشراء للاستصباح وبقی الباقی والثانی بقصور السند والثالث بالضعف لخلوهما
عما مع الکثرة واعتضاده بفهم فقهاء الطائفة وبدانکه بنا بر قول بعدم جواز استصباح مگر تحت ظلال وسقف نیز از جهت نجاست
دخان اعیان نجسه است بلکه دخان اعیان نجسه طاهر است بالاتفاق عند علمائنا بلکه این تعبد محض است قال فی المسالک واعلم ان تعلیل
القول باختصاص جواز الاستصباح بالدهن النجس تحت السماء فهو تعبد محض لا لنجاسة دخانه فان دخان الاعیان النجسة عندنا طاهر
لاستحالته انتهی ماده ودر ریاض گفته واجماعنا المحکی هنا فی الروضة وغیرها علی عدم نجاسة دخان الاعیان النجسة واگر اینها مایع در دوان
نباشند ونجس شوند باینکه [illegible] باشند هم [illegible] نجس را باید دور انداخت وباقی را بمصرف رساند مخفی نماند که دوغ نجس که جایز است
فروختن آن برای استصباح آن [illegible] نیست که نجاست آن بالعرض باشد یعنی روغن در اول پاک باشد بعد از آن نجاستی داخل آن
شود ونجس کرده مثل اینکه فضله موش در آن افتد یا خود [illegible] افتد ومیرد یا غیر اینها از نجاسات داخل آن شود اما هرگاه روغنی
باشد که بالذات نجس باشد مثل دنبه والیه میته از حیوانات که [illegible] امثال اینها از پیه آن بعمل آمده باشد جایز نیست سوزانیدن آن
مطلقا وخریدن وفروختن آن اصلا با اعلام نیز جایز نیست وباتفاق اصحاب نیز در آن نقل شده کما فی الریاض وقال فی المسالک [illegible]

الحاق

الخلاف ما اذا كان الدهن متنجسا بالعرض فلو كان نفسه نجاسة كاليات الميتة والمبانة من الحي لم يصح الانتفاع به مطلقا لاطلاق النهي عن
استعمال الميتة وقال في الرياض لا يجوز ان يباع و يستصبح بما يذاب من شحوم الميتة والياتها مضافا الى اطلاق المعتبرة المستفيضة المانعة
عن الانتفاع بالميتة ففي الصحيح الميتة ينتفع بها بشيء فقال لا وفي الخبر ما اقطع منها ميت لا ينتفع به وفي آخر لا ينتفع من الميتة باهاب ولا عصب
فتامل مع ان ظاهرهم الاتفاق عليه كما قيل وشهيد اول در نقل نموده از علامه جواز استصباح از الیه در تحت سماء مثل بعض محض
وضعيف شمرده اند و روایات که در خصوص مر وارد شده قاصرة الاسانيد و ضعيف است مقاومت با روایات سابقه نمیتوانند بکنند
قال في الرياض خلافا للمحكي عن الروضة فجوز الاستصباح به و تبعه من متاخري المتاخرين جملة للاصل المخصص بما مر والروايات القاصرة الا سيما
الضعيفة هي كالاول عن المقاومة له و صاحب کفایه نیز جایز دانسته استصباح از الیه میته را بعد از آنکه نقل از جامع بزنطی نقل نموده و در
الاستثناء نیز وجهیست قال في الكفاية ونقل الشهيد عن العلامة جواز الاستصباح به تحت السماء وقال وهو ضعيف وفيه تامل وقد روى
ابن ادريس في آخر السرائر عن جامع البزنطي صاحب الرضا ع قال سألته عن الرجل يكون له الغنم يقطع عن الياتها وهي احياء ايصلح ان ينتفع
بما قطع قال نعم يذيبها ويسرج بها ولا ياكلها ولا يبيعها ورواه الحميري في قرب الاسناد عن عبد الله بن الحسن عن علي بن جعفر عن اخيه
والعمل به متجه بهر حال مستند این قول ضعیف است و خود علامه اینکه ابن ادریس در مستطرفات سرائر ذکر نموده عمل بآن نکرده و اکثر
متقدمین ادهن متنجس را بگویند جهت اسراج مقرر شده فروش اعلام نماید یعنی مشتری را خبر دهد عند الاکثر و کذا کالاستصباح واما بیع صحیح است بعضی
گفته اند که صحیح است لکن مشتری بعد از اطلاع اختیار فسخ دارد و معظم اصحاب بعدم جواز آن بدون اعلام قائل شده اند و صاحب مسالک نیز
در جواز اشکال نموده چه رفتار به مصباح اخبار با استصباح شده و مقتضای آن اعلام بجهت بیع بجهت آنست فقط قال في المسالك
وحيث جاز استعماله على بعض الوجوه جاز بيعه للعالم بحاله ولو باعه من دون الاعلام فهل صح البيع وفعل حراما وتخير المشتري لو علم او اشكل
الجواز بناء على تعليله بالاستصباح فان مقتضاه بالاعلام بالحال في البيع لذلك انتهى و با اعلام فروختن دهن متنجس برای اسراج مسلما
و در حق جایز است بلا خلاف اما شیره مایع یا سرکه و شیر و امثال اینها که متنجس شده و قابل تطهیر نباشد فروختن بمسلم و غیر مسلم مطلقا حرام است
بلا کلام خلاصه بغیر از دهن متنجس هر مایعی که نجاست داخل آن شده باشد و تطهیر آن نمیتوان نمود مبایعه آن اگرچه با اعلام باشد جایز
نیست و علامه حلی ره گفته که آب متنجس را میتوان فروخت هر چند مایع بالاصالة است باعتبار آنکه میتوان تطهیر آن نمود زیرا که هر گاه
آب پاک بالاتفاق ملاقات نماید این آب نجس هم پاک میشود و چیزی که متنجس شده باشد و توان تطهیر آن نمود مثل جامه و فرش پاک کند
و جو و برنج و میوه که نجس شده باشد و توان نجاست را از آنها ازاله نمود جایز است خرید و فروخت آنها با اعلام بلا خلاف و بعضی فقها
تجویز نموده اند پاک شدن روغن متنجس را باینکه داغ نمایند و در آب کر جاری بریزند و بعد از آن از روی آب بگیرند یا آنکه در آب کر
بجوشانند و مشهور در فقها تجویز نمی نمایند تطهیر آن را مطلقا و حق با مشهور است چه یقین حاصل نمیشود که آب بجمیع اعماق و اجزاء
روغن نفوذ نماید و بر فرض آنکه یقین حاصل شود یقین حاصل نمیشود که بعد از نفوذ در اجزاء و اعماق آب به اطلاق باقی باشد و
مضاف نشود بلکه آب هم مضاف میشود بهر حال اشهر واقوی عند الاصحاب عدم طهارت نیست و دقم حرام است فروختن انگور
و مویز یا خرما یا امثال اینها را که خمر و شراب مسکر نمایند اعم از آنکه فروختن و امثال آن برای این باشد که شراب کنند یا آنکه برای آن فروشند اما
میدانند که خریدار اینها را شراب میسازند و در صورت شرط بالاتفاق حرام است اجماعا ظاهرا و حكي عن المنتهى التصريح به وهو الحجة فيه و باینکه
اعانت بر اثم است و اگر بدانند ضرورتا و در صورتیکه حرام است اجاره مساکن و حمولات بجهت محرمات اگر از جهت آن باشد که صلاح حمل را
مثل ابل و غیر آن و در جای سفن و ابواب که ظاهر است ظلم یا آنکه نوعی ظالم و اسکان ادیان برای ظلم یا اجاره ... و بعضی نیز چنین است
در صورتی که شرط ... با بعضی الاتفاق ... که با آنکه نفروشد بدون شرط و بدانند که ... کند حرام نیست
چه مکروه است و اگر بدانند که خمر میکند ... ظاهر آن دو وجه است و در کفایه اقوی دانسته جواز را قال و في بيع العنب ممن يعلم انه يعمله
خمرا خلاف والاقوى الجواز ... و روایاتی که مشعر بآن
و اکثر علما نیز در صورت عدم شرط و اتفاق اگرچه علم باتخاذ به آن حاصل باشد مکروه دانسته اند ولکن در مختلف و ... و غیر هما

بحرمت نموده اند در صورتی که علم داشته باشد که برای شراب میخرد و اینقول مختار معظم معاصرین است و در بعضی نیز اینقول را اختیار
کرده و قطع نظر از نصها ادله در نهی از منکر کسی اگر خبر دار شود واجبست بر او نقض عزم آن پس چگونه میشود اعانت او نمود قول بجواز
مکروه محتجست بلکه در شناخت ظن غالب ابن ادریس دانسته عام و عبارت ایشان اینست لما بیعه لاهل الغلبة الموثوقة سواء اشترطها فی نفس
العقد ام حصل الاتفاق علیها او وانها انما یعملها ابدون الشرط فان لم یعلم انه یعملها لم یحرم علی الاقوی ... کرده ان عام انه یعملها
نفی تحریم بجهان اجود هما ذلک والظاهر ان غلبة الظن کذلک وعلی هذا تنزل الاخبار المختلفة ظاهرا وقال فی الدروس و بیع الخشب
ما یتخذ منه المساکن لیعمل مسکرا او الخشب للحجر لیعمل صنما او وثنا او صلیبا او الة لهو وقید روایة ابن حر ... المنع ممن یعمله و لیس فیها ذکر الغایة
واختاره ابن ادریس والفاضل لان النبی صلی الله علیه وآله لعن عاصر الخمر وکذا یحرم بیع الثوب لیغطی به الصنم والصلیب واجارة
المساکن والحمولة لتحمل ... الا ان یقصد ... الخمر والخنزیر وهو امانة جامع ... خمر که شراب مسکر انگور حاصل
شود ... در خصوص حرام بودن بیع و شرا و سایر معاملات آن وارد است و از انجا نیز ... است و آن شراب مست کننده ای
که از خرما حاصل میشود و از انجا نبیذ است که از عسل حاصل میشود و از انجا ... است بکسر ... و آن شراب مست کننده است که از
جو و غیر آن حاصل میشود و آن غیر ماء الشعیر است ... از انجا فقیع است که از زبیب حاصل میشود و غیر اینها از انواع
شرابها که مست کننده است مطلب سیم در بیان حرمت خمر و نجاست و سایر متعلقات است و در آن چند مسئله است اول در حرمت
است بدانکه حرمت خمر از ضروریات دین است و مستحل آن یعنی کسیکه خوردن شراب را حلال داند مثل منکر زکوة و صلوة و حج و تعظیم
بیت الله الحرام و سایر ضروریات دین کافر و نجس و واجب القتل است و کتاب و سنت ناطق است بحرمت آن قال الله تعالی فی سورة المائدة
یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون ظاهر معنی و حاصل مضمون بقول
اکثر ای کسانیکه ایمان آورده اید اینست و جز این نیست که شراب یا هر چه زائل ... باشد بنا بر بعضی از تفاسیر و قمار و بتان و تیرها که ...
تیرها است که در زمان جاهلیت بانها قمار میباختند یا سر ... که بانها استقسام میکردند ... که در محل خود مذکور است چرک پلید است
ناشی از عمل شیطان پس اجتناب کنید از آن شاید که رستگار شوید اینست ... و غیر این نیست ... شیطان که اراده دارد ... شما
دشمنی و کینه در شراب و قمار و باز دارد شما را از یاد خدا تعالی و از نماز از چه را شما ترک کننده آنها هستید پس ... عاقل هوشیار ظاهر است که
خدا تعالی در این آیه ... مبالغه و تاکید در مذمت شراب ... جمله اسمیه ... الفاظ ... کرده و شراب را
خوانده و از عمل شیطان شمرده و باجتناب از آن رستگاری ... نموده و بار دیگر ذکر آنرا با قمار اعاده نموده و مفاسد دینی و دنیوی
آنرا بیان فرموده و دیگر با طریق استفهام که ابلغ از نهی است از آن نهی کرده و ... الا ... شراب ... بتان ساخته ... ذکر شده
است و بر طبق اینست حدیثی که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که شارب الخمر کعابد الوثن یعنی شراب خوار مانند بت پرست است
زیرا که بت نفس و هوای خود را اطاعت مینماید و در تفسیر ... گفته که ... و افاضل ... نسبت کرده اند ...
است بحرمت خمر ... و ملحق شده است بخمر جمیع مسکرات بنص نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده کل مسکر خمر و کل خمر حرام یعنی
هر مسکر و زایل کننده عقل خمر است و هر خمر حرام است خلاصه کل شراب مسکر حرام است و مختص بعصیر عنب نیست حتی در قاموس هم گفته
والعموم اصح لانها حرمت وما فی المدینة خمر ما کان شرابهم الا التمر والبسر انتهی کلامه و قطع نظر از آیه و اخبار عقل نیز حاکم است بحرمت
آن چنانچه جمعی از فلاسفه و ملاحده با وجود ... شهادت داده اند ... کبیره و صغیره بقاعده عقلیه تصریح نموده اند
باینکه چون مقصود از ایجاد این نشاء معرفة الله بالوحدانیة و شناخت احکام و عبادات الهیه است کما قال تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون و معرفت خدا و عبادت او نمیشود مگر بعقل ... و هر گاه رخصت بشرب خمر شود منافی غرض حکیم میشود و معتبر ...
اسکار کثیر است پس قلیل آن نیز اگر چه ... باشد ... نیز ... اجماع ... المادة ... قانون عقل
باشد و للنصوص المستفیضة ما اسکر کثیره فقلیله حرام ... و ... خمر گویند که شراب آن عقل را می
پوشاند و نیز از اخبار مستفیضه ... ان الله تبارک و تعالی لم یحرم الخمر لاسمها و لکن حرمها لعاقبتها فما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا چون از این آیه شریفه معلوم کردید که در تناول خمر و میسر اثم
عظیم است و مراد از منافع آن بر ناس طرب و کسب مال و غیر اینها است چنانکه بعضا فی کفته و مع هذا اثم و گناه اینها یعنی مفاسدی که
از شرب خمر و قمار و بازیچه حاصل میشود اکبر و اعظم است از نفع اینها و قال تبارک الله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ
الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ و در تفسیر صافی کفته که این آیه ابلغ و اشد است در باب
حرمت خمر و میسر از آیه اولی و ثانیه و در این امر نموده با اجتناب از خمر و میسر علت آن را بیان فرموده و سبب آن علت حرام نموده و
بعد از این در آیه رابعه که صراحتا تحریم خمر را بیان فرموده و کشف نموده و آیه رابعه شریفه این است قال تعالی قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا
ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ و مراد از اثم در این آیه واضح هدایه که خداوند عالم از او حرام فرموده خمر است چنانکه مفسرین و
اهل لغت تصریح بیان نموده اند و از ائمه اهل بیت عصمت علیهم السلام نیز معلوم میشود و در تفسیر صافی بعد از آنکه اثم را در این آیه بخمر
تفسیر نموده و روایتی نیز در این باب از علی بن یقطین ذکر کرده که حاصل مضمون آن این است که مهدی از خلفاء بنی عباس از حضرت امام
ابو الحسن علیه السلام سوال نمود از خمر که آیا آن محرم است در کتاب خدا و مردم نهی از آن را از قرآن نمیفهمند و تحریم آن را از کلام خدا نمی فهمند پس آن
جناب علیه السلام فرمودند بلی آن خمر محرم است در کلام خدا مهدی عرض کرد در کدام موضع حرمت آن در کلام خدا بیان شده آن حضرت
فرمودند در قول حق که فرموده قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ تا اینکه آن جناب فرمودند اما الاثم فانها
بعینها یعنی اما اثم پس آن بعینه خمر است و بعد از آن آیه و یسئلونک عن الخمر والمیسر الخ تلاوت فرمودند پس خلیفه گفت ای علی بن یقطین
این فتوای هاشمیه است علی بن یقطین گفت راست گفتی ای امیر المؤمنین حمد خدا را که این علم را از اهل بیت بیرون نبرد
اهل بیت چون آن جناب با مهدی خلیفه از جهت بنی عباس بود قرابت داشتند آن جناب نیز از اهل بیت بود علی بن یقطین
گفت والله ما صبر المهدی ان قال لی صدقت یا رافضی یعنی قسم بخدا صبر ننمود مهدی خلیفه از اینکه بمن گفت راست گفتی ای رافضی
الی آخر الحدیث و محمد بن ادریس طاب ثراه در کتاب سرائر در باب حد شرب خمر در تفسیر آیه قل انما حرم ربی الفواحش الخ گفته الاثم الخمر بلا اشتباه
اثم در این آیه خمر است بلا خلاف بعد از آن کفته قال الشاعر شربت الاثم حتی ضل عقلی کذاک الاثم یذهب بالعقول و جوهری نیز در صحاح
این شعر را ذکر نموده و همچنین مختار الصحاح و اختریه و غیر اینها از کتب لغت ذکر شده قال فی الصحاح وقد تسمی الاثم الخمر فی الشعر و انشد
بشعر شاعر و قال فی القاموس الاثم بالکسر الذنب والخمر والقمار و ان یعمل ما لا یحل و در اقیانوس که شرح قاموس است نیز این معنی ذکر شده
و در انضیه کفته و سمی الخمر اثما و قال فی مجمع البحرین و قیل الاثم الخمر والبغی الظلم والفساد پس ثابت شد تحریم خمر از آیه رابعه و آنچه در آیه
ما ظهر منها و ما بطن کفته قیل الفواحش جمیع القبائح والکبائر ما علن بها و ما خفی و قیل هی الزنا و قیل الطواف عاریا و قیل الاثم الذنوب کلها
و قیل ما دون الحد و قیل الخمر والبغی الظلم والفساد انتهی پس بعد از آنکه در این آیات حق سبحانه و تعالی از فتاح و ابتدا فرموده بیان اشتمال خمر
و میسر و بیان آنکه فساد است و در آیه دیگر امر فرموده باجتناب از آن و در آیه دیگر بیان حرمت آن نموده و در آیه دیگر فرموده که اثم است
و مسمی کرده است خمر را که بمعنی خبیث و نجس و حرام باشد پس ثابت شد که کل اینها حرام است بعد از آن فرموده که از عمل شیطان و عمل شیطان است
است چنانکه فرموده فاجتنبوه یعنی اجتناب کنید از آن و امر مقتضی وجوب اجتناب است و بعد از آن فرموده لعلکم تفلحون یعنی بلکه شما
از آن رستگار شوید و بعد از آن فرموده إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ
فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ یعنی پس واقع میسازد عداوت را باعث اعراض از ذکر خدا و صلاة میشود که کلا حرام است و بعد فرموده فهل انتم منتهون
و این امر در نهی و منع است از آن لا فلما قال البغیر کما مر فی الحدیث منه لانه ضمن معنی الکمه بیان آن نیز بعد از آیه قل انما حرم ربی
الفواحش الخ صراحتا حکم تحریم آن فرموده و در کافی و تفسیر صافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که شرب خمر از مساکر و اهل
و مفتاح جمیع شرور است و شرها جمع شده است در خانه و کلید آن شرب خمر است حضرت فرموده که بر همه چیزی
و نا فرمانی شود بخدا مثل شراب مسکر یعنی مستی یعنی هیچ شرابی چون شراب خمر در زمانی با خدا نمی کند و مبادا ابراهیم از
و خمر خورد و حالی که نمی فهمند که چه میکنند و شرب خمر شراب است از نماز و جهالت میرسد که خدای تعالی

(حرمة الخمر) ٢٧٥

عیون روایت ابن صلت از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود ما بعث الله عز و جل نبیا الا بتحریم الخمر و در صافی از حضرت
باقر علیه السلام روایت نموده حدیثی که ما حصل آن بعد از اختصار اینست که جناب اقدس الهی هرگز پیغمبری مبعوث نکرده مگر اینکه در علم خدا
تعالی این بود که چون دین او را کامل نماید و خمر را حرام نماید بر ایشان و همیشه خمر حرام بوده بر امم ماضیه و مردم نقل میشوند از خصلتی
بخصلت دیگر و بتدریج خدای تعالی احکام خود را با ایشان بیان مینماید و نیست هدایتی دفعة از خدای تعالی از رفق او سبک چنین نمود
و اگر جمیع احکام را جملة بر ایشان لازم میکرد مردم هلاک میشدند و اول نیست که اول نازل فرمود در تحریم خمر و میسر بر امت نازل فرمود این آیه
و یسئلونک عن الخمر و المیسر پس چون قوم احساس نمودند تحریم خمر و میسر را و فهمیدند که آن اثم و گناه است و از چیزهائیست که باید از آن
اجتناب نمود بعد از آن این آیه را انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام نازل فرمود و پس از آن انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء
فی الخمر و المیسر نازل فرمود و بعد از همه اینها تحریم آن را بیان فرمود و این آیه قل انما حرم ربی الفواحش الایه و خبر داد ایشان را که اثم در خمر و غیرها
و آن حرامست و اما قول خدای تعالی که فرموده تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا در مجمع البحرین گفته السکر بالتحریک نبیذ التمر و قیل ان الآیة
نزلت قبل تحریم الخمر فلا اشکال و قیل السکر الخل و الرزق الحسن الدبس و التمر و الزبیب ... کفته سکر بفتحتین مصدر است
و اسم هم میشود شرابرا گویند یقال شرب سکرا ای خمرا و سکر بضم یعنی سرکه و اسم اطلاق میشود و علماء اسم اطلاق میکنند انتهی
علامه مجلسی قدس سره در مجلد رابع عشر بحار الانوار گفته در تفسیر آیه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا اختلف
المفسرون فی معناه فقیل السکر الخمر و الرزق الحسن التمر و الزبیب و الدبس و السیلان و الخل و قیل سکرا مفعول تتخذون علی جهة الاستفهام
عامل بنا مقدر و التقدیر تتخذون منه سکرا اولا و رزقا حسنا فیکون فیه جمع بین العاتبة و المنة و لذلک اسند الاتخاذ
الیهم و قیل السکر الخل و الرزق الحسن ما هو حلال منه و قیل السکر کل ما حرم الله من ثمارها خمرا کان او غیره کالنبیذ و الفقاع و ما اشبهها
و الرزق الحسن ما احل الله من ثمارها و قیل السکر ما یشبع و یسد الجوع و قال علی بن ابرهیم السکر الخل و روی عن الصادق علیه السلام
انها نزلت قبل آیة التحریم فنسخت بها و فیه دلالة ان المراد به الخل و قد جاء بالمعنیین جمیعا قیل و علی ارادة الخمر لا یستلزم حلها فی وقت لجواز
ان یکون عتابا و منة قبل بیان تحریمها و میزه الشیخ فی السکوت عن التحریم فلا ینافی ما جاء فی انها تکن ملاک الاطلاق فی مقابلتها
الرزق الحسن تنبیه علی قبحها ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون ای یستعملون عقولهم بالنظر و التامل فی الآیات انتهی کلامه رفع الله قدره
و انما فی سماء الرضوان بدره فصل بدانکه حرمت خمر از نواهی شریعت ما نیست همینکه مذکور شد بلکه آن محرم است باتفاق کل امه
و در کل کتاب اجماع چنانکه در انتصار نقل کرده و از کنز العرفان و ظاهر تنقیح نیز معلوم میشود و از عبارت بحار نیز معلوم شد و در منهاج
الهدایه گفته که اخبار در این باب مستفیض است و ابن ادریس در سرائر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
الخمر شر الخبائث من شربها لم یقبل الله له صلوة اربعین یوما فان مات و هی فی بطنه مات میتة جاهلیة ما حصل معنی اینکه خمر شر خبائث
است هر که بنوشد آنرا قبول نمیکند خدای تعالی صلوة او را چهل روز اگر بمیرد و خمر در شکم او باشد مرده بمیته جاهلیت بوده و در عیون
اخبار الرضا از محمد بن سنان روایت نموده که گفت شنیدم از حضرت ابا الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام که فرمود حرام کرده
خدای تعالی خمر را برای فسادی که در آن هست از تغییر عقول شاربین و حمل ایشان بر انکار خدا و رسل او و سایر آنچه صادر میشود
شاربین از فساد و قتل و قذف و زنا و سایر محرمات پس بسبب این حکم نموده ایم که کل مسکرات حرام محرم است چه از عاقبتها نهایت میاید
آنچه از عاقبت خمر صادر میشود هر که ایمان بخدا و یوم آخر داشته باشد و ما را دوست دارد و بولایت ما داخل شده باشد از شرب جمیع
مسکرات باید اجتناب کند و بدرستیکه عصمتی نیست ما بین ما و بین شاربین آنها و در ارشاد القلوب از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است ان فی جهنم لوادیا یستغیث اهل النار کل یوم سبعین مرة و فی ذلک الوادی بیت من النار و فی ذلک البیت جب
من النار و فی ذلک الجب تابوت من النار و فی ذلک التابوت حیة لها الف راس فی کل راس الف فم و فی کل فم الف ناب و کل ناب
الف ذراع قال انس یا رسول الله لمن هذا العذاب قال لشارب الخمر من حملة القرآن یعنی بدرستی در جهنم وادیست که استغاثه مینمایند
از آن وادی اهل آتش هر روزی هفتاد بار و در آن وادی خانه ایست از آتش و در آن خانه تابوتیست از آتش و در آن چاهی هست از آتش

و در آن

و در آن تابوت مار هست از آتش که هزار سر دارد و در هر سری هزار دهان دارد و در هر دهنی هزار دندان و هر دندانی هزار زهر است الخ
عرض کردم یا رسول الله این عذاب از برای کیست فرمودند از برای شرابخوار و آنکه حمل قرآن کرده باشد یعنی حاملان قرآن باشند و در
قبلها نیست که این عذاب از برای شارب خمر نیست که از اهل قرآن باشند و برای تارک الصلوة است و گفته شده که مراد از حملة قرآن
مطلق کسانیست که تلاوت آن همه مشغول شده باشند و عالم باشند بحرمت خمر و غافل و جاهل فقط بحرمت خمر نباشند هر چند که
سواد خواندن کتاب الله نداشته باشد و در من لا یحضره الفقیه و سایر اینها در بعض غیر اینها از کتب معتبره از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت نموده اند که آنجناب فرمود لعن الله الخمر و عاصرها و غارسها و ساقیها و شاربها و بایعها و مشتریها و آکل ثمنها
و حاملها و المحمولة الیه ما حصل اینکه لعن کند خدا تعالی یا لعنت کرده است شراب را و فشارنده آنرا و غرس کننده آنرا و ساقی آنرا و شارب آنرا
و بایع و مشتری آنرا و آکل یعنی خورنده قیمت و ثمن آنرا و بردارنده آنرا و آنکسی را که بسوی او یعنی برای او برداشته میبرند معنی غارس که
غارس کرم که شراب از آن اخذ میکنند در صورتی داخل لعن میشود که بقصد خمر باشد حاصل و ثمار آن بکار نه طلقا و همچنین است
عاصر و غنی مستحق لعن میشود که بقصد خمر عصر نماید نه بقصد غیر آن چنانچه در شرح من لا یحضره نقل نموده و بقصد و قید
در فقیه از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده که شارب الخمر ان مرض فلا تعودوه و ان مات فلا تشهدوه
و ان شهد فلا تزکوه و ان خطب الیکم فلا تزوجوه فان من زوج ابنته شارب الخمر فکانما قادها الی النار حاصل مضمون حدیث اینکه شراب
خوار اگر بیمار شود عیادت او مکنید و اگر بمیرد بر جنازه او حاضر مشوید و اگر گواهی دهد اعتماد براو مکنید و او را تزکیه ننمایید و اگر
خطبه و خواستگاری زن از شما کند زن باو مدهید بدرستی که کسی که دختر خود را بشرابخواره دهد چنانست که کشیده باشد او را
بسوی آتش و از احادیث نبویه صلی الله علیه و آله است که هرکه شفاعت مرا خواهد باید دختر خود را بفاسق تزویج نکند که هرکه چنین کند
نازل شود برای او هر روز هزار لعنت و بالا نمیرود از او هیچ عملی و نه دعای هر زنی که تزویج فاسقی و اهل شود چون از قبر بیرون آید میان
دو چشمش این نوشته شده که آیس من رحمة الله نوشته شده و مغضوب است در دنیا و آخرت و هر شب و روز هفتاد گناه نوشته است برای او و بعد از این بگو
هرکه دختر خود را بشرابخوار دهد هر آینه او را بزنا داده است و آنچه ولی و ارشاد القلوب ... و در حدیث دیگر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمودند لا تجالسوا مع شارب الخمر فلا تعودوا مرضاهم و لا تشیعوا جنائزهم و لا تصلوا علی
امواتهم فانهم کلاب النار حاصل اینکه مجالست مکنید با شرابخوار و عیادت بیمار او مکنید و تشییع جنازه او و نماز بر آن نکنید که ایشان
سگان جهنم میباشند و بدانکه نهی از نماز جنازه مبنی بر کمال تاکید است یعنی مخالطه با شارب خمر است الا اشبهی نیست که نماز بر
جنازه مسلم هرچند شارب الخمر باشد واجبست بر مکلفین و همچنین بنا اصحاب کتاب مگر اینکه شرب خمر را حلال داند و شبهه
محتمله در حق او نباشد که در اینصورت غسل دادن و نماز کردن بان جایز نیست اجماعا و در ارشاد القلوب از حضرت رسول
منقول است اذا کان یوم القیمة نادی مناد این اعداء الله فیقول جبرئیل یا رب اعداؤک کثیر فای اعدائک فیقول عز و جل این اصحاب الخمر
این الذین یبیتون سکاری الخ حاصل معنی اینکه چون روز قیامت شود منادی ندا میکند کجایند دشمنان من جبرئیل عرض
میکند دشمنان تو بسیارند کدام دشمنان خود را میخواهی کجایند اصحاب خمر و آنکسانی که شبها بروز میآورند در حالت مستی و گواه
کسانی که ... معاصی را برای خود حلال کرده بودند و همه ایشانرا جمع نموده قرین شیاطین در آتش جهنم میکنند و نیز در آن کتاب از آنجناب
صلی الله علیه و آله منقولست که لا تدخل الملائکة بیتا فیه خمر او دف او طنبور او نرد و لا یستجاب دعاؤهم و یرفع الله عنهم البرکة حاصل
اینکه داخل نمیشوند ملائکه بر بیتی که در آن خمر یا دف یا طنبور یا نرد باشد و دعای ایشان مستجاب نمیشود و برکت از خدا ایشانرا
برمیدارد و نیز در آن کتاب از آنجناب منقولست که اذا مات شارب الخمر عرج بروحه الی السماء السابعة و معه حفظته فیقولون ربنا
عبدک فلان مات و هو سکران فیقول الله عز و جل ارجعا الی قبره و العناه الی یوم القیمة حاصل معنی اینکه وقتی که شارب خمر بمیرد
او را باسمان هفتم می برند و حفظه همراه او باشند عرض میکنند خداوندا بنده تو فلان مرده است در حالت مستی خطاب میرسد برگردانید
بطرف قبر او و لعنت کنید او را تا روز قیامت یعنی او را از رحمت من دور کنید و عذاب نمایید او را تا روز قیامت و نیز در آن کتاب از آنجناب

شراب خمر

بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که خدا تعالی نهی فرموده است از شراب چنانکه نهی نموده از عبادت اوثان و هم در آن کتاب از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام روایت است که فرمودند من زنا خرج من الایمان و من شرب الخمر خرج من الایمان و من افطر من شهر رمضان خرج من الایمان
ما حاصل اینکه هر که زنا کند خارج میشود از ایمان و هر که شرب خمر کند خارج میشود از ایمان و هر که افطار نماید از شهر رمضان از
ایمان بیرون رود و در من لا یحضره الفقیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند من شربها لم یقبل له صلوة اربعین
یوما فان مات و فی بطنه شیء من ذلک کان حقا علی الله عز و جل ان یسقیه من طینة خبال و هو صدید اهل النار و ما یخرج من
فروج الزناة فیجتمع ذلک فی قدور جهنم فیشربها اهل النار فیصهر به ما فی بطونهم و الجلود حاصل معنی آنکه کسی که شراب خورد چهل روز
نماز او مقبول نیست و اگر بمیرد و در شکم او چیزی از شراب باشد بر خدا تعالی لازم است که بنوشاند باو از طینت خبال و آن چرک اهل
جهنم است و آنچه بیرون میآید از فرجهای زناکاران بر میآید پس جمع میشود آن در قدرهای جهنم و میآشامند آنرا اهل آتش پس
گداخته میشود بآن احشای ایشان و پوستهای ایشان و در شرح فقیه گفته است که مراد از ایشان صدید و چرک ایشان است
و جلود ایشان را نیز میگداخته میکند مثل آن نعوذ بالله تعالی شانه و نیز در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمودند
من اکتحل بمیل من مسکر کحله الله تعالی بمیل من النار حاصل اینکه هر که اکتحال کند بمیلی از مسکر میکشد خدا تعالی بچشم او میلی از نار
چون استعمال خمر مطلقا حرام است باین جهت نهی از اکتحال آن شده و از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که هر که مست شود از شراب بعد
از آن تا چهل روز نماز او نزد خدا تعالی قبول نمیشود و اخبار در خصوص این باب بسیار است و آنچه مذکور گردید باهل
ایمان کفایت میکند قصه نقل است که چون درخت کرم و خرما را حضرت آدم علیه السلام کاشت شیطان ملعون بر آن بول کرده
عروق اینها بر خود کشیدند بوی بد و مستی و عصیر از آن بهم رسید چنانکه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که ابلیس ملعون بعد از رفتن آدم بر درخت بول کرد در پای درخت خرما انگور پس آب جاری شد در عروق اینها و درخت ها بول شیطان
در پای ایشان عصیر اینها بد و مست کننده میشود پس خداوند عالم بفرزندان آدم هر مست کننده را حرام کرده و در شرح کبیر اکثر کتب
استدلال بر این بیان ذکر نموده اند و صاحب بحار الانوار طاب ثراه در بحار و سید فاضل متبحر در انوار نعمانیه و غیر ایشان از افاضل
روایت نموده اند که حضرت آدم چون درخت کرم را غرس کرد ابلیس طاوس را آورده در زیر آن ذبح نمود و خون او را اندر درخت کشید و چون
اوراق او طالع گردید بوزینه آورده در آن ذبح کرد خون او را درخت کشید و چون ثمر آن بهم رسید یعنی حصرم شد شیر آورده در پای آن
کرم ذبح نمود خون او را باز اندر درخت کشید و چون میوه آن بحد کمال رسید و عنب شد خنزیر آورده و از آن ذبح نمود و از آن
جهت شارب خمر را او صفات و حالات این حیوانات بهم میرسد چنانکه مشاهده میشود که چون شراب اندکی خورده در اول لون
رنگ و منظر او حسن میشود مثل لون طاوس میگردد و چون مبادی سکر و مستی او پیدا شد صفق و رقص میکند مثل بوزینه
چون مستی کامل از برای او حاصل شد مثل شیر میشود و حالات اسد باو عارض میشود و بعضی با او حمله میکند و متعرض او
میشود میباشد و چون از این گذشت عزم و قوت زایل میگردد و مثل خنزیر در نجاست بخود میپیچد و طالب خواب میشود و فاضل
مجلسی در بحار و غیر آن بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند چون حق تعالی آدم را از بهشت بزمین فرستاد امر کرد
او را بزراعت کردن و زراعت نمودن و از بهشت نهالی چند فرستاد و انگور و خرما بود و از برای او فرستاد پس آنها را در زمین غرس نمود برای
فرزندان خود و میوهها از آنها بر آمد پس شیطان گفت ای آدم این درختها چیست که در اینجا بهم رسیده پیش از این در این زمین نبود
زمین بودم و چنین نبود که چیزی از اینها بهم رسد آدم گفت بما فرستاده شد آنها را بهم و گفت بهشت نداده اند مرا اگر شکایت کنی
کنند کار آدم را چنانکه گفته است ...
... که شیطان ...
... ملعون ...
... حرام ...

حاصل

حاصل میشد حرام میکردید و همچنین فقیح بود هرگاه از خرما نبیذ میگرفتند چنانچه از انگور میگرفتند و انگور و خرما خوشبوتر از مشک بودند و از عسل شیرین‌تر بودند پس چون دشمن خدا اینها را مکید بوی خوش ایشان برطرف شد و شیرینی ایشان کم گردید و در شرح کبیر این روایت را ذکر نموده و بعد
حرمت خمر و نبیذ از ضروریات دین ثابت است چنانچه شهید ثانی و مقداد و سید بلیغ و کاشانی و جماعتی غیر ایشان تصریح
نموده‌اند و مستحل آن مطلقا خواه شیعه باشد یا سنی واجب القتل است و همچنین حرام است جمیع مسکرات از نبیذ و بتع و نقیع و فضیخ و مزر
و غیر اینها و حرمت اینها از ضروریات مذهب امامیه است و مختص نیست حرمت کل اینها بشرب بلکه حرمت عام است بجمیع انواع تناول
اگرچه بمزج در اغذیه و ادویه باشد و هرچند قلیل باشد و هرچند قلیل را داخل نموده باشد باز اجماعا حرام است لعموم الاخبار مع عدم القول بالفصل و
تناول الجمیع ما ذکر مقتضی متعلق متبوع اجماعا تحقیقا و نقلا ظاهرا و صریحا فی الکل او البعض کما حکاه جماعة بالاستفاضة صریح فی
المنهاج و قال سید الاجل فی المناهج و مذهب اصحابنا الامامیة ان کل شراب یسکر کثیره فقلیله و کثیره حرام بعینه لا لسکر او ما کان
کان او مطبوخا اتخذ من العنب و غیره و هذا الحکم من ضروریات مذهبنا و قد تواتر به النقل عن اهل البیت علیهم السلام و وافق الامامیة
علی ذلک الشافعی و احمد و مالک و الثوری و ابن سعید و جمهور اهل الخلاف للاخبار التی رووها فی صحاحهم عن النبی صلی الله علیه و آله فی تحریم
قلیل ما اسکر کثیره من کل شیء و فیما اخرجه ابن شهید عن عشرین صحابیا و منهم من زاد علی ذلک و لان الخمر حرمت بالمدینة و ما فیها اخمر
و انتهی المسلمون بتحریمها انما کانوا یشربون من الانبذة یوم تحریمها بامر رسول الله صلی الله علیه و آله و کان اکثرها الکفر و منه الفضیخ لذا
یسمی المسجد الذی قعد فیه النبی صلی الله علیه و آله بمسجد الفضیخ لما اریق من الفضیخ بجنبه و خالف فی ذلک ابو حنیفة فاحل المسکر من
کل شیء عدا عصیر العنب و وافقه علی ذلک صاحباه ابو یوسف و محمد بن الحسن الی ان قال و قد خالف ابو حنیفة الکتاب و السنة و ما هم علیه
اهل القیاس مع کونه جلیا فی هذه المسئلة تشهیا و طلبا للرخصة و قد شنع علیهم فی ذلک علماء العامة فضلا عن الخاصة انتهی کلام
اعلی الله مقامه و ملحق است قطاع بخمر در جمیع احکام اگرچه مسکر هم نباشد اجماعا صریحا و ظاهرا کما فی کلام ثالثه منهم المفید فی الاعلام
فحکی اتفاق الامامیة و الشیخ فی الخلاف و ابو المکارم فی الغنیة و العلامة فی التحریر و القواعد و الشهید فی الدروس فحکوا الاجماع
و فی المنتهی عدم منه عند الاصحاب و ضیع و فیان و فی الذکری حکم عند اصحابنا حکم الخمر علی السواء فی تحریم التصرف و است فیض
انه خمر او خمر مجهول او الخمر بعینها او خمرة استصغرها الناس و نحو هما و مراد بوصف اسم فقاع است نه بواسطه چنانکه ظاهر نصوص است
و هرگاه صدق کند اسم بان عرفا حرام میشود و هرچند اصل انرا ندانند و مسکر هم نبوده باشد و ان مثل خمر است در احکام پس در نجس
و نجاست و حد مکرر و اعتقاد اباحه اش پس کسیکه انرا حلال داند بقتل میرسانند لعدم کونه من الضروریات و اگر صدق نشود با حقیقت
در عرف حرام نیست للاصول و العمومات و قدم بدانکه جمیع مسکر مایع بالاصالة باشد نجس العین است علی المشهور الاقوی مطلقا سواء
کان ماخوذا من عنب و تمر او من غیرهما چنانکه جمع کثیر از اصحاب تصریح بنجاست آن نموده اند از انجمله در منتهی و تذکره و تحریر و نهایه و
القواعد و مدنیات و ذکری و بیان و شهید ثانی در شرح رشاد و ظاهر مقنعه و در ناصریات و نهایه و مصباح شیخ و غیره و مهذب و کشف
اللثام و وسیله و تنقیح و مصابیح و مفاتیح و جعفریه و شرح آن نقل فرموده‌اند بلکه ابن حکم بنجاست آن کرده‌اند و نجاست خمر و نبیذ
اجماعات مستفیضه محکیه از ناصریات و غیره و خلاف و مبسوط و ناصریات و غنیه و تذکره و مصباح مستفیض است و فوائد
استفاضه اخبارات معتبره که منجبرند بشهرت عظیم چنانکه در اخبار خاطر اعتبار دعوی او را دارد
مثل صحیح حسن بن ابی ساره و موثقه عبدالله بن بکیر و روایت عبدالله بن جعفر حمیری و غیر اینها که ادله قول به نجاست است و قول بطهارت
کرا ز ابن ابی عقیل و ابن صدوق در مقنعه نقل شده شاذ و نادر است چنانچه جمعی از اعاظم اصحاب ادعا کرده‌اند در شرح رشاد جعفریه گفته
والمستند فی نجاسة المسکر المایع بالاصالة قول الصادق ع لا تصل فی ثوب اصابه خمر او مسکر حتی یغسل احتج ابن ابی عقیل فی نهایة
الشهید فی الذکری بان الخمر نجسة و قال الاکثر تعلق بها احبا و الرجس و الاجتناب و التمسک بالآیة فی نجاسة الخمر صعب جدا لان الرجس فی الآیة
لو کان بمعنی النجس لزم منه ان تکون المیسر و الانصاب و الازلام نجسة لان الرجس فی الآیة وقع خبرا عن الکل و اما ان العاطف علیه المعطوف
و اللازم ظاهر البطلان ففی الآیة حذف تقدیره شرب الخمر و عبادة الاصنام و الاستلزام و حینئذ خلاف اصل الرجس و العمل القبیح

القذر وفعل هذا سعی فوته لم لنذهب عنکم الرجس اهل البیت هو اذهاب الاعمال القبیحة والمعاصی عنهم علیهم السلام انتهی کلامه اعلی الله
مقامه پس ظاهر گردید که عمده دلیل نجاست عینیه خمر و سایر مسکرات که بالاصالة مایع باشد اجماعات مستفیضه است که هفت اجماع
باشد باضافه هشت خبر که منجبر است باسانید انها بشهرة عظیمه مؤلف قاصر گوید که در این مقام سزاوار است کما ذکر است علماء اعلام
برای توضیح این مطلب بیان شود فاضل محقق معاصر جناب قاسم ابن هم قزوینی الاصل و هابوئی المسکن والنجفی طاب ثراه در کتاب
دلایل الاحکام فی شرح شرایع الاسلام کما ذکر ثالث الفات دیشانست کفته اما الخمر فنجاستها عینا هی الاشهر الاظهر لا انها لو کانت طاهرة لا
بل علی النجاسة سبعة اجماعات مضافا الی الاخبار وهی بین امره بغسل ملاقیها کالثمانیة منها وعن جمع الطهارة وعلم الاصل وسبعة
اخبار نافیة للباس عن الثوب الذی اصابه خمر الی ان قال لکن الاصل مما قد مدفوع والاخبار لما ذکرناه عن مکافوئة دانا مضافا
بما مر من الشهرة والاجماعات وغیرهما محمولة علی التقیة او مطروحة ولا یمکن حمل اخبارنا علیها لاتفاق العامة کما قیل علی اکل الخمر وحرمة
وطهارة اهل الکتاب وحل النبیذ مع تصریحها بنجاسته فی الامور المذکورة انتهی کلامه اعلی الله مقامه واسوة المحققین سیدنا حجة
العلوم در مصابیح گفته واختلف الفقهاء فی نجاسة الخمر وطهارتها والمشهور بین الفریقین انها نجسة العین وقیل بطهارتها و
هو تصریح ابن عقیل وظاهر الصدوق حیث جوز الصلوة فیما اصابت وبه قال من الجمهور وهذا القول ضعیف والقائل
به شاذ والذی استقر علیه المذهب بعد الخلاف هو النجاسة قال سید الاجل المرتضی فی الناصریة لاخلاف بین المسلمین فی نجاسة
الخمر الا ما یحکی عن شذاذ لا اعتبار بقولهم ونحوه قال السید الجلیل ابو المکارم بن زهرة فی الغنیة وقال الشیخ فی المبسوط الخمر نجسة
بلا خلاف وکل مسکر حکمه عندنا حکم الخمر وقال فی الخلاف الخمر حرام نجسة یحد شاربها سکر ام لم یسکر بلا خلاف وحکی ابن ادریس
فی السرائر قول الصدوق فی المسئلة بعد نفیه الخلاف عندنا وقال انه مخالف للاجماع من المسلمین فضلا عن طائفتنا وقال
الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید فی النزهة ان القول بطهارة الخمر خلاف الاجماع وقال العلامة ره فی التذکرة الخمر نجسة ذهب
الیه علمائنا اجمع الا ابن بابویه وابن عقیل وقال الشهید فی الذکری ان القائل بطهارة الخمر تمسک باحادیث لا تعارض القطعی
والظاهر انه اراد بالقطعی الاجماع ونفی المقداد فی التنقیح الخلاف فی نجاسة المسکر المشهور ومنه الخمر وقال الشهید الثانی
فی شرح الرسالة الدلیل علی نجاسة المسکر اجماع الامامیة الا من شذ وقد ورد فی نجاسة الخمر وطهارتها روایات کثیرة لکن احادیث
النجاسة اصح واکثر ومع ذلک معتضدة بظاهر الکتاب فتوی الاصحاب فالاخذ بها متعین انتهی و در کتاب کشف المشهور بین
الاصحاب نجاسة الخمر ونقل بعضهم الاجماع علیه وذهب جماعة من الاصحاب منهم ابن بابویه الطهارة والاحوط الاول التحرز منه وسایر
المسکرات المایعة حکمه حکم الخمر وکذا الفقاع وقال فی منهاج الهدایة والمشهور نجاسة الخمر بل فی السرائر اجماع المسلمین بعد ذکره قول
الصدوق وهو ظاهر الناصریة والمبسوط وفی النزهة وکنز الفوائد الاجماع به وظاهر الخلاف والغنیة والایضاح وبعض الاواخر حکم
بشذوذ المخالف واستقرار المذهب بعد الخلاف علیها وفی التذکرة نسبها الی علمائنا اجمع الا الصدوق والعمانی وفی المسالک الی عامة
اجماع الامامیة الا من شذ وفی التنقیح نفی الخلاف عن نجاسة المشرف ومنها الخمر وفیها الغنیة مضافا الی الاخبار المؤیدة بالعمل و
الکثرة والقوة وتعدد الطریق وامضاء الامام علیه السلام اللاحق للسابق وانکار مخالفه واستدل بالکتاب لان الرجس النجس علی
الشیخ ادعی الاجماع علیه وللامر بالاجتناب فیه انظر فالاصل والاستصحاب لا یعارضان الدلیل فالاثبات الطهارة کالاخبار الدالة
علیها فانها مردودة بما مر ومحمولة للتقیة وفی حکمه غیره حتی الفقاع لما مر من الاخبار الدالة علیها بعموم التشبیه ثوب اصاب خمرا
او مسکرا ونبیذا الی ان قال مع تاید الجمیع بالعمل فضلا عن الاجماع کما هو ظاهر الناصریة والمبسوط والمعتبر وصریح الخلاف
بل الاجماع المرکب کما حکاه بعض الفحول هذا کله فی المایع بالاصالة ولا یحرم ما ینبذ فیه التمر والزبیب لو وضع فیه لیلة او اذیب
ولم یحصل له التشیش والغلیان انتهی کلامه رفع مقامه وقال الفاضل الهندی طاب ثراه فی کشف اللثام والخمر وسایر المایعات
المسکرة اتفاقا هی نجسة علی اصح القولین کما مر فی الطهارة سواء کانت خمرا وهو المتخذ من العنب او نبیذا من التمر کما فی الخبر
نبیا یکسر الوحدة وسکون الشاة من فوق واهمال العین من العسل او فضیخا بالفاء واعجام الضاد والخاء بینهما

بالمثناة من تحت وهو من البسر المفضوح اي المكسور وقيل من الرطب قبل ان يتمر وقيل نقيعا من الزبيب ومن ابتدائهم الغبيراء التي علّمها
الحبشة وكتبها من الذرة وقيل من الشعير والحنطة ومخوف للناس الحبوب الفقاع وهو شراب يتخذ من الشعير غالبا والزبيب والافتاح
والذا بتسمية وتسمى الغبيراء كما تحرّم بالاجماع كما في الانتصار فجميع الاحكام من الحرمة والنجاسة وما اشاروا الى قدر شربها وتخوف للناس الاخذ
اعتقادا باحد واباحه شربه فانه لا يقتل معتقده كما يقتل معتقد ذلك في الخمر لانه ليس مثلها في ضرورية الحرمة من الدين انتهى كلامه
اعلى الله مقامه وقال المحقق الثاني في القاموس الفقاع كرمان هذا الذي يشرب سمي به لما يرتفع في راسه من الزبد ودليل
المرتضي في الانتصار الفقاع هو الشراب المتخذ من الشعير ينبغي ان يكون المرجع فيه الى العرف لانه الحكم فيما لم يثبت فيه وضع شرعي
ولا لغوي والحكم بنجاسته مشهور بين الاصحاب انتهى كلامه رفع مقامه وقال في رياض المسائل الفقاع بالاجماع كما في الانتصار
والخلاف والغنية والمنتهى ونهاية الاحكام وظاهر المبسوط والتذكرة مع انه باطلاق الخمر عليه في المعتبرة المستفيضة التي
كادت تبلغ التواتر بل في بعضها انه الخمر بعينها وعليه يمكن الاستدلال بما على نجاسة الخمر مضافا الى النص الصريح فيها ولا
بغيته قصور وسنده بعد الانجبار بعمل الاصحاب وفيه لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبك فاغسله والمرجع فيه الى العرف والذا
فيهما ثبت اطلاق الاسم فيهما حكم بالنجاسة انتهى كلامه اعلى الله مقامه وبعضهم من فقاع در دلايل الاحكام كه شرح شرايع الاسلام
است گفته اند تاسع الفقاع وان لم يسكر وعلى نجاسته ايضا اجماعات وعن ظاهر المبسوط والتذكرة الاجماع ايضا الاطلاق الخمر عليه
في الاخبار المتواترة او القريبة منه وفي بعضها انه الخمر بعينها مضافا الى ما تقدم من خبر وغيره والمرجع فيه العرف فما تسمى فقاعا مما
لم يعلم انتفاؤه فاحسنه وهو الشراب المتخذ من الشعير بالغليان والاقدام وليس منه ماء الشعير الذي يعطاه الاطباء للمداوا
انتهى مؤلف فاضل گويد كه آنچه مذكور شد از عبارات تبين بود نجس بالمرة مسكر است كه مايع بالاصالة باشد چه آن انگور باشد از شراب
خرما ونبيذ امثال اينها ثابت ومحقق شد وهمچنين جرم شد ونجاست فقاع وضعف قول حسن بن ابي عقيل ايماني در
صدوق رح که طهارت خمر قائل باشند ماند ظاهر شد وبودن قول ايشان از نادرستي پس گفتیم کل مسكر نجس ماند که هر مسكر حرام است
باجماع ونصوص مطلقا چنانکه علامه وفاضل هندي صاحب مقابس وغير ايشان نقل نموده اند خواه مايع باشد يا جامد مثل
حشيشه متخذه از ورق قنب وامثال اينها اگر اعتبار اسكار شود ولکن اگر جامد باشد طاهر است اما حرام است قال ابوالعباس وجماعة
استاد الفاضل الهندي في كشف اللثام فكل مسكر حرام بالاجماع والنصوص سواء كان جامدا او مايعا كالحشيشة وما يتخذ من
الحنطة وغيرها من الاشربة المسكرة وفي المنتهى لو وقف على قول لعلمائنا في الحشيشة المتخذة من ورق القنب والوجه انها ان اسكرت فحكمها
حكم الخمر في التحريم اما النجاسة فلا بل يعتبر على المايع وان اطلق في كثير من العبارات للاصل من غير معارض من الكلام الاان يشمل اسم الخمر كل
مسكر وهو غيرها ولم انتهى كلامه رفع مقامه ودر شرح جعفريه نيز ابن عبارت مذكور است ونقل كرده ودر منهاج الهداية گفته
كما في المايع بالاصالة واما غيره وان كان حراما بالنص بل الاجماع محققا ونقلا فلا يكون نجسا وان صار مايعا بالعرض للاصل
وتايدها بعدم ظهور الخلاف بل ظهور نفيه عن جماعة واختصاص المعتبر من الاخبار ولكنها بذلك واما هو فان بدو في بعض الاصحاب
وعدم المخرج لم وما يحمل المسكر وفهم است كه اعتبار كه مايع بالاصالة است اگر چه شك در حكم آن مذكور كرد به كه حرام ونجس است
واگر چيز مسكر جامد باشد پس آن نجس نيست اما حرام است اجماعا واتفاقا وسابق بر اين گفته شد كه بيع خمر وشراء آن كه جايز
حرام است اجماعا چنانكه از جماعه نقل شده پس در حكم خمر است جميع مسكرات اجماعا كما هو ظاهر جماعة وفيه الكفاية لفضلاء اهل التقوى
التصحيح وغيره ان الذي حرم شربها حرم ثمنها اگر قيمت خمر را بخورد شده بفتح با جل وحتى و بعد از آن مسلمان شود ثمن را تا آن كه
باشد صحيح واقبض ثمن آن نماید پس مستقر شده است بوجه صحيح پس آن مسلم پاك است چنانچه اكثر علماء ذكر او باهم عن
خلاف فکر نموده اند و دو خبر که یکی صحیح است در این باب وارد شده چنانچه در منهاج گفته وهمچنین مسلم را جايز است كه اگر
قرض طلبي باشد واو خمر را فروخته باشد آن ثمن را از وی قبض بخود تواند كرد نقل شده كتاب معرفة الاوايل كه از مؤلفات عبد
الرحمن سيوطي است وكتاب محاضرة الاوايل ومسامرة الاواخر وبركات علماء كه نيز آن است صحيح در نزد داعي است در سال

تواریخ موّرخین فریقین نقل نموده اند که اوّل کسی که استخراج خمر کرد جمشید ملک بود که قبل از طوفان نوح ع متوجّه صید شده و در
بعض جبال درخت کرمی دید که انگور آورده بود پس گمان کرد که از سموم است امر نمود که خوشه‌ها را بچینند و عصیر کنند پس اعناب را
در ظروف ضبط نموده نگاه داشتند و بعد از مدتی آن عصیر خمر شد و نگذاشتند تا اثر آن را تا اینکه مردی که مستحق قتل بود او را آوردند جمشید
حکم کرد که از آن عصیر که باعتقاد خود سمّ میدانست باو بدهند بنوشد تا هلاک شود پس مرتبه چند باو دادند و هر قدر که نوشید
طرب و عارض کرد به جمشید تعجّب نمود و از آن پس امر نمود بغرس درخت کرم در بلاد تا اینکه منتشر گردید در بلاد فرس و ظاهر شد در بلاد
عجم و در زمان جمشید شرب خمر و عبادة اصنام هر جمشید اصنام متعدده بشکل حبّه عنب ساخت و در وقت شرب با آنها بازی میکرد و
از آن اسم الله فرستاد و از اینجهت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که شارب الخمر کعابد الوثن یعنی شارب خمر مثل بت پرست است
چه در حقیقت عبادت بت نفس خود میکند و بالاخره در هوی چنان بی‌شعورش میکند که بالمرّه از حق بیخبر و غافل بلکه معاند اولیا
اهل حق و انبیا و اولیا میباشد و نیز در کتب بعضی دیگر از مورخین تواریخ معتبره نقل نموده اند که اوّل کسیکه در بلاد سریانیه و روم بعد از
طوفان نوح ع شراب را بنا کرد ملک سریان بود که روزی ماری را دید که قصد عزیز کرده تیری انداخت و مار را کشت و امر غرس آن کرد
و رفت و چون بعد از مدّت طولانی از آن گذشت هم امر غرس شجره عنب که یکی در منقار او و دو حبّه در دو چنگال خود داشت آورده پیش
ملک گذاشت پس فهمیدند که بجزا و مکافات عملی که از ملک در قتل حیّه صادر شده برای او آورده و ملک امر نمود بغرس آن و چون کاشتند
درخت کرم از آن حاصل شد و ثمر عنب داده و تعجّب از آن نمودند و ملک امر کرد که خوشه‌ها را عصر کنند و در ظرفی گذاشته نگاه دارند
از شراب آن بعد ترسید که مبادا ضرر باو رساند تا اینکه روزی حاضر نمودند مردی را که مستحق قتل بود و از آن باو آشامیدند و هر قدر که
آن میخورد طرب و سرور و نشاط او زیاد میشد پس ملک نیز از آن آشامید و مسرور گردید و امر نمود که در بلاد در مرتبه غرس کرم نمود
و اوّل ظهور آن در بلاد روم از آن شد و بعد از وفات او در فرس و هند و ... بود و در تنگان او چنین گذاشته بودند که بقلم سریانی نوشته
شده انا الملک الذی غرست هذا الکرم یعنی منم ملکی که غرس نمودم در اوّل کرم را و نصاری نیز این شراب را محترم دانند و بسیار معظم
در نزد ایشان است و باینکه خمر حلال میشود اگر منقلب بخلّ شود بلا خلاف بین الفقهاء و در وقتی که انقلاب آن خود بخود باشد چنانکه
در ریاض و تنقیح نقل نموده و هو الحجة مضافا الی فحاوی النصوص من ان الاحکام للاسماء تابعة حلا و حرمة و طهارة و نجاسة بلا خلاف
بین الاصحاب کما فی الریاض بعضا ادّعاء اجماع نیز نموده اند چنانچه در منهاج نقل نموده و اگر بعلاج خلّ شود هر چند معالج به
عین باقیه باشد در آن و مستهلک نشود باز طاهر است علی الاشهر بین اصحاب بلکه شهید و سبزواری ادّعای اجماع نموده اند و اخبار معتبره
در آن مستفیضه است جدّا عموما و خصوصا لکن اگر معالج بعد از آن باقی بماند مکروه است چنانچه علامه و صاحب ریاض و منهاج و جماعه
از اصحاب تصریح نموده اند و اگر نجاست دیگر باو برسد مثل بول و یا سایر نجاسات با آن ملاقات کند و بعد از آن خلّ شود پاک نمی
شود قطعا للاصل و الشک فی شمول الادلة له و همچنین است اگر معالج بنجس باشد یا بعض اینها یا سایر که از آن عصیر که ... با
آن ملاقات کرده باشند سرکه شدن مطهّر آن نمیتواند شد بلا کلام و امّا اجسام طاهره جامده که قبل از خلّ شدن بخمر ملاقی
میرسد بعد از خلّ شدن اگر چه مستهلک هم نشود و نجاست خمر متنجّس گردد ... و بجهت عموم ادلّه ... و اجماعات
منقوله در آن و توهّم استصحاب نجاست آن جسم متنجّس که آن مستلزم نجاست مجموع مایع میشود مدفوع است باینکه مفروض آنست که
نجاستی حاصل نیست بغیر نجاست خمریه که قائم است بآن مایع و آن جامد موجود در آن و اینکه متنجّس جامد اثر نیست از نجاست ...
و آن اثر در حال خمریّت تاثیر مغایر خمریّت در اصل مایع نمیکند که نجاست عرضی باشد غیر نجاست خمریّت پس بعد از قبول خمر طهارت را آن
... استعمال ... نیز مثل ... و ظروف پاک میشود چه نوع نجاست مخالف نیست و ... باعتبار اخبار و اجماعات و اگر ...
خمر باشد ... مایع بملاقات متنجّس عموم من وجه است پس تعارض ... و شهرت و اینکه ... و امثال که ...
... عموم ... که شامل ... باشد معلوم نیست پس ... و دعوی اجماع و فتاوی علما ...
دلالت میکند بر حلیّت خمر بعلاج مطلقا یعنی خواه بجامد و خواه بمایع مسئله ... شامل ... طهارت و حلیّت باشد ...

قال في القواعد وكذا الخمر يطهر بانقلابه من نفسه او بعلاج ما لم يمازجه نجس ولا فرق بين ان يكون ما يعالج به باقيا او مستهلكا وان كان
العلاج مكروها وقال في المنهاج ثم قد يطهر الخمر بانقلابه خلا سواء كان بنفسه ام بعلاج مطلقا ما يعالج به جامدا او غيره كا
الحرارة او البرودة بقي ما يعالج به او لا كان الخمر عتيقا او لا وعلى الاول الاجماع تحقيقا ونقلا عن جماعة وعلى الجميع من السيد والشهيد فضلا
عن النصوص فيها الصحاح والموثق كالصحيح بالعنب مطوقا في غيره فلا مفر من العمل بها وان كره غير الاول چهارم در حكم خمر است
ودر حرام بودن عصير عنبي كه معتصر از آب عنب باشد وقتي كه غليان نمايد بنحوي كه اسفل آن اعلا گردد قبل از ذهاب دو ثلث آن بلا خلاف
كما في المسالك بل عليه الاجماع ظاهرا وحكي في التنقيح صريحا كما صرح في الرياض مع ان المعتبرة المستفيضة اطلقت به فقال الصحيح كل
عصير اصابته النار فهو حرام حتى يذهب ثلثاه ويبقى ثلثه [illegible] وفي الموثق اذا نش العصير او غلى حرم وبعد از ذكر اين اخبار در
رياض گفته ويستفاد من صريحها [illegible] النصوص والفتاوى [illegible] الفرق في الحكم بحرمته بالغليان بين وقوعه في النار او غيرها
وبه صرح جماعة كالماتن في الشرايع والفاضل في التحرير وشيخنا في المسالك والروضة وكثير ممن تبعهم وكذا لا فرق في ذهاب ثلثيه بين
الامرين لاطلاقات النصوص والفتاوى وبه صرح جماعة ايضا الا ان ظاهر التحرير هنا القول بالفرق حيث قال بعد التصريح
بعدمه في الاول فان غلا بالنار فحرم حتى يذهب ثلثاه حل ولعله لمنع ما يدل على العموم لامكان دعوى اختصاص الاطلاقات بحكم
التبادر بذهاب ثلثين بالنار فيرجع في غيره الى اصالة بقاء التحريم الخ وقال في الكفاية ويحرم العصير اذا غلا سواء غلا من نفسه
او بالنار والمراد الماء المعتصر من العنب لا خلاف في تحريمه بين الاصحاب ويدل عليه الاخبار الكثيرة والمراد بالغليان ان يصير
اسفله اعلاه ويستفاد ذلك عن بعض الاخبار واشترط بعضهم في التحريم الشدة وهي الثخونة والغلظة والقوام وهو
امر زايد على مجرد الغليان ولا دليل على اعتباره في التحريم فان الوارد في النصوص مجرد الغليان خلاصه در حرمت عصير
عنبي بعد از غليان واشتداد وقبل از ذهاب ثلثين خلافي در ميان علماء اماميه نيست واجماعات منقوله از غير واحد
نقل شده اما در نجاست آن خلاف است از ابن ابي عقيل تصريح بطهارت آن نقل شده وميل نموده بان شهيد ثاني در حواشي
القواعد وقوي شمرده است آنرا مقدس اردبيلي قدس سره وصاحب مدارك وصاحب كفايه وبعضي از معاصرين ولكن مشهور ميان
المتأخرين نجاست است بلكه صاحب كنز العرفان دعوي اجماع اماميه نموده وعبارت مدارك در باب طهارت عصير اينست هذا الحكم
اعني نجاسة العصير اذا غلا واشتد ولم يذهب ثلثاه مشهور بين المتأخرين ولا نعلم ماخذه وقد اعترف الشهيد في الذكرى والبيان بانه
لم يقف على دليل يدل على نجاسته وذكر ان المصرح بنجاسته قليل من الاصحاب ومع ذلك فافتى في الرسالة بنجاسته وهو عجيب ونقل عن
ابن ابي عقيل التصريح بطهارته ومال اليه جدي قدس سره في حواشي القواعد وقواه شيخنا المعاصر وهو المعتمد تمسكا بمقتضى الاصل
السالم عن المعارض انتهى كلامه رفع مقامه وقال في الكفاية والقول بنجاسته ضعيف ولا يحل العصير حتى يذهب ثلثاه او يصير
خلا وكسانيكه حكم بنجاست آن نموده اند شيخ علي كركي طاب ثراه است [illegible] وشارح [illegible] ومحقق در معتبر حرام [illegible]
وكفته كه بمجرد [illegible] بعد از اشتداد وعبارت ايشان اينست يحرم بالغليان ولا ينجس الا مع الاشتداد وشارح جعفريه بعد از آنكه
ابن عبارت از معتبر نقل نموده گفته وكان مراده بالشدة [illegible] المصطلح [illegible] النجاسة حاصلة بمجرد الغليان وتوقف العلامة في نجاسته بمجرد
الغليان في التذكرة ودر قواعد حكم بنجاست آن [illegible] بمجرد غليان نموده حيث قال والعصير اذا غلا يحرم سواء غلا من قبل نفسه
او بالنار ولا يحل حتى يذهب ثلثاه او يصير خلا ودر منهاج [illegible] بنجاست آن قائل شده حيث قال واما بعدهما فحرام اجماعا نقلا
ومحصلا ومحكي للشهرة [illegible] والشيخ [illegible]
ما قبل الاشتداد [illegible] ولا ينافيه [illegible] في الكافي وان قلنا بكونه [illegible] الزيادة [illegible] وقد نفي الخلاف في
الخلاف وفي كنز العرفان اجماع فقهائنا [illegible] الاحكام في شرح شرايع الاسلام صراحتا بنجاست آن حكم نموده و
نسبت داده قول بنجاست را بمشهور ومتأخرين وباكثر علماء وذكر العرفان اجماع فقهاء اصحاب [illegible] وكفته كه [illegible] نجاست
اينكه [illegible] شارب آن حد [illegible] وعبارت ايشان اينست [illegible] وفي حكمه العصير العنبي اذا غلا واشتد [illegible] بعد غليانه

واشتداده وقبل غليانه ما يشتد والغليان هو صيرورة اعلاه اسفله والاشتداد الثخانة الحاصلة له ثم الحكم بالنجاسة مع الوصفين عن مشهور
المتاخرين بل عن اكثر علمائنا بل عن جماعة انه المشهور بل هو واجماع فقهائنا كما في كنز العرفان وهو الحجة الدافعة للاصل والعموم مع انه لو كان
طاهرا لاشتهر ولانه اطلق عليه الخمر في الصحيح والموثق وفيه فقال الخمر لا تشربه ولا يعارضه ما قيل من انه مروي في الكافي وليس فيه لفظ الخمر
لان احتمال السقط اقوى من احتمال الزيادة وان كان الكليني اضبط من الشيخ وكان الاصل الزيادة لا السقط وان اطلاق الخمر ان كان
حقيقة كما عن جمع من الفقهاء فيشمله ادلة نجاسة الخمر وان كان مجازا فالتشبيه يقتضي الاتحاد في الاحكام الظاهرة الشايعة ومنها النجاسة
كما يظهر من تفريعها عليه في خبر يونس وفيه سئل الصادق ع عن الفقاع فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبك فاغسله وبه يؤيد
النجاسة ان حاله حال شارب الخمر وقيل بالطهارة وظهر دليله وجوابه مما ذكر ولا فرق بين حصول الوصفين بالنار او بنفسه او بالشمس
لاطلاق الاجماع المذكور والمحكي في حصول النجاسة بمجرد الغليان قبل الاشتداد قولان وظاهر الروضة اتفاق القائل بالنجاسة على اشتراط
الاشتداد وهو من ظاهر الفاضلين ايضا وهو الاصل والمتيقن وما شك في غليانه واشتداده استصحب طهارته وان امكن
اختباره انتهى كلامه رفع مقامه وقال في الرياض ثم ان المشهور بين الاصحاب ان في حكم الخمر العصير العنبي اذا غلا واشتد ولعله لما لكونه خمرا
حقيقة كما حكي عن جماعة من فقهاء العامة والخاصة كالنهاية والصدوقين والكليني او لاطلاق لفظ الخمر عليه في النصوص اللازم
بكونه حقيقة فيه او مشتركا معها في الاحكام التي النجاسة منها ففي الموثق المروي في التهذيب عن الرجل من اهل المعرفة ياتيني بالبختج ويقول قد
طبخ على الثلث وانا اعرف انه يشربه على النصف فقال خمر لا تشربه الا انه مروي في الكافي وليس فيه لفظ الخمر لكن احتمال السقوط اولى من احتمال
الزيادة وان كان راوي الاول اضبط جدا لكن في الاكتفاء بمثل هذا الاحتمال في تخصيص الاصول والعمومات اشكال بل ربما اشتبه الاطلاق على
على تقديره ايضا بناء على التامل في تبادر النجاسة من علاقة التشابه قطعا سيما بملاحظة سياق الخبر وتفريع حرمة الشرب فيه على الاطلاق
المزبور فما ضر فالمقصود لبيان النجاسة في كلام الجماعة والاستناد اليه في اثباتها يتوقف على ثبوت الحقيقة منه او على التامل فيه فثبوت ما دل على
اطلاق الخمر امثاله محل نظر لعدم التبادر فالقول بالطهارة اقوى وفاقا لجماعة من متأخري اصحابنا الا ان الاحتياط المصير الى الاول لان تحصيل
ما لا سكار والاقل القول بنجاسته متعين جدا لعموم ما تقدم من قولهم حقير گويد اگرچه صاحب رياض عليه الرحمة مقامه درعبارت مذكور
خود ميل بطهارت آن كرده درصورتيكه اسكار از آن حاصل نشود والا بنجاست آن جزم نموده لكن درحاشيه برياض از بعض قول كنند حكم
بنجاست آن كرده وقول بنجاست را در غايت قوت شمرده وعبارت حاشيه مذكور برياض كه بر اين باب نوشته اند اينست وفي كنز العرفان
دعوى الاجماع عليه وهو الحجة المعتضدة بما في المتن من الاولوية مضافا الى الرضوي واعلم ان اصل الخمر من الكرم اذا اصابته النار او غلى
من غير ان يصيبه النار فهو خمر ولا يحل شربه الا ان يذهب ثلثاه على النار وبقي ثلثه وهو سند لما في الموثقة وظاهر منها دلالة ما فيه من
عدم اختلاف النسخة وبالجملة القول بالنجاسة في غاية القوة انتهى كلامه رفع مقامه وچون مسئله عام البلوی بود از پی تفصیل
مذکور گردید وهمه این اختلاف درصورتیست که اسکار از آن ظاهر نشود والا حکم بنجاست آن بی اشکال است واگر عصیر زبیب را بجهت
شود طاهر میشود قطعا واسفه ادرینا بابدل شدن حقیقت نجس یا متنجس است بحقیقت دیگر که نجس نباشد وصورت نوعیه
نجس یا متنجس بصورت نوعیه چیز دیگر است که از نجاست نباشد مثل سرکه شدن خمر وکرم شدن عذره ونمک شدن سگ وبول
شدن آب نجس از برای ماکول اللحم وهمچنین شیر یا سرگین یا وجیه شدن غذای نجس هرچه باشد از برای ان وامثال اینها مخفی نماند که قطع
نظر از اجماع واخبار درحرمت عصیر عنبی بعد از غلیان واشتداد تا از ذهاب ثلثین قبول در بعض اخبار وارد شده که علت در ثلث شیره شدن
شیطانست در شجره کرم چنانکه در کتب استدلالی اجمالا ذکر نموده اند وتفصیل آن باین نحو است که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون بعد از فرو نامدن از کشتی نوح علیه السلام مامور شد که درخت بکارد شیطان در پهلوی او بود چون خواست
درخت انگور بکارد شیطان گفت که این درخت از منست نوح ع گفت دروغ گفتی پس شیطان گفت که چه مقدار حصه من میدهی
نوح گفت که دو ثلث از تو باشد پس باین سبب مقرر شد شیره انگور که بجوش آید دو ثلث آن کم شود حلال نباشد ودر حدیث معتبر دیگر
فرمود که شیطان منازعه کرد با نوح در درخت انگور پس جبرئیل ع آمد وبنوح گفت که او را حقی هست حق او را بده پس ثلث را به شیطان

داد واو واضی نشد پس نصف را داد واو واضی نشد پس چون بهل آمد آتش در اند رخت انداخت تا دو ثلث اندرخت سوخت و یکثلث باقی
ماند و گفت آنچه سوخت بهرهٔ شیطانست و آنچه باقی ماند بهرهٔ تست و بر تو حلالست ای نوح و عاقبه و خاصه از وهب و ابن کرده اند
که چون نوح ع از کشتی بیرون آمد درختان که با خود بکشتی برده بود در زمین کشت و در میان اشیا عنب بود و دادند و در میان آنها اند
انگور را پیدا نشد زیرا که ابلیس گرفته بود و پنهان کرده بود پس چون برخواست نوح که برود در میان کشتی تجسس کند ملکی که با او بود
گفت بنشین که از برای تو خواهد آورد و گفت تا شریکی در شیرهٔ انگور هست با او مشارکت نیکو کن نوح گفت که هفت یک از او را با او
میدهم و شش حصه از نفس مال گفت نیکی کن که تو نیکوکاری نوح ع گفت شش یک را باو میدهم ملک گفت نیکی کن که تو نیکوکاری
نوح ع گفت پنج یک را میدهم ملک گفت نیکی کن که تو نیکوکاری و همچنین زیاده میکرد و ملک امر بزیادتی میکرد تا آنکه نوح ع گفت که دو
حصه از او باشد و یک از من پس معلوم شد که دو ثلث که حصهٔ شیطانست حرام شد و یکثلث که حصهٔ نوح هست حلال شد پس
مذکور کردید که عصیر عنبی بعد از غلیان و اشتداد و قبل از ذهاب ثلثین خوردن حرامست اجماعا بلکه در حکم خمر است در بعضی
بنابرین آیا جایز است که کسی از سوق مسلمین شیرهٔ انگور و امثال آن در صورتیکه نمیداند تثلیث شده یا نه بلکه گویا اعتقاد شنید
و اگر قبل از ذهاب ثلثین اکل و بیع او را حلال نمیداند در صورت بالخلاف میتواند اکتفا باین کند هرگاه اعتقاد فروشنده طاهر
چون مسلم است باو جایز است که فعل او را حمل بصحت نماید بلا کلام و اما خلاف در صورتیست که مشتری بداند که بایع کسیست که قبل از
ذهاب ثلثین اعتقاد بحلیت آن دارد آیا در اینصورت جایز است که او را امین بداند و اعتماد بقول او بکند و اخبار او را بعضی از علما
مثل محقق در شرایع جایز دانسته اند و ان خیرهٔ تحریر و تلخیص و ارشاد و کفایه است با کراهت و مستند شده اند در جواز باینکه قول ذی
الید مقبول است در طهارت و نجاست و در اینجا اینچنین است و باطلاق صحیحهٔ معویة بن وهب بعدم جواز آن قائل شده است شیخ در
نهایه و تابع او شده ابن ادریس در سرایر بلکه ظاهر اجماع نیز از او مفهوم میشود حیث نسبه الی اصحابنا و همچنین فخر الدین و شهید در
وصف التنقیح و حکایت شده است روایت از علامه اما فاضل هندی صاحب منهاج الهدایه وغیر اینها بحرمت آن قائل شده اند و
استدلال نموده اند باخبار معتبره و صحیحه و قول بحرمت و عدم جواز اقوی است چنانچه در ریاض گفته بجهت اعتبار اسانید روایات
و شهرت آنها ما بین اصحاب او وضوح دلالت اکثر آنها با اینکه فی حقیقة است و شهرت قاصر گوید که سابقا
در دو بنیاب بعبارت بعضی اصحاب برای توضیح این مسئله مذکور میشود قال الفاضل الهندی فی کشف اللثام و کره المحقق ان یؤمن على
من یستحل شربه قبل ذهاب ثلثیه اذا کان مسلما و هو خیرة التحریر و التلخیص و الارشاد و قیل فی النهایة و السرائر و الجامع بالمنع و هو
لانه اذا غلا اشترط فی حله و طهارته ان کان نجسا ذهاب الثلثین و الاصل العدم و لم یعارضه ظاهر الخبر و هو خبر ابن عمار الخ و اذا
حرم تحرم کونه ممن یشربه على النصف مع ایمانه و اخباره فبدونه ما اولى و دلیل القول الاول اصل الحل ما لم یعلم دخوله فی المحرمات و
قبول قول ذی الید فیما اخبر به فی الحل و الطهارة و خبر معویة بن وهب الخ و قال فی المنهاج و یکفی فیه سوق المسلمین و قول من لا یعرف غیره
ممن لم یظهر اعتقاده له و ما دل على حجیة فعل المسلم و قوله و لا سیما مع کونه ورعا تقیا و اما من یعرف فلا اعتماد الا اذا
حیث نسبه الی الاصحاب و قال فی الریاض و یکره ان یؤتمن على طبخه من یستحله قبل ان یذهب ثلثاه اذا کان مسلما و به صرح فی
الارشاد ایضا و نسبها فی الکفایة الى جماعة و اختارها استنادا فی الجواز الى ان قول ذی الید مقبول فی طهارة ما فی یده و نجاسته
فلیکن هنا کذلک و اطلاق الصحیح الى ان قال و فی الکراهة الی التهمة من الخلاف و التورع فی الخلاف الاتیة خلافا للنهایة و الحلی و فخر الدین
و الشهید فی الدروس و التنقیح و حکاه فی المسالک عن العلامة فاختاروا التحریم للمعتبرة منها الصحیح الرجل یهدی الی البختج من غیر
اصحابنا فقال ان کان ممن یستحل المسکر فلا تشربه و ان کان ممن لا یستحله فاشربه و الموثقان فی احدهما عن الرجل من اهل المعرفة
بالحق یأتینی بالبختج و یقول قد طبخ على الثلث و انا اعرف انه یشربه على النصف افأشربه بقوله و هو یشربه على النصف فقال لا تشربه قلت فرجل من غیر اهل المعرفة ممن لا نعرفه
یشربه على الثلث و لا یستحله على النصف یخبرنا ان عنده بختجا على الثلث قد ذهب ثلثاه و بقی ثلثه یشرب منه قال نعم و فی الثانی عن
الرجل یأتی بالبختج فیقول هذا طبخ على الثلث فقال ان کان مسلما ورعا مؤمنا فلا بأس ان یشرب فتأمل و هذا القول اقوی

عصير عنبي

لاعتبار اسانيد الروايات كما ترى وشهرتها بين اصحابنا مع وضوح دلالة اكثرها بناء على ان النهي حقيقة في التحريم جدا ولا وجه لحمله على
الكراهة اصلا لا الجمع بينهما بين ما مر من الادلة وهو ممكن بحمله على الحرمة وتقييد اطلاق تلك الادلة بغير مفروض المسئلة مع انه يتعين
كالفرق في محله مع ان اطلاق الصحيح من تلك الادلة معارض باطلاق الصحيح الاخر عن الرجل يصلي الى القبلة لا يوثق به اتى بشراب يزعم انه على الثلث
فيحاشيه فقال لا يصدق الا ان يكون مسلما عارفا فاقبل واز ما ذكر معلوم گرديد كه هر مسلمي كه عصير عنبي را بعد از غليان واشتداد و
قبل از ذهاب ثلثين حلال ميداند واعتقاد بحليت آن دارد اعتماد بقول او نميتوان كرد فتنبه ششم هرگاه قبل از ذهاب ثلثين يا بعد از غليان
اگر اجسام طاهره بعصير داخل كنند مانند قشاميه و گردو و بادام و غيرها بعد از ذهاب ثلثين اجسام موضوعه نيز پاك ميشوند چنانچه مشهور
بين علماء است و ظاهر بعضي دعوى اجماع است بر آن چنانكه از كلام شهيد ثاني در روضه ظاهر ميشود حيث قال ولا يقدح فيه نجاسة
الاجسام الموضوعة فيه قبل ذهاب الثلثين كما يطهر ما فيه من الاجسام بعد انقلابه من الخمرية الى الخلية عندنا و صاحب قوانين قدس سره
در جامع الشتات نيز بلكه ظاهر آنست كه عدم نجاست اجماعي باشد بعد از ان كلام شهيد ثاني در روضه و از مسالك نقل نموده تا اينكه فرموده
و قوي عنه بر خلاف نيز دلالت براين دارد علاوه بر عموم بلوى و شكال است كه مفصلا در كتاب مناهج ذكر كرده ام و همچنين اينجهت لازم است كه
بر حليت حكم بعلاوه و المظنه بعيد بواسطه با ما يعم مسئلة و چه در ندارد باب تنفيه است و تنقيح كرده و گذاشته است و آن در مناهج
موجود است و در منهاج الهدايه نيز دعوى آن ادعاى اجماع نموده و از ظاهر مسالك نيز نقل اجماع كرده حيث قال واما الغير فيه شئ حال
غليانه او قبله ثم اشتد يحرق للمائه ايضا واذا طهر طهر اجماعا كما هو ظاهر المسالك و في الكفاية يقتضي الاطلاقات وترك الاستفصال
و جرى عادة الطوايف في الخمر و بعده القول بالفصل در مسئلة اكثر اعلام معاصرين حكم بطهارت ميفرموده اند و قايلي از اشكال
و توقف داشتند قائل بسيار باشد كه عصير عنبي بعد از غليان و اشتداد چون ذهاب ثلثين شود پاك ميشود آلات و ادوات طبخ آن از
ظروف و غيرها آن آنچه محتاج اليه است و دست و بدن و رخت مباشران يعني كسيكه متوجه عمل است بشرط آنكه عامل و آلات باقي بر عمل باشند
تا اينكه باشند تا حال پاك شده و اگر مباشر و عامل ترك عمل و ديگر نمايد يا اعراض قبل از پاك شدن از آن كند يا آلات باشد بل نمايد بيا
شدن عصير پاك نميشود و همچنين پاك ميشود اگر از عصير چيزي بر او باشد بموضعي در حال نجاست پس خشك شد رطوبت آن بنحوي كه دو ثلث
آن كم شود همچنين اجماع از احتياط تصريح نموده اند ليكن احوط اجتناب است و اگر شك داشته باشد در اينكه بر طرف شده دو ثلث آن باشد
يا نيست بر نجس بودن چنانچه اگر شك داشته باشد كه بجوش آمده يا نه يا قبل باشد در پاكي و حلال بودن و اما غوره و آب آن بعد از غليان
و اشتداد طاهر و حلال است بلا كلام و اگر در حصرم يعني غوره شك نمايد كه انگور شده يا نه پس بجوش آمدن حرام ميشود و نه نجس بل
خلاف بطهر و اگر در اثناى طبخ عصير عنبي قطرات چند از باران بافتد يا بوزيدن باد بعضي اجسام طاهره مثل تبن و امثال آن و عيدان و نحو
اينها از چيزهاي كه منفصل نميشود از آن در عادت در آن افتاده باشد همه اينها بعد از ذهاب ثلثين طاهر ميشوند على المشهور و در مناهج
بعد از انكه طهارت اجسام و اشباه ذكر نموده كه فرموده و لعل منه القدر و لا فرق بين ما يشتمل عليه و ما تقدر منه و كذا الالات المحتاج اليها و يد
المباشر و لباسه و نحوهما بل و قطرات من ماء المطر اذا نزلت في اثناء الطبخ قبل ذهاب الثلثين و وقوع بعض الاجسام الطاهرة كالتبن و الاوراق
و العيدان و نحوها مما لا ينفك عنها عادة بل ما يتعاد فيكن و لكن يشترط في المباشر بقاؤه على العمل الى الاخر لا ترك العمل في البين و كذا في
الالات فلو اعرض قبله و بدل الالات كان لم يطهر الاصل و عدم شمول الاطلاقات له مع ان في الشان كفاية و قال في الكفاية و المعروف
بينهم انه يطهر بطهارة العصير ايدي مزاوليه و ثيابهم و الالات لطبخه لو اصابه العصير في حال الحكم بنجاسته ثم جفت الرطوبة الحاملة منه
بحيث علم ذهاب ثلثي ما اصاب حكم بالطهارة و بدانكه ذهاب ثلثين نجاست عصير را مطهر است نه غير آنها پس اگر طوري يا نصراني عصير كه
با بول يا نحو آن افتد پاك نميشود اجماعا و در عصير زبيب و تمر كه بغليان آيد و اشتداد هم برساند خلاف است مشهور حليت و طهارت
است اگر اسكار از آن حاصل نشود و بنابر عصير عنبي و زبيبي و تمري در مسجد جميع فواكه و ثمار و بقول و حبوب خلاف نيست كه حلال است
اگر چه بغليان و اشتداد آيد و ذهاب ثلثين آن نشود و هر چند از آن نشر يا بجد مسكر هم نشود ما دام كه اشتداد و در آن نباشد طاهر و حلال است
باجماعنا بل باجماع العلماء و كما حكاه بعض الفحول و الاصول و العمومات و حصر المحرمات فتوى و نصا كتابا و سنة في غيرها و النصوص الخاصة

شيخ

فکذا مع عدم القول بالفصل و همچنین است ربوبات مثل ربّ تفاح و سفرجل و رمان اگرچه بوی مسکر از اینها بیاید پاک و حلال است اجماعاً
الروضة لا یحرم شرب الربوبات والاشربة الغیر المسکرة مطلقا وان شمّ منها رایحة المسکر اجماعا للاصل والعمومات السالمة عن المعارض المعتضدة
بالنصوص منها عن التکذیبین والجلاب وربّ التوت وربّ التفاح وربّ الرمان فکتب حلال وقال فی الشرایع لا یحرم شیء من الربوبات و
الاشربة وان شمّ منها رایحة المسکر کربّ الرمان والتفاح لانه لا یسکر کثیره و عبارت ارشاد العلام نیز باین نحو است هفتم هرگاه کسی خمر را از
مسلم یا از کافر متظاهر غصب کند یا اراقه آن نماید ضامن نیست بلا خلاف و هرگاه خمر را اخذ نموده باشد برای تخلیل در صورت
نیز غاصب ضامن نیست اذ لا قیمة لها فی شرع الاسلام لکن در صورت غاصب آثم است و واجب است بر او رد آن با بقاء عین و اگر در ید غاصب
سرکه شود باید همان را رد به مغصوب منه نماید لانّها ماله وکذا علی هذا الوجه فلا یزول ملکها بانتقالها الی الصفة المحللة بل تأکد کما فی [illegible]
و هرگاه تالف شود عین در ید غاصب چه اگر بعد از تخلیل باشد لازم است که بمعادل آن خل مغصوب منه بدهد و اگر قبل از تخلیل شده تالف
شود آثم است و ضامن نیست علی الاشهر کما فی الکفایة والمسالک وغیرهما لان حق الامساک لا یوجب الضمان چه حق امساک موجب ضمان نیست
و اسکافی حکم نموده که لازم است بعد از آن خل بدهد چنانچه [illegible] ضمان آن [illegible]
اکثر اصحاب گفته‌اند و در ریاض نیز تضعیف آن قایل شده و فرقی نیست در صورتی که غاصب مسلم باشد یا کافر [illegible] ضمان مسلم [illegible]
صورت مطلقا اجماع و [illegible] نقل کرده و ظاهر [illegible] عدم خلاف [illegible] مطلقا مسلما باشد یا کافر [illegible]
غصب کند خمر را از کافر مستتر بالخلاف بیننا بل علیه فی ظاهر المبسوط [illegible] الاجماع [illegible] علیه [illegible]
فیه کما صرح فی الریاض و در مسالک گفته لو اتلف [illegible] خمرا او آلة اللهو [illegible] لو کان مسلما او شرط فی القیمة الاستتار [illegible]
و در صورتی که اگر غاصب مسلمان باشد لازم است [illegible] کافر [illegible] باشد [illegible]
و اما کما فی المسالک فی ظاهر التذکرة ان علیه اجماعنا [illegible] بالمثل شرعا وان کان بحسب القاعدة مثلیا و اگر کافر [illegible]
خلاف است که آیا مثل را باید بدهد یا قیمت آن قول اکثر آنست که باید قیمت آن بدهد [illegible] فی المسالک وان کان [illegible] مسلما ففی الرایة
بالمثل والقیمة وجهان الی ان قال والاجود ثبوت القیمة ان ترافعوا الینا و در ریاض نیز این قول را اقوی شمرده و نسبت آن را باکثر داده [illegible]
از ظاهر تذکره اجماع نقل نموده حیث قال ولعل هذا اقوی وفاقا للاکثر اصحابنا بل علیه فی ظاهر التذکرة اجماعنا [illegible]
در اصل قولین خود وضعف آن ظاهر است و علامه در تذکره از ابی حنیفه نقل کرده و همچنین است حکم [illegible]
غصب کند یا تلف نماید ضامن نیست بلا کلام الا [illegible] واضح است چه مثلی نیست [illegible]
علی المعروف سقی خمر مطلقا و مسکرات باطفال و دواب [illegible] که بدهد [illegible] مسکر [illegible]
تعالی و مأواه جهنم قال فی الکفایة والمعروف فی کلامهم انه یحرم سقی الاطفال المسکر [illegible] وقال فی [illegible]
مطلقا المسکر للاطفال للاخبار وفیها الصحیح [illegible] بعمل الاصح کما هو المصرح به من [illegible] و گفته‌اند یحرم سقی [illegible]
ولد [illegible] من سقی مولودا مسکرا اسقاه الله من الحمیم [illegible] مسکر [illegible] محرمات و [illegible] حرام [illegible] مکروه
علی المشهور بنا بر روایت ابی بصیر از حضرت صادق ع و بر روایت غیاث وللاصل و عدم التکلیف اطفال و عدم تکلیف [illegible]
للتطرّق فی الشرایع والمسالک و یکره ان یسقی الدواب شیئا من المسکرات لروایة ابی بصیر عن الصادق ع [illegible]
[illegible] و نطعم ما لا یحل للمسلم اکله او شربه ایکن ذلک قال نعم یکره ذلک و روایت غیاث عن ابی عبدالله ع ان امیر المؤمنین ع کره ان [illegible]
[illegible] لعدم التکلیف ولا یتعلق النهی بها ولا بصاحبها [illegible] ابن البراج حرام [illegible] الکراهة [illegible]
الکفایة [illegible] سقی الدواب المسکر بل سایر المحرمات والنجاسات للاصل و عدم التکلیف علی الاصح الاشهر [illegible]
کفته‌اند [illegible] سقی الخمر للبهائم والدواب للاصول والعمومات [illegible] واحد [illegible]
[illegible] بول [illegible] بالاخلاف [illegible]
[illegible] بول [illegible]

في شرب الخمر ٣٨١

مطلقا واستشكل في القواعد ولو اضطر الى الخمر وبول تناول البول وقال المحقق رح ولو اضطر الى الخمر وبول قدم البول وقال في المسالك
ولا فرق بين بول نفسه وغيره وموضع الخلاف فيهما اذا كان البول نجسا والا قدم مطلقا وان قيل بتحريمه لاستخباثه لان المخالف فيه
انحط من المتفق عليه انتهى وقال الشهيد رحمه الله في الدروس لو وجد خمرا وبولا وماء نجسا فهو اولى من الخمر لعدم
السكر بهما ولا فرق بين بوله وبول غيره وقال الجعفي يشرب للضرورة بول نفسه لا بول غيره انتهى وقال في المنهاج فلو فرق بين
الخمر والبول تعين الثاني خصوصا اذا كان من الصبي لكونه اخف حرمة ولا فرق بين بوله وبول غيره على الاقوى
وان كان الاحوط الاكتفاء بالاول وكذا لو وجد بولا وماء نجسا الخ وقد اكثر من ... دفع ضرورة عطش الاخير شيخ
الطوسي رح في المبسوط لكنه جائز بنبيذ دفع ضرورة بان دونها لكنه جائز اسف وقول بجوازه اكثر ... ومذهب المحقق والعلامة
والشهيدين وصاحب الكفاية والمنهاج واكثر اصحابنا جوازه ... مثل البلد ... منحصر بان يشرب ... الهلاك ... المسكر
حفظ نفسه ان تلف ... جهة ... وترك محرم ... خمرا ... بالخمر ... اغلظ ... الاضطرار بخوف ...
انها جائز ... بطريق اولى ... ذلك الوقت جائز ... رواية محمد بن عبد الله ... مرسل ... سندا
است ... شاهد ... ابن فهد قدس سره في كنز العرفان اما الخمر فحرم التداوي بها اجماعا ...
واما دفع التلف فقيل المنع ايضا والحق ... دفع التلف وكذا في المسكرات نعم لو وجد الخمر وباقي المسكرات الخمر انتهى وقال في
ويباح تناول المايتة ... الضرورة العطش وان كان خمرا ... وهل تكون المسكرات سواء او تكون الخمر مؤخرة عنها الظاهر
للاجماع على تحريمها ... انتهى وقال المحقق قدس الله روحه في الشرايع ولو لم يجد الا الخمر قال الشيخ في المبسوط لا يجوز دفع الضرورة بها وفي
النهاية يجوز وهو الاشبه وقال في اللمعة والاقوى ما اختاره في النهاية من الجواز وهو مذهب المصنف والاكثر لان حفظ النفس من التلف
واجب وتركه محرم ... اغلظ تحريما من الخمر ... فاذا تعارضا الضرران وجب ترجيح الاخف ... الاقوى ... الخمر ... واغلظ
من تحريم الخمر ... للمضطر ... الخمر بطريق اولى ويؤيده رواية محمد بن عبد الله لكنه مرسل ... شاهد ... كفاية
ولو لم يوجد الا الخمر قال الشيخ في المبسوط لا يجوز دفع الضرورة بها والاشبه الجواز كما هو مذهب جماعة منهم الشيخ في النهاية ... لحفظ النفس
ويؤيده مرسلة محمد بن عبد الله الخ ... المنهاج الهداية لكنه وكذا يجوز دفع دفع الاضطرار ... التداوي به الهلاك من مرض وغيره مع الانحصار
... في الحلق ولم يجد ... وعلى كون الشريعة ... وعلى وجوب حفظ النفس ... الالقاء في التهلكة ونفي
الضرر والعسر والحرج والاخبار ... جائز ... التداوي بالخمر وبجميع المسكرات ... كالخمر والمسكر ... ان كره ...
اكل ... على المشهور بين الاصحاب ... اجماع ... لا يجوز التداوي بالخمر مطلقا ولا يجوز شربها للعطش
ابن ادريس احمد قوله في التداوي ويجوز الشرب للضرورة ... بصحيح ... رواية ابي بصير حسنة ...
استعمالها ... دواء ... طلب العافية ... مرض ... خوف تلف ... باشد ... موجود
... لان ... والاشهر ... المنع ... خوف
خوف تلف ... علاج بان ... الشهيد ... خوف تلف بدون ان ... صاحب الكفاية والمنهاج وغيرهما
ان الاصحاب جائز ... في الكفاية واختلف الاصحاب في التداوي بالخمر والاشهر المنع مطلقا واطلق الشهيد في الدروس جواز التناول
للعلاج كالترياق ... ابن ادريس احمد قوله التداوي واطلق ابن البراج جواز التداوي به اذا لم يكن عنده ما يقوم مقامه وجعل الاحوط تركه
وقوى الشهيد الثاني الجواز مع خوف التلف بدونه ... العلامة في المختلف الاقوى عندي الجواز عند الاضطرار وعدم ...
... ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة ونفي الضرر والاضرار والحرج المنفي ووجوب حفظ النفس عن الهلاك والمشاق ... الاخبار
الدالة على المنع محمولة على حال عدم الضرورة جمعا بين الادلة ... خوف ... بدون ان ...
... تناولها ان دواء ... طلب العافية ... وكذا ... جائز ... تناولها ان جمع بين الادلة ... لكن المحقق
رحمه الله في شرايع التداوي بالخمر جائز ... قال في الشرايع ولا يجوز التداوي بها ولا بشيء من الانبذة ولا بشيء من الادوية معها

شيء

شيء من المسكر الا او شربا او شهيد ثالث رفع الله درجته بعد از ذکر اینها بحث کرده ... هو المشهور بين الاصحاب بل ادعى عليه في الخلاف الاجماع
واطلق ابن البراج جواز التداوي به اذا لم يكن له عنه مندوحة وجعل الاحوط ترکه وکذا اطلق في الدروس جوازه للعلاج کالترياق والاقوى
الجواز مع خوف التلف بدونه وتحريمه بدونه وهو اختيار العلامة في المختلف جمعا بين روايات المنع مطلقا والجواز ... جمعا
بين الادلة انتهى وقال في الدروس وكذا يجوز التداوي للعلاج كالترياق والاكتحال بالخمر للضرورة رواه هارون بن حمزة عن الصادق عليه السلام
وتحمل الروايات الواردة بالمنع من الاكتحال به والمداواة على الاختيار ومنع الحسن من استعمال المسكر مطلقا الا القليل من السموم
الحرز عند الضرورة لان تحريم الخمر تعبدا انتهى كلامه اعلى الله مقامه فاضل ... [illegible]
... کتاب المختلف ... [illegible] ... قول علماء امامیه است و ابن ادریس ... [illegible]
منا الرجل ... من وجوه اصحابنا ثقة فقيه متکلم کثیر ... شيخنا المفيد ... [illegible]
الطوسي رح في الفهرست ... [illegible]
الله عليه السلام ... [illegible]
... بالجواز عند الضرورة في الدروس واللمعة والكفاية وابن ادريس ... [illegible]
... ويجوز عند الضرورة ان يداوى للعين ... [illegible] ... عند الضرورة ...
... للعين ... [illegible] ... قال في المنهاج ...
الا في الضرورة وقال في الكفاية ... الاكتحال بالخمر ... على الجواز عند الضرورة وهو الاصح ... [illegible]
المنع منه ... [illegible] ... عند الضرورة وخوف التلف ... [illegible]
بان ... [illegible] ... جميع ... حرام ... [illegible]
... خوردن ان ... [illegible] ... فمن اضطر ... [illegible]
اثم عليه وقال تعالى فمن اضطر في مخمصة غير متجانف لاثم فان الله غفور رحيم وقال تعالى الا ما اضطررتم اليه ... [illegible]
... الضرورة ... [illegible] ... اصحاب ... [illegible]
... [illegible] ... باشد ... [illegible]
... [illegible] ... شراب ... مسکر ... [illegible]
... شراب ... [illegible]
فقاع ... مسکر است ... [illegible] ... فقاع ... [illegible]
... [illegible] ... الناس ... [illegible]
وتناول ... [illegible] ... ابن ... عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الفقاع فقال هو خمر ... [illegible]
... [illegible] ... مسکر ... [illegible]
... [illegible] ... بلوغ و عقل ... حرام ... [illegible]
... [illegible] ... بل عليه الاجماع في كثير من العبارات ... [illegible]
... متواترة بل ... [illegible] ... فتوى ... [illegible]
... فقاع ... مسکر ... اجماع ... [illegible]
قال ومقتضى اطلاق هذه النصوص ... وكذا الفتوى ... الحكم ... المسكر ... [illegible]
... المسكر ... الاجماع ... [illegible]
... [illegible]

داخل بکشد یا با قابل داخل کند قطره از آن اگرچه ابطال به اندک مصرف ... انتها اگر تناول نماید بعنوان احتقان وسعوط
نباشد با علم بحرمت و کمال عقل و بلوغ واختیار حد لازم نیست اجماعا و در احتقان وسعوط اگرچه بقول معظم حرام است لیکن حد لازم
نیست بلکه خلافی در آن ظاهر نشده کما قال فی الریاض ثم یسقط الحد عمن استعمل المسکر وما فی معناه فی نحو الاحتقان والسعوط حیث لا یدخل
الحلق بلا خلاف فیه الظاهر للاصل وعدم اطلاق الشرب الوارد فی النصوص علیه و در مسالک نیز ذکر کرده و قال فی القواعد فی حد الشرب و فیه
فصول ثلثة الاول الموجب وهو تناول ما اسکر جنسه او الفقاع اختیارا مع العلم بالتحریم والکمال فالتناول یعم الشرب والاصطباغ واخذه
ممتزجا بالاغذیة والادویة وان خرج عن حقیقته بالترکیب لا یشترط الاسکار بالفعل فلو تناول قطرة من المسکر او مزج القطرة بالغذاء
وتناوله حد ولا فرق فی المسکر بین ان یکون متخذا من عنب او تمر او زبیب او عسل او شعیر او حنطة او ذرة او غیرها اما الفقاع کالمسکر وان
لم یکن مسکرا و در ... مسکر گفته فی الموجب هو تناول المسکر او الفقاع اختیارا مع العلم بالتحریم ... فی هذه ... التناول ... کاملا
... شرطها المتناول لیعم الشرب والاصطباغ واخذه ممزوجا بالاغذیة والادویة او بالتناول ... الی البطن بالاکل او الشرب ...
او ... سواء ... مع ... حرام ... اشتمل الاحتقان والسعوط ... لا یدخل الحلق ... تناولا ... [illegible]
مع اطلاق الحاله ... القوم ... الشارب من ... فیه ... ان ... الماء ... وکذا ...
... [illegible] ... فی باب الاطعمة ... متعلق است باشامیدن عصیر ...
وغلیان کرده ... باشد ... مذکوره حد واجب میشود ... بمنزله خمر میشود در احکام ... حکم ...
ذهاب ثلثین شود ... کرده ... غلیان ... وقبل از ذهاب ثلثین ... شدن اگر قطره از آن بیاشامد ...
غیر مسکر باشد ... خمر ... وظاهر ... که مسئله اجماعی است ... تنقیح وغیر ... شده
و همچنین حد لازم است ... تناول ... حاصل شود ... شدت مسکره مانند عصیر ... بلا خلاف ... اسکار
و ... عصیر ... تا ... بعد از غلیان ... وقبل از ذهاب ثلثین ... اسکار ...
... واضح ... است ... مذکور ... اشهر واقوی ... است ...
... عصیر ... بعد ... غلیان قبل از ذهاب ثلثین اگرچه اسکار از آن حاصل نشود حرام ...
آن حد ... لازم ... حقیر ... که چون مسئله ... البا ... توضیح ... از اقوال ...
... ذکر شود ... وجوه ... الحق ... عبارات ایشان ... ذکر شود قال ...
وکذا العصیر العنبی اذا غلا ولم یذهب ثلثاه یجب بتناوله او استعماله ... الحد ... وان کان قلیلا غیر مسکر ... اجماع بینهم ...
... التنقیح ... مستنده سواء ... ماحصلت فیه الشدة المسکرة من نحو العصیر التمری والزبیبی یجب بتناوله او استعماله
الحد بلا خلاف ولا اشکال لعموم مامر من النص والفتوی ... ولا العصیرین ... اذا لم یبلغا الاسکار ... ان ...
علی القول بتحریمهما ... فی کتاب الاطعمة والاشربة ... الاشهر والاقوی ... فلا حد فیهما ... علی القول الاول ...
لعدم التلازم بین التحریم والحد اصلا الا ان یکون اجماعا ... وظاهر الاصحاب ... ظاهره ... الوجهین علی القولین کما ذکرنا
و در قواعد گفته فلو تناول قطرة من المسکر او مزج القطرة بالغذاء وتناوله حد ... وکذا العصیر اذا غلا وان لم یقذف بالزبد
غلا من نفسه او بالنار الا ان یذهب ثلثاه او ینقلب خلا وکذا غیر العصیر اذا حصلت فیه الشدة المسکرة والتمر اذا غلا من نفسه ولم یبلغ حد
الاسکار ففی تحریمه نظر وکذا الزبیب اذا نقع بالماء فغلا من نفسه او بالنار والاقرب البقاء علی الحل ما لم یبلغ الشدة المسکرة و در شرایع در
موجب حد مسکر گفته فی الموجب هو تناول المسکر او الفقاع ... قال ویتعلق الحکم بالعصیر اذا غلا وان لم یقذف بالزبد الا ان یذهب
بالغلیان ثلثاه او ینقلب خلا وما عداه اذا حصلت فیه الشدة المسکرة اما التمر اذا غلا ولم یبلغ الاسکار ففی تحریمه تردد والاشبه بقاؤه
علی التحلیل حتی یبلغ وکذا البحث فی الزبیب اذا نقع بالماء فغلا من نفسه او بالنار فالاشبه انه لا یحرم ما لم یبلغ الشدة المسکرة و در شرح ...
عبارت ... گفته مذهب الاصحاب ان العصیر العنبی اذا غلا ... اشتغلا ... یحرم ... ویصیر بمنزلة الخمر فی الاحکام ...

الى ان يذهب ثلثاه او ينقلب الى حقيقة اخرى بان يصير خلا او دبسا على قول وان بعد الفرض لان صدق دبسا الا بعد الاتصال فالبا الابد ذهاب
اثنين من ثلثه وتنبه بقوله وان لم يقذف بالزبد على خلاف بعض الناس حيث وافقنا على التحريم بل صرح بنجاسته لكن شرط فيه قذفه بالزبد ولو
طبخ العنب بنفسه ففي الحاقه بعصيره وجهان من عدم صدق اسم العصير عليه ومن كونه في معنا مجرد النزع في عصير التمر او هو نفسه اذا غلا من غير
اطلاق اسم النبيذ عليه وعشا بعض لعصير العنب من اصالة الاباحة ومنع اطلاق اسم النبيذ المحرم عليه حقيقة ومنع مساواته لعصير العنب في
الحكم مخرج ذلك بعض ما حرم في حقه على اصل الاباحة وهذا هو الاصح واما نقيع الزبيب وهو ما غلا لم يذهب ثلثاه فقيل يحرم كعصير
العنب لا فساد كونه ما في اصل الحقيقة بالنوى وما نزع على من جمع عن انهم قول الاصح ما للاصل واستصحاب الحل وخروجه عن الاسم
الذي يحرم مثله في التحريم على ما ذهب ثلثيه بالشمس ولا الروايات على التحريم فهو نفسه مما تقدم البحث في ذلك في الاطعمة قوم مشوب
ابتعمل البيت وان ثابت مشهود شهادت عدلين ذكرين وهو وتنها اقرار مكرر صاعد ومشهود اوسكان مختار على الاختلاف في وقت وبالاول
بكرر بها اقرار على الخلاف اشهر واقوى الا مشكه ثابت مشهود ما كره ذلك الوجه وللاجماع على عدم قبوله ويعض يكرر اقرارا كثير اكرها
وضعف ان ظاهر اسند قبوله مشهود وان شهادت فيه كنت دعوى ونزلنها اشهر شهادت اثنان دفعه وهو الى ... ثم
غالبا مطلع ان نعت قبولا سدد بقبول ... فيه الشرايع ونسب شهادت مع علمين ولا يقبل فيه شهادت النساء منفردات
ولا منضمات ويالاقرار فقطين ولا يكفي التعنون في المثال ادامه وشهادت المحلين والكلام فيه كما مر في مثالث واما عدم قبول
شهادة النساء مطلقا فلما تقدم من اختصاص شهادتهن بالمال او ما لا يطلع عليه الرجال غالبا واما توقفه على الاقرار مرتين
فهو المشهور فهو الذي في القواعد ولا يقبل فيه شهادة النساء منفردات ولا منضمات ويالاقرار مرتين ولا يكفي المرة ويشترط في المقر البلوغ
والعقل والاختيار والقصد ولا يكفي الرايحة والنكهة ويكفي ان يقول الشاهد شرب مسكرا وقال في الرياض وثبت هذا الفعل بشهادة
عدلين ذكرين او الاقرار مرتين من المكلف ومن غير ملاعب على الخلاف فيهما في عدم الثبوت بالمرة من الاقرار بل على الاصح في ظاهر
الاجماع وهو الحجة فيه كالحدود والي في الاول من الحجة وقد نقلها ... واما ان ثبت وان شهادة فانما نقله بشهادت مع بعض متفق عليه
ما بين اصحابنا كما في الشاهد ومشهد لفظ كثيرا سقط من باشد ويكون ... ما شاع ... وقصد و في
دا عتقاد ان نكره ما ذكر او ... ضعف ... وا ... الا ... بلا ... غير
اجماع نقل نموده و از ظاهر ... و ... شرايع ... معلوم ميشود ... الى ... شرايع ... و ...
كان الشاهد او امرأة ... كان ... في ... ولو ... ضعيف
داده حيث قال وبالجملة لا ريب في ضعف هذا القول ... وان ... ابدا ... قول ... لعام نص ... فقد
وانما غايتهم في الظاهر ... ضعيف بل ... مشارب ... مسكر ... او ... الوقوف ان ... يحرم
دشوار ان ... بظهور كفر ... ظاهرا وخلافا ان محكي
از امر ... الا ... وكفر ... كند اوشان ... صلى الله عليه واله امر ... وان شاء واسطه
ابنها الامر ... ... بل ... قال في الرياض ... للشامي ... بالاستشهاد ... عن التكلم المحرم على
ظهور كفر ... ولا يحكم الامر على ... الا لا يحرم ... شاربه لانه النبي صلى
الله عليه واله التحريم ... بل ... الخلاف ... ... عن السكران وازالة
بحلال ... بين ... فاما ... في ... بين ... ان ... سكر و ...
اقا ... باشد ... باشد ... ميكنند
... ميكنند ... ميكنند ... كند ... الخلاف ...
... ميكشند ... باشند ولكن ... اكثر ... باشد
دو ... ميكشند ... محقق ... علامه ... ابن زهره ... قواعد ... متأخرين ... ازا بنا

فی حد الشارب ٣٩١

نیز ثابت و در غنیه ادعای اجماع بر این کرده و نص و صریح و بین مستفیض است و صحاح صریحه و معتبره ... در حد استفاضه است چنانچه در
ریاض گفته اما شیخ در خلاف و مبسوط و صدوق در مقنع گفته اند که در مرتبه چهارم میکشند و تابع شده اند فاضل در ارشاد و ولد
او در ایضاح و شهید در لمعه لمرسل الکافی والفقیه انه یقتل فی الرابعة فلان الزنا اعظم منه ذنبا و فاعله یقتل فیها کما مضی فهنا اولی
و در ریاض در رد قول ایشان گفته والمرسل غیر مقبول مطلقا خصوصا مع معارضته الصحاح المتقدمة و غیرها والاولویة ... لولا ها
لحج و قال فی الشرایع و اذا حد ثلاثا قتل فی الثالثة و هو المروی و قال فی المسالک الروایات بقتله فی الثالثة کثیرة فمن ثم اختاره
المصنف رح و لم یجعل قتله فی الرابعة اولی کما صنع فی السابق و من الجمیع هنا من الروایات صحیحة ابن عبیدة عن الصادق علیه السلام
و صحیحة سلیمان بن خالد الی ان قال و فی معارضة هذه الاخبار الکثیرة الصحیحة منع ظاهر والاصل ثم بل هذا یدل علی قوة قتل الزانی
و غیره من اصحاب الکبائر فی الثالثة لان عقوبة هذا اخف من غیرها اما الروایات الکثیرة بقتله فی الثالثة مؤیدة للروایة الصحیحة السابقة
بقتل اصحاب الکبائر فی الثالثة و حد ... محسوب و مجنون و ارتداد کما صرح فی القواعد و غیره و اگر مکرر شرب خمر ... او لان کرده باشد
بدون اینکه او را حد بزنند یک بار او را حد میزنند بلاخلاف قال فی القواعد و یجب ثمانون جلدة علی الشارب حرا کان
او عبدا علی رأیه و اربعون علی العبد علی رأی فلا فرق بین الذکر والانثی والمسلم والکافر المتظاهر یضرب عاریا علی ظهره و کتفیه
و یتقی وجهه و فرجه والمقاتل و یفرق علی سایر بدنه لا علی رأسه و لا یقام علیه الحد حال سکره بل یؤخر حتی یفیق و لا یسقط بالجنون و لا
الارتداد و اذا حد مرتین قتل فی الثالثة و قیل فی الرابعة و لو تکرر الشرب من غیر حد لم یجب اکثر من حد واحد و در روایت معتبره وارد
شده که ... ازان شراب ... میزنند و شراب خوار را ... مست ... کوبنده میزنند و فحش گوینده و ... میزنند
پانزدهم هرگاه مسلم شراب بخورد و آن را حلال داند شیخین و اتباع ایشان گفته اند توبه باید فرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند
اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و فرق نکذاشته اند در استتابه ما بین فطری یعنی مسلمان زاده و ملی و لکن حلی و نفی کفته حکم آن
مرتد است استتابه نمیکنند اگر فطری باشد بلکه او را میکشند بدون استتابه و قول ایشان قوی و متین است و فتوای عامه متاخرین
نیز بر این است بجهت انکار آنچه تحریم آن ضروری دین است و حلال دانستن آن ضروری باشد مگر اینکه ادعای شبهه نماید و ممکن
باشد در حق او بسبب قرب عهد او باسلام و بخواندن ... دفع میشود از قتل بجهت شبهه و در ریاض نیز این قول را اختیار نموده و گفته
و قیل والقائل الحلی والنفی کما حکی حکمه حکم المرتد لا یستتاب فاولا علی الفطرة بل یقتل من غیر استتابة و هو قوی متین و علیه عامة المتأخرین
لانکار ما علم تحریمه ضرورة من الدین و هو لا شبهة الا اذا ادعاها و امکنت فی حقه لقرب عهده بالاسلام و نحوه فیدفع عنه لشبهة و لا
یقتل بلا شبهة کما هو الحال فی انکار سایر الضروریات اما اگر شرب مسکر دیگر غیر از شراب بنماید و آن را حلال داند میکشند
قولا واحدا زیرا که بعضی از مسلمانان مثل ... آنها را حلال میدانند لکن حد میزنند اگرچه حنفی مذهب باشد و اعتقاد حلیت آن
داشته باشد چه کفر در صورتی ثابت است که انکار آنچه ... کند که اجماع مسلمین در آن واقع شده و ضروری دین باشد و آن منتفی است در غیر
خمر لکن ابن ادریس حکم نموده بکفر مستحل غیر خمر و این قول اشتباه و حیله است و قول او نادر است چنانچه در ریاض و ... گفته قال
فی الریاض و لا یقتل مستحل شرب غیر الخمر مطلقا بل یحد بشربه خاصة مستحلا کان له او محرما قولا واحدا لوقوع الخلاف فیها بین المسلمین
و تحلیل بعضهم ایاها فیکون ذلک کافیا فی انتفاء الکفر باستحلالها و لا فرق بین کون الشارب لها ممن یستحلها بانها کالحنفی فیحد
علیها و لا یکفر لان الکفر مختص بما وقع علیه الاجماع من المسلمین و ثبت حکمه ضرورة من الدین و هو منتف فی غیر الخمر هنا خلافا
للحلی فکفر مستحلها و اوجب قتله و هو نادر کما صرح به فی الروضة و فاضل مجلسی در کتاب حدود و دیات گفته و اگر نبات و مست کننده ها
جامد را بخورد بعضی گفته اند او را حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند شانزدهم هرگاه کسی خمر را بفروشد و مستحل بیع آن باشد استتابه
میکنند مطلقا اگرچه فطری باشد و اگر توبه کند قبول مینمایند و اگر اصرار کند و توبه ننماید او را میکشند و ظاهر این است که این حکم
موضع وفاق است اگرچه نصی که مقتضی آن باشد در این وارد نشده چنانچه در مسالک و ریاض تصریح کرده اند فاکهام بان لا نعرف فیه خلافا
نعم یوجد ما یدل علیه ... اگر فروختن سایر اشربه مسکر را حلال بداند نمیکشند قطعا هر چند توبه هم نکند بلکه تعزیر مینمایند بقول اکثر

و بعضی از متأخرین گفته‌اند که اگر از اهل خلاف باشد و در مذهب خود حرام نباشد تأدیب می‌کنند قال فی القواعد و لو باع الخمر مستحلاً استتیب
فان تاب و الا قتل و لو باع الخمر محرّماً عزّر و ما عدا الخمر من المسکرات و الفقاع اذا باعه مستحلاً لا یقتل و ان لم یتب بل یؤدب و قال فی
الشرایع من باع الخمر مستحلاً استتیب فان تاب و الا قتل و ان لم یکن مستحلاً عزّر و ما سواه لا یقتل و ان لم یتب بل یؤدّب و در مسالک نیز به
تفصیل این نحو تصریح نموده و در ریاض گفته من باع الخمر مستحلاً لبیعها استتیب مطلقاً و لو کان فطریاً اذ لیس تحریمه معلوماً من الدین ضرورة
و قد یقع فیه الشبهة من جهة انه یسوغ تناوله علی بعض الوجوه کالضرورة و ربما یقبل فیعزّر فاعله و یستتاب فان فعله مستحلاً فان تاب
قبل منه و الا قتل هذا ذکره موضع وفاق و ما وقفت علی نص یقتضیه و فیما سواها من الاشربة اذا باعه مستحلاً لا یقتل مطلقاً و ان لم
یتب لعدم اجماع المسلمین علی حرمته فلا یحکم بکفره مستحلاً او جبّ قتله نعم قالوا یعزّر لفعله المحرّم و هو حسن ان کان ممن یعتقد التحریم
و الا ففیه نظر و قال لبعض من تأخّر حیث قال و فی تأدیبه مع کونه من اهل الخلاف نظر مفید هم اگر توبه کند شارب خمر قبل ان یأتی الامام
بشرب این ساقط می‌شود حد او بلا خلاف علی الظاهر که مصرّح به است در جمله از عبارات و آن حجت است و در فقه نیز چنین است
ساقط می‌شود حد اگر توبه کند بعد از قیام بیّنه علی الاظهر الاشهر و اصل نیز عدم سقوط است و خلاف نموده در این مسئله ابو الصلاح
حلبی و جایز دانسته برای امام عفو کردن از آن چنانچه در زنا نیز چنین اختیار کرده و قول او شاذ و حجت او نیز واضح است و اگر به ثابت شده
باشد بلکه خود شخص اقرار به شرب آن کرده باشد و بعد از اقرار توبه کند در این صورت امام مخیّر است بنابر اظهر و اشهر در اقامه حد و عفو
از آن چنانکه در زنا نیز حکم چنین است قال فی الریاض لو تاب الشارب قبل قیام البینة علیه بشربه سقط الحد عنه بلا خلاف فی
الظاهر مصرح به فی جملة من الکتب و هو الحجة مضافاً الی جمیع ما مرّ فی الزنا من الادلة و لا یسقط عنه الحد لو تاب بعد قیام البینة
علی الاظهر الاشهر بین الطائفة للاصل مع عدم ظهور المسقط بالکلیة خلافاً للحلبی فجوّز للامام العفو عنه هنا کما اختاره فی الزنا
و هو مع شذوذه علی الظاهر المصرح به فی بعض العبارات غیر واضح عدا ما مرّ ثمة و قد عرفت جوابه و لو تاب بعد الاقرار تخیّر الامام فی
الاقامة للحد علیه او العفو عنه کما فی الزنا علی الاظهر الاشهر کما صرح به جمع ممن تأخر لانها بعد الاقرار مسقطة لتحتم اقوی العقوبتین و هو
الرجم او الجلدة مائة و اقوی العقوبتین و هو الزنا فاضعفهما اولی و هو الجلدة ثمانین و الشرب بطریق اولی الخ هم اگر یک گواه عادل شهادت
دهد که فلان کس شراب خورده و دیگری شهادت دهد که همان کس شراب قی کرده شهود او قوی است که ثابت می‌شود و بلکه ظاهر آن در
نکت و مسالک عدم خلاف در آن بین الاصحاب نقل کرده‌اند و در سرائر ادعای اجماع اصحاب را نموده و همچنین در تنقیح و حکایت اجماع از خلاف
هم کرده قال فی الریاض لو شهد واحد عدل علی شخص بشربها ای بشرب الخمر و ما فی معناها و آخر مثله بقیئها ای بقیئه لها حدّ علی الا
الاقوی بل ذکر الشهید فی النکت و المسالک عدم الخلاف فیه بین اصحابنا و ادّعی اجماعهم علیه فی السرائر و التنقیح و حکی عن الخلاف ایضاً
و هو الحجة مضافاً الی الخبر المنجبر ضعفه و لو من وجه بالعمل المروی فی الکتب الثلاثة عن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام الخ و ردّ نموده‌اند در این جا
از محققین مثل جمال الدین ابن طاووس و الفاضلین در شرایع و قواعد بجهت احتمال الاکراه و ردّ نموده‌اند قول ایشان را به اینکه این خلاف
اصل و ظاهر است و اگر واقعاً چنین باشد که او از نفس خود دفع می‌کند و ادعای اکراه از جمله مسائل می‌کرد و چون ادعای اکراه باعث شبهه
دارء از حد است و آن منتفی است اگر ادعا ننماید و در ریاض نیز در رد قول ایشان گفته ثم یجاب عن هذا الرد و بقیامه علی الحصا
الدلیل فی الاول فی الاجماع بناء علی ضعف الخبر من وجوه و هو فی محل المنع لانجبار ضعف الخبر بالشهرة و دعوی الخلاف الاجماع علیه و
و قوله مجبور بجمیع ما فیه حتی التعلیل المقتضی للتعمیم خاتمه در بیان بعضی از فواید و مستحبات خمر که در کتب فقهیه ذکر شده یا
مشاهده کرده و آن چند چیز است اول آنکه در تنبیه الخواطر نقل نموده از ابی الدرداء که گفت قال رأیت سکراناً فی بعض سکک بغداد
یبول و هو یمسح ببوله و یقول اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین حاصل آنکه مستی را دیدم در یکی از کوچه‌های بغداد بول می
کرد و بول خود را بر روی خود مسح می‌نمود و می‌گفت خداوندا بگردان مرا از توابین و بگردان مرا از متطهرین دوم آنکه در بعضی از کتاب نیز
راوی روایت کرده که گفت رأیت سکراناً فی بعض الطریق فجاء کلب یلحس فمه و هو یقول استعفی بارک الله فیک فقلت ثم ان الکلب
رفع رجله و بال علی وجهه فقال سکران و ماء ماء بارک الله فیک حاصل معنی آنکه مستی را دیدم که در بعضی راهها افتاده بود

در مفاسد شرب الخمر ۳۹۳

پس یکی آمده دهن و دست و پای او را لیسید و آن سگ نجس میگفت اینچنین باد الله فیک پس کلب پای خود را بلند کرده بر روی آن بول کرد و چون بر روی او ریخته میشد مکرر میگفت اب کرم است بارک الله فیک و عجب اینکه جوانی که مدتی خمر بوده و از اثر آن جا مجروح کرده و انامل بعضی انگشتان او را نیز بسبب آن قطع کرده بود آن بیچاره در لیل و نهار زبان بنفرین انگشاده بود که الهی تا لعون ای میکرد آخر الامر چند نفر از آن ملعون بیچاره مجروح و زخم او کرده از خوف حاکم فرار اختیار نمود از قضا بعد در بلدی که آن جا فرار نموده بود با ایشان خود با غوغا شراب بیاخوده و در زنی بد رخی مستی لا یعقل افتاده بود و زنان اشراف اعلی آمده بمنقار خود چشمهای او را از حدقه بیرون آوردند و چون خبر بامرا و آن بلاد رسید بشکر و ثنای پروردگار باد مشغول گردید و از شر آن ظالم خلاص شد و موقعی این فریقین نیز مثل این حکایت از کیقباد نقل کرده اند که در ایام سلطنت خود مستی را دید که در پای درختی افتاده و زاغ آمده چشمهای او را از حدقه بیرون آورد پادشاه را این معنی ناخوش آمده فرمان داد که هر که جام شراب بنوشد بکشد چون تا مدتی خون او را شمشیر کنند و مدتی خلایق از شراب خوردن منع کشتند و قسم اینکه شرب خمر شارب را بر حرکات ناشایسته اقدام بر حیای صاحب عقل را بسا میشود که بزنا و فواحش بیافکند بلکه بجا آوردن همه معاصی ایشان میکند چنانچه جوان بی باکی که شارب الخمر بود از قضا اشیدی شراب بیشتر خورد چون بخانه خود آمد جمیع مراتب از دست داد در عالم مستی خنجر کشیده با خواهر و مادر خود زنا کرد و ایشان چون مایل نبودند او با قهرا باینها بود با ایشان را میخواست که بکشد لاعلاج تمکین دادند و چون از مستی افاقه یافت احوالی حاصل شد سادری و خواهر او را از همه کرد مثل بیدار شد بعد از آن استعلام نمود ایشان کیفیت را نقل کردند پس خنجر را کشیده بر شکم خود زد این همه از برکت شرب شد و هم این مفاسد از شرب شراب بوقوع آمده مادر و خواهر او بجهة وفع این حکایت را بتفصیل نقل نمودند و سبب این قبایح ایشان را با ایشان واقع شده بود از بهر میل بیابند سؤال شد که حقیقت را بیان کنند در عالم طفولیت چون از مکتب بیرون آمدیم در وقت عبور از راسته بازار دیدم که جمعی از جوانان شراب خورده در عالم مستی غریبه کردند و ترکه داشت او بر خود برکنده و پرده ای خود انداخته و از بازار عبور میکردند و بعد از آن وجه که کسب این قبیح چنین میکردند بخدا نعوذ بالله تعالی و چون شراب مفتاح کل شر و زایل عقل است شک نیست که شراب شرب نمود انشاء میشود بر شاربان جمیع منافع ستم اینکه شرب خمر باعث بود اینکه عقل را زایل میکند و بانواع و اقسام آن معاصی شاربان مرتکب میگردند از جمله غیرت از او زایل میکند و از خود بن زنا و سرخوده و عیال خویش میکنند چنانچه اکثر کسانی که پسران ساده و با پیران سوان تبه شراب پیشه عصمت ایشان دیده کردید و عمل قوم لوط و زنا از آنها بوقوع پیوست و بسا شده که در عالم مستی حلیله خود را بتراز اجانب مضایقه نکردند چنانچه جوانی بود شاربا الخمر و اینخوانده و غیرت زوجه خود را از مکان بخانه عاوت هم منع مینمود از قضا در خانه اش مجلس شراب منعقد ساخته و در عالم مستی در حالتی که خواهش بوته با همه نمودند که با شب در بزم شراب او گذاشتن نماید پس آن جوان در عالم مستی باو طاق دیگر که زوجه اش در آن نشسته بود داخل شده زوجه خود را با مجلس عیش نمود و شعبه بهانه هر چند الحاح و تضرع نمود قبول نمود و خنجر بحجره گذاشت که اگر تمکین نمیکنی ترا میکشم زن لابد و لاعلاج اطاعت نمود و چون بد هایت خانه آمده از دست و رها شده بجا باطل کرده آن زن با آن که در آنجا گذاشته بودند متصاحبه شده خود را از بام بخانه همسایه انداخت و پای او نیز شکست شد از قرار او همسایگان خبردار کردید که آن جماعت و چند نفر مدتی اول او را و از آن جوان تا پاکدامن را ما نمودند و چون صبح طالع گردید جوان را افاقه حاصل شده از عمل شنیع خود خبردار کشته خنجر کشیده که بر خود زند با کمال صعوبت خبر دادن درست کردند فاعتبروا یا اولی الابصار مجملا امثال اینکونه سوانح در هر عصر و زمان بلکه در اکثر اوان از شرب خمر باید با نقطه امر میشود حتی جمعی بنیه شراب خود شارا بقتل رسانیده و خانه و زن و اموال شده اند و بسیار واقع است که شرب خمر از جمله مهلکات عظیمه و صفات رذیله است زیان و لذا باعث نیز که خاطر نفس را موجب فرود کی و کدورت حاصل میشود و مانع وصول فیوضات و ضیع و منکار دو اوقات ایشان چگونه چنین نباشد حال اینکه مدار نفس تحصیل نجات و الارتقاء بدرجات عالی اوقات است پس شرب شراب عقل را محو و از تحصیل معرفت و کسب کمالات دور مانده و بسا میشود که نعوذ بالله از ذکر امر اخروی بجا و مسول و حج الهی از آن بتکالیف بکاهد صاد ده میشود و بفکر بالاخره کدورات اهرمن و دنیا را ساخته میکند

و شرح عرض شده جمیع اقسام معاصی و مناهی تا مناهی را زود بظهور رساند چه منشا بعث نفس و هوا نموده بالمره از محل ورع و تقوی بعوق کشیده
بر شهاب عقل جمیع ناشره و عاقلان زنا و لواط و قتل را نیز بظهور رسانید و ابواب معصیت مانند شهوت و غضب مداومت بر آن
او مفتوح شده ابواب معاصی به روی او گشوده میگردد و پیرو لشکر نفس و محل وساوس شیاطین و محل امد و شد لاعین میشود
و هر نوع تصرفی که خواهند در آن میکنند چه بشر بغیر از خود غافل و از ذکر الهی غافل می باشد فصل بدانکه ایمان تام کامل در وقتی
حاصل است که او را اصل ایمان که شهادتین است و فرع ایمان که اعمال الجوارح و صفات نفس است درست نموده باشد و شهادتین حکم تخم
ایمان او دارد و شاخ اعمال الحکم اعضا و جوارح ایمان است بلکه شهادت بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر او بدهد و لکن اعمال او موافق اعمال
مؤمنین نباشد ایمان او مانند انسانیست که دست و پای او بریده و چشمهای او کور شده باشد و همه اجزاء ظاهری و باطنی او خلل پذیر
باشد و شکی نیست که چنین کسی حال او بمرگ نزدیک و باندک صدمه از وی فاقت مینماید پس همچنین کسی که اصل ایمان او باشد و بسیار در
اعمال خود تقصیر و کوتاهی کند و هر لحظه نوعی تازه و هر ساعت نقصی اندک باو رسد ایمان او بزوال نزدیک و بسیار هاشیطان
در چنین مرتبه از دست میرود پس گناهکار و بیگناه اگرچه هر دو شریکند در اسم ایمان و لکن شرکت ایشان چون شرکت دو درخت که در جای
است که هر دو را درخت گویند و فرق انها وقتی معلوم میشود که بادهای قوی بوزد این است که درخت که ریشه او بسیار ریشه با
و شاخ و برگ او استوار ایستاده و درخت چنانکه محکم بر جا نمود ایستاده و در وقت حمله شیاطین خصوص در وقت
مرگ فرق میان این دو ایمان معلوم خواهد شد و از اینجا معلوم میشود که تکیه و اعتماد بر معصیت کار و تماشای ایمان
و امید خلاصی از آتش جهنم داشتن که بواسطه ایمان نیز از قرب شیطان اکثر آنها تا وقت مردن باقی خواهد بود از شقاوت
اعتماد بر آن نیست و گناهکاری که ... بودن در جهنم باوجود معصیت ... اعتماد بر ایمان خود ...
و سول ... مثل شخصی تندرستی است که غذاهای ضرردار و طعامهای زهرآلوده میخورد و از روی ...
اعتماد ... و شکی نیست که مردن ... اگرچه ... لکن این غذاها آخر منجر بمرض و مرض منجر بمردن میشود
همچنین ایمان اگر باقی بماند اگرچه اندکی از مخلد بودن در جهنم نگاه دارد اما معاصی خصوصا شرب خمر منجر بسلب ایمان و سوء خاتمه میشود
و آن سبب خلود در آتش میگردد و ... و گناهها مانند شرب مسکرات مثل غذاهای ضرردار و طعامهای زهرآلود است
بدن انسان و همچنانکه بتدریج ضرر آن غذاها در اندرون جمع میشود تا اخلاط را فاسد سازد و مزاج را منحرف گرداند و مادام که از آن
مسکین غافل است تا ناگاه فساد مزاج ظاهر شود و مرض بر بدن عارض گردد و بمیرد و همچنین آثار معاصی در اندرون نفس ...
هم می نشیند تا مزاج نفس را فاسد و اصل ایمان را زایل سازد و در صحرای هلاکت اندازد پس هرگاه جهت محافظت بدن ...
و دنیا اجتناب از غذاهای مضر واجب لازم باشد پس بسبب حفظ روح شریف ... اولی اجتناب ...
گناهان خصوصا شرب خمر واجب خواهد بود و همچنانکه کسی که غذاهای زهرآلود خورد و پشیمان شود تا ممکن است آنها را قی ... رفع
میکند همچنین گناهان که بمنزله زهرهای ... ایمان رفع آنها بتوبه و تلافی باید نمود ... توبه ...
پیش از آنکه زهر گناه روح ایمان را تباه سازد بعد از آنکه ... نیاید و کار از دست ...
اثر کند و ... سودی نبخشد هر چه از مواعظ و نصایح بشنوی ... فوق ... شود و پرده
غفلت چشم و گوش و دل را فرا گیرد و ...
هر که ... از دو خطر عظیم ... معصیت ...
نمیکرد و اگر ...
از برای ...
عذاب الهی خواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت ... روایت کرده ...
... جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله

در حجة الوداع بودم وقتیکه آنحضرت مناسک حج را بجا آورده بودند چون خواستند که وداع کنند از حلقه در کعبه گرفت و بآواز بلند صدای یا ایها الناس
از ورد اما پس همه اهل مسجد الحرام وغیر ایشان در آنجا جمع شدند آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که بشنوید بدرستی که من الان خبر
میدهم بشما چیزها را که بعد از من شدنیست پس برسانند اینها را آگاهانیکه غائب اند بعد از آن آنحضرت گریست بطوری که بسبب گریه او همه
حضار گریستند و چون از گریه ساکت شدند فرمودند که بدانید خدا بشما رحمت کند پس بعد از فقرات چند بیان فرمودند که شما بزمانی
خواهید آمد که در آن زمان دیده نمیشود مگر پادشاه جائر و ظالم یا عالمی که طمع دنیا را اراده بخیل یا عالمی که بهمه دنیا را غنیمت یا فقیری که دنیا را دوست
دوست یا پیری که دنیا را جراست یا طفلی که دنیا بیحیا است یا زنی که دنیا احمق است بعد از آن آنحضرت گریست در آنحال سلمان فارسی
از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله مرا خبر ده که اینها کی واقع میشوند فرمودند ای سلمان در وقتی که علماء شما قلیل گردیدند و قاریان
شما فانی شدند و زکوة را قطع نمودید و منکرات آشکار ساختید و صداها را در مسجدها بلند کردید و دنیا را بالای سر خود داشتید و علم
را زیر پایهای خود انداختید و دروغ کفتن را حدیث خود قرار دادید و غیبت را برای خود میوه شمردید و حرام را غنیمت داشتید و بزرگ
شما بکوچکان رحم ننمودند و کوچکان به بزرگ شما تعظیم ننمودند پس در اینوقت لعنت بر شما نازل میشود و جنگ شدید در میان
شما واقع میگردد و در این دین حقیقتا شما بغیر از نامی در زبانها باقی نمی ماند پس وقتیکه این خصلتها در میان شما بهم رسید آنوقت بوزیدن باد
سرخ یا مسخ شدن یا باریدن سنگ منتظر باشید و مصداق این سخن من در کتاب خدای عزوجل این آیه است قل هو القادر علی ان یبعث
علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم الخ و در آن اثنا جماعتی از صحابه از جا برخواستند و عرض کردند که یا رسول الله ما خبر ده که این
ها در کی واقع خواهد شد فرمود در وقتیکه نمازها را از وقتهایش تأخیر کنید و بشهوات نفس و شراب خوردن مشغول شوید
پدران و مادران را دشنام دهید و کارها بجائی برسانید که حرام را غنیمت و زکوة را غرامت شمرید و مرد بزنش اطاعت کرده
بهمسایه اش جفا نمود و قطع ارحام کرد و رحم از دلهای بزرگان زایل گردید و حیا کوچکان کم شد و بناهای عمارتها را محکم کردند و بغلامان
و کنیزان ظلم نمودند و بخواهش نفس شهادت دادند و احکام شرع را بجور حکم کردند و مرد پدرش را دشنام داد و به برادرش حسد
ورزید و شرکا با هم بخیانت معامله کردند و وفا در میان خلایق قلیل شد و زنا شایع گردید و مردان بلباس زنان و زنان بلباس مردان زینت کردند
و مقنعه حیا از سرهای زنان برداشته شد و کبر در دلها همچنانکه سم در بدنها جای گیر شد و عمل خیر در ایشان کم گردید و معاصی
را ظاهرا آشکار بعمل آوردند و امور عظیمه در دین خفیف و سهل انگاشته شدند و از خیرات باز ماندند و مدح و ثنای کرد و طمع
هرج و مرج دنیا اکر هند و مؤمن ذلیل شد و منافق عزیز و مساجد ایشان باذان معمور میشود و دلهای ایشان از ایمان خراب
قرآن از ایشان خالی میباشد و هر گونه خواری از ایشان بمؤمن میرسد پس در آن زمان رویهای ایشان مثل رویهای آدمیان و دلهای ایشان
از حنظل تلختر است ایشان کرکها اینکه کلباس آدمی پوشیده اند و بنا بر بعضی نسخ چنین است که بلباس گوسفند ملبس شده اند هیچ روز
نمیشود مگر اینکه خداوند با ایشان خطاب نموده میفرماید که آیا بمن افترا میکنید یا بر من جرأت نموده معصیت میکنید
افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون ظاهر معنی اینکه آیا چنان گمان کرده اید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و بسوی ما باز
گشت نخواهید کرد قسم بعزت و جلال خود براینکه اگر نبودند کسانیکه با خلوص در عبادت میکنند ما اینها را یک طرفة العین مهلت
نمیدادیم کسانیکه بمعصیت مرتکب میشوند و هرگاه ورع صاحبان ورع نبود باران قطره از آسمان نازل نمیکردم
و یک برگ سبز نمیرویانیدم پس تعجبا از قومی که اموال شان را معبود خود قرار داده اند و آرزوهای ایشان طولانی شده و عمرهای ایشان کوتاه
مع هذا چنان طمع دارند که بجوار رحمت خداوند عالمیان برسند و حال آنکه باین نمیرسند مگر بعمل و بندگی و عمل هم تمام نمیشود
مگر با عقل پس عزیز من در مضامین این خبر تأمل نما و از اسباب احوال تأمل کن و ... نعمات کثیره ماضیه را ...
شرب خمر که مفتاح همه گناهان مزبوره است چه بدون عقل جمیع اینها ممکن نیست که از شرب مسکرات صادر گردد و بندگی خدا و
نظام امور دین و دنیا منوط بر عقل است چنانکه در آخر فقره حدیث مسطور آنجناب صلی الله علیه وآله الاطهار اشاره بآن فرموده
جملا اخبار و آثار در مذمت شراب در کتب فریقین خاصه و عامه متواتر است و عقل هم مذکور گشت و فیما ذکرناه کفایة لمن

تأمل

تا نزل آنچه امر ونهی نموده بناه والله الموفق للصواب **باب ششم** در بیان کسبهای حرام و شبهناک متعلق بان و بیان اجارات و مبایعه و شروط و شرایط احکام

معاملات و در ان چند مقصد است مقصد اول در بیان تتمه مکاسب حرام و ان چند چیز است اول حرامست فروختن آلات محرمه خواه با آلات

مشروبات و آلات لهو مثل چوبهای که وضع کرده اند بجهت بازی حرام مثل عود و طبل و دف و زمر و طنبور و کمانچه و تار و امثال انها و چیزها

که برای عبادت کردن باطل میتراشند مثل صنم و صلیب هیاکل عبادت مبتدعه و الات قمار مثل نرد و شطرنج و خرید انها باجماع

المستفیض المنقول فی کلام جماعة من اصحابنا و هو الحجة مضافا الی عموم لرضوی و ثالثة المانعین عن التکسب بکل ما فیه وجه من وجوه الفساد

مع استلزام التکسب بها علی الاثم المحرم کتابا و سنة و اجماعا کما فی الریاض بلکه اگر اینها را بشکنند و انصورت خود تغییر دهند شکسته و ضایع شده

ان اگر قیمت داشته باشد معامله بعد از شکستن ان جایز است و اگر کسی اینها را بشکند ضامن اینها نیست هر چند زیاده از ضرورة بشکند بلکه

حتی از اعاظم فرموده که اگر بالتمام اینها را بسوزانند باز ضامن نیست و فروختن اوانی ذهب و فضه نیز حرام است مگر بعد از کسر و از حضرت امام

موسی علیه السلام منقول است که هر که در خانه او طنبور یا عود یا چیزی دیگر از الات لهو باشد یا نرد یا شطرنج چهل روز بماند مستوجب غضب الهی گردد

و اگر در ان چهل روز بمیرد فاجر و فاسق مرده باشد و جایگاه او در جهنم باشد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که کبوتر در خوانه که

کسی کند نفرین میکنند بر انها که سازها می نوازند و کنیزان خواننده نگاه میدارند و عود و دف می نوازند فاضل در بحدیث معتبر نقل

نموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند هر که چهل روز در خانه او طنبور بنوازند حق تعالی بر او مسلط گرداند شیطانی که او را قندر

گویند پس هیچ عضوی از اعضای او نماند مگر اینکه شیطان بر ان بنشیند پس چون چنین شود حیا از او برطرف میگردد و پروا نکند از اینچه

گوید یا شنود و غیرت از او زایل شود تا انکه اگر زنان را با دیگری زنا میکند غیرت نورزد و در شرح کبیر بسند قوی از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله روایت نموده که فرمودند انهاکم عن الزفن والمزمار والکوبة والکبار یعنی نهی میکنم شما را از رقص و چهار زدن یعنی و فصل است

زفن فلان از رقص یا ضرب و از نی یعنی نای و کوبه یعنی نرد یا طبل لهو و کبار یعنی صدا بلند کردن گویا مراد از ان برای غنا کردن باشد

و نیز روایت کرده که صدای عود نفاق را میرویاند چنانکه اب گیاه را میرویاند و محمد بن ادریس حلی طاب ثراه در مستطرفات سرائر از جامع

بزنطی روایت کرده از ابی بصیر که حضرت صادق علیه السلام فرمود بیع شطرنج حرام است و اکل ثمن ان سحت است و اتخاذ ان کفر است

و بازی کردن بان شرک است و سلام کردن بر بازی کننده ان معصیت کبیره موبقه است و نوعی کننده بان مثل خوض کننده بر خنزیر است

و در کافی روایت نموده که مقلب ان مانند مقلب لحم خوک است و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این ایه که فاجتنبوا الرجس

من الاوثان واجتنبوا قول الزور که ترجمه لفظش اینست که اجتناب کنید از رجس یعنی که انها بتها است و اجتناب کنید از گفتار باطل فرمود

که ان بتها شطرنج است و گفتار باطل غنا فرمودند که است و نرد بدتر از شطرنج است اما شطرنج پس نگاه داشتن ان کفر است و بازی

کردن بان شرک است و یاد دادن بکسی گناه کبیره هلاک کننده است و سلام کردن بر کسی که بازی بان کند معصیت است کسیکه دست و در ان کرد

چنانست که دست در گوشت خوک کرده و کسیکه نظر بسوی او کند چنانست که بفرج مادر خود نظر کند و کسیکه نرد بازی کند مثل

کسیست که گوشت خوک خورد و کسیکه بنشیند و گوش بدهد بازی بان کند چنانست که دست در میان گوشت و خون خوک گذاشته باشد

شیخ بن سعید طاب ثراه در جامع گفته حلال نیست حاضر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند با انها اهل عصر هر چه

ان گویند ی باشد حرام است مگر هر شمشیر زدن و اسب دوانیدن و مانند ان از شتر و فیل و وانی و تیر انداختن بشرط ملاحظه مقررات

و نرد شیر از موضوعات شاپور بن اردشیر بن بابکست و اردشیر اول ملوک ساسانیه است و در داود فانوس گفته ساسان اول اسم ابا جد

و ابو ساسان اکبر نوشیروان بن قباد است و ساسان الاکبر ابن بهمن بن اسفندیار است و ساسان الاصغر ابن بابک انتهی و ابن ادریس

در دو سرایر گفته ساسان ابن بابک جد اردشیر بن بابکست اول ملوک ساسان انتهی و چون نرد شیر از مخترعات شاپور بن اردشیر بن

بابکست این نوع قمار باسم او موسوم است و در حال لفظ شیر بجهت تخفیف افتاده است و حالا نرد گویند و شبیه است رقعه نرد بر وجه

اوضح منقلم است بچهار که شبیه است بچهار فصل از فصول اربعه و قسمی از ان سی امین شبیه بسی روز و در هر قسم شبیه شبانه روز و نقشهای

بر زوج و فرد و افزوده شانزده و اوره شبیه بد و افزوده ما و نرد و شیر هم نرد شیر است و مثال ان حالو است بالاتفاق جمع البحرین در تحت بیان لانفل و ان هو افتراء

القمار ۳۹۱

النرد البرد هو اردشير الذي هو من موضوعات شاپور بن اردشير بن بابك اردشير اول ملوك الساسانية شبه رقعته بوجه الارض والتقسيم الرباعي بالفصول الاربعة والرقوم الثلثين بثلثين يوما والسواد والبياض بالليل والنهار والبيوت الاثنى عشرية بالشهور والكعاب بالاقضية السماوية للعب بها والكعبة [illegible] معرب [illegible] معرفة الاوائل عبد الرحمن السيوطي در تاريخ تحفة الاداب وتاريخ الخلفاء وبهجة التواريخ وتاريخ جوهر الثمين ومحاضرة الاوائل ومثال الاواخر [illegible] جمع كثير ذكر كرده اند [illegible] مسائل مجمع البحرين وغيرها وروايت است نمن لعب بالنرد شير فكانما غمس يده في لحم الخنزير يعني هر كه لعب بازي كند بنردشير [illegible] دست خود را در گوشت خوك [illegible] ودر مسالك [illegible] عن الصادق ع قال قال امير المؤمنين ع الشطرنج والنرد هما الميسر يعني اينكه [illegible] روايت نموده از حضرت صادق ع كه فرمودند جناب امير المؤمنين ع فرموده شطرنج ونرد هر دو انها ميسر [illegible] كفته والقمار بالنرد والشطرنج والاربعة عشر [illegible] بالشهادة وكذا الغناء [illegible] الاثناء لله ومن [illegible] بالاجماع الظاهر والمحكي [illegible] والنصوص [illegible] المتواترة ففي [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن اللعب بالشطرنج والنرد وفي خبر [illegible] عن قول الله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور [illegible] الشطرنج [illegible] مالك [illegible] الجميع على [illegible] عن استماع اللهو والغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء الزرع [illegible] المحقق روايت نموده كه نرد و شطرنج واربعة عشر كه عبارت باشد [illegible] مانند لوح [illegible] و چنين [illegible] ميكنند چنانكه [illegible] فرمودند [illegible] باشد داخل [illegible] شطرنج [illegible] انواع قمار [illegible] براي بازي [illegible] شاهين [illegible] عبارة از شطرنج [illegible] مردم [illegible] شطرنج [illegible] جميع علماء امامية [illegible] جميع الات قمار [illegible] نرد وشطرنج [illegible] وكعاب [illegible] جميع اقسام [illegible] حرام است [illegible] بازي كردن [illegible] دكان [illegible] حرام است واجب رد آن [illegible] في الشرايع اللعب بالات القمار كلها حرام كالشطرنج والنرد والاربعة عشر وغير ذلك سواء قصد الحذق او اللهو او القمار وقال في المسالك [illegible] اللعب بالات القمار كلها من الشطرنج والنرد والاربعة عشر وغيرها ووافقهم على ذلك جماعة من العامة منهم ابو حنيفة ومالك وبعض الشافعية [illegible] معلوم شد كه مذهب [illegible] ابو حنيفة ومالك وبعض شافعية [illegible] كتب [illegible] بن ادريس [illegible] وفرق [illegible] شهادة اللاعب بالنرد والشطرنج وغيرهما من انواع القمار والاربعة عشر والشاهين [illegible] شاهين [illegible] الشطرنج [illegible] وفتوى [illegible] اللعب بالالات المعدة له كالنرد والشطرنج والتكسب به حرام [illegible] الاصحاب [illegible] بانها اگر [illegible] ان بدون [illegible] حرام [illegible] مانند شطرنج ونرد [illegible] كه حرام است [illegible] كردن [illegible] معلوم [illegible] الاصحاب [illegible] ملكيت مال الناس [illegible] اگر مال الناس [illegible] وما [illegible] حرام [illegible] المنهاج [illegible] الامر [illegible]

حرم فعله بدونها الحجر ومنها اللعب بالشطرنج والنرد والاربعة عشر والخاتم والجوز والبيض والاحوط في الاجتناب بقيتها ما كان من غير علم بان يكون
من القمار ومما ينتقل بالقمار فهو باق في ملك مالكه ويجب رده اليه ولو لم يعرف مالكه تصدق عنه لو كان غير محصور ولو كان منحصرا فيجب
لم يبرء ذمته الا بالاسترضاء من الجميع ولو بالصلح ولو تقامر بالركاب والجوز لم يحرم عليه التصرف فيه بالاكل وغيره وكذلك مما يدل
تحريم قمار صحيحه زياد بن عيسى وعمران وغيرهما في اكل الى صحيحه زياد وروايه اسحق بن عمار وروايه سكونى وروايه عبد الحميد بن سعيد كه
روايات ثلثه اخيره مختص ببعض انواع قمار است كه اكل از جوز وبيض باشد كه صبيان بازى كرده اند و در صحيحه محمد بن خالد از ابى
الحسن تصريح شده كه كلما قومر عليه فهو ميسر و در روايت وشا از ابى الحسن ع تفسير ميسر بقمار فرموده و در روايت جابر كه از ابى
جعفر ع روايت نموده كه از وى پرسيدند و بحواهم وكلما نهى امر به الكعاب والجوز وغيرهما از اخبار اما در خصوص شطرنج
اخبار بسيار وارد شده چنانكه در كفايه نيز گفته والاخبار الواردة في خصوص الشطرنج كثيرة وكذا النرد وفي بعض الاخبار التعبير عليه في
تحريم الشطرنج وفيه كون اللعب كبيرة و در عيون وغيره روايت شده كه بر يزيد عليه اللعنه بسط مى كردند شطرنج را در سر مى خورد و بازى
مى كرد با آن و در وقتى كه سر مبارك سيد الشهدا عليه التحية والثناء بمجلس آن ملعون داخل كرده بودند با آن عمل مى نمود فقاع مى خورد
بود و حضرت على بن موسى الرضا ع فرمودند كسيكه شيعه ما است بايد كه از شرب فقاع و شطرنج باز ماند اجتناب نمايد وكسيكه ببيند
فقاع يا شطرنج را بايد كه امام حسين ع را بخاطر آورد و بر يزيد و آل زياد لعنت كند كه خدا تعالى محو ميسازد گناهان او را بسبب لعنت كردن
اگر چه بعدد ستارگان باشد و در مجمع البحرين گفته الشطرنج بكسر الشين وسكون الطاء وفتح الراء المهملة وجيم في الاخر بعد النون لعبة
معروفة بين الناس وعن على ع الشطرنج والنرد من الميسر وسئل عن الشطرنج فقال الشطرنج انتهى و در مصادر گفته الشطرنج يعنى
قيل بالفتح وقيل بالكسر وهو المختار انتهى وقال ابن الجوزي انما كسر الشين فيه ليكون نظير الاوزان العربية انتهى وانا مؤتمن مصطفى
بن شمس الدين القرم حصارى التصريح الاخير كه گفته الشطرنج بالفتح والكسر لحن مشهور است از شدرنج معرب يعنى اشتغال به
عنا وه وقيل هو معرب صد رنك يعنى ان ذلك اللعب يبنى على الافكار الدقيقة والحيل اللطيفة وتبدل الكاف بالجيم في تعريب الكلمة شائع
ويقال بالسين المهملة ايضا لغة انتهى وولى كه طفل از قمار برده باشد بر ولى او واجبست كه آن را بصاحبان برساند و واجبست بر ولى
طفل مثل پدر ايشان يا جد پدرى يا حاكم شرع كه ايشان را منع كند از بازى و همچنين حرامست ساختن الات قمار مثل نرد و شطرنج
وغيرهما و خريد و فروش اينها و هر چيزى كه مقصود از آن عمل كردن فعل حرام باشد مثل آلات لهو از قبيل طنبور و چغانه و دو تا و
كمانچه و امثال اينها و حرام است نشستن در مجلسى كه غنا مى كنند يا آنچه ذكر شد از اشتغال بلهو و لعب بايد و نظر اگر كسى در خانه خود
باشد و صداى ساز و غنا يا صوت آلات لهو يا آواز غنا يا صداى زن نامحرم با ...ر برسد ظاهر اگر گوش ندهد و بوجه ... ... نكند
شود ضررى ندارد و اگر چنين كند لازم نيست گوش گرفتن يا بيرون رفتن چنانكه جمعى از اصحاب تصريح نموده اند و در مقام نهى از اخبار نموده
بلكه در بعضى مقام بيرون رفتن وگوش گرفتن منجر بعسر و حرج مى شود كه منفى اند در شريعت الله سبحانه والله العالم دوم از جمله محرمات
كه غنا است و غنا از جمله محرمات شديده است و مفسرين قرآن بنابر تفسير ائمه طاهرين و علماء محدثين فرقين بر اين قرار گرفته اند غنا
و حرمت آن وارد شده مثل آيه لهو الحديث و آيه فاجتنبوا الرجس وآيه فاجتنبوا قول الزور و آيه وانتم سامدون و آيه لا يشهدون
الزور و آيه واستفزز من استطعت منهم بصوتك و آيه عن اللغو معرضون و در حديث از طرق عامه و خاصه و حرمت غنا وارد
شده از جناب رسالت پناهى صلى الله عليه وآله كه غنا مورث نفاق است و صاحب صداى غنا اهل ... ...
واول كسيكه غنا كرد شيطان بود و باعث ضعف دين و فروغ ... ... شد و ... ... شيطان در ... غنا كند ... ...
خود را برا و مى زنند تا وقتى كه ساكت شود و صداى فجار و اهل معصيت است غنا اينها از صفت كفر ... ... و ... ... اخبار بسيار در حرمت
غنا وارد شده مثل صحيحه كليب و صحيحه وشا و صحيحه هشام و صحيحه ريان بن الى الصلت و صحيحه سعد بن زياد و صحيحه محمد بن
ابى الخطاب و حسنه كافى و حسنه محمد بن مسلم و معتبره محمد بن محمد و حسن بن هرون و روايت ابى بصير و عنبسه و ... بن ابى عباد
و زيد شحام و عبد الاعلى و على بن عثمان و ابراهيم بن محمد بن ... و اسمعيل بن ابى الدلال و نصر بن قابوس و ابى ايوب

فی الغنا ۳۱۹

قرآن خواندن بغنا بلکه در صحیح کالصحیح محمد بن مسلم و ابو الصباح و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که قول زور که در قرآن است بغنا تفسیر شده و همچنین در صحیح
هشام و حسنهٔ محمد بن مسلم نیز وارد شده و روایت مهران و حسن بن هرون که لهو الحدیث مذموم در قرآن بغنا مفسر گردیده و خلاصه در احادیث بسیار
بیشتر از سی حدیث دلالت تامه ظاهره بر بطلان این مذهب هست که بر حرمت مطلق غنا دلالت دارند و از این حدیثها منقول است که غنا هم
میرویاند نفاق را و خانه که در آن غنا میشود دعا مستجاب نمیگردد و ملائکه داخل آن نمیشوند و مأمون نیست از بلا و شیخ طوسی طاب
ثراه در تهذیب الاخبار از مسعدة بن زیاد روایت کرده که در خدمت حضرت صادق ع بودم شخصی عرض کرد که پدر و مادرم فدای
تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود می نوازند و بسا من طول میدهم نشستن
را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آن شخص گفت که من بپای خود برای این عمل هم نمیروم همین شنیدنی است که بگوش خود
میشنوم حضرت فرمود که تو بر کن مگر نشنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل همه از ایشان سوال خواهند کرد گفت والله که
هرگز این آیه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر این عمل نخواهم کرد و از خدا استغفار میکنم حضرت فرمود
که برخیز و غسل بکن و نماز بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر این حال میمردی حمد خدا را بکن و از خدا طلب
کن که توبه ترا قبول کند و توبه بکن از جمیع بدیها و از هر چه خدا نمیخواهد که خدا از هر بدی کراهت دارد ... فرموده است
و فقها باین حدیث استدلال کرده اند که هر فعل از اهل بیت که انتساب بآن داشته باشد ... غسل توبه ... شیخ طوسی ... سلار
و در کتب حدیث مسند اذکر شده الا در کافی و فاضل مجلسی بسند صحیح روایت کرده و ابن بابویه ... غسل توبه است و در آن
نیست و اما امر بصلوة که در این روایت شده ... ذکر شده ... صلوة توبه ... اقوام
رضی الله علیهم ذکر شده اند بلکه فقط غسل توبه را ذکر کرده اند چنانکه شیخ ... و ... فرموده که
و در کافی بسند صحیح و بسند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر آن آیه که حق تعالی مدح مؤمنان میفرماید که اعرضوا عن اللغو
نزد قول زور بعضی گفته اند باطل فرموده که مراد غنا است و بسند حسن از امام محمد باقر ع منقول است که غنا از جمله گناهانی است که خدا بر آن وعید آتش
فرموده است بعد از آن این آیه را خواند که «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
مُهِينٌ» که ترجمه اش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و غافل کننده را تا آنکه گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکنند براه خدا
و برای ایشان عذابی است خوار کننده و همین دلیل باشد ... آنکه گناه کبیره است که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد
پس معلوم میشود که غنا از گناهان کبیره است از حضرت امام رضا ع بسند معتبر منقول است که هر که نفس خود را منع کند از غنا و نشنود
پس در بهشت درختی هست که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای خوشی خواهد شنید که هرگز
نشنیده باشد و کسیکه غنا شنیده باشد آن را نخواهد شنید و علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق ع
عرض نمودم که سوالی میخواهم بکنم حیا مانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت
امر میفرماید که میوزند و از آن درخت نغمه چند میرسد که خلایق بخوبی آن نغمه ها هرگز صدای نشنیده باشند بعد از آن فرمود که
این عوض ثواب کسیست که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که
غنا موروث نفاق است و باعث فقر میشود و بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که بسیار گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانی
و منقول است که غنا چیزیست که خدا وعده کرده است بر صاحبان آن آتش را و موروث نفاق و باعث فقر است و بدترین صداها است و محل اهل
فسوق و در ملکوت آسمانها صاحب غنا را مجرم میدانند و منقول است که غنا کننده ملعونست و کسیکه از کسب غنا میخورد ملعونست و غیرها
از احادیث بسیار که ذکر آنها باعث تطویل است و در حرمت و مذمت غنا نیست و حرمتش اجماعی بلکه ضروری دین است چنانکه شیخ طوسی ع
گفته که غنا حرام است باجماع فرقه امامیه و ابن ادریس و محقق و علامه گفته غنا حرام است نزد ما شیعیان و علامه نیز حرمت غنا را بی خلاف ذکر
رافع کرده و همچنین شهید ثانی حرمت غنا را بی اجماع اسناد داده و در کتاب شهادات گفته که خلافی میان ما نیست که غنا حرام است و جمعی
محقق در شرایع و علامه در تحریر و قواعد و شهید ثانی در شرح لمعه تصریح بشمول تحریم غنا برای قرآن و مطلق شعر فرموده اند و شهید اول

و در دروس بفسق مغنیان و مستمعان و مجوزان نموده و همچنین علامه در شهادات تحریر فرموده و عبارت بعضی از ایشان بعد مذکور خواهد شد و قطع نظر از آیات و اخبار و اجماع علماء امامیه شهرت خباثت غنا از امور بدیهیه است که بی پرواهی نیست و باعث میل به ساده رویان و زنان نامحرم و تحریک شهوت بد حیوانی و برانگیختن عشق حیوانی و سرکشی نفس شیطانی و غفلت از آخرت و بندگی [illegible] کیست و هرگز شعار علما و صلحا و زهاد و عباد و اتقیا نبوده و شغل ارباب عشق مجازی و عمل اصحاب فسق و فجور [illegible] و بغیر از لذت نفس اماره و اغوای شیاطین مکاره ثمری حاصل نیست مجلس آن محفل اهل بطالت و اشتغال آن کار ارباب تصوف و ضلالت است و در تفسیر عیاشی از جابر روایت کرده که ابلیس اول کسی بود که غنا کرد چون آدم از شجره اکل نمود ابلیس در آن وقت به غنا کردن شروع کرد و با آنکه حرمت غنا در میان [illegible] خلافست بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از متصوفه ایشان و بعضی از علماء ایشان حلال دانسته اند و بفتوی علماء ایشان که گفته اند غنا حرام است [illegible] و صاحب [illegible] اهل سنت گفته غنا کردن حرام است و حلال داننده آن کافر است و غزالی و غیر آن از علماء اهل سنت غنا را مباح دانسته اند و شیخ احمد بن محمد الطوسی الغزالی [illegible] رساله مفرده در حل سماع و جواز دف زدن و رقص و غنا نمودن تالیف کرده و اسم آن را بوارق الالماع فی الرد علی من یحرم السماع بالاجماع گذاشته و در آن نقل نموده که در حضور نبی صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible] ایشان [illegible] و حضور ایشان [illegible] الان در نزد مولف حقیر است چون کلام مربوط و مزخرفات بود از نهایت اعراض از ذکر فقرات آن نمودیم بلی لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و از علماء امامیه آخوند ملا محسن کاشی گفته که اگر کلام باطل [illegible] نباشد مثل اینکه [illegible] مثل ضرب عود و خواندن شود جایز است و کلام ایشان در غنا مثل کلام غزالی باطل است چه [illegible] ملا محسن [illegible] اجماع شیعه است بلکه [illegible] ضروری مذهب است [illegible] اهل لغت و فقها و عرف و نصوص [illegible] اینکه غنا از مقوله اصوات است [illegible] با مزامیر باشد [illegible] بودن با آلات لهو و [illegible] اهل لغت تفسیر غنا به صوت مطرب [illegible] نموده اند [illegible] اعلام تعریف غنا به صوت [illegible] غنا نموده اند [illegible] لهو باشد محض توهم است [illegible] خواندن قرآن با آلات لهو [illegible] [illegible] [illegible] است لکن در کتاب شهادات [illegible] کتاب [illegible] و چند حدیث [illegible] که صوت حسن خوب است [illegible] ملا محسن [illegible] قرآن نازل شده است [illegible] صوت حسن است [illegible] کلام بر غیر غنا است در شرح کبیر [illegible] الا من قرأ القرآن [illegible] من لم یتغن بالقرآن [illegible] الصوت الحسن من شیم الانبیاء وائمة الهدی [illegible] وفی آخر کان علی بن الحسین احسن الناس صوتا بالقرآن وکان السقاؤن یمرون فیقفون ببابه یسمعون قراءته [illegible] [illegible] علوم کرد [illegible] صوت حسن [illegible] خوانند [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] فاسقان [illegible] و [illegible] [illegible] و صوت حسن [illegible] طبع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صوت حسن [illegible] [illegible] صوت حسن [illegible] [illegible] [illegible] غنا مثل [illegible]

بنا بر اسبتحرکات و انتقال و غیر و لال و حظ و ضلال را باید به هر وقت رجال تا آنچه در بعض احادیث وارد شده که ترجیع آواز بکن بقرآن باشد اما

کنیم معارض مقاومت نمیتواند کرد با اینکه معمول به تقیه است و چگونه مقابله میکند با آیات قرآن ناهی و احادیث نامتناهی و مذهب شیعه و قول

کل علماء اهل بیت که از همه ابا بایت چگونه یکجا اجتماع توان نمود و آنچه گذشت از آیات قرآنیه و اجماعات مستفیضه و اخبار متکاثره متواتره

شد که غنا مطلقا حرام است و در قرآن شدیدتر منعش بیشتر است که باعث بی‌معنی و بی‌پرده در بی‌حرمتی بکلام خدا است و اذکار خواندن

با نهایت متعلق شده مخالف ظاهر قرآن و اخبار بسیار است و موافق مذهب بعضی از اهل سنت مانند غزالی بد کردار است و احادیث بحسن صوت

و حزن در خواندن قرآن داخلی که بغنا کاری ندارد علی بن ابرهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

سلمان را خبر فرمود چیزهایی که بعد از آن در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از علامات قیامت است از آنجمله فرمود که تغنی بقرآن خواهند کرد

و بعنوان غنا خواهند خواند و فاضل مجلسی تصحیح کرده‌اند که قرآن را بآواز خوانند و تحزین و صوت بکنند که در صدا حزن بهم رسد اما

تکرار آواز و تحریر در آن نباشد آن ظاهرا غنا نیست و اینکه در بعض احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر تغنی محمول است

و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام بحسن تلاوت میفرمودند و در بعضی احادیث که وارد شده که ترجیع آواز بکن بقرآن با

احادیث معارض مقاومت نمیتواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علما مانند سید داماد که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد نمی‌دانم کلامه

در غنا مقام قاصر که با کمیا از بعضی قول بجواز غنا در قرآن نقل شده چون شاذ و نادر است اعتنا بخلاف او اعتنا نمیکنند و در مقام

کسانی که میل ایشان به حدیث تغنوا بالقرآن و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا است یعنی غنا و خوانند که کنند بقرآن و هرکه غنا

نکند بقرآن از ما نیست بعضی مسا ان نیست و راوی این حدیث سعد بن وقاص است که از جمله عشره مبشره اهل سنت و بی‌دین

[illegible] علیه السلام است [illegible] وجوب تغنی است و احدی باین قائل نیست و بعضی [illegible]

[illegible] غنا [illegible] صوت [illegible] هر چند شبیه بغنا شود [illegible] استماع [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] اگر غنا [illegible] و من لم یتغن [illegible] چنانکه [illegible] عارف [illegible] خواهد بود و اضعف

[illegible] الله [illegible] از ادله و [illegible] بعد از نقل [illegible] اقوال بعضهم [illegible]

آنکه العلماء علی التزیین بالصوت [illegible] ان شاء الله [illegible]

و بعضی [illegible] خواهد شد [illegible] حرمت غنا در غیر قرآن [illegible] اما

قائل [illegible] بودن غنا [illegible] مکروه [illegible] القائل [illegible] بقول ایشان [illegible] اند که اخبار کثیر

بر [illegible] غنا [illegible] باشد [illegible]

و عمل امام رضا [illegible] و ضعف قول ایشان واضح است [illegible] عمل

نیست که هیچ نوع بوده و ظاهر این است که بطور نوحه زنها عرب بوده و در آن غنا نیست [illegible] شهیدان اهل بیت

و نوحه [illegible] نیست که [illegible]

که بشوق و طرب [illegible] واضح است ما بین صوت بلبل و حمام و بوم [illegible]

که او را طرب عاشق و مفتون [illegible] صدای [illegible] غنا [illegible]

[illegible] دخل بغنا ندارد و بعضی [illegible] ضعیفی که در آن مذکور است که

حضرت [illegible] خواند [illegible] حضرت فرمود [illegible] بطریقی که نزد خود میخوانید و این غلط است [illegible] معلوم نیست

شاید بطریق حلال بوده که متضمن غنا و امر حرامی نبوده و [illegible] احترام حضرت ملاحظه مینمود و ادب میکرده و احتمال

با زمان [illegible] شعریه و [illegible] کتاب [illegible] احتیاط میکرده چنانکه [illegible] والله تعالی یعلم

خلاصه [illegible] تخصیص [illegible] اطلاقات صحیح [illegible] آیات و اجماع [illegible]

و [illegible] احتیاط [illegible] ایشان [illegible] آیات و اجماع و اطلاقات [illegible] غنا [illegible]

درعرف

در عرف گویند تعزیه میخوانند و نوحه میکنند بر حسین علیه السلام حرام نیست و اگر غنا و تغنی باشد نوحه خواندن حرام کرده و هرگاه بمعنی

انوحه چنان بخوانند که در عرف گویند خوانند که میکنند هر چند و از مصرع باشد غنا است و اجتناب از آن لازم است

عرف میدانند که اکثر ناس در محتشم خوانی مثل باز این چه شورش است که چنان میکنند در هر مصرع از آن که غنا بخوانند که چیزی

نمیشود و آنچه استعمال میکنند بعنوان نوح از مقامات غنا و شعب آن خارج نمیشود بسبب آن از حقیقت غنا و حکم آن و در جواهر

الکلام نیز گفته ان ما استعملوه بعنوان النوح من مقامات الغناء و شعبه لا یخرج بذلک عن حقیقة الغناء و لا عن حکمه کما هو واضح

انتهی کلامه رحمه الله و بالجمله مشهور خصوصا بین المتاخرین آنست که غنا در قرآن و مراثی نیز حرام است و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید

مرتضی و ابن ادریس و فاضلین و شهیدین و محقق ثانی و فاضل مجلسی و فاضل هندی در کشف اللثام و فاضل بهبهانی و [illegible]

مفاتیح و نجل او در مقامع و صاحب مستند و صاحب [illegible] در جامع الشتات و سیدنا العالی المعالی الطباطبائی و شیخ کبیر و ولد مرحوم

جناب سید مجاهد و صاحب مطالع الانوار و شیخ جعفر نجفی در کشف الغطاء و نجل فاضل او صاحب انوار الفقاهة و فاضل [illegible]

الهدایة و صاحب جواهر الکلام و عامه معاصرین رضوان الله علیهم اجمعین غنا را در مراثی و قرآن استثنا ننموده اند و اکثر [illegible]

صراحتا حکم بحرمت غنا در مراثی و قرآن فرموده اند و غایة الامر غنا در مرثیه و قرآن [illegible] و احتیاط [illegible]

بین الحرمة و غیر الوجوب فغلب الحرام الحلال بالنص و اجماع الاصحاب والله الهادی فی کل باب فصل در بیان موضوع غنا بدانکه غنا

کما اهل عرف میشناسند و ممکن است که غنا خالی از حسن [illegible] و مشتمل بر کند که صدا خوشنود باشد [illegible]

بوده باشد [illegible] و گاه غنا خوانان [illegible] باشد [illegible] غنا شود [illegible]

[illegible] اصلا [illegible] اقوال [illegible] و لکن اکثر علما [illegible]

کرده اند بترجیع آوازی که [illegible] مطرب [illegible] که [illegible] کنند [illegible]

کرده اند [illegible] و بعضی از لغویین و علما [illegible] ترجیع [illegible] کرده اند [illegible]

سرود [illegible] خوانند [illegible] میگویند [illegible]

میگویند [illegible] سید شهدا علیه السلام [illegible] میخوانند [illegible] میگویند [illegible]

فی القاموس غنا من الصوت ما طرب به [illegible] و بعض کتب اللغة ترجیع الصوت [illegible] و عن الشافعی [illegible]

و ترقیقه و فی [illegible] کل من رفع صوتا [illegible] فصوته عند العرب غناء و عن [illegible] و الایضاح ان الصوت المطرب [illegible]

[illegible] و فی جملة من کتب الاصحاب انه مد الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب [illegible] و کان [illegible] فی جواهر الکلام [illegible]

مد الصوت [illegible] کلمات اهل اللغة [illegible] که هر خوانندگی که در آن [illegible] باشد [illegible]

حرام است و اگر در عرف آن را غنا گویند [illegible] غنا است [illegible] و فی مجمع البحرین [illegible] الغناء [illegible] الصوت

علی الترجیع المطرب و ما یسمی فی العرف غناء و ان لم یطرب سواء کان فی شعر او قرآن او غیرهما [illegible]

[illegible] الغناء [illegible] هو مد الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب و ما یسمی فی العرف غناء و ان لم یطرب سواء کان فی شعر او قرآن او غیرهما

[illegible] المصنف و غیره الحداء للابل و محقق [illegible] مد الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب یفسق فاعله و ترد شهادته [illegible]

سواء استعمل فی شعر او قرآن و لا باس بالحداء [illegible] الغناء عند الاصحاب محرم سواء وقع [illegible] الصوت [illegible]

[illegible] الغناء الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب کذا فسره المصنف [illegible] و جماعة [illegible] المرجوع فیه الی العرف [illegible]

محرم لعدم ورود الشرع [illegible] فیکون مرجعه الی العرف و لا فرق بین وقوعه فی شعر او قرآن و غیرهما [illegible] الغناء [illegible]

[illegible] الحداء [illegible] و الشعر [illegible] الابل علی الاسراع فی السیر [illegible] من [illegible]

[illegible] الغناء حرام یفسق فاعله و هو ترجیع الصوت [illegible] و کذا یفسق فاعله و هو ترجیع الصوت [illegible]

و کذا یفسق [illegible] سواء کان فی قرآن او شعر و یجوز الحداء و محقق ثانی [illegible] الغناء و هو مد الصوت [illegible]

على الترجيع المطرب ليس مطلق مد الصوت محرما وان مالت القلوب اليه ما لم ينته الى حيث يكون مطربا بسبب اشتماله على الترجيع المقتضي لذلك
واستثني من الغناء الحداء وفعل المرأة في الاعراس بشروط الاباحة الخ وقال في الكفاية اختلفت كلام اهل اللغة والفقهاء في تفسيره فمنهم من عبر
بمد الاطراب ومنهم من اقتصر على الترجيع ومنهم من جمع بين الامرين ومنهم من اعتبر التسمية في العرف فما يسمى في العرف غناء فهو حرام والظاهر
ان ما اجتمع فيه الاطراب والترجيع فهو غناء والطرب خفة تصيب الانسان بسبب حزن او سرور والترجيع ترديد الصوت في الحلق والظاهر انه
يحصل بتكرر الالفاظ والاصوات بالنغمات وذكر الكاتب في موضع ذكر كفته والمشهور بين المتأخرين انه لا فرق بين كون الغناء في شعر
او قرآن او خطبة او غيرها وقد حررنا الكلام فيه في كتاب التجارة وقال الفاضل الكركي طاب ثراه في المنهاج تحريم الغناء وهو الصوت المشتمل
على الطرب الترجيع والطرب خفة تحصل للنفس سواء تقتضي الحزن والبكاء او الى السرور والترجيع تحويل الصوت بل يكفي الاطراب
الا ان لما اصطلحت عليه الاسم مثل [illegible] عدم الاطراد فيه كما هو ظاهر كان ما يسمى به عرفا حراما وكذا تعليمه وتعلمه بفعله لا يفسق
والاجرة عليه كالنوحة المغنية واستماعه والاظهر عموم الحكم في القرآن والمراثي ونحو على سيد الشهداء الخ واز معاصرين جناب محقق
ومدقق سيدنا سيد محمد باقر اعلى الله مقامه در سوال وجواب خود فرموده غنا بر مشهور ودر معروف بين فقها ترجيع صوت
مع الطرب ترجيع عبارتست از گردانيدن صوت در حلق وطرب حالتيست عارض انسان ميشود كه منشا سرور يا
يا حزن وهر صوتي كه جامع دو صفت بوده باشد يعني ترجيع مع الطرب انرا غنا ميگويند وحرمت ان از جمله امور مسلمه است خواه در شعر
بوده باشد يا مراثي يا در غير ان در قرآن بوده باشد يا در اذكار ودر جميع اينها حرام بلكه از جمله كبائر است [illegible] وان شده ماخوذ
كه از براي بعضي مسائل مشهوره اين بنا بر مشهور ما بين فقهاء مستثنى است ما عداي ان حرام وموجب عقاب است انتهى كلامه
مقامه ودر جامع الشتات در حرمت غنا گفته كه فرقي ما بين قرآن ومراثي وغير ان نيست وفرموده كه اظهر در غنا رجوع به عرف است يعني انچه را
در عرف غنا خوانند كه گويند غنا حرام است اگر چه ترجيع واطراب در ان نباشد وشهيد ثاني در مسالك [illegible] جميعا از اصحاب رجوع به عرف نموده
اند وبا شبهه در موضوع كه ايا غناء است عرفا يا نه جايز است شنيدن وان پس هر جا كه يقين حاصل شد كه انرا خوانندگي
گويند حرام است خواندن وشنيدن ان وهر جا كه يقين است كه نميگويند حلال است ودر صورتيكه مشكوك فيه باشد اظهر حليت است
چنانچه در جامع الشتات وغير ان تصريح نموده اند ومع هذا احوط اجتناب است وشهيد اول طاب ثراه در دروس در فاسق بودن [illegible]
وسامع [illegible] ان اگر چه در قرآن باشد چنانچه پيشتر اشاره بان شد [illegible] الفسق [illegible] صوته المطرب بالترجيع وسامعه وان كان
في قرآن او اعتقد اباحته ويجوز الحداء للابل وشبهها انتهى كلامه رفع مقامه ودر رياض سيدنا العلي العالي الاعلى اعلى الله مقامه
بعد از تعريف غنا قائل شده اند بحرمت وعدم جواز ان در مراثي وقرآن وغير ان وعبارت ايشان اينست الغناء وهو مد الصوت
المشتمل على الترجيع او ما يسمى في العرف غناء وان لم يطرب سواء كان في شعر او قرآن او غيرهما على الاصح الاقوى بل عليه اجماع العلماء كما حكاه
بعض الاجلاء وهو الحجة مضافا الى الاخبار المستفيضة وغيرها من المعتبرة المروية جملة منها في الكافي في باب الغناء في كتاب الاشربة وجملة
اخرى منها في كتاب المكاسب منه ومن الادلة الصحاح المستفيضة ان منها في قوله تعالى والذين لا يشهدون الزور قال هو الغناء ومنها
بيت الغناء لا يؤمن فيه الفجيعة ولا تجاب فيه الدعوة ومن الثانية النصوص المستفيضة منها المغنية ملعونة ملعون من اكل كسبها
ومنها عن بيع الجواري المغنيات فقال شراؤهن وبيعهن حرام وتعليمهن كفر واستماعهن نفاق وبالجملة النصوص في ذلك كادت تبلغ التواتر [illegible]
ذلك [illegible] ولا ريب فيه الان قال وينبغي القطع بعدم استثناء شئ اخر كالحداء وهو سوق الابل بالغناء والغناء في مراثي الحسين
وقراءة القرآن وغيرها [illegible] استثناء الاول وحكي الثاني عن قائل مجهول واستثني الثالث بعض فضلاء متأخري المتأخرين [illegible]
[illegible] مع [illegible] سوى الاصل [illegible] الثالث [illegible] مع عدم مكافأتهما للاطلاقات التي عليها [illegible] المصرح به
في كلام بعض المشايخ قاصرة الاسانيد ضعيفة الدلالة [illegible] فيها ما يتضمن الامر بقراءة القرآن بالحزن [illegible] بقراءة [illegible] الصوت
الحسن [illegible] الامرين غير الغناء [illegible] قال [illegible] فاقرؤوه [illegible] القرآن فابكوا فان لم تبكوا فتباكوا
[illegible] ليس منا من لم يتغن بالقرآن [illegible] وهو مع ضعف سنده [illegible] كما ذكره بعض الاجلاء [illegible] فيه الافراط

القرآن

القرآن بألحان العرب وأصواتها وإياكم ولحون أهل الفسوق وأهل الكبائر فإنه سيجيء من بعدي أقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغناء و
النوح والرهبانية لا يجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبة وقلوب من يعجبه شأنهم مضافاً إلى الإجماع على عدم إباحته على الظاهر وقد ذكر الطبرسي
بعد نقله أنه تأوّله بعضهم بمعنى استغنوا به وأكثر العلماء على أنه تزيين الصوت وتحزينه انتهى كلام أمين الإسلام أعلى الله مقامه وآنچه در حرمت غنا
مذکور گردید برای اهل انصاف اگر بنای جور و عناد نگذارند کافی است و بعد از این إلى بعض و سماع آنست که گر آنها را داعی ضلالت
بوسیلهٔ آن بشاه راه هدایت رسانند و غریقان بحار بطالت را بواسطهٔ آن بساحل امنیت کشانند و مخمورشان باده جهالت را از رقید
نادانی و غفلت رهانند امید که بتوفیق آن بکافهٔ مؤمنان رسد بحق محمد و آله ثم عائد کرده بالنبی الأمین و آله الطاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین ششم حرامست حفظ کردن و تعلیم و تعلم نمودن کتب اهل ضلالت مگر برای نقض مذهب ایشان مثل توریه و انجیل و امثال
اینها از کتب مذاهب باطله بلا خلاف کما عن التذکرة والمنتهی بل بإجماع العلماء کما نقله بعض الأجلاء و حرامست اجرة گرفتن بر تعلیم و
نوشتن آنها و بالجمله حفظ کتب ضلال که باعث گمراهی حفظ کننده یا دیگری میشود حرامست همچنین عاریه دادن و گرفتن و خریدن
و فروختن و امانت دادن و خواندن و مطالعه کردن و پاک کردن و یاد دادن و نوشتن و نویسانیدن و جلد و صحافی کردن و تمام چیزهایی
که باعث بقاء آن شود حرامست مناط حرام بودن در همه متفق است اگر غرض از نگاه داشتن یا نوشتن و حفظ کردن رد اهل یهود و
نصاری و مثال اهل ضلالت باشد بلی و مثل حرام نیست بشرطیکه از خود خاطر جمع باشد و اطمینان کامل داشته باشد که بضلالت
نمی افتد بلکه اهلیت نقض و جواب داشته باشد تا مطالعه نماید و ... واضحست که حفظ و مطالعه قرآن صدقا
الصحیح را اشبهه ساخته اند و اگر این کتب را بسبب دانستن و باطل کردن جمیع اهل اینها حفظ کند یا غرض او اطلاع بر مذاهب فاسده بوده که بسبب آنها
شود و غرض صحیح در آن فاسد نماید و اطلاع بر طریقه فاسده و تحصیل ملکه برای او حاصل شود مثل آنکه کتب چنانکه در ... گفته
در این صورت جایز است و همچنین است حفظ آنها برای تقیه چنانکه در کتاب ... نقل نموده بشرط امن بر نفس خود از میل کردن
بباطل و ایشان و از کتب ضلالت کتب اخبار موضوعه و کتب صوفیه اگر مشتمل بر بدعت و طریقه باطله مخالف شرع انور باشد و همچنین
کتب قصه عامه و احادیث موضوعه که در رد فضائل شیعه یا در باب اثبات امامت فلان و فلان نوشته اند مگر بجهة دفع این که
که قابل نوشتن مسئله امامت رد ایشان داشته باشد یا اینکه او نفس خود مطمئن بوده دلایل ابطال مذهب ایشان یا ابطال
مطالب آنها و تجویز کردن بایشان حفظ نموده باشد بشرطیکه قابل باشد در آن و همچنین است نگاه داشتن کتابی که نوشته اند در آن مدح
باهم و موجب باشد در توریه و انجیل که حال باطل ... و همچنین است کتب ضلالت اهل ملل ... مشتمل بر مواعظ ... نقل بوده
تغیر از کتب انبیاء چنانچه در جواهر الکلام نیز تصریح نموده و حرام نیست حفظ کتب عامه و غیر ایشان از فرق باطله مرسومیکه مطالب
ایشان باطله نباشد مثل کتب لغت و نحو و صرف و تفاسیر و همچنین کتب فقه که در مطالب حقه باشد مثل مختصر و منظومه و غیر اینها
از کتب اهل ضلال که وضع شده است برای معرفت مسائل لا برای اهتدا بمعرفت مطالب کتب و سنن یا تواریخ و سیر ایشان یا سیرت
آن نیست که موجب بغض یا عداوت الأئمة اطهار است ... که وضع آن برای ضلالت است ... و اکثر
اینها ... جمیع آن ممنوعست در باب حفظ ... جمیع مطالب ... هذا کلا
... حفظ کتب الضلال عن الاندراس ... و لا ...
تعلیم ... ولا الاجرة على شيء منها ... فمنها کتب الأخبار الموضوعة ... وفيها اشتمال على ... البا
الى الفرقة الشيعة الأثنى عشرية ... کتب فقه العامة والتوریة والانجیل ولکن ... اذا کان المقصود ... الباطل ...
لا لرد عليهم او ابطال مطالبهم او الاطلاع على مذهبهم ... من الرد عليهم ... ولا يجوز حفظ کتب العامة وغيرهم من الفرق
الباطلة اذا لم يکن مطالبها باطلة ککتب اللغة والاصول والتفاسير الا ... ونحوها وکذا کتب ... في المطالب
کالمنطق والمنطقية وغيرها انتهى ... مفهوم ... معلوم گردید که حفظ کتب ضلال از توریه
و انجیل و غیر اینها و تعلیم و تعلم آنها ... فصل ... البیع ... بیان ...

در حقوق اولاد

خود را در بیزمان بنزد رهبانان نصاری و یهودان میکنند که توریة و انجیل و مذاهب بسیار کفار را تعلیم ایشان کنند باینکه بحکم حکم
عقل و نص مستفیض نقل بر هر یک از افراد ناس الازم است که اولاد را از آغاز کار بسوی شناختن پروردگار رهنمون کنند و هیچ او را ایشناساند
طریق بندگی و عبادت خدا و بایشان نماید تا از اینکه کجی و ضلالت و ناپاکی و بیعدالتی از دهمت بصوب تحلیل بجمال تقوی و فضایل مایل
سازند و تعلیم ایشان کنند که از غضب و سطوت جبار بترسان فشده مذاهب باطله و ادیان فاسد را بایشان تعلیم ننماید با اینکه
و از احوال بد باز دارد و از اعمال ناشایست منع کند و اخلاق نیک را با ادب بیاموزد و از رذایل صفات و را باز دارد و چون بمرادرشد برسد
او را بباطن فسادهای ظاهر و موجبات او را بشناساند و او را بنهج سداد و طریق رشاد راهنما باید و بعبادت خدا و بشریعت
و ائمه هدی و هدایت کند و در نظر او خوار و خفیف گرداند که ائمه و دنیا باید و آخرت را در نظر او جلوه دهد و عظمت
و مواظبت بر نماز و روزه او ذکر کند و اسم خوب باو بگذارد و به مساجد و توقیر نمودن علما و معابد او را راغب سازد تا این
و بدل طفل با سیئ شود و بعد از بلوغ داخل فرقه اخیار و از برای پدر باقیات و صالحات گردد و اگر بخلاف این باشد و در نادانی
مشاکن فسوق اکنده شود بجای دنیا اطفال یهود و نصاری شود پس جهت ترک پرورش با قبح خبث النفس بار آید و شر و فساد
ملت بضلالت تبه کند و او هام استغامت تمام برای او حاصل نمیشود و بسا میشود که دو باطن نیکو و میل به مذهب باطل ایشان
کند و بزبان دو نزد مرد نمایاند ظاهرا اینکه تا از افعال و اعمال او ظاهر میشود بلکه در جمیع افعال بدون انفعال الان فعال و اجلال
با ایشان مشابهت بهم رسانند چون که دنیا و بال پدر و مادر و باعث رسوائی ایشان شده در عقبی بعذاب الیم مبتلا میکرده چنانکه
اقدیمی تاکنون در بعضی زمان مشاهده کرده که بعضی از ایشان از دین و ایمان خارج شده داخل فرقه کفار و دین ایشان را
نموده و بعمال لکفه الله عالم جل شانه بفرماید قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة ظاهر معنی اینکه حفظ نماید خود
و اهل خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و فرموده ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمة حاصل معنی اینکه بدبختان
کسانیکه شدند که خود را و اهل خود را افکندند بخسران در روز قیامت و آیات باین مضمون متعدد است و از رسول خدا
منقول است که لا زمست بر پدر و مادر برای ولد صالح مرحمتی کا ایشان را هستند او دنیا و دیوی و بعضی اطفال و فرمود وای بر اطفال آخر
الزمان از پدران ایشان که تعلیم واجبات بایشان نخواهند نمود تا فرمود که من بیزارم از ایشان و ایشان بیزارند از من و حدیث نبوی
بکی از آنکروه که بهشت از در بهشت داخل شوند فما آنکه اهل خود را امور دین آموختند و او را خیرات آموختند و فرموده ادب کلا در بهشت است از
تصدق یکصاع طعام که هر روز برای فرزند خود بکنی و فرمود که در قیامت دو حله کرامت بپوشانند بر مؤمنی که تعلیم قرآن بفرزند خود
نموده و غیر و به رکه تعلیم قرآن بفرزند خود نماید گویا ده هزار حج و عمره و عتق و جهاد و اطعام نموده و بهر حرفی ده حسنه محسوب شود و او را
با او نامه در قبر و میزان و صراط و این جمله میشود قرآن تا در محل کرامات و را حاضر سازد و اخبار در فضیلت تعلیم و تادیب و نصیحت
اصلاح و رعایت ایشان و مذمت عقوبت و تضییع و سوء تربیت ایشان بسیار است و نحو میباید با ایشان سلوک که کرد و نقص جانب شود
و در بیان آن اوامر و از علما علما حسن صاحب جملیه را بها نرم و غزالی که قتل ان کرده تربیت اولاد و چهارم اولاد را انکاه میدارد از تا در نیاید
نیز او را انس کرد او را نگاه باید از ارحوت و فسیا دو ... و ابکند بتعلیم محاسن اخلاق و حفظ نماید ایشان را از قرناء سوء و با اهل ایشان
و نیز او را بفرزند و عادت ندهد او را بزینت و تنعم و اسباب رفاهیت هر چه عمر ضایع میشود و در طلب آن وقت کبر و جهل کی در هنم
و چون اول چیز که بطفل غالب میشود از صفات بد حرص و بر طعام است پس بایست تعلیم نماید او را با ادب اکل او را از صغر لقمه و مضغ بد
و جبر وقات نظر او بجو و هم و در وقت طعام خوردن و ترک کند نزول لقمه و الوده بکنید بهانه و توبه خود و ادب و رفتار اکل طعام و عادت
به هم در بعضی وقات بقفار و نان بیادام تا آنکه او را اهم ندانند و قبیح نماید در نزد او کثرت اکل را و شبیه کند کثیر الاکل را به بهایم و ذم نماید
کوچکی را که کثیر الاکل است و مدح کند بعضی مناقب قلیل الاکل را در حضور او و قناعت کردن با طعام خشن عادت بدهد او را و محبت سازد
بپوشیدن لباس ملون و یعنی طفل را کنان لباس فاخر بجمال رغبت و مشغول سازد او را بتعلیم قرآن و با حادیث انبیا علیهم السلام و حکایات
و او را از تعلیم اشعار باطله و نگاه دارد که مخالط با شعرا نماید که مبادا بفساد افتد و اگر چیزی را ملاحظه از طفل سرزند تغافل باید و سزاوار

نکند

نکند و در خلوت نصیحت کند او را و اگر باز عود نماید او را تادیب کند و بترساند بچیزی که از آن خوف دارد و پیشتر او را بترساند و تنها آنکه تنبیه نکند
و بهتر آنست که مادر طفل بترساند او را بعقاب و عتاب پدر تا از پدر خود مخوف باشد و نادرستی نکند و اگر شب بیداری کشیده باشد
در روز نگذارند که عادت بخواب کردن نماید چه باعث کسل است برای طفل و نگذارند مادام که ملتحی نشده دست و پای خود را برهنه
نماید و منع کنند او را از افتخار بر اقران خود بچیزی که پدرش مالک است از مطاعم و ملابس و عادت بدهند بتواضع و فروتنی و منع کنند از
کثرت ضحک و استهزا کردن چیزی از اطفال و اقران و تعلیم او کنند که معلم مهابت و نگاهداشت و محبت مال را از قلب او بیرون کنند و تعلیم نمایند
آداب جلوس را عند الناس و منع کنند از کثرت کلام و از ذکر قسم تا عادت بقسم یاد کردن نکند و منع نمایند از لغو و شتم و از عطا الکثیر که بان
مرض مبتلا است و مرا و را آنست که اذن بدهند بعد از فراغ از مکتب بنکه لعب نماید بلعب جمیل تا آنکه از تعب و ملالت استراحت برای او حاصل
شود و اگر ایام در تعلم باشد قلبش میمیرد و فکاوتش زایل میگردد و تعلیم نمایند او را اطاعت والدین و آنکه عاق شدن او را کند
کردن او و پیش ایشان و چون بحد تمیز رسید امر کنند بطهارت کردن و صلوة کردن و در یوم صیام روزه گرفتن بعضی از اجزا و بعد از
بعد از اتمام هفت سال گذارند که از نماز تکاهل نماید و بترسانند او را از سرقت و اکل حرام و از کذب و غیبت و خیانت و فحش از کلام و بفهمانند
طفل را که دنیا اصلی و بقائی ندارد و موت نعیم او را قطع خواهد کرد و جمیع آنچه در دست او است عاریتی و فانی است و منع نمایند او را
و غیر اینها از آداب که تفصیلش در کتب مزبوره است بجهة آنکه لازمست که سعی و اهتمام در تادیب فرزند خود نماید با معلمی که از برای او قرار
میدهد کسی باشد که اعتقاد صحیح داشته بحلیه تقوی و ورع متحلی بوده باشد نظامی بهای دین و نیز زیرا که اولاد با بزرگان هم
نشین است چه بمضمون الجالسة مؤثرة جمع کثیری از اطفال که در نزد معلم بدفعال متعلم شده اند در عقاید و اعمال اقتفا او نمودند در هر
مذهب باطلی از تصوف و غلو و الحاد که معلم ایشان بوده دین او را اختیار نمودند و بهر صفت بدی که او داشت از زرنگی و بیشرمی و
فحش گوئی و شکم پرستی و نادرستی و بدکرداری متصف شده که همه آن متصف گردیدند و در مدت عمر از آن دین بی ثبات و اخلاق ...
رجوع ننمودند چه طفل را هر چه تعلیم دهند نشو و نما آن میکند و پدر نیز در ثواب و وبال و عقاب او شریک میشود چه پدر هم او را ضایع
و مهمل نموده و شأن نیست که در دنیا این چنین عملی باعث خسران و زیان و فاعلش از آن نادم و پشیمان میباشد و اغرب اینکه اکثر اهل این زمان
بمعلم میسپارند که اطفال ایشان را ورزش و خط و دانستن حسنا و جمع آوری آن و حفظ اشعار و کتابت نوشتن و امثال اینها اکامل نمایند تا
بکار دنیای ایشان آید و هر گز بتعلم علوم و معارف الهیه که باعث سعادت دائمه و حیات ابدیه است نمی افتند اگر چه جمیع علوم و هر کمالی در نفس
جمال و کمالی است و لکن متفاوتند در شرافت و تکمیل و وجوب تحصیل علومی که معظم فایده آن از برای دنیا است از آن علوم چندان نهجی و سعادت
عالم عقبی حاصل نمیشود و علم آخرت که ثمره اصلی آن تحصیل سعادت آخرت است که آن اصول عقاید و احوال مبدء و معاد است اشرف
شود آن اشرف علوم و افضل آنها است به رکن تحصیل اصول عقاید لازم و جاهل آن خاسر و نادم و در عذاب دائم میماند و چون پدران
مبتلا بمتابعت نفس و هوا و حبّ متاع اهل دنیا شده اند بلکه خود شان عین دنیا گردیده اند از بهجت غافل شده اند از اینکه باعث علم بعض
تقرب بخدا و رسیدن بسعادات بی منتهی او و قرب او و نزد بهجت و دخول در عالم ملائکه است لیکن مقصود اهل دنیا از آن رسیدن
بمنصب و مال و یا مفاخرت و تفوق بر اقران و امثال است با آنکه باید مراد از آن تحصیل بصیرت در دین و تکمیل عقل و یقین باشد عجب آنکه
در این زمان که اولاد خود شان را از رفتن بمساجد و نماز جماعت و نشستن در مجالس وعظ و نصیحت منع مینمایند که چرا دکان و حجره را
ما گذاشته و از پی آنچه فقط رفته از کار خود غافل مانده مگر بگوش ایشان نرسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابوذر فرموده یا اباذر
ساعتی نشستن در مجلسی که در آن گفتگوی علمی باشد بهتر است و در نزد خدا محبوبتر است از ... و از هزار شب که در هر شب هزار
رکعت نماز کرده شود و محبوبتر است از هزار دفعه جهاد در راه خدا و از ده هزار ختم قرآن و از عبادت یکساله که روزها را روزه بگیرد و شبها
احیا نماید و هر که از خانه خود بیرون رود بقصد اخذ مسئله از مسائل علمیه هر قدمی که بر میدارد خداوند عالم مینویسد ثواب پیغمبری
از پیغمبران و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ بدر و بهر حرفی که از عالم بشنود یا بنویسد شهری در بهشت باو عطا میفرماید الی آخر الحدیث
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیث که فرمودند که اگر مؤمنی بمیرد و از وی ورقی بماند که در آن مسئله علمیه نوشته شده باشد

مسئله‌ای نخواهد شد تا او و میان آتش جهنم و هر حرفی که بران نوشته باشد خداوند عالم شهری باو عطا خواهد کرد که هفت برابر تمام دنیا
باشد و حضرت سید الساجدین علیه السلام فرموده‌اند که اگر مردم بدانستند آنچه را که در طلب علم هست هر آینه بطلب علم خواهند رفت
اگرچه بایستی خونهای ایشان ریخته شود و بدریاها فرو روند و احادیث در این باب بیشمار است و فقیر بعضی از آنها در باب فضیلت علم ملحق
کرده‌ام چون خاطر برین قرار گرفت که اولاد خود را بتحصیل علم دین مبین بواسطه آنکه [illegible] دنیا از این منع میکنند و ایشان را از اهل
خود شان در مفارقه ضلالت و جهالت عام و سرگردان مینمایند و آنچه بکار دنیای ایشان برآید اگرچه تعلم زبان کفار و خواندن کتب
ضلال و فجار باشد اولاد خود را وامیدارند و در مجالس و محافل جهال بآن نحو افتخار بکار بیان افتخار مینمایند و مفروض اینکه
الا با علم اولاد و احفاد کمالی بوده باشد فخر و زینت کردن بکمال دیگری نیست مگر از سفاهت و بیخردی زیرا که هر کسی بکمال خود فخر میکند چه
کمال باشد کمال حیات [illegible] شعر این از کسان که فخر باجداد میکنند چون سگ استخوان دل خود شاد
میکنند [illegible] و اقیاس [illegible] میکنند و اینها است که بعضی از طالبان علم کمال را منحصر و عبادت
فهمیده‌اند و [illegible] مطالب [illegible] میکنند با آنکه اساس برای عبادت و وجوه
[illegible] ایشان باید بکنند و [illegible] عبادت [illegible] و مسائل که [illegible]
میباید و [illegible] ضایع میکنند و این عمل لغو را کمال دانسته میدانند و از تحصیل معارف [illegible] مانند و طالب [illegible]
خود را مصروف بر تعلم صرف و نحو و [illegible] و منطق مینمایند و روزگار خود را در فهم دقایق آنها با تمام میرسانند بکار
علم شریعت و حکمت برآنها موقوف است غافلند از اینکه علمی که موقوف علیه است علم دیگر است باید بقدر ضرورت در آن اکتفا نمود
علاوه بر اینکه اهم وقتی فایده دارد که در آنچه مقصود است بکار برده شود و نه اینکه تمام عمر صرف آنها نمود و از مقصود اصلی
باز مانند و گروهی دیگر هستند که مشغول علم شریعت میشوند ولیکن بر فن معاملات از علم فقه اقتصار مینمایند و فروع نادره و شاذ
در آن تتبع میکنند و از علم عبادات و اخلاق [illegible] بطاعات و عبادات غافلند و فرقه دیگر بر فن معاملات و عبادات هر دو
میکنند ولکن انفس [illegible] آنها اتجار نمیکنند در مسائل [illegible] و فروع [illegible] اوقات صرف میکنند و [illegible]
میبرد [illegible] مقصود از علم شریعت که عمل [illegible] باشد بازمانده‌اند و قومی دیگر بعد از علوم شرعیه
و بدن [illegible] و شبه [illegible] مسائل آنها [illegible] میکنند و علاوه بر آن [illegible] مینمایند و لیکن صفات
خود را [illegible] و از فکر [illegible] غافل شده‌اند و [illegible] اصلاح اخلاق خود نیز شده و ملکات [illegible]
دفع نموده و لیکن [illegible] نفس [illegible] مکر شیطان و [illegible] و از [illegible] جمیع این طوایف [illegible]
خود را [illegible] و سعادت [illegible] و [illegible] ایشان علم [illegible] و [illegible] فایده ندارد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] مینمایند و لیکن [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
و [illegible] و [illegible] شده [illegible] معلم [illegible] و نه [illegible]
و باینهمه اینکه [illegible] صالح میشود و اکثر [illegible] مینمایند [illegible]
کرده‌ام [illegible] طوایف جمیع طرق مکر و حیله را [illegible] قرآن مجید [illegible]
و [illegible] علم اخلاق [illegible] علم فقه [illegible] عبادات [illegible] احکام [illegible]
[illegible] صلوات و معاملات [illegible]
[illegible] و [illegible] صفات [illegible] احوال بعضی از
[illegible] چنان شده که [illegible] قرآن [illegible] ایشان [illegible]
مینمایند [illegible] و معالم [illegible] باشد

فرض

فروختن و از دروغ گفتن چاره نیست و بزرگی و شهرت و مقصود ایشان جمع اوانی و منظور ایشان خود نمائی و طمع وظیفهٔ سلطانی با مال [illegible]

او یا تعلیم نداشته باشد بلکه منظور او بغیر از آن [illegible] باشد [illegible]

که خلاف واقع باشد به متعلم نگوید و نخواهد امری که مطابق واقع نیست باو بفهماند زیرا که اگر این را ملاحظه ننماید ذهن متعلم بخلاف واقع

معتاد میشود و سلیقهٔ او اعوجاج بهم میرساند و از ترقی باز میماند و بضلالت میافتد و اگر معلم اینها را رعایت [illegible] باشد

شکی نیست که تعلیم او خصوصا برای اطفال موجب ضلالت و باعث سوء خیال [illegible] میگردد والله الهادی الی سبیل

الرشاد و هو الموفق للسداد چهارم از مکاسب حرام غش است بکسر غین مثل اینکه فروشنده [illegible] با شیر آب داخل کند یا

داخل روغن کند و باسم روغن بفروشد [illegible] داخل کند و

[illegible]

کند یا ماست [illegible] و باسم ماست بفروشد [illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible]

[illegible] مثل اینکه [illegible]

باشد [illegible] حرام است بلاخلاف فی الظاهر [illegible]

[illegible] من المسلمین من غشهم [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عادت معامله‌گران جاری نشده باشد و باشد که از باب معامله ایشان واقف نمی‌شوند اگر بدانند در مجامع ایشان شکفته جواهر ساختگی
و غلط و بدلی که حرام است عمل آنها و استعمال و نقل آنها مگر برای تلف کردن و جایز نیست بیع و شراء و سایر انواع کسب معامله با آنها بلکه اگر آنها را
بشکنند و از صورت خود تغییر دهند شکسته و ضایع شده آن اگر قیمت داشته باشد معامله بعد از شکستن آن جایز است و اگر کسی اینها را
بشکند ضامن نیست انتهی کلامه رفع مقامه و اما عمل کیمیا پس آنکه فاضل مجلسی اعلی الله مقامه گفته که کیمیا خلاف است که اصلی دارد یا نه و اگر اصل داشته
باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب این است که در این زمانها
کسی نمی‌داند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد بود و بر فرض محال که کسی بداند در این اعصار حکم به جواز مشکل است مگر آنکه متضمن
مفاسد دیگر نباشد و چنانچه شیخ شهید ره گفته است احوط و اولی اجتناب است انتهی کلامه رفع مقامه و قال فی المجلد الرابع عشر من کتاب بحار
الانوار الذی فی کتاب السماء و العالم و یظهر من بعض الاخبار تحققه لکن علم غیر المعصوم به غیر معلوم و من رأینا و سمعنا ممن یدعی علم ذلک
منهم اصحاب خدیعة و تدلیس و مکر و تلبیس لا یتبعهم الا مخدوع و صرف العمر فیه لا یسمن و لا یغنی من جوع انتهی کلامه اعلی الله فی الخلد مقامه
[illegible] فاضل گوید که مراد فاضل از شیخ شهید شهید اول ره است که در دروس حرام دانسته است عمل کیمیا را که تکلیس زیبق و کبریت و زاج و تصعید
و شعر و بیض و عقار و ادهان چنانکه بعض جهال این اعصار خود را ضایع و تلف می‌سازند و مبالغ کلی صرف می‌کنند و تضییع عمر و مال
می‌نمایند و معامل اکثر [illegible] ایشان [illegible] الا مفلس و فقیر [illegible] فاضل شعوف [illegible] بوده [illegible]
احبا و اصدقاء [illegible] مفید نشد آخر الامر [illegible] که برای [illegible] دست می‌کرد و در وقت [illegible]
کرد [illegible] مشاهده نمودم در مجلسی که حضور داشت
[illegible] که [illegible] کار بوده‌اند [illegible] می‌کنند [illegible] ایشان
مقبول بودند [illegible] ایشان [illegible] معلوم شد که [illegible] بوده و زیاده از
هزار تومان مال خود را در عمل [illegible] تلف نموده آخر الامر معطل و محتاج شده و ایشان [illegible] خرج [illegible]
نمایند [illegible] که [illegible] صرف ما یحتاج خود برسانند و [illegible] عمل [illegible] صرف کنند زیاده از آن [illegible]
کرده‌اند [illegible] ایشان [illegible] بوده که [illegible] خرج [illegible] صرف کرده [illegible] اگر [illegible] مانده [illegible]
[illegible] و امثال اینگونه [illegible] نفوس [illegible]
[illegible] عاقبت هرگز [illegible] ایشان [illegible] بلکه [illegible]
مال [illegible] ایشان [illegible] مال خود [illegible] و فریب دادن مردمان [illegible] ایشان
می‌کرده [illegible] مال خود [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] و ندامت [illegible] اگر ممکن بوده و اصل داشته
باشد [illegible] اگر [illegible] بوده باشد [illegible] و عمل [illegible] تضییع عمر و مال
و فریب دادن مردمان و خروج از دین و ایمان برای انسان می‌شود و از این جهت شهید ره در دروس در باب کیمیا گفته اما الکیمیا فهو المسمی بالتکلیس
الزیبق و الکبریت و الزاج و التصعید و البیض و الشعر و المرداد و الادهان کما یفعله الجهال [illegible]
الدواء المسمی بالاکسیر [illegible] الاصل [illegible] فی اللون و الوزن فهذا مما لا یعلم [illegible]
و اخری و غالب [illegible] کار [illegible] علم کیمیا [illegible]
مسلمانان [illegible] می‌کنند [illegible]
اعلی الله مقامه [illegible] ادعای [illegible] می‌کنند [illegible]
می‌نمایند [illegible] اظهار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] باطن [illegible] مسلمین [illegible]

همانکه بگفته اللهم لا تجعلنا منهم والعنهم اجمعین بتهم انجمله تعلیم او کیفیت حرام یا دکر فتن سحر و کهانت و شعبده و قیافه استاد قاسم سحر و آن عبارت

است از سخنی که تکلم کند بآن یا بنویسد یا رقیه بخواند و [illegible] نماید یا کاری بکند که تأثیر کند در بدن یا دل یا عقل مسحور [illegible]

بدون مباشرت و کما قال العلامه فی المنتهی السحر عقد و رقی و کلام یتکلم به او یکتبه او یعمل شیئا یؤثر فی بدن المسحور او قلبه او عقله من غیر مباشرة

و از سحر است عملی که باعث مفارقت شوهر و زن و شوهر یا القای بغض و عداوت میان ایشان یا میان دو شخص دیگر کما قال الله تعالی فیتعلمون

منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه یا عملی که باعث شود بر فریفته شدن شخصی به کسی و مثل بستن مردان که نتوانند که با زنان

حلال خود مقاربت کنند و شهید ثانی رحمه الله گفته اند که از سحر است استخدام ملائکه و جن یعنی خدمت فرمودن ملائکه و جن را و استنزال شیاطین

یعنی نازل کردن آنها از برای کشف غایبات و غیر آن و علاج مصروع مثل مجنون و مصروع و استحضار شیاطین و حاضر کردن ایشان

در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او چنانچه کثیری از ایشان چنانکه گویند در علاج مجنون و مصروع چنین عملها میکنند و از [illegible]

[illegible] و استحضار جن و شیاطین میکنند و کشف غایبات میکنند و اگر بعضی از اینها اصلی داشته باشد باز سحر است [illegible]

حرامست شهید رحمه الله فرموده اند که داخل است در سحر [illegible] [illegible] چون تعلم و تعلیم [illegible]

انها کلا حرامست و [illegible] سحر است [illegible] از انواع سحر است [illegible]

خواص مثل اینکه طعام بعضی [illegible] عقل زایل کند مانند دماغ [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و شعبده [illegible] [illegible]

الموضع [illegible] در جواهر الکلام [illegible] عن الصادق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

لکل [illegible] [illegible]

[illegible] الشیاطین [illegible] [illegible]

فصورة الکلب [illegible] [illegible]

لله [illegible] [illegible]

والفرق [illegible] [illegible]

بها [illegible] [illegible]

فامتنع [illegible] [illegible]

جمعی گفته اند که در شریعت الاسلام کل انواع حرام است [illegible] اجماع [illegible]

جمیع کتب علماء [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

القتل [illegible] بالفلکیات فقط [illegible] الکواکب [illegible] [illegible]

او علی سبیل الاستعانة بالارواح [illegible] و هو [illegible] و الکل حرام فی شریعة الاسلام [illegible]

[illegible] کالنصوص المستفیضة [illegible] الساحر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

وکهانه با سحر و ان نیست و عبارت ایشان اینست وقد استثنی منه التسخیر للتوقی ودفع المتنبی ولا باس به بل ربما وجب کفایة کما فی الدروس
والروضة وتبعهم جماعة اقتصارا فیما خالف الاصل علی المتیقن بناء علی ضعف النص وحمل الشبهة للنهی علی الاطلاق ولا بما بر [illegible] من اجماع
او غیره مع معارضتها بکثیر من النصوص المتضمنة لجواز تعلمه للتوقی والعمل به منها ما [illegible] ولا تعقد ومنها المروی فی العلل [illegible] الساحران
[illegible] ولا یعقد [illegible] گفته فتعلم ذلک واشباهه وعمله وتعلیمه کله حرام فالتکسب به سحت ویقتل مستحله ولو تعلمه لیتوقی به او لیتنبی
التحریم الظاهر جوازه وربما وجب علی الکفایة کما اختاره الشهید فی الدروس ویجوز استحلال [illegible] بالقران والذکر والتعویذ ونحوها بلا خلاف
وچون در روایت وارد شده که حل [illegible] اما سند [illegible] بعد از ان [illegible] کرده اند که بقران و ذکر و دعا حل [illegible]
دروس گفته [illegible] القران والذکر والاقسام لا به وعلیه یحمل روایة العلاء [illegible] کفایه [illegible] عبارة شهید [illegible] گفته والمعروف
ما ذکره لکن الظاهر روایة عیسی بن سقفی [illegible] جواز الحل [illegible] گفته والذی یحل [illegible] من القران او الذکر والاقسام
لا باس به ان کان بالتحریم علی اشکال [illegible] القران والذکر والتعویذ ونحوهما
وهو احوط وایضا خلافی نیست در انکه کهانت بکسر الکاف حرام است [illegible] کهانت [illegible]
[illegible] او [illegible] اخص [illegible] واصل [illegible] کلام [illegible]
[illegible] روایت کرده که فرمودند من تکهن او تکهن له
فقد بریء من دین محمد و حاصل اینکه هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] کاهن سحت و حرام است [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] حسن بن [illegible] روایت کرده است [illegible] حضرت صادق [illegible] عرض کردیم [illegible]
[illegible] است [illegible] حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود من مشی الی ساحر او کاهن او کذاب یصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب حاصل معنی اینکه هر که برود بسوی ساحر
یا کاهن یا کذابی و تصدیق او بکند [illegible] کافر شده است [illegible]
وارده در [illegible] جمعی از اصحاب حکم بحرمت رمل و فال [illegible] قول [illegible] کرده اند [illegible] شرح قواعد شهید [illegible]
کاما رمل و فال و امثال انها حرام است با اعتقاد بمطابقة انها با واقع [illegible] علم غیب مخصوص خدا است و اگر [illegible] فال [illegible]
باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] فال [illegible]
کلام [illegible] رمل [illegible] اخبار قطعی باشد اما اگر [illegible] بفال [illegible]
النبی صلی الله علیه وآله یحب الفال ویکره الطیرة ای التشام بالشیء [illegible] احوط [illegible]
وبعض ایشان [illegible] زیرا که اخبار [illegible] کاهن [illegible] وارد شده است [illegible]
[illegible] رمل [illegible] اصلی [illegible] ائمه [illegible]
[illegible] بدن و صورت شخصی [illegible] حکم کند کاین [illegible]
اینکه [illegible] صورت [illegible] کرده اند [illegible] در باب [illegible]
[illegible] حکم [illegible] کنند [illegible]
[illegible] خلاف شرع [illegible] حکم [illegible] شرعا ثابت باشد [illegible] حرام کرده
[illegible] مباشد که [illegible] خصوص خلقت [illegible] کرم [illegible] شجاعت
[illegible] امثال انها [illegible] خلافی نیست [illegible] حرکات [illegible] است که
[illegible] تنجیم [illegible] قران [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] کرده [illegible] میکنند [illegible]

کننده که شی شبیه شی است بسبب ... نقل از شی بشی یکی جمیع اینها و اجرت گرفتن و تکسب نمودن باینها اکل حرام است بلا کلام بنحوی که ذکر
شد چه عجب انکه اکر برای تسخیر ... که فی حدیث ... فانها از امتثال فرمان جناب ... بجا اوردن ... و مباشر چنین کسبها و عملها
حرام میشود و خود را از زمره ... اخروی ... مجرم نموده و در نار جهیم بعذاب الیم گرفتار میکند و اعجب از کسانی که ایات قرآن و ادعیه
است اما که در رفع اعمال ... بوده و افعال مسطوره خصوصا در دفن ... کاهن و ساحر وارد شده هر ... و افسانه انکه ...
ساحران و جادوگران میروند و طلسمات و نیرنجات که از شرع مقدس صادر نشده برای عمل سحر اخذ میکنند یا که عقد و گره و
افسون برای سحر که ایشان در دست میبایند از ساحران اخذ میکنند و بسا میشود که انواع و اقسام فعلها را بتعلیم ساحر حرام
مرتکب میشوند و از دین و ایمان مانند بعضی زنان بقول جادوگران خارج میکردند و القاء بغض و عداوت مابین زن و شوهر مابین
دو نفر میاندازند و لهذا اینکه القاء محبت و شفقت مابین زوجین ... بطلسم یا سحر باشد با حرام است بلا خلاف نعوذ بالله ...
اجنبیه و مرد اجنبی باشد چه قدر معصیت کبیره است و ... طاب ثراه در باب عقوبت زنی که سحر بر زوج خود کند در تفسیر
روایتی ذکر نموده از حضرت جعفر بن محمد عن ابیه عن ابائه علیهم السلام که زنی سوال کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بدرستی
من شوهری دارم و او نسبت بمن غلظت و کج خلقی دارد و من چیزی ساختم که ... او را ... پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمودند اف بادبر تو مخلوط ... دریاها را ... برای تو ملائکه ... و ملائکه اسمانها و زمین
از زن ... ایشان ... روزها ... شبها ... قیام میکرد ... اثر ...
پوشید ... رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود ... فرمودند اینها از تو قبول نمیشود ...
کو بیشاید عدم قبول توبه ... توبه ... و توبه ... کردن ...
... و استغفار ... انکار نمیکند ... صدوق ... الاثر ...
الساحران ... و بانکه ... سبب سحر حاصل میشود ... و زوال عقل ...
ان ... مابین ... و بعضی ... سحر ... انکه ...
و عبارات ایشان ... کلام ... السحر ...
وقد یحصل به القتل والمرض والتفریق بین الرجل والمراة او بغض احدهما لصاحبه ومحبة احد الشخصین للاخر ... سحر
مستحل باشد کافر و واجب القتل است ... بدون خلاف ... قوله تعالی وما کفر سلیمان
ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر ... تعلیم ...
... شده ... نقل نموده از ... ساحر ...
بن ولید ... و بعد از ان ... ایشان ...
عمر بن خطاب ... و ... ولید ...
... نقل کرده که ... ساحره و بعضی ...
... نکاح داشت ... ساحره کرد ...
از ...
ایشان ... بحار الانوار ...
واهل ... علی المصروع ... الحکم ...
... اللهم ...
... الکون ... بحار الانوار ...
المنفعة ... حرام ...

و ان سه قول است اول آنست که دلالت معنی اثر اسم طلسم معنی اثر اسم دوم آنکه طلسم لفظ یونانی است معنای آن عقده لا ینحل است یعنی گرهی
که وا نمی‌شود و سیم آنکه طلسم کنایه از مغلوب یعنی مسلط و سکاکی در مفتاح کتابی تالیف نموده اگرچه در نزد اهل اینفن جاهل الفن دانسته
لکن عظیم الخطر است چنانکه شیخنا البهائی در کشکول نقل نموده و متعارف بوده اند در کتاب معرفی بوده ذکر کرده و عبارات ایشان در کشکول
اینست علم الطلسمات علم یتعرف منه کیفیة تمزیج القوی العالیة الفعالة بالسافلة المنفعلة لیحدث عنها امر غریب فی عالم الکون والفساد
واختلف فی معنی طلسم والمشهور اقوال ثلاثة الاول ان الطل بمعنی الاثر فالمعنی اثر الاسم الثانی انه لفظ یونانی معناه عقد لا ینحل الثالث
انه کنایة عن مغلوب یعنی مسلط انتهی کلامه رحمه الله واما نیرنج بالکسر و لغة بمعنی ... و ... است ... و بحار الانوار گفته و منه النیرنجات
وهی اخذها بغرایب خواص الامتزاجات واسرار النیرین انتهی وکتاب رشاد القاصد الی اسنی المقاصد گفته النیرنجات اظهار غرایب
الامتزاجات ونحوها و نیرنج فارسی معرب و اصله نو ورنك ای لون جدید یا لحقها بعضهم بالسحر ... بعضهم به الافعال التی
المترتبة علی سرعة الحرکة و خفة الید والحق ان هذا لیس بعلم وانما هو شعبة لا یلیق ان یعد فی العلوم انتهی و در کشکول نیز این را ذکر
کرده انتهی و عن فخر المحققین فی الایضاح انه استحداث الخوارق اما بمجرد التاثیرات النفسانیة وهو السحر او بالاستعانة بالفلکیات فقط وهو
دعوة الکواکب او علی تمزیج القوی السماویة بالقوی الارضیة وهو الطلسمات او علی سبیل الاستعانة بالارواح الساذجة وهو
العزایم و یدخل فیه النیرنجات والکل حرام فی شریعة سید المرسلین انتهی واشکال و طلسمات کبرا معشوق ... انواع نیرنج ...
و جمع آن نیرنجات است ... معرب ... کما فی الاخیره والسلام علی من اتبع الهدی وصلی الله علی محمد و آله خیر الوری ششم از جمله محرمات
ساختن صورتهای شاد و مجسمه ذوات الارواح است ... الظاهر مصرح به بعض الاجلة وهو الحجة مضافا الی الرضوی
المروی عن تحف العقول و رسالة المحکم والمتشابه للمرتضی کما فی الریاض و مراد از صور مجسمه آنست که هرگاه آفتاب بر او بیفتد سایه
از وی پیدا شود و چون صورت آدم یا سایر حیوان ذی روح که از موم و چوب یا کاغذ یا غیر اینها یا از سنگ و غیر ایشان میسازند و اما
ساختن صور غیر مجسمه منقوشه بر نحو ورق و وساده و دیوار و قلمدان ... اکثر اصحاب بلکه کافه من تاخر کما فی التنقیح آنست که جایز
للاصل و ظاهر الرخصة فی الجلوس علیها فی الاخبار و چون سند ایشان از اخبار و غیر آن ضعیف است کما فی الریاض مضافا الی عدم الملازمة
بین رخصة الجلوس و جواز الفعل الا بالاجماع علیها وهو غیر ثابت مع انها معارضة بالموثق کالصحیح ... علی ... تماثیل فقال لا الا
تعظیم ... ونحوه الاخبار الآتیة الناهیة عن التمثیل علی الاطلاق ... تحریم آنست مطلقا وفاقا للقاضی والحلی و شیخنا الشهید الثانی
والریاض والمنهاج و بعض مشایخنا المعاصرین و عبارة المنهاج ... وقد صرح جماعة من الاصحاب بتحریم التماثیل المجسمة و غیرها
و ... بذوات الارواح المجسمة والاقوی ... رواه الصدوق فی کتاب عقاب الاعمال فی الصحیح عن ابی عبدالله ع انه قال ثلثة یعذبون
یوم القیمة و عد منهم من صور صورة من الحیوان یعذب حتی ینفخ فیها ولیس بنافخ فیها وهذا یدل باطلاقه علی تحریم تصویر ذوات الارواح
مطلقا ولا دلیل علی تحریم غیرها و هذا هو الاقوی و در ریاض گفته ولا ریب ان الاجتناب عن مطلق ذی الروح احوط بل اولی والظهر و در
منهاج الهدایة گفته و کذا یحرم نقش صور ذوات روح من الحیوانات علی السطوح علی الاقوی انتهی و در جواهر الکلام میل بجواز تصویر غیر
مجسم کرده حیث قال یقوی ... القول بالجواز فی غیر المجسمة الموافق للاصل واطلاق الایات والروایات فی الاکتساب والمشی فی طلب الرزق
بای نحو کان کقوة القول بجواز التصویر لغیر ذی الروح مجسما او غیر مجسم لذلک ایضا الا ان قال فما عن القاضی والتقی من اطلاق المنع
للنهی عن تزویق البیوت الذی فسر بالتماثیل والتصاویر واضح الضعف انتهی و مدار در صورت صدق اسم است اگرچه بعضی از آن
... و مصادین و امثال ... نباشد چون آنچه صادق شود بر آن صورت مانعی ندارد و اگر بعضی از اجزای صورت
بکشد مثل سینه یا دستها یا امثال اینها بطوریکه عرف صادق شود بر تصویر حرام نیست اگرچه مکروه ... اتمام کند
حرمت تتمیم و حرمت ... یا نیت و قصد که بنا عمل ایشان این بوده باشد که یکی بعضی از اجزاء صورت را بکشد که اسم صورت ...
و دیگری ... کند و ... و در منهاج الهدایة عدم حرمت اقرب شمرده ... و در جواهر الکلام گفته ثم ان
... صورة ... علی صدق الاسم ... البعض ... علیه و کون المقصود ... الاول الا ... البعض ... الامانع منه

ولو حصل الصنع من اثنين وتعذر كانا مصدقين وصنع الله بيح وفي شرح الاستاد ان الدار على الاخر فلعل الاقوى التعلق بالازالة ايضا
اذا فرض كون المقصود لماذلك من اول الامر لصدق الاستناد اليهما انتهى و در احاديث معتبره وارد شده كه هر كه صورتى بسازد در قيامت
او را عذاب كنند كه روح در آن صورت بدمد و نتواند دميد و از حضرت رسول صلى الله عليه وآله منقولست كه جبرئيل گفت يا محمد پروردگارت
سلام ميرساند و ترا نهى ميكند از مثالها و صورتها كشيدن در خانها و در روضة الصفا و در ساير كتب و تفسير فريقين ذكر نموده اند
كه از زمان شيث و خلافت آدم صفى عليه السلام تا هنگام نبوت ادريس عليه السلام اكثر اولاد آدم بجادۀ مستقيم خداپرستى ثابت
بودند و چون حضرت ادريس از ميان ايشان بفضاى جنت خراميد و از نيكوكاران ... جماعتى از ملازمان
خدمت كه پيوسته ملازم او بودند چون از صحبت آنحضرت محروم ماندند شب و روز از مهاجرت آن پيغمبر عاليمقدار مانند ابر بهار
گريان شدند و در مفارقت او عنان اختيار و شكيبائى از دست داده در گريه و زارى ميكوشيدند و درين اثنا ابليس عليه اللعنه كه
مترصد ... بصورت ناصحى نزد ايشان آمده گفت چون شما بواسطه مفارقت ادريس
اگر بيابيد من از سنگ صورتى پرداخته مانند ادريس پيش شما بگذارم كه مكرر از عالم بالا ... شده است و شما به
ديدار آن صورت مؤانست جسته ... ايشان او را استحسان نمودند و ابليس چند صورت تراشيده آن جماعت ... در محراب
خود نهادند و چون دو سه بطن بگذشت نوبت باولاد ايشان رسيد و در تعظيم آنها افزودند و چون چند بطن بگذشت شيطان
ايشان را وسوسه نمود كه اين بتان مسجود و معبود آبا و اجداد شما بوده اند آن جماعت بعبادت آن تماثيل اشتغال نموده رسم مذموم
بت پرستى در جهان شيوع يافت و بهمين جهت ماده چنين فساد شريعت غرا نهى از مطلق تصوير ذى روح اگرچه تصوير انبياء
و اوليا عليهم السلام بوده باشد وارد شده و اما بعضى از علما كه قائل بحرمت تصوير و مجسمه ذوات الارواح باشند استثنا نموده اند
تصوير انبيا و اوصيا عليهم السلام را و اخبار هم مطلق وارد شده و در احاديث معتبره از حضرت رسول صلى الله عليه وآله منقولست كه
جبرئيل گفت كه ما گروه ملائكه داخل خانه نميشويم كه در آن سگ باشد يا صورت بدن باشد يا ظرفى باشد كه در آن بول كنند و نهى
آنها از اخبار و جايز است نشستن بر فرشى كه در آن صورت حيوانات باشد و بقول معظم اصحاب جايز است نگاه داشتن صورت اگرچه
عمل و صنع آن حرام است بنحوى كه گذشت لكن استعمال آن و اقتناء آن يعنى حفظ آن و انتفاع از آن جايز است و واجب نيست اتلاف
آن سيما كه در تلف كردن آن ضرر و تضييع مال باشد وقتيكه اينها باعث عادت كفار بر افعال نباشد و اگر باعث عادت باشد حرام
چنانكه در منهاج گفته و بعضى نقل على ما يكون عليه صورة الحيوانات وان يبقى مالكها اذا انتقل اليه بارث ونحوه سيما اذا كان في
تلفه ضرر وتضييع المال بل يجوز شرائه واقتنائه واستعماله والانتفاع به والنظر الى الصورة اذا لم يعن ذلك صانعها على صنعته في
اعانة عليها الحرام وشمل ما لو كان في الدراهم والدنانير صور الحيوان ويكره الملاعبة معها بل الاحوط تركها وفتوى اكثرها عمن بلكه
ما قبلها ايضا نيز بنيست قال في جواهر الكلام هذا كله في عمل الصور اما بيعها واقتنائها واستعمالها والانتفاع بها والنظر اليها فيجوز
فالاصل والعمومات والاطلاقات يقتضي جوازه وما يشعر به بعض النصوص من حرمة الابقاء كاخبار عدم نزول الملائكة ونحوها محمول
على الكراهة او غير ذلك خصوصا مع انا لا نجد من افتى بذلك عدا ما يحكى عن الاردبيلي من حرمة الابقاء ويمكن دعوى الاجماع على
خلافه انتهى و نيز در جواهر الكلام گفته كه باسى نيست بعدم منع صبيان يا غير ايشان از كه غير مكلف باشند از ساختن صور و مجسمه للاصل
وغيره انتهى و در حديث موثق منقولست كه از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند از بالش و فرشى كه صورت داشته باشد فرمود كه باكى نيست
كه در خانه باشد صورتى كه پامال شود و بر روى آن نشينند و راه روند و اين حديث در وسادۀ وسائل و غيرهاى نيز ذكر شده و در حديثى كه
سند آن را بطريق حسن فاضل مجلسى ره ذكر نموده و در وسائل بطريق صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده اند منقولست كه
باكى نيست كه صورتها در خانه باشد اگر سرهاى آن تغيير دهند و تتمه آن بحال خود باشد و در حديث صحيح از حضرت امام موسى عليه السلام
منقولست كه نماز مكن در خانه كه صورتى در برابر تو باشد مگر اينكه چاره نداشته باشى پس سر آن صورت را قطع كن و نماز بكن و اكثر
اصحاب حمل بر كراهت نموده اند اگر آن صورت در برابر مصلى باشد و بهتر آنست كه آن را بچيزى بپوشاند كه نمايان نشود و منع نمايند كه كشتن

القول فی الصور
و النجوم

تصویر تماثیل ... مانند درخت چنار و سرو و گل و گیاه و شمس و قمر و امثال اینها حرام نیست علی المشهور عند الاصحاب و بعضی از اصحاب
مثل حلبی و قاضی مطلق مثال را اگر چه ذی روح نباشد حرام میدانند و این قول منقول از ابن ... احادیث مستند است با آنکه ادله نیز مساعد آن نیست
نیما ... الروایات مفهوماً و سیاقاً کما عرفت علیه ... مضافاً الی اصالة الاباحة ... الصحیحین المرویین عن المحاسن
فی احدهما لا باس بتماثیل الشجر و فی الثانی و من تماثیل الشجر و الشمس و القمر لا باس ما لم یکن شیئاً من الحیوان و قریب منه المروی فی
الکافی فی احدهما الموثق کالصحیح بل الصحیح کما قیل فی قوله تعالی یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل قال و الله ما هی تماثیل الرجال
و النساء و لکنها تماثیل الشجر و شبهه و نحو الثانی و لکن فی سنده سوی سهل الذی ... عند جمع و سهل ... کما فی ...
احتیاطی از ترک ... بودن که ... آن تصویر تماثیل باشد و ... چه آنکه از جناب امیر المؤمنین منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرا ... فرستادند که هر صورتی که باشد محو کنم و قبرهای بلند را هموار کنم و سگها را بکشم ...
... مکاشفات با صحاح ... بعمل ... نمیکنند و نهی از ... نموده اند چنانکه ...
... تصریح بآن نموده ... و لا ... الاجتناب عن مطلق ... احوط ... اولی ... احوط منه الاجتناب عن
مطلق ... فی البیوت ... بالتماثیل
و فی ... الامام ... الی المدینة لا تدع صورة ... و لا قبراً الا سویته و لا کلباً الا قتلته ... ضعفه ...
... الاول و التوقف و التشکیک فی ... المستفیضة ... عن عدم نزول الملائکة ...
... الصورة ... صورة بعض ... و لا ینافیه ما ... الظهور ... الکراهة فی ...
ذلک ... لا ... مفاهیم ... اعلی ظاهرها ... الکراهة ...
علم نظر و نگریدن علوم نجوم ... و اما ... از احکام ... ممکن ... کواکب ... مؤثر ... دانستن ...
... تأثیر ... آفتاب ... حوادث ...
... کواکب ...
... حوادث در عالم کون و فساد ... چنان ...
... حوادث ... چنین ... فلان امر در زمین حادث میشود
با آنکه ... مؤثر ... معلوم نیست بلکه اکثر علما
... سعادت و نحوست کواکب ... ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست
دارند ... حق تعالی ... و توسل بجناب مقدس او
... سعادت مبدل گردانند ... کتاب ... توسل ... دفع
... ساعات نموده اند ... نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور
... بوده اند ... بلکه ...
... است ... مشهور ... شایع بوده است ... معلوم ...
عبادات و معاملات ... که خواص و عوام ... اکثر ...
... نموده اند ... اهل یقین ...
... نفوس ...
... جناب امیر المؤمنین علیه السلام ... منسوب ...
... کاذب ...
...

واوصیا علیهم السلام است واین باب راه علم ایشان است با مور آینده وغیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند وبا بسبب ونسبتا بکرار مصالح کلی
منع کرده اند شارع اقدس از تفکر در اینها وحکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها از تعلیم وتعلم این علم احتراز کرده اند [illegible] ومنجم را
مانند کاهن است وکاهن مانند ساحر است وساحر مانند کافر است وکافر در جهنم است وحضرت صادق ع منجم را فرمود که کتابهای
خود را بسوزان پس آن منجم کتابهای خود را سوزانید [illegible] دانند احوال شمس وقمر وشیخنا المفید نیز مدار علم نجوم را مبنی بر تجربه وعادت
کرده با اعادت وتجربه علامت حدوث حوادث نه بطریق جزم ویقین [illegible] وکه خطا در آن بسیار است واز اعیان اصحاب سیدنا المرتضی
در جواب مسائل سلاریه وکتاب غرر ودرر حکم بحرمت تعلیم وتعلم علم نجوم نموده وهمچنین علامه رح در منتهی وتذکره وقواعد وتحریر
وشهید در قواعد وشیخ علی کرکی وشهید اول در دروس [illegible] بحرمت آن قائل شده اند وهمچنین محقق اردبیلی رح در شرح ومعالم
واشتهر [illegible] بان الله هو المؤثر [illegible] ولا مؤثر في الوجود الا الله [illegible] باتهم هو المستقل [illegible]
فیها من غیر [illegible] در این باب [illegible] ایشان [illegible] فنقول قال شیخنا المفید نور الله
ضریحه فی [illegible] ان الشمس والقمر وسائر النجوم اجسام ناریة لا حیوة لها ولا موت ولا تمییز خلقها الله تعالی لینتفع بها
عباده وجعلها زینة لسمواته وآیة من آیاته کما قال سبحانه هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنین
والحساب الآیة وقال سبحانه وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر الآیة وقال وعلامات وبالنجم هم یهتدون وقال
انا زینا السماء الدنیا بمصابیح فاما الاحکام علی الکائنات بدلالاتها والکلام علی مدلول حرکاتها فان العقل لا یمنع منه ولسنا ننکر
ان یکون الله تعالی اعلم بعض انبیائه وجعله علما له علی صدقه غیر انا لا نقطع علیه ولا نعتقد استمراره فی الناس الی هذه الغایة واما ما
نجده من الاحکام النجومیة فی هذا الوقت واصابة بعضهم فیه فانه لا ینکر ان یکون ذلک بضرب من التجربة وبدلیل عادة وقد یختلف
احیانا ویخطئ [illegible] وقال سیدنا المرتضی فی الغرر والدرر قد اجمع المسلمون قدیما وحدیثا علی تکذیب المنجمین والشهادة بفساد مذهبهم
وبطلان احکامهم ومعلوم من دین رسول الله صلی الله علیه وآله ضرورة التکذیب لما یدعیه المنجمون والازراء علیهم والتعجیز لهم
وفی الروایات عنه صلی الله علیه وآله ما لا یحصی کثرة وکذا عن علماء اهل بیته علیهم السلام وخیار اصحابه فما اشتهر [illegible] من مذاهب المنجمین بعد
ضلالا وجهالة [illegible] انتهی وقال العلامة قدس الله روحه فی المنتهی التنجیم حرام وکذا تعلم النجوم مع اعتقاد انها مؤثرة او ان
لها مدخلا فی التأثیر فی النفع والضر وبالجملة کل من یعتقد ربط الحرکات النفسانیة والطبیعیة بالحرکات الفلکیة والاتصالات الکوکبیة
کافر واخذ الاجرة علی ذلک حرام واما من یتعلم النجوم لیعرف قدر سیر الکواکب وبعده واحوالها من التربیع والکسوف وغیرها فانه لا بأس
به انتهی کلامه اعلی الله مقامه فی دار المقامة وقال شیخنا الشهید رح فی قواعده کل من اعتقد فی الکواکب انها مدبرة لهذا العالم وموجدة
له فلا ریب انه کافر وان اعتقد انها تفعل الآثار المنسوبة الیها والله سبحانه هو المؤثر الاعظم کما یقوله اهل العدل فهو مخطئ اذ لا حیوة
لهذه الکواکب ثابتة بدلیل عقلی ولا نقلی الخ وقال فی الدروس ویحرم اعتقاد تأثیر النجوم مستقلة او بالشرکة والاخبار عن الکائنات
بسببها اما لو اخبر بجریان العادة ان الله تعالی یفعل کذا عند کذا لم یحرم وان کره علی ان العادة فیها لا تطرد [illegible] واما علم النجوم
فقد حرمه بعض الاصحاب ولعله [illegible] من التعرض للمحظور من اعتقاد التأثیر ولان احکامه تخمینیة واما علم هیئة الافلاک فلیس حراما بل ربما
کان مستحبا لما فیه من الاطلاع علی حکم الله وعظم قدرته انتهی کلامه اعلی الله مقامه وقال المحقق شیخنا الشیخ علی قدس سره قد ورد [illegible]
عن صاحب الشرع النهی عن تعلم النجوم بابلغ وجوهه حتی قال امیر المؤمنین ع ایاکم وتعلم النجوم الا ما یهتدی به فی بر او بحر فانها تدعو الی
الکهانة والمنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار اذا تبین ذلک فاعلم ان التنجیم مع اعتقاد ان للنجوم تأثیرا
فی الموجودات السفلیة ولو علی جهة المدخلیة حرام وکذا تعلم النجوم علی هذا الوجه بل هذا الاعتقاد کفر فی نفسه نعوذ بالله منه والتنجیم
علی هذا الوجه مع التحرز عن الکذب فانه [illegible] کراهیة التزویج وسفر الحج فی العقرب وذلک من هذا القبیل هو مکروه لانه [illegible]
الی الاعتقاد الفاسد [illegible] النهی مطلقا [illegible] وشیخنا البهائی رح گفته [illegible] اکابر اعلام [illegible]
[illegible]

النجوم [illegible] ۴۱

باختلاج بعض اعضا بر بعض احوال مستقبله دیر مانع و زیانی نیست و گفته که آنچه وارد شده بر صحت علم نجوم و جواز تعلّم آن محمول است بر همین معنی

و همچنین سید اجل ابن طاوس نیز رساله تصنیف نموده که در آن نفی تأثیرات کواکب کرده و ثابت نموده که آنها علامات و دلایل بر حوادث‌اند

و تجویز کرده تعلیم و تعلّم آن را و نظر کردن بآن اگر چنین بداند و صاحب کفایه نیز گفته اقرب جواز آنست اگر اعتقاد منافی شرع در آن نباشد

و لکن قول ایشان منافی ظواهر اخبار است بلکه مستفاد از اخبار کثیره حرمت تعلیم و تعلّم آنست مطلقا همچنانچه مختار اعیان علمای اصحاب

است [illegible] احادیث ایشان نقل نموده‌ام و فاضل جزایری طاب ثراه نیز در انوار بحرمت تعلیم و تعلّم آن مطلقا قائل شده مانند و

بعضی از اخبار در حرمت آن در انوار ذکر نموده و در کتاب نوادر الاخبار خود نیز روایت کرده و بهتر آنست که در این مقام بجهة توضیح بیان

عبارات مجوّزین و غیر ایشان ذکر شود قال شیخنا البهائی عطّر الله مرقده ما یدّعیه المنجّمون من ارتباط بعض الحوادث السفلیة بالاجرام

العلویة ان زعموا انّ تلک الاجرام هی العلة المؤثرة فی تلک الحوادث بالاستقلال او انّها شریکة فی التأثیر فهذا لا یحلّ للمسلم اعتقاده

وعلم النجوم المبتنی علی هذا کفر والعیاذ بالله وعلی هذا حمل ما ورد فی الحدیث من التحذیر عن علم النجوم والنهی عن اعتقاد صحته وان

قالوا انّ اتصالات تلک الاجرام وما یعرض لها من الاوضاع علامات علی بعض حوادث هذا العالم ممّا یوجده الله سبحانه بقدرته

وارادته کما انّ حرکات النبض واختلافات اوضاعه علامات یستدلّ بها الطبیب علی ما یعرض للبدن من قرب الصحّة او اشتداد

المرض ونحو ذلک وکما یستدلّ باختلاج بعض الاعضاء علی بعض الاحوال المستقبلة فهذا لا مانع منه ولا حرج فی اعتقاده وما روی من

صحة علم النجوم وجواز تعلّمه محمول علی هذا المعنی انتهی کلامه ره واما السید الاجل ابن طاوس طاب ثراه فقد صنف رسالة نفی فیها تأثیرات

الکواکب واثبت کونها علامات ودلایل علی الحوادث وجوّز تعلیمها وتعلّمها والنظر فیها اذا عرفت هذا فاعلم انّ محصّل کلام الاصحاب

وغیرهم [illegible] وانّ المفید طاب ثراه اثبت کون الاصابة فی علم النجوم انما هی مبنی علی التجربة واما المرتضی اعلی الله مقامه فقد

نفاه [illegible] اصلا [illegible] الکسوفات ونحوها ممّا یحسب فلیس هو من علم النجوم فی شیء واما

العلامة [illegible] فقالوا بانّه [illegible] الامور [illegible] بسیر الکواکب [illegible] وبعضهم حرّمه مطلقا واما السید

ابن طاوس [illegible] شیخنا البهائی [illegible] وتعلیمه علی وجه خاص وهو کون النجوم علامات [illegible] دلّت علیه الاخبار

[illegible] علم [illegible] النجوم [illegible] علی الکائنات واما الفاضل المحقق [illegible] طاب ثراه فقد قال فی منهاج [illegible]

[illegible] الاعتقاد بارتباط [illegible] بالکواکب بان تکون مؤثرة فی الحوادث السفلیة [illegible] الارادة والاختیار استقلالا

[illegible] اعتقد بانّ التأثیرات فی الخلق [illegible] بمقتضی طبایع الکواکب وبانّ تأثیرها

بمقتضی [illegible] طبایع الکواکب وعوارضها [illegible] مؤثرات بالاستقلال او مشروط

بشرط او بشرایط [illegible] بالنظام [illegible] الحکم بانّ الکواکب [illegible] فی تأثیر الله سبحانه فی خلق السفلیات والتقدیر

[illegible] باعتقاده [illegible] الکواکب وعوارضها فی التأثیر ومنهم من [illegible] بعض من حکم بانّ لطبایع الکواکب

او عوارضها مدخلیة فی تأثیر الخالق سبحانه ولو قال [illegible] بانّ اوضاع الکواکب من المقارنة والمقابلة ونحوهما معرّفات وعلامات

لبعض الحوادث فی عالم الکون والفساد بالتجربة القطعیة [illegible] بمعنی عادة الله جرت بحدوث تلک الحوادث بعد تلک الاوضاع لم یکن فیه

ظاهرا بأس [illegible] علمها الکامل مختص بالانبیاء والاوصیاء [illegible] یفهم من الاخبار [illegible] علم النجوم واما علم الهیئة وما یتوقف علیه

فالظاهر عدم حرمتها [illegible] الشرع انتهی اقول انّ السید ابن طاوس و شیخنا البهائی [illegible] رحمهما الله [illegible] وان

الجواز [illegible] اذا کان الاعتقاد علی کونه علامة ولکن ظاهر الاخبار النهی عنه مطلقا وتحریمها وان کان علی سبیل کونه علامة

ولکن [illegible] النهی عنه مطلقا [illegible] کما صرّح به الفاضل المجلسی فی البحار [illegible] الفاضل

المحدث فی الانوار [illegible] السید الرضی طاب ثراه فی نهج البلاغة قال ومن کلام له علیه السلام ایها الناس ایاکم وتعلّم النجوم الا ما یهتدی به

فی برّ او بحر فانها تدعو الی الکهانة المنجّم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار سیروا علی اسم الله وعونه والحدیث

طویل وفی الاحتجاج عن هشام بن الحکم فی خبر الزندیق الذی سأل ابا عبد الله علیه السلام عن مسائل وکان فیما سأله انه قال ما تقول فی علم النجوم

قال

قال هو علم قلّت منافعه وكثرت مضرّته لانه لا يدفع به المقدور ولا يتّقى به المحذور ان اخبر المنجّم بالبلاء لم ينجه التحرّز من القضاء

وان اخبر هو بخير لم يستطع تعجيله وان حدث به سوء لم يمكنه صرفه والمنجّم يضادّ الله في علمه بزعمه انه يردّ قضاء الله عن خلقه وفيه

ايضا عن ابي الحسين قال سمعت ابا عبد الله ع يقول سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن الساعة فقال عند ايمان بالنجوم وتكذيب

بالقدر وقد روى فيه باسناد آخر عن الباقر عن آبائه عليهم السلام قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن خصال [illegible]

ان قال ومن النظر في النجوم والاخبار الواردة بهذا المضمون كثيرة واكتفينا بذلك لعدم الحاجة الى [illegible] والله اعلم بحقايق احكامه

وبالجمله قطع نظر از اخبار كه در نهى از تعليم وتعلّم علم نجوم وارد شده بعضى از اصحاب دليل عقلى بر حرمت آن اقامه نموده اند

بعضى از افراد وانواع نجوم ذكر كرده حيث قال [illegible] ان من اعظم معجزات الانبياء عليهم السلام هو الاخبار في المغيبات فاذا فتح

باب جواز تعلّم النجوم واخبار المنجّم بما هو غائب عن الحسّ ومستقبل [illegible] في الاوقات اشتبه معجزات الانبياء والائمة عليهم السلام في

الاخبار خصوصا عند عوام الناس وثانيها ان الخوض في هذا العلم يؤل الى اعتقاد تاثيرها كما هو محقّق في كلام [illegible] ان النجوم

عندهم ناطقة مدبّرون هذه الآثار تترتّب على اوضاعها فيجرّهم الحال الى تاثيرها وقد عرفنا انه كفر ولا ريب ان ما يؤدّي الى الكفر

حرام قطعا وثالثها انّا قد عرفنا انه علم شريف ولا يحيط به عقول اكثر الناس [illegible] فربما ادّاهم الى دعوى الالهية والفاسد من

النبوّة والامامة كما اتّفق لبعض المنجّمين من ذوي العقول الناقصة بسبب تلك الاخبارات ونحوها ورابعها انه يرفع التوكّل على

الحقّ ويؤل الى ابطال قضاء الله وقدره ونحوهما واثباته مع انه كلّ يوم في شأن وخامسها ان الذي وقف عليه الناس من علم

النجوم انما هو الحصّة اليسيرة التي لا ينتفع منها بشيء وهذه الحصّة اكثرها يغلط المنجّمون فيها وقد شاهدنا [illegible] من المنجّمين

ومن يعمل باحكامهم في تعب عظيم ومشقّة شديدة من ملاحظة الساعات والاوقات للتزويج والدخول على الامراء [illegible] والاكل

والشرب ولبس الثياب والكلام ونحو ذلك ومع هذه المشاقّ [illegible] اغراضهم [illegible]

[illegible] في بعض الملوك والسلاطين اكثر اعمارهم فلم يقدروا على الاهتداء الى تخليص انفسهم من عذاب الله [illegible] عذاب الآخرة فانه

ابقى وكانوا [illegible] وقد كان بعض مشايخنا رحمهم الله تعالى اذا اراد لبس ثوب جديد يقول للخادم انظر حتى الساعة المنحوسة

عند المنجّمين فائتني به [illegible] فيكون مباركا [illegible] من العراقين [illegible]

قدّس الله روحه في جنابة [illegible] نعم قد يخصّ من علم النجوم معرفة ما يهتدي به المسافرون وهذا [illegible] اكثر عوام الناس [illegible]

[illegible] الاسناد ملاحظة برج العقرب عند ارادة التزويج والسفر الى مكّة فعرفة مثل هذا [illegible] مع انه يمكن [illegible]

مثل هذا بالصدقة [illegible] من الفلوس مع ان الصدقة [illegible] في نظر [illegible] من ملاحظة برج العقرب [illegible]

ويترك [illegible] في ذلك العلم والذهاب الى [illegible] من تلك الساعة المشؤومة لرؤية المنجّم والاتيان مع ما روي عن امير المؤمنين

عليه السلام انه قال ونهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن اتيان العرّاف وقال من اتاه وصدّقه فقد برئ مما انزل الله على محمد

نصّ اهل اللغة على ان العرّاف المنجّم وبالجملة فعلم [illegible] لا يكون [illegible] الا [illegible] انتهى كلامه اعلى الله

مقامه اقول ومما يؤيّد قول صاحب الانوار ما رواه الصدوق ره بسند صحيح عن ابن ابي عمير انه قال كنت انظر في النجوم واعرفها

واعرف الطالع فيدخلني من ذلك شيء فشكوت ذلك الى ابي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام فقال اذا وقع في نفسك شيء فتصدّق على

اوّل مسكين ثم امض فان الله عزّ وجلّ يدفع عنك وروى ثقة المحدّثين شيخنا محمد بن يعقوب الكليني ره عن الصادق ع قال

كان بيني وبين رجل قسمة ارض وكان الرجل صاحب نجوم وكان يتوخّى ساعة السعود فيخرج فيها واخرج انا في ساعة النحوس فاقتسمنا

فخرج لي خير القسمين فضرب الرجل يده اليمنى على اليسرى ثم قال ما رأيت كاليوم قطّ قلت ويل الآخر ما ذاك قال اني صاحب نجوم اخرجتك

ساعة النحوس وخرجت انا في ساعة السعود ثم قسمنا فخرج لك خير القسمين فقلت الا احدّثك بحديث حدّثني به ابي قال قال

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وآله من سرّه ان يدفع الله عنه نحس يومه فليفتتح يومه بصدقة [illegible]

ليلته فليفتتح ليلته بصدقة يدفع الله عنه نحس ليلته واني افتتحت خروجي بصدقة فهذا خير لك من علم النجوم والاخبار الواردة في هذا

فی الخیار

المضمون است ومشهور نقلها صاحب الانوار فی کتاب نوادر الاخبار واما علم هیئات الافلاک وکیفیت افلاک مشهور آنست که حرام نیست مع
رفض بعضی فقرات کلمات اصحاب نیز منکور کرده بلکه مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرائب حکمت و عظمت قدرت حقتعالی
میشود و محقق آنست که اهتمام در آن دو بی موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالات است که بعضی از حرکات محسوسه که
بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و انواع اشکالات بر آن تفریع نموده اند و اوضاع غریبه قرار داده اند و اکثر امور را بکلی
و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که با ایشان وحی و الهام نموده است کسی بر ایشان مطابق نفس الامر [illegible] نیست تمام شد
از آن که مقدمه علم ارتفاع و قبله و اوقات صلوة و غیر آن بوده باشد خوب نیست والله العالم والحمد لله الدائم والصلوة والسلام علی رسوله و آله
الائمة المعصومین [illegible] اقسام خیارات است و آن چند قسم است اول خیار مجلس است و آن ثابت است باجماع قطعی مستفیض
الحکایة در کلام جماعتی از اصحاب لقوله صلی الله علیه و آله البیعان بالخیار ما لم یفترقا که مستفیض النقل است در صحاح و غیر آن از معتبره
خاصه و عامه یعنی فروشنده و خریدار هرگاه صیغه خرید و فروش جاری نمایند تا از آن موضعی که عقد جاری شده دور نشوند و از یکدیگر
جدا نشوند خیار دارند هریک از ایشان میتوانند خرید و فروش را برهم زنند و مادام که [illegible] از هم جدا نشده اند [illegible] دارند
در آن مجلس باقی باشند یا همراه یکدیگر روند و اگر بعد از آنکه همراه یکدیگر رفتند [illegible] از هم جدا شوند [illegible]
خیار [illegible] دارند اگرچه [illegible] باشد بلاخلاف و در [illegible] مجلس [illegible] العقد للمتبایعین [illegible]
مطلقا کان العقد لهما او لغیرهما او علی التفریق علی بعض الوجوه فی الاخیرین بالاجماع القطعی والمستفیض الحکایة فی کلام جماعة للنبوی
البیعان بالخیار ما لم یفترقا المستفیض النقل فی الصحاح وغیرها من المعتبرة الخاصیة والعامیة وما فی شواذ اخبارنا مما دل علی اللزوم علی
الاطلاق بعد الصفقة وان کان معتبر السند بالوثاقة فمطروح او محمول علی التقیة عن رای ابی حنیفة لانه القائل بمضمونه والراوی ل
هذا القول [illegible] باعترافه [illegible] وهو واحد مطلقا عند المشهور وما ذکر من الادلة [illegible] وما الکلام فی السند فی اثر
المعاملة باجراء الصیغة بشرائطها المعتبرة فلا شبهة فی المسألة و خیار مجلس هم در خرید و فروش ثابت میباشد و هم [illegible] شامل
اگرچه مبایعه مشروط [illegible] باشد قال فی المصابیح و یعم هذا الخیار کل بیع [illegible] الا ما اشترط نفیه للاصل والاجماع وعموم
الکتاب والتصریح الوارد فی الشروط والخبر الصریح انتهی و در منهاج گفته [illegible] بالبیع فلا یثبت فی غیره من الاحکام ولو صلحا افاد فائدة
البیع او [illegible] کل بیع ولو کان ذا خیار ومضی زمانه قبل التفرق الا اذا اشترط نفیه منهما او من احدهما فی العقد و در سایر عقود
ثابت نمیباشد مثل اجاره و صلح و هبه که لازم باشد و [illegible] خیار نیست و بالجمله در غیر بیع در هیچ عقد [illegible] نیست
اگرچه عقد جایز باشد وفاقا للخلاف والغنیة والشرایع والنافع والتذکرة والتحریر والقواعد والارشاد والروضة والمسالک للاصل
والاجماع کما فی الاولین وخلافا للمبسوط والقاضی والحلبی فاثبتوه فی نحو الودیعة والعاریة والقراض والوکالة والجعالة وضعفه ظاهر لان الخیار فیها
عام لا یقبل السقوط فلا اثر للمجلس الا ان یقصد منع التصرف فیه کما احتمله الدروس ولا دلیل علیه ولا یصح فی الودیعة لامتناعه فیها
مطلقا بل کلیة فیها لوجود الاذن الممنوع له کذلک ومنع فی المختلف اجماع الخلاف لان ثبوت الخیار مطلقا یستلزم ثبوته فی المجلس فیراد
الممنوع خیار المجلس دون الخیار فان ارادوا الثانی کان النزاع لفظیا کما صرح فی المصابیح و هرگاه فروشنده و خریدار در ضمن العقد شرط
بکنند که خیار مجلس از برای هیچیک نباشد دیگر خیار مجلس از برای هیچ یک از ایشان نخواهد بود بلاخلاف یعرف کما فی کلام جماعة
بل علیه الاجماع فی الغنیة وهو الحجة و این در صورتی است که شرط نموده باشند در عقد سقوط آن را و همچنین است اگر شرط نمایند که یکی از
ایشان خیار مجلس نداشته باشد پس خیار بعد یکی باقی خواهد بود قال فی النهایة فلهما الخیار فی کل مبیع ما لم یشترطا فیه ای فی العقد سقوطه
فلو اشترطاه او احدهما اسقط بحسب الشرط بلا خلاف یعرف کما فی کلام جماعة بل علیه الاجماع فی الغنیة وهو الحجة الا ان قال ما لم یفترقا
بابدانهما فلو افترقا او احدهما عن صاحبه ولو بخطوة لزم البیع بلا خلاف کما یستفاد من المعتبرة منها الصحیح الخ وقال فی المسالک اشتراط
سقوطه فی متن العقد فانه یسقط کغیره لانه شرط سائغ یتعلق به غرض صحیح لقوله صلی الله علیه و آله المؤمنون عند شروطهم و
لو شرط احدهما خاصة سقوطه سقط بالنسبة الیه دون صاحبه و ساقط میشود ایضا بمفارقت هریکی از ایشان از صاحبش

بالعقد

بتبعید و دوری مکانی مثل اینکه بعد از جریان عقد احدهما مکان خود را تغییر بدهد یا قدری از صاحب خود دوری کند هر چند اندک
دور شود قال فی الشرایع ویسقط بشرط سقوطه فی العقد الی ان قال ومفارقة کلّ منهما صاحبه و شهید در مسالک گفته ویتحقق بانتقال احدهما
من مکانه بحیث یبعد عن صاحبه ولو قلیلاً و در کفایه گفته ویسقط ایضاً بمفارقة کل واحد منهما صاحبه ویتحقق بانتقال احدهما من
مکانه بحیث یبعد عن صاحبه ولا اعرف فیه خلافاً بینهم ونقل بعضهم الاجماع علیه ویدل علیه الاخبار بخلاف مجرد افتراق بعد از عقد
ساقط میشود خیار ایشان مطلقا خواه قصد سقوط آن کنند یا نه عالم باشند یا جاهل و همچنین است اگر یکی از ایشان بعد از عقد
فرار کند از صاحب خود برای لزوم عقد و رضای دیگری در تفرق شرط نیست بلکه جایز است و برای هر یک از ایشان مصاحب
مجلس خود برای اینکه خیار طرفین باطل شود چنانچه اصحاب بدون نقل خلاف تصریح فرموده اند و بدین باب اخبار بسیاری هم وارد
میشود قال فی التحریر ولو تفرقا بعد العقد سقط خیارهما سواء قصدا ذلک او لا علما او جهلا وکذا لو هرب احدهما عن صاحبه
ولا یقف لزوم العقد علی رضاهما فی التفرق ویجوز لکل منهما بعد العقد مفارقة مجلسه لیبطل الخیارین و اگر پیش از عقد خرید
و فروش شرط کنند که خیار مجلس از برای ایشان نباشد شرط صحیح است بطوری که دیگر خیاری باقی نخواهد بود ولکن شهید گفته است که
این شرط لازم نیست بلکه باید در ضمن العقد شرط سقوط خیار را کرده باشند و اگر بعد از جریان عقد متبایعان اسقاط خیار
نمایند مثل اینکه بگویند اسقطنا الخیار او اوجبنا البیع او اخترناه او ما ادی ذلک خیار ساقط میشود اجماعاً کما فی الغنیة و عن التذکرة وهو
الحجة و همچنین است اگر احدهما اسقاط خیار کند و اختیار بیع و التزام آن نماید دیگری خیار خواهد داشت و هرگاه بعد از عقد یکی از ایشان به
دیگری بگوید که معامله را اختیار کن یا فسخ نما و آن دیگری ساکت بماند خیار ساکت باقی خواهد بود اجماعاً او الا یحصل منه ما یدل
علی اسقاطه وکذا المخیر علی الاصح لا الاشهر للاصل و الاطلاق و انتفاء المانع کما فی الریاض و هرگاه خریدار و فروشنده از مجلس عقد متفرق
نشوند اما حایلی میان ایشان بزنند مثل اینکه پرده در میان ایشان کشند یا دیواری میان ایشان بنا نمایند خیار ایشان برهم نمیخورد
و همچنین است حکم اگر ایشان را اکراه و جبر کنند بر جدا شدن از یکدیگر و نتوانند که در آن حین فسخ کنند بسبب اینکه خوف داشته باشند
یا دهن ایشان را مثلا ببندند یا نوع دیگر ممنوع باشند و هرگاه آن اکراه و جبر رفع شود باز اختیار فسخ را دارند مادامیکه در آن مجلس باشند که در
آنجا اکراه و جبر رفع شده است بلی هرگاه از آن مجلس متفرق شوند دیگر خیاری نخواهند داشت و هرگاه ایشان را اکراه کنند بر تفرق
اما ایشان را منع نکنند از اینکه در آن حین فسخ نمایند و مع ذلک فسخ نکنند دیگر خیاری نخواهند داشت و هرگاه یکی از ایشان را
بجبر و اکراه از آن مجلس بیرون ببرند خیار او برطرف نخواهد شد و دیگری هم تا در آن مجلس است خیار خواهد داشت و اگر باختیار خود
از آن مجلس بیرون رود خیار او برطرف خواهد شد قال فی الشرایع ولو ضرب بینهما حایل لم یبطل الخیار و قال فی المسالک لا فرق
فی الحایل بین الرقیق کالستر و الغلیظ کالحایط و المانع من الاجتماع کالنهر العظیم وغیرها لعدم صدق الافتراق بذلک فان المعتبر
منه تباعدهما عن الحد الذی کانا علیه ونبه بذلک علی خلاف بعض العامة حیث ابطله به وکذا لو اکرها علی التفرق ولم یتمکنا من التخایر
المراد بالتخایر اختیار العقد والبقاء علیه بان یقولا تخایرنا او اخترنا امضاء العقد او امضیناه او التزمناه وما ادی هذا المعنی
ویتحقق ذلک بمنعهما من الکلام بان یسد فوهما او یهددا علی التکلم فانه حینئذ لا یبطل خیارهما بالتفریق بل لهما الفسخ عند زوال
المانع الی ان قال ولو اکره احدهما خاصة ومنع فالحکم فیه ما ذکر و اعلم ان قید التخایر هنا کنایة عن الفسخ لان التزام العقد فاختیاره
لا یتوقف علی الکلام بل لو تفرقا ساکتین لزم وانما یتوقف علیه الفسخ فیکون المنع منه مسقطاً لا فی التخایر انتهی و قال فی الدروس ولا
عبرة بالحایل و در کفایه گفته قالوا ولو ضرب بینهما حایل لم یبطل الخیار سواء کان الحایل رقیقاً کالستر او غلیظاً کالجدار او مانعاً من الاجتماع کالنهر
بین المانع من الاجتماع وغیره وکذا لو اکرها علی التفریق الخ و اگر احد متبایعین در مجلس عقد بمیرد یا مجنون شود در این وقت قائم مقام
او میشود و این خیار موروث است مثل سایر خیارات علی المشهور عند علمائنا و هرگاه مرد وکیل باشد از جانب دیگری که معامله
بکند چنانچه متعارف است اگر موکل آن وکیل را اذن نداده باشد در اختیار و فسخ معامله بلکه گفته باشد که این معامله را بکن یا معین
کرده اند که بکند بکار اند و وکیل پیش از تفرق از مجلس نمیتواند که معامله را فسخ نماید و اگر اذن داده باشد در فسخ میتواند پیش از تفرق

فی الخیار ۱۴۲۱

فسخ نمایند و اگر یکی ماذون باشد و دیگری ماذون نباشد آنکه ماذون نیست میتواند فسخ کند و آنکه ماذون نیست نمیتواند و هر یک از ایشان تنها نیز
موکل هم میتوانند فسخ معامله کرد و وکلای ایشان نموده اند بکنند هرگاه حاضر باشند در مجلس معامله چنانچه اکثر اصحاب تصریح نموده
اند و هرگاه خریدار تصرف بکند در مبیع خیار او برطرف میشود و دیگر نمیتواند که معامله را بر هم زند اما خیار فروشنده باقی خواهد بود
و اگر احد متبایعین در خیار مجلس خواسته باشد فسخ کند و آن دیگری راضی نشود فاسخ مقدم است کما صرح فی الشرح الکبیر والکفایة
والمنهاج و عبارت شرح مزبور اینست لو فسخ احدهما و اجاز الآخر قدم الفاسخ و قال فی الکفایة و یسقط الخیار بالتصرف فان
التصرف فی المبیع من البایع کان ذلک منه فسخا للبیع و بطل خیارهما و ان کان المشتری کان التزاما بالبیع و یسقط خیاره و یبقی خیار
البایع و ان کان منهما فالظاهر تقدم من کان تصرفه الفسخ قال بعضهم لا فرق بین التصرف الناقل للملک و غیره و قال فی المنهاج و لو
اختار احدهما الامضاء والآخر الفسخ قدم الفاسخ و قال فی المسالک التصرف فان کان من المشتری کان التزاما بالبیع و بطل خیاره و بقی
خیار البایع و ان کان من البایع کان فسخا للبیع و بطل خیارهما و لا فرق بین التصرف فی الناقل للملک و غیره لکن لو وقع الناقل من المشتری
مع بقاء خیار البایع فرع صحته اشکال و بدانکه هرگاه صیغه خرید و فروش را هر دو یکنفر بعمل آورد مثل اینکه مال اطفال را پدر یا جد
از برای خود بخرد یا مال خود را از برای ایشان بخرد و صیغه ایجاب و قبول را خود بگوید در اینصورت خیار مجلس از برای او خواهد بود
مگر اینکه شرط کند که خیار مجلس نباشد مثلا هرگاه پدری مال طفل خود را از برای خود بخرد و صیغه ایجاب و قبول را هر دو خود
کند میتواند که بسبب خیار مجلس آن خرید و فروش را فسخ کند هرگاه مصلحت طفل خود با خود داند مگر اینکه در ضمن العقد شرط
خود و شرط کند که خیار مجلس نباشد یا بعد از صیغه التزام کند آن خرید و فروش را یا اینکه بعمل آورد بعد از فسخ یا شرط نمودن در ضمن
العقد یا التزام کردن خریدن و فروختن را بعد از صیغه رعایت مصلحت جانب اطفال را منظور داشته باشد چنانچه در مسالک و غیره
آن تصریح شده بلکه ظاهر اینکه خلافی در آن نیست و در صورتی که خریدار و فروشنده یکنفر باشد خیار مجلس همیشه از برای او هست مگر
اینکه التزام آن خرید و فروش را بکند و اینقول را اختیار نموده علامه در تذکره و ظاهر اختیار شهید هم در دروس و فی الشهیدین در
مسالک اینست و اگر در صورت بایع و مشتری دو نفر نباشند که خیار از برای ایشان باشد تا از هم جدا شوند قال فی المسالک فان المسقط
هو المفارقة و لم یتحقق الی ان قال و یحصل الشک فی المسقط فیستصحب الی ان یثبت المزیل و هذا الاحتمال قطع به العلامة فی التذکرة و هو
ظاهر الدروس فانه حکم بثبوت الخیار و ابطاله بما یبطل به خیار المتعاقدین و من جملته التفرق و لم یتحقق هنا و بعضی گفته اند که خیار مجلس
از برای او هست تا از آن مجلس که خرید و فروش کرده بیرون رود و چون خارج از آن شد خیار ساقط میشود و قول اول قویست چنانچه
جامعی از اصحاب تصریح نموده اند و در کفایه در صورتی که عاقد یکنفر باشد از طرفین عدم ثبوت خیار را اختیار نموده بعضی گفته که
اصلا در اینصورت خیار مجلس نمیباشد و عبارت ایشان اینست و لو کان العاقد واحدا من اثنین ففیه وجوه ثلثة الاول ثبوت الخیار
ما لم یشترط سقوطه او یلتزم به عنهما او یفارق مجلس الذی عقد فیه الثانی ثبوته دائما ما لم یلتزم او یشترط سقوطه و هو قول
العلامة فی التذکرة و ظاهر اختیار الدروس الثالث عدم ثبوت الخیار اصلا و هذا القول لا یخلو عن قوة و همچنین است حکم در کسی که وکیل
باشد از جانب دو نفر که از برای جنسی یا ملکی مثلا بفروشد و از برای دیگری آن جنس را بخرد مگر اینکه آن دو نفر او را وکیل نموده باشند که
بنحوی خاص آن خرید و فروش را بکند دیگر فسخ نمیتواند بکند الا اینکه ماذون باشد بنحوی که در سابق ذکر شد مخفی نماند که هرگاه بعد از
صیغه خرید و فروش بایع و مشتری نزاع نمایند و یکی بگوید که میان ما تفریق حاصل شد و دیگری انکار کند و شاهد هم نباشد قول منکر
معتبر است با قسم و اگر بعد از تفرق یکی ادعا کند که معامله را فسخ کردیم و دیگری انکار کند باز قول منکر قبول میشود با قسم و این نیز در صورتی
که بینه در میان نباشد قال فی المنهاج ثم لو تنازعا فی التفرق قدم قول المنکر و لو مع الطول و کذا فی الفسخ قبله فی رای قوی دوم اگر
کسی چیزی را بکسی بفروشد و قبض کل ثمن و اقباض ثمن تا مدت سه روز از حین عقد بعمل نیاید و در مبایعه اشتراط تاجیل و تاخیر ثمن چنانچه
در بیع نسیه است نشود یا شرط تاخیر ثمن چنانچه در بیع سلف است نشده باشد شرعا تا مدت سه روز بیع لازم است و هر یک از متبایعین
هیچیک را خیار نمیباشد و بعد از انقضاء سه روز بایع فقط خیار بین الفسخ والامضاء میباشد باجماع اصحاب و اخبار و در آن تاخیر

واتفاق

واتفاق نموده اند جمیع اهل سنت بر عدم ثبوت آن وفی المسالک هذا النوع من الخیار مما اطبق الجمهور علی عدمه کما اطبق اصحابنا علی ثبوته واخبارنا
به متضافرة وقال فی الریاض خیار التأخیر ای تأخیر اقباض الثمن والمثمن من ثلثة ایام فمن باع ولم یقبض الثمن ولا اقبض المبیع ولا اشترط الی البیع
اشتراط التأخیر فیهما الحق فیه من النسیئة والسلف فالبیع لازم علی المتبایعین الی ثلثة ایام ومع انقضائها یثبت الخیار بین الفسخ والامضاء للبایع
خاصة بالاجماع المستفیض النقل فی کلام جماعة کالانتصار والغنیة والتنقیح والتذکرة وغیرها من کتب الجماعة والنصوص مع ذلک مستفیضة
و باید قبض باذن مالک باشد چه اگر مبیع را مشتری بدون اذن بایع قبض کند اثری بر آن مترتب نمیشود یعنی باعث سقوط خیار بایع نمیگردد
چنانکه اکثر اصحاب بدون ذکر خلاف نقل نموده اند و مثل اینست اگر کل ثمن یا بعض آن مستحقا للغیر بدر آید که باز خیار بایع باقی میباشد قال
فی المسالک وشرط القبض المانع من الخیار کونه باذن المالک فلو وقع بدونه فلا اثر له وکذا لو ظهر مستحقا للغیر او بعضه وفی الریاض وشرط
القبض المانع کونه باذن المالک فلا اثر لما یقع بدون اذنه کما لو ظهر الثمن مستحقا او بعضه و افاده واحد من جماعة لکنه اند مطلق قبض کان
مشروط باذن نیست وفی جواهر الکلام ویکفی فی الثمن مطلق القبض بخلاف المبیع فیشترط فیه اذن البایع کما صرح به جماعة وتبعهم الآخرون
وقال فی المنهاج ویکفی فی الثمن مطلق القبض بخلاف المبیع فیشترط فیه اذن البایع واگر بعض ثمن را قبض نموده باشد نه کل آن را باز خیار ساقط
نمیشود و همچنین است در تقبیض مبیع که اگر بعض را بقبض مشتری داده باشد و کل آن را نداده باشد در حکم عدم تقبیض جمیع است و اما
اشتراط تأجیل و تأخیر در هر یک از عوضین یعنی ثمن یا مثمن یا بعض هر یک باعث سقوط خیار است اگرچه الی یک ساعت شده باشد اقتصارا فیما خالف
الاصل علی مورده و اکثر اعلام جمیع ما ذکر را تصریح نموده اند در تحریر و مسالک و تنقیح و ریاض و کفایه و جواهر الکلام و منهاج نیز منقول
شده و ذکر عبارت بعضی از ایشان در این مقام بجهت توضیح کلام مناسب است قال فی التحریر ولو قبض بعض الثمن وقبض البایع بعض الثمن
فالخیار باق وقال فی المسالک وهو مشروط بثلاثة شروط عدم قبض الثمن عدم تقبیض المبیع عدم اشتراط التأجیل فی الثمن والمثمن وبعض
کل واحد منهما ولو ساعة اقتصارا فیما خالف الاصل علی مورده وقبض بعض کل منهما کلا قبض لصدق عدم قبض الثمن واقباض المثمن
بالتقریب مجتمعا ومنفردا وقال فی المنهاج یسقط بالاشتراط او الاسقاط بعدها وبالتأجیل ولو فی البعض او قصر عنها بل ولو کان ساعة
وان خرج الاجل ولم یقبض وکذا لو شرط تأخیر البعض فاخر الباقی وکذا لو کان للبایع خیار بخلاف ما کان للمشتری فلا یسقط وقال فی التنقیح
الاول عدم قبض الثمن ای کله فلو قبض البعض فالحکم کما لو لم یقبض الثانی عدم تقبیض المبیع کذلک ای کله ایضا فتقبیض البعض کلا
وقال فی الریاض واعلم ان الاقباض للبعض کلا اقباض لصدق عدم قبض الثمن واقباض المثمن مجتمعا ومنفردا وقال فی جواهر الکلام وعلی کل
حال فلو انتفی القبض منهما ولو للبعض فالخیار باق فی الکل بلا خلاف ولا اشکال لاطلاق دلالة علیه وکذا لو قبض ان مستحقا کلا او بعضا لانه
کعدم القبض وقال فی الکفایة والمعتبر فی هذا النوع عدم قبض الثمن وعدم تقبیض المبیع وعدم اشتراط التأجیل فی الثمن والمثمن وبعض
کل واحد منهما ولو ساعة وقبض بعض من کل منهما کلا قبض مخفی نماند که اگر بایع در مدت سه روز قبض کل ثمن کرده باشد یا تقبیض کل
مثمن نموده باشد پس بر حصول هر یک خیار او ساقط میباشد قطعا بلا کلام و همچنین است اگر کل یا بعض ثمن مؤجل باشد یا شده باشد در
ضمن عقد اگرچه شرط تأجیل کل ثمن یا بعض آن بمدت قلیل مثل یک ساعت شده باشد چنانکه ذکر شد بجهت اینکه اگر کل یا بعض آن مؤجل
شود از ما نحن فیه خارج میگردد و داخل بیع نسیه میشود و اگر شرط شده از مدت معین به مؤجلا بالفعل تأخیر آن زاید بر خیار و اثر یا
بایع حاصل نمیشود چنانکه اگر بدون تأخیر افتادن ثمن از مدت مقرره در بیع نسیه چنین است و با آنکه خیار بعد از سه روز ثابت میشود یا
بایع ثمن را بعد از ثلثه چنانکه در مسالک گفته ولا یسقط هذا الخیار بمطالبة البایع بالثمن بعد الثلثة وان کان قرینة الرضا بالعقد عملا
بالاستصحاب وقال فی الکفایة ولا یسقط هذا الخیار بمطالبة البایع بالثمن بعد الثلثة وقال فی الریاض ولا یسقط هذا الخیار بمطالبة
البایع بالثمن بعد الثلثة وان کان قرینة الرضا بالعقد عملا بالاستصحاب علی اشکال مع القرینة وقال فی المنهاج ولا یسقط بمطالبة
الثمن علی المختار و بدانکه هرگاه مبیع در پیش فروشنده تلف شود در بین سه روز شیخ مفید و سید مرتضی و کثیری من تبع ایشان گفته
بلکه در انتصار و غنیه ادعای اجماع هم شده بر اینکه تلف در ثلاثه از مشتری است یعنی از کیسه خود او میرود چه بجهت لزوم عقد در وقت تلفا
مشتری بدون خیار و ابو الصلاح و ابن حمزه تفصیل داده اند که اگر بایع مبیع را عرض کرده است بر مشتری تلف از مشتری است والا

بایع است و حاکم و در خیار تلف حمل کرده است و این ولکن این قول بنابر ضعیف است و در ریاض نیز گفته و اما التفصیل بین التلف بعد عرض
التسلیم علی المشتری فامتنع من قبضه فالاول و قبله فالثانی کما عن ابن حمزة و الحلبی فلا مستند له فهو ضعیف غایته و ان مال الیه فی المختلف و اگر بعد
از مضی ثلثه تلف شود از کیسه بایع میرود اجماعا بلکه بحد تواتر رسیده است نقل اجماع مدارس و لکن مستفاد شده و لهذا کل متأخرین بلکه
نزدیک است اجماع باشد از ایشان براینکه در این مسئله در هر دو حالت از کیسه بایع میرود لان التلف بانه لم یقبض و قد قال رسول الله
صلی الله علیه و آله کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه و نیز دلالت میکند بر این صحیح روایة عقبة بن خالد و ظاهر صحیحه روایة
علی بن یقطین و غیر اینها و در جامع الشتات نیز اینها و لیا اختیار کرده و در خلاف ادعای اجماع هم برین شده قال فی الشرایع و لو تلف
من مال البایع فی الثلثة و بعدها علی الاشبه و قال فی المسالک الخلاف فی تلفه قبل الثلثة فقد قال المفید و من تبعه انه من المشتری لان
المبیع انتقل الیه و النماء له لمصلحته و ذهب الاکثر الی انه من ضمان البایع لعموم النبوی الدال علی ان کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال
بایعه و هو الاقوی و قال فی الریاض و لکن استقرت آراء المتأخرین کافة بحیث کاد ان یکون ذلک منهم اجماعا علی ان الوجه تلفه من البایع
فی الحالین لان التقدیر انه لم یقبض الی ان قال و المسئلة محل تردد و ان کان ما صار الیه المتأخرون لا یخلو عن قوة سیما مع دعوی
الخلاف علیه الاجماع و قال فی الکفایة و لو تلف المبیع کان من مال البایع بعد الثلثة بلا خلاف اعرفه و قبل الثلاثة علی الاشهر الاقرب لروایة
صحیحة علی بن یقطین موثقة بروایة عقبة بن خالد و ذهب المفید و المرتضی و سلار و من تبعهم الی ان تلفه من المشتری نظرا الی ثبوت الناقل عن
خیار الخ مخفی نماند که شهیدین و غیر ایشان نقل کرده اند قولی از شیخ طوسی در خلاف بر اینکه هر وقت که متمکن بشود قیمت
بایع فسخ جایز است و شهید اول در دروس تقویت این قول کرده و شهید ثانی در مسالک گفته که شاید مستند نفی ضرر باشد
بجهت اینکه نص مخصوص در این نیست و فرموده که این بعید نیست لکن تمسک بلزوم عقد و وجوب وفا بان اقوی است و رفع ضرر ممکن است
باینکه حاکم و یا بعد از ان باب مقاصه اخذ بکند تا رفع ضرر شود هرگاه ممکن باشد که ثمن معین و الا یعنی اگر ممکن نباشد اخذ عین پس فسخ
نمودن دفع ضرر او میکند و انچه شهید ثانی در مسالک فرموده کلامیست متین و عمل اکثر اصحاب نیز بر این است و در جامع الشتات نیز اختیار
نموده و قول شیخ را در جواهر الکلام هم ضعیف شمرده حیث قال و هو ضعیف لانه هو ادخل الضرر علی نفسه بتسلیم المبیع و لان فائدة
الفسخ التسلط علی العین فان تمکن منها اخذها مقاصة کغیرها او الا فلا فائدة فیه و بدانکه جمیع انچه مرقوم گشت در خصوص خیار ثلثه
مخصوص است بصورتیکه نقل و انتقال به بیع شده باشد نظر بنصوص وارده و اجماعات منقوله و ان مفشا ان نمیشود که در مصالحه
نیز این حکم جاری شود و سیتم در بیان [illegible] و استفاده از عبارت تا اینکه هرگاه کسی [illegible] غلام و کنیز باشد یا غیر از انسان
حیوانات [illegible] سه روز [illegible] لازم میشود
و یکی در فسخ نیز باشد و اینها مختص بیع است چنانچه در مصابیح گفته و همانطور عبارت و یختص هذا الخیار بالبیع لاختصاص دلیله به و یعم
کل حیوان یصح بیعه من البهیمة و الاناسی ممن لا ینعتق علی المشتری ما لم یشترط نفیه فان اشترط انتفی بالاجماع انتهی کلامه اعلی الله مقامه و مبدأ
اینجا از همین عقد است قال العلامة فی التذکرة و التمهید و التبصرة و ظاهر المعظم لتبادر الاتصال بالعقد من النصوص و قیل بل هو من حین التفرق
استصحابا للحکم و او بایع مشتری مخصوص است اینجا علی الاصح الاشهر بل فی الغنیة الاجماع علیه و علیه عامة من تأخر وفاقا للاسکافی
و الصدوق و الشیخین و الدیلمی و القاضی و الحلی اقتصارا فیما خالف الاصل و العمومات الکتاب و السنة الدالة علی لزوم المعاملة باجماعها المستجمعة
بشرائطها المتفق علیها علی المجمع علیه بین الطائفة و هو فی المشتری خاصة کما حکاه جماعة و النصوص الصحاح المستفیضة و غیرها من المعتبرة و هی
ما بین ظاهرة فی النفی عن البایع و صریحة فمن الاول الصحاح و غیرها الشرط فی الحیوان ثلثة ایام للمشتری لظهور اللام فی الاختصاص مع
کون مثل هذا المفهوم للقید الاثرها الی التصحیح لما الشرط فی الحیوان فقال ثلثة ایام للمشتری قلت و ما الشرط فی غیره قال البیعان بالخیار
ما لم یفترقا فانه کالنص فی الاختصاص و الا لا یحسن [illegible] سؤال الفرق بین الشرطین المختص کل منهما فی کل من الشقین و احدها
یکشف بعضها عن بعض کما صرح فی الریاض و سید مرتضی و سید بن طاوس ره گفته اند که اینجا از برای بایع نیز هست مشهور و معلوم
قول او لکن یعنی از برای مشتری است فقط و انه صریح عنیه و ظاهر [illegible] اجماع بخلاف قول ایشان نقل شده و اسوة المحققین

بجا آورده طالب شود و در مصابیح گفته للمشتری الخیار ثلاثة ایام فی بیع الحیوان بالنص والاجماع و بمقتضیه فلا یثبت للبایع مطلقا علی الاظهر وفاقا
للشیخین والصدوقین وابن علی وابی المعالی والطوسی والابی والشامیین والحلبیین الثلاثة للاصل والاجماع کما فی الغنیة وظاهر التذکرة
وعموم الکتاب والسنة وخصوص الصحاح منها الصحیح الصریح عن رجل اشتری جاریة لمن الخیار للمشتری او للبایع او لهما فقال الخیار لمن اشتری
ثلاثة ایام نظره ورواه الحمیری فی قرب الاسناد ویقرب منه الاخر الخ و روایتی که مستند سید مرتضی رضی الله عنه است حمل نموده است [illegible]
بصورتی که عوض [illegible] و آن باشد [illegible] بعضی اکثر [illegible] مرد و جوان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اقوی [illegible]
[illegible] من طاوس [illegible] ثبوت الخیار لهما [illegible] لولا [illegible] البایع [illegible]
[illegible] الثانی [illegible] الاجماع علی [illegible] الاجماع [illegible] والصحیح [illegible]
[illegible]
اهل الخلاف [illegible] الاجماع [illegible] والصحیح [illegible]
واضح [illegible] الاجماع [illegible] الصحاح [illegible]
الظاهر [illegible] الاصحاب [illegible] والاجماع [illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] فی الروضة [illegible]
[illegible]
[illegible]
مشتری [illegible] البایع [illegible] الاقوی [illegible]
للمشتری الخیار ثلاثة ایام فی بیع الحیوان لا للبایع [illegible]
[illegible] فی الصحیح [illegible]
[illegible]
بین [illegible] ابن زهرة [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible]
النصوص [illegible] الصحیح [illegible] الاسناد [illegible]
ان کان [illegible]
النصوص [illegible]
اجماعا کما فی المصابیح [illegible]
[illegible]
کما فی [illegible]
[illegible]
[illegible]
ان [illegible]
و بعضی [illegible]
مثل [illegible]

[illegible] قال المحقق الثاني ولو قصد به الاخبار فقد استثنى [illegible] من التصرف [illegible]

وهو محتمل وقال في [illegible] كان [illegible] البيع [illegible] قبل القبض والوصية [illegible] في سقوط [illegible]

[illegible] على الرضا [illegible] احد [illegible] المشتري [illegible] الايام [illegible] ذلك رضا منه [illegible] الشرط [illegible] قال [illegible]

او قبل او نظر منها الى ما يحرم على غير المالك [illegible] الانتفاع [illegible]

ولو قصد به الاستخبار [illegible]

[illegible]

[illegible]

کند بلکه هرگاه طرف غبن راضی شوند که آنکه دعوی غبن میکند تفاوت را بگیرد بعوض آنکه فسخ معامله را بکند صحیح است خلاصه بعد از ثبوت غبن

مغبون مخیر است ما بین رد و امضا و در صورتیکه مغبون فسخ ننماید [illegible] باخذ ما به التفاوت [illegible] بلکه باید یا فسخ کند یا [illegible]

[illegible] کند [illegible] و در صورتیکه [illegible] غبن [illegible] که مغبون [illegible]

[illegible] دعوی غبن [illegible] غبن [illegible] که ممکن شد [illegible]

دعوای غبن بکند [illegible] غبن [illegible] معلوم [illegible]

او [illegible] دعوی غبن بکند بشرطیکه [illegible]

[illegible]

و هرگاه عمل مشتری چنین باشد که چیزی بکردن آن مبیع منتم شده باشد مثل آنکه اگر جامه باشد و مشتری او را رنگ کرده باشد چون آن رنگ باو ضم شده در این صورت چون بایع مغبون فسخ نمود مشتری با فروشنده بالنسبه شریک خواهد بود بقدر حصه که قیمت آنجا از رنگ کردن زیاد شده باشد مثلاً هرگاه آنجامه پیش از رنگ کردن ده زار قیمت داشته باشد و حال که مصبوغ شده قیمت آن سه هزار دینار گردیده دو ثلث آنجامه از بایع بعد بود و یک ثلث از مشتری و همچنین هر قدر که قیمت زیاده شده بقدر مشتری شریک خواهد بود و هرگاه در مبیع نقصانی هم رسیده باشد چون بایع مغبون فسخ نمود ثمن را خود دارد که چون بسبب نقصانی که در مبیع هم رسیده است بایع تسلط دارد که از مشتری عوض آن نقصان را بگیرد خواه آن نقصان که حاصل شده است به آن ابجی شده باشد یا نه بلاخلاف عند الاصحاب مثل آنکه جامه را چند مرتبه پوشیده باشد تا کهنه شود و خواه سبب دیگر شده باشد مثل اینکه مبیع پارچه باشد و از رطوبت هوا اشلاعیبی شده باشد یا بسبب قیمتش و کم کرده باشد یا مبیع گندم باجو بوده و آفتی باو رسیده باشد یا حیوان باشد و عیبی به آن رسانیده باشد همه آن فرقها مذکور به که جمیع فرقها مذکوره مشهور عند الاصحاب است و اکثر ایشان اجمالا ذکر نموده بودند الاصحاب است که بتفصیل متوجه جمیع آن نشده اند و چون این مسئله از جمله مسائل است که احتیاج به آن بسیار می‌شود و جمیع شقوق آن را بتفصیل ذکر کردیم تا حقیقت حال معلوم شود و جمیع اینها در صورتی بود که بایع مغبون شده باشد و هرگاه مشتری مغبون شده باشد چنانچه تصرف نمودن او در مبیع باعث سقوط خیار او نمی‌شود مگر اینکه مبیع تالف شده باشد یا از ملک خود خارج کرده باشد بعنوان بیع و مانند آن یا مانعی از رد برای مشتری حاصل شده باشد مثل استیلاد یا مدبر نمودن اکثر بل الاشهر خیار مشتری ساقط می‌شود و چه ممکن نمی‌شود او را که عین متقله بر بایع رد اینکه ثمن را از او واستر داد کند و لکن خلاف نموده اند در این مسئله جماعتی از اصحاب حکم نموده اند به ثبوت خیار مشتری چرا که حکم بثبوت خیار او نشود باعث ضرر او می‌شود در صورتی که تصرف کرده باشد که مانع از رد نمودن مبیع گردد از جهت حکم نموده اند به ثبوت خیار او چرا که جاهل به غبن یا خیار بوده باشد اگر چه مبیع را منتقل بغیر کرده یا استیلاد نموده باشد پس در صورت فسخ مبایعه و امکان رد و مثلی مثل و در قیمی قیمت مبیع را به بایع بدهد که جمع میان حقین باشد پس آنکه ثابت بودن خیار برای بایع اگر چه مشتری مبیع را منتقل بغیر بعقد لازم کرده یا استیلاد نموده یا تلف کرده بود یا خیار بایع ساقط نمیشود علی الاشهر بنا بر تفصیلی که از آن شد پس در مغبون شدن مشتری نیز ثبوت غبن را برای مشتری حکم نموده اند و این قول اگر چه خلاف مشهور است لکن خالی از قوت نیست و شهید در لمعه و علامه و محقق ثانی در شرح و بعضی از اعاظم معاصرین مثل صاحب انوار الفقاهة و صاحب منهاج و صاحب ریاض نیز میل باین نموده اند و چون اولی و احوط آنست که عبارت بعضی از ایشان در این مقام ذکر شود قال فی اللمعة و لا یسقط بالتصرف الا ان یکون المغبون المشتری و قد اخرجه عن ملکه ثم قال و فیه نظر مع الجهل بالغبن فیمکن الفسخ و الزامه بالقیمة او المثل و کذا لو تلفت العین او استولد الامة انتهی کلامه اعلی الله مقامه و قال المحقق الثانی فی الشرح و لو خرج عن الملک او منع مانع من الرد فالاقوی عدم السقوط انتهی کلامه رفع مقامه و قال فی انوار الفقاهة التصرف لا یکون مسقطا لخیار الغبن الا مع العلم به و بدون العلم لا یکون مسقطا حتی مع تلف العین و فقدانها الاظهر و نزد در کتاب مذکور بود در موضع دیگر گفته جاز للمغبون الفسخ علی الاقوی حتی مع التلف و منع ما یمنع من الرد کالاستیلاد و العتق و النقل بعقد لازم فیرد العین مع بقائها او المثل و القیمة مع تلفها جمعا بین حقی المغبون و المالک انتهی کلامه قدس الله روحه و قال فی المنهاج و لا یسقط بالتغابن التفاوت الا بالتصالح او التراضی و لا بالتصرف و لو خرج عن ملکه او منع من الرد مانع کالاستیلاد و لو کان المغبون المشتری فی جمیع الصور و کان جاهلا بالغبن او الخیار فله الفسخ و الرد بالقیمة ان کان قیمیا و بالمثل ان کان مثلیا و مثله فی الحکم لو تلفت العین انتهی کلامه رفع مقامه و قال فی الریاض و المشهور انه لا یسقط بالتصرف مطلقا سواء کان المتصرف الغابن او المغبون و سواء خرج به عن الملک کالبیع او منع مانع من الرد کالاستیلاد ام لا للاصل الا ان یکون المغبون المشتری و قد اخرجه عن ملکه او عرض لمانع عن رده و ان لم یخرج عن ملکه فیسقط خیاره اذ لا یمکنه رد العین المنتقلة الیه لیاخذ الثمن خلافا لجماعة فنظروا فی اطلاق الاستثناء للقصور علی المشتری مع تصرفه فیه و منع من رده لو قلنا بسقوط خیاره مع الجهل بالغبن او الخیار لبقاء الضرر المثبت للخیار و حینئذ فیمکن الفسخ مع تصرفه کذلک و الزامه القیمة ان کان قیمیا او المثل ان کان مثلیا جمعا بین الحقین و کذا لو تلفت العین او استولد الامة کما یثبت ذلک لو کان المتصرف المشتری و المغبون البایع فانه اذا فسخ فلم یجد العین یرجع الی المثل او القیمة انتهی کلامه قدس سره پنجم در بیان احکام خیار رؤیت است فاما اینکه هرگاه جنس مبیعی دار و حاضر باشد یعنی غائب ظاهره متشخصه موجوده در خارج دانسته باشد و اما بوصف بدون مشاهده چیزی وصف مطابق معلوم شود که

ومعین نموده یعنی موافق آن وصف نباشد که فروشنده وصف کرده بود در این صورت مشتری اختیار دارد که امضا نماید یا فسخ بکند یا امضا کند
بدون ارش و نمیتواند که مبیع را نگاه دارد و مطالبه ارش نماید قطعاً بلا کلام و چون مبیع را مشتری ندیده پس باید بنوعی وصف کند که رافع
جهالت شود و بعد از آن اگر موافق وصف باشد بدون زیاده و نقص بیع لازم میشود والا مشتری را فقط فسخ ثابت میباشد بلا خلاف کما
فی الریاض و اگر مشتری مبیع را تصرف کرده باشد باعث سقوط خیار او نمیشود علی الظاهر مگر با علم بعیب ولی مثلا تصرف نموده باشد قال
فی انوار الفقاهة هذا التصرف فی خیار الرؤیة لا یکون مسقطا الا مع العلم بحصول التغیر علی الاظهر انتهی کلامه طاب ثراه و هرگاه بایع مبیع را که
مال خود او است ندیده باشد مشتری هم اگر دیده و کرا نرا او وصف کند و بآن وصف مشتری بفروشد و بعد معلوم شود که زیاده از آن وصف است
در این صورت خیار فسخ مختص بایع است فقط قال فی المناهج فان زاد وصفه فالخیار للبایع خاصة انتهی و اگر بعضی را مشتری ببیند و باقی را
بوصف بخرد پس در این صورت عدم مطابقه ظاهر است مشتری در فسخ جمیع یا امضا مختار است میتواند که آنچه را که دیده [illegible]
تبعض صفقه ضرر بایع میرسد و اگر مثلا یک قطعه زمین خواهد یا یکی را ببیند و بعضی دیگر را بوصف بخرد و بعد [illegible]
و باید یا چند قطعه زمین را که بعضی از قطعات آنرا مشاهده نکرده و دیگری را بوصف [illegible] شود باید
تمام مبیع را فسخ نماید یا تمام را بدون ارش امضا کند [illegible] مشاهده نکرده [illegible]
اگر بایع چنین فروخته باشد و یا آنکه اگر [illegible] بوصف [illegible] که بایع [illegible]
آنکه فروشنده چنین [illegible] چون مطابق وصف نشده مشتری اختیار [illegible]
و در صورت عدم مطابقت [illegible] مشتری [illegible] و اگر [illegible] بایع ابدال کند [illegible]
کند و مشتری راضی شود [illegible] مشتری [illegible] و اگر [illegible] بایع یا مشتری شرط ابدال [illegible]
[illegible] فی جواهر الکلام [illegible] بالابدال [illegible]
التفاوت ولو شرط الاول فی العقد ان ظهر [illegible] البایع [illegible] ان شرط [illegible] ولو شرط الا
ابدال ان لم یکن علی الوصف [illegible] بوصف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مثلا [illegible]
[illegible] مطابق وصف نباشد [illegible] قال
فی المناهج [illegible] بین الفسخ والامضاء [illegible]
[illegible] فی التذکرة [illegible]
الثانی [illegible]
[illegible] الابدال [illegible]
بالبایع [illegible]
علی [illegible]
مشتری [illegible] معلوم [illegible]
[illegible]
هذا [illegible] فی المناهج [illegible]
[illegible]
[illegible] فی شرح [illegible]
ان [illegible] فی الشرح الکبیر [illegible]
علی [illegible]

قال في نواد القواعد لو ظهر خلاف الوصف في بعض دون بعض ثبت الخيار في فسخ الكل وابقاء ولا يجوز التبعيض تحفظا والضرر به فلا يجبر الضرر بالضرر و
التخيير ... لا ... بشرط في هذا الخيار واشتراط القيمة بالتغير ... بالاوصاف القيمة في ... خلاف الوصف كان الخيار ثابتا على الاظهر
نعم لا عبرة بالتغير الجزئي المتسامح به عادة وهل هو فوري او على التراخي وجهان اقواهما الاخير الى ان قال ويلحق بالرؤية المسموع والمشموم والمذوق
... العقد ... في البيع بالوصف كالاوصاف التي يحصل ... ولا يجب الاستقصاء ...
... مؤلف في ... ابن ... [illegible]
... [illegible] ... العقد
شرط كنند ... شرط ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... اجماع ... [illegible]
وكذا خيار الغبن ويحتمل الفرق بينهما لان ... الغبن ... [illegible]
انتهى كلامه ... المحقق الكركي ... [illegible]
والتاخير ... فان شرط ... بطل الشرط والعقد ... [illegible]
... وكذا خيار الغبن ثم احتمل الفرق بينهما ... المحقق الكركي ... [illegible]
في العقد فسد وافسد ... [illegible]
... عند الرؤية اذا ظهر خلاف الوصف ... الشرط وقال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... انتهى كلامه
ششم در بيان احكام خيار شرط ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

فسخ عقد نکاح داشته باشد صحیح نیست چنانچه در باب طلاق و وقف و آزاد کردن بنده و همچنین جاری نمی‌شود خیار شرط در ابراء مثل اینکه شخصی طلبی

طلب از دیگری داشته و او را بری کند و شرط نماید که اگر اراده [illegible] داشته باشد که اگر خواسته باشد از ابراء نمودن برگردد و وجه خود را بگیرد این شرط

صحیح نخواهد بود و این مواضع محل وفاق است کما صرح فی المسالک وقال الشهید رحمه الله فی قواعده یدخل خیار الشرط فی جمیع العقود اللازمة الا النکاح والوقف

واما خیار المجلس فیختص بالبیع وافتی [illegible] بالاجارة [illegible] عندنا وقد منع الشیخ من ثبوت خیار الشرط فی الصرف محتجا بالاجماع ولا یدخل خیار [illegible]

فی غیر البیع اما خیار الغبن فیمکن الحاقه بالصلح والاجارة وکذا خیار الرؤیة یدخل [illegible] والمساقاة وخیار العیب داخل فی الجمیع اما الارش فیختص فی البیع و

نحوه فی الصلح والاجارة وقال فی الشرایع وخیار الشرط یثبت فی کل عقد عدا النکاح والوقف وکذا الابراء والطلاق والعتق الا علی روایة شاذة وقال

فی المسالک اما جواز خیار الشرط فی العقود فلعموم الاخبار الدالة علی جواز الاشتراط ونبه بذلک علی خلاف الشافعی حیث نفاه فی کثیر من العقود و

من البیع ما یعتبر [illegible] کشراء القریب فانه لا یثبت فیه خیار الشرط ولا المجلس وکذا شراء العبد نفسه ان جوزناه لانه مناف لمقتضاه واما استثناء ما ذکر

فلان النکاح لا یقصد فیه المعاوضة [illegible] والوقف [illegible] القربة ومثله العتق وقریب منها الابراء [illegible] محل وفاق [illegible] ثابت [illegible]

خیار در صداق اگرچه در نکاح ثابت نیست چه مهر و صداق از ضروریات عقد نکاح نیست چنانکه مشهور ما بین اصحاب است قال المحقق الکرکی فی الشرح

ویثبت الخیار فی الصداق وان لم یثبت فی النکاح لعدم کونه من ضروریات العقد وکذا یثبت فی الحوالة والهبة والقسمة علی الاقوی و شک نیست که ثبوت

[illegible] اقوی [illegible] مشهور است منع از آن نموده است و آن شیخ طوسی است [illegible] در خلاف [illegible] قول او [illegible] تصریح

نموده اند هرگاه [illegible] تصرف کند در مبیع دیگر خیار شرط از برای او نخواهد بود بلکه هرگاه تصرف کردن [illegible] خواهد شد بالتصرف

من غیر خلاف [illegible] اگر [illegible] شرط کرده باشد [illegible] اختیار فسخ [illegible] باشد و اگر [illegible] ثابت [illegible] شرط

شده باشد [illegible] بایع باشد هرگاه تصرف [illegible] مبیع [illegible] خواهد شد [illegible] فسخ بکند [illegible] از تصرف

مطلق [illegible] انواع تصرف [illegible] انتفاع [illegible] استخدام عبد و نقل [illegible] اگرچه بعقد

لازم نباشد و سوار شدن [illegible] و همچنین [illegible] بلکه [illegible] بیع است همچنانچه فاضل [illegible]

اعلی الله مقامه [illegible] تصریح [illegible] فرموده اند [illegible] باشد خیار [illegible] خواهد شد اما

باید [illegible] اکتفا کند [illegible] نکند مثل اینکه هرگاه خواسته باشد [illegible] سوار شود که ببیند راه

او چه نحو است [illegible] معلوم شود [illegible] سوار شود اگرچه [illegible] باشد خیار او [illegible]

خواهد شد و هرگاه [illegible] بعد از [illegible] بلا فاصله [illegible] و اگر

بعد از [illegible] ساقط خواهد بود [illegible] اگر [illegible] زمان [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] بوده

خواهد که او را به خانه بایع [illegible] نقل [illegible] باشد [illegible] راه رفتن [illegible] رساند [illegible]

نقل کردن باعث سقوط خیار او نخواهد بود و اگر [illegible] باشد [illegible]

مشتری [illegible] راه [illegible] رساند [illegible]

و این تصرف [illegible] باعث [illegible] شدن خیار [illegible] عبارات ایشان [illegible]

ذکر شود قال فی المسالک قد تقدم الکلام فی التصرف وضابطه ما یعد تصرفا عرفا کلبس الثوب للانتفاع ورکوب الدابة واستخدام العبد [illegible]

ونقله عن الملک وان لم یکن لازما وقد استثنی من ذلک رکوب الدابة [illegible] فی طریق الرد وعلف الدابة وسقیها [illegible] وقیل

التمکن من الرد واستعمال المبیع للاختبار [illegible]

الغرض [illegible] ابقاء [illegible] لانه انتفاع واستعمال [illegible] اللجام [illegible]

بحیث [illegible] المالک [illegible] وقع التصرف [illegible] انتهی [illegible]

وقال فی الشرایع التصرف [illegible] خیار الشرط [illegible] الثلاثة انتهی [illegible] وقال فی انوار الفقاهة التصرف مسقط للخیار [illegible]

بالنص والفتوی [illegible] قصد [illegible] الرضا بالبیع [illegible]

[illegible] بعدم انصراف الاخبار اليها [illegible] وقد يمنع [illegible] والاستقصاء [illegible]

[illegible] ازاين شرط [illegible] عقد تا [illegible]

[illegible] بيع مال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثل [illegible] پانزده ماه [illegible]

[illegible] البيع لازم [illegible]

[illegible] كما صرح به [illegible]

[illegible] وان قل ولو شرط [illegible]

[illegible] الكل [illegible]

لكن [illegible] العقد [illegible]

[illegible]

[illegible] الاطلاق [illegible]

[illegible] الاجماع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرط نموده باشد چه مدت خیار صحیح و لازم است و بدون رضای طرفین بر هم نمی‌خورد و بانکه در مبایعه مشروطه چون مدت منقضی شد و ثمن را بایع یا ۳۲
وکیل او رد ننمود و فسخ معامله نکرد مبایعه لازم می‌شود و تمام هر گاه مبیع بعضی مالی که فروخته شده در مبایعه مشروطه تلف شود در زمن خیار بایع بعد
از آنکه بقبض مشتری رسیده باشد بعد از آن در اثنای مدت و دزد برده و امثال اینها از کیسه مشتری می‌رود مثل اینکه شخصی ملکی را فروخته
بشرط خیار فسخ الی مدت معلومه و مبیع منقول باشد و بقبض او بدهد و در مدت خیار بایع مبیع تلف شود و از کیسه مشتری می‌رود و چون بایع رد
مثل ثمن نمود و مبایعه را فسخ کرد و مثلی مثل و در قیمی قیمت مبیع را از مشتری میگیرد و قطعا قال فی الریاض فلو انقضت المدة و لما یرد الثمن لزم
البیع و لو تلف فی المدة کان من المشتری و کذا لو حصل له نماء و هر گاه مبیع را پیش از آنکه بایع بمشتری بدهد تلف شود در این صورت از کیسه بایع
می‌رود و مشتری ضمنی را که ببایع داده استرداد میکند قال فی الشرایع اذا تلف المبیع قبل قبضه فهو من مال بایعه و اکثر اصحاب نیز این نحو من غیر خلاف
ذکر نموده اند و بدانکه در زمن خیار قاعده تلف این است که اگر خیار از برای بایع است تلف از مشتری است و اگر خیار برای مشتری باشد تلف بعهده
بایع است و اگر خیار از برای هر دو باشد تلف از مشتری میشود قال المحقق الکرکی فی الشرح و کذا لو کان الخیار لهما فان التلف ایضا من المشتری لانه
کان بتفریطه فالتلف من المفرط و قال فی الشرایع و ان کان فی زمن الخیار من غیر تفریط و کان الخیار للبایع فالتلف من المشتری و ان کان للمشتری
فالتلف من البایع و قال فی المسالک اذا تلف المبیع بعد القبض فی زمن الخیار سواء کان خیار الحیوان ام المجلس ام الشرط فلا یخلو اما ان یکون التلف من
المشتری او من البایع او من اجنبی و علی التقادیر الثلثة فاما ان یکون الخیار للبایع خاصة او للمشتری خاصة او للاجنبی او للاثنین او للثلثة بعین او للبایع
الاجنبی او للمشتری فجملة اقسام المسئلة احد و عشرین و ضابطة حکمها ان التلف ان کان المشتری فلا ضمان علی البایع مطلقا لکن ان کان له خیار او
للاجنبی فاختار الفسخ رجع علی المشتری بالمثل او القیمة و ان کان التلف من البایع او من اجنبی تخیر المشتری بین الفسخ و الرجوع بالثمن و بین مطالبة
المتلف بالمثل او القیمة ان کان له الخیار و ان کان الخیار للبایع و المتلف اجنبی تخیر کما مر و یرجع علی المشتری او الاجنبی و ان کان التلف بآفة من عند الله
فان کان الخیار للمشتری او له و لاجنبی فالتلف من البایع و الا فمن المشتری و قال فی المنهاج و لو تلف المبیع فیما کان للمشتری ان کان الخیار للبایع
و لو تلف الثمن من البایع لو کان الخیار للمشتری و کذا لو تلف فی الشرایط و النماء کالتلف انتهی کلامه رحمه و مخفی نماند که اگر چه تلف در زمن خیار با آن
از من لا خیار له است که مشتری است و این در صورتیست که اقباض بعمل آمده باشد چه در بیع شرط است و اولیا غنائم و نشاهم و اولاد که تصرف مشتری
نداده و در نزد بایع در زمن خیار بایع تلف شده باشد تلفش از مال بایع است اگر چه از مشتری منافع مبیع را در مدت عدم خیار بعنوان مصالحه
یا اجاره در تمام که اجاره مبیع صحیح باشد بایع قبول نموده باشد باز در این صورت تلف از بایع است چه قبض منقول لا یتم الا بالنقل الا فی الاقوی عبارات
از نقل بمعنی لفظ و تخلیه بدون نقل قبض بعمل نیاید و قاعده کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه بالنص و الاجماع در اینجا جاری میشود
و در این صورت از کیسه بایع میرود نه مشتری فتامل و تتمیم در صورتیکه ایام خیار منقضی شود و بایع مثل ثمن را بمشتری رد ننماید مبایعه لازم و مبیع
مال خاص مشتری خواهد بود و در صورت رد ثمن در ایام خیار از غیر جنس ثمن نیز مبایعه لازم و مبیع مال مشتری است اگر در صورت خیار فسخ مشروط
شده باشد برد مثل ثمن چنانکه متعارف است چهارم اگر زید ملکی در نزد عمرو به بیع شرط گذاشته باشد بمبلغ معین و بمدت معلومه اختیار برای فسخ
گذاشته باشد اگر مقصود اصلی هر دو خرید و فروش واقعی نبوده و قصد ایشان بر این نبوده که لوازم بیع را بعمل بیاورند و چون مدت منقضی شد
مشتری تصرف در آن کند این در این صورت چون عقود تابع قصود است این مبایعه باطل است مع هذا بایع ثمن را نمی‌تواند تصرف کند و همچنین
تصرف مشتری در مبیع حتی اگر باجاره هم داده است ببایع در زمن خیار و جه اجاره نیز بر مشتری حرام است چنانچه اکثر عوام قصد خرید و فروش
واقعی در مبایعه مشروطه نمی‌کنند چنانکه در بیعها بیشتر بعمل میآورند و نمیدانند که بیع شرط نیز باید بجاری شرعی بعمل آید مثل بیع لازم الا
اینکه در اینجا شرط مینمایند که هر گاه بایع رد کل مثل ثمن در ظرف مدت معینه مضبوطه نماید قادر بر فسخ بیع مزبور باشد و الا لازم و هر گاه معامله
بعلاوه قصد بیت یا وصف نفع حاصله بعمل آید با قصد خرید و فروش واقعی الا اینکه خیار فسخ برد مثل ثمن مثلا برای بایع شرط کرده باشند و وقت معین
چون مدت منقضی شود و رد مثل کل ثمن را بمشتری یا وکیل او یا وارث او نماید تسلط بر فسخ ندارد و اگر در وقت بیع در قصد بایع این باشد که تا مدت
یکسال یا شش ماه این امید و چشم با مشتری نیز چنین قصد کند که تا شش ماه یا یکسال بهر چنین مبایعه ای اصلا باطل است بلکه باید به مقصود و مبنای
بیع حقیقی باشد و اما مدت و امتداد خیار فسخ مانند اگر رد مثل ثمن کند بنحو اگر زید ملکی در نزد عمرو به بیع شرط نماید و قبل از انقضا و لا جل عصره مثل

في الخيار ۴۳۳

ثمرا اورده ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

[illegible] ... قبول ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... فسخ ... [illegible]

[illegible] ... وکیل ... باشد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ودر ثبوت اینجا بدلیله وصی محل اشکالست وبعید نیست که ثابت شود چه بنا بر ازمتعلقات ملکست موروث وحق وصیت نظریه وعبارات اصحاب
آن هم ملائم نیکم و بر فرض ثبوت خیار بر وصی اگر وصی رد مثل ثمن نماید وفسخ بکند قطعا مال وصی منتقل شود باکه واضل [illegible] بجمیع وراث
سهیم میشوند واحکام سابقه در او نیز جاری میشود بناء علی القواعد المقررة عند الاصحاب والله العالم هم درصورتیکه [illegible] ملک [illegible]
شرط رد در زمان معین کرده وقبل از انقضاء زمان خیار [illegible] خیار فسخ خود را بکر مصالحه نماید که در وقت وصول زمان خیار بکر [illegible] ثمن مبیع
مسلط باشد [illegible] فسخ نماید وملک مسلط باشد [illegible] فسخ [illegible] منتقل شود [illegible] صحت مصالحه کذلک وصحت فسخ معامله
از بکر [illegible] بعد از فسخ منتقل [illegible] خواهد شد نه بکر از جهت اینکه عقد بیع شرعا سبب انتقال ملک [illegible] فسخ ملک
[illegible] بایع وچون فسخ از بکر [illegible] مسلط [illegible] در این بکر فاسخ [illegible]
[illegible] بالمنقول عنه شرعیه انتقال شرعی نخواهد شد چنانچه فخر المحققین وزبدة المدققین [illegible]
[illegible] اصفهان قدس سره [illegible] والله العالم [illegible] وفات [illegible]
[illegible] فلان مال [illegible] بیع شرط [illegible]
باعدم اذن واجازه [illegible] وقبل از [illegible]
[illegible] الیمین [illegible]
[illegible] شرط [illegible] مثل ثمن [illegible] بیع باشد [illegible]
[illegible] مثل ثمن [illegible] تمام شود [illegible]
میشود [illegible] مثل ثمن [illegible]
[illegible] بیع [illegible]
خلاف [illegible] مثل ثمن [illegible] فسخ بیع [illegible]
[illegible] فسخ [illegible] بیع [illegible]
بیع [illegible] وارث [illegible] مبیع [illegible]
فی بیع [illegible] الفسخ [illegible] البیع [illegible]
[illegible] خیار [illegible] مال [illegible]
[illegible] مسئله [illegible]
[illegible] بالاقتال [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] بیع [illegible]
[illegible] بیع [illegible] فسخ [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] خیار [illegible]
[illegible] بیع [illegible] چنان قرار داده باشد [illegible]
[illegible] مبیع [illegible] مثل ثمن [illegible] مسلط بر فسخ باشد [illegible]
[illegible] شرط [illegible] فسخ [illegible]
[illegible] زمان [illegible] شرط [illegible]
[illegible] مثل ثمن [illegible] مسلط بر فسخ باشد [illegible] اشکال [illegible]

مع ما را ان را اصیلا و عاقدا ما اخر بیست و بنا بر این هر گاه خیار در ظرف تمام مدت باشد برد مثل ثمن در هر وقت از اوقات اگر بایع مزبور مساوی ثمن [illegible] (في الجواهر) ۴۳۶
در فسخ بیع اجاره هم منفسخ میشود چنانکه در جامع الشتات تصریح نموده و گفته بجهت آنکه بسبب فسخ معلوم میشود که مشتری مالک منافع تمام مدت
نبوده است که اصل اجاره هم متزلزل و مراعی بوده است بجهت فسخ الجانب بایع بجهت ثمن و در صورتیکه چون اجاره منفسخ شد باید تقسیط اجره
کرد بر تمام مدت و بقدر آنچه از مدت باقی مانده است رد باید کند و طریق تقسیط اینست که برآورد میکنند اجرة المثل آن را در مجموع مدت و ما
اجاره هم چنین برآورد میکنند اجرة المثل آن چه زمان گذشته را ملاحظه کنند که اجرة المثل چند از اجره مجموع است و همان نسبت از مسمای اجاره
مستحق فی العقد بایع و مشتری میباشد [illegible] و اما هر گاه خیار بعد از انقضاء مدت بوده و اجاره در مجموع ایام مدت واقع شده و اتفاقا
شود که طرفین راضی بفسخ بیع شوند قبل از انقضاء مدت اجاره پس ظاهر آنست که اجاره منفسخ نمیشود و الاجرة تماما مشتری است بجهت آنکه منافع مجموع مدت مال
مشتری بوده و توانسته استیفاء تمام مدت اجاره را بکند و اگر خواهند که فسخ اجاره بکنند باز باید تقسیط اجاره کرد بر تمام مدت و چنانکه تقسیم
معلوم دانسته و اما هر گاه منافع مبیع بعنوان مصالحه منتقل با بیع شده باشد پس آن صحیح و لازم است و در صورت ثانیه بی اشکال حکم بانفساخ
و تفاسخ برضا طرفین و اما در صورت اولی یعنی در وقتی که خیار در ظرف تمام مدت باشد پس آن نیز بی اشکال است هر گاه مدعی [illegible] کرده
ما بین منافع جمیع مدت و منافع بعض از مدت صلح کرده باشد و هر گاه صلح بر مجموع کرده باشد [illegible]
بجهت اینکه صلح کرده است منافع مال متزلزل را [illegible] بعد از انتقال [illegible] منافع [illegible] چنانکه صاحب [illegible]
در جامع الشتات و در رساله [illegible] مفصلا تصریح فرموده اند [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] بر قیمت مثل ثمن در مدت معلوم [illegible] در ظرف مدت [illegible] از مشتری با جابت قبول نماید [illegible]
اشیاء [illegible] منفعت مبیع باطل است [illegible] مال مالک یعنی مشتری [illegible] بایع باذن مشتری [illegible] مستاجر کرده باشد
که [illegible] باشد مثل اینکه مشتری شرط کرده باشد [illegible] مستاجر [illegible] که هر گاه مستاجر [illegible]
است [illegible] و اگر [illegible] الاصحاب [illegible] اجاره [illegible] باشد که انتفاع [illegible]
بقاء عین صحیح باشد [illegible] باطل است [illegible] اجاره [illegible] از برای اینکه [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] استیجار [illegible]
[illegible] عین [illegible] منافع [illegible] اجاره [illegible] مستاجر [illegible]
باطل است [illegible] مشتری منافع [illegible]
مدت [illegible] منتقل [illegible] اجاره [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] عین [illegible] انتفاع [illegible] عین ممکن باشد
[illegible] اجاره [illegible] الاعیان [illegible] اجاره [illegible]
منفعت [illegible] الاعیان [illegible] الاتلاف [illegible] عین [illegible]
[illegible] الاعیان [illegible] الاجاره [illegible]
الی الاصل [illegible] الاجماع [illegible] الاصل [illegible]
الاجارة فی العرف و اللغة [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible] الاجارة [illegible]
علی [illegible] الاجارة [illegible]
[illegible] الکبری [illegible] اجاره [illegible]
[illegible] باطل [illegible] باجماع علماء چنانکه
[illegible] الحمد لله [illegible]

بها لم يبق اتفقا اجمعوا على انه كما في المسالك والتذكرة وغيرهما من كتب الجماعة وهو الحجة دون الرواية لضعفها ثم منهم من جعلها الحجة عليه ومنهم من عدى الحكم
الى غيرها ايضا من الانعام والى غير اللبن من الصوف والشعر والاولاد الظاهر لما عرفت الا ان الاقتصار او انما خالف الاصل على المتيقن انتهى كلامه طاب ثراه
ولي اشكال وهيچ چيز واقع نشده كه تجويز اجاره ان اشده باوجود انكه منافع انها عين تالفه است مثل اجاره زن از براى شير دادن طفل وچاه از
براى اب كشيدن وقنات و نهران براى اب دادن زرع وغيرها ومتاع از براى [illegible] باوجود تلف [illegible] وحمام باوجود انكه اب [illegible]
ومحل از براى [illegible] باوجود انكه [illegible] تالف است وامثال انها وبعضى از انها اجماعست ومنصوص عليها است مثل رضاع
بعضى مختلف فيها است مثل اجاره چاه از براى اب كشيدن [illegible] نظر از اجماع ونص فقها در بعضى از انها توجيها كرده اند مثل انكه در رضاع اجاره
بر [illegible] كرده از براى عمل [illegible] طفل [illegible] وشير تابع [illegible] كه گفته اند [illegible]
وجهى [illegible] مقصود بالذات [illegible] انها [illegible] معلوم [illegible] با وجود انكه [illegible] باشد [illegible]
اصل [illegible] انها [illegible] تابع [illegible] اند [illegible] اند [illegible] تابع [illegible] كرده اند با انكه مقصود [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] انها [illegible] اجماع [illegible]
شكال
[illegible] اجماع [illegible] باجاره از براى شير دادن گوسفند [illegible] ديگر باشد [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] الاجاره [illegible] اجماع [illegible] منافع [illegible]
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible] اصل [illegible]
وامثال انها اجماع كل علما [illegible] الاجماع [illegible]
[illegible] منافع [illegible] امثال انها [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] القواعد [illegible] الارضاع [illegible]
جواز [illegible] الارضاع [illegible] الاقرب [illegible] جواز [illegible]
[illegible] الاستعمال [illegible] الاجاره [illegible]
واستعمال [illegible] التابع للاذن [illegible] اجاره [illegible]
[illegible] اجماع است [illegible] اجماع [illegible] مثل اجاره [illegible]
از براى اب كشيدن اجماع [illegible] الاشكال [illegible] منع [illegible]
واگر [illegible] اجاره [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] منافع [illegible] اجاره [illegible]
منافع [illegible] اجاره [illegible] الكلام [illegible]
[illegible]
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible]
معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]

بالجمله ۱۰ ۴۴۳

کههرگاه بیع شرط زید مستجمع شرایط صحت بیع باشد از رؤیت مبیع یا وصف رافع جهالت و قصد بیع و شرا حقیقةً در این صورت مبیع ملک عمرو خواهد
شد بمجرد عقد علی المشهور بل المعروف عند الاصحاب و به نحوی از انحاء در آن تصرف می‌تواند نمود و منتفع می‌تواند شد از اعاره و اجاره و سکنی و
رکوب و انتاج و منافع مبیع در مدت خیار ملک مطلق مشتری است خواه منافع متصله مانند فربهی و تعلم صنعت و خواه منفصله مانند شیر و پشم
و بچه و ثمار و غیر اینها و در جمیع صور مذکوره هرگاه وقت شرط که [illegible] در مدت خیار نمود قادر بر فسخ می‌گردد و چون فسخ نمود و عین مبیع بر ملکیت عمرو
باقی باشد بلا خلاف آن را از عمرو می‌تواند گرفت و مال او می‌شود و اگر عمرو آن را به اجاره به یکی داده از او استرداد می‌تواند نمود و اگر به اجاره داده است [illegible]
[illegible] عین مبیع [illegible] و اگر مبیع [illegible] شده [illegible] مستحق [illegible] می‌شود و اگر مبیع [illegible] مشتری
در زمن خیار بایع تلف شود مثل اینکه [illegible] اگرچه با عدم تفریط مشتری باشد یا [illegible] شود [illegible] مشتری [illegible] و چون بایع قبل
از حلول اجل [illegible] مثل [illegible] مبیع [illegible] مشتری [illegible] بلا خلاف لکن بعضی از اصحاب [illegible] مقامع [illegible]
شده‌اند [illegible] که منافع خیار بایع باشد [illegible] و استیلاد و بیع [illegible] بایع [illegible] قطع نظر با اصل و
عموم ما از قبیل الناس مسلطون علی اموالهم و ما ملکت ایمانهم و حکم نموده‌اند که اگر عمرو آن را بعنوان لزوم هم در زمن خیار بایع تملیک دیگری نماید
با عدم رضای زید باطل است و معامله عمرو منفسخ می‌شود و زید [illegible] بلکه مبیع [illegible] مثل آنکه مشتری
[illegible] را با اجاره آنکه [illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] مبیع می‌شود [illegible] فسخ بیع [illegible] باشد [illegible] مثل [illegible]
می‌کند [illegible] اینکه اگر عمرو آن را رهن داده با بیع خیار هم [illegible] باشد زید [illegible] که از عمرو مطالبه فک رهن [illegible]
بیع نماید و همچنین هرگاه عمرو آن را بعنوان لزوم تملیک دیگری نموده باشد [illegible] و اگر [illegible] خیار [illegible] مثل ثمن نماید [illegible]
مبیع ندارد الا اینکه در مثلی مثل [illegible] و در قیمی قیمت آن را از عمرو می‌گیرد و لکن شهید ثانی علیه الرحمة در [illegible] اشکال نموده
بلکه میل به بطلان و عدم صحت آنها کرده و همچنین جمع کثیری از اصحاب صاحب قوانین و مناهج الاحکام و جامع الشتات و صاحب [illegible]
الانوار [illegible] مفاتیح الهدایة و [illegible] خصوصاً [illegible] قایل شده‌اند به اینکه تصرفات مشتری که منافی خیار بایع باشد جایز نیست
مانند آزاد کردن غلام در ایام خیار و جماع کنیز و نقل مبیع از ملک به نحوی که دیگر بایع نتواند از او استرداد نماید [illegible] تصرفات مسلّم [illegible]
حق بایع است و آن حرام است و اگر به دیگری بعنوان لزوم هم تملیک نموده باشد وقتی که بایع در زمان خیار [illegible] فسخ نمود مستحق عین مبیع [illegible]
و بیع مشتری [illegible] باطل می‌کند [illegible] صاحب قوانین [illegible] و مناهج الاحکام و جامع الشتات تصریح نموده که [illegible]
[illegible] در زمن خیار بایع [illegible] مثل عتق و استیلاد که بعضی از اصحاب به جواز آن قائل‌اند [illegible]
[illegible] بایع ساقط شود و [illegible] مثل [illegible] قیمت بیع [illegible] قائل به جواز [illegible] بلکه ظاهر [illegible]
علماء بر عدم جواز است [illegible] لکن بعضی [illegible] فاضل معاصرین ادام الله ایام افاداته به جواز بیع بعنوان لزوم قائل شده‌اند و همچنین [illegible]
[illegible] و در جمیع صور [illegible] خیار بایع [illegible] رجوع به مثل [illegible] قیمت نموده [illegible] صاحب فوائد
[illegible] بعضی [illegible] معاصرین فاضل [illegible] جناب آقا محمد علی اصفهانی [illegible] که در کتاب مقامع الفضل [illegible]
شده‌اند به جواز کل [illegible] عدم جواز است مگر در عتق بیع و جواز وطی جاریه که در این صورت هم قائل شده‌اند که اگر مشتری غلام را آزاد کند یا
کنیز را ام ولد نموده باشد بایع [illegible] فسخ [illegible] قال العلامة رحمه الله فی القواعد و لو باع المشتری [illegible] مدة خیار البائع
او خیارهما [illegible] الا باذن البائع و کذا العتق علی اشکال نعم له الاستخدام و المنافع و الوطی فان حملت [illegible] مع فسخ البائع
قال المحقق الثانی [illegible] عند قوله رحمه و کذا العتق علی اشکال ای لا ینفذ الا باذن البائع علی الاشکال ینشأ من مصادفة الملک و من تعلق حق البائع
من العین [illegible] ابطاله [illegible] المحققین [illegible] الاشکال ینشأ من مصادفة الملک و لان الملک [illegible] التغلیب [illegible] البائع
فی [illegible] من الابطال فان قلنا به [illegible] البائع [illegible] التوقف و الاقوی [illegible] عتق المشتری اذا کان الخیار للبائع [illegible]
[illegible] شرح [illegible] بجواز عتق و وطی قائل شده‌اند اگرچه با عدم اذن بایع باشد و در وقت فسخ رجوع به قیمت غلام می‌کند مثل [illegible]

[illegible]

ازان

ازان كمنه ولو باع او وقفا او وهب او قبض بغير اذن البايع فالاولى الوقوف على الاجازة وقالت الشافعية لا ينفذ شيء من هذه العقود الخ وقال الشهيد
ره في الدروس ان المشتري ممنوع عن التصرفات المنافية لخيار البايع وهو معرفة المنافاة تتفاوت بتفاوت المقامات ومع حصول علاقة البايع
بالعين فلا يجب انه لا يرضى باخراج المبيع من ملك المشتري بعنوان اللزوم فلا يجوز ذلك بل ولا يجوز ذلك في مثل اللبس المادي المنتهي الى تلف العين فيما
لو كان المبيع لباسا مع ان العادة تقتضي من يبيع لباسا بشرط الخيار لا يرضى باللبس سيما اذا كانت المدة طويلة فالمنع عن التصرف فيما هو مناف للخيار
انما هو لثبوت حق البايع لا لمصادفة ملك المشتري متزلزل هو يرد عليه النقض بجواز تصرف الزوجة في الصداق قبل الدخول بالمعاوضة والهبة ونحو
ذلك الخ وقال الشهيد الثاني ره في المسالك في كتاب الزكوة في شرح قول المحقق ره ولو شرط البايع او هما خيارا زائدا على الثلثة بني على القول بانتقال
الملك ويشكل بان الخيار متى كان للبايع فان المشتري يمنع من التصرفات المنافية للخيار كالبيع والهبة والاجارة وذكر ذلك المحقق الاردبيلي ره ايضا
وقال في المسالك في كتاب الرهن في شرح قول المحقق ره ويصح رهن ذي الخيار سواء كان للبايع او للمشتري او لهما ويشكل جوازه من المشتري في
الصورتين وان قلنا بملكه لما فيه من التصرف لابطال حق البايع ومثله بيعه وما اشبهه من الاله والنافلة الخ انتهى كلامه ره وصاحب الرياض ايضا
مطامانعما صريحين ومن خيار البايع باطل ومعللا ان وقف وهبه وبيع ونحو ذلك منها ينافيه مكرر باذن ابي بكر وعبارة الشارح ايضا واما
كان للاخر منه او لهما فلا يجوز الا كانت الناقلة كالبيع والوقف والهبة الا باذن الاخر اما اذا لم خياره نعم له الاستخدام والمنافع والوطي على اشكال فيه
فان حبلت فالاقرب الانتقال الى القيمة الامة مع فسخ البايع خلافا للفاضل والحلي وخلافا للشيخ والقاضي فرجح بقيمة الولد والعقر على المشتري بناء
على الانتقال الموجب لعدم الاستيلاد انتهى كلامه ره وقال صاحب الاواني في جامع الشتات ما اما الاجارة بعنوان اللزوم في مدة ثبات خيار البايع فالاظهر
عدم جوازه كما ان البيع بعنوان اللزوم يعني بحيث يسقط خيار البايع في رجوعه الى المبيع غير جايز ايضا ولم نقف على مصرح بجواز التصرفات المخرجة عن الملك
في زمن خيار البايع الا في بعضها كالعتق والاستيلاد من بعضهم ولم نقف كثيرا ومن جواز البيع من علمائنا بل ظاهرهم عدم الجواز ولكن بعض الاواخر من
افاضل المعاصرين ادام الله ايام افاداته قد ذهب الى جواز البيع بعنوان اللزوم بالنسبة الى العين الباقية وجعل الخيار للبايع في الرجوع الى المشتري الاول
بالمثل او القيمة وكذا ساير التصرفات المخرجة عن الملك والاظهر في نظر هذا القاصر عدم جواز نقل او بيع وتسليم العين الى المشتري في خيار البايع بان العين ان
كانت باقية فاستردها مع بقائها او يرجع الى المثل او القيمة مع التلف ثم لو جاز البايع هذا البيع يصح لانه كالفضولي ان كان عاصيا في البيع والتسليم
كالغاصب الجاني لان فلان مقتضى شرط الخيار اثبات الحق في فسخ البايع وابقاء نصيبه في هذا العين سيما اذا علم ان مراده استرداد العين بعينها الخ
علاقة بها كما هو الغالب في البيع الشرط والغرض النافع المرجو لحصوله غالب بخلاف المثل او القيمة مع ما فيهما من الاختلاف وخوف عدم الحصول فليس مراد البايع
من شرط الخيار محض التسلط على الفسخ البيع بل هو مع استرداد العين بل انما هو المقصود في الاغلب غالبا فشرط الخيار للبايع متضمن بشرط عدم اخراج المشتري
اياه عن ملكه بحيث لا يمكن البايع من انتزاعه فكان البايع شرط ذلك في ضمن العقد فان الشرط قد يكون صريحا وقد يكون ضمنا كبيع البقرة على انها
حامل وتزويج المرأة على انها بكر واما من جعل قول البايع بعتك هذا وقد شرطت لنفسي الخيار الى المدة الفلانية ما لو اورد عليك مثل الثمن الى شرط
هذا الشرط ان كان المال باقيا عند العين في هذه المدة بل لعل الاطلاق ايضا ادل لا بقائه عنده وعدم انتقاله من يده حتى يمكن منه الاسترداد في المدة الى ان
قال فان قلت من ملك شيئا فقد ثبت له حق وقد قالوا كثيرا في المعاوضة وانقطاع الملك لا يستلزم انقطاع اثاره المترتبة عليه فلذا قد جوزوا اجارة الحكم بجواز الحكم
بعنوان اللزوم فيما كان البايع خيار شرط اذا علم الحال في البيع ولما كان الغرض هنا بيان بطلان البيع بعنوان اللزوم ثم يفتح البيع بمعنى اللزوم من قبل
نفسه وكونه بالنسبة الى البايع موقوفا على الاجازة لا انتظار فالى الاولى نعدم عدم الفسخ منهما اولا والاقتصار على ما ذكروه في المطلب الثاني في تمام
الخيار من ان التلف ان كان المشتري فلا ضمان على البايع ولكن ان كان الخيار للبايع او للاجنبي واختار الفسخ يرجع الى المشتري بالمثل او القيمة لا يدل على
سقوط حق البايع مع بقاء العين عند المشتري الثالث فالحق فلك بل غاية القول بان المرجح بان الشارح من جعل الشارح في حكم التلف اولا بد
لمنع الاذن اولا ولمنع كونه في حكم التلف ثانيا ولو سلم جواز البيع لا يكون لمن يسارع الى نقضه البتة مع عدم رجوع البايع انتهى كلامه اعلى الله مقامه
اقول ان المقصود من ذكر كلامهم ان المنع عن البيع يظهر من كلماتهم واشكالهم في ثبوت الاشكال في المنافيات للخيار انما من جهة اختلاف افهامهم
للمنافيات واما ان مرادهم نفي ترتب الاثر عليه وان كان غير جايز واما من جهة التكليف فان جواز العتق ونحوه عليه حكم الاستيلاد ايضا الا
انه نامن هنا ان نتيجة ما ذهب اليه ما فاما معلوم كرده بدكا امدى انا افتاده بجواز بيع بعنوان لزوم كسا افطا شو خيار بايع در رجوع ...

[illegible]

مبیع قائل نشده اند مگر صاحب مقامع اعلی الله مقامه و صاحب جواهر الکلام طاب ثراه از معاصرین نیز این قول را اختیار نموده و گفته مگر اینکه در ضمن
عقد شرط شده باشد که با رد ثمن تسلط بر مال عین داشته باشد بلی هرگاه مشتری بفروشد مالی که خریده است بشرط خیار بایع قبل از زمان
فسخ بایع برد مثل ثمن و مشتری جدید هم عالم باشد باین خیار باشد با بیع و باین نحو که هرگاه بایع فسخ نکند لازم باشد و اگر فسخ کند باو رد نماید
و ثمن را از بایع ثانی استرداد کند مانعی ندارد بقول اکثر اصحاب و اگر مشتری ثانی جاهل باشد به بیع شرط بودن مبیع را هر وقت که مطلع شود مسلط
است بر فسخ بیع و هرگاه مطلع نشود تا ایام خیار منقضی شود و بایع اول هم فسخ نکند برد مثل ثمن بیع ثانی صحیح و لازم میشود و هرگاه بایع اول فسخ
بکند در زمن خیار برد مثل ثمن مسلما است که مشتری اول عین مبیع را استرداد نماید و مشتری ثانی رجوع میکند بمشتری اول [illegible] ثمن [illegible]
هرگاه مراد [illegible] اقاله بیع بعنوان قطع و لزوم نسبت بخود او است نه نسبت به بایع صاحب خیار و مشتری هم [illegible] است که آن بیع [illegible] حق
بایع [illegible] بیع [illegible] و اگر [illegible] بایع بیع [illegible] الا [illegible] بعنوان قطع [illegible] بایع اگر [illegible] آن
بیع [illegible] جامع الشتات [illegible] مذکور گشته [illegible] الان [illegible] معلوم [illegible] بایع [illegible] ثمن [illegible]
خیار و فسخ بیع [illegible] بایع اول [illegible] مثل ثمن [illegible] العقود [illegible]
مشتری [illegible] جامع الشتات و منهاج و منهج الاحکام [illegible]
[illegible] قول را اختیار فرموده اند [illegible] مشتری [illegible] بیع [illegible] خیار [illegible]
[illegible] خیار فسخ [illegible] باشد ظاهر [illegible] اطلاق [illegible] اختیار [illegible]
بایع اول [illegible] بایع [illegible] مثل ثمن [illegible] فسخ [illegible] مبیع [illegible]
مقامع [illegible] فی المنهاج [illegible] المشتری [illegible] البیع [illegible] خیار البایع [illegible] الاجارة [illegible]
علم اللزوم وان [illegible] البیع [illegible] اللزوم [illegible] مثل [illegible] البیع [illegible]
[illegible] بیع شرط [illegible]
و فسخ [illegible] بعنوان [illegible] الا
باطل [illegible] بعنوان [illegible] الاذن [illegible]
مالک [illegible] شرط [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مطالبه [illegible]
[illegible] اسقاط [illegible]
[illegible] اسقاط [illegible] لکن اگر [illegible]
[illegible] شود [illegible] و عدم [illegible]
[illegible] العدالة و الکرة [illegible]
[illegible] اثبات [illegible]
ملک [illegible] شرط [illegible] اجاره [illegible]
باشد [illegible] ثمن [illegible] معلوم [illegible] فسخ
[illegible] بایع [illegible] المبیع [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] مثل ثمن [illegible]
[illegible] اثبات [illegible]
[illegible] بایع [illegible] مشتری [illegible] الکلام
[illegible] مطابقه [illegible] مطابق [illegible]

شاهد باشد بادعای مدعی واگر مطابق نباشد قبول نیست با اینکه در این صورت عمرو تکذیب ایشان میباشد بیست و پنجم در صورتیکه مبیع ده بابه
مشروطه بالازمه مستحقا للغیر که عمرو غیر اجازه ننماید ولکن بایع ملکیه او را ادعا کند باشد در این صورت هرگاه بایع که در ملک کذا شده مثل ثمن را رد
نموده فیها والا مشتری میتواند که از ثمن و در مدت بقدر حق خود استیفا نماید و اگر در این صورت بایع مزبور بعد از اخذ ثمن دیگری ضامن در این شرط مبیع
باشد و بعد مبیع مستحقا للغیر که در و غیر رضا و اجازه نکند و مشتری جاهل باستحقاق غیر بوده باشد در این صورت مشتری مثل ثمن خود را که به
بایع داده بوده و اجزاء مبیع هما از خطا از ضامن میگیرد و تسلط دیگر بضامن ندارد بلا اختلاف بیست و ششم در صورتیکه زید ملکی را بعنوان بیع
مشروطه بر رد مثل ثمن در ظرف مدت معلومه فروخته باشد و رد مثل ثمن ننموده تا اجل حلول کرده بیع لازم شود با اینکه اولا بطریق بیع لازم فروخته
باشد و بعد از مدتی زید مدعی شود که من فروخت نکرده فروختم شرعا منقسم دعوا که من ملکی را نفروخته ام در توجه دعوای او کافی نیست زیرا که
صحت بیع باعتبار مصالحه و توقف برقبض مبیع و عین منقولیت نیست شاید مصحح آن وصف واقع جهالتی بوده باشد یا عدم امکان علم بوده باشد
در مصالحه خلاصه دعوای چنین از اصل مسموع و متوجه نیست بلا کلام و اگر بعد از وقوع مبایعه مبایعین مدعی شود که این مبایعه فاسد
است به جهت اینکه در ثبت نزد آن بعمل آمده و نه وصف واقع جهالت شرعا دعوای او مسموع است چه مصحح بیع یا وصف واقع جهالت یا ثبت
واگر هیچیک بعمل نیامده مبایعه فاسد میشود بلا خلاف چون در این صورت چون اصل صحت است با ثبوت وقوع مبایعه در مدعی فساد باید مدعی
نزد او ثبوت شرعی برساند و عاجز از اثبات شد تا حلف قسم بر منکر داده نیست و هفتم هرگاه زید سه دانگ خانه مشترکه اعلام بعمرو مبایعه
مشروطه بالازمه فروخته و بعد مبایعه مشروطه مثلا بعد از انقضای مدت خیار بیع لازم شود در عمرو ادعا نماید که قریه دیگر که در نزدیکی
قریه مبیع است داخل همین ملک است که من خریده ام و زید مقام انکار بر آید که نفروختم در این صورت بلا کلام مشتری باید ثبوت شرعی برساند که
متنازع فیه را بایع فروخته و یا عاجز از اثبات شد حلف قسمی بر بایع وارد نیست و هشتم در صورتیکه زید ملکی را جنسی را بعنوان مبایعه مشروطه بالازمه
بوصف فروخته باشد یا مشتری رؤیت سابقه که آنرا خریده باشد خواه وصف کننده بایع باشد یا شخص دیگر و بعد از رؤیت بخلاف وصف
در بین یا بخلاف رؤیت که سابقا بعمل آمده بود ظاهر شود به جهت قبض مبیع یا خطای وصف کننده یا اشتباه در وصف مخالف بر آید در این صورت اگر
ظاهر شود که مبیع ناقص از آن وصف یا رؤیت سابقه بوده است در این عقد خیار مشتری حاصل میشود در فسخ خلاصه یا مطابقه
با موصوف مبایعه لازمه و یا عدم مطابقه اختیار فسخ و یا امضا از برای مشتری ثابت است بلا اختلاف بیست و نهم در صورتیکه زید ملکی را
بیع شرط کرده و قبل از انقضاء مدت خیار جمیع اموال خود را با اجزاء بعنوان مصالحه بدیگری منتقل سازد در این صورت مصالحه با عمرو نسبت با
صحیح نیست نسبت بمبیع المبایعة الشرعیه فضولیست سیم در صورتیکه زید نصف شایع قریه معلومه را بعمرو بعنوان مبایعه مشروطه بالازمه فروخته
و بعد از جریان صیغه معلوم شود که قریه مفروز بوده در این صورت هرگاه شریک بایع مبایعه بوده و اجازه نماید بیع مزبور
صحیح و الا نسبت به بیع نوع که نصف حصه مفروزه شریک است باطل میشود و اگر مشتری در حین ابتیاع جاهل بوده که نصف مبیع مال غیر
است خیار تبعض صفقه دارد سی و یکم در صورتیکه قیم صغیر بعد از بلوغ رشد صغیر املاک معلوم او را در نزد کسی بیع شرط نماید شرعا این مبایعه فضولی
خواهد بود و صحت آن موقوف باجازه آن صغیر کبیر شده میباشد چه قیم صغیر تا زمانیکه بعد از بلوغ رشد
مزبور بوده او تصرف در املاک و اموال او نماید سی و دوم در صورتیکه زید املاک معلوم خود را بوثیقه معین در نزد عمرو بیع شرط نماید و قبل
از حلول اجل ضرور بیع لازم شود با اینکه زید بعنوان لازم فروخته باشد چنانچه زید بعد از وفات زید ورثه او آمده ادعا نمایند که اینها
واگر خریده پدر ما در مصالحه کردن این اشیا نموده مثلا مشتبه نبوده زیاده از آنست با خود زید چنین ادعا بکند و مشتری منکر آن گردد
در این صورت مادام که زید یا ورثه او ادعای خود شان را بثبوت شرعی نرسانیده اند نمیتوانند که بدون رضای مشتری داخل املاک شوند و استعلام
آن کنند ولکن در صورت معروضه ممکن است که از خارج املاک را بجهة احتمال اینکه حقیقت ادعا ایشان معلوم شود و درینجا که شرع شریف
نمایند و اگر ادعا علم مشتری بزیاده بودن ملک نمایند چون در صورت عجز از اثبات میتوانند مشتری قسم دهند بلا خلاف سی و سیم اگر کسی بناء ادعای
ادعای ملکیت نماید که مال الصلح و مصالحه خلاف شرع است و مرد منکر باشد دیگر امری نماید که عمرو باقرار آن بیع شرط ملک را از او خریده
کرده در صورت معلوم اگر ثابت شود که تصرف مدعی علیه در آن از راه ادعای بیع شرط است که ادعای او منحل شده باید مدعی ...

وقوع اقرار ثبوت نرساند والا صورت قسم فساطیر مدعی ندارد بلا خلاف سیم چهارم اگر زید دو بیت عمرو ملک را بیع شرط کرده باشد و بعد ادعا نماید که
فسخ نموده ام باید مثل ثمن و مدعی منکر باشد پس ثابت کند زید فسخ را و عمرو اگر شاهد ندارد که بیع باطل است در صورت چون زید مدعی است شاهد
از عمرو مسموع و مقبول نیست مع قسم و در صورتیکه زید معامله مشروطه بالا زمر و امثال اینها را باطل داند و بعد ادعا کند که من در حین معامله
رشید نداشتم پس اگر حاصل عدم رشد است و اگر در صورت چنین نیست بلکه باید مدعی عدم رشد خود را بثبوت شرعی برساند سعی
هرگاه قبل از چند سال مثلا او ولد غیر خود را بعمرو بفروشد بیع لازم یا مبایعه مشروطه بعد از لزوم بیع صغیر بوده بالغ و رشید
ادعا نماید که پدر من در وقت فروختن ملک من خیانت نموده و مصلحتی ضبط اموال اطفال نکرده یا عدم صلاح من فروخته و نفع بوده
فروبا ... [illegible] ... از قسم تساقط ... [illegible]
و ... [illegible] ... باشد ... [illegible]
وقوع ... ادعا نماید که ... [illegible]
نوبه در اقرار غیر مسموع است اگر نوده شرعیه باشد ... [illegible] ... لازم ... [illegible]
باشد که هرگز ... ایقاع معامله بکویند کوین نوبه کرده بودم ... [illegible]
شرعا معتبر نباشد اینکه ... [illegible] ... شرع اگر ... [illegible]
لازم با مشروط جهت بعمرو بفروشد و صیغه بایم عمرو جاری شود و بعد از آن ... [illegible]
پیرم و بیضه ... زید تساط ندارد که بگوید که من راضی نیستم اگر ... [illegible] ... شرعا ... [illegible]
عدم ... بعد از وقوع ... باعث بطلان آن بیع نمیشود بلا کلام ... [illegible] ... بیع نامه ... [illegible]
فلان ملک معلوم نموده ام ... [illegible] ... بیع لزوم ... [illegible]
بوقوع بیع نماید ... مدعی ... بیع شرط نامه ... [illegible]
ما با طالب ... شرعا اگر ... [illegible] ... منصرف شود ... [illegible]
چه در بیع شرط نامه ... [illegible] ... باشند ... [illegible]
بیع ... [illegible] ... عقد ... غالب ... منصرف شود ... [illegible]
و موجود ... بوده که ... [illegible] ... بیع ... [illegible]
و با عجز از اثبات تساطفم ... مالک معلوم ... [illegible]
شامله اقرار ... بیع ... اسقاط ... [illegible] ... ادعا ... [illegible]
بوده و قبل از اخذ ثمن این اقرار ... [illegible] ... شرعا اگر چه ... اقرار ... [illegible] ... مسموع نیست لکن ... [illegible]
... [illegible] ... قبل از اخذ ثمن ... [illegible] ... قبل از اخذ ... [illegible]
سماع دعوا ... لازم ... [illegible] ... البائع ... [illegible]
... [illegible] ... قبول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... البیع ... [illegible]
... [illegible] ... الاقرار ... [illegible]
سماع الدعوی ... [illegible] ... البیع ... [illegible]
فی ... [illegible]

مرتضی

من حيث انه مكذب به دعواه الثانية لاقراره السابق وحاصل الجواب انه ما كذب الاقرار بل هو مقرر به ومؤكد له وانما ادعى ضم امر آخر معه وكونه تبعا للعادة
من الاشهاد على القبض من غير ان يحصل القبض لا ينافي الشهادة ولم يجد دفعا من تقدم الشهود وقت الاشهاد لكون هذا امرا معتادا بين الناس على ان المخبر
لا يعتبر تقديم قول [illegible] بل يجب سماع دعواه وتوجه اليمين على المشتري بان القبض لم يحصل حقيقة لا على جهة المواطاة هذا كله اذا كانت الشهادة
على اقراره اما لو شهدت البينة بمعاينة القبض لم يقبل انكاره ولا يمين على المشتري لان ذلك طعن في البينة واكذاب لها فلا يلتفت اليه ومثله ما لو
رجع عن الاقرار في الاولى فانه لا يقبل ولا يتوجه اليمين انتهى كلامه [illegible] وقال في البحر ولو اقر ثم ادعى انه اشهد مواطاة للاقرار تبعا للعادة
توجه اليمين على المقر له وكذا لو اقر بالبيع وقبض الثمن ثم ادعى الاشهاد بقبض مواطاة وليس هذا تكذيبا لاقراره على ما فهمه بعضهم ان الشهود لو
شهدوا [illegible] بالاقباض ومشاهدة لم يقبل انكاره ولا يقبل اليمين وكذا لو اقيمت البينة على الاقرار فانكر اقراره لا يلتفت اليه فلا يمين له
انتهى كلام البحر وقال في [illegible] ثم ادعى المواطاة فعلى المقر له اليمين [illegible] عدم المواطاة اما لو اقر بين يدي الحاكم ثم ادعاها
لم يقبل وكذا لو شهد الشاهد بمشاهدة القبض انتهى كلام البحر وقال في [illegible] ولو اقر بقبض [illegible] بالقبض [illegible] الاقرار بالقبض وقبل
[illegible] كان [illegible] وكذا في قبض الثمن والرهن والوديعة [illegible] ثم قال [illegible]
لا يقبل قوله [illegible] اليمين لان ذلك [illegible] البينة بالقبض لم تسمع دعواه انتهى كلامه وقال في [illegible] الاشهاد با
[illegible] ثم [illegible] للعادة [illegible] دعواه لانه مكذب لاقراره والاكثر على القبول لانه ادعى ما هو معتاد
[illegible] بالاقرار [illegible] فيكون على [illegible] اليمين [illegible] انتهى قال في [illegible] اذا اشهد بالبيع وقبض
ثم انكر القبض [illegible] تبعا للعادة [illegible] دعواه [illegible] ان [illegible] دعواه بالمواطاة
ويتوجه اليمين على [illegible] الاول بل [illegible] العادة [illegible] دعواه [illegible] اليمين على
لانه في مقابل [illegible] لانه مكذب لاقراره [illegible] الاشهاد [illegible] على اقراره واما لو شهد الشاهد
على القبض [illegible] ولا يمين على المشتري انتهى وقال في [illegible] البائع بالبيع وقبض الثمن وادعى كونه مواطاة مع المشتري للاشهاد خوفا
من [illegible] فان [illegible] البينة بالاقرار فقط [illegible] وكونه معتادا بين الناس [illegible] دعواه لانه
لا [illegible] اقراره [illegible] العادة [illegible] اليمين على المشتري [illegible] لانه في مقابل [illegible] وكذا [illegible] الرهن والوقف وان
شهد [illegible] بمعاينة القبض [illegible] لا يمين على المشتري [illegible] شاهدة القبض [illegible] بالاقرار
وان ادعى المواطاة في اقرار البيع او الاجارة او الرهن او الوقف [illegible] وكذا [illegible] فان كان ذلك [illegible]
انتهى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

في البيع ١٤٥٣ ١٤ بجهت اینکه در باب مصالحه اطلاق میشود و چه قبل ازین مذکور کردیم که در باب مختص به بیع نیست علی المشهور والاقوی بلکه شامل جمیع معاوضات میباشد بلی
لکن مجاز بیع مشروط مثلاً و خرید و فروش طلا الان ثمن از او باز ضمن قرار بدهند و در عوض الان ثمن را اشرفی قرار کنند و در خصوص مثال که بعنوان
مصالحه بشرط خیار فسخ برد مثل ثمن مثلاً در ظرف مدت معلومه بصیغه مصالحه منتقل نمایند صحیح و شرعی است علی الاشهر و المنصوص اگر چه قبض از
طرفین هم بعمل نیاید و همچنین است در مبایعه لازمه که بعنوان مصالحه واقع سازند هرچند عوض مؤجل باشد باز صحیح است علی الاشهر الاقوی
چهل و هشتم هرگاه زید بعمرو از دو جهت مدیون باشد یکی بیع شرط داشته باشد و دیگری نداشته باشد و در وقت ادا نمودن دین بکوید که
این وجه را از بابت وجه شرط بیع میدهم و صاحب حق بگوید که من از بابت دین دیگر محسوب میدارم و مدیون راضی نشود در خصوص معتبر قصد
نیت مدیونست و کلام صاحب حق مسموع نیست خلاصه نیت دافع معتبر است چنانکه جماعتی از اصحاب از آنجمله علامه و غیره بدون نقل خلاف ذکر
نموده اند چهل و نهم در صورتیکه زید از عمرو ادعا نماید که فلان مال را بجنس که متصرف بعنوان مبایعه شرط بمن منتقل نموده و مدت خیار منقضی
شده بالفعل مال منست یا ادعا کند که بعقد لازم بمن فروخته یا بعنوان طلب ارث و امثال اینها ادعا نماید و عمرو منکر آن شود پس باید با عمرو
مرافعه شرعیه در حضور مجتهد جامع الشرایط و حکام اسلام نماید و عین بادو نفر شاهد مقبول الشهاده مراتب را بثبوت شرعی برساند پس اگر قبل از قضا
شاهدان مزبوران رجوع کنند از شهادت خودشان دیگر حاکم شرع نمیتواند حکم کند بلاخلاف قال فی الریاض فان رجع الشاهدان او احدهما
قبل القضاء بشهادتهما لم یحکم بالخلاف علی الظاهر المصرح به فی المبسوط وکثیر من العبائر وهو الحجة و اگر شاهدان مزبوران بعد القضاء و حکم حاکم عین محکوم
بها را بطالب مدعی بر داده و مدعی از مشهود علیه استیفا نماید بعد از آن شاهدان مزبوران از شهادت خود که در آن باب کرده بودند رجوع کنند پس در صورت
حکم منتقض نگردد و شاهدان مزبوران با قیمت مشهود علیه بشهادت ایشان اخذ شده مشهود له بعد از استیفا تلف نموده ضامن آن میباشد
بلاخلاف مع استیفائه و تلفه علی الظاهر المصرح به فی کثیر من العبائر بل علیه الاجماع فی السرائر و الغنیة وهو الحجة و اگر چنانچه عین اخذ شده باقی
حاکم شرع داده و مشهود له باقی بوده و هنوز تلف نکرده باشد یا حاکم شرع حکم نموده باشد و بعد از آن حکم مدعی هنوز اخذ و
استیفاء آن نکرده باشد باز حکم منتقض نمیشود اگر چه بر مشهود علیه ارتجاع آن ممکن باشد پس شاهدان مزبوران در خصوص نیز ضامن غرامت آن
علیه میباشند در مثلی مثل و در قیمی قیمت آن را علی الاشهر الاقوی قال فی الریاض کما هو ظاهر اطلاق النصوص و الاقوی علی الاشهر الاقوی بل علیه عامة
متاخری اصحابنا بل وقدمائهم ایضا کما یفهم من المبسوط لکن فی صورة الاستیفاء خاصة فانه قال وان رجعوا بعد الحکم و بعد الاستیفاء لم
ینقض حکمه بلا خلاف ولکن شیخ در نهایه و جماعتی و ابن حمزه قائل شده اند که اگر بعد از رجوع شاهدان عین محکوم بها در نزد مشهود له باقی
بوده باشد مشهود علیه ارتجاع آن مینماید و شاهدان در خصوص غرامتی نیست و اگر تلف شده باشد شهود ضامن مثل یا قیمت عین مشهود بها
و این قول ضعیف است بلکه در نظر علامه رجوع کرده و ابن جنید نیز مع ذلک حجت ایشان کرده بعضی اقامه نموده اند غیر واضح است چنانچه در ریاض
سایر کتب اصحاب نیز تضعیف این قول را بیان فرموده اند و شیخ هم در مبسوط و خلاف از این قول نیز رجوع نموده اند چنانکه در ریاض فرموده تفاصیل
این مسئله منحصر باشند و ابن حمزه است در کتاب وسیله و ما ذکرناه اولی و هو ان الاصح از الاقرب الی الاصحاب و الله العالم بحقایق احکامه پنجاه چهل و پنجم
خیار غبن چنانچه علی المشهور المنصور در مبایعه لازمه میباشد در مبایعه مشروطه نیز جاری میشود پس اگر زید ملکی یا جنسی در نزد عمرو بیع شرط
گذارد و بعد از انقضای مدت خیار بایع یا قبل از آن مشتری مطلع شود که مغبون شده در صورت ثبوت خیار غبن در حق مشتری موقوف به
اینست که مشتری ثابت نماید به بینه معتبره در نزد حاکم شرع که مبیع وقت اجرای صیغه بیع کمتر از ثمن که عوض آن واقع شده است نبوده و
مشتری نیز جاهل بحقیقت حال بوده و اگر مطلب باقامه بینه معتبره نزد حاکم شرع مجتهد جامع الشرایط ثابت نمود و اسقاط خیارات غبن و غیرها
العقد بمصالحه و غیرها ننموده باشد آنوقت مشتری مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای آن همان نحو که واقع شده و هرگاه بخواهد
حال که مبایعه ثابت گردیده قیمت نمایند که مشتری خریده باشد بلکه کنیز اخذ التفاوت این موجب ثبوت خیار غبن نمیشود بلکه معتبر قیمت عین العقد است چنانکه
استاد هست بکاه قبل چه بطی که خیار ثبوت بعد از تنزل مینماید و گاه هست که ترقی میکند مناط و معیار آن حین العقد است شرط مبین
اسقاط خیار غبن و همچنین است حال بایع اگر غبن یا زیاده و منفعت که در مبایعه شرط عدم مسامحه در آن میکنند از آن زیاده بوده باشد
تنبیه الاثبات غبن و معین عقد دو جهل بقیمت و امثال آن اسقاط خیار غبن اختیار فسخ مبایعه را داده اگر عرفی و نفع بایع را بدهد

نماید خود به مبلغ اجاره کرده باشد از مشتری قبل از حصول المرافعه با ثبوت غبن مبایعه را فسخ کند مشتری تسلط دارد که وجه اجاره را که قبل از فسخ واقع شده
از بایع مطالبه نماید علی الاقوی الاقوی به جهت اینکه مبایعه از اصل باطل نبوده و قبل از فسخ منافع مبیع مال مشتری بود و انتقال عین مبیع به بایع از حین
فسخ است فقط جهل به غبن [illegible] و شکی نیست که [illegible] اسقاط الخیار [illegible] مسکوت عنه [illegible] مشروط به عدم [illegible] و بعد از انقضای زمان خیار
بایع بیع لازم شود [illegible] به عقد لازم منتقل به غیر نماید و تقابض ثمن و مثمن در مجلس [illegible] بعد عقد و مشتری ادعا نماید که
جزء از جمله مبیع که ظاهر [illegible] مغشوش است [illegible] بعد معلوم شد مغبون کرده [illegible] بود منکر
[illegible] اصل در عقود لزوم است [illegible] ادعای مشتری غبن ثابت نمی‌شود [illegible] ثبوت مغشوش است بلکه ثبوت آن با اعتراف
است که بایع است یا با اقامه بینه از مشتری [illegible] غبن در شرع [illegible] فقها [illegible] فرموده اند [illegible] درعرف
عادة از آن [illegible] غبن آن ثابت نمی‌شود و اگر چنین نبوده باشد [illegible] غبن ثابت شد مغبون مخیر [illegible] ما بین
معامله [illegible] با فسخ آن [illegible] فقها [illegible] اسقاط [illegible] مغبون مشتری
بوده باشد و مبیع را منتقل به غیر کرده [illegible] باشد [illegible] شده باشد [illegible] اگر تفاوت در [illegible]
[illegible] تصرف مشتری [illegible] تصرف مذکور نبوده باشد [illegible] خیار فسخ خواهد بود و اگر [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] ممکن است [illegible] ممکن است که
[illegible] مشتری خواهد بود [illegible] و این فسخ و
[illegible] تصرف [illegible] مبیع [illegible] خواهد بود بلکه [illegible] مطالبه [illegible]
بوده [illegible] معلوم [illegible] مبالغ معینه مغبون بوده باشد [illegible]
[illegible] شرط نماید [illegible] مثل اینکه بگوید [illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] فسخ [illegible]
بوده باشم و الا بیع لازم [illegible] بوده باشد [illegible] لازم است [illegible] تعیین ثمن نماید [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] بیع است [illegible] شرط [illegible]
بایع [illegible] فسخ [illegible] مگر اینکه [illegible] فسخ [illegible]
بوده باشد [illegible] اجاره [illegible] اگر اجاره نموده باشد
[illegible] مبایعه [illegible] اجاره [illegible] بایع [illegible] مثل [illegible] فسخ [illegible]
[illegible] بعنوان سلف [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] بالاختلاف لکن [illegible] مبیع [illegible]
[illegible] ثمن [illegible] مبیع [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] بایع [illegible]
[illegible]
[illegible] مبایعه [illegible] قرار داده باشند [illegible] مبایعه [illegible] از آنکه بایع
[illegible] مبیع [illegible] مشتری [illegible] مبایعه [illegible] ثمن [illegible]
[illegible] مبایعه باطل است [illegible] اجماع [illegible] نقل شده [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] ثمن [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] مثل اینکه [illegible]

تسلیم وکذا اما اقرار فیه این چنین میشود که ثمن را بعد از انقضاء مدت بدهد این نیز صحیح است تعبیر از این به بیع نسیه میکنند سیم عکس این یعنی ثمن
معجل مثمن مؤجل تعبیر از این به بیع سلف مینمایند بلا اشکال صحیح و منقسم است که ثمن را حین عقد میا بدهد قبل التفرق تسلیم با بیع نمایا گر
چنین بوده باشد انقسم نیز صحیح است اگر تسلیم ثمن در مجلس نشود باطل است اجماعا قال فی الریاض النقد والنسیئة ای البیع الحال والمؤجل
الاول نقدا باعتبار کون ثمنه منقودا ولو بالقوة والثانی مأخوذ من النسء وهو التأخیر تقول نسأت الشیء انساء اذا اخرته والنسیئة اسم وضع
موضع المصدر واعلم ان البیع بالنسبة الی تعجیل الثمن والمثمن وتأخیرهما والتفریق بتعجیل الاول وتأخیر الثانی وبالعکس اربعة اقسام فالاول النقد والثانی
بیع الکالی بالکالی بالهمز اسم فاعل او مفعول بمعنی المراقبة لمراقبة کل واحد منهما صاحبه لاجل دینه والثالث السلف والرابع النسیئة وکلها صحیحة عدا
الثانی فقد ورد النهی وانعقد الاجماع علی فساده کما فی الغنیة والروضة وغیرهما انتهی کلامه رفع مقامه چهارم هرگاه در صورتیکه زید متصرف مالکی
بوده بعنوان مالکیت بدون بکر بیع نماید بشرط یا بعقد لازم بعمرو شد پس عمرو از خارج اموری ادعا نماید که مال زید مال والد او بوده و او باید
وفات درتصرف والد او بود ثابت عدم ملکیت متصرف والد و اثبات نماید در صورت مقتضی خارج مقرر اثبات انه مطلب که هر بینه ملک الید
وفات والد او متصرف او باملاک او بود کفایت نمیکند بلکه همین شهود شهادت دهند ملک او را زید متصرف انتزاع کند که وارث به جماعة من الاصحاب
پنجم هرگاه در صورتیکه مالکی از زید در نزد عمرو بیع شرط کند و بعد زید در مدت خیار خود را بعد از لزوم بیع از عمرو اجاره نموده باشد و بعد از
ماه یا سال ادعای تصرف نماید شرعا بعد از ثبوت بیع شرط و اجاره یا باقرار یا به بینه و عوای تصرف علی المشتری مسموع نیست بلکه اشهر بین اصحاب
عدم اعتبار تصرف مستند اجاره است اگر به ثبوت شرعی برسد مگر اینکه زید سبب انتقال از عمرو به خود او ثبوت برساند و همین است حکم هرگاه
کشف شود که تصرف متصرف در آن بعنوان اجاره یا غصب یا عاریه بوده پس اگر بعد از ثبوت یکی از اینها ادعای تصرف نماید مسموع نیست مگر
اینکه سبب انتقال را اثبات نماید قال فی الشرایع اما لو شهدت بینة المدعی ان صاحب الید غصبه او استأجره منه حکم بها لانها شهدت بالملک
وسبب ید الثانی انتهی کلامه اعلی الله مقامه وقال فی القواعد نعم لو شهدت بینة المدعی ان صاحب الید غصبه او استأجره منه حکم له لانها شهدت
بالملک وسبب ید الثانی و در ارشاد و کشف اللثام و مسالک و منهاج و کفایه و مفاتیح و بالجمله اکثر کتب اصحاب باین قرار ذکر نموده اند و عبارت علامه
در ارشاد و تحفه و مرا است و لو شهد بملکه فی الامس لم تسمع حتی یقول وهو ملکه فی الحال او لا اعلم زواله او قال لا ادری زال ام لا لم یقبل اما لو
قال هو ملکه بالامس اشتراه من المدعی علیه او اقر له به او غصبه من المدعی او استأجره منه قبل او شهد بالاقرار الماضی ثبت وان لم یتعرض للملک فی
الحال و در کفایه گفته نعم لو شهدت البینة ان صاحب الید الحالیة غصبهما من السابق او استأجرها او استعارها منه توجهت انتهی کلامه و مخفی نماند
که جماعتی از اعاظم اصحاب فرموده اند که اگر ملکی در تصرف زید بوده باشد و عمرو ادعا کند ملکیت او را و اقامه بینه بیع یا هبه شرعیه صحیحه نماید و اثبات
اینها در صورتی که بینه عمرو شهادت بدهند که این ملک مال عمرو است حال یا اینکه مال عمرو بوده و زوال آن معلوم نیست یا اینکه شهادت دهند که مدعی علیه
اقرار نموده که این مال عمرو است یا شهادت بدهند بر اقرار ماضی مدعی علیه اگر چه متعرض نشوند ملک بالفعل در هر دو اینها و بینه عمرو مقبول است و قال العلامة
فی الارشاد و استقربه المحقق علیه الرحمة فی الشرایع والمحقق الکرکی فی حاشیته علی الشرایع فیما لو ادعی دارا فی ید انسان واقام بینة کانت فی یده امس
شهر و جازما بالقبول لو شهدت بینة المدعی ان صاحب الید غصبه او استأجره منه قائلا لانها شهدت بالملک وسبب ید الثانی وقال ایضا
ثانی الشهیدین حیث قال واعلم ان موضع الخلاف فی تقدیم بینة المالک والید السابقتین علی الید الحالیة ما اذا لم تشهد بینة السابق بغصب
الحالیة فان شهدت بغصبها من ذی الملک او الید المتقدمة وجب استنقاذ الملک بان شهدت بانها فی ید الثانی بالاجارة من الاول او العاریة
والامانة السابقة بغیر اشکال لعدم التعارض علی هذا الوجه و قال نیز در بیان وجوب اطاعت حکم مجتهد جامع الشرایط و سائر احکامی که
متعلق است به بعضی از اخلاق مذموم و محسنه که جهل و امثال اینها است مستحب مذکور در وجوب بخواهیم و توابع نمودیم و غیر اینها از اخلاق
مستحسنه که بعضی از مسائل را فهمیدن بعد از انجام رسالت کلام متعلق به بیع و جمیع اینها را مختصر چند باب منکور میشود اول بدانکه اطاعت حکم
مجتهد جامع الشرایط واجب است هر چند در نظر مدعی علیه خطا باشد و بر او لازم است که بر او رفع نمود و مخاصمه نماید مگر بر مدعی و حاکم امتثال
و آن با علم بخطا نشود و حکم و اینکه بدانند که مدعی علیه از اهل بود و واقع و بنا بر مذهب کل علما امامیه حکم حاکم صحیح واقع نیست بلکه ما موقت
در ظاهر شرع است علم و خطاء او و اقع حکم تابع جناب خاتم النبیین صلی الله علیه واله و السلم فرموده در خبر صحیح مقبول است از حضرت ابی عبدالله

کر من

کردن ما موهوم که حکم نمایم شاهد حی بر هر گاه تو خود عالم باشی به عدم حقیت خود انقطاع نمیشود لا طبقه مفهوم او کما ان خواهد شد بکه خود بو
الشبهة بعلم مغرور نشوند که بحکم بیغمبر اخذ نموده ام زیرا که اصل این حکم بظاهر شرع هست و مبیح واقعی نیست پس برادر عزیز بدان هر مجلسی که حکم شود باین
بغیر حق لعنت خدا نازل میشود بر آن و ان بجمله مجلس حکم غیر مجتهد است هرچند حکم او مطابق واقع باشد و مال ما خوذ بحکم غیر مجتهد حرام است بر اخذ
محق واقعی باشد لانه اخذه بحکم الطاغوت کما فی النص المعتبر و اقوی عند المعظم بل المشهور اختصاص حرمت بصورتیکه اخذ آن من باب نقیا فیه اهل
وقت الحاکم الکاذب باشد و اما هر گاه اخذ نماید بقصد آنکه استنقاذ مال خود کند چنانکه اخذ مال خود میتوان نمود باز بید سارق یا امانت سلطان قاهر
و ملازم جائر حرام نیست و همچنین حرام نیست اخذ عین یا دین هر گاه هین الاخذ قصد تقاص مال خود نماید نه اینکه من باب الانقیاد بحکم طاغوت باشد
چنانچه صریح مقبوله عمر بن حنظله است من تحاکم الی الطاغوت فحکم له فانما یاخذ سحتا و ان کان حقه ثابتا لانه اخذه بحکم الطاغوت وقد امر الله ان یکفر
به و مقبول ظاهر است در اختصاص حرمت باخذ بقصد الانقیاد للطاغوت و بدانکه جایز نیست نقض حکم مجتهد عادل نه از برای خود و نه از برای غیر
خود هرچند رای او متغیر شود مگر اینکه ظاهر شود بطلان حکم اول در نفس الامر یعنی تغیر رای غیر معنی ظهور بطلان است یعنی آنکه مجتهد ماده
عمل بکمان خود میکند و تغیر کمان مستلزم بطلان آن نیست که آن کمان اول در نفس الامر هم بوده و در وقت خود باشد بمعنی بطلان حکم اول
اینست که معلوم شود که مخالف اجماع یا نص شرع رسیده که در استنباط او مسامحه میشود که در اجتهاد تحری نموده یا اکر ده است
اجتهاد میکرد با استفراغ و سعی بدلیل کان ناقص میبود و به مقتضای آن عمل میکرده در اینصورت جایز است نقض حکم او بلکه واجب است بمجتهدی دیگر
مجتهد اکر بمرتبه اجتهاد متصف باشد یا بمعنی که بعد از تکلم در مسائلی که منشا فتوا است ثابت شده باشد و مراد از تجزی در مسائل اجتهاد به همان جزم
نه یقین مصطلح منطقیین و با جمله بعد از صدور حکم شرعی از مجتهد جایز است تجدید با تنازع مرجع انیست نه و در ما نحن فیه
و در حضور مجتهد دیگر بلا خلاف عندنا و بلا کلام حرام است تراضی نزد قضاة اهل سنت با امکان تحصیل حق و با اهل حق که مجتهد جامع الشرایط باشند
هر گاه موقوف باشد اخذ حق بر ایشان جایز است بقضا اللقاضی و همچنین حرام است رجوع بقضاوت غیر مجتهد عادل هرچند شیعه باشد مثل
تصدی منصب تولیت سلاطین مانند قضاة و شیخ الاسلام بلاد عرب و عجم که غالب بفرمان شاه حکومت میکنند و شرایط هم در ایشان بهم نمیرسد و قبل فاسق
فاعمال الی سبیل قم لکون و هم الکون عن ان تسلم امام علی الاسه تقدم مکر اینکه مجتهد جامع الشرایط باشد و همچنین حرام است تولیت قضا از قبل آن
جایز است که قطع منازعات نماید بصلح مالیکه اخلاف باینکه ادعا مدعی و مصالحه نماید بر طرفین یا بینکه منکر حلف نماید مجلس الاثبات الله
بدون مدعی و بعض از اصحاب جایز دانسته و تفصیل این مسئله در کتاب مصالحه مذکور کردیم و اگر غیر مجتهد مثلا به بیند که مال مغصوب
و جبر شرعی بر دیا اینکه علم شرعی بهم رسانیده باشد که زید حق عمرو را میدهد یا انکار اجماع شرعی تصرف که به دست ویت و اشالی ایما
نواند امر نماید مدعی علیه را که مال مدعی را بدهد چنانکه از باب امر بمعروف و نهی از منکر است نه از باب قضای شرعی هو اهت قاصر کو بدالتبحر
البحرانی کسانی که در این بحیره و دنیا و رسانات و اخبار بیشمار که در مذمت متعهد بر حکم و افتا بخلاف ما انزل الله وارد شده ایمنی در بحرانی است
حب جاه و منصب و کرفتاد صید دنیا در این سلسله نفس مرید و اکر به جهالتی و فریب این احمق ناهو شمس الدیار و الغافل شده با علم اهلیت
وقابلیت منصب قضاوه بر مثال سلاطین از عدم یقین بر امر خود تحصیل نموده بنابر این علم که هر یک ناسب عام و ام طلب اوا هر منه بلغا
شیرین میکنند و عرض ناموس مسلمانان ایکم بیجا و بطریق ناروا بمقتضی هوا بر باد فنا میدهند مثل بیکان علم و فهم اموختن دادن
تیغ است بدست راهزن تیغ دادن در کف زنکی مست به که آید علم ناکس را بدست و بدانکه در افعیر شناختن مدعی و مدعی علیه نیز دانسته است
اجتهاد لازم است زیرا که بعضی گفته اند که مدعی کسیست که قولش مخالف اصل باشد و بعضی گفته اند که کسیست که قولش مخالف ظاهر باشد و بعضی گفته
اند کسی است که هر گاه ساکت شود بحال خود وش واگذارند و ثمره نزاع ظاهر میشود مثلا در زوجین که مسلمان شوند قبل از دخول پس زوج ادعا کند
که نکاح باقی مانده و زوجه ادعای نماید که ما بعد اسلام منفسخ شود پس بر اول هر دو مدعی اند و بر ثانی زوج مدعی است زیرا که استصحاب
و مشا قرض الیست و بر ثالث زوجه مدعی است زیرا که زوج بر سکوت ثم کذا است پس تعیین هر یک از این سه معنی با جتهاد میکرد و کسیکه مجتهد نباشد
چگونه متعرض محاکمه میشود و احوال اینکروه بدفعال از اعاظم معاصر بن فاضل متبحر بالی و طالب سعادت جاوید این انجمن بسیار هدیه الابن
عامل فقیه کامل جناب مجتهد مهدی ابن ابی ذر دانشمند الله به حشرهم یوم الحزن الاکبر در کتاب معراج السعادت زیاده بروجه شافی و بهارواقی کرده

و عبارت ایشان اینست که چون دیگر هستند که برای پیشوایی حکومت شرع نهاده شود یا مفتی یا قاضی یا صدر یا شیخ الاسلام نامیده فرمان پادشاه
ظل الله در ایشان حکم الهی نموده اند شرایط حکم و فتوی بجا آوردن اوصاف حکم شرعی در ایشان اثری نیست مال معروض مسلمانان از ایشان در رفع او و احکام شریعت
سید المرسلین از ایشان بر پا است عادات این شده و شان رشوه حرام و مداخل حلال ایشان مال بیوه زنان و ایتام و با جمله اصناف مردم بی اهل علم
خصوص و امثال این اعتصاب ها است و کسیکه تامل کند میداند که البته حق تا این اعمال نه همه و صفات رذیله بعضی از ایشان بجای خود شده
که وجود ایشان ضرر اسلام و مسلمین و موجب خرابی دین مبین است و عدم ایشان نفع ایمان و بر طرف شدن ایشان باعث استقامت امر مومنان است
چه ایشان دجالان دین و علمداران لشکر شیاطین اند و عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام عالم بد امثال زده است که در پی افتاده خود
و نه بکار آید و کتاب برده بندگان خدا برسد پس جان من تفکر و تفرقه کن که این فایده ها و ... است و ثمره افتاده ... و سر ... و ... تکیه
از هر آفات خالی باشد تا هنگام مردن ... و بواسطه ... ایشان از هیچ منصب ها منقطع و باطل میکنند و خود ظاهر است که جاه و ریاست
و ... ماندن بیاد فنا رود عاقل از آن خورسند نمیکردند زیرا که فاضل پادشاه ملت جهان باشی از ارکان حکمت جاری و ... امر ...
و سادی باشد کلاه سروری بر سپهر رساند و فقیه خرگاه همت با مهر و ماه برابر نماید کوکبه عزت و ... سازد و طنین ...
در فلک ... پیچیده کرده چون آفتاب ... دست دهان ... باشد و ... اعراض ... و فنا ...
منادی ... در هر ... از عزت ... بینند ... و ... از ...
... این همه علایق ... خواهی نخواهی ... اموال ... کرده و ... مید ...
و ... خواب ... دنیا ... آباد ...
و ... جاه و حشمت چه فایده ... و بنیاد ...
از مال ... منتقل ... و ... باقی ... و اگر ...
فاضل ... جاه ... منصب ... سعادت ...
که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و هیچ خاطری خطور نکرده ... که بهشت ...
... سلطنت ... یوسف کنعان ...
... فرعون ... منصب ...
و ... سلطنت ... دولت ...
و ... احوال گذشتگان ... بوده ...
... و چون ...
خواهد رفت لکن چه فایده که ... وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ... مشکل ...
است ... خود ...
... جلال ...
چرا ...
و ...
...
چرا ... دنیا
...
...
... ظلم ... سلطان ...

داشته باشد الا معین و یاور او باشند و در تکالیف و تحصیل سعادت جاودانی و از مفاسد جاه چون کبر و عجب و ظلم بتفاخر و غیر اینها اجتناب کند
این قسم از جاه موجب هلاکت نمیگردد و نیل کیشرها مجموده و از جمله اسبابی اخروی است و اگر کسی محب جاه و شهرت داشته نه بجهت تحصیل آخرت و لکن مقصود او از
جاه توسل بلذات دنیویه و تمتع از شهوات نفسانیه نباشد و باعث خلاف شرع و متوسل بآن نکردد بلکه فی ذاته جاه و برتری و اشتها را دوست و دیر او دوست
داشته باشد و طالب قدر و منزلت خود در دلها مردمان باشد چنین شخصی اگرچه صاحب سنت و بدعت هست لکن ما دام که حب جاه او را بر معصیت
ندارد فاسق و عاصی نخواهد بود و اما باید غافل نشود و هنگام کار بوده از مکر شیطان غافل نشود که مبادا او را با اوهام مشتبه سازد به شیطان جاه و منصب
ذاتی نفس و در آنکه عین هلاکت او ... [illegible] خود لذات محبوب ساختن اینها ایشان را نیز چون خود در وادی ضلالت و هلاکت افکند و از مراتب ارجمند منازل
باند و مشارکت ملاء اعلی و وصول بساط قدس محروم سازد و بالله التوفیق فصل اشکر نعمت کمنصب قضا و افتاء در احکام الهی شرا باراده اینها
اوصیا است و هر زمان لا بد که سبب کحصول ملکه اجتهاد و فهم ادله و کلمات علماء ابرار و وصول بمرتبه فهم ادله و استنباط شرایط که در کتب
علم مذکور و بیان برای او حاصل شده باشد و مراد از من المجتهد من کانت له ملکة الترجیح و قوة الاستنباط من مظان الاحکام الشرعیة من ادلتها
التفصیلیة و تمسک به غیر مجتهد جامع الشرایط بلا کلام در منصب افتاء حرام و خلاف شریعت سید الانام علیه و آله السلام است و بدانکه تحصیل کمال
و افزودن منزلت آخرت باسباب بسیار و معراج کرامت و قبول بسیار میشود ... [illegible] ... [illegible] تنظیم کنند مقام علمی بمنزلت
مراد علما از ذو الفنون این علوم است ... [illegible] و قوه باید بوده باشد که رد فرع باصل و استنباط فرع از اصل تواند نمود و تحصیل آن
علوم چنانکه معارف سهل است ... [illegible] بنابر اشکال فی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء فاکلنون قولی الهی اعلی الکلام
کرده و چنانچه پیغمبر و امام علیهما السلام ... [illegible] اخبار ... [illegible] چنانچه ... [illegible] ایشان عقوبت
اخروی و دنیوی ... [illegible] تعظیم و توقیر و تکریم ایشان چون ... [illegible] شرع ... [illegible]
... [illegible] مکرم ... [illegible] سلم ... [illegible] درباره ایشان فرموده من اکرم عالماً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد
اکرم الله فمصیره الی الجنة و من اهان عالماً فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان الله و من اهان الله فمصیره الی النار ... [illegible] اکرام عالم
نماید اکرام رسول خدا نموده و اکرام رسول اکرام خدا است ... [illegible] اهانت عالم ... [illegible]
اهانت رسول ... [illegible] اهانت خداوند کرده ... [illegible] اهانت به پیغمبر خدا و خدا است چنانچه
تعظیم و توقیر انبیا و اوصیا ... [illegible] الازم و واجب است ... [illegible] تعظیم و تکریم علما ... [illegible] اولیای الامر ... [illegible]
... [illegible] انبیاء ... [illegible] ولایت عامه ... [illegible] چنانچه ... [illegible]
... [illegible] علماء ... [illegible] افضل ... [illegible]
... [illegible] علماء ... [illegible]
هر پادشاه و حاکم ... [illegible] علما ... [illegible]
اهانت علماء نماید ... [illegible] اهانت ... [illegible] سلطان ... [illegible]
... [illegible] نگاه داشتن ... [illegible] علما ... [illegible]
که عمده مقصود ... [illegible] نظم معاش و حفظ بلاد و دفع شرور مفسدین ... [illegible]
و اکثر ... [illegible] انبیاء و اولیا و اوصیا صلوات الله علیهم اجمعین ... [illegible] شیطان ... [illegible]
... [illegible] علما ... [illegible]
... [illegible] سلطنت ... [illegible] علما ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] شمار ... [illegible]
... [illegible]

حق را از راه و شرع بازداشتن و نظام امر فراموش کرده و چیز آنکه رضای خدا در آن نیست خواهد [illegible]

نمایند و طمع او را از چشم خلایق بیندازد [illegible] کمال [illegible]

سخن حق را از دو قبول نمی‌کنند الا آنچه [illegible] از علم شریعت [illegible]

[illegible]

[illegible] طاعت [illegible] اعمال [illegible] طاعات [illegible] و عبادات [illegible]

[illegible] و چون [illegible] مدح و ثنای ایشان کند و تواضع و فروتنی [illegible]

[illegible] مدح و تواضع ظالم [illegible] ظالم [illegible]

[illegible] مدح و تواضع [illegible] بندگان خدا است [illegible] باطن [illegible]

[illegible] بندگان خدا [illegible]

[illegible]

اشتغال نمیکنند شهرهای ایشان از هم دور واسته حسد نمی‌باشد زیرا که رابطه میان ایشان نیست و از نهایت است که غالب است هر صنفی حسد بر صنف خود می
برند نه بصنف دیگر چه مقصود اهل یکصنف یکچیز است و هر یک خواهد که دیگری میکردند مثل اینکه دو نفر در طلب پادشاهی و حکومت یک شهر بوده باشند که
این سبب حسد هر یک بر دیگری میشود اگرچه عداوتی میان ایشان نبوده باشد چون هر یک از ایشان میخواهند که نعمتهائی که دیگری دارد اول شود و نااستباه تصیلی
مطلب از ما اشته باشد و از آن عاجز کرده شاید بایر وسیله انتظام ایشان ربط و حاصل شود و از نهایت است حسد دنائی که در حب دنیا که تک شود هر کاه یکی
چه هر یک از اهل دنیا و از اهل تمامی شهر با از برای خود میخواهند و حسد برادران با هم و در قرب و مرتبه نزدیک بود و حسد مقربین پادشاه و امرا و اعیان یکی
و حسد واعظین و فقرهای که اهل یک شهر اند از هم و علما ربعالم حسد میبرند و علمای قاضی در هر که حسد میبرند عالم را دیگر که از ربا عث رابطه
کرده لکن که طالب شهرت است در جمیع اطراف عالم و اهل یک شهر که در وقتی یکانه دوران باشد حسد میبرند بر کره دیدن فرق با او شریک و نظیر شود
واضح است که باعث وسرشان ایشان کثیرت ننادینه و منافع انسانی بود کیمت نکردند با و مقصود بودن منافع ایشان است اهل انواع و مخاصمه شود
چه ممکن نیست که منفعتی از آن از آن نمیرسد که دیگری برسد مگر اینکه از دست دیگری بیرون رود بجلاف اخرت که چون ایشان تنگی نیست از انواع وصنعی
بیاهد از آن نمیباشد و مثال آن در دنیا علم حقیقی و معرفت خداست چه هر کسیکه طالب معرفت سبحانه وتقدس و علم به صفات جلال و جمال او و شنا
عجائب صنع او بسیار حسد بدیگری که عالم باینها باشد نمیشود زیرا که از برای علما علم دیگر میکه که نمیشود بلکه بیشتر باعث زیادتی لذت
و بهجت میکرد و از این جهت علما مأمور شده‌اند که در مقام علما آخرت حسد و عداوتی نمی‌باشد بلکه ایشان از کثرت نوع خود و ابنای شریک متلذذ و مسرور
میکردند حسد در کار در برابر اهل علم ایمان علماء دنیا است و ایشان کسانی هستند که مقصود ایشان از علم طلب مال و جاه و قرب امیر و پادشاه
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مؤمن از برای خواهت غالی نمی‌باشد بیا کار و الا از کند و شیطان کند در مقام گمراه کردن او باشد و
منافق که پیوسته او را میجوید گمان میکند و اما بیهوده این او دارم برادر و شوار است زیرا که اقرار برادر محبت و عدم قبول میکنند و در حضرت اکرم فقلة
طولانی از این باب علیه السلام فرمود که حلوه حاسد دیده میشود از اینها پیچم و از آن نمیکند نعتی نماند که حسد عباد نیست بیتایی و آله
از برادر مسلم خود از نعمتها که صلاح او باشد و اکر تمنای زوال نعمت نکند بلکه مثل او یا بیشتر از آن از برای خود خواهد و از داشتن آن
ناخشنود باشد آنرا غبطه و حسد میکویند و آن جایز است بلا خلاف و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است و بسیار است که از آیات و شنوا
ثمره هم است و بعضی از آیات و اخبار نیز اینه در مذمت این صفت وارد شده است چنانکه خدا تعالی میفرماید در مذمت قومی که ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله یعنی حسد میکنند مردمان با آنچه خدا تعالی بفضل خود بایشان عطا فرموده و قال تعالی و لا تتمنوا ما فضل الله
به بعضکم علی بعض و قال تعالی ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق و قال تعالی و من شر حاسد اذا حسد
و در انوار نعمانیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حاصل مضمون آن اینست که شش طایفه داخل آتش میشوند بسبب شش چیز
امرا بجهت جور و عرب بعصبیت و دهاقین بکبر و تجار بخیانت و اهل رستاق بجهالت و علما بحسد و هم از آنکتاب نقل است که روایت کرده
ان الحسد عشرة اجزاء منها تسعة بین العلماء و واحد فی الناس و لهم من ذلک الجزء الحظ الاوفر حاصل مضمون اینکه یک ده جزء است نه جزء
آن ما بین علما است و یکی در سایر مردم و از برای علما از آن یکجزء که در جمیع ناس است حظ و نصیب کامل نیز هست و در کتاب ابتلاء الاخیار و در مجالس
هم در انوار روایت نموده اند که ان عیسی علیه السلام لقی ابلیس و هو یسوق خمسة احمرة علیها احمال فسأله عن الاحمال فقال تجارة اطلب لها مشترین
فقال و ما هی التجارة قال احدها الجور قال و من یشتریه قال السلاطین و الثانی الکبر قال و من یشتریه قال الدهاقین و الثالث الحسد قال و من
یشتریه قال العلماء و الرابع الخیانة قال و من یشتریها قال عمال التجار و الخامس الکید قال و من یشتریه قال النساء حاصل اینکه عیسی علیه السلام
کرد با ابلیس را و او پنج الاغ را میرانید که بار داشتند بار ایشان پرسید از آن ابلیس گفت تجارت است طالب مشتری از برای آنها
فرمود چه چیز است متاع تجارت تو گفت یکی جور و ظلم است فرمود که آنرا میخرد گفت سلاطین و امرا و دوم کبر است فرمود مشتری آن کیست
گفت دهاقین و بار سیم حسد است که مشتری آن کیست گفت علماء و چهارم خیانت فرمود کیست آنرا میخرد گفت عمال تجار و بار پنجم کید و مکر
و حیله است که مشتری آن کیست گفت زنان و در ارشاد القلوب و انوار از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که فرمودند الحسد یأکل
الحسنات کما تأکل النار الحطب حاصل اینکه حسد حسنات را میخورد مثل اینکه آتش هیزم را میخورد و سبب کبر حسد شیطان از آن سجود و بغض

آدم علیه السلام نمود و به جهت حسد قابیل برادر خود هابیل را بقتل رسانید و خداوند عالم پیغمبر خود را باستعاذه از آن امر نموده از جمله فرموده و من شر
حاسد اذا حسد و فرموده و نیز روایت شده از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که لا تحاسدوا فان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب یعنی
حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و بعد فرمودند [illegible] ارشاد کنند وقتیکه [illegible] صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت بدهند که [illegible]
اسلام آن [illegible] ایمان را میخورد و ضایع میکند [illegible] چیز [illegible] ایمان [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول
که پروردگار عالم بموسی بن عمران وحی فرمود که حسد مبر بر مردم بر آنچه از فضل من بایشان رسیده است چشمهای خود را بر آن مینداز و در دل خود راه او
مکن زیرا که حسد برنده بر نعمتهای من غضبناک است و برابری میکند قسمتهای که من قرار داده‌ام تقسیم کرده‌ام و هر که چنین باشد من از او نیستم و او
از من نیست و نیز از آن بزرگوار مروی است که ترس [illegible] آنچه [illegible] بر امت خود [illegible] این است که مال ایشان زیاد شود پس بیکدیگر حسد ببرند
و یکدیگر را بقتل رسانند و نیز فرمودند [illegible] برای نعمتهای خدا دشمنانی هست عرض شد که ایشان کیانند فرمودند کسانی که حسد میبرند بر مردم بر آنچه از
خدا بایشان رسیده است و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است که خدا فرموده که حاسد دشمن نعمت منست و خشمناک است برای قضای منست
و راضی نیست بقسمتی که در میان بندگان کرده‌ام [illegible] و مفیض از بنا است که صاحب این صفت همیشه خوار [illegible] است و از بیت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
است الحسود [illegible] که حاسد [illegible] که [illegible] فرموده اقل الناس لذة
الحسود یعنی کمترین مردمان از جهت لذت حسود است [illegible] این کلام است آنچه امیرالمؤمنین فرموده اند که
الحسود مغموم [illegible] اینکه حسد [illegible] مبتلا [illegible] صفت حسد [illegible] وارد [illegible]
صفتی [illegible] و دل [illegible] امراض [illegible] اعتبار [illegible] بیماریهای [illegible] مذکور شد [illegible]
فصل [illegible] حسد [illegible] نعمت [illegible] باشد [illegible]
نعمتی [illegible] معصیت [illegible] فاجر [illegible] معصیت [illegible] بندگان خدا [illegible] در میان مردم
[illegible] ضرری [illegible] حسد نیست [illegible]
[illegible] حسد [illegible] اختیار [illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible] مقابل [illegible] بخواهد [illegible] خواهد کرد [illegible]
[illegible] زوال نعمت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حسد [illegible] حرام [illegible]
[illegible] حسد معصیت [illegible] حرام باشد [illegible]
[illegible] حسد [illegible] زوال [illegible]
[illegible] حسد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حسد [illegible] قسم [illegible]
صادر میکرد [illegible] فصل [illegible] باعث حسد [illegible] تکبر [illegible]
[illegible] تکبر [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] نعمتی [illegible] حسد [illegible] تکبر [illegible]
[illegible] زوال نعمت [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] علم [illegible]
[illegible] و لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم [illegible]
[illegible] غیر [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

ذمّ الکبر

و از برای این صفت ظاهر آثار و ثمرات چند است مانند آنکه آنها را تکبر گویند و آن آثاری است که باعث حقیر شمردن دیگری و برتری بر آن کردن چون مضایقه و اشمئزاز از همنشین با او یا همکاسگی با او و امتناع در پهلو نشستن او یا رفاقت او و انتظار سلام کردن و توقع ایستادن او و پیش افتادن از او در راه رفتن و تقدم بر او در نشستن و بی‌التفاتی به او در سخن گفتن و حقارت با او تکلم کردن و پند و موعظه او را بی‌وقع دانستن و امثال اینها و از جمله آثار کبر است خرامان رفتن و دامن کشان راه رفتن و بعضی این افعال گاه از حسد و کینه یا ریا نیز صادر می‌شود و بسا بعضی اگرچه آدمی خود را از و بالاتر نداند و کسی که منظور استحقار و استصغار بندگان خدا را می‌بیند از احمق بیچاره غافل از این است که بتجربه ثابت است که هر که به نظر حقارت مردم را می‌بیند مردمان نیز بآن نظر باو نگاه کنند و او را می‌بینند عجب از متکبران که اغنیا و ارباب دولت را منقطع از حاجت بندگان خدا و ارباب شده و مطلب بالند و اینه و خصوص مدح و تعظیم ایشان را نصب العین خود نمی‌نمایند تا خود را از این فعل شنیع باز دارند تا موجب سوای او در دنیا و آخرت نگردد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

مرویست که پروردگار عالم جل شانه فرموده بتحقیق که با من جنگ کرده است هر که ذلیل کند یکی از بندگان مؤمن مرا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایتست که هر که پست و حقیر کند مؤمنی را خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکین خدا تعالی او را نیز ذلیل و پست کردن و دشمنی با او را بجوی کند

از آنچه بان مؤمن کرده است و در حدیث قدسی وارد شده است که حضرت حق تعالی فرموده که با من بجنگ شود و از غضب من هر که اکرام کند بنده مؤمن مرا

و بدانکه هیچ یک از مذکورات اکرام و احترام نیز بطاعات مردم بقدری که سزاوار ایشان است از جمله اعمال محموده است و سزاوار است که بعضی از اصناف مردم را بر ایشان

تعظیم و اکرام اختصاص بدهد از انجمله اهل علم و فضل و صاحبان ورع و تقوی پست چه در اخبار بسیار تاکید شده بر اکرام و تعظیم ایشان و صنف جلیله وارد

شده و از آنجمله پیران و ریش سفیدان اهل اسلام است که بادب احترام و اکرام ایشان لازم و متحتم است و حضرت پیغمبر فرمود که هر که اهانت کند

فضل بزرگ را نخورد او ببهشت بادن سن او احترام کند او را خدا تعالی او را از ترس روز قیامت ایمن می‌کرداند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بزرگ شمردن

شیخ پیر و تعظیم او و تعظیم و بزرگ شمردن خداست و فرموده است که هر که احترام نکند پیران ما را و رحم نکند بصغیران ما و از جمله کسانی که بادب احترام

ایشان سزاوار است بزرگ طایفه و کریم قوم است و حضرت پیغمبر فرمود که هر گاه کریم قومی و بزرگ ایشان بر شما وارد شود اکرام او کنید و از جمله طوایفی

که بادب تعظیم و اکرام ایشان لازم و احترام و احسان ایشان متحتم است سلسله جلیله سادات عالی تبار است که در تعظیم و احسان ایشان اجر بسیار و مزد

بی‌شمار است و از حضرت رسالت پناهی مرویست که شفاعت من ثابت است از برای هر که اعانت کند ذریه مرا بدست یا بزبان یا بمال خود و فرمود چهار نفر را

من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت اگرچه بقدر گناه تمام اهل دنیا را آورده باشند یکی آنکه اکرام کند ذریه مرا دوم آنکه حاجات ایشان را برآورده سیم آنکه سعی

نماید از برای ایشان در وقتی که مضطر باشند چهارم آنکه بدل و زبان با ایشان دوستی و محبت کند و فرمود اکرام کنید خوبان ذریه مرا از برای خدا

بدان ایشان را از برای من و احادیث در فضل سادات و اجر اکرام و تعظیم ایشان بی‌نهایت است و در آنچه مذکور شد از برای اهل ایمان کافیست و عجیب

که بعضی از متکبران از غایت غرور و جهالت تحقیر جمیع طوایف مزبوره را مینمایند و چون کبر از اعظم صفات رذیله است و از آفات دینیه و غایله آن بی‌شمار

است چه بسیار از خواص و عوام که بواسطه این مرض بهلاکت رسیده‌اند و بسا بزرگان ایام که باین سبب بشقاوت دوام شقاوت کشته‌اند و اکثر انواع کفر و حقد بر حق

و عدم قبول حق است و این اعظم حجاب است که مانع از وصول بمرتبه قرب و رضای پروردگار است از برای اذن از مشاهده جمال سعادات زیرا که این صفت دل را

میکرداند کسب اخلاق حسنه چون بواسطه این صفت آدمی خود را بزرگ می‌بیند که او را از تواضع و حلم و قبول نصیحت و علم و ترک حسد و غیبت و امثال

اینها منع میکند بلکه مرتکب جمیع صفات رذیله و قبیحه میشود بسبب بیم از زوال مرتبه خود و از این جهت آیات و اخبار در مذمت و انکار بران خارج از

حد شمار است قال سبحانه کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار و قال ان الله لا یحب المتکبرین و دیگر میفرماید ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون

یعنی دور باشد که برگردانم از آیات خود و عکس آن را که تکبر بوده‌اند و باز میفرماید ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین یعنی داخل

شوید در درهای جهنم در حالتی که مخلد خواهید بود پس بد مقامیست مقام تکبر کنندگان و باز میفرماید ابی و استکبر و کان من الکافرین

و باز میفرماید فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون و قال فی وصف الکفار انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون و قال و لما

جاءتهم بالبینات و استکبروا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که داخل بهشت نمی‌شود هر که در دل او بقدر دانه خردلی کبر بوده باشد و مراد از

کبر در حدیث کبری است که باعث جحود و شرک شود چنانکه نمرود و فرعون کردند و این بدترین انواع تکبر بلکه اعظم افراد کفر است و سبب این همه جهل

طغیان است و باین قسم خدا تعالی اشاره فرموده که ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی بدرستیکه کسانی که تکبر کرده

از بندگان من می‌نمایند خود را باشد که داخل جهنم شوند و حال آنکه ذلیل و خوار باشند بحیثیتی که هرکه چون خار در بین پا در سر کوچ باشد تا بیرون کرده سر
انبیاء الله و نائب باشد و همچنین است اینکه بر پیغمبران خدا تکبر نماید و خود را از آن بالاتر داند که انقیاد و اطاعت ایشان را کند مانند ابوجهل و امثال آن و
ایشان کسانی بودند که می‌گفتند اهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا آیا این مرد امت کنند که پیغمبر کرده و بسیار ما و میگفتند أنؤمن لبشرین مثلنا
و این قسم نیز نوعی از تکبر نهان است و کفر است چنانچه در حدیث وارد شده فرموده‌اند که داخل بهشت نمی‌شود هرکه بقدر یک دانه خردل کبر در دل او باشد
مراد از این گونه کبر است که موجب جحود و شرک باشد و حضرت قول نکنند مطلق کبر را فاعلا بلکه مفسرا نخبر است نیز معلوم می‌شود و در مجمع
البحرین نیز تصریح باین فرموده حیث قال و فی الحدیث لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من الکبر و یکون الیاء للجحود و الشرک لما
جاءت به الروایة انتهی کلامه و نیز روایت شده که [illegible] بطریق مفسره فرموده فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یدخل الجنة من کان
فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و لا یدخل النار من فی قلبه مثقال حبة من ایمان انتهی مؤلف حقیر گوید چون در اکثر کتب فارسیه ترجمه و معنی
این حدیث را بر وجه اجمال نوشته‌اند و متوجه تفسیر و تأویل آن نشده‌اند بنا بر قاصرین تفسیر آن لازم دانسته در این کتاب برای فهم عوام احباب ذکر نمود
و اما آنچه از اخبار که در مذمت مطلق کبر وارد شده از آنجمله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که هرکه در این لشکر اند تکبر
کند در راه رفتن ملاقات خواهد کرد پروردگار را در حالتی که بر او غضبناک باشد و فرموده‌اند که خداوند عالم فرموده که کبریا بزرگی رداء من است و
عظمت و برتری ازار من هرکه خواهد که در یکی از اینها با من برابری کند او را بجهنم خواهم افکند و فرموده که سه نفرند که خدا تعالی در روز قیامت با ایشان
سخن نخواهد فرمود و عمل ایشان را پاک نخواهد ساخت و عذاب دردناک برای ایشان خواهد بود پیر زناکار و پادشاه جبار و پیر فقیر متکبر و در
کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که مردی بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد پس گفت یا رسول الله من پسر فلان بن فلانم
تا نه نفر از آباء خود شمرد آنجناب فرمودند که خبر دار شو که تو دهم ایشانی در آتش و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر بنده ایست بنده
که تکبر کند خداوند متعال او را فراموش نماید و بر بنده ایست که [illegible] بلند گرداند و کوچک سازد [illegible] فرمود و شرکت [illegible]
سلیمان بن داود امر کرد مرغان و جن و انس که بیرون آیند پس بر بساط نشست و دویست هزار نفر از آدم و دویست هزار نفر از جنیان با او بودند
او بقدری بلند شد که صدای تسبیح ملائکه را در آسمانها شنید پس آنقدر پائین آمد که کف پای او به آب دریا رسید پس صدائی بلند شد که اگر
گویند که اگر در دل صاحب شما بقدر ذره‌ای کبر می‌بود او را بزمین فرو می‌بردند بیشتر از آنچه بلند کردند او را و از حضرت امام محمد باقر روایت است که از برای
متکبرین در جهنم وادی است که سقر نامند و از شدت حرارت خود بخدا شکایت کرد و رخصت طلبید که نفسی بکشد چون نفس کشید و از نفس آن جهنم سوخت
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که متکبران را در روز قیامت محشور خواهند کرد بصورت مورچها کوچک و پامال مردم خواهند بود
بجهت حقارت که در نزد خداوند دارند تا خدا از حساب بندگان فارغ شود و فرموده که هیچ کس نیست که تکبر کند مگر آنکه در خود پستی می‌یابد که می‌خواهد به تکبر
او را بپوشاند و فرموده که دو ملک موکل بندگانند که هرکه تواضع کند او را بلند می‌کنند و هرکه تکبر نماید او را پست می‌نمایند [illegible]
که جبابره و متکبرین کسیست که حق با ما باشد و مردم را حقیر شمارد و فرموده‌اند که در جهنم وادیست که او را سقر گویند و بر خدا ثابت است که آن را جای متکبران
دوزخ گرداند و از کلام عیسی بن مریم علیه السلام است که همچنانکه زرع در زمین نرم می‌روید و بر سنگ سخت نمی‌روید همچنین حکمت جای می‌گیرد
در دل اهل تواضع و فروتنی و جای نمی‌گیرد در دل متکبر نمی‌بینید که هرکس سر خود را بلند می‌کند بسقف می‌رسد سقف سر او را می‌شکند
و هرکس سر خود را زیر افکند سقف بر او سایه می‌افکند و او را می‌پوشاند و در اخبار وارد شده که چون حضرت نوح را هنگام رحلت رسید فرزندان
خود را طلبید فرمود که شما را دو چیز امر می‌کنم و از دو چیز منع می‌کنم از شرک بخدا و کبر و امر می‌کنم بگفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده و اخبار در این
باب بسیار و بیشمار است و اکثر آن در کافی و خصال و مجالس و عیون و انوار و امالی و سایر کتب معتبره مذکور است قطع نظر از اخبار شکی نیست که تکبر
بر بندگان خدا و خود را از ایشان برتر دانستن از جمیع جهات بد و مستقبح شمردن از عقلا و منظور است [illegible] باشد که منجر بانقضاء شود
زیرا که صفات الهی کاملست که حضرت کبریا شریک خود را از آن بالاتر می‌داند و با خدا [illegible] ما [illegible] و بی‌وجهان می‌کند بلکه چون از مرتبه تکبر و برتری
گذشته خدائی را خداوند عالم اعلی است پس بنده که تکبر نماید و [illegible] خدا را در خود [illegible] در دل او مستقر باشد
و خود را بهتر و برتر از دیگران بیند تا آنکه دیگران را خوار نماید و مثل اینکه [illegible] الا از [illegible] خود را با امثال و اقران خود مقدم دارد

خود را از ایشان بگردان و بعد و بگذار و چون بر جمعی بگذرد که یکی از آنها تعظیم او کند یا او انکار نماید و اظهار مفاخرت و مباهات کند و در صدد غلبه
ایشان باشد در مسائل علمیه و افعال عملیه پس باید بنشیند بر جایی که صاحب تشخص پیشرو و شاخ و برای او باشد
و جمیع اعضا و جوارح او از او و گفته و اگر شخصی رد او کند باشد و گردن متکبرین نیز از قصاد او شود و اما بر زبان نیاورد این کشاکش که از او و
و اگر که پیدا از خود را بالا برد اما و رکن بار و کفتار مطلقا اظهار ننماید و نهایت سعی در تواضع و فروتنی کند پس چنین کس شاخ و برگ در صفت کبر و اقلع
کرده است اما و ایشان و دل هست پس اگر با ایشان بی‌خود غضبناک باشد و در صدد قلع و قمع و ایشان نیز بوده باشد و سعی کند با ایشان
از آن خلاص کرده و اگر احیانا به اختیار میل برتری کند و لکن در مقام مجاهده بوده باشد گناهی بر او نیست و خدا او را توفیق نجات از کرامت بخشد
و اگر متکبر است که از حق و سفاهت و بیهودگی و غفلت قدر و منزلت خود را نشناسد و تصور نمی‌کند که چه برتری بر دیگران دارد و اگر تفکر
خود باشد و خود را بشناسد اول و آخر خود را فکر کند و اندرون خود را مشاهده کند که منی گندیده و مردار ناپسندیده همچو نجاست
است هرگز تطاول و تکبر بر کسی ننماید و چگونه صاحب بصیرت جرات می‌کند که خود را بر دیگری ترجیح دهد شاید که اخلاق که مردان نیز باشد
که این متکبر آگاه از آن نباشد با وجود اینکه مناط امر خاتمه است و هیچ کس نمی‌داند که با چه عاقبت از دنیا می‌رود شاید که کافر و فاسق از دنیا
برود و عابد صالح خاتمه‌اش بخیر باشد و اما بغض فی الله و دشمنی با شخص کافر یا فاسق و فاجر و همچنین فاسق و بدکار و منافق
پس با خشم و غضب برای خدا بر کسی که به سبب معصیتی که از او صادر شده دشمن او باشد
خود و خدا را در هنگام ملاحظه مطلق ترجیح بر خود داده است نه اینکه خود را از اهل سعادت و بهشت و او را از اهل شقاوت و جهنم بداند
بر خود و بر گناهان او که از او صادر شده بیش از بیشتر خشمگین باشد از گناهی که از او ظاهر گشته و لازم بغض فی الله و غضب برای او
متخلص است که برای تکبر و برتری کند و قدر و مرتبه خود را بالا بداند با اینکه مناط امر خاتمه او است که بر او معلوم نیست
و ادعای خیال بودن تکبر و امیکند بلکه خود نیز چنان گمان میکند و چون وقت امتحان می‌رسد معلوم می‌شود که این مرض در خفایای نفس او مخفی
و فریب نفس اماره را خورده و خود را از کبر مبرا دانسته و بالجمله ... مجاهده و ... کشیده چون ... علامت ... است که ادعا
با تمام امتحان و مال النفس و اتکبر و تواضع شناخته می‌شود علامت اول آنکه چون با اقران و امثال خود در مسائل مناظره کند اگر حق بر زبان
شود و اما او آنچه گفته مطابق واقع نباشد اگر اعتراف به آن کند و اظهار شکرگذاری ایشان نماید و از آنکه او را بر حق آگاه ساختند و از غفلت بر آوردند
برای اعتراف و شکرگذاری مشکل باشد پس این علامت تواضع است و اگر قبول حق از ایشان و اعتراف بر او گران باشد و اظهار شکر و خوشحالی نماید
مدار و تکبر دارد و این صفت مذمومه بکثرت ایجاد اکردن و غالب شدن بر خصم خواه بحق و خواه بباطل قوت می‌گیرد تا به مرتبه‌ای که
نکند و همچنین باشد که هر کسی را که ... و نصیحت و ... آنچه ... و غالب ... کند
نماید و ... با ... و صادر ... بعضی از ضعفاء العقول باشد ... و ... صاحب ایشان ... کند و گویند ...
و جدال ... است و ... و غافل از اینکه این از ... است که در باطن او جای ... و مضرت و وسوسه
که بدترین ... و نزد خدا ... و مسکر است ... و جدال است و آن جدال ... کردن در سخن ... است ... از
با ... دیگر اما مراء و جدال عبارت است از اعتراض کردن بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل آن در لفظ یا در معنی بقصد ... کردن و امانت ... است
از ... و اظهار زیرکی و فطانت خود بدون باعث دینی یا امر اخروی پس مراء و جدال از اخلاق مذمومه است و باعث هیجان غضب
دشمنی و حقد و حسد است اینهمه ... باشد که موجب تشکیک و شبهه خود یا دیگران در اعتقادات حقه شود خواه در مسائل علمیه باشد یا غیر
اینها و خواه اعتراض بحق باشد یا باطل مگر اینکه متعلق به مسائل دینیه باشد و غرض قصد فهمیدن یا فهمانیدن حق بوده باشد که در این صورت نفع
ندارد و انواع مراء و جدال نکوهیده بلکه ... و ... و علامت آن است که تو را مضایقه نباشد از آنکه مطلب حق از جانب غیر ظاهر شود و علامت مجاهده
آن است که اگر سخن حق بر زبان ناطق جاری شود آن را خوش آید و خواهی به تو بگوید ... باشد و اگر طریق جدال با خصم تمام کنی و نقص ... کلام
او را ظاهر سازی پس باید در بدی عاقبت آن در دنیا بیندیشی و ... کند و در صدد معالجه آن برآیی تا این صفت از تو دفع شود و ... باشد که
مضایقه از قبول حق نداری ولکن در ... و ... بر دیگران باشد ... بر تو باشد ... در ... و باید معالجه خود نماید علامت دوم آنکه

که

کوتاهی در سلام کردن بر او کرده باشد چرا که مضایقه داشته باشد متکبر خواهد بود و در حدیث معتبر روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود یا علی کل
من لقیته فسلم علیه و در حدیث دیگر فرمود ان من الجبان من عذاب الله تعالی افشاء السلام و فرمود ان البخیل من بخل بالسلام و بدانکه از قواعد کلیه
مستثنی شده است چند چیز مستحب که ثوابش بیشتر است از ثواب واجب و از آنجمله ثواب مسلم یعنی سلام کننده ابتدا است نه ثواب مسلم علیه یعنی رد
کننده سلام با آنکه سلام کردن مستحب است و رد آن بر مسلم علیه واجب است و از آنجمله انظار و مهلت دادن طلبکار مدیون معسر را واجب است اما
ابراء او بری واجب نیست حضت طلب اگر ابراء بکند مدیون را از طلب خود ثوابش بیشتر است از انظار و از آنجمله ثواب صلوة معاده است
که ثوابش از نماز اول بیشتر است که تنها گذارده بود با آنکه اولی واجب بود و اعاده آن بجماعت مستحب است بهر حال باید جمعی که خورد از جمله اهل علم و سلطان
سواره و دیگر چه با ادم کنند و اطفال و شکسته چشم سلام دارند و سلام را بیک علامات چیزی شمرند و از هر کسی توقع سلام کنند و بدانکه
شرعیت غرا سوار را و اجرای آنست که اینها ده بر نشسته سواره بر پیاده سلام کند و چون غلبا کرده سواره مذ ... و ناکبر و غرور برای ایشان در
میرسد از برای درما موره شده که بر پیاده سلام بدهد تا کبر ایشان او شود و چنین بتواضع و فروتنی از قرب شود و در بحار الانوار در مجلسی ماو عالم
گفته و اشتقاق الخیل من الخیلاء لان الفرس کان له خیلاء فی نفسه و کذلک الانسان فی ذلک یقال ما رکب احد فرسا الا وجد فی نفسه نخوة و فی کلام العجم
ان الرسول قال ارکب الفرس دنی الله و هم و از کتاب کف ... روی عن وهب بن منبه قال فی بعض الکتب لما اراد الله ان یخلق الخیل قال لریح الجنوب
انی خالق منک خلقا اجعله عزا لاولیائی و اذلالا لاعدائی فقبض منه قبضة من ریح الجنوب فخلق منها فرسا ... بدین معلوم کردید که اسب از ریح جنوب خلق
شده و ما کیان اکثر شوخی و عادتی غالب میشود و دیگر باید خود داری نماید و خدا را فراموش نکند مثل بعضی از کسی که چون سوار اسب میشوند بالمره خدا را
فراموش مینمایند و مردم را حقیر میشمارند و در حدیث صحیح از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام منقول است که حضرت رسول صلعم
میرسید میباید و در جواب سلام بنمود عجب اکبر امیشود و گرد و فنرا از اهل علم بکند یک سواره یا پیاده ملاقات بکنند از غایت کبر و عجب یک بار سلام
اگر چه هر دو در یک مذهب و دین بوده باشند و اگر اهانت یکی از ایشان اراده تقدم در سلام نماید یکی دیگر را که همراه او است بخاطب سلام علیه قرار داده
ابروی خود را هم آورده و نظر بر زمین افکنده با مروت تمام بیشه گرفته بانکونه سلام میدهد و الا خود از دیگری مخاطب ساخته با بنطور سلام می
کند علامت سیم انکه براد پوشیدن جامهای نفیس و درشت و کهنه کران نباشد و در بند پوشیدن لباس نفیس و تحصیل جامهای فاخره بوده باشد
و از اشرف و بزرگی داند متکبر خواهد بود و اگر داعی بر پوشیدن لباس فاخر برتری و بزرگی نمودن بر بندگان خدا باشد و پوشیدن آن باعث کبر
و عجب میشود حرام از برای او نیست خصوصا در بعضی از بلاد نسبت باشخاص که آن نوع رفتار متعارف بوده باشد و ترک آن باعث قباحت و مذ
مرتکب شود و چون نسبت باشخاص و ولایات و عصرها مختلف میشود پس باید هر کس ملاحظه آن بکند و دین هم مناط است که فریب خود را نخورد
متکبر با این واسطه مرتکب نشود و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که لباسی بپوشد و بکبر نماید بآن فرو میبرد خدا
تعالی او را بآن لباس در شفیر جهنم و فرعون و قارون میشود چنان از کسی بود که بکبر نمود پس خسف کرد خدا او را با خود بر زمین و هر که تکبر
منازعه کرده است با خدای عز و جل و بسند معتبر از حضرت ابی عبدالله عم مرویست که مرد را همین بس است از عار که جامه بپوشد یا چاروای سوار
شود که باعث شهرت او گردد و از حضرت سید الشهداء روایت کرده که هر که جامه بپوشد که باعث شهرت او شود بپوشاند خدا او را در روز قیامت
جامه از آتش چرا که آنقدر آنست که در اعلی لباس هر دو یا ادنای آن انسان ناموسی شهرت نشود و نه از او عیب داشته میشود و ناظر باشد با اعتدال و میانه روی برندارند و از لباس شهرت
آنکه نیت انفه میشود که انها بر باشد و از دیگر امثال و اقران در نظر طرف بیرون رفته انکشت نمای خلق گردد چنانچه از اصحاب ملل صاحب قوانین
و غیره شان مذاهب ... که با آنکه مستحب است در بعض بلاد که باعث شهرت گردد منع فرموده اند و همچنین از لباس شهرت است که لباسی بپوشد که از اینها
مخالفت و کمال دو رنگ ملاکی که پوشنده خود را مشهور سازد و بیرون از اندازه و در اخبار وارد شده که خدا دشمن میدارد کسی را که بخود نشاند
وا نصیحت خود و پیروی نماید حتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این ... بجز از نفس پست کون بنده کسی که بر بنده خدا تحقیر جهنم
محبوب و جامه خیشه پشم بپوشم و شتر را بیک بار ... که خود را ... مجرد ... بمعه را بخوانند اجابت بکنم پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست
و مرویست که سید انبیاء عم پیراهن را پوشیده بودند و در وقت وفات آنحضرت بیرون کردند از پشم بود و دوازده وصله داشت که چند وصله آن
از پوست گوسفند بود و حضرت رسول صلعم فرمود که جامه کم قیمت و پشمینه پوشیدن از ایمان است و مرویست که سید انبیا را لباس افضل از صوف

[illegible] اکبر

و در زمان ظهور قائم جامه‌ای [illegible] که ائمه پیش از او پوشیده بودند و بعضی اصحاب از سبب آن پرسیدند حضرت فرمود در آن چند فایده است
یکی آنکه مؤمنان اقتدا به ایشان میکنند و چنین رفتار مینمایند و دیگر آنکه دل فقرا شاد میکنند و از کبر پاک میگردانند و پر واضح است که پوشیدن چنین لباس
در زمان ایشان [illegible] مستحب نبوده و مردم [illegible] که [illegible] جامه‌ها [illegible] پوشی کنند [illegible] هر [illegible] خواهم [illegible]
و بدانکه علامات [illegible] که [illegible] است که [illegible] شناخته میشود [illegible] جمیع علامات تواضع و [illegible]
[illegible] ابو سعید [illegible] از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] روایت کرده است که آنحضرت [illegible]
[illegible] و خانه را [illegible] و گوسفند [illegible] و نعلین خود را پینه میکرد و جامه خود را وصله مینمود و با [illegible]
خادم [illegible] آسیا میکشید و [illegible] حضرت خود میکشید و از بازار چیزی میخرید [illegible] گوشه جامه خود [illegible]
و فقیر و کوچک و بزرگ [illegible] و سفید و آزاد و بنده [illegible] ابتدا به سلام میکرد و [illegible] ایشان یکی بوده [illegible]
میکرد [illegible] بود [illegible] میکردند [illegible] و اگر هیچ [illegible] یوسف [illegible] نبود [illegible]
نمیداشت و شام [illegible] صبح [illegible] نمیکرد و سهل [illegible] بود و خوش خلق و کریم الطبع و گشاده رو [illegible]
بود [illegible] و [illegible] محکم [illegible] بود [illegible] تواضع [illegible] بود [illegible]
بود [illegible] جمیع خویشان [illegible] بود [illegible] مسلمانان و اهل [illegible] بود [illegible]
[illegible] علامت [illegible] آنکه چون فقیر [illegible]
دیگر [illegible] دیگر [illegible] باشد [illegible]
از [illegible] و [illegible] باشد [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
در [illegible] روایت کرده [illegible] و کان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یحمل التمر و الملح [illegible]
[illegible] حضرت امیر علیه السلام [illegible]
و [illegible] روایت [illegible]
حضرت امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او طایفه ایستاده باشند و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] باشند جای خود را در جهنم
مهیا دانند و بدانند که از اهل جهنم است بعضی از صحابه [illegible]
[illegible]
بعضی اشخاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اطلاع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چنین است [illegible]
[illegible]
سوال [illegible]
مسئله [illegible]
اگر بعضی از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فی الارض [illegible]
[illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم
الجاهلون قالوا سلاما [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۴۵۹

ارادل را میان خود ومثل آن کسانی که در صدد رند می نشانند تا بفهمانند که اینها کمالی نداشته اند تا به مرتبه رسیده اند اینکه ما از تواضع که داریم از صدد و کنار نشسته ایم

وبعضی هستند که اگر کسی اسم ایشان را بگوید غضب مینمایند بلکه دوست میدارند که ایشان را میرزا یا آقا بگویند اگر چه اسم ایشان از اسماء انبیا و اوصیا

علیهم السلام بوده باشد مثل محمد واحمد وعلی ویوسف وعیسی وموسی ویحیی وامثال اینها بلکه بعضی از ایشان از حسب واستحقار نفرت دارند که

ترفع بر ناس جسته با لقاب بسیار والا از قانع نمیشوند وطالب میشوند که او را با لقاب شیخ الاسلام والمجتهد وحجة الاسلام وعلم الاعلام ونقیب الائمة

وسید الفضلاء بین الانام وامثال اینها یاد کنند وما ان کسانیکه انبیا وسرور اوصیا که اشرف مخلوقات بودند با محمد یا علی یاد میکردند وازین ادعای تهمتی

نمیشدند العجب کل العجب که بعضی کسان از کثرت غفلت یا عدم اهانت ببکون القابرا بر خود می پسندند واز مواخذه خداوند قهار نا حق بکار

نمیترسند وما ان که فحول علماء سلف وقول اینکه القاب مستحقا داشتند از جمله السید المرتضی ابو القاسم علی بن ابی احمد الحسینی که او وحید اهل

زمان خود بود در فضل وعلم وکلام وحدیث وشعر وخطابت وجاه واکرم الخلق فی ذلک وان السید شیخنا المفید ابی عبد الله محمد بن محمد بن

النعمان قدس سره بوده و در اینکه ملقب شدن او بسید المرتضی وعلم الهدی ذکر الشهید رحمه الله در اربعینه قال نقلت عن خط السید العالم صفی

الدین بن محمد بن معد الموسوی بالمشهد المقدس الکاظمی علیه السلام فی سبب تسمیة السید المرتضی بعلم الهدی انه مرض الوزیر ابو سعید

محمد بن الحسین بن عبد الصمد فی سنة عشرین واربعمائة فرای فی منامه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب یقول له قل لعلم الهدی یقرأ علیک حتی تبرأ

فقال یا امیر المؤمنین ومن علم الهدی فقال علی بن الحسین الموسوی فکتب الیه الوزیر بذلک فقال المرتضی رضی الله عنه الله الله فی امری فان

قبولی لهذا اللقب شناعة علی فقال الوزیر ما کتبت الیک الا بما لقبک به جدک امیر المؤمنین فقبل وسمع الناس ذلک وانتشر بینهم انتهی ونیز

محقق تجرید لو لوئی البحرین نیز نقل نموده اند وبعضی از اعلام او فاضل حاجی کاظم که مثل تا اینجا اجتهاد نسبت داده اند باجتهاد

نموده اند اینکه فاضل محقق وموفق ثانی شیخ فخر قدس سره ودر رساله مسماة بالاجتهاد والاخبار گفته که اخبار المتأخرین ما اجتهدنا العلم

الرازی بالفاضل المحقق امولانا محمد صالح المازندرانی رحمه الله که شنیدم میگفت بعد فراغ عن شرح اصول الکافی اردت ان شرح فروعها

فقیل لی یحتمل انه لایکون لک ثبات الاجتهاد فترکه لاجل ذلک شرح الفروع ومن لاحظ شرح اصوله وفیه انه فی غایة قرب من الکمال والفقه وفی

صغر سنه شرح معالم الاصول ومن لاحظ علمه بها انه فی قواعد المجتهد فی ذلک الشرح انتهی فانظروا ابنا الاخبار واعتبروا یا اولی الابصار الجاهل

جاه پرستی استقرار از کمال حقیقی بهتک وجاه واقعی خودرا ساختن وشیطان لعین در اغوای ایشان غایت سعی خود را بکار برده ودر مکر وحیله

پای خود را افشرده تا امر را بر اکثر این بیچارهگان مشتبه نموده وباه ایشان از زده کمالات موهومه مزخرفه در نظر ایشان جلوه داده وجاه دنیا

فانیه خسیسه چند روزه کمین خسران وبال عاقبه ایشان محبوب اخفا ایشان نمی بود ودر وادی ضلالت وهلاکت انکنده وازمراتب

ارجمند ومنازل بلند ومشارکت ملا اعلی ووصول به طلب حقیقی محروم ساخته تا اینکه دین ودنیای خود را در بحر اسقاطه فروش وغرق

چند از اموال اینها وبسیار با نفع اولوب که او بنده ابناء دنیا را بر بعضی برایشان بغلبه واستیلاء ورهنمون حصابی که نزد مردم اکل او ونما مشکر باد

جای السنه شیطان لعین از نور در نظر ایشان جلال وکمال نموده تا اینکه از مقام اراده غفلت بهم و صرف از مناصب فهم وهر اسب عمر ای اینها

کردند وخود را مشغول بایشان نمودند واز اهل این امر که مییابند که هم الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون

وابسه غلبه امراضی بتخلیص علما نادر بکلها وشرع وابواب مناصب نشرا است که در تقبیل القاب مباشند چنانکه دیریست ما

که مشایخ ایشان از عرش کشته بوده بمدت عمر با وجود مکنت حج بیت الله الحرام ومشاهد عظام شرف نشده بودند و صباح بهزار لو

خرج کرده خود را ملاقی جهان خانه کرده وابنقره واحتیار اغنیا ندوه شاه ... ایشان که من الفضلا والعلما چگونه کاری با من اعمال

کنت که بغیر خود ومقصود ایشان آنست که در نظرها معزز ومکرم ومخدوم ومطاع اهل دنیا باشند مقصد در نظرها بوقع وبیقدر

چه مردم باعتبار میکردند منظوره ایشان هرگز بحصول نرسید چون دنیا چه لذت است و اعتبار ایشان نزد او بر افزاست وایشان بیشتر ملاقات ایشان منتفع

مدعاست وضبط این امر که تبرکات میخواستند بر ایشان که نزد ما ایشان برمینمود بهتر نوره ونوبت ... والهند والکار بایدکه کیمیا از فوق

واستکبار را جز اشتغال تا برخیزد عضب کرد کار وی ونخواهد که او شکایت و غرور و راز نیز عذاب تقابل بوم الذی وخود ... حضرت صادق فرموده که موضع

النفسکه ادمیه رسمکان که در ریشه انجا او باشد بنفشید وجا کردا بر انفیار دیگر باشد واضعه ووهم که ملائکه عاقل السلام کنند همین ...

اگر چه حق او باشد و نخواهد که او را بر تقوی و پرهیزکاری مدح کنند [illegible] چون به محافل و مجامع وارد شود و بران گران شود [illegible]

مقدم نشینند و چون او فروتر از ایشان نشیند [illegible] متکبر است و همچنین [illegible]

باشد [illegible] متکبر است [illegible]

[illegible]

۱۲۶۴

نشینی را اختیار میکنند چیزی بیش نیست اینکه مردم خود در خانهائی در بروی خود بسته [نشسته] و از مردم کناره جوئی کرده اند بلکه بسبب طلب ایشان پیش از زیاد توقع
اینها را وسیله تحصیل جاه قرار میدهند تا مردم چنان بدانند که ترک دنیا کرده و بهانت زیرکان بعمل او برمیخورند و میدانند که فریب شیطان خورده و اگر
خویشتن را تصور کنند و نظر به ابنای دنیا کنند با یقین میدانند که اگر اعتقاد مردم از ایشان زایل شود و مردم در مقام اذیت و بدگوئی ایشان برآیند چگونه دلتنگ و ملول
گردد و نفس او مضطرب میشود و در صدد چاره جوئی و برمیآید پس معلوم میشود که حب جاه او را بر گوشه نشینی واداشته مگر نمی بینی که اگر بجائی
شود و جزئی کوتاهی نسبت باو واقع گردد در غضب و آشفته و متغیر میشود و طلب تلافی و استکبار که در باطن آن هست کار بوده ظاهر میکرد [illegible]
بر طالب نامی گوشه نشینی که از برای خدا نه برای دنیا باشد آنست که از مواضعی که در آنجا مشهور و اهالی آن در صدد احترام او هستند مسافرت کند
در مواضعی که در آنجا گمنام باشد سکنی نماید و الا گوشه نشینی در خانه خود در آن شهری که در آنجا مشهور است فایده نمی بخشد بلکه غالب آنست که
باعث حصول جاه از آن بیشتر حاصل میشود و باعث زیادتی حب جاه او است و حرمت او میکرد و شعر این گنج عزلتی که گرفتست شیخ شهر در چشم اهل
دید که این کاه شهرت است در کاسه مرده کرد و فکر ابنای زمان چون ناسپاس هوشیاری گرد کا گفتست از شیخ آفتاب کار و دلالتهای شب شیخ بیشتر
خواب غفلت شیر باد عزیز چنان نپنداری که هر که ترک مال دنیا نمود زاهد است زیرا که ترک مال و اظهار ضیق معاش در خفت در اکثر بار در دنیا
است در جنب جاه و شهرت و مدح و منزلت و بسیار از دنیاپرستان که دست از مال دنیا بر داشته و باندک قوتی اکتفا نموده و در زاویه قناعت کرده تا مردم او را
زاهد شناسند و مدح او کنند و بطمع لذت بالاتری از لذت پست ترک کرده است ماحصل ترک دنیا از برای دنیا کرده است شعر غافلان انکه اهل دنیا
را فرا گیرند هر نفس بر ما زاهدان دو زحمت این کرامت گوشه گیری اکر امید گشاد از دست بیست در بروی خلق بستن فتح باب دیگر است اوکر انجا
نه گذاشت خواب است و بس هر سر موی تو در پرده خواب دیگر است کو چه هر کرم در پا در رکاب افتاده است فامت خم زند کاین اوکام دیگر است
زاهد حقیقی آنست که ترک مال و جاه بلکه جمیع لذتهای نفسانیه نموده باشد و علامت این آنست که فقر و غنی و عزت و ذلت و مدح و ذم در نزد او یکسان
باشد و سبب این حالت غلبه انس بخداست زیرا که مادامی که در دل محبت خدا او انس و غالب نشود محبت دنیا بالکلیه از دل خارج نمیشود پس آدمی که از
دنیا از دوستی خدا خالی است دل مشغول به محبت خدا از دوستی دنیا فارغ نیست و علاج این صفت قطع طمع کردن از مردم و آن حاصل نمیشود مگر
بقناعت پس هر که قناعت را پیشه خود کرد از مردم مستغنی میشود و چون از ایشان مستغنی شد دل او از ایشان فارغ میگردد و قبول و رد مردم در نظر او
یکسان مینماید و هرکه طلب جاه و جلال نمیکند بلکه هر که از اهل معرفت باشد و او را طمعی نیک نباشد و بداند که مال فانی شده و دیده از علایق دنیوی بر
و خیالات و هوا و هوس شهوت را اشتعال و ابتلائی مهم است باشد جمیع اهل دنیا در نظر او چون چهارپایان مینماید فصل بدانکه ضد صفت کبر تواضع است
که صاحب آن خود را از دیگران پست تر داند و بداند که خواری با اوج عزت و کمال کاری ندارد بلکه آن شکستگی نفس که آدمی خود را بالاتر از دیگری نبیند و لازم آن
و گفتار و کردار است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان میکند و مداومت بر آنها از قوی معالجات است برای رفع کبر و این از شرایف صفات و مکارم اخلاق
و در فضیلت آن بس همین است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که هیچکس تواضع نکرد مگر اینکه خدا او را بلند کرد و ایضا روایت است که خداوند عالم وحی
کرد که من قبول میکنم نماز کسی را که از برای عظمت من تواضع کند و بر مخلوقات من تکبر نکند و در دل خوف مرا جای دهد و روز را بذکر من بپایان رساند
و بجهت من خود را از خواهشهای نفس باز دارد و روایت است که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با اصحاب خود فرمود که چرا من حلاوت عبادت را در شما نمی بینم
عرض کردند که چیست حلاوت عبادت فرمود تواضع و نیز از آن حضرت روایت است که چهار چیز است که خدا کرامت نمیکند مگر بکسی که خدا او
دوست داشته باشد یکی صمت و خاموشی و آن اول عبادت است دوم توکل بر خدا سیم تواضع چهارم زهد در دنیا و خداوند عالم بداود وحی فرمود که
همچنانکه نزدیکترین مردم بخدا متواضعانند همچنین دورترین مردم از خدا متکبرانند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر که فروتنی کند از برای
خدا خدا او را بلند مرتبه گرداند و هر که تکبر کند خدا او را پست کند و هر که قناعت کند خدا او را روزی دهد و هر که اسراف کند خدا او را محروم میکند و هر که
بسیار یاد مرگ کند خدا او را دوست میدارد و هر که بسیار یاد خدا کند خدا او را در بهشت در سایه خود جای میدهد و بدانکه تواضعی که در شرع ممدوح است
عبارت از آنست که از برای خدا باشد و اگر مشوب باغراض فاسده بوده باشد مکروه و ناپسند است چنانکه در میان اهل زمان متعارف شده که از برای دنیا
او برای دشمن اهل دنیا یکدیگر را تواضع و فروتنی میکنند و بدیهیات یکدیگر میروند مگر از دوستی دنیا و غرض و مطلب و بعضی از متشبهین اهل علم از اغنیا که گریختند
و از بعضی مال و اموال و امثال و اقران خود میکنند هم بکسی اسلام نمیدهند و مع هذا بعضی از ایشان از راه جهل و نادانی یعنی بفریب شیطان میدانند که هرکس از ایشان

داوراند

واو باشد ملاقات نمایند تقدم بر سلام داون می‌کنند و شک نیست که چنین کسان بهترین مردمانند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که اولی الناس بالله و برسوله [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق [illegible] منقولست که هر که طلب علم کند برای آنکه بر علما [illegible]
نماید یا با سفها بحث و جدل کند یا روی مردمان را بسوی خود گرداند پس باید که جای خود را در آتش مهیا کند [illegible]
بهتر است با آنکه از سنت مؤکد است که هر که از مسلمانان که ببیند [illegible] و توانگر و درویش سلام کند و حضرت امام جعفر صادق فرمود
فرمودند من التواضع ان تسلم علی من لقیت یعنی از تواضع است اینکه هر که را ملاقات نمائی سلام کنی و این طایفه [illegible]
[illegible] و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرمودند که تواضع آنست که از برای خدا و در راه خدا باشد [illegible]
خدا تواضع و فروتنی کند خدا او را بلند می‌گرداند [illegible] که از برای اهل تواضع [illegible]
زمین ایشان را می‌شناسند و از برای خدا هیچ [illegible] نیست که از ایشان [illegible] تواضع است [illegible]
تواضع است مگر بندگان مقرب که خدا [illegible] بندگان خدا [illegible] با تواضع [illegible]
می‌کنند و خدا [illegible] واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین و تواضع [illegible]
خشوع و خشیت و حیا [illegible] تواضع باشد [illegible] و از حضرت امام حسن عسکری [illegible] فرمود
تواضع کند [illegible] برادران مؤمن خود [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
که اکثر اهل [illegible] اسلام و مصافحه [illegible] و از حضرت امام [illegible]
که با یکدیگر مصافحه کنید که مصافحه کینه را می‌برد و فرمود که مصافحه کردن با مؤمن [illegible]
خود را ملاقات کند برادر سلام کند و او را مصافحه نماید و از حضرت امام جعفر صادق [illegible] مؤمن [illegible]
[illegible] و چون همراه او را در آغوش کشند [illegible]
[illegible] ایشان خطاب رسد که [illegible]
و تعزیت [illegible] و از این [illegible] استغفار می‌شود که [illegible] حضرت [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] تواضع فرموده [illegible]
و میان مردم [illegible] تواضع حقیقی [illegible]
[illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] که ملاقات کند فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بخلاف سلامی که بر غنی می‌کند ملاقات خواهد کرد خدا را در روز قیامت [illegible]
[illegible] تواضع و فروتنی [illegible] متکبر باشد [illegible] متکبر باشد [illegible]
تواضع او و [illegible] فروتنی [illegible] متکبر باشد موجب [illegible] متکبر [illegible]
اکرم [illegible] تواضع او و [illegible] تکبر [illegible] و تواضع [illegible] متکبران [illegible]
تکبر [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] تواضع [illegible]
برای ایشان تواضع کنید و هرگاه متکبران را ببینید بر ایشان تکبر کنید [illegible]
و [illegible] تواضع [illegible]
مذکور شد [illegible]
نیست که خود را [illegible] عالم [illegible] جای خود [illegible] مکان خود [illegible]
تعلیم [illegible] تواضع [illegible]
[illegible] مذکور شد تواضع [illegible] تواضع [illegible]
[illegible] با ایشان [illegible]

بحسب خاطر خاتم را شامل اینها اکرچه فی الحقیقه انقص و اقل صفات کمال حقیقی چون علم و ورع و تقوی متصف باشد مادام که فانی و نهج او نباشد
ناپدید بر این کمالات مترتب نمیکردد هر چند صفت علم افضل کمال را شرف خود بجا است لکن شادی و نشاط و تفوق و انبساط بر کمالی که عاقبت نفی
نمیداند از جهل و غفلت است و اکر آن کمال کمال حقیقی نباشد چون مال و جاه و شهرت و منصب جاه شامل اینها از امور دنیوی است بر انبساط و توقع بکری
از حمق و سفاهت و نادانی و جهالت عجب است از آدمی چه سان با وجود آنکه میداند که عنقریب این بزم شان با سفر نیستی مبدل شود و عزل مرا از مراتب پیش
فرو ریزد و ماله الموت بار بر بنده کار دنیا چنکال هلاک بر جسم و نفس و تکالیف بلا نصب او میباید و از هیچ طرف داد و نمی بیند و فریاد رسی نیابد
پیش ان جسم و جان فرح دنیا میماند دو بعد زمین جایکاه و قیامت و عده کاه او خواهد بود و مع هذا از خواب غفلت بیدار نمیشود
کار نیکو کرده ان بعادی او امر و زنده کار قیامت افتد و از برتری و استکبار خود بر بطالت و فرا بغاعیه در کاه باری دست بکشد و مال دنیا
هیات یکساعت برای خود نماید شعر مباش ایمن و خلق در و در کوانه فی دیوان عمر داغ واره شمائه خوانده باد و دان عمر که هیچ قیمت نبود صد سال
بر فرض محال طی ابواب شیخ کردانت شود و دوران عمر موجب رسانیدن انعام دانش بود ساده لوح آنکه هیچ پیشکش دامان عمر بدنیا
خاک ادب پیشکش آسوده شو بر زمین چون نقش خواهد نشست دنیا بان عمر والله المستعان علی ذلک الکلام فصل بدانکه از جمله صفات ذمیمه
و اخلاق رذیله بخل است که حسد نیز از آن ناشی میشود و بعضی از علمای اخلاق تصریح نموده اند که ام اینها و صفا شعبه بر بدتر از بخل است که حسد
بصفت حسد نیز مبتلا است علاوه بر اقسام ماضیه و تکالیف بخار از حضرت ابی عبدالله مرویست که فرمودند بقول البخیل الفوانیه ام الحسد الدنی
فانما یعد لان عند الله انتریه بعض شیطان بخود و میکوید بینا از بیه ما بین مردم حسد و بیتر آنچه سخاوت آنها بر ابر است بغض خدا باشد
و اکر بخل بیرو علاوه بر حسد مشود بیکم هیچ چیزی در صاحبان نیم اند و شرمش میکرده و در قصص اولاد نبی باشد اخوند از صد وقف نمی دوا
کرده کابلی بنوح علیه السلام که تندی چیز کرانند فکان مرا انصت یر و عن نمود دو از دوکال الحق بیا ایشان محرو و معود کرده بم بر حال بخل عبادت
او ادا بیشا کردن دو مقامی که باید بی قول کرده نه از آن چیز را کراید داده و آن طرف تفریط است و افراط آن اسراف است که عبارت از خرج کردن انچه نباید
کرد و این دو طرف مذموم و وسط آنها که سخاوت و جود است باید باشد و بسند بر و مجمود است و صفت بخل بیجیت دنیا و ثمره شجره خبیثه این است معنا
است قال سبحانه و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة یعنی البته کمان
نکنند کسانی که بخل میورزند با آنچه خدا از فضل خود با ایشان عطا فرموده که آنچیز از برای ایشان است بلکه این شر است از برای ایشان و زود باشد که دوق
قیامت آنچه را بخل کرده اند طوق شود در کردن ایشان افتد و قال تعالی و الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و یکتمون ما آتاهم الله من فضله و قال
سبحانه و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و احادیث در مذمت بخل بسیار و فضائح آن بیحد است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که زنهار که بخل مکنید که آن هلاک کرده کسانی را که پیش از شما بودند و ایشان بر این داشت که خون یکدیگر را بریزند و آنچه بر ایشان حرام بود
حلال شمردند و در خبر دیگر بعد از آن فرمودند که قطع ارحام خود کردند و نیز آن حضرت مرویست که بخل و اطراف فلیه شده درخت این ابا اشرفی
نحوی بود است نزد خدا از عابد بخیل و نیز آن حضرت مرویست که باشد که از شما با کسی بد کوی برین اهل بشناقنا الله چه بر ظالمی نزد خدا بدتر است از بخیل
نیم او نبوده است خدا بعزت و عظمت و جلال خود که بخیل را داخل بهشت نکند و فرمود که بخیل رانمیشناسد که و شنبه آن بد حیث زقوم فرو دفتار است
بعضی از شاخهای خود نبا او بپیچد است و هر که بیشاخی از آن چنک زند او را داخل آتش میکند آکاه باشید که بخیل از اهل آتش است و عاقبت کفر از آنش
علامه و خاص روایت نموده اند که شخصی در خدمت آن حضرت کشته شد زنی بر او میکریست میکفت و اشهیدا حضرت فرمودند چه میدانی
که او شهید است شاید که او سخن بیفایده میکفته یا بخیل بوده و نیز در کتب فریقین از رسول الثقلین مرویست که دو ملک موکلند که در هر صبح ندا
میکنند که خداوندا مال هر بخیلی را تلف کن و هر که انفاق کند عوض با و کرامت کن و مرویست که روزی شیطان بیحیی بن ذکریا عرض کرد که تو دوست باش
در نزد من مؤمن بخیل است و دشمن ترین ناس نزد من فاسق سخی است آن حضرت از آن سبب شیطان عرض کرد که بخیل بخل او مرا کفایت میکند که او را به
بهشت راه نخواهد داد و از فاسق سخی میترسم که جناب اقدس الهی بسبب سخاوت او او را قبول نماید و توفیق طاعت و توبه با و کرامت فرماید و چون حق
که بود که تنها اکر تو سخی نبودی هرکز خبر از من نمیدادم و بعضی از علما در کتب اخلاق نوشته اند که اتفاق الحیل بمقتضی العقل یعنی نظر کرده ب
بخیل را نفی میکند و بعضی کفته اند که اقلا بخیل و بخلاء تعجب رسانیده که رسول کریم فرموده است نظر بر روی بخیل دل را میکیرد و از آن باید میکنند

لئیم و بخیل است و بخل از [illegible] است چنانکه پیشوای اهل کرم حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند که بخل صاحب خود را حقیر و بی قدر می‌کند و از بخل
و امثال آن عرض و آبرو [illegible] چنانکه آن حضرت تصریح فرمودند و مشاهده شد [illegible] بخیل [illegible] دشمن [illegible]
می‌باشد اهل و عیال [illegible] و فرزندان [illegible] [illegible]
و [illegible] از ادای [illegible] و زکوة و صلهٔ ارحام و نفقات واجبه [illegible] خلاص نمی‌گردد [illegible]
[illegible] و بخیل [illegible] از جناب [illegible] علیه السلام [illegible]
مضمون آنکه [illegible] فرزندان [illegible] فرمودند [illegible]
دوستی [illegible] فرموده [illegible] بخشش [illegible]
[illegible] شام [illegible] می‌شود [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امیر المؤمنین (ع) فرمودند که بخیل [illegible]
[illegible] خوردن طعام بخیل [illegible] که خوردن طعام لئیم [illegible]
که فرموده اند طعام السخی دواء و طعام [illegible] بحار الانوار [illegible]
[illegible] روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند طعام الجواد دواء و طعام البخیل داء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

البخل

مال و ثروت مخلفات که از اثاث البیت و اجناس خانه او باقی ماند بیست تومان نبود و بعضی از بخلا را مشاهده نمودیم با اینکه اولاد هم نداشتند بدون
وصیت مردند و مال التجاره خطیر از ایشان نقد و جنس و املاک باقی ماند و در این عرف بالکلیه بانی که از بخیلان عصر مشاهده کردیم به آنکه نوشته شود
مجلد علیحده میخواهد نعوذ بالله من الخذلان و در ارشاد القلوب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که بهشت بر هم نوشته شده
که او حرامست بر هر بخیل و بر هر کسی که عبادت بریا کند و هر که به پدر و مادر عاق باشد و هر که سخن چینی نماید و ضبط سخنان حضرت علی الرضا علیه السلام فرمود
که بدترین مردمان از درگاه الهی و محروم ترین کسان از نظر رحمت نامتناهی بخیل مالدار است و از سرحلقه کرام حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی
است که حضرت الفقیر مرویست که فرمودند جوان سخی که در گناهان شناور باشد و بی تامل باشد محبوبتر است در نزد خدای تعالی از پیر عابدی که بخیل باشد و از
حضرت امیر المؤمنین مرویست که ابخل الناس من ضن بسلامه یعنی بخیل ترین مردمان کسی است که بخیل کند به سلام و بعضی مردمان بدترند
خود بوقتی بخیل یا ممسک از مال دنیا عوض ثواب و ملکی با دنیا میروند و از حضرت امام موسی مرویست که بخیل از همه سوران است
وسعت بدهند و الا فقر دارند که خدا ابن نعمتها را بگیرد و حضرت امام رضا فرمود که باید مرد بر عیال خود وسعت دهد تا آرزوی مرگ
او نکنند و ما از آنکه بجهت بیم رسیده که یکی در قصد توسعه عیال خود برآید و نزد ما و عیال او فرزندی بوده و مبتلا به یکی از آنکه بیاید بیخ
بعد از نشستن قاضی ابوالحسن تنوخی نقل نموده که در جوار من مردی از معارف بغداد وفات یافت اموال بسیار گذاشت و وارث و مفلس در پیش
بود در آن زمان نقد و جنس و ضیاع و عقار او تلف کرده و در دست فقر ماند و در آن فقر چون کاسه بخیلان سرگشت در این اثنا
او وارد وضع حال گرفت همی از زنان معتمد حاضر گشت شوهر و اکنون خود در مجلس حاضر بود باید که پیش حاضران نوان نمود چه را چاره
از خانه بیرون آمد با چشم گریان بکار دعوا و مفتی و ساعی شد تا شد که مجبور شد و فقط ایشان نمود تا گاه قاصدی از راه رسید و به او
او نشست و نامه از آستین بیرون آورد و الناس خود بکنیز نام کسی جوان مکتوب است المعز بود نام خود را عنوان او نوشته یافت
قاصد گفت این مکتوب نام من نوشته اند قاصد گفت پیر عم تو در مصر وفات یافته است و ارض و ضیاع و عقار و نقد و جنس و نوروها
است و وارثی ندارد و بمن و صیت نموده است که او را بخاک در پیش تو بسپارم و نسلیم نمایم اکنون منهم در این نامه که
بود همین داده فرستاده اند و تمیز ضبط با شما است و چه آن را به تو با شما می بینم از قاصد گرفته او را بانعام مسرور ساخت و اسباب سفر
مهیا نمود و بفقرا ان اموال بمصر رفت و بعد از نزاع اهل و عیال همه آن بخیل ماند بلکه نموده و شد و کار او در حد و معنی داشت برای اهل و اولاد خود
عالم آن ادوا انداز خود و تدبیر ال دار اهل و او کار ساخت بخیلان بخیلان کرد و زده اهل و عیالها را بار ذلیل و خوار ... بیت اعیان
نشست که ان اموال ایشان حظ و نصیب از براعی الشان هم نباشد بیت کس اگر دست در سید و سنگین که فردا ان باشد دستگیر او
اینکه مبادا که نقدی بواسطه نوائب روزگار و حوادث لیل و نهار اتلام دولت و مکنت ایشان بشام فلاکت و نکبت مبدل گشته و نکارا بیستی بادا
کرده بود اقدام خواهد نمود و معرضه هلاکت برای سفر پر خطر و هشت گاه پیش چار زد همه انفس از نزد و کتب معتبر روایت نموده اند که روزی
خدا صلی الله علیه و آله داخل کعبه شد بکسیر دید که پرده کعبه را گرفته میگوید خدایا بحرمت این خانه که گناه مرا ببخش آن حضرت فرمود که بگو بر بینم چه گناه کرده عرض کرد که گناه
من از آن بزرگتر است که بگویم فرمود که گناه تو بزرگتر است یا زمینها گفت گناه من فرمود که گناه تو اعظم است یا خدا گفت خدا اعظم و اعلی و اجل است
حضرت فرمود بگو گناه خود را عرض کرد یا رسول الله من صاحب ثروتم و هر وقت فقیری نزد من میآید و گدائی چیزی بخواهد گویا شعله آتشی
میآورد حضرت فرمود که دور شو از من و مرا با آتش خود مسوزان قسم بخدائی که مرا به هدایت و کرامت برانگیخته است که اگر در میان رکن و مقام با تو
دو هزار سال نماز کنی و آنقدر بگریی که از آب چشم تو جاری شود و درختان سیراب کردند و بمیری و لئیم باشی خدا ترا سرنگون بجهنم
افکند نمیدانی که روایت کرده که بخل کفر است و اهل آن در آتش است میدانی که سخاوت از ایمان است و مومن اهل آن بهشت است و بخل از آن است
و دانی که بخل اثر خشت است که بهشت و او سزاوار اشتغال بخیلان در دنیا خواهد بود و در عقبی بعذاب الیم گرفتار خواهند بود ایشان الذی زانیه
و نزد دانی ان سرمایه برای نجات چه از کمال بخل و خست و سفاهت در طلب نام شرح و ... سالها بر ایشان نموده تا ... و ...
در عذاب نار جهنم گرفتار نمودند اصفهان ... خطا الله ... بیک گوید ... که ... و ... بحسب مال
مال ... ارث ... تا دنیا ... برد ... نوشتن ... و ... که ... بقدرت ... و ...

بالله

بالله من [illegible] الغوایة وفنا الی العصمة والهدایة فصل در آنکه صفت بخل و سخاوت که از مساوی و محاسن صاحبان [illegible] کرم عزیز و محترم
است و آن از ثمره [illegible] مبالاة بدنیا و [illegible] صفات پیغمبران خدا و معروفترین اخلاق اصفیا و اولیا است [illegible] معالی اخلاق و
صفات پسندیده اهل آفاق چنانکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که سخاوت [illegible] بزرگ [illegible] حضرت رسول
فرمود که خداوند عالم [illegible] مباهات میکند ملائکه [illegible] اطعام مردمان کند و فرمود خدا را بندگانی چند است که [illegible] مخصوص ایشان می
گرداند تا نفع رسانند به بندگان خدا پس هر کدام از ایشان که [illegible] منع نفع خدا [illegible] از ایشان [illegible] نقل میکند و فرمود که بهشت خانه اهل
سخاوت [illegible] جوان سخی [illegible] نزد خدا محبوبتر است از پیر عابد بخیل و فرمود [illegible] درختی است در بهشت که شاخهای خود را بزمین
آویخته است پس هر که یکی از شاخهای آن را بگیرد او را به بهشت میکشد و فرمود که [illegible] و اما [illegible] جهنم [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] اهل آسمانها و اهل زمینها [illegible]
[illegible] آب چشم او [illegible] خلق شده [illegible] اهل آسمانها و زمینها [illegible] خلقت [illegible] خلق شده و آب چشم او
[illegible] خلق شده [illegible] نزد خدا [illegible] محبوب [illegible] چنانچه در [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] جبرئیل آمد و گفت خدا بعد از سلام میرساند [illegible] اهل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible] و [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] اکرام و احترام [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] امام حسین
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] عبدالله بن جعفر طیار [illegible]
جناب امام حسن [illegible]
[illegible] اکرام و اعزاز [illegible]

فصل چون مذمت بخل و فضیلت صفت سخاوت را دانستی پس بدانکه سخاوت حد وسط میان بخل و اسرافست و آن عبارتست از صرف کردن مال در
مصرفی که واجب یا مستحسن باشد و مصرف واجب یا مستحسن اعم از آنست که واجب یا مستحب شرعی باشد یا در طریقه مروت و عرف و عادت لازم یا مستحب باشد
پس بخیل کسیست که هر مصرفی که ترک آن شرعا مذموم یا در نزد عقلا و بحسب عادت و عرف قبیح باشد مضایقه نکند و مال را بآن مصرف نماید و اگر یکی از اینها را
مضایقه داشته باشد بخیل خواهد بود و آنکه واجب شرعی را ترک کند بخیل تر باشد و مصارفی که از شرع رسیده در شریعت مقرر شده معین
و مضبوط است و سخی آنست که هر چه سزاوار باشد خواه بحسب شرع یا بحسب مروت و عادت مضایقه نکند و بخیل آنست که در یکی از اینها امساک کند و
مضایقه کند مثل دادن طلب مردم یا خمس و زکوة و سایر حقوق واجبه و انفاق عیال و اهل و اگر ادای اینها بر او شاق باشد یا بانکراهت بعیال خود نماید باز
بخیل است قطعا و همچنین است اگر مضایقه و استقصا در محقرات نماید یا آنچه مستقبح است مضایقه کردن در آن در عرف و عادت با کراهت کند
اما آنچه بحسب عادت و عرف لازم و ترک آن در نزد ارباب عقل قبیح است نسبت باحوال و اشخاص و اوقات مختلف میشود زیرا که بعضی چیزها از اغنیا
از اهل و صاحب دولت قبیح است که از فقرا قبیح نیست و آنچه در مضایقه کردن از خویش و قوم خود قبیح است در اجنبی این قبح ندارد و آنچه از همسایگان
که در خرید و فروش ضرری ندارد و در مهمانی و در خرج نمودن [illegible] [illegible] و ... [illegible]
نیست و بالجمله هر که مضایقه در واجب شرعی یا بحسب مروت و عادت نمیکند سخی است و اگر بر عکس باشد یعنی در یکی از آنها کراهت کند بخیل است
کلام در آنکه ... [illegible] ... لازم باشد ... [illegible]
مال خود را بهر رو ... [illegible] ...
جواد و کریم نگویند زیرا که در نزد ایشان صفت جود و سخاوت در وقتی حاصل است که ... [illegible] ...
لذتها و شهوتها ... [illegible] ...
مال را دوست دارد از حیثیت آنکه مال است ... [illegible] ...
و اموال ایشان ... [illegible] ...
بسا باشد که بر خود نهایت تنگی کند ... [illegible] ...
نشوند با اینکه این احمق جاهل شصت یا هفتاد سال از عمرش گذشته و یقین میداند که خواهد مرد و مال او را دیگران خواهند برد
شد و دیگر آنکه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
بموقع و بیاعتبار ... [illegible] ...
بودند و کودکان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
حقیقت همین است که ایشان بنده خدا باشند ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
همه شصت سال و هفتاد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

از کاوش

از کوشش و دوام آن بال مرا نفکر مال از غایت حرص و ضلال غافل شده و در انفاق قابلی از مال برا [illegible] و در عیال [illegible] در راه خدا آن [illegible] از نعمت

بقل [illegible] مباید بلکه [illegible] و بخرج [illegible] از حزن و الم دو انده و غم خالی نباشد [illegible] کام دنیا [illegible] جان را [illegible]

راه [illegible] جان را [illegible] [illegible] زود دیگران [illegible]

[illegible] نان را [illegible] جان [illegible] خود را محروم [illegible] و شکی نیست که [illegible] کسان در

نهایت ضلال و گمراهی [illegible] روز [illegible] نعوذ بالله تعالی فایده [illegible] بانکه شرط حصول [illegible]

فرض [illegible] نباشد [illegible] عطا و بخشش [illegible] مدح و ثنا و شهرت [illegible] و [illegible] در دل مردم [illegible]

[illegible] هستند از [illegible] بلکه اهل معامله [illegible] و شهرت و مدح [illegible] و همچنین [illegible] اموال حلال

و حرام [illegible] خدا [illegible] صرف [illegible] از ظلم [illegible] امر [illegible]

[illegible] باطل [illegible] حرام کسب [illegible] حرام صرف [illegible] امام [illegible]

مردمان [illegible] مال را از حرام جمع کنند و [illegible] حرام صرف [illegible] اطعام مؤمنین [illegible] کردن [illegible]

کردن [illegible] احسان [illegible] اهل [illegible] و ثواب [illegible] اخبار بیشمار [illegible]

که [illegible] بهترین [illegible] برادران و شاد کردن دل مؤمنان بوده باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] مال [illegible] طعام [illegible] جمع [illegible]

[illegible] و انواع اسراف [illegible] مرتکب می‌شوند [illegible] می‌شود [illegible] مردم [illegible] مال [illegible]

حرام [illegible] و [illegible] مدح [illegible] و [illegible]

[illegible] می‌شود [illegible] ظالم مال [illegible] ظلم و عدوان [illegible] و ایتام و بیوه زنان [illegible]

و [illegible] صرف [illegible] و [illegible] نعوذ بالله [illegible] غضب جبار [illegible]

و [illegible] عقاب [illegible]

ما [illegible] شامل [illegible] اطعام مؤمنان [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] شریعت مقدسه وارد شده و همچنین [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و چون مهمان بقومی وارد شود [illegible] روزی [illegible] از آسمان نازل می‌شود و چون [illegible] گناهان [illegible] حرام [illegible]

از [illegible] که چون خدا [illegible] ایشان [illegible] عزیز کردند [illegible]

[illegible] گناهان اهل خانه را [illegible] هر خانه که [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

که هیچ مؤمنی نیست که [illegible] مهمان [illegible] گناهان او را [illegible]

[illegible] باشد و اخبار [illegible] وارد شده است که هر که [illegible] اطعام [illegible]

[illegible] از آتش جهنم دور [illegible] که ما بین هر خندق [illegible] پانصد سال راه باشد [illegible]

اطعام کند مؤمنی را [illegible] ثواب [illegible] خدا [illegible] عز و جل [illegible]

[illegible] از حضرت رسول [illegible] روایت کرده [illegible] اکرم الضیف [illegible]

[illegible] هر که [illegible] کرامی [illegible] مهمان [illegible] خدا [illegible] و [illegible]

که [illegible] در راه خدا انفاق کرده باشد و در حدیث صحیح از حضرت صادق [illegible]

[illegible] از بنده آزاد کردن و حضرت باقر [illegible] مؤمن را اطعام [illegible] آزاد کردن [illegible]

برادر مؤمن [illegible] برای خدا [illegible] بهتر است [illegible] و [illegible] اطعام [illegible]

[illegible] و [illegible]

کند و کسیکه طلب خیر از دشمنان خود بکند و کسیکه طلب فضل و احسان از لئیمان و بخیلان بکند و کسیکه خود را داخل کند در امری که مناسب او نباشد

بر جماعت ایشان و کسیکه استخفاف کند بپادشاهان و صاحبان حکم و کسیکه در مجلسی بنشیند که سزاوار آن مجلس نباشد و کسیکه با شخصی سخن گوید که گوش

بان بدهد و در حدیثی دیگر فرمود که بطعام خود ضیافت کن کسی را که از برای خدا او را دوست داری و بدانکه مستحب مؤکد است از حضرت رسول

صلی الله علیه و آله که حق ضیافت سه روز است و بعد از سه روز تصدق و تبرع است که نسبت باو میکند و فرمود که اذن دهید بزن در برادر

خود که او را بعد از هفت روز به ضیافت که دیگر چیزی نداشته باشد که خرج نماید و در حدیثی مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سخی و صاحب

از طعام مردم میخورد تا مردم از طعام او بخورند و بخیل طعام مردم را نمیخورد تا از طعام او نخورند و فرمود در بیان اینکه بسا هست که خود را از آن نگویند

و اجر هر چه سبب اغراض فاسده از قبیل ریا و فخر و شهرت باشد از آن پرهیز کند حتی که مالی که بالاتر از کفایت باشد از آن دریغ

خود و اهل و عیال نشاید و در قدم نیل مبادرت نماید و در حین اطعام غافل نشود و به نیت آنکه کرده و نعمت از جهت خدا بوده و امن و دولت و هر

بیست و یکم است دست از دنیا شستن و با اهل دنیا در این دنیا کمتر نشستن و در نیکوئی ساختن نیست ممکن از آنکه او در آن رفته

و از جمله آنها آنکه بدانی که عطای ایشان بجهت ثواب است و عطای اینان بیشتر است که از هر ستیزی که از اهل احتیاج خود را انگشت بر میدارد و بر ما میکوبد

و از او طلب جود و عزت باشد و از اهل تجمل و استغنا بوده باشد و خواهد که ایشان را غنی داند و دلالت بر آنها دارد که در هر جا فقرا را

و خویشان و ذوی الارحام اند و اتفاق با ایشان صله رحم است و ثواب آن مضاعف است و ایشان اولی اند و در بعضی احادیث وارد است که صدقه بر کسیکه قرض

نیست که خویش او محتاج باشد و او بر دیگری دهد و در فقیر و در روایت دیگر وارد است که افضل صدقات عطا کردن بخویشیست که عداوت

داشته باشد با آدمی چرا که موجب مخالفت نفس و مجاهده در حقیقت است و در شرع انور منقول است که هرکه مهمانی کند خویشان و همسایگان

فراموش نکند و کسی را که بداند مهمانی رفتن بر او شاق است تکلیف نکند و دعوت از احاضر کند و منع مهمانی در جمع نماید و بعد از بیشتر است که

در هر کاری از شیطان است مگر در پنج چیز که شتابیدن در آنها طریقه پیغمبران است طعام آوردن از برای مهمان و برداشتن میت و دفن و تزویج

بکر و ادا نمودن قرض و توبه از گناه و سزاوار آن است که فقرا را در مهمانی بر اغنیا مقدم دارند اگر چه مهمان اغنیا و مطلق مردم نیز ثواب و فضیلت دارد و امام و بعد هر کس

از اغنیا سوای نیکو باشد و مجرد حضور مجروح و هم بحضور صحیح نیز سنت است که طعام را با قدر کفایت حاضر کند و کمتر باشد که موجب نقصان مهمان

و زیاده فر که تضییع مال حاصل است و مستحب است که خلال حاضر کند و بر اهل خانه و با مهمان گشاده رویی و خوش کلامی نماید و مشایعت و یکبار الی باب الدار

حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه و نیز آن حضرت بعد از ذکر آنکه بهشت که از جمله

ضیفان است که بعد از طعام و طلاقت وجه و بشاشت هر چه بیش از حال مواکله و انجاح الکرام است تقدیم ذکر برای او قبل از طعام چنان او فوق است بطبیعت

اضرار است که آنچه مهیا است بیاورد و تعرف قول عز و جل و ملائکه فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون فضیلت دارد که از برای مهمان نیز ادابی چند است از جمله آنکه

دعوت برادر مؤمن را اجابت کند و فرق میان غنی و فقیر نگذارد بلکه بفقیر بیشتر و در دعوت بعد از مسافت مانع در اجابت او نشود و مکروه است که

باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حاضر و غایب بیست آنچه در او صیت میکنم که اجابت دعوت مسلمان کند اگرچه بقدر پنج میل راه باشد

و روزه سنتی داشته باشد او را عذر قرار ندهد بلکه اگر برمیند که او به چیز خوردن خوشحال میشود افطار کند و ثواب افطار بیش از روزه خواهد بود

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که روزه باشد و بر برادر دینی خود وارد شود و نگوید روزه ام افطار کند خداوند یکسال روزه بجهت او ثبت

و از جمله آداب مهمانی است که چون داخل خانه میزبان شد میل بصدر نکند بلکه هر جا که اتفاق افتاد بنشیند و اگر صاحب خانه جائی از برای او معین کند همانجا بنشیند

و در آنجا نگاه بموضعی که طعام از آنجا بیرون آید نکند و ابتدا به اکل نکند و نیز از اهل تحفه حیا و عدم بر صاحب خانه میزبان نمود و ایشان را انتظار ندهد

بلکه و وقت بعجل گذاشتن انتظار نکشد و داخل و ایشان نشود و باید در وقت کار ایشان بر ایشان داخل نشود و بعد از اکل طعام زود قیام نماید و بیرون اذا

طعمتم فانتشروا عمل کند و مداوم که نشسته فضول نماید چه عزت در مجالس قلت کلام و سرعت قیام است چنانچه حکما گفته اند الغزنها الی السنه قلة الکلام

و سرعة القیام و در مکالمه سخن نگوید که اگر جواب بدهند او را باید فایده نیرزد چه در زمان گفتن ایشان بعد از نگاه او چیزی و سپید او صاحب امام که

لاتقولن ما یسوؤک جوابه و هر گز مراوجه دالی با کسی که بجوج باشد و بحقیقی نکند چه اگر بگفته لاتمار اللجوج فیمحل و از سیره سجاد زین العابدین علیه السلام

و مرویست من ازیع الحق شیخ هالت العروت و حسب فیها الظنون و اگر در مجلس کسی فقیهی یا بغیر آن متکلم نیز شرفا فانکار او باشد باید که نه سخن بکند

متعرض او نشود و ملامت نه اینها و امثال اینها که بعضی گفته اند من تعقیبات قبل ان یعرف بلا آن بیت کرا ز هر بابی چون یکی باز نی اگر گوهری شوی کاهی بری
و از کلام بعض حکماء است یستدل علی عقل الرجل بقلة مقاله و علی فضله بکثرة احتماله و در مجالس با دیگران هر کسی از غنی یا فقیر اگر بدون احتیاج او را
تعظیم کند و احترام او و امثال اینها البته حق او را رعایت کند بغیر کمال التفات و مهربانی در باره او بعمل آورد و خصوصا من عظم انما عظم لغناه و غیرها
از اداب و اخلاق حسنه همه را مرعی دارد مخفی نماند اخباری که در فضیلت اطعام مؤمن وارد شده در صورتی است که غرض او از آن شکم پر کردن
نباشد بلکه غرض او اکرام برادر مؤمن خود و متابعت سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و اگر بداند که مهمانان از جمله فساق یا ظالم است یا غرض او
از ضیافت و غرائب مباهات و فخر و ریا نیست سزاوار آنست که وعده ندهد و همچنین اگر طعام او یا خانه او و یا فرش او حرام یا شبهه ناک باشد یا در آن
موضع مرتکب معصیت شوند مثل اینکه ظرف طلا یا نقره استعمال کنند یا مشتمل بر غناء یا شراب بوده باشد یا میزبان مرتکب اسراف شده باشد یا در
آنجا لهو و لعب یا هرزه گوئی یا غیبت مسلمی شود و امثال اینها و اکثر اینها در وعده دادن حرام است و در بعضی که حرام نیست باز وعده ندادن اولیست و اینکه
ناچار باشد از اینکه بسفره ظالمی حاضر شود تا تواند که چیزی نخورد و مطلقا بغذاهای خوب نه اید بجهة طالب سعادت باید ملتفت احوال خود باشد
و ملاحظه احوال خود را بکند و هر عملی که بقصد قربت نکرد و از روی اخلاص و رضای خدا باشد او را اختیار نکند و از سبب آن و بخل و یا خود را از
باقی عقبی محروم نسازد و نفس فضیلت آنکه آنچه را که آدمی بجهة حفظ آبرو صرف اطعام شود و دفع شر اشرار و منع ظلم ظالمین نماید همه اینها از
ثمره سخاوت است و بخیلان که بواسطه بخل انواع مذلت و خواری را می کشند و آبروی خود را بباد داده اند و در بعضی اخبار وارد شده است که آنچه
مال بجهة حفظ آبرو صرف شود حکم صدقه دارد و همچنین است ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و اجراء قنوات و نشاندن درختان و امثال اینها
چه اینها که اثر آن در روزگار باقی می ماند تا قیامت نفع آن در دنیا و عقبی بصاحبانش می رسد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است
که شش چیز است که ثواب آن بعد از وفات بمؤمن میرسد یکی فرزندی که از برای او طلب آمرزش نماید و مصحفی که بعد از خود گذارد و درختی که بنشاند و چاهی
که حفر کند و صدقه جاریه که مستمر باشد و سنت حسنه که بعد از خود از آن منتفع شوند مثل ساختن مدرسه و پل و رباط و وقف مزارع و غیر آن و امثال
اینها و طریقه که بعد از او بآن عمل نمایند و از جمله اینها و بهترین همه آنها اینست که آدمی بجهة برادر مؤمن خود عطا کند یا ارسال نماید
خواه فقیر باشد و خواه غنی بجهة تالیف قلوب و تاکید دوستی و اخوت سیما در مطاوی و در شرع پسندیده و ممدوح است و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند که با هم دوستی کنید و هدیه بیکدیگر بفرستید که آن کینه را از برادران می برد و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که
هدیه از برای برادر مسلم بفرستم دوستتر دارم که مثل آن از تصدق کنم و حضرت امام جعفر صادق فرمودند که از جمله اکرام آدمی برادر مؤمن خود را اینست
که تحفه او را قبول کند و هر چه دارد بتحفه او بفرستد تکلیف نکند و از کلام آن حضرت است که انما تقرب الی الله بالصدقة و تدرك الاخرة
پس بخیل بیچاره از فیوضات و خیرات و منافع امثال این ثوابهای بیمنتها و فضیلتهای بینهایت محروم میگردد و در دنیا نیز در نزد اقارب
اباعد ذلیل و خوار و بیمقدار میشود با اینکه بخیل هرگز لذت مال نمی برد بدستیاری ایشان را مشاهده مینماید و میداند که از برای او خانه دیگری از
خانه نیست که خواهد بیشتر بجا ماند و مال او را احتیاج داده تا بیرون بیاید نمیشناسد که در آنجا ذخیره نماید که در روز قیامت دستگیر
کار او در آنجا باشد اهل الحق و زادان مطالقی چنان انکار کرده در این خانه و غیرها طلا و نقره مدفون ساخته و ضیع نکنی باخانه نرفته
و حال اینکه آن مال در زیر زمین پنهان کرده و ذکات آنرا نیز نداده و نخواهد داد و اگر از بخیلی چیزی اعطا بفرزندان خود کند چه او در بار
وما و میدهد هرگز نمی که فرزندان در بار او نیکی کنند و غالب اینست که اولاد و وراث چنین کسان فاسق و شریر و ذکار می باشند فاما ازاو ان
بخیل بیسعادت بر تحصیل و تصحیح جمع کرده و خزینه نموده و در معصیت خدا صرف می کنند و بر ظالمان داده و نیز آن خاص از نظر خدا و رسول
میکرده خصوصا که آدمی سبب بخل غالبا بسبب آنکه از دادن زکوة که از همه اعمال مالی بر جمیع صدقات مقدم است و بسا که بیاید
وا خبار بسیار در مدح دهندهٔ زکوة و ذم تارکان وارد شده و حق سبحانه و تعالی در بسیار مواضع قرآن از آن بعد از نماز یاد کرده و
تارکین و مانعین زکوة نهی میفرماید و قصد بهلاکت فرموده بلکه در بعضی از احادیث وارد شده و چه بسیار اوقات که فقرا بسبب امساک ایشان
چند روز بی طعام مانده و عیال ایشان گرسنه ماند و ایشان را هلاک مینماید و مالی که خدا با ایشان عطا کرده ایشان را از کراهت و دیگران
فرو نموده و اعمال ایشان از وعده خود و وعید نموده که در عقبی ایشان را بعذاب الیم دچار کرده و چنین خواهند بود و اینست جهل او و عاقبت مال او

فرموده والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم
وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آنها که طلا و نقره جمع میکنند و در راه خدا صرف نمی‌نمایند بشارت ده ایشانرا
بعذاب دردناک در روزی که آنها را سرخ کنند در آتش و بآنها داغ کنند پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشانرا و بگویند اینها چیزیست که برای خود
جمع کرده بودید پس بچشید آنها را و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتست که چون مردم زکوٰة خود را منع کنند زمین برکات خود را منع میکند
و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که زکوٰة نقد خود را نداده باشد در روز قیامت خداوند عالم او را در بیابانی [illegible]
[illegible] ماری عظیم براو مسلط میسازد که در دنبال او میدود و او از آن مار میگریزد چون می‌بیند که از دست او خلاصی ندارد دست
خود را بدهان او میدهد [illegible] مانند [illegible] طوق [illegible] میشود و [illegible] اینست که خداوند عالم میفرماید سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیامة و صاحب شتر و گاو و گوسفند که زکوٰة آنرا نداده باشد خداوند عالم او را در روز قیامت در صحرای هموار [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] [illegible] صاحب [illegible] [illegible] که زکوٰة آنرا نداده باشد خداوند عالم [illegible]
[illegible] کسی [illegible] و نیز از آنحضرت منقولست که هر که یک قیراط از زکوٰة خود را منع کند نه مؤمن است و نه مسلمان [illegible]
که هیچ [illegible] ضایع نشد [illegible] مگر بواسطه آنکه زکوٰة خود را نداده‌اند [illegible] که [illegible] خود را منع کند از [illegible]
حق خود را در مال خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که هیچ مالی در صحرا و دریا ضایع نشده مگر بنداشتن زکوٰة
از حضرت صادق منقولست [illegible] زکوٰة [illegible] هر که [illegible] [illegible] باید که [illegible]
نموده است [illegible] و زکوٰة دادن [illegible] [illegible] [illegible] اسلام میشود و [illegible]
[illegible] بسند صحیح [illegible] از حضرت امام جعفر [illegible] روایت کرده‌اند [illegible] خداوند عالم [illegible] فرموده زکوٰة
را با نماز [illegible] فرموده اقیموا الصلوة واتوا الزکوٰة پس هر کسی که نماز کند و زکوٰة ندهد [illegible] [illegible]
[illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رسول خدا [illegible] در مسجد [illegible] [illegible] ای فلان [illegible] [illegible]
اخراج نمود و فرمود [illegible] از مسجد ما [illegible] نماز مکنید [illegible] زکوٰة نمیدهید [illegible] فرمود که هر که زکوٰة نمیدهد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در روایتی حضرت صادق فرمود که رسول خدا فرموده است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زکوٰة [illegible] [illegible] و حضرت کاظم فرمود [illegible] که هر که زکوٰة مال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول خدا [illegible] حق تعالی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] روز قیامت [illegible] [illegible] داخل بهشت شود و از حضرت صادق منقولست [illegible] زکوٰة [illegible] [illegible]
کرده باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] [illegible] کافر [illegible] اجماع نموده‌اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] هر کسیکه وجوب آنرا انکار کند [illegible] [illegible] اسلام بوده [illegible] [illegible] مسلمین باشد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] واجب القتل است [illegible] [illegible] [illegible] مسلمان شده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از ابان بن تغلب روایت نموده‌اند که حضرت ابی
عبد الله علیه السلام فرمودند [illegible] [illegible] [illegible] حکم خواهد کرد بحکم خدا [illegible] [illegible] [illegible]
و کردن مانع زکوٰة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زکوٰة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل ایمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
زکوٰة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زکوٰة [illegible]
[illegible] [illegible] حرامست خوردن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

حرام است پس جایز نیست بیع وابتیاع آن تا مادامی که مالک بعد از آنکه بقاعده خروج تخمین زکوة آنرا مشخص کرده وضامن شده باشد قبل
از تخمین و تشخیص و تضمین حصه فقرا بعد از آنکه بنصاب رسیده باشد خوردن و تصرف و ابتیاع کردن حرام است و اگر مالک بعد از تعلق
زکوة بمیرد پیش از ادای زکوة بر خود او واجب است و هرگاه بمیرد از اصل ترکه او ماخوذ میشود قال فی المنهاج والزکوة تتعلق بالعین مطلقا
ولو فی مال التجارة ولا یجوز التصرف فیه قبل الضمان ولو تعلق الزکوة بمال وفات مالکه لزم الاخراج من الاصل ولو زاد الدین علی اصل
الترکة قدم حق الزکوة وفی القلائد والذی یقتضیه اخراجها من العین اتفاقا فی الغنم والبقر والابل علی الاقوی و بالجملة بعد از آنکه
[illegible] زکوی بحد نصاب باقیة و شرایط که در کتب فقهیه مذکور است رسید تصرف مالک بدون تضمین حصه فقرا جایز نیست چون
زکوة تعلق بعین میگیرد بقول اکثر پس در دست مالک امانت و ضامن میشود مال در دست او بعنوان امانت است نه تفریط هر چند با امر
اخراج باشد با تمکن از ادا پس اگر بعضی از امام و نایب و حاکم تفریط ضمان نمی شد و اگر قبل از آنکه ضامن حصه فقرا بشود همه آنرا بفروشد
چون حصه خود او میباشد نه در حصه فقرا و در نصوص جمعی بجامع الشرایط دو قول است هرگاه حق فقرا از مشتری قرار است با اذن آن
[illegible] بعد از آنکه مالک بعد [illegible] حق فقرا است [illegible]
[illegible] و اگر تا [illegible] جایز است [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] اکثر علما [illegible] بعضی اعتبار کرده [illegible] و [illegible] مال [illegible]
نصاب [illegible] اخراج زکوة [illegible] بیع [illegible]
[illegible] مالک [illegible] فقرا باشد [illegible] موقوف باجازه حاکم شرع است و اگر
[illegible] فقرا [illegible] اجازه نمود [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] ذکر شود قال فی المنهاج
[illegible] مع الضمان [illegible] مطلقا او موقوف علی
الاداء [illegible] وجهان ولو باع الجمیع ثم اخرج الزکوة صح البیع [illegible]
[illegible] الزکوة [illegible]
[illegible]
والبایع [illegible] الضمان [illegible]
جاء فی [illegible] الاداء [illegible] البیع [illegible]
المشتری وجهان وهل ینتقل مال الزکوة الی المال [illegible] الضمان [illegible] وجهان ولو باع [illegible]
[illegible] البیع [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
ان [illegible] باجازه حاکم شرع [illegible]
[illegible] اخراج زکوة [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] مال الزکوة
[illegible]
ولکن [illegible] الائمة علیهم السلام [illegible]
هذا کله [illegible] تعلق الزکوة بالعین [illegible]
[illegible]

فی الغضب

[illegible] شراوه متعلق [illegible] که [illegible] غضب [illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible] غضب [illegible]

قطعه‌ای از آتش شیطان است که [illegible] در قلب بنی آدم و چون [illegible] غضبناک می‌شود [illegible]

[illegible] و شیطان داخل می‌شود [illegible] شیطان [illegible]

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible]

[illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible] روایت شده است که [illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible]

[illegible]

کی و به صفت علم [illegible] ذا الکفل [illegible] از طریقه پیغمبران مرسل است و یکی از آنها را صفت علم شمرده‌اند و ابن بابویه روایت

کرده است که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال ذوالکفل فرمود که مردی بود از حضرموت و نام او عویدیا بود و پدر وی [illegible]

بود و پیغمبری پیش از وی بود [illegible] که خلیفه من می‌شود که بعد از من هدایت مردم نماید بشرط آنکه غضب [illegible]

و بروایت دیگر بشرط آنکه روزها روزه باشد و شبها [illegible] برخواست [illegible]

[illegible] جوان برخواست [illegible] فوت شد و عویدیا [illegible] مردم حکم [illegible]

[illegible] شیطان با اتباع خود گفت [illegible]

[illegible] ذوالکفل [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible] ذوالکفل [illegible]

[illegible]

في الغضب ۱۲۷۵ ۱

از آنچه در دست مردم است زیرا که نرسیدند پیغمبران و صدیقان بانمراتی که رسیدند مگر بقطع طمع از آنچه در دست مردم است و در حدیثی دیگر
منقولست که چون حضرت لقمان از بلاد خود بیرون آمد بقریه‌ای فرود آمد بموضعی که او را کوماش میگفتند چون در آنقریه هیچکس او را نشناخت [illegible]
و هرچند با ایشان التفات [illegible] شد پس در گاه خانه خود را بر روی خود بست و با فرزند خود خلوت کرد و او را نصیحت و موعظه کرد و از جمله نصایح او
این بود که ای فرزند خود را در هنگام غضب نگاه دار که تا هیزم جهنم نگردی مرویست که روزی بحضرت رسول عرض کردند که فلان زن روزها
روزه میگیرد و شبها را بعبادت بپا میدارد ولکن بدخلق است و از بدخلقی همسایگان خود را آزار میرساند فرمودند هیچ خیری برای
او نیست او از اهل جهنم است و در کافی در باب حسن معاشرت از احدهما علیهما السلام روایت نموده که فرمودند الا تقوا [illegible] من الناس [illegible] العداوة
ما حصل معنی اینکه [illegible] از مردم الا کسب عداوت و دشمنی است که بان مردم را دشمن خود میسازید و در خبر دیگر وارد شده [illegible]
مرویست که من عذب لسانه کثر اخوانه ما حصل اینکه هر که شیرین زبان و کلام باشد اخوان او بسیار و دوستان او بسیار میشود و در کافی روایت
کرده که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند و ان شئت ان تکرم فلن و ان شئت ان تهان فاخشن و من کرم اصله لان قلبه و من خشن عنصره
غلظ کبده [illegible] یعنی اگر خواهی گرامی داشتن مردم ترا پس نرمی کن با مردم و اگر خواهی خوار داشتن مردم ترا پس درشتی کن با مردم و هر که خود [illegible]
از او فرزند شده نرم است دل او [illegible] خلاف [illegible] است جانب مردم میکند و هر که شتاب بکند [illegible]
در بلا میکرد [illegible] حافظ بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر ببند دام نگیرند مرغ دانا را [illegible]
غضب به سه قسم‌اند بعضی در طرف افراط هستند که در وقت غضب [illegible] از برای ایشان باقی نمیماند و از اطاعت عقل و شرع بیرون [illegible]
و طایفه در طرف تفریط‌اند که مطلقا قوه غضبیه ندارند و در جایی که عقل و شرع [illegible] لازم است مطلقا [illegible] نمیکنند [illegible]
اند که غضب ایشان بموقع و غلظت ایشان بجا میباشد و در هنگام غضب از قید شرع و عقل بیرون نمیروند و شکی نیست که حد اعتدال [illegible]
و حد اوسط [illegible] فی الحقیقه غضب نیست شجاعت و قوه نفس است و طرف تفریط آن نیز اگرچه غضب باشد مذموم و قبیح [illegible]
است زیرا که [illegible] قوه غضبیه باشد [illegible] است [illegible] بلکه در موضع غضب [illegible] است از حضرت
امیرالمؤمنین مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای دنیا هرگز غضب نمیکرد [illegible] حق [illegible]
غضب [illegible] تا یاری حق را نمیکرد و از آنچه گفتیم معلوم شد که غضب مذموم [illegible] افراط باشد زیرا که اعتدال آن ممدوح [illegible]
تفریط آن غضب نیست [illegible] صفات خبیثه است [illegible] از نصایح لقمان است که ای فرزند [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] و [illegible] مباش که ترا بجوشانند و تلخ مباش که ترا [illegible] بیرون اندازند [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] از امثال عرب [illegible] که [illegible] و لا [illegible] فتعصر [illegible]
[illegible] ما حصل اینکه چنان شیرین مباش که ترا بلع کنند و چنان تلخ مباش که ترا از دهن بیرون اندازند [illegible]
[illegible] و لا [illegible] فتعصر [illegible]
انتهی کلامه [illegible] و قریب باین [illegible] نقل شده [illegible] و لا یابسا [illegible] و لکن [illegible] لازم است که هرگاه [illegible]
با و ظلمی وارد شود و کفتار با کردار اگر آن شخص مستحق [illegible] و انتقام [illegible] است [illegible] نکند [illegible]
جزا و مقید [illegible] شرع بیرون ننهد و اگر سخنی گوید باید چنان سخن گوید که حرام نباشد مثل [illegible] کند
کند یا دشنام دهد [illegible] که در شرع مکافات ندارد [illegible] بی‌ادب [illegible]
داشته باشد [illegible] انتقام کشد [illegible] جواب [illegible] اهل [illegible] احمق [illegible]
ملتزم [illegible] و اگر چنین نباشد [illegible] که هو الرب [illegible] شرع [illegible] جواب [illegible]
داشتن مشکل است چه اکثر مردم در وقت غضب [illegible] ضبط خود عاجزند و کدام [illegible] انتقام کشید [illegible] از برای مظلوم [illegible]
و او مصیبت [illegible] چنانکه [illegible] لا یحضره الفقیه روایت کرده که جناب علیه السلام فرمودند و حسبان [illegible] عدوه فی [illegible]
الله [illegible] کند و [illegible] که [illegible] مظلوم میکند و خداوند قهار [illegible]

اتمام

انتقام از بدی بالاتر و فاضلتر میشود فصل در بیان آنکه عفو و بخشش از نیکوترین صفات و جناب قدس الهی اشرف مخلوقات خود را بآن امر فرموده
حیث قال خذ العفو و امر بالعرف یعنی طریقه عفو و بخشش را نگاه دار و امر بمعروف کن و باز فرموده فلیعفوا و لیصفحوا یعنی باید عفو و گذشت نمایند
و نیز فرموده و ان تعفوا اقرب للتقوی یعنی اگر عفو نمایند بتقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که بنی
آدم در صفات مختلفند بعضی دیر بغضب می آیند و زود غضب ایشان بر میگردد و بعضی زود بغضب می آیند و زود بر میگردند و طایفه زود بغضب
می آیند و دیر راضی میشوند و جماعتی دیر بغضب می آیند و دیر خوشنود میشوند و بهترین این طوایف کسانی هستند که دیر غضبناک شوند و
و زود خوشنود گردند و بدترین ایشان آنانند که زود بغضب آیند و دیر راضی شوند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که عفو [illegible]
[illegible]

و بر رفق اینها داده میشود و بر خرق و درشتی نمیدهند و باز از آنحضرت مرویست که رفق مبارک و میمونست و درشتی شوم است و حضرت کاظم علیه السلام
فرمودند که نصف عیش و زندگانی آدمی در رفق و نرمیست و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که خدا ایمان [illegible] نیکو گرداند و هر که را
حلم و بردباری کسی را ذلیل نکرده است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که خیر و خوبی این نیست که مال و اولاد کسی زیاد شود بلکه آنست که علم او بسیار و
حلم او عظیم گردد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ناصر و یاور از برای هر کسی حلم او کافیست اگر حلم او نداشته باشد بتکلف خود را بر حلم بدارد
یعنی متحلم و متشبه شود بحلیمان و از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که خشم خود را فرو برد در جائیکه هر گاه خواهد تواند خشم کند در روز قیامت
دل او را از خوشنودی و رضا مملو خواهد کرد و آنحضرت فرمودند که هیچ بنده جرعه ننوشیده باشد که اجرش بیشتر باشد از جرعه غیظی که از برای خدا فرو برد
و از آنحضرت مرویست که حسن خلق صاحبش را میرساند بدرجه کسیکه پیوسته روزها روزه و شبها بعبادت مشغول باشد و از حضرت امام محمد باقر
منقولست که مردی بخدمت حضرت پیغمبر آمد و عرض کرد که یا رسول الله مرا وصیتی کن حضرت او را وصایای چند فرمودند از جمله این بود که با برادر مؤمن
به گشاده رویی ملاقات کن و حضرت امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند که نیکی و خوش خلقی ولایتها را آباد میکند و عمرها را زیاده میکند
و فرمودند بدرستیکه خدا بنده را بحسن خلق ثوابی کرامت میفرماید که صبح و شام جهاد در راه خدا کرده باشد و نیز از آنحضرت مرویست که نیکی و احسان
کردن با مردم و خوش خوئی با ایشان باعث وسعت رزق میشوند و عمرها را طولانی میسازند و بخل و عبوس صاحب خود را از خدا دور میکند و با اهل
آتش نزدیک میکند [illegible] خوش خلقی افضل صفات پیغمبران و اشرف اخلاق برگزیدگانست [illegible] ابراهیم پیغمبر [illegible] تا اینکه باین صفت [illegible] کامل و تمام
و چون سرور پیغمبران و سید اولین و آخرین در این صفت بغایت [illegible] بود و در نهایت [illegible] متمکن شده بود خداوند عالم [illegible] اظهار نعمت خود
او را مدح نموده [illegible] و فرمود انک لعلی خلق عظیم و در حدیث است که شخصی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب التماس نمود که شمه از اخلاق حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله بیان نماید امیر المؤمنین ع فرمود که نعمتهای خداوند را که در دنیا بعباد خود ارزانی فرموده احصا کن [illegible]
الله تمام [illegible] که ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها [illegible] امام المتقین [illegible] فرمود که خداوند [illegible]
قل متاع الدنیا قلیل و خلق محمد را عظیم شمرده که فرموده انک لعلی خلق عظیم [illegible] چگونه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] از حضرت موسی بن جعفر ع منقولست که یهودی
حضرت رسول [illegible] مطالبه [illegible] حضرت فرمود که ای یهودی [illegible]
[illegible]
[illegible] و اصحاب آنحضرت [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
حضرت فرمود [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible] حقتعالی [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقتعالی فرستاد که انک لعلی خلق عظیم [illegible] و از ابن عباس منقولست که چون
[illegible] آنحضرت [illegible] منقولست [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

وجمعی کرده‌ام اگر نبا ... [illegible] نام آن ... و از آنجا ... و روایت دیگر منقول است که گاهی کودکی را ... [illegible] آن حضرت که دعا کند برای او برکت

نام بگذارد حضرت ... [illegible] ... که آن طفل بول کرد در دامن آن حضرت و مردم فریاد میکردند پس

میفرمود قطع مکنید بول طفل را و میگذاشت تا بول تمام میکرد پس دعا میکرد و نام میگذاشت برای آنکه اهل آن طفل شاد شوند و ندانند که آن حضرت از بول

ایشان متأذی شده است و چون میرفتند جامه خود را میشست ... [illegible] ... بزرگان خود ... مؤلف گوید

که ادب حسنه و اخلاق حمیده آن حضرت ... [illegible] ... بیان نمود و در حلم جناب امیرالمؤمنین علیه

السلام ... [illegible] ... با آنکه آن حضرت را چنان ضربتی زده بود امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود که او را یک ضرب بیش مزنید و گوش و بینی او را

مبرید و از طعام و شراب که من میخورم باو بدهید ... [illegible] ... بکنید ... [illegible]

عبدالله بن زبیر که در جنگ جمل ... [illegible] ... با آن حضرت ... [illegible] ... پشیمان شده بود ... [illegible] ... خویش بود

با آن حضرت ... [illegible] ... و از او عفو نمود ... [illegible] ... اهل بصره با آنکه شمشیر بر روی او کشیده بودند و دشنامها

به او گفته بودند حکم فرمود که کسی متعرض مال و اولاد ایشان نشود ... [illegible] ... رسانند و چون ... [illegible]

بن عامر ... [illegible] ... عفو نمود ... [illegible] ... دعا ... [illegible]

... [illegible] ... و مکارم اخلاق ... [illegible] ... بیان ... [illegible]

... [illegible] ... روایت نموده‌اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین ... [illegible] ... که مشک آب بر دوش گرفته ... [illegible]

... [illegible] ... احوال او ... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... و کوشت ... [illegible]

کردند ... [illegible] ... فرمود ... [illegible]

رسیدند ... [illegible] ... اطفال ... [illegible]

خدا از تو راضی شود ... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible] ... حضرت فرمودند ... [illegible]

اطفال ... [illegible] ... اطفال ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... اطفال ... [illegible]

علی بن ابی طالب ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

و حضرت ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... در حق تو تقصیر کرده‌ام ... [illegible] ... امیر

مؤمنان علیه السلام ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

از ... [illegible] ... قبول نکرد ... [illegible] ... قصاب ... [illegible] ... قبول نکرد ... [illegible]

... [illegible] ... قصاب ... [illegible] ... امیرمؤمنان ... [illegible] ... قبول ... [illegible]

او ... [illegible] ... قصاب ... [illegible]

... [illegible] ... قصاب ... [illegible]

نزد قصاب ... [illegible] ... نزد قصاب ... [illegible]

بالا آن حضرت در کوفه مشرف شود ... [illegible] ... امام علیه السلام ... [illegible]

شده بود ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... قبول ... [illegible]

... [illegible] ... قبول نکنم ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

اقوام شناخت خود را بقدر همای آنحضرت نداشتند آنحضرت فرمود یا امة الله آیا شنیدهٔ و [illegible] بیان میکوید آنجا که میگفت که ستم

کنیز غلام و کنیز خود را کنیز کرد این نیست و معبود [illegible] با پادشاه یکی خدا او را علاوه بکری [illegible] عرض کرد ای مولای من جان من فدای قدم مبارک

شما باشد او را بخشیدم و شما آنحضرت فرمود من هم او را آزاد نمودم عرض کرد ای مولا توقع آنکه منزل مرا مشرف فرمائی قدری طعام تناول فرمائید

آنجناب قبول فرموده داخل خانه شد آن زن مسرور شده مشغول تهیه اسباب بود که ندیم او امد و سپید کفت بشارت باد ترا که امیرالمؤمنین

بخانه ما تشریف دارند بشفاعت کنیز آمده اند که آن جنابرا مسرور نمودی کفت بلی او را بخشیدم و آنجناب هم آزاد نمود و امد [illegible] مسرور شد

کفت بعوض این احسان تو باغ ارغوانی خود را بتو بخشیدم آنگاه آنحضرت مشغول تناول طعام شد والفقایه [illegible] و کویند

نام سید مقر نفر [illegible] با آنحضرت منتظر بوده نزد جناب امیر رسید که امیرالمؤمنین را نزد دکان نوبختی برد [illegible] کفت

کجا را بن فیض عظیم که از مدلین [illegible] ودری الاّن [illegible] آنجناب [illegible] بودم و الی الاّن [illegible] عادی [illegible]

[illegible] اورده ام که بوم لجمعه شرف لقاء آنحضرت [illegible] کنند همان دوان عرض [illegible] امیرالمؤمنان بود و سپید وای

و پیراهن لباس واشته [illegible] کفتند آنکه لباس [illegible] پوشیده بود [illegible] بیرون [illegible] بوده

امد عرض [illegible] آنجناب [illegible] و آنچه در دکان دارم [illegible] اموال [illegible] با [illegible]

آنگاه [illegible] بجهت [illegible] اموال [illegible] کفت [illegible] اورده [illegible]

شده باشد [illegible] در دکان [illegible] آنحضرت [illegible] بود و جناب امام حسن علیه السلام [illegible]

شد [illegible] مبارکش [illegible] امام حسن [illegible] دست خود را [illegible]

آنجوان [illegible] ابوالحسن [illegible] امام [illegible] السلام [illegible]

[illegible] بشارت [illegible] حضرت [illegible] امام [illegible] جوان [illegible]

[illegible] دکان [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنجناب [illegible]

[illegible] و آنجوان [illegible]

نواسته [illegible] امکان [illegible] مبارک [illegible]

واخبار در بیان تواضع [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

حتی کنیزان و بندگان [illegible] زیاده از [illegible] امام [illegible]

مقبول خاص و عام بوده اند [illegible] ایشان [illegible]

امده [illegible] مکارم اخلاق ایشان [illegible] امام حسن

و یک [illegible] زبان [illegible] حضرت [illegible] امام حسن [illegible] سلام [illegible]

[illegible] دارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] ما [illegible]

[illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible]

[illegible] والکاظمین الغیظ [illegible]

خشم خود را فرو خوردم [illegible] والعافین عن الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم [illegible] والله یحب المحسنین [illegible]

ترا آزاد کردم [illegible] خدا [illegible] آنحضرت [illegible] غلامان آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

که اینها از بدنهای ما پوشیده است یا ده از آنکه بمانند [illegible] و با ایشان کردند و فرمودند که ایشان ما [illegible] حضرت فرمود
که امشب با هزار درهم با و عطا کردند امروز کریان شده برگشت و فردا دیگر که کواهی میدهم که تو فرزند رسول خدایی [illegible] بگریست و لیکن [illegible]
و دشنام داد حضرت فرمود که ای جوان عقبه [illegible] و [illegible] اگر من از آن عقبه خواهم که [illegible] کرد [illegible]
خواهم ماند من [illegible] [illegible] است که شخصی [illegible] حضرت [illegible]
کرم حضرت فرمود که من هم از تو عفو کردم و [illegible] [illegible] حضرت صادق [illegible]
با او پرسیدم که چرا [illegible] فرمود که من [illegible] خانه [illegible] داخل خانه شدم [illegible]
[illegible] فرزندان من [illegible] بالا [illegible] [illegible]
[illegible] که آن من [illegible] حضرت [illegible] بودند [illegible]
وارد شده است که شخصی [illegible] [illegible] حضرت صادق [illegible]
و دید که نماز میکند حضرت [illegible] حضرت فرمود که [illegible]
برونند [illegible] [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible]
کار [illegible] حضرت امام موسی کاظم علیه السلام [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فرمودند که [illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است [illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
صادق علیه السلام منقول است که چون [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

221 فالحلم 81

در هنگام غسل ایشان دیدند دادو از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت زده پی جنازه او روان شدند و کاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و کاهی جانب چپ را تا بر سر قبرش گذاشتند حضرت داخل قبر شدند و به دست مبارک خود او را در لحد گذا

و خشت ابر او چیدند و بکل رخنهای خشتها را مسدود کردند چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم بدن سعد

پوسیده اما حق تعالی دوست میدارد بنده که کاری کند محکم کند و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار میکردند مادر سعد گفت بر سعد اکو ارا

باد بهشت از برای تو حضرت فرمودند که ای مادر سعد خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار خود به درستی که سعد در قبر فشاری رسید چون حضرت

برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه هیچکس ندیدیم که چنین کنی در جنازه اش بی ردا و کفش

رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او بی ساحبحر بی ردا بودند و بی نعلین بودند من نیز تاسی به ملائکه کردم گفتند که گاهی جانب راست جنازه را می

گرفتی و گاهی جانب چپ را فرمود که دستم بر دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم گفتند که در غسل او حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و

به دست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که او را فشار قبر رسید فرمود که بلی او را فشار قبر رسید برای آنکه با اهل و عیالش [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] صفات ذمیمه است [illegible] فرمود [illegible]

نکرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فرمودند [illegible] الله [illegible]

[illegible] خلق [illegible] نیکو [illegible] باشد و اخلاق [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] صاحب خلق [illegible] باشد [illegible] صاحب خلق نیکو [illegible] خدا

باشد و بر اخلاق [illegible] خلق بد [illegible] شده [illegible] باشد

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] مؤمن [illegible]

[illegible] خلق [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] با حسن خلق است [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام منقول است [illegible] مردم [illegible]

[illegible] نیکو [illegible] حسن خلق [illegible] توان کرد [illegible]

[illegible] توان کرد [illegible] توان کرد [illegible]

[illegible] توان کرد [illegible]

[illegible] نظم کلام [illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible] المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاجماع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرع ۱۵۸۳

مدت سه روز که خیار حیوان است در صورت مشتری با خیار عیب که معامله را فسخ کند یا ارش بگیرد چنانچه در عبارت [illegible] مذکور شد

لانه مضمون على البايع بلا خلاف و در شرایع نیز گفته و بعد وقت عیب بعد القبض فانه مانع الرد بالعیب السابق دون الارش و در مسالک در شرح این فقره

گفته ولا فرق في العيب الحادث بين كونه من جهة المشتري وغيره [illegible] نعم لو كان المبيع حيوانا وحدث فيه العيب في الثلثة من غير جهة المشتري فانه

لا يمنع من الرد والارش لانه مضمون على البايع والظاهر ان كل خيار يختص بالمشتري كذلك وازین عبارت معلوم کردید که اگر [illegible] خیار عیب [illegible]

که ازو مخصوص [illegible] باشد و مبیع بدون [illegible] مشتری عیب [illegible] شود در صورت مشتری با اختیار [illegible] خرید و فروش را فسخ کند یا ارش بگیرد [illegible]

[illegible] معلوم شود که یکی از آنها عیب [illegible] که [illegible]

[illegible] نقل شده [illegible]

[illegible] قال في [illegible]

[illegible] الاجماع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من الاجماع [illegible]

[illegible] البايع والمشتري [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معلوم شود که [illegible]

[illegible] بایع [illegible] معامله را فسخ کند [illegible] ارش بگیرد [illegible]

[illegible]

[illegible] معامله را فسخ [illegible]

[illegible] قال في [illegible] البايع في هذه الصورة وان كان [illegible]

[illegible] فان كان في البيع [illegible]

الثمن والامضاء مع اخذ الارش [illegible] للبايع [illegible] وان كان في الثمن [illegible] للمشتري [illegible] البايع [illegible] الارش [illegible]

الثمن قسم منهما اخذ بالشفعة الخ هفتم ملکوک شد که هرگاه معلوم شود که مبیع پیش از خریدن مشتری معیب بوده باشد و ... [illegible] ... تصرف
کرده باشد نمی‌تواند ... [illegible] ... بلکه باید ارش بگیرد اما علما یک موضع استثنا کرده‌اند از این قاعده کلیه بیرون کرده‌اند باعتبار احادیثی که
از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است و آن یک موضع است که هرگاه کنیزی بخرد و با او نزدیکی کند و بعد از آن معلوم شود
که آن کنیز آبستن است ... [illegible] ... نزدیکی با او کرده است نصف عشر قیمت را
بفروشنده بدهد اما هرگاه با او نزدیکی کند و بعد از آن معلوم شود که عیبی دیگر دارد ... [illegible] ... نمی‌تواند رد کند بلکه باید ارش
بگیرد ... [illegible]

[illegible]

در جامع الشتات نیز که ... روایات ظاهر خواهد بود در غیر ام ولد و ... اخبار مطلقه تخصیص ... قواعد ... و اینکه بطلان بیع ام ولد موقوف
نیست بر اینکه تصرف بعنوان وطی باشد و استثنا را مخصوص کرد ... اخبار ... و دعوی اینکه ... حمل ... که حمل از مولی باشد
ممنوع است ... اما ... که ... غالب ... تصرفات ... و طی ... تصرفات
فرمان ... التزام عشر و نصف عشر ... وطی واقع شده است ...
و شاید که حکم ... در جامع الشتات ... و ذکر عشر ... لفظ نصف ...
باشد چنانکه شیخ ... از روایت کلینی مستفاد میشود و از شرایع و مسالک ... عمل ...
... و قال فی الشرایع و اذا وطئ الامة ثم علم بعیبها لم یکن له ردها الا ان کان العیب الحبل ... ردها و یرد معها نصف
... المکان الوطی ... و لا یرد معها ... ایضا ... اذا اشتری امة ... بعیب سابق ... ردها ...
و لکن ... النصوص ... استثناء ... التصرف بالوطی ... یردها و یرد معها نصف العشر ... الوطی ...
الحکم ... هذه المسئلة ... التصرف فی وجوب شیء علی المشتری ... وطی امة ... وجوب نصف العشر ...
[illegible]

سه فروخته باشد بصد مثقال نقره دیگری بنصه و یک منوال اندازه شریکی دیده باعتبار اینکه هرگاه او مشتری بگیرد مبالا لازم ما ... [illegible]

دو تا ... [illegible] ... هرگاه ... [illegible]

برادر او شود مثل اینکه ... [illegible] ... معلوم شود که ... [illegible]

بگیرد ... هرگاه ... [illegible]

... [illegible] ... باشد مثل آنکه ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

و چون مشتری ... [illegible] ... هرگاه ... [illegible]

منافع باشد ... [illegible]

[illegible]

با حق ظاهری و اشتهار باشد و همچنین است عبارت زنا و سرقت با کہ بعضی ... نموده اند اعتیاد را و در مبسوط گفته که اگر سارق باشد اختیار رد دارد و اما
و در جامع المقاصد گفته اعتیاد شرط نیست چه اقدام بر قبیح یکمرتبه موجب جرات است و باعث ترتیب وجوب حد و بنا بر این شرب خمر و نبیذ نیز عیب است
چنانکه در سرایر بود و ... جامع المقاصد تصریح نموده اند و علی کل حال شکی نیست که اعتیاد سرقت و زنا و شرب خمر از مفاسد مثل لواط
است لکن مطلق وقوع عیب نیست قطعا چنانکه در جواهر الکلام گفته ممکن است که ... باشد که ... شود که او را نقل نماید ... جواهر ... اطلاق
گفته اند که ... نقصان عیب است و ... نموده در قواعد با اینکه ابل علاج نباشد و شاید تقیید بر ... معنا اولی باشد و در خلاف و مبسوط
گفته که اباق ... شود ... اکثر افراد عیب ... خارج شوند و ... گفته که از عیب ... لکن ... شود ... [illegible]
چون ... خارج از ... طبیعی است ... مرکوب که ... بعضی ... ملحق ... شود ... [illegible]
الکلام والشهرة ... بول الکبیر الذی لا یبول مثله فی العادة عیب ... للشیخ واعتیاد الزنا والسرقة ... بعضهم الاعتیاد ... المعتبر ... [illegible]
... جامع المقاصد ان الاعتیاد ... الاقدام علی القبیح مرة یوجب الجرأة ... [illegible]
... الذی لا یؤمن ... شرب الخمر والنبیذ ... جامع المقاصد ایضا ... [illegible]
... فی زیادة ... علی کل حال فلا ... ان اعتیاد الشرب والزنا ... من المفاسد ... [illegible]
ثبوت الخیار ... عن الخلاف ... العبد والامة ... لم یکن ... عیبا قطعا لکن ... [illegible]
... الاباق ... الکافی ... عیب ... الاباق ... بعدم العیب ... [illegible]
... الاشکال فی عدم ... عیبا بلا خلاف
کما ... فی جامع ... کون ... مقیدة فی القواعد ... الاباق ... العلاج ... التقیید ... [illegible]
... اشکال ... فی بعض ... وعن الخلاف والمبسوط ... الجواهر ... لکن ... [illegible]
... خارج عن ... الطبیعی ... فی منهاج الصالحین ... هو الخروج عن ... الاصلیة بزیادة او نقصان عینا او صفة کما
... الزیادة او النقصان ... عیب ... مع الاشتراط ... المالیة ... [illegible]
ومنه الجنون والجذام والبرص والعمی والعور والعرج والقرن والفتق والرتق والقرع والصمم والخرس وانواع المرض ... الا ... [illegible]
الحیض ستة اشهر ... الخارج عن العادة فی ... [illegible]
... ثم ... ملاک ... فی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ابن ابی لیلی ... محمد بن مسلم ... [illegible]
... یوم ... من الایام ... [illegible]
... [illegible]
من الاعیوب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بعض ایلخ واکثر علما برآنند که کفر یا خلل را عیب نیست مگر آنکه شرط کرده باشد و بنده که بجنایت و غیر سبب باشد یا ولادت نکرده باشد عیب است [illegible]
طفل باشد هرگاه او را ختنه نکرده باشند معیب نیست و هر چیز که عیب نیست شرعا و عرفا مع هذا اگر در ضمن العقد شرط کند مشتری که باید فلان چیز باشد
چون فلان ظاهر شود مشتری میتواند فسخ نماید و بایکند علی الاظهر الا انهم بین الطایفة لا لکونه [illegible] القاعدة الشرط [illegible] الوجه في الاول
بعدم الارش مع [illegible] الانحصار [illegible] الواضح [illegible] علی الاول [illegible] الآخر [illegible]
في الرابع [illegible] کلما خرج به عن اصل الخلقة الطبیعیة [illegible] عضوا و نقصا [illegible] المزاج عن [illegible] الطبیعی [illegible]
فهی [illegible] الامرأة [illegible] علی البایع [illegible]
[illegible] في المنهاج ولو اشترط [illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] فان الکفر [illegible] الاجماع والقول [illegible]
[illegible] شود [illegible]
کان [illegible] معلوم شود که فروشنده [illegible]
اختیار فسخ دارد [illegible] الشرایع [illegible] شرح [illegible] المحقق [illegible]
[illegible] القصعة [illegible] الشاة [illegible] اللبن في ضرعها والشاة
[illegible] الاجماع [illegible]
[illegible] الثلاثة [illegible]
[illegible] الاجماع والقول [illegible] المشتری [illegible] الثلاثة [illegible]
کلام جماعة [illegible] الاجماع [illegible]
[illegible] باشد
[illegible]
[illegible] فسخ [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] الایام الثلاثة [illegible] الحلب [illegible]
[illegible] الثلاثة [illegible]
[illegible] الاختیار [illegible] الثلاثة [illegible]
[illegible] الثلاثة [illegible] کلام [illegible]
ما ذکرناه [illegible] البایع [illegible] الثلاثة [illegible]
[illegible] الاولی [illegible]
[illegible] الثلاثة [illegible] القولین [illegible]
[illegible] الاختیار [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] فسخ [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] الثلاثة [illegible]

في خيار
١٤٨٩

مع اخذ الرهانة ومثلها لو لم يعلم حتى زال او نقص [illegible] مات الزوج او طلق [illegible] وقال في الرياض [illegible] فالاقوى

عدم [illegible] لان [illegible] الا ابن الظاهر [illegible]

كه فروشنده چند روز قبل از آن جمع کرده بود و در حين عقد موجود بود و مشتری بنا [illegible]

اجزاء مبيع [illegible]

[illegible]

و مادة و مقصود [illegible] ان العيب [illegible] و كل ما نقص عن الخلقة [illegible] في [illegible] انتهى و قال في الكفاية

اطلاق اكثر الاصحاب ان الثيوبة ليست بعيب الا انه ذكر ذلك في الصغيرة التي ليست محل [illegible] فان اصل الخلقة والغالب [illegible] البكارة [illegible] ابن البراج

[illegible] انتهى [illegible] اگر شرط بكارت [illegible] ثابت شود [illegible] باقرار بايع [illegible]

[illegible]

[illegible] ان البكارة [illegible]

[illegible] اقرار البايع [illegible] ان البيع [illegible] الثيوبة [illegible]

[illegible]

[illegible] الثيوبة [illegible]

[illegible]

التذكرة وشرط بعض الاصحاب عدم احداثه ذلك وهو الاقوى والا لما يتحقق بمرتين ولا يشترط في جواز الرد به اباقه عند المشتري بل متى تحقق ذلك عند البايع
ويصرح في التذكرة وشرط بعض الاصحاب عدم احداثه ذلك وهو الاقوى واقل ما يتحقق بمرتين ولا يشترط في جواز الرد به اباقه عند المشتري بل متى تحقق
ذلك عند البايع جاز الرد ولو تجدد الاباق عند المشتري في الثلاثة من غير تصرف فهو كما لو وقع عند البايع انتهى كلامه رحمه الله وقال في الكفاية الاباق
الحادث عند المشتري لا يقتضي الخيار والسابق على عند البايع يوجب الخيار وظاهر بعضهم وصريح التذكرة الاكتفاء بوقوعه مرة وهو ظاهر جماعة
[illegible] واشترط بعضهم الاعتياد وقيل واقل ما يتحقق بمرتين انتهى كلامه رحمه الله وقال في الرياض لا يرد العبد ولا الامة بالاباق الحادث عند المشتري بلا خلاف
للاصل والمعتبرين احدهما الصحيح ليس في اباق العبد عهدة ونحوه الثاني الموثق لكن بزيادة الا ان يشترط المبتاع ويحملها عليه جمعا بينها وبين الصحيح
فان تجدد الاباق عند البايع وفيه عهدة الحكم برد المملوك من احداث السنة قال لمحمد بن علي فالاباق قال ليس الاباق من هذا الا ان يقيم بينة انه
ابق عنده وهو المستند في قوله ويرد بالاباق السابق مضافا الى الاجماع عليه في الجملة واطلاقه كالنص وغيرها وصريح جماعة الاكتفاء بالاباق السابق في
ولو مرة خلافا لبعضهم فقيده بالاعتياد وكونه مرة ثانية ومستنده غير واضح عدا الاصل والشك في تسمية الاباق مرة عيبا [illegible] يندفع الاطلاق
والثاني بان الرد لعل المستند فيه هو اطلاق النص لا ثبوت كونه مرة من العيب فالاطلاق اظهر وفاقا للاكثر انتهى كلامه رحمه الله شارح [illegible] مركاه ثابت
مثل اينها [illegible] از مسقطات خيار مثل آنكه تبرى از عيب شده باشد و بايع بگويد كه من بيعش را بكل عيبي [illegible] بگويد كه من تبرى از عيب
از عيب كرده بودم قول مشتري را بايد بپذيرد با قسم هرگاه فروخته شده شاهد حال نداشته باشد بلا خلاف [illegible] و بگويد بايع الاثبات عاجز شد
قسم بر مشتري متوجه شد مشتري [illegible] اين قسم خوردن [illegible] قسم بر بايع چنانكه قاعده است [illegible] كه چنين [illegible] قال في المسالك
اذا قال البايع بعتك بالبراءة وانكر المبتاع فالقول قوله مع يمينه لاصالة عدم التبري ومثله ما لو ادعى علم المشتري بالعيب وقال في التذكرة دعواه عليه
التصحيح [illegible] وهو [illegible] لا يقضى بالعيب انتهى وقال في الرياض لو ادعى شيء من مسقطات الخيار كالتبري من العيب ونحوه فقال بعتك بالبراءة
[illegible] فالقول قول منكر مع يمينه بلا خلاف يعرف للاصل المجمع عليه فتوى وروايات البينة على المدعي واليمين على من انكر والخبر الوارد في
هذا مع ضعفه بالكلية وعدم [illegible] التكافؤ [illegible] الاجماع نظرا الى تساقطهما مع القاعدة شاذة لا ايتعد البينة وكره شرعا [illegible] اياه
عيب را بايع انكار كند كه دوست [illegible] و مشتري ادعى خود بينه نداشته باشد [illegible] قول بايع است با قسم و اين در صورتي است كه
قرينه و شاهد حال نبوده باشد [illegible] قول مدعي ادعا شاهد حال [illegible] زيادة اصبع و اندمال الجرح با قصر زمان بيع [illegible] احتمال تاخر
[illegible] چنانكه اكثر اصحاب [illegible] خلاف [illegible] انه قال في المسالك اذا قال المشتري هذا العيب كان عند البايع وانكر البايع فالقول قوله
مع يمينه اذا لم يكن للمشتري بينة ولا شاهد حال [illegible] قول البايع لاصالة عدم التقدم والمراد بشاهد الحال نحو زيادة الاصبع واندمال
الجرح مع قصر زمان البيع بحيث لا يحتمل تاخره عادة [illegible] ويعتبر كونه مفيدا للقطع فيقدم قول المشتري بغير يمين ولو شهد الحال للبايع كذلك كطراوة الجرح
مع تطاول زمان البيع فلا يمين عليه ايضا وحيث يقتصر البايع الى اليمين يحلف على القطع بعدم العيب على عدم العلم ان كان لم يختبر المبيع قبل البيع واطلع
على خفايا امره [illegible] بالقطع على الاصح وبالعدم [illegible] مما يكتفى فيه بالاختبار الظاهر ولو لم يكن اختبره ففي جواز حلفه على القطع عملا بالاصالة
العدم واعتمادا على ظاهر السلامة نظر واستقرب في التذكرة هنا الاكتفاء بالحلف على نفي العلم وهو حسن [illegible] باصالة عدم التقدم انتهى وقال
في الرياض لو ادعى المشتري تقدم العيب التحقق وانكر البايع ولا بينة للمشتري فالقول قول البايع مع يمينه على القطع بعدم العيب عنده مع اختباره
قبل البيع واطلاعه على خفايا امره قولا واحدا وعلى نفي العلم بعدم العيب فقال في التذكرة عملا باصالة التقدم فعلى المشتري الاثبات بالبينة وقيل على القطع
بالعدم كالاول عملا باصالة العدم واعتمادا على ظاهر السلامة والاصل فيه الاصل المتقدم ما لم يكن هناك قرينة حال قطعية تشهد لاحدهما
كزيادة الاصبع واندمال الجرح مع قصر زمان البيع بحيث لا يحتمل التاخر في العادة فيحكم للمشتري او طراوة الجرح مع تطاول زمان البيع فيحكم للبايع
من دون يمين انتهى كلامه رحمه الله [illegible] و كيفيت اخذ ارش [illegible] آنكه طريق گرفتن ارش آنست كه اهل خبره [illegible] قيمت كنند مبيع را كه صحيح
فرض كن چند است [illegible] قيمت كنند معيبا [illegible] ملاحظه ميكنند تفاوت [illegible] در ميان [illegible] مشتري
بايع [illegible] ثمن مبيع [illegible] صحيح و معيب [illegible] معلوم نمايند [illegible] بقيمت عبد
معيب [illegible] باشد [illegible] نسبت [illegible] مشتري با بايع داده است [illegible] يكند [illegible]

میکنند بفرض معیب و صحیح می‌بینند که چه نسبت میان آنهاست از ثمن بان نسبت میگیرند نه آنکه تفاوت صحیح و معیب را میگیرند مثلاً هرگاه به پنجاه دینار خریده

باشد و معیب را به پنجاه دینار قیمت کنند اما صحیح را بصد دینار پس در این صورت بیست و پنج دینار را باید پس بگیرد و اگر بصد دینار خریده و معیب را

اما معیب را به پنجاه دینار قیمت کنند و صحیح را بصد دینار قیمت نمایند پس پنجاه دینار پس میگیرد و اگر بصد دینار خریده و معیب را صد دینار اما

اما صحیح را دویست دینار پس نصف ثمن که پنجاه دینار است پس میگیرد و اگر صحیح را سیصد دینار قیمت کنند دو ثلث را پس میگیرد و اگر صحیح را چهار

صد دینار قیمت کنند سه ربع ثمن را پس میگیرد و همچنین نسبت قیمت ما بین صحیح و معیب از ثمن کم میکند قال فی الریاض فی کیفیة اخذ الارش و هو ان

یقوم المبیع صحیحا و معیبا و یرجع المشتری علی البایع بنسبة ذلک التفاوت من الثمن لا نفس تفاوت المعیب والصحیح لانه قد یحیط بالثمن او یزید

علیه فیلزم اخذ العوض والمعوض کما اذا اشتراه بخمسین و قوم معیبا بها و صحیحا بمائة او ازید و علی اعتبار النسبة یرجع فی المثال بخمسة و عشرین

و علی هذا القیاس و بانکه ایشان در کلام بعضی از متقدمین است که علی الاطلاق گفته اند ارش عبارت از تفاوت قیمت معیب و صحیح است این کلام علی

الاطلاق بالبدیهه باطل است بلکه کیفیت ارش این نحو است که مذکور شد و شاید غرض ایشان در صورتیست که قیمتی که خریدار بفروشنده

داده است مساوی باشد با قیمت بی عیب چه غالب انست که شیئ را میفروشند بقیمت ان نه بکمتر از ان زیرا که اگر ارش همین تفاوت ما بین قیمت بی عیب و

عیب دار باشد بسیاری از مواضع لازم می‌آید که مشتری مجموع قیمتی که داده است پس بگیرد و مبیع را هم مالک شود و این مستلزم اخذ عوض

و معوض میشود و این بالبدیهه غلط است چنانچه در عبارت ریاض نیز اشاره شد و اکثر اعاظم اصحاب نیز تصریح باین نموده اند و در مسالک گفته

فلو اخذ تفاوت ما بین القیمتین لامکن اخذ الثمن والمثمن کما اذا کان الثمن خمسین و قوم المبیع صحیحا بمائة و معیبا بخمسین فعلی اعتبار النسبة

یوخذ نصف الثمن و هو خمسة و عشرون ولو اخذ التفاوت کان مجموع الثمن و ما اطلقه المتقدمون من اخذ تفاوت ما بین المعیب والصحیح

علی الغالب من بیع الشیئ بقیمته والامر الضابط ما ذکر من اعتبار النسبة والمعتبر قیمته صحیحا حال العقد لانه حین الانتقال الی ملک المشتری

و وقت استحقاق الارش و یحتمل حین القبض لانه حین استقرار الملک و انتقال الضمان اذ المبیع قبله معرض للانفساخ لو حصل التلف و ضعفه

بان ذلک لا دخل له فی اعتبار القیمة مع کون استحقاق الارش قبله الخ خلاصه اگر این نسبت داده نشود و ارش همین تفاوت ما بین قیمت بی عیب و عیب دار باشد

و مشتری چنین تفاوت را بگیرد لازم می‌آید که هرگاه کسی جنسی را بخرد به پنجاه اشرفی و بعد از ان معلوم شود که عیب دار است و بی عیب او را قیمت کنند

از صد اشرفی باشد و عیب دار او را قیمت نمایند به پنجاه اشرفی در این صورت لازم می‌آید که خریدار پنجاه اشرفی را بگیرد زیرا که تفاوت میان قیمت

بی عیب صد اشرفی است و قیمت عیب دار پنجاه اشرفی پس هرگاه خریدار پنجاه اشرفی را بگیرد لازم می‌آید که مجموع قیمتی که داده بود گرفته باشد با ان جنس

معیب و این بالبدیهه صورتی ندارد اما هرگاه بان نسبتی که مذکور شد بگیرد باید بیست و پنج اشرفی پس بگیرد و این مانعی ندارد چه لازم نمی‌آید که

خریدار هم مجموع قیمت و هم مبیع را برده باشد زیرا که قیمتی که داده بود پنجاه اشرفی بود و هرگاه بیست و پنج اشرفی را پس بگیرد بیست و پنج اشرفی دیگر قیمت

در عوض مبیع و از آنچه ذکر شد ظاهر گردید که بعضی از علما که گفته اند خریدار باید تفاوت ما بین قیمت بی عیب و عیب دار بگیرد غرض ایشان در صورتیست که قیمتی که

خریدار بفروشنده داده است مساوی باشد با قیمت بی عیب که بعد از ان اهل خبره انرا قیمت میکنند که در این صورت مشتری باید تفاوت ما بین قیمت بی عیب

و عیب دار را بگیرد زیرا که هرگاه خریدار جنسی را بخرد به پنجاه اشرفی بعد از ان معلوم شود که عیب دار است اهل خبره بی عیب او را قیمت کنند بقیمت او پنجاه اشرفی

باشد و عیب دار او را قیمت کنند بقیمت او بیست و پنج اشرفی باشد در این صورت خریدار مستحق است که تفاوت ما بین این دو قیمت که بیست و پنج اشرفی است پس بگیرد

و این صحیح است اما علی الاطلاق قول ایشان صحیح نیست چنانکه بتفصیل مذکور شد و اگر اختلاف کنند اهل خبره در قیمت رجوع میکنند بقیمتهای صحیح را جدا قیمت

میکنند قیمتهای معیب را و نسبت میدهند بیکدیگر هر دو را و عدد قیمتها را جمع میکنند وسط تفاوت قیمتها را میگیرند نسبت بعدد قیمتها و هرچه حاصل شود

بان نحو ارش کم میکنند قال فی الریاض ولو تعدد المقوم ان اختلف اهل الخبرة او اختلف قیمة افراد ذلک النوع المساوی للمبیع فان ذلک [illegible] علی

والاکثر و منهم الماتن [illegible] عن ذلک بانه لو اختلف اهل الخبرة رجع الی القیمة الوسطی المتساویة النسبة الی الجمیع [illegible] فالمنتصف بین القیمتین

یوخذ نصفها او من الثلاث ثلثها او من الاربع ربعها و هکذا [illegible] من المجموع نسبة الی [illegible] الواحد الی [illegible] القیم [illegible]

[illegible] ان تجمع القیم الصحیحة علی حدة والمعیبة کذلک و تنسب احدهما الی الاخری و یوخذ بتلک النسبة ولا فرق بین [illegible]

معیبا [illegible] کل [illegible] الصحیح [illegible] من الثمن [illegible]

[illegible] مال را از ملک فروشنده بیرون کرده است و اگر فسخ کند و ارش را هم اخذ کند [illegible] پس وقت معامله و مکان معامله و عوض را نداند و خیار عیب ساقط
می‌شود اگر بایع تبری از عیب نموده باشد به آن که بگوید این مال را به همه عیب‌ها می‌فروشم یا از هر عیبی که هست بری‌ام و ضمن عقد اسقاط خیار
کند یا اسقاط همه خیارات نماید پس خواه آن که در وقت عقد عیب را ذکر کند یا نه و خواه بایع و مشتری عالم به عیب باشند یا نه و خواه مبیع حیوان باشد
یا غیر حیوان و خواه عیب ظاهری باشد یا باطنی و خواه عیب قدیمی باشد یا حادث پیش از عقد یا بعد از عقد و همچنین است اگر مشتری پیش از عقد عالم به عیب باشد یا
و با وجود این فسخ را اختیار نکرده و ارش هم نمی‌تواند بگیرد و اگر خیار را بعد از اطلاع بر عیب ساقط کند یعنی بگوید خیار را ساقط کردم به این نحو که بگوید
که من خیار خود را اسقاط کردم یا بگوید خیار ندارم یا لفظی بگوید که دلالت کند که راضی به وجود عیب شده است و ساقط خیار رد باشد است [illegible]
بنابر اصح خیار رد و ارش هر دو ساقط می‌شود و ظاهر کلام چنین است که خیار ثابت و لازم است پس وقتی که ملزم را اسقاط کرد تابع او می‌شود لازم چنانچه سابقاً مذکور
شد و هر کسی که خیار عیب داشته باشد خواه بایع خواه مشتری می‌تواند که معامله را فسخ کند اگر چه آن که طرف دیگر حاضر نباشد پس هرگاه مشتری
مثلاً در وقتی که فروشنده حاضر نباشد به سبب عیب معامله را فسخ کند و بعد از آن بایع حاضر شود و مشتری بگوید که در وقتی که تو حاضر نبودی
معامله را فسخ کرده‌ام و فروشنده انکار کند که فسخ نکرده‌ای پس اگر مشتری شاهد عادل داشته باشد قول او را قبول می‌کنند بالاتفاق و اگر بینه
نداشته باشد پس هرگاه [illegible] وقتی است که مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند فسخ از سر می‌کند و دوباره فسخ می‌کند و هرگاه وقتی باشد که نتواند
فسخ نماید مثل این که در مبیع تصرفی کرده باشد که مانع از فسخ باشد یا مبیع تلف شده باشد و مع ذلک بینه نداشته باشد که در وقتی که بایع غایب
فسخ کرده است در این صورت قول بایع را می‌شنوند بلا کلام و اگر مشتری ادعا کند به فروشنده که تو عالم بودی که من در وقتی که تو حاضر نبودی مبیع
فسخ شده بود و من هم تصرف در آن نکرده بودم معامله را فسخ کردم در این صورت تسلط دارد که قسم نفی العلم به فروشنده بدهد [illegible]
و هرگاه فروخته می‌شود عیب ظاهری داشته باشد که خریدار می‌تواند به آن مطلع شود و اصل عادلی آن است که بایع مشتری را از آن مطلع سازد یا بگوید این
مبیع را به کل عیب می‌فروشم و اگر نکرد استحباب توده مشتری را اعلام نکند معامله صحیح است با عدم غش بلا خلاف فی الظاهر للاصل در انوار الفقاهة
[illegible] چه منع دفع می‌شود و خیار و ارش و این عیب ظاهری است اما اگر عیب مخفی باشد حرام است مثل این که شیر را با آب داخل کرده باشد پس
واجب است اعلام چنانچه جماعتی از اعاظم اصحاب تصریح نموده‌اند قال فی الشرایع و اذا اراد بیع المعیب فالاولی اعلام المشتری بالعیب او التبری من العیوب
مفصلاً و بعد از ذکر این عبارت در مسالک گفته الاصل فی الاولی ان یکون علی وجه الاستحباب و هو یتم فی العیب الظاهر و هو الذی یمکن المشتری ان یطلع
علیه اما الخفی کشوب اللبن بالماء فالاقوی وجوب الاعلام به و قد تقدم تحریمه و مقتضی جمله التبری قسیماً للاعلام انه لو تبری من العیب الخفی مجملاً
مفصلاً سقط وجوب الاعلام ایضاً و یتجه و به صرح فی الدروس ان کان قد فعل محرماً او یشکل فی مزج اللبن بالماء فان الماء ایضاً من جنس اللبن
و قد باعه اللبن فینبغی بطلان البیع فضلاً عن البرائة لان المبیع المقصود غیر معلوم القدر للمشتری و لو قیل بالصحة [illegible]
کالوباع [illegible] فینبغی عدم سقوط الخیار انتهی کلام الروح و قال فی الریاض یجوز بیع المعیبات لمن لم یکن بحر مع عدم الغش بلا خلاف فی الظاهر [illegible]
و فقد المانع لاندفاع الضرر بالخیار و الارش و لکن ذکره مفصلاً افضل تبعداً عن احتمال الغش المنهی عنه و اهمال الاقدم و تفصیل المشتری [illegible]
او بعده انتهی کلام الروح و قال فی انوار الفقاهة لا یحرم نقل المعیب مع علم الناقل به و عدم علم المنتقل الیه بعد ظاهراً کان العیب او خفیاً [illegible]
بنفسه او بعارض من المنتقل الیه لعمی و شبهه کل ذلک لعموم الادلة و الاصل السالم عما یصلح للمعارضة من دلیل خاص او عام لعدم دخول ذلک تحت من
المحرمات الذاتیة و العارضیة مضافاً الی الاجماع المنقول علی الجواز فی العیب الظاهر و لو خفی علی المنتقل الیه فی الظاهر فیهم لو اخفی الی العیب [illegible]
او علم [illegible] ظاهره الحسن و باطنه القبح حرم ذلک لانه [illegible] الغش و التدلیس و حرم ایضاً نفس العقد لا اتحاده مع تلک [illegible] فی الوجود و الخارج [illegible]
و لا یبطل العقد علی کل حال لان النهی لامر خارج و الاحوط بنفس العقد اذا کان خفیاً الاعلام [illegible] و الاحوط و یجب الاعلام بالعیب [illegible]
استحب له ان یبرء من العیب مفصلاً فان لم یفصل اکتفی بالاجمال و هو اخر المرام انتهی کلامه و مجمل الکلام مبانیه [illegible] مثل آن که شیر
با آب داخل نماید و اعلام مشتری نکند بلا خلاف حرام است بل الاجماع بقسمیه علیه کما ان النصوص مستفیضه او متواتره فیه کما صرح به جواهر الکلام [illegible]
اشتباه [illegible] و اگر مع ذلک بفروشد بیع صحیح است چنانچه از عبارات مذکوره معلوم شد و در جواهر الکلام نیز تصریح به صحت بیع نموده و بعد از
اگر چه ثابت می‌شود از برای مشتری خیار عیب یا وصف [illegible] بطلان [illegible] که غش [illegible] باشد که شیر را [illegible] کند جاهل [illegible]

در این صورت بیع باطل است قطعا والا پس صحت بیع است فی جواهر الکلام نعم لو خرج بالغش عن الحقیقة کبیع علی انه منها بطل البیع قطعا اما مع عدمه
فالمتجه القصر الخ حضرت صادق ع فرمودند لیس منا من غش مسلما او شارح من لا یحضره الفقیه در شرح گفته یعنی نیست از شیعیان ما آنکه
غش کند مسلمانی را و هم در فقیه روایت کرده که من غش المسلمین حشر مع الیهود یوم القیمة لانهم اغش الناس للمسلمین حاصل معنی اینکه هر که غش و
خیانت کند مسلمانان را محشور میشود روز قیامت با یهود چه ایشان بیشتر غش و خیانت کننده اند به مسلمانان و در جواهر روایت کرده ان من
غش المسلمین فلیس منهم یعنی بدرستی که هر که خیانت کند مسلمین را از مسلمانان نیست و اخبار در این باب در کتب اصحاب بغیر این بسیار است و عقل
هم حاکم است بقبح آن پس مؤمن صاحب یقین باید احتراز نماید از غش و خیانت کردن به مسلمین تا حشر او با یهود در یوم لا ینفع مال ولا بنون نشود والله ولی
التوفیق [illegible] هرگاه کسی چیزی بخرد و بعد از آن معلوم شود که بعضی از آن چیز مال فروشنده نیست و صاحب
امضا نکند در این صورت مخیر است [illegible] که یا بیع را فسخ نماید یا راضی شده بآن [illegible] باشد [illegible] بازاء مال [illegible] است بالنسبة [illegible]
چنانکه در جواهر الکلام [illegible] است هرگاه چیزها را [illegible] بعد از آن معلوم شود که یکی از آنها یا بعضی از آن مال غیر است [illegible]
نکند حکمش مثل مسئله سابقه است [illegible] صفقه میگویند و هرگاه [illegible] آنکه خریده است [illegible]
بغیر انجمن [illegible] که بعد از آنکه [illegible] ممکن نبود [illegible] معامله را فسخ نماید [illegible] بآن خرید و فروش شده [illegible]
[illegible] باشد فصل [illegible] در اختلاف متبایعین است و در آن چند مسئله است اول آنکه اگر مشتری مبیع را قبض کند و تصرف نماید و بعد ادعا کند [illegible]
[illegible] مثل اینکه شخصی [illegible] مبیع را [illegible] بابریشم و امثال اینها را بخرد و بعد از تصرف و قبض ادعا نماید که این از وزن معین ناقص [illegible]
صورت اگر در وقت کیل یا وزن یا ذرع حاضر بوده و مشاهده نموده قول قول بایع است با یمین بلا خلاف کما فی الریاض و هرگاه مشتری حاضر
نبوده در وقت کیل یا وزن یا ذرع و بقول و فعل بایع اعتماد نموده خریده باشد و بعد ادعای نقصان نماید پس قول قول مشتری است با یمین [illegible]
واصالة الاصالة عدم وصول حقه الیه و این در حکم جاری است در مکیل و موزون و مذروع قال فی الریاض ولو قبض المشتری المکیل ثم ادعی نقصانا
فان حضر الاعتبار و شهده فالقول قول البایع مع یمینه بلا خلاف اجده و هو الحجة الی ان قال وان لم یحضره فالقول قوله ای المشتری مع
یمینه قولا واحدا تمسکا بالاصل السلیم عن المعارض حینئذ وکذا القول بالتفصیل بین صورتی الحضور فالاول وعدمه فالثانی فی الموزون
والمعدود والمذروع الخ و در شرایع و مسالک و کفایه و جواهر الکلام و غیر اینها از کتب اعلام تصریح باین شده و ذکر عبارات ایشان در اینجا
باعث طول کلام است دوم اگر اختلاف نمایند متبایعان در قدر ثمن بایع مثلا ادعای زیاد بودن آن نماید و مشتری عدم آن نماید پس
قول قول بایع است با یمین اگر مبیع باقی بوده باشد و اگر تالف باشد و عین مبیع باقی نبوده پس قول قول مشتری است با یمین علی المشهور بین
الاصحاب شهرة عظیمة بل ظاهر الغنیة و کشف الرموز الاجماع علیه بل هو صریح محکی الخلاف فی آخر مبحث الشرایط من السرائر وان انکره فی
آخر منها غایة الانکار لکن عن کشف الرموز ان الناقضیة [illegible] ویدل علیه مضافا الی ذلک مرسل البزنطی الذی رواه المشایخ الثلثة عن ابی
عبد الله علیه السلام فی الرجل یبیع الشیء فیقول المشتری هو بکذا وکذا باقل مما قال البایع فالقول قول البایع اذا کان الشیء قائما بعینه مع یمینه
المنجبر باسمعیل عن ایضاح النافع ان الروایة مقبولة عند اهل الحدیث و عن الکفایة انها مشهورة و متکررة فی الکتب معمول بها بین الاصحاب
مع ما عن جماعة الشیخ من ان البزنطی لا یروی الا عن ثقة وفی کشف الرموز ان الاصحاب عملوا بمراسیل البزنطی والروایة مقبولة عند اهل الحدیث
فلا مناص عن العمل بها منطوقا و مفهوما کما فی جواهر الکلام خصوصا بعد تأییدها فی المجمع [illegible] الصحیح فان اختلفا فالقول قول رب
السلعة او یتتارکا الظاهر فی بقاء العین ایضا والنبوی اذا اختلف المتبایعان فالقول قول البایع والمبتاع بالخیار خلاصه کلام بعضی از احتمالا
در شقوق و اینجا [illegible] اقوال شده اند مثل فاضل و اکثر کتب خود و والد او و شهید اول نیز اختیار نموده اند و در قواعد خود اما ابن جنید
در دروس [illegible] بحال شهرت که سند آن اجماع منقول و عمل اعاظم فحول هم است کرد و شهید ثانی در شرح در مسالک در خصوص
روایت مذکوره گفته و هذه الروایة [illegible] منطوقها علی الاول و هو تقدیم قول البایع مع قیام عین المبیع واستفید الثانی من مفهومه او لانه
موافق للاصل الخ و تفصیل شقوق و اقوال وارده در مسئله در مسالک و مختصر کتبا [illegible] اگر متبایعان اختلاف نمایند
در تاخیر ثمن و تعجیل آن یا در قدر اجل یا اشتراط رهن و ضمین قول قول بایع است با یمین چه بایع در این مواضع منکر است [illegible]

کتاب الرهن ۵۰۹

عقد و حصول ملک در ثمن معین دانند و اختلاف در عقد در آن باشد و بایع منکر آنست پس مقدم است قول او و علی الاشهر در نفی آن و حلبی الحاقها بحما
قائل شده اند و دلیل واضحی ندارند کما صرح فی المسالک چه سبب نقل ملک عقد است و هر دو بآن اعتراف دارند و خلاف در امور مذکوره بشخم
از سبب چهارم اگر اختلاف در مبیع نمایند بایع بگوید که من یک ثوب بایکمن با یک ذرع مثلا بتو فروختم و مشتری ادعای زیاده از آن بکند مثل یک یکوید
دو ثوب مثلا بمن فروختی در بصورت نیز قول قول بایع است علی الاشهر و وجه تقدیم قول بایع بر اطلاقش که او منکر بیع زاید است و هر دو اعتراف با
مشتری بیع ثوب واحد است دارند و اطلاق این الفیه بعضی از اصحاب در بینها نیز داده اند و قول بایع در صورتی بوده و قوی مسموع است با یمین که اختلاف
مبیع مرهون العقد باشد اما اگر من حیث التعیین باشد مثل اینکه بایع بگوید فروختم بتو این ثوب معین را بفلان قیمت و مشتری ادعا نماید بغیر آن
ثوب را در بصورت مقام تحالف است که هر دو باید قسم بخورند و بعد از آن دعوای ایشان باطل میشود قال فی جواهر الکلام لو اختلفا فی المبیع فقال
بعتک ثوبا بدرهم مثلا فقال المشتری بل ثوبین فالقول قول البایع ایضا لاصالة عدم انتقال غیرما اعترف به الی آن قال نعم هذا اذا کان
الاختلاف فی المبیع من حیث العدد اما اذا کان من حیث التعیین کان یقول البایع بعتک هذا الثوب بکذا فقال المشتری بل هذا فهنا دعویان و لا مشترک بینهما
یحلفان علی نفی کل من قولهما و یبطل دعواهما و الحق ضابط التحالف و بیان کما فی التنقیح ان المتبایعین اذا اختلفا فیما اتفقا وزادا وکذا لو نکل معا الخ
بلا اینکه بقسم وادین آنرا بگیرد او هر کدام که او کلا ادعا کرده کما فی المسالک نحو ذلک بل هو مقرب التذکرة و نفی عنه البعد فی جامع المقاصد و لو تساوطا
فی ابراز الدعوی فان قلنا بتقدیم من کان علی یمین صاحبه اتجه حلف الیمین علی الآخر والا قرعة لکن فی القرعة یبدأ البادی بالیمین من ینقلب علیه فان حلفا
عین ایماکم و قال صاحب جواهر الکلام و علی کل حال فالظاهر ان الیمین علی النفی لا جامع بینه و بین الاثبات کما صرح به فی القواعد و علی کل حال فاذا حلفا
سقطت الدعوی عندنا کما فی التذکرة قال کما لو ادعی علی الغیر بیع شیء او شرائه فانکر و حلف سقطت الدعوی و کان الملک باقیا علی حاله انتهی کلامه
و بدانکه در این مقام مسائل متعدده هست که مربوط باحکام مبایعه است و ذکر آنها مختصر ادلهٔ مناسب است و در آن چند فصل است فصل اول در شرایط
وان عبارتست از وثیقه که در صورت تعذر و اخذ دین از مدیون استیفاء حق از آن نمایند و در لغت بمعنی ثبوت و دوام است یقال رهن الشیء اذا ثبت
و دام و منه نعمة راهنة قال فی المسالک و یطلق علی الحبس بای سبب کان قال الله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة ای محبوسة بما کسبت من خیر و شر و انما نقل
الشرعی من هذا المعنی لان افضل المناسبة من حیث ان الرهن یقتضی حبس العین عن مالکها الخ و مفتقر است بایجاب و قبول و اگر عاجز از نطق
باشد کتابت ممکن با اشاره مفهمه بلا خلاف اجده و در تذکره اقرب اشتراط عدم اشتراط لفظ عربی و موافقت نحو و دیگر در دو مقام بمعاطاة
نیز صحیح و اشتراط اند و در این مقام چند مسئله مهمه است که احتیاج به بیان دارد اول آنکه صحیح است رهن در سفر و حضر بلا خلاف فیه بین اهل الاسلام بل الاجماع بقسمیه علیه
کما ان السنة شاملة باطلاقها لهما الحالین و مخالف بعضی از عامه است که در حضر جایز نمیدانند بلکه منحصر به سفر دانسته اند نظر الی ظاهر قوله تعالی و ان کنتم علی سفر
و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فشرط السفر و مفهوم الشرط حجة فاجیب بانه مبنی علی الاغلب بعضا شرط فی الابتهج علی الغالب عدم الکاتب عادة لا
یکون الا فی السفر فهو نحو قوله تعالی و ان کنتم علی سفر الی قوله و لم تجدوا ماء فتیمموا فان عدم الماء یکون فی السفر غالبا مع انه معارض باشتراط بعدم الکاتب
اذ غیر شرط ما و انعقاد النص و بعد ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه رهن درعه عند یهودی و هو حاضر فی المدینة والله اعلم و مع ذلک لا من کفتر
شرط السفر فی الآیة مبنی علی الاغلب و لیس بشرط فی الصحة باجماعنا الحکی فی کلام جماعة و النصوص المعتبرة الدالة ما دلالة الربع المشهورة انتهی و قوم انکار
شرط است در صحت رهن در ثبات آن قبض و رد آن که رهن مقبوض باشد و اظهر و اشهر آنست که شرط است استنادا الی قوله تعالی فرهان مقبوضة من حیث
انه تعالی وصف الرهن بالمقبوض فلا یتحقق المطلوب بدونه و نظیر اشتراط التراضی فی التجارة والعدالة فی الشهادة حیث قیل با آنها و روی محمد بن قیس عن ابیجعفر
علیه السلام لا رهن الا مقبوضا و در ریاض گفته و هل یشترط الاقباض لا ظهر الاشهر نعم وفاقا للاسکافی والمفید والنهایة والقاضی والحلبی والدیلمی و ابن
زهرة العلوی والطبرسی مدعیا هو کسابقه الاجماع علیه و هو خیرة الماتن هنا و فی الشرایع والشهید فی کتبه الثلثة والاصل فیه بعد الاجماعات المحکیة
کل واحد منها حجة مستقلة الآیة الشریفة المتقدمة المقیدة للرهان بالمقبوضة و مفهوم مثله حجة عرفا و عادة کاشتراط التراضی فی التجارة والعدالة
فی الشهادة فی المرتهن لا رهان الا مقبوضة و نحوه المروی عن تفسیر العیاشی و نفی الصحة اقرب من نفی الکمال الی نفی الحقیقة المتعذرة انتهی و شهید
اول طاب ثراه در شرح ارشاد گفته و ذهب الشیخ فی الخلاف و موضع من ط و اختاره ابن ادریس الی عدم اشتراط القبض لقوله تعالی اوفوا بالعقود و جوابه ان
الاصل مخالف للدلیل والوفاء بالعقد واجب اذا حصل شرطه والا لزم الوفاء بالفاسد و ذهب الشیخ فی النهایة و موضع من ط الی ان القبض شرط فی صحته

الله

المفید وابن الجنید وابی الصلاح والقاضی وسلار وابی منصور الطبرسی وابن حمزة ونجم الدین لقوله تعالی فرهان مقبوضة ولما رواه محمد بن قیس عن
الصادق علیه السلام قال لا رهن الا مقبوضا انتهی کلام صاحب منهاج الهدایة نیز اقباض را از شرایط صحت دانسته نه لزوم ولکن جماعتی از علما شرط صحت نه
دانسته اند و اکتفا بایجاب و قبول در آن نموده اند کالشیخ فی احد قولیه وابن ادریس والفاضل وولده والمحقق الثانی والشهید الثانی بل حکی ایضا عن البشری
و ظاهر التحریر [illegible] والمقتصر وغایة المرام وایضاح النافع وغیرها بل فی السرائر نسبه الی الاکثرین المحصلین وفی کنز العرفان الی المحققین ولکن قول اول
اظهر و اشهر است و معتضد است باجماع چنانکه در مجمع البیان شیخ طبرسی نقل نموده و از ابن زهره نیز اجماع نقل شده و عمل اکثر اصحاب نیز بر اینست لکن
استدامه قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض مرتهن اذن [illegible] و بر راهن [illegible] در آن خارج [illegible] و [illegible] باقی است [illegible] عندنا [illegible]
وفاق نقل الاجماع علیه التذکرة و اگر مرتهن بدون اذن راهن قبض رهن بکند [illegible] بلا کلام [illegible] شرط [illegible] اما
اگر رهن [illegible] لازم [illegible] اگر چه [illegible] رهن [illegible] بعنوان [illegible] باشد علی الاشهر [illegible]
[illegible] باشد وفاقا للاطلاق الاکثر [illegible] الکلام و اگر [illegible] ماذون [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] مال [illegible] اذن مالک باشد [illegible] اجماعا [illegible] بعض الاصحاب [illegible] علی الاشهر [illegible] الاصحاب [illegible]
و رهن لازم است از طرف راهن و الا منفی [illegible] ان مقتضاه اللزوم [illegible] بالعقود [illegible] بعد از آنکه [illegible]
و جایز است از طرف مرتهن بلا خلاف [illegible] وعلی الاول الاجماع فی [illegible] التذکرة [illegible] الفرق بینهما ان
الاول [illegible] والثانی [illegible] رهن [illegible] مرتهن [illegible] باشد که
ممکن باشد [illegible] صحیح بوده باشد [illegible] رهن نموده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] رهن [illegible] باشد علی المشهور [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] رهن [illegible] شرط آن یکون عینا [illegible] المنافع اتفاقا
[illegible] علی [illegible] الاجماع [illegible] بتوان رهن کرد [illegible]
که منفعت [illegible] باشد که [illegible] استیفاء [illegible] کرد [illegible]
که منافع [illegible] رهن [illegible] باشد که از منافع آن استیفاء [illegible]
[illegible] وجودی [illegible] استیفاء [illegible] بتوان رهن کرد [illegible]
[illegible] رهن کنند [illegible] علی [illegible] عبارة [illegible]
الاجماع [illegible] رهن کردن [illegible] اگر [illegible] ماهم [illegible]
وجوه [illegible] مالک [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] رهن [illegible]
کنند [illegible] رهن [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] رهن [illegible] رهن [illegible] اگر رهن بازاء آن [illegible]
[illegible] باشد و اگر رهن [illegible] باشد [illegible] رهن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] مستقر [illegible] باشد [illegible] خواه مال [illegible]
مثل [illegible] خواه منفعت [illegible] باشد مثل [illegible] رهن [illegible]
از آن رهن [illegible] حاصل [illegible] رهن [illegible] مثل اینکه رهن [illegible]
کرد [illegible] باشد [illegible] حکم [illegible] تفصیل کلام [illegible]
از [illegible] رهن [illegible] ظاهر [illegible] کرده [illegible]
هر چند ممکن است که [illegible] موجب ضمان باشد [illegible] علامه [illegible] اجماع [illegible] شده و اگر [illegible]
شد [illegible] رهن [illegible] باشد جایز است و لازم نیست که [illegible] رهن [illegible] عاقل [illegible]

في الرهن

و در شيء مكره و مجهول علمه نبوده باشد چهارم از احكام متعلقه برهن آنست كه جايز نيست هيچ يك از راهن و مرتهن را تصرف در رهن باستخدام و سكنى و ركوب و اجاره و وقف
و هبه و غير اينها از تصرفات ناقله بعين يا منفعت بلا خلاف اجده فيه كما في الرياض بل و لا اشكال فيه كما عن غاية المرام بل في الرياض و المفاتيح الاجماع على
ليس لاحدهما التصرف مستثنيا الاخير منهما ما يعود نفعه اليه و عن الخلاف الاجماع على انه ليس له ان يكري الدار المرهونة او يسكنها غيره و عن المبسوط
ليس له استخدام العبد و ركوب الدابة و زراعة الارض و سكنى الدار الى ان قال كل ذلك غير جائز عندنا و يجوز عند الفقهاء و في الحدائق نسبة الاجماع على
انه لا يجوز له وطي الامة المرهونة و عن الجواهر لا خلاف فيه و في كشف الرموز ان العمل منعقد على خلاف الرواية الدالة على الجواز و في الانوار القدسية
متروكة و في التنقيح و يحكى بصلاح النافع هجرها الاصحاب و غير ذلك من كلمات الاصحاب الصريحة في الاجماع المروية بالظاهر فيه و از كلمات اصحاب
اجماعات منقوله معلوم گرديد كه راهن را جايز نيست تصرف در رهن بكند هيچ نحو تصرف نمودن مرتهن كه شريعت على الاشهر بل اجماعا منقولا
تصرف در رهن بی اذن مالك آن بكند و اگر تصرف كند ضامن عين است و ضامن منفعت المنافع بايد مالك بدهد و اگر مرتهن رهن را بفروشد يا اجاره
بدهد موقوف بامضا و اجازه راهن است قال في الشرايع لا يجوز للمرتهن التصرف في الرهن بانتفاع و نحوه و در جواهر الكلام بعد از ذكر اين
عبارت گفته لحرمة مال الغير و لا مقتضى تصرفه فيه بعقد و نحوه الا باذن الراهن اذنه و فضولي فيجري عليه حكمه كما هو واضح انتهى و بعد از گفته
و ليس له اي المرتهن التصرف فيه اي الرهن لما مضى في منع الراهن عنه لجريانه هنا عموما و خصوصا مضافا الى المعتبرة منها الموثق كالصحيح و لو تصرف
فيه من غير اذن مطلقا خرج عن الامانة و ضمن العين مع التلف بالمثل ان كان مثليا او بالقيمة يوم التلف ان كان قيميا و ضمن الاجرة ايضا ان تصرف في
المنفعة بدون الاذن او مع عليه جبر العوض انتهى و يدل على ما افاده كافة الاصول المحكمة و القواعد المتقنة و الاجماعات المحكية و النصوص المحصلة
و المنقولة و نحو ما دل من النهي عن التصرف في مال الغير من دون اذنه و اكل المال بالباطل كلها تقتضي بحرمة تصرف المرتهن بالرهن عينا و منفعة ثم
لو تصرف كان فضوليا او ضامنا التعدي بردفه و بطله و كلما انتفع من منفعة او اكل من نماء ضمن اجرة مثله و ضمن مثل النماء او قيمته و لو اجره كان
فضوليا فان سلط المستاجر على العين المستاجرة كان متعديا ضامنا و مع عدم التسلط ففي ضمانه اشكال انتهى كلامه رح و چون راهن را هم ايضا جايز
نيست تصرف در رهن چنانچه ذكر شد بنا بر اين اگر رهن را بفروشد يا هبه كند يا وقف نمايد اين تصرف موقوف ميشود باجازه مرتهن و اگر رضا حاصل شود حكم
بصحت آن ميشود و الا باطل و در صورتيكه مرتهن با اذن بدهد در فروختن رهن خواه جايز باشد يا غير آن قبل از حلول اجل دين يا بعد آن از ابفروشد
در اين صورت رهن باطل ميشود بلا خلاف و واجب نيست كه راهن ثمن آن را رهن گذارد اگر شرط نكرده باشد بلا خلاف ايضا بيننا چنانچه در جواهر الكلام گفته در
شرح قول محقق طاب ثراه فلو اذن المرتهن للراهن في بيع الرهن جاز سواء كان او غيرها قبل حلول الدين فباع بطل الرهن فيه بلا خلاف و لا اشكال و لا
يجب جعل الثمن رهنا اذا لم يشترطه بلا خلاف ايضا بيننا الا ما تسمعه من الشيخ في بعض افراده للاصل السالم عن المعارض بعد بطلان الرهانة في المبيع با
لاذن التي تعقبها البيع الخ و در مسالك گفته لما كان حق المرتهن متعلقا بعين الرهن فاذا اذن للراهن فيه زال الملك عنه فان كان بغير عوض كالعتق و الهبة فلا
اشكال في عدم لزوم اقامة بدله لزوال متعلق الرهن و هو العين باذن المرتهن سواء كان الدين حالا ام موجلا و ان كان بعوض كالبيع فالمشهور انه
كذلك لعين ما ذكر و للشيخ رح قول بان الاذن ان كان بعد محل الحق يكون الثمن رهنا مكانه لان عقد الرهن يقتضي بيع الرهن عند محله فينصرف الاذن الى
البيع هذا كله مع عدم شرط جعل الثمن رهنا عند الاذن في البيع و الا لزم قطعا لعموم قوله صلى الله عليه و آله المؤمنون عند شروطهم انتهى كلامه
پنجم آنكه اگر موعدي براي تصرف در رهن قرار بدهند بايد مضبوط و معين باشد بنوعي كه زياده و كم نباشد و بر اين تقدير رهن جايز نيست كه موعد
قرار بدهند و الا باطل است چه رهن موقت صحيح نيست باتفاق اصحاب و در اين مقام بجهة اختصار اجتزا بعبارة انوار الفقاهة مي نمايم حيث قال لا يتوقت الرهن
بوقت كما يظهر من اتفاقهم و لو وقت فسد و ذلك لان وفاء الدين لا يتوقت فلا يتوقت بغيره على ان الرهن الموقت لا ينصرف الا الى بطلان الرهن
كما بوسنة ثم شك في صحته نعم يجوز الرهن بشرط عدم التصرف فيه مدة سابقة او لاحقة و لا يجوز اشتراط عدم التصرف فيه مطلقا لانه مناف لمقتضى العقد
انتهى كلامه رح ششم تامركو بيد كه در مسئلة تامل و انصاف بايد نمود چه اكثر عوام بلكه بعضي از خواص عالم ببطلان رهن موقت نيستند و چنان پندارند
كه چنين رهن صحيح است و مال را بكه باطل است قطعا بلا كلام تسليم رهن مانند امانت است در دست مرتهن و ساقط نميشود بتلف آن چيزيكه از مال و مادام كه نفعه تحت
تصرف او در بودن بلا خلاف بين الاصحاب على الظاهر بل عليه الاجماع عن الشيخ و في التذكرة و منهج الحق للفاضل و الشرايع و الغنية و هو الحجة كما في
مضافا الى الاصل و المعتبرة المستفيضة منها الصحاح في احدها رجل رهن عند رجل رهنا فضاع الرهن قال هو من مال الراهن و يرتجع المرتهن عليه

عن الرجل ... قال الرجل يرهن عند الرجل رهنا فاصابه شيء او ضيع قال يرجع عليه بماله وطلب مرتهن ساقط نمی‌شود بتلف شدن رهن مگر اینکه بتعدی یا

تفریط تلف شده باشد چنانچه ... [illegible] ضامن ... و اگر اختلاف نمایند در تفریط یا عدم [illegible] باشد

قول قول مرتهن است با قسم و اگر مرتهن بمیرد رهن باطل نمی‌شود ... [illegible] ... عقد رهن برای مرتهن یا

او یا ... [illegible] رهن بعد از ... شرط کنند که ... [illegible] ... وضع رهن ... [illegible]

صحیح است بلا خلاف بل فی الغنیة الاجماع علیه لعموم المؤمنون عند شروطهم واوفوا بالعقود وخصوص ما دل علی الرهن ... [illegible]

عقد شرط شده لازم می‌شود و بعد نمی‌تواند راهن وکیل را عزل کند ... [illegible] ... باشد ... وفاقا للشهید بن الاصحاب نقلا ...

فی جواهر الکلام بل فی ... [illegible] الخلاف ... [illegible] ... الا من الشهید ... [illegible] ... عدم اللزوم

نحوه من الشروط فی العقود اللازمة ثم عن المبسوط ... [illegible] ... الشافعی کما ... [illegible] ... بما یظهر من ... [illegible]

من ان الراهن المشروط له الوکالة ... [illegible] ... والشهید ... [illegible] ... لزوم الرهن من جهة

رهن الذی شرطها علی نفسه ... [illegible] ... ان جواز الوکالة ... [illegible] ... لزومها ...

فی عقد اللازم وهو هنا کذلک انتهی کلامه ... [illegible] ... مشروطه ... باطل می‌شود ... راهن ... باطل می‌شود

وکیل ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... اگر مرتهن وکیل باشد در بیع رهن ... [illegible] ... بیع

و جایز است ... [illegible] ... استیفاء دین خود ... و اگر راهن اذن بدهد ... [illegible] ... بیع رهن قبل از حلول ... [illegible] ... لکن مرتهن استیفاء دین ... [illegible]

نمی‌کند ... [illegible] ... لعدم الاستحقاق ... والاذن فی البیع لا یقتضی ... [illegible] ... الا مع ... [illegible]

و اگر ... [illegible] ... بفروشد ... [illegible] ... مرتهن ... [illegible] ... باشد ... رهن ... [illegible]

باید ... [illegible] ... اگر شرع ... الزام کند ... [illegible] ... و اگر مرتهن وکیل ... [illegible] ... راهن ...

اذن ... [illegible] ... حاکم شرع ... [illegible] ... کما فی جواهر الکلام ... [illegible] ... اگر راهن بعد از الزام ...

کند ... [illegible] ... حاکم شرع ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... باشد ...

نباشد ... [illegible] ... بجهة ... [illegible] ... استیفا کند

... [illegible] ... کما فی الریاض ... و اگر راهن ... [illegible] ... مرتهن ... [illegible] ... باشد

نتواند حق خود را ... [illegible] ... استیفا کند و اگر رهن ... [illegible] ... رهن کند ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... الاختلاف ... [illegible] ... و اگر اختلاف کنند ... [illegible]

مرتهن ... [illegible] ... قول ... [illegible] ... وفاقا للاکثر کما فی ... والریاض بل المشهور کما فی ...

و ربما اشعر عبارة ... بالاجماع علیه لاصالة عدم الرهن ... جواهر الکلام ... [illegible] ... و اگر اختلاف نمایند در ...

... قول ... [illegible] ... بلا خلاف ... [illegible] ... الاجماع فی الغنیة ... [illegible] ... کما فی الریاض و اگر اختلاف کنند ... [illegible] ... مرتهن

... [illegible] ... قول قول راهن است وفاقا للاکثر کالصدوق والشیخ الطوسی والقاضی والحلبی وابن حمزة والحلی وابن ...

... علیه الاجماع ... کما فی الریاض و اگر اختلاف نمایند ... [illegible] ... قول قول راهن است ... لاصالة عدم الزیادة ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... الاجماع ... [illegible]

... [illegible] ... الرهن ... [illegible] ... المرتهن بالاستیفاء ... [illegible]

والثانی ... [illegible] ... فی ذلک وان اشعر ... العبارات ... [illegible]

... [illegible] ... استیفاء ... [illegible] ... راهن ... [illegible]

... [illegible] ... استیفاء حق خود ... [illegible]

... [illegible] ... چنانکه اشاره ... [illegible] ... لکن ... [illegible]

رهن ۴۹۹

وقیست که مفلس شود و علیه باشد و اگر چنین نباشد نمی تواند فروخت مگر بعد از انکه حاکم خواهد و این معنی حق است اما اگر فرض اداکرد راهن است مرده باشد

باز مشهور همینست چنانچه در ریاض و جواهر الکلام و جامع الشتات و غیرها است اینست کره رهن او لیست بهما دلیله که مقتضی قاعده رهن است که مقتضی

استصحاب شرط و حال آنچه در اینست و مخالف در مسئله تصریحا مذکور نیست در کلام فقها و بعضی نسبت ورا بصدوق داده اند و چون که در کتاب خود

روایتی که دلالت میکند بر خلاف این ذکر کرده است و روایت که وارد شده بر خلاف مشهور که صحیح است در اینکه مرتهن هم مثل سایر غرما است در روایت

هر دو ایشان با وجود ضعف سند شاذند و در سرایر نسبت شذوذ هم نموده و شهید ثانی نیز در دروس فرموده و اکثر را بر مشهوره و جمیع معاصرین

نیز عمل باین نموده اند بلکه بعضی از ایشان ذکر خلاف هم نکرده اند چه این دو روایت معارضه نمیکند با آن دو قاعده و عمل جمهور اصحاب بنابرین

هرگاه عین مرهونه وفا کرد بدین اگر چه راهن وفات کرده باشد فبها المطلوب و اگر ناقص شد با سایر غرما در باقی بالنسبه شریکست و اگر فاضل شد باقی

ما بین کل غرما مشترکست و هرگاه بغیر عین مرهونه هم چیزی نباشد با مختص مرتهن خواهد بود و هم اگر راهن را یکی دو دین بوده باشد یکی رهن باد

و دیگری بی رهن چون مالی دفع کند باکرم بعد الاختلاف فیما بینه و راهن بگوید که این را دفع کردم برای دینی که رهن در ازای آن گذاشته بودم و مرتهن

بگوید که برای دین بی رهن دادی درین صورت قول قول دافع است بلا خلاف و لا اشکال برای اینکه او ابصر است بنیت خود و بعضی گفته اند که اقسم

هم را هن نمیتواند بدهد چه اطلاع بر آنچه در نفس دیگریست نمیتوان بهم رسانید و لیکن اقرب بقول معظم اصحاب ثبوت قسم است چه ممکن است مرتهن را

که اطلاع بآن رسانیده باشد با قرار راهن و اگر صرف اختلاف در رهن بگوید که بمن اقرار کرده که از دین اخر داده درین صورت بالاخلاف قول قول منکر است

قاصر گویدکه فروعات امثال این مسائل را استقصا درین وجیزه نمیتوان کرد و ضیق مجال و دریچه اله منافی طول مقال است والله الموفق لنیل غوامض الحقایق

غیبت

باب یازدهم در مذمت غیبت کردن و سخن چینی و استهزا نمودن و سخن چینی و نمامی کردن و فتنه میان مردمان انداختن و دروغ گفتن و

غیر اینها از اخلاق ذمیمه و در آن چند فصل است فصل در حقیقت معنی غیبت است بدانکه غیبت انست که چیزی بصدق در حق شخص معین غایب که

شیعه باشد ذکر کند که اگر بشنود او را ناخوش اید بشرطیکه در عرف از نقص شمرده شود اما اگر چیزی را ذکر کند که باعث مدح او باشد مثل اینکه مدح

کند او را باخلاق حسنه و تهجد و طاعاتیکه دارد و لکن چون بشنود او را خوش اید این داخل غیبت نیست خلاصه ذکر نقص شخص معین اگر چه صادق

باشد غیبت کننده در آن غیبت است خواه آن نقص در بدن او باشد مثل اینکه بقصد اختفا و مذمت بگوید فلان کور یا اعور یا کلنگ یا اعرج

یا فطو یا کوتاه یا بلند یا شکم بزرگ یا احمق یا سیاه یا زرد اما هرگاه مشهور و ملقب باشد بوصفی و لقبیکه دلالت بر عیبی از او کند که ظاهر باشد از غیب

مثل اعرج و اعور و اعمش و احول و اشتر و اقرع و امثال اینها یا بحرفت و صنعتی رذیله و بنوع دیگر شناسانیدن آن ممکن نباشد پس بجهت ضرورت نیز

جایز است شناسانیدن آن بان لقب و صنعت چنانکه جاری شده بران عادت علما در ذکر رواة و محدثین و وارد شده از ائمه علیهم السلم و بعضی از

اصحاب گفته اند که اگر شخصی بوصفی که آن صفت در او ظاهر باشد و برای غیبت معروف او باان وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اعور پس ظاهرا

جایز است ذکر این عیوب ظاهره و اکثر اعاظم گفته اند که در صورتی جایز است که غیر از غیبت منحصر در ذکر ان وصف باشد و طریق احتیاط واضح است

همچنین باتفاق علما فریقین داخل غیبت است اگر چیزی ذکر کند که در نسب او باشد مثل اینکه بگوید پسر فلان فاسق یا زانی یا حایک یا خسیس یا حمال

زاده یا نانجیب و نحو اینها یا در صفات و افعال و اقوال او باشد مثل اینکه بگوید سارق یا کذاب یا بخیل یا خاین یا عاق والدین یا قلیل الادب یا صاحب

طلب یا کثیر الکلام یا نوام در غیر موضع یا کثیر الاکل است و نحو اینها یا در چیزی باشد که متعلق باو بوده از لباس یا خانه یا مرکب چنانکه گوید جامه فلانکس

چرکین است یا عمامه او شکسته است یا مثل کنده است یا خانه او کثیف است و همچنین در سایر اموری که منسوب باو باشد و بدی یاد شود که اگر او بشنود ناخوش

اید همچنانکه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که در کتب فریقین روایت شده دلالت بان میکند که فرمود یا اصحاب آیا میدانید که غیبت چه چیز است عرض کردند

خدا و رسول او دانا ترند فرمود انست که یاد کنی برادر خود را بچیزی که او را ناخوش اید شخصی عرض کرد که اگر انصفت با او باشد باز غیبت است فرمود که اگر باشد

غیبت است و الا بهتان است و نام بردی در خدمت آنحضرت بعرض کردند شخصی گفت که عاجز است حضرت فرمود که غیبت نمودی او را گویی و در وقتی اسم زنی

مذکور شد عایشه گفت کوتاه قد است رسول خدا فرمود او را غیبت کردی و زنی دیگر مذکور شد عایشه گفت ان دامن بلند است حضرت بیغمبر فرمود

از دهن خود چیزی بیرون کن پس پاره گوشتی از دهن او بیرون افتاد و روزی یکی از اصحاب به دیگری گفت فلانشخص پر خواب کننده است حضرت فرمود گوشت برادر خود را

خوردی و در بحار الانوار و جواهر الکلام و انوار نعمانیه و در مسکن بعضی مخالفین حسنا بین المحارم روایت کرده اند از عایشه که زنی بما وارد شد چون

بیرون رفت من بتو دست خود را اشاره کردم که این کوتاه است حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که غیبت او کردی مجملا اگر عیب کسی را باشاره
چشم یا ابرو یا دست اظهار کنند یا حرکات و راه رفتن او را یا تکلم او را یا یکی از افعال و اقوال او را نقل نمایند که باعث نقص او گردد آن هم غیبت است
اگر منافقت شخص بر اینکار عیب او بیشتر است و اهل اسلام غیبت هیچ غیبت کردن منحصر بزبان نیست بلکه باشاره و کتابت و تعریض و تصریح هر
نوعی که نقصی از غیر بفهماند غیبت است خواه بقول باشد یا بفعل یا باشاره یا ایما یا رمز یا کتابت و گاه میشود که تعریض میباشد مثل اینکه بگوئی
الحمد لله که خدا ما را مبتلا نکرده بمصاحبت ظلمه یا بحب ریاست یا بغل و حسد یا بخوردن مال یتیم یا بطلب کردن مردم و غرض او از این کلام تعریض باشد
که مرتکب این اعمال بوده باشد [illegible] چون حقیقت غیبت معلوم شد بدانکه غیبت باجماع جمیع امت و صریح کتاب خدا از گناهان عظیم و واضح
است باتفاق علما والله اعلم و آیات و احادیث بسیار در مذمت آن وارده شده حق تعالی فرموده است و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
واتقوا الله ان الله تواب رحیم حاصل معنی اینکه باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی دیگر را آیا دوست میدارد یکی از شما آنکه بخورد گوشت برادر
خود را در حالتی که مرده باشد پس کراهت میدارید شما آنرا یعنی از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید
که بمنزله آن است و بترسید از خدا بدرستی که خدا بسیار توبه قبول کننده و مهربان است و حق تعالی در این آیه غیبت کنندگان را تشبیه
بآنکسی کرده که گوشت برادر مرده خود را بخورد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده است که غیبت [illegible]
نمیباشد [illegible] و مثل این مثل وارد شده است که منقول است که دو زن روزه داشتند [illegible]
میکردند و باز از ایشان [illegible] ظاهر میشود چون ایشان [illegible]
[illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] فرمود که
[illegible] چون وقت افطار شد [illegible]
روزه گرفته اند [illegible] افطار کنند [illegible]
[illegible] روزه نگرفته اند [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود [illegible] از غیبت بدتر است از زنا [illegible] توبه [illegible]
و غیبت کننده را خدا نمی آمرزد تا آنکه غیبت شده او را [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] غیبت کننده [illegible]
[illegible]
[illegible] عیب [illegible]
[illegible] منبر خطبه ادا فرمودند [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که غیبت کند مرد مسلمانی [illegible] نماز و روزه او را قبول نمیکند مگر آنکه
آنکس که غیبت او شده او را عفو کند [illegible] ماه رمضان [illegible] هر که غیبت کند [illegible] روزه او
[illegible] والصوم جنة من النار ما لم یغتب مسلما [illegible] غیبت مسلمان [illegible]
حلال [illegible] و یاکل لحوم الناس بالغیبة [illegible] حلال [illegible]
[illegible] جناب امیر المؤمنین [illegible] روایت شده [illegible] غیبت کند [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] غیبت حرام است [illegible]
[illegible] غیبت [illegible] مسلمانان [illegible] فرمود غیبت [illegible]
هر غیبت میکند [illegible]

فی الغیبة ٥٠٠١

شود و بیرون آید از خدا و از او در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بعد از آن پیغمبر فرمود که از صفت منافقانست چون مخالفت او کنی او را غیبت کند و هر که
غیبت مرد را بیان کند و عیب او را بیان کرده و واقع خبر طویل مشهور است که ثواب عبادت مغتاب را اگر چه مانند آفتاب بدرخشد ملک موکل بر آسمان اول رد
نموده بر نگردد صاحبش و نیز از آنحضرت مرویست که هر که روایت کند از مؤمنی چیزی که خواهد او را عیب کند و آبروی او را ببرد که از چشم مردم
بیفتد خداوند عالم او را از ولایت و دوستی خود بیرون کند بسوی ولایت شیطان پس شیطان هم او را قبول نمیکند و نیز از حضرت امام
جعفر صادق ع مرویست که هر که در حق مؤمنی بگوید آنچه را که خود دیده و شنیده باشد از آن جمله است که خدا فرموده که إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ
الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی بتحقیق کسانیکه دوست میدارند که فاش شود امر قبیح و ناشایست در حق جماعتی که ایمان آورده اند از برای
ایشانست عذاب دردناک در دنیا چنین کسان بجزای اعمال خود میرسند چنانکه در تاریخ ابن اعثم مسطور است که چون معاویه بمدینه آمد بمنبر
خطبه خواند و در اثنای خطبه سخن او بذکر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام منجر شد آنحضرت را ببدی یاد کرد و زبان بنکوهش او گشاد
درانوقت امام حسن ع در آن مجلس حاضر بود برخاست و فرمود خدا تعالی هیچ پیغمبری و هیچ وصی نفرستاد الا آنکه در جهان فاسقان بعداوت او برخاستند
چنانچه حق تعالی فرموده وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بعد از آن فرمود من پسر علی ام و تو پسر صخری و مادر تو هند است و مادر من فاطمه دختر رسول الله ص
و جده من خدیجه کبری است و جده تو فتیله [illegible] پس لعنت خدا بر آنکس باد که [illegible] و بدتر باشد [illegible]
گفتند [illegible] معاویه [illegible] انقطاع یافت و خجل از منبر فرود آمد و امیرالمؤمنین ع بنوف بکالی فرمود اجتنب الغیبة فانها ادام کلاب النار [illegible]
یعنی اجتناب کن از غیبت که آن خورش سگان جهنم است و در حدیث است که غیبت شما برادر مؤمن را از [illegible] گناه عظیم تر است حرام بودن
میخوردن و منقولست که غیبت زودتر خراب میکند دین را از آکله که در تن افتد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که کسیکه غیبت میکند باطل
شود روزه او و میشکند وضوی او و در قیامت بوی از دهان او آید که تنفر از بوی میکنند اهل محشر و اگر پیش از توبه مرده است
حالانکه حلال داشته حرام خداوند را و بعضی گفته اند که حکم آنجناب علیه السلام بابطال صوم و نقض وضوء بر تقدیر غیبت بنا بر کمال
مبالغه است در نقص ثواب آنها اگر چه اصل باطل نشده [illegible] معلوم است که غیبت باعث خواری [illegible] و باعث سوء ظن بهم [illegible]
عداوت [illegible] و باعث [illegible] شما را [illegible] فاسقان و منافقان است [illegible]
مشغول میشوم [illegible] خاص و عام [illegible] و بعضی از خواص [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] منع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] غیبت کننده [illegible]
[illegible] غیبت [illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible] غیبت کند [illegible]
[illegible] غیبت [illegible] باعث [illegible]
کسی که غیبت کرده [illegible] غیبت [illegible]
و رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] طاعات [illegible]
[illegible] الطاعات [illegible]
[illegible] غیبت [illegible] طاعات [illegible]
[illegible] غیبت [illegible]
اوست [illegible] زبان بغیبت [illegible]
و با دشمن خود [illegible] غیبت [illegible]

کوش

کوشش نماید در رضای او و خواهش او و نیز در گناه مثل غیبت کننده است بعض غیبت کننده مگر اینکه در مقام انکار برآید اگر ممکن باشد و سخن آن شخص را قطع کند
یا از مجلس برخیزد و اگر قادر بر آنها نداشته باشد و به دل غضبناک گردد و راضی بآن نشود و حضرت امیر علیه السلام فرمود که شنونده غیبت یکی از دو
غیبت کننده است و اخبار در این باب بسیار است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که مؤمنی را نزد او ذلیل کنند و او تواند یاری او بکند
و نکند خدا تعالی در دنیا و آخرت او را ذلیل می‌سازد و فرمود هر که رد کند از غیبت برادر خود و آبروی او را محافظت کند حق است بر خدا که در روز
قیامت آبروی او را نگاه دارد و او را از آتش جهنم آزاد کند و فرمود که هیچ مردی نیست که نزد او برادر مسلم او در نزد او مذکور شود و او تواند او را اعانت
و جانبداری کند اگر چه به یک کلمه باشد و نکند مگر اینکه خدا تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل می‌کند و هر که برای برادر مسلم خود در ذکر شود و او را
اعانت کند خدا یاری او می‌کند در دنیا و آخرت و هر که حمایت آبروی مسلمانی بکند خدا در روز قیامت ملکی را بفرستد که او را حمایت کند و فرمود
هر که احسان کند به برادر خود در خصوص غیبتی از که در مجلسی بشود و آن را رد کند خدا تعالی هزار نوع بدی را در دنیا و آخرت از او دور می‌کند و اگر
تواند رد غیبت او بکند و نکند گناه او هفتاد مقابل آن کس است که غیبت کرده است و [illegible] روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
خود ذکر کرده است و در آن نیز مذکور است که [illegible] حضرت [illegible] خدا او را در دنیا و آخرت خوار و ذلیل می‌کند و [illegible] فرموده رسول خدا
که المستمع احد المغتابین و به قول [illegible] السامع للغیبة احد المغتابین پس مستمع خارج نمی‌شود از اثم غیبت الا اینکه انکار کند به لسان خود
و اگر نترسد یا به قلب خود منکر آن باشد و اگر قادر باشد بر قیام یا قطع کلام مغتاب به کلام غیر و نکند شریک است در اثم و گناه با مغتاب و اگر به زبان بگوید
ساکت شو و اما در قلب خواهش غیبت را داشته و راضی بآن باشد پس این نفاق و معصیت زاید است و خارج نمی‌شود از اثم و گناه آن تا از
قلب کراهت نداشته باشد فصل بدانکه از مقاصد مهمه شارع اجتماع نفوس است بر طریقه واحده و اجرای احکام الهی از اوامر و نواهی و آن
موقوف است بر تعاون و تعاضد ابناء نوع انسان و تصفیه بواطن ایشان با همدیگر و اجتماع ایشان بر الفت و محبت تا اینکه همه یک دل بوده
باشند در طاعت مولای خودشان و هر کس با انجام غیر [illegible] و چون غیبت مفرق اجتماع ایشان [illegible] از
نقض غرض شارع است و خلاق عالم [illegible] احادیث وارد شده و ذکر همه آنها [illegible] و همین
قدر که مذکور شد کفایت می‌کند [illegible] از عیوب خود غافل شده در صدد اظهار عیوب مردمان برآید [illegible] چشم
دیگران ملاحظه کند و شاخ در چشم خود نبیند [illegible] خوشا به حال کسی که مشغول عیب خود گردد [illegible] عیوب مردم نپردازد
فرمود که هر که [illegible] نیکو باشد و [illegible] باشد و مال او کم باشد و غیبت مسلمانان نکند با من خواهد بود در بهشت [illegible]
گفته‌اند اعلموا ان الغیبة هی الصاعقة المهلکة [illegible] یعنی بدان که غیبت صاعقه مهلکه است [illegible] مثل کسی است که
منجنیقی نصب نماید [illegible] حسنات خود را [illegible] عمل صالح [illegible] اعمال [illegible]
و نیز در [illegible] نقل شده که غیبت [illegible] مذکور شد در حضور عبدالله مبارک [illegible] گفت اگر من مغتاب باشم [illegible] غیبت مادر خود را می‌کنم چه
احق است به حسنات من چون طاعات [illegible] من [illegible] پس [illegible] که مادرم برسد [illegible] نظر از [illegible]
[illegible] که مغتاب عبادات خود را بر باد می‌دهد و مستحق عذاب آخرت می‌شود و مفاسد دنیویه هم [illegible] چه بسا که غیبت
کسی که می‌کنی به او برسد و این باعث بغض و عداوت او گردد و در مقام اهانت و غیبت و اذیت تو برآید [illegible]
آن نتوانی [illegible] اگر کسی غیبت او [illegible] چگونه [illegible] می‌شوی دیگران نیز چنین‌اند و [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] است که راضی نباشی در حق غیر آنچه [illegible] برای خود نمی‌پسندی [illegible] و در کتاب خصال از حضرت ابی عبدالله ع روایت نموده که
فرمودند که شیطان علیه اللعنة گفت پنج چیز است که مرا در آنها حیله نیست و سایر مردم در قبضه من است اول آنکه کسی توکل بخدا نماید به نیت صادقه در
جمیع امور خود دوم کسی که تسبیح او در شب و روز بسیار باشد سیم کسی که راضی شود برای برادر مؤمن خود آنچه را که برای نفس خود راضی
چهارم کسی که جزع در وقت رسیدن مصیبت ننماید پنجم کسی که راضی باشد به آنچه خدا از برای او قسمت نموده و غصه برای روزی خود نخورد
[illegible]
دوم آنکه [illegible] سیم آنکه [illegible] چهارم آنکه در دوستی [illegible]

کسی را مرغان تا دریا نا دریکی کو و بعد از این کرتا نکردی و [illegible] کرد عالمی از عابدی پرسید چرا بتحصیل علم مشغول نمیگردی عابد جواب داد که انچه خلاصه
علم است یاد گرفته ام عالم پرسید که خلاصه علم چیست گفت پنج چیز است اول انکه تا راست با تمام نرسد دروغ نگویم دوم انکه تا حلال یافت میشود
دست بحرام دراز نکنم سیم انکه تا از تفتیش عیوب خود فارغ نشوم بعیب دیگری نپردازم چهارم انکه تا رزق خداوند جل ذکره باخر نرسد بدر مخلوق نروم
پنجم انکه تا قدم در بهشت ننهم از کید شیطان و مکر نفس اماره غافل نباشم و داود [illegible] بالمومنین [illegible] بدوستی انکه
غیبت را [illegible] اصدقا [illegible] داده است [illegible] خود را فضیحت [illegible] است [illegible]
واضح [illegible] نفس خود [illegible] صدیق [illegible] وضع کرده است [illegible]
[illegible] است [illegible] میشود که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خود بعد از [illegible] مکافات [illegible] مشغول نشود [illegible] اعمال
خود را در عوض غیبت [illegible] شده است [illegible] فصل [illegible] باعث و سبب غیبت کردن
چند صفت خبیثه است که منشا بروز و ظهور آن میشود [illegible] مسلمانان [illegible] و علماء [illegible] بواعث غیبت [illegible]
در کتب خود [illegible] ذکر نموده اند [illegible] شهید [illegible] و فاضل [illegible] فاضل [illegible] الله [illegible]
غزالی در احیا و صاحب [illegible] بعضی از [illegible] ذکر [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] عیوب [illegible] مشغول [illegible] زبان [illegible]
و بکرات [illegible] امیر المومنین علیه السلام روایت کرده [illegible]
[illegible] غیبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible] القیمه
[illegible] غضب [illegible] باعث غیبت [illegible]
[illegible] و دیگر از بواعث [illegible]
[illegible] احوال و افعال [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بواعث است [illegible]
[illegible] و دیگر از بواعث [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] و دیگر از بواعث [illegible]
غیبت [illegible]
[illegible]
و دیگر از بواعث [illegible]
خود را [illegible]
و چون [illegible] و دیگر از بواعث
[illegible]

چنانکه شخصی در نزد بعضی غیبت دیگری کند باعث او شده باشد و تو با جهت محزون شده از او و در نزد دیگران اظهار نمائی هر چند در این صورت صادق باشی و اغتمام به
احوال آن مسکین اما چون اسم او را باغوای شیطان ذکر نمودی پس مغتاب شدی و باین جهت باطل شد ثواب غم و ترحم تو و همچنین است اگر از راه تعجب
اسم شخص ابری هر چند صادق باشی در آن مثل اینکه بگوئی تعجب دارم از فلان که با جهال و اراذل مینشیند با زن جاهله خود را گرفتاشته جاهل ساخته
و غیبت را محبت رسانده و امثال اینها و همچنین از بواعث است عداوت و کینه که چون با کسی دشمنی داشته باشی از راه عداوت بدیها و ذکر کنی و دیگر از بواعث
آنکه چون معصیتی از کسی ببینی و مطلع بآن شوی از برای خدا از او غضبناک گردی بعض رضای خدا بیها و اظهار غضب خود نمائی و نام آن شخص و معصیت
او را ذکر کنی و بسیاری مردم از صلحا و عباد بلکه خواص چنانچه دانوار (؟) گفته ... مفسده این غافلند و چنان پندارند که ترحم و غضب هرگاه برای خدا باشد
ذکر اسم مردم ضرر ندارد و این خطا و غلط است چه همین آنکه ترحم و غضب برای خدا خوبست غیبت مردمان حرام و بد است و بالجملة فانواع الغیبة و فنونها لاتکاد
وما الله الاتکال **فصل** در بیان فردی چند از غیبت است که علما رضوان الله علیهم استثنا کرده اند و از مسوغات غیبت دانسته اند و آن ده چند است
اول تظلم مظلوم است یعنی نزد ظالم ظالم یعنی کسی که بر او ظلم کرده باشد و او نزد شخصی که مظلوم با بطلم ... میکند که قول زوجه ابوسفیان که برسول الله
ان زوجی شحیح و لا یعطینی ما یکفینی و ولدی و غیرهما که آن شخص دفع ظلم او را نتواند بکند یا انتقام ظالم را که پادشاه قدرت داشته باشد که بکشد یا
قادر باعانت او بوده باشد و صاحب هدایت وجاعتی از اصحاب گفته اند که هرگاه شکوه ظلم کردن ظالم را بغیر کند جایز است و بعضی هر چند امید اعانت
از شنونده نداشته باشد و استدلال کرده اند باطلاق آیه الا من ظلم و خصوص آیه وارد شده و در تفسیر آیه مروی است از معصوم که در بعضی از اوقات
سوء ضیافت و ظلم کردن بضیف و همین باید که در شکایت ظالم کنده بخصوص ظلمی که بر او واقع شده اکتفا نماید و زبان باظهار عیبی دیگر از ظالم
نگشاید دوم بتقسیم غیبت را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است چه ممکن نیست استیفاء حق خود مگر باین
وقد قال صلی الله علیه و آله لصاحب الحق مقالا الاستعانة علی تغییر المنکرات ورد العاصی الی الصواب دوم در نهی از منکر است که شخصی غیبت بدی از
کسی میداند و میخواهد که این گفتن و نقل کردن عیوب شرعیه را شاید او ترک نماید پس بقصد امر بمعروف و نهی از منکر برای رضای خدا ... بقصد
رسوائی او ... هوا و هوس و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که بداند که فعل آن شخص بد است و منکر است و تجویز تاثیر بکند و خوف ضرر نه
داشته باشد و یکی از این ... اند که اول باید ... بکند و اگر بداند که اگر در خفا و تنها او را نصیحت کند بآن نصیحت ترک این عمل خواهد کرد در حضور و در مجامع نبایست
در مجالس اعلان و رسوا کند خلاصه استعانت بر تغییر منکر و رد عاصی بنهج صلاح راجع به نیت و قصد است و باید و شرایط باید که سعی کند که غرضش
رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوت و کینه او و حسد ها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیله تدارک کینه خود کند و غرض باطل خود را در
نظر مردم چنین صورت دهد و همچنین جایز است ذکر عیب لا دعا ... و عیب کسیکه ملحق باو است جهت تادیب و تربیت که با او در آن ... سد ...
بجهت رسوا کردن و اذیت نمودن و غیر آن ستم در استفتاء است که بعنوان فتوی خواهد که از مفتی و عالم مسئله بپرسد و در آن ضمن مذمت کسی کند
شود مثل اینکه بپرسد که پدرم مال مرا بر داشته است بتوانم باو دعوی کنم و در این فرد تا ممکن باشد باید بقوی سوال کند که نفهمند که پدر خودش مراد
باشد بگوید اگر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چه حکم دارد و اگر این قسم بیان نتواند کرد میباید سعی کند که بغیر از مفتی یا عالم
دیگری نشنود و خلاصه تا امکان باید بعنوان تعریض بپرسد یا بطریق جمع بفرماید باید در باب که یک شخصی یا در ظلم چنین کرده یا پدری یا دیگری یا
زوجه اگر چنین عمل کرده باشد چه طور است و تصریح نماید چهارم جایز است غیبت در نصیحت مستشیر یعنی کسیکه با تو مشورت کند در نصیحت و
امری که مال خود را بفلان قرض بدهم یا دختر بفروشم یا مضاربه بدهم یا با او شراکت بکنم یا معامله نمایم یا دختر بدهم یا دختر خود را میخواهم باو تزویج کنم
یا امثال این در این صورت واجب است که آنچه خبر او و دانسته بگوید و ذکر عیبی از آن شخص که مدخلیتی در آن باب دارد جایز است بشرطیکه احتیاج بذکر آن
عیب باشد و اگر داند که بمجمل اکتفا بگوید که مکن او ترک مینماید بهمین اکتفا نماید و تصریح بعیب آن شخص نکند و اگر مستشیر را منع از ذکر عیب حاصل نماید
عیبی که در آن معامله دخل است بگوید لورود الاخبار الکثیرة فی انه یجب ان ینصح لاخیه المؤمن وقال النبی صلی الله علیه و آله لفاطمة بنت قیس لما شاورته فی خطابها
معاویة فرجل صعلوک لامال له وابو الجهم لایضع العصا عن عاتقه یعنی ارشاد و نصیحت مومن هرگاه با او مشورت نماید در امری باخلاق و احوال آن شخص ...
احوال او مطلع باشد و مظنه آن باشد که اعمال بد او بر فاقت در دین و من سرایت کند در این صورت نیز اظهار نمودن عیوبی که در آن طایفه باشد
جایز است هر چند آن کس از و سوال ننماید باعث آن خوف و خبر خواهی او را باید منع کند و از شر و ضرر آن کس در ... نماید مثل آنکه بگوید با فلان مصاحبت

یا سفر مکن یا معامله مکن با او که خیر تو نیست یعنی فلانی بصفت فلان متصف است و همچنین است بیان بدعت ارباب بدع که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را
فریب دهند و گمراه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجبست و مردم را منع از متابعت ایشان نمودن لازم است خصوصاً بر علما و ضرر هیچ طایفه باهل
اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیرا که کفار و مجوس چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز مینمایند اما ارباب بدعت دعوای
مسلمانی کنند و تصنّع و ریا خود را از اهل خیر مینمایند و مردم فریب ایشان را میخورند پس بر علما و غیر ایشان واجبست که اظهار بطلان ایشان بکنند
و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت ایشان گمراه نشوند چنانکه کلینی و ابن بابویه و فاضل در بحار و صاحب کفایه نقل
صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده اند که حضرت رسول ص فرمود که هرگاه که ببینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار
کنید بیزاری از ایشان و دشنام او دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید بلکه بهتان هم نسبت با ایشان بگویید تا طمع
نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات
بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت ششم بیان خطای اجتهاد مجتهد بیست که مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان خطای او را
بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید و این باعث نقص هیچ یک از ایشان نمیشود و هر یک سعی جمیل خود کرده در اجتهاد مرتکب آن کرده اند مثاب و ماجورند
اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرضش محض بیان حق و رضای الهی باشد
و حقد و حسد و غرض فاسد دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان را راهها و حیلها بسیار است و همچنین جایز است منع مردم از رجوع کردن
بغیر مجتهد در احکام شرعیه اگر داند که آن شخص از اهل فتوی و اجتهاد نیست پس اظهار عیب جاهلی را که در شرعیات فتوی و حکم نداشته باشد و متصدی
آنها شود جایز است در خصوص فتوی و حکم او لیکن این موضع فریب شیطان است باید از راه فریب نفس و حسد نباشد هفتم اظهار
عیوب شاهد و راوی حدیث یعنی جرح نمودن شهادت او را و حدیث او را و الا ضایع میشود حقوق و دماء و اموال و غیر آن و در حق
حق اگر شاهد را جرح نکند غالب میشود باطل بر حق و لیکن در خصوص باید بقدری که جرح او میشود اکتفا نمود و نزدیک میباشد که
بشهادت یا حدیث او عمل کند و علمای ما رضوان الله علیهم در بیان جرح راویان اخبار و احادیث در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده اند برای
حفظ سنت و شریعت و برای معرفت قبول خبر و عدم آن و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین لهذا
جایز دانسته اند و الا فاسد میشود باب تعادل و تراجیح که اعظم ابواب اجتهاد است و جایز است ترجیح دادن علما را بعضی بر بعضی اگر بنظر گوینده حقیقت
داشته باشد بلکه جایز است ترجیح دادن هر صاحب صنعتی بر دیگری که بهتر از او باشد در آن صنعت مثل طبیب و خوشنویس و تاجر و بنا و خیاط و غیر اینها
هشتم اگر شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بآن وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور و اعرج
و امثال اینها بتفصیلی که سابق بر این در فصل اول بیان شد نهم جایز است اظهار کردن عیوب مخفیه مریض نزد طبیب یا مجتهد و همچنین اگر کسی مرد را بنده
کم قیمتی و کسی خواهد بخرد و آنکه عالم باشد بعیوب منقصات میتواند اظهار آن را بمشتری بکند چه در سکوت ضرر مشتری است و در ذکر آن ضرر بایع
عیب است لیکن گفته اند که مشتری را اعلام اعانت بر بایع باید بعیب مطلع باشد بکند و عیب بگوید و اگر مدلس باشد بیان ندارد ذکر نکند و خود بایع نیز میتواند
عیوب مملوک را ذکر کند برای اسقاط خیار و همچنین است ذکر عیوب فساد نکاح خوفاً من ترتب ما لا ینبغی دهم هرگاه دو کس مطلع بر عیب کسی شده باشند
و آن را با یکدیگر بگویند پس ذکر کنند و تکرار نمایند بدون آنکه ثالثی مطلع شود اکثر علما گفته اند که غیبت نیست لانه لا یؤثر عند السامع شیئاً و چون در
جواز این تخصیص للعموم من غیر حجة از غیبت بعضی جایز نمیدانند و احتیاط در ترک است خصوصاً با احتمال نسیان مقول له از معصیت یازدهم اگر جمعی مطلع
شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان اینقدر باشد که بشهادت ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است نزد حاکم
شرع بصورت شهادت و حضور فاعل آن عیب را ذکر دوازدهم کسی که خود را منسوب بدیگری نماید و منسوب نباشد جایز است ذکر آن و مثل اینست که کسی بدروغ
ادعای سیادت بکند و خود را منسوب برسول خدا ص کند بلکه در اینصورت واجبست ردع او با امکان و در این اعصار جمعی کثیر مشاهده شد که بدروغ
خودشان را داخل سلسله علیه سادات عالیه درجات نموده اند نعوذ بالله سیزدهم جایز است غیبت برای دفع ضرر از مذموم مثل آنکه ظالم اراده
خواهد عسکر کند و بگوید این جوان دیروز آمد و بآن زن میخواهند زنا کند بگوید این زن نشسته بشرط اینکه هم او برای دفع ظالم بگوید نه غیر آن و با او
اینهم قصد میشود یا دفع ضرر عدوان و عرض و مال مذموم داخل غیبت نیست لفظاً احتمالاً دون دفع الظلم عنهم علیهم السلام فی زیادة معللاً

بذلك

بل للسعد لعل منه ما وقع فی المشامین همچنانکه اکثر اصحاب تکلیف ذکر نموده اند چهارم آنکه جایز است غیبت کسی کردن که غیر معین است و معلوم

نیست مثل اینکه بگوید بعضی از اهل این بلد فاسق هستند غیبت نیست مگر اینکه معلوم شود بقرینه خلاصه غیبت غیر معین یا طایفه غیر معینه که کسی نفهمد مراد

کیست جایز است مثل اینکه بگوید امروز گذرم با احمقی شد یا فاسقی چنین گفت و چنین کرد اما اگر اینها او صاف عامه باشد مانند بعضی امارات و علامات باشد که معلوم

شود که کیست اظهار عیب او حرام است پنجم غیبت کسی است که متظاهر بفسق باشد و علانیه مرتکب آن شود مانند ارباب مناصب چون که مناصب ایشان

فسق است و علانیه مرتکب آنها هستند و استنکاف و مضایقه از اظهار آن ندارند غیبت ایشان در آن فسق ضرر ندارد اما گناهی که علانیه نکند و اگر ذکر آن

شود مثل آنکه کسی در خفا جامع گناهی را بکند و اخفا نماید اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده میشود این نیز مشهور است که غیبت نیست و استدلال نموده

اند بقول حضرت رسول صلی الله علیه و آله من القی جلباب الحیاء عن وجهه فلا غیبة له و ظاهر این خبر جواز غیبت او است اگر چه از آن گناه داشته باشد همچنانکه تصریح

نموده اند مثل شهید ثانی و صاحب کفایه و فاضل اردبیلی و محقق بهبهانی در شرح و صاحب مجالد الانوار و از معاصرین فاضل محقق نراقی و صاحب جواهر

الکلام و غیر ایشان اعلی الله مقامهم و اجزل فی الخلد اکرامهم و بسند معتبر در مجالس صدوق رحمه الله از حضرت صادق ع منقول است که هر گاه فاسق متجاهر بفسق

باشد و علانیه گناه کند او را حرمت نیست و غیبت او حرام نیست و مؤید این است روایت دیگر که بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که سه

کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود بدعتی در دین پیدا کرده باشد و امام جائر و فاسقی که علانیه فسق کند و جمعی از اعاظم محققین

از قبیل فاضل متقی و مدقق جناب آقای بهبهانی در شرح و فاضل محقق نراقی قدس الله سرهما و رفع فی الملأ الاعلی ذکرهما فرموده اند که غیبت متجاهر بفسق

مطلقا جایز است اگر چه در فسقی باشد که آن را ظاهر نکند و مخفی مرتکب آن شود و همچنین صاحب جواهر الکلام گفته اند که گناهان مخفی او را ذکر نکردن اولی و احوط

است و بعضی از اصحاب احتمال داده اند که غیبت مطلق فاسق جایز است خواه متجاهر بفسق باشد و یا نه و استدلال نموده اند به حدیث و بسیار که از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله روایت است لا غیبة لفاسق و چون این حدیث منافات با آیات و اخبار ناهیه از غیبت دارد اصحاب حمل نموده اند بر متجاهر و بعضی حمل

بر نهی کرده اند و صاحب انوار نعمانیه گفته و فی جواز اغتیاب مطلق الفاسق احتمال ناش من قوله لا غیبة لفاسق و هو ضعیف لمنع اصل الحدیث و حمله علی

فاسق خاص او حمله علی النهی و ان کان بصورة الخبر هذا هو الاجود الا ان یتعلق به غرض دینی و مقصد صحیح یعود علی المغتاب بان یرجو ارتداعه

عن معصیته بذلک فیلحق بباب النهی عن المنکر و صاحب جواهر الکلام گفته و مما قیل بجواز مطلق غیبة الفاسق لظاهر قوله لا غیبة لفاسق [illegible]

لا غیبة لفاسق لکنه کما تری مناف لما دل علی حرمتها علی وجه لا یصلح المرسل المزبور لمعارضته من وجوه خصوصا بعد احتماله النهی و الاختصاص با

لمتجاهر به بل لعله الظاهر منه فالاحوط ان لم یکن اقوی ترک غیبة غیر المتجاهر بل الاحوط ترکها فی المتجاهر فی غیر ما تجاهر به انتهی کلامه رحمه الله فصل

در بیان کفاره غیبت است بدانکه هر گاه کسی غیبت دیگری کرده باشد واجب است بر مغتاب که اولا توبه کند و پشیمان شود الا اینکه از حق الناس

بیرون آید و طلب حلیت از صاحب حق کند تا از مظلمه او بری شود و در باب ابراء ذمه از او طلب حلیت نماید اما بعضی خلاف دارند در اینکه غیبت کننده

توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و در حدیث دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که کفاره غیبت آن است که استغفار کنی

از برای کسی که غیبت او کرده و جمع نموده است بین الحدیثین شهید ثانی رحمه الله باین نحو که اگر صاحب حق شنیده باشد سزاوار است که برای او دعا و استغفار

بکند و این انتقام ابد و اظهار حلیت طلبیدن از آنکه مبادا اظهار آن فتنه و جالب ضغاین و عداوت میشود و در حکم من لم یبلغ است اگر مرده یا دور

و وصول با او ممکن باشد بغایب بودن آن و حمل کرده طلب بخشش را بجهت آنکه غیبت باو رسیده باشد و توصل باو ممکن بوده باشد و با احتیاط

اگر نرسیده باشد

احتیاط این است که اگر صاحب حق شنیده باشد و دست رس او باشد و حلیت حاصل کند اگر در اظهار مظنه فسادی یا عداوتی نباشد و اگر شنیده

یا اگر شنیده باشد اما ابراء ذمه از او نتوان طلبید یا اینکه مرده یا غایب شده یا باعث آزردگی و دل شکستگی و ایذای او میشود و دشمنی او را برانگیزد

استغفار کند و طلب آمرزش نماید و با امکان عبارات مجمل و مبهم در سر بسته از صاحبش طلب عفو کند مثل اینکه بگوید اگر در غیبت

زده شده باشد یا شنیده شده باشد عفو کن بسبب اینکه من اراده کردم که از جمیع حقوق احتیاط نمایم یا بگوید مرا در آنچه در حق تو گفته باشم

باشد عفو فرما و بدانکه اگر کسی بگوید که من ساقط کردم حق خود را از آنکه غیبت مرا بکند با وجود این از غیبت او جایز نیست حق او ساقط نمیشود

لانه عفو عما لم یجب و قد صرح الفقهاء بان من اباح قذف نفسه لم یسقط حقه من حده و عدم ظاهر انوار نعمانیه نیز تصریح بعدم جواز آن نموده الا

مستحب است که مغتاب را قبول عذر و مغتاب بکند و از او عفو کرده در گذرد و استحباب او را ذکر کنند الا انه لم یمنع العفو الا به وجه لیاقت اجر بر منت نهند

رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد ان الله یأمرکم ان تعفوا عمن ظلمکم و تصلوا من قطعکم و تعطوا من حرمکم و حرام است دشنام دادن مسلمانان و لعن کردن

بر ایشان و طعن زدن و فحش و قذف نمودن و تصغیر و تحقیر ایشان کردن و اظهار عیب زن شوهردار کردن بلکه هر زن مؤمنه تصریح بعیب [illegible]

با و بطوریکه او را تمیز کند حرام است بالاتفاق و این عمل هتک حرمت و پرده او است و نظرها و همچنین حرام است اظهار محبت و عشق پسران ساده

در وصف کردن است بتحریم و تشبیب غلامان مطلقا اگر چه تعیین هم نکند نعوذ بالله العظیم من هذه الفتن التی هی منشأ کل [illegible] و از جمله حرام مدح کردن ظالمان

و مذمت کردن نیکان است و مدح مؤمنان خصوصا کسی که در غیبت او بوده باشد عمل پسندیده خوبی است و باعث حصول محبت و دوستی و الفت میگردد و موجب

فرح و سرور برادر مؤمن میشود بشرطیکه با آنچه مدح میکند راست باشد و از روی ریا و نفاق و کذب نباشد و اگر از روی نفاق باشد

مدح با اینکه اگر چه راست باشد و مدح ظالمان و فاسقان را نباید کرد اگر چه راست باشد مگر از راه تقیه چنانکه باعث [illegible] از ظالم و فاسق

کرده و شاد کردن ایشان مذموم بلکه بعضی حرام میدانند و در روایت آمده است که اذا مدح الفاسق اهتز العرش و غضب الرب [illegible]

و آله فرموده [illegible] هرگاه کسی مدح فاسق کند [illegible] [illegible]

مدح او کشانیدن او خود را [illegible] [illegible] دماغ ایشان میشود [illegible]

چنین کسان را [illegible] باعث هلاک ایشان میگردد و از [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

کردن او و اطلاع نمودی و فرموده هرگاه مدح برادر خود را در برابر او کنی گویا تیغ بر حلق او کشیده [illegible]

[illegible] غالب آنست که مادح از آنچه [illegible] مدح میکند [illegible]

ریا داخل آن میباشد و اینکه [illegible] مدح میکند در قلب خود [illegible] میباشد [illegible]

[illegible] مدح نیست ظالم و فاسق [illegible] مدح او جایز نیست بلکه [illegible] ظالم و فاسق [illegible] ایشان [illegible]

مدح ایشان [illegible] اگر مدح کردن باعث [illegible] مدح شود [illegible] مدح او [illegible]

[illegible] که منتظر [illegible] مفاسد باشد [illegible] مدح و ثنا گویند [illegible]

عظیم است این صفت [illegible] که مدح او کنند [illegible] طالب [illegible]

خواهش ایشان [illegible] که مدح او کنند [illegible] رضای خالق [illegible]

[illegible] و مرتکب [illegible] منکر [illegible] جمیع اینها باعث هلاک [illegible]

[illegible] سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده [illegible]

هوا و هوس [illegible] مدح و ثنا [illegible] مدح [illegible]

[illegible] مدح [illegible] ایشان میکنند [illegible]

از آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible] فی النعیم [illegible] الوان الطعام و الشراب

[illegible] بالاقوال [illegible] باشد که جمیع [illegible] فرحناک [illegible]

[illegible] ایشان مصروف باشد بتحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم ایشان را [illegible] مدح نمایند

بدان [illegible] از آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible]

از دنیا [illegible] باشد [illegible] که مدح او گویند [illegible] طالب مدح [illegible] باشد

[illegible] که هر نوع [illegible] حصول آن [illegible] باعث [illegible] مردم باشد چنین کس [illegible]

[illegible] هلاکتست و اگر طالب مدح و ثنا باشد [illegible] خوشامد [illegible]

همین [illegible] اگر چه [illegible] هلاکتست [illegible] طالب

دشمن [illegible] مردم باشد ضبط خود را و جمیع افعال و اقوال [illegible] اشکالست و اگر طالب مدح نباشد [illegible]

[illegible] اگر کسی مدح او گوید شاد گردد و از [illegible] حاصل شود [illegible] اگر چه نقصانست ولیکن [illegible]

حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که مردی عمل خیری میکند و اگر کسی او را در آن عمل می بیند شاد میشود حضرت فرمود که باکی نیست هیچ احدی نیست
که نخواهد خدا عمل خیر او را ظاهر کند لیکن بشرط اینکه آن عمل را از برای این نکرده باشد و اگر کسی هم در حصول مدح نکند و چون کسی مدح او کند بشاشت
آید و لیکن از این نشاط و سرور و تکبر باشد و طالب آن باشد که خود دایم بغیر برساند که از مدح و ثنا شاد نگردد و این شخص در مقام مجاهده است چون با
عون و توفیقات الله تعالی، بدان که مدح کردن بسیار مکروه است خصوصا در حضور او خصوصا اگر ... و وضع بیت بیت بیطمع شده ام از خاص و عام می
سلامی ای برادر والسلام باکه این خوش آمد او را میشد که از برای صید دین یا دنیای او کرده و مسکین کسی است که شاد شود و دامی که در راه او گذاشته
باشند بعد به مقام بعضی از کمال کفتنا ایمن رفعنا فوق قدره فالله و علاوه بر اینها آنکه اکثر خوش آمدها اینست که دل خوش آمد گو از آن چیز
مطلقا باشد میگوید اعتقاد ندارد و کذب او واضح و نفاق او ظاهر و لا بحث و اقتضی مدح و دیگران نیز این لایق باشند و چه احمق کسی است که ...
در حضور او در عرض چند باشد و بعد از او ... در مردم همین طور ... باشد و کذب او را داند با وجود این او را از مدح خوش آید با آنکه در عقب
می داند که چه میگوید با ... مدح مسکین اگر عقل کاملی داشته باشد باید ان مدح چیزی که ان مثل آن ... چنانچه ... روزی
شخصی افلاطون حکیم را گفت که فلان عامل ذکر خیر تو ... مدح ترا نمود حکیم ... شد ... حکیم ... مثل که
جواب داد که ... از قول تو نیست میداند ... کرده ... پسند خاطر او افتاده
عجائب ارباب علم و دانش که در مجالس ... در حضور ایشان چون یکی از ... مدح و ثنای ایشان ... میکند ... بمدح ... مرد
و ... میگردد ... شخصی که ... میکند اگر ... و شعر ... اینکه ...
۳ ... شاد ... و ... که ... کرده و در وقع کفته باشد ...
و ... کاهان ... ثوابهای ... اعمال ... شود و ثواب ... و ماحصل ... کرده ...
عضب الهی ... و علاوه بر اینکه ... ثابت و اخبار و آثار شاهد است بر اینکه هر که ... خالی باشد ... دیگران ...
او ... شود و ... بلکه غالب ... نظرها ... و ... مردم ... میکرد ... که ...
او ... کفتن ... مرغوب ... و ... دیگران ... میکرد ... واجب ... میشود ...
... اینکه ... بر زبان ... خوش ... ایشان ... باشد ...
ایشان ... صفات ذمیمه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... ذو الوجهین و ذو اللسانین فی النار
فی النار ذو الوجهین و ذو اللسانین فی النار ... هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد ... صاحب دو زبان و دو رو ... خواهد بود ...
... بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ملاقات کند مسلمانان را به دو رو و دو زبان چون روز قیامت محشور شود دو زبان از آتش
داشته باشد و روی الصدوق رحمه الله باسناده الی علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یجیء یوم القیامة ذو الوجهین دالعا لسانه فی قفاه
و آخر من قدامه یلتهبان نارا حتی یلهبا جسده ثم یقال هذا الذی کان فی الدنیا ذا وجهین و ذا لسانین یعرف بذلک یوم القیامة ... اینکه ...
است ... باسناد خود بسند معتبر از ... رسول خدا ... فرموده ... بد ... قیامت ... و دو زبان ...
که ... شما ... بدتر ... تا ... در دنیا دو رو و دو زبان داشته ...
... معروف شود ... بدترین بندگان خدا در روز قیامت کسی خواهد بود که در دنیا دو رو باشد ...
در حضور ... مدح ... و ... در غیاب ... بد ... و ...
... دشمنان ... موافقت ... دشمنان ... او را ...
و ... چنان ... اینکه ...
... شیخنا الاجل الشیخ بهاء الدین ... رحمه الله ...
... کتابی ... نقل کرده ... علمای ... اخلاق ...
... دشمن ... دشمن ... دوستان ... باشد ...

و اظهار دوستی خود با هر یک کند و فی الواقع با هر دو دوست باشد این نفاق نیست که دوستی او با هر یک دوستی صداقت حقیقی نیست و لیکن صداقت
ضعیف است چه دوستی حقیقی با دو شخص که با هم دشمن اند جمع نمیشود و هیچ یک از شرکای مومن بکرنرسد و بهمین جهت شر او با اظهار دوستی کنند و مدح او
نماید بچیزیکه اعتقاد بان نداشته باشد و با او مدارا و مساوات کند بشرطیکه دفع شر او منحصر با این باشد چون مقام ضرورت است حرج از برای او نیست
و این جایز است شرعا چنانکه در کافی و انوار و بحار روایت کرده که مردی از حضرت پیغمبر اذن دخول طلبید حضرت فرمود اذن دهید او را که بد برادری
از قبیله خود است آن شخص داخل شد حضرت برخورد با او بسیار بنحوی که حاضران گمان کردند که آن شخص مرد بسیار قدر و منزلت است چون بیرون
رفت عرض کردند که در اول چنین فرمودید و چون داخل شد با او حسن سلوک بسیار نمودید فرمود که بدترین خلق خدا در روز قیامت کسی است که مردم احترام
و اکرام او نمایند که خود را از شر او محافظت نمایند و اخبار بسیار که در مدح تقیه وارد شده است شامل این نوع میشود و در انوار از ابی الدرداء
منقول است که ما بروی کسانی خنده میکردیم و تبسم میکردیم که دلهای ما بر ایشان لعنت میکرد و جواز این نوع سلوک در وقتیست که ناچار باشد که با آن
شخص همراه و مصاحب باشد و در مرافقت او و مدارا مضطر باشد نه اینکه چنانکه اکثر اهل این زمان که بمجرد تحصیل نفع های ضعیفه یا طمع بعضی از فضول
دنیا و اختیار طلب جاه و مال زیاده از قدر ضرورت با منافقان همراهی اکثر مردم بنا دو روئی گذارده و ایشان را بصفات مدح میکنند که اصلا در ایشان از آن
خبر ندارند و این را مدارا و حسن سلوک نام مینهند **خاتمه** بدانکه از جمله علامت نفاق و سخن چینی افشاء سر برادر دینی است و این عمل در شرع مذموم و از
آن در نزد عقل معایب ملومست و از حضرت پیغمبر روایتست که نظر کرده بجانب دو نفر که ایشان را بمانتشت می نمودند فرمود که از جمله خیانتهاست که سر
برادر خود را فاش کنی و از حضرت صاحب رسالت و شافع روز قیامت صلی الله علیه و آله منقولست که با ابوذر فرمود ای ابوذر مجالس بامانت باشد
و هر که در آنجا مذکور شود که اگر ظاهر شود نسبت بصاحبش ضرری داشته باشد نقل کردن آن حرف جایز نیست پس باید نقل نکنند و افشا کردن سری که برادر
مؤمن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بنقل آن نباشد خیانت است پس اجتناب کن از فاش کردن راز برادر خود و اجتناب کن در مجلسی که نمی دانند بالکه
می نشینند و بهم دو میگویند با اتفاق پیدا میکنند با اتفاق با یکدیگر می نشینند و چون جدا شدند از یکدیگر فاش میکنند عبدالله بن سنان
بحضرت صادق ع عرض کرد که مشهور است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود بلی عرض کرد که مراد عورتین او است فرمود نه چنین است بلکه فاش
کردن ستر او است بجا آوردن آداب مجالس آنست که رازهای آن مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیم بر این مترتب میشود و حرفهای مخفی میان مصاحبان
پیدا میکنند که اعتماد بر دوستی کرده اینکه یکی مخفی میدارد و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم
شود و این سخن چینی هیچ سری که برادر دینی با تو گفته بسیار امانتیست از او و او را نقل کردن بدترین خیانتها است زیرا که چنانچه تو
ستر برادر خود را نگاه نداشتی او که هم ستر ترا نگاه نخواهد داشت و اینکه سترا هم دوست نیست و دوست گاه باشد که دشمن اینکس باشد و دو
آن سر فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق باشد ذکر کردن آنچه در مجلس گذشته است جایز است نقل کردن و گاه میشود که وجوب بهم رساند
چنانچه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که آنچه در مجالس میگذرد امانت است مگر سه مجلس مجلسیکه در آن خونی بحرام بریزند و مجلسیکه
در آن فرجی بحرام حلال کنند و مجلسیکه در آن مالی را بناحق و حرام ببرند **فصل** بدانکه صفت حمیده عیب پوشی کردن و پرده بر بدیهای مردمان
افکندن است و ثواب بسیار و فضیلت آن خارج از حد شمار است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که پرده بپوشد بر عیب مسلمانی خدا
تعالی بپوشاند عیوب او را در دنیا و آخرت و نیز فرمود که هیچ بنده نمی بیند از برادر مسلم خود امر ناشایستی پس آنرا بپوشاند مگر اینکه داخل بهشت میکند
و از حضرت امام موسی ع منقول است که سه کس اند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مؤمن خود را که خدا
با او را خادمی بدهد یا ستری از اسرار او را بپوشاند پس ای مسکین غافل ای مبتلا بانواع عیوب و رذایل ترا چه افتاده است که پرده از عیوب بندگان خدا
بر میداری و سعی در فاش کردن بدیهای ایشان مینمائی و زبان هرزه خود را به مذمت ایشان میگشائی از خود غافلی که بچه عیوب گرفتاری و به اعمال ناشایسته
در کاری و از خباثت باطن خود آن عیب هم مینمائی و حال آنکه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که نزدیکترین حالات بنده بکفر آنست که با مردی در دین
باشد و بدیها و لغزشهای او را بشمارد و نگاه دارد که روزی او را با آنها سرزنش نماید و در حدیث دیگر فرمود که همین قدر عیب است مرد را که از خود
کور باشد و بمردم بینا باشد سرزنش کند دیگری را بچیزیکه خود نمیتواند ترک آن کرد و بسا میشود که از نفوس خبیثه چون کسی را بلا و مصیبت برسد
باشد می بینند با او شماتت میکنند و گویند که آن بدی اوست که فلان بلا و مصیبت باو رسیده و این بغیر واضح از اخبار ثابت است که هر که شماتت کند

دیگر از آن جمله که گرفتار شده باشند [illegible] که حضرت امام جعفر صادق [illegible] فرموده که شما [illegible]

برادر خود را اگر چنان که [illegible] هر که شما [illegible] طلبی که با او روی داده از دنیا [illegible]

مگر اینکه زبان گرفتار کرده [illegible]

[illegible] اللازم است که [illegible]

[illegible] حضرت باری [illegible]

[illegible] والله الموفق فصل در تحقیق زنیم

که نقل قول [illegible] این نقل قول [illegible]

نقصان [illegible]

[illegible]

قرآن مجید [illegible] همّاز مشّاء بنميم مناع للخير معتد اثيم عتل بعد ذلك زنيم [illegible] ولد الزنا [illegible]

[illegible]

قال [illegible] امرأة نوح ولوط [illegible]

فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا النار مع الداخلين [illegible] امرأة نوح [illegible] مجنون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

عتل بعد ذلك زنيم [illegible]

[illegible]

[illegible] الناس [illegible]

[illegible] الناس [illegible] مناع للخير [illegible]

الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في الباطل [illegible]

زنيم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الهمزة [illegible] الناس [illegible]

اخوانكم المسلمين [illegible]

الهمزة هو الذي [illegible] اللمزة [illegible]

فی النمّام ۵۱۱

واحد ولعل هذا فی غیر الفاسق اما فیه فلا لما روی عنه صلی الله علیه وآله اذکروا الفاجر بما فیه یحذره الناس انتهی کلامه رح و در بحار الانوار گفته الهمز واللمز
والاشارة بالعین والحاجب ونحوهما واللمزه من یعیبک فی وجهک والهمزة من یعیبک فی الغیب انتهی و در تفسیر مجمع گفته اصل الهمز الکسر واللمز الطعن وشاع
فی الکسر من الاعراض والطعن و در مجمع البیان گفته وقیل لکل همزة لمزة هذا وعید من الله سبحانه لکل مغتاب عیاب مشاء بالنمیمة مفرق بین الاحبة الخ
بسند صحیح منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند خر و بهزار هزار
نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل او چه بود که مستحق این عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود و حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود یا اباذر لا یدخل الجنة قتات قلت وما القتات قال النمام یا اباذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز وجل فی الآخرة یعنی
ای ابوذر داخل بهشت نمیشود قتات ابوذر پرسید که کیست قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل کند که در میان ایشان
عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمی یابد از عذاب خدا در آخرت و در کافی بسند معتبر از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد باقر ع
منقولست که بهشت حرام است بر سخن چینی که در میان مردم نمامی میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند
کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و هم از آن حضرت ع بسند معتبر منقولست که سه کسند که داخل بهشت
نمیشوند کسیکه خون مسلمانان را بریزد و شراب خوار و سخن چین و هم در کافی بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که بصحابه فرمودند که می
خواهید خبر دهم شما را ببدترین شما عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود المشاؤن بالنمیمة والمفرقون بین الاحبة الباغون للبرآء المعایب یعنی جماعتی اند
که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری اند از عیب بدانکه بدترین انواع سخن چینی
سعایت است یعنی عبارتست از اینکه سخن چینی کنند نزد کسیکه از و بیم ضرر یا اذیت باشد مانند سلاطین و امرا و حکام و عسس و اعجب آنست که بعضی کسان
اینعمل را برای خویشان حرفت قرار داده اند بلکه جعل هم برای خود از ارتکاب اینعمل شنیع از امرا میگیرند که حرام محض است باجماع و هرچه در مجالس از
کسی صادر شود بگفتن یا نوشتن با ایشان میرسانند و از حضرت پیغمبر صلعم مرویست که کسیکه سعایت و بهتان کند حلال زاده نیست و در روایت دیگر فرمود
من ذهب الی باب السلطان بسعایة السلام کان علیه بکل خطوة عقاب کذا و کذا و امثال این روایات بسیار است و بخاطر نرسانید و سلاطین عادل کسی را که نزد حکام سعایت کند رد کرده
صاحب این صفت را در نزد خود راه نمیدهند و گوش بسخن ایشان نمیکنند و میدانند که ضرر ایشان بر رعایا از ضرر سلاطین و حکام و درندگان بیشتر است
و حضرت رسول ص فرمود هر که سعایت کند بپادشاه و بفرستد ملک الموت را بقبض روح او بحالتی که بر او غضبناک باشد و در ارشاد القلوب
از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که سخن چینان سکان آتش جهنم اند و روایتست که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و از برای او شخصی نقل
کرد حضرت فرمود استفسار میکنم اگر راست گفته باشی با تو دشمن خواهم شد و اگر دروغ گفته باشی ترا مواخذه خواهم کرد و در انوار نعمانیه و غیر آن از
حضرت رسول ص مرویست ان الله تعالی لما خلق الجنة قال لها تکلمی قالت سعد من دخلنی قال الجبار وعزتی وجلالی لا یسکن فیک ثمانیة نفر من الناس الخ یعنی
حق سبحانه و تعالی بهشت را آفرید و بآن فرمود که سخن بگوی بهشت گفت سعادت رسید هر که داخل من شد خداوند جبار عز جلاله فرمود قسم بعزت و جلال
خودم که ماوی نمیکند در تو هشت گروه مداومت کننده بر شرب خمر و اصرار کننده بر زنا و سخن چین و دیوث و شرطی یعنی اعوان و لشکر پادشاه ظالم
و مخنث و کسیکه قطع رحم کند و آنکه با خدا عهد کند که نماید بآن وفا نکند و در بحار الانوار و غیر اینها روایتست که در زمان حضرت موسی ع در بنی اسرائیل
قحطی و خشکسالی شد موسی ع چندین دفعه بدعا باران بیرون رفت و اثری بظهور نرسید حضرت کلیم در این باب مناجات کرد وحی باو رسید که در میان شما سخن
چینی هست که اصرار بر نمیمه کرده و من نیز دعای شما را مستجاب نمیکنم حضرت موسی ع عرض کرد یا رب من هو حتی نخرجه من بیننا فقال یا موسی انهاکم
عن النمیمة واکون نماما فتابوا باجمعهم فسقاهم الله تعالی حاصل معنی اینکه ای پروردگار من کیست آنکسیکه نمام است تا اینکه او را از میان خود بیرون کنیم پس از
جانب خدا وحی شد که یا موسی نهی میکنم شما را از نمیمه و سخن چینی و من خود نمام باشم پس توبه کردند جمیع ایشان خدا ایشان را سیراب کرد و از مضمون این
خبر میتوان دانست که صاحب این صفت چه قدر از رحمت الهی دور است که از شامت همراهی او دست رد بر سینه مدعای حضرت کلیم نهاده و در رحمت و فیض برکت
امتی نگشاده و از حضرت ابی جعفر ع منقولست که حضرت موسی ع در حالیکه با خداوند خود مناجات میکرد نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا
این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود بپدر و مادر و نمامی نمیکرد و حضرت رسول ص نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن
بآن و فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که چنین اشخاص شرار مردمند و فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را حرام کرده است بر کسیکه منت بر مردم بگذارد

[illegible]

کناره بجوید و [illegible] از نمامی [illegible] رسول صلی الله علیه و آله منقول است که داخل بهشت نمی‌شود کسی که میان مردم جدایی افکند و شکی نیست که سخن چینی مفرق دوستان و [illegible]
[illegible] باید که [illegible] صاحب [illegible] نکند و عاقل باید [illegible] دو دشمن چنان سخن گوید که اگر دوست گردند او شرمنده و خجل نباشد و چون
سخن چینی [illegible] از آن [illegible] ایشان [illegible] کامل باید که قول او را اعتماد ننماید و سخن او را قبول نکند و از او احتراز نماید چه کسی که حرف ترا
بتو رساند کلام ترا [illegible] و چنین کس از دروغ و غیبت و مکر و خیانت و حسد و نفاق و خدعه و افساد خالی نباشد و از بعضی [illegible] از حکما
[illegible] [illegible] نقل [illegible] فاعلم [illegible] مثل شهید ثانی و صاحب انوار نعمانیه
قدس الله سرهما از بعض محققین نقل نموده اند که [illegible] و حکایت [illegible] و چه نمام فاسق و مردود الشهاده است لقوله
تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا [illegible] که چنین معصیتی [illegible]
[illegible] دشمن باید داشت [illegible] در درگاه خدا [illegible] چنین فاسق [illegible] مؤمن [illegible]
لقوله تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و باید که [illegible] تجسس [illegible] لقوله تعالی و لا تجسسوا و باید که سخن چینی [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] چنین و چنان حکایت کرد [illegible] غیبت است لقوله تعالی و لا یغتب بعضکم بعضا [illegible]
[illegible] قول نمام [illegible] در جواهر الکلام [illegible] بین المؤمنین بل المسلمین [illegible]
[illegible] ایضا [illegible]
[illegible] شهید ثانی [illegible] در رساله [illegible] شیخنا البهائی [illegible] در کشکول [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] نقل نموده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible]
[illegible] منقول است که [illegible] مؤمن [illegible] دروغ [illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] مؤمن زنا و لواط و دزدی می‌کند و شراب می‌خورد [illegible] دروغ [illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شراب [illegible] امام [illegible]
[illegible] دروغ [illegible] شراب [illegible]
[illegible] دروغ [illegible]

حق الله است و بعضی اعمال را حبط میکند که کذب سلب ایمان میکند و مانع استغفار ایمان است و رغبت شراب مانع قبول صلوة است تا چهل روز بجهت بقاء آن
در جوف و بعد آن و توبه شراب خوار استغفار و ندامت است و باعث میشود که از شارب خمر نفع و اعانت مالی بمردم میرسد هرچند عطاء او در غیر محل
است لکن بار او لا انجمل است چه گاه میشود که بمستحق هم برسد و از دروغ گو سوا جمع ضرر بمسلمین چیزی حاصل نمیشود و غالب اهل شراب سخاوت
و حیا از مردم است بجهت علم ایشان بقبح ذنوب خود و کذاب در نزد نفس خود خجل نیست حیا از مردم نمیکند با اینکه قولش در باره مردم در شهادت دادن و
اقرارات و وکالات و معاملات ایشان مسموع نیست مع هذا ندامت و پشیمانی از عمل خود ندارد و باعث میشود که کاذب بقول خود صادق میباشد اما چون
کاذب است او قبول نمیکنند ایرا او و بخود و امور غیر مختل میشود از اینجهت جناب امیرالمؤمنین فرمود سزاوار است مرد مسلم که اجتناب نماید از مواخاة
کاذب چه بسیار دروغ است کاذب نقل کند دروغ صادر میشود که چون حرف صدق بگوید باور نمیکنند و گاه چون مانوس مردم شد کثیر الاستعمال
میشود و باعث میشود که قبح آن مرتفع میگردد از انظار بخلاف غیر آن از معاصی و از اینجهت شارع کذب را حد شرعی قرار نداده و در شراب خوار قرار داده و
کذب باعث میشود و در محاورات ناس و اثبات آن خالی از نوع اشکال نمیباشد چون در کذب ممکنست تخلص از آن بوجوه کثیره و در حد و حد میشود به
شهادت و از اینجهت کذب حد شرعی گذاشته نشده بخلاف زنا و لواط و شراب با اینکه گناه کذب زیاده باشد بر اینها است در حدیث معتبر فرموده که دروغ
خراب کننده بنای ایمان است حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بنده مزه ایمان را نمییابد تا دروغ را ترک کند خواه دروغ از راه شوخی و هزل باشد یا از جد و فرمود
که خدا ابا است که دروغ گو از ایمان دور است بدرستیکه راستگو بر لب نجات است و دروغگو کار خواری و هلاکت است که بعضی از مردمی بحرانی
میرسند و از حضرت رسول ص مرویست که شش خصلت از برای من قبول کنید تا من بهشت را از برای شما قبول کنم هر گاه یکی از شما خبر دهد دروغ نگوید
و چون وعده نماید تخلف نورزد و چنانچه امانتی قبول کند خیانت نکند و چشمهای خود را از نامحرم بپوشانید و دستهای خود را از اذیت نگاه دارید و زبان
نگاه دارید و فرج خود را حفظ نمایید و از امام امین هما امین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که بدرستیکه بواسطه راستگوئی
مرتبه صدیقان میرسند و از حضرت صادق ع منقول است که هر که زبانش راستگو باشد عملش پاکیزه است هر که نیتش نیک باشد روزی او زیاده میشود
و هر که با اهل خانه خود نیکوئی کند عمرش زیاده میشود و فرمود که نظر بطول رکوع و سجود کسی نکنید زیرا که گاه میشود که ترک آن چون عادت شده باشد که
بآن معتاد شده باشد و از اینجهت نتواند ترک کند ولیکن نظر بصدق کلام و امانت داری او بکنید و باید که صفت خوب او را در آن با بینید خوب باشد و
باید و صفت است و از جمله اسباب سواد دروغگو است که خدا تعالی فراموشی را بر او مسلط ساخته و باینجهت هر گاه میگوید فراموش میکند و هر گاه
انکار میکند و رسوا میشود چنانچه در بحار از حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده که از جمله چیزهائی که خدا تعالی بر دروغگو اشنا است فراموشی است
از اینجهت مشهور شده است که دروغگو حافظه ندارد و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمان را سزاوار
است که اجتناب کند از برادری سه طایفه فاجر و احمق و دروغگو و بدانکه بحسب تجربه معلوم است که مصاحب را در اخلاق و اعمال دخل عظیم
هست پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیه ایشان در او تأثیر نماید و باخلاق پسندیده ایشان متصف گردد و از مصاحبت
بدان و دروغگویان احتراز کند که مبادا بدیهای ایشان در او تأثیر کند و مضمون آیه که از شیاطین انس حذر و بیشتر میرساند از شیاطین جن زیرا که آدمی از
مشاکل و مجانس خود بیشتر قبول میکند تا از غیر همجنس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین از غیر میشود چنانچه از حضرت امام موسی ع منقول است که حضرت
عیسی ع فرمود که مصاحبت همنشین خود را بد خود میسازد و قرین بد همراه هلاک میکند پس ببینید که با که همنشینی میکنید و حضرت رسول
با یوذر فرمود یا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا یعنی مصاحبت مکن مگر با مؤمن و چون راستگوئی اشرف صفات نفسانیه و بهترین اخلاق ملکیه است
خداوند عالم میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی بپرهیزید از خدا و با راستگویان بوده باشید و بدانکه بدترین انواع دروغ کذب
بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است مثل آنکه مسئله گوید که مطابق واقع نباشد و گوید خدا چنین فرموده یا حدیثی دروغ و مسئله نقل کند و گوید
که رسول یا امام علیهم السلام چنین فرموده اند خواه در حکم شرعی باشد یا غیر آن و این قسم از علماء سوء واقع میشود و علامت کذاب بودن آنست که هر چه
از زمین و آسمان و مشرق و مغرب پرسند و هر چه از حرام و حلال خدا میپرسند چیزی از آن در نزد او نباشد بلکه هر چه بنشیند در جواب آن میگوید
چنانچه کلینی بسند صحیح از معویة بن وهب روایت کرده قال سمعت ابا عبد الله ع یقول ان من علامات الکذاب بان یخبرک خبر السماء والارض والمشرق والمغرب فاذا سئله
عن حرام الله وحلاله لم یکن عنده شیء و صدوق در خصال از ابی بصیر روایت کرده از حضرت ابو جعفر ع روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود که ...

کاهلی و لهو و سهو و لهو هست و تکحل او بسیار است که در وقت شنیدن کلام حق و مواعظ بچشم مردم میکشد و لهو را وکذب است که در بعضی روایات استعمال میمایند تا
از جهالت شان با انها بدروغ گفتن رغبت کند و سهو طارا و کبر است که بسیاری با دعوت و غرور کاغ ... صدوق در کتاب ... از
امام رضا علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از علی بن ابیطالب روایت فرموده که ابلیس را کحل و سفوف و لعوق است کحل او نوم است سفوف او غضب لعوق
او کذب است و در بحار الانوار بعد از ذکر این حدیث گفته و مناسبة الکحل بالنوم ظاهر و اما السفوف للغضب فلان اکثر السفوف المسهلات التی یوجب خروج الاخلاط
الردیئة والغضب ایضا یوجب صدور ما لا ینبغی من الانسان و خروج الاخلاط الرّدیئة منه و فی القاموس سففت الدواء بالکسر سفا و استففته
اواخذته غیر ملتوت وهو سفوف کصبور انتهی و اما اللعوق فلانه غالبا یتلذذ به و یکثر منه والکذب کذلک و فی النهایه فیه ان للشیطان لعوقا اللعوق
بالفتح اسم لما یلعق ای یوکل باللعقة انتهی و از سبب لعوق شیطان است که انسان دروغ گفتن را بخاطر ... طاهر ... بلکه از آن لذت
میبرد و رغبت بدروغ مطلق نماید پس عالم با خبر باید که بفریب شیطان مغرور نشده ... از احکام شرعیه از و استعلام مینماید اگر در جواب آن
عاجز باشد از جهل خود با استنکاف نموده شروع ملائکه عظام را پیش نهاد خاطر ساخته کذب بر خدا و رسول نبندد و دوری از موافقه
فقها ... مینماید ... سوال نمود و جواب داد که ... سائل گفت شرم نداری که ... اعتراف مینمایند و حال آنکه
انا افضلهم ان شبه کمن چرا شرم دارم از گفتن کلمه که ملائکه بان تکلم نمودند که چون خداوند جل ذکره از ایشان ... که بادم علم تعلیم نموده بود
کفتند سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا و از جمله دروغها آنست ... باشد که میگویند و در محاورات خدا میداند که چنین است و حال آنکه
نمیداند که چنین نیست ... از خدا ... باید بدروغ که خدا و رسول ... من فلانه را نکرده ام و حال آنکه کرده است و در بعضی
روایات ... است که چون بنده خدا را گواه کند بر امر خلاف واقع خداوند عالم ... از جمله ... اعتبار ... دروغ شاهد آورده است
روایت و در انوار ... مذکور است ... و در روایتی چنین است که خدا ... من نظر ... که ... دروغ ...
باوجود اینکه ... بسیار من ... و من میکنم ... او چنین و چنان ... و عذاب از جمله دروغها که مردم از اسهل میدانند در ...
حرام است ... که گفته شود ... مشغول اکل باشد و او را تکلیف کند بخوردن طعام و گرسنه باشد و بگوید اشتها ندارم بدون غرض صحیح شرعی مثل
آنکه ... او را حرام ... دروغی ... گفتن ... رسول خدا نهی فرمود از خواب دروغ دیدن و فرمود که هر که چنین کند
حقتعالی او را تکلیف ... بر آن ... و از جمله ... دروغ ... عظیمتر ... شهادت ناحق کردن است که از جمله انواع دروغ بدترین و ... آنهاست ... اشد ... افراد دروغ است ... حضرت ...
کسی که شهادت دروغ بدهد ... فرمود که شاهد ... شهادت دهنده ... خواهد شد
روز ... منافقین ... اسفل ... و روایتی فرمود که هفت نفر از قبیله ... شهادت ناحق
دهنده ... شهادت ... داخل جهنم شود ...
حال ... بان ... خواهد ... باشد تا ... کار کند ... کم معروف ... باشد و در قرآن است وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ و از
جمله دروغها دروغ گفتن با خداست که چون در نماز میگوید اِيَّاكَ نَعْبُدُ یعنی ترا پرستش میکنیم و غیر تو مستحق عبادت نیست ... چون ...
... خود ... بانها ... مشغول ... خطاب ... بدیر ... زان ... و اشنع است و بنابر این خدا را در عبادت
شریک قرار دهد و اگر غیر خدا را شریک در عبادت کند ... شرک ... قول بعضی ... مصون شد ... اعراض ... و ... غلط و
شرک ... این ... فاسد ... قول خداوند جل و علا فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا ... برای خدا
شریکها ... عبادت و قوله تعالی وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ و قوله تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ
عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا و مانند اینها آیات ... در عبادت در قرآن بسیار است ... بسیار است ... آنکه
اینکه در نماز ... میگویند أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی گواهی میدهم من باینکه بتحقیق معبودی سزاوار پرستش نیست بجز معبود یگانه ... که دارا
همه صفات کمالیه ... شد ... خدا را ... و اصح از ... شهادت میدهند در تشهد
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ یعنی گواهی میدهم که نیست معبودی بجز خدا ... لایق ... عبادت ... دارند ... یکتا ...

نیست هنای مراد او [illegible] عبادت و معامله او نیست به هر کس که صدق کسب کرده در کل حال همه اقوال و اعمال او راستگو باشد نه [illegible] با قاضی الحاجات
در عبادت و مناجات پس با اطاعت شیطان و خلاف [illegible] و غیر او و از [illegible] ما کان [illegible] و بعد شهادت [illegible]
دادن عبادت نیست خالی از صدق و غرض و [illegible] نعبد و ایاک نستعین با طالب [illegible] دروغ و [illegible] بگوید ایاک نعبد در زبان و دل [illegible]
این و آن خداوند عالم مرا از خواب غفلت بیدار نماید [illegible] گوش شنوا و چشم بینا کرامت فرماید [illegible] ایاک نستعین [illegible]
[illegible] پرستش و انجام سایر [illegible] باید که [illegible] باشد و امید [illegible] و چشم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خواهد بود [illegible] و سبب [illegible] امور [illegible] و انداز [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] که [illegible] است [illegible] گردیده است [illegible] واسطه
[illegible] نقل شده که محمود بن [illegible] تصنیف نمود تفسیر [illegible]
[illegible] کرده الطاف [illegible] سبب [illegible]
[illegible] صاحب کشاف گفت [illegible] نقدیم المفعول [illegible] الاختصاص [illegible] تقدیم مفعول لافادة الحصر [illegible]
و [illegible] استعانت [illegible] و اجزیة [illegible] من علماء القشریه [illegible]
[illegible] استعانت [illegible] و انجام [illegible]
[illegible] صلوة [illegible]
[illegible] ایاک نستعین عبادت [illegible] استعانت [illegible]
خود [illegible] الکذب [illegible]
عبادت [illegible] حوائج [illegible]
[illegible] استعانت [illegible] استعانت [illegible] مثال
[illegible]
[illegible] بنده [illegible]
[illegible] حوائج [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] الهمنا [illegible]
[illegible]
[illegible] تحقیق
[illegible]
[illegible] لا اعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] الا بالله [illegible]
از جمله انواع کذب [illegible] دروغ است [illegible]
[illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible]

کذب با قسم خوردن دشمن میدارد و از احادیث مستفاد میشود که قسم بسیار خوردن باعث تنگی روزی و فقر میگردد و در صحیح حضرت باقر ع فرمود که در کتاب علی
علیه السلام است که سه چیز است که صاحبان آنها نمیمیرند تا وبال آنها را بکشند بغی و قطع رحم و قسم دروغ و فرمود قسم دروغ و قطع رحم خانها را خراب میکند
و از اهل خالی و قطع عمر و نسل مینماید و در بعضی احادیث بسیار است و در حدیث قدسی است که برحمت خود نخواهم رسانید هر که قسم دروغ یاد میکند
و بعزت و جلال [illegible] که وحی شد بداود ع که قسم مخور باسم من بدروغ [illegible] در دوزخ [illegible] داخل جهنم و رسول خدا ص
فرمود هر که برای تعظیم و اجلال حق تعالی قسم [illegible] و راست [illegible] روز قیامت خدا راضی نشود [illegible] مکر منزلت خلیل ابرهیم علیه السلام
و در فقیه روایت نموده که حضرت رسول ص نهی فرمود از آنکه کسی قسم بخورد بغیر نام خدا و فرمود که هر که بغیر خدا قسم بخورد از رحمت خدا بر
کنار است اما کذب در اخلاق و مقامات [illegible] که ادعای صفات چند کند چون خوف از خدا و رجا و صبر و شکر و تسلیم و رضا بقضا و معرفت و زهد
و امثال اینها و اسم اینها را بر خود ببندد و از حقیقت آثار اینها بیخبر باشد و از لوازم اینها اثری نباشد چنین شخصی کاذبست چنانکه دعوای ترس
از پروردگار و خوف از گناهان و مار جهنم میکند و هیچ اثری از آن در وجنات احوال او ظاهر نباشد بلکه شب و روز بخوردن و خواب مشغول و عمر او بمعاشرت
مصروف [illegible] چندین نفس [illegible] معصیتی از و ظاهر گردد چنین شخصی کاذب است که اسم خوف را بر خود بسته است و اگر فعلا اینها را بر خود
ببندد و اظهار صلاح نماید پس فعلا کاذب است و در انوار روایت کرده که مردی بخدمت حضرت رسول ص آمد و طلب نمود از او که امری فرماید او را بانفع اعمال در
آنحضرت [illegible] فرمود که راستگو باش و هرگز دروغ مگو [illegible] معاصی [illegible] و تعجب کرد از این قول و مع هذا قبول نمود و چون بجانب
منزل خود رفت گفت [illegible] که نبی ص [illegible] پس بخانه فلانه زن [illegible] چون بخانه او رسید که زنا با او نماید در نفس خود
متفکر گردید و بخود گفت [illegible] ملاقات کند [illegible] بپرسد که در کجا بودی و چه چیز [illegible] راستگو
باشم امر عظیم میشود و اگر دروغ گویم [illegible] پس [illegible] منزل خود رجوع نمود و بعد خواست که معصیت دیگر بکند باز فکر
نمود مثل سابق و از برکت آنحضرت از جمیع معاصی دست کشید [illegible] فصل بدانکه دروغ در چند موضع [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] اول در اصلاح ذات البین [illegible] وقتی که میان دو کس [illegible] واقع شده باشد شخصی از برای اصلاح میان
ایشان دروغی از زبان هریک بدیگری بگوید تا دفع فتنه شود و در حقیقت این داخل کذب نیست هر چند خلاف [illegible] شبهه [illegible]
بگوید [illegible] اخبار [illegible] هرگاه [illegible] شخصی [illegible] صادر شده باشد که اگر راست را بگوید باعث فتنه یا عداوت
مؤمنین [illegible] جایز است که انکار آن کند [illegible] جایز است کذب در حرب [illegible] و در انوار [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
در حرب صفین چون سوار میشدند [illegible] بصوت عالی والله لاقتلن معویه یعنی بخدا [illegible] معویه را خواهم کشت بعد از گفتن این کلام
خفیه میگفتند ان شاء الله یعنی اگر خدا خواهد [illegible] عرض کردیم [illegible] یا امیرالمؤمنین فرمود الحرب خدعة [illegible] لشکر
این کلام را از من میشنوند [illegible] ایشان [illegible] میدانند که من دروغ نمیگویم پس [illegible] میگویم ان شاء الله [illegible] هر گاه زن
چیزی از زوج بخواهد که قادر نباشد [illegible] جایز است [illegible] وعده بدهد [illegible] اگر چه قصد
او نباشد [illegible] دروغ [illegible] جایز است کذب بزوجه [illegible] زوج او را وعده چیزی بکند و
بعد وفا [illegible] نماید در کافی [illegible] از عیسی بن حسان روایت نموده که شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود از جمیع کذب سوال خواهد شد
از صاحبان مگر کذب در سه چیز [illegible] باشد در حرب خود پس آن موضوع است از آن و مردی که صلح بین الاثنین نماید [illegible]
[illegible] است و اراده داشته باشد [illegible] اصلاح ما بین ایشان و مردی که وعده بدهد چیزی با اهل خود و او اراده نداشته باشد که آنرا
باتمام برساند [illegible] صاحب انوار [illegible] نموده [illegible] در حضور یکی از مشایخ [illegible] بودم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] اراده خروج از منزل میکند [illegible]
[illegible] چشم خود [illegible]
[illegible]
[illegible]

فی الکذب ۵۱۲

با هم صلح کنانی و چنین مصالح خواهی کرد یا آنکه دفع ضرر از خود یا دیگری کنی باشد حاصل کلام آنست که دروغ در موضعی که فایده صحیحه شرعیه بر آن مترتب باشد و
تحصیل آن موقوف بکذب باشد جایز است دروغ و اگر بر ترک دروغ مفسده شرعیه مترتب شود واجب میشود و با وجود آنکه ضرورت و احتیاج نباشد و
نکند چنین در صورتیکه مفسده در آن مترتب باشد بجهت آنکه ... مسلمان ... مال محترم او ... میشود در صورت
دروغ جایز بلکه واجب است اگر ظالمی از کسی بپرسد که فلان ... جایز است انکار کند ... و اگر دانستن آن ... که پنهان خود کرده باشد
سوال کند جایز است که بگوید نکرده ام و همچنین نزد مشایخ ... اقرار او مواخذه کند ... فوت شود جایز است دروغ گفتن و همچنین
اگر مال امر مومنی یا امانت کسی سپرده باشد و ظالمی قصد طلب کند واجبست که انکار کند بلکه قسم هم میتواند خورد ... توریه در چنین
جا اگر توریه بتواند کرد لازم است که بنیت قصد کند ... و مانند این بسیار مقامی که دروغ گفتن بحسب شرع روا است تا توانند
دروغ صریح نگویند بلکه توریه کنند یعنی سخنی بگویند که ظاهر و معنای آن راست باشد اگرچه غیر او ... از آن میفهمد دروغ بوده باشد و این بسیار
است که میگویند ... و مانند اینکه ... دوست تحقیق ... این نوع در
نیست و کاهی براین ... مبالغه و تاکید است ... بجهت آنکه او مکرر واقع شده باشد و همچنین جایز است انواع مجازات
و استعارات و تشبیهات که مراد از آنها حقیقت آنها نیست ... که در شعر است ... حرام نیست قطعا مگر اینکه ... کذب باشد مثل اینکه
که واقع نشده باشد ... بپرسد ... بحسن و جمال او ... ذکر کند که ... تشبیب گویند و همچنین حرام است اگر مشتمل بر هجاء مومنی
... اگر صادق باشد ... فرقی نیست ما بین تعریض و تصریح و سوای از اینها خواندن شعر و استماع آن مباح است ... مکروه
چنانکه در شرایع گفته و یحرم من الشعر ما تضمن کذبا او هجاء مومن او تشبیبا بامراة معروفة غیر محللة و ما عداه مباح والاکثار منه مکروه و قال فی القواعد
و یحرم التشبیب بالمراة المعروفة الی ان قال و یکره الاکثار من الشعر و شیخ علی ... در شرح ان گفته التشبیب ... اسم المراة الاجنبیة و اوصافها و تشبیهها
... والتغزل بالمراة المعروفة المومنة لا بغیرها ... الشعر و ان کره الاکثار منه ... بغیر المحللة ... عن ...
... جواز التشبیب بها ... و ان لم یکن ... سقوط المروة و هو حسن و کذا التشبیب بالغلام محرم مطلقا
... الی ان قال فالاکثار منه مکروه ... و در ... الا نکته انشاء شعر و انشاد و استماع آن جایز است و چگونه جایز نباشد
و حال آنکه حضرت صلی الله علیه و آله اشعار بود و استماع شعر ... حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه ... انشاد
... اصغاء ... حفظ ... بسیار است ... کتاب ...
که شعر ... در ... است ... باشد ... جایز است بلکه
... فاطمه ... معلوم است
که اکثر ... ایشان ... و کلام ... و ... انواع کذب
... اصحاب گفته شعر ... مطلقا ... کذب ... صادق ... مباح
... شاعر ... صادق باشد ... شعر خود ... شاعر ... اطراق
و از ... تحقیق مکروه ... انشاد شعر در شب ... رمضان ... اهل البیت علیهم السلام
همچنین مکروه است انشاد شعر در مسجد مگر اینکه ... باشد ... موعظه ... مدح النبی ص و الائمه ... الاذان
و ... الاسابیع ... فروع کافی ... از حضرت رسول ص ... شعری ... که در آن
حرام و باطل باشد ... جماعتی از اصحاب ... خواندن شعر ... زوال ... اخبار ...
شعر مکروه است ... و ... اعتقاد ... رسول ... دروغ ... نگاه داری کند
بدانکه دروغ گفتن باعث هلاک ... مطابق ... باشد و علاوه براین هر دروغگو ... از نظرها ساقط
... طایفه ... که ... خود ساز
... باطل ... چون مومن ... صاحب ... میشود ... عقل

آدمی نمایان میشود و کلامش از فضل او خبر میدهد چنانکه سید اوصیا علیه السلام فرموده اند اذا تم العقل نقص الکلام و در حدیث است که اعرابی بخدمت حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد مرا بعملی دلالت کن که داخل بهشت شوم فرمود گرسنگان را سیر کن و تشنگان را سیراب نما اگر قدرت بر اینها نداشته باشی زبان خود را
از هر سخن بجز حق نگاه دار که با این سبب بر شیطان غالب میگردی و هم از آنحضرت روایت است که فرمود لسان المرء دلیل عقله پس آدم عاقل را باید که از فحش و بهتان
و دروغ گفتن اجتناب نماید و زبان خود را که مصدر افعال ذمیمه است بقید شریعت مقید سازد و عنان آن را کشیده رها نکند مگر در سخنی که نفع
دنیا یا آخرت داشته باشد و الا مراقب زبان خود باشد و از فتنه آن غافل نگردد چه این عضو فسیح المیدان و سریع الجولان است و آفات آن بسیار
و نهایت ... سهولت و ضرر آن از سایر اعضا بیشتر است و از اینجهت حضرت رسول فرمود من صمت نجی هر که خاموش شد ... اختیار خود ساخت
نجات یافت و فرموده هر کاه ایمان بنده ... مستقیم نمیشود ... باشد یا خاموش نشیند و فرموده هر که محفوظ ماند از شر شکم و فرج و
زبان خود ... فرمود که بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم میکند دو ... است و فرج و نیز از آنحضرت روایت است که خدا
زبان را عذاب کند بعذابی که هیچیک از اعضا و جوارح را آن عذاب نکند زبان گوید پروردگارا مرا عذابی کردی که هیچیک از سایر اعضا و جوارح را چنین
عذاب نکردی خطاب رسد که از تو کلمه بیرون آمد و بمشرق و مغرب رسید که بواسطه آن خونهای محترم بر زمین ریخته شد و مالها بغارت رفت و
فرج حرام مباح شد بعزت خودم سوگند که ترا عذابی نمایم که هیچیک از جوارح و اعضا را چنان عذاب نکنم خلاصه کسیرا خلاصی از آفات زبان جز بخاموشی
نیست که باعث جمعیت خاطر ... و دوام هیبت و وقار است ... و ... روایت کرده که فرمود من لزم الصمت ...
فهو ... در این کتاب ... از کلام حکماست ... علی عقل الرجل ... مقاله ... [illegible]
کم ... بسیار ... ساکت شد ... و چون ... خوب ... سخن ... صعوبت دارد و علاوه بر این چون زبان
وارد ... از سخن ... است ... شعرا ... ضرورت ... [illegible]
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده ... شیعیان ما ... فصل بدانکه سخنان بیفایده گفتن و تکلم با
لا یعنی ... اگر چه بسرحد حرام نمیرسد لکن بسیار مذموم است زیرا که باعث تضییع اوقات
کسی ... میشود ... از ذکر خدا و فکر در صنایع او ... و چون سرمایه بنده اوقات و ساعات ... صرف بیفایده ...
از آن ... چیزی ... ضایع کرده است ... باشد ... علاوه بر اینکه غالب
آنست که چون در سخنان بیفایده گشوده شد کلام میکشد بجائی ... و دروغ و غیبت و ... در خصوص آن وارد شده است
که در جنگ احد ... از اصحاب ... شهید شد ... مادر او ... و ... گفت ...
گوارا باد بر تو ... حضرت پیغمبر فرمود ... که ... شاید که سخنان بیفایده میگفته منقول است که بعضی
از صحابه ... گفت ... و ... جواب ... لکن ... از ... انحوفا ... اسفا
فضول ... در کلام ... ازین ... خاص و عام ... منقولست که مدتی در خدمت عبدالملک
بن مروان علیه اللعنه بودم ... و ... اول بار بمجلس او وارد شدم گفتم شعبی ام ...
... بخلیفه ... گفتم ... شیعی ... ماده سخن
التماس نماید ... و دیگر آنکه نام مردی ... مجلس مذکور شد ... لفظ ... تعظیم ... گفت ... پیش از ...
تعظیم ... خطاب ... چهارم آنکه گفتم خلیفه ... فلان ... شعبی که پیش از
ایشان ... من ... و ... در ... فضل شعبی آگاه بود ...
تمام ... همه ... شیعه عارض ... اگر ... بکلام ... و ...
نظر ... و ... بیفایده ... تا ...
کونه ... وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ... نقل کرده ... حضرت ...
باین مضمون روایت ... از حضرت امیرالمؤمنین ... فرمود هر قولی که در آن ذکر خدا نباشد ... لغو است ...

في اللغو ٥١٩

مجمع البیان در تفسیر این آیه شریفه فرموده که اللغو فی الحقیقة هو کل قول او فعل لا فائدة فیه یعتد بها فذلک قبیح محظور یجب الاعراض عنه وقال ابن عباس
اللغو الباطل وقال الحسن هو جمیع المعاصی وقال السدی هو الکذب وقال مقاتل هو الشتم فان کفار مکة کانوا یشتمون النبی ص واصحابه فنهوا عن اجابتهم
وروی عن ابی عبدالله ع قال هو ان یتقول الرجل علیک بالباطل او یأتیک بما لیس فیک فتعرض عنه لله وفی روایة اخری انه الغنا والملاهی انتهی مخفی
نماند که هر چه گوید و سخنان بی فایده اقسام بی نهایت دارد و ضابطه آن اینست که تکلم کنی بچیزی که اگر آنرا نگوئی و سکوت کنی گناهی بر تو نباشد و ضرر
دنیوی هم بتو نرسد و از تو معطل و معوق نماند و فاضل متبحر معاصر ... در کتاب اخلاق و ... فرموده که از آنها ... است اینکه نقل کنی
با همنشینان خود سفرهای خود را و آنچه در سفر دیده از کوهها و آبها و ... و واقعه‌هائی که بتو رو داده و چیزهای خوبی که بنظر تو رسیده
و لایات و هوا و آنها و احوال مردمان آنجا و امثال اینها همه اینها اموری هستند که ترک اینها نفعی بدنیا و دین تو ندارد ... و اصلا فایده ندارد
هیچکس در ذکر آنها نیست چون اگر نهایت سعی کنی که در عبارت نقل کنی ... و نقل آنها منظور تو نباشد ...
مجاوز از ... نباشد وقت خود را ضایع و تلف کرده خواهی بود بلکه ... خود را افزوده ... خواهی بود زیرا که تکلم بما لا یعنی ...
که ... میشود پس هان ای برادر وقت تهیه سفر عقبی است ... و کاروان عمر از منازل ... است که ما مسافر ...
چه جای فارغ نشستن و بکار بیفایده پرداختن ادمی بیچاره با چون سفر آخرت راه ... در پیش و مانند اجل ... در عقب ...
در شرح چون شیطان راهزن در کمین و ... دست و دل فارغ می‌نشیند و ... بیهوده و سخن ... بکام دل خوش با همنشینان صحبت میدارد
بهیچ و بنیاد عمر است استوار ... نقد این نفس را غنیمت شمار فصل در اینکه هیچ سخنان بیفایده گفتن و همچنین سوال کردن از
چیزی که از برای تو بیفایده است مذموم بلکه مذمتش بیشتر و مفسده آن شدیدتر است چه وقت خود را بسوال ضایع کرده و بیفایده ...
ملجاء نموده که بجواب تو وقت خود را ضایع سازند و این در وقتی است که آن چیزی که سوال کرده میشود هیچ آفتی نداشته باشد و اگر در جواب آن آفتی باشد
اثم و گناه تو بیشتر خواهد بود مثل اینکه از کسی میپرسی که آیا روزه داری اگر بگوید بلی ... باشد ... و اگر ... لا اقل ثواب عمل او کم میشود زیرا که
ثواب عبادت پنهانی از آشکار بیشتر است و اگر بگوید نه دروغ گفته خواهد بود و اگر سکوت کند تو اهانت رسانیده خواهی بود و از این قبیل است سوال
از چیزهائی که ادمی را از اظهار آن مانعی باشد مثل اینکه کسی با دیگری آهسته سخنی گوید بپرسی که چه میگفت و در چه سخن بودید و بدتر از این آنست که
بسخن ایشان گوش بدهد ... شیخنا الصدوق ره در فقیه از حضرت رسول ص روایت نموده که ... از آنکه کسی گوش دهد بسخن
جماعتی که نخواهند که او سخن ایشانرا بشنود و اگر چنین کند در قیامت در گوشش سرب بگذارند و این روایت در کتب اهل سنت نیز ...
... روایت کرده و نیز از جمله آنها است مثل آنکه کسی را ببینی که بجائی میرود بگوئی بکجا میروی چه گاه باشد که نخواهد اظهار کند
همه اینها علاوه بر اینکه سخن لغو و بیفایده است باعث ایذا و گناه میشود زیرا که سخن بیفایده تنها آنست که ... خاطر باشیم
جواب نباشد و چنانکه روایت شده که لقمان بنزد داود ع آمد در وقتیکه داود زره میساخت و پیش از آن لقمان زره ندیده بود تعجب کرد که فایده آن
چه چیز است خواست بپرسد دانائی و حکمت او را مانع شد خود داری نمود چون داود فارغ شد برخاست و زره را پوشید و گفت زره خوب چیزیست ...
... لقمان گفت خاموشی خوب چیزیست و کم است کسیکه آنرا بجا آورد و باعث ... بیفایده یا حرص بر شناختن چیزهای بیفایده است یا خوش
مشغول کردن مردم بصحبت و میل ... یا گذرانیدن وقت از روی غفلت و بسر رسانیدن روز و شب در بطالت و همه اینها از ... قوه شهویه ... و فنا
هوا و هوسهای نفسانیه است و علاج آن بعد از متذکر شدن مفاسد آن همانکه گذشت و مدح ضد آن که خاموشی است بعد از آن ذکر شد و یاد آوردن اینکه ...
پیش ... و هر کلمه که از دهن ادمی بیرون آید مسئول از آن خواهد شد ... که میخواهد بگوید ... در آن فکر کند و ببیند اگر فایده دینی یا
دنیائی دارد بگوید والا خاموش باشد و حضرت رسول ص با بوذر فرمود که میخواهی ترا امری یاد دهم که بر بدن سبک باشد و در ترازوی اعمال سنگین باشد
عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود خاموشی و حسن خلق و ترک آنچه بیفایده و هم از آنسرور مرویست که علامت نیکوئی اسلام مرد آنست که چیز بیفایده را ترک کند
از آنحضرت ع منقولست که خوشا بحال کسیکه زیادتی زبان خود را نگاه دارد و زیادتی مال خود را بمصرف برساند و حال مردم ... بعکس شده است زیادتی
مال را نگاه میدارند و زیادتی زبان را رها میکنند و در حدیث وارد است که ... در کتب معتبره روایت ...
... شخصی عرض کرد ... بیفایده ... بشارت ... مذکور است در کتاب ...

بعض

چنانچه گذشت از کوچه پرسید که این عمر و مالک را خدا از چه با خود عتاب کرد که ای نفس ترا با سوالی که فایده از برای تو ندارد چکار یعقوب بن سوار یکسال [illegible]

کرد و یکی پرسید که فلان شخص چرا خوابیده است با خبر یکسال خواب را بر خود حرام کرد [illegible] چنین بود و مادهٔ عبادت و بندگی [illegible]

[illegible] مانند غفلت زدگان [illegible] اخبار ماضیه و احوال سالفه و مطالعه کتب و حکایات [illegible]

باشد [illegible] عاقبت حال [illegible] و حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که دنیا را [illegible] عاقل [illegible]

فرح و شادی [illegible] بعضی از غافلان [illegible] خواهند شد [illegible] در دل ایشان میشود [illegible]

در اعضا و جوارح نمیکند [illegible] بلکه [illegible] نفس حرکت [illegible]

[illegible] مانند [illegible] که از برای [illegible] سخن [illegible] میشوند [illegible] قطع [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] اضطراب [illegible] از دل [illegible]

[illegible] جوارح و اعضا [illegible] معصیت باز و بطاعت و عبادت [illegible] دل او از دنیا و لذات [illegible]

صفات ذمیمه [illegible] عظمت [illegible] و خاضع میگردد [illegible] و بکار خود [illegible] کردن [illegible] احوال خود مصروف میشود [illegible]

برای او [illegible] با نفس و شیطان [illegible] احوال و محاسبه اعمال خود [illegible]

[illegible] خود [illegible] خاطر [illegible]

و [illegible] مشغول میسازد [illegible]

[illegible]

و عقل [illegible] خداوند عالم میفرماید انما یخشی الله من عباده

العلماء یعنی [illegible] خشیت [illegible] از خدا [illegible] هستند [illegible] رسول [illegible] فرمود انا اخوفکم من الله [illegible]

معنی اینکه ترس من از خدا [illegible] از شما بیشتر است [illegible] چنانکه [illegible]

در [illegible] شد که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی [illegible] و معنی اینکه

[illegible] قرآن [illegible] مشقت [illegible] تفسیر [illegible]

[illegible] طه [illegible] از حضرت [illegible] امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت [illegible]

که [illegible] اصابع [illegible] بر [illegible] پاهای مبارکش [illegible] نازل شد [illegible]

[illegible] القوم [illegible] الاشعار بانه انزل [illegible] الاخبار [illegible]

[illegible] روایت [illegible] فرموده [illegible] اسماء النبی ص و معناه [illegible] ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بل لتسعد [illegible]

[illegible] النفس نقیض السعادة و قد [illegible] النبوة [illegible] فانزل الله طه ما انزلنا

علیک القرآن لتشقی [illegible] و روی ذلک عن ابی عبدالله ع و قال [illegible] و جواب المشرکین [illegible] قالوا انه شقی فقال سبحانه ما انزلنا علیک

القرآن لتشقی لکن لتسعد به [illegible] الکرامة [illegible] الدنیا و الاخرة [illegible] السعادة [illegible]

غالب بود [illegible] عالم قدس [illegible]

[illegible] مشغول ساختند [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شقاوت بودند [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible]

[illegible] احوال النبی ص

مشهد و شکیبائی در او نمانده منجر مود احیانا بلال اذان بگو مارا از اشغال بینها براحت ندا انتهی کلام اعلی الله مقامه و مع هذا انجناب ص روزی صد
هفتاد مرتبه استغفار مینمودند چنانکه شیخ جلیل ثقة الاسلام و علم الاعلام محمد بن یعقوب در باب الاستغفار من کتاب الکافی عن الامام ابی عبد الله جعفر
بن محمد الصادق ع روایت نموده که فرمودند ان رسول الله ص کان یتوب الی الله عز و جل کل یوم سبعین مرة و شیخنا البهائی رح در اربعین خود بعد از
نقل این خبر گفته و روی العامة فی صحاحهم انه ص قال انی لاستغفر الله واتوب فی الیوم واللیلة اکثر من سبعین مرة وامثال ذلک من طرق الخاصة والعامة
کثیرة واحسن ما ینحل به هذه الشبهة ما افاده الفاضل الجلیل بهاء الدین علی بن عیسی الاربلی قدس الله روحه فی کتاب کشف الغمة قال رحمه الله ان
الانبیاء والائمة علیهم السلام یکون اوقاتهم مستغرقة بذکر الله تعالی وقلوبهم مشغولة وخواطرهم متعلقة بالملأ الاعلی وهم ابدا فی المراقبة کما قال ع اعبد
الله کانک تراه فان لم تره فانه یراک فهم ابدا متوجهون الیه ومقبلون بکلیتهم علیه فمتی انحطوا عن تلک الرتبة العالیة والمنزلة الرفیعة الی الاشتغال بالمأکل
والمشرب والتفرغ الی النکاح وغیره من المباحات عدوه ذنبا واعتقدوه خطیئة فاستغفروا منه الا تری ان بعض عبید ابناء الدنیا لو قعد یاکل ویشرب
وینکح وهو یعلم انه بمرأی من سیده ومسمع لکان ملوما عند الناس ومقصرا فیما یجب علیه من خدمة سیده ومالکه فما ظنک بسید السادات ومالک
الاملاک والی هذا اشار ع بقوله انه لیران علی قلبی وانی لاستغفر بالنهار سبعین مرة وقوله حسنات الابرار سیئات المقربین هذا ملخص کلامه رحمه الله
باکرامه وقد اقتفی اثره الفاضل الفاضل البیضاوی فی المشکاة عند شرح قوله علیه السلام انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة قال الغین
الغیم وغان علی کذا ای غطاء علیه و قاضی در کتاب [illegible] بود از ابو عبیده و اصمعی [illegible] در تفسیر قول انحضرت ص کلامی [illegible] نقل کرده تا اینکه گفته لما کان قلب
النبی ص اتم القلوب صفاء واکثرها ضیاء واعرفها عرفانا وکان ص معنیا مع ذلک بتشریع الملة وتأسیس السنة میسرا غیر معسر لم یکن له بد من النزول
الی الرخص والالتفات الی حظوظ النفس ما کان ممتحنا به من احکام البشریة فکان اذا تعاطی شیئا من ذلک اسرعت کدورة ما الی القلب لکمال رقته وفرط نوریته
فان الشیء کلما کان ادق واصفی کان ورود الکدورات علیه ابین واهدی وکان ص اذا احس بشیء من ذلک عده علی النفس ذنبا فاستغفر منه انتهی کلامه
ملخصا و از انچه مذکور شد معلوم شد که انبیا صلی الله علیه و اله و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین اوقات ایشان مستغرق ذکر خدا و قلوب
ایشان مشغول و متعلق اند بملأ اعلی و ابدا در مراقبه اند و توجه ایشان بمبدا است چون از مرتبه عالیه و منزله رفیعه باشتغال باکل و شرب و نکاح و غیر
اینها از مباحات مینمایند انرا ذنب و خطیئه میشمارند و لابد بجهت استغفار از ان مینمایند و حسنات الابرار سیئات المقربین و در این مقام بعضی از علما
را کلام جیدی بود لکن اعراض نمودیم از ذکر ان من خوف التطویل والله الهادی الی سواء السبیل [illegible] و انکه خوف ایشان با وجود عصمة [illegible]
حد باشد [illegible] استکمال [illegible] امیر المؤمنین ع [illegible] شبی هفتاد مرتبه از خوف خدا بیهوش شدی و کیفیت عبادات [illegible]
[illegible] بزرگوار و عبادات سید الساجدین ع و ادعیه ماثوره از ایشان اشهر از انست که احتیاج بذکر و بیان بوده باشد [illegible] از فواید [illegible]
سعادت تحصیل بتوان نمود و ممکن نیست که [illegible] اصل شود [illegible] مفاسده [illegible] اصلاح [illegible] باشد [illegible]
[illegible] متکلم شود [illegible] بقتل الرجل [illegible] ممکن است که در مجلسی [illegible] بگوید که باعث قتل [illegible] شود و ممکن
است که [illegible] بگوید که باعث [illegible] چندین هزار [illegible] شود [illegible] نقل [illegible] در کتب تواریخ مسطور است که نوبتی [illegible]
[illegible] موضع [illegible] معن بن زائده [illegible] معن بقتل ایشان فرمان داد جوانی در میان انها [illegible] بود که بحد بلوغ رسیده بود گفت ای امیر [illegible]
[illegible] که ما را بکشی [illegible] اب باشیم معن فرمان داد [illegible] ایشان [illegible] خواست گفت [illegible] الاه [illegible] ما [illegible] انوشیدیم و اکرام
[illegible] معن گفت راست گفتی و فرمود که همه را ازاد کردند و در کشکول و انوار نعمانیه و در کتب تواریخ مذکور است که انوشیروان
عزم سواری کرده چون پای در رکاب نهاد دوال رکاب [illegible] بیفتاد و انوشیروان در غضب شد [illegible] بقتل رکابدار فرمان داد بیچاره [illegible] پادشاه
[illegible] روا [illegible] تحمل [illegible] ایشان [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] نهان [illegible] طایفه [illegible] سنگ میکردند [illegible] ابو العینا امد [illegible] شکست [illegible]
امد [illegible] اصفهان [illegible] بعد از [illegible] ابو العینا [illegible]
[illegible] ابو العینا [illegible] پرسید [illegible] کدام [illegible] گفت فی یوم [illegible]
گفت در ساعت [illegible] سوال نمود که [illegible] جواب [illegible] ابو العینا [illegible]

کرده

کرده اسباب معاش رعیت را انتظام داده و در تواریخ و کشکول و انوار مذکور است که کوفیان از عامل خود بشکایت آمدند نزد مامون الرشید پس مامون گفت [illegible]
نفس و شما را میدانم از زبان خود بکفر را اختیار کنید تا سخن شما را بکوش انطاکیه پیر را اختیار کردند او سخن آغاز کرده گفت یا خلیفه مرد را که در کوفه والی ساختی
اینچنین که سال اول در دیار ما آمد املاک و اسباب فروخته بادو دادیم و سال دوم خانهای خود را داده بر ضیعها در او دیدیم و تسلیم وی کردیم و سال سیم املاک [illegible]
و اباو باز گذاشتیم دیگر هیچ نداریم شنیدن ظالم از ان مرد را که مامون گفته دروغ میکوئی یعنی شخصی را که امیر شما کرده ام عادل و پارسا و امین است گفت
اگر چنین است که خلیفه میفرماید و من دروغ میکویم خداوند تعالی خلیفه را بهمه شهرهای خلافت قسمت نماید که عالمیان از عدل و انصاف او بهره [illegible]
نشاید که چنین حاکم عادل منصف را تنها در کوفه باشد و دیگران از عدل و لطف او بی بهره باشند پس از شنیدن این سخن او را [illegible]
لاابالی و را معزول نموده و اهل کوفه را از شر او ایمن و آسوده کرد و باید دانست که [illegible] سخن کفتن این منافع [illegible]
بسیار [illegible] میکوید [illegible] مفاسد [illegible] سخن کفتن [illegible] میشود [illegible]
شده که مبادا مفسده [illegible] دست [illegible] حاصل شود [illegible] فی شیء ولا انظار فیما لا یعنیه [illegible]
لسان [illegible] کار [illegible] کلام [illegible] سخن میکوید [illegible] زبان [illegible]
و زبان خود را ضبط [illegible] حضرت صادق [illegible] خوامشی [illegible]
الانسان فی [illegible] و در صحبت جاهل [illegible] سکوت و خاموشی با اهل [illegible] با کرامت سکوت [illegible]
که [illegible] احتیاط [illegible] و اهتمام او کوشند و سخن خود [illegible] کلام [illegible]
اما [illegible] در کشف الغمه [illegible] است که [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] ابن [illegible] دینار [illegible] ده هزار درهم متوکل [illegible] کرده ام [illegible]
جواب [illegible] شنیده ام [illegible] بصد هزار درهم [illegible] گفت [illegible] صد هزار درهم [illegible]
[illegible] دوازده هزار درهم [illegible] متوکل [illegible]
[illegible]
[illegible] حکم جواب [illegible]
زن [illegible] پادشاهی [illegible] احتیاج [illegible]
نمودی [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] کشکول و انوار نعمانیه نقل نموده اند که شخصی [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] زبان خود [illegible]
و امثال اینگونه [illegible] در کتب [illegible] از فصحای عرب [illegible] دیوان [illegible]
روایت کرده که روزی نزد احمد بن ابی داود [illegible] رفتم گفتم [illegible]
فوق [illegible] ولا یحیق المکر السیئ الا باهله [illegible]
[illegible] باذن الله [illegible] باعث طول کلام [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] بودن و سخن گفتن
[illegible] خاموشی [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]

ایشانرا فرمود ای فلان بدرستیکه املا میکنی و مینویسند بنامه عملهای خود بسوی پروردگار خود پس بگو آنچه بکار تو آید و واگذار آنچه بکار تو نیاید و در حدیث
کردهای بر گویان بغیر ذکر خدا قساوت دلها است و احادیث در فضیلت سکوت متواتر است و لیکن نظر بجمیع جهات چنانکه از حضرت امام
زین العابدین ع پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام بهتر است حضرت فرمودند که هر یک از اینها آفتی هست پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن
گفتن بهتر از خاموشی است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشانرا بخاموشی نفرستاده بلکه بسخن فرموده و مستحق بهشت نتوان شد
و مستوجب محبت الهی نتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن میشود هرگز من ماه را با آفتاب برابر نمیکنم
تو فضل خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد فصل بدانکه داخل ما لا یعنی و کلام بیفایده نیست مزاح اگر کم باشد
شود و مشتمل بر سخن باطل و بر کذب و افترا و ایذا و اهانت نباشد و باعث شکستگی خاطر کسی نگردد نیز مکرر از حضرت رسول صادر شده و از ائمه
در خدمت ایشان بعمل آمده چنانچه بعضی از آن در کتب احادیث مسطور و مذکور است و حضرت امیر المؤمنین ع مکرر شوخی میفرمودند تا آنکه
منافقان این را عیب آنحضرت میشمردند و در منهاج الهدایه گفته و ینبغی ترک المزاح فی السفر فی غیر ما ابیح ما الله عنه از حضرت صادق ع منقول است که مروت
سفر توشه بسیار برداشتن و مزاح و خوش طبعی بسیار کردن است بچیزی که خدا را بخشم نیاورد و در انوار نعمانیه گفته و اما المزاح والمطایبات فهو مما ورد
الشریعة باستحبابه والامر به سیما فی السفر ولکن لا ینبغی ان ینتهی الی قول الکذب الی الغضب الی الفحشاء و قد ورد ان المؤمن یکون فرحه فی وجهه وحزنه فی
قلبه و قد کان النبی ص یمزح احیانا و کذلک الائمة و العلماء و الصلحاء و الاتقیاء لما ان قال و روی انه کان یحیی ع احیانا المقوامر اصحابه بین یدیه فیضحکهم
و یضحک بهم علیهم حتی یعرفوه من هو الی ذلک من الاخبار انتهی و علماء مع ائمه ع نیز مشهور و در کافی از یونس شیبانی مرویست که حضرت صادق ع از
من پرسید که چونست ملاعبه و مطایبه شما با یکدیگر عرض کردم کم است فرمود که چنین مکنید که خوش طبعی و ملاعبه از حسن خلق است و تو
بملاعبه خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل میکنی و رسول خدا بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را مسرور سازند و در
حدیث دیگر فرمود که خنده مؤمن تبسم است و هم در کافی بسند صحیح از معمر بن خلاد منقول است که گفت از حضرت ابی الحسن یعنی امام رضا ع عرض کردم
که فدای تو گردم هست شخصی در میان جماعتی میباشد که مزاح میکنند و میخندند آیا این جایز است فرمود که باکی نیست اگر چیزی نیست بعد از آن فرمود که اعرابی
حضرت میآمد و هدیه میآورد و بعد از آن میگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده پس آنحضرت میخندیدند و هرگاه آنحضرت غمگین میبودند
میفرمودند چه کرد اعرابی کاش میآمد و ما را میخندانید و هم در کافی از حضرت صادق ع روایت نموده که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در آن دعابه
هست پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و از حضرت امام موسی کاظم ع منقول است که حضرت یحیی بن زکریا ع بسیار میگریست و خنده نمیکرد و حضرت
عیسی ع گاه میگریست و گاهی میخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد و بدانکه در باب صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی در روی
اوست و اندوه او در دل اوست و مذموم است که آدمی پیوسته ترشرو باشد که مردم از او متنفر باشند بلکه مؤمن میباید گشاده رو و متبسم باشد اما
از افراط و اکثار مزاح احتراز باید کرد چنانچه در بیان اعتبار شرع و سبب خلل پیدا میکند و افراط در آن مذموم و منهی عنه است چه باعث سبکی و کم وقاری
و عدم مهابت و حصول خفت میشود و دل را میمیراند و از خوف غفلت میآورد و بسیار باشد که موجب عداوت و دشمنی باشد از سبب رنجیدن و خجل ساختن
مردم و از این جهت است که گفته اند با مردم صاحب شان شوخی مکن که کینه ترا در دل میگیرد و با مردم دون همت شوخی مکن که هیبت تو از نظرشان
ساقط میگردد و بر تو جرات پیدا میکنند و سخن زشت میگویند و آنکه آبرو را میبرد و دوستان را از آدمی جدا میکند و گفته شده که هر چیزی را تخمی
و تخم عداوت و دشمنی شوخی است بسند معتبر از جناب مستطاب امیر المؤمنین ع منقول است که فرمود زنهار مزاح بسیار مکنید که باعث
کینه میشود و مزاح دشنام کوچک است و از حضرت ابی عبدالله ع روایت نموده که فرمود اجتناب از مزاح بدرستیکه آن میبرد آبرو و هیبت مرد را
دیگر فرمود بسیاری مزاح آبرو را میبرد و حضرت امام موسی کاظم ع بعضی از فرزندان خود را وصیت فرمود که بپرهیز از مزاح که نور ایمانرا میبرد و
و ادب انسانرا سبک میکند و حضرت صادق ع فرمود که هرگاه دوست داری او را با مزاح و منازعه و مجادله مکن و از مفاسد مزاح بسیار آنست که هرگاه
بخنده میکشاند و افراط در خنده مذموم است و خنده دل را تاریک و آبرو و وقار را تمام میکند از اینجهت خدا تعالی مذمت آن فرموده که فلیضحکوا قلیلا
ولیبکوا کثیرا یعنی آدمی که بخندد و بسیار گریه کند و خنده رسول خدا تبسم بود و حضرت صادق ع فرمود که قهقهه از شیطانست و فرمود که خنده
مؤمن تبسم است خلاصه خنده مذموم قهقهه است که با صدا باشد اما تبسم که صدا از او شنیده نشود مذموم نیست بلکه ممدوح است و تبسم نمودن

معروف و مشهور است و انس روایت کرده است که ابوذر فرمود یا اباذر اعلم ان فیکم خلقین سنتین الضحک من غیر عجب والکسل من غیر سهو ای ابوذر بدانکه در میان
شما دو خلق بد هست خندیدن عبث و در غیر هنگام تعجب و کسل و سستی در عبادت داشتن بدون سهو و فراموشی و در این فقره آن حضرت دو خصلت
را مذمت فرموده اند اول بسیار خندیدن و این از غفلت و غرور ناشی میشود و اگر کسی که بر احوال دیگر آخرت مطلع باشد و از اهوالی که در پیش دارد
در حذر باشد البته خندیدن او کم و حزن او بسیار میباشد و حضرت صادق ع فرموده که بسیاری خنده ایمان را میگدازد چنانکه آب نمک را میگدازد و
فرموده که از جهالت است خندیدن بی تعجب و در حدیث دیگر فرموده که سه چیز است که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و
خندیدن از غیر تعجب یا سیر چیزی خوردن و در حدیث دیگر فرموده که خنده رسول خدا ص تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمیشد و در وقتی به
جماعتی از انصار گذشتند ایشان سخن میگفتند و دهانها از خنده پر میکردند فرمود که ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در
اعمال خیر عمل او کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست و از حضرت
رسول ص منقولست که عجب دارم که کسی یقین بآتش جهنم دارد چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند و نهی فرموده از خندیدن
در قبرستان و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که [illegible] کسی را که ترا میگریاند و متابعت مکن کسی را که ترا میخنداند و ترا فریب میدهد که [illegible]
هم بسوی خداست و از حضرت صادق ع مرویست که داود ع با سلیمان ع گفت که ای فرزند زنهار که خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را در قیامت
فقیر میگرداند خصلت دوم کسل و سستی در عبادت و کسل از صفات منافقان و از ضعف ایمان و یقین ناشی میشود و موجب محرومی از سعادت
ابدی میگردد و باید که مؤمن پیوسته در عبادت صاحب نشاط باشد و در وقت توجه عبادت شود و کارهای خیر را بزودی بجا آورد و تاخیر نیندازد که
در تاخیر آفت بسیار است چنانچه حضرت صادق ع فرموده که پدرم میفرمود که هر گاه اراده خیری میکنی مبادرت بکن بآن که نمیدانی بعد از این چه
خواهد شد و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است و
شر را بر اهل دنیا سبک کرده است چنانچه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است و از حضرت صادق ع منقولست که بپرهیز از دو خصلت از
ضجر و دلتنگی و از کسل و تنبلی بدرستیکه ضجر صبر نمیکنی بر هیچ حقی و اگر کسل بود نمیتوانی حقی را ادا کنی و بدانکه افراط در مزاح و اکثار حکایات
مضحکه خلاف مروت است و چون جمعی کثیر از اصحاب مثل شیخ در مبسوط و ابن ادریس و سلار و علامه در قواعد و غیر ایشان و شهید در دروس و [illegible]
هندی در کشف اللثام و غیر ایشان از اعلام شرط نموده اند در عدالت که عادل باید مجتنب باشد از آنچه باعث سقوط مروت شود یعنی باید ترک
بکند از ذمائمی که لایق بحال امثال او نیست و مرتکب نشود و ایضا از مباحاتی که لایق بحال امثال او نیست مثل سخریه و افراط در مزاح چنانچه در قواعد گفته و اشباه
من الافراط فی المزاح ترد شهادته لان ذلک یدل علی ضعف عقله و قلة مبالاته [illegible] و اکثار در نقل کردن حکایات مضحکه
چنانکه در مسالک در امثله خلاف مروت گفته و الاکثار من الحکایات المضحکة و در دروس گفته اما المروة فهی تنزیه النفس عن الدناءة التی لا تلیق بامثاله کالسخریة
و کشف العورة التی یتاکد استحباب سترها فی الصلوة و پوشیدن فقیه لباس جندی و قلنسوه و تردد نمودن در بلادی که عادت فقها جاری نشده به پوشیدن
آن و همچنین است عکس یعنی پوشیدن جندی لباس فقها را در جائی که عادت نشده [illegible] و در دروس گفته و لبس الفقیه لباس الجندی بحیث
یسخر منه و بالعکس و در قواعد گفته من ترکب ما لا یلیق بامثاله من المباحات بحیث یسخر به او یهزأ به کالفقیه یلبس القباء والقلنسوة و یاکل فی الاسواق
ترد شهادته و در مسالک گفته فی مثال المروة لبس ما لا یلیق بامثاله کما اذا لبس الفقیه لباس الجندی و تردد فیه فی البلاد التی لم تجر عادة الفقها فیها بلبس هذا
النوع من الثیاب و همچنین خلاف مروت است [illegible] باعث مسخره کردن [illegible]
[illegible] شود و عادت فقها بلبس این نوع عمامه جاری نشده باشد [illegible] باعث سخریه و استهزا
[illegible] انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد [illegible]
[illegible] الناس [illegible] باعث سخریه و خندیدن مردم [illegible]
زمان و مکان [illegible] پوشیدن [illegible] مردم شود [illegible]
الراس [illegible] بول کردن در اسواق چنانچه در قواعد گفته [illegible]
چنانکه [illegible] باشد [illegible] چنانکه شیخ

در مبسوط و فاضل هندی در کشف اللثام گفته‌اند به شرطی که لایق امثال او نباشد که این نوع لباس را بپوشد مثل اینکه فقیه زیر جامه سرخ بپوشد و شتوان
یا بوسیدن مرد زوجه را یا امه خود را در پیش مردم یا حکایت بکند کسی چیزی را که میان او و زوجه‌اش در خلوت گذشته و عکس بعضی از مثالها که یا بسیار
را که با او زوجه خود در خلوت و مبین قباح و مقدمات آن گذشته چنانچه عادت بعضی از مردم که با انشاء نیز برینند و همچنین قادح مروت است اگر کسی خانه
کرد از حسن معاشرت با اهل و عیال و جیران و معاملین مضایقه و تنگ گیری نماید یا اینکه امثال اینها در چیزهای اندک از کاسه و پیاله و امثال آن مضایقه نماید چنانکه
صرح فی المسالک و مثل اینکه کم و بیش نقل اسباب المیه به جای آنچه خود بکند و به حمال و سقا و امثال ایشان ندهد اگر داعی بر این شح و خست بوده باشد اما
اگر باعث بر این عمل استکانت و شکستگی و تواضع بوده یا غرض اقتدا و پیروی سلف بوده باشد قادح نیست چنانکه در المسالک گفته بلکه کرده ابدی باشد که
عادت امثال او نباشد که چنین عملی مباح را مرتکب شوند و مستهجن شمرند و عیب فاعل آن بکنند یا احتراز نماید و همچنین قدح میکند در مروت اکثار
لاابالی باشد که هرچه میباید از لباس را بپوشد خواه لباس هندی باشد یا فقیه یا تاجر یا لباس ... و امثال اینها و مناسب حال او نباشد
که چنین بکند یا اینکه بخورد و در هر مکانی که چیزی بکند ... با اینکه در اسواق باشد یا در شوارع و معابر و ...
حال آنکه مناسب شأن او نباشد که چنین اعمال و افعال مرتکب گردد و از قلت مبالات با این تکلفات عادیه نماید و علما اصحاب در باره ...
و اینها کسیکه خلاف مروت امر مرتکب شود یا شهادت که شهادتش قبول نیست بلکه رد میشود شهادتش در ... مسلمین خواه رد ... اسقاط عدالت
کما هو المشهور یا خارج از آن صفتی باشد بلکه شاید ... انخبل و ضعف عقل و نقصان میشود یا از قلت مبالات و حیا و علی التقدیرین
بودن ... باطل میشود و اعتماد بقول ... ظاهر است ... باشد ...
چنانکه ... المصنف ... لم یتعرض للمروة فی ... العدالة و کانه لم یجعل ترکها قادحا ... فی ذلک
قول بعض العلماء من حیث انها تخالف العادة لا الشرع و الاشهر اعتبارها فی الشهادة سواء جعلناها شطرا من العدالة کما هو المشهور من ان العدالة
هو التی ... لاحوالها ... ام جعلناها ... علی ... فی القواعد ...
وعرفها بانها کیفیة نفسانیة راسخة تبعث علی ملازمة التقوی و المروة ثم جعلها قسیم العدالة و شرطا آخر لقبول الشهادة جمع بین القولین و کیف کان
فالوجه انه لا یقبل شهادة من لا مروة له لان طرح المروة اما ان یکون لخبل و نقصان او قلة مبالاة و حیاء و علی التقدیرین تبطل الثقة و الاعتماد علی قوله
اما الخبل فظاهر و اما قلة الحیاء فلان من لا حیاء له یصنع ما یشاء کما ورد فی الخبر انتهی کلامه رفع الله مقامه و از آنچه مذکور گردید معلوم شد که ...
... و چون این مسئله عام البلوی بود ... اهل بصیرت باشد ... بعضی از انواع آن را بیان
نمودیم و گفته شد که از خلاف مروت است افراط در مزاح و اکثار ذکر حکایات مضحکه ... مبتلا ... میشود که بعضی از خواص و عوام در مجلس
می‌نشینند از اول تا آخر مشغول مزاح و ... هرزه ... میباشند ... اهل دنیا و از راه طمع ...
ایشان ... متکفل ... غافل ... مفاسد ... حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با ابوذر فرمود یا اباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله انا لنؤاخذ بما تنطق به السنتنا فقال
یا اباذر و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فاذا تکلمت کتب لک او علیک یعنی ای ابوذر کسی که
حفظ نماید آنچه در میان دو ران اوست یعنی فرجش از حرام و آنچه در میان دو لحیه اوست یعنی زبانش از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید
که یا رسول الله آیا ما را مواخذه مینمایند بآنچه گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر مگر مردم را میاندازد در رو در آتش جهنم چیزی
بغیر از درو کرده‌های زبانهای ایشان ... تا زبان ... سخن خیر میگویی از برای تو ثواب
نوشته میشود و اگر سخن بد میگویی بر تو گناه نوشته میشود و بعد فرمود یا اباذر ان الرجل لیتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء
والارض یا اباذر ویل للذی یحدث و یکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له ای ابوذر بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم مینماید ... اهل مجلس را بخنداند
پس بسبب آن ... در طبقات جهنم ... ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید تا اینکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او
سه مرتبه فرمود وای بر او ... بعضی ... مسلمانان ...
بیان ... یا کردار یا اوصاف یا اخلاق ... یا بقول یا بفعل یا ایماء و اشاره یا کنایه میکنند ... و دیگران ... میشود که ...

قصد خود انبساط و بسط او و بعضی از اهل دنیا بتمسخر و استهزاء افعال نیکان دا خوار رو اضحکه اشقیا و اشرار مینمایند و بهانه [illegible] و افسانه [illegible]

پیش می نباشد تفسیر و ذل خبیث خود برای اخذ پاره از فضول اموال حرام ایشان اضحوکه کرده کلمات دروغ چند بر هم بندد که بواسطه آن زاید دیگر

بضاعه صاحب اعمال از دین و ایمان ضبه و ازدیانت مروی است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا

منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن الآیة و قال تعالی و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن و معنی سخریه استهزاء و استهزات و تنبیه بر عیوب و

نقایص است بر وجهی که خنده حاصل شود از آن و آن گاهی بمحاکات فعل یا قول میشود و گاهی بفعل یا باشاره و ایما چنانچه مذکور شد و شکی نیست که در آن

استهزات و استخفاف و تحقیر و اذیت رسانیدن است بمستهزء به و هر یک از این احوال است و عاقل باید که در حال مراقب احوال خود بوده باشد که بر تکاب

عمل کرده و سبب اخروی گرفتار نشود و حال آنکه شکی نیست که [illegible] واقع شده [illegible] در روز قیامت [illegible] را که هم بر ما دری

از بهشت باز کرده خواهند طلبید چون بیاید بغلبه محنت به پشت در بندند و از طرف دیگر دری باز کنند و باو میگویند بیا و داخل شو و

باز رانده شود در را بروی او بندند و مکرر چنین کنند تا آنکه مایوس شود و دیگر هیچ دری داخل نخواهد شد و این روایت در کتب عامه نیز هست

المکارم نیز ذکر نموده و در خبر دیگر و ده مرکب سخریه کند مرا چنین [illegible] نموده [illegible] و جلال خود که هر که عیب

چیزی از خلق من کند از نگاه [illegible] بما نیامد از وجوه اعمال [illegible] و او و ادا اهل جهنم کرده [illegible] اوست در روایت آمده است که

حق سبحانه و تعالی وحی نموده بموسی علیه السلام که وقتی مناجات میخواهی بکنی [illegible] وجه [illegible] نظر [illegible] ساکن کند

که نیکو بدن از همه بهتر مردم دست کشیده اصناف حیوانات را [illegible] بسته تا آنکه [illegible] فرمود [illegible] اینها را عقل و افکنده بعد

فو ریحه او [illegible] آدم شده [illegible] و آنکه [illegible] بود [illegible] دانکه آنکه از دیگران [illegible] باسید با موعد

[illegible] عرض کرد پرسید یا رب [illegible] و عزت و جلال [illegible] در دیوان البتوه [illegible] فرمود [illegible]

جلال خود که [illegible] ذکاه و [illegible] هر آینه [illegible] اسم ترا از دیوان نبوت [illegible] در زمان خود به [illegible]

میشود و او افضل و اشرف است از اهل الزمان [illegible] منافی [illegible] شرف [illegible] علم و فهم و اطاعت و ولای حقیقی خود شان [illegible]

هذا لا ینافی [illegible] عبد [illegible] خود [illegible] بالک [illegible] و اگر خود با ما [illegible]

تفضیل [illegible] و [illegible] میشود [illegible] خود [illegible] عبد [illegible] میفرماید

[illegible] مولای خود که او شرفا [illegible] خود ظاهر کند [illegible] در اخبار وارد شده ان الله فهر [illegible] الملائکة و [illegible] بالحواجم

الحجه [illegible] باید که مولا مادح ایشان باشد نه خود شان [illegible] مفاخر [illegible] و فی الدیوان المنسوب الی مولانا امیر المؤمنین علیه السلام

الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء فان یکن لهم فی اصلهم شرف یفاخرون به فالطین والماء ما الفخر الا لاهل العلم انهم علی الهدی

لمن استهدی ادلاء وقیمة المرء ما قد کان یحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء [illegible] الانسان در نزد مردم [illegible] باشد [illegible] شرع [illegible]

[illegible] بوده باشد [illegible] اظهار شان خود [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible] بوده باشد [illegible]

هذا [illegible] قوله صلی الله علیه و آله انا سید [illegible] ولا فخر و انا افصح العرب ولا فخر [illegible] و مقصود علیه السلام اظهار بیان [illegible]

عند جهال الناس لا الفخر [illegible] قال صلی الله علیه و آله [illegible] آدم کاسنان المشط لا یفضل بعضهم بعضا و یکون هذا اشارة الی [illegible] ان المراد

المساواة فی اصل العبودیة [illegible] معلوم شد که [illegible] عبودیت [illegible] علم و عمل [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] کرده [illegible] الکشف [illegible] المعارف [illegible] روایت

که نوح [illegible] بر [illegible] بعضی [illegible] قال یا نوح [illegible]

خالقی [illegible] هذه الصورة [illegible] نوح [illegible] خلق کرده است [illegible]

[illegible] صورت [illegible] آدم [illegible]

هذه [illegible] برای [illegible] و [illegible] ان اسمه

[illegible] عبد الجبار [illegible] اسم [illegible] نوح [illegible] عبد الملک [illegible] عبد الجبار بود [illegible]

ای عزیز چون حکیم کامل خالق صورت و جسم من با من نیست که از آن خود حسن نمایم بلکه بفعل خدا او مذمت اگر این عیب نسبتی با فریدن خدا او تغییر داده بلکه در حقیقت
ذم صفت خالقیت مخلوق ذم است پس خدا او چه هرگاه مذمت صفت خالقیت مصنوع لازم آید در حقیقت ذم صانع او کرده باری اکثر عیب نمایی و مفاسد
او زیاد است چه بسا پرده ها که بواسطه زبان دریده شد و چه آبروها که بباد سخن بیجا برباد رفت چه بسیار که دیده بعضی حکام و امرا که در مجلس ایشان تقلید و حفاظ علما
که حفاظ شریعت نبوت اند می آورند و انواع اهانت و استهزا درباره ایشان میکنند هذا الفاسق بی اعمال او الفعل شنیع منع نمیکنند بلکه این امور
شنیعه را زینت مجالس خود میدانند و این صفت گردانیده فانی دولت و عزت ایشان بکند و شوکت و حشمت ایشان را بذلت مبدل میکند و سلطنت از نسل
ایشان منقطع میشود چنانچه امثال این وقایع در هر عصری از اعصار بیرون از شمار مشاهده کرده بخلاف سلاطین و حکامی که در مقصد احترام ایشان
علما کوشیده اند ساطنت در نسل ایشان برقرار و عزت و شوکت را ولاد ایشان باید کرد چنانکه در تواریخ معتبره مذکور است که امیر اسمعیل
سامانی و برادر او ... که بیکی از علما بجای امیر اسمعیل برخاست و او تعظیم نموده بر پوست راست خود جا داد و چون آن عالم
رفت امیر اسمعیل برادر خود گفت اگر همچنین کسی برخیزد و تعظیم نمودن با مردم هیبت نمودید
کم میشود و خلل در امور سلطنت تو روی نماید امیر جواب او که فضیلت علم زیاده از آنست که در بیان آید ... در خواب دید که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله با او فرمود که بیکی از علمای امت مرا گرامی داشتی ... همه ممالک ماوراء النهر و خراسان را بهشت کن ...
تو و اولاد تو باشد ... این بیچاره که با این صفت مبتلا و خدا ... تقلید ... شغل خود را ... نفس خود را
... که شر ... روز قیامت با ... و دیگر ... دانسته و ... و ... خواهند کرد و بعضی
را که ... داخل ... جهنم گردانند ... بسیار ... و ... ذکر نموده اند ... در حدیث صحیح
صادق ... فرمود که بدترین دشمن ترین خلق خدا ... آنست که مردم از زبان او ... باشند ... فصل بدانکه
بهتان ... مؤمن ... ایشان است که از غیبت ... و اعظم ... دلالت علیه ... الایات و الاخبار ... فقوله تعالی
ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا ... فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور ... بعضی التفاسیر ...
... قول الزور ... ان الذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا ... غیر ذلک من الایات التی
... و در حدیث ... از حضرت امیر المؤمنین ... منقول است که فرموده
... هر که مؤمن یا مؤمنه
را بهتان ... حقیقتا ... خیال ... آنچه در او نیست ... فرمود که ...
... امیر المؤمنین ... پرسیدند که میان حق و باطل چه فاصله است فرمود که چهار انگشت
از آن چهار انگشت خود را گذاشته ... میان چشم و گوش ... فرمود هر چه را بچشم خود دیدی حق است و آنچه را بگوش خود میشنوی اکثرش باطل است ... بسند معتبر
از حضرت رسول ... منقول است که هر که بهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه ... بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را ... روز قیامت ...
... و در حدیث دیگر فرمود ... بهتان ... بدترین دروغها است ... رسول خدا فرمود که
... کسیست که بهتان ... و غلام خود ... و بهتان ... افراد بهتان ... و موافق آنچه
... دنیا و آخرت ... و در حدیث دیگر فرمود ... که ... حضرت ... ملعون ... فصل بدانکه ... کننده ...
... جهنم فصل بدانکه در کتب ... از حضرت رسول ... ان الله حرم من المسلم دمه وماله وعرضه وان یظن به ظن
السوء یعنی خدا تعالی حرام کرده است ... مسلم خون و مال او را و عرض ... و ... ظن بد ... کما ان ... کثیر
... عظیم ... قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم یعنی ای گروه مؤمنین اجتناب کنید از بسیاری از گمانها بدرستیکه بعضی گمانها گناه است ... ظن ...
... ظاهر ... و اکرام ... رحمت ... مضاف ... واطلب ...
... امور ... شود و ... که خداوند عالم ... از حضور جمعه و جماعت ...

وضیا

وصفا فی و نهی از ظن بد و غیبت همه از برای حصول دوستی والفت است میان مؤمنان و هیچ چیز نزد خداوند عالم و پیغمبران بهتر ازین مطلوب نیست که میان
بندگان الفت و یگانگی باشد و بنای این از ارباب نفوس خبیثه چون ظن بد بر مسلمانی میبرد چون خودش بد باطن است هرکس را مثل خود میداند و خباثت
باطن او بظاهرش سرایت میکند که از غیبت او نمی گذرد و در مقام اهانت بلکه عداوت او برمی آید و این منافی مطلوب و غرض شارع است که دل هر مؤمن
باید طینتی نسبت بهمه خلایق داشته باشد و مصافات و ظن بد باحدی نمیبرد وقال الغزالی فی الاحیاء کما یحرم علیک السکوت بالکلام عن مساوی غیرک یحرم علیک التکلم
بقلبک وذلک بترک اساءة الظن فسوء الظن غیبة بالقلب وهو منهی عنه ایضا وحده ان لا تحمل فعل احد علی وجه فاسد ما امکن ان تحمله علی وجه حسن فاما ما انکشف
بیقین ومشاهدة فلا یمکنک ان لا تعلمه وعلیک ان تحمل ما لم تشاهده علی سهو ونسیان ما امکن انتهی و سبب دانستن اینکه ظن بد بمردم بردن علامت خباثت نفس است
وشارع از آن نهی فرموده اینست که آن نمی باشد مگر از القاء شیطان خبیث زیرا که بغیر علام الغیوب بر اسرار و ضمایر بندگان واحدی از باطن دیگری آگاه نیست
وهیچ دلیلی بر ابطال دیگری نیست مگر چیزی که نتواند شد که کسی چیزی را که نداند بچشم خود مشاهده نکرده و از گوش خود نشنیده و بحق عیان اعتقاد کند پس ظن
بدی که آدمی میکند امریست که آن چیزی که نمیداند بدل او افتاده و نیست این مگر راه شیطان پس انکار او باید نمود زیرا که او خبر از چیزی که ندیده خبر داده و آدمی که
خبری که شیطان داده باشد قبول میکند و حال آنکه او از هر فاسقی فاسقتر است و خدا میفرماید ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا یعنی ای گروه اهل ایمان هرگاه
نیست که تصدیق او توان کرد بلکه باید لعن او کنند اگرچه بعضی قراین خارجی باآن ضم شود تا بحد یقین نرسد پس هرگاه عالمی را بر خانه امیری ظالمی ببینی شیطان بخاطر
تو میاندازد که او بجهت طمع یا از برای دنیا رفته تو باید بدل خود راه ندهی زیرا که شاید باعث رفتنش اغاثه مظلومی باشد و اگر عادلی بدی از مسلمی نقل کند باید
توقف کنی نه تکذیب عادل را کنی نه آنکه ظن بد بدروغ گفتن و تهمت زدن یا عداوت یا حسد او برده باشی و نه تصدیق نمایی تا گمان بد بآن مسلمان برده باشی
با وجود اینکه احتمال میرود که آن عادل سهو یا غفلت کرده باشد یا امر بر او مشتبه شده باشد و بالجمله باید حکم تو بر افعال مسلمین چون حکم و شهادت
ایشان باشد و همچنانکه در مقام حکم نمیکنی مگر بآنچه دیده یا اقرار شنیده یا دو شاهد عادل در نزد تو شهادت داده اند همچنین در افعال ایشان باید
چنین باشی و بدانکه مراد از ظن بد بردن که شرعا مذموم است و نهی از آن شده است که اثر او در دل خود راه دهی و تغییر احوالت و مایل گشتن و طرف بدی را
سازی یا امر یا اظهار یا تجسس غایبانه تا مجرد گذشتن چیزی بخاطر یا تشکیک کردن بدون اینکه امری ترجیح دهی یا قلبا مایل بآن گردی ظن بد نیست بلکه حدیث
نفس است و از القاءات شیطان بر نفس انسان و امثال آنست ظن بد مجرد خطور امری بدل که حدیث النفس است باین معنی که اگر آنچه تصور کرده باعث
تغییر و زوال دوستی نسبت بآن شخص شده مثل اینکه کراهیت از او در دل یا بیحرمتی او حاصل شده یا میل تو باو کم کرده یا رفتار تو با او نسبت بسابق تفاوت کرده ظن
بد بآن برده و منع از آن لازم است و اگر مطلقا تفاوت نکرده است محض گذشتن بدل است و بر آن مؤاخذه نیست مخفی نماند که همچنین سوء ظن موجب هلاک
ابدی است همچنین شارع هم منع فرموده اند از اینکه کسی در معرض تهمت شود که باعث تهمت باشد و موجب ظن بد دیگران باو شود و ایشان بهلاکت افتند چنانچه
حضرت رسول فرمودند اتقوا مواضع التهم یعنی بپرهیزید از مواضع تهمت و حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که هرکه خود را در محل تهمت درآورد ملامت
نکند کسی را که بر او بدگمان شود و روایتست از حضرت امام زین العابدین که صفیه دختر حیی بن اخطب زن محترم حضرت رسول حکایت کرد که شبی حضرت
پیغمبر در مسجد معتکف بودند بدیدن ایشان رفتم و بعد از شام از آنجناب مرخص و روانه منزل شدم آنحضرت نیز همراه آمدند در راه با من تکلم میکردند
شخصی از انصار برخورد و گذشت حضرت او را آواز داده فرمودند این زن من صفیه است آنشخص عرض کرد که چه جای این سخن بود حاشا که من دیگر ظن بد
برم حضرت فرمود شیطان در خون و رگ بنی آدم جاری است ترسیدم بر شما داخل شود و باعث هلاکت شما شود و ازین فعل پیغمبر دو ارشاد عظیم از
برای امت است یکی اینکه باید نهایت حذر از ظن بد کرد ثانی اینکه اگرچه مثل پیغمبر خدا باشد باید خود را از محل تهمت نگاهدارد پس هرکس که عالم و پرهیزکار
باشد و در میان مردم بصلاح و دیانت بوده باشد مغرور نشود که کسی بمن ظن بد نمیبرد و باینجهت خود را لازم است که از محل تهمت محافظت بکند زیرا که
هر فردی از انسان اگرچه اورع و اعلم از جمیع مردم باشد مردم نسبت باو همه یکسان نیستند بلکه اگر جمع کثیر او را ظاهرا و باطنا خوب دانند
صفت بماند جمعی دیگر هستند که طالب عیب او باشند از راه حسد یا اعتقاد تمام باو نداشته باشند و ایشان البته در مقام تهمت زدن او میباشند
همه روزه چشم حسودی نگاه میکند مگر چیزی بیند که از او سرزند و عیبی بیند که از او بپوشانند و در نشستن بدیها برمیآید و عیبی البته بدیگران
بر دیگر ایشان را چون خود میدانند همه عیوب دیگران را میدانند خود را و عیوب ایشان را در میان مردم ظاهر میکنند
فکر او بیرون رود [illegible]

فی موضع التهمة

کنید و از مواضع تهمت دوری نمایند که گمان بد با او نبرند و به معصیت نسبت ندهند و اینها هم در معصیت ایشان شریک باشد زیرا که سبب معصیت
دیگری شود و او هم در گناه با او شریک خواهد بود و از این جهت خداوند عالم فرموده است و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا حاصل
معنی اینکه دشنام مدهید بکسانی که غیر خدا را میخوانند که ایشان هم خدا را دشنام دهند و سید رسل صلی الله علیه و آله فرمود که چگونه می‌باید
حال کسی را که پدر و مادر خود را دشنام میدهد اصحاب سبب چگونگی آن را پرسیدند فرمود که کسی پدر و مادر غیر را دشنام دهد تا آن غیر هم پدر و مادر
او را دشنام دهد و بالجمله در هر امری لازم است که گمان بد بهیچ یک از مسلمین نبرد و گفتار و کردار ایشان را حمل بر بدی ننماید و چون گمان بدی از کسی به
او بگذرد و هم خود را غلط کار شمرد و در دل خود را با آن شخص بد نسازد و در رفتار خود را با او تفاوت ندهد و تعظیم و اکرام و احترامی که نسبت باو بعمل میآورد
ننماید بلکه زیاد از آنچه کرده در تعظیم و دوستی و تکریم او نماید و مراعات او را زیاده کند و در دعا او را یاد نماید تا این شیطان بغیظ آید و از
خوف زیادتی احترام و دعای او دیگر گمان بد را بخاطر او نیفکند و همچنین لازم است که هر عملی از هر کسی بیند و هر سخنی از هر کسی بشنود بقدر امکان
آن را بر جهت نیکی حمل کند و تکذیب او نکند تا چون چندین کند این صفت ملکه او میشود و بد گمانی از خاطر او رفع میگردد و چون از ثمرات فاسده
ظن تجسس است چه قلب تا بظن بد مشغول نشود بلکه بطلب تحقیق و تجسس بر میآید و آن نیز حرام است لقوله تعالی و لا تجسسوا الآیه پس باید که احتراز
از آن نماید و بندگان خدا را در پس سترها بگذارد و در پی تجسس احوال ایشان نباشد تا خداوند عالم هم ستر عیوب او کند در دنیا
و آخرت او را رسوا ننماید بلکه متخلق گردد باخلاق خدا که ستار العیوب و غفار الذنوب است و بعضی اصحاب میکنند در دعا او را بلفظ یا من اظهر الجمیل و ستر
القبیح و تخلق باین صفت مرغوب است نزد اهل [illegible] و لهذا [illegible] نماید عیوب عورات مسلمین را چه هر که تتبع
عورات ایشان کند خدا تتبع عیوب او میکند و او را رسوا میگرداند و [illegible] باشد و هر گاه بخطا و لغزشی از برادر دینی خود [illegible]
با او و او را در خلوت نصیحت کند نه آنکه این را بغیبت و بدگوئی او [illegible] شود یعنی آنکه از [illegible] میشود بلکه
صورتی که ظن تهمت نسبت بکسی کرد و گمان او راست و مطابق واقع شد [illegible] باشد لازم است که
احتیاط را [illegible] در امور دین و دنیای خود [illegible] و اظهار [illegible] اهل
بیعت با مستحق [illegible] الکذاب [illegible] قاطع الرحم باشد [illegible] عن ابی عبد الله ع قال قال لی علی بن الحسین علیهما السلام
یا بنی انظر خمسة فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق ثم ذکر علیه السلام الکذاب و الفاسق و البخیل و الاحمق و قاطع الرحم و فی [illegible] الکلینی
عن ابی عبد الله ع قال کان امیر المؤمنین ع اذا صعد المنبر قال ینبغی للمسلم ان یتجنب مواخاة ثلثة الماجن الفاجر و الاحمق و الکذاب [illegible] فقال
و اقوال همین کسان [illegible] نباید کرد و فریب ایشان [illegible] اهل جور و عصیان
شده اند حق و اهل آن [illegible] و [illegible] بن هرون الحلال قال سمعت ابا الحسن ع یقول اذا کان الجور اغلب
من الحق لا یحل لاحد ان یظن باحد خیرا حتی یعرف ذلک منه [illegible] الاشیاء [illegible] علیه الاخبار و الآثار بعد از
زمان الرسول [illegible] او مع زمان ظهور الائمة الاطهار [illegible] الجور و اهله غالب من الحق [illegible] هذه الازمنة اهل الجور و العصیان فلا یکون
ظن الخیر باحد [illegible] ان یکون هذا [illegible] اکثر [illegible] هذه الاعصار [illegible] من ذلک
من الاخبار فیحمل فعل المسلم و قوله علی الصحة و التصدیق قاعدة کلیة ثم الاستثناء [illegible] فعل مسلم [illegible] و صدق
شده معارض [illegible] اخبار [illegible] در مقام جمع [illegible] الاخبار [illegible] الا [illegible] من
علیه من الاسلام و الایمان و تفصیل [illegible] در کتاب [illegible] مذکور است
خود آن [illegible] مذموم [illegible] انواع [illegible]
الفت و محبت است [illegible] خصومت [illegible] خلاف مطلوب [illegible]
کرد [illegible] بخصومت [illegible] و ابن بابویه [illegible] روایت نموده که مؤمن
سهل القضاء و سهل الاقتضاء باشد چه [illegible] کار [illegible] ایشان [illegible]
میکرد [illegible] عاقل [illegible] ممکن باشد در خصومت [illegible]

شاید که ضرورت نیاورند نکند اگرچه هیچ در خصومت نباشد از پریشانی خاطر و مشغولی دل خالی نیست تا میرسد باینکه در حین نماز مشغول خصم
و جواب او و تکذیب و طعن او میکرده و هم خصومت باعث دشمنی کردن از برادر مؤمن و از کناره نمودن و خشم و قهر کردن میشود و از بیخ عداوت
و کینه است با بخل و حسد و از افعال ذمیمه است حضرت رسول ص فرمود هر دو نفر مسلمی که از یکدیگر قهر کنند و از هم دوری جویند و سه روز چنین
باشند و با هم صلح نکنند از دایره اسلام بیرون میروند و هر کدام که ابتدا بصلح و سخن گفتن نماید در روز قیامت زودتر داخل بهشت خواهد شد
از آنحضرت مرویست که از برای مسلمان حلال نیست که زیاده از سه روز از برادر خود قهر و دوری کند و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که
هیچ دو مردی از روی قهر از یکدیگر جدا نمیشوند مگر اینکه یکی از آنها مستوجب لعنت میگردد و بسا باشد که هر دو مستوجب شوند شخصی عرض کرد
آنکه مظلوم است چرا مستوجب میگردد فرمود بجهت اینکه او چرا برادر خود را بصلح نمیخواند و ابتدا بکلام نمیکند از پدرم شنیدم که میفرمود هرگاه
دو نفر با هم نزاع کنند و یکی از آنها غالب شود باید آنکه مظلوم است بنزد آن دیگری بیاید و بگوید ای برادر تقصیر از من است من ظلم کرده ام تا نزاع از میان
ایشان برطرف شود بدرستیکه خداوند عادلست و انتقام حق مظلوم را میگیرد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا رحمت کند کسی را که الفت
بدهد میان دو نفر از دوستان ما ای گروه مؤمنین سعی کنید و با یکدیگر مهربانی نمائید و الفت بدهید و اخبار بمضامین مذکوره بسیار است پس لازم
بر هر که طالب نجات آخرت باشد که در این اخبار تامل نماید و آنچه در اصلاح ذات بین وارد شده از دوستی و الفت با برادران دینی ملاحظه نماید و نگذارد
که شیطان تکاور ... طالب ... و هرگاه از کسی ... خصومتی واقع شود ... و اگر خصومت و نزاعی
روی دهد ... و با برادران بداند که ابتدا بصلح و دیدن او کند تا بر شیطان و نفس اماره غالب گردد و بجای رفیعه و ثوابهای آخرت برسد
بلکه بسیاری در مقصد خصومت ... استیفاء مقصود خود اگر مدعی یا در حق مالی یا حق ثابتی دیگر که شرعا مستحق آن بوده باشد آن
خصومت مذموم نیست بلکه مقتضای غیرت ممدوح در دفع کید لجاج و عناد نکند و زیاده از قدر ضرورت سخن نگوید پس اگر از لجاج
که باید در پی سخن کلامی که باعث اهانت و ایذاء خصم باشد بگوید بی آنکه احتیاج و ضرورت داعی آن باشد داخل خصومت مذموم
و اجر از آن واجبست و همچنین هرگاه غرض رسیدن بحق خود نباشد بلکه محض غلبه بر خصم و عناد او باشد او نیز منهی عنه و ارتکاب آن حرام است پس
مراد ... میشود که بعضی در مطالبه اندک چیزی لجاج میکنند بلکه بسا باشد میگوید اینها اشکالی ندارد و مضایقه ندارم که چون حق من معلوم شود
... بلکه میخواهم سخن خود را از پیش برده باشم و امثال این سخنان از عناد و لجاج است و آنچه گفتیم معلوم شد که خصومتی
که جایز است منحصر است در خصومت مظلوم در طلب حق خود که قصد عناد و ایذاء و شکست خصم نداشته باشد و زیاده از قدر حاجت و اثبات حق سخن نگوید
ولیکن ترک خصومت و رنجش اگر بتواند از واجبست ... استیفاء حق خود کند بدون مخاصمه اولی است ... و اخبار در این باب بسیار است از آنجمله حضرت
رسول ص فرمود که هرگز جبرئیل بنزد من نیامد مگر اینکه مرا موعظه کرد ... از جانب خدا و آخر کلامش این بود که زنهار احتراز کن از لجاج و ستیزه کردن با مردم
که عیب ایشان را ظاهر میکند ... و فرمود که دشمنی مردم ... حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بر شما باد که حذر
کردن از مراء و خصومت که این دو دلها را بیمار میکند ... و نفاق میرویاند و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع مرویست که از خصومت حذر کنید
که آن دلها را مشغول و کدر میکند و باعث کینه و نفاق میگردد ... بعضی از علمای ... خصومت را ... در احادیث وارد شده است که ...
... نفاق ... و ترک خصومت ... در انجام ... و دوام
... و ... پس ... مسلمانان از دستان ... و بسا میشود که ...
از کار دنیا و آخرت باز میمانند و با لاخره محتاج ... و مدام ... نظر میان ... و اعتبار میباشند ...
... و ... مکروه ... از ... برادر ... بلکه باید ...
... نزاع با خصم کند ... از حضرت امیرالمؤمنین ع ... و ... و ... للخصومة ... وان الشیطان ...
و ... الاکم ... الفحش ... فی الصحاح ...
مثل ... جواهر الکلام ...
مخاصمة ... عند ... البصرة ... الشافعی ... علی ...

فی القضاء ۵۴۱

قال الله تعالی ... والقضاء ... الراجعة للکرامة ... جواهر الکلام ... [illegible]

و ... [illegible] ... بعضی ... دار القضاء اند ... [illegible]

دیگران ... [illegible] ... علم

از ... جانب ... [illegible]

از ... ایشان ... [illegible]

شرع ... [illegible]

خود ... [illegible]

و باعث هلاک ... [illegible]

خود ... [illegible]

جناب ... [illegible]

و فرع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بعد العقد انتهى ولكن ان يقول خلاف ... [illegible] ... هذا الحكم ... [illegible] ... كما لا يخلو عن ... [illegible]

لانه باطل ... [illegible] ... التصرفات ... [illegible] ... وكيل ... [illegible] ... بعقد ... [illegible]

بلا خلاف بالاجماع قال في الرياض ومن شرطها ان تقع منجزة فلا تصح معلقة على شرط متوقع ... [illegible] ... قبل طلوع الشمس ... [illegible]

... [illegible] ... الى ... بقول ... الان ... ولكن لا يتصرف الا بعد ... [illegible] ... على الظاهر ... المفلح الصيمري في شرح

الشرايع بل في ... عن التذكرة الاجماع عليه ... [illegible] ... ومن شرطها ان تقع منجزة فلو علقت بشرط متوقع او وقت ... [illegible]

... [illegible] ... وكالت ... [illegible] ... وكيل ... [illegible]

بل ... الخلاف ... [illegible] ... وعليه الاجماع ... [illegible] ... امر الكلام ... [illegible]

من طرف ... بالاجماع ... [illegible] ... عقد لازم ... [illegible] ... الكلام ... [illegible]

كفتند الوكالة جايزة بالاجماع ... [illegible] ... من الطرفين ... [illegible] ... لازم انتهى ... [illegible]

... [illegible] ... وكيل ... [illegible] ... وكالت ... [illegible]

باطل شد ... [illegible] ... باطل ... [illegible] ... اذن ... [illegible]

... [illegible] ... بالاذن ... [illegible] ... الوكيل ... [illegible]

التصرف بالاذن ... [illegible] ... اعلام الوكيل بالعزل ... [illegible] ... الاول ... [illegible]

الاجماع والاول ... [illegible] ... الاذن ... [illegible]

... [illegible] ... العقد ... [illegible] ... عدم ... الوكيل ... [illegible]

... [illegible] ... الكلام ... [illegible] ... الاذن ... [illegible]

... [illegible] ... جميع الاحوال ... [illegible] ... الاذن ... [illegible]

الاحوال ... [illegible] ... الوكالة ... [illegible] ... الوكالة ... [illegible]

... [illegible] ... الاذن ... [illegible] ... الوكيل ... [illegible]

والوكيل ... [illegible] ... الوكالة ... [illegible] ... الاذن ... [illegible]

... [illegible] ... الوكيل ... [illegible] ... الوكالة ... [illegible]

... [illegible] ... العقد ... [illegible] ... الوكالة ... [illegible]

... [illegible] ... الوكيل ... [illegible] ... وكيل ... [illegible]

... [illegible] ... وكيل ... [illegible] ... الوكالة ... العزل ... [illegible]

الاذن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

وکالت ۵۳۳

حتی یعلمه بالخروج منها کما اعلمه بالدخول فیها و صحیح ابن سنان عن الصادق ع ایضا الخ و قول ابن سیار الآتی قال فلو تصرف الوکیل قبل الاعلام مضی تصرفه علی
الموکل فیها و یحکم علی استیفاء القصاص ثم عزله فاقتص قبل العلم بالعزل وقع القصاص عن موقعه [illegible] انتهی [illegible] باطل میشود
وکالت بموت موکل و وکیل [illegible] و شرح [illegible] وکیل یا موکل خواه قلیل باشد خواه کثیر [illegible] تبطل الوکالة حیث
انها من العقود الجائزة بالموت والجنون مطبقا کان او ادوارا والاغماء قلیلا او کثیرا من کل منهما ای الموکل والوکیل لان هذه الثلثة [illegible]
الاول [illegible] فی الاخیرین باطلاق [illegible] فی الثلاثة [illegible] و هو [illegible] باطل میشود وکالت [illegible]
وکالت مثل [illegible] غلام که وکیل در فروختن او است مثلا [illegible] که وکیل شده است در طلاق [illegible] که وکیل شده بود در [illegible]
[illegible] وکیل [illegible] تصرف کرده [illegible] مثل [illegible] فروختن [illegible]
کرده [illegible] خواه وکیل عالم باشد [illegible] و تصرف کند وکیل بعد [illegible] موکل [illegible]
[illegible] موکل [illegible]
منتقل [illegible] اذن موکل [illegible] وکیل تصرف [illegible]
[illegible] باطل میشود [illegible] وکیل [illegible]
[illegible] جواهر الکلام [illegible] مال [illegible]
است [illegible] الوکالة [illegible] العین [illegible] وکیل [illegible]
لو کان وکیلا [illegible] قبل العلم [illegible] المباشرة [illegible]
الشرعیة انتهی [illegible] مناهج [illegible] باطل میشود وکالت [illegible]
لکن باطل میشود وکالت [illegible] وکیل [illegible] موکل [illegible]
[illegible] وکیل [illegible] موکل [illegible]
[illegible] وکیل باطل میشود [illegible]
[illegible]
[illegible] وکیل [illegible] موکل [illegible]
[illegible]
[illegible] موکل [illegible]
[illegible] باطل [illegible]
[illegible] الوکیل [illegible]
[illegible] الوکالة [illegible] البیع [illegible]
[illegible] اجازه [illegible]
[illegible] موکل [illegible]
[illegible] موکل [illegible]
[illegible]
[illegible] جواهر الکلام [illegible] وکیل [illegible] موکل [illegible]
[illegible] موکل [illegible]
[illegible] وکالت [illegible]
[illegible] جواهر الکلام [illegible]

حال الإيقاع [illegible] ولو باعه بدون ثمن المثل [illegible] على الإجازة [illegible] الإذن [illegible] بطل [illegible]

[illegible] جواز البيع [illegible] ثمن المثل [illegible]

[illegible] ثمن المثل إلا أن يكون [illegible]

[illegible] الثمن [illegible] إلا أن [illegible]

[illegible]

في الوكالة ٥٣٥

على البيع نعم لو دلت القرائن على الاذن فيهما كما لو وكله في شراء عين من مكان بعيد يخاف مع عدم قبض الوكيل لها ذهابها او اقبض بلحاظ ان الوكيل
بالبيع في بيع يضيع الثمن بتركه قبضه كسوق فاسد عن الموكل والبيع على متعلق الوكالة حيث تدل القرينة على انه امره ببيعها الا ان قبضها القبض كما في
فان اهمل الوكيل بالقبض فيهما والوصول الى الثمن ضمنه لتضييعه له انتهى وفي جواهر الكلام نحو تصريح بابن نويه وبعد كفته لكن ظاهرهم الاتفاق على
انه لا يقتضي اطلاق الاذن في البيع الاذن في قبض الثمن لانه قد لا يؤمن على القبض وكذا اطلاق الاذن في الشراء لا يقتضي الاذن في قبض المبيع لانه قد لا يؤمن
عليه ايضا نعم اذا قامت قرائن حالية ومقالية على ذلك اتبع مقتضاها كما هو واضح بل هو ضامن للثمن والمبيع اذا لم يقبضهما فاتلفا على البايع والمشتري لانه مفرط
ظاهرهم هنا ضمان نفس المبيع والثمن لا ضمان المدفوع ولعل المراد فيه من صدق كونه مفرطا مضيعا وخائنا فيما هو موكل فيه والله العالم انتهى وفي
في الكفاية اطلاق الوكالة في البيع لا يقتضي الاذن في قبض الثمن لانه قد يؤمن على البيع ولا يؤمن على قبض الثمن وكذا الوكالة في الشراء لا يقتضي الاذن
في قبض المبيع لما ذكر انتهى هشتم بدانكه جايز است كه مسلمان وكيل شود از براى استيفاء حق مسلمانان از مسلمانان و از ذمى و باو وكيل شود از براى
مسلم و براى ذمى بر ضرر ذمى بلا خلاف بل على الاجماع في التنقيح والتهذيب في شرح الشرائع للصيمري من دون كلام كما يظهر من المحكي عن التذكرة لا
بالعموم كما يجوز ان وكيل ذمى وكيل مسلم ادعى شود و امسلمان واعلم كند وامّا وكيل شدن مسلمان از براى ذمى بر ضرر مسلمان
و حصول حق ذمى از مسلم پس جايز نيست بلا خلاف والا كثر قد ما قول بمنع نقل شده مثل مفيد و شيخ در خلاف و نهايه و حلبى و ابن زهره بل كانه في غنيه
اجماع اداسته بر امتناع و لكن مشهور ميان علماء متاخرين جواز است با كراهة و فاقا للنافع والطوسي في قوله الاخر بل عن التذكرة الاجماع عليه حكما
جواهر الكلام و رياض و جامع الشتات و بالجمله علماء متاخرين جواز است با كراهة و اقوى و ارجح نيز جواز است بجهت اصل عدم و نبودن نص ولا
وال بر نفى سبيل كافر بر مؤمنين مانحن فيه و بجهت الكراهة قبل از جاينت طالب حقه خود باشد و نسبت به مسلم و با ثبات و ظاهر ابن كرد دخلا
فى فما بين ذمى و مسلم كه تابع باشد اما خلاف در عبارات فقها لفظ ذمى مذكور است غالبا و بعضى بلفظ كافر وارد كرده اند و اولويته هم موجب
في الكفاية والمشهور كراهة وكالة المسلم للكافر على المسلم بل ادعى في التذكرة الاجماع عليها بل ظاهر الشيخ في النهاية عدم الجواز ولا اعلم حجة عليه انتهى وفي الشتات
وكالة المسلم للكافر على المسلم فان المشهور فيها الكراهة بل ادعى في التذكرة الاجماع على جوازه مع الكراهة وفيها اشكالهما و يظهر من الشيخ في النهاية عدم الجواز اعلم ان
الشيخ والجماعة عبروا عن الكافر بالذمي لا لاختصاص الحكم بل اما في المنع فالذمي ثبت في غيره بطريق اولى وكذا الكراهة و اما جواز اشكال في غيره لو قلنا فالله
عدلنا الى التعبير بالعام انتهى و في الكفاية اما الاول في جوازه وكالة الذمي للمسلم على الذمي و على المسلم فيه تردد و يتشام من اكثر الجواز وان لم وكالة المسلم للحاكم و
فالمسلم اولى بمعنى انه في ذلك سلطنة و سبيل على المسلم منفيا بالاية والمتوصل الكفار ما كان الفيد و بروف و الحلبي والقاضي وابن زهره و مدعيا
في الغنية على اجماع الامامية الى الاول مصير اكثر المتاخرين وفاقا للحلي والطوسي في قوله الاخر بل عن التذكرة الاجماع عليه لكن مع الكراهة ولعله اقوى
الاجماعات بالاصل والعمومات والشهرة العظيمة المتاخرة فيرجح على اجماع الغنية انتهى و قال في جواهر الكلام و هل يتوكل المسلم للذمي على
المسلم فيه تردد و خلاف فمن ظاهر المقنعة والشيخ في النهاية والقاضي والحلبي وابن زهره المنع بل عن الاخير منهم الاجماع عليه الوجه كراهة من عامة المتاخرين
الجواز لكن اكثرهم للعموم السالم عن معارضة ما يقتضي المنع الا نفي السبيل على الكافر على الاكثر و حاصل آنكه وكيل شدن تو كافر بر مسلم
انهما في خصوص ضرر مسلم اجماعا كما في التذكرة والتنقيح و ظاهر التهذيب والشتات و غيرهما و يحتمل منعا لعموم الاية في السبيل الكافر على المسلم بدليل
او تمامي بر مثل مقدس اردبيلي و صاحب كفايه و غير ايشان منع اختصاص بدليه كرده اند كه فرقى نيست بين كافر و مسلم و فرق نيست در حكم چنانكه كما
اقتصار الفقها على ذمى اشاره كرد فائده ميكنند از ظاهر اين است كه فرقى بين كافر و ذمى بلحاظ اجراء صيغه نكاح نيست وكيل شدن كافر در تزويج مسلمه با مسلم
و وكيل شدن مسلم در تزويج مشركه با كافر جايز باشد و هم اين منع بنابر ظاهر اصحاب در جامع الشتات ذكر و جواهر الكلام و عامه معاصر
نيز جواز وارد شده لكن ابن زهره حكايت شده دعوى اجماع بر عدم جواز و وكيل شدن كافر در تزويج مسلمه بر مسلم و از وكيل شدن مسلم بر تزويج
مشركه بر كافر و ده و كافر لانه لا يملكان لانفسهما ذلك و در كفايه ذكر كرده و شرط الاسلام اذا كان وكيلا على المسلم سواء كان الموكل مسلما او كافرا
وقال في التذكرة عند علمائنا اجمع لقوله تعالى ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا وهذا غير بعيد فيه اذ القساط و الا فالدليل على ذلك غير اقوى
يكون وكيلا لان يوقع عقد المسلم ويخاصمه و نحو ذلك ولا اعلم حجة على منع مع عموم ادلة التوكيل وقد ذكر المحقق الاردبيلي اطلاق بلادعه
نزاع منكم انتهى و در رياض كفته ثم ان ظاهر الاصحاب ان عدم الجواز مما لا نزاع في الوكالة فيه و سلمنا من شبه بجهت عموم محل النفع على البغضه

الفقرة

الضرر واستدلالهم بانه نوع من التسلط وتقتضي في الملك وانهما لم يتضمن ذلك فلو وكل لان يوقع عقد المسلم او يطلب دينا او نحو ذلك جاز وبه صرح من
متاخري المتاخرين جماعة كالفاضل الاردبيلي وصاحب الكفاية وهو كذلك لعموم ادلة الجواز المتقدمة الا ان ابن زهرة حكى الاجماع على المنع عن توكيل على تزويج المسلمة
من المسلم وعن توكيل المسلم على تزويج المشركة من الكافر مدعيا عليه اجماع الامامية قال لانه لا يملكان لانفسهما ذلك انتهى وهو جواهر الكلام كما ترى
في الاختصاص فانه من الوكالة نوع من سلطنة للتعبير بافتعل والاستدلال لا بالاجماع وكالوكالة في العقد مما واعطاء [illegible]
بجماعة من متاخري المتاخرين لعموم ادلة الاولى للحكي عن ابن زهرة من المنع عن توكيل على تزويج المسلمة من المسلم وعن توكيل المسلم على تزويج المشركة من
الكافر مدعيا عليه اجماع الامامية قال لانه لا يملكان لانفسهما ذلك [illegible] التوكيل جاز [illegible]
جوازه لنفسه [illegible] بانه كالوكيل [illegible] [illegible]
[illegible] مثل النكاح [illegible] [illegible]
كذا لو كره [illegible] [illegible]
على الشهود [illegible] حيث قال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
الاقرار اخبار وقال ابو حنيفة [illegible] [illegible]
[illegible] الوكالة [illegible] [illegible]
للاكثر كالشيخين [illegible] [illegible]
على انفسهم [illegible] في الوكالة [illegible] [illegible]
[illegible] اكثر اصحابنا [illegible] التوكيل والاقرار [illegible] [illegible]
[illegible] في التوكيل في الاقرار [illegible] [illegible]
[illegible] في التوكيل على الاقرار [illegible] [illegible]
[illegible] التوكيل على الاقرار [illegible]
من الموكل سواء [illegible] الوكالة [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
على [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] الوكيل [illegible] [illegible]
[illegible] بالاجماع [illegible] [illegible]
على عدم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] الاقوال [illegible] [illegible]
الموكل [illegible] الاقرار [illegible] التوكيل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

في الوكالة ٥٣٧

او قبول نمی‌شود و اگر وکیل شده بود لکن مخاصمه با غیر بوده مدعی علیه نکرده بود پس موکل او را عزل نمود بعد پس ورثه شهادت او مسموع است و در مسئله

علی الظاهر مخالفی نیست و بعد ذکره شیخنا در ایضاً امام مهدی داده و عبارت تذکره این است یقبل شهادة الوکیل مع الشرائط علی موکله مطلقا و تقبل له موکله فی

غیر ما هو وکیل فیه کما لو وکله فی بیع دار فشهد له بعبد و لو شهد فیما هو وکیل فیه فان کان ذلک قبل العزل لم تقبل لانه متهم حیث یجر الی نفسه نفعا و هو

ثبوت ولایة التصرف لنفسه و ان کان بعد العزل فان کان قد خاصم الغریم فیه حالة کالة لم یقبل ایضا لانه متهم ایضا حیث یرید تنفیذ قوله و اظهار

الصدق فیما ادعاه و ان کان لم یخاصم سمعت شهادته عندنا انتهی کلامه قدس سره و قال فی انوار الفقاهة تقبل شهادة الوکیل علی موکله و لموکله فیما الا

و لایة له فیه لارتفاع التهمة عنه فیه و لو کانت له و لایة دفعت علیه الا ان یعزله الموکل قبل الشهادة فلو عزله فی اثنائها لم تقبل الا ان یعید الدعوی

جدید فیعید الوکیل الشهادة بعد العزل و لو شهد الوکیل بعد مخاصمة الغریم لم تقبل شهادته قبل العزل و بعده انتهی کلامه زید اجلاله و در شرایع

و مسالک تصریح بقبول شهادة الوکیل لموکله فیما لا ولایة له فیه لعدم المانع بخلاف ما له فیه و لایة لانه یثبت لنفسه حقا و لو شهد علیه قبل مطلقا او عزله

قبل فی الجمیع ما لم یکن اقام بها قبل العزل او شرع فی المنازعة لانتفاء المانع من القبول حینئذ خلافا لبعض العامة حیث رده مطلقا نظرا الی ان مجرد الوکالة

اوجب الخصومة و بطلانه واضح انتهی و در جواهر الکلام گفته لا خلاف بیننا و بین کافة المسلمین و لا اشکال فی انه تقبل شهادة الوکیل لموکله فیما لا ولایة له

فیه کما تقبل علیه و ما دل علیه قوله فی العدد بخلاف ما هو وکیل فیه فانها لا تقبل فیه للتهمة کما عن الشیخ و الحلی و الفاضل و غیرهم التصریح به بل لو شهد

بالمرافعة فیه حال الوکالة ثم عزل ابتداء بعدم ... شهادته فی جمیع شیء و المدعی علی الموکل ثم لو عزل قبل ... عنه فلا یجیء و لو ما له فلا به علیه لعدم التهمة

و عدم الخصومة فهو کما لو شهد قبل التوکیل فی شمول ادلة القبول و ما عن بعض العامة من عدم القبول فی جمیع التوکیل واضح الضعف فلا اشکال فی

القبول ما لم یکن اقام بها او وقت للتهمة کما عن الشیخ و غیره لو شرع فی المنازعة الی ان هو و وکیل فیها فلا تقبل للتهمة بارادة اظهار ما ادعیه و تحقق ا...

لکن قید بعض الناس ... اذا جرت الا مع الفواصل و اما اذا طال الفصل فلا ... من کلام الفاضل فی القواعد القبول و فی جامع المقاصد انه یحتمل

و هو کما ان اللهم ان ... بعد ... عن اهل الشهادة و قول او ان زال التهمة و ان ... الخصومة و بذلک یفرق بینه و بین الفاسق اذا اعاد العدالة

و الصبی اذا بلغ و الکافر اذا اسلم فلا تقبل شهادة الشرایط الشرائط ... بعد ان ... بقول ... و بعد الحق کل الشرائط الا ان ... انتهی

و ذکر ... [illegible] ... در عقد نکاح ... [illegible] ...

[illegible] ... عقد ... [illegible] ... وکیل ... [illegible]

قصد ... [illegible] ... عقد ... [illegible] ... کدام عقد ... [illegible]

فاسد ... [illegible] ... دعوی عدم قصد ... [illegible] ... ظاهر علما اجماع است ... [illegible]

دعوی عدم قصد بعد از ... [illegible] ... طلاق ... [illegible] ... عدم قصد

غیر مسموع است ... [illegible] ... اجماع و ... عدم قبول قول ... کذا ظاهر حال بالغ و عاقل ... تکلم ... لفظ است و این ظاهر مقدم بر

اصل است ... دعوی ... شهید ثانی در مسالک در کتاب طلاق ذکر کرده و در کلام جمعی از فقها ... قول مطلق در طلاق ...

نموده ... در شرح نافع ... عدم قبول ... اقرار ... غیر مسموع نیست ... اندکه

کلام ... اقرار ... غیر نیست ... ثابت ... اقرار ... باشد ... ثبوت ... هرگاه ...

بر ... عقد ... است ... ظاهر صحیح بوده است ... اعتراف بوقوع عقد صحیح نمود و بعد بگوید که من عقد را فاسد جاری کردم

اینجا سخن ... مسموع نیست ... اقرار ... غیر ... جواب ... کلام ... طول دارد ... مقام ... است ...

که ... کلام بالغ و عاقل ... ظاهر ... صحیح ... تحقق صیغه در خارج دلیل ... است ...

... اقرار ... عدم قصد ... صیغه ... محکوم بصحت ... شرعا ...

بصحت ... ثابت ... عدم قصد ... اقرار ... در جامع الشتات ... بصحیح ...

خلاصه ... عقد ... وکیل ... صیغه ...

... صحیح ... صیغه ... محکوم بصحت ... [illegible]

اگر علم بتحقق رضا حاصل نشود باید باخبار و مثل اینکار دو وکیل کرده باشند در اجرای صیغه و او در غیاب ایشان صیغه را اجرا جاری نموده و بعد از آن
از آن همین نحو خبر بدهد که من عقد فلانه را کردم بجهت فلان و از آن وقت [illegible] و بعض خلاف است فلا ترجیح الا ان یثبت ما یکون بعد
که بعد الشرائط و صاحب قوانین اعلی الله مقامه در کتاب [illegible] و مثال [illegible] و گفته که اگر [illegible] مثال [illegible] معلوم شود که
ما نحن فیه از قبیل [illegible] بعضی مانند [illegible] اینست که [illegible] بگوید که وقتی که تو طفل بودی [illegible] بگیرد خودم و [illegible]
هیچکدام راضی [illegible] بصورت عقد دوام عقد کردند از برای تو [illegible] هم صورت قبول و [illegible] ساخت [illegible] از وجوه امر دیگر
این عقد را [illegible] بود و کسی دیگر هم از آن خبر نداشت [illegible] بگوید [illegible] دعوی [illegible] بود و صورت عقد
بود [illegible] شکی نیست که ما نحن فیه از آن قبیل نیست [illegible] مقام [illegible] بود [illegible] باشد
[illegible] و کیل [illegible] معامله [illegible] صورت [illegible] معامله [illegible]
و چون توکیل [illegible] معامله [illegible] معلوم نیست [illegible] معامله [illegible] و کیل صحیح است و بعد از آن هر چه معامله [illegible]
فضولی [illegible] موقوف باجازه [illegible] حکم شرعی [illegible] موضوع [illegible] و کیل [illegible] جمیع معاملات صحیح باشد و اگر
[illegible] معاملات [illegible] صحیح [illegible] معلوم [illegible] الفاظ [illegible] توکیل [illegible]
[illegible] مثل اینکه [illegible] موکل باشد [illegible] الوکیل [illegible]
[illegible] معامله [illegible] معامله کرده بود [illegible]
[illegible] معامله [illegible] الفاظ [illegible] و کیل [illegible]
[illegible] للاجماع المنقول علی لسان [illegible]
والوکیل الامین لا یضمن الا مع التعدی او التفریط بلا خلاف [illegible] الاجماع [illegible] الروضة و المسالک [illegible]
من [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] اللمعة [illegible] الحکمة [illegible] الوکیل [illegible]
[illegible] التذکرة [illegible] حکم [illegible]
[illegible] لان العامل امین بلا خلاف بل [illegible] الاجماع [illegible] المسالک [illegible]
وکالت [illegible] الشافعی [illegible]
[illegible] الکلام [illegible] الرهن [illegible]
[illegible] احکام الامانة [illegible] الکلام [illegible] المسالک [illegible]
[illegible] التذکرة الاجماع [illegible] غلام [illegible] وکیل [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
المسالک بلا خلاف [illegible] الوکیل [illegible] الکلام [illegible]
[illegible]
چنانچه در جواهر الکلام [illegible] غلام [illegible] داده باشد [illegible] صرف کرده [illegible] غلام [illegible]
باذن او وکیل [illegible] غلام [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible]
[illegible] جواهر الکلام [illegible]
[illegible]

بنفسه الشيء فجاز ان يستنيب فيه الخ انتهى يعنى بدانكه جائز نيست عبد غير ماذون را كه كسى را وكيل نمايد مگر باذن مولاى او بلا خلاف الحج عليه في حصته فاذن فلما بالكتبة والاكثر
الاقوى خلاف الاشكال في الحكم من اصالة كما في الرياض لظهور عدم توكيل الاجنبي في مال غيره بغير اذنه وعدم [illegible] رضاى مولا ديگرى را نمى تواند وكيل نمايد
ليكن توكيل او ديگرى را در طلاق زوجه خود اگر اذن مولا نباشد صحيح است على الاشهر الاقوى كما في الرياض بل جمعي از اصحاب نيز ادعاى اجماع بر آن نموده اند وقول
ايشان ضعيف است كما صرح به ثلة من الاصحاب وهمچنين جائز است توكيل العبد غيره اگر ماذون در تجارة بوده باشد در چيزهاى كه عادت جارى شده
توكيل غير در او و سند [illegible] در جواهر الكلام گفته بعد على كل حال الاشكال و خلاف نيست در اينكه جائز است وكالت عبد اگر مولا او ماذون نموده باشد او را
لكن في المسالك عن التذكرة جواز توكيله بغير اذنه في الاشياء القليلة اذا لم يمنع من حقوق مولاه [illegible] در جواهر الكلام [illegible] گفته وفيه ان المانع ان
كان ملكية المولى المانع كما هو الظاهر فلا فرق بين المنافية لحق المولى وغيرها في التوقف على الاذن وان كان المانع المنافاة لحق المولى لزم الجواز في غير ما
ينافيها سواء كانت قليلة او كثيرة والتبرع فيما كان للمرء ومتاع ثمة فلا يتعدى منها الى غيرها وقد اطنب في المسالك في الحق اعن ذلك وبناء بطلان
وكالت عبد بدون اذن مولا اما عقد صحيح است كه غلام بعمل آورده بالرتب اثر بر عقد هم باطل است در جواهر الكلام مثل بحث كرده وگفته كه باقي است
هم اثر مترتب نيست به عقد حيث قال نعم قد يقال بترتب التصرف على عقده وان بطلت وكالته من فعل استقرار اذن المالك به بعد علم سابقا انه
بل المالك هنا مع الفعل فان اقتضى ذلك ترتب الاثر الا في شيء كيف كان فالمراد صحة وكالة بالاذن او قبوله لا [illegible] الاعم اي الظاهر ان السيد
ان يقبل عنه فيكون وكيلا وان لم يرض هو وسواء كان يجعل او غيره كما ان له تزويج امته قبل الجبر لعجز نفسه عن الوكالة مع ان السيد بل لا مع عدم اذنه
كما هو واضح انتهى وجائز است كه مولى او را داد اعتاق نفس خود وكيل نمايد همچنانكه جائز بود وكالت او در بيع نفس خود از مشترى و در اينجا منافات ندارد
كفايت ميكند على الاشهر بلكه هم جائز نيست كه وكيل وكيل نمايد ديگرى را در او كار فيه مگر اينكه از موكل ماذون باشد صريحا يا فهمى واگر در وكالت كوچك
هركار بزرگى يا او نتواند [illegible] وامثال آن بجا است وكيل كردن ديگرى وهمچنين جائز است توكيل غير اگر بخوبى عالم شود مثل اينكه منع قوى كالة الاشاع
داشته باشد كه ممكن نيست كه لا تيكند باذن موكل خلافا اينكه در واقع باشد و ما ممكن متعدد كه وكيل بتواند قيام بآن نمايد الا بمساعدة مثل اينست
عجز وكيل از مباشرت اين عمل با علم موكل بآن و مثل اينها بسبب قيح وكيل از مباشرت نكردن عمل اعمالا چون نه دوش ثم توكيل او را ست فهو باذن توكيل غيره
موكل با آن باشد بر تقيح وكيل اذ ان كتاب نهايه الاحكام جائز نيست توكيل غير همه آن مستفاد از ظاهر بلفظ در منظر ميشود باجمال موكل بحال او و جميع ما
اگر موكل نفس او آن كتاب عصام و شهيد ثانى در مسالك تصريح نموده و در جواهر الكلام و رياض و منهاج نيز ذكر شده واجمال بعبارت تفصيل كه ماوى
كلام ايشان شده در كتاب مسالك قال في الرياض وكذا لا يجوز ان يوكل الوكيل فيما وكل فيه الا ان يوفى له بالتوكيل صريحا او بالتعميم كاصنع ما شئت
او فحوى كالاتساع متعلقها بحيث تدل القراين على الاذن له فيه كالترفع في ماكن مباشرة لانقوم الاتمام بعد غير عجزه عن مباشرة وان لم يكن
متسعا مع علم الموكل به وكترفع الوكيل عما وكل فيه عادة فان توكله حينئذ جائز بفحواه على الاذن له فيه مع علم الموكل بترفعه عن مثله والالم يجز لانه مستفاد
من القراين فينتفي مع جهل الموكل بحاله انتهى و در موضعى كه وكيل ماذون باشد در توكيل غير اگر ديگرى را وكيل نموده باشد از جانب خود پس معزول شده
وكيل وكيل نيز معزول ميگردد و هرگاه از جانب موكل خود وكيل نموده باشد وكيل وكيل معزول نميشود بمعزول شدن وكيل و اگر على الاطلاق
وجمل كرده باشد الاقوى كما صرح في الرياض اينست كه او وكيل وكيل است و بمعزول اول ثاني نيز معزول ميشود و بعد رياض گفته و حيث اذن له في التوكيل
فان صرح بكونه وكيله وكيلا عنه او عن الموكل لزمه حكم من وكله فينعزل في الاول بانعزاله لانه فرعه ويعزل كل منهما وفي الثاني لا ينعزل الا بعزل الموكل
او بما ابطل توكيله منه وان اطلق و نحوه وان اطلق ففي كونه وكيلا عنه او عن الموكل او يتخير الوكيل في توكيله عن ايهما شاء اوجه وكذا مع استفادة
من الفحوى الا ان كونه هنا وكيلا عن الموكل اقوى فالاقل جعله انتهى و جائز است بلا ريب [illegible] ايشان كه وكيل كند كسى را امور كه اينكه الا نفى
بر ايشان داننده باشد كما في الرياض و همچنين جائز است چنانكه شرع كه از براى سفيه و بله و مجانين و صبيان كه ولى ندارند كسى را وكيل كند كه از جانب
ايشان قيام نمايد و حاصل حقوق و بيع و شرى براى ايشان نمايد وعلت كه بعد از حكم بر حق كه لا نعلم فيه خلافا وظاهره الاجماع عليه كما لعلى
الاردبيلي في شرح الارشاد وهو الحجة مضافا الى الاصل واطلاقات الادلة السالمة عن المعارض بالكلية فان لكل منهم المباشرة بانفسهم فكذا بعده كما
صرح في الرياض و شرح لسبب مصوكه ومضى و دامنع از توكيل اگر كرده باشد و الاجماع نيست لقوله فمن بدله بعد ما سمعه الاية و باصرح في التذكرة
والرياض و شانع هم بدانكه شرط نيست عدالت وكيل و وكيل و جائز است عقد نكاح با فاسق في مسئلة بل ولا الاسلام كما في جواهر الكلام في جواز اسلام

... عقد النكاح وان كانا فاسقين همچنانكه جايز است وكالت فاسق ... عن بعض الشافعية من اشتراط العدالة [illegible]

فيهما ولا يخفى ضعفه [illegible]

[illegible] ولذا استشكل في ذلك في القواعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في القواعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استعمال [illegible]

[illegible] الاجماع عليه [illegible]

مفتاح الكرامة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

القواعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في الوكالة
١٠٢٥

منکر باشد با موکل و اگر اتفاق بر وکالت داشته باشند و لکن اختلاف کنند در عزل یا ادعا اعلام او بعزل بطل کردن وکیل او در قیمت الی غیرها الاتفاق بان یعتبر درینها
نباشد پس در جمیع اینها قول قول وکیل است بلا خلاف بل علیه الاجماع في الاولیین في الغنیة و هو الحجة مضافا الی الاصل و هم اگر اختلاف کنند در تلف و عدم
ان یا قول قول وکیل است بلا خلاف اجده بل الحکم کذلک بین المسلمین فضلا عن صریح الاجماع في المبسوط و جامع المقاصد و المسالک و شرح القواعد و
الحجة المقتضیة للاصل و عموم الروایة مع انه امین و ظاهر اکثر و صریح بعضی انست که فرقی نیست ما بین اینکه با جمال وکیل بوده باشد یا بدون ان لکونها
ما کل مال کما في جواهر الکلام و الحجة فرقی نیست در قبول قول او ما بین اینکه تلف بسبب ظاهر باشد مثل غرق و حرق یا خفی باشد مثل سرقت و نحو ان نتیجه
اینها اگر ادعا نماید قول او در تلف مسموع است بلا خلاف في الظاهر کما في الریاض بل علیه الاجماع کما في ظاهر المسالک ثم اختلاف نماید در رد مال کرده به
وکیل بوده من جهة الوکالة پس وکیل ادعای رد نماید و موکل انکار نماید پس در ان دو قول است قول اول اینست که قول قول موکل است زیرا که اصل عدم رد است
و مبنا المحلی و المحقق في الشرایع و الفاضل و ولده و الشهیدان في اللمعتین و صاحب کفایة نیز این قول را اختیار کرده حیث قال لو اختلفا في رد المال الی الموکل فا
انه ان کان بجعل کلف البینة و ان کان بغیر جعل فالقول قوله و قیل القول قول المالک مطلقا و هو اقرب للاصل و عموم البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر
التفصیل اه مع عدم الجعل امین محسن محض و فیه نظر انتهی و قول ثانی اینست که قول قول وکیل است اگر وکالت او بجعل نبوده باشد و این قول مشهور میان
اصحاب است و محقق با اینکه در شرایع این قول را اختیار نموده مع هذا نسبت این قول را بمشهور داده حیث قال في الشرایع و ان کان بغیر جعل فالقول قوله و
هو قول مشهور انتهی و لکن محقق در مختصر نافع این قول را اختیار نموده حیث قال في النافع ان القول قول الوکیل ما لم یکن و کالة بجعل او هو و اشبه و در ریاض بعد از
عبارت نقل کرده و فاقا للمبسوط و الفاضل و الشهید في الشرایع و شرح اللمعة نسبة الی المشهور و لعله الاول فان امین و قبضه للمال لمصلحة المالک
فکان محسنا محضا کالودعی و اما الثانی فلما مر من الاصل و عموم الخبر انتهی و هو ما اختاره من المشهور و الاجماع في ظاهر الغنیة او نحوه
صریح الاجماع علیه و دلیل اینست قول صاحب کفایة که حیث قال اعلم في الغنیة الاجماع على القبول فقال الاحتجاج علی انقسام الودعی و الانبیاء
في الروایة اعادة نسبة من قبض لنفع المالک فهو محسن محض فیقبل قوله في ذمة دعوی و ما علی المحسنین من سبیل الا حسا ما الا ان یقال
ان الاصل عدم الرد و وجه في کتاب فرائد و وافق الاصحاب و کفایة شامل المقام و ان نقل الخلاف فیه قبل الدعوی فان خرج معه
النسبة لو کان امانة غیر فاضح في نعقاد الاجماع عنده و عند الاصحاب کما ان انتهی و لکن و کالة دیک قول جعل بوده کما ذکر الاجماع غالب
فلا ایضا ادعی الوصیة اگر نیت در نهادن مال پسان خود و کیل و ما دقت نبوده باشد که تا اندازه و ایجاح بکشد و اما اقرار الا ... ان
تصرف کند و مهر و مبانی علاوه اذنو بنهیج کشته باشد پس ایشان اسم و شور دست و قول وکیل علاوه خرج کرده ... نیست بالکل ... تکلم
باید طلب خود را اثبات بکند ... اگر ... قول و قبول ... و الا
یتیم قول ایشان قول و حیه و جهت آنها ... اگر ... ادعا کنند و ...
هر وقت از اوقات در انفاق و معاوضه ... مسلم ... قول ایشان در انفاق مسموع است ... ان الاصل عدم ... المنفق
و لکن ... قول ایشان ... کما ان النفقة ... البینة علیه ... الانصاف ...
قول پدر و جد ... مسموع ... انکار ... ممکن ... قول یتیم
قبل کل في المالک ... کما ان الوصی فالقول قوله في الانفاق ... و البینة ... تسلیم المال الی الوصی ... القول في الاب ...
الحاکم و امین مع الیتیم اذا انکر القبض بعد ... ظاهرهم هنا عدم الخلاف في تقدیم قول الوصی ... و الیتیم في ... الفقه
و هو یوید تقدیم قول الموکل فیه للاشتراک في العلة بل ربما کان الاحتمال هنا اقوی انتهی و ... کفایة ... قول ... و قال في التذکرة ...
قیم الیتیم و الوصی ... المال الا ... الاب ... البینة ... القول ... فاذا ادعی ... الیم ... او المال ...
و لو کان ... المال ... قال لا اعرف ... ادعی الرد علی ... قبل ... الی ... المال الی الصبی ...
المودع الرد علی ... المستودع ... الملتقط الرد ... المال ... الی ... الید ... لم یقبل قوله ... کذا ...
... الرد ... هو ... اجماع ...
... قبل ... موکل ... باذن ... الا باذن

با ولی اجباری بعد از زوال ولایت او ادعا نماید که مولّی علیه را تزویج نموده در حال صغر یا مال او را فروخته و ظاهراً شرعاً قول او مسموع نیست بلکه
بیّنه یا نکول و یا شاهد و کتابت جعلی یعنی مجرد نوشته بعد از بطلان گفته فلا یسمع قوله کما لو ادعی الوکیل بعد العزل انه تصرف قبله او الولی بعد زوال
ولایته انه زوّج المولّی علیه او باع ماله و نحو ذلک انتهی و جزم فی التذکرة بتقدیم قول الموکل ان کان النزاع بعد عزل الوکیل لاصالة عدم التصرف و [illegible]
بقاء الملک علی ما کان و هم گفته‌اند که ابن ادریس [illegible] در مسائل منع نموده از توکیل غیر در [illegible] زکوة و ظاهراً [illegible] امثال اینها [illegible] موکل نشد
و وکیل مستحق [illegible] که [illegible] موکل و لکن اشهر جواز است قال فی التذکرة [illegible] و منع ابن ادریس من التوکیل فی قبض الخمس و الزکوة و
نحوهما لان [illegible] الا و کان بان یکون ملکا [illegible] المطالبة به لنفسه و لان الوکیل لیس من احد اصناف المستحقین فلا یبرء المالک بالدفع الیه
هو ضعیف [illegible] الحکم ان ید الوکیل ید الموکل انتهی [illegible] و [illegible] عقد اصیل و وکیل [illegible] واقع شود با اختلاف [illegible] بطلان داده‌اند
و بعضی از اصحاب گفته‌اند که عقد اصیل صحیح است و عقد وکیل باطل و لکن اکثر اصحاب این مسئله را متوجه نشده‌اند و جمعی از مشایخ عظام ادام الله بقائهم
از معاصرین عقد اصیل را ترجیح داده‌اند چنانچه [illegible] و عبارات الفقهاء [illegible] و لو وقع عقد الاصیل و الوکیل [illegible] الاقتران [illegible]
لانه کالعزل [illegible] احتمال البطلان ایضا انتهی [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
بالاقتران [illegible] در صورت بطلان و اگر [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] و [illegible] کما صرح فی اللمعة و الکفایة و المنهاج و در مسئله [illegible] فاضلین و محقق [illegible]
ذکر خلاف نقل [illegible] اگر [illegible] اجتماع [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] بقوله و لیس للحاکم ان یضم الیه [illegible] الوصی و الوکیل [illegible] من [illegible] الاجنبی [illegible]
لا ولایة للحاکم هنا علی الموکل [illegible] الموصی لان النظر فی حق المیت و الیتیم الیه و اذا فقد احد الوصیین [illegible] الی الحاکم [illegible]
[illegible] الحاکم [illegible] ولیس للحاکم ان یضم [illegible] الا [illegible]
در احکام ودایع و امانات و حفظ و ردّ آنها قال الله سبحانه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و قال تعالی فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی
اؤتمن امانته و لیتق الله ربه و در حدیث [illegible] الله [illegible] و النبی [illegible]
امانت [illegible] امانت [illegible] الامانة [illegible]
باد [illegible] امانات [illegible] دیگر [illegible] امانت [illegible]
فرموده [illegible] امانت [illegible] بیان [illegible]
کن [illegible] لزوم حفظ امانت [illegible]
که خواجه [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] امانت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
چون با امانت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اخراجات نموده از طرف راه مبلغی زر معین ساخته جوهر نفیسی که قیمت آن سی هزار درهم بوده باشد در جوف همیانی گذاشته بر میان بسته و در مراحل

و مراحل بقضای حاجت مشغول شده میان از کمر گشوده در پهلو نهاد و چون از آن کار فارغ شد همیان زر را فراموش نموده برفت چون مسافتی قطع کرد ناگاه

همیان زر بخاطرش رسید مراجعت نمود اما اثری از آن نیافت و چون اموال دیگر در تصرف داشت و احتیاج تفاوت نکرد و چون از حج اسلام فارغ گردید بوطن

اصلی معاودت نمود و انواع محن بوی رو آورده بخت او برگشت هر چند که میکشت خطا میشد و هر داد که میزد باعث خسران میگشت و کار بجایی

رسید که رطلی با درهم و اموال او تلف شده مبلغی وام بر ذمه او مجتمع گشت از خوف غرما و شماتت اعدا وطن اصلی خود را گذاشته با عیال و اطفال روی

بغربت نهاد و نه مقصدی معین داشت و نه راحله مهیا و نه زادی پیاده با جمله مراحل و منازل قطع میکرد تا بقریه نزول نمود اتفاقا فصل زمستان

بود و پشت زمین از شدت زمهریر جوشن پوش گشته [illegible] عیال آن بیچاره [illegible] گفت بشوهر که

برخیز و از بهر چراغی و بهر من قدری روغن و شکر [illegible] بدکان بقالی رفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون همیان از من گم شد که سی هزار درهم در آن بود با جواهری که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واضح شود سرّ حدیث نبوی که الامانة تجرّ الغنی و الخیانة تجرّ الفقر و در کتاب فرج بعد الشده قاضی ابوالحسن [illegible]

[illegible] ذکر نموده اند که [illegible] حاصل کرده [illegible]

اهل خراسان [illegible] متاع و اجناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هزار [illegible] دکان [illegible]

[illegible] سلام کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] مشاهده کردم [illegible]

[illegible] امیر خراسان [illegible]

[illegible] بغداد [illegible]

[illegible] بغداد [illegible]

[illegible]

اموال [illegible]

[illegible]

[illegible] امانت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اموال [illegible]

[illegible] امانت [illegible]

[illegible]

[illegible] امانات مسلمانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امانت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در باب زبان بسته و شما راست میباشد که چنانچه در حفظ ودایع و امانات کوشید و بکلی عامل باشیم و صوم و صلوة و عبادت و ثواب عظیم از خیر و منافع
فنا و ثواب آنکه بی نبوت است چنین در جهانیان آن عقوبات شدید اخرویه مضاعف و نکال و عذاب دنیویه هم در نور الانوار و شناکیر نقل از حضرت
امام همام موسی کاظم روایت کرده که یکی از ملوک هند راسم پدر بزرگوار من امام جعفر صادق علیه السلام آشنا شده بود و محبت آنحضرت در دل او جا کرده تا آنکه
یک کنیزک که در غایت حسن و جمال بود با بعضی از نفایس و هدایا و چیزهای چند از اجناس هندی به آنحضرت فرستاد و مکتوبی نیز به جناب نوشته بود تا اسباب
خانه آنحضرت رسید و رخصت سلام و اذن دخول نیافت و مدتی در منتظر بود و بروایت نور الانوار تا یکسال اذن دخول و شرفیابی خدمت آنحضرت
نیافت تا به یزید بن سلیمان التماس نموده فرستاده را رخصت دادند و بعد از شرفیابی امر کفن و عذر راه بعید از جانب پادشاه هند آمده ام بخدمت ندرسیدم
و ارم و مدتی است که در این جا سرگردانم و اولاد انبیا چنین نمیکنند آنحضرت سر پیش افکنده فرمود که لتعلمن نبأه بعد حین اشاره باین بود که الحق
دانست بعد از مدتی چون مهر از کاغذ برداشتند نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بسوی جعفر بن محمد الصادق طاهر و پاک از هر عیب
بدی منسوب است از ملک هند که فلان نام دارد که حق تعالی میخواهد که مرا بشما هدایت نماید بدین کنیزک از خوبتر از فرزند بنده بود و مرا چیزی چند
از حلل و درر و جواهر و عطریات و تا اجناس بلاد هند هدیه نمودم چون هیچکس لایق شما نیافتم آن کنیزک را که شنیدم از کنیزان و زنان و فعلا کنیزکان اولیا
خویش کرده و دو تا امانت داشتند انتخاب نمودم و از آن هزار کس صد نفر را و از آن صد نفر ده کس را از آن ده نفر یک نفر را که میر این جا باشد چون
اعلم قوم و اعقل ایشان بود انتخاب نمودم چون اعتماد بر امانت و دیانت او داشتم هدیه نمود و با او سپرده بخدمت فرستادم امید که بدرجه قبول رسد
چون امام ع مکتوب را خواند رو با کرده فرمود اکنون برگرد ای خاین و هر چه اورده بر گیر که در آن خیانت واقع شده قبول نمیکنم پیر هندو شروع
بقسم خوردن نمود و بمقام انکار بر آمد آنحضرت فرمود که اگر شهادت نماید بر خیانت تو پوستینی که پوشیده مسلمان میشوی گفت مرا معاف دار
چه فرمود هر چه تو کرده بصاحب تو مینویسیم گفت اگر چیزی از من صادر شده باشد بنویس آنحضرت پوستینی که در بر داشت فرمود و انزع الفرو فنزع الرجل فروه فقال
ایتها الفرو تکلم باذن الله فما فعله و قم و اخبرنا بما فعل هذا الرجل یعنی پوستین خود را بکن پس او را ده بند و فرد خود را کند در زمین کند آنحضرت
فرمود ای پوستین تکلم کن باذن خدا و خبر ده مارا از آنچه بعمل آورده است این مرد خاین پس پوستین بزبان آمده گفت در روایت صاحب انوار حرکت نمود و آن
فرو را با ابنکه دیدن آن بحشم کرد به کنیز عظیم شد و گفت ای پسر رسول صادق بد رستیکه ملک هند این مرد را امین ساخت و او را وصیت نمود و در حفظ
آنچه با او سپرده در راه بنزلی رسیدیم از باران تر شده بودیم او خادم شد و را که همراه کنیز است فرستاد کار به فرستاد کنیزک را بفرستاد طلبید و آن زن برای کل بر
کنیز لباس خود را بالا کرد که جامه اش کلالو و تشو و نظر این خاین بر ساقهای کنیز افتاده او را بیشتر خوب خواند و مرا از برخود کشیده و طرح کرده او را فسق
فجور بعمل آورد یعنی زنا کرد و تن هم اجابت نمود و قسم میدهم ترا بخدای تو ای پسر رسول کن از خدا سوال کن او را بفعل او عذاب نکند پس آن مرد هندی گفت رحم کن بر
حالت ما اذن قبول نمیکند و راست میفرماید فقال الله اتقی الله اشهد بالله و فقال یعنی جناب ع فرمود با اقرار و اعتراف میکنی پس پوستین شهادت
داد عرض کرد بلی چون اعتراف بخطای خود کرده پوستین را پوشید و پوستین حلقه شد اچنان گرفت که روح پرست آکشت در نزدیک برون و سپاس امام ع امر نمود که او
بگذار که صاحبش یکیش را اولیست و مع هذا اسلام قبول نمود و این شد که هدایا پس بعد از التماس حضار هر چه غیر از کنیز بود نگهداشت و کنیز را
رد نموده باز هندی گفت صاحب من عفو بخشش بخشید است مرا کشتن میدهد امام ع فرمود که مسلمان شو تا کنیز را بتو دهم قبول نکرد و چون بر کشته از آن
که ملوک انبیا شد ملک دانست که البته خیانتی شده کنیز را طلبید و قصه را نقل کرد ملک هر دو را کشت و با حضرت ع عرض نوشته و بعد از عرض
و سلام نوشت که چون آنچه نفیس بود پیش فرستادید و چیزهای که سهل بود قبول فرمودید دانستم که البته خیانت کرده اند و میر اولاد انبیا الهامی مخفی
نیست و بر شما البته ظاهر شده خواهد بود و چون کنیز را طلبیدم نمودم اقرار کرد و قصه پوستین را این نقل نمود چون هر دو را کردن زدم و شهادت میدهم که
خدا یکیست و بغیر او خدای نیست و محمد ص که جد تست رسول خداست و تو وصی و جانشین رسول میباشی و کلا شاء الله تم از عقب عریضه خود بسید
بخدمت بیایم و بعد از اندک مدتی بخدمت آنحضرت رسید و اسلام مشرف گوشه از دوستان و شیعیان آنحضرت بود و خدمت آنحضرت را بر پادشاهی
ترجیح میداد تا به بهشت رسید و عاقبت بخیر گردید و شبهه در بیابان نیست که خاین مال و جان و عرض و ناموس مردمان بجزای عمل خود در دنیا و آخرت
میرسد همینکه عمر را مهلت نمو و نیز نقل نموده اند حکایتی که ما حصل آن اینست که مردی از اهل نصیبین موسوم با بوالقاسم روایت نموده که از
من یکی شنیده بر بیهوشی مانده بود و من ترا [illegible] برداشته و بدان بیم خادم با میر از آنکه از دهقت عباس بن عمر عز و کنیز در راه اعرابیان

همراه شد ... حاصل گشت چون ... پدرم ... عباس ... و آن شهر را ... کردم چون آن شهر ... از کثرت ...
بود ... اسلام ... و اعراب ... استفسار نمود ...
کرد ... بوطن معاودت خواهم کرد ... بیرون امام اعرابی ... در دروازه ایستاده ... خاطرم افتاد
که ... در راه ... اطراف و جوانب نگاه ... ناگاه دیدم که اعرابی ...
... اعرابی گفت ... التفات نکردم
[illegible]
[illegible]
... اعرابی ... ابا القاسم ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۵ تا به خود و ایشان نام و امین ساختند و ظاهر اینست که اغوا عوام اعتقاد بثواب و عقاب خداوند نداشته اند و بنا بر مصلحت اظهار اسلام کرده اند و میکنند چه
در تحصیل دنیا دقیقه از فریفتن خلق خدا بهر نحوی از انحا فرو نگذاشته اند و اکثر طبقات مؤمنان فقیران و عزیزان ایشان خوار و بیمقدار و فاسقان و کافران در
نظر ایشان عزیز و صاحب اعتبار و هر چه اهل با اعتقاد عالم در نظر ایشان حقیر و کبیر و فضلای با اعتقاد مخوش نهاد در میان ایشان حقیر و صغیر
و از غایت غباوت و بلاهت تمیز نمیدهند ما بین تخاصم ثواب و عقاب و نمیشناسند صانع را از ذباب مؤمن در میان ایشان محقر و فاسق و بی دین ایشان مکرم
مخالطه و معامله ایشان منوط بر اغراض ماشاء و اقتدا امیر و ملت ایشان مربوط گردیده بر علمائی که با ابواب ظلمه ساز بوده باشند با اینکه عالمند بر اینکه ایشان
چون منصوب امیر نیستند مشغول میشوند از رشوه و اگر متحد نشوند عبادت میکنند خدا را بر راه مفرینند عوام کالانعام را با قواعد اجتهاد و بیعلمائی
ایشان سپاه و شیعه و علمائی نما مکر و حیله ایشانند راهزنان مؤمنان و دعوت کنندگان بطرق اهل بدعت و ملحدان اظهار میرغبتی از دنیا کنند و از
طریق حیل از ایشان را فریب میدهند و میخواهند که جمیع احکام را اکثر از شرع و سنت الاکوهر قشا خراب کرده و مطیع خود سازند که بازار این دکان را
گرم ساخته ایشان و ایشوا بخود دانند و حال آنکه بعضی از ایشان ضعیف الایمان بلکه ملحد و بد اعتقاد و غارتگر ایمان مسلمانانند از جهت با علما و فضلا
و اتقیا عداوت جبلی دارند و دنیا مشوق که با ایشان بهبا اظهار دشمنی مینمایند و میخواهند جلب منافع و دفع [illegible] و نموی عاشقانه ایدن
مال و عشیره در نزد همه اهل عالم عزیز و محترم گردانند ... چه در حدیث صادق آمده است که خدا ... بنده را ... تفرقه
[illegible] و بیعشیره و قبیله عزیز کرده و بیکشاده روی ... بر ایشان که در همه دهر ... اینقدر ... علیها ... با
فردا روز که پادشاهان از عهده جواب چگونه خواهند برآیند و بر عقلا و اکسیا ظاهر و مبرهن است که اکثر این دکان داران در دفع ریبلی بجام و علماء
ندارند و جاهلان ایشان از علمای شیعه و در دنیا امثال خود شان که مانند بهایم هامند با علم علماء و افضل فضلاء شهرت میدهند تا اینکه بجا
واکر بدام فریب ... خود ... و صحبت کردانند و مسئله با عقاید فاسده ... اکثر اهل ... دور و فسق و فجور کاملا
پیمودکار را بظلم و خدعه و مکر و حیله ... خود و ... حلال میدانند ... اهل معصیت و بدعت ... اجتهاد میدانند و دنیا
و محافل ایشان را مقدم ... بلکه مقام ... اهل دین ... نشانند ... سالوسیه ... عوام کالانعام را چنان ... که خود
ساخته اند که ... ضلالت ایشان را ... فرمان ... اگر چشم ... ایشان کور شده باشد ... که اکثر ایشان ...
علم دین و راه زنان راه روان طریقه دین مبین ... قواعد شریعت سید المرسلین اند ... ایشان ... و دین و فضا ... اشد ... اعظم
استاد فاسقین ... کسان چگونه خواهد بود و جواب خداوند عالم را ... خواهند گفت ... سلاطین ... الافراد
عدالت شعار ... المولی ... عوام بندگان ... ایشان ... برای رفع ظلم ستم
و ... اهل عالم ... خطاب ظل الهی ... لازم و واجب است که در دفع و منع اینگونه اشخاص
سعی بلیغ نموده بمضمون ان الله یامر بالعدل والاحسان مظلومان را ... مامورند ... که دست تعدی چنان ... ایشان کوته
احوال ... اهل فساد ... باشد مال و عرض و ناموس بندگان خدا
را بحکم ... باد فنا دهند ... نظام معاش و ... عباد ... نظام و سلسله ... قوام بوده باشد
و چنانکه ظلم و ستم مذموم و ... در دنیا ... ظلم ... عمل ... باشد
سعی ... ظالم ... باشد ... معصیت ... چنانچه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که ظلم کند و هر که راضی بظلم او باشد هر سه ظالمند و ... ظلم ... راضی ... ودر
ظاهر ... که ... ظالمان ... و شفقت ...
دنیا ... که ... بود ... است که انده ستمکاران
در ... که ... بیسیار ... مقربان پادشاه
... ایشان ... اطعام نموده از ... اکلمات قوی
الخ ... احوال ... استعمال ... کرده ... کردند

امرا از اهل الله تن تنها باشند لیکن از ضعف نفس و اندیشه عاقبت زبان در کام خموشی کشیده پا از اعانت اندیشی از بیان واقع احتیاط نمایند پس صاحب اختیار
۸ با این دقایق باخبر باشد بلکه باید که از فریاد دادخواهان و بیچارگان که از دست ظالمان و عاملان بی‌دیانت دوبدو بار او آورده اند روی نگرداند و از فقرا و
ضعیفانی که بی وسیله کار ایشان با او محتاج گردد استماع نماید و بی توقف التفات خود را از هیچ ذره بیقدری دریغ ندارد تا بجهت دفع ظلم ظالمان [illegible]
دولت و عزت او در ازمنه [illegible] مصون و محروس و در کنف حمایت خود باد و اوراق محفوظ دارد و با آنچه چون شکوه مظلوم را شنید و حال [illegible]
رسید در تحقیق و تصدیق و کذب آن تفحص نماید و بعضی نیکه بعضی از شبوه کران با صاحب غرضان تکذیب او کنند یا او را به ابلهی یا نادانی یا غرض و شرارت نسبت
دهند اگر انتها بدینها از انکه صدق او ظاهر و روشن شد با مقتضای عدالت باشد در ان معمول دارد و در رفع ان ستم از ان مظلوم مساعی نماید
و اگر انجام آن منوط به امری باشد طرفین را بجهت عالمان و فاضلان کامل که [illegible] شرعیه و احکام و نایب عام امام علیه السلام اند کثر الله امثالهم
تکلیف نماید تا الحقاق حق حاصل گردد چه [illegible] اعاظم [illegible] وسیله گردد که از [illegible] متغلبان بد نهاد ایام
خود داد و غریب عجز و اکل مال مسلمانان و ستم کردن ایشان و بر باد دادن عرض و ناموس و اعیان ایشان [illegible] میکنند چنانچه مشاهده نموده
که از غایت طغیان بدون برهان زوجات بعضی از فقرا و ضعیفان را بجبر و اکراه مطلقه ساخته بشوهر دیگر تزویج نمودند و بسیار دیده شده که
کسی با هم نزاعی داشتند یکی از ایشان مبلغ کلی از آن دیگری [illegible] تمسکات معتبره و بینه مقبوله مطالبه مینمود و چون مدیون ظالم [illegible]
علما رفته که منسوب باو بود [illegible] دعوا [illegible] نوشته [illegible] تمسکات گذاشته [illegible]
او که در باب مطالبات [illegible] تمسکات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ابراء نموده [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] ظاهر [illegible]
غیار [illegible] ایشان دین و دنیا [illegible] مذهب باطل [illegible] میکنند و مردم را بوادی گمراهی و ضلالت میاندازند [illegible]
که حقوق مسلمانان [illegible] مال ایتام [illegible] حقوق سادات ذوی الاحترام و مال الامام علیه السلام [illegible]
مکروه [illegible] خواص [illegible] غافل [illegible] میکنند و ایشان [illegible] معتدل [illegible]
قرار [illegible] خاص و عام [illegible] اهل الله [illegible]
حرام [illegible] ضعفا و فقرا و ایتام اخذ نموده [illegible] ایشان [illegible] اکثر [illegible] کرده باشند [illegible]
[illegible] ایشان میکنند [illegible] مظلومان [illegible] ظالمان [illegible] ظالم [illegible]
مال [illegible] فقرا [illegible] ایشان [illegible]
اینکه در شرع انور هر که ظاهرا مسلمان باشد و بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله گویا و قائل باشد [illegible]
[illegible] شرعی محترم است هر چند که منافق و سنی و فاسق و قاطع الطریق باشد و اگر [illegible]
[illegible] مال مسلمانان [illegible] حلال [illegible]
[illegible] وقف [illegible]
[illegible] برای [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] خوف [illegible] ضلالت [illegible] گمراهی [illegible]
خود [illegible] قلوب [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] میفرماید وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ و در مجالس [illegible]
[illegible] اهل الله [illegible]

۵۴

کرامت و ثار دنیا باشد و از ایذا و آزار کسی او خوف و هراس داشته باشد تا آنکه پیاده از دست او شکایت باید قول او قبول نمایند و کسانیکه خوش اعتقاد
و دیندار و از عمل او خبردار و در باطن صالح و پرهیزکارند ایشان را نزد سلاطین بد گوید و از قول او تمرّد نمایند و چون آن ناهنجار از انجام کار
خود فارغ گردید و انه سر باب خاطر جمعی حاصل نمود راهها کوناکون از برای اخذ مال مردم پیدا میکند مانند حق البیت و حق الخدم و عزائم و ابطون فعلها
خانها خراب مینماید و به هیچ کار دیگر دست نمیرساند که تابان مخالفان دین را اکر بر سر ... و بعض اهل اسلام و اسلام اهل دولت میکرداند
مثنوی نادل بخدا نباید بدید هیچ قوم را خدا ... و انکه نعوذ بالله من شر الاشرار و من غضب الجبار از ارباب مناصب بلکه سادس فی الحضرت
کم غور در مظلومات نماید و نگذارند که فریاد داد خواهان از دست ظالمان و عمال غالبان بدرکاه الولی الیان بلند شود و قطع نظر از اخبار و آثار
چگونه با مروّت و انصاف جمع میشود و کجا با مردی و مردانگی میسازد که بر ستمکاری دست تظلم و تعدی بکریبان بیچاره بینوائی آنکه
دراه و فاداری بقات رسانیده باشد و ابیهر که ظاهر شود و خداوند عالم او را بلند ... فرمان ستم داده باشد و با وجود این دلاوری ... نماید
در اعانت مظلوم مساهله کند و آن بیچاره را کرفتار ظالم بگذارد و خود شب با خاطر جمع در بستر استراحت آساید در کافی و غیر آن بسند معتبر مرویست
که وحی بحضرت داود علیه السلام نمود که حضرت دادوا آسوده و ظالم را بر ایشان مسلط کنی از سر برابر ان سلطنت
نداده ام که مال دنیا بر روی هم جمع کنی بلکه بجهت آن در عالم فرمان فرمایی بدست تو داده ام که داد مظلومان بکنی و نگذاری که ناله داد خواهان ایشان بکاه
من برسد بدرستیکه من سوگند خورده ام بذات مقدس خود که یاری مظلوم کنم و انتقام کشم از ... حضور داود ستم بر مظلوم ببیند و او نصرت
وی نکرده چرا ای برادر بچشم بصیرت نظر کن و از خواب جهل و غفلت بیدار شو و بگوش هوش مضمون این شعر را بشنو الجسد لا انسان ان یترک
باز امّل وافی بشنو و الصدا بیچاره هستی خود با خبر شو و از عاقبت حال عقبات مال و مقال خود تفکر کرده در کار خود فکر کن که با این بیچا از پیغمبر مختار بیغام
داده و خبر داده که برای دنیا و هوا و لعب آفریدیم بلکه برای امر عظیمی مطلب عبس روز ... که کلیف ... قرآن پرا به دنیا فرستادیم تا بتحصیل معرفت
و عمل بطاعت من خود را بدرکاه قرب و لایق درکاه وحدت و عنایت من ساخته از تعب جهالت و ضلالت بوعده کاه سعادت و کرامت من برسی
چرا بعد از آنکه کروا دعای اینمعنی که لا اندیشه ... ناامید ... و انقیاد و بظالمان و عاملان در اکل مال مسلمانان از ودایع و امانات ایشان
اینها از خیانت کاری بغیر شقاوت و سفاهت چه جهت دارد و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در خطبه میفرماید که لا ایمان لمن
لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له و امیر المؤمنین ع میفرماید که مکار و خاین در آتش اند و ایمان میگیرد که تو شنیده فی حدیث ... بعضی بدن
سعی خود میتوانند شد و حال آنکه حق تعالی میفرماید لیس للانسان الا ما سعی نیست از برای آدمی در آخرت مکر آنچه در دنیا سعی و کوشش کرده
باشد و ما تجزون الا ما کنتم تعملون جزا داده نخواهید شد در قیامت مکر آنچه در دنیا بعمل آورده اید و این مضمون کلام الهی مشهور است که بیستاد خدا
را ستکو شو و کدام خبر صحیح در معارض قرآن بود ... سینه که فرا داده کرده اید ما را بامن مغرور شده که بعضی اسم سببیها بشیعه محبّا اهل بیت بودن علیه
السلام بر خود کذاشته نجات خواهی یافت از جهنم کی مقدار اشتند مکر از برای امثال ما و تو از کنه کاران و انشا الله در لبهی عقوبات فی عقبات قیامت که کنه کاران
و دینهوا اکرشفیع قیامت و خیر سید رسل الله ... و اهل بیت و شیعیان او افعی ایشان شبی ... احوال عاقبت کار و خشیت عقوبت
عزون و منفکر و اکثر اوقات مضطرب و بیهوش و مدهوش کرده بودند چرا تو خود را عزیزتر نزد خدا کرامی تر میدانی و چرا تو ادعا از شیعه
ایشان میکنی و عمل برخلاف ایشان و اجتناب تمام از کردار دشمنان خاندان میمودی چون امروز اسم و رسم ایشان را اظهار با فعال شنیعه
شرکت دشمنان ایشان در اعمال قبیحه ایشان نداشتی و حفظ از مخالفت فرع اکبر ... روز ... وفا و شراکت عاصیان ایشان در اعمال
کلا انهم علیه بستیجکونه خاطر جمع میتوان شد بلی و اردشده و در حدیث مشهور که در کتب فریقین مسطور است که حب علی حسنة لا یضر
معها سیئة الخ و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة ... معنی حب علی ع حسنه ایست که ضرر نمیرساند با و هیچ کناهی و بغض علی ع سیئه ایست که نفع نمیرساند با او هیچ حسنه و در تفسیر آنها
هر یک ... کفته اند که رسول خدا فرموده که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرک باشد مکر آنکه
با ما شریک است در نظر که کناهان بعضیها ای دنیا و بعضی از عذاب و از خوف الا آنکه نجات یا بد از آن جهت شفاعت موالی طیبین و مخالف آنحضرت
ایشه که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتها خود بنعمت و صحت و فراخی روزیه و چون وارد آخرت میشوند از
عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد شد و از این حدیث معلوم که ... ایشان علیهم السلام اکر معصیت سرزند بمحنتهای دنیا و بعضی از

عذاب

عذاب برزخ کفاره ان میشود و بعد بشفاعت شفیعان یوم محشر نجات می یابند و این وجه و نیست که اکثر معصیت و اصرار و دوام بر ان سابقها
الا ایشان لشده باشد پس محبت ایشان بهر خاطر جمع در این معصیت الهی میکند پس بنا بر این اگر کامل [illegible] این حال بود امید انچه محبت با [illegible]
بعض عذاب برزخ و شدائد ان پیرامون معصیت نمیکردد و گاه وقتی اگر پای او بلغزد و معصیتی از وصادر شود چون محبت واقعی [illegible] عصمت
دارد معصیت ضرر بان نمیکند چه بعد از ان از ان فعل نادم و پشیمان میشود و از ان کرده تا لایق تایب میکردد و اصرار بر ان عمل قبیح نمیکند بعد از ان
انوا توبه و انابه مینماید و بروایت دیگر حضرت رسول خدا فرمود که خداوند جل و علا بمن وحی فرمود که ولایت و محبت علی بمنزله حصن من است
هر که داخل ان شود و ایمن میشود از عذاب من و این نیز مثل حدیث سابق است که دوستان و محبان و شیعیان انحضرت پیرامون معصیت نمی
کردند و اگر احیانا گناهی از ایشان صادر شود پشیمان شده توبه [illegible] می یابند و چون ظواهر این اخبار معارض دلائل قطعیه و نقلیه است
تاویل [illegible] بسیار ایات متشابهات و روایات [illegible] است و تاویل انها [illegible] و درینباب از علما اخبار بسیار صادر شده و قطع نظر از انها بر علما
و اذکیاء مومنان واضح و لایح است که [illegible] در باب [illegible] معصیت الهی ورود اخبار بسیار
[illegible] مومنان و شیعیان [illegible] بسیار [illegible] ایشان جمع [illegible] معصیت الهی [illegible]
و [illegible] و انواع [illegible] ایشان [illegible] با انحضرت امیر علیه السلام که مشتمل بر بیان معنی محبت و تشیع است در کتب [illegible]
[illegible] ذکر نموده اند که انحضرت [illegible] ایشان [illegible] که تشیع بر خود می بندند و دعوای محبت ما اهل بیت [illegible]
[illegible] که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا کند و از خدا بترسد و پرهیزکار باشد [illegible] پیشتر شیعیان ما را [illegible] و [illegible]
[illegible] مگر بتواضع و تخشع و امانت و بکثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی بوالدین و [illegible] و [illegible] و [illegible] و یتیمان و
راستگویی و تلاوت قران [illegible] از مردمان [illegible] ایشان [illegible] خویشان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] شفاعت [illegible] حضرت فرمود [illegible] امیر [illegible] را [illegible]
[illegible] از ان عمل [illegible] و اطاعت خدا [illegible] رسول خدا [illegible] رسول خدا [illegible] بعد از ان [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] عمل [illegible] حضرت [illegible] از خدا [illegible] ثواب [illegible]
که [illegible] خدا [illegible] بسوی خدا [illegible] ایشان [illegible] پرهیزکار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدا [illegible] ما را [illegible] شما [illegible] خدا [illegible]
[illegible] معصیت خدا [illegible] از ان [illegible] مگر [illegible] و عمل صالح [illegible]
[illegible] صادق [illegible] و [illegible] از ان [illegible]
[illegible] علیه السلام فرمود که [illegible] دوست [illegible] اعمال [illegible]
امام جعفر صادق [illegible] عرض شد که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند که ما امیدواریم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند [illegible] امید [illegible] امید [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] و هر که [illegible] از ان [illegible] حضرت صادق [illegible] روایت کرده است [illegible]
مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام [illegible] و [illegible] ثواب [illegible] عذاب
[illegible] ایشان [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] و شیعیان [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] امام [illegible] ایشان [illegible] بگو [illegible]
[illegible]
و از حضرت امام حسن [illegible] که [illegible] علی [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] ایشان [illegible]

ق التشیع ۵۵۱

مجوب فرموده مکه آن شبیه ما است پس تحقیق که آن معنی اسکان باشد شبیه ما کسیست که متابعت ما کند در اعمال ما و آنچه مذکور شد که از اعمال ما
نیست مخفی نماند که کلام ائمه علیهم السلام بعضی مقید بعضی است و این اخبار که اثر هوش و بیانش محتاج بیست و شبهه ظاهر که بر معلوم و مبرهن کرده
و جمیع این اخبار مطابق و موافق آیات بیشمار است چون باد و عزیز باید دقت کامل عمل خود و اکثر علما که کسب سعادت باید نمود صالح و باطل مکروا
و راهیها غرور قلب بی فتد و باید به سو دیده و در شهادت قرب بر دیگران خود مکتسا و اگر الغیاذ بالله چه سبب بعضی از ملحدان و نجاوز [illegible] کنند
که آن اعتقاد فاسد که معرفت نبی و ائمه علیهم السلام ما را مستغنی میکند از جمیع طاعات و عبادات و بکر بعد از شناختن ایشان آنکه مرتکب شد بر
معصیت نیست بلکه معرفت ایشان مغنیست از جمیع اینها پس لاشک این اعتقاد کفر و الحاد و خروج از دین واجماعست چنانکه دلالت میکنند
این آیات بسیار و ادله عقلیه و اخبار و در این باب شیخ جلیل و فاضل محدث بی عدیل ملا عبد الله بن نور الله البحرانی در کتاب ثلاثة علامه مجلسی
قرار است در کتاب عوالم العلوم خود بعد از نقل از صدوق و شیخنا المفید قدس سرهما گفته اعلم ان الغلو فی النبی و الائمة علیهم السلام ا
القول بالوهیتهم او بکونهم شرکاء الله فی العبودیة او فی الخلق او فی الرزق ... قال رحمه الله و لهذا ان معرفتهم تغنی عن جمیع الطاعات و لا تکلیف معها
بترک المعاصی و القول بکل منها الحاد و کفر و خروج عن الدین کما دلت علیه الادلة العقلیة و الاخبار السالفة و غیرها و قد علمت ان الائمة علیهم السلام
تبرؤوا منهم و حکموا بکفرهم و امروا بقتلهم چنین کوش هوش را بکشا و بدان که هر منزلی را اهلیست و راه بهشت منحصر است در طریق طاعت که عبارت از
تحصیل معرفت و عبادات الهیست و اغواء شیاطین را از فریفتن بسیاری از اهل ایمان الهی که با ایمان بدون عمل متوقع وصول منزل بهشتند ان بودن
در کار نکرده طمع مزد داشتن از سفاهت در شوره زار تخم طمع کاشتن است و مدد حق الهیست که با مومن پیش باکسب شوم و طمع پیش آید
بهشت را بی عمل چگونه جود و عطا خواهد فرمود و کسیکه بخیل بود و از طاعت من و علاج مرض پاشه بی هیچ فایده که منکر و شکست کنند و داخل
حزب کفار است که در آیات اخبار است حیث قال ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما یعلمون یعنی آیا طمع میدارد کسیکه از ایشان
و اهل بهشت خواهند بود چنین است تحقیق که ما ایشان را آفریدیم از چیزی که خود میدانند یعنی از آب گندیده ناپاک که اهلیت بهشت ندارند
فعل پاکان ندارند مگر بتحصیل پاکیزه گی ایمان و معرفت و عبادت خدا و نعیم الهی و چه میفرماید تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا یعنی این بهشتیست که
میراث میدهیم از بندگان خود کسی را که پرهیزکار باشد و میفرماید تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا
و العاقبة للمتقین و میفرماید ذلک الذی یبشر الله عباده الذین آمنوا و عملوا الصالحات و میفرماید هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ من
خشی الرحمن بالغیب ... و میفرماید تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون یعنی این بهشتیست که عطا شد بشما بسبب اعمالی که در دنیا میکردید و میفرماید
کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة یعنی بخورید و بنوشید گوارا باد شما را بر آنچه پیش فرستادید
که او است شما را در بهشت به اعمال صالحه که پیش فرستاده بودید در ایام گذشته و مکرر میفرماید جزاء بما کانوا یعملون جزاء بما کانوا یعملون و میفرماید
ان المتقین فی جنات و عیون ان المتقین فی ظلال و عیون ان المتقین فی جنات و نهر ان المتقین فی جنات و نعیم ان للمتقین عند ربهم جنات النعیم
همه جا اهل بهشت تعبیر بوصف عنوانی پرهیزکاری فرموده و همه جا در مقابل بهشت را واداشته تقوی و طاعت وعده فرموده و تعیین نموده
و هر که چنین نبود که بهشت را بکسی خواهم داد که هر کس که شاید من هم بدهند و قال سبحانه قل اذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد
المتقون و میفرماید لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة ... بلکه در این تصریح باختصاص و قطع هر طمع خام جاهلان میفرماید
بتکرار میفرماید ... الا ما کنتم تعملون و قال ام نجعل المسلمین کالمجرمین ام نجعل المتقین کالفجار و در خصوص گناهکاران میفرماید فلا یجزی
الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون و میفرماید لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به یعنی حاصل مطلب آنکه بهشت بآرزوی
شما و اهل کتاب نیست هر که کار بدی کند جزا داده میشود و در تفسیر وارد شده که این آیه وقتی نازل شد که مسلمانان فخر میکردند که ما اولی تریم
که خاتم انبیائیم و اهل کتاب که خود را سابقان اولیا و پیغمبران میدانستند میگفتند غیر ما داخل بهشت نخواهد شد و معلوم است که اصل این دعوی
خود حضرت صادقه پرسید که حال گناهکاران از ما و غیر از اهل بیت رسالت چگونه است حضرت همین آیه را خواندند و میفرماید فاما من خفت موازینه
فامه هاویة هر که میزان عملش سبک باشد جایش در جهنم است و میفرماید و من یعمل مثقال ذرة شرا یره هر که بکند ذره کار بد کند وبال آن را
می بیند و میفرماید ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم بتحقیق نیکوکاران در بهشتند و گناهکاران فاجر در جهنم و غیر اینها از آیات بیشمار و هیچ

۵۵۲

جانفرسوده که یکجا چند کار ... نفس است تا توبه مقرون شود که شاید قبول باشی و از اینجهت مذکور گشت احوال بعضی از مردم که از تشیع و ... دم میزنند بلکه ...

علم و معرفت ... میکنند ... ایشان علیهم السلام ... معلوم کردید و ... شیعه و محب واقعی باید در عمل بواجبات و اجتناب از محرمات

کمال اهتمام داشته و اگر ... باشد ... زود ... کند و اگر ... مرتکب حرامی شود فورا توبه نماید یعنی توبه نصوح که بقول رسول خدا ... از گناه

و عذر ... چنانچه ... گناه ... اسباب ... ایشان ... وجود است

توفیق توبه را ... ازانکه ... تمام ... پشیمان شود نادم و پشیمان ... توبه ... شفاعت

... که ... ایشان ... باطنی ... ظاهر ... باب توبه ... ایشان ندامت

... سعادت ... بامر ... گناه ... توبه کند ... که ... گناه نکرده است و لکن

حدیث وارد است که گناهی که ... توبه ... مقبول ... توفیق توبه ... [illegible]

مقام ... و در حدیث صحیح وارد شده از حضرت ... که ... گناه ... است ...

... و ... رسول خدا ... گناه باشد ... گناه ...

... حساب ... و ... احادیث ... گناه ...

و ... توفیق توبه ... واجب ... و اگر ... و ... [illegible]

میشود ... گناه ... [illegible]

حضرت ... گناهی ... [illegible]

شیطان و سلب توفیق ... ایمان ... [illegible]

و منع ... و ... برکات دنیا و آخرت ... ندامت ... احادیث ... [illegible]

... و ... انواع بلیات ... استغفار ... حضرت صادق علیه السلام ... [illegible]

چنانکه حق تعالی میفرماید ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر یعنی هر مصیبتی که بشما میرسد بسبب ... شماست که ...

خود کسب کرده اید و عفو میفرماید ... و در حدیث ... فرمود ... مؤمن ... گناهی میکند ... روزی ...

... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... گناه ... [illegible]

و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که ... بنده ... گناهی میکند ... [illegible]

روا ... حضرت صادق علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

که ... [illegible]

است ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... گناه ... [illegible]

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که گناه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

في المعصية ۵۵۳

با ایمان نیستند و شفاعت پیغمبر و ائمه علیهم السلام بایشان میرسد بعد از عقوبت خدا را بی بدوستی و محبتی که از مصرفین و گنهکاران میباشند که شفیع میشوند بشفاعت ما مگر بعد از
عذاب الهی بی بصد تا شاور وایتی بیست هزار سال در باب گنهکاران مسلمانان که پاک نشده اند در دنیا بتوبه و نابود و عمل حسنات و نه بعوض شدائد
و آلام و نه در سکرات موت و وحشت ظلمت قبر و عالم برزخ و نه در عقبات عقوبات قیامت و امثال اینها احادیث بسیار است که قابل شفاعت و
رحمت خواهند بود که بعد از تطهیر کردن از آتش جهنم بیرون آمده داخل بهشت خواهند شد هرگاه از گنهکاران شوی یعنی ایمان از ایشان سلب شده باشد
چه اکثر با اصرار و عدم پشیمانی و توبه و مع دوام باعث سلب ایمان از صاحب آن میشود چنانکه در کافی و بحار و انوار روایت و [illegible]
از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت نموده اند که آنجناب ع فرمود نیست بنده مگر آنکه چهل پرده بر او پوشیده است خداوند جل و علا پس چون چهل گناه کبیره
کند تمام پرده ها از رو دریده میشود ملائکه عرض میکنند خداوندا بنده تو بی ستر مانده خداوند عز و جل میفرماید استروا عبدی باجنحتکم یعنی بپوشانید
بنده مرا بالهای خودشان و چون با این حال از قبیح نمیگذارد که مرتکب شود و فخر میکند بآن میان مردم یعنی در ارتکاب آن قبایح و شنایع پس ملائکه حفظه
اعمال عرض میکنند خدایا این بنده هیچ گناهی ترک نمیکند و ما را از او شرم میآید خلاق عالم میفرماید بالهای خود را از او بردارید و چون چنین باشد
اظهار عداوت ما اهل بیت مینماید و در حقیقت مذهب ما شک و ریب مینماید در تمسکات خدا و او در آسمان و زمین رسوا میکند ملائکه عرض کنند
که بنده تو خدایا رسوا مانده میفرماید اگر چیزی در [illegible] نمی کنیم بالهای خود را از او بردارید و از [illegible] انتظام کرد که متکلم شد
محبت و ولایت ائمه اطهار علیهم السلام با وجود اصرار به معصیت [illegible] و عدم پشیمانی و توبه [illegible] شفاعت [illegible]
اخبار و آثار وارده از ائمه هدی ع مشکل است که سلب نور ایمان از صاحب آن نشود و حضرت صادق ع فرمود که خدا نظر رحمت نمیکند بنده را اگر ترک
فریضه از فرایض خدا یا مرتکب کبیره از کبایر شود و او بی تعجب بود و حضرت فرمود [illegible] پس تعجب [illegible] زیاد از سابق کو چه در کافی
در علامت معاینه ایمان در رحمها بسیار است روایت کرده از مفضل بن عمر جعفی که عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که بچه چیز ناجی را از دوستان تو
میتوان شناخت جعلت فداک فرمود من کان فعله لقوله موافقا و من لم یکن فعله لقوله موافقا فانما ذلک مستودع یعنی ناجی آنکس است که فعل او با قول او
موافق باشد و آنکه فعلش مطابق قول او نباشد پس بدرستیکه آن مستودع است یعنی که ایمان در وی امانت است و از وی سلب خواهد شد و هم در کافی
روایت نموده از کلیب بن معاویه اسدی که حضرت ابی عبدالله ع فرمود بدرستیکه بنده صبح میکند در حالتیکه مؤمن است و شام میکند در حال کفر و
کافر بسا میشود که صبح میکند در حال کفر و چون شام شود مؤمن میگردد یعنی توفیق یافته ایمان میآورد و قومی هستند که ایمان ایشان عاریه
است بعد سلب ایمان میشود از ایشان و اینها مستودعین نامیده اند و در کافی در باب قلة عدد المؤمنین از حضرت ابی عبدالله ع مرویست که فرمود
المؤمنة اعز من المؤمن والمؤمن اعز من الکبریت الاحمر فمن رای منکم الکبریت الاحمر حاصل اینکه زنیکه مؤمنه باشد کمتر و قلیل تر است از مرد مؤمن و
مردیکه مؤمن باشد قلیل تر است از کبریت احمر پس کدام یک از شما کبریت احمر را دیده یعنی مؤمن واقعی مثل کبریت احمر است که کم پیدا میشود اگرچه در عدد بسیارند
و هم در کافی کامل التمار روایت کرده که از حضرت امام محمد ع شنیدم که میفرمود الناس کلهم بهائم یعنی ناس و جمیع مردمان مانند بهائم اند راوی گوید سه مرتبه
اینکلام را اعاده نمودند و بعد سه مرتبه فرمودند الا قلیل من المؤمنین والمؤمن غریب یعنی مگر قلیلی از مؤمنین که به بهائم داخل نیستند و مؤمن قلیل و کم است
و هم در آن کتاب از آنجناب ع علی بن جعفر روایت کرده که فرمودند نیست مؤمن جمیع آنکسانیکه ولایت و دوستی ما را ادعا مینمایند ولکن ایشانرا حق تعالی
انس قرار داده است از برای مؤمنین و در حدیث دیگر فرمود خبردار شو و الله مؤمن در دنیا قلیل است و [illegible] کفر بسیارند پس [illegible] فرمودند
از برای چیست این عرض کردم امام فدای تو شوم فرمود ایشان از برای انس گرفتن مؤمنان و سکون ایشان است و اخبار در این باب در کافی و غیر آن بسیار
است و در ترجمه توریه مسطور است ایها الناس تا چند تاخیر میکنید توبه [illegible] شما را امانی در سینه [illegible] از برای شما بر آتش جهنم بند
دارید باجرم بهشت نموده اید [illegible] شما را غافل کرده و طول امل شما را بخدا مغرور ساخته ای بندگان دنیا را نیافریدم مگر برای آنکه در وی مرا معرفت
و تحصیل علم آخرت [illegible] بکار برید پس کتاب مرا گرفته در زیر پا گذاشتید یعنی عمل آن نکردید و دنیا را گرفته بالای سر خود گذاشتید [illegible] خانهای خود را زینت
نمودید خانه های مرا و بخانه های خود انس گرفتید و از خانه های من وحشت نمودید پس شما بندگان نیستید بلکه آزادگان [illegible] شما اسم [illegible]
شدید و مستقیم کردید [illegible] دلهای شما [illegible] موعظه از کتاب من [illegible] چنانکه [illegible] موعظه هم [illegible]
[illegible] بکتابهای [illegible] پیغمبرم [illegible] بندگان مرا باطاعت میخوانند

بدرستی

بدرستی که بعضی از بندگان من هستند که بهر دین از ندم پشیمان میشود و سؤال میکند که برگردد بدنیا تا اعمال صالح بجا آورد ای پسر آدم بیرون کن
حب دنیا را از دل خود که جمع نمیکنم محبت خود را با محبت دنیا در یک دل مانند آب و آتش در یک جمع نمیشوند که مفسد و مرتد دین است حرص ... که
نکری نخواهد خورد ای پسر آدم هیچ حرف نمیزند و نگاهی نمیکند و قدمی بر نمیدارد مگر آنکه ... با تو هستند که هرچه بکنی خوب و بد ... نوشته اند
ما فیه و سلامت که امام هر یک از شما باشد ... و معاونت ... نخواهد ... از خدا بترسید ... اعمال شایسته بکنید تا نجات یابید
فرستاد ... امام حسن عسکری ... روایت کرده که رسول خدا فرمود که آنچه از برای ... اگر
شیعه باید که بهشت از شما فوت نمیشود هرچند ... اعمال شما ... بطاعات و عبادات ... درجات
بهشت عرض کنند ... داخل جهنم میشود ... فرمود کسی که ... کرده باشد ... و مرتکب محرمات شده باشد
و ستم بر برادران مؤمن ... کرده باشد و مخالفت کرده باشد ... کرده باشند ... روز محشر ...
پس گویند ... صالح ... نیکان ... و مصاحبت ملائکه مقربان ندارند مگر آنکه ... از گناهان
پس ایشان را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم ... گناهان ... بعضی از ایشان هستند که ... ایشان
بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه هدی علیهم السلام بعضی از نیکان شیعیان خود را میفرستند که ... ایشان را ... بیرون آورند
مرغ دانه را بر میچیند و داخل بهشت میکنند و بعضی که گناهان ایشان کمتر است ... ایشان ... گناهان ... ایشان
... ایشان ... و بعضی هستند که ... ایشان ... گناهان
ایشان ... بر ایشان ... میکنند تا ... ایشان شود و اگر گناهی ... ایشان ... میشود و اگر
باید ... و اگر بیشتر و عظیم‌تر باشد ... عذاب میکنند ... ایشان ... عذاب ایشان ...
تا مادام که ایشان عظیم‌تر است ... شیعه ... دوستان ما و دشمنان دشمنان ما ... نیست شیعه ما مگر آنکه ...
... بر ... روایت کرده است که ... مانند ...
... ایشان ... اهل بهشت ... بیرون ...
ایشان ... ایشان ... داخل بهشت میشوند پس ... ایشان ...
... فرمود که ... خواهند ...
شفاعت ... در کتاب ... بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام ... فرمود که داخل جهنم میشوند
... و در کتاب ... در باب ... شیخ ابو علی ...
کتاب اختصاص ... شیخ ... المفید ...
... ایشان ... الله ...
... ممکن نیست ... اصحاب ... گناهان کبیره کرده باشند ... توبه
باشند ... ایشان ... باشد ... علماء امامیه که ایشان مخلد در جهنم
نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه علیهم السلام ... ایشان ... خواهد شد ... عقاب بعضی از ایشان ... در وقت مردن
یا در قبر ... شد ... در عالم ... است ...
... بسند ... از حضرت امام ... روایت کرده است که ... در جهنم نخواهد بود
مگر اهل کفر و انکار ... که ... گناهان کبیره کرده باشند ... سؤال میکنند ...
کسی ... کرده ... گناهان شما ... بکنید ...
الله ... واجب میشود ... مؤمنان ... فرمود ... رسول خدا ...
... ایشان ... شفاعت ...
... در این باب ...
... در باب ... الله ...

حکم روایت کرده است که از حضرت کاظم (ع) پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بیرون میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کبیره آدمی را از ایمان بدر میبرد [illegible]
رسول صلی فرمود که زنا نمیکند زناکننده در وقتی که زنا میکند و مؤمن نیست و نمیدزدد دزد در وقتی که دزدی میکند و مؤمن نیست و شیخ مفید و شیخ طوسی در مجالس روایت
کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در شبی مهتابی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی بآنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید
که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی‌بینم بر شما سیمای شیعه عرض کردند که سیمای
شیعه چیست فرمود زرد روی باشند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت
شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و ابن [illegible] در [illegible]
روایت کرده از حضرت صادق (ع) که نیست از شیعه ما کسیکه بزبان دعوی تشیع نماید و مخالفت کند ما را در اعمال و آثار ما ولیکن شیعه ما کسیست که
موافقت کند ما را بزبان و دل و متابعت نماید آثار ما را و عمل کند باعمال ما ایشانند شیعیان ما و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق (ع) روایت کرده
است در تفسیر قول حقتعالی وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس بتحقیق باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود که
شناختن امام است و اجتناب کبائری که وعید آتش بر آنها کرده است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از عبد الله بن سنان که از حضرت صادق (ع)
پرسیدم از کسیکه مرتکب کبیره از کبائر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب کنند عذاب او مثل عذاب مشرکان [illegible] ابدی
خواهد بود یا عذاب او منقطع خواهد بود حضرت فرمود هر که مرتکب شود کبیره از کبائر را و اعتقاد کند که حلال است بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب
میکنند او را بشدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه گناه است که کرده است و بآن حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد
و عذاب او سبکتر از عذاب اول خواهد بود و بالجمله درین باب اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور
نگردند بآیات و احادیث رجا که مبادا ایمان از ایشان بکثرت معاصی زایل شود بلکه باید که پیوسته میانه خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات
اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود بامن از مکر خدا و ایمن بودن از عقاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی
بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم میگردد و آن نیز از گناهان کبیره است و اگر خوف نیز غالب باشد اگر خوفیست که او را باعث بر عمل و ترک مناهی
میگرداند بهترین احوال است و اگر چنین حالتی او را عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نماید و اما در وقت احتضار و قرب مرگ باید که
غلبه رجا بر خوف بهتر است چون پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق‌اند دوای هر دردی را بدست تو داده‌اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی
باید و اگر بمرض نومیدی [illegible] بخوف و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام که شفعاء صدور خطایند میکنی اگر باعث ایمنی تو میگردد
چرا شفعاء خود و شیعیان [illegible] از خوف حقتعالی می‌لرزیده‌اند و پیوسته [illegible] سوز از سینه حسرت [illegible] میکشیده‌اند [illegible]
حق [illegible] میکرده‌اند و ایضا شفاعت نفع ایمانست و ایمان نوع یقینی است [illegible] و چه میدانی که ایمان تا
بوساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارهاییاند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر نموده‌اند و جواهر عقاید
را در صندوق سینه محکم نگاه داشته‌اند [illegible] ایمان که شیاطین‌اند در وقت جان کندن [illegible] معین او شده اگر رخنه باید
[illegible] جواهر حقایق ایمان [illegible] ایمان و اعمال صالحه را [illegible]
شده باشد [illegible] و هر چند [illegible] فایده نکند و شفعا [illegible]
[illegible] باطل [illegible] نعوذ بالله من ذلک و [illegible] حضرت صادق (ع)
فرمود که حقتعالی [illegible] نقل کرده است که ایشان استغفار میکرده‌اند [illegible] رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کردی حضرت فرمود [illegible] ایمان میکنند که
که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا [illegible] و اخبار بسیار دلالت میکند بر آنکه مؤمن [illegible] با توفیق تو [illegible]
[illegible] نجات [illegible] بعذاب [illegible]
کفاره گناهان ایشان میشود [illegible] گناهان دشمنان اهل بیت علیهم السلام [illegible]
[illegible]

ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهد ماند [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] کامل [illegible]

[illegible] ثواب و عقاب [illegible]

[illegible] موجب ثواب [illegible] اعمال [illegible] ایمان [illegible]

منقول است که حضرت رسول [illegible] فرمود که ایمان [illegible] خالص [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] اولی الالباب [illegible]

[illegible]

بحق الیقین آنکه اجماع مسلمانان است که سؤال قبر و ثواب و عذاب در روح و بدن هر دو واقع میشود بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکر آن کافر
و شیخ مفید رحمه الله گفته سؤال قبر حق است باجماع و مکرر [illegible] تلقین او کرده باشند و ندانند جواب آنچه گفته شد عرفت ان الاخبار متواترة فی الدلالة علی حقیة عذاب
القبر و قد اتفقت علیه الامة سلفا و خلفا و قال به اکثر اهل الملل و لم ینکره احد من المسلمین سوی ضرار بن عمرو و جماعة من المعتزلة و شیخنا البهائی رح
بر این معنی گفته که عذاب القبر و العذاب الحاصل فی البرزخ اعنی ما بین الموت و البعث مما اتفقت علیه الامة سلفا و خلفا و قال به اکثر اهل الملل و لم
ینکره من المسلمین الا شرذمة قلیلة لا عبرة بهم و قد انعقد الاجماع علی خلافهم سابقا و لاحقا و بعد آیات و اخبار در این باب شاهد آورده پس بر او در عین
تعبیر با متفق ما لا حیث و مشاهده نمودن آن بعد از مرگ بنابر اخبار سابقه و تشبیهات صدای نکیر و منکر که صدای ایشان مثل رعد قاصف است
و چشمهای ایشان مثل برق خاطف مشکل شدن نمیتوان فهمیدن ایشان باعث عدم اعتقاد بآن نمیشود چنانچه این گوشها و چشمها صلاحیت
این امور ملکوتیه و مشاهده آنها ندارند باکه [illegible] این امور را بمحض حواس و نظر که با احوال صحابه که در زمان حضرت رسول بوده‌اند
[illegible] حضرت را و امید بدو تکلم با او میکردند و حضور ایشان و مردم او را نمیدیدند و عوالم مخفیه ملکوتیه هست که مشاهده
آنها در این عالم نتوانیم بکنیم و نظیرش در این عالم مثل خواب است که در حضور جمعی که نشسته‌اند کاهی در عالم خواب مشاهده میکند حیات و عقاب
و بلاها میبیند و دیگری که در بالین او نشسته و آنچه او میبیند غایب است و خبر ندارد مثل آنکه او را میزنند و از آن متألم میشود
درون با او نمی‌شود و نمی‌بیند آنچه او میبیند و متألم میشود پس از این عالم خواب که دلالت بر او و بدار آخرت است معلوم میتوان شد چگونه می
شود که در عالم ملکوت خبردار شوی و حال آنکه [illegible] کردن اطلاع از کیفیت آن نداری و سؤال و عذاب قبر را بهم رسیدن مثل اینکه چون مشاهده
نمیتوانی بهم رسانید و آنکه از شناختن خود عاجزی پس باید که او را در خدا و از ذات مقدس را چنانکه هست و حال آنکه چنین فهم احوال عالم ملکوت برای امثال ما
در این عالم ممکن نیست اگر نخواهی امتحان کنی در این مسئله که بدیهی عقول است که حقیقت جسم و جسمانی چیست و محتاج به مکانی نیست و او را مکانی
نبود و زمین و زمان و آسمان و نیز عددی بنگر که او کرده و عقل را بنها [illegible] شده هنوز از ابتدای آفرینش تا حال ... بود اینها همه موجود است و وجود شی
از هم از قوای وهم بیرون هیچ نمیتوان فهمید که چگونه خواهد بود که خالی باشد و در ماده نباشد و چون وهم و حواس را پیش از جسم و جسمانی احساس نکرده
نکرده است هر چه خواهیم فکر میکنیم که آن جناب مقدس را تصور کنیم باز شبیهات جسمانی در نظر ما در می آید تا آنکه آنها را بچنان جلوه میدهد
که یا آنکه خدا ای [illegible] باشد و اگر نه باید پیرو هوای باشد معلوم شد که ما سؤال و عذاب قبر که از عالم ملکوت است نمیتوانیم فهمید بلکه در آن وقت خدا عالم
و او و آنچه خدا را مید دید دنیا و آخرت ممکن نیست و بیبن که حضرت آدم علیه السلام فرموده است که علم فوق سموات و تحت ارضین هر دو رسیدن حل علامت
میکنیم که فوق آسمانها چه چیز است بار نظر ما بآسمان و بیرون نرود آن بقبیل کلام دیگر است اما چون با دلائل قطعیه و براهین ساطعه که حیثیت آن
روشن و ظلمت شب شکوک و اوهام را زایل کرده است پس تجربه ضعفاء العقول و النفوس را از احوال عالم ملکوت و سؤال و عذاب قبر و زنده شدن
اموات و نزول ملائکه و امثال اینها باعث عدم قبول ما نمیشود و یا آدمی هر چه دقیق‌تر و لطیف‌تر باشد فهمیدنش دشوارتر است و هر کس ببیند که
اینکه کلامی از معصوم بما رسیده انکار نمود دست بر دارد و بتحقیق کلام معصوم ع عمل کند اگر چه افلاطون و ارسطو آن را قبول نداشته باشند و بر عقل
خوش چنان تکیه نکنند که بیقین بداند که معصوم ع بغیر وحی الهی که از معصوم است هرگز اخبار نمیکند و انچه او از آنها خبر داده حقیقت دارد کند
و اگر چه هیچ [illegible] و در دنیا فوق آنها [illegible] ولکن هیچ سعادتی برتر از علم نیست ... هر چیز [illegible] مشغول ... [illegible] ... آنکه این علم
[illegible] چون ره نند بیشتر مردم اگر کنند هیچ کس در علماء بیکاره انغما الطاعة خدا و ائمه هدی ... باعث سوء ظن
عوام بر علماء و اقعی که اعلام دین مبین اند میشود و باید اینکه با کلام به غیر عقل الا بغرض و عام اعظم مطالب و مقاصد بعد از ایمان بخدا و یوم آخر
چنانچه که توسل میشود و قسان ان بمباد [illegible] مخالص بکر قسب ... از شناخت سر مدینه و نیست چیزی که افتاد بمرتبه نبوت و انفا بشته
محمد بر علی الصادع بامر الصلوات فصلها ادمن التحیات اکملها و آن میسر نمیشود الا بقبول کلام و حدیث و روایات صادره از اهل بیت نبوت
و ولایت و منبع قوة و هدایت که راویان احادیث و بعد از ایشان صاحبان تصنیفهای احادیث مثل محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه قمی و شیخ مفید
و سید مرتضی و شیخ طوسی و امثال ایشان ذکر نموده اند نه مجمل الذین [illegible] و ما زید ... امثال اینها با وجود اینکه میبینیم که هیچ یک اینها را اعتنائی
باحادیث ... و بقصد حفظ و ضبط آنها از سنت الائمه و تشابه اکثار اولی انها را مرها فرود ... ذکر نموده اند ... و فی

بدنها که در بهای ایشان و بکلمات واضحه سایر کسانی که صوفیان و اندین بیکانکان شده [illegible] علماء [illegible] که شبیه عقاید [illegible] الا با فساد [illegible]
عقلی چنانچه منافی اران [illegible] بوده باشد [illegible] شده منافی [illegible] کرده اند [illegible] الا [illegible] اصحو [illegible]
[illegible] اند نعوذ بالله تعالی [illegible] بانکه شیخ قدس سره شیخنا البهائی [illegible] اما [illegible] احسان [illegible]
تقول ان المتقرر عند القوم [illegible] ذلک السؤال والجواب والخطاب والعذاب [illegible] الجسد [illegible]
[illegible] شیئا من [illegible] والعذاب فکیف [illegible] بما [illegible] المشاهدة [illegible] علم [illegible]
[illegible] الامور من عالم الملکوت وهذه الاذن [illegible] ان تسمع [illegible] والملکوت [illegible] الا [illegible]
[illegible] الصحابة کانوا یؤمنون بنزول جبرئیل علی النبی [illegible] ان النبی کان یشاهده [illegible] لا یشاهدونه [illegible]
[illegible] الایمان بالملائکة والوحی [illegible] من الایمان [illegible] القبر [illegible]
[illegible] الایمان [illegible] الا [illegible] فیها [illegible]
ان عقارب [illegible] وحیات [illegible] بانواع العذاب [illegible] باصوات [illegible] ذلک [illegible]
[illegible] فی اثناء النوم [illegible] من شدة الاضطراب [illegible] من [illegible]
[illegible] التی [illegible] یشاهده [illegible] عذاب القبر [illegible]
[illegible] القبر [illegible] المنام [illegible] الیقظة [illegible]
[illegible] الیقظة [illegible] النوم [illegible] الا [illegible]
[illegible] کلام [illegible] باب [illegible]
[illegible] بابان [illegible] شود [illegible]
با مصاحب [illegible] سوال [illegible] ثواب [illegible] شود [illegible]
[illegible] امام رضا [illegible] سوال کرد [illegible]
[illegible] روایت [illegible] حدیث [illegible] روایت [illegible]
[illegible] قبر [illegible] الاصلی [illegible]
[illegible] ان الله سبحانه [illegible] القبر [illegible] سوخته شده باشد [illegible]
شده باشد شیخنا البهائی [illegible] الروح [illegible] الا [illegible]
[illegible] الله سبحانه [illegible] الروح [illegible] علیهم السلام [illegible] الاجزاء الا [illegible]
[illegible] الیوم [illegible] الشیخ الجلیل محمد بن یعقوب فی باب [illegible] الکافی عن الامام [illegible] عبد الله جعفر بن محمد الصادق [illegible]
[illegible] فی القبر [illegible]
[illegible] متکلمین و محدثین مثل شیخ [illegible] شیخ مفید [illegible] و شیخنا البهائی [illegible]
مؤمن کامل [illegible] سوال [illegible] سوال [illegible]
[illegible] حق الیقین [illegible]
[illegible] سوال [illegible] سوال قبر [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] سوال قبر [illegible]
[illegible] ثواب و عقاب [illegible] یوم [illegible] ثواب و عقاب [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] عن الامام [illegible] عبد الله جعفر بن محمد الصادق [illegible] قال لا یسأل فی القبر
الا من محض الایمان محضا او الکفر محضا [illegible] یوم القیامة [illegible]

سؤال میشود و کسیکه سؤال نمیشود اخبار کثیره نقل نموده فظاهره العمل بظاهرها وکذا شیخنا الصدوق رح نقل الخبر من غیر تعرض لتأویله وهو تدینه کرد
فی اوایل کتاب اعتقاداته فهو مختار عنده وظاهر شیخنا البهائی رح انه جنح الیه ایضا قلت ما ذکره شیخنا الشهید تغمده الله برحمته فی ان هذا الخبر
وهو لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان او من محض الکفر محمول علی سؤال خاص لموافقة الاخبار العامة فی سؤال القبر وتفصیله انه قال مولینا الصادق ع
یسئل المیت فی قبره عن خمس عن صلوته وزکوته وحجه وصیامه وولایته ایانا اهل البیت ع فلعل المعفو عنه السؤال عن تفاصیل الصلوة والزکوة
ونحوهما فان کثیرا من المستضعفین من النساء والکهول ومن کان فی اطراف البلاد واهل الصحاری وبعض اهل القری الذین بعدوا عن دیار العلم
لم یوجد بینهم عالم ولا فقیه ولم یعرفوا تفاصیل هذه الواجبات فلا یتحققوا وجوب السؤال علیهم ولا وجوب المهاجرة الی دیار العلم بل تحققوا ان
الواجب علیهم انما هو هذا الذی یأتون به من الواجبات من صلوة وصیام بل وبعض سائر الاعمال لعلهم ایضا مثل هذا وح فلعل السؤال المعفو
عنه الی یوم القیمة هو هذا السؤال لا السؤال عن رب النبی والامام ونحو ذلک من البدیهیات التی ملئت الاسماع والاقطار انتهی کلامه اعلی الله مقامه
مؤلف گوید که انچه مذکور شد کلام شهید که جامع بین الاجماع و اخبار است علی الظاهر بسیار قوی بنظر میاید وهو العالم بحقایق الاحکام وحججه الکرام
و بعد از سؤال و فراغ از عذاب قبر روح تعلق میگیرد بقالب بدن مثالی لطیف مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه تنعم و عذاب ایشان در
ان بدن میباشد و بزیارت اهل خود و قبر میایند بموجب اخبار بسیار که در کتب معتبره از ائمه طاهرین علیهم السلام مذکور است بعضی در هر جمعه
میایند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل خود و شان کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که مؤمن بزیارت اهل خود میاید
و می بیند چیزی را که دوست میدارد و می پوشانند از او انچه را اکراه دارد و کافر بزیارت اهل خود میاید و می بیند انچه را نمیخواهد و میپوشانند از او
انچه را میخواهد و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود میاید اگر مؤمن است چون می بیند
که اهل او عمل خیر میکنند خدا را حمد میکند برین و اگر کافر است چون می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق
از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت امام موسی ع عرض کردم که ایا میت بزیارت اهل خود میاید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته
یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود عرض کردم بچه صورت میاید فرمود بصورت مرغ لطیفی میاید بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود
اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و در روایت دیگر فرمود که میاید بقدر فضایل خود بعضی
هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز ... و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل ان بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی میاید
با و مینماید انچه موجب سرور او است و از او میپوشانند انچه باعث اندوه اوست و بر میگردد با شادی و خوشحالی ایضا از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک را با او میفرستد بصورت بعضی از مرغان میاید در خانه خود می نشیند
و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث را فاضل مجلسی رح در کتاب مرآت العقول ذکر نموده و سایر اخبار در کتب
اربعه و بحار مذکور است و بدانکه در احادیث کثیره وارد شده که انبیا و ائمه علیهم السلام ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان
در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد بلکه تنعم دیگران در قالب مثالیست و شیخنا المفید و جمعی
از متکلمین امامیه و محدثین ایشان قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا ع بجسد اصلی معاودت مینمایند و ایشان را
باسمان میبرند و بدن حضرت رسول ص و انبیا را در شب معراج برین حمل کرده اند و قول فی الاقنت که از انبیا و اوصیا سؤال قبر نمیشود و علامه مجلسی
رحمه الله نیز در حق الیقین اینقول را اظهر دانسته بهر حال از احادیث مستفیضه و براهین قطعیه انچه معلوم میشود انست که نفس بعد از موت باقیست
و متنعم است یا معذب بنعم و عذاب مثالی که مثل این بدنست و ارواح ایشان بعد از ممات بر میگردد در قبر بجمیع بدن یا بر بعضی از بدن تا بکمر که قدرت
بر فهم خطاب سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی عقاید و از بعضی از اعمال و بمقتضای ان ثواب و عقاب میدهند و بعد
از ان روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی شبیه باجساد اصلیه و بصورت تنعم و عذاب در ان بدن میباشد و مجلسی رح گفته که با این وجه اکثر احادیث
که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی ان و حرکت روح و طیران روح در هوا و امدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه ع بشکلهای ایشان و مثال
اعدای ایشان یا عذاب ایشان و سایر انچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار ان مکانیست
که روح در ان میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکنست تصحیح بعضی از اخبار بالقول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره

جسما

دنیا ماند ... و عقلا از اقوال ... قابل ... شد انتهی کلامه ... و شیخنا البهائی ... در اربعین ... [illegible]

ناقص است ... سوای احساس ... المبالغة ... صاحب شرح مقاصد ... اهل حق ... نقل نموده که خداوند ... [illegible]

در قبر نوع حیوة ... متعلق بجسم ... سؤال ملکین ... [illegible]

ناقص است ... احساس اللذة والالم ... بجواب ... [illegible]

بشرح ما رواه فی الکافی عن الامام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ... فی حدیث طویل ... ملکا القبر منکر و نکیر ... الروح الی حقوه

... منکر ... خطاب و سؤال ... باجماع و اتفاق اهل حق و اکثر اهل ... [illegible]

... جسد مثالی ... [illegible]

... متعلق ... بدن مثالی ... [illegible]

بان بدن ... مشرق و مغرب عالم ... نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند ...

ایشان ... نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند ... ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ... شیاطین با ایشان ...

... بدن مثالی ... علامه مجلسی طاب ثراه ... نفوس قویه مثل نفوس ...

اوصیا ... جسد مثالی ... اخبار ... شد انتهی کلامه ...

... علیه السلام ... [illegible]

... بدن مثالی ... والله العالم فصل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... عالم ملکوت ... [illegible]

... شیاطین ... [illegible]

... اهل کرامت و سعادت ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... شیطان ... [illegible]

... [illegible]

الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

قاهر و قمع جنود و منع قدرت نفس و مراصد طرق و مستقیم عقل و پیداری تا بر قلع ایشان تکاپو نشود به غلبه و مطیع و منقاد ساری شوی سر به سر مغلوب شود

میطبد تا کدام بن سود همه جان از جسد مردنش اندر ریاضت زنده است دفع این تن و صحرا باید که بست هان و ریاضت را میان شو مشتری چون

سپردی این بخدمت جان بری هر که این اکسیر خود دان نشد جان زخفتن دان که در بند نشد و اگر در بینها ادعوذ بالله تا خبر و تقصیر کنی شاهزادهٔ

عقل را بدست خود اسیر و ذلیل بفسا بی جنود قوای نفس از بهیمی و سبعی و شیطانی که منشا شهوت و غضب و تلبیس است مثل اینکه مانند حیوانی

با اطاعت و تسخیر در آورند حسب الخواهش خود بهر طرف که میل داشته باشند و ایشان همه اوقات شریف و ساعات عمر لطیف را صرف تحصیل مشتهیات خود

نمایند از یک طرف سات قوت غضبیه مانند اکثر ابنای دنیا مایل بسوی جدال خود همیشه با مردم در مقام غوغا و نزاع باز دارند همچنانکه در اغلب سر دیوان

بطلهور پیوسته که بغیر از نزاع و جدال و خصومت در سر خوان و ملاقات و باغ و بستان با خویشان و دوستان شغل دیگر از برای ایشان نیست و خود

را بغیر از تعلیم مسایل حوادث شیطانیه بهیمانه از مسایل واجبه از اصول دین به مسایل طهارت و صلوة یومیه لابدیه که ضروریات دین است مکلف

و از طرف دیگر قوت شهویه شب و روز در تلاش اسباب فرج و شکم سرگردان کرده اند و پیوسته تا ابلیس تلبیس با ایشان در مکر و

انداز دو نوم سکر را با مان چاره بر فنا داده دست بسینه منتظر دید خدمتی و ایستاده اند که به خدمتی امر فرماید اگر چه زنا و لواط و شرب شراب و ظلم

و خیانت در امانت و قتل و غارت و سرقت و ترک صلوة باشد سر نزده اقدام ساختن بکمال اهتمام و استعجال در سرانجام نمودن آن کوششی ابتغا

و نشاط چنان گرم ملازمت و بندگی خود ساخته اند که هیچ قسم مبالغه که بلکه بر اصل این شغل معاصی افزوده و عذاب دیگری افزون طلبیده هر قدر که بندگی

خدمت کلاب عداوت و جدال و بطول الحصر بملال و شیاطین غریبه خدمت بگرد انداختند و نوای دبیر پرستش اینها را بامر و بفرمان

بر داری ایشان بتمام اهتمام اقدام نماید و شب و روز در بیشتر آنکه از جانب اینها چه اشاره صادر شود تا فوراً خود را به ساعت انجاح و شروع نماید آن فان

دانی و فی الحقیقة حصر ایاک نعبد را در هر مقام از روی اخلاص مکرر بخواند تا کار بجای رسد که زنا و لواط و شرب خمر و نکاح محارم و ترک صلوات باک

ندارد اینها را با کال اینکونه معاصی و احلال المحرمات ... انکه از بعض اشقیا اینکونه معاصی بگوش رسیده و تمام افعال شقاوت و طغیان ایشان میشود

نعوذ بالله من الخذلان و طول الغفلة والنسیان چون مضمون أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ و توبیخ و تقریع أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا شامل احوال او شده خود را بهلاکت و حسرت و ندامت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار و مستوجب آن شود

فلاح مضمون قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا محروم گشته و در تحت منطوق وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا داخل خواهی گردید فتکون دائما فی عبادة کلب و خنزیر هذا ما اکثر الناس الا من

همتهم مصروفة الی البطن والفرج و منافسة الخلق و معاداتهم لها و لو کشف لغطاء عنه و کوشف بحقیقة حالات و مثل له ما یتمثل للمکاشفین اما فی النوم

او فی الیقظة لرأیت نفسک قائما بین یدی خنزیر ساجدا له فی خدمته ساجدا او راکعا اخری منتظرا لاشارته و امره مهما طلب الخنزیر شیئا من شهواته

توجهت علی الفور علی تحصیل مطلوبه و احضار مشتهاته و لابصرت نفسک جاثیا بین یدی کلب عقور عابدا له مطیعا لما یلتمس و متقنا للفکر فی الحیل الوصلة

الی طاعته و انت بذلک ساع فیما یرضی الشیطان و یسر فانه هو الذی یهیج الکلب و الخنزیر و یبعثهما علی استخدامک فانت من هذا الوجه عابد للشیاطین و جنوده

و ما احسن قول ابن الهدونه (؟) شعر للناس جنود مطاع امره دون الاله فتعبدالتوحیدا توضیح آنکه تو بدانی که بعضی چنان زنانست که اوچله ما

طبیعت بدان قسمیکه جوهران فاسد شده دیگر قابل اصلاح نیست و این نفس بالایمان لقای پروردگار و مشاهدهٔ نعیم دار القرار محجوب و در درکات

عذاب مخلد بماند مثل که اینکه تنها ذکر شد و اگر چه تعقل نمائی میدانی که خداوند عالم می فرماید وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا یعنی ما تفضیل دادیم

فرزندان آدم را بر بسیاری از مخلوقات خود و حال آنکه چون گرسنه شوی غذا طلبی و چون بر کسی خشمناک شوی در صدد انتقام برآیی و چون شهوت بر تو غلبه

کند مقاربت خواهش نمائی در امثال اینها همه حیوانات را تو برابر بدبین هر گاه حقیقت تو همین باشد از چه جهت بر سباع و بهایم مفاخرت میکنی و خود

بهایم اهم خود را از آنها بهتر میدانی و اگر تو همین باشی هیچ سبب خداوند عالم ترا بر سایر مخلوقات بلکه بر ملائکه ترجیح داده است و حال آنکه در این صفات و

عوارض بسیاری از حیوانات بر تو ترجیح دارد پس باید که تو طلب کنی تا بدانی که کسی از کجا آمده و بکجا خواهی رفت و در این نزلگاه روزی چند از برای چکار آمده و از

چه جهت ترا آفریده اند و این اعضا و جوارح را بچه سبب بتو داده اند و تمام قدرت و اختیار را از چه جهت و در کف تو نهاده اند و بفهمی که سعادت تو چیست

و از چیست و بدانی که این صفات و ملکات که در تو جمع شده است مقتضی آنها صفات بهایم و برخی صفات سباع و درندگان و بعضی صفات شیاطین

و بعضی صفات ملائکه و فرشتگان و بشناسی که کدام یک از این صفات شایسته و سزاوار حقیقت تست و باعث نجات و سعادت تست تا در استحکام آن کوشی

و کدام

و تمام این مراتب [illegible] بعضی از [illegible] شقاوت [illegible] که بعد از آن [illegible] مقصود نتوان رسید مگر آنکه آدمی بعد از آنکه دانست که حقیقت
آن جوهر [illegible] از عالم ملکوت که این عالم جسمانی آمده با این فکر [illegible] که چنین جوهر شریف را عبث و بیفایده باین عالم نفرستاده اند و باین
سبب تحصیل [illegible] تعلق نفس به بدن [illegible] خود را [illegible] برساند [illegible] و بعضی دیگر از نفوس انسانیه اگرچه [illegible] گرفته و لیکن
[illegible] ذکر شد [illegible] جوهر [illegible] فاسد نشده قابل صفا و تطهیر هست و چون از برای [illegible] شهوات [illegible] است لهذا از برای این قسم از
نفوس [illegible] مراتب [illegible] این نفوس محتاج بتطهیر [illegible] هستند تا قابل [illegible] سعادت [illegible] برسانند و [illegible] انها بانواع عقوبت
عذاب اخروی [illegible] خواهد شد و مراتب عقوبت [illegible] اول آنها سکرات موت [illegible] و آخر [illegible] با آتش جهنم و [illegible] این دو کرانه عالم
برزخ [illegible] و انواع اهوال [illegible] پس هر نفسی که صفای تام از برای او در دنیا حاصل شده باشد [illegible]
بنعیم ابدی [illegible] سایر نفوس لامحاله [illegible] عقوبات [illegible] خواهد شد بعضی [illegible] سکرات [illegible] و شدت جان کندن [illegible] خلاص میشوند
و بعضی بعقوبات عالم برزخ [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی دیگر [illegible]
[illegible]
در جهنم [illegible] شوند و بعضی [illegible] تفصیل [illegible] عالمست و گفته شد که [illegible] شهوات [illegible] ایشان [illegible] فاسد [illegible]
جهنم مخلد [illegible] این [illegible] که من [illegible] اهل اسلام هستم [illegible] در جهنم مخلد نخواهد بود [illegible] گاه نیست [illegible] بعد از
آنکه بواسطه شهوات نفسانی جوهر نفس فاسد شد [illegible] ایمان ظاهری [illegible] سلب میشود [illegible] از دنیا [illegible] سکرات [illegible]
شد نعوذ بالله [illegible] معلوم شد که رسیدن بدرجه عالیه [illegible] و خلاصی از عذاب موقوفست بتحصیل معرفت در دار دنیا کما قال تعالی من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا [illegible] تحصیل سعادت [illegible] معرفت خدا و اطاعت او [illegible] دنیا و لذتها و شهوتهای آن و خوف
از خدا کما قال تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی حاصل اینکه هر که از پروردگار خود بترسد و خود را از هوا و هوس
باز دارد بهشت ماوی و منزل او [illegible] آیات مستفاد میشود که خوف از خدا از لوازم ایمانست [illegible] ایمان [illegible] چنانکه فرموده
انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم یعنی جز این نیست که مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا مذکور شد دلهای ایشان خوف [illegible] و
فرموده اند و خافون ان کنتم مؤمنین حاصل اینکه اگر از اهل ایمان هستید از من بترسید و دیگر فرموده اند رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن
خشی ربه یعنی خدا از ایشان راضی و خوشنود و ایشان از خدا راضی و خوشنود [illegible] از برای کسیست که از پروردگار خود بترسد و فرموده هدی
و رحمة للذین هم لربهم یرهبون یعنی هدایت و رحمت از برای کسانیست که ایشان از پروردگار خود خائف و ترسانند [illegible]
[illegible] نکوکار [illegible] اخبار ائمه اطهار [illegible] ملاحظه [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] مقتضای امور [illegible]
باعتقاد کامل بوعد و وعید [illegible] مواظبت تقوی و ورع و اجتناب [illegible] مناهی و معصیت با خوف و خشیت [illegible] احوال
خود [illegible] شهوات [illegible] طبع [illegible] مجاهده با نفس و شیطان اوقات و ساعات عمر خود را صرف بیفایده
[illegible] نفس و عتاب [illegible] از برای خود [illegible] غنیمت شماری [illegible] خلاصی و رهائی از
عهده تکالیف مقرره الهی [illegible] نفس خود را [illegible] معاصی و ملاهی [illegible] توبه [illegible]
و کسب طاعات [illegible] مقام عبودیت [illegible] پروردگار [illegible] سوء خاتمه [illegible] عاقبت [illegible] شده سبب
عدم سلب ایمان داخل زمره اهل سعادت گردی و از شقاوت ابدی [illegible] خلاصی و رهائی حاصل [illegible]
[illegible] مباش [illegible] علم [illegible]
از ابتداء [illegible] وجود آمده بودند [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] عمر بگذشته تنها و بیهوش [illegible] چشم برهم زدن [illegible] از برای ما [illegible] نخواهی [illegible] صد هزار [illegible] چنین [illegible] که از هوش
[illegible] واقع [illegible] خواهد بود [illegible] خاک [illegible] منزل [illegible] خواهی بود [illegible] صلوة [illegible]
[illegible] عبادت خالصه و تلاوت [illegible] مساکین [illegible] و صله رحم [illegible] همسایگان [illegible]
[illegible] ضعیفان [illegible] خود [illegible] و خواب [illegible] بر بساط [illegible] و خرابی [illegible] حسرت [illegible]
[illegible] موحش [illegible] و چنین [illegible]
[illegible] بانواع و اقسام عذاب [illegible] روز محشر
و هول قیامت و هنگام حشر و ندامت [illegible] جمیع [illegible] فراموش [illegible] پنهان باشد پس
[illegible] زمین و زمان و استماع صدای [illegible] دهشت [illegible] اهل [illegible] و انتقام [illegible]
[illegible] نفس [illegible] خود [illegible]
[illegible] حساب [illegible] اعمال [illegible]
و عذاب [illegible]
[illegible] رحمت خدای [illegible] نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا فصل [illegible]
[illegible] رحمت خدا [illegible] گناهان کبیره است [illegible] قرآن کریم [illegible] چنانکه میفرماید یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله [illegible] بر خود ستم و اسراف کرده اید از رحمت خدا ناامید مشوید [illegible] میفرماید و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون
کیست که ناامید از رحمت خدا شود مگر گمراهان و اهل ضلالت [illegible] معلوم میشود [illegible] کفر است چنانکه میفرماید که
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی مایوس نمیشود از رحمت خدا مگر [illegible] گناهان [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] رحمت خدا [illegible]
[illegible] از رحمت خدا ناامید [illegible]
[illegible] اهل جهنم [illegible] هزار سال [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] حضرت رسول [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] بالای منبر فرمودند [illegible]
[illegible] خلق [illegible] مؤمن [illegible]
[illegible] توبه و استغفار [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible] بندگان [illegible] گناه [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] شرح [illegible]

بخشش او حق تعالی منقول است که یکی از علما او را در خواب دید و بدو گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت چون قبض روح مرا کردند خطاب رسید که ای شیخ السوء ای
شیخ بدکار چنین و چنین کردی پس بحدی خوف و دهشت بر من غالب گردید که حد و پایان نداشت عرض کردم که این نحو حدیث از پیغمبر تو بمن رسیده
حق تعالی فرمود چه نحو رسیده گفتم بمن رسیده که پیغمبر تو گفت که جبرئیل بمن گفت که حق سبحانه و تعالی میفرماید من در دنیا [illegible] بنده خودم پیری
کهن کالبد که در دنیا با او سلوک نخواهم کرد که از من این بود که او را عذاب نخواهم کرد پس حق تعالی فرمود که پیغمبر من راست گفته و جبرئیل راست گفته و تو
نیز راست گفتی الحال که من بپیری داخل بهشت کنم و در روایتی دیگر هم و فلان را داخل نماید و در احادیث متعدده وارد شده است که در روز قیامت
دشمنان اهل بیت رسالت [illegible] مؤمنین و شیعیان خواهند شد که گناهان شیعیان را بپای ایشان نوشته ایشان را بعوض ایشان بجهنم خواهند برد
و روایت است که حضرت پیغمبر فرمودند که امت من امتی اند مرحومه و در آخرت از برای ایشان عذابی نیست و آنچه باید از عقاب با ایشان برسد در دنیا
بلاها و غمها و زلزلها میرسد و چون روز قیامت میشود بهر یک از ایشان یک مرد از کفار اهل کتاب میدهند و میگویند این فدای تست از آتش و در احادیث
اهل بیت وارد است که ناصبین و دشمنان ما را بسبب ظلمی که بشیعیان ما کرده اند و بدیهای ایشان را کرده فدای ایشان خواهند کرد و از حضرت صادق ع مرویست
که روز قیامت یکی از شیعیان ما را که در سیئات او را حافظ کرده باشند و در دین خود تقیه نموده باشد و حقوق برادران مؤمن خود را بجا آورده باشد
لکن در طاعت و عبادت کوتاهی کرده باشد میآورند و بمقابل او صد نفر یا بیشتر تا صد هزار نفر از دشمنان ما را میگذارند و میگویند اینها فدای تست
از آتش جهنم پس آن مؤمن را به بهشت میبرند و این ناصبین را داخل جهنم میکنند و تحقیق مضامین این اخبار در بحار الانوار و معانی العلوم و درایة العقول
و انوار نعمانیه و غیر اینها مبین شده و تتمه این نوع شیعیان در دنیا یا در سکرات موت یا عذاب قبر و برزخ میشود و در اخبار دیگر وارد شده که
هر بلا و ناخوشی و مرضی که در دنیا بمؤمن میرسد حتی خار پای او که بشکند و خراشی که برسد کفاره گناهان او میشود و اگر بجا باشد سکرات موت با و شدید میشود
یا عذاب قبر و برزخ و بعضی را آتش جهنم پاک میکند مخفی نماند که اینها دلالت میکند بر آنچه سابقا گفتیم که رجا و امیدواری بر رحمت و مغفرت الهی بعد
از طاعت و عبادت باشد و بدون آن غرور و حماقت است اخبار و آیات بسیار در این باب هست چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین آمنوا
و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله یعنی بدرستی که کسانی که ایمان آورده اند و بجهت متابعت رسول هجرت از اوطان خود نموده اند
در راه خدا با کفار و نفس اماره جهاد کرده اند ایشانند که امیدوار رحمت پروردگار خود میباشند و در مذمت طایفه میفرماید فخلف من بعدهم خلف ورثوا
الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا خلاصه معنی اینکه از عقب گذشتگان طایفه آمدند که کتاب خدا را از رفتگان با ایشان
و ایشان گرفتار متاع دنیوی گشتند و آنها را اختیار کردند و میگویند که زود باشد که ما آمرزیده شویم و از حضرت پیغمبر روایت است که احمق کسیست که
متابعت هوا و هوس نفسانی را کند و آرزو از خدا داشته باشد و بسند معتبر روایت است که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که گروهی از دوستان تو
معصیت میکنند و میگویند که ما امیدواریم حضرت فرمود دروغ میگویند دوستان ما نیستند اینها گروهی هستند که آرزوها ایشان را مضطرب
کرده است کسیکه امید بچیزی داشته باشد عمل از برای آن میکند و باز از حضرت روایتست که مؤمن مؤمن نیست تا خوف و امید داشته باشد و خوف
و امید نمیدارد مگر وقتیکه عمل کند از برای آنچه میترسد و آن رجا دارد و احادیث بسیار [illegible]
جامع میفرماید تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا پروردگار خود را میخوانند با ترس و امید و حضرت امیر المؤمنین ع بیکی از اولاد خود فرمودند که ای
فرزند چنان از خدا بترس که چنین دانی که اگر طاعت همه اهل زمین را داشته باشی از تو قبول نخواهد کرد و چنان بخدا امیدوار باش که چنان دانی
که اگر گناهان همه اهل زمین را کرده باشی ترا خواهد آمرزید و در وصیت لقمان نیز چنین وارد شده از حضرت صادق ع خلاصه مضمون اینست که باید از [illegible]
[illegible] باشد بسا میشود که کسی عمر خود را بمعصیت صرف کرده و صفحه اعمال خود را سیاه نموده باشد [illegible]
[illegible] نباید و هر وقت توبه و پشیمانی بخاطر او کند شیطان او را نومید میخواند و میگوید که توبه تو قبول نمیشود و چه فایده بر توبه تو
مترتب میگردد [illegible] از توبه و عبادت شود و امیدوار [illegible] باید چنین شخص باید تحصیل صفت رجا کند [illegible]
[illegible] را داشته باشد چه [illegible] و راه نومیدی گرفتن [illegible]
چه شبهه نیست در اینکه هر که ملازم درگاه او باشد و از خوف او [illegible] در روز قیامت رحمت الهی یار او گردد [illegible]
میرسد [illegible] در کتب فریقین منقولست که مردی بود جمیع عمر خود را در معصیت بسر برده بود و در [illegible] عمر خود هرگز [illegible]

فی الرجا

اندر اثنای آن بیماری صحبتی میکرد و صلوات عصر و اقتدای ... و روی ... شدند و از او نفرت کردند تا آنکه متوکل بقضا و ستمدیده ... من حرمت ... او کرده
ملک الموت آمد و قبض روحش نمود و چون یقین بمرگ او کردند یافتند که وقت رحلتش رسید نظر و رجا بر اعمال خود کرد و او را از اعمال صالحه خالی دید خلق که
رحم بحال او باشند ندید و چون بیاعمال کرده شاهد گردید دانست که توانائی تدارک ندارد عاجز و آه و دل بیقرار بر کشید و بی اختیار گفت یا من له الدنیا
والاخرة ارحم من لیس له الدنیا والاخرة ای آنکه دنیا و آخرت از تست رحم کن بحال کسیکه نه دنیا دارد و نه آخرت چون این کلمه را گفت و جان بداد اهل شهر
بر فوت او شاد شدند و او را در خرابه‌ای کشیدند و او را در مزبله انداختند و خس و خاشاک بر او ریختند و آن موضع را از خاک پر کردند شب یکی از بزرگان
در خواب دید که فلان وفات کرد و او را در خرابه انداختند برخیز و او را از آنجا بیرون آر غسل ده و کفن کن و نماز کن و او را در مقبره صلحا و اتقیا دفن کن
گفت خداوندا او بد عمل بود و در میان خلق بد نام و مشهور بود چه چیز او را نزد تو مستحق کرامت و بخشش کرد ندا آمد که چون
بحال نزع رسید در جا با اعمال خود نظر کرد چیزی جز خطا و معاصی ندید لهذا مفلس وار بدرگاه ما با دست دراز افضل ما آمد و طلب پناه کرد
و تضرع او را قبول کردیم و گناهان او را از نظر پوشیدیم و از عذاب نجاتش دادیم و بنعیم مقیم رسانیدیم و قریب باین است آنچه شیخنا البهائی رحمه الله
نقل کرده از بعض ثقات فرموده و حاصلش مضمون عبارات آنست که شیخ فرموده که حدیث کرد بعض ثقات که مردی از اهل مکین در فسق و فجور مشهور
شد در نواحی بصره پس زوجه او که مرا بنالفت که او را اعانت نماید بر حمل جنازه او بجهت نفرت طباع از عمل او لاجرم که کارها بصلحا ببرند و چون
با آنجا نقل کردند احدی از ... بر او نماز نکرد پس حمل نمودند او را بصحرا برای دفن و قریب بآن موضع کوهی بود و در آن زاهدی مشهور ساکن بود و او را مشاهده
کردند که مثل منتظران در آنجا ایستاده برای نماز کردن بجنازه آن مرد فاسق پس چون زاهد قصد نمود به نماز کردن این خبر منتشر شد در بلدان که فلان
زاهد از مقام خود آمده برای نماز فلان پس بسبب این اهل بلد بیرون آمدند و اکثر آنها با او بنماز حاضر شدند و مردم تعجب نمودند از نماز کردن زاهد پس
پرسیدند از سبب آن زاهد گفت در خواب دیدم که مرا امر کردند که از صومعه بیرون رو و در فلان موضع باش چون جنازه‌ای ببینی که با او زن واحد
همراه او نیست سوای زوجه‌اش نماز کن بر آن جنازه که مغفور است در درگاه خدا پس چون مردم تعجب زیاد نمودند زاهد زوجه او را طلبید و از او
کیفیت احوال او استعلام کرد و چون از اطوار و احوال او پرسید زوجه‌اش عرض کرد که در طول نهار ایام بمشغول بشرب خمر بود فقال هل تعرفین له
شیئا من اعمال الخیر یعنی پس زاهد گفت آیا هیچ میدانی چیزی از اعمال خیر از او گفت سه چیز از اعمال خیر از او بود اول اینکه چون شراب میخورد و نزدیک صبح
از برای او از سکر حاصل میشد ثیاب خود را تبدیل مینمود و وضو ساخته با نظام تمام نماز صبح را قیام میکرد دویم اینکه خانه او از یتیمان دو و نفر یتیم خالی نبود
و احسان او بایشان زیاده بود از احسان باولاد خود سیم آنکه هر وقتی از شب که از سکر و مستی افاقه برای او بهم میرسید در اثنای شب با ناله و زاری گریه میکرد و میگفت
یا رب ای زاویة من زوایا جهنم تریدان تملأها بهذا الخبیث حاصل معنی اینکه ای پروردگار من کدام زاویه از زاویه‌های جهنم را اراده فرموده که از آن پر کنی
باین خبیث و نجس چون مردم این کلمات را از ضعیفه استماع نمودند متنبه شده بمنازل خود مراجعت نمودند و در بحار الانوار و سایر کتب اخبار بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که عابدی در بنی اسرائیل بود که هرگز متوجه امور دنیا نشده بود پس ابلیس بر ظلمه صدایی بیعت خود کرد که لشکرهای او
همه نزد او جمع شدند و گفت کیست که برود و فلان عابد را اکراه کند پس یکی از ایشان گفت که من میروم پرسید که از چه راه او را اکراه خواهی کرد گفت از راه
زنان گفت کار تو نیست و او هرگز معاشرت با زنان نکرده است لذت از ایشان نیافته است پس دیگری گفت که من میروم پرسید که از چه راه میروی گفت از راه شرب
لذت مطعوما گفت کار تو نیست و او را از این راه فریب نتوان داد پس دیگری گفت که من میروم پرسید که از چه راه میروی گفت از راه نیکی و عبادت گفت برو
که تو یار او میشوی پس آن شیطان بصورت مردی شد و رفت با آن مکان که او عبادت میکرد و در برابر او ایستاد و مشغول نماز شد پس عابد بخواب میکرد و شیطان
نمیکرد و عابد استراحت مینمود و شیطان استراحت نمیکرد پس عابد نزد آن شیطان رفت از روی شکستگی و اخلاص عمل خود را حقیر میشمرد و تعجب عمل او کرد
پس گفت بچه چیز چنین قوت بر عبادت بهم رسیده است شیطان جواب نگفت باز مرتبه دیگر نزد او رفت و التماس کرد که او سخن گوید و اظهار کند که بچه عمل باین مرتبه
رسیده شیطان گفت ای بنده خدا گناهی کردم و توبه نمودم و هر وقت که گناه را بخاطر میآورم قوت بر عبادت بهم میرسانم عابد گفت بگو چه گناه کردی که من نیز
آن گناه را بکنم و توبه نمایم شاید بمرتبه تو برسم و این قوت که تو بر عبادت داری بهم رسانم گفت داخل شهر شو و خانه فلان فاحشه را بپرس و دو درهم باو بده و با او
زنا کن گفت دو درهم از کجا بیاورم و من نمیدانم که دو درهم چه چیز است و هرگز متوجه دنیا نشده ام پس شیطان از زیر پای خود دو درهم بدر آورد و باو داد پس
عابد با جامه‌های عبادت متوجه شهر شد و احوال خانه آن فاحشه را پرسید و مردم نشان دادند و گمان کردند که عابد آمده است که او را هدایت کند و

چون

چون عابد داخل خانهٔ آن زن شد و دید هر را دید که او را نهاده‌اند و کفتند برخیز و آنچه میخواهی بکن و اهل خانه شد و عابد ابتدا نمود طلبید و کفت ای مرد تو چه چیز
نزد من آمده که کسی را این هیبت نزد من نیامده خبر خود را بمن بکو که چه سبب تو را باینکار داشته چون عابد قصهٔ خود را با آن زن نقل کرد کفت ای بندهٔ خدا
ترک کناه آسانتر است از توبه کردن و چنین نیست که هر که خواهد توبه کند او را میسر شود البته این شیطان بوده است که متمثل شده بوده است برای تو
الحال برو بجای خود که او را در آنجا نخواهی دید پس عابد برگشت و آن زن از آن کار در همان شب مرد و چون صبح شد بر در خانهٔ او نوشته بود که حاضر شوید
بجنازهٔ فلان زن که او از اهل بهشت است پس مردم بشک افتادند و سه روز او را دفن نکردند برای شککی که در امر او داشتند پس حق تعالی وحی نمود بسوی پیغمبری
از پیغمبران راوی کوید که کمان دارم که حضرت فرمود که آن پیغمبر موسی بود که برو و بر فلان فاحشه نماز کن و امر کن مردم را که بر او نماز کنند که من او را آمرزیدم و بهشت را
بر او واجب کردانیدم بسبب آنکه فلان بندهٔ مرا از معصیت من باز داشت و بعضی از علما از اصحاب خود ذکر کرده که یکی از بزرکان دین همیشه امید والی
بخدا را از برای مردم ذکر میکرد و چون از دنیا رفت او را در خواب دیدند که کفتند خدا با تو چه کرد کفت در وقف خطاب پروردکار باز داشته خطاب رسید که چرا این
داشتی که بندکان مرا در ایشان امید واری میدادی عرض کردم که خواستم دوستی ترا در دل ایشان جای دهم خدا تعالی فرمود که من ترا آمرزیدم بجهت آنکه
کویا اهل معصیت نباشند بلکه از برای تساوی خوف و رجای ایشان اما اکثر که بفریب شیطان مغرور و روز و شب مشغول لهو و لعب میباشند
طاعات و عبادات را کسل دارند و بسیار کناه را بسیار شجاع و قوی دل شده‌اند نه در فکر حرام و نه حلال و نه از اندیشهٔ عقاب و نکال ما اکثر اهل این عصر و لبنایند
و کنهکار پرهیز رجا با ایشان دادن ستم ... است برای آنکه از شنیدن وفور رحمت خدا بغیر از طغیان و جرأت ایشان بر عصیان چیزی حاصل نمیشود
در این اعظم بهر ... است که در هر شخصی را بشناسد و علاجی نماید و مزاج مردم را عارف و واقف شده هر کسی را بچیزی که دفع مرض او کند معالجه
نماید نه اینکه دوا هر مرضی را با دیکری بدهد و ... بجهت مشکل بر کنهکاران بایستی خوف نمود و مردم را از عذاب الهی بترسانید نه اینکه قصه از عفو
دست آوردن دل مردم باشد و چشم داشتن دین و بعضی از ایشان و با هیچ یک از کنهکاران امید داری داشته خود و مردم را هلاک میکند و اما در مقام
که این غالب نباشد و باعث جرأت بر معصیت نکردد شبهه نیست که بندکان را بخدا امید وار نمودن اولی و افضل است زیرا که طاعت با امید بمراتب بالاتر
و بهتر است از طاعتی که از ترس باشد و مقربترین مردم در نزد خدا کسیست که او را دوستر داشته باشد و دوستی بطمع و امید بیشتر میرسد تا از ترس و بیم از
جهت خدا فرموده برای مزد کرده است بجهت آن که کسب ملاحظهٔ صفات مقتضیهٔ لطف و رحمت ... بر او غالب میشود و مقامی از محبت برای
الهی بالاتر نیست و اما خوف موقوف است بالتفات بصفات مقتضیهٔ غضب ... از آن محبت چندان حاصل نمیشود بلکه چون معاصی و غرور بر غالب
خصوصا اهل این زمان پس اصلح بحال ایشان غالب خوف است بقدری که ایشان را بطاعت بدارد و از شهوات و نبویه‌ها ایشان را منع کند و دل ایشان را از
خانهٔ غرور و اعمال ناقص پس و عبادت ... و لکن تا هنوز شرف بمرتبه نشده اند باید چنین باشد اما در وقت مردن اصلح بحال هر کس آنست که صفت رجا
در آن وقت بر او غالب باشد زیرا که خوف از برای عمل است و در آن هنکام وقت عمل منقضی است و زمان طاعت کذشته است و ممکن که خوف در آن وقت باعث
کی دوستی خدا شود و هر کسی باید با دوستی خدا از دنیا برود و اشتیاق بلقای او داشته باشد و هیچ الم بدتر از این نیست که کسی از محبوب خود مفارقت کند
چه ممکن و بیچاره کسی که در آن وقت دوستی فرزند و عیال و مال بر دل او غالب باشد و محبوبهای او همه دنیا بوده از آن بهشت خود را فته باشد
و بر آنچون از بهشت میرود و میبیند احوال را چکونه مشوش میشود و از اینجا است که در وقت مرک با اهل دنیا میرسد علاوه بر آنچه بعد از مرک باو میرسد
رسید و کسیکه دوستی دنیا را نداشته و علاقه با چیزی در اینجا است نیز برای او نباشد دنیا از برای او حکم زندان او خواهد داشت و مرک او رها کردن از زندان
خواهد بود و این اول بهجتیست که باو میرسد علاوه بر چیزها که از برای او آماده است پس برادر من هیچ حالی از مراقبت خود در زیادت و بهای
نفس در سعی و عبادات و طاعات غافل مباش و اکر اندک عبادتی بر دوده کار رعایت کنی و حلاوت مناجات با پروردکار را بچشی و برکات و انوار آن
اکر اعضای ترا پاره پاره سازند یک دقیقه از آن غافل نکردی و سعادتی که در بهشت و دستار بی‌رنج بشناسی ... کمال کنه لذات را با طوار اخلاق
اهل زمان نظر منما و باحوال پیشینیان از انبیا و اوصیا و شیعیان خالص ایشان نظر نما که خود را از جهت طاعت تا بچه غایت در تعب و نفس خود را
بانواع زحمات و مشقت میدادند چه ملاحظهٔ احوال و اعمال ایشان باعث شوق و رغبت میکردد و سبب فتادی بر اعمال ایشان میشود و لکن در
امثال این زمان اکر دو سه مال تقصیر کنی کمان که باد ... مرتبهٔ عبادت کنندکان کذشته میرسد و ... در مقام چه ادنی ...
از او بر بوده و باحوال پیشینیان بنکر ... پس باید در این زمان اکتفا بمطالعهٔ احوال کذشتکان و خواندن حکایات ایشان نمود که ...

اعمال ایشان مطلع کرده‌ام اینکه ایشان بندگان خدا اند و دعوی بندگی صادق بوده اند و ایشانند پادشاهان حقیقی و سلاطین واقعی و از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع در عراق بودند روزی نماز صبح را با مردم کردند چون فارغ شدند موعظه فرمودند و گریستند و مردم را گریانیدند
از خوف خدا پس فرمودند بخدا قسم که در عهد خلیل خود رسول خدا صلی الله علیه و آله قومی را دیدم که صبح و شام میکردند ژولیده مو غبارآلوده شکمها
گرسنه از کثرت سجده پیشانی ایشان مانند زانوی شتر پینه کرده شبها را بسر میبردند در قیام و سجود گاهی بر پای ایستاده عبادت میکردند و گاهی به
سجده میرفتند و با پروردگار خود مناجات میکردند و طلب آزادی از آتش جهنم مینمودند [illegible] بخدا قسم که با وجود اینها [illegible] ایشان خائف و ترسان بودند
و گویا صدای آتش جهنم در گوشهای ایشان بود [illegible] و چون نام خدا در پیش ایشان مذکور میشد میلرزیدند [illegible] حضرت امام محمد
باقر ع [illegible]
[illegible]

سیئاتکم حاصل معنی آنکه ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید و رجوع نمایید بسوی خدا توبه کردنی که نصوح باشد پس شاید که پروردگار شما بپوشاند بدیهای
شما را و معنی توبه نصوح توبه خالص است که از جمیع شوائب اغراض از حب جاه و مال و خوف از حرمان یا عدم قدرت بر گناه خالی باشد و اخبار بسیار
در [illegible] توبه از هر گناه وارد شده و توبه واجب فوری است خصوصا عند المعتزلة و اصحابنا الامامیة و جماعتی از علما اما اشاعره در فوریت آن خلاف نموده‌اند
بنا بر آن اثم میکند پس ظاهر است که هرگاه گناه کند مبادرت نماید بتوبه و الا تاخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه
دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه بر ایشان حاصل میشود و همچنان مضاعف میشود تا بجائی که [illegible] در دقیقه یک ساعت اگر [illegible]
[illegible] مجتمع میشود که محاسبان اهل حساب از آن عاجز میشوند و چون دیگر از دقیقه [illegible] توبه نتوان کردن اگر [illegible]
[illegible] روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان عمرها را بر [illegible] پس معلوم شد که [illegible]
[illegible] احصا نتوان کرد [illegible] و چون اخلاف توبه واجب فوری [illegible]
زیراکه معصیت مشابه زهر قاتلست [illegible] استغفار و رجوع بسوی پروردگار [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] منکوس شده [illegible] توبه [illegible]
کند [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] پند [illegible] مواعظ و نصایح [illegible]
عذاب در حق او ثابت شود و چشم غفلت [illegible] در تفسیر [illegible]
[illegible] چون پرده غفلت [illegible]
[illegible] گناهان خود را از خدا [illegible] جواب [illegible]
[illegible] جواب شود که [illegible]
[illegible] شده [illegible]
و ضعف ایمان و غلبه جنود شیطان [illegible] نعوذ بالله من شرور
انفسنا و در حدیث است که [illegible]
[illegible] توبه [illegible]
گفته قال بعض الاکابر من السلف التوبة الیوم [illegible]
[illegible] زود
[illegible] فواید و ثواب [illegible] تدارک تقصیر [illegible]
مگر انتقام الهی [illegible] عظیم [illegible] قال الشیخ امین الدین ابو علی الطبرسی [illegible]
انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة [illegible] ان کل معصیة یفعلها العبد بجهالة وان کانت علی سبیل العمد [illegible]
الجهل [illegible] للعبد عن ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده و هو المروی عن ابی عبد الله علیه السلام فانه قال کل ذنب عمله العبد وان کان عالما فهو
جاهل [illegible] فی معصیة ربه [illegible] سبحانه قول یوسف لاخوته هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون [illegible]
الجهل [illegible] فی معصیة الله [illegible] انهم لا یعلمون کنه ما فیه من العقوبة [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
[illegible] توبه کند [illegible] گناه نکرده [illegible] فرمود که هیچکس نزد خدا محبوب‌تر از مرد و زن توبه کننده نیست و حضرت
صادق ع فرمود [illegible] رحمت الهی [illegible] گناهان [illegible] استغفار [illegible] استغفار
[illegible] دوای درد گناهان توبه و استغفار است [illegible]
[illegible] توبه [illegible] حضرت باقر
فرموده [illegible] توبه و استغفار [illegible]

فی التوبة ۱۴۵

وعفو میکند از سیئات دیگر نهار مؤمن را از رحمت خدا ناامید مکن و در حدیث معتبر منقول است که راوی از امام پرسید که اشیا است ابتدی مثلاً هست اهل
بگناه و در حدیث صحیح حضرت صادق فرمود صغیره نمی باشد با اصرار و کبیره نمی ماند با استغفار و در حدیث صحیح فرمود بخدا که نمی خواهد از طاعت
واقبول نمی فرماید با اصرار بر گناه و از رسول خدا ذکر فرموده که از علامت شقاوت خشکی چشم و قساوت قلب و شدت حرص و اصرار بر گناه و حضرت
صادق فرمود چون خدا خیر بنده را خواهد و او گناهی کند او را به بلائی مبتلا میسازد که استغفار را بیاد او دهد و توبه کند و الا و نعمت میافزاید و حضرت
رسول فرمود یاد نفس مؤمن اضطراب از گناه بیشتر از اضطراب گنجشک که در دام افتد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که اشک نمی خشکد
مگر بجهت قساوت دلها و نمی باشد مگر بکثرت گناهان و فرمود خیری در دنیا نیست در زندگی مگر دو کس یکی آنکه هر روز گناهی میکند
دیگری که بتوبه تدارک نموده و اینکه امور را که چیزهای که آدمی بسبب آن از کار اند و تضییع او قات او را باعث میکرد و هم صحبتی اهل
دنیاست و مخالطه و دوستی نمودن با ایشان است که آدمی را از ذکر و دعا و نماز و تلاوت قرآن و قضای حوایج مؤمنان و مسلمانان باز میدارند و در کشکول نقل
کتب حکیم الی اخ له یا اخی ان الدنیا و الاخرة الذین یکرمونک بالزیارة فیحضرونک یوماً وانک لا تنال الدنیا و الاخرة الا بیومک فاذا ذهب یومک فقد خسرت
الدنیا و الاخرة و در حدیث منقول است که یاد داشته باشد که هر ساعتی از عمر او بیهوده میگذرد و روزی که گناه از او سر زند و روزی که بی توبه
میکند یاد باید کرد که بنا بر آنکه بر خود بطول امل که خواهم بود و خواهم نمود و چه دنیا منتظر فردا که فردا هم بسیار ایام فرصت دارم که غافل از یاد دارای
دیگر برگشتن و تدارک مافات او باید کرد که در توبه و تدارک چه انتظار میکشد که انتظار روز دیگر و گاه باشد که اواطاعت کند یا افلاس که از خدا
فراموش نماید باید بداند که مقصد است و ایمن از کار ماند و مرگ که بتعجیل در رسد و مهلت ندهد یا فتنهای که تدارک آن ممکن نمیشود غایب است که طاقت
خواهد شد و با قیامت که از هول و فزع شدید شد است و در حدیث وارد است که هر که او را خبر داد ندانستند از آنچه در آنچه بر او گذشته است و اند
که جنبه خواهد شد و نیست که لقمن به پسر خود گفت ای فرزند توبه را تاخیر مکن که مرگ ناگاه میرسد و هرکه تاخیر انداخت در توبه و ایمن از دو خطر عظیم
میرسد اگر زنده ماند و تا دوام زندگی معصیت میکند و سیاه دل میشود و دیگر آن که توبه بکند و اگر با دوام وگرنه که مهلت ندهد و نمی یابد و مؤکد
اینست که در بحارالانوار از حضرت صادق روایت کرده که چون آیه والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم
ومن یغفر الذنوب الا الله نازل شد ابلیس بر کوه مکه بلند آمد و بلندترین آواز فریاد کرد که جمیع شیاطین نزد او جمع شدند
و گفتند ای سید ما چرا ما را طلبیدی گفت این آیه نازل شده است کیست که با آن برابری کند یکی گفت من چنین و چنان میکنم آن
گفت تو اهل این نیستی دیگری برخواست و نیز مثل این کلام گفت چیزی نشد تا آنکه وسواس خناس گفت من اهل آنم ایشان را وعده میدهم و امید میدهم که تا وقت توبه
نیست و بیاد دو و امید وعده دراز ایشان را میدارم تا آنکه گناه مرتکب شوند استغفار را از خاطر ایشان فراموش میکنم و بی توبه میمیرند ابلیس گفت
انت لها موکل الی یوم القیمة پس آن ملعون را تا قیامت موکل این کار کرد و بعضی از محققین گفته اند که اکثر اشخاص توبه و تاخیر توبه میکنند و از وقتی بوقت
دیگر میاندازند میان دو خطر عظیم است و اگر از یکی سالم ماند از دیگری سالم نمی ماند اول آنکه اجل کریبان او را بگیرد و وقت تدارک نماند و در دو گناه
توبه نرسد گردد و مضمون وحیل بینهم و بین ما یشتهون شامل او گردد در آنجا باشد که در حال احتضار از اضطراب اهوال شیطان او را ترک ایمان بغاوت
ببرد نعوذ بالله من ذلک دوم آنکه ظلمتهای معاصی بلاد گناه او را گرفته و مجتمع شده بر دل طبع و رین رسید که قابل محو نباشد همچنانکه از نفس آدمی بر آینه
اینه بهم رسد چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس ... بر آینه مکرر بهم رسد زنگ میکند و چون مدتی بر نجات ماند و ازاله
ندهد ... مشرف ... و از قبول توبه باز مانده و قابل جلا نمیشود چنانکه فرمود کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی بر دلهای چون گناه
دران بهم رسید چنانکه فرموده طبع الله علی قلوبهم این دلها مطبوع و منکوس شود و سیاه میشود تا آنکه بجایی برسد که دیگر شریعت در نظر او سهل
و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمان از دل زایل میکند و چنانچه سابقاً بر آن اشاره نمودیم قصه آن پیر آنکه خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که
غرغره نکند یعنی روح بگلو رسد و غرغره و حلقش ظاهر شود و معاینه امور آخرت نکرده باشد بیانکه هنگام مرگ او برسد و جای خود را در بهشت
یا دوزخ باو نمایند یا رسول خدا و ائمه علیهم السلام که در وقت احتضار حاضر میشوند مشاهده نماید پس در آن وقت باجماع علماء توبه قایده نمیکند و
مقبول نیست چنانکه قال تعالی و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان یعنی نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا آنکه
که یکی از ایشان را مرگ حاضر میشود میگوید الان توبه کردم الخ و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مراد معاینه امور آخرت است

بالجمله

۵۲۰

و بالجملة التوبة مقبولة فی کل حین الا ان یعاین و یعلم بالموت و استیقن الامور تصیر عند ها ضروریا و یکون ملجأ الی التوبة من هذه الامر

فتها با بها و بعضی از مفسرین گفته اند که از جملهٔ الطاف خدا و فضل و رحم است بسبب آن است که ذکر کرده است قابض روح اول آغاز کند و نزع روح از انگشت

پا بها دستی و حق تعالی با الاستیات بیشتر میرسد بعد از آن بحلق میرسد تا آنکه در این مهلت بعد نه تواند روی دل خود را بسوی خدا خود بگرداند و وصیت

و توبه بجا آورد پیش از آنکه معاینهٔ امور آخرت نماید و توبه اش مقبول نباشد و از وجوه جهالت بطالبه و با رضا نماید و رحمت که مفارقت کند با رضا

ذکر حقتعالی بزبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بر گناه داشته است و توفیق یابد که قدرت بر عود بسوی آنکه

نداشته مثل اینکه کسی زنا کرده و بعد از آن ذکر او را قطع کرده با عنین شده پس توبه کرده و عزم نموده که دیگر عود ننماید اگر قدرت داشته باشد آیا توبه

مقبول است یا نه با چنانکه بهوش شده باشد که دیگر قصد نتواند از و منصور باشد اکثر علما گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست زیرا که

پر و جاست و در بعضی احادیث هم دلالت میکند بر قبول توبه آنکه توبه همان ندامت و پشیمانی است که تواند

با عزم بر ترک در آینده در صورت قدرت و امکان و اما نفس ترک کردن از ثمرهٔ توبه است و لکن عاقل باید که در وقت قدرت بر معصیت ساعتی دل خود را جا

با آن از مناهی بوده باشد که به رضا اگر ادار دریابد تو بیچ جهت نداشته باشد چنان وقتی که بسیار از زمانه کرد کو بند رفکر دین و اند

فصل بدانکه در اخبار توبه وارد است که اگر کسی پیش از آنکه با یکساعت قبل از وفات یا یکهفته یا یک روز توبه کند یا پیش از آنکه در روز کار و کرد و مرگ را ممتا

نبیند حقتعالی توبه او را قبول میکند و اقل مراتب توبه آنست که پشیمان شود از آنکه کرده است و عزم کند بر عدم فعل در آینده و با الامر بعد از آن باید که بر پشیمانی

و صدق بقاست چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده که مردی در حضور حضرت امیر گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت در عزای تو نشیند میدانی

استغفار چیست و آن درجهٔ علیین است و آن اسمی است که شش معنی و الفم میشود اول پشیمانی از گذشته دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سیم آنکه ادا

کنی بسوی مخلوقین حق ایشان را الا آنکه در وقتی بمیری باید پاک باشی و حق کسی بر ذمهٔ تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع

کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده شده است که آنرا بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو با استخوان تو بچسبد

گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را چنانکه با وچشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از

حضرت صادق منقولست که پیکر مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسیست که استهزا کند و چون عزم بر ترک لازم ندامت است بلکه اصل این

چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرمود که پشیمانی بر گناه باعث بر ترک آن میشود و از حضرت عیسی روایت میفرماید که گذشت بجمعی که میگریستند

پرسید که بر گناهان خود گریه میکنیم فرمود ترک کنید تا مغفرت یابید پس معلوم شد که هرگاه از معصیت باز نایستد و توبه نکرده استغفار کند خود را از

داده و از حضرت رسول منقولست که هرگاه آثار توبه بر تائب ظاهر نباشد پس توبه نکرده است و راضی کردن خصمان و قضاء نماز و فرایض که نکرده یا

درست ننموده و شکستگی و تواضع با خلق و ترک غرور و تکبر و بیدار بودن شبها و روزه گرفتن و گداختن بدن بریاضت و صفای باطن

بکم خوری و خدمت پیشانی از خوف نار تا آنکه آثار ندامت از شوق بهشت بر روی و قلب او ظاهر شود مانند اولیا و استخوان از

آخرت و فوت پس چون هر یک ازینها بعمل آید تائب کامل و ناصح نفس خود است و در حدیث دیگر فرمود که توبه بجز اینها تمام نمیشود

از جهل بعلم و از معصیت بطاعت و از ریا باخلاص و از کذب بصدق و از تکبر بتواضع و از حرام بحلال و از خواب شب به بیداری بطاعت و قیام

میباشد تائب کیست بعد فرمود تائب نیست کسی که خصمان از و راضی نباشد یا روزهٔ قضا بجا نیاورد و تغییر ندهد لباس و مجلس و همنشین

خلق و نیت خود را و ایثار نماید زیاده بر قوت خود را با آنکه خلافست در آنکه آیا این امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمجرد ندامت و

عزم بر عدم عود بآن گناه توبه متحقق میشود و اینها واجبات دیگرند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و گاه

بکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک اینها معاقب بود و از بعضی اخبار مستفاد میشود که شرط باشد لکن اظهر آنست که ذکر شد و این

کامل تر است و از کمال مرتبه میرسد که حق گناهان او را بحسنات مبدل میکرداند بسبب همان گناهان او را درجات رضوان میرساند چنانکه در

حدیث باین شاهد است و توبه را درجات و مراتب و فواید مختلف است و اول مراتبش آن احاطه عذابست که مرتکب آن شده بود و بعمرا و از توبه او که

قبل از معاینه و اضطرار است و اعلی درجات و فواید آن است اعلی درجات که آن مرتبه مقربین و انبیاء و مرسلین و خواص اهل اسلام است

چهارم توبه قبل از معاینه تحت میشود بلکه لا بد است از ثواب بدن و اعمال صالحه که قابل آن کمال پیش از مرگ توبه کند و تدارک ما فات و اصلاح احوال نماید

تا توبه دریکسان نکند واگر آن معصیت شود بگناه و همچنین آنکه در اعمال و اسباب جزاء توبه روان اگرچه تحقق شرایط بعلت باعث سقوط عقاب میشود اما اینها
عالم موهوم میکردد و احیاء ما ضیر را تحقیق اصحاب مراتب توبه حاصل بوده اند و راه صحیح من الاخیار بوده اند و معلوم است که هر دمان با معنا
ناجی اند با فائده شاکر دو دنیا مثل پادشاهی است که اهالی اسلام هم میرسانند بعضی را بقتل میرسانند ایشان از ها الکر اند و بجز اعقاب میکند اما بقتل
ایشان از عقاب بیرون الله و بعضی را نها میکند ایشان تا بوشند و بعضی خلعت میدهند هم الفائزون حراب توبه از کاملها است و معلوم است که
تائبین را سلامت حاصل میشود اما سعادت ندانند بلکه از آن محروم هستند و فائز نمیشود و هر چه حاصلست فتامل جدا پس کسیکه خواهد توبه او به حد کمال
برسد و ز آن معصیت که کرده بالمره از اینجمله زده شود باید بعد از تدارک و تلافی هر معصیتی بدوام ندامت و قضاء عبادات و ادا مظالم پیوسته
بر حال خود گریان و همیشه متالم و محزون و نالان باشد و بازای هر معصیت نفس خود را بزحمت ببندانند و بریاضت شرعیه و باطن خود را از گناهان پاک
صیقل و نادامت شوید و قصد بعدم عزم بر معصیت داشته باشد و گناهان را سهل و حقیر نشمارد و ایمان خود را جبران کرد و تفکر او باشد و اگر از
هم صحبان بد اجتناب نماید و شبها را به بیداری بصبح رساند و روزها را بتشنگی روزه بشب آورد و از خدا استعانت جوید که به حال وسعت و شادی
و زمان سختی و بد حالی و در برنج اتی شریعت ثابت و مستقیم بدارد و در بلاها و مصیبتها صبر کند تا از درجه توبه کامل کنند کان ساقط نشود و چون خیر
کند از گناهان خود باد و تحمل ایذاء بود و درجات او بلند میکردد تمام از خلق که گناهان بزرگ جرم نموده مشوه و معصیت عظیم و بدانکه این بود شده
است از استغفار طوایف انبیا و اوصیا توبه ایشان بواسطه نزول نهادن بشریه جسمانی و ابتلاء ایشان به بدن عنصری که لابد بود از برای ایشان از ترتیب بدن
و اکل و شرب و وقاع و خواب و التفات باصحاب و اشتغال ایشان از مقام شهود و استغراق بانهما اندند دامن قبیل ترا بر ایشان نوع گناهی شمرده همین آنکه
است که حسنات الابرار سیئات المقربین آنچه از برای طایفه ابرار و نیکان طاعت است از برای مقربین معصیت است چرا که ایشان همیشه در مقام وصایت
شهود بدان بهجت بوده و این فقره به تفصیل در ابواب سابقه مذکور شد و توبه عوام از گناهانست و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست و در
این مقام از خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در باب توبه شیخ بهائی رح شعری در کشکول نقل کرده و چون نظم بفارسی از شیخ طوسی نیز آنقا
و بعضا از نظمای او بفارسی فاضل مجلسی رح در رساله عالم المجالس الانوار که در باب سعد و نحس ایام گفته ذکر نموده و از آنجمله این ابیات است شعر از هر جرمی
از به هر تو کردم توبه و ز نیکوئی خودم از آن هم توبه وان نیکه بعد از این برای تو کنم که بهتر از آن توان از آن هم توبه بلی اوراد و اوضاع بندگان خدا نیز
دین کرا پرده است اغرب حضرت معبود نها ده اند به مقام محمود رسیده اند چنین میباشد و در انوار نعمانیه از ابو سلیمان الدارانی که از اهل معرفت است
نقل کرده که میکفت هر گاه عاقل که به نکند در بقیه عمر خود مکر بر آنچه از عمر او در غیر خداوند سبحانه و در سوای طاعت او گذشته است تا وقت مردن او
گست چه جای آنکه بقیه عمر خود را نیز چون گذشته در غفلت با تمام رساند و کسیکه قدر عمر و فایده آن را دانست و فهمید که چه چیزها از آن تحصیل میتوان نمود
میداند که هر لحظه از آنکه در معصیت ضایع شد چه حسرت و ندامتی دارد و ما احسن کلام وقع الینا من سیدنا المرتضی نور الله ضریحه و حاصل الاعتراض
علی الانسان بانه اذا اذنب ذنبا یقول نرجو عفو الله متعمدا علی العفو مع انه لم یوجبه علی نفسه والذی وجبه علی نفسه وهو ایصال الرزق لم یصدق الله فیه
و لم یعتمد علیه فطلبه فی البراری والبحار و هو تعالی یقول و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها فهو سبحانه تضمن ایصال الرزق الی کل احد فکیف لا یعتمد
علیه فیما ضمنه لک و اعتمد علیه فیما لم یوجب علی نفسه و لو ضمن لک الف دینار رجل نصرانی او یهودی من الاعراب بین التجار کنت تصدقه و تعتمد علیه فیما
تکیف لا تعتمد علی ضمان من له خزائن السموات والارض ما هذا الا السفه والجهل و مناسب مقام شاعر چه خوش گفته که خدا کسی کلفی نبود برزق ما بس
از سوز درون سوخته پیراهن ما **فصل** بدانکه توبه که جامع شرایط بوده باشد در درگاه الهی مقبولست باجماع جمیع علماء و تصریح باین در آیات و اخبار
شده و خلافی نیست میانه علماء اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه اما اگر توبه کند و مدتی ثابت باشد بعد از آن توبه خود را بشکند و باز
گناهان فرو رود و باز باز توبه دوره مطلقا ندامت و پشیمانی از گناهانیکه میکند نداشته باشد صاحب این نفس صاحب نفس اماره است و شرارت
خیر ش غالب است و از درجه توبه کنندگان ساقط است و امید آن قوی هست که توفیق توبه هم نیابد مثنوی ای خبر هات انخبره بیخبر توبهٔ تو از
توبه و هر کسی از گناهی که کرده پشیمان شود و توبه کند ولیکن بنفس خود اعتماد نداشته باشد که دیگر او بگناه نماید و عود بآن نکند و خاطر جمع از خود
نباشد پس نباید بدین سبب از توبه باز ایستد و چنان گمان کند که توبه او فایده نمیبخشد چه این فریب شیطانست و از کجا میداند که متمکن از آن معصیت
خواهد شد شاید پیش از آن با توبه از دنیا برود و باید قصد او این باشد که دیگر عود نکند و از خدا استعانت جوید اگر باین قصد وفا کرد به مطلب خود رسید

وا

۱۲۲

و اگر نفس بر او غالب شد گناهان سابق او آمرزیده شده و از آنها خلاصی یافته و بغیر از این گناهی که بعد از توبه مرتکب شده بر او چیزی نیست و این از مطالب عظیمه و فواید جلیله است پس نباید خوف از شکستن توبه کسی را از توبه باز دارد بلکه باید مبادرت بتوبه نماید و اگر بعد بگناه عود کند باز قضا توبه بکند و در عقب آن حسنه بجا آورد که محو آثار آن گناه را بکند و قصد کند که تا آخر عمر دوباره آن نکند و خود را بطاعتی که ضد آن معاصی است که کرده بدارد تا اثر معصیت را برطرف کند حضرت رسول صلعم فرمود … و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که بنده گناهی میکند و خدا بجهت آن گناه او را داخل بهشت میکند راوی گوید که عرض کردم چگونه گناه داخل بهشت میشود فرمود بلی گناه میکند پس همیشه از آن گناه خود ترسان است و نفس خود را دشمن دارد و بآن بهشت میرود و فرمود که بنده مؤمن چون گناهی کند هفت ساعت خدا او را مهلت میدهد اگر استغفار کرد چیزی بر او نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت توبه و استغفار نکرد یک گناه بر او نوشته میشود و حضرت امام محمد باقر ع بمحمد بن مسلم فرمود که مؤمن هرگاه توبه کند گناهان او آمرزیده است پس بعد از توبه و آمرزش از سر گیرد کار را بخدا قسم که توبه نیست مگر از برای اهل ایمان محمد بن مسلم عرض کرد که بعد از توبه عود بگناه کند و باز توبه کند حال او چگونه است حضرت فرمود ای محمد بن مسلم آیا چنان می بینی که بنده از گناه نادم شود و از خدا طلب آمرزش نماید و خدا توبه او را قبول نکند عرض کرد که مکرر چنین میکند یعنی گناه میکند و توبه میکند فرمود هر وقت که مؤمن بازگشت و استغفار و توبه کند خدا بسوی او بازگشت میکند و در بحار الانوار و انوار نعمانیه و غیر اینها روایت است که حضرت آدم ع عرض کرد پروردگارا شیطان را بر من مسلط ساختی و او را در عروق بدن من جای دادی در عوض آن چه بمن عطا فرمائی خطاب رسید که ای آدم از برای تو این قرار داده ام که هر یک از ذریه تو که قصد معصیتی کند تا آن را مرتکب نشود چیزی بر ایشان نوشته نمیشود و چون مرتکب آن گردید یک گناه بر او نوشته میشود و اگر قصد طاعتی کند و آن را نکند یک حسنه از برای او ثبت میشود و اگر بکند ده حسنه از برای او نوشته میشود و آدم عرض کرد پروردگارا زیاده کن فرمود که توبه از برای ایشان قرار داده ام تا نفس ایشان با قلب است عرض کرد که این قدر مرا کافی است و با وجود اینکه … الهی … میشود که مصرین بمعاصی توفیق توبه را نمی یابند نعوذ بالله تعالی شانه پس ای برادر دینی از خواب غفلت بیدار شو … بحال خود نظر کن احوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دین اند برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولی چند گریه کرده اند حضرت آدم ع سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید تا توبه اش مقبول گردید حضرت داود ع آنقدر گریست که گیاه از آب دیده اش روئید و اثرش باقی … توبه کامل … طاعت خدا آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است بغیر از استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و زنهار لا احدی چنان گمان نکند که ممکن است اثر گناهی که کرده باو نرسد و بر پایان گرفتار نشود چه این امر بسی محال و چگونه محال نباشد و حال آنکه خدا از انبیا و اولیا که از پیغمبران سر زد نگذشت و از ایشان مواخذه فرمود پس چگونه از گناهان عظیمه و معاصی کبیره که از دیگران سر زند میگذرد چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام روایت است … و تا آفتاب بر زمین … پیغمبران … که مواخذه ایشان را … ایشان را مواخذه نموده اما اشقیا را مهلت میدهد … عذابها معذب سازد

فصل بدانکه خلاف است میان متکلمین که آیا توبه مبعض صحیح است که از بعض گناهان توبه کند دون بعضی خواجه نصیر و بعضی از علماء گفته اند که توبه نمیباشد مگر از همه گناهان پس نمیشود که کسی از بعض گناهان توبه کند و از بعضی نکند اما علامه حلی و جمعی از علماء توبه بعض را صحیح میدانند و مجلسی رح نیز این قول را اختیار نموده و اگر صحیح نباشد لازم میاید که کافری از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و فاضل کامل مجتهد بل جناب آقا محمد ملا مهدی نراقی طاب ثراه نیز در کتاب جامع السعادات این قول را اختیار نموده و گفته که صحیح است توبه کردن از بعضی گناهان دون بعض بشرط آنکه از آن نوع نباشد مثل اینکه از گناهان کبیره توبه کند نه از صغیره یا از حق الناس توبه کند نه حق الله یا از قتل مسلمین توبه کند … یا از شرب خمر … از آن توبه کرده … و توبه اکثر توبه کنندگان از این قبیل است ولیکن توبه از بعض گناه دون بعض دیگر که از آن نوع باشد معنی ندارد و صحیح نیست مثل اینکه توبه کند که … حرام نخورد اما از گوشت حرام مضایقه نکند یا توبه کند که … اما از غیبت دیگران مضایقه نماید … و قبل از … جناب آخوند ملا مهدی … فاضل نراقی آخوند ملا احمد معاصر … این قول را … اند و این قول … است و دلیلش واضح و لا یحتاج …

فصل بدانکه … گناهان کبیره … گناهان صغیره است چنانچه خدا تعالی میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم …

آنچه بر شما حرام شده است از کفاره سایر گناهان شما میکنیم و اجتناب کبیره در وقتی کفاره صغیره میشود که با قدرت و اراده از برای خدا آنرا ترک کنی نه
اینکه قدرت بر آن نداشته باشی یا از راه ترس مردم یا حفظ آبرو و یا بجهت عدم شوق و رغبت آنرا ترک کنی چنین اجتنابی کفاره صغایر نمیشود و اعلم الاصرار فی الاصل
من الصر و هو الشد و الربط و منه صرة الصرة ثم اطلق علی الاقامة علی الذنب من دون استغفار کأن المذنب ربط بالاقامة علیه کذا ذکره المفسرون
فی تفسیر قوله تعالی و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون و شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه مشترکند در مخالفت امر و نهی
و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم
بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند قال الشیخ الجلیل امین الاسلام ابو علی الطبرسی طاب ثراه فی کتاب
مجمع البیان بعد نقل هذا القول و الی هذا القول ذهب اصحابنا رضی الله عنهم فانهم قالوا المعاصی کلها کبیرة لکن بعضها اکبر من بعض و لیس فی الذنوب صغیرة
و انما یکون صغیرا بالاضافة الی ما هو اکبر و یستحق العقاب علیه اکثر انتهی کلامه و این قول اگر چه از این فحول صادر شده بسیار بعید است چه منافی با آیات و اخبار
بسیار است و حمل آنها بر آنکه گناه صغیره نسبت باشد آن باشد که گناه واحقر نسبت با بشهوت و معصیت خداوند کبیر و صغیره و حقیر نباشد و نافرمانی خداوند
جلیل عظیم و بزرگ است پس حق آنست که گناه بر دو قسمست یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه او را از عدالت بیرون میبرد و مستوجب عقوبت الهی میکند
بلکه از بعضی آنها ایمان نیز بدر میکند و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مغفور
بعفو است و حق تعالی بفضل خود آنها را می بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است
شهید رحمه در قواعد خود مقسم کرده اصرار بر گناه را بفعلی و حکمی فقال الفعلی هو الدوام علی نوع واحد من الصغائر بلا توبة او الاکثار من جنس الصغائر بلا
توبة و الحکمی هو العزم علی تلک الصغیرة بعد الفراغ منها اما لو فعل الصغیرة و لم یخطر بباله بعدها توبة و لا عزم علی فعلها فالظاهر انه غیر مصر انتهی کلامه
رحمه و شیخنا البهائی بعد از کلام شهید را بعینه گفته و لا یخفی ان تخصیص الاصرار الحکمی بالعزم علی تلک الصغیرة بعد الفراغ منها یعطی انه لو کان عازما
علی صغیرة اخری بعد الفراغ مما هو فیه لا یکون مصرا و الظاهر انه مصر ایضا و تقییده ببعد الفراغ منها یقتضی بظاهره ان من کان عازما مدة سنة
علی الزنا مثلا ثم لم یتیسر له اصلا لعدم تمکنه لا یکون فی تلک المدة مصرا و هو محل نظر انتهی کلامه رحمه و بعضی دعوای اجماع کرده اند بر آنکه دنبال کردن گناه
هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب گناه او زیاده از اجتناب باشد و هر گاه گناه او مستمر شود و بی توبه مرتکب آن میشود البته قدح در عدالت او میکند
و مجلسی رحمه گفته که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر آن گناه و تکرار آنست بدون توبه یا ارتکاب صغایر شدن بحیثیتی
که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در میان آن ندامت و پشیمانی او ظاهر نشود انتهی کلامه رحمه و بدانکه آراء اکابر در تحقیق کبایر مختلف است بعضی
گفته اند هر گناهی است که حق تعالی در کتاب عزیز وعید عقاب بر آن کرده و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع مقدس بر آن حدی مقرر کرده یا تصریح بوعید عقاب
در آن نموده باشد و طایفه گفته اند که هر گناهی است که کردن آن مشعر باشد بعدم اعتنای فاعل آن بدین و بعضی گفته هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی معلوم
شده باشد و بعضی گفته هر گناهی است که وعید شده بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و ظاهر آنست که هر گناهی که در قرآن مجید وعده عذاب بر آن شده
کبیره است و از بعضی روایات هفتصد مستفاد میشود و چنانکه اصحاب ما میشاید از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده اند و جناب آخوند ملا محمد تقی مجلسی
رحمه در بعضی از تصانیف خود همه را بتفصیل ذکر نموده و خود فاضل مجلسی رحمه نیز در بحار و صراط المستقیم بتفصیل بیان آنها کرده و در حق الیقین هم بعضی را
ذکر نموده و ابن خاتون در شرح اربعین بهائی رحمه فی الجمله تفصیل نیز ذکر کرده و در کتب ابن بابویه رحمه نیز مذکور است و در عیون الاخبار هم از حضرت
امام رضا حدیث طویلی در بیان آن روایت نموده و چون در این وجیزه بوجوه عدیده مؤلف قاصر را فرصت ذکر تمام گناهان کبیره نبود از نهج حواله
بمطالعه کتب علما رضوان الله علیهم نمودیم و بالله التوفیق فصل دانسته که توبه بقول اکثر متکلمین و فقهای امامیه عبارتست از پشیمانی بر معصیتی
که از آدمی سر زده و عزم بر ترک آن در آینده و همین قدر در قبول توبه کافیست لکن تفصیلی دارد باید دانست و بعمل آید پس بدانکه گناهی که از آدمی سر زده یا
محض حق الله است که غیر خدا را در آن حقی نیست یا در آن حق الناس نیز هست پس اگر از قسم اول باشد آن نیز بر دو قسم است یا چیزیست که قضا و تلافی
آن واجب نیست مثل شرب خمر و لبس حریر و شنیدن و غنا کردن در توبه این قسم همان پشیمانی و عزم بر ترک آن در زمان آینده کفایت میکند یا چیزیست که
تلافی آن شرعا لازم است چون نماز و روزه و حج و زکوة و خمس و کفاره و امثال اینها در این قسم علاوه بر توبه و پشیمانی و عزم بر عدم ارتکاب معصیت
باید با امکان آنچه ترک کرده قضا باید بکند که دیگر یقین بقضای آن حاصل شود و اگر از قسم دوم باشد که در آن حق مردم نیز باشد پس

چون

۵۷۴ چون کلام مجید الهی را نیز هست با ملاحظه حق الله با ندامت و پشیمانی و حسرت و حزن و الم و عزم ترک نمودن بکند و اما حق الناس را از این حق با خواست

که تعلق بمال میگیرد باید آن را بعوض داده بر عهده باشد با هم و اهل آن اگر حق مالی باشد واجب است که اگر قدرت داشته باشد آن را بصاحبش رد نماید و اگر صاحبش

معلوم نباشد بفقرا برساند و اگر بجهت تنگدستی قدرت بر اداء آن نداشته باشد از صاحبان ابراء ذمه بطلبد و اگر صاحب طلب متحمل نشود و او داری نکند

باید دست از صاحبان نداشته باشد باید تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری نماید که در روز حساب صاحبانش را از او راضی سازد و دنیا از برای طلبکار طلب

آمرزش کند و افعال حسنه بجا آورد تا در روز قیامت بعوض حق او بدهد و اگر حق بدنی باشد مثل اینکه او را کشته باشد یا عضوی از او را شکسته یا مجروح

کرده باشد پس واجب است که تمکین کند تا صاحب حق از او قصاص نماید یا چیزی از او قبول نماید و [illegible] شده متحمل شوی که او نیز نسبت بتو عمل آورد یا آنکه او را

بعجز و الحاح و باحسان و انعام از خود راضی سازد و اگر حق عرضی باشد مثل اینکه او را اکرام کرده باشی یا بهتان بسته یا غیبت کرده [illegible] اعتقاد باطل بر کرده

اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده که تا از آنها که بسبب او گمراه شده اند برنگرداند توبه او مقبول نیست ولکن حمل بر توبه

کامل کرده اند و اگر حد باشد مثل حد زنا اگر شخص کسی که [illegible] عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین کند که بر او حد بزند یا عفو

کند و اگر نداند خلاف است که او را اعلام باید کرد یا نه و اصل مجلسی [illegible] ذکر کرده که بعضی گفته اند حق [illegible] شخصی و ساقط [illegible] ممکن باشد

بیان توبه ساقط کند لیکن اکثر علما مثل خواجه نصیر و علامه قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او است و موجب عداوت و کینه او میشود و اگر

مجملا ابراء ذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله با زوجه کسی این نیز چون حق الناس و حق الله هست بحکم دارد [illegible]

[illegible] در مسئله [illegible] ذکر نموده [illegible] که اگر چه [illegible] شرع [illegible] تملک [illegible] ولکن [illegible]

از جمیع [illegible] حق الناس در زنای محصنه قرار داده اند و چون در اعلام بزوج و مصالحا [illegible] طلبیدن او [illegible] اذیت و بغضا و

شحنا و عداوت و ظلم [illegible] بلکه قتل و فساد [illegible] از اظهار آن بزوج [illegible] منع نموده اند و گفته اند که [illegible] امکان [illegible]

بطلبد و احسان و اکرام و احترام در باره او بجا آورد و سعی [illegible] مقابل حق [illegible] زوج [illegible] بجا آورد و چون توبه حقیقی

از [illegible] عفو [illegible] و [illegible] خوشنود [illegible] مع الفضل [illegible] زنای محصنه اظهار [illegible]

زن واجب نیست [illegible] که اگر اظهار کند [illegible] باید توبه نماید [illegible] زوج [illegible] راضی نماید [illegible]

ناامید از رحمت و مغفرت [illegible] شیطان نشود و [illegible] درگاه الهی بتضرع و زاری بطاعت و [illegible] قیام و اقدام نمود

[illegible] که خصم او را از او راضی سازد [illegible] اگر حق [illegible] اگر [illegible] فاضل [illegible]

[illegible] اظهار نمودن [illegible] معراج السعادة گفته و اگر حق [illegible] مثل اینکه العیاذ بالله [illegible]

[illegible] کرده باشد [illegible] صعوبت و نهایت اشکال [illegible] اظهار [illegible] نیست اگر [illegible]

شده باشد چاره آن نیست مگر اینکه شب و روز بدرگاه پروردگار بناله و تضرع و زاری نماید و مواظبت بر طاعت و عبادت [illegible]

[illegible] و صدقه [illegible] بجا آورد و اگر [illegible] زنده باشد علاوه [illegible] انعام [illegible] و اکرام و احترام [illegible]

[illegible] امکان [illegible] نماید و [illegible]

حق [illegible] و اگر [illegible] باشد بحکم خدا [illegible] از تضرع و زاری غافل نشود [illegible] اگر [illegible]

[illegible] باشد که لطف الهی شامل حال او شده و [illegible] و صاحب حق را بالطاف پنهانی خود خوشنود سازد [illegible]

کلام علی الله [illegible] درگاه الهی [illegible] درگاه باری [illegible] اجابت [illegible] چنانچه شاعر نیز گفته

بیت چو [illegible] باشد [illegible] از [illegible] خداوند عالم [illegible] درگاه او [illegible]

گفته وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و امر بتوبه فرموده کما قال سبحانه أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و قال تعالی تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا

و جمیع مؤمنین را بتوبه و عده رستگاری داده کما قال عز شانه وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و تو [illegible] مرتکب [illegible]

از زنا و غیر آن [illegible] و عده توبه و بعد فرموده مگر کسیکه توبه کرده و عمل صالح بجا آورده باشد که مأوای او در جهنم نیست [illegible] قال الا من تاب

عَمَلًا صَالِحًا [illegible] فرموده که بعد [illegible] از کسیکه توبه نماید کما قال وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ و قال تعالی إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا و فرموده [illegible]

توبه میکند از عباد خود کما قال هو الذی یقبل التوبة عن عباده و قال تعالی قابل التوب و غیر ذلک من الآیات و با وجود رحمت نامتناهی الهی از کثرت معاصی و ملاحظه
اکثر اهل معصیت را از غایت طغیان و شقاوت و بدبختی توفیق توبه و راه یافتن نصیب نمیشود چنانکه در اکثر ابنای زمان از اشقیا و ظالمان مشاهده می
شود و چنان مغرور بحیات چند روزه و بمال و منال و مناصب سریع الزوال دنیای غدار که از موج سراب در نظر هوشیار بی اعتبارتر است گشته اند که بالتمام
از نجات جاودانی دست شسته اند و آیات و اخبار ائمه اطهار را در اسم و افسانه انگاشته اند بعضی از محرمات و مناهی را آنچه مفسده در ایشان شود بالذات
ارتکاب باکمال جور و سرور زنا اند و با وجود این علما و صلحا و عباد و زهاد را که اساطین بنیان دین و سلاطین عالم اند از جهانیان و سفهای سپاه [illegible]
و اگر امر و نهی ایشان نهاد در باره ایشان صادر شود ایشان را سخریه و مضحکه در مجالس و محافل خود ساخته کردار معاصی و مظالم است میگردانند و مع هذا خود را
از اهل عقل و اکیاس عالم می پندارند بلکه سلطان خلاق عالم میدانند و غافلند از اینکه در نظر ارباب فهم بدترین مردمان و رذل ترین ایشانند بلکه سگ بها
ازین بوده باشد اگر آینه و آب صاف [illegible] خود را احمق ترین ناس میدانند و چون وقتیکه در آینه یا آب صاف جمال خود را ببینند
الوف میفهمند که [illegible] بدترین ناس و قبیح ترین اشقیا اند و چون وقت رحیل [illegible] مرغ روح ایشان [illegible] در آن وقت قبایح اعمال و روسیاهی
خود را در آب عرق انفعال خواهند دید و [illegible] بیت چو مرغ جان فرو در پرید بال ببینی روی خود در آب اعمال [illegible] تامل و تا

چهارم در بیان معصیت زنا و لواط و مساحقه و احکام اینها و ذکر سایر [illegible] کبیره است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان معصیت زنا است بدانکه
زنا از اکبر کبایر و اشنع فواحش است قال الله تعالی و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا و بعضی از علما گفته اند قوله تعالی لا تقربوا الزنا هو آکد من ان یقول
لا تزنوا ای لا تقربوا الزنا بالعزم و اتیان المقدمات کالنظر و اللمس فضلا ان تباشروه انتهی و آیات در این باب بسیار است و شومی و مفاسد زنا در دنیا و عقبی
زیاده از حد حصر است و [illegible] و اخبار زیاده از حد و شمار است و در اینجا اکتفا بچند حدیث مینمائیم از جمله رسول خدا صلعم فرمود
هرکه زنا کند [illegible] در دنیا [illegible] هر طرف و قطع میشود نور [illegible] و عمرش کوتاه [illegible] غضب جبار
و خلود در جهنم [illegible] سولت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون و فرمود که هرکه بحرام با زنی جماع کند یا اینکه با
پسری لواط کند [illegible] اعمالش حبط شود [illegible] باشد که اگر یکی [illegible] چهار صد نفر [illegible]
[illegible] هرکس [illegible] بیشتر باشد [illegible] زن شوهرداری زنا کند از فرج هر دو [illegible] پانصد ساله راه و جمیع اهل
جهنم از گند ایشان متأذی باشند و هر زنی [illegible] بعد از آنکه در قبرش عذابش کرده
باشند و فرمود که شب معراج [illegible] فرزند زنا بهم رسانیده و [illegible] شوهرهای خود ملحق ساختند و آن شوهرها
با ایشان رسیده و باید دانست که انزال در فرج حرام و قطع نظر از زنا حرام دیگر است چنانکه منقولست از حضرت رسول صلعم که گناه هیچ نیست بعد از شرک
بدتر از وضع نطفه در رحم حرام و حضرت صادق [illegible] آن حضرت [illegible] که آدمی [illegible] عظیم تر نزد خدا [illegible] با امامی [illegible] کعبه
قبله عالم [illegible] بحرام در فرج زنی و فرمود [illegible] عذاب [illegible] در رحم حرام و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که [illegible] اهل محشر متأذی شوند [illegible] که میدانید این چه بوی است [illegible] فرج زناکاران است که بی توبه از دنیا
رفته اند لعنت کنید ایشان را [illegible] صادق [illegible] روایت که امیر المؤمنین ع
فرمود [illegible] هرکه [illegible] زناده [illegible] هرکه [illegible] خدا را میشناسد [illegible] معصیت
[illegible] رسول خدا [illegible] چهار چیز است که یکی از آنها داخل هیچ خانه نمیشود [illegible] خراب شود [illegible] خیانت و دامانده
دزدی و شرب [illegible] زنا [illegible] زمین [illegible] حرام [illegible] زنا [illegible] شود [illegible]
کرده شود و در خطبة الوداع فرمود که هر که پر کند چشم خود را از زن نامحرم خدا پر کند روز قیامت چشمهای او را از آتش و [illegible]
و شدید تر است غضب الهی بر زن شوهرداری که نظر بغیر شوهر خود کند [illegible] و هرکه شوخی کند با زنی که مالک نباشد
[illegible] هزار سال در آتش محبوس [illegible] و هر زنی که اطاعت کند [illegible] پدر [illegible] پاید [illegible] کند
[illegible] بحرام [illegible] زنی [illegible] روز قیامت [illegible] آتش [illegible]
[illegible] در آتش [illegible] خود زنا کرده [illegible] حضرت صادق ع فرمود که نظر [illegible]

تیرهای زهرآلود شیطان است هرکه ترک نظر حرام کند برای خدا حق تعالی ایمانی با او کرامت فرماید که لذتش را بیابد و فرمود که نظر شهوت زاید در دل و بسیار است که
همین نظر برای زنا کافیست و فرمود که زنا میراث فقر و پریشانی است و موجب خرابی هر قومی که در آن زنا ظاهر شد حق تعالی ایشان را مبتلا بطاعون
و وبا و زلزله و قحط میسازد و در فقیه از رسول خدا روایت نموده که فرمودند الزنا یورث الفقر و یدع الدیار بلاقع و نیز فرمود من لا یحضره الفقیه روایت
نموده که حضرت یعقوب به حضرت یوسف فرمود که اگر مرغ زنا کند حق تعالی پرهای او را میریزد و هم در فقیه از حضرت رسول روایت کرده که روز قیامت
چند کس هستند که حق تعالی در یوم القیمه با ایشان تکلم نمیکند و نظر رحمت بسوی ایشان نمیاندازد و ایشان را پاکیزه نمیکند و از
برای ایشانست عذاب الیم یکی مرد پیری که زنا کند و یکی پادشاه جباری است یکی از آنها فقیر مختال و متکبر است و فرمود زنا عمر را کوتاه میکند و در انوار نقل
و انجا از رسول خدا روایت منقول است که پرهیز نمایید از زنا که در آن ده خصلت است نقصان عقل و دین و رزق و بیرون رفتن حیا و غضب حق و هجوم ذنب و
اهل ایمان و ذهاب ماء وجه و بعد دعا و عبادت و لا تشبیه مثل هذه الاشیاء و در انوار و غیر آن گفته اند که از جمله آثار بد و مضرات زنا سرایت
است بأولاد و اهل حرم او و در من لا یحضره الفقیه از حضرت ابی جعفر روایت کرده که فرمود تعلیما او حی الله تعالی الی موسی بن عمران یا موسی بن
عمران من زنی زنی به و لو فی العقب من بعده الخ و در فقیه و انوار روایت کرده که در زمان داود مرد ناسقی بود که هر وقت با زن مرد فقیری میزد زنا
میکرد و زنی چون مشغول زنا شد از جانب خدا به قلب او افتاد که با مرد گفت هر وقت که تو پیش من میآیی مردی هم با زن تو زنا میکند و چون بخانه
خود آمد مرد بیگانه دید در فوق بطن زوجه خود که با او زنا میکند پس او را گرفته بخدمت داود آورد که او را حد کند و به داود عرض کرد که بین من و تو
امری است که بکسی نیفتاده خدا تعالی وحی نمود بداود که بگو که دین تو دانی بعنی که فعل بجای نفس خود نموده و نیز در انوار روایت نموده که مرد سقائی
بود در بلاد بخارا که همیشه آب میآورد بخانه صائغی بعضی از کتب و نظر بد نامحرم سی سال از هر گز صادر نشد اما روزی چون آب آورد زن او
دست زن زرگر گرفت و بطرف خود کشیده بسینه اش چسبانید و بغیر از جماع همه چیز از بوسه و غیر آن بعمل آورد و بعد رفت و چون شوهر زرگر بخانه آمد
زن با او گفت که امروز در بازار چه کردی شوهرش کوش بقول او نکرد اخر الامر شوهر را اصرار بسیار کرد و قسم داد که هر چه امروز در سوق بعمل آوردی بگو
صائغ گفت که زنی بمن سپرده بود که سوار بعضی دستبند و خلخال از برای او بسازم چون خواست که سوار را داخل ساعد خود کند ساعد او را دیدم که
شهوت بر من غلبه کرد از دست او گرفتم بجانب خود کشیدم و بغیر از جماع همه چیز بعمل آوردم چون زن صائغ این از زوج خود شنید تکبیر گفت و بعد از آن
فعل سقا را بشوهر خود نقل کرد و صائغ از فعل خود متنبه گردید که بجزای خود رسیده و امثال هذه الحکایات و الاخبار کثیرة لا نطول الکتاب بذکرها
فصل بدانکه در اینجا چند مسئله است باید ذکر شود اول آنکه اگر کسی زنا کند در زمان شریف مثل شهر رمضان و روز جمعه و اعیاد و نحو اینها یا در مکان
شریف مثل مسجد و حرم و مشاهد مشرفه چنین کس را زیاده از حد مقرر عقاب و عذاب یعنی تعزیر میکنند آنچه حاکم شرع مصلحت میداند و ظاهرا
در این مسئله نیست و در ریاض نیز گفته بلا خلاف یظهر و در سرائر و کتب محقق و شهیدین و غیر اینها احدی که خلاف کرده و از کتب اهل سنت مثل ابن
الجادم و غیر آن نیز عدم خلاف معلوم میشود قال فی الریاض و فی الخبر اتی امیر المؤمنین ع بالنجاشی الشاعر و قد شرب الخمر فی شهر رمضان فضربه ثمانین
ثم حبسه لیلة ثم دعاه من الغد فضربه عشرین سوطا فقال یا امیر المؤمنین ضربتنی ثمانین فی شرب الخمر فهذه العشرون ما هی فقال هذا لجرأتک
علی شرب الخمر فی شهر رمضان انتهی و اگرچه معصیت فاحش است هر وقت و زمان که بعمل آید لکن در بعضی از زمان و اماکن و اشخاص فحش چندان
شدید است بشرافت زمان و مکان و شخص چنانکه حسنات مضاعف میشود بشرف زمان و مکان و بعضی از علما ذکر کرده اند مثل روز عرفه و روز جمعه و
و ایام و لیالی شهر رمضان و عید اضحی و عید غدیر و امثال اینها که خدا کند از تقصیر کردن در این روزها که ممکن نیست نادر از اینها و هر که حفظ لسان
و سمع و بصر خود را در این ایام بکند خدا تعالی او را موفق شد و حفظ سایر اعضا از آنچه حلال نیست اگرچه واجب است در سایر الایام با که در هر حال
لیکن در این ایام آکداست چه این ایام افضل ایام است و در این روزها نزول رحمت و مغفرت و عتق از زنان چندان اسایر ایام است پس معصیت در آن
اشنع و افحش است و کل شیء کان شرفه عند الله تعالی اعظم و قدره اجل من الازمان و الاماکن و غیرها کان اختصاصه الی الله تعالی اکثر و تعدیه
الیه اعظم فمن عظم ما عظم الله تعالی فهو عند الله اعظم و من لم یعظم و لم یعرف نعمة الله تعالی علیه فهو یهتک حرمة الله و ما فی الله تعالی عند
استحق ان یکون عذابه مضاعفا و لذا زمان شریف لیلة نصف شعبان و لاشان آنها لیلة مبارکة عظیمة القدر عند الله تعالی فیها یفرق کل
امر حکیم علی احد القولین و تعظیم این امکنه و ازمنه به زیادتی اعمال و اذکار و صدقات و قربات میشود نه بارتکاب مناهی و معصیت دال بنقله

اجتناب از چیزهائیست که خدا حرام کرده است و تعظیم و تکریم اینهاست و ان کان ذلک مطلوبا فی غیرها الا انه فیها اکثر اجرا لما فیها من احترامها ... دلیل
شوند و عید بی باعث قدید و امثال اینها سر هست میکنند اکثر عوام دین ازمان صدین مشغول لهو و لعب و مناهی و محرمات و مداعبه میکردند و
کان یا کیفیات علی الاسلام و غیره و غیرها اهلها غرباء از این قسمت که اسند لال میکنند که تفضیل جلوس ... در زیارت المعاد از حضرت امام رضا
کرده که آنحضرت فرمود که ... که امر میکند حق تعالی ملائکه نویسنده کان اعمال را که قلم بردارند از محبان اهل بیت و شیعیان ایشان تا
سه روز از روز نهم بنویسند هیچ خطا و گناه ایشان را برای کرامت محمد و علی و ائمه صلوات الله علیهم و حاصل آنکه بعد این حدیث بعد از
نقل امام رضا فرمود که امروز روز استراحت مؤمنانست و روز سرور و آگاهی بشاشت و روز ترک کتابت و گناهانست و روز عباد تست و در
بسند معتبر از کافی روایت نموده از حضرت صادق که از آنجناب پرسیدند که در روز غدیر که هیجدهم ماه ذی الحجه است چکار در آن روز باید کرد
فرمود که باید روزه بدارید و عبادت کنید ... اینها فان مکرم باشند که حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام ان حرام الی یوم القیمة
و اگر کسی اعتقاد نماید که روز ... فانام که شرب خمر و زنا و لواط و امثال اینها در آن روز حلالست پس اگر شبهه محتمله در حق او نباشد چنین کس
علما کافر و نجس است و هر حدیثی که مخالف قرآن باشد تاویل بر آن نباشد از درجه اعتبار بقول ائمه اطهار ساقطست و لکن این حدیث قابل
بی آنکه مراد اظهار کمال اهتمام بتشریف و احترام این عید الاعظم الاکرام باشد باینکه مومنان و شیعیان خاندان باید لا اقل تا سه روز بشکر
نعمت عظمی و موهبت کبری مشغول ذکر و طاعت و عبادت شده باینوسیله گناهی نه کبیره و نه صغیره از ایشان سر نزند نظر باینکه مزید شرافت و عظمت
زمان و مکان موجب تضاعف ثواب و عقاب میگردد چنانکه از اخبار و فضیلت روزه و عمره و اماکن شریفه مستفاد میشود و پس تضاعف حسنات
مؤید میباشد چنین شیعیان در این ایام سعادت فرجام گناهی نه نویسند نه آنکه گناهی بکنند و ننوشتن از قبیل سالبه بانتفاء موضوع خواهد
بود و با وجود این حدیث اگر کسی احترام از روز را نکند و شرب خمر و زنا و لواط و امثال اینها را بکند باجماع علما امامیه در حد و تعزیر مضاعفست
و چون این روز را مخالفین عید میدانند در نزد ایشان با سایر ایام در اجرای حد شرعی تفاوت ندارد اما در سایر ایام مبارکه و عید فطر و اضحی
و امثال اینها حدش با تعزیر مضاعفست باجماع فریقین فتدبر حتی تعلم دوم آنکه فقره تا سه روز شاید برای کاتب باشد نه برای گناه یعنی کاتب اعمال
گناه در تمام سه روز از اتفاق افتاد در این سه روزه نمی نویسند نه آنکه مطلق ننویسند بلکه بعد از سه روز همان گناه را می نویسند چنانکه مقتضا و مفهوم غایه
است و سه روز مهلت است شاید توبه بعمل آید چنانکه در مطلق گناه وارد شده که تا هفت ساعت پای آن ننویسند و چون هفت ساعت بگذرد بدون توبه
و پشیمانی آن وقت بنویسند و نظر بشرافت قدر تا سه روز مهلت داده اند و مع هذا اگر کسی در این سه روز مرتکب گناهی شود که حد شرعی داشته باشد
بان باتفاق اصحاب امام ع یا نایب و که در زمان مجتهد جامع الشرایط است حد و با تعزیر مضاعف میزنند چنانکه سابقا مذکور شد و مثل اینحدیث
در فضیلت روز نهم ربیع الاول از حضرت امام حسن عسکری ع و از پیغمبر ص وارد شده و تاویل هر دو یکیست و در این مقام بجهت توضیح کلام عبارت
کتاب مجتهدین دین حلی قدس سره که در سرائر خود گفته ذکر شود قال فی السرائر من زنی فی شهر رمضان نهارا کان علیه الحد و عقوبة زائدة علیه لا
حرمة شهر رمضان و الزم الکفارة للافطار و ان زنی لیلا کان علیه الحد و التعزیر دون القضاء و الکفارة و من زنی فی حرم الله او حرم رسوله او حرم احد
الائمة ع کان علیه حد الزنا و التعزیر لانتهاکه حرمة حرم الله و اولیائه و کذلک اذا فعل ما یوجب الحد او التعزیر فی مسجد او موضع عبادة فانه یجب علیه
مع الحد التعزیر و فیما یوجب التعزیر تغلیظ العقوبة و کذا من زنی فی الاوقات الشریفة مثل لیالی الجمع او لیلة النصف من شعبان او لیالی الاعیاد
ایام هذه اللیالی او یوم سبع و عشرین من رجب و لیلته او خمس و عشرین من ذی القعدة او لیلة سبعة عشر من شهر ربیع الاول او یوم الغدیر
او لیلته او لیلة عاشورا او یومه او یوم عرفة و غیر ذلک من الاوقات المباركات انتهى كلام اعلى الله مقامه و اهل انصاف باید ملاحظه نمایند که افعال
و احکام اکثر عوام کالانعام میفهمند با امثال این قبیل علماء عظام که صاحب دفتر کلام ائمه اطهار علیهم السلام اند و بعد از استماع این کلمات و افقها
آیا از کسی پیدا میشود که بقول بی اعتقادان جاهل که از خدا غافلند خود داد و بورطه شبهه و ضلالت نداند و استیفاء حظوظ نفس همیراه
خدا ترجیح دهد و از محبت و پیروی اهل بیت عصمت با لمره دست بردارد و طینت کان گفته اند بشر الاستبداد او الاستبداد شعر من کان ...
سفتنام ایشهر گفتندم بکوان گفتنام نعوذ بالله من الخذلان و من غضب الرحمن مخفی نماند که باعتبار مکان و شهر و اشخاص هر بر معصیت عظم
و اکرمه ای اضافه ای از شرع رسیده باشد تعزیر علاوه میباشد و از این قاعده نیز معلوم میشود اما باعتبار مکان پس حق تعالی در باب حرم شریف

میفرماید ... فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم و ابن عباس رضی ... چون از مکه بیرون رفت و در طایف ... [illegible]
[illegible] ... اگر یک گناه در مکه کنم نزد من برابر هفتاد گناه است ... و چنانچه عبادات در مکه مضاعف
میشود سیئات هم مضاعف میشود ... روایات مختلف شده ... مجاورة ... و استحباب ... [illegible]
الکراهة انما هو خوف الملال وقلة الاحترام واما الخوف ... الذنب فيها اعظم قال الصادق ع كل الظلم فيه الحاد حتى ضرب الخادم ... قال
لهذا ينبغي الخروج منها عند قضاء المناسك ... معلوم گردید که ضرب خادم در مکه داخل الحاد است ... [illegible]
مجاورة ... باشد ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... بالاجماع ... [illegible]
[illegible] ... ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب
الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم ... ذی القعده و ذی الحجه
و محرم الحرام است ... رجب ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... کما هو المصرح به فی ... [illegible]
القرآن ... [illegible]
[illegible] ... من المتأخرين ... قال
[illegible] ... الاصل ... معلوم شد که
[illegible]
[illegible] ... واقع شده ... [illegible]
[illegible] ... اجماع ... [illegible]
در اشهر حرم ... [illegible] ... الاشهر الحرم
والظلم فيهن اعظم من الظلم فيما سواهن وان كان الظلم على كل حال عظيما ... [illegible]
... قال الله تعالى ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا وقال في حق الاذية الذين يؤذون
المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا ... [illegible] ... صلی الله علیه
[illegible]
من ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حرام است اجماعا ... [illegible]
[illegible]

تعزیر زنا ۵۷۹

بقیه و اکر زنا کنند انسان بزوجه ... باید مشغول ذمه مهر المثل در ذمه اند حتی اکر زنا بعد از آن استطاعت حج بهم رساند پس ملاحظه نماید و ببیند که اکر مهر
المثل را ادا کند از استطاعت میافتد در اینصورت اکر مایحتاج الیه و المؤنه خارج طریق مکه وفا نکند حج واجب نمیشود و اکر مثلا صد در فهیم زن باین
دیگر اکراه او اجبار او نا کرده باشد صد مهر المثل یک مرتبه او میباید لکن فی الشرایع و یثبت المکره علی الواطی مثل مهر نسائها علی الاظهر و در مسالک بعد از ذکر ما
مزبوره کفته هذا هو المشهور عند الاصحاب بل لم یذکر کثیر منهم فیه خلافا الی ان قال و النهی عن مهر البغی تدل علی ثبوته لغیرها انتهی و ابن ادریس در سرائر کفته
فاما ان کانت المزنی بها حرة فان کان ثیبا فکانت مطاوعة عالمة فلا شیء لها علی الزانی بها و ان کانت مکرهة فیجب علیه عقرها و هو مهر المثل شاء الا انها عم
بقی فان کانت بکرا و کانت مطاوعة فلا شیء لها لانها زانیة و بکارتها ذهبت باختیارها فان کانت مکرهة فلها مهر نسائها و یحسب دین ارش البکارة و لا
یجمع بینهما معا فلیلحظ ذلک و یتامل انتهی کلامه و در جواهر الکلام کفته فیثبت للمکرهة علی الواطی مثل مهر نسائها علی الاظهر الاشهر انتهی کلامه و ...
از آنچه ذکر شد واضح شده بوجود باید تابع اشرف ابوین میشود و در اینجا اشرف مادر است که مطاوعت نکرده و بزنا ملحق نمیشود و وارث هم از یکدیگر ...
اما توارث میتا او و مادرش میباشد ولکن مخفی نماند کسیکه باکراه و اجبار زن یا دختری زنا کند قتل او واجب است بلا خلاف اجده فیه بل الاجماع بقسمیه
علیه بل الحکم منهما مستفیض کالنصوص المعتبرة کما فی جواهر الکلام و در ایضا من کفته و کذا یقتل الزانی بالمراة قهرا اجماعا علی الظاهر المصرح به فی کتب
القضاة کالانتصار و الغنیة و غیرها من کتب الجماعة و الحجة مضافا الی الخبرین الخ در اینموضع احصان شرط نیست بلکه در کل حال زانی اکر باکراه زنا کرده
میکشند شیخ باشد یا جوان یا شاب یا حر باشد یا عبد مسلم باشد یا کافر بلا خلاف اجده فی شیء من ذلک کما اعترف به بعض الاجلة ... اکر کسی مرد با ...
که با زن او زنا میکند هر دو را میتواند بکشد اکرچه زوج غلام باشد و زنا ... کنیز باشد و ... و این حکم منوط بنفس الامر
است اما در ظاهر اکر این ادعا را بکند ادعا قبول نمیشود و اکر یکی یا هر دو را کشته باشد و بینه نداشته باشد یا اکر ولی تصدیق او را نکند قصاص میکنند
که در شرع مقرر شده باینمعنی که اکر مرد را کشته قود لازم است قال فی الصحاح القود قتل بالقصاص و اکر زن را کشته اولیای زن بعد از رد نصف
دیه مرد که بایشان داشته باشد او را میکشند و اکر هیچ یک را نکشته و این ادعا را بکند اکر از اثبات عاجز باشد حد قذف را میزنند در حکم
ظاهر است اما در نفس الامر خدا مواخذه او نمیکند و مسئله ظاهرش انکار است و ... میتواند ذکر کند اکر ... بجوزد
چه در نفس الامر حق است و این حکم مقصود است مشاهده زوج اما در افراد ایشان با ثبوت آن بر بینه نمیتواند بکشد اما اکر کسی ببیند که
میخواهد بازن او یا با اولاد او عمل نامشروع بعمل آورد میتواند دفع کند و اکر از امتناع نماید در اینصورت میتواند او را بکشد چنانچه در قواعد
کفته حیث قال فی باب الدفاع و لو وجد مع زوجته او ولده او غلامه او جاریته من ینال دون الجماع کان له دفعه فان امتنع فله قتله اما در حکم مسئله
اولی محقق ره در شرایع کفته و لو وجد مع زوجته رجلا یزنی بها فله قتلهما و لا اثم و فی الظاهر علیه القود الا ان یاتی علی دعواه ببینة او یصدقه
الولی و در مسالک بعد از ذکر عبارت محقق طاب ثراه کفته اذا اطلع الانسان علی الزانی ولم یکن من اهل الحدود فمقتضی الاصل عدم جواز استیفائه بنفسه
لکن وردت الرخصة فی جواز قتل الزوج للزانی بها اذا علم الزوج بهما سواء کان الفعل یوجب الرجم او الجلد کما لو کان الزانی غیر محصن او کانا غیر محصنین
سواء کان الزوجان حرین او عبدین ام بالتفریق و سواء کان الزوج قد دخل ام لا و سواء کان دائما ام متعة عملا بالعموم و هذه الرخصة منوطة بنفس
الامر اما فی الظاهر فان ادعی ذلک علیهما لم یقبل و حد للقذف بدون البینة و لو قتلهما او احدهما اقید بالمقتول ان لم یقم بینة علی ما یبیح القتل
و لم یصدقه الولی و انه او سلبه مع الفعل باطنا لا ان کان ظاهرا و یحلف ان ادعی علیه ... بما یخرجه عن الکذب ان احسن لانه محق فی نفس الامر
موافقة فی ظاهر الحال الخ و این مسئله را جماعتی از اعلام مثل شیخ طوسی و علامه و محقق ثانی و صاحب کشف اللثام و غیر ایشان بالقطع بیان
نموده و فتوی داده اند اما ابن ادریس حلی ره کفته که اکر محصن باشند میتواند بکشد و ظاهرش اینست که در غیر محصن نمیتواند بکشد اما در فتوی
علی الاطلاق اکر با یکدیگر ... را هم نموده لیکن اکثر علماء احصان را شرط ندانسته اند بلکه مطلقا قتل را جایز دانسته اند و بهتر است که در این مسئله
عظیمه فی الجمله احتیاط داده شود قال فی السرائر اذا وجد الرجل مع امراته رجلا یفجر بها و کانا محصنین کان له قتلهما و کذلک اذا وجد مع جاریته او
غلامه فان وجده ینال منها دون الفرج کان له منعه منها و دفعه عنها فان اتی الدفع علی نفسه فدمه هدر فیما بینه و بین الله تعالی و اما فی الحکم فان قامت
البینة علی ذلک فلا شیء علیه فان لم یکن له بینة فالقول قول ولی الدم انهم لا یعلمون ذلک منه و علیهم القود انتهی کلامه قدس الله سره و در جوا[هر]
الکلام کفته اذا وجد مع زوجته رجلا یزنی بها و علم بمطاوعتها له فله قتلهما و ان لم یکن ذلک استیفاء الحد و لا اثم علیه کما عن الشیخ و جماعة القطع

به لكن قيده كابن ادريس باحصانهما ومقتضى اطلاق الاصحاب عدمه بل عن في النكت القطع بالاطلاق اى سواء كان الفعل يوجب الرجم او الجلد كما ٨٠

لو كان الزاني غير محصن او كانا محصنين وسواء ان كانا الزوجان حرين ام عبدين ام بالتفريق وسواء كان الزوج قد دخل ام لا وسواء كان دائما او

منقطعا لاطلاق الرخصة المستفادة من اهدار دم من اطلع على قوم ينظر الى عوراتهم وما ورد من اهدار دم من راود امرأة على نفسها حراما فقتلته المرأة

قال وان لم يكن عليه اثم فيما بينه وبين الله اذ لا اشكال ولا خلاف فانه في الظاهر عليه القود الا ان يأتي على دعواه ببينة او يصدقه الولي لكن قال والحصة [illegible]

بحكمه في نفس الامر لا في الظاهر وذلك لانها اباحة لقتلهما مطلقا وانما يتوقف جواز ان هذا الحكم ظاهر على انا اشتبهنا اصل الفعل يختص تفصيل الحد

بالرجم والجلد وغيرهما بالامام دون الزوج كما هو مقتضى ما سمعته من النصوص المفيدة ذلك المعتضدة بالعمل نعم هو مختص بمشاهدة الزوج

البينة التي سماعها من وظيفة الحاكم ولو دون الاقرار عن استشكل فيه في المسالك والله العالم انتهى كلام صاحب الجواهر ام اكر كسى بكر را

مقتضه بكند مثل اينكه ذكر خود را انقدر فرو برد [illegible] تا بكارت زايل شود يا بچه بكارت زايل كند هر چند با انگشت خود باشد يا لازم است

مثل او بدهد [illegible] خواه مفتض مرد باشد يا زن بلا خلاف جديد مثل اينكه زنى با دختر [illegible] مساحقه كند و موجب شود كه بكارت دختر زايل شود يا

بكند زن مرد با زن زايل شود وامثال اينها اگر مفتضه امه باشد بايد عشر قيمت او را بدهد بقول اكثر المصرح به في المسالك بل الاشهر كما في

الروضة بل كافة متاخرين نزديك است سواى حالمه [illegible] كه اختيار ارش كرده وتابع حلى شده بقاعده جنايت و شهيد در مسالك احتمال

وجوب اكثر الامرين من الارش والعشر كرده قال في الشرايع من اقتض بكرا باصبعه لزمه مهر نسائها ولو كانت امة لزمه عشر قيمتها وقيل الزم الارش و

الاول مروي ودر مسالك گفته القول بلزوم عشر القيمة للشيخ والاكثر استنادا الى الروايات الدالة على ذلك وقد تقدم منها وا القول بالارش لابن ادريس

اطراحا للرواية ورجوعا الى حكم الاصل من ان الجناية على الامة تضمن بما نقص الجناية من قيمتها والاشهر الاول وان كان السند لا يخلو من ضعف

ولو قيل بوجوب اكثر الامرين من الارش والعشر كان حسنا لان الارش على تقدير زيادته بسبب نقص حدث في المال بجنايته فيكون مضمونا ولو

كان المقتضه زوجه فعل حراما و مهر را مستقر المسمى در بعض عبارت معلوم شد كه اگر مقتضه زوجه مقتض باشد سواى مهر المسمى چيزى

بعهده او نيست ولكن فعل حرام كرده تعزير ميكنند او را ودر مسالة خلافي نيست قال في القواعد وفي ذهاب عذرتها ضمن ديتها وهو مهر

نسائها انتهى وقال في التحرير ولو اقتض بكرا باصبعه لزمه مهر نسائها وان كانت امة لزمه عشر قيمتها وقيل يلزمه الارش انتهى وقال في ارشاد ومن

اقتض بكرا حرة وازال بكارتها ولو باصبعه فعليه مهر مثلها رجلا كان المقتض او امرأة بلا خلاف اجده للصحيح المروى بعدة طرق الى ان قال واختلفوا

في غيرها فالاكثر على الظاهر المصرح به في المسالك بل الاشهر كما في الروضة على انه لو كانت المقتضة امة فعليه اى على المقتض لو كانت امرأة عشر قيمتها

للخبر اذا اغتصب امة فاقتضها فعليه عشر قيمتها وان كانت حرة فعليه الصداق وقصور السند او ضعفه مجبور بالشهرة الظاهرة والمحكية بل

على المتاخرين كافة عدا الفاضل في المختلف فاختار فيه الارش تبعا للحلي علا بقاعدة الجناية وتبعهما في المسالك فاحتمل وجوب اكثر الامرين

الارش والعشر الى ان قال بدانكه نسب ثابت ميشود بنكاح صحيح يا بشبهه مثل غير آن اجماعا و بزنا نسب ثابت نميشود چون ولدى كه از زنا هم رسيد آن را

منسوب به ابوين نمى باشد گو مى بايد ايشان توارث نميشود و چيزى كه از ناحيه زنا متكون شده بمادرش محرم نيست واگر دختر باشد بر پدرش حرام

نميشود و همكذا ولكن پدرش نمى تواند كه از منى خود حاصل شده نمى تواند برای خود تزويج كند و همچنين چيزى كه از زنا بهم رسيده مادرش نمى تواند

خود را تمكين نمايد عقد نمايد اجماعا من جماعة من علمائنا منهم العلامة في التذكرة وولده في الشرح والمحقق في الشرايع وشيخنا في انوار الفقاهة

مخلوق من مائه فهو ابنه [illegible] خلاصه بزنا جزئيه بغير از تحريم نكاح ثابت نميشود و در ساير احكام در حرمت نظر وغير آن مثل اجنبى است چنانچه

در مسالك گفته ومستند باجماع اصحاب شده وبعد از آن نقل اجماع ايشان كفته و حيث لا يلحق نسبه ولا يحرم ولا يجرى عليه الاحكام الا

وعبارة المصنف تشعر بالخلاف في المسالة الا انه ليس بصريح لان الخلاف واقع بين المسلمين في الفرع فالشافعية لا يحرمونها نظرا الى انها

شرعا اجنبية بينوا فقوا نبا على التحريم نظرا الى اللغة واتفق الفريقان على تحريم الولد على امه لو كان ذكرا ومؤيد تحريم الانثى على الاب عدم القول بالفرق والاتفاق

عدم ثبوت شيء من احكام النسب غير التحريم واما الفرق بين التحريم والنظر بان الاصل تحريم النظر الى سائر النساء الا الى من ثبت له النسب الشرعي والدخول

بنصها اولى بينه وان الانتساب حكم شرعي في ثبوته مع الشك في نسبه فشامل وارد في التحريم اذ ان دخل الولد في قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم دخل

في قوله ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آبائهن الا ان القولين موجهان والاجماع حكم اخر انتهى كلام مرحوم فاضل كه بعد از منهاج اند

فی الزنا

كفته واما الزنا فلا يثبت لا بالتحريم المتعلق بالنسب بل يحكم البنت في تحريم الوطي حكمها من عقد صحيح فيحرم على الزاني على ابنه وابيه وجدته البنت المخلوقة
من مائه وعلى الزانية الولد المتولد عنهما فلو اختص باحدهما اختص الولد بالاخر انتهى كلامه و در جواهر الكلام نيز بعد از نقل اين تصريح نموده و در انوار الفقاهة
كفته ولا يثبت النسب الا بالعقد الصحيح او الشبهة الملحقة به اجماعا ولا يثبت للزاني نسب يقتضي حقا من ديه او عفو او صلة او قطيعة او سيادة او شرف و
الظاهر انه اجماعي فيحرم نظر الاب لبنته والاخ لاخته من الزنا لعموم تحريم النظر مع الشك في شمول دليل التحريم وكذا الابن لامه ولا بنه او على ابن الزنا
وفروعهم ولا يملكهم وتقبل شهادته على نوبكنا بقول شهادته مطلقا وابوه ابيه لو اجرينا عليه احكام الايمان الى ان قال ثم ظاهر فتوى الاصحاب بالاجماع
المنقول في باب تحريم ولد الزنا على ابيه والاب الزاني على ابنته ومعللوه بصدق الولد عرفا لانه من الولادة وصدق الام كذلك والاصل عدم النقل وبالاية
في الفروج ومقتضى التعليل جريان الجميع فينبغي اجراء احكام العقد الصحيح عليه الا ما خرج باجماع او دليل اخر كالميراث وشبهه وسيما الوقف والاقرار
او الندبا اللزم الاحتياط فينبغي اجراء احكام ما يقتضيه الاحتياط من الحكم بثبوت احكام النسب تارة وبنفيه اخرى انتهى كلامه طاب ثراه واكر كسى با زنى
زنا كند هرچند شوهر دار نباشد يا كنيز كسى بدون تحليل مالك زنا كند و ولدى از زنا بهم رسد پس اكر دختر باشد زنا براى خود تزويج كند يا كنيز باشد
با وطى نمى‌تواند نمود هرچند از نطفه او متكون شده و نمى‌تواند اكر دختر باشد او را براى خود تزويج كند و بايد كه نظر بان دختر نمايد بعضى مواضعى كه
نمى‌تواند نكاح كند او هم نمى‌تواند نظر نمايد و مادر آن طفل اكر پسر از زنا بهم رسيده باشد محرم او نيست هرچند آن طفل را كه از زنا بهم رسانيده شير هم بدهد
مادر او نمى‌شود و چه شيرى كه از زنا بهم رسيده اكر پسرى يا دخترى ديكر را هم ارضاع كند باعث محرميت نمى‌شود چنانكه در كتاب رضاع سابقا بتفصيل آن كرديد
وايضا بعضى از اولاد دختر يا زنى را نامزد كسى مى‌كنند و بعد از آنكه او را بخانه خود راه مى‌دهند و قبل از جريان صيغه با او زنا مى‌نمايد و حبسا باشد كه او
حامله شود اكر عالم بحرمت باشد ولد الزنا است اين احكام در آن جارى نيست واكر چه آن دختر را بكيرد و بعد آن ولدى كه سابقا از زنا بهم رسيده ملحق
بكند با او ملحق نمى‌شود و حرمت حاصل نمى‌باشد بتفصيلى كه كذشت اجماعا قال الله اذا زنا بامراة فاحبلها ثم تزوجها فولده لغير رشده وان تزوجها
بعد ذلك وكذا الولد من غيره زنا فيملكها او بعضها اجماعا من الفقهاء على الظاهر واتفاقا على عدم ثبوت النسب بالزنا وعدم اقتضاء الفراش
ما حكم بانتفائه عنه قطعا او لا حتمال [illegible] و اكر زانى سيد باشد و ولدى از او از زنا بهم رسد ملحق بسادات نمى‌شود و احكام سيادت كه نيست
بوده باشد پس از زنا ولدى بهم رسانيده ملحق بنسب نمى‌كند و تا بعد فساد سلسله كثيره كه از ولد الزنا متكون مى‌شود را خوب علو بر سادات
نمى‌دانم كه جواب خدا و رسول و ائمه هدى عليهم السلام را چكونه خواهد داد و همچنين خاله پسر علوى كه از زنا ولدى را داخل سلسله اجداد
خود ساخته و در كتب معتبره مسطور است كه يكى از علويان حرمين شريفين تمام بفسق و فجور داشت و حكام ولايت بسبب نسب او هرچه مى‌كرد او را
روزى زنى را ديده او را بخانه تكليف نموده آن زن ابا و امتناع نموده پس كو شمشير آورده خواست او را بخانه بكشد هرچند آن ضعيفه اضطراب كرد كه بجاى نرسانيد
و او را كشيده كفت اكر اطاعت من نمايى خداى تو مكن من تو هى را بقتل مى‌رسانم ضعيفه كفت ابيت اكر تو محارم و زنا با من خواهى كرد پس از تو اكر من زانيه
از روى نسب از تمام طايفه باشد كه علوى مى‌شود كفت اينها چه مكر تو از آن علوى اكر اين فعل او را نادان نيست كه از تو صدور مى‌يابد
خجل شده دست از او باز داشت و از آن افعال توبه كرد و اغرب از اين كه در ميان بعضى اهل دهات و قرا و اكراد فاحشه زنا چنان بر داشته شده كه دختر
خود را چون نامزد كسى كردند اكر آن كس بخانه ايشان نيايد و با دختر ايشان عمل قبيح بعمل نياورد آن دختر را بديكرى عقد مى‌كنند و از قواعد مدن او را
امثال اين خود مفاخرت مى‌كنند و بسيار مى‌شود كه قبل از جريان صيغه آن دختر حامله مى‌شود و از اين است كه اولاد زنا در ميان ايشان بسيار بهم مى‌رسد
و براى امر جزئى يكديكر را بقتل مى‌رسانند و در اخبار كثيره وارد شده كه اكراد طايفه از جن اند يعنى در حقيقت مسخ شده اند از جن با در افعال و اقوال شباهت
بجن دارند همين است كه در بحار الانوار هم وارد و احتمال داده و چون باين كونه امور شنيعه را مرتكب مى‌كردند اكر درست ملاحظه نمايى در دنيا دارند و صحيفه
و اكر از مال دنيا هم در دست ايشان باشد داه نعمت از اميدانند و باهم در بلا و محنت مبتلا هستند و موجب خبار ذلت در دنيا و آخرت مستحق
و در دنيا بفقر و فنا و ذلت و مسكنت و بانواع مصيبت مبتلا مى‌باشد و بسيار مى‌شود كه در دنيا سواى از اينها جزاى عمل بخود مى‌رسد و كر آن
عمر قليل براى العين مشاهده نموده‌ايم و از اينها در كتب معتبره نقل نموده اند آن عبد الكريم فاميانى كه او نقل كرده كه در وطن و ام بسيار من چشمه آن
غرما او را بطلب هندوستان كه بخيم از بلدى ببلدى ديكر مى‌رفتم و با جمعى همراه شدم و در ميان ايشان مردى بود كه زن صاحب جمالى داشت و
مفرط كه او را با زن بود هرچه از آن زن جميله صادر مى‌شد نقاق مى‌نمود و آن زن ملعونه كر [illegible] او وطنا نبوده و راه چند نوبت [illegible]

بحرانه

بجانب من نگشاد داد اما بر جوشن صالح من کارگر نیامد عاقبت با یکدیگر در افتادند که ابو البهرام داشت در ساعت در هم شکست و نزول واقع میشد مقداری شراب
بدست آورده زوج او را مست میکردند و او را در یک یک بکردار در کنار بکشید تا شبی بر باطی فرود آمدیم بدستور معهود زوج را مست ساختند ابو البهرام زن
بیکی از حجرات رفته بعیش مشغول گشتند چون ساعتی چند از شب گذشت ناگاه شیری دیدیم که از هیبت آن زهره آدمی چاک میشد بر باط داخل شد
تمام کاروانرا که در حجرات و صحن رباط خوابیده بودند در آمد من از بیم آن جامه خواب بسر کشیده دست از جان شستم اما آن شیر به هیچکس
ملتفت نشده باطاقی در آمد که ابو البهرام و زن در آنجا خوابیده بودند هر دو را در ربود و بیرون برد و چنان بغرید که مجموع کاروان بیدار شدند
و شوهر آن زن نیز بهوش آمد چون صورت حال معلوم کرد بسیار اضطراب کرد خود را تا صباح از بیم بخواب نرفتیم علی الصباح که از منزل کوچ کردیم
و چند میلی طی نمودیم هر دو را دیدیم کشته و در میان راه افتاده و آن شیر از گوشت ایشان هیچ نخورده دانستیم که آن از عذابهای الهی بود و مجموع کاروان
از دیدن آن از زنا و سایر معاصی توبه کرده بخدا بازگشت نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار و از اخبار متعدده معلوم میشود که سباع ضاره از
دوستان و محبان و شیعیان ائمه اطهار را هرگز متعرض نمیشوند و اطاعت ایشان با امام ع زیاده از سایرین است و علمای اعلام رضوان الله علیهم
حکایات بسیار در این باب نقل نموده اند و از خوف تطویل الحال با بیان حدیث که مشتمل است بر فضایل بسیار و نصایح بسیار که باعث مزید نور دیده احبا
میشود در این مقام اکتفا میشود و آن در کتاب روضه باسناد صحیح از معقل بن اشعب اسدی روایت کرده که گفت شبی در خدمت امیر المؤمنین ع بودم و آنشب شب نیمه
شعبان بود و آنحضرت بر استری سوار شده بود و من هم پیاده میرفتم در اثنای راه در موضعی فرود آمده خواست که وضو سازد من عنان استر را داشتم دیدم که استر گوش
تیز کرده مضطرب شد و من از نگاه داشتن آن عاجز شدم آنحضرت پرسید که چه میشود عرض کردم استر را چیزی بنظر آمده و بیتابی میکند گفت شیر است
بیرون آمد کبیر شیر و ذو الفقار بر داشته گامی چند نهاده نعره بر آن سبع زد چون شیر صدای آنحضرت شنید پیش آمده مانند آنکه کاران سر در پیش انداخت
از قدم و دست مبارک در انگاه موی کرد تا آنکه کرمت و فرمود که تو نمیدانی که من اسد الله الغالب ابو الاشبال و حیدرم قصد استر من کرده شیر
بزبان فصیح متکلم شده گفت یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است که شکاری بدست من نیامده و گرسنگی
مرا بیطاقت کرده سیاهی شما را از دور دیدم با خود گفتم بروم شاید در پنجه من صیدی باشد و شکمی سیر توانم کرد ولیکن خدا تعالی بر ما طایفه شیر
و سباع گوشت تو و عترت تو را حرام گردانیده است لیکن بر شیعیان شما مسلط ساخته و بلای ... تا آنکه گفت یا ولی الله الجوع الجوع گرسنگی
بر من زور آورده امام ع دست بر آورده گفت اللهم ارزقه بحق محمد و آله و منقار آن دیدم چیزی نزد آن شیر حاضر آمده بخوردن آن مشغول شد تا
از آن فارغ گشت آنحضرت از وی پرسید که ماوی و مسکن تو کجا است جواب داد که در کنار رود نیل پرسید که چرا در این مکان چه میکنی گفت یا ولی الله بقصد
زیارت تو از مکان خود متوجه شدم و در انجام اکثر ... دادند و این بیابان را طی کردم با امید پابوس تو بحال ... کشتن ... خواهم
و فرزندان خویشان دارم و از من ... چون اذن یافت گفت یا امیر المؤمنین در ... شب بقادسیه ... کسنان بن وایل ... نان ...
و در جنگ صفین که ... حق تعالی ... است که از گوشت ان نوشیدن ... کم ... تا قوت حرکت داشته باشم پس آنحضرت ... را
گوه و اهوی شد و من تعجب حیران مانده بودم فانحضرت چون تعجب مرا مشاهده نمود فرمود ای معقل از این حال تعجب نمودی بدان ...
میرود و خلق ... کار معجز که از رسول خدا ص بمن رسیده و بمن تعلیم فرموده ظاهر سازم البته خلق بضلالت می افتند ...
نماز شد و بعد از آنکه فارغ شد در خدمت او متوجه ... شدیم مؤذن اذان صبح میگفت که رسیدیم و غوغا در ... بود که ...
و ابلی ... بردو بعد از خطبه کلنه ... پای و بعضی از استخوان او را آوردند و من آنچه از آن شیر شنیده بودم ... دیدم ...
خالد ... آنحضرت ... رسید ... تشفاع مینمودند ... آنحضرت خواست خطبه خواند حمد و ثنای الهی و نعت
حضرت رسالت پناهی بتقدیم رسانید و فرمود که ای مردمان ما را دوست بدارید ... که داخل دوزخ شود و ما را دشمن ... که داخل بهشت
تواند شد و من قسیم جنت و نارم ... ایشان را بطرف راست بهشت ... که جنت است و آن دوستان منند ... بجانب چپ حکم میکنم ... دوزخ
... دشمنان منند و من در روز قیامت ... خطاب خواهم نمود که ... و آن ... و شیعیان من ... فاطمه ... عاصف ...
... از پل صراط خواهند گذشت پس ... برخواستند ... گفتند الحمد لله الذی فضلک علی کثیر من خلقه ...
... داده است ... خدا ... فرمود که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا

وابن ابی عقیل هم ابد دانسته و احوط اجتناب است و روایت هم بر آن شاهد است اولا یا ابدا جاهل یا ابدا
فی احتمال واضح بحکم اگر زن والله العالم فصل

بدانکه هرگاه کسی با زنی زنا کند اگر با شروط الحاق اگر ولد نفی
خواهد کند که ولد من نیست قبول نمیشود اگر اعتراف بدخول نموده باشد اجماعا قال فی الریاض ولو اعترف بالدخول ثم انکر الولد لم ینتف عنه الا
باللعان اجماعا للاصل وعموم الولد للفراش وللعاهر الحجر وان اتهمها بالفجور او شاهد زناها لم یجز له نفیه مع احتمال اللحوق به فیلحق به اجماعا انتهی
ولو نفاه لم ینتف عنه الا باللعان بلا خلاف انتهی در صورتیکه ولد از زوجه دائمه مدخوله او باشد هرچند فسق و فجور کند و زنا دیده
نماید با زن ملحق بزوج است و نفی نخود که ولد من نیست منتفی نمیشود مگر اینکه در پیش حاکم شرع لعان نماید با شرایطی که در آن مقرر است والاولاد
منتفی میشود بعد از لعان باو حرام موبد میشود بالنص والاجماع قال فی الریاض من اسباب التحریم اللعان ویثبت به التحریم موبدا بالنص والاجماع
وکذا یحرم بالابد لو قذف الرجل امرأته الصماء او الخرساء بما یوجب اللعان لولا الآفة مع دعوی المشاهدة وعدم البینة فلا حرم مع عدمها
وان مع انتفاء الاول دون الثانی ولولا الاجماع المحکی علی القید لکان اطلاق التحریم فیهما تبعا لاطلاق النصوص معلوم گردید که اگر زوجه
کسی صماء یا خرساء باشد و او را قذف کند بزنا با دعوی مشاهده در صورتیکه بینه نداشته باشد آن زن باو حرام موبد میشود اجماعا و احتیاج بلعان
ندارد اما اگر زوجه صماء و خرساء نباشد فرج ادعا کند که تو زنا کرده و من خودم برای العین دیده ام زوجه باو حرام نمیشود مگر اینکه لعان بکند با شرایط
مقرره و حرام موبد بودن زوجه که صماء و خرساء باشد بقذف زوج با دعوی مشاهده تفاوت ندارد که مدخول بها باشد یا نه و در صورت
مطلقا تمام مهر المسمی باو میرسد بقول معظم اصحاب و در ریاض گفته واطلاق النص کفتوی الاصحاب مع تصریح البعض بعدم الفرق فی ثبوت الحکم بین المدخول
بها وغیرها وعلیه فمتی حرمت قبل الدخول فالاجود ثبوت جمیع المهر لثبوته بالعقد فلیستصحب وتنصیفه فی بعض الموارد لا یوجب التعدیة الی هنا انتهی
کلامه طاب ثراه و این مسئله را بعض کسان مبتلا میشوند و بعد از قذف بطریقیکه مذکور شد زوجه اش که صماء و خرساء است باو حرام موبد میشود مع
هذا ازو نگاه داشته احکام زوجیت را با اینکه بقاء فی حرام موبد است اجماعا جاری میسازند نعوذ بالله و بدانکه شرعا بنا بر اشهر لعان در زوجه که
متمتع باشد جاری نیست باینکه اگر چه متمتع را نسبت زنا بدهد باشد ولد متمتع بها خود را بسبب خلاف شرط الحاق یا بعض آن و اولاد نفی
انکار ولد نماید ولد علی الظاهر بدون لعان از او منتفی میگردد کما صرح به غیر واحد من الاواحد قال فی المسالک لو نفی ولد المتعة انتفی ظاهرا ولم یتوقف
علی اللعان بخلاف الدائم وهو موضع وفاق لان فراشها ضعیف کالامة الی ان قال فی الکفایة اما نفی الولد فمقتضی لعان ونقل بعضهم
الاجماع علی ذلک وقال فی الریاض لا یقع بالمتمتع بها اجماعا ولا لعان علی الاظهر الاشهر فی القذف ونفی الولد وفی الغنیة الاجماع انتهی کلامه رحمه الله فصل

بدانکه اگر کسی با زنی یا دختری که شوهر ندارد و در عده نباشد زنا کند جایز است که آن زن یا دختر زانیه را بعد از توبه برای خود تزویج نماید اجماعا و قبل
از توبه نیز جایز است و مع الکراهة علی الاشهر الاظهر بلکه در خلاف ومبسوط در خصوص حل ادعای اجماع کرده و در جواهر الکلام گفته
من زنی بامرأة خالیة عن زوج لم یحرم علیه نکاحها وان لم یتب فان المشهور شهرة عظیمة بل فی محکی الخلاف الاجماع علیه للعمومات التی منها ان الحرام
لا یحرم الحلال وخصوص صحیح الحلبی الخ انتهی و در ریاض گفته اما الزنا فلا یحرم الزانیة علی الزانی بها وغیره بعد التوبة اجماعا وقبلها ایضا مع
کراهة علی الاشهر الاظهر بل علیه الاجماع عن الخلاف والمبسوط فی خصوص الحل علی الزانی بها ونسب توقفه علی التوبة الی احمد وفاقه للاصل وعموم
الکتاب والسنة والتعلیل بانه لا یحرم الحلال فی الصحاح المستفیضة وغیرها وخصوص المستفیضة الخ و جایز نیست عقد کردن زانیه بعلی اجماعا
لکن اگر جاهل باشد بعل بودن او و دخول نکرده باشد حرام موبد نمیشود باو اجماعا اما اگر با زن شوهردار زنا بکند یا در عده رجعیه او
زنا کند حرام موبد میشود باو و عدم خلاف و اجماع نیز در جواهر ان نقل شده و در ریاض در این باب گفته لا یحل العقد علی ذات البعل اجماعا الا
بل یحرم التعریض بالخطبة فی العدة الرجعیة لانها فی حکم الزوجة ولقوله تعالی والمحصنات من النساء ففی الحدیث هن ذوات الازواج الا بعد مفارقة
وانقضاء العدة ان کان ذات عدة رجعیة کانت او باینة او عدة وفاة بالاجماع والنصوص لکن لا یحرم به مؤبدا مع الجهل وعدم الدخول اجماعا
الی ان قال واما مع عدمهما وهو صورة العلم والدخول فلا خلاف فی التحریم المؤبد والاشارة بقوله نعم لو زنی بها حرمت وکذا لو زنی بها فی العدة
الرجعیة بلا خلاف یعرف کما صرح به جماعة بل علیه الاجماع من الانتصار والغنیة وعن الحلی وفخر المحققین والتنقیح فی موضع

منها ايضا ومن زنى بذات بعل محصنا كان او غير محصن ثم طلقها زوجها او مات عنها او اراد الذى زنى بها ان يتزوجها لم تحل له ابدا ومن بعض متاخرى الاصحاب
انه قال وروى ان من زنى بامرأة لها بعل او فى عدة رجعية حرمت عليه ولم تحل له ابدا وهو ينادى بوجود الرواية فيه بخصوصه كما هو ظاهر الانتصار وجماعة
من الاصحاب هذا مضافا الى ان ما تقدم من الادلة هنا بطريق اولى فلا وجه للتردد من بعض فى التحريم اللازم فى الشرايع فى المسئلة انتهى كلام صاحب
ودر شرايع كفته ولو زنى بذات بعل او فى عدة رجعية حرمت عليه ابدا فى قول مشهور ودر جواهر الكلام بعد از ذكر عبارت محقق كفته بل لا اجد فيه خلافا
كما عن جماعة الاعتراف به بل فى كشف اللثام نسبته الى قطع الاصحاب عدا المصنف هنا بل فى الانتصار الاجماع عليه فى ذات البعل بل فى الغنية والحلى وفخر المحققين
الاجماع عليه مطلقا الى ان قال لكن الانصاف ان العمدة فى ذلك الاجماع ولا فرق فى اطلاق معقده بين المدخول بها وغيرها وبين العالم والجاهل بل فى
علم الزانى انها ذات بعل او جهله ولا بين الدائم والمنقطع نعم لا يلحق بها الامة الموطوءة لعدم الصدق بل ولا المحللة فيبقيان على العموم الى ان قال
كفته وكذا فذات البعل بالمعتدة رجعية ان ايضا من شانها ان يلحق المعنى وزيادة علقة الزوجية فيكون من باب مفهوم الموافقة وانتفاء العلة
مورد النص واذا كان انقضاء العدة فمرتبته اضعف ولا اشكال مع العلم بالتحريم والدخول لاقتضاء الزنا التحريم ولا فى عدمه مع الجهل الخ ودر مقامى كفته
الحق بها ذات البعل المسافر انها لها فى المدة ... علقة الزوجية وللموثقين فيها وليس فيها الا العلم والجهل انتهى ودر انوار الفقاهة كفته ما يحرم بالسبب
بذات البعل فى طول العقد او مجردا عنه سواء كانت فى ذات البعل فى عجزه دائما او متعة وموطوءة ... الطهر على الاظهر اقتصارا على مورد النص
مثل الزنا بذات العدة الرجعية لانها الزوجة فى الاحكام وللاجماع المنقول المؤيد بفتوى الاشهر ويدل على تاثير الزنا بذات البعل الحرمة المؤبدة اتفاق
المعروف بين الاصحاب ظاهر الاجماع المنقول بل ربما يدعى تحصيله الخ فصل پس هر كس مرتكب زنا شود با زنى كه شوهر دارد دائما او منقطعا او بمنزله زن
شوهر دار عدة باين باشد يا رجعيه يا عدة وفات يا عدة وطى بشبهة جاهل باشد بعده يا تحريم يا هردو وعقد فاسد است بالضرورة واكر دخول كرده با
قبلا او دبرا حرام مؤبد مى شود يا اجماعا ما حاصل اينكه كسيكه در عده قبل از انقضاء ان عقد نمايد وهر دو عالم به عده باشند عقد باطل
با حرام مؤبد است واكر نكرده باشد اكر جاهل بوده بعدم انقضاء عده ابدا عقد باطل ولكن حرام مؤبد نمى شود
بعد از انقضاء عده مى تواند عقد نمايد واكر عالم بوده است هرچند دخول هم نكرده باشد حرام مؤبد مى شود واكر ...
وبعد الانقضاء عقد وتحولى واقع شود در جامع الشتات كفته كه هركاه دخول ... واقع شود مع الجهل الظاهر ... ابدى شود ... كلام بعضى ... ودر جواهر الكلام هم در صورت حرام ندانسته حيث قال فا وعقد جاهلا عليها
ودخل بها بعد العدة ثم علم بالحال بعد ذلك لم تحرم ابدا لكان له الاستيناف كما صرح به فى المسالك ... فى رياض من الحرمة ابدا ... ذلك معللا له
باطلاق الفتاوى كالنصوص الى ان قال الاظهر الاختصاص على المتيقن انتهى كلامه ودر ... كفته اند ... لكن ... ونساء
در رياض بحرمت ابدى ... انه قال فى الكفاية ... ظاهر اطلاق النص ومن عبارات الاصحاب يقتضى ان الدخول مع الجهل
يقتضى التحريم ان كان العقد فى العدة وان لم يكن الدخول فيها لكن ذكر فى المسالك ان وطى الجاهل بالتحريم بعد العدة لا اثر له فى التحريم ... والعلم
التحريم الوطى فيها او العالم بالتحريم بحالة العقد ولا اعلم فى الرواية ولا الفتوى تصريحا بما ذكره انتهى كلامه ودر رياض كفته من تزوج امرأة دائما او منقطعا
فى عدتها باينة كانت او رجعية او عدة وفاة او عدة شبهة قطع به الاصحاب لاطلاق الادلة جاهلا بالعدة او التحريم او بهما معا للتتبع الاخبار وغيرها
فالعقد فاسد بالضرورة وصرحت به بعض الاخبار الاتية ولكن لا يحرم عليه الا انه لو دخل بها قبلا او دبرا فى العدة لم تحرم الا اطلاق الاخبار كالنصوص
ورتبها الشرط فى الدخول فى دعوى فى العدة وهو ضعيف ولكن ... حرمت عليه ... اجماعا فيهما انتهى واكر جاهل باشد ولا دخول
ابدى ملحق باو ... با امكان بلا اشكال واكر ... جاهل باشد ... با امكان ... وطى شبهه بعد از مده ولد
رياض كفته ويلحق به الولد مع الامكان بلا اشكال لانه وطى شبهة يلحق به النسب مع امكان كونه منه بان تاتى به لاقل الحمل فما زاد الى اقصاه من حين الوطى
صرح فى الجواهر الخ ... ووجوب ... عده اول واستيناف عدة اخرى ... قول مشهور بل عليه الوفاق كما عن بعض الاصحاب
لتعدد السبب ... المعتبر ... فى الرياض ... ولو كان فى ... عالما بالامر ... حرمت عليه ... العقد ولو ... عن الله
اجماعا ونصوصا ... العدة ... كما ... حرام مؤبد باشد بواطى كما ... وما ... خلاف ... كفا
... عدم ... الاجود ... للاصل وعدم ... من العدة المطلقة فى الاخبار كما فى الرياض ودر جواهر الكلام

الزنا

نعم الحاق نه وده حيث قال نعم لا يلحق بالعدة مدة استبراء الامة في الشراء ونحوه وان كانت هي بمعناها بل الحكمة فيهما متحدة الا ان المسألة من لفظ العدة
غيرها انتهى ودر جواهر الكلام در مسئله حرمت ابدى گفته فمن تزوج امرأة في عدتها عالما بالحكم والموضوع حرمت عليه ابدا بمجرد العقد وكذا ان جهل
العدة او التحريم او احدهما ودخل بها قبلا او دبرا حرمت ايضا ولو لم يدخل بطل فيها العقد وكان له استينافه بعد انقضاء العدة بلا خلاف اجده
فيه في شيء من ذلك بل الاجماع بقسميه عليه وهو الحجة بعد المعتبرة المستفيضة الخ **فصل** بدانكه اگر زنا نشر حرمت مصاهره ميكند يا نه يعني كسي با زني
زنا بكند بعد از آن پدر زاني ميتواند آن زن را براي خود تزويج كند و يا آن دختر زانيه را بعد از زنا ميتواند تزويج براي خود كند يا پدر كسي با زني زنا كرده
پسر آن زن را ميتواند بگيرد يا نه مسئله خلافيست حرمت قول فقيه و مقنع و مقنعه و در مسائل ناصريه و مراسم و سرائر و نافع و ارشاد و كشف الرموز و جواز
است و صاحب ... اصح صاحب كفايه قول اول را ترجيح داده اند قال في الارشاد وكذا الاقرب تحريم الزانية على اب الزاني وابنه وطلقا على ... انتهى و در كفايه
گفته واختلف الاصحاب في ان الزنا السابق هل ينشر الحرمة فذهب جماعة الى انه لا ينشره وهو قول المفيد والمرتضى وابن ادريس والمحقق في النافع
وهو اقرب لعموم الآية المعتضدة بصحيحة سعيد بن يسار قال سألت اباعبد الله ع عن رجل فجر بامرأة يتزوج ابنتها قال نعم يا سعيد ان الحرام لا يفسد
الحلال وصحيحة صفوان ... ودر رياض گفته وهل ينشر حرمة المصاهرة فتحرم المزني بها على اب الزاني واولاده وامها وابنتها عليه واختها جمعا قيل نعم وهو
الشيخ والقاضي وابن زهرة وابن حمزة لصدق ام النساء والربائب على امها وابنتها لصدق الاضافة بادنى ملابسة وفيه ان غايته صحة الاستعمال وهو
اعم من الحقيقة والعبرة بها لا بمطلقه وللصحاح المستفيضة الى ان قال كل ذلك اذا كان الزنا سابقا على العقد ولا ينشر اذا كان لاحقا للعقد والدخول
اجماعا للاصل واختصاص المحرم على تقديره بالسبق وللنصوص المستفيضة الى ان قال ولا يبعد ان يكون القول بجواز الانشر مطلقا حتى اذا كان سابقا
وفاقا للشيخين المفيد والمرتضى والصدوق في المقنع والشيخ في التبيان في خصوص تحريم ام المزني بها وابنتها وسلار والعلامة في الارشاد بل ظاهر
التذكرة كون القول به مشهورا بين الاصحاب فانه نسب الاول الى البعض وهذا للجماعة وعن صريح المرتضى في الطبريات الاجماع عليه وهو ظاهر الناصريات
في حرمة الام والبنت واما في حرمة المزني بها على اب الزاني وابنه فظاهره كونه مذهب الاكثر وان الميل اليه هو الشيخ في كتبيه وان خص مورده لكون العبرة
بعموم اللفظ لا خصوص المحل وفي التذكرة نسبه العامة الى علي ع وابن عباس ويدل عليه مضافا الى التعليل بان الحرام لا يحرم الحلال في الصحاح المستفيضة
وغيرها المتقدمة والعموم من الكتاب والسنة واستصحاب اباحة العقد السابقة وخصوص المعتبرة المستفيضة منها الصحاح المستفيضة في احدها
رجل فجر بامرأة يتزوج ابنتها قال نعم يا سعيد ان الحرام لا يفسد الحلال الى ان قال ومنها الاخبار التي فيه واسانيدها بالاصول والعموم وفتوى
معظم الاخيار ومخالفة العامة على ما لكه الفاضل انتهى كلامه طاب الله رمسه مخفي نماند كه از معاصرين صاحب جواهر الكلام حرمت قائل شده و شهرت نيز
در نسبت ذكر كرده حيث قال اما الزنا فهل ينشر حرمة المصاهرة كالوطء الصحيح فيه روايتان اصحهما انه ينشر الحرمة وهي اوضحهما طريقا واكثرهما عددا و
عاملا والاخرى لا ينشر ولكن العمل على الاولى فانها للاكثر نقلا مستفيضا ... بل هو المشهور وكذلك اذ هو خيرة الشيخ في النهاية والتهذيب والاستبصار
وابن البراج وبني البراج وحمزة وزهرة وسعيد والعلامة في التذكرة والمختلف وولده في الايضاح والشهيد في اللمعة وظاهر النكت والسيوري في التنقيح
والتنقيح وابن فهد في المقتصر وظاهر المهذب والصيمري في غاية المرام وتلخيص الخلاف والمحقق الكركي في كنز الفوائد والشهيد الثاني في الروضة و
المسالك وسبطه الفاضل في شرح النافع والفاضل الهندي في كشف اللثام والعلامة الطباطبائي في مصابيحه والمقدس البغدادي بل الكافي
روى في باب الرجل يفجر بالمرأة فيتزوج امها او بنتها الاخبار الدالة على التحريم مقتصرا عليها وظاهره القول بالحرمة وقد عرفت ان ابن الجنيد حرم
منبه الاب والابن على الاخر بعد التزويج قبل الوطء وهو يقتضي التحريم بالزنا قبل العقد بطريق اولى الى ان قال واما القول الاخر فهو خيرة الفقيه
المقنع والمقنعة والمسائل الناصرية والمراسم والسرائر والنافع والارشاد وكشف الرموز وله من غيرهم ثم حكم في السرائر على ما قيل عن التبيان
وتفسير قوله تعالى وامهات نسائكم وكلامه في هذه المواضع لا يدل على اختيار احد القولين وانما يدل على منع دلالة الآية على التحريم وهو غير الحكم
بنفسه فنسبه الحرمة الى دعوى المرتضى في الناصريات الاجماع عليه مع ان كلامه في الانتصار يعطي اختيار التحريم وكذا ما يلوح من كلام ابن ادريس من شهرة القول
بالحل على انك قد عرفت ان معظم اصحابنا المتقدمين على التحريم واما المتأخرين فكاد يكون اجماعا منهم وبذلك كله يظهر لك ما في الرياض
ودعوى اشهرية الحل كدعوى ان المشهور بين الفقهاء التحريم مع ان المستفاد من كلام السيد في الانتصار ان المشهور بينهم الحل الى ان قال ومما ذكرنا يعلم
ما في الرياض ودعوى الشهرة على عدم النشر كدعوى الشهرة بين العامة على النشر وغيره في المقام الاجتماعي فساده بعد الاحاطة بما ذكرنا والله العالم

انتهی کلامه ره مؤلف قاصر گوید که اگر چه صاحب جواهر الکلام قول صاحب ریاض را فاسد دانسته لکن قول او خالی از وجه نیست چه معتضد است باصل و بشمول عمومات و اطلاق ادله حل منقول و بصحاح مستفیضه معمول بها نزد اصحاب مثل صدوق و مفید و مرتضی و سلار و علامه در ارشاد و محقق در نافع و حلی و ابن ادریس و صاحب کشف اللثام و صاحب کفایه و از معاصرین فاضل محقق نراقی و فاضل کرباسی و غیرهما و اخباری که صاحب جواهر الکلام در رد قول صاحب ریاض ذکر نموده مکافئ نیست با اخباری که در حلیت وارد شده نمیکند و مع هذا چون امر فروج است احتیاط را ترک نباید کرد بلی اگر کسی تقلید مجتهد جامع الشرایط عصر کند باید هر نوعی که از او صادر شود معمول دارد فصل بدانکه اگر کسی زنی را تزویج کند و بعد بمادر زن خود زنا کند یا بما اوکه موطوئه پدر زن اوست یا با پدر یکی بما او که موطوئه پسر خود زنا کند هیچیک از اینها اثر حرمت نمیکند و اینها سابق بر زنا سابق بود که عقد مسبوق باشد چه حرام حلال را بر هم نمیزند قال فی جواهر الکلام فمن تزوج امرأة و دخل بها ثم زنی بامها او لاط باخیها او ابیها او ابنها او زنی بهما او کذا ابنه الموطوئة له او ابنه کذلک لم یحرم علیه امرأته و لو کذا فان ذلک کله و ما شابهه لا یحرم للسابقة بل الحلال بها خصوصا النصوص الناطقة بها کالفتاوی علم الفرق فی الزوجة بین المدخول بها و غیرها خلافا للمحکی عن ابی علی فقال ان عقد الاب او الابن علی امرأة فزنی بها الاخر حرمت علی العاقد ما لم یطأها العاقد ما لم یطأها و کمع عدم القول بالفرق الی ان قال ضعیف جدا بل فی الریاض لا یدعی جماعة الاجماع علی خلافه و لکن مخفی نماند که اگر کسی با عمه و خاله خود زنا کند مشهور آنست که دختران ایشان را نمیتواند برای خود عقد کند هر چند که زنا سابق بر عقد باشد اگر بعد از عقد کردن دختر عمه یا خاله زنا کند آن دختر با او حرام نمیشود قطعا قال فی جواهر الکلام و ان کان الزنا سابقا علی العقد فالمشهور تحریم بنات العمة و الخالة اذا زنی بامهما بل عن المرتضی و التذکرة الاجماع علیه و هو الحجة الخ و در ریاض کفته و علی الحلی در استثنی منه الوطی بالعمة و الخالة فانه حرمت علیه بناتهما فی المشهور بین الاصحاب بل علیه الاجماع فی التذکرة و عن المرتضی و هو الحجة انتهی کلامه ره و در کفایه کفته و الزنا اللاحق بالعقد لا ینشر الحرمة اصلا من سواء فی ذلک الزنا بالعمة و الخالة و غیرهما لا اعرف فی ذلک خلافا بین الاصحاب یدل علیه الاخبار و اطلاق کلام الاصحاب و اکثر الاخبار یقتضی عدم الفرق فی الزوجة بین المدخول بها و غیرها و مقتضی روایة ابی الصباح الکنانی الفرق و لا اعلم قائلا به من الروایة فی طریقها محمد بن الفضیل و غیره انتهی کلامه ره و در مقام چند مسئله است که باید ذکر شود اول آنکه آیا در زنا عده هست یا نه یعنی که زانی مثلا با دختری یا زنی که شوهر نداشته زنا کند قبل از عده نمیتواند او را برای خود عقد کند یا باید عده نگاه دارد و بعد بر زانی یا بر غیر زانی معقوده شود مسئله خلافیه است اکثر علما بلکه بعضی ادعای شهرت هم نموده اند که اگر حامل باشد یا حامل از زنا مانده برای او خواه بر زانی تزویج شود یا بغیر زانی لازم نیست و در جامع الشتات گفته که هر گاه با دختری یا زنی که شوهر نداشته زنا کند برای زانی جایز است عقد آن بدون عده و از برای غیر زانی هم جایز است بدون عده داشتن از برای زنا و اما عقد نباید داشته باشد بنا بر ظاهر کلام برای غیر حامل هم عده نباشد هر چند غیر زانی او را بگیرد و لکن احوط اینست که از برای غیر زانی عده بدارد بلکه از موثقه اسحق بن جریر ظاهر میشود که خود زانی هم تا استبرا نکند تزویج نماید و عمل باین طریقه احوط است انتهی کلامه ره و در جواهر الکلام روایة اسحق بن جریر که از ابی عبد الله ع روایت کرده و خبر علی بن شعبه که در نهایت واجب شده در تحف العقول از حضرت ابی جعفر ع حمل بر استحباب نموده و گفته فلا بأس بحمل الخبرین علی ضرب من الندب خصوصا بعد اطلاق ما دل علی جواز التزویج بالزانیة علی کراهة و غیره انتهی و لکن علامه در تحریر و ظاهر شهید در مسالک و از معاصرین صاحب مطالع الانوار و صاحب منهاج الهدایة و صاحب انوار الفقاهة و صاحب ریاض بوجوب عده قائلند و بهتر آنست که عبارات ایشان ذکر شود قال فی المسالک و کذا القول فیما لو زنت و هی خالیة من حمل و حملت فیجوز لها التزویج قبل الوضع و ان لم یحل فظاهر الفتوی ان الحکم کذلک و قرب فی التحریر ان علیها مع عدم الحمل العدة و لا بأس به حذرا من اختلاط المیاه و تشویش الانساب انتهی و عبارت تحریر و مسالک ظاهر که باید اگر حامل از زنا نباشد باید عده نگاه دارد و در منهاج الهدایة بر این قرار فتوی داده حیث قال لا عدة عن الزنا فالحامل منه و علی رأی فیما و لو لم تکن حاملا الا ان الاحوط بل الاقوی فیه لزوم الاعتداد فلو نقض العدة و الحمل بان یجوز لها التزویج انتهی کلامه ره و قال فی انوار الفقاهة لو حملت امرأة من الزنا فلا عدة سواء کانت ذات بعل ام لا للاصل و لعدم حرمة لماء الزانی و لو کانت حائلا فالمشهور لا عدة علیها لعدم احترام ماء الزانی و الاظهر لزوم العدة لتحقق التکثیر فی اختلاط الانساب ان کان الفعل لولد للفراش و للاخبار الدالة علی الوجوب و حملها علی الندب خلاف الظاهر انتهی کلامه ره و قال فی الریاض و کیف کان هی تعتد من الطلاق او الفسخ و وطی الشبهة بل الزنا و فاقا لجماعة من اصحابنا لاشتراک المناط و هو خوف اختلاط الانساب المقصود رفعها للتحلیل بجهالة ثم قیل فی تزویجها هل تحل له ذلک قال نعم اذا هو اجتنبها حتی تنقضی عدتها باستبراء رحمها من ماء الفجور فله ان یتزوجها الخبر و نحوه المروی فی تحف العقول عن مولانا الجواد ع انه سئل عن رجل نکح امرأة علی زنا ایحل له ان یتزوجها فقال یدعها حتی یستبرئها من نطفته و نطفة غیره اذ لا یؤمن منها ان

في الزنا تناهت معه غيره حدثنا كما احدث معه ثم يتزوج بها اذا اراد فانما مثل ذلك ما يحكى عن الاكثر ولا يجب فيه للاصل وعدم حرمة الزنا انتهى كلامه رحمه الله و هو الاشهر
ميان اصحاب نيست كه در زنا مدة لازم نيست اگرچه حامل باشد واحتياط بقيد اجتناب خصوصا در مقام كه جمعى از اعلام فقها تصريح نموده كه واجب است ٥٨٧
اند و قوم اگر كسى العياذ بالله با محارم خود مثل ام و بنت و اخت و بنات خود با ام و خاله و امثال اينها زنا كند هر چند زنا را حرام بداند باز واجب القتل است قال
في الرياض بلا خلاف اجده و به صرح جماعة حد الاستفاضة بل عليه الاجماع في الانتصار والغنية وهو الحجة مضافا الى النصوص المستفيضة انتهى كلامه
رح وهمچنين ذمى بلكه مطلق كافر را ميكشند اگر زنا با زن مسلمه كند مطلقا خواه كاره باشد يا مطاوعه نموده باشد وهمچنين كسى كه با زن پدر زنا
كند اجماعا في الفاضلين على الظاهر المصرح به في كثير من العبائر كالانتصار والغنية وغيرهما من كتب الجماعة وهو الحجة مضافا الى الخبرين واحصان معتبر نيست
در اين مواضع ثلثه وهمچنين حرية واسلام و شيخوخه بلكه مساوى است در زنا با اينها محصن وغير آن از حر وعبد و مسلم و كافر با نواع ان بلا خلاف للعموم
او الاطلاق مع التصريح بعدم الفرق بين المحصن وغيره في الصحيح في الزنا قاله في الرياض واگر بعد از زنا كردن كافر با مسلمه مسلمان شود باز واجب القتل
ميباشد و اين اسلام بكار دنياى او كه رفع قتل از او شود بر نمى آيد بلا كلام بلى اگر واقعا ميان خود و خدا مسلمان شده باشد بكار آخرت او ميايد ستم
بدانكه بعضى از علما از موانع نكاح شمرده اند اختلاف جنس را ودر بحار الانوار از شيخ بهائى بودن نقل كرده كه جايز نيست انسى را تزويج جنيه لقوله تعالى
والله جعل لكم من انفسكم ازواجا لتسكنوا اليها وجعل بينكم مودة ورحمة فالمودة الجماع والرحمة الولد وهم از ان كتاب نقل كرده كه جماعتى از حنابله منع في
اند و در مسائل ابن حرب از حسن و قتاده نقل كرده كه كراهت آن قابل شده اند و از زيد العمى روايت نموده انكه او ميگفت اللهم ارزقني جنية اتزوج بها تصاحبني
حيثما كانت انتهى و ذكر ابن عدي في ترجمة نعيم بن سالم بن قنبر مولى على بن ابى طالب عن الطبراني قال حدثنا يونس بن عبد الاعلى قال قدم علينا نعيم
بن سالم مصر فسمعته يقول تزوجت امرأة من الجن ولم اعد الى ذلك وروى في ترجمة سعيد بن بشير عن قتادة عن النضر بن انس عن بشير بن نهيك عن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله احد ابوى بلقيس كان جنيا قال الشيخ نجم الدين القمولي وفي المنع من التزويج نظر لان التكليف يعم الفريقين قال وقد
رايت شيخا كبيرا صالحا اخبرني انه تزوج جنية انتهى و مجلسي رفع الله درجته در بحار گفته وقد رأينا رجلا من اهل القرآن والعلم تزوج اربعا من الجن واحدة
بعد واحدة لكن يبقى النظر في حكم الاقتها والايلاء منها وعدتها ونفقتها وكسوتها والجمع بينها وبين اربع سواها وما يتعلق بذلك وكل
ذلك فيه نظر لا يخفى انتهى و ظاهر اينست كه تزويج انسى جنيه را جايز باشد و از كلام مجلسى رح نيز ظاهر ميشود و جاحظ در اين باب نيز دليل ثاني
گفته و ذكر آن مناسبت ندارد و در بحار نيز از او نقل كرده قال الجاحظ وزعموا ان التناكح والتلاقح قد يقع بين الجن والانس لقوله تعالى وشاركهم في الاموال
والاولاد وهذا ظاهر و ذلك ان الجنيات انما تعرض لصرع رجال الانس على جهة العشق في طلب السفاد وكذلك رجال الجن لنساء الانس ولولا ذلك لعرض الرجال للرجال
والنساء للنساء قال تعالى لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان فلو لم يكن الجان تفتض الادميات ولم يكن ذلك في تركيبه لما قال الله تعالى هذا القول وذكروا ان الواق
واق نتاج ما بين بعض النبات وبعض الحيوان انتهى مؤلف قاصر گويد كه اين مسئله از مسائل مهمه نبود لكن چون اكثر اصحاب متعرض نشده بودند لا
از براى طالب فضيلت تنبيه بر آن و بسا ميشود كه در موضعى بكار آيد از بعضى مرقوم قلم بدايع نگار گرديد واعجب اينكه در عصر ما مرد تاجرى بود امين و متدين
متدين در اسلام بود مانده بود خود نقل ميكرد كه جنيه با او تعشق رسانيده و مكرر نزد او چون خلوت ميشد ميامد و مراوده داشت و بنحو
شرعيه او تعشق مينمود و مرد صادقى بود كه مكرر دروغ از و ديده نشده بود و در تقدس مشهور بود ميان خاص و عام فان جنبه دنيا بكار دنياى
هم معين بود والله العالم فصل بدانكه چون فرمايش منصوص صرفات پاك احد و واحد است شايسته شانش نيست زوج و ولد اوست الذى لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا احد و ماسوا انما هم سائل حفظ النوع الاصل و بقاء النسل جهمون بلا عنت تناكحوا تناسلوا فانى اباهي بكم الامم يوم القيمة
مفتقر وابطر از دواج و بعلاقه مناكحت محتاج ميباشند فلهذا انسان كامل عاقل بايد كه از مناكحه جماع معنى مقصودى نداشته باشد مگر اينكه ولد
از زنا و فواحش نگاه دارد و نخواهد مگر اينكه حفظ نوع و بقاء نسل متحقق شود و بپرهيزد از اينكه غرضش محض شهوات نفسانيه و گرفتار قيود علايق
شود و با اينسب لبقا و نمايد و هلاكت برسد والا اگر مقصود از مناكحه محض و سائر لذات از اكل و شرب و جماع با خواستن زنان جميله از غلبه
قوه بهيميه و شهوتيه است فقط پس بالمره از مثوبات كه در باب تناكح و امثال آن وارد شده محروم و بى نصيب ميباشد چه لذتهائى چه انتها الغباء
و در نظر اهل بصيرت قدر و مقدارى نيست و در ين لذات انسان با بهائم و حشرات و ساير حيوانات شريك بلكه جمع كاملست و از ين انسان در آن شاد
حيوانات عجم باشد و در استيفاى اينها تفوق دارد طوقه بهيميه و خادم قوه بهيميه گرديده و چنين كس را بدو كه از بهائم بدانند و نام الانسان بر خود نهند عجب

اکثر آنکه چنان پندارند که لذات منحصر است در لذات حسیه و غایت کمال انسان را در رسیدن بلذت اکل و شرب و نکاح و جماع و امثال اینها میدانند

نهایت سعادت را در التذاذ باین لذات گمان میکنند و غافلند از اینکه امثال اینها چگونه کمال حقیقی انسان و باعث قرب بپروردگار ایشان میباشد

پس کسیکه طالب نجات خود باشد باید خود را از افراط در اکل و مشارکت با حیوانات در پیروی شهوت فرج و حرص بر مجامعت نماید چه بسا میشود که قوت

شهوت چنان غلبه نماید که آدمی را بارتکاب فواحش بدارد و شقاوت ابدی خود را که بتحصیل سعادت جاوید است باینگونه شنایع و قبایح که [illegible]

صرف نماید پس بر هر کس لازم است که خود را از مبادی شهوت که فکر و نظر کردن است بپرهیزد و محافظت کند زیرا که بعد از هیجان قوه شهوت حفظ و نگاه داشتن

آن صعوبتی دارد بلکه باید که قوه شهوت را بکسر و ضعیف نماید و آنچه باعث هیجان شهوت میشود از خیال زنان و امارد و فکر در ایشان و نگاه کردن و

سخن گفتن و خلوت نمودن با ایشان احتراز کند چنانچه خدا تعالی میفرماید قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ مؤمنان را امر کن که دیده‌ها خود را بپوشند

و حضرت رسول فرموده که نظر کردن تیری زهرآلود است از تیرهای شیطان و هر که خود را از آن نگاه دارد بجهت خوف خدا عطا میفرماید خدا او را ایمانی که

حلاوت آنرا در دل خود بیابد و هم از آنحضرت منقول است که خدا هیچ پیغمبری نفرستاد مگر اینکه شیطان امیدوار بود که او را بهلاکت زنان

افکند و هلاک سازد و من از هیچ چیز بیشتر نمی‌ترسم [illegible] و فرمود که بپرهیزید از فتنه دنیا و فتنه زنان و اول فتنه بنی اسرائیل بواسطه زنان بود

مرویست که شیطان گفت زن نصف لشکر منست و زن تیری است که هر جا میاندازم خطا نمیشود زن محرم اسرار من و رسول منست [illegible]

از یحیی بن زکریا پرسیدند که ابتدای زنا و منشأ آن چیست فرمود نگاه کردن و آرزو نمودن یعنی خیال و تصور کردن و حضرت داود به پسر خود فرمود که ای

فرزند من در عقب شیر و مار برو و در عقب زن راه مرو و چون نظر کردن بزنان و امارد و خلوت نمودن باعث هیجان شهوت میشود [illegible] حرام

کرد نظر کردن هر یک از مرد و زن بدیگری و حرام نمود شنیدن مردان و زنان سخنان یکدیگر را مگر در حال ضرورت و همچنین حرام شد نظر کردن مردان به پسران

امرد اگر از شهوت باشد و [illegible] دین و اخیار در اعصار و امصار احتراز مینمودند از نظر کردن بسوی پسران و باین سبب [illegible] سلاطین اسلام که

پناه مذهب و دین و حصن حصین شرع مبین اند و حکام دین دار و علما که حکم ایشان نافذ بود در اعصار و امصار از تردد زنان در کوچه و بازار

بدون حاجت و ضرورت و از اجتماع ایشان در معبدگاهها و مساجد که موجب نظر کردن مردان و مظنه فساد و فتنه میبود منع مینمودند و حضرت

امیرالمؤمنین ع بجمعی که در عراق بودند فرمودند ای اهل عراق شنیده‌ام که زنان شما در راهها با مردان مزاحمه میکنند [illegible]

[illegible] حیا نمیکنید و باز فرمودند که حیا نمیکنید و غیرت نمی‌آید که زنان شما ببازارها میروند و با کفار [illegible]

و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که خداوند تبارک و تعالی غیور است و صفت غیرت را دوست دارد و از غیرت اوست که همه اعمال ناشایسته

ظاهری و باطنی را حرام کرده است پس کوتاهی [illegible] در محافظت و نگاهبانی دین و عرض و اولاد و اهمال کردن در آن [illegible]

صفات خبیثه است [illegible] و حضرت رسول ص فرمودند که دل مرد بی غیرت سرنگون است [illegible]

مرویست که بوی بهشت از پانصد ساله راه میرسد و عاق پدر و مادر و دیوث آنرا نمی‌شنوند پرسیدند که دیوث کیست فرمود کسیکه زنش زنا کند و او داند

و تغافل نماید و در حدیث دیگر آنحضرت نهی فرمود [illegible] شوهر [illegible] پس اگر [illegible] لعنت کنند او را ملائکه آسمانها [illegible]

از جنیان [illegible] و نهی فرمود از آنکه زن برای غیر شوهر خود زینت کند پس اگر بکند بر خدا لازم است که او را [illegible]

حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود پدرم ابراهیم ع غیور بود و من از او غیورترم [illegible] هر مؤمنی که غیرت نداشته باشد [illegible]

غیرت و عرض [illegible] است که از اهل خود غافل نشود و اهل و اولاد [illegible] زنان خود را از دیدن مردان نا

محرم محافظت کند و ایشان را از رفتن کوچه و بازار [illegible] حضرت رسول ص از حضرت فاطمه ع پرسیدند که از

زنان چه بهتر است فرمود که اینکه هیچ مرد او را نبیند و هیچ مردی هم او را نبیند پس فاطمه را بسینه خود چسبانید [illegible]

[illegible] حضرت پیغمبر فرمودند که هر که اطاعت زن خود کند خدا او را [illegible]

آنکه عرض کردند که در چه چیز اطاعت کند فرمودند در اینکه از شوهر خود خواهش کند که [illegible] عیدگاهها [illegible]

نازک بپوشد و شوهر راضی شود و او را اذن دهد [illegible] مفسده [illegible]

[illegible] زنان بمساجد حاضر میشدند و حضرت ایشان را اذن میدادند مخصوص زنان آنحضرت بود که آنحضرت [illegible]

باحوال ایشان داشت و پیدا است که فسادی بر آن مترتب میگردد و در این زمان منع زنان از حضور در مساجد و رفتن بمشاهد لازم و واجبست چه جای
کوچه و بازار و حمامها و مجامع لهو و لعب که زنان بحدی که از حد فساد گذشته اند و از اینجهة بعد از حضرت پیغمبر ص صحابه اکثر و رچنین زنان را منع
نمودند و گفتند که هرگاه پیغمبر ص مطلع بحال زنان این زمان بود منع میفرمود که زنان از خانه بیرون روند و از حضرت صادق ع پرسیدند که
جایز است که زنان از برای نماز عید و نماز جمعه بیرون روند فرمودند مگر زنی که پیر بوده باشد و بالجمله هرگاه آنکه اطلاعی از احوال زنان آن
عصر و امثال آن داشته باشد و فی الجمله مردی و صفت غیرت و حمیت داشته باشد زنان را منع میکند از آنچه احتمال فساد و ناخوشی داشته
باشد از نظر کردن بمردان نامحرم و صدای ایشان را شنیدن بلا ضرورت شرعیه نباشد و استماع ساز و نوا و شنیدن خوانندگی و غنا بلکه از
بیرون رفتن از خانه و آمد و شد با بیگانه و تردد بحمام و مساجد و حضور در محافل و مجامع اگرچه مجمع تعزیه سید الشهداء ع بوده باشد
کردن بنا را نه مستحبه و امثال اینها از آنکه غالبا نیست که ارتکاب این امور از فساد خالی نباشد و اگر هیچ نباشد نظر ایشان بمردان نامحرم و افتادن
صدای ایشان را میشنوند و این منافی طریقه عفت و خارج از شیوه غیرتست پس در هر عصر بر مردان صاحب غیرت لازم است که نهایت سعی
در محافظت اهل و حرم خود نمایند و ایشان را از بیرون رفتن خانه ممانعت نمایند مگر شرعا واجب شده باشد چون سفر حج واجب یا رفتن
بخانه عالم بجهت اخذ مسئله ولیکن هرگاه مردان خود متمکن از اخذ مسایل و رسانیدن بایشان نباشند بلی اگر فرض شود که یقین حاصل
کند باینکه رفتن ایشان بمکانی و موضعی که شرعا از جهتی چون زیارت ائمه ع یا مجمع تعزیه زنان یا امثال اینها از مفاسد خالیست ظاهر اینست که اذن
دادن ایشان جایز باشد همچنانکه رفتن زنان بجائی که امثال این مواضع ضرری ندارد و همچنین مقتضای صفت غیرت اینست که زنان را منع کند از شنیدن
حکایات شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و مصاحبت پیره زنانیکه با مردم آمد و شد دارند و از اینجهت در احادیث زنان را منع نمودند از یاد گرفتن
سوره یوسف و شنیدن آن و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند که سوره یوسف را بزنان خود تعلیم مکنید و برایشان مخوانید که بفتنه می
افتند و سوره نور را بایشان یاد دهید که مشتمل است بر مواعظ و نصایح و فرمودند که زنان را بر زین سوار مکنید چه مهیج شهوت
ایشانست و حضرت رسول ص فرمودند که زنان را در غرفهای بالا جای مدهید و خط نوشتن بایشان میاموزید و ایشان را پنبه رشتن یاد دهید
و سوره نور تعلیم نمایید و بدانکه مرد صاحب غیرت سزاوار است که خود را در نظر زن با مهابت و صلابت بدارد تا همیشه از او خایف
باشد و پیروی هوا و هوس خود را نکند و هیچ وقت زن را بیکار نگذارد بلکه پیوسته او را مشغول او می سازد از امور خانه یا او را بکسب بدارد
زیرا که اگر بیکار باشد شیطان او را بفکرهای باطل میاندازد و میل بیرون رفتن و تفرج و خودآرایی و خودنمائی میکند و بلهو و لعب بخنده
و بازی رغبت مینماید و کار او بفساد میانجامد و باید مرد صاحب غیرت جمیع ضروریات زن را از خوراک و پوشاک و سایر آنچه را که احتیاج دارد
مهیا سازد تا مضطر ببعضی اعمال و افعال ناشایسته نگردد و بشرطیکه در مخارج و مصارف طریقه اقتصاد و میانه روی را نصب العین خود سازد
و شان خود را نسبت باهل خود محافظت نماید و در هر حال از حد خود تجاوز نکند و از اسراف و تقتیر اجتناب نماید اگر باشد خود و اهل خود را بقناعت
در خوراک و لباس عادت بدهد و نوعی بکند که بالمره طمع از احدی نداشته باشند و شکم پرستی و تجمل و خوش گذرانی عادت نکنند و با اهل
دنیا هرگاه آشنائی آمد و شد ننمایند که بغیر از ضرر دینی و دنیوی در مخالطه ایشان ثمره حاصل نیست و البته احتراز نماید از خریدن هر چیز
که محتاج الیه او نیست اگرچه ارزان باشد چه امیرالمؤمنین ع فرمودند من اشتری ما لا یحتاج الیه باع ما یحتاج الیه و اگر فقیر و محتاج باشد در
قضای حوایج خود بغیر از پروردگار خود با احدی اعتماد و تکلان نداشته باشد و فقر خود را از اهل دنیا بالمره مخفی بدارد و بقناعت تمام کار خود
را براه اندازد و امر خود را ... چه خوش گفته شعر ای دل علم بملک قناعت بلند کن چشم خرد ز اهل جهان بسته کن تا چند داغ منت
باشی هوای باش خود را بنا مودن خود ارجمند کن دشمن اگر زپیت همت لگد زند تو خاک راه او شو و همت بلند کن در خلوت رضای حق
الله روزه کهر ابا اهل ... بسلسله شرع بند کن این آشیان چو ملک کمی نیست عاریست خسرو برو تو هیچکس را اپسند کن مخفی نماند که
صفت غیرت اگرچه خوبست و بنظر شرع و عقل مستحسن و مرغوبست اما باید که بحد افراط نرسد و ادای بغوی نشود که بسبب با اهل خود بدگمان
بر ایشان تنگ بگیرد و در صدد تجسس باطن ایشان برآید زیرا که همچنانکه در حدیث وارد شده است که زن مانند استخوان کجست اگر خواهی آنرا
راست کنی میشکند و از حضرت پیغمبر مرویست که بعضی از انواع غیرتست که خدا و رسول آنرا دشمن دارند و آن اینست که مرد بیجهت بر اهل خود

عزیز نماید و بالجمله مبالغه در تحقیق و تفتیش از احوال اهل حرم خود نمودن نالایق و با طریقه شریعت موافق نیست زیرا که در بی‌موقع مرد از ظن بد خالی نه
خواهد بود و ظن شما مذموم است چنانکه سابقا ذکر شد مجملا اگر شهوت فرج نبودی زنان بر مردان تسلط نیافتندی پس افراط در شهوت هلاک
کننده فرزندان آدم است مبادا مغرور شوی باینکه پیغمبر خدا زنان بسیار خواست بیچاره احمق بنوع طاق را قیاس بنفس خبیث خود میکنی مکن زیرا که
دنیا و ما فیها لحظه دل مبارک او را مشغول نساختی و الفت با مورد نیاوردی حاصل آنکه شرعا و طبا افراط در قوه شهوت مذموم و مستهجن است و باعث محرومی
از ساحل معارف و فیض سعادت است و آدمیزاد را بدرجه هلاکت میرساند عجب اکه احمق طایفه هستند کبار و جوانانیکه شهوت ایشان قوی باز در صدد تناول
غذاها و معاجین مقویه باه هستند تا جماع بیشتر کنند و ایشان مانند کسی هستند که مبتلا بچنان سباع درنده شده باشد و در بعضی اوقات
کان سباع از وی غافل شود چاره کند که آنها را بهیجان و حمله آورد و چگونه کسی از عقلا محسوب باشد چنین امری میکند و حال آنکه علاوه بر مفاسد
دینیه که بر افراط در وقاع مترتب میشود و تجربه رسیده که هر که منقاد شهوت گردد در بیع زنان و تجدد با ایشان و خوردن غذاهای مقوی
معاجین مهیجه در قوت و هیجان شهوت نماید البته لاغر و ضعیف و در اکثر اوقات مریض و ضعیف اگر چه او هم کوتاه میباشد و خیلی امید شود که
دماغ او مختل و عقل او فاسد گردد لاغر لهذا بسیار کسانی مشاهده کردیم از اشقیا که شصت سال که نزدیک از عمر ایشان گذشته بود [illegible]
معاجین مقویه رغبت دارند که شاید از آن قوت باه بهم رسانند و از فعل شنیع باز نمانند و بعضی از فجار اطبا برای طمع مال دنیا سعی بلیغ
در اینان بکار میبرند نعوذ بالله [illegible] بی ایمان بشقاوت سرمد گرفتار شده اند اوه چه شقاوتی از آن بالاتر که کسی [illegible] عمر را
صرف تحصیل خوشی پاره چند در ظلمتکده دنیا نماید و یوسف کنعان [illegible] بهره زالی فروشد [illegible] باشد به
ازاء خشت و خاکی دهد [illegible] پادشاهی سرمد باشد [illegible] چون دیده بصیرتها [illegible]
و کثرت عوایق کور شده از نقوش نفوس خود غافل گشته اند اما چون زمان رحلت [illegible] مسافرت بعالم بقا و قرار رسد و دل
از مشاغل و توجه فارغ [illegible] مقابل دیده بصیرت برداشته شود و نظر او بر لوح دل [illegible]
چنانکه خداوند تعالی فرموده و اذا الصحف نشرت و باز میفرماید فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید یعنی [illegible] پرده [illegible]
میشود و چشم [illegible] میکند [illegible] اعمال خود و [illegible] و ثمرات افکار و افعال خود را مشاهده میکنی [illegible] احوال ایشان [illegible]
و در حقیقت اینجماعت کسانی اند که خداوند جلیل در باره ایشان فرموده ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان
بلکه پست‌تر و گمراه‌ترند و بالجمله کسیکه [illegible] لذتهای نوعیه است [illegible] اکل و شرب جماع و وقاع دارد [illegible] از انسان خارج و در
بهایم داخل است زیرا که اینها از لوازم بهایم و چهارپایان است [illegible] ظاهر است که [illegible] چنین صفتی چه اثری خواهد دید و حال آنکه شیطان لعین [illegible]
[illegible] بصفت هلاکت رسانیده و کسیکه حرص بر [illegible] و جماع بوده باشد در وقت غلبه شهوت نگاه داشتن نفس خود [illegible]
[illegible] مقام [illegible] انصاف [illegible] نیست که هر کسی [illegible] نیست که هر [illegible]
[illegible] که هر شخص [illegible] نکند [illegible]
زنان [illegible] شیخ [illegible] در کشکول نقل کرده عن بعض العلماء انه قال انا اخاف من النساء اکثر مما اخاف من الشیطان لان الله سبحانه یقول ان کید الشیطان
کان ضعیفا و قال سبحانه فی النساء ان کیدکن عظیم [illegible] حاصل اینکه مکر و کید زنان بیشتر از کید شیطان [illegible] کید شیطان را در قرآن
ضعیف فرموده اما کید زنان را عظیم بیان فرموده و قال الزمخشری عند قوله تعالی ان کیدکن عظیم استعظم کید النساء لانه وان کان فی الرجال الا
ان النساء الطف کیدا و انفذ حیلة [illegible] کلام الزمخشری و لنعم ما قال النظامی [illegible]
[illegible] زن از پهلوی چپ گویند برخاست [illegible] از جانب چپ جانب راست
[illegible] مرد باشد نه هر زن زن بود نه هر زاده فرزند نه هر کال میوه [illegible] علاج و چاره برای حفظ [illegible]
[illegible] با زنان اجنبی [illegible] خلوت نماید [illegible]
روایت کرده که فرمودند هر که زنا کند با زن مسلمان یا زن [illegible] یهودی یا گبری [illegible] باشد [illegible] توبه [illegible]
[illegible]

باب النساء ٥٩١

مردم از کند از منافقی باشند و هم کس او را این عمل قبیح دانسته باشند تا بحدی رود که مرادش بی‌پرده و با تجاهر آنکه نیست که روح در آنست چنانکه از اکثر اخبار مستفاد
میشود و مجلسی رحمه الله تصریح نموده و جناب امیرالمؤمنین فرموده لولا النساء لعبد الله حقا حقا و بسیار کسان در دین عهد و زمان مشاهده کرده
که صاحب ورع و تقوی بودند و ابواب الحرام دست نمیزدند و هرگز پیرامون معصیت از کذب و دروغ و غیبت نمیگردیدند لکن چون از اطوار در محبت
زنان و وفا با ایشان داشتند فریب مکر زنان خورده از صحبت نعوذ بالله مرتکب انواع فواحش از زنا و لواط و غیرها شدند و خانه دین و ایمان خود
ویران نمودند و بسا میشود که افراط در حب النساء منجر به ... میشود و بمنطوق الحب یعمی و یصم هرچه از اعمال قبیحه اگرچه زنا و مساحقه باشد
چون از زن می‌بینند از غیرت متعرض او نمیشوند چنانکه در بعض کسان از بیغیرتان مشاهده کرده که چون زنان ایشان برای خود ...
از کثرت محبت از هیچ عمل ناشایست او را منع نمودند با اینکه آن زن علی الدوام با اجانب زنان فاحشه بعمل قبیح مرتکب میشد بلکه بعض کسان
چنین زنان از اهل و اولاد و عیال نیز بیزار کردیدند و ایشان را در کمال عسرت و فقر و مسکنت گذاشتند و قیادت و دیاثت را برای خود اختیار کردند
و بالاخره کار ایشان بجای رسید که اموال و املاک خود را بنام آن زن فاحشه منتقل نمودند در حال حیات و بعد از ممات و از اعمال آن زن ملعونه
تمامی مال منتقل باو شد و ... بر معصیت پرده کار بسیار فساد دارد و نعم ما قال الشیخ النظامی چون نقش وفا و عهد بستند در نام زنان
قلم شکستند زن دوست بود ولی زمانی تا جز تو نیافت مهربانی زن راست نبازد آنچه باشد جز زرق نسازد آنچه باشد بسیار جفا زنان
کشیدند در هیچ زنی وفا ندیدند زن چیست فسانه گاه نیرنگ در ظاهر صلح و در نهان جنگ در دشمنی آفت جهانند در دوست شوی بلای جانند
زن میل بجوی پیش دارد لیکن سر کار خویش دارد این کار زنان راست بازاست افسون زنان بسی دراز است چون بر دگری نشیند خواهد که ترا دگر
نبیند در دشمنی آفت جهانست چون دوست بود هلاک جانست چون غم خوری او نشاط گیرد چون شاد شوی زغم بمیرد زن گر نه یکی هزار دوست
زن باشد اگرچه مثل شیر است و در کتب خبر بهین از رسول الثقلین مرویست که فرمودند که اگر مردی در اهل خانه خود امری بیند که منافی غیرت باشد
و بغیرت نیاید خداوند مرغی را مسلط کند که او را قندر گویند و چهل روز بر در خانه او می‌نشیند و فریاد میکند که خدا غیور است و هر صاحب غیرت را دوست
دارد اگر امری ببیند که منافی غیرت باشد ... و الا پرواز میکند و بر سر او می‌نشیند و پرهای خود را بر چشمهای او میزند و میرود
بعد از آن روح ایمان از او مفارقت میکند و ملائکه او را دیوث مینامند ... و از اینها معلوم کرده
که اعمال قبیحه از اولاد و عیال بعض کسان صادر میشود و هرگز ... غلبه ... که با ایشان عادی شده

فصل

بدانکه ... قوه شهویه است و سستی از آن لازم و شهوت نکاح بحدیکه منجر به بر طرف شدن قوت و تضییع عیال و قطع نسل شود
نیست که آن در شرع انور مذموم و ناپسند است چه اهمال قوه شهویه و نکاح ... از فواید بسیار محروم میگرداند زیرا که خداوند عالم این قوه را در بنی
آدم مسلط گردانیده تا نسل باقی ماند و وجود این سلسله ... باشد پس کسیکه ... نکاح کند ثمره این قوت را ضایع کرده است و از فواید
بقای نسل ... است که یکی از آنها موافقت اراده خداست که بقاء نوع انسان باشد و بسیار شدن بندگان او ... کما اینکه پیغمبر
از ... مباهات و افتخار میکند و ... بدعای فرزند صالح بعد از مردن و وصول بشفاعت اطفال صغیر که پیش از پدر بمیرند
وغیر اینها از فواید ... بلکه قطع کردن رشته که از آدم ابوالبشر متصل شده ... ظاهر و روشن و از برای
نکاح و تزویج نیز فواید بسیار است که کسی که از آن ... فواید از او فوت میشود و از جمله آنها حفظ دین خود از شر شیطان و شکستن صولت
شهوت و فارغ شدن از تدبیر منزل و نگاهبانی خانه و امر طبخ و فرش و جاروب ... آراستن و ظروف و جامه شستن و امثال
اینها از چیزها ... از تحصیل علم و عمل ... فرمود که باید هر یک از شما ... زبان ذاکر و دل شاکر و زن ... که
اعانت کند او را بر امر آخرت ... از جمله فواید تزویج و نکاح آنست که آدمی بسبب آن زحمت و رنج میکشد ...
کردن در ... اهل و عیال و ... جهد نمودن در تحصیل مال حلال و اصلاح ایشان نمودن و آداب نیز بایشان آموختن و تربیت اولاد
کردن و صبر بر اخلاق زنان ... است بی پایان و ثواب ...
زحمت کشیدن در تحصیل نفقه عیال مانند کسیست که در راه خدا جهاد نماید ... مسلمین
با آنکه ... بهشت خواهد بود ...

نحو

زحمت و طلب معیشت و فرمودند هر کس که اسیر دختر باشد و با ایشان نفقه دهد و راحت گرداند ایشان را از زحمت پدر مستغنی شود و خدا بتعالی بهشت را
برای او واجب میکند و شکی نیست در اینکه خود از شهوت و ترک نکاح باعث حرمان از همه این فواید میشود و با آنکه بعضی از این فواید از برای نکاح
هست از برای آن آفات و بلیات دنیا نیز هست چون احتیاج بمال و سعی در تحصیل حلال خصوص در امثال این زمان و کوتاهی در حقوق زنان خصوص
با تعدد ایشان و صبر بر اخلاق ایشان و تحمل بدخویی و ناز ایشان و تفرقه خاطر بجهت تحصیل آنچه بآن احتیاج میشود و امثال اینها و غالب آنست که بآن
جهت صاحب عیال بدنیا فرو میروند و از یاد خدا غافل میشوند و از کارهای که برای آن خلق شده اند باز میمانند پس مرد و از عیال هر کس را لازم است که
مجتهد نفس خود باشد و احوال خود را ملاحظه کند و فواید و مفاسدی که مذکور شد بنظر درآورد و ببیند که در حق او کدام طرف بهتر است و با
وجود آنکه اکثر مردم ... اندک است غالبا از برای خود ... بعد از آنکه گفته شد چاره نیست و از کردن ... باب حدیثی در جلد ثالث کشکول
و سنت بین بهائی و در اواخر بنا شده بعضی از اینها روایت نموده اند که شیخ جلیل ابن ... ابو العباس احمد بن فهد رحمه الله در
کتاب ... از ابن مسعود روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه فرمودند که هر آینه خواهد آمد بر مردمان زمانی که دین صاحب دین سالم
نماند مگر کسی که بگریزد از سر کوهی بسوی سر کوهی و از سوراخی بسوی سوراخی مانند روباه با بچهای خود قالوا و متی ذلک الزمان جمعی که حاضر بودند عرض
کردند که کی خواهد بود آن زمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله حضرت فرمود آن وقتی که تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب
معاصی خدا فعند ذلک حلت العزوبة ... در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود ... بعضی عرض کردند ای رسول
خدا تو ما را امر کرده بکدخدایی و زن کردن حضرت فرمود بلی چنین است ولیکن چون آن زمان برسد هلاک مرد در دست پدر و مادر او خواهد
بود اگر پدر و مادر داشته باشد در دست اهل او و ... در دست خویشان او خواهد بود عرض کردند چگونه این خواهد بود ای رسول خدا
فرمودند که ... و سرزنش و ملامت خواهند کرد بر تنگی معیشت و ناداری و تکلیفها خواهند کرد باو چیزی که طاقت آن نداشته باشد تا آنکه برسانند
او را بجائی که باعث ... معاصی و هلاک دین او باشد مضمون این حدیث شامل احوال اکثر اهل این اعصار است چه اکثر زنان این عصر
در لباس و مسکن و خوراک تجاوز از حد ... نموده اند و شوهران ایشان در تحصیل ... خارج از دین و ایمان بالمره خارج گشته اند و خود را بحلال و حرام
دنیا آغشته اند بلی چون آیات و اخبار بیشمار در باب تزویج و نکاح وارد شده هر کس باید که تکلیف خود را در هر باب ملاحظه نماید و سزاوار است که اگر از
عهده نفس خود نتواند ... دختر ... تزویج کند که در اصل ... باشد بلکه اطاعت ... اگرچه در این زمان بمضمون ...
و من علیها اکثر ... که اطاعت زوج خود نماید و او را تکلیف بچیزهای که ... نماید و ... سلوک نماید
خود سلوک نماید و بعضی زنان چنان مسلط بشوهران شده اند که ... بازار و ... رفتند ... با جانب ... مشغول خرید و
فروش میباشند و لباسی که ... ایشان از بازار ... بیان ... بدخواه خود ... اینها از ...
... است و اعجب آنست که ... این عمل از میان مردم برداشته شده است ... شیخ صدوق در کتاب امالی ...
... بسند صحیح از محمد بن ابی عمیر از حضرت صادق جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه علیهم السلام روایت نموده که مردی از اصحاب امیرالمؤمنین
... زن خود شکایت کرد آنحضرت برخاست خطبه خواند و بعد از آن فرمود ای گروه ناس اطاعت زنان نکنید در هیچ حال و ایشان را امین بر
مالی نمایید و نگذارید که امر عیال را تدبیر کنند ... بدرستیکه اگر ایشان را بگذارید بکار خود ... میکنند بهلاکت میافتند و تجاوز
از امر مینمایند و ایشان را چنان یافتیم که در وقت حاجت خود ورع و پرهیزکاری ندارند و در وقت غلبه شهوت ایشان صبر و تحمل از هر کردار
نمیباشد کبر و افتخار برای ایشان لازم شده اگرچه ... شوند و عجب و خودپسندی با ایشان لاحق است اگرچه عاجز باشند شکر نمیکنند ...
وقتیکه ایشان را از چیزی ... منع نمودی ... درباره ایشان ... فراموش مینمایند ... میکنند ... بهتان زدن ...
مینمایند در طغیان و متعرض اند بعمل شیطان پس ... ایشان را ... و بکنار خویش ... ایشان سلوک ... ایشان ...
با ایشان بخوبی نمایید و حضرت رسول صلعم نهی فرمود که ... اطاعت زنان ...
... ایشان و از نیکان ایشان در حذر باشید و حضرت امام محمد باقر ... ایشان ...
... كل امرء ... لا ...

مذمت علما و فقها باینها بیشتر شده که جماعت اعراض نماید چون که از حکما گفته‌اند اسرع الناس الی الفتنة اقلهم حیاء بجلادت و بنای عصیان نمان و اهلش فاسد و ضایع
شریعت کاسد کردید و احدی که در صدد امور دین مبین و قواعد ملت واضح یقین باشد پیدا نمیشود و همه امور منوط بخواهش نفس شده
چنانکه میبینی اگر فاسق و فاجر متجاهر که مال دار باشد دختر کسی را خطبه نماید بجان و دل بان راضی و شاکر میباشند اگر چه شارب الخمر و زانی و لاطی بوده باشد
و بجهت موسیقی و مال داری جمیع عیوب و قبایح اعمال او فیمابین که مخالف رضای الهیست در نظر ایشان مستحسن مینماید چنین است که هر کس بیدار و منال کسی بجز از ان نمی
بینند و دایم در مرادات و خصومت میباشند و همچنین زنی یا دختری که مال دنیا داشته باشد اگر چه در فسق و فجور مشهور آفاق باشد اهل دنیا از خاص
و عام در خواستگاری ان سعی و اهتمام بشدت تمام بکار می برند اگر چه با غایة فقر و احتیاج و اکراه بوده باشد با اینکه مشاهده میکنند امثال و اقران خود
هر کسی که زنی مجهول الحال با مال و منال را برای خود تزویج کردند هرگز ثمره خیری از آن ندیدند و احادیث در این باب بی شمار است که چنین کسی هرگز
خیری از وی نبیند و از مال و جمال او محروم میشود و بعضی از فجار را مشاهده نمودیم که دختر اهل ثروت و متمول بوده‌اند چون اولاد
ایشان رو بدادخواهان و دختران ایشان از اغنیا خواسته کار رعنا نمودند و بعضی از اولیای حرفت و کاسبان آن فاجران دختران را ندادند و هر که نظر
نمود منع نمودند و آن دختران در خانه ایشان ماندند تا آنکه چهل و پنجاه سال گذشتند و در من لا یحضره الفقیه از حضرت رسول ص روایت
کرده که فرمودند از سعادت مرد آنست که دختر در خانه او حیض نبیند یعنی زود بشوهر بدهند و آنقدر نگاه ندارند که در خانه پدرش حایض
شود بلکه بر خیال ایشان از زنا اگر آنقدر آن حمل با هم رسانند یا مساحقه کار خود نمایند نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا فصل دویم در بیان حرمت و معصیت مساحقه است و در آن چند مسئله است اول بدانکه شکی در حرمت آن نیست بلکه از معاصی کبیره است
احادیث در مذمت آن مستفیض است قال العلامة ره فی التحریر السحق وهو دلک فرج امرأة بفرج اخری وهو محرم بالاجماع روی عن النبی ص انه قال اذا اتت
المرأة المرأة فهما زانیتان انتهی و حاصل اینکه نبی ص فرمود که اگر زنی با زنی سحق کند هر دو زانیه‌اند و مساحقه عبارتست از مالیدن دو زن فرج را
بیکدیگر و این فعل حرام است باجماع و از اخبار ظاهر میشود که در زمان حضرت لوط لواط و مساحقه حادث شد بتعلیم شیطان چون با این کسان
بسیار ورشد لواط را تعلیم رجال نمود و لاقیس دختر شیطان سحق را تعلیم زنان نمود و در احادیث معتبره بسیار منقول است که اصحاب رس جماعتی بودند
که زنان ایشان با یکدیگر مساحقه میکردند پس خدا ایشان را هلاک کرد بعذاب خود و ایشان بعد از سلیمان ع بودند و دوازده شهر بهم پیوسته داشتند بکنار
نهری که آن نهر را رس میگفتند و در بلاد مشرق واقع شد چنانکه در عیون اخبار الرضا ع از امیرالمؤمنین ع روایت و فاضل مجلسی ره گفته که ظاهر
نهری باشد که در این زمان ارس میگویند و شیخ طبرسی ره گفته که اصحاب رس جماعتی بودند که پیغمبر خود را در چاه انداختند و از حضرت صادق ع
مرویست که زنان ایشان مساحقه میکردند خدا ایشان را هلاک ساخت و روی ثقة الاسلام عن یعقوب بن جعفر قال سأل رجل ابا عبد الله ع او ابا
ابراهیم ع عن المرأة تساحق المرأة وکان متکئا فجلس فقال ملعونة ملعونة الراکبة والمرکوبة حتی تخرج من اثوابها الراکبة والمرکوبة فان الله عز وجل والملائکة
واولیاءه یلعنونهما وانا ومن بقی فی اصلاب الرجال وارحام النساء فهو والله الزنا الاکبر ولا والله مالهن توبة قاتل الله لاقیس بنت ابلیس ماذا جاءت به معنی حاصل
حدیث آنست که کسی سوال کرد از حضرت امام جعفر ع یا از حضرت امام موسی کاظم ع از حال زنی که مساحقه میکرد با زن دیگر امام ع تکیه کرده بود
نشست فرمود چنین زنی ملعونه است هم زنی که در زیر است و هم زنی که در بالاست هر دو ملعونند تا آنکه خارج شوند از ثوب خود و در پیش خود
از ثوب کنایه بوده باشد از لذت این عمل یعنی چنین زنان ملعونه میباشند مگر اینکه ترک این عمل نمایند و چنین زنی که فاعل چنین عملست خداوند عالم
جل شانه او را لعنت فرماید و همچنین ملائکه و همه اولیاء الله او را لعنت میکنند و همچنین من و هر کس که در صلب پدران و در رحم مادران هست او را
لعنت میکنند پس قسم بخداوند جلیل که این عمل که سحق بوده باشد زنای اکبر است قسم بخدا آن زنی که فاعل چنین عمل است توبه ندارد حق ایشان و لله
عالم بکشد لاقیس دختر شیطان را که این چه عمل بود که تعلیم زنان نمود و نیز ثقة الاسلام در کافی بسند صحیح از اسحق بن حریز از حضرت جعفر صادق ع
روایت کرده و ظاهر معنی حدیث اینست که زنی بعد از استیذان و اذن مشرف شد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع و عرض کرد زنانیکه
مساحقه میکنند با هم حد آن چه چیز است حضرت فرمودند حد آنها حد زناست که یکصد تازیانه بوده باشد و آورده میشوند در روز قیامت
با شرهنی عمل شده باشند در حالتی که پوشانیده شده باشند بمقطعات از آتش جهنم بعضی از علما مقطعات را تفسیر کرده‌اند بلباسی که قطعه
قطعه کنند و بعد با هم وصل نمایند مثل پیراهن و شلوار نظر باینکه ... مثل

و همچنین در حالتی که سر ایشان مستور شده باشد بمقنعه از آتش جهنم و فرجهای ایشان از آتش جهنم بوده باشد و عمودها از آتش داخل میکنند در فرج
ایشان تا سر ایشان و میاندازند ایشان را در آتش جهنم آنوقت خطاب فرمودند جناب امام ع با آن زن که اول زنانی که چنین عمل کردند زنان قوم لوط بودند چه
مردان در دفع شهوت مشغول مردان شدند بلواط و تنها زنان ماندند زنان هم مساحقه میکردند در دفع شهوت همه بتعلیم شیطان بود دوم آنکه شکی
نیست که حد این عمل شنیع حد زنا است که یکصد تازیانه بوده باشد بشرط بلوغ و عقل و اختیار خواه حره باشد یا امه مسلمه باشد یا کافره محصنه باشد
یا غیر محصنه فاعله باشد یا مفعوله وفاقا للاکثر کما فی کشف اللثام بل المشهور کما فی الریاض بل فی المسالک فمنهم المفید والمرتضی وابو الصلاح وابن ادریس
وسایر المتاخرین بل عن الانتصار نسبته الی اصحابنا مشعرا بالاجماع علیه کظاهر المحکی عن الانتصار لکن مصرح بود در کلام جماعتی از اصحاب مثل شیخ در نهایه
و قاضی و ابن حمزه و از معاصرین جناب حاجی سید محمد باقر رشتی ساکن اصفهان اینست که اگر محصنه باشد رجم میکنند والا حد میزنند توضیح اینکه
ایشان یکصد تازیانه در صورتی باو میزنند که آن زن محصنه نبوده باشد و اما هرگاه محصنه باشد حد آن رجم است یعنی گودالی میکنند که محیط
تا کمر ضعیفه بعد از آنکه ضعیفه را در آن فرو داده سنگباران میکنند یعنی آنقدر سنگ باین ضعیفه میزنند تا بمیرد و این در روایت نظر ...
که دال بر بطلان ... رواه ثقة الاسلام عن عدة من اصحابنا ... خبر اسحق بن ... از احتجاج از قائم ... علیهم السلام و خبر
مروی از امیر المؤمنین ع که در اکثر کتب استدلال ذکر شده و مع هذا اولی و احوط عمل بقول اول است که قول مشهور باشد خصوصا بعد درء الحدود با
لشبهات والله العالم سوم آنکه ثابت میشود مساحقه باینچه ثابت میشود بان لواط بلا خلاف کما فی الریاض لعموم المنزلة الوارد فی بعض الاخبار کالمروی فی مکارم
الاخلاق عن النبی ص قال السحق فی النساء بمنزلة اللواط فی الرجال ... ثم آنکه اگر کسی با زن خود جماع کند پس بعد از آن آن زن با دختر بکری مساحقه نماید
یا آن منی در جامل شود ... و آن طفل ... بآن مرد ... شده است ... بزن ... علی قول مشهور
و عمل کاشف ... رجم بر آن زن ... و بنابر مشهور ... اجماع ... اعلی ... الخلاف ... مضی و این چون سبب ازاله بکارت
آن دختر شده ... میدهد ... بکارت او ... بآن دختر ... اللواط ... الشیخ ... عند الاصحاب لکن ...
اگر مطاوعت ... کرده باشد ... بلا خلاف ... فی الریاض ... اگر زنی ... مساحقه کنند واجب است ... ایشان حد
تازیانه میزنند ... میشود ... فی الظاهر ... اگر مساحقه ... باکافره ...
میزنند و اگر زن ... بالغ ... کامل میزنند ... و اگر ... هر دو را ... میکنند ...
جماعت از اعلام ... علامه در تحریر ... مساحقه ... که چون زن ... معنی کذاشت ... میشود که حرارت
فرج او بیشتر میباشد ... انکاه ... بعد از آنکه زوج با او جماع و افراغ ... اگر ... با زن دیگر مساحقه کند
... زوج ... میشود ... ماملوکه ... در ظاهر شرع اثبات این ... لکن در باطن ... است بصاحب
و از بعمل شنیع ... بعض مقام ... است ... انتقال ... نکاح ...
چگونه ... که ... ایشان ... خود شان ... بود ... شود که
در ... باشد ... لواط ... و از ... مثل ... لواط از اکبر کناهان کبیره
است واشتقاق ان از فعل قوم لوط است ... چنانچه در جواهر الکلام ... رسول الله ص روایت نموده که
هر کس با پسری لواط کند ... قیامت جنب ... آب دنیا ... غضب الله ... ولعنه ... جهنم و ساءت مصیرا بعد فرمود
اگر ... بالای ... هفتاد ... جهنم ... فارغ شود ...
افکنند ... عذاب کنند ... روایت نموده ... امیر المؤمنین ... روایت ...
... خدا ... حلال ... مثل ...
لواط فرمودند که لواط ... است ... کفر است ... نازل کرده است ... پیغمبر خود و حضرت باقر ع فرمود که ... فرموده ...
... بهشت ... حضرت امام رضا ع ... که هر که لواط کند بحکم ...
قیامت ... تا اینکه خدا ... فارغ شود ... حضرت رسول ص منقول است که هر که ...

اللواط فی حرمته وحدّه ۵۹۵

در پیش او [illegible] تا آنکه مبتلا شود بلکه در حرام [illegible] که این عمل قبیح بکند و از حضرت صادق ع منقولست که چون قوم لوط کردند آنچه کردند گریست زمین
بخدا تا آنکه گریه اش باسمان رسید و آسمان گریست تا گریه اش بعرش رسید پس وحی شد باسمان که سنگ بر ایشان ببارد و بزمین که ایشان را فرو برد و حضرت صادق ع
فرمود که هر که [illegible] لواط [illegible] آن سنگها [illegible] و در چند حدیث [illegible] تفسیر آیهٔ شریفه
وما هی من الظالمین ببعید یعنی این عقوبت قوم لوط از ظالمان امت تو که این عمل کنند بعید نیست و در کتاب مناقب محمد بن شهرآشوب مازندرانی
رح روایت کرده که خلیفه ثانی امر کرد بکشتن غلامی که آقای خود را کشته بود پس حضرت امیرالمؤمنین ع او را طلبید و از جهت قتل پرسید گفت او
با من وطی کرد [illegible] مقتول پرسید که او را دفن کردید گفتند [illegible] فرمود [illegible] فرمود که غلام را
رها کن پس بعد از سه روز [illegible] رفتند و قبر را شکافتند [illegible] حضرت تکبیر گفت و فرمود والله که دروغ نگفتم والله که شنیدم از
رسول خدا که هر که از امت من عمل قوم لوط کند [illegible]
نکشد که زمین او را فرو برد تا بقوم لوط برساند پس با ایشان محشور شود [illegible] فاعل این عمل [illegible] در وقت نزع مشاهده
مینماید چون [illegible] عالم ملکوت [illegible] سؤال و فشار و عذاب قبر [illegible] و علامه در تحریر و صاحب [illegible]
ایشان روایت نموده اند که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی [illegible] از آتش [illegible] و در حدیث دیگر فرمود [illegible]
آتش [illegible] و در حدیث دیگر [illegible] روایت است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه
آسمان و ملائکه زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب [illegible] از برای او جهنم [illegible] و کسی که چنین فعلی [illegible] امام یا
حاکم شرع او را تعزیر میکند بلا خلاف [illegible] پس مستحق است فاعل [illegible]
[illegible] التعزیر [illegible] رسول [illegible]
نوشته [illegible] لواط [illegible] گواه [illegible]
[illegible] خواه فاعل باشد یا مفعول [illegible] اقرار [illegible] و اقرار عبد هم مسموع نیست و شهادت زنان هم مسموع نیست خواه منضم
برجال باشد یا نه و اگر [illegible] حاکم شرع [illegible] سیم آنکه لواط بر دو قسم است یکی آنست که [illegible]
[illegible] ایقاب کند [illegible] و بعضی [illegible] ایقاب کرده باشد
کشتن است [illegible] مفعول [illegible] بالغ و عاقل باشند خواه آزاد باشند خواه بنده خواه مسلمان باشند خواه کافر خواه زن داشته باشند خواه
نه و اگر یکی بالغ و عاقل باشد [illegible] طفل [illegible] دیوانه [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] لکن [illegible] امام [illegible] کشتن کسی که لواط را بایقاب کرده باشد
[illegible] یا بآتش بسوزانند [illegible] یا از کوهی بیندازند یا دیوار بر او خراب کنند و جایز است که اگر [illegible]
بعد از کشتن [illegible] تصریح نموده اند [illegible] ظاهر نیست قال فی جواهر الکلام ان الامام مخیر
فی قتله بین ضربه بالسیف [illegible]
[illegible] لواط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۵۹۴

وهو الحجة بعد الاطلاق والمسلم والكافر مع عدم كون الفاعل كافراً والمفعول مسلماً والّا قتل كالعرف والمحصن وغيره ولو تكرّر منه الفعل وتخلل الحد قتل في الثالثة وقيل في الرابعة وهو اشبه واحوط في الدماء. بدانكه اگر لاطى و زانى قبل از اتمام بينه توبه كند حدّ از او ساقط ميشود و اگر بعد از ثبوت توبه نمايد حدّ ساقط نميشود بالاطلاق و اگر بينه درميان نباشد لكن زانى و لائط خود شان اقرار كرده باشد امام مخيّر است در عفو و استيفاء. فاضل

بدانكه اگر شخصى العياذ بالله لواط كند با پسرى يا مردى و ايقاب كند يعنى ادخال كند اندكى از سر ذكر را داخل براو شود حرام ميشود بر واطى مادر مفعول هرچند بالا رود و دختران او هرچند پايين روند يعنى اگرچه دختران از دختران مفعول بهم رسيده باشند و خواهران او اما دختران خواهران حرام نميشوند الا [illegible] [اجماع] المنقول على لسان الفرقة و همچنين حرام ميشود بر فاعل مادر رضاعى و دختر رضاعى و خواهر رضاعى على المشهور بين الاصحاب اگرچه اينها از ابا [illegible] مسئله عقد كرده باشد بعد از لواط و ايقاب اگرچه با دخال بعض از حشفه باشد هر اولادى كه از او بهم رسيده ولد الزنا است و اگر مسئله را ندانسته باشد و دخول هم [illegible] است و داخل حلال زاده است و اگر لواط بعد از عقد بوده باشد باعث حرمت مادر و دختر و خواهر نميشود على الاشهر لكن ابن سعيد دعوى اجماع بر عموم [illegible] قائل شده اگرچه لواط بعد از عقد خواهر يا مادر يا دختر يا وطى باشد [illegible] حرمت آن قائلند و [illegible] عبارة [illegible] در [illegible] و ادعا على بن [illegible] ظاهر ميشود و صريح جامع [illegible] گفته و من [illegible] بغلام فاوقب حرم عليه العقد على امه واخته وبنته على جميع الاحوال و از معاصرين جناب حاجى [شيخ] باقر نيز بعموم تحريم قائل اند اما مشهور عدم حرمت است اگر بعد از عقد باشد و مفعول را جايز است كه مادر يا خواهر يا دختر فاعل را تزويج [عقد] كند و قول بحرمت آن نيز نقل شده ضعيف است و دعوى اجماع صريح [illegible] و ظاهر [illegible] بر عدم حرمت آن شده و صاحب [illegible] در شرح صغير و كبير گفته من لاط بغلام او رجل فاوقبه ولو بادخال بعض الحشفة حرمت عليه ام الغلام وان علت واخته وبنته وان سفلت من ذكر او انثى من النسب اتفاقا ومن الرضاع على الاقوى و [illegible] دون بناتها اتفاقا انتهى و در مسالك گفته و يتحقق التحريم بادخال بعض الحشفة و كذا [illegible] وان لم يوجب الغسل لان [illegible] الادخال فهو يتحقق بذلك [illegible] گفته [illegible] الايقاب عليه مع تامل في انصرافه الى [illegible] الاتيان في [illegible] فانه علق عليه الحكم [illegible] هركاه دو پسر نابالغ با يكديگر لواط كنند [illegible] نكاح مادر و خواهر و دختر [illegible] ميشود يا نه

مسئله خلافيست در جامع الشتات گفته اقوى و اظهر عدم فرق است ما بين صغير و كبير چنانكه [illegible] كلام [illegible] انتهى [illegible] نقل كرده و گفته است [illegible] الامامية [illegible] بغلام [illegible] الغلام [illegible] واما در طرف مفعول پس هرچند در [illegible] لفظ غلام مذكور است وان ظاهر در نابالغ است و اگر [illegible] باشد ما بين صغير و كبير هرچند [illegible] كلام بعضى [illegible] و [illegible] ادخال بعض حشفه [illegible] هرچند [illegible] و ظاهر [illegible] معتبر است واما حرمت مادر و خواهر و دختر فاعل بر مفعول [illegible] و اظهر عدم حرمت است [illegible] نقل شده بر حرمت آن از بعضى علماء [illegible] كلامه قدس سره [illegible] لا فرق في ذلك [illegible] بين الصغير و الكبير لكن در شرح كبير گفته فلا [illegible] لا يلحق الواطى الصغير الموطوء [illegible] بالبالغ [illegible] الاحوط [illegible] و در شرح [illegible] الواطى الصغير لا الموطوء [illegible] الاحوط [illegible] انتهى و از معاصرين جناب شيخ المشايخ العظام شيخ حسن طاب ثراه در انوار الفقاهة [illegible] حيث قال ولا يؤثر في التحريم اذا كان الواطى صغيرا وان كان الاحوط [illegible] الكبير وكان الموطوء [illegible] ولو [illegible] فهل [illegible] الاحوط [illegible] الاخت والبنت ثم تزوج باحدهما [illegible] مسئله [illegible] است [illegible] كه [illegible] شده باشد والله سبحانه هو العالم [illegible] تم در توضيح [illegible] و تهذيب مقالات [illegible] احوال خود را بيان كرده [illegible] اشتمال [illegible] و حديث و امثال

ساعتی نیم
۵۹۷

ابتها بودم و زیاده از پنجاه جلد از کتب بخط خود نوشتم و جمیع عمر خود را در تحصیل علوم شرعیه صرف نمودم و هیچ وقتی از اوقات سفرا و
غفلتی از این نداشتم لکن از صغر سن که طفل یتیم بی پدر بودم حالا که هفتاد سنه سن و ضعف بدن و بیخودی بهم رسانیدم و از جمیع لذائذ دنیا دل
خود را بیزار و حتی داشتم در جناب باری تعالی شانه چنان شوق در تحصیل علوم بمن عطا فرموده بود که دنیا و مافیها را فراموش کرده
و بعض اوقات علایق دنیا خود را از توجه نمودم و از غایت غیرت کل با اهله رسیده شدم بلکه بشوق تمام کتابت مینمودم و از آن بنوع قناعت کرده ام
و بنیاد ابواب علم را بهر کس که از هیچ یکی نمودم و لله الحمد که استجابت دعا کرده و تعجیل از آن بهجت طواف زیارت ائمه بمکه معظمه
عنفوان جوانی مشرف به آب شده از آب باران که از میزاب رحمت بحجر اسمعیل بخیمه میشد غسل از آن کرده و در هر امکان شریف رضا الله
استدعا نموده بودم که مرا با احدی محتاج نکند و بقدر کفاف را بکند بمن و عون جبین بمن برساند و از مال دنیا زیاده از آن بمن ندهد از برکت
آنها حال با احدی از اهل دنیا و غنی خالق ارض و سما را محتاج ننموده است الله تعالی بهم جوده و افضاله و جسیم منته و نواله [illegible]
[illegible] الیوم الیها و ان یجعل ذلک سالما فی الاعقاب متصلا الی یوم المآب و در محکمه شرعیه با اینکه مامور و افسر کرده
و بر خدمات و شریعت دیگر لفی و ارزانی که در آن اهل و اولاد و اطفال و احفاد مرا با کثرت عیال با حسن وجوه بمن التفات فرموده و هر چه
از آن قناعت نموده غرض آن در تحصیل علوم شرعیه ازدست داده بودم طمع از کل ناس پوشیده داشتم و لکن شوق تحقیق و هوا و انشای
بعقده آن داشتم که صرف فرجه ایزد من بالجملة ماندم و بجهت قلت مداخل و کثرت عیال قدری با نجام ان لیم من حاصل نمیشد و چند نفر از اولاد
خود با جمعی از جماعت بنوم و بجهت کمال رسانیدم اکثر ایشان بدار البقا رحلت نمودند و اطفال صغار ایشان بی پدر ماندند و بجهت
ایشان در صدد طلب ایشان علوم شرعیه از امثال و اقران خود امتیاز تمام یافته بود و هر چند اینکه بنده اهم و مصیبت عظمی بود
و ... تاریخ و ... و بتوفیق الهی تصنیفات بجهم و ... الله و اکثر بلا و طول عنا با التفات الی الله و ... سما ...
... الشعار اشعار من مصنفات ... و لکن بعد از چندین قصیده اما با ضعف با صره و ... حالت ... اخره
پیشتر از مسائل ... علاوه کرده انکار و ... رسید که در ... بکتاب ... انواع و اقسام ...
دست دهد هذا اینکه در ... و غیر ... که خود ... اهل ... و قوة ... در ...
و شاگردی ... از ... بعد ... در صدد ... افتادم که ... بعد از من که ... باشد باقی ماند ...
مشغول ... شده ... اینکتاب که موسوم بجواهر است مشغول ... و ... مسائل اینکتاب را ... بد کرده ...
و یک ... اتفاق ... اینکتاب ... ماندم و بعد از ... مدتی ... در خلوت ...
تمام مشغول ... و لا علاج ... پریشان خاطر ... خرج در مصارف ... اینکتاب مشغول میشدم
و با اینکه ... اهل العبا ... اوقات ... مسایل و ... و نوشتن اجوبه مسائل
مسؤول عنها ... که جز ... نصف ... مکرر ... نوشتم و بعد ... اینکه ...
غلا ... و لکن چون از مسائل کتب ... فقهیه و اخبار ... ضبط ... بودم بلکه اکثر ... مسایل ... از کتب ...
و ... بودم ... از کتب اصحاب حفظ کرده بودم ... مناسب مقام بود ...
... از کتب فقها ... اینکتاب ... نمودم ... فرصت ... کتاب ... تمام ...
با آن علاوه تمام ... لله الحمد هر مسئله که در کتاب مرقوم شده بنقل اجماع منقول یا مشهور ...
... وقت ... مسلما ... منقول بحث ... عند الاصحاب ... ابواب فقهیه ...
کتاب بقلم ... ان شاء الله تعالی ... انتفاع ... در مجلد دیگر ... نوشته خواهد بود ... بیقین ...
این فقیر ... من ... نقلا ... معاندان ... سالم نخواهم شد و انصاف ...
کتاب مرقوم شده در کتب علمای سلف رضوان الله علیهم اجمعین مسطور ... نمودن عبارات ایشان ... کلام ...
... نیست ... هر که ... حکم ... کتاب ... سال ... عشر ...

٥٩٨

بخدمت جناب سیدنا العلی العالی صاحب باصر مشرف شدم در انجام این علماء مذکور می‌شد که ما آی الذا اهل ازندران زیارت نامه بود در مجلس
جناب سید حزبود حاضر گردید و انیاه عماد بخدمت عرض نمود که جناب شما کتاب شرح کبیر را در بعض جلد با اثر شما از کتب اصحاب اقتباس
نموده اید تالیف چنین کتابی سهل و آسانست پس جناب سید رفع الله مقامه در جواب او فرموده بودند که جناب آخوند نیست باشد شما
هم یک جلد کتاب مثل شرح کبیر من تصنیف و تالیف نمایید آنگاه زبان تعریض و تشنیع دراز کنید پس آن شخص مزبور بعرف انفعال افتاده از مجلس بیجا
نمود شرمنده و خجل گردیده بود بلی ان الناس لا ینضبط عجبا اکثرا وجود این عرفا لیل الحشم علیل اهل زمان خصوصا در این اوان از بعض بعض خود
ذاهل و بعیب جوئی دیگران و حسد نمودن با ایشان اشتغال می‌شوند بلکه بعضی از ایشان با اینکه کلام علماء سلف رضوان الله علیهم را نمی‌فهمند
بحثها بیجا و ایرادات ناروا با ایشان وارد می‌نمایند بلی رحم الله من اطاق ما بین فکیه و امسك ما بین فکیه و در این مقام در شکایت از اهل زمان و تأسف
و تلهف نمودن بموت خوبان اهل معرفت و عرفان فرزند مؤلف حقیر قرة عین الناظر و سرور الخاطر احمد نام اصلح الله ظاهره و باطنه را از فرط ملاحظه
بمعهد الالباب چند از طبع خود انشا نموده است ذکر بعضی از آن ابیات مناسب است و هی هذه زمان یکت فیه العیون بحسرة لفقد ذکی وانقطاع
حفی فمحو عنه الوری بخصالهم علی جمع مال مثل کعب ضبة فما همهم الا احتیال کثعلب وما قصدهم الا المراء جلی فدعهم علی سکراتهم یتمتعوا
فسوف فافوا بعد موت خفی تعود علی تلك الایام فانه لعمرك لا یوجد صدیق وفی وجناب باری تعالی شانه عالم و خبیر است که غرض حقیر از این
تالیف سوی تحصیل رضای او و ارشاد عباد و زاد یوم المعاد چیز دیگر در نظر این احقر نیست چه با این بضاعتی شهرت نام در بلاد اسلام خداوند
عالم باین ذره بمقدار زیاده از مقدار داده است ولکن یعنون الشهرة آفة تمرة از آن ما حال بغیر از خسران و زیان با المال بهم حاصل نشده و
بعد از این اگر زیاده از این شهرت از برای من حاصل شود بکار من نمی‌آید چه کسی که علی الدوام در هدف تیر اندازان اجل ناگهان باشد دنیا و ما فیها
چه بکار او خواهد آمد خصوصا با امثال ما که ایام جوانی گذشته و مترقب حلول شتابم والله در القائل شعر چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه
بلخ پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی از سلخ بغره آید از غره بسلخ و بالجمله و فوق کل ذی علم علیم
التماس از افاضل الناس علما و عملا از اصحاب ارشد و سداد و مالکو اجتهاد دوا ز علماء ابرار رفع الله درجاتهم فی دار القرار آنست که اگر در این کتاب سهو
یا خطائی ملاحظه نمایند باشند در اصلاح آن سعی بلیغ نمایند و مؤلف کثیر التقصیر را نسبت عناد و سوء نیت نبوده معذور دارند و بذکر خیر و طلب مغفرت
در حال الحیات و بعد الممات در مظان اجابات و اعقاب صلوة باهداء بعض قربات و طاعات یاد آوری نمایند و المرجو من اخوانی المؤمنین سیما الاولاد
والاحفاد الدعاء بالخیر و السداد لیوم التناد و ان لا ینسونی بل یذکرونی بطلب المغفرة عن غافر الذنوب و ماحی السیئات فانه جواد کریم و اتفق
الفراغ من تسوید هذا علی ید مؤلفه الحقیر بالذلل والتقصیر المفتقر الی عفو ربه الکریم والمعطش لفیض جوده العمیم فی سادس شهر رجب
المرجب سنة ثلث و سبعین بعد الالف و مائتین وفقنی الله ثم لاکماله والحمد لله حق حمده علی اتمامه و امهاله فی العمر ارحم الراحمین
واسئله ان یجعله خالصا لوجهه الکریم موجبا لثوابه الجسیم و ان یوفقنی و جمیع اخوانی المؤمنین بالعمل بما فیه
من الاعمال و عمم نفع هذا الکتاب لاولی الالباب و عامة الطلاب و اشرك مؤلفه فی اجر انتفاعهم
منه من غیر ان ینقص من شیء من الاجر والثواب انه بالاجابة جدیر و صلی الله علی محمد
خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین قد تشرفت بتمام هذه
الاوراق فی الیوم الثامن من شهر شعبان
المعظم من شهور الحول الثالث والسبعین بعد
المائتین و الالف من الهجرة النبویة
صلی الله علیه و آله ... الفقیر ...

ق
R
۳۲۰۶۵۹

CALL No. { م ۱۹ ب ACC. No. ۱۲۶۲۰

AUTHOR محمد علی

TITLE بحر الجواہر

R ق
Class No. ۳۲۰۶۵۹ Book No. ۱۹ب Acc. No. ۱۲۶۲۰
Author محمد علی
Title بحر الجواہر

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.